الأصول
من
الكافي
تأليف
ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي رحمه الله المتوفى سنة ٣٢٩ هـ

مع الشرح والترجمة

بقلم الأستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي

نزيل الري (شهر ري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد باقر البهبودي - علي أكبر الغفاري

الجزء الثاني

من منشورات

المكتبة الإسلامية

طهران - شارع البوذرجمهري

حقوق الطبع محفوظة

للمكتبة الاسلامية

بسمه تعالی

مقدمهٔ جلد دوم

وأمّا ما يَنفعُ النّاسَ فيمكثُ في الأرضِ (۱۷ ـ الرعد)

و اما آنچه مردم را سود رساند در زمین بجا ماند

راستی اندیشه، در گذشت این روزگار که بسی بوده و بسی خواهد بود مایه شگفتی و دریافت راه درستی وراستی است قرآن مجید در جمله‌های بسیار کوتاه و شیرین چه موشکافیها وواقع بینیهای خوب ودرست و نمکین دارد

آنچه بمردم سود رساند در زمین بجا ماند چه جمله طلائی و پرمعنا، وچه پندار پرمغزی که در عبارت نغزی ادا شده است ، چه کوهها و کوههها که برای خود برارند و تلاش کنند تا سر بچرخ ساید و تا همیشه بپاید ولی درنگی نکند که چون کاهی بادش برباید وبدره نابودی اندازد و ازیادها برود و دیگر کسی از او نشانی نگیرد و اگر هم بگیرد نیابد این خودخواهی و خودجوئی است که جز خوابی نیست و اینست همان کف روی سیلاب که میغرد و میخروشد و جنجال میکند ومیجوشد وهرچه را بزیر میگیرد ولی دمی بیش نیست و گویا هرگز نبوده و نیست : آری آری :

فأمّا الزّبدُ فيذهبُ جفاءً ـ آنچه کف و باد و بروت است بخواری ازمیان میرود :

تا گهان بانگی برآید خواجه مرد

آنچه میماند مردمند و آنچه میپاید مردم داریست که : **و اماآنچه مردم را سود رساند بجا ماند**

خانداز شیخ بزرگوار کلینی علیه الرحمه در دنبال یك اثر سودمند برای همه مردم بجا ماندند و کتاب کافی هم که یك اثر باارزش وسودمند برای مردم بوده است بجا مانده است

مقبره پدر شیخ بزرگوار کلینی در هفت کیلومتری شرق حسن آباد فشافویه درسرزمین ری هنوز بجامانده وچون بقعه خود کلینی دربغداد زیارتگاهی است واین تازه‌ترین عکسی است که از آن برداشته اند



داخل مقبره کنار صندوق ضریح

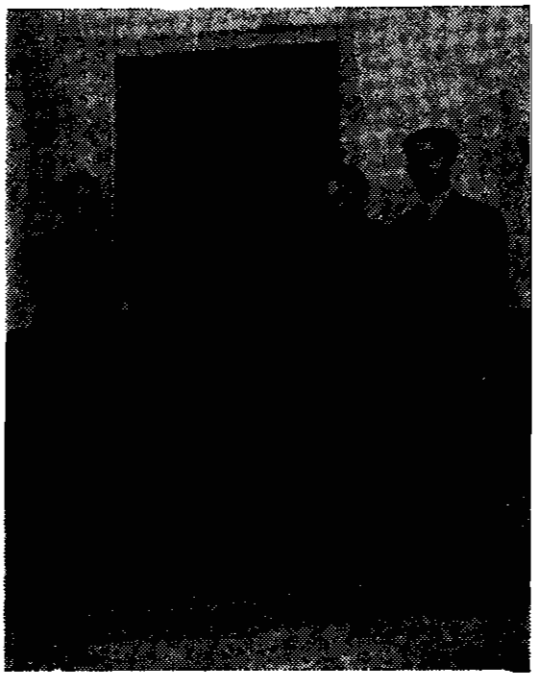

خارج مقبره درب ورودی

مقبرهٔ یعقوب بن اسحق کلینی

عمر پرارزش محمدبن یعقوب کلینی ره

یکی از مبهمات تاریخ کافی و مؤلف بزرگوار آن مرحوم کلینی تعیین مدت دقیق عمر کلینی است ، در همهٔ تراجم و شرح احوال مختصر و مبهم کتاب کافی ومؤلف آن مرگ او از ۳۲ تا ۲۹ تا ۳۰ ـ حد اکثر ضبط است ولی ازمقدار عمر کلینی و تاریخ ولادت اواثری نیست - در اینجا مابارقامی برمیخوریم که باید راه حل این مسئله تاریخی دومجهولی باشدیعنی:

۱- مدت عمر کلینی ۲ ـ تاریخ ولادت او .

این معلومات عبارتست از:

۱ - تاریخ مرگ کلینی ره که ما آنراهمان رقم ۳۳۰ درنظر میگیریم برای سهولت محاسبه.

۲ ـ تاریخ مرگ اساتید او تا آنجا که ضبط شده است . اساتید کلینی که در فهرست گذشته ملاحظه کردید تا ۳۶ نفر شمرده شده‌اند و تاریخ وفات کمی از آنها ضبط شده است که از ۲۹۰ ـ استاد شماره ۳۰ـ تاحد اکثر ۳۱۰ـ استاد شماره۱۳ - است واین فاصله ۲۰سال است یعنی در ظرف بیست سال از ۲۹۰ تا ۳۱۰ بتدریج اساتید کلینی وفات کرده اند .

معلوم دیگری هم در اینجا بدست است که مدت تالیف کافی است که در رجال نجاشی ۲۰ سال ضبط شده و معلومات مابشرح زیر است

۱ـ وفات ۳۳۰، ۲ـ فوت اساتیدتا ۳۱۰، ۳ـ مدت تألیف کافی ۲۰ } **عمروتاریخ‌ولادت**

اگریك عمر معمولی براي او درنظر بگیریم که ۷۰ سال است باید ٤ سال‌ازآخرقرن سوم را درك کرده باشدوولادت اوسال‌دویست وشصت باشدوچون سه‌سال درتاریخ وفات اختلاف است ورقم ۷۰ هم بخصوص متعین نیست میتوان گفت تاریخ ولادت کلیني درحدود تاریخ‌غیبت امام عصرعجّل‌الله فرجه میباشد یعني درحدود ۲٦۰ و بمحض افول آفتاب امامت این ستاره درخشان‌هدایت طلوع کرده است - وقتی ما از این رقم ۱۰ تا ۱۵ سال دوران کودکی کلینی را کنار بگذاریم از سال ۲۷۰ - ۳۳۰ مدت ٦۰ سال زمان‌زندگی باشعور و توجه مرحوم کلیني است که اوضاع دوران‌حیات خودرا درك میکرده‌و ازنظر علمی‌و سیاسی ودیني بوضع‌مسلمانان و شیعه وحکومتهای وقت و احوال و اوضاع مردم عصرخود توجه‌داشته‌است وتحت تاثیرعوامل عمومی واقع‌بوده

اکنون برای شناختن مرحوم کلیني و عوامل محرّك او در جریان تحصیل و تنظیم کتاب کافي باید بطور اختصار دوموضوع را مورد بررسی و توجه‌قرارداد .

۱ ـ محیط عمومی و اوضاع کلی عالم اسلام و مسلمین ووضع حکومت های معاصر مرحوم کلینی

۲ ـ محیطپرا کندهو تا اندازهای معرض اختلافشیعهوابهام اصول و کلیاتتعلیماتشیعه.

راجع بموضوع اول باید جریان اوضاع کلي محیط اسلامي را از سال ۲۶۰ تا ۳۳۰ بررسی کرد وبرای فهم اوضاع بغرنج و تاسف آور این دوران پریشاني و انحراف حکومت اسلامی بایدبطور فهرست توجهی بسابقه تاریخ اسلام نمود

اسلام با نزول قرآن مجید ونهضت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله درعالم پدیدار شد هدف اساسی قرآن و اسلام هدایت سراسر بشریت و تشکیل یك اجتماع بشری متحد ومترقي و فعال بود که درآن از اختلاف طبقاتي و امتیازنژادیوظلم و هرزگی و و . اثریٰنماند ، فهم اینحقیقت برای عرب جاهلی که همزبان وهمزمان قرآن مجید بودند بسي مشکل بود

پیغمبر اسلام با پرورش رجالي ازهر نژاد وملتچون :

سلمان از پارس ، بلال از حبش ، صهیب از روم ابوذر از بادیـه و دنبال گله و . و . این حقیقت عمومي پرورش و آموزش اسلامی را پایه گذاري کرد و در تربیت این افراد و تعظیم و احترام آنان کوشید و سر این حقیقت نغز وپر مغز اسلامي را بعلي علیه السلام و خاندان خودسپرد ، پیغمبر را فرصت و توفیق بیش از این نبود و این معنا را با و صیت نامه قطعي و اتفاقی مسلمین که :

« من در میان شما دوچانشین میگذارم کهقرآنستوعترتم و باهمهستند تا در سرحوض بمن برسند »

بهمه جهان اعلام کرد ، ولی پس ازآنحضرت عرب این حقیقت را درك نکرد و درمقام اغماض آن برآمد و حکومت خلفاء تاسیسشد، عمربن خطاب که قهرمان این حکومتبود هدف اسلام را همان تسلط عرب بر جهان بشر تفسیر کرد و اسلام را بصورت یك حکومت جبار عربي درآورد که برنامه آن در این دوکلمه خلاصه میشد (عرب مسلمان درجهانبماند وبپاید و حکومت کند) این شعار بزودی بدست بني امیه افتاد و سخت بدان چسبیدند ، عدم تطبیق این هدف کوچك و همینتفسیر غلط بزودی درمحیط داخلی اسلام منعکس شد و سبب اصلیشورش برعثمان گردید، درفترت اجراءاین حکومت عمری دوراني بدست علي علیه السلام افتاد

وآنحضرت هدف قرآن وحقیقت اسلام‌رادرمعرض آزمایش آورد وحکم تساوی همه مسلمانان را از هر نژاد وهر حیث برنامه حکومت خودساخت وباصطلاح حکومتی مؤتلف از همه نژاد ها و ملیت‌های اسلامی تشکیل داد و ازشوکت‌عمری عرب کاست و عرب اورا متهم‌بطرفداری از موالی (مسلمانان غیر عرب) نمود وبر او شورید و اضطراب بر اضطراب افزود و در نتیجه حکومت عرب پرست بنی امیه بدلخواه اکثریت آنان روی کار آمد و همان هدف عمری را باشدت و سختی بیشتری تعقیب کرد ودرعین‌حالیکه قشون اسلام در نواحی دور دست مرکز اسلامی پیش میرفت حکومت مرکزی سست‌تر و بی‌مایه‌تر میشد ، یك قرن بسیار تلخ‌برمردم جهان گذشت ولی یك نتیجه مهم ازآن بدست آمد و آن‌این بود که همه‌ملتهای‌آشنای‌بااسلام وخصوص ایرانیها بخوبی فهمیدند که هدف‌قرآن وحقیقت اسلام جز برنامه ستمکار حکومت بنی امیه است ، قرآن واسلام درتلاش‌صلح‌وامنیت‌وسودعمومی‌سراسر بشر است و نه تنها مانع از ستم این حکومت جبار بنی امیه است بلکه ازحکومتهای دیرین بشرهم بهتر وسودمندتر و مردم پرورتراست و این دو اصل برای ملتهای در محیط اسلام مسلم‌شد:

١ ــ باید پیرو تعلیمات قرآن و پابند حقائق اسلام شد و بهمین‌وسیله این‌حکومت‌جبار بنی امیه را ویران کرد

٢ ــ باید تاهمیشه آثار حکومتهای سابق را از یاد برد زیرا اسلام از آنها بهتر و عادلتر ومردم پرورتر است ، بهمین وسیله در محیط اسلام یك ملت مختلط مسلمان از ایرانی و رومی و قبطی و افریقائی و.و. بوجود آمد که همه مسلمان بودند و بس وباهم در مقام دفاع از حکومت ستمکار بنی امیه برآمدند و بعد از یك قرن تلاش آن را تا ابدویران کردند

در دنبال این نهضت‌عمومی‌حکومت بنی‌عباس‌بوجود آمد بحساب استقلال‌ملت‌هاواحترام بمسلمانی برای هر کس ودرهرجا و تامین‌آزادی برای همه نژادها که شعار آن بکلمه‌رضای آل محمّد ادا میشد این حکومت درآغاز تأسیس خود یك‌حکومت‌اسلامی جهانی بر اساس‌آزادی و استقلال ملی همه مردم بوجود آورد والبته مردم ایران و پارس در حکومت ، هسته اصلی و بمنزله مدیران یك دبیرخانه‌نافذ مشغول کار شدند نتیجه‌اینکه حکومتی بوجودآمد با:

١ ـ ملیت جهانی براساس مسلمانی

٢ ــ دربارعربی و عقیده بخلافت قریش و حق‌مطلق آنها

اگر این عقیده برخاندان عصمت و امامان برحق از اولاد پیغمبر که حافظ سرّ اسلام

بودند تطبیق میشد مسلماً آرمان عموم بشریت را بر میآورد و تولید اختلافي نمیشد و اگر این حقیقت را مورد تردید قراردهیم‌باید گفت نمیدانیم چه میشد ، شاید چنین که شدنمیشد ولی‌متاسفانه‌خاندان عباس‌وهمدستان‌آنها با زوروزرودسیسه‌برحکومت مسلط شدند وطرفداران این دو اصل فوق خواهی نخواهي دونظر مختلف پیدا کردند

ملیت جهاني بر اساس مسلماني میخواست حقوق همه را بر اساس عدالت قرآن حفظ کند دنبال علم و دانش برود هرجاهست از لیاقت هر مسلماني قدرداني کند و کار مربوط را باو واگذارد هر که‌هست وخلاصه، استفاده درخورکار و استعداد، و تصدي‌مقامات بر اساس‌علم ولیاقت . این اصل بهیچوجه با اصل دوم که‌باین صورت در آمده بود (حکومت مخصوص خاندان بنی عباس و اجراء امور طبق دلخواه حضرت خلیفه) تطبیق نمیکرد و در این میان تنازع‌مستمر وریشه‌داری بوجود آمد

منصور عباسی‌سیاستمدار عمیق و پایه‌گذاراین حکومت‌وسیع وطولاني‌نقشهٔ مؤثری‌برای علاج این موضوع طرح کرد و دولتی بوسیله رجال کاردان ایراني خاندان برمك بوجود آورد ودر عین حال دربار خود را بیك وابسته گمنام خاندان عربی که خانـدان ربیع حاجب باشد سپرد و در حقیقت نفوذ حکومت را باین دونژاد مؤثر وروی کار اسلامي تقسیم کرد تا بدین وسیله‌هم محیط عمومي‌راتسکین دهد و بر اثرکارداني ورعیت‌پروری رجال ایرانی رضایت عمومی را جلب کند وهم باعتبار برج برابر بارو تسلط خودرا برهردو صاحب نفوذ حکومت که دولت و در بار یا به تعبیر دیگر عجم و عرب باشد حفظ نماید او بخوبی تشخیص داده بود که‌با در دست داشتن ورضایت‌این دونژادایرانی‌وعرب از سائرمسلمانان دیگر بیم وهراسی در میان نیست

حکومت بني عباس براساس این توازن بسیار خردمندانه و تدبیر کم نظیر منصوررجل مؤسس این امپراطوری وسیع بیسابقه روی‌کار آمد و این خود سبب یك کشمکش دائم و دسته بندی مهمی شد میان دوحزب عرب‌وعجم واین دونژاد دردربارِبني عباسی براساس یکرقابت‌پی گیردرتلاش بودند وبایدحوادث مهم تاریخ قرن اول بنی عباس رابراین پایه تحلیل و تجزیـه کرد .

درتاریخ ابن خلکان گوید ربیع پسر یونس بن محمد بن عبدالله بن ابی‌فروه بود که اورا کیسان میگفتند ومولای حارث گورکن بود که اومولای عثمان بشمار میرفت و درشرح حال

فضل پسر ربیع در ص ٤٤٩ گوید چون کار خلافت برشید رسید و برمکیان را بوزارت گزید فضل‌بن ربیع میخواست خودرا همانند آنان سازدو با آنها نرد رقابت بازدو نیروئی نداشت که‌خود را باآنها هم عنان نماید دربرابرسینه خودرا از کینه آنها میانباشت عبدالله بن سلیمان‌بن وهب گویدچون‌خداهلاك مردمی‌وزوال نعمت آنها را خواهدبرای‌آن اسبابی سازد واز اسباب زوال امر برامکه تقصیر و کوتاهی آنها درباره فضل بن ربیع‌بود تاربیع برای‌آنها سخن چینی کردو با امکاناتی که ازهمنشینی باهرون بدست آورد دل اورا ازبدگمانی ودشمنی‌آنهاپر کرد

درباره بدبینی وستیزه برمکیان بافضل گوید :

روزی جعفربن یحیی‌بافضل‌بن ربیع درحضور هرون الرشید ستیزه کردند وجعفربفضل گفت ای‌بچه سرراهی وبا اینجمله اشاره کرد بدانچه درباره پدرش ربیع میگفتند که او برای خود پدری نمیشناخت چنانچه درشرح حال‌او گفتم

درباره طرفیت برمکیان باربیع داستانهای دیگری هم درتاریخ ابن خلکان هست ولی‌از همین مختصرمعلوم میشود که درحکومت عباسی ازآغاز تشکیل‌آن دودسته‌مخالف وجودداشته وهردوازطرف شخص خلیفه گماشته بودندوبموقع خود تقویت میشدندومحورتحولات‌وزیرورو شدن اوضاع سیاست وحکومت بودند و همه اوضاع مهم قرن اول حکومت وسیع عباسی را بایدازاینحاتحلیل وتجزیه کرد مثلا :

۱ ــ زمامداری ووزارت‌یحیی‌بن خالدبرمکی دردوران خود منصور وتصدی پاره‌ای‌رجال ایرانی برای‌کارهای مؤثر چون ابن مقفع

۲ ــ عقب نشینی دارودسته برمکیان دردورهٔهادی تازندانی شدن یحیی‌بن خالد برمکی درموضوع بحث جاری میان خلع مهدی ونقل خلافت بپسرهادی

۳ــ روی‌کارآمدن دارودسته یحیی‌بن‌خالد درحکومت مهدی وادامه‌وتوسعهٔنفوذبرمکیان درصدرخلافت هرون الرشید تاآنجا که همه کشور ومحیط پهناوراسلامی میان دوفرزند یحیی جعفر وفضل تقسیم شد وخاتم خلیفه دراختیار بی مانع او قرارگرفت و درهمه مراحل مورد اعتماد کامل گردید

٤ ــ نکبت برامکه وتعقیب نامردانه وریشه برانداز هرون از برمکیان و محو خاندان وسیع وبانفوذ آنان

٥ ــ رقابتهای همه جانبه دارودسته امین و مأمون در زندگی هرون و تقدم دسته امین بحساب اینکه نژاد عربی خالص وزاد زبیده بانوی نامدار عربیه است وازخاندانهای سرشناس

ورفیع است، پس ازآن

۶ ــ نقض دارودسته امین بعد ازفوت هرون قرار داد ووصایت انتخاب مامون را بعنوان خلیفه دوم پس ازهرون و بنام جانشین امین ، و خلع او از خلافت وغارت دستگاه مامون در خراسان بنفع امین

۷ ــ شورش مامون بهمدستی خراسانیها وایرانیها وکاردانی حسن بن سهل وغلبه او بر امین برشادت سرداران ایرانی‌وریشه کن کردن طرفداران امین که همه از اعیان ورجال‌عرب بودند وتقرب حسن بن‌سهل تاآنکه خاطره برمکیان را باز تجدید کرد و بلقب ذوالریاستین مفتخر آمد ودخترنامور خود بورانرا بخلیفه داد و افتخار دامادی اورا یافت

۸ ــ قتل نامردانهٔحسن‌بن سهل درحمام سرخس باوجود امام علی بن موسی‌الرضا که در افکار عمومی بعنوان توطئهٔ دار ودسته عرب مآب‌مامون وباشرکت خوداوتشخیص داده‌شد

۹ ــ شهادت امام رضا رهبرشیعه ومورد اعتمادعموم‌دانشمندان اسلامی‌وپشتیبانان آزادی وعدالت ومورد امیدواری همه ملل پیرواسلام در محیط حکومت مامونی پهناور اسلام که در نتیجه دسیسه و نیرنك دیگری‌از دارو دسته عرب‌پرور مامون‌وباشرکت‌خوداوبوسیله‌زهردرافکار شیعه منعکس شد

این جریانات در محیط حکومت اسلامی قرن اول حکومت عباسی باین نتیجه بدرسید، که حکومت عباسی نسبت بدوحزب عجم وعرب خائن وبیوفا وخونریز معرفی شد و حمایت معنوی ومحبوبیت خودرانسبت بهردو ازدست‌داد ونسبت‌بهردوسخت‌نگران وبدبین‌شد وخاندان حکومت بنی عباس درفکرافتاد که‌ازعنصر سومي دربرابراین‌د وبرای‌خودمورد اعتمادوپشتیبانی آماده سازند معتصم جانشین‌ساکت‌ومدارا کن‌مأمون دردوران حکومت خودش متوجه‌اجرای این نقشه نیروی سوم حافظ تاج وتخت شد وچون مادر اوازنژاد ترك بود ، تاثیرخون وشاید الهام پرورش دردامن مادراورا بفکرانداخت که این نیروی سوم را ازنژادترك تهیه کند واو بخرید غلامان‌ترك وپرورش آنها پرداخت مسعودی‌درمروج الذهب‌ج ٤ ص ٥٣ ط مصر گوید : معتصم بجمع کردن‌ترکهاوخریدن‌آنها ازآقابانشان محبت داشت وچهارهزار غلام ترك‌خرید وجامه های حریر بآنهاپوشید وکمربندهای زرین وزیور طلا دربرآنها کرد وآنانرا از دیگر لشکرخود بزی مخصوص ممتازساخت انتهی‌بعضی گفته‌اند شانزده هزار بچه‌های اسیرترك‌را خرید و پرورش داد ودرحقیقت‌آنهارا بعنوان خلیفه‌پرست وفدائی‌بارآورد وچون بزرگ‌شدند

باندازه گستاخ وبي‌بندوباربودند که بسیاري ازاوقات ببازارهای بغدادمیریختند ومال مردم را غارت میکردند ومردم را اذیت میکردند وکاربجائی رسید که زندگی آنها بامردم بغداد سازش نداشت ومعتصم شهرسامرارا برای آنها ساخت وآنهارابدان منتقل کرد وچون بزنان حاجتمند شدند شانزده هزار کنیزترك هم خرید وبآنها داد ودرحقیقت سامرا یك شهرترکی و فدائی خلیفه تشکیل گردید ومورد اعتماد خلیفه ومرکز ودائع اوشد وبهمین‌مناسبت هم امام دهم و یازدهم‌را درآنجابردند ودرحقیقت‌ازمحیط عمومي اسلام برکنار کردند

باورود ترکها دردربارخلافت عباسی بعنوان طرفداران جدی خاندان خلافت وسلطنت و مردمی صددرصد مورد اعتماد برای جلوگیری از نفوذایرانیان وعرب،عوامل فساد در دستگاه خلافت عباسي بحدکمال رسید که عمده اینها ازاینقراراست

۱ــ ولایتعهدی ، که معاویه در محیط‌حکومت اسلامی بدعت نهاد و سلطنت را خاندانی کرد ، فساداین عامل‌ازهمان دوران‌خودمعاویه پدیدار شد. معاویه بهواداری ولیعهدنالائق‌خود یزید یکسلسله‌شخصیتهای ارجمند اسلامی را ازمیان برد که‌امام‌حسن‌مجتبی‌علیه‌السلام در رأس آنها بود وباهمین وسیله زمینه قتل‌وکشتارجمعی دیگر از آنانرا بدست این جوان فاسد وفاسق و میخوار وشهوتران خود فراهم ساخت که سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام در سرلوحه آنها بود ، فرضاً اگر معاویه بعنوان یك رئیس برمسلمانان مسلط شده بود نه امام‌حسن علیه‌السلام کشته میشد ونه زمینه شهادت جانگداز امام مظلوم فراهم میگردید

براثرهمین‌بدعت شوم بود که خلیفه های بناحق وقت درزندگی‌خود همه فرزندان‌خود را بعنوان ولایت عهدبرمردم ومسلمانان تحمیل میکردند وستم خودرا تاسالها بعداز مردن‌هم باین وسیله بیمه مینمودند مروج‌الذهب ــ ج ٤٤ ص ۸۷ ط مصر: متوکل برای سه پسر خود بیعت بولایت عهد گرفت

۱ــ محمد منتصر ۲ــ ابی‌عبدالله معتز ۳ــ مستعین بالله

۲ ــ ثروت فراوانی که بدست ارباب‌نفوذ واعوان دولت میآمد وحق وعدالتی درتوزیع آن مراعات نمیشد وبدلخواه خلیفه ونزدیکان اوبمتملقان وبیکاران‌وبیماران داده میشددرتاریخ جرجی زیدان‌است که درزمان مامون قریب سیصدملیون درهم پس‌انداز خزینه مامون بودولی فقردرمحیط مردم تاآنجابود که حاکم‌مصر بیست‌اشرفی‌بصیادی بخشید واوازخرسندی‌وهراس مردوازآن‌استفاده نبرد

۳ ـ با تسلط ترکان بدربار عباسی این عوامل فساد بحد نهایت رسید و مردمی که بهیچوجه تحت تاثیر تعقل و دیانت نبودند برهمه چیزمسلمانان مسلط شدند وفساد اجتماعی بنهایت خود رسید

واین‌فساد عمومی وویران‌کن از اواسط قرن سوم اسلامی نزدیك ولادت کلینی ره و ازدوران خلافت متوکل‌عباسی ازهمه جانب مجتمع اسلامیرا فراگرفت‌باین شرح:

الف ـ خوشگذرانی وصرف وقت رجال‌وخلفاء درمجالس‌رقص وخوانندگی که‌بیشتر باناز و کرشمه کنیزان رقاصه وماهرواداره میشد اززمان هرون ومامون‌آغاز شد و کم کم همه رافرا گرفت ودلقکها و مسخره هاهم وارد میدان شدند واز دوران متوکل این وضع فساد وتباهی موج‌برداشت وهمه‌رافراگرفت، خودشخص‌متوکل باندازه‌ای دراین فساد غرقه بود که‌زندگی اوعبارت ازیکسلسله شوخی وهرزگی‌ومیخواری وبازی است وحمق وسفاهت ازهمه جانب‌آن فرومیبارید و کم کم کاربآنجا رسیده بود که دربار میخواست اهل دانش وفضیلت راهم بصورت دلقکان مسخره گو ویاوه جو درآورد وباهروسیله گو که زوروتهدید وسرنیزه باشد بدان دست میزد دختران زیبا که بعنوان کنیز درپایتخت حکومت فراوان‌بودند درخانه اشراف ودرباریان وخود خلیفه بهرجلوه درمیآمدند و بالباسهای مردانه عضو وجزو مجالس طرب میشدند باین قسمت ازمصاحبه قاهر عباسی که از سال ۳۲۰ ـ بخلافت رسیده باحمد بن علی عبدی خراسانی یکی ازفقهاء و محدثین بزرك درباری‌خود گوش کنید ـ مروج الذهب ج٤ ص ۲۱٦ط مصر ـ درضمن جواب پرسش قاهراز رشید میگوید :

ـ خوشرفتارترین مردم دردوران رشید امجعفر، زبیده دخترجعفربن منصور بود که در راه‌مکه‌آبهای وقفی ساخت وبر که‌هاوچاهها درمکه وراه‌آن پرداخت که تاکنون موجوداست ودرثغور شام وطرسوس بنیادهای خیریه تاسیس کرد وبرآنها اوقافی مقررساخت ودرایام رشید جود واحسان برامکه و کردارنیك آنها شهرت بسزا داشت

رشید نخست خلیفه بود که باگوی درمیدان بازی کرد وتیربرجاس پرتاب‌نمود وباتوپ وطبطاب‌ببازی پرداخت واستادان ورزشی این بازیهارا تشویق کردوا ین‌کار درمیان عموم مردم رواج یافت اواول کس‌بود درخلیفه های عباسی که ببازی نرد وشطرنج وبازیهای دیگردست زد وبرای‌استادان‌آن‌حقوق ومقرری پرداخت ومردم، دوران‌اورابرای خوشی وفراوانی‌وپرخیری آن ـ ایام‌العروس ـ نامیدند وبسیاری ازاوضاع‌است که ازحدتوصیف وستودن‌بیرونست

قاهر ــ من میبینم که تو درشرح کردار ام جعفر کوتاه آمدی ، برای چه ؟

خراسانی - یا امیرالمؤمنین منظورم اختصار و کم گوئی ورفع دردسر آقا است ، گوید شمشیر برهنه پهنی که جلو خود گذاشته بود برداشت و جنبش بدان داد ، من مرگ سرخرا دردم آن بچشم دیدم ودو چشمان او برق زد ومن تسلیم مرك شدم و گفتم این عزرائیل استو بیشك جانمرا میگیرد ، شمشیررا بسوی من فرود آورد و من خودرا از آن بکناری کشیدم و بمن نرسید

قاهر - ای بدبخت ازاین دنیا چشم پوشیدی واززندگی سیرشدی ؟

خراسانی ــ یا امیرالمؤمنین بفرمائید چه منظوری دارید ؟

قاهر ــ ازاخبار ام جعفربیشتربگو .

خراسانی ــ بچشم ای امیرالمؤمنین ، امجعفر در امور جدی وشوخی ورفتارهای خوب خود بردیگران امتیازفراوانی داشت کارهای جدی او آثارزیبائیست که دراسلام سابقه نداشته چون:

۱ــ حفرچشمه معروف درحجاز که آنرا کند وراه آنرا ازهمه پستی وبلندی زمین هموار کرد وازکوه ودره گذراند تاازمسافت چهارفرسنگ آنرا بمکه رساندو آنچه ازهزینهٔ آن بحساب آمده ۱۷۰۰۰۰۰ اشرفی طلا است .

۲ــ آنچه قبلابعرض رساندم ازبناها وخانه‌هاواصطخرهاوچاهها در حجازومرزهای اسلامی و هزارها اشرفی هزینه آنها بعلاوه ازآنچه درزمان خودمی بخشیدو نسبت بمستمندان احسان میکرد.

ازنظردوم کارها کرد که برپادشاهان جهان برای آنها میبالیدوافتخار میکرد:

۱ــ نخست کس بود که اثاث و آلات طلاو نقره جواهر نشان فراهم کرد .

۲ــ جامه های زیبای گلدار برای او دوختند که ارزش یکپارچه آن بــه پنجاه هزار اشرفی رسید .

۳ــ خدمتکارانی ازطائفه شاکریه ازغلام و کنیز فراهم ساخت که سواربراسب برای انجام کارهای اومیکوشیدند ونامه‌های اورامیرسانیدند .

٤ ــ اول کس بود که قبه‌هائی ازنقره و آبنوس وصندل باقلابهای طلاو نقره ساخت و باپارچه‌های گلداروسمور وابریشم وانواع حریرسرخ وزرد وسبزو آبی پوشاند و کفشهای جواهرنگار بپا کرد وشمع عنبرساخت ومردم درهمه این کارها بام جعفر اقتداء کردند و چون کارخلافت به پسرش هارون الرشیدرسیداوهم غلامان زیبارا برای خدمت برگزیدو کوثرودیگران را بمناصب عالی رسانید

چون‌ام‌جعفر علاقه اورا بخدمتکاران خوشرو دید کنیزان زیباوخوش‌اندام بدست آورد وبرسر آنها عمامه‌نهاد وزلف و گیسوان مردانه برای آنها آراست و قباو کمربند بآنها پوشانید تااندام آنها برازنده‌شد و کفل آنها برآمدوعیان‌شد وآنهارا نزدرشید فرستاد و برابراو گردش کردند ودل اورا ربودند ورشید آنهارا درمعرض تماشای همه‌مردم ازخاص‌وعام گذاشت ودیگران هم از رشید پیروی کردند و کنیزان زیباباجامه‌های مردانه تهیه‌نمودندوآنهارا غلامیات نامیدند .

خراسانی گوید چون قاهراین‌شرح دلفریب‌راشنید ، شادی‌وسرور وطرب‌اورااز‌جای‌دربرد وبفریاد بلندآواز دادای‌غلام ، جامی بسلامتی غلامیات ، ویکعده کنیزان زیبا وهم‌قدجلواو شتافتند که من گمان بردم غلامندهمه‌جامهٔمردانه‌پوشیده‌و کمربندزرین‌وسیمین‌بسته بودند ، جام می‌رابدست گرفت ومن‌درصفای جوهرجام‌وتلؤلؤشراب وزیبائی آن کنیزان‌وآن‌شمشیربرهنه که دربرابرخود گذاشته بودخیره‌شدم .

جام‌رالاجرعه بسر کشید و گفت ، هاهای اینهارا گفتی ؟

ای‌خواننده عزیزخوب تامل کن که این کردارهای شهوت‌آور ملکه مادرهرون‌الرشید که‌درآخرقرن دوم‌اسلامی بااین‌رسوائی دراجتماع‌اسلامی آغازشد چه‌روزگار تیره‌ای‌برای‌ملت اسلامی‌ببارآورد ودردوران قاهرچه‌اثری درخلیفه‌وقت گذاشت .

ب ــ مرجعیت یك‌عده فقیه‌مآبان‌عوام‌پسنددرمحیط مسلمانان که جزتنعم‌وتحصیل‌جاه و پول‌هدفی نداشتند وباوضع‌روحانیت مآب‌وعوامفریب خود مردم‌را بخویش‌متوجه‌میکردند واز انعام‌خلیفه امرارمعاش میکردند وخلیفه‌وقت باتظاهرهمکاری وترویج آنها درنظرمردم جنایات وشهوترانیهای نیمه‌شب وصیدوشکاروتفریح ومسافرتهای‌خودرازیرپرده میکردودربرابرمخالفان جدی‌خودازحربه‌تکفیرووااسلامای آنهاحداکثراستفاده‌رامیبردودرهرمقام آنهارا دربرابرامامان برحق سپرمیکرد وبوسیله‌سکوت آنها وگاهی بوسیله‌احکامی که ازطرف آنها صادرمیکردمردم عوام‌را بهرسو که‌دلش میخواست‌میراند ومیکشاند .

ج ــ یك‌عده مردم بافهم و متفکرو دانشمندان درست وعمیق که بیشتردر اطراف امامان معصوم پرسه‌میزدند وازآنها طرفداری میکردند موردبی‌اعتنائی واهانت وتعقیب وبلکه کشتار وزندان‌بودندوبرای آنهابتوسط‌همین‌فقیه‌مآبان قلابی‌ومزدوران دربارخلافت پرونده‌سازی‌میشد.

براثراین عوامل محیط دربارخلافت بوضع یك‌جاهلیت تاریك درآمده بود که پیشرفت کارها تنها بوسیله‌تقرب بشخص خلیفه‌بودوخلیفه‌هم ازقماش‌متوکل وقاهر که جز بعیش‌ونوش

وپول که وسیله آنهااست بهیچ چیز دیگر توجه نداشت وبیشتر اوقات او بارقاصه‌هاودلقك‌هاومسخره‌ها وشکارچیها و.و.میگذشت .

وکارهای اساسی دربارهم بوسیله یك‌مشت ترکها که دربان‌ووزیرومدیرومسلط برهمه‌امور بودند اداره‌میشد که جز بجاه ومال‌وهمان وسائل‌شهوت برای‌هیچ چیزمفهومی نمیفهمیدندوجز بغلامان زیباو کنیزان خوشگل کس‌بشخص آنها دسترسی نداشت‌وهر کس میخواست‌دستش‌بآنها برسدبایدباین عناصر متوسل‌شود،وضع رسوا ومسخره‌واسفناك دربار‌بنی‌عباس پس‌ازدوران‌مأمون باتامل‌دراین داستانیکه مسعودی ازمعتصم نقل‌میکندروشن‌میشود ،درج ٤ ص ٤٨ــ معتصم‌باعلی بن‌جنید اسکافی (دلقك‌ومسخره) انس‌داشت (دراینجا تامل کن) اومردی‌بود که صورت‌عجیب‌و گفتار عجیبی داشت‌وسلامت نفس‌اهل سوادراهم‌داشت . یك‌روز معتصم‌بمحمدبن‌حماد گفت‌فردا صبح‌برو‌بعلی بن‌الجنیدبگوبرای هم کجاوه‌ای بامن آماده‌شود چون‌دستوررا باورسانید درپاسخ گفت : چگونه‌آماده‌شوم ؛ سری‌دیگر برتنم گذارم یاریش‌دیگر بخرم یابقدم بیفزایم من همیشه آماده‌هستم ویك‌چیزی هم‌بیشترابن‌حماد که‌مردی‌ادیب وخوشمزه ودرردیف دربانان‌بودباو گفت توهنوز راه‌ورسم‌هم کجاوه‌ای باخلفاء رانمیدانی ؟ علی‌بن‌جنید ، گفت‌چیست‌تو که‌میدانی‌بگو؟ گفت‌شرطش اینستکه قصه‌بگوئی واورا سر گرم کنی وتف‌نکنی وسرفه‌و که که نکنی‌وآب‌بینی نشان‌ندهی و درسواری بر اوتقدم بجوئی که مبادا سرازیرشود و زودترازاوپائین بیائی و بیانات دیگری‌هم کرد وعلی‌بن‌الجنید کلام اوراقطع کرد وبرسم‌اهل‌سوادباو گفت (زکی) برو‌بخلیفه بگوهر که باتوهم کجاوه شودمادرفلانست وجا کش ، پیغام‌اورا بمعتصم‌رسانید واوخندیدو گفت برواورا بیاور ، اوراآورد .

معتصم ـ ای‌علی من‌تورا برای‌هم کجاوه‌ای دعوت‌میکنم وتو نمیپذیری ؟

ابن‌جنید ــ این‌واسطه نادان‌واحمق‌توبامن شرطهای حسان‌شاشی‌وخالویه جولارامیکند و میگویدتف‌نکن‌وچه‌نکن‌وچه‌نکن‌وسرفه‌نکن‌وعطسه‌نکن‌من‌این‌چیزهارانمیتوانم‌اگرخوشداری که باتوهم کجاوه‌شوم‌واگر بادردلم‌پیچیدبتوبچسم‌وبگوزم‌وتوهم‌بهمین‌نحوپاسخ‌دهی عیب‌نداره وگرنه‌من‌باتوکاری‌ندارم معتصم‌بخنده افتادتاآنکه پابزمین کشید وخنده‌اورا ازجابدربردو گفت بسیارخوب باهمین‌شرائط هم کجاوه‌من‌باش‌واءهم گفت بچشم ودرهودجی که براستری بودبااو هم کجاوه شدومسعودی شرح این‌سفرتفریحی ورسوای اورانقل کرده که شرم‌آور است تاآنکه میگویدروزی ابن‌جنیدنزداورفت وخلیفه‌ازوی گله کرد و گفت احوالی ازما نمیپرسی ، جواب دادمن چه‌قدربیایم ودستم‌بتو نرسد ؟ توامروز بسیارآقازاده‌شدی‌وازبنی‌ماریه‌شدی(اعیان‌اهل‌سواد

بودند) معتصم گفت این سندان ترکی را ملاحظه میکنی(اشاره بغلام ترکی کرد که بالای سر او بود و با دبزن در دست داشت) باو گفت ای سندان هر وقت علی آمد بمن خبر بده و اگر نامه‌ای بتو داد بمن برسان و اگر پیغامی داد بمن برسان ؛ گفت بچشم ای آقایم ، چند روز بعد علی دنبال سندان آمد گفتند خوابست ورفت و برگشت و ازاو پرسید ، گفتند اندرون است ودست تو باو نمیرسد ، بار دیگر گفتند ، حضور امیرالمؤمنین است ، این بار خود را دزدید و از راه دیگری خود را بمعتصم رسانید وساعتی او را بشوخی وخنده گرفت معتصم گفت ای علی فرمایش داشتی ؟ گفت آری عرض من اینست که اگر سندان ترکی را دیدی سلام مرا باو برسان ...

این وضع درباری بی‌درنگ بعد از گذشت مأمون یك زمامدار دانشمند وفضیلت دوست وهمنشین بااهل علم وفضل بوجود آمده بود وچون سیل فساد درازدیاد بود ودربار بنی‌عباس را بیك صورت مسخره وهرزگی که جز زر و زور وروی زیباو غمزه زنان هرجائی در آن اعتبار نداشت در آورد وازدوران متوکل نغمه دیگری هم آغاز شد و آن یك ارتجاع خشك عوام فریب وجهل بار بود متوکل همه نفسهای آزادی ودانش پژوهی را خفه کرد ومؤسسات علمی را بست ودستجات شیعه را که درراه نشر علم وفضیلت و تعقل کوشش میکردند مورد تعقیب قرارداد ودرمقام بر آمد آثار ائمه معصومین را بکلی محو کند و مردم را دریك وضع جهل وتقلید کورکورانه ویران کنی در آورد .

مروج الذهب ج٤ص٨٦ - چون خلافت بمتوکل رسید ازهر گونه بررسی علمی وکاوش و بحث وجدال که دردوران معتصم وواثق ومامون وجود داشت غدقن کرد ودستور داد همه مردم تسلیم باشند وتقلید وپیروی ازدستورات حکومت کنند وبشیوخ محدثان (ملانماهای ریشو ومزدوران دربار) دستور داد حدیث بگویند وسنت جماعت را ترویج کنند این ارتجاع عمیاء گریبان مردم را بدست یکمشت ملانماهای مزدور وبیسواد گرفتار کرد که فوراً تکفیر میکردند و میزدند و میبستند و میکشتند وهیچ پناهگاهی هم نبود ووضع دربار هم غرق مسخرگی وهرزگی بود ورجال صاحب نفوذ هم یکمشت افسران ترك بیلمیرم ،وتقرب بدستگاه حکومت هم منحصر به پیکش کنیزان زیباو فراهم کردن وسائل عیش مطرب خلیفه وبستگان او بود وبحق باید گفت :

(رومسخرگی پیشه کن ومطربی آموز تاداد خود از کهتر و مهتر بستانی)

این اوضاع اسفناك محیط اسلامی را دریك وضع جاهلیت تاریك فروبرد که خود خاندان خلافت آلت دست یکعده ترك درباری شده بودند و ترکان بیلمیرم بدلخواه خود یکی را خلیفه میکردند و آزمایش مینمودند واورا خلع میکردند یامیکشتند ویا کور میکردند یا بچاه میانداختند ودیگری

رابجای اومینشانیدندواقعامطالعه تاریخ دربارحکومت بنی‌عباس بنام یك دربار اسلامی ازاین‌تاریخ ببعد شرم‌آور واسفناك است‌ومن‌هروقت تاریخ ابن‌اثیروطبری وتواریخ دیگررا دراینجا ورق‌زدم بعرق‌نشستم و آرزومیکردم ای‌کاش این‌اوراق‌درتاریخ‌اسلام وجودنداشت درمیان‌همه‌این‌تاریکیها تنهاستاره وجودامام معصوم بود که‌درمحیط اسلامی ازنظردانش وتقوی‌میدرخشید ومردم ازدور ونزدیك بعنوان‌طلب دین‌یادانش یاخردمندی ازپرتو آن استفاده میبردند ، اوضاع محیط‌اسلامی ازاین‌تاریخ ببعدچنان تیره‌شد که پرتواندازی این‌ستاره درخشان فضل‌وتقوی وخردراهم حتی‌از گوشه‌های بی‌سروصدا حتی‌ازاطاقهای دربسته وعمق‌زندانها نتوانست تحمل کند و کم کم ستاره امامت درافق سامره کشانده‌شد وغروب کرد وایام‌غیبت ومحنت‌رسید ومحیط اسلامی درمعرض یك‌خطرزوال ونیستی قرار گرفت که زوال بشریت‌را هم‌بدنبال داشت زیرادرآن تاریخ‌بشریت درسراسرجهان بتمدن وعلم وقانون اسلامی اعتماد داشت ، زیرا درباقی دنیا جزجهل وتوحش چیزی نبود -

این‌وضع عمومی محیط اسلام بوددردوران زایش‌وپایش شیخ بزرگوار کلینی ره‌وآمدیم برسرقسمت .

۲ـ محیط پراکنده ومعرض اختلاف شیعه وابهام‌اصول‌وکلیات تعلیمات‌شیعه .

اگرمحیط عمومی اسلام‌را دراین‌دوره زیرابرهای بسیار تاریك ودرهم تعبیر کنیم محیط شیعه‌دراین‌میان ابرهای روشن‌وآفتاب نمائی‌بود که گاهی‌میشکافت‌وپرتونورامامت ازآن‌میتابید وباشروع غیبت این‌شکاف‌هم بهم‌آمد .

مذهب شیعه چنانچه قبلا گفتیم از اواخر دوران رسالت بعنوان یك تعلیمات خصوصی ومقدماتی پایه‌گذاری شد و در ضمن تحولات تاریخ اسلام رو بتوسعه رفت و بالا و پائین شد و چون بیشتر اوقات در وضع تقیه بسر میبرد وبا دستگاه زیر زمینی کارمیکرد با همه احتیاط ودور اندیشی رهبران ودقت و انضباط پیروان خود در معرض‌بروز همه‌گونه انشعاب واختلاف بودبموجبات‌زیر :

۱ ــ پیروان درجه دو که نمیتوانند با اسرار مذهب وحقائق آن‌آشنا شوند بفهم کوتاه خود تعلیمات آن را تفسیر میکردند شاید بسیاری از شعب غالیان روی‌این پایه پدید شدند

۲ ــ افراد جاه‌طلب وریاست دوست که میخواستند مردمی را بدور خـود جمع کنند شعبه سازی میکردند

۳ ـ سیاست حکومتهای وقت هم برای سست کردن پایه مذهب‌شیعه که درك میکردند در صورت بسط و نفوذ خود حکومت ناحق‌وستم بارآنهارا واژگون میکند با مدعیان دروغین کمك میکردند وبوجود انشعاب و تفرقه دامن میزدند و بسا بوسیله افرادی تعلیمات غلطی بنام شیعه میساختند و منسوب برهبران شیعه مینمودند

دردوقرن گذشته همه این‌وسائل‌بوده وباسخت گیری بامام دهم ویازدهم وباغیبت امام علیه‌السلام این انشعاب و تفرقه بجای بنیان کنی رسید ومسعودی راجع بحادثه غیبت‌میگویدج ٤ ص۱۹۹ در سال ۲٦۰ ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه‌السلام را در دوران خلافت معتمد گرفتند آنحضرت ۲۹ سال داشت وپدر مهدی منتظر و امام ثانی عشر علیه‌السلام است در نزد امامیه که اکثریت شیعه هستند و اینان پس ازوفات امام یازدهم درباره‌منتظر از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف کردند وبیست‌دسته شدند و ما دلیل هـر مذهب را در کتاب خود بنام سرّ الحیات و در کتاب المقالات در اصول دیانات شرح دادیم

در این دوره تاریك اسلامی وپریشانی مذهب شیعه در گوشه و کنار رادمردانی دراندیشه بودند ورنج میبردند تا مذهب را از گرداب این پریشانی نجات دهند و اسلام را باین نقطه روشن منعطف سازند وعموم بشریت راازیك خطر حتمی و نیستی عمومی نجات‌دهند ، بی‌تردید مرحوم محمد بن یعقوب کلینی ره یکی از این مردان هوشمند و متفکر مذهبی تاریخ جهانست که با پشت‌کارخستگی‌ناپذیری عمر گرانمایهٔخودرا درراه‌این‌خدمت بزرك‌مذهبی‌وانسانی‌صرف کرده و با تالیف این کتاب پرارزش این خدمت را بخوبی انجام داده است و این خدمت او درجامعه مذهب ودر عموم محیط اسلامی اثر بخشیده و مورخان اسلام و علمای مذهب اورا بحق باین لقب ستوده‌اند که :

مجدد مذهب است درقرن سوم اسلامی

چنانچه از ابن اثیر عالم و مورخ شهیر و از طیبی در شرح مصابیح بغوی که هردو از علمای سنی هستند نقل شده است اولی گفته است او از ائمه امامیه و دانشمندان آنها است که درسرصده سوم‌مذهب امامیه را تجدید کرده و زنده نموده است

دومی او را از مجددین امت اسلامیه در سرصده سوم شمرده است

محدث استرآبادی درکتاب منیة المرتاد درنافیان طریقه اجتهاد گفته‌ویکی از آنهااست

ثقة الاسلام ، قدوة الاعلام ، والبدر التمام ، جامع سنن و آثار در حضور سفراء و نواب خاص امام عليه السلام شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی زنده کننده روش وطریقه‌اهل بیت درسر صده سوم اسلامی ـ نقل از مقدمه جلد اول اصول کافی چاپ طهران

مکتب محمد بن یعقوب کلینی چون یك هیئت طبیب حاذق وضع بشر و اسلام و مذهب را در دوران‌خود بررسی دقیقی کردوبیماری‌سفاهت‌و بیخردی ، گمراهی و سست‌اعتقادی ـ اختلاف وپراکندگی و تشویش در تعالیم رادرآن تشخیص داد بیماری اول از نظرعموم بشریت و دوم ازنظر عموم محیط اسلامی که باضافه اولی وجود داشت و سومی از نظرخصوص مذهب‌شیعه، و استادانه درمقام معالجه آن همت گذاشت و نسخه جامع کتاب کافی را فـراهم کرد ، در اصول آن اول نسخه عمومی معالجه سفاهت وبیخردی‌را درعنوان **کتاب عقل‌وجهل** درج کرد و ازنظر دوم که توجه بمحیط عمومی اسلام داشت **کتاب علم‌وفضل‌علمارا آورد** و تعلیمات عالیه توحید و اصول عقل پسند اسلام را منظم‌نمود ودر مقدمه کتاب خود بهمه این بیماریهای انسانی واسلامی اشاره کرده و دردرا بخوبی تشخیص‌داده ودرمان مؤثر و بسزائی نموده است بهمین جهت اهمیت تعلیمات مکتب او در محیط عمومی اسلام پرتو بخش شده و علمای عامه هم اورا بعظمت یاد کرده و از اوقدردانی نموده اند تامل کن درکلامی که ازطیبی نقل‌شده و اورا از مجددین امت اسلامی بر شمرده است وسزاواراست یك فرازدیگر در توصیف او افزود وچنین گفت

مجددمذهب ومجدد امت اسلامی‌وزنده‌کننده روش‌خاندان عصمت و ناجی بشریت دردوران خود زیرا چنانچه پیش از این گفتیم اعتماد عموم بشریت درآن‌تاریخ جامعه‌اسلامی بود وپرچم تمدن بشری دراین دوران بدست مسلمانان درجنبش بودواگرمحیط‌اسلامی بر اثر سفاهت وبیخردی وهرزگی‌وبی لیاقتی دربار از میان میرفت زیان جبران‌ناپذیری‌بعموم‌بشریت وارد میشد .

شیخ کلیني ره اصول عقائد و تعلیمات عمومی اسلام را پاك وشسته کرده وراه آن را که کتاب وسنت باشدروشن نمود وگرد وغبار بدعتها و اوهام و ظنون را از آن برکنار کرد ودر مقدمه کتاب خود اساسنامه یك پرورش وفرهنك مؤثر مذهبی را مختصر و جامع نگاشت وبرنامهٔ آنرامنظم‌نمود،این اساسنامه‌درست‌وبرنامهٔ‌عملی‌وروشن،زندگي‌نوین‌ونیرومندی درمحیط مذهب شیعه‌پدید کردوفعالیت‌همه‌جانبه‌ای‌دراین‌زمینه‌شروع شدو اثرش‌این‌بود که: درقرن چهارم

تعلیمات شیعه در سراسر محیط اسلامی از اقصای افریقا تا حدود چین منتشر شد وفقها و محدثین مذهب در این محیط وسیع مشغول تعلیمات شدند

محیط پهناور مرجعیت شیخ بزرگوار صدوق که ما آنرا درمقدمه شرح و ترجمه‌خصال بیان کردیم نتیجه این مقدمه چینی درست کلینی بود وبوسیله تعلیمات عالیه و تبلیغات موثر، مذهب شیعه در افریقا پرچم پر اهتزاز دولت فاطمیین را بر افراشت و در شمال دعات علویه در صحنه آمدند و در نتیجه قسمت مرکزی را هم دولت آبرومند بنی بویه درسر پرستی‌خود گرفت امروزهم اگر یك برنامه تعلیمات درست مذهبی در سراسر محیط شیعه پدید شود و تعلیمات عالیه مذهب پایه و مایهٔ پرورش عمومی گردد همین نتیجه را میتوان بدست آورد ،درد همان درد است و نسخه درمان‌هم بقوت‌خود باقی است تغییر اوضاع مادی و صنعت در ناحیه مقیم و پرورش مذهبی وروحی اثری ندارد و تغییری پدیدنیاورد -

شهردی - محمد باقر- کمره‌ای ۲۲ آذر ۱۳٤۰ خورشیدی برابر ٤ ــ ماه رجب سال ۱۳۸۱ هجری قمری

صفحه	عنوان
۲	**باب ۱** دراینکه ائمه هرگاه میخواستند بدانند میدانستند
۳	**باب۲** دراینکه ائمه می‌دانند کی میمیرند و نمیرند جز باختیار خود
٤	خبر دادن علی‌بن‌الحسین و موسی بن‌جعفر (ع) هنگام مرك خودرا
٥	سئوال‌ازمفید (ره) که امیرالمؤمنین(ع) با آنکه‌قاتل‌خودرا می‌شناخت ووقت‌وزمان‌را میدانست که کی کشته میشود چرابمسجد رفت
٦	جواب‌مفیدوعلامه‌حلی(ره)ازسؤال‌چرا علی (ع) بمسجدرفت‌باآنکه‌میدانست کشته‌میشود
۷	جواب قطعی وقانع سازنده وجدان دینی‌براعتراض معترضینکه‌گویندچرا امام خودرا بمهلکه انداخت با علم
۸	یك‌معنی‌عالی برای«موتواقبل‌ان‌تموتوا»
۹	مخیرشدن‌موسی‌الکاظم (ع) بین‌سلامت‌شیعه وهلاك خود بدست هارون واختیار نمودن هلاك خود وحفظ شیعه
۱۰	**باب ۳** دراینکه ائمه (ع) هرچه بوده و هرچه میباشد میدانند
۱۱	تعجب امام باقر (ع) از پیروانیکه اطاعت اورا واجب دانند و ازصمیم قلب معتقد بعالم بودن اوباخبار آسمان‌وزمین‌نباشند
۱۲	فرمایش امام باقر(ع) که قیام‌علی وحسن‌و حسین (ع) ازعلم و بصیرت بود و خموشی هریك ازائمه نیز چنین بوده
۱۳	پرسش هشام‌بن حکم ازامام صادق (ع)در منی پانصدمطلب وشنیدن جواب آنها از امام(ع)
۱٤	**باب ٤** دراینکه هرعلمیکه خدای‌عزوجل بپیغمبرش (ص) آموخت امر فرمود بعلی (ع) نیز بیاموزد
۱٥	**باب٥** در جهات علوم ائمه (ع) که‌ازسه جهت‌است گذشته وآینده وآنچه پدید می‌شود
۱٦	الهام فرشته دل‌را آرامش‌بخشد و اگراز شیطان باشد پریشانی‌آرد
۱۷	**باب٦**- اگر راز وسر ائمه‌هدی‌حفظ‌میشد بهرمردی ازسود وزیانش خبر میدادند
۱۸	**باب۷**-تفویض درامر دین برسولخدا(ص) وائمه (ع) وبیانی جذاب در دفع انتقاد از خواص اصحاب علی(ع)
۱۹	سراختلاف‌اجوبهٔ‌امام(ع)نسبت‌بسؤال‌واحد.
۲۰	رکعتین اخیرتین درظهر وعصر و عشاء از سنن رسول‌خدا (ص) استکه بردو رکعت فریضه افزوده‌شده و همچنین یك رکعت اخیرهٔ مغرب
۲۱	امر رسول (ص) خدا موافق امر خدای تعالی است
۲۲	در فریضه‌های ارث‌سهمی برای جدازجانب خدای‌مقررنگردیده‌بود رسول‌خدا (ص)یك ششم مال میت را باوداد وخداوند اجازه فرمود آن را
۲۳	مقایسهٔ آیهٔ (هذا عطاؤنا فامنن او امسك) در بارهٔ حضرت سلیمان(ع) و کریمه (ماآتیکم الرسول‌فخذوه‌ومانهیکم عنه فانتهوا) درباره رسولخدا (ص)
۲٤	حقیقت خلق‌نیك موظف داشتن آدمی است خود را برحفظ آداب حسنه تا آن‌آداب خوی ثانوی وطبع اکتسابی گردد
۲٥	انفال وبرگزیدهٔ‌غنائم تخصیص برسولخدا (ص) داده‌شده تاثروت‌در میان‌سران‌لشکر دست بدست نگردد و فقرا محروم نباشند چون‌پیغمبراکرم مال‌را انفاق مینمود
۲٦	درزمینه امور مالی و اقتصادی که پایهٔ اجتماع بشریست اختیارات وسیعی بپیغمبر اکرم داده شده که صلاح اقتصادی را در بر داشته

صفحه	عنوان
۲۷	فرمان پیغمبر(ص) همان فرمان خدا است زیرا فرمان پیغمبر بیان فرمان خدا است واستقلالی ازخودندارد
۲۸	اخبار واردهٔ ضمن باب هفتم بیان اختیاراتی است برای پیغمبراسلام درموارد سه گانهٔ اقتصادی ونظامی وقضائیکه پایههای حفظ بهبودیوآرامش وعدالت جامعه است
۲۹	در بیان اطلاقات تفویض ازمجلسی (ره)
۳۰	نقل ازعقائد صدوق (ره) در عقیده شیعهٔ امامیه درباره غلات و مفوضه
۳۱	شرحی از شیخ مفید (ره) در غلو غلات مسلمان نما
۳۲	دربیان نکاتیکه باید در تحقیق موضوع تفویض منظورداشت
۳۳	مراتب تفویض ازتفویض درتکوین وتفویض درتشریع وتفویض درانجام قوانین که بترتیب عقیده یهود وبراهمه و معتزله میباشد و باطل است.
۳۴	**باب۸**ـ در اینکه ائمه بکدام از گذشتگان میمانند وروا نبودن اطلاق پیغمبری برآنان
۳۵	بپیغمبر اسلام خداوند پیغمبران را پایان داد وبانزال قرآن بکتابهای آسمانی پایان داد
۳۶	گفتار سدیر بامام صادق (ع) که قومی معتقدند که شما معبودید وبیزاری امام(ع) ازآن قوم
۳۷	**باب ۹** ـ در اینکه ائمه از غیب حدیث دریابند و الهام گیرند و غیر امام را باغیب ربطی نیست
۳۸	اضطرابیکه در حدیث دوم ازباب نهم است و تحقیق آن
۳۹	کسانیکه ذوالقرنین را باسکندر رومی تفسیر کرده اند در اشتباه بودند زیرا اسکندر رومی شایسته توصیفیکه قرآن از ذوالقرنین کرده نیست
۴۰	**باب۱۰**ـ در ذکر نیروهای پنجگانهٔ که در ائمه بوده است
۴۱	از ارواح خمسهٔ که درامامست روح قدسی آن هیچگاه دچار فتور و سستی وخواب و غفلت ودستخوش آرزو نگردد
۴۲	شرحی از مجلسی (ره) که روح بچندچیز اطلاق میشود
۴۳	نکات قابل وشایان توجه
۴۴	روح الایمان و روح القوة و روح الشهوة یعنی ایمان زنده و قوت زنده وشهوت زنده در مؤمن است
۴۵	**باب۱۱**ـ روحیکه خداوند ائمه را بدان حفظ میکند و معنی غفلت و(زهو)و(لهو)
۴۶	شرحی از طبرسی (ره) در وحی وروح از کریمه و «کذلك اوحینا الیك روحا من امرنا»
۴۷	شرح ازطبرسی ـ اختلافست که سئوال از روح که در کریمهٔ یسئلونك عن الروح است از کدام روح سئوال شده
۴۸	گفتارعلی (ع) بمردیکه روح غیرجبرئیلست
۴۹	**باب۱۲**ـ وقتیکه امام لاحق عالم می شود بعلوم امام سابق
۵۰	**باب۱۳**ـ در اینکه ائمه (ع) در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند
۵۱	**باب ۱۴**ـ در اینکه امام (ع) امام بعد از خود را میشناسد و قول خدای تعالی «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» دربارهٔ آن بزرگواران است
۵۲	اقوال مفسرین در تفسیر کریمهٔ «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» نقل از طبرسی (ره)
۵۳	پرسش معلی بن خنیس از امام ششم از کریمه «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها»
۵۴	**باب ۱۵**ـ در اینکه عهد امامت نسبت بهر

صفحه	عنوان
	یك از ائمه از طرف خدا اعـلام شده و عهدیست معهود
۵۵	حکم حضرت سلیمان (ع) دربارهٔ دونفـر که گوسفندان یکی از آن‌ها در شـب انگور باغ دیگری را چریده بودند
۵۶	شرحی از مجلسی (ره) در اطراف ایـن مرافعه و حکومت و حکم و نقل روایتی از پیغمبر اکرم(ع)
۵۷	**باب۱۶**ـ در اینکه ائمه (ع) کاری‌نکرده و نکنند مگر بفرمان خدا تعالی شانه واز آن تجاوز نکنند
۵۸	امام ششم فرمود از جانب خدای مکتوبی بپیغمبرش آمد که این نوشته وصیت تو باشد بنجیبان از خاندانت
۵۹	از امام پنجم که فرمود آنچه واقع شد در زندگی علی و حسن و حسین (ع) خدای تعالی آن را برایشان مقدر کـرده بود
۶۰	دریافت پیغمبر (ص) نوشته را از جبرئیل (ع) و رد آن بامیرالمؤمنین (ع)
۶۱	توصیه و سفارش پیغمبر (ص) بعلی (ع) که باید بدانچه در این وصیت و نوشته است‌عمل‌نموده ووفانمائی‌ازصبرو کظم‌غیظ بر بردن حقت.
۶۲	تفسیر کل شیء احصیناه فی امام مبین
۶۳	هر امامی برنامه کاری دارد چون بـآخر رسد داند که عمرش بآخر رسیده
۶۴	معنی رجعت و اسامی کسانیکه در رجعت کتاب نوشتند و اینکه ایمان اجمالی بآن کافیست نقل از مجلسی (ره)
۶۵	رجعت عمومی نیست و مخصوص‌است‌بمؤمن محض و مشرك محض
۶۶	**باب۱۷**ـ اموریکه موجب حجت و دلـیل بر امامت میشود
۶۷	علائم صاحب مقام امامت
۶۸	امام باید از نقص در خلقت که اورا زشت

صفحه	عنوان
	نماید برکنار باشد
۶۹	**باب۱۸**ـ اثبات امامت در اعقاب و بـر نگشتن ببرادر و عمو و خویشان دیگربعد از حسن و حسین (ع)
۷۰	فرمایش امام صادق(ع) که خدا نخواسته امامت را بعد از حسن و حسین (ع) بدو برادردهد
۷۱	**باب۱۹**ـ آنچه نص از خدا و رسولش صادر شده بر ائمه یکی بعداز دیگری
۷۲	کریمه«اطیعوا‌الله واطیعوا‌الرسول‌واولی‌الامر منکم» نازل شد که مردم کاملا گوش فرادهندو اطاعت پیغمبرو اوصیااش را بنمایند
۷۳	مقام توحید خالص آنستکه در پروردگار خود آدمی شك ننماید
۷۴	شرح‌فرمایش پیغمبر اکرم (ص) که‌فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه)
۷۵	ابن‌جزری شافعی گوید منکرحدیث «من کنت‌مولاه» جاهل و متعصب‌است
۷۶	هشت معنی برای مولی در لغت عرب
۷۷	ام‌المعانی مولی همان اولی بتصـرفستکه اصل است و معانی دیگرفرع آنست
۷۸	از معانی مولی آنچه منطبق بر پیغمبر و علیست (ع) همان معنی اولی بتصرفست
۷۹	نقل اشهر اخباریکه بمضمون «اوصیکم بکتاب‌الله و اهل بیتی»است ازمجلسی ره
۸۰	آیهٔ تطهیر در خانهٔ ام سلمه نازل و در حق‌پیغمبرو علی‌وفاطمه وحسن وحسین(ع) است
۸۱	شرح آیة الولایة «انما ولیکم‌الله‌ورسوله والذین آمنوا·الذین یقیمون الصـلاة و و یوتون الزکاة»
۸۲	ابن عباس و سدی و مختار جبائی و بلخی گویندبعدازآیه«الیوم‌اکملت‌لکم‌دینکم» دیگر دربارهٔ حلال و حرام آیتی نازل‌نشد

صفحه	عنوان
	و پیغمبر(ص) بعداز (۸۱) روز در گذشت
۸۳	دستور ولایت در روز جمعه درموقف‌عرفه نازل شد
۸٤	علی (ع) چون یعقوب (ع) ۱۲ پسر خود را جمع نمود و وصی خود را معین فرمود
۸۵	حسن و حسین (ع) بر یکدیگر بر تری ندارند جز از نظر کبر سن و روش‌حسین (ع) این بود که در مجلسیکه برادرش بود سخنی نمی‌گفت تا برادرش برخیزد
۸٦	**باب۲۰**ـ اشاره و نص بر امامت أمیر ـ المؤمنین (ع)
۸۷	بانوی خرف مکه از پگاه تا نیمه‌روز پنبه میرشت وسپس‌وامیرشت وپنبه میکرد«التی نقضت‌غزلها» اشاره باواست
۸۸	خداوند ائمه را مستحفظین نامید زیرا آن ها باید اسم اکبر را حفظ و نگهداری کنند
۸۹	نگرانی پیغمبر(ص) از جفا پیشه‌بودن‌عرب
۹۰	فاذا فرغت فانصب دستورنصب علیست(ع) و معرفی او بولایت و امامت
۹۱	وآت ذا القربی حقه ذی‌القربی علیست(ع) و حقش ولایت امامتست و آثار نبوت
۹۲	در همان غدیر خم که‌نصب علی‌شدبولایت خار نفاق در دل بعضی خلید و زیر لب گفتند ازجانب‌خدانیست این امر رابرای رفعت رتبه علی گوید(ع)
۹۳	حواریین لقب خواص عیسی است (ع) از تحویر بمعنی‌سفید کردن‌چون‌انبیاءواوصیاء کارشان سفید کردن دلها از زنك وچرك گناه است
۹٤	اسم اکبر عبارت ازکتاب جامعستکه همه علوم در آن‌است و شاید کنایه ازدل‌پاك‌و باطن‌تابناك‌انبیاء واوصیاء باشد
۹۵	پیغمبر (ص) برای‌غسلش بعدازرحلت بشش مشك آب از چاه غرس وصیت فرمود

صفحه	عنوان
۹٦	امام میفرماید فضل مابواسطه نقصان‌عقول مردم از سایر مطالب کمتر منتشرشده
۹۷	**باب۲۱**ـ اشاره و نص بر امامت حسن(ع) امام دوم
۹۸	انتقال علی (ع) کتب و سلاح را بحسن (ع) در حضور فرزندان و رؤسای شیعه و گواه گرفتن آن‌ها
۹۹	حمد و ستایش علی(ع) خدای را عزوجل بعداز مضروب شدنش بشمشیر پسر مرادی
۱۰۰	وصیت علی (ع) افتتاحش«لاتشرکوا بالله
۱۰۱	جل ثناؤه شیئاً» است وختمش«ضربة مکان ضربة ولاتأثم»
۱۰۲	**باب۲۲**ـ اشاره و نص برامامت حسین(ع)
۱۰۳	سفارش امام حسن (ع) بمحمدبن علی(ع) هنگام‌رحلت «کونوا اوعیة‌العلم‌ومصابیح الهدی»
۱۰٤	پاسخ محمدبن علی (ع) بامام حسن (ع)در مغزمن از فضائل شما سخنانیست‌که دست نویسنده بماند از کتابتش و زبان‌گوینده درماندازحکایتش
۱۰۵	قسمتی از شرح کلام محمدبن علی «ع» بامام حسن (ع) از مجلسی(ره)
۱۰٦	گفتگوی خصمانه عایشه با حسین بن علی (ع) در مسجد پیغمبر(ص)
۱۰۷	گفتار محمدبن حنفیه بعایشه که تو از بس با بنی هاشم دشمنی نه خود نگهداری ونه برزمین‌قرارداری
۱۰۸	**باب۲۳**ـ اشاره و نص بر امامت علی بن حسین(ع)
۱۰۹	تبلیغ سلام پیغمبر (ص) بامام‌پنجم توسط جابر
۱۱۰	**باب۲٤**ـ اشاره ونص برامامت امام پنجم أبی‌جعفر (ع)
۱۱۱	وصیت‌امام‌چهارم‌بامام‌پنجم(ع) دربارهٔ‌صندوق سلاح و کتب

صفحه	عنوان
۱۱۲	**باب۲٤**ـ اشاره ونص برامامت ابی‌عبدالله جعفربن محمدالصادق (ع)
۱۱۳	از سعادت مرد استکه فرزندی داشته‌باشد در خلق و خلق و شمائل بمانند خودش نیك باشد
۱۱٤	قائم دراخبار دواطلاق دارد قائم بجهاد،و برهر امامی زیرا امام ،قائم‌بامرامامتست
۱۱۵	**باب۲۵**ـ اشاره ونص برامامت ابی‌الحسن موسی (ع)
۱۱٦	ازنشان‌های امامت یکی آنستکه‌زره پیغمبر (ص) برتن مدعی امامت رسا باشد
۱۱۷	عبدالله‌بن‌جعفرهمان عبدالله افطحی استکه بعد ازپدر دعوی امامت نمود و فطحیه پیروان اویند
۱۱۸	ابوالحسن موسی بن‌جعفر (ع) بسا برکت است برای شیعه
۱۱۹	روایتیکه دلالت دارد برکراهت نام‌نهادن حمیراء .
۱۲۰	وصی قراردادن‌جعفربن محمد(ع)پنج نفررا غیر از امام بحق، چهار نفر دیگر را از روی تقیه شرکت داد وبا رعایت‌تقیه‌تعیین امام بحق را هم‌فرمود
۱۲۱	بازی کودکانه موسی بن جعفر (ع) در کودکی آن بود که بزغالهٔ داشت و باو میفرمود (اسجدی لربك)
۱۲۲	**باب۲٦**ـ اشاره ونص برامامت‌أبی الحسن الرضا(ع)
۱۲۳	وصیت امام‌هفتم (ع) اصحاب خودرابامامت علی‌بن موسی‌الرضا (ع)
۱۲٤	درایام‌زندانی بودن امام موسی(ع)الواحی بدست اصحاب میرسید از طرف‌آن‌حضرت
۱۲۵	هوشیاران از اصحاب ائمه هماره از امام سابق درخواست معرفی امام لاحق را می نمودند تابعداً گمراه نشوند
۱۲٦	ستودن امام موسی (ع) أبی‌الحسن‌الرضارا

صفحه	عنوان
۱۲۷	علائم خمسه عمامه و شمشیر و کتاب‌وعصا و خاتم پیغمبر(ص)هریك رمزیست‌دربودن آن‌ها باامام
۱۲۸	دیدن امام‌کاظم (ع) پیغمبر (ص) رادرعالم رؤیا و معرفی کردن آن حضرت علی بن موسی را بامامت
۱۲۹	نماز میت درباره عموم دارای پنج تکبیر است و مازاد آن برای احترام است که نسبت ببزرگان مذهب‌موردرخصت گردیده طبق موارد خاصه ومنصوصهٔ
۱۳۰	نقل اقوال وارده در تفسیر آیه ۹٦ مریم از طبرسی (ره)
۱۳۱	متن وصیت‌نامه‌امام موسی‌کاظم(ع) واسامی گواهان
۱۳۲	ملاك اجازه‌تزویج باکزه باولی، أعرفیت اوست بزناشوئی‌خویشان‌خواستارومخطوبه
۱۳۳	رجحان داشتن شوهر نکردن زنان‌بچه‌دار
۱۳٤	شرح جمله لایزوج بناتی أحد من اخوتهن من امهاتهن ازمجلسی (ره)
۱۳۵	جریان ترافع عباس‌بن موسی با علی بن موسی الرضا (ع) در نزد أبوعمران قاضی مدینه‌ورسوائی عباس‌بن موسی
۱۳٦	رفق ومهربانی‌علی‌بن موسی (ع)بابرادران ومتهم‌داشتن‌ایشان‌آن‌حضرت‌را وپدرشان‌را در امر وصیت
۱۳۷	فرمایش امام‌هفتم بابن سنان که هرکه به پسرم علی ستم کندچون کسی‌استکه‌بعلی بن ابیطالب‌ستم کرده باشد
۱۳۸	**باب۲۷**اشاره‌ونص‌برامامت‌امام‌محمدتقی(ع)
۱۳۹	کم‌سنی مانع امامت امام نیست
۱٤۰	معرفی نمودن امام‌هشتم‌امام نهم را (ع) بحسن‌بن جهم
۱٤۱	فرمایش‌امام‌هشتم(ع) که عیسی(ع)سه ساله بود که قیام ببیغمبری و اقامه حجت الهیه نمود .

صفحه	عنوان
۱۴۲	تجلیل علی‌بن جعفر از نوهٔ برادرخودامام نهم و سرزنش اصحاب او که چرا چنین تواضع کنی
۱۴۳	بوسیدن علی‌بن جعفر لبهای امام نهم‌را و گواهی دادن اوبامامت آن حضرت
۱۴۴	اسامه سیاه بود وپدرش زید از پنبه سفید تر مردم جاهلی در نسب او طعن میزدندتا قیافه شناس حکم بصحت نسب نمودوپیغمبر خوشحال شد
۱۴۵	**باب۲۸**- اشاره و نص بر امامت أبی الحسن سوم امام علی نقی (ع)
۱۴۶	دلالت ولاتجسسوا بر حرمت استراق سمع
۱۴۷	وصیتنامه‌امام نهم و گواه گرفتن آن‌حضرت احمدبن‌ابی‌خالد را بر آنکه حضرتش‌وصی قرارداده پسر خود علی‌بن محمدرا « ع»
۱۴۸	اشاره و نص بر امامت أبی‌محمد (امام حسن عسکری‌ع)
۱۴۹	شرح کلام‌امام دهم که بامام یازدهم فرمود (فقد احدث فیك امراً) هنگام فوت پسر بزرگش محمد . ازمجلسی(ره)
۱۵۰	بعداز فوت امام دهم اکبر اولاد آن‌حضرت أبومحمد (امام‌حسن‌عسکری‌ع) بوده
۱۵۱	امام یازدهم پدر خودرا در مرك پسرش محمد پس از استرجاع و حمد خدا چنین تسلیت میدهد و(أنا أسأل الله تمام نعمته لنا فیك)
۱۵۲	پیش از مرك پسربزرك امام دهم که‌ممکنی بود بابیجعفر امامت امام حسن عسکری مفهوم مردم نمیشد وبسبب مرك أبی جعفر امامت آن حضرت مفهوم گردید
۱۵۳	**باب۲۹**- اشاره ونص بر امامت صاحب الدار (ع) امام عصر عجل‌الله فرجه
۱۵۴	اسامی وکنی أبواب‌أربعه امام عصروآغاز غیبت کبری از سال ۳۲۹
۱۵۵	امام یازدهم نام فرزند خودرا (م-ح-م د) نهاد وولادتش ۲۵۵ هجری است در نزد کلینی (ره)
۱۵۶	**باب۳۰**- در نام کسانیکه او را دیده‌اند
۱۵۷	محمدبن اسماعیل بن‌موسی بن جعفر که از معمرین اولاد پیغمبر (ص) بوده گوید من امام دوازدهم را میان دو مسجد دیدم که هنوز اوپسر بچهٔ بود
۱۵۸	أبی‌عبدالله بن‌صالح گوید من امام‌دوازدهم را نزد حجرالاسود دیدم مردم با او برای بوسیدن حجر کشمکش میکردند و او میفرمود باین‌وضع دستور ندارید
۱۵۹	علی‌بن قیس از یکی از پاسبان ها نقل میکند که من‌بامامور بازدید خانه‌امام حسن عسکری بودم چون اراده بازدید داشت از در خانه را شکست آن حضرت یعنی پسر عسکری مانع بازدید خانه شد
۱۶۰	عمرواهوازی‌وابی‌نصرظریف‌خادم‌هم گویند حضرتش را دیده‌ایم
۱۶۱	**باب۳۱**- در نهی از اسم واورابایدبحجت آل محمد (ص)یاد نمود
۱۶۲	شرح ونظری از مجلسی (ره) ومؤلف(دام ظله) در عدم جواز یادکردن آنحضرت‌بنام
۱۶۳	**باب۳۲**-باب‌نادری است‌درباره غیبت‌وعلت غیبت که‌بدترین مردمند
۱۶۴	عبادت صحیح وکامل در زمان تسلط باطل بهتر است از عبادت در ظهور حق با امام حق آشکار
۱۶۵	شیعه بایددوست دار حق وعدالت‌وآمیزش دلهاووحدت‌کلمه واجرای حقوق ومقررات الهی باشند درهمه خلق
۱۶۶	انتظار فرج ودعا برای‌ظهور امام کاشف از همت بلند است که فیض‌را برای همه خواهد گرچه خود فعلا بفیض رسیده باشد
۱۶۷	معنی امام ظاهر مشهور و مستنر مغموراز شیخ بهائی (ره)

صفحه	عنوان
۱۶۸	عقیده و تصدیق بوجود امام زمان بعنوان خلیفه خدا در زمین مطلوبیت داردور کن ایمان است
۱۶۹	**باب ۳۳**ـ در امر غیبت امام عصر (ع)
۱۷۰	باتمام فتنه‌ها وفسادهادرزمان غیبت امام‌باز امام میفرماید بخدا امرما از این آفتاب پرتوافکن در ایوان روشن تر است
۱۷۱	در زمان غیبت وحس درد دوری از امام باید خدارا بدعای اللهم عرفنی نفسك الخ خواند
۱۷۲	شرح دعای‌زمان غیبت از مجلسی(ره)
۱۷۳	در زمان غیبت مردم امام زمان را بعنوان امامت تشخیص ندهند و اورا نشناسند
۱۷۴	فرمایش امام‌صادق(ع) اگر شنیدیدصاحب الامرغائب شده‌منکر اونشوید
۱۷۵	در زمان غیبت پرچمهای ادعا واختلاف مشتبه بلند شود که یکیرا ازدیگری‌نتوان شناخت
۱۷۶	برچیده شدن علم دوسبب دارد قلت رواة صحیح و عدم طالبان علم
۱۷۷	تفسیر «قل‌ان اصبح ماؤکم غوراًفمن‌یاتیکم بماءمعین ـ باذا غاب‌عنکم‌امامکم‌فمن‌یاتیکم بامام جدید » از موسی‌بن جعفر (ع)
۱۷۸	امام ششم فرمود اگر در زمان‌غیبت مدعی امامت پیدا شد ازاو چیزهائی بپرسید که مانند آن‌را امام‌عصر باید جواب دهد
۱۷۹	تفسیر «فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس» بامامیکه از مردم غائب شود درسال ۲۶۰ از امام باقر(ع)
۱۸۰	فرمایش امام هشتم بایوب‌بن نوح در بارهٔ امیدواریش بصاحب الامری آن‌حضرت که ازما کسی‌نیست که مرجع سئوالات باشدتا خدا پسربچه از ما برانگیزد که زایش و پایش اونهان است ونژادش روشن

صفحه	عنوان
۱۸۱	درزمان غیبت بایدبوظیفه مسلمانی‌قیام کرد تاخدا امام را ظاهر کند
۱۸۲	از دلائل‌بروجود امام غائب وامامتش‌همانا اخباریست که ازعصر پیغمبر(ص) تاقبل‌از تولدش شیوع داشته
۱۸۳	**باب ۳۴**ـ در وجه امتیاز دعوی حق‌گو و باطل جو در امر امامت
۱۸۴	فرستادن طلحه وزبیر کسیرانزدعلی(ع) تا باوبگوید چرا احترام ما را گم کردی و امید مارا بریدی
۱۸۵	طلحه و زبیر سه رابطه گوناگون درمدت کمیکه با علی (ع) پس از قتل عثمان می زیستند پیدا نمودند رابطه دوستی رابطه بروز اختلاف رابطه مخالفت علنی وجنك
۱۸۶	رسول‌طلحه‌وزبیر موسوم‌بخداش برعلی(ع) وارد شدوگفت میخواهم پیامی‌بشمابرسانم
۱۸۷	نسب در غیر موارد حقوق دینی اعتباری ندارد و رعایت آن لازم‌نیست
۱۸۸	فرمایش‌علی (ع) به‌رسول طلحه وزبیر که بریدن من از شما برای اینستکه‌شما ازحق رو گردانیدید
۱۸۹	مرخص فرمودن علی (ع) رسول طلحه‌و زبیر را و تقاضای رسول که یا علی‌ازخدا بخواه که مرا بشماملحق کند
۱۹۰	موارد ظلم طلحه و زبیر در باره علی(ع)
۱۹۱	چند بنی‌مروان راعلی(ع) توضیح‌میفرماید که کیستند
۱۹۲	مهر فرمودن علی (ع) سنك‌ریزه را برای حبابه والبیه
۱۹۳	مهر نمودن علی‌بن الحسین (ع)سنك ریزه حبابه والبیة را
۱۹۴	صاحبات حصاة سه تن بوده‌اند ام‌سلیم وام غانم‌وحبابه والبیه
۱۹۵	گفتگوی محمدبن حنفیة باعلی بن‌الحسین

صفحه	عنوان
	علیهما السلام بر سر امامت
۱۹۶	ورود کلبی نسابه بمدینه و جستجوی او از امام بحق
۱۹۷	پرسیدن کلبی نسابه مسائلی چند از عبدالله ابن الحسن
۱۹۸	پرسیدن کلبی نسابه همان مسائل را از امام باقر (ع)
۱۹۹	نبید آبی است که خرما در آن ریزند تا طعم آب بگردد
۲۰۰	جستجوی هشام بن سالم بعد از حضرت صادق (ع) از امام وقت و تحیر او
۲۰۱	توفیق یافتن هشام بن سالم درك فیض امام بحق را
۲۰۲	اجازه هشام بن سالم از امام هفتم دعوت شیعیان را بامامتش
۲۰۳	هدایت کردن امام کاظم (ع) مردی زاهد را که راستی جویای مذهب حق بود
۲۰۴	دلیل خواستن مرد زاهد از امام کاظم (ع) بر امامتش
۲۰۵	هدایت یافتن حسین بن عمر بن یزید واقفی به برکت وجود امام هشتم (ع)
۲۰۶	سؤال ابن قیاما واسطی واقفی از امام هشتم (ع) که آیا دو امام در یك عصر میشود و جواب او
۲۰۷	عبدالله بن مغیره واقفی گوید بمستجار آویختم و از خدا خواسته خود را طلب نمودم ملهم شدم که بمدینه نزد امام رضا روم (ع)
۲۰۸	درخواست ام اسلم از پیغمبر اکرم (ص) که معرفی نماید وصی خود را
۲۰۹	بخدمت رسیدن زید بن علی بن الحسین با نامهای اهل کوفه که زید را بخود دعوت کرده بودند برای شورش بر دستگاه جور
۲۱۰	توجه دادن حضرت باقر (ع) زید را بنکاتی

صفحه	عنوان
	چند که مبادا زید در هلاك خود سعی نماید
۲۱۱	بخشم آمدن زید از فرمایش حضرت باقر (ع) و سخنان او
۲۱۲	فرمایش امام (ع) بزید که برادر جانم تو را بخدا پناه دهم از اینکه فردا در کناسه کوفه بدار باشی
۲۱۳	دفع مؤلف اتهام را که متوجه بزید بن علی بن الحسین نموده‌اند
۲۱۴	در جهاد استماته و جانبازی در راه حق و حقیقت هرچه قیام کننده مظلوم‌تر و باطل ظالم تر باشد اثر قیام بیشتر است
۲۱۵	نتیجه فحص در امر زید بن علی بن الحسین (ع) اینست که او از مصلحان بشری و فداکار واقعی بوده و به وضع دردناکی در راه حق شهید گشته (ره)
۲۱۶	جواز گریه بر عزیزان در مجلس ماتم بدون شکوه وشکایت وترك ناله‌وزاری در شب
۲۱۷	دعوی خلافت و مهدویت نمودن محمد بن عبدالله نوه امام حسن (ع) در زمان منصور عباسی
۲۱۸	تقاضای عبدالله بن حسن از امام صادق (ع) کمك و بیعت را برای محمد بن عبدالله بن حسن
۲۱۹	فرمایشات امام صادق (ع) در پاسخ اعتراض عبدالله بن حسن بر امامت منحصره در اولاد حسین (ع)
۲۲۰	خیرخواهی و نصیحت امام صادق (ع) به عبدالله بن حسن و موسی بن عبدالله پسرش
۲۲۱	بیرون آمدن عبدالله بن حسن از محضر مبارك امام صادق (ع) متاسف وخشمگین
۲۲۲	دستگیری مأموران منصور عباسی بنی الحسن را و بردن آنها را از مدینه بوضعی دلخراش
۲۲۳	توطئه محمد بن عبدالله با عیسی بن زید

صفحه	عنوان
	برای بیعت گرفتن از بزرگان بنی هاشم خصوص از امام صادق(ع)
۲۲٤	سخت گرفتن محمدبن عبدالله بن حسن بر حضرت صادق (ع) برای بیعت و گفتن اسلم تسلم
۲۲۵	تهدید کردن محمدبن عبدالله حضرت صادق (ع) را بزندان
۲۲٦	خبردادن حضرت صادق(ع) محمدبن عبدالله بن حسن را بقاتلش و نشانهای او
۲۲۷	احضار محمد بن عبدالله بن حسن، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را برای بیعت و تهدید او
۲۲۸	آمدن قشون منصور بقصد تسخیر مدینه و نبرد با محمدبن عبدالله بن حسن و کشته شدن محمدبن عبدالله بن حسن
۲۲۹	طلب امان کردن موسی بن عبدالله بن حسن از مهدی عباسی هنگام سخنرانی او در سایه خانه کعبه
۲۳۰	اعتراف موسی بن عبدالله بن حسن به بزرگواری و کرامت حضرت صادق (ع) پس از دربدریها و رنجها
۲۳۱	کشته شدن ابراهیم برادر محمدبن عبدالله بن حسن در نزدیکی کوفه بدست قشون خلیفه
۲۳۱	انتصاب موسی هادی یك عمری را بحکومت مدینه موجب شد شهید فخ پسر علی بن حسن بن حسن بن امام حسن(ع) خروج کند
۲۳۳	جواب نامه یحیی بن عبدالله بن حسن که بامام هفتم عرضه داشته بود
۲۳٤	پیشنهاد صلح و امان به یحیی بن عبدالله بن حسن از طرف فضل بن یحیی بدستور هرون
۲۳۵	پایان جزء دوم کافی و آغاز جزء سوم و آن باب کراهیت توقیت است
۲۳٦	راهنمائیهای پرورشی و خصوصی ائمه(ع)

صفحه	عنوان
	که اطباء روحانی میباشند بایك اسلوب خاصی که شبیه بمعالجهٔ از راه روانشناسی است درجزء دوم کافی است
۲۳۷	در ضمن احادیث ۱٤ تا۱۹ جزء دوم کافی اطلاع عمیق ائمه (ع) را از روحیه عمومی اجتماع و تشخیص مسیر ملت را می یابید
۲۳۸	**باب۳۵**ـ کراهیت توقیت نسبت بظهور امام عصر (ع)
۲۳۹	پرشدن دنیا از عدالت و خیر و سعادت نیازمند یك تحول اخلاقی و علمی و مغزی است در محیط بشریت
۲٤۰	پیدایش یك دستهٔ ارتجاعی در مرکز اسلام موجب عدم پیشرفت اسلام گردید درجهان
۲٤۱	معنی بدا نزد عدلیه همان نسخ است درمواردی که نسخ رواست وتغییر شروط است در مورد اخبار ازکائنات
۲٤۲	تا بشریت دریك سطح تعقل ودانش، عمومی عدالتخواه درنیاید تشکیل حکومت عادله بشری درسراسر جهان بهرهبری امام قائم عجل‌الله فرجه میسر نیست
۲٤۳	جدولی که بدست میدهد درجات تعقل عمومی بشر وهمبستگی اجتماعی ودوران های توقف یاانحراف را از پیدایش اسلام تاقیام حکومتهای شیعه و شیعه مآب
۲٤٤	بیان اختلاف مفسرین در کریمه (وواعدنا موسی ثلثین لیله) و کریمه (واذ واعدنا موسی اربعین لیلة)
۲٤۵	وظیفه شیعه درمورد اخبار مختلفه تصدیق وعدم تردید است
۲٤٦	امیدو آرزومندی ایده وهدف و پایهٔ پرورش اجتماعی درست وصحیح است
۲٤۷	بهترین پرورش نوع بشر براساس ایده و آرزومندی وامید بآینده باید بنا گردد
۲٤۸	شتاب و انتظار تحقق حکومت عادله بسر

صفحه	عنوان
	پرستی امام معصوم نباید نمود و نباید داشت زیرا که رشد عقلی و علمی عمومی هنوز نصیب جامعهٔ بشری نشده
۲۴۹	**باب ۳۶**- بازرسی و آزمایش امت و اعلام خطر بدانها
۲۵۰	نقشه اصلاحاتی علی(ع) و مواد برنامهٔ آن در اولین روز تصدی خلافتش
۲۵۱	مردم آزمایش شوند چنانکه طلا آزمایش شود و پاك گردند چونانکه طلا پاك گردد
۲۵۲	**باب ۳۷**- در اینکه هر که امامش را شناخت پیش بودن و پس افتادن این امر باو زیانی ندارد
۲۵۳	تفسیر «یوم ندعو اکل اناس بامامهم»
۲۵۴	تقدیم و تأخیر ظهور امام زیانی بشناسائی امام ندارد گرچه مرك اورا دریابد
۲۵۵	**باب ۳۸**- در بیان حال کسیکه بناحق دعوی امامت کند و کسیکه تمام ائمه را بر حق نداند و کسیکه امامت برای نااهل اثبات کند
۲۵۶	سه طائفه را خدا تبرئه نکند: مدعی امامت بناحق- منکر امام بحق- و آنکه معتقد باشد ایندو از اسلام بهره دارند
۲۵۷	تفسر کریمه{۲۸- الاعراف واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء} از امام موسی کاظم ع
۲۵۸	ائمه «ع» ریشه هر خیر و داعی آنند و رهبران ستمکار خمیرمایهٔ هر فساد و شرورند
۲۵۹	پیروان ستمکاران و واماندگان قافله سعادت فردای قیامت چون عذاب را مشاهده کنند از رهبران خود ببرند و قطع رابطه نمایند و نقل موارد ربطشان
۲۶۰	**باب ۳۹**- در حال کسیکه بی امام برای خدا دینداری کند
۲۶۱	بشارتی از امام بجامعهٔ شیعه در ذیل کریمه (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور)

صفحه	عنوان
۲۶۲	تفسیر «یخرجهم من النور الی الظلمات»
۲۶۳	نکته مفرد آوردن نور و جمع آوردن ظلمات در آیة الکرسی
۲۶۴	خداوند جل وعلا شرم دارد از عذاب امتی که گردن بفرمان امام عادل منسوب از طرف خدا نهد
۲۶۵	نمیتوان تنها مسلمان بود و تنها بمسلمانی زیست و تنها مسلمانی داشت مسلمانی یك وظیفه اجتماعی دارد که آن تعهد پیروی از پیشوای ثابت قدم در تقوی است و آن امام معصوم است
۲۶۶	هدف عالی و نهائی اسلام و تشبیه جامعه اسلام بدرخت
۲۶۷	معنی پیروی کردن از پیشوای خلافکار و منظور از خلافکاری و شعب آن
۲۶۸	**باب ۴۰**- کسیکه مرده و برای اورهبرو پیشوائی از ائمه هدی نبوده و این از باب اول محسوب است و فرق میان دو باب
۲۶۹	مردن جاهلیت تعبیر از مردن کسیست که خودرا زیر نظر تربیتی امام معصوم قرار ندهد
۲۷۰	وضع روحیهٔ پس از مرك کسیکه در زیر سرپرستی امام معصوم نیست یا کفر است یا نفاق یا ضلالت
۲۷۱	**باب ۴۱**- در عارف و منکر امامت ائمه «ع» از سادات و بنی الزهراء
۲۷۲	اسامی چندتن از پسران و نوه‌های علی بن الحسین «ع»
۲۷۳	جاحدان امامت از بنی‌هاشم دو گناه دارند و محسن از ایشان هم دو ثواب دارد
۲۷۴	**باب ۴۲**- وظیفه واجب مردم درصورت در گذشت امام «ع»
۲۷۵	استدلال بآیة النفر بروجوب طلب معرفت امام بر کسانیکه دورند از بلد امام
۲۷۶	شمول آیة النفر وجوب کفائی و معرفت -

صفحه	عنوان
	ظنی احکام فرعیرا مورد تردید است
۲۷۷	منظور آیةالنفر حفظ رابطه افراد است با پیغمبر اکرم «ص» که یك تکلیف عمومیست از نظر حفظ مرکزیت اسلام وحفظ رابطه با آن مرکز
۲۷۸	حفظ مرکزیت اسلام دو رکن اساسی دارد یکی دفاع از آن در برابر دشمنان ودیگر اجراء فرهنك اسلام به آموختن قرآن و تعلیمات پیغمبر و نشر و تبلیغ در سراسر محیط اسلامی
۲۷۹	رسیدن امر امامت بحسین «ع» به آیات و اخبار متواتره ثابت است و پس ازحسین هم طبق آیه اولوالارحام خلافت حق پسر بزرك است
۲۸۰	امام بسه خصلت شناخته شود که دردیگری نباشد
۲۸۱	طالب و جویای ایام اگر در راه مردچون کسیست که از خانه‌اش مهاجرت کرده به سوی خدا ورسولش اجرش باخداست
۲۸۲	**باب ۴۳** ـ در اینکه امام چه‌وقت میداند که امامت باورسیده است
۲۸۳	خبری که دلالت دارد برفضل عجم برعرب در ایمان
۲۸۴	أمیرالمؤمنین «ع» میتوانست پس ازوفات پیغمبر «ص» عایشه را طلاق داده از أم‌المؤمنینی بیرون کند
۲۸۵	سفارش امام هفتم «ع» بابوالحسن الرضا «ع» در هنگام بردنش از مدینه بامر هارون که هر شب درب اطاق من بخواب تاخبر من بتو برسد
۲۸۶	**باب ۴۴** ـ در حالات ائمه در سن و سال
۳۸۷	خبری که دلالت دارد بر امامت علی (ع) در زمان پیغمبر «ص»
۲۸۸	چون علماء بنی‌اسرائیل برخلافت سلیمان

صفحه	عنوان
	اعتراض نمودند قرار شد داود عصاهای همه را گرفته مهر وموم نماید فردا هر کدام سبزشد و بار داد او خلیفه است داود بآنها خبر داد گفتند ماراضی هستیم
۲۸۹	غلام خماسی یعنی پنج وجبی، سداسی وسباعی نگویند زیرا شش وجبی مردباشد و گاهی برپنج ساله هم اطلاق میشود
۲۹۰	در عمر علی «ع» موقع قبول دعوت پیغمبر «ص» اختلافست
۲۹۱	امت اسلامی متفقند که علی «ع» اول‌مردی است که رسول خدارا اجابت نمودواحدی ازاهل علم خلاف آن نگفته
۲۹۲	**باب ۴۵** ـ در اینکه امام را جزامام غسل نمیدهد
۲۹۳	ظاهر در نزد مؤلف (مدظله) اینست که تصدی وظیفه غسل و دفن و کفن امام با امامی است که جانشین اوست و کسی حق تقدم برامام را ندارد
۲۹۴	**باب ۴۶** موالید ائمه علیهم السلام یعنی وضع آنها در حال تولد
۲۹۵	چون انشاء روح شود در امام درعالم رحم فرشتهٔ که حیوان نام دارد از جانب خدای مأمور شود تا برپازوی وی نویسد «وتمت کلمة ربك صدقاوعدلا لامبدل لکلماته»
۲۹۶	چون امام ازشکم مادر بیفتد با دودست بر زمین آید و سر بآسمان بلند دارد
۲۹۷	چون خداخواهد امام بیافریند بفرشته دستور دهد شربتی آب از زیر عرش بپدر آن امام بنوشاند
۲۹۸	قلب امام مهبط الهامات ربانی و افاضات الهیه است
۲۹۹	مادر امام را پس از حمل در عالم رؤیا مژده دهند به‌پسری بردبار
۳۰۰	برای امام ده نشانه است

صفحه	عنوان
۳۰۱	اطلاق تطهیر برختان شایع است ودرحدیث است اولاد خود را روز هفتم تطهیر کنید که خوشتر وبرای روئیدن مؤثراست
۳۰۲	**باب ٤٧** ـ خلق بدنهای ائمه وارواح آنها و قلوبشان «ع»
۳۰۳	جان شیعیان ازگل ائمه آفریده شده
۳۰٤	هنوز معلوم جهان دانش‌نگشته که نور و حرارت و تشعشعات عمقی از ماده‌هستند یا آثار و خواص آنند
۳۰۵	خداوند دو روح خلق فرموده روح القدس و روح من امره
۳۰٦	گل بهشت پنجگانه وگل پنجگانه زمین
۳۰۷	اختلاف اقوال در علیین وسجین
۳۰۸	**باب ٤٨** ـ تسلیم وفضیلت تسلیم شوندگان
۲۰۹	معنی، المؤمن غریب
۳۱۰	دوستدار درجات کامل ایمان باید بگوید قول و عقیده من در تمام امور قول‌وعقیده محمد وآل محمد است
۳۱۱	**باب ٤٩** ـ در اینکه لازم است برمردم‌پس از انجام حج خدمت امام آیند و از معالم دین بپرسند وولایت و دوستی خودرا بامام اعلام نمایند
۳۱۲	مقصود از حج اجتماع مؤثردر اصلاح‌امور بشر است و پایه آن تحصیل دانش وتعاون در امور اجتماعی به رهبری پیشوای عادل است
۳۱۳	**باب ٥٠** ـ در اینکه ائمه «ع»مقامی‌دارند که فرشته‌ها بخانه آنها درآیند وگام بر فرش آنها نهند و اخبار برای‌آنهاآورند
۳۱٤	زغب پرهای ریز ونرم‌ونوچهائیستکه اول بار درآید
۳۱۵	**باب ٥١** ـ در اینکه جن نزد ائمه(ع)آیند و مسائل دین خودرا بپرسند و بکار های آنها رسند

صفحه	عنوان
۳۱٦	رؤیت بعض اصحاب امام صادق (ع) جنیان شیعه را
۳۱۷	آوردن قاصدی از جن نامهٔ حضرت باقر «ع»رادر راه مکه برای سدیرصیرفی
۳۱۸	وجه تسمیه باب‌نعبان وباب الفیل در مسجد کوفه
۳۱۹	تجنن کردن جابربن یزید جعفی در کوفه و خواندن ابیاتی چند
	اجدمنصوربن‌جمهور☆أمیرأغیر مأمور
۳۲۰	**باب ٥٢** ـ در اینکه ائمه «ع» چون بر سر کار آیندبحکم‌داود و خاندان داودقضاوت کنند و گواه نخواهند
۳۲۱	در زمان ظهور،امام دوازدهم «ع» بروش حکمت‌آل داود حکومت کند و گواه نخواهد و حق واقعی دهد
۳۲۲	نسخ حکم‌تازه‌ایست بر خلاف‌استمرارحکم پیش که اظهار شده
۳۲۳	دفع اعتراض محتمل‌از اهل سنت نسبت به شیعهٔ امامیه از أبوعلی‌طبرسی طاب مرقده از اعلام‌الوری
۳۲٤	نص وصایت پیغمبر اکرم است که جزیرة العرب باید مسلمان نشین باشد این اصل محفوظ بود و در این دور های اخیر دولت سعودی آنرا نقض‌کرد وجمعی ازمسیحیان را برای امور نفتی در آنجامستقر ساخت
۳۲۵	موضوع هدم مساجد ومشاهد درزمان‌ظهور مهدی موعود ازدو نظر است
۳۲٦	کسانیکه مسجدبنا کردند برای‌زیان‌و کفر و تفرقه مسلمانان دوازده تن بودند
۳۲۷	قصد وهدف در هرکاری تأثیری‌بسزادارد
۳۲۸	**باب ٥٣** ـ دراینکه‌سرچشمه‌علم‌ازخاندان نبوت آل‌محمد است
۳۲۹	اثر جبرئیل درمدینه محلی است که‌اکنون معروف است بباب جبرئیل

صفحه	عنوان
۳۳۰	**باب ٥٤** ـ در اینکه چیزحقی دردست مردم نیست جز آنچه از نزدائمه است و هرچه‌از نزد آنها نباشد باطل است
۳۳۱	«انه‌لذکر لك‌ولقومك» درباره‌رسول‌اکرم واوصیای اواست
۳۳۲	عجوه از بهترین خرمای مدینه است که پیغمبر اکرم نخله آنرا کاشته
۳۳۳	**باب ٥٥** ـ در آنچه وارد است که حدیث آنان سخت است و سخت گیر
۳۳٤	هر که مارا دشمن دارد وحق مارا نپردازد دردوزخ باشد همیشه ،فرموده امام صادق است«ع»
۳۳٥	امام صادق «ع» میفرماید«فاکتموا عمن امرالله بالکف عنه» اسرارما نهفته دارید از نااهل
۳۳٦	شرح‌ومعنی حدیثنا صعب لایحتمله
۳۳۷	فضا نهایت دارد یالانهایة است‌ازمسائل‌اصم علمی است
۳۳۸	درك حقایق‌عالیه‌ماوراء ماده‌مخصوص‌افکار عالیه و پروریده مخصوصی‌است که فطرة پاك پرورده‌باشند ویابریاضت خودرا آماده درك حقایق کرده باشند
۳۳۹	دو هدف عمومی پیغمبر اسلام در نهضت خودداشته
۳٤۰	**باب ٥٦** ـ آنچه پیغمبر درباره خیر اندیشی نسبت بائمه مسلمین و ملازمت جمعیت آنان فرمان داده
۳٤۱	معنی نصیحت برای خدا و برای پیغمبر و برای‌قرآن و برای اهل ایمان
۳٤۲	خطبه‌رسول خدا «ص» در مسجد خیف که ازحضرت‌صادق «ع» نقل‌شده
۳٤۳	سه چیزی که دل مسلمان در آن خیانت‌روا ندارد
۳٤٤	توضیح سنت وبدعت و جماعت و فرقت از	

صفحه	عنوان
	علی «ع»
۳٤٥	در حقوق واجب امام بررعیت و حق واجب رعیت برامام «ع»
۳٤٦	نظام درست اجتماعی که میماند و میپاید براساس دو اصل اجتماعیست
۳٤۷	آزادی درعقیده و نظر بهترین وسیله‌پیش رفت جامعه است
۳٤۸	وصایای پیغمبر اکرم بوالیان امت
۳٤۹	تفسیر قول پیغمبر که فرمود من از هر مؤمنی بخود او اولی هستم وعلی بعد از من‌بدو اولی‌واحق است
۳٥۰	سبب اسلام‌عامه‌یهود نبود مگراینکه‌پیغمبر اکرم فرمود من اولی بمؤمنین هستم‌از خودشان
۳٥۲	مضمون«پیغمبر اولی‌است‌بمؤمنان‌ازخودشان» برای چند مقصد ازچندنظر گفته میشود
۳٥۲	ازجملهٔ «پیغمبر اولی‌بمؤمنین‌است‌ازخودشان» یك مسئولیت عمومی زمامدار نسبت بافراد استفاده میشود
۳٥۳	نظام حقیقی قرآن در یك محیط بشری اجراء نشده
۳٥٤	متمم شرح قول پیغمبر اکرم من اولی بمؤمنینم از خودشان
۳٥٥	فرمایش امام باقر«ع» که امامت نشاید برای کسیکه دراو سه خصلت باشد
۳٥٦	**باب ٥٧** ـ در اینکه زمین همه‌از امام «ع» است
۳٥۷	مجلسی (ره) گوید ظاهر صحیحه أبوخالد کابلی‌اینست که‌احدی مالك زمین نمیشودبلکه تا آن راآباد داردحق اولویت‌داردو خود زمین‌مال امامست
۳٥۸	تحلیل امام صادق (ع) خمس را باباسیار
۳٥۹	فرمایش امام صادق «ع» هرچه ازماست از آن شیعیان ماست

صفحه	عنوان
۳۶۰	پنج نهری که جبرئیل «ع» مباشر حفر آنها بوده
۳۶۱	ملك، وضع احاطه بچیزیست که از آن تعبیر میشود به‌در برداشتن نظیر ظرف ومظروف
۳۶۲	معنی مالکیت خدا و مالکیت پیغمبر وامام و مالکیت مردم
۳۶۳	**باب۵۸**ـ روش امام درباره خورد وخوراك و پوشاکش زمان تصدیش امر امامت را
۳۶۴	فرمایش علی «ع» خدا براماماں عادل لازم کرده خود را بامردم مستمند اندازه گیرند تا فقر برفقرا بسیار تلخ نباشد
۳۶۵	**باب۵۹**ـ باب نادر و اینکه چون امام عطسه زد بگویند صلی الله علیك
۳۶۶	درود وسلام برامام قائم «ع» السلام علیك یا بقیة الله است
۳۶۷	**باب۶۰**ـ در آن گلچینهائیست از قرآن درباره ولایت
۳۶۸	معنی امانت وپذیرفتن انسان ظلوم وجهول امانت الهیه را
۳۶۹	مقصود از عرض امانت بر آسمان و زمین کوهها و اباء آنها معنی لغوی آنها نیست
۳۷۰	امانت سپرده نفیس وعزیزیست که اختصاص بامانت سپار دارد و این روح بشری است که خدا از آن خود دانسته «ونفخت فیه من روحی» گفته
۳۷۱	گفتار امام صادق «ع» در قول خدا عزو جل «الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم»
۳۷۲	تأویل کریمه « وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله» الخ «فی علی والائمه » است
۳۷۳	فرموده امام ششم «ع» درقول خداعزوجل «فمن اتبع هدای فلایضل ولا یشقی»
۳۷۴	تفسیر « وممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون»
۳۷۵	آیات محکمه کتاب تکوین خدا پیغمبران و اوصیاء هستند که ائمه «ع» درمیان آن ها خورشیدهای درخشنده باشند
۳۷۶	پایه‌و مایه جنك زورگوئی واستفاده جوئی از دیگران است که امروز تعبیر باستعمار میشود
۳۷۷	خلق ورائت و تقلید از گذشتگان بود که قرآن بکندی در مردم جاهلیت تأثیرمیکرد
۳۷۸	معیار در هدایت یافتن پیروی ائمه است در عقائد و اعمال و اقوال و هر که مخالف ایشان باشد دراین امور درشقاق ونفاق است
۳۷۹	علی «ع» است که صراط مستقیم است
۳۸۰	اجراء حکم در غیر مورد نزول خود بمجرد شباهت قیاس است
۳۸۱	حضرت باقر «ع» فرموده «ولوانهم فعلوا مایوعظون به (فی علی) لکان خیراً لهم
۳۸۲	اسلام دینیست که وسیله الفت و اتحاد و ترك اختلاف و جنك است و راه آنولایت امامان بحق است
۳۸۳	«کبر علی المشرکین ماتدعوهم الیه» گران آید برمشرکین بولایت علی
۳۸۴	منظور مثلهائی که خدازده داستان سرائی نیست بلکه برای آگاهی امت اسلامیست
۳۸۵	قول خدای تعالی« فائت بقرآن غیرهذا او بدله» مقصود منافقان ومشرکان آن بود که یا آیات فضل علی در قرآن نباشد یا قرآنی باشد که ذکری از علی در آن نباشد
۳۸۶	اسامی اسبهائی که درمسابقه شرکت میکنند و آنها ده اسبند در نزد عرب
۳۸۷	تفسیر «قل انما اعظکم بواحدة» بانما اعظکم بولایة علی (ع)
۳۸۸	تفسیر «ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ماتبین لهم الهدی» .
۳۸۹	چهار قول درمعنی الحاد مذکوردر کریمه (و من یردفیه بالحاد)

صفحه	عنوان
۳۹۰	هر که از ولایت منصرف شد از بهشت منصرف شده
۳۹۱	ولایت امام عادل رمز تشکیل حکومت عادله کامله است ودر راه ترقی و پیشرفت بشر گردنهٔ سخت ودشوار است
۳۹۲	رنك مؤمنین بولایت علی (ع) در میثاق این رنك آمیزی خداست کیست که از خدا بهتر رنك آمیزی کند
۳۹۳	شرح (و لمن دخل بیتی مؤمناً) از دعای حضرت نوح ومعانی بیت
۳۹٤	خاندان پیغمبر (ص) نمونهٔ باب حطه اند در بنی اسرائیل
۳۹۵	ستم بخاندان نبوت ومردم بازداشتن خاندان نبوت بود از امامت و ولایتی که خدا برایشان مقرر کرده بود
۳۹٦	کریمه (هذا صراط علی مستقیم) هذا صراط علی ـ بکسر لام ویاـ هم قرائت شده
۳۹۷	اقوال مفسرین در کریمه (وان المساجد لله فلاتدعوا مع الله احداً)
۳۹۸	نقل روایت حاکم ابوالقاسم حسکانی از علمای عامه ازشریك اعور
۳۹۹	درتفسیر شاهد ومشهود ده قول است
٤۰۰	چون پیغمبر اکرم در خواب دید که تیم و عدی وبنوامیه بمنبر او بر میآیند غمین شد خداوند اورا بنزول قرآن تسلیت داد
٤۰۱	وسیلهٔ علم باحکام ووظایف دینی امام است وترك متابعت او مایهٔ هلاك
٤۰۲	ترك ولایت یاتشریك درآن بمنزلهٔ شرك بر خدا است
٤۰۳	در کریمه واجعلنا للمتقین اماما تطبیقش بر امام واضح است وبرغیر امام محتاج بتکلف است
٤۰٤	پرورش پدر و مادر فرزند را مدت کمی است نسبت بتن ولی اثر پرورش معلم روح تا ابد است
٤۰۵	چون طفل ازشیر مادر گرفته شود زندگی اوعوض میشود وبا محیط عمومی سر وکار پیدامیکند
٤۰٦	سرتمام خطراتی که متوجه بانسان است خلاصه شده درشرك بخدا وجهل ونادانی
٤۰۷	آنچه ازنظراخلاق، انسان آزادرا زیربار بردگی میبرد دوچیز است خشم و شهوت
٤۰۸	هر که گناهی کند واز آن دل نکند در آن فرورود وآنرا خوب شمارد
٤۰۹	چندمعنی برای «ولذلك خلقهم» وفرمایش امام باقر (ع)
٤۱۰	منکرانکار فضل امام است و دانسته او را رد کردن
٤۱۱	تقوی باطاعت و پیروی از حق است و پیروی ناحق مخالف با تقوی است
٤۱۲	کسیکه ولایت آل محمد(ع)را نداردخدا عملی از او بالا نمیبرد
٤۱۳	مقصوداز(فك رقبه)اینست که همه مردم بندگان دوزخند جز پیروان ائمه بحق که خدا آزادشان نموده
٤۱٤	یهود ازآغاز ملیت خود با پول وطلا سر وکار داشتند و حادثه گوساله طلاپرستیدن آنها رمز همین خلق فطری آنها است
٤۱۵	مغز مبارزه یهود با اسلام براساس اقتصاد بود واقتصاد حقه با منافع استعماری یهود سازگار نبود
٤۱٦	مقصود ازعهددر کریمه (لایملکون الشفاعة الا من اتخذ عندالرحمن عهداً) ولایت علی وائمه (ع) است
٤۱۷	وجوهی که بیضاوی درماء «ماانذر آبائهم» گفته از نافیة و موصوله و مصدریة
٤۱۸	تکلیف جدی بمالایطاق از نظرعقل زشت است و صدور آن از خدای حکیم محالست

صفحه	عنوان
٤١٩	امام همان حقیقت قرآن است که معانی بلند آن در باطن اونقش است
٤٢٠	خصوصیت مورد نزول آیات حکم را تخصیص نمیدهد
٤٢١	مکب کسی است که هر ساعت بلغزدو برو در افتد برای دشواری راه
٤٢٢	رب اعم از خدا ورسول و امام است چون همه مراتب پرورنده و مربی بشرند
٤٢٣	هر که بولایت آل محمد (ع) نزدیك شود از دوزخ دورافتد
٤٢٤	دوستی باآل محمد «ع» دوستی باخداست و ستم بایشان ستم بر خداست تعالی شأنه
٤٢٥	آل محمد «ع» در روز قیامت چون بسخن آیند مجد خدا گویند و درود بر پیغمبر «ص» فرستندو برای شیعیان شفاعت خواهند
٤٢٦	معیشت تنك نصیب معرض از ولایت آل محمد است (ع)
٤٢٧	**باب٦١ـ** گلچینها و کلیاتی از روایات در باره ولایت
٤٢٨	سبب اختلاف فهم افراد بشر اختلاف ذره های ساختمان مغزی آنها است
٤٢٩	ظلال عالم مثال است و تعبیر بسایه نمودن برای آنست که تابع این عالم است
٤٣٠	خداوند علی «ع» را نشانه‌ای میان خودو خلقش گماشته
٤٣١	**باب٦٢ـ** در شناسائی ائمه «ع» دوستان و پیروان خود را
٤٣٢	سال و ماه جز اعتباری در مقدار گردش اوضاع مادی از ماه و خورشیدوافلاك نیست
٤٣٣	امام بوضع درونی و درجه روحی مردم داناست و هر که را بیند داند تا چه حد توانائی درك حقایق دارد
٤٣٤	**باب٦٣ـ** مولد پیغمبر «ص» و وفاتش
٤٣٥	اشکالی از شهید ثانی وجمعی در تاریخ

صفحه	عنوان
	حمل وولادت پیغمبر اکرم «ص» وجواب آن
٤٣٦	خلق انوار خمسه طیبه قبل از آفرینش آسمان و زمین وعرش و دریای خدا
٤٣٧	پس ازخلق انوار پنج تن هزاردهر درنك شد سپس خدای تعالی همه چیز را آفرید
٤٣٨	موجب قدمت در خلقت وپسین شدن در بعثت خاتم پیغمبران (ص)
٤٣٩	آل محمد (ع) نخستین خاندانی هستند که خدانام آنها را بلند نموده
٤٤٠	معجزات اختصاصی پیغمبر اکرم «ص»
٤٤١	نماز پروردگار این کلمات مقدساتست: «سبوح قدوس انارب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی»
٤٤٢	عدم منافات روایت دو معراج رفتن پیغمبر (ص) با روایت صدو بیست بار بچند وجه
٤٤٣	چهار چیزی که اگر آدمی منکر باشد امام فرمود شیعه مانیست
٤٤٤	بشر امروزه دیده که عروج بماوراءجو امریست ممکن و محتاج بوسیله است و این وسیله از جانب خدا به پیغمبر داده شددرمعراجش
٤٤٥	شمائل جسمانی رسولخدا (ص)
٤٤٦	تبدیل سیئات بحسنات مزیتی است که مخصوص شیعه است
٤٤٧	خطبهٔ جامع امام صادق «ع» درباره بیان حال پیغمبر اکرم (ص)
٤٤٨	برنامه دین اسلام درپنج قسمت
٤٤٩	در مقام معنوی ابوطالب «ع»
٤٥٠	تعزیت نامهٔ خدا دروفات پیغمبر «ص»
٤٥١	بقیه تعزیت نامهٔ خدا براهلبیت پیغمبر (ص)
٤٥٢	در فضائل پدر و مادر پیغمبر «ص» و عمویش ابوطالب «ع»
٤٥٣	قصه اصحاب فیل و اقدام عبدالمطلب «ع»
٤٥٤	گفتار عبدالمطلب بمترجم پادشاه حبشه

صفحه	عنوان
	«انا رب الابل ولهذا البیت رب»
٤٥٥	ترجمه منظوم دوقطعه شعر عبدالمطلب‌در قصه اصحاب فیل
٤٥٦	در فضائل وایمان ابوطالب(ع)
٤٥٧	آوردن أبوطالب فنداقهٔ مصطفی «ص»را در برابر کعبه و از خدا باران طلبیدن
٤٥٨	حساب ابجد و رمز حروف برای شماره‌ها از دوران قدیم معمول بوده
٤٥٩	وجوه شرح حدیث اسلام آوردن ابوطالب بحساب جمل
٤٦٠	حساب عقود یعنی حساب با انگشتان ازیك تا ده هزار
٤٦١	چگونگی تجهیز پیغمبر «ص»
٤٦٢	نماز علی و اهلبیت بر جنازه پیغمبر «ص»
٤٦٣	کریمه «ان‌الله وملائکته یصلون‌علی‌النبی» «ص» برای نماز بر آنحضرت نازل شده
٤٦٤	**باب٦٤**ـ نهی‌ازسر کشیدن‌برقبر پیغمبر(ص)
٤٦٥	**باب٦٥**ـ تولد أمیرالمؤمنین‌صلوات‌الله‌علیه
٤٦٦	مژده فاطمه بنت اسد بابی طالب ولادت پیغمبر را «ص»
٤٦٧	گریستن رسولخدا در مرك فاطمه‌بنت اسد
٤٦٨	مکاشفه آمنه خاتون هنکام ولادت پیغمبر اکرم (ص)
٤٦٩	آمدن مردی گریان بر درخانه علی «ع» در روز وفاتش و آنحضرت رادعا گفتن‌و حمد وثنا نمودن و از نظرها مخفی شدن
٤٧٠	فرمودهٔ پیغمبر اکرم «ص» بعلی (ع) که در تن خود ناتوانی و در کار خدا توانا
٤٧١	نشانی دادن‌امام صادق «ع» محل دفن‌علی «ع» را بصفوان جمال و رفقایش
٤٧٢	هدایت کردن عبدالله بن سنان رفقای‌خود را بقبر علی «ع»
٤٧٣	خطبه امام حسن «ع» در مسجد کوفه بعد ازوفات علی«ع»

صفحه	عنوان
٤٧٤	**باب٦٦**ـ ولادت‌حضرت زهراء فاطمه (ع)
٤٧٥	صدیقه یعنی بسیار راستگو و این معنی عصمت است
٤٧٦	اظهار غم و اندوه علی «ع» بعد از دفن حضرت زهراء (ع)
٤٧٧	خطاهای شیخین‌درقضیه فدك‌ازچندوجه‌بوده
٤٧٨	فرمایش فاطمه «ع» بعمر که اگر خوف این‌نبود که‌بلا به‌بیگناه برسد خدارا قسم میدادم آنوقت میفهمیدی که زود مستجاب میکند
٤٧٩	کلمه تزویج بمن متعدی میشود بمفعول‌دوم
٤٨٠	**باب٦٧**ـ ولادت حسن‌بن علی «ع»
٤٨١	گریهٔ امام حسن از دوامر بود
٤٨٢	سبز شدن نخله بدعای‌امام حسن(ع)ورطب دادن آن
٤٨٣	ورم کردن پای امام حسن (ع) درراه‌مکه از پیاده روی
٤٨٤	**باب٦٨**ـ ولادت حسین بن علی «ع»
٤٨٥	فرمایش‌امام صادق «ع»دردنیا مادری‌دیده نشده که پسر زاید وبدش آید
٤٨٦	ترجمه حتی اذا بلغ اشده
٤٨٧	دراخبار معتبره مدت حمل‌عیسی‌را نه‌ساعت وبلکه سه‌ساعت ذکر کرده‌اند
٤٨٨	مخیر شدن حسین (ع) بین لقاءالله ونصرت و ظفر بر دشمن
٤٨٩	رعایت کردن شیر،حق رسولخدارا درحق سفینه آزاد کرده او
٤٩٠	مجلس ماتم حسین «ع» بعد از شهادتش از ازواج گذشته
٤٩١	**باب٦٩**ـ ولادت علی‌بن الحسین«ع»
٤٩٢	سرودابوالاسوددئلی‌درنسب امام‌چهارم(ع)
٤٩٣	طلب‌آب وضوء نمودن امام چهارم از امام پنجم(ع)درآخرین‌شب‌ایام زندگانیش‌وخبر دادن‌از مرك‌خود

صفحه	عنوان
٤٩٤	قرائت امام چهارم «ع» درحال احتضار سورهٔ واقعه وفتح را
٤٩٥	**باب ۷۰**ـ ولادت ابیجعفر محمدبن‌علی (ع)
٤٩٦	دیدار جابر از محمدبن علی (ع) در هر بامداد در ایام طفولیت آنحضرت
٤٩٧	قصه بینا شدن ابی‌بصیر از برکت دست‌امام پنجم (ع)وبا رضایت‌خود بحال‌اول‌برگشتن
٤٩٨	ورود امام پنجم (ع) بهشام بن عبدالملك‌و همه حضار را بیك سلام درود گفتن و خشم هشام‌بر آنحضرت
٤٩٩	توبیخ هشام ودرباریان اوبه‌امام پنجم(ع) و رد آنحضرت توبیخ آنانرا بخودشان
٥٠٠	**باب ۷۱**ـ ولادت‌ابیعبدالله‌جعفربن‌محمد(ع)
٥٠١	فرمایش امام صادق «ع» بنقل از والـده ماجده‌اش که پدرم فرموده هر روز وشب هزار بار دعا میکنم برای گناهکاران از شیعیان
٥٠٢	(اتتك بحائن رجلاه) مثل عربی است گفته میشود هنگامی که دشمن‌بپای‌خودآید‌بگور
٥٠٣	پیغام امام صادق (ع) بوالی عراق یزیدبن عمروبن هبیرة توسط رفید
٥٠٤	هدایت یافتن همسایه ابی‌بصیر که از هوا ـ داران دستگاه جور بود وراه کج‌می‌پیمود بپیغام‌حضرت صادق (ع)
٥٠٥	وجه‌تسمیه و تکنیه منصور عباسی به ابو ـ الدوانیق
٥٠٦	حیله منصور دوانیقی برای گرفتارکردن خاندان جعفربن محمد(ع)
٥٠٧	**باب ۷۲**ـ ولادت‌ابی‌الحسن‌موسی‌بن‌جعفر(ع)
٥٠٨	روش انگور خوردن وطریق پسندیده آن دو دانه دودانه خوردنست
٥٠٩	سرگذشت حمیده مادر امام هفتم «ع»
٥١٠	مصاحبه‌نصرانی باموسی بن‌جعفر(ع)
٥١١	مقدمات تشرف نصرانی بخدمت‌امام‌هفتم(ع)

صفحه	عنوان
٥١٢	اجازه خواستن نصرانی برای جلـوس در خدمت آنحضرت
٥١٣	تفسیر حم والکتاب المبین ازامام‌هفتم (ع)
٥١٤	روز حمل وروز فراغ وجایگاهی که‌حضرت مریم عیسی «ع» را برزمین نهاد
٥١٥	ایمان‌آوردن نصرانی‌درمحضرامام‌هفتم(ع)
٥١٦	بریدن نصرانی زنار و صلیب طلائی را از گردن خویش
٥١٧	عطای امام هفتم بنصرانی از اوقاف علـی ابن ابیطالب«ع»
٥١٨	گفتگوی امام هفتم «ع» باراهب از اهـل نجران یمن
٥١٩	بیت‌المقدس معنوی خاندان‌آل محمد است
٥٢٠	قرآن برای‌همه مردم است تا روزحساب
٥٢١	هر که جز علی «ع» خود را امیرالمؤمنین بخواند و باین لقب راضی‌شود طبع‌انوثت دراو غلبه دارد
٥٢٢	خبر دادن امام هفتم(ع) راهب‌راازملاقات اوبامردهندی ونام‌او
٥٢٣	جواب سؤالهای راهب ازامام هفتم «ع»
٥٢٤	عطاهای امام هفتم براهب جبه خز پیراهن قوهی کفش و طیلسان بوده
٥٢٥	خبر دادن امام هفتم «ع» بمردی‌خبرمرك او را و تعجب اسحاق بن‌عمار
٥٢٦	واسطه قرار دادن محمدبن اسماعیل‌بن‌امام صادق «ع» علی‌بن جعفر را برای وداع و دیدار امام هفتم «ع» هنگام رفتن به‌بغداد و تذکر امام هفتم «ع» بمحمدبن اسماعیل که از خدا بترس دربارهٔ خون‌من
٥٢٧	عطای امام هفتم«ع» بمحمد بن اسماعیـل توسط علی بن جعفر
٥٢٨	**باب ۷۳**ـ ولادت ابی‌الحسن الرضا «ع»
٥٢٩	خبردادن زنی از اهل کتاب به برده فروش مغربی‌ازشایستگی‌ام‌البنین‌مادرامام‌هشتم(ع)

صفحه	عنوان
۵۳۰	طلبکاری طیس از غفاری و توسل غفاری بثامن الائمه برای دینش
۵۳۱	افطار نمودن غفاری در خانه امام هشتم «ع» و عطای امام (ع) بغفاری چهل و هشت اشرفی طلا
۵۳۲	تزویج هرون عباسه خواهر خود را به جعفر بن یحیی برمکی و زیر خویش بشرط عدم مواقعه
۵۳۳	شوق فراوان عباسه بجعفر بن یحیی برمکی حیله برانگیخت تا جعفر با او هم بستری نمود و عباسه آبستن گردید
۵۳۴	آگاه شدن هرون از هم بستری جعفر و عباسه و فرزند ایشان و پیدایش اندیشه بر انداختن برامکه در دل هرون
۵۳۵	کشتن هرون جعفر را بدست یاسر خادم و گردن زدن یاسر را بدست خود
۵۳۶	شروط امام هشتم با مأمون درباره قبول ولایت عهد
۵۳۷	بیرون آمدن امام هشتم «ع» ازمنزل برای نماز عید وانقلاب روحی مردم مرو
۵۳۸	حسن بن سهل ازنظر حساب نجومی ببرادرش فضل بن سهل نوشت که تو در فلان ماه روز چهار شنبه گرمی آهن و آتش خواهی چشید
۵۳۹	هجوم مخالفین فضل بن سهل براو در حمام و کشتن او
۵۴۰	خروج محمد بن جعفر پسر امام صادق «ع» ملقب بدیباج که از ائمه زندیه است
۵۴۱	**باب ۷۴** ـ ولادت ابی جعفر محمد بن علی ثانی «ع»
۵۴۲	بگفته قاموس عسکر نام سامره است
۵۴۳	علی بن خالد زیدی بمشاهده معجزه از امام نهم «ع» بمذهب امامیه برگشت
۵۴۴	اندیشه عبدالله بن رزین که میخواست اندکی خاك از جای پای امام نهم «ع» برگیرد و عدم توفیقش

صفحه	عنوان
۵۴۶	اندیشهٔ مأمون در بارهٔ امام جواد (ع) که میخواست او را بکنیزکان زیبا بفریبد و قصه مخارق لوطی که با اشاره آنحضرت دست اوشل شد
۵۴۷	رهنمائی امام جواد (ع) بداود بن قاسم جعفری راجع بنامه های بی عنوان و چند معجزهٔ دیگر
۵۴۸	امام جواد (ع) در یك مجلس سی هزار مسئله علمیرا پاسخ فرمود و بیان حدیث از مرحوم مجلسی
۵۴۹	نفرین امام نهم درباره عمر بن فرج و گرفتاری و استیصال او
۵۵۱	**باب ۷۵** ـ ولادت ابی الحسن علی بن محمد نقی (ع)
۵۵۳	وارد شدن صالح بن سعید درخان الصعالیك برامام دهم وارائه دادن آنحضرت باغها و بوستانها باو واین که ما هرجا باشیم برای ما باغها و بستانها مهیا است
۵۵۳	آوردن امام دهم (ع) اسحاق جلاب را در سحر اضحی ازسامرا به بغداد
۵۵۴	مریض شدن متوکل دراثر زخم دمل و شفا یافتن او بادرمان و معالجه امام جواد و نذر کردن مادر متوکل که اگر اوشفا یابد پول زیادی برای امام دهم نیاز کند و مطلع شدن متوکل از جریان
۵۵۵	اطلاع دادن آنحضرت بمحمد بن فرج از گرفتاری او بزندان و سپس خبر دادن بخلاصی او پس از هشت سال در زندان بوسیله نامه
۵۵۶	نفرین امام دهم دربارهٔ ابن الخضیب افسر متوکل و گرفتار شدن او بشکنجه و کشته شدنش
۵۵۷	شرح نامه متوکل عباسی بوسیله یحیی بن هرثمه بامام دهم ودعوت او بسامرا

صفحه	عنوان
۵۵۹	دعوت کردن متوکل موسی مبرقع را به سامرا برای میخواری و هتك فرزندان حضرت رضا و موفق نشدن موسی بملاقات متوکل در ظرف سه سال تمام بدعای امام دهم.
۵۶۱	**باب ۷۶** ـ ولادت ابی محمد امام حسن عسکری(ع)
۵۶۱	ذکر امام‌حسن عسکری (ع) در نزد والی قم‌احمدبن عبیدالله‌بن خاقان و تمجید او از شرافت و پارسائی و بزرگواری آنحضرت
۵۶۲	شرح‌وارد شدن‌امام دهم برعبدالله‌بن خاقان وزیرمعتمداز زبان احمدبن‌عبیدالله
۵۶۴	نکوهش‌احمدبن عبیدالله ازجعفر کذاب و شرح‌جریان وفات‌امام‌عسکری(ع)
۵۶۶	خبردادن آنحضرت ازقتل معتز خلیفه به اسحاق‌بن جعفر زبیری
۵۶۷	شرفیابی علی‌بن موسی بن جعفر با پسرش خدمت‌امام‌عسکری‌وعطا بخشیدن‌آنحضرت بآندومطابق آنچه در دل آرزو داشتند
۵۶۸	تکلیف کردن مستعین خلیفه‌عباسی حضرت عسکری‌رابه‌رام کردن استرچموش‌بمنظور اینکه حضرت‌را خفیف‌سازد ورام شدن استر دربرابرآنحضرت
۵۶۹	معجزات دیگری ازآنحضرت ازجمله‌بیرون آوردن پانصد اشرفی‌طلا از زمین برای ابی‌هاشم جعفری
۵۷۱	خداوند حجت خودرا بامعرفت انساب و آجال وحوادث ودانستن همهٔ زبانها ممتاز میسازد
۵۷۲	امام محتلم‌نمیشود و حال‌او دربیداری و خواب یکسان وشیطان بر او راهی‌ندارد
۵۷۳	خبردادن آنحضرت باسماعیل‌بن محمد که دویست‌دینار در زمین دفن کردهٔ ولی‌از آن نفعی نخواهی‌برد ویك خبرغیبی‌دیگر

صفحه	عنوان
۵۷۴	خبردادن آنحضرت بقتل‌مهتدی خلیفه‌پیش ازواقعه بپنج‌روز وچند خبر غیبی دیگر
۵۷۷	موکل ساختن صالح بن وصیف دونفر از اشرارا برآزار امام عسکری درزندان‌و هدایت یافتن آندو به‌راه خیر وصلاح از معاشرت باآنحضرت
۵۷۸	فصدکردن آنحضرت‌دروقت ظهر وشگفت فصاد وبختیشوع طبیب ازخون سفیدی که ازرك خارج شد و اینکه باظهار یکی از علمای‌نصاری حضرت‌مسیح(ع) درعمر خود یکمرتبه چنین فصد کرده
۵۷۹	رام‌شدن درندگان وحشی برای آنحضرت
۵۸۰	خواب انبیاء‌برپشت وخواب مؤمنین‌بردست راست وخواب منافقین بردست‌چپ وخواب شیاطین‌به‌روی آنهااست
۵۸۱	**باب۷۷**ـ‌ولادت‌حضرت‌صاحب(ع)ومشاهده یکی‌ازغلامان‌پارسی‌آنحضرت‌را درسن کودکی
۵۸۲	داستان ابوسعیدغانم هندی وسفر او از کشمیرهند برای‌شناسائی دین‌اسلام
۵۸۳	مباحثه غانم‌هندی‌باعلمای اسلام‌ورهنمائی‌او بوسیله حسین‌بن اشکیب بمذهب شیعه
۵۸۵	تجسس‌او ازامام زمان ومشرف‌شدن‌بخدمت آنحضرت
۵۸۷	تشرف‌حسن بن‌نصر خدمت امام‌عصر (ع) و مشاهدهٔ معجزات
۵۸۸	چند خبرغیبی ازناحیه مقدسه
۵۹۰	شفایافتن محمدبن یوسف بدعای آنحضرت ورهنمائی آنحضرت علی‌بن حسین یمانی را درامر مسافرت و چند خبرغیبی دیگر
۵۹۴	نامه آنحضرت بحسن‌بن حمید که در بارهٔ حاجزبن یزید شك‌مکن اووکیل ماست
۵۹۵	وصیت‌یزیدبن عبدالله ببدرغلام احمدبن‌حسن که شمشیر وکمربند ویابوی سمند او را برای‌امام بفرستد و مانع شدن اذکوتکین

صفحه	عنوان
	ازارسال آنها ونامه آنحضرت که هفتصد دینار قیمت آن‌را که بگردن گرفته بفرست
٥٩٦	چندخبر غیبی ازناحیه وراهنمائی شیعیان در امور مختلفه
٥٩٨	آمدن احمد دینوری باموال شیعیان بناحیه مقدسه ونامه آنحضرت وخبردادن ازمقدار اموال وصاحبان کیسه‌های اشرفی
٥٩٩	قصهٔ مفصل یزیدبن عبدالله واذکوتکین
٦٠٠	چند خبرغیبی از ناحیه مقدسه راجع به راهنمائی شیعیان
٦٠٢	جاسوس گماشتن عبیدالله بن سلیمان وزیر خلیفه برو کلاء ناحیه ودستور رسیدن از آنحضرت بو کلاء که ازامر وکالت تجاهل کنند
٦٠٣	**باب۷۸**ـ آنچه‌درباره دوازده امام‌رسیده ونص بر آنها
٦٠٤	تشرف‌حضرت‌خضرخدمت‌امیرالمؤمنین‌وسئوال ازاینکه روح هنگام خواب کجا میرود و بشرچگونه فراموش میکندو بخاطرمیآورد و فرزند چگونه بعمو دائی خودشبیه می شود وگواهی او بر اوصیاء دوازده گانه پیغمبر (ص)
٦٩٦	خبر لوح ومقابله کردن حضرت باقر (ع) نسخه محفوظه حدیث را با نسخه جابر بن عبدالله
٦١٠	نص پیغمبر اکرم (ص) بر دوازده‌وصی گرامیش
٦١١	آمدن جوان‌یهودی از نسل‌هارون‌وسؤالات هفتگانه او ازعلی بن ابیطالب (ع)
٦١٤	آمدن‌یکی‌ازبزرگان یهودیثرب‌وسئوالات او ازامیرالمؤمنین (ع)
٦١٦	خبرلوح که درآن سه محمدنام وچهارعلی نام بوده
٦١٧	اوصیاء محمد (ص) برسیرهٔ اوصیاء عیسی

صفحه	عنوان
	بوده و امیرالمؤمنین (ع) بر سیرهٔ خود عیسی میرفته‌است
٦١٩	خداوندانتقام خون حسین (ع) را بوسیله مهدی قائم خواهد گرفت
٦٢٠	**باب۷۹** درآینکه هرگاه گویند در آن مرد چیزی هست ودر خود او نباشد ودر فرزند اویافرزند فرزند اوباشدپس‌همانست که گفته‌اند در اواست
٦٢١	خداوند بعمران وحی کرد که پسری‌مبارك بتوعطا کنم که پیمبر بنی اسرائیل باشد ولی آن پسرازدخترش‌مریم متولد شد
٦٢٢	**باب۸۰**ـ دراینکه ائمه بدستور خدابرسر کارند وبسوی اورهبرند
٦٢٣	**باب۸۱**ـ درصله ودهش بامام(ع)
٦٢٤	آیه «من ذاالذی یقرض‌الله» دربارهٔ صله بامام‌است.
٦٢٥	یکدرهم که بامام رسانیده شود اجر و مزدش باکوه احد برابری میکندوبااینکه امام غنی ترین مردم است صله آنها را میپذیرد تا آنها تطهیر شوند
٦٢٦	**باب۸۲**ـ در فیيء و انفال وتفسیر خمس‌و مقررات آن
٦٢٧	درمعنی فیيء وانفال ازمرحوم مجلسی ورد بر کلام‌مصنف وجواب‌آن
٦٢٩	درمعنی غنیمت واینکه غنیمت‌اعم از غنائم دارالحرب است،
٦٣٠	درتفسیر «ما افاءالله علی رسوله من اهل القری»
٦٣٢	حدیث حضرت موسی‌بن جعفر راجع‌بکلیات قواعد خمس و سائر حقوق امام(ع)
٦٣٥	درزمین خراج ومصارف عوائدآن
٦٣٧	چند نکته راجع بتشریع زکاة و نصاب و مصارف آن
٦٤١	فدك وآنچه مانند فدك بوده خاص رسول

صفحه	عنوان
	و امام است ودادخواهی حضرت فاطمه از ابابکر وسند نوشتن ابابکر پس از اقامه شهود ودریدن عمر آن‌سند را
٦٤٤	وجوب خمس درمعادن و غنائم
٦٤٥	مطلق فوائد داخل در حکم آیه خمس است
٦٤٧	خمس حق امامست ومیتواند آن‌را بهر که خواهد حلال کند
٦٤٩	امام باقر وامام صادق حق خود رابشیعیان خود حلال کرده بودند

صفحه	عنوان
٦٥٠	آنچه صاحب خمس برای دیگران هدیه و ارسال کند خمس‌ندارد
٦٥٢	نامه‌تجار فارس‌بامام‌رضا(ع) برای استحلال خمس ونامه آنحضرت در پاسخ آنها که هیچکس‌را حلال‌نمیکنم
٦٥٣	نامه دیگر ازمردم خراسان در استحلال خمس از آنحضرت و پاسخ آن که آیا محبت ما را بزبان می‌پذیرید وعملا حق ما را می‌برید؟

کمره‌ای، محمدباقر، ۱۲۸٤ - ۱۳۷٤، شارح.
[الکافی، اصول، شرح]
الاصول من‌الکافی / تألیف ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، مع‌الشرح والترجمه به قلم محمدباقر الکمرئی، صححه و قابله علی عدة نسخ خطبه ثمینه محمدباقر البهبودی. علی‌اکبر الغفاری - تهران: الاسلامیه، ۱۳۷۸.
٤ ج.
ISBN 964 - 481 - 089 - 9 (دوره) .
ISBN 964 - 481 - 073 - 2 (ج. ۱) .
ISBN 964 - 481 - 179 - 8 (ج. ۲) .
ISBN 964 - 481 - 074 - 0 (ج. ۳) .
ISBN 964 - 481 - 180 - 1 (ج. ٤) .
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
کتابنامه به صورت زیرنویس.
چاپ یازدهم.
۱. احادیث شیعه - قرن ٤ ق. ۲. کلینی، محمد بن یعقوب. - ۳۲۹ ق. الکافی - اصول نقد و تفسیر. الف. کلینی، محمدبن یعقوب، - ۳۲۹ ق. الکافی - اصول، شرح. ب. بهبودی، محمدباقر، ۱۳۰۸ - ، مصحح. ج. غفاری، علی‌اکبر، ۱۳۰۳ - ، مصحح. د. عنوان. ه. عنوان الکافی، اصول.
BP۱۲۹ / ک۲۲۰٤۲۲۷ ۲۹۷/۲۱۲
۱۳۷۸
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۳۷۲۹م

● نام اثر : اصول کافی مترجم جلدهای ۱ و ۲ و ۳ و ٤
● مؤلف : ثقة‌الاسلام کلینی رازی (ره)
● مترجم : محمد باقر کمره‌ای
● ناشر : اسلامیّه
● شمارگان : ۱۰۰۰ دوره
● نوبت و تاریخ چاپ : یازدهم - ۱۳۸۳ هجری شمسی
● چاپ : اسلامیّه
● شابک جلد ۱ : ۹٦٤-٤۸۱-۰۷۳-۲ ISBN 964 - 481 - 073 - 2
● شابک جلد ۲ : ۹٦٤-٤۸۱-۱۷۹-۸ ISBN 964 - 481 - 179 - 8
● شابک جلد ۳ : ۹٦٤-٤۸۱-۰۷٤-۰ ISBN 964 - 481 - 074 - 0
● شابک جلد ٤ : ۹٦٤-٤۸۱-۱۸۰-۱ ISBN 964 - 481 - 180 - 1
● شابک دوره : ۹٦٤-٤۸۱-۰۸۹-۹ ISBN 964 - 481 - 089 - 9

الأصول
مِنَ
الكافي

تأليف

ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب
إسحاق الكليني الرازي رحمه الله عليه المتوفى سنة ٣٢٩ هـ

مع الشرح والترجمة

بقلم الأستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي
نزيل الري (شهر ري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد باقر البهبودي - علي أكبر الغفاري

انتشارات اسلاميه
خيابان پانزده خرداد تلفن ٥٦٣٥٤٤٨
دورنگار: ٥٦٢١٩٦٦

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الاسلامية

بسم الله الرحمن الرحيم

((باب))

أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا

١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلِّمَ.

٢ ـ أَبُوعَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْأِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ اُعْلِمَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ،عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْمَدَائِنِي ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : إِذَا أَرَادَ الْأِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللهُ ذٰلِكَ .

❁(باب)❁

در اینکه ائمه هرگاه میخواستند بدانند میدانستند

۱ـ امام صادق (ع) فرمود : براستی امام‌هرگاه بخواهد بداند می‌تواند .

۲ـ فرمود: هرگاه امام بخواهد بداند بوی اعلام میشود.

۳ـ فرمود : هرگاه امام بخواهد که چیزی را بداند خدا آن را بوی اعلام کند .

شرح ـ ازمجلسی (ره) اعلام یاباالهام است یابالقاء ازطرف روح القدس .

(بـاب)

أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُوْنَ مَتىٰ يَمُوْتُوْنَ وَأَنَّهُمْ لَايَمُوْتُوْنَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ وَ عَبْدِاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : أَيُّ إِمَامٍ لَايَعْلَمُ مَايُصِيبُهُ وَإِلىٰ مَايَصِيرُ ، فَلَيْسَ ذٰلِكَ بِحُجَّةٍ [!] لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ .

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ . قَالَ : حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَّةِ بِبَغْدٰادَ مِمَّنْ كَانَ يُنْقَلُ عَنْهُ ، قَالَ : قَالَ لِي : قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ، فَمٰا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَ نُسُكِهِ .فَقُلْتُ لَهُ : مَنْ ؟ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ ؟ قَالَ: جُمِعْنٰا أَيّٰامَ السِّنْدِيِّ بْنِ شٰاهَكَ ثَمٰانِينَ رَجُلاً مِنَ الْوُجُوهِ الْمَنْسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ ، فَأُدْخِلْنٰا عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام فَقٰالَ لَنَا السِّنْدِيُّ : يٰا هٰؤُلاٰءِ ! انْظُرُوا إِلىٰ هٰذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ ؟ فَإِنَّ النّٰاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ بِهِ وَ يُكْثِرُونَ فِي ذٰلِكَ وَ هٰذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرٰاشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ غَيْرُمُضَيَّقٍ وَلَمْ يُرِدْ بِهِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ سُوءاً وَ إِنَّمٰا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ فَيُنٰاظِرَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ هٰذَا هُوَ صَحِيحٌ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ ، فَسَلُوهُ ، قٰالَ : وَ نَحْنُ

(باب)

دراینکه ائمه میدانند کی میمیرند و نمیرند جز باختیار خود

۱ـ امام صادق (ع) فرمود: هرامامی که نداند چه باو میرسد وچه سرانجامی دارداوحجت خدا برخلقش نیست (یعنی امام برحق نیست).

۲ـ حسن‌بن محمدبن بشار گوید: یك شیخی از اهالی قطیعة الربیع (ناحیه آبادی در اطـراف بغداد که منصور عباسی بربیع حاجب داده بود) از عامه بغداد که مرجع نقل روایات واحادیث‌بزد، بمن گفت: من یکی از معروفین بفضیلت از خاندان نبوت را دیدم وهرگز در فضل وعبادت بمانند او ندیدم ، گفتم،چه کسی‌را میگوئی؟ وچگونه اورادیدی؟ گفت‌زمان‌تصدی سندی‌بن‌شاهك ماها را که‌هشتاد تن از موجهین خیرمند و موثق بغداد بودیم جمعکرد و بحضور موسی‌بن جعفر(ع) برد، سندی‌خودش بما گفت ای آقایان همه خوب باینمرد نگاه کنید و ملاحظه کنید آیا ناگواری و ناراحتی دارد ؟ زیرا مردم معتقدند که شکنجه می‌شود و باو زهر خورانده‌اند و بسیار دراین باره سخن میکنند. این منزل و بستراواست که در کمال آسایش‌است و براو سختی و دشواری نیست و امیرالمؤمنین(هارون) هیچ سوء قصدی درباره او ندارد و تنها در انتظار است که از سفر برگردد و با او مناظره کند و این خود صحیح و سالم است ودر کمال آسایش‌درهمه‌امورخود ، ازخود او پرسش کنید، گوید،ماهمه

لَيْسَ لَنا هَمٌّ إلاّ النَّظَرَ إلَى الرَّجُلِ وَ إلَى فَضْلِهِ وَ سَمْتِهِ ؛ فَقالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام : أمّا ما ذَكَرَ مِنَ التَّوْسِعَةِ وَما أشْبَهَها فَهُوَ عَلَى ما ذَكَرَ غَيْرَ أنّي اُخْبِرُكُمْ أيَّتُها النَّفَرُ أنّي قَدْ سُقيتُ السَّمَّ في سَبْعِ تَمَراتٍ وَ أنَا غَداً أحْضَرُ وَ بَعْدَغَدٍ أمُوتُ قالَ : فَنَظَرْتُ إلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شاهَكَ يَضْطَرِبُ وَيَرْتَعِدُ مِثْلَ السَّعَفَةِ .

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ ، عَنْ أبي جَميلَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أبي جَعْفَرٍ قالَ : حَدَّثَني أخي ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ أبيهِ أنَّهُ أتَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَيْلَةً قُبِضَ فيها بِشَرابٍ فَقالَ : يا أبَتِ اشْرَبْ هٰذا فَقالَ: يا بُنَيَّ إنَّ هٰذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتي اُقْبَضُ فيها وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتي قُبِضَ فيها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْحَميدِ ؛ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ : قُلْتُ لِلرِّضا عليه السلام : إنَّ أمِيرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام قَدْ عَرَفَ قاتِلَهُ وَاللَّيْلَةَ الَّتي يُقْتَلُ فيها وَ الْمَوْضِعَ الَّذي يُقْتَلُ فيهِ وَقَوْلُهُ لَمّا سَمِعَ صِياحَ الأوَزِّ في الدّارِ : «صَوائِحُ تَتْبَعُها نَوائِحُ» وَ قَوْلُ اُمِّ كُلْثُومٍ : لَوْ صَلَّيْتَ اللَّيْلَةَ داخِلَ الدّارِ وَ أمَرْتَ غَيْرَكَ يُصَلّي بِالنّاسِ ، فَأبَى عَلَيْها وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ

مقصدی نداشتیم جز دیدار آن‌مرد و درك فضل وسیمای گیرنده او؛ موسی‌بن جعفر فرمود: اما آنچه درباره وسعت امر زندگی و مانند آن می گوید؛ چنان استکه می گوید، جزاینکه من بشما جمعیت گزارش می‌دهم که باهفت دانه خرما مسموم شدم وفردا رنگم سبز می‌شود وپس فردا خواهم‌مرد،من نگاه کردم دیدم سندی‌بن شاهك پریشان‌شد وچون شاخه خرما بلرزه افتاد .

٣ـ عبدالله‌بن ابی‌جعفر گوید: برادرم از پدرش بازگو کرد که شب وفات علی بن الحسین (ع) برای اوشربتی آورد و گفت پدرجان این‌شربت رابنوش، فرمود پسرجانم، من امشب جان میدهم‌واین شبی‌است که رسولخدا (ص) درآن جان‌داده است.

شرحـ ازمجلسی (ره) این تاریخ‌وفات خلاف مشهور است، زیرا مشهور وفات آن حضرت را درماه محرم میدانند ووفات پیغمبر درعقیده شیعه درصفر بوده وبزعم‌مخالفان درربیع‌الاول؛مگراینکه مقصود شب ازنظر هفته باشد ودرآن هم اختلاف‌هست ،.

٤ـ حسن‌بن‌جهم گوید: بامام رضا(ع) عرضکردم‌براستی‌امیرالمؤمنین (ع) قاتل خودرامیشناخت و شبی را که درآن کشته می‌شود و محلی را که درآن ضربت میخورد می‌دانست و خودش فرمود: چون شیون مرغابیان را درخانه شنید:

«شیون کنانند که نوحه‌گران بدنبال آنهایند»

و ام‌کلثوم باوعرضکرد: کاش امشب درخانه نماز می‌خواندی و دستور میدادی دیگری درمسجد بجای شما برای مردم‌نماز بخواند وازاو نپذیرفت ودرآن شب‌بی‌اسلحه‌بسیار در بیرون منزل‌رفت و آمد

تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِلا سِلاحٍ وَ قَدْ عَرَفَ عليه السلام أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ قاتِلَهُ بِالسَّيْفِ كانَ هٰذا مِمّا لَمْ يَجُزْ تَعَرُّضُهُ ؛ فَقالَ: ذٰلِكَ كانَ وَلٰكِنَّهُ خُيِّرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِتَمْضِيَ مَقادِيرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ .

میکردومی‌دانست که ابن‌ملجم‌باشمشیر قاتل‌اواست ، و تعرض‌آن‌حضرت برای چنین واقعه‌ای‌خوش‌بنظر نمی‌آید، (جائز بنظر نمیآیدخل) امام درپاسخ‌اوفرمود همه اینها درست است ولی خودش‌اختیار کرد که درآن شب تقدیرات خداعزوجل مجری‌شود،

شرح-از مجلسی (ره) کان هذا ممالم یجز- علت اعتراض اینستکه حفظ نفس واجبست ازنظرعقل‌وشرع وروا نیست که آن‌را درهلاکت انداخت امام فرماید این‌درست است ولی‌میان بقاء و لقاء مخیر شد ولقاء خدارا برگزید و این‌جواب براین پایه‌است که حفظ نفس درهمه حال‌واجب‌نیست و این از خصایص ائمه است که چون مرك را خواهند حفظ نفس برآن ها واجب نباشد و حکم عقل در این‌جا مورد اعتنا نیست با اینکه حکم عقل در اینمورد مسلم نیست ، محدث استر ابادی گفته احادیث این باب صریح در آن است که اصل مشهور میان معتزله راجع بوجوب حفظ نفس عقلا درست نیست .

دربعض نسخه‌ها بجای خیربا خاء نقطه‌دار «حیر» با حاء بی نقطه آمده و دراین صورت معنا چنین است که امام در آن موقع مرگ را فراموش کرد و غافلگیر شد و روایاتی هم مؤید آن وارد شده است.

ودربعضی نسخه‌ها «حین» است بحاء بی‌نقطه ونون- یعنی مرك اودراین وقت معین شده بود و فرار از تقدیر ممکن نبود و حاصل جواب اینست که کسیکه اسباب واقعی مقدرات را نداند مکلف است ازآن‌ها بگریزد چون‌برای اوممکن‌بنظرمیآیدولی کسیکه بهمه حوادث آگاهست‌نمی‌تواندمکلف بفرار باشد والالازم آید که مقدرات درباره او واقع‌نشود، و ائمه دراکثر موارد باین علم خود عمل نکنند وبدان مکلف نیستند چون‌پیغمبروامیرالمؤمنین که منافقان را میشناختند وسوء عقائد آن هارا می‌دانستند ومکلف باجتناب وترك معاشرك ومناکحه‌آن‌ها نبودند وتکلیف قتل وطرد آن‌هارانداشتند مادامیکه مرتکب جنایتی موجب‌آن نگردیده بودند.

تاآنکه سؤال وجوابی ازشیخ مفید دراینجا نقلکرده بدینمضمون :

در مسائل عکبریه استکه :

باجماع ما شیعه امام هرچه میشود می‌داند، چرا امیرالمؤمنین بااینکه می‌دانست کشته میشود و قاتل خودرا هم می‌شناخت ووقت و زمان رامیدانست بمسجد رفت؛ چرا حسین‌بن علی (ع) بکوفه‌رفت بااینکه می‌دانست اورا یاری نمیکنند ودر این سفر کشته میشود و چون بکربلا رسید و آبرا بر او بستند و با کندن چند ذراع بآب میرسید چاه نکند تا از تشنگی بهلاکت رسید و امام حسن می‌دانست که معاویه بعهد خود وفا نمی کند و شیعیان پدرش را می کشد با این حال با او صلح کرد.

شیخ مفید جواب داده که دعوی اجماع بر اینکه امام هرچه می‌شود میداند درست نیست و اجماع ما بر خلاف آن‌است از کجا شیعه اجماع براین عقیده دارند، اجماع شیعه براینستکه امام‌حکم

هرچه پیشآید میداندنه اینکه‌عالم بخود پیشآمدها است بطور تفصیل وبنابراین پایه همه‌این سئوالات فرو میریزد ما دریغ نداریم که امام بسا خود حوادثرا باعلام از طرف خدا بداند و أما آنکه هرچه می‌شود میداند قبول نداریم و قائل آن را درست گو نمی‌دانیم، چون گفته اوحجت و دلیلی ندارد ، اما راجع باینکه امیرالمؤمنین (ع) قاتل خودرا می‌شناخت ووقت آن‌را هم می‌دانست آنچه از ظاهر اخبار استفاده می‌شود اینست که قتل را بطور اجمال می‌دانست و قاتلرا هم بشخصه میشناخت ولی دلیلی ندارد که وقت قتل را هم می‌دانست و اگر خبری هم دراین باره باشد اعتراضی وارد نیست ، زیرا ممکن است مامور بصبر برشهادت و تسلیم بقتل باشد تا بمقامی رسد که بدون آن نمیرسید و در این صورت نباید گفت خودرا بدست خود بهلاکت انداخته و بکشتن خود کمك کرده و این کار از نظر عقل زشت‌بوده ،

واما راجع بامام حسین(ع)ما قبول نداریم که میدانست اهل کوفه بااوخدعه میکنند زیرا دلیل‌از عقل و نقل ندارد واگر هم میدانست جواب‌آن همان است که درباره أمیرالمؤمنین (ع) گفتیم و اما اینکه گفته امام حسین محل آبرا میدانست و آن را عمداً تحصیل نکرد چه مانعی دارد که در موقع منع او از آب مامور بوده کـه آن را بوجه دیگری تحصیل نکند چنانچه در باره أمـیرالمؤمنین (ع) گفتیم.

و اما راجع بصلح امام حسن با معاویه در اینجا سخن دیگربست و آن اینست که‌امام میدانست معاویه عمل بعهدخود نمیکند و عواقب بدی درپیش است ولی چاره‌ای نداشت زیرا اگرصلح‌نمیکرد خودش و اصحابش یکجا بچنك معاویه می‌افتادند و فوراً همه را میکشت و باین‌وسیله خودرا تامدتی حفظ کرد و اولاد و بسیاری ازشیعیان خودرا حفظ کرد وازنباهی یکباره دین‌دفاع کرد که‌بسیار بد ترازوضعی بود که بواسطه‌صلح بامعاویه‌پیش‌آمد.

وازعلامه حلی طیب‌الله تربته راجع بامیرالمؤمنین پرسیده‌اند جواب داده که ممکنست بامیرالمؤمنین خبر داده باشند ازوقوع قتل درآن شب معین یا در هرجای مشخص ولی‌تکلیف اوغیراز تکلیف ماهااست و رواست که اوجان خودرا درراه خدا بذل‌کرده باشد چنانچه برمجاهد در جبهه لازم‌است‌بایداری کندولو تا کشته شودانتهی.

این خلاصه‌کلمات اسانید فن است در رد اعتراض که باید گفت دچارچند ضعف است :

١ــ بر اساس احتمالات و امکان پی ریزی شده و معلوم است در موضوع علم قطعی نداشته و روشن نبوده‌اند.

٢ــ در تنگنای اعتراض مجبور بانکار اصول مسلمه مذهب گردیده‌اند چنانچه شیخ مفید(ره)در برابراجماع براینکه امام هرچه‌راپیشایدمیداندمدعی‌اجماع برخلاف‌آن شده که اگرتحلیل‌وتجزیه‌شود نتیجه می‌دهد اجماع شیعه‌را برنادانی امام، نعوذبالله.

٣ــ درتنگنای اعتراض، مسلمات تاریخرا منکرشده‌اند، مانندااینکه امام‌حسین نمیدانست مردم کوفه بااو خدعه میکنند ، نمیدانست در کربلا کشته‌میشودو.و .

در جـواب این اعتراض بطور قطعی بـاید چنین گفت که در اسلام دو گونه جهاد تشریع شده است.

۱ــ جهاد غلبه ــ و آن موضوع کتاب جهادی استکه یکی از کتب فقه اسلامی است ویکی از فروع معروف هشتگانه دین است (حج وجهاد).

جهاد غلبه دارای شرایط مفصله‌ای است که در مقام خود شرح شده است و یکی‌ازآن‌هاامکان پیروزی‌است و برای آن معین شده که در حداقل باید نیروی اسلام نیمی از عدد وساز و برك نیروی مقابل را داشته باشند (نیم دیگرهم بقوت روحیه دینی جبران شود) و در صورتیکه نیروی اسلام از نصف کمتر باشد وجوب جهاد ساقطاست وتکلیف عقب‌نشینی است.

۲ــ جهاد استماته ــ یعنی جان‌بازی درراه دین وفداکاری در راه حق و حقیقت .

این قسم از جهاد در اسلام بهمراه قسم اول تشریع شد و موضوع این جهاد عبارت از جان بازی در راه حــق است بوجهی که از آن ترویج و حفظ دیــن حق محقق شود و گاهی عــلاقه به حــق و دوستی و خدا جوئی بجائی رسد که شخص را مشتاق حق کند و چون پروانه خود را به آتش افکند:

۱ــ در جنك پرنام و با افتخار بدر کبری وقتی دو صف درهم ریختند وآتش نبردشعله ور و سراسر جبهه را فراگرفت کعب بن مالك انصاری برای سد رمق در حالیکه چند دانه خرما دردست داشت نزدیك پیغمبر رسید که سرگرم‌تنظیم جبهه و تشویق مسلمانان بجهادبود ، این‌جمله راازپیغمبر شنید که فرمود هر که دراین جهاد کشته شود ببهشت میرود، کعب عرضکرد یا رسول‌الله میان من‌و بهشت جزاین فاصله نیست ؟ فرمود : چنین‌است ، کعب خرمارا بدور انداخت وبجبهه شتافت وخود را درمیان انبوه دشمن رسانید وجنگید تا کشته شد .

۲ــ درجنك موته این‌جهاد استماته بوسیله بزرگان اصحاب پیغمبر چون جعفربن ابی‌طالب‌وزید بن حارثه وعبدالله‌بن رواحه تعقیب‌شد وپیغمبر آن‌را تأیید کرد .

موته سرزمینی است درمرز شامات که دربدو طلوع اسلام مرکز عربهای نصرانی و تحــت الحمایه دولت‌روم باستانی‌بود وچون‌پیغمبراسلام نامه بامپراطور روم‌هرقل نوشت واورا باسلام دعوت کرد این نامه رابوسیله سه‌تن از بزرگان صحابه گسیل داشت وپس از مراجعت این نمایندگان نامی وگرامی پیغمبر عربهای مرزی ازراه تعصب یاتحریك آن‌ها راکشتند و پیغمبر درسال نهم هجرت سه هزار قشون تهیه کــرد و بسرداری جعفر بن ابــی‌طالب و زید بن حارثه وعبد الله بن رواحه برای خونخواهی سفرای خود بموتــه فرستاد و این سه تن صحابه نــامی را بترتیب بر آن قشون امیر و فرمانده نمود .

رسیدن قشون اسلام به بلقاء که یکمنزل بموته‌داشت مصادف‌شد بارجوع شخص امپراطور از جنك بافارس وپیروزی برآنها برای زیارت بیت‌المقدس وشکرگزاری ازفتح.

صدهزار قشون مسلح ومجهز وفاتح از زبده‌ترین قشونهای روم بهمراه داشت وصدهزارقشون عرب‌هم از قبائل‌بنی‌لخم بدو پیوستند وقشون‌سه هزار نفری اسلام باساز وبرك وآذوقه مختصرخوددر برابر دویست هزار قشون روم وعرب مجهز واقع شدند وچون این‌خبر بآنهارسید شورائی تشــکیل داده وبمشورت پرداختند، عبدالله بن رواحه رئیس‌انصار که‌اکثریت داشتند رأی داد که ماطبق‌دستور بااین قشون وارد نبرد می‌شویم ودر راه حق‌جانبازی میکنیم و بعضی گفتند بااین وضعی که پیش‌آمده

جهاد ساقط است وبر می گردیم و بعضی هم گفتند: همین جا توقف می کنیم و از پیغمبر کسب تکلیف می کنیم ولی نظر اول اکثریت یافت واین سه هزار خودرا بمیدان آن‌دویست هزارنفر کشیدند و نتیجه جز جانبازی چیزی نبود، این‌استکه اول بار جعفرطیار اسب خودرا پی کرد وشمشیر کشید و بدشمن حمله کرد و جنگید تاکشته شد و زیدبن حارثه بدنبال او رفت و شهیدشد و سپس عبدالله‌بن رواحه خود را بقلب دشمن زد ونبرد کرد تا کشته شد .

از نظر اینکه قصد جهاد استماته بود اول بار فرماندهان خود را فدا کردند تاراه این جان بازی را برای دیگران هموارسازند .

البته‌این گونه جهادکارمردان بزرگ‌ومصلحان بشری‌است وبا جهاد غلبه‌ازجهاتی تفاوت دارد .

۱ـ وجوب والزام ندارد بلکه داوطلبی‌است وازروی اختیار کامل انجام می‌شود.

۲ ـ بسا آنکه افراد بظاهر نا بالغ هم مشمول این جهاد بشوند ، چون بعضی کودکان جبهه کربلا .

من درکتاب‌رموزالشهاده که با ترجمه کامل نفس المهموم چاپ شده‌استدراینموضوع‌توضیحات قابل توجهی داده‌ام .

پس از توجه باینمقدمه حقیقت مطالب این باب از کافی و اخبار مندرجهٔ در آن خوب روشن است. البته امام معصوم درزندگانی خود مقام بزرگترین مصلح عصر خویش رادارد وهمیشه درجبهه مبارزه برای حق که درهردوری بطوریست‌انجام وظیفه جهادمقدسی‌را بعهده‌دارد ودر روش‌مقدس‌خود بینا است وبرحسب مصلحت اندیشی موقعی میرسد که داوطلب فداکاری وجان‌بازی درراه حق میشود وخودرا تسلیم‌پروردگار می‌نماید، این عمل ازبزرگترین‌مقامات شهامت ومردانگی‌ودرك سعادت‌است و بهیچوجه باالقاء درتهلکه واعانت برنفس مناسبتی ندارد بلکه درست درنقطه مقابل‌آن قراردارد‌و درصورتیکه امام میداند در اینموقع ودر این قدمی که برمیدارد وظیفه جان‌بازی خودرا که وقت‌آن رسیده‌است انجام می‌دهد، این‌خود دلیل بربزرگترین روح‌پاك وآماده برای‌فداکاریست نه اینکه مایه خرده گیری وانتقاد باشد .

این‌همان معنای حقیقی **موتوا قبل ان تموتو است** که شخص راه حقرا تشخیص دهد ودانسته وفهمیده دراینراه جان بدهد واین عنوانی که مرحوم کلینی «ره» برای‌این باب انتخاب کرده بسیار بلیغ وشیوا وقابل تحسین‌است که می گوید :

امام می‌داند چه وقت جان می‌دهد و مرگش هم باختیار او است یعنی خودش با رضا و رغبت گام در آستان مرك سعادتمندی می گذارد و وظیفه مقدس جان بازی و فداکاری را باکمال‌مردانگی انجام میدهد .

عجب دراین‌استکه اساتید فن از این‌حقیقت روشن‌چشم پوشیده ودرجواب این‌اعتراضات‌عوامانه که چرا علی(ع)دانسته وفهمیده‌خودرا تسلیم‌ضربت ابن‌ملجم کرده‌یا امام حسین بکربلا رفته‌و.و. گیج شده‌اند و دنبال احتمالات وامکانات و ـ محتمل‌است چنین‌باشد وممکن است چنان گفت ـ رفته‌اند ویا اینکه‌برای امام عذرغفلت ونسیان‌تراشیده‌اند، خیر بایدصریح وآشکار گفت که‌آری دانسته‌وفهمیده جام مرك راتا جرعه آخر نوشیده‌اند برای‌آنکه داوطلب جان‌بازی درراه حق‌بوده‌اند ومصلحت‌جان‌بازی را دراین ساعت ودقیقه معین‌درك کرده‌اند ودرك‌وتشخیص‌وقت‌آن همان شاهکارامامت‌آن‌ها است واز اخبار آینده این‌باب اینموضوع بهتر‌روشن‌می‌شود.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحٰابِنٰا ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسٰى عليه السلام قٰالَ : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ غَضِبَ عَلَى الشِّيعَةِ فَخَيَّرَنِي نَفْسِي أَوْهُمْ ؛ فَوَقَيْتُهُمْ وَاللهِ بِنَفْسِي .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّٰاءِ ، عَنْ مُسٰافِرٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضٰا عليه السلام قٰالَ لَهُ : يٰا مُسٰافِرُ هٰذِهِ الْقَنٰاةُ فِيهٰا حِيتٰانٌ ؟ قٰالَ : نَعَمْ جُعِلْتُ فِدٰاكَ ، فَقٰالَ : إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم الْبٰارِحَةَ وَهُوَ يَقُولُ : يٰا عَلِيُّ مٰا عِنْدَنٰا خَيْرٌ لَكَ .

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشّٰاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عٰائِذٍ ،عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قٰالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَأَوْصٰانِي بِأَشْيٰاءَ فِي غُسْلِهِ وَفِي كَفَنِهِ وَ فِي دُخُولِهِ قَبْرَهُ، فَقُلْتُ : يٰا أَبَاهْ وَاللهِ مٰا رَأَيْتُكَ مُنْذُ اشْتَكَيْتَ أَحْسَنَ مِنْكَ الْيَوْمَ ، مٰا رَأَيْتُ عَلَيْكَ أَثَرَ الْمَوْتِ ، فَقٰالَ : يٰا بُنَيَّ ! أَمٰا سَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُنٰادِي مِنْ وَرٰاءِ الْجِدٰارِ: يٰا مُحَمَّدُ تَعٰالِ ، عَجِّلْ ؟ .

٥ـ ابوالحسن موسی (ع) فرمود: براستی خداعزوجل برشیعه خشم کرد ومرا مخیر کردیاخود فداشوم یاشیعه، بخدا من بادادن جانم آن‌ها راحفظ کردم .

شرح ـ از مجلسی ـ ره ـ غضب علی الشیعة یا بواسطه اینکه حفظ اسرار نکردند وامر امامت آن حضرت فاش شد ویا باید هارون رشید شیعه را تعقیب کند وبکشد یا آن حضرت را زندانی کند و زهر خـوراند و خاطر خود را آسوده کند ، آن حضرت سلامت شیعه را خواست و بلا را برای خود خرید

یاچون شیعه شهامت نداشتند و براثر سستی آن‌ها و تسلیم نبودن بامام دشمن را برخودمسلط کردند، خدا امام را مخیر کرد یا بشورد بررشید و شیعهٔ را بدنبال‌خود کشد تاهمه قتل عام شوند، یا گوشه گیرد تارشید براو بتازد واورا دستگیر کندوکار اوبزندان وزهرنوشیدن کشد ومیفرمایدمن‌جان بازی خوددرا برفنای شیعه اختیار کردم.

٦ـ مسافر گوید امام رضا (ع) باو فرمود : ای مسافر در این قنات (کاریز)ماهیانی‌است؟ گفتم آری قربانت، فرمود من دیشب رسولخدا (ص) را در خواب دیدم، میفرمود:ای علی آنچه‌نزدماست برای تو بهتراست.

شرحـ یعنی مطلبی که می گویم مانند این ماهیان بچشم‌خود می‌بینم وواقعیت دارد.

٧ـ امام صادق (ع) فرمود: همانروز که پدرم درگذشت من خدمت اوبودم وبمن در باره‌غسل وکفن ووارد کردن در گورش سفارشها کرد من گفتم پدرجان از روزیکه دردمند شدی من حال شمارا بهتر ازامروز ندیدم، من هیچ‌اثر مرك درشما مشاهده نمیکنم، فرمود آیانشنیدی‌که علی بن الحسین (ع) ازپشت دیوار فریاد کرد: ایمحمد؛ بیا؛ بشتاب.

٨ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : أَنْزَلَ اللهُ تَعالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتّىٰ كانَ [ما] بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ: النَّصْرَ أَوْ لِقاءَ اللهِ فَاخْتارَ لِقاءَ اللهِ تَعالَى .

(بابٌ)

أَنَّ الْأَئِمَّةَ يَعْلَمُونَ عِلْمَ ما كانَ وَما يَكُونُ وَأَنَّهُ لا يَخْفىٰ عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ حَمّادٍ ، عَنْ سَيْفٍ التَّمّارِ قالَ : كُنّا مَعَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام جَماعَةً مِنَ الشِّيعَةِ فِي الْحِجْرِ فَقالَ : عَلَيْنا عَيْنٌ ، فَالْتَفَتْنا يُمْنَةً وَيُسْرَةً فَلَمْ نَرَ أَحَداً فَقُلْنا : لَيْسَ عَلَيْنا عَيْنٌ فَقالَ : وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَرَبِّ الْبَنِيَّةِ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسىٰ وَ الْخِضِرِ لَأُخْبِرَنَّهُما أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُما وَ لَأُنَبِّئَنَّهُما بِما لَيْسَ فِي أَيْدِيهِما ، لِأَنَّ مُوسىٰ وَالْخِضْرَ عليهما السلام اُعْطِيا عِلْمَ ما كانَ وَلَمْ يُعْطَيا عِلْمَ ما يَكُونُ وَما هُوَ كائِنٌ حَتّىٰ تَقُومَ السّاعَةُ وَقَدْ وَرِثَناهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَراثَةً.

٨ـ امام باقر (ع) فرمود : خدا پیروزی را برای حسین (ع) فرود آورد تا میان آسمان و زمین (یعنی آنرا بوی نمود) و مخیر شد میان پیروزی بردشمن و ملاقات خدا . و ملاقات خدا تعالی‌را اختیار کرد.

(باب)

در اینکه ائمه « ع » هرچه بوده و هرچه میباشد میدانند و آن‌که چیزی بر آنها نهان نماند

١ـ سیف تمار گوید : جمعی از شیعه بودیم که در حجر (کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق (ع) بودیم ،آن‌حضرت فرمود: جاسوسی بر سر ما است، ما براست وچپ نگاه کردیم‌و کسیرا ندیدیم و گفتیم جاسوسی برما گمارده نیست ، سه بار فرمود سوگند بپروردگار کعبه و پروردگار این ساختمان همین استکه می گویم، اگر من همراه موسی و خضر بودم بآن‌ها می گفتم که من از آندو اعلم و بآن‌ها بدانچه در دست نداشتند خبر میدادم ، زیرا بموسی و خضر (ع) علم آنچه بود داده شده بود وبآن‌ها علم آنچه می‌باشد وآنچه خواهد بود تاقیام ساعت نداده بودند ومحققاً ما ازرسول خدا آنرا بخوبی ارث بردیم.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ مقصود از اینکه علم آنچه می‌باشد بآن‌ها داده نشده یعنی همه آن وگرنه داستان غلامیکه رفیق موسی سر اورا برید علم بآینده بود، مگرآنکه گفته شود مقصودعلم متعلق بچیزهائی استکه بعدموجود شوند وآن کودك موجودبود ..

۲ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ؛ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدُاللهِ بْنُ بِشْرٍ الْخَثْعَمِيُّ سَمِعُوا أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ ، قَالَ : ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذٰلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ: عَلِمْتُ ذٰلِكَ مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

۳ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ ، عَنْ جَمَاعَةِ ابْنِ سَعْدٍ الْخَثْعَمِيِّ أَنَّهُ قَالَ : كَانَ الْمُفَضَّلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَفْرِضُ اللهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ وَ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ ؟ قَالَ : لَا ، اَللهُ أَكْرَمُ وَأَرْحَمُ وَ أَرْأَفُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ثُمَّ يَحْجُبَ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ ـ وَعِنْدَهُ النَّاسُ مِنْ أَصْحَابِهِ ـ : عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَيَجْعَلُونَا أَئِمَّةً وَيَصِفُونَ أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ ، فَيَنْقُصُونَا حَقَّنَا وَيَعِيبُونَ ذٰلِكَ عَلَى مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا، أَتَرَوْنَ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ، ثُمَّ يُخْفِي

۲ـ حارث بن مغیره و عده‌ای از اصحاب ما(شیعه) که از آنها بود، عبدالاعلی، ابوعبیده‌وعبدالله بن بشر خثعمی همه شنیدند که امام صادق (ع) میفرمود: براستی من میدانم آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و میدانم آنچه در بهشت است و آنچه در دوزخ است ومیدانم آنچه بود وآنچه می‌باشد، گوید: سپس اندکی‌صبر کرد ودید که این سخن برهر که شنید گران‌آمد پس فرمود: من‌این ها را از کتاب خدا عزوجل میدانم، زیرا خدا عزوجل میفرماید: درآن‌بیان واضح هرچیزیست(شاید نقل بمعنی فرموده زیرا آنچه درمصاحف است اینست ـ۸۹ـ النحل ـ تبیانا لکل‌شیء یادر قرائت ائمه چنین بوده است) ازمجلسی(ره).

۳ـ جماعة‌بن سعد خثعمی گوید: مفضل خدمت امام صادق (ع)بود و بآن حضرت گفت ، قربانت خدا اطاعت از بنده‌ایرا بر بندگان خود واجب کندبا اینکه‌آن بنده خبری ازآسمان‌ندارد؟ فرمودنه، خدا کریم‌تر و مهربان‌تر و مهرورزتر است بر بندگان خود ازاینکه برآن‌ها واجب کند اطاعت از یك بنده خود را و او را در بامداد وپسین از خبرآسمان بی اطلاع گذارد ؟

٤ـ ضریس کناسی گوید شنیدم امام باقر (ع) در محضرجمعی از اصحابش میفرمود: در شگفتم از مردمی که پیرو ما هستند و ما را پیشوای خود دانند و گویند طاعت ما واجبست برآن‌ها چون طاعت رسولخدا (ع) ، سپس دلیل خود را خرد کنند و خود را در برابر مخالفان محکوم نمایند بواسطه سستی دل خود ، و از حق ما بکاهند ، وآن‌حق شناسی‌را که خدا برهان روشن‌حق معرفت ما و تسلیم بامر ما را بدو عطا فرموده عیب کنندآیا می پذیرید که خدای تبارك و تعالی طاعت اولیاء

عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ؟ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام وَخُرُوجِهِمْ وَقِيَامِهِمْ بِدِينِ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَمَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَغُلِبُوا ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا حُمْرَانُ ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَّمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ . فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم السلام ، وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ ! حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذٰلِكَ وَأَلَحُّوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذاً لَأَجَابَهُمْ وَ دَفَعَ ذٰلِكَ عَنْهُمْ ، ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْكٍ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ ، وَ مَا كَانَ ذٰلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ، وَلَا لِعُقُوبَةِ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللهَ فِيهَا، وَلٰكِنْ لِمَنَازِلَ وَ كَرَامَةٍ مِنَ اللهِ ، أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوهَا ، فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ .

خود را بر بندگانش واجب کند و سپس اخبار آسمان و زمین را بآن ها نرساند و مایه وپایه علم اموریکه از آنها سؤال میشود بروی آنها ببندد و از آنها ببرد ، در صورتیکه قوام دین آنها همین است.

حمران عرضکرد قربانت شما میدانید که چه واقعشد در قیام علی بن ابیطالب و حسن وحسین و خروج ونهضت آنها برای دین خدا عزوجل، وچه بآنها رسید از کشتار سر کشان و پیروز شدنشان بآن امامان معصوم تا شهید شدند ومغلوب شدند.

امام باقر(ع)فرمود: ای حمران خدا تبارك وتعالی آنمصیبت رابرای آنها مقدر کرده بودوحکم را با قید اختیار خودشان صادر و مورد اجراء و عمل قرار داده بود، و سپس آنرا اجراء کرد با سابقه علم آنها بدان از طرف رسولخدا(ص) . علی وحسن وحسین(ع) قیام کردند و هر کدام ازما که خموشی گزید ازروی علم وبصیرت بود، ای حمران اگر درموقع گرفتاری ویورش سر کشان بآنان ازخداوند درخواست میکردند که شر آنها را بگرداند و اصرار مینمودند که از آنها دفع بلا کند وآن سر کشانرا نابود سازد و ملکشانرا زائل کند هر آینه آنها را اجابت میکرد و از آنها دفاع میکرد و در این صورت سررسیدن مدت سر کشان و زوال سلطنت آنها زودتر از بریدن یك گلوبند که پاره شود و از هم بپاشد انجام میشد .

ای حمران این بلاها که بآنان رسید بخاطر گناهی نبود که مرتکب شده باشند وبحساب شکنجه گناهی نبود که مخالفت خدا کرده باشند بلکه برای رسیدن بمنزلت وکرامتی بود ازطرف خدا که خداخواسته بود بدین وسیله بدان برسند . مبادا در باره آنها مذاهب باطله بر توچیره شوند وتو را از راه حق بدر برند ،

شرح ـ از مجلسی (ره) **القیام**. یعنی اعلان بامامت و تصدی مقام آن ـ **فلا تذهبن بك**

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام بِمِنًى عَنْ خَمْسِمِائَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ: يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ: فَيَقُولُ: قُلْ كَذَا وَ كَذَا ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَلَالُ وَ هَذَا الْحَرَامُ ، أَعْلَمُ أَنَّكَ صَاحِبُهُ وَ أَنَّكَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ وَهَذَا هُوَالْكَلَامُ ؟،فَقَالَ لِي : وَيْكَ يَاهِشَامُ [لا] يَحْتَجُّ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَايَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَايَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ.

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَا وَاللهِ لَايَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلاً أَبَداً ، عَالِماً بِشَيْءٍ جَاهِلاً بِشَيْءٍ ثُمَّ قَالَ : اللهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ ، ثُمَّ قَالَ : لَايَحْجُبُ ذَلِكَ عَنْهُ .

المذاهبـ یعنی خیال نکنید که اینها برای این‌بود که گناهی ازآنها سرزده یابرای این‌بود که‌نزد خدا قرب ومنزلتی نداشتند یااینکه نمی‌دانستند چه برآنها میرسد؟

٥ـ هشام‌بن حکم گوید: ازامام‌صادق (ع) درمنی‌پرسش کردم، ازپانصد جمله ازسخن،می گفتم چنین و چنان گویند. میفرمود در پاسخ چنین وچنان بگو، گفتم، قربانت در حلال و حرام مسلم بود که فن شما است و شما از همه مردم بدان اعلم هستید ولی اینها مسائل علم کلام است (و شمااین طور حاضر جواب هستید ؟) فرمود : ای هشام وای بر تو ، ممکنست خدا امام و حجتی برای‌خلقش مقرر کند که جواب هرچه بدان محتاج‌باشند درنزد اونباشد؟

٦ـ ابی حمزه گوید شنیدم ، امام باقر (ع) میفرمود ؟ بخدا ، هرگز دانا ، نادان نباشد که چیزی را بداند و چیزی را نداند ، سپس فرمود ، خدا والاتر و عزیزتر و گرامی تر از اینستکه طاعت یك بنده‌ای را بر مردم واجب کند که آسمان وزمین خودرا ازاو در پس پرده گذاشته باشد ، سپس فرمود. آسمان وزمین را ازاو نهان ندارد.

شرح- ازمجلسی«ره»-لایکون عالم یعنی کسیکه‌خدا اورا درقرآن‌عالم شمرده‌یاعالمیکه طاعت اورا بر مردم واجب کرده یا کسیکه مستحق باشد او را عالم گویند و احتمال وسط ظاهرتر است بقرینه آخرخبر.

(باب)

أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلْماً إِلَّا أَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ كَانَ شَرِيكَهُ فِي الْعِلْمِ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام أَتَى رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بِرُمَّانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِحْدَاهُمَا وَ كَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَكَلَ نِصْفاً وَ أَطْعَمَ عَلِيّاً عليه السلام نِصْفاً ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يَا أَخِي هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَمَّا الْأُولَى فَالنُّبُوَّةُ ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَالْعِلْمُ أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ كَيْفَ كَانَ؟، يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ ؟ قَالَ : لَمْ يُعَلِّمِ اللهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله عِلْماً إِلَّا وَأَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيّاً عليه السلام .

٢ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِرُمَّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُمَا فَأَكَلَ وَاحِدَةً وَكَسَرَ الْأُخْرَى بِنِصْفَيْنِ فَأَعْطَى عَلِيّاً عليه السلام نِصْفَهَا فَأَكَلَهَا ؛ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ أَمَّا الرُّمَّانَةُ الْأُولَى الَّتِي أَكَلْتَهَا فَالنُّبُوَّةُ لَيْسَ لَكَ فِيهَا شَيْءٌ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَهُوَ الْعِلْمُ فَأَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ .

(باب)

دراينكه خدا عزوجل هيچ علمى به پيغمبرش نداده جز آنكه بوى امر كرده تا آنرا بأمير المؤمنين بياموزد و وى در علم او شريك است

١ـ حمران بن اعين از امام صادق (ع) فرمود: جبرئيل دو دانه انار براى پيغمبر (ص) آورد ، پيغمبر يكى از آنها را خورد و ديگرى را بدو نيم كرد و نيمى از آنرا هم خورد و نيمى را بعلى بن ابى طالب (ع) خورانيد، سپس رسولخدا (ص) فرمود اى برادرم، ميدانى اين دو دانه انار چى بودند؟ عرضكرد، نه، فرمود، اولى نبوت بود كه تو در آن بهره‌اى نددارى و اما ديگرى علم ودانش بود كه تو در آن شريك منى، گفتم، اصلحك الله چطور شريكش بود، فرمود هيچ علمى را خدا بمحمد نياموخت جز اينكه او را فرمانداد تا بعلى(ع) آن علم را بياموزد .

٢ـ امام باقر (ع) فرمود : جبرئيل براى رسول خدا (ص) دو دانه انار از بهشت آورد و باو داد ، يكى را خورد و ديگرى را بدو نيم كرد و نيمى را بعلى (ع) داد ، تا خورد ، و فرمود،اى علي آن انار اول كه من خوردم نبوت بود كه تو از آن چيزى نداري و اما ديگرى علم بود كه تو در آن با من شريك هستى.

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْحَمِيدِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ اُذَيْنَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلٰى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِرُمَّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ ، فَلَقِيَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَقَالَ : مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ اللَّتَانِ فِي يَدِكَ ؟ فَقَالَ: أَمَّا هٰذِهِ فَالنُّبُوَّةُ ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ، وَأَمَّا هٰذِهِ فَالْعِلْمُ ، ثُمَّ فَلَقَهَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِنِصْفَيْنِ فَأَعْطَاهُ نِصْفَهَا وَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله نِصْفَهَا ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ وَ أَنَا شَرِيكُكَ فِيهِ ، قَالَ: فَلَمْ يَعْلَمْ وَاللهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله حَرْفاً مِمَّا عَلَّمَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمَهُ عَلِيّاً عليه السلام ثُمَّ انْتَهَى الْعِلْمُ إِلَيْنَا ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلٰى صَدْرِهِ.

(بَابٌ)
جِهَاتِ عُلُومِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ عَلِيٍّ السَّائِيِّ،عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسٰى عليه السلام قَالَ : قَالَ : مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلٰى ثَلَاثَةِ وُجُوهٍ : مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا .

۳ـ محمدبن مسلم گوید ، از امام باقر (ع) شنیدم، میفرمود ؛ جبرئیل دو دانه انار از بهشت برای محمد (ص) آورد علی (ع) بآن حضرت بر خورد و عرضکر این دو انار چیستند که دردست داری؟ فرمود این یکی نبوت است و تو را در آن بهره‌ای نیست واما این علم است وسپس رسولخدا (ص) آنرابدو نیم کرد و نیمی ازآن را بعلی (ع) داد ونیمی را رسولخدا (ص) برگرفت وفرمودتو در این بامن شریکی و من با تو شریکم ، فرمود : بخدا رسول خدا (ص) حرفی نمیدانست از آنچه خدا عزوجل باو آموخت جز آنکه آن را بعلی (ع) آموخت سپس آن علم بما رسید، پس از آن دست بسینه خود نهاد.

(باب)
جهات علوم ائمه (ع)

۱ـ علی سائی (نسبت بسایه دهی در شهرستان مدینه ـ از مجلسی ـره ـ) از ابی الحسن اول موسی (ع) گوید: فرمود: رسائی دانش ما ازسه سویست گذشته، آینده و آنچه پدید میشود ، اما راجع بگذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع بآینده نوشته شده و اماآنچه پدید گردد گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند ، و این بهترین دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست،

شرح ـ ازمجلسی (ره)ـ فاماالماضی فمفسر ـ یعنی رسولخدا (ص) آنرا برایما شرح داده و «اما الغابر» یعنی علوم راجع بامورآینده مزبوراست یعنی درجامعه‌ومصحف فاطمه (ع)ودیگرمدارك

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام : [قالَ] قُلْتُ : أَخْبِرْنِي عَنْ عِلْمِ عالِمِكُمْ ؟ قالَ : وِراثَةٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمِنْ عَلِيٍّ عليه السلام قالَ: قُلْتُ: إِنّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِكُمْ وَيُنْكَتُ فِي آذانِكُمْ ؟ قالَ : أَوْذاكَ .

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ،عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : رُوِّينا ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ : إِنَّ عِلْمَنا غابِرٌ وَمَزْبُورٌ وَنَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْماعِ، فَقالَ: أَمَّا الْغابِرُ فَما تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنا وَأَمَّا الْمَزْبُورُ فَما يَأْتِينا وَأَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَالْإِلْهامُ وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْماعِ فَأَمْرُ الْمَلَكِ .

نوشته است، شرائع واحکام راممکن است درقسم اول وارد کرد وممکن است درقسم دوم و ممکنست تقسیم شود واما علوم تازه وحادث آن چیزهااست که درمعرض بداء بوده واز طرف خدا قطعیت یافته یامنظور علوم ومعارف ربانیه است ویا تفصیل کلیات یااعم ازهمه، بوسیله الهام از طرف خدا بی واسطه فرشته یابوسیله حدیث فرشته است و از آنراه افضل است که مخصوص بائمه است یابی واسطه حاصل شده یا آنکه اسرار مخصوص بائمه است ولی دوقسم اول را بعضی ازخواص صحابه چون سلمان وابی ذر ازپیغمبر یادگرفته بودند..

۲ـ حارث بن مغیره گوید بامام صادق (ع) گفتم بمن خبرده ازعلم عالم ازشما ائمه (ع)؟فرمود از رسولخدا (ص) و علی (ع) بارث رسیده، گوید، برای ماباز گویند که بشما الهام می‌شودیادر گوش شما می گویند؟ فرمود، یاازینراه بدست آید.

۳ـ مفضل بن عمر گوید بابوالحسن (ع) گفتم ازامام صادق برای‌ما روایت شده‌استکه فرموده علم مایاراجع بگذشته است ویا ثبت شده‌است ویا انداختن‌دردل‌و اثر کردن در گوش است، فرمود: راجع بگذشته یعنی آنچه درامور پیشین میدانیم.وثبت‌شده، یعنی آنچه بیاید واماانداختن در دل الهام است ، واثر کردن در گوش ، ازامر فرشته است .

شرحـ ازمجلسی «ره»ـ دربصائر دنبال این‌حدیث استکه گوید بامام صادق (ع) گفتم، چگونه فهم شود که آن ملك است و از شیطان نیست در صورتیکه شخص گوینده دیده نشود؟ فرمود : آرامش دل بدانها دهند وفهمند که از فرشته‌است واگرازشیطان باشد هراس‌آورد با اینکه ای‌زاره شیطان پیرامون صاحب امرامامت نگردد..

(بابٌ)

أَنَّ الْاَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْسُتِرَ عَلَيْهِمْ لَاَخْبَرُوا كُلَّ امْرِىءٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : لَوْ كَانَ لِأَلْسِنَتِكُمْ أَوْكِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِىءٍ بِمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ .

٢ ـ وَبِهٰذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام : مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ مَاأَصَابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ بِمَنْ يَأْتِيهِمْ وَبَلَايَاهُمْ ؟ قَالَ : فَأَجَابَنِي ـ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ـ : مِمَّنْ ذٰلِكَ إِلَّا مِنْهُمْ ؟ ! فَقُلْتُ : مَايَمْنَعُكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ : ذٰلِكَ بَابٌ اُغْلِقَ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيراً ثُمَّ قَالَ : يَاأَبَا مُحَمَّدٍ ! إِنَّ اُولٰئِكَ كَانَتْ عَلٰى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ .

(باب)

اگر راز ائمه حفظ میشد بهرمردی از همهٔ سود وزیانش خبر میدادند

۱ـ امام باقر(ع)فرمود، اگرزبان‌شما بندوبستی‌داشت بهر کدام شما ازهرچه‌بسود اوویا بزیان او است خبر میدادم .

۲ ـ ابوبصیر گوید: بامام صادق (ع) گفتم، ازکجا باصحاب خاص علی(ع) که علم مرك ومیر و بلاها راداشتند این‌مصیبتها رسید؟ باچهره‌خشم آلود بمن‌پاسخداد، ازکی‌بآن‌هارسید، جزازخودشان ؟ گفتم، شما چه‌مانعی دارید قربانت ؟ فرمود این دررا بسته‌اند جزاینکه حسین‌بن علی (ع) اندکی از آنرا گشود، سپس فرمود: ای ابامحمد؛ براستی آنان (اصحاب علی‌ع) دهانشان بست و بند داشت و حفظ اسرار میکردند.

شرحـ از مجلسی «ره»ـ حاصل این‌استکه سائل بعید میداند کسی‌دانسته وفهمیده خودرا در بلا ومرك افکند وجواب اینستکه هرعلمی مایه‌حذر نتواندباشد بچندوجه :

۱ـ مکلف نبودند بدان علم عمل کنند .

۲ـ بساباشد برای دانا هم حذر میسورنباشد .

۳ـ بسا خودعلم باعث جلب بلاومرك شود .

و جواب امام اشاره بوجه‌سوم دارد، چون فرمود: این گرفتاریها از خودشان بوجودآمدواین بلاها وفتن بواسطه این‌بود که کشف اسرارکردند و از آنچه میدانستند خبردادند وآنچه بنظر تو مانع است مؤید موضوع است ومقصود اینستکه علم برای‌رفع بلا سودشان نداد، زیرامرتکب اعمالی شدند که مستحق این بلاهاگردیدند زیرا چنانچه باید از امام اطاعت نکردند واین بامقام بلندآن ها

(بَابُ)
التَّفْوِيضِ إِلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّينِ

۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ : «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ» [قَالَ :] ثُمَّ قَالَ : وَ إِنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ فَوَّضَ إِلَىٰ عَلِيٍّ وَائْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ

منافات ندارد زیرا بسا مقربینی بخطای اند کی سخت مواخذه شوند واین بیان امام اشاره است بقول خدا تعالی (۳۰ـ الشوری) هرچه مصیبت برسرشما آید بدست خود شما فراهم شود انتهی .

اینشرح انتقاد شدیدی است ازخواص اصحاب علی(ع) و بهیچوجه شایسته نیست، بلکه مقصود همان استکه در شرح خبر٤ باب علم ائمه بدرك خود.. بیان کردیم، یعنی این اصحاب بزرگوار علی (ع) ازنظر اینکه تالی تلو امام معصوم بودند ودرردیف مصلحین اسلامی وجامعه بشری درآمدند دانسته و فهمیده داوطلب تحمل بلاومصیبت شدند و برای حفظ مصالح عالیه مذهب، خودرا درکام مرك افکندند وباهمین وسیله بمردم جهان ستمگری وظلم بنی امیه راثابت کردند ودولت ناحق آنها رامتزلزل نموده و روبسقوط بردند واظهار خشم امام ازکند فهمی وعدم توجه مانند ابوبصیراست باین حقیقت روشن که گویا می خواهد باین بزرگواران اعتراض کند که چراخود را دانسته دربلا انداختند ودرست اینمنظور برخلاف بیانیستکه مجلسی(ره) دنبال آنرا گرفته تا آیه مبارکه ۳۰ـ الشوری را برآن تطبیق کرده ، این همان سوء تعبیریستکه یزید دربرابر امام بیمار(ع) نسبت بحادثه کربلا نمود، نعوذبالله.

بااینکه دنباله حدیث مدح بلیغی ازاصحاب علی(ع) کرده وفرموده است آنها رازنگهدار بودند وبخاطر همین بود که علی (ع) اسراریرا بدانها آموخته بود ولی شما (مانند ابوبصیرها) راز نگهدار نیستید که منهم اسراری بشماها بیاموزم و اینکه میفرماید این بلا از طرف خودشان بود ، یعنی خودشان داوطلب و مشتاق تحمل این بلاها بودند برای حفظ مصالح مذهب و این نهایت فداکاری و بزرگواری است.

(باب)
تفویض در امر دین برسولخدا (ص) و ائمه (ع)

۱ـ ابی اسحاق نحوی گوید خدمت امام صادق (ع) بودم شنیدم میفرمود: براستی خدا عزوجل پیغمبرش را بدوستی خود پرورید و فرمود (٤ـ القلم) وبراستیکه تو دارای خلق عظیمی ـ سپس امررا بدو واگذارد و فرمود (۷ـ الحشر) آنچه را رسول (ص) بشما داد بگیرید و آنچه را بر شما غدقن کرد وانهید و باز خدا فرمود (۸۰ـ النساء) هرکه از رسولخدا فرمان برد از خدا فرمان برده است گوید. سپس امام (ع) فرمود که پیغمبر خدا کاررا بعلی (ع) واگذارد واورا امین دانست، شما

النَّاسُ فَوَاللهِ لَنُجِيبُكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَأَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا وَنَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، مَا جَعَلَ اللهُ لِأَحَدٍ خَيْراً فِي خِلَافِ أَمْرِنَا .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ ـ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ .

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَكَّارِ بْنِ بَكْرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَشْيَمَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَ [بِهِ] الْأَوَّلَ فَدَخَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ مَاشَاءَ اللهُ حَتّٰى كَأَنَّ قَلْبِي يُشْرَحُ بِالسَّكَاكِينِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: تَرَكْتُ أَبَاقَتَادَةَ بِالشَّامِ لَايُخْطِئُ فِي الْوَاوِ وَ شِبْهِهِ وَ جِئْتُ إِلٰى هٰذَا ، يُخْطِئُ هٰذَا الْخَطَاءَ كُلَّهُ ، فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَنِي وَ أَخْبَرَ صَاحِبِي ، فَسَكَنَتْ نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّ ذٰلِكَ مِنْهُ تَقِيَّةٌ ، قَالَ : ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي : يَا ابْنَ أَشْيَمَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلٰى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَقَالَ : «هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» وَفَوَّضَ إِلٰى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَالَ : مَاآتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» فَمَا فَوَّضَ إِلٰى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا .

شیعه این حقیقت را قبول کردید ومردم دیگر منکر شدند، بخدا مادوست داریم که بهمراهما سخن گوئید و بهمراه ما خموشی گیرید وما میان شما وخداعزوجل واسطه‌ایم وهم‌مسئول، خدا برای احدی درمخالفت امرما خیری مقرر نکرده است.

٢ـ موسی‌بن اشیم گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم مردی از آن حضرت یك آیهٔ قرآن پرسید وباو جوابداد و دیگری آمد واز همان آیه پرسید وجوابی دیگر باوداد، در دل من آنچه‌خدا خواهد ازاین‌اختلاف گوئی‌امام وارد شدتاآنجا که گویادلمرا باکارد تیکه‌تیکه می کنند تاآنجا که‌باخود گفتم من اباقتاده استاد خود را درشام واگذاردم بااینکه در یك واو خطا نمیکرد وآمدم اینجاخدمت این امام که تااین حد مرتکب خطا واشتباه میشود، در اینمیان که من دراین اوهام آتشین اندر بودم یکباره مرد دیگری برآن حضرت واردشد و از همین آیه پرسید باو جوابی داد جز جوابیکه بمن‌و رفیق من داد (درروایت سئوالی از او مطرح نیست؛ مجلسی (ره) گفته شاید در سئوال اول شرکت داشته و یا اینکه درروایت تحریفی شده وروایتی بسند دیگر از صفار شاهد تحریف آورده است) و دلم‌آرام شد ودانستم که اختلاف درجواب برای تقیه است، گوید سپس رو بمن کرد وفرمود: ای‌پسر اشیم؛ براستی خدا اختیاراتی بسلیمان بن داود داد و فرمود (٤٠ـ ص) این بخشش ماست بده یا دست نگهدار (اختیار با تواست) و حسابی نیست، و اختیاراتی هم بپیغمبر خودداد و فرمود (٧ ـ الحشر) آنچه رسولخدا بشما داد بگیرید و آنچه را غدقن کرد وانهید ـ آنچه برسولخدا واگذار شده آنرا بماواگذارده .

۳ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ وَأَبَاعَبْدِاللهِ عليهما السلام يَقُولَانِ : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ، ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ : «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَانَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسٍ الْمَاصِرِ : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ : «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَانَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله كَانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ ، لَايَزِلُّ وَلَايَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ ، فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللهِ ، ثُمَّ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، عَشْرَ رَكَعَاتٍ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَإِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ لَايَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَجَازَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتِ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ، ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله النَّوَافِلَ أَرْبَعاً وَثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذٰلِكَ وَالْفَرِيضَةُ وَالنَّافِلَةُ إِحْدَى وَخَمْسُونَ

۳ـ زراره گوید از امام باقر و امام صادق (ع) شنیدم میفرمودند : براستی خدا عزوجل کار خلقش را به پیغمبرش واگذارد تا ببیند فرمان‌بری آن‌ها چگونه‌است؟ سپس‌این آیهٔ را تلاوت فرمود (۷ـ الحشر)**ماآتیکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه‌فانتهوا**،

٤ـ فضیل‌بن یسار گوید شنیدم امام صادق بیکی از یاران قیس‌ماصر میفرمود. براستی خدا عزوجل پیغمبر خودرا پرورش داد و اورا خوب پروراند و چون پرورش او بحد کمال رسیدباوفرمود (٤ـ القلم) **انك لعلی خلق‌عظیم** سپس امر دین و کار امت را باو واگذارد تا بندگان اوراتدبیر کند و پرورش‌دهدوفرمود (۷ـالحشر)**ماآتیکم‌الرسول‌فخذوه ومانهاکم عنه‌فانتهوا**،وبراستی رسولخدا مسدد وموفق بود، از روح‌القدس تأیید میشد، و در پرورش خلق و تدبیر آن ها بهیچوجه لغزش و خطائی نداشت و بآداب خدا پرورش یافته بود، سپس خدا عزوجل نماز را دو رکعت دو رکعت درهروقتی‌واجب کرد و همه پنج وقت ده رکعت بود و رسولخدا بدو رکعت (ظهر وعصر و عشاء) دو رکعت افزود و بنماز مغرب یکرکعت و این هم مانند همان فریضه الهی واجب‌شد و ترك آن‌ها جز در سفر روانیست و بمغرب همان یکرکعت افزود و آنرا در سفر و حضر برجا گذارد و خدا همه این مقرراترا اجازه کرد ونماز واجب یومیه هفده رکعت شد، سپس رسولخدا (ص) نماز های نافله را سنت نهاد درسی و چهاررکعت، دوبرابر فریضه وخدا اینرا هم برای اواجازه کردوهمه نماز شبانروزی از فریضه ونافله پنجاه ویکرکعت شد که‌دو رکعت آن‌بعداز نمازعشاءاست‌ونشسته‌است‌و

رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِساً تُعَدُّ بِرَكْعَةٍ مَكَانَ الْوِتْرِ وَ فَرَضَ اللهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَسَنَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ فَأَجَازَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذٰلِكَ وَ حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ فَأَجَازَ اللهُ لَهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ وَعَافَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَشْيَاءَ وَ كَرِهَهَا وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ وَ كَرَاهَةٍ ، ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخْصِهِ وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَعَزَائِمِهِ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فِيمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ وَ لَا فِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لَازِمٍ فَكَثِيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ لِأَحَدٍ وَلَمْ يُرَخِّصْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُمَا إِلَى مَا فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ، بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذٰلِكَ إِلْزَاماً وَاجِباً ، لَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ إِلَّا لِلْمُسَافِرِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخِّصَ [شَيْئاً] مَا لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَمْرَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنَهْيُهُ نَهْيَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالتَّسْلِيمِ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى .

٥ـ أَبُوعَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ زُرَارَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاجَعْفَرٍ وَ أَبَاعَبْدِ اللهِ عليهما السلام يَقُولَانِ : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ

بجای یکر کعت است عوض نماز وتر (در صورتیکه بواسطه غلبه خواب ترك‌شود) و خدادرهمه سال روزه ماه رمضانرا واجب کرد و رسولخدا (ص) روزه ماه شعبانرا سنت نهاد وروزه سه روز در هر ماهیرا که دو برابر فریضه میشود (١٠=٢ـ١٢و٣٠=٣×١٠) خدا اینرا هم برایش اجازه کرد و خدا عز و جل خصوص خمر (شراب انگور) را حرام کرد و رسولخدا (ص) هر نوشابه مست کننده را حرام کرد و خدا برایش اجازه نمود و رسولخدا از چیزهائی کناره کرد و آنها را بد شمرد وبطور غدقن از آنها نهی‌نکردوهمانا برای بد بودن‌آنها از آنها نهی کرد وسپس‌درارتکاب آنها رخصت داد و اخذ برخصت هم بربندگان لازم‌شد مانند وجوب أخذ وعمل بغدقن او.وتصمیمات او، ولی رسولخدا نسبت‌بآنچه بطور غدقن حتمی نهی کرد و یادرآنچه بطور حتم دستور دادرخصتی نداده، پس از شرب مقدار زیاد از هرمسکری نهی حتمی کرده و باحدی‌در ارتکاب آن رخصت نداده ورسولخدا (ص) باحدی رخصت نداده آندو رکعتکه بدو رکعت واجب از طرف خدا افزوده ترك کند بلکه بطور لزوم‌آنرا برهمه واجب کرد ورخصت نداده با حدی در ترك چیزی ازآن جز برای شخص‌مسافر واحدی حق نداردرخصت دهدنسبت‌بچیزیکه‌رسولخدادرآن رخصتی‌نداده وامر رسولخدا (ص) موافق امر خدا عزوجل است ونهی او موافق نهی خدا عزوجل ، وواجب است بربندگان تسلیم بدان مانند تسلیم برای خدای‌تبارك وتعالی.

٥ـ زراره گویدازامام باقروامام صادق(ص) شنیدم که میفرمودند:براستی‌خدا تبارك وتعالی کار

ﷺ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ، ثُمَّ تَلاهٰذِهِ الْآيَةَ «مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمٰانَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجّٰالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ زُرٰارَةَ مِثْلَهُ .

٦ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنٰانٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ عَمّٰارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قٰالَ : إِنَّ اللهَ تَبٰارَكَ وَتَعٰالٰى أَدَّبَ نَبِيَّهُ ﷺ فَلَمَّا انْتَهٰى بِهِ إِلٰى مٰا أَرٰادَ ، قٰالَ لَهُ : «إِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ» فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقٰالَ : «وَمٰاآتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرٰائِضَ وَلَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجٰازَاللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذٰلِكَ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ» .

٧ــ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلّٰى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشّٰاءِ، عَنْ حَمّٰادِ بْنِ عُثْمٰانَ، عَنْ زُرٰارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قٰالَ : وَضَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ دِيَةَ الْعَيْنِ وَ دِيَةَ النَّفْسِ وَ حَرَّمَ النَّبِيذَ وَ كُلَّ مُسْكِرٍ، فَقٰالَ لَهُ رَجُلٌ : وَضَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جٰاءَ فِيهِ شَيْءٌ ؟ قٰالَ : نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصِيهِ .

٨ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قٰالَ : وَجَدْتُ فِي نَوٰادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنٰانٍ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنٰانٍ ، قٰالَ : قٰالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَا وَاللهِ مٰافَوَّضَ اللهُ إِلٰى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلّٰا إِلٰى رَسُولِ اللهِ ﷺ

خلقشرا بپیغمبرش وانهاد تابپیند فرمانبری آنها چونست، سپس این آیهرا تلاوت کرد (٧ــ الحشر) **ماآتیکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا** .

٦ــ امام صادق (ع) فرمود : براستی خدا تبارك و تعالی پیغمبر خود را پرورش داد وچون بآن جا رسید که خدا خواست درباره او فرمود (٤ــ القلم) **انك لعلی خلق عظیم** و دین خود را بدو وا گذارد وفرمود (٧ــ الحشر) ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا، خدا فریضههای ارث را مقرر کرد بجد قسمتی نداد و رسولخدا (ص) شش یك مال میت را باو داد و خدا آنرا اجازه کرد برایش و اینست معنی فرموده خدا عزوجل (٤٠ــ ص) اینست بخشش بی حساب ما ، بده یا نده (این است بخشش ما بی حساب بده یا نده ــ اینست بخشش ما بده یا نده ــ اختیار با تو است و حسابی هم نیست) ،

٧ــ امام باقر (ع) فرمود : پیغمبر (ص) دیه چشم و دیه خونرا معین کرد و نبیذ (شراب خرما) و هر مسکری را حرام کرد ، مردی بآن حضرت عرضکرد بی آنکه دستوری در آن ها آمده باشد پیغمبر وضع قانون کرد ؟ فرمود : آری تا دانسته شود چه کس فرمانبر پیغمبر است و چه کس نافرمان او.

٨ــ امام صادق (ع) فرمود : نه بخدا وانگذارده است خدا باحدی ازخلقش جز برسولخدا(ص)

وَإِلَى الْأَئِمَّةِ، قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَيْكَ اللهُ» وَ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام.

٩ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوَّمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ : «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» فَمَا فَوَّضَ اللهُ إِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.

١٠ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ صَنْدَلٍ الْخَيَّاطِ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» قَالَ: أَعْطَى سُلَيْمَانَ مُلْكاً عَظِيماً ثُمَّ جَرَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مَنْ شَاءَ وَيَمْنَعَ مَنْ شَاءَ وَأَعْطَاهُ [اللهُ] أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطَى سُلَيْمَانَ لِقَوْلِهِ : «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

و بائمه علیهم السلام خدا عزوجل فرموده است (۱۰۶ ـ النساء) براستی ما فرو فرستادیم بتو قرآنرا براستی و درستی تا حکم کنی در میان مردم بدانچه خدایت بنماید ـ این آیه درباره اوصیاء هم جاریست.

۹ـ محمدبن حسن میثمی گوید از امام صادق (ع) شنیدم ، میفرمود : براستی خدا عزوجل پیغمبرش را تربیت کرد تا چنانچه خواست او را آراست ، سپس باو واگذار کرد و فرمود عزذکره (۷ـ الحشر) هرچه رسولخدا (ص) بشما داد بگیرید وازهرچه شمارا غدقن کرد بازایستید، وهرچه را خدا برسولش تفویض کرده آنرا بما تفویض نموده .

۱۰ـ زیدشحام؛ گوید، از امام صادق (ع) پرسیدم درباره قول خداتعالی (۴۰ـص) هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب ـ فرمود بسلیمان سلطنت عظیمی داده شد، سپس این آیه در باره رسولخدا (ص) مجری شد، او حق داشت هرچه را خواهد بهر کس بدهد وازهر کس بخواهد دریغ دارد، وخدا باو بهتر از اختیارات سلیمانرا داده برای آنکه فرموده (۷ـ الحشر) ما آتیکم الرسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا.

شرحـ دراینجا باید درچند موضوع بحث شود.

۱ـ تفسیر آیاتیکه درضمن اخبار این باب آمده است وآن پنج آیه است:

۱ـ (٤ـ القلم) وانك لعلی خلق عظیم ـ از طبرسی «ره» :

و براستی توای محمد برروش خلق عظیمی یعنی برروش دین بزرگی هستی که دین اسلام است .

از ابن عباس و مجاهد و حسن و گفته شده معنایش اینستکه متخلق باخلاق اسلام ودارای طبع کریمی.

حقیقت خلق اینستکه انسان خود را برحفظ آداب وادار کند وآنرا خلق گویند برای آنکه مانند خلقت درانسان پابرجا شود واماآن آدابیکه درطبع انسان‌است‌خیم گویند، پس‌خلق طبع اکتسابی‌است وخیم‌طبع‌غریزی.

گفته شده که خلق‌عظیم‌صبر برحق‌ووسعت‌بخشش وتدبیرامور بوده است وفق عقل‌همراه صلاح‌و نرمش‌و مدارا وتحمل‌ناگواریها درمقام دعوت مردم بخدای‌سبحان‌و گذشت وعفو وتلاش‌درباری‌مؤمنان و ترك حسد وحرص وامثال‌آن ازجبائی نقل شده.

عایشه گفته است خلق پیغمبر صلی الله علیه و آله در ده آیه اول سوره مؤمنون مندرج است وهر که را خدا بخلق‌عظیم‌ستاید،ازدیگری درمدح اوچه آید وگفته‌اند که خلق‌عظیم اوبرای‌این بوده که باتن خود دمخور مردم بود و از دل آن‌ها دور بود ، برونش با خلق بود و درونش باحق وگفته شده برای‌آن بود که فرمان خدارا درباره خلق امتثال کرد که فرمود (۱۹۹ـالاعراف) گذشت را بگیر وبنیکی وادار وازنادان ها روبر گردان.وگویند خلق اوراعظیم گفته برای‌آنکه همه اخلاق‌نیك دراو جمع بود وآنچه‌ازخود آن‌حضرت نقل شده مؤیدآن استکه :

من مبعوث شدم برای تکمیل‌مکارم اخلاق و فرموده خدایم پرورید و خوب پرورید و فرمود مؤمن با حسن خلق خود مقام کسیرا در یابد که شبها همه عبادت کند و روزها روزه دارد وفرمود در میزان قیامت هیچ عملی سنگین‌تر از حسن خلق نیست و امام رضا بسند خود از پدرانش از پیغمبر روایت کند که ملازم حسن خلق باشید که‌حسن خلق بناچار در بهشت است واز سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق بناچار در دوزخ است، ابوهریره گوید محبوب‌ترین شماها نزد خدا آنکس است که خلقش بهتر و مهماندارتر است آنکسانیکه با دیگران الفت گیرند ودیگران با آنها الفت گیرند و مبغوضترین شما کسی استکه پر رفت وآمد کند برای سخن‌چینی ومیان برادران دینی‌جدائی اندازد و برای مردم پاك عیب‌تراشد.

۲ـ (۷ـالحشر) **ماآتیکم الرسول‌فخذوه ومانهیکم‌عنه‌فانتهوا.**

این آیه دنبال آیاتی استکه راجع باموال متصرفی اسلام از کفار نازل شده وتکلیف غنیمت‌و وفیء دولت اسلامی را ازنظر منقول وغیر منقول در بر دارند و در حقیقت از شاهکار های مالی و اقتصادی قرآن محسوبند و از اینجا شروع میشود **ما افاء الله علی رسوله منهم** ـ طبرسی (ره) درمقام شأن نزول آیات گوید:

ابن‌عباس گفته است : ما افاءالله علی رسوله من اهل القری ـ آنچه خدا بهره رسولش کرده از اهل قری ـ تاآخر آیه درباره اموال کفار اهل قری است که قریظة وبنوالنضیر بودند ازیهود مدینه وفدك بود در سه میلی مدینه وخیبر بود ودهات عرینه وینبع، آن‌ها را خدا به‌پیغمبرش داد تا هرچه خواهد در آن‌ها حکم کند و خبر داد که همه اینها ازآن اواست بعضی از مردم گفتند باید تقسیم شوند و این آیه نازل شد بعضی گفته‌اند آیه اول راجع بخصوص اموال بنی‌نضیر است چون کلمه «منهم» دارد که اشاره بهمان بنی‌النضیر میشود که در اول سوره مورد بحث شده‌اند وآیه دوم‌راجع باموالی است که بدون جنك بدست آمده استوبعضی گفته‌اند هردو راجع بیك‌موضوع هستند وآیه دوم دربیان تقسیم ومصرف مالی‌است که درآیه اول بیان‌شده.

تفسیرآیات ازطبرسی«ره» **آنچه خداغنیمت‌وبهره برسولخدا داده‌است ازایشان**یعنی از یهودیکه آنها راکوچ داد (و آنها بنی‌النضیر بودند که بعداز بدرپیمان صلح با مسلمانان مدینه را نقض کردند وپیغمبرآنهارا محاصره کرد ودرقراریکه بوساطت عبدالله‌بن ابی‌بن سلول‌طرفدار دوران جاهلیت آنهابسته شدبناشدهرچه اموال منقول‌توانند بردارند و ازمحیط مدینه بخارج فلمرواسلام کوچ کنند وهمه اموال‌خودرا باشتران ودواب حمل دادند و آنچه‌راهم از درهای ساختمانهای‌خودپسندیدند و توانستند کندند وبا خود بردند) اگرچه این حکم نسبت بهمه اموال کفارکه در تصرف اسلام آید ساری وجاریست **آنچه‌ازاموال که‌بی‌قشونکشی بوسیله‌شتروآسب‌باشد**.. ومقصوداینستکه آنچه بااسب و شتر بسوی آن یورش نبردید، و نزدیك خود مدینه بوده و پیاده بآنجا رفتید **ولی خدارسولان خودرا برهرکه خواهد مسلط‌کند**یعنی‌آنهارا بی نبرد بردشمن چیره سازد بوسیله ترسیکه بدل آنها اندازد (وبدست خود اموال خود را برسولخدا واگذارند) خدا اموال بنی‌النضیر راخالصه پیغمبرنمود تاهرچه‌خواهد عمل‌کند وپیغمبرآنرا میان مهاجرین تقسیم کرد وبانصارنداد جز بسه‌کسیکه کار بدست بودنددر مورد این اموال، ابودجانه و سهل‌بن حنیف و حارث‌بن صمة **وخدا برهرچه‌تواناست**سپس خداحکم غنیمت را بیان‌کرده و فرموده **آنچه‌خداغنیمت‌دهدبرسولش ازاهل‌قری** یعنی ازاموال‌کفار اهل قری **پس‌آن ازآن خداست** بهرچه خواهد درآن شمارادستور دهد **وازرسول‌است** که خدا ملك اوکرده **واز ذی‌القربی‌است** یعنی اهل بیت رسولخدا وخویشان او ازبنی‌هاشم **واز یتیمان و گدایان وابن سبیل است**ـ از خاندان پیغمبر،زیرا تقدیر چنین‌است برای خویشان او و یتیمان خاندان او وگدایان و ابن‌سبیل آنان، ومنهال بن عمرواز علی‌بن الحسین (ع) روایتکرده است که بآنحضرت گفتم قول خدا «ذی‌القربی والمساکین وابن السبیل» یعنی چه؟ فرمود خویشان ما ومساکین ما وابن السبیل از ما ولی همه فقهاء گفته‌اند مقصود عموم یتیمانند و مساکین وابن سبیل هم ازعمومند و از ائمه هم‌همین معنی روایت شده‌است نیز، محمدبن مسلم از امام باقر(ع) روایتکرده که فرمود پدرم میفرمود سهم خدا ورسول و ذی‌القربی مخصوص ماست و در سائر سهام هم باهمه مردم شرکت داریم و ظاهر اینستکه حق آنهااست چه توانگر باشند وچه‌بینوا واین قول شافعی است وبعضی گفته‌اند غنیمت برای فقراء خویشان رسولخدااست که بنی‌هاشم و بنی مطلب باشند و از امام صادق (ع) روایت شده، فرمود: ما مردمی هستیم که خدا طاعت ما را واجب کرده، و انفال ازماست، وبرگزیده غنیمت از ماست یعنی آنچه برای پیغمبر اختصاص میدادند از چهارپایان فربه وکنیزان زیبا وجواهر کریمه وچیزهای بی‌نظیر سپس خدابیان کرده که‌چرا چنین کرده وفرموده **تا ثروت تنها میان توانگران شما دست بدست نگردد**ـ دولت چیزیستکه‌میان جمعی دست بدست شود یکبار ازاین باشد ویکبار ازآن یعنی تاغنیمت میان توانگران شمادست‌بدست نشود وچون‌دوران جاهلیت درآن عمل‌نشود واین جمله خطاب بمؤمنانست نه پیغمبر(ص) .

کلبی گفته این‌آیه در باره رؤسای مسلمین نازل شد که گفتند یا رسول‌الله تو انتخابی خود را از غنیمت با یك چهارم آن بردار و باقیرا بما واگذار رسم جاهلیت این بوده شعری هم برای گواه خواندند.

چاریك ازتو است وصفایای مال‌الخ این‌آیه نازلشد وصحابه گفتند بچشم مابپیرو امرخداهستیم

وامر رسولخدا سپس خدافرمود **آنچه رسول بشماداد بگیرید و آنچه را از شما دریغ کرد وانهید** یعنی هرچه ازغنیمت راکه رسولخدا بشماداد بگیرید وبدان راضی باشید وهرفرمانی بشما داد انجام دهید واز هرچه شمارانهی کرد بازایستید زیرا اوامر ونهی نکند جزبدستور خدا واین شامل است هرچه را پیغمبربدان امر کند یانهی کند ازآن واگرچه درخصوص آیه غنیمت وارداست زید شحام ازامام صادق (ع) روایتکرده که فرمود خدا هرچه بهرپیغمبری عطا کرده بهمحمدهم‌عطا کرده بسلیمان فرمود**فامنن‌اوامسك بغیرحساب**وبرای رسولخدا(ص) فرمود**ماآتیکم الرسول فخذوه ومانهیکم‌عنه‌فانتهوا** تااین‌جا ازتفسیر طبرسی‌است.

از تأمل در این آیات وتفاسیری که برای‌آن نقل‌شده نکات‌زیر استفاده میشود.

الف- آیه اول راجع به‌اموال غیرمنقول است و موضوع آن‌زمین و خانه‌وباغی استکه‌ازقبیله بنی النضیر بعداز کوچ ازمدینه بجاماند وموضوع آیه‌دوم شامل اموال‌منقول هم‌هست که عبارت ازغنیمتی باشد که درمیدان جنك پس‌از تسلط برکفار بدست‌میآید.

ب- ازتأمل دراین آیات مبادی وقوانین اقتصادی بسیار پرارج وبشرپروری استفاده‌میشود که تاکنون قوانین عالم‌بشری درعمق وصراحت بپایه‌آنها نرسیده‌است،

ج- در موضوع امورمالی واقتصادی که پایه اجتماع بشری‌است اختیارات وسیعی به‌پیغمبر داده شده خصوص پس‌از سنجش مضمون‌این‌اصل که:

هرچه راپیغمبربشما داد بستانید وهرچه دریغ‌کرد وانهید-باآیه (۴۰-ص) راجع‌به حضرت سلیمان:

این‌است عطای ماکه بی‌حساب است تو بی‌حساب‌بده یانده- حساب بر تو نیست - که در بسیاری از اخبار باب‌است وبعد ازعموم این‌اصل برای سائرشئون دینی واجتماعی‌طبق تفسیر و آیات وارده. اختیارات بسیاروسیعی درتشریع به‌پیغمبر اسلام واگذار شده‌است.

۳-(۸۰النساء) ازطبرسی«ره»، سپس‌ترغیب کرده‌است‌دراطاعت رسول وفرموده **هرکه‌رسول را اطاعت کند محققاً خدا را اطاعت‌کرده**، بیان‌کرده که‌طاعت او طاعت خدااست و همانا چنین‌است زیرا گرچه‌طاعت پیغمبر باشد ازنظر موافقت باخواست اوکه دعوت بعمل کند ولی‌درحقیقت طاعت خدانیز باشد زیرا به‌امر واراده اواست ولی یك‌امر ازدو آمربطور حقیقت ممکن‌نباشد،چنانچه یك‌کار ازدو کارکن بطور استقلال میسر نیست **وهرکه روگرداند** یعنی اعراض کند و فرمان نبرد **ماتورانگهبان‌اونفرستادیم** یعنی پاسدار ازروگرداندن اونیستی تا قبول اسلام کند- ازابن زید - گفته این‌وظیفه اول بعثت‌بود چنانچه در جای دیگر هم فرماید: بر تو نیست جز ابلاغ و پس از آن مأمور به جهاد شد.

وبعضی گفته‌اند مقصود این‌استکه ما تورا مسئول کیفر وجزای کردار آنهانکرده‌ایم که‌بیم داشته‌باشی و نتوانی برآن قیام کنی زیرا ماخود متصدی مجازات آنها گردیم وگفته اند مقصود این استکه تومسئول حفظ آنها ازگناه نیستی. ازجبائی پایان کلام طبرسی.

این‌آیه در ضمن آیات جهاد و امور نظامی است و تشکیلات نظامی هم که از بسیج افراد برای جلوگیری از دشمن و حفظ انتظامات شروع میشود تا مراحل نهائی آن نیازمند

قوانین بسیاردقیق و انضباطهای کاملی است که در ضمن این آیه باز اختیاراتی دراین‌زمینه‌بپیغمبرداده شده‌است ودراین‌جا به‌این‌اصل تعبیرشده که:

هرکه فرمان‌پیغمبر رابرد فرمان خدارابرده‌است

طبرسی‌دراین‌جا یك‌اصل‌اصولی بیان کرده و آن این استکه دوامرجدی ودوفرمان‌حقیقی‌نسبت بیك موضوع نمی‌تواند تعلق بگیرد، زیرا امر وفرمان مولوی باصطلاح علت تامه فعل است در مقام تشریع وجعل داعی چنانچه مباشرت عمل علت خارجی عمل است وچنانچه اجتماع دوعلت تکوینی و خارجی برای یك عمل ویك کارکه معلول آنست محال‌است اجتماع دوعلت آمری‌هم برای یك عمل محال است، بنابراین تعبیر از اینکه هرکه اطاعت پیغمبر کند اطاعت خداکرده است ، مقصود این نیستکه پیغمبر همان بیان امر خدا کند ، زیرا دراین صورت نسبت به پیغمبر خودش امری واطاعتی در میان نیست بلکه اطاعت پیغمبر در مواردیست کـه طبق اختیارات خود بطور مستقل دستور هائی صادر کند.

٤-(٤٠ ـ ص ـ) این آیه دنبال آیاتی استکه سلطنت سلیمـانرا اعلام میکند و ازاین جـا شروع میشود.

از طبرسی«ره»ـ سپس خدای سبحان دعای سلیمانرا حکایت کرده پس ازبازگشت اوبخدابقول خودکه سلیمان **گفت پروردگارم مرا بیامرز و بمن سلطنتی بده‌که برای احدی بعد از من نشاید زیرا تو بسیار بخشنده‌ای،** دراین جا پرسشی است وآن این استکه چرا سلیمان بخل ورزید و رقابت کرد وسلطنتی خواست که بدیگری نشایدودراین‌جا جواب‌ها گفته‌اند یکی آنکه‌انبیاء به‌اذن خدا وطبق دستوراو دعا کنند وخدا چنین مصلحت‌دانسته‌الخ.

سپس‌خدا بیان‌اجابت‌دعای‌اورا کرده‌است‌وفرموده: **مابادرا برایش‌مسخرکردیم‌که بآسانی به فرمان او روان‌گردد** ـ یعنی بنرمی‌وآسانی‌ازاین‌زید وگفته‌اندخوش وشتابان ازقتاده وگفته‌شده یعنی بفرمان اوباشد وبهرجا خواهد روان گردد. از ابن‌عباس .

هرجاصواب بیند یعنی‌هرجا سلیمان بخواهد ازنواحی جهان ـ ازاکثرمفسرین ـ وحقیقتش این استکه هرجا آهنك کند بفرمان اوباشد .

حسن‌گوید بامداد از ایلیا (در فلسطین) بیرون میشد و نهاررا در قزوین میخورد و شب رادر کابل میگذرانید...

وشیاطین را. یعنی مسخرکردیم برای او شیاطین‌را **ازهر استاد بنا** ومهندس‌ساختمانی‌برای کار درخشکی تاهرچه ساختمان میخواهد برای او بسازند **وغواص‌دردریا** برای استخراج گوهر و جواهر کریمه تا هرچه خواهد برای اوبرآرند **و دیگران ازشیاطین رادربند اوکردیم** و زیـر غل وزنجیر آهن او نمودیم که دوتا وسه‌تا را در یك زنجیر میبست و نمی‌توانستند سرباز زننـد در صورتیکه تمرد از دستور او میکردند و بعضی گفته‌اند باکفار آنان این معامله را میکرد و چون ایمان‌می‌آوردند آنهارا آزاد میکرد **اینست‌عطاءما** یعنی‌این‌ملکیکه برای دیگری‌جزتونشاید عطای‌ما است بتو **ببخش یانگهدار** یعنی بهرکس خواهی بده وازهرکه خواهی دریغ کن (من)بمعنی احسان بی‌عوض است **بغیرحساب** یعنی روز قیامت برآنچه بدهی یاندهی حساب نداری و برای تو گوارا

است- ازقتاده وضحاك وسعیدبن جبیر ،گفته‌شده‌است معنایش این‌است بدون‌عنوان پاداش یعنی آنچه بتودادیم تفضل است نه‌پاداش- اززجاج... پایان کلام طبرسی،

۵-(۱۰۶- النساء) ازطبرسی«ره»

سپس خدا به‌پیغمبرش خطاب کرد وفرمود**براستی ما کتاب‌را بتو فرستادیم** ای محمد یعنی قرآنرا **براستی** که بر بندگان خدا لازم است یا آنکه تو بدان سزاوارتری **تا حکم کنی میان مردم** ای محمد **بدانچه خدابتوبنماید**، یعنی درکتاب خود بدان اعلام کند بتو **و مباش برای خیانتکاران‌مدافع‌وطرفدار** اورا نهی کرد از اینکه‌ازخیانتکار بمسلمان یا کافر در پناه‌اسلام‌نسبت بجانش یا جان و مالش دفاع کند در برابر ذی‌حقیکه ازآن خیانت کار، حق خـود را طلب میکند وسپس فرموده **ازخدا آمرزش جو** از دفاع نسبت بخیانت‌کار ظالم **زیراخدا بسیارآمرزنده و مهربانست** انتهی.

این آیه در مقام قضاوت نازل شده است و میفرماید قرآن با قوانین درست وحق نسبت بعدالت وقضاوت درست نازل شده ولی نسبت‌به موارد شخصیه وتطبیق قانون تو باید رأی عادلانه وخدا پسند صادر کنی تا حق بذی حق برسد، واز این آیه نیز استفاده اختیاراتی برای پیغمبر اسلام نسبت بامور قضائی می‌شود که ازکلمه **تحکم بین‌الناس بما اریك‌الله** استفاده میشود و خلاصه این آیات که در ضمن اخبار باب وارد شده است بیان اختیاراتی است برای پیغمبر اسلام درموارد زیر:

۱- امورمالی واقتصادی که اساس وپایهٔ بهبودی جامعه‌است.

۲- امور نظامی ودفاعیکه پایه ومایه حفظ‌امنیت وآرامش جامعه است.

۳- امور قضائی وداد گستری که اساس‌وپایه حفظ‌عدالت وحقوق جامعه است.

اکنون توجهی باید بدانچه مجلسی «ره» دربیان اخباراینباب گفته است.

درشرح حدیث پس‌از بیان اعراب و شرح مفاد بعضی از جمله‌ها گوید :

بدانکه تفویض برچند معنی اطلاق شُود که برخی برائمه روا نیست وبرخی رواست؛

۱- مانند تفویض درخلق ورزق وتربیت و میراندن وزنده کردن، چون مردمی گفته‌اندخداآن ها را آفرید و کار آفرینش را بدانها سپرد، پس‌آنها بیافرینند و روزی دهند وزنده کنندوبمیرانند واین خود دومعنی‌دارد:

یکی آنکه این‌کارها را به‌نیرو وخواست خود کنند وکار کن‌آن بحقیقت آنان باشند واین کفر صریح است وادله عقلیه ونقلیه بر محال بودن آن وارد است وخردمندی‌تردید نکنددر کفرمعتقدبدان

دوم اینکه چون آنان بخواهند مقارن خواست آنها خدا این کارها را می‌نمایدچون‌شق‌القمر و احیاء مرده‌ها و مار نمودن عصا و معجزات دیگر که همه به نیروی حق باشد ولی مقارن خواست آنان برای‌اثبات صدق‌آنها دردعوی‌خود، این معنی مخالف عقل نیست که خدا آنهارا آفریده‌وکامل کرده باشد و مصالح نظام عالمرا بآنها الهام‌کرده باشد و هرچه‌را بخواهند خدا بیافریندوبااینکه این معنی مانع عقلی ندارد ولی اخبار بسیاری که ما در بحار آوردیم مخالف آنست در غیر مورد معجزات با اینکه چون دلیلی ندارد قول بدان بر اساس جهل است و روا نیست واگر بعضی اخباربر

آندلالت کند چون خطبه**البیان** وامثال آن اعتباری بدان نیست زیرا این گونه اخباردر کتاب‌های غلات وهم عقیده‌های آنهااست بااینکه ممکن‌است مقصود ازاین اخاربیان این‌باشد که‌ائمه علت غائی ایجادند و خدا آنها را در آسمان و زمین و نسبت بهر چیز مطاع نموده و حتی جمادات ازآنها فرمانبرند وهرچه خواهند خدا انجام دهد ولی درعین حال‌جز آنچه خدا خواهدنخواهند وآنچه از اخبار رسیده استکه ملائکه و روح برای هرامری بر آنها نازل میشوند و هرفرشته‌ای برای کاری فرودآید اول بارنزدآنها رود ، برای این نیستکه آنها دراین امور دخالتی دارند یا باآنها مشورتی میشود بلکه صرفاً برای احترام و اظهار مقام آن ها است ـ و مجلسی اخباری بـرای اثبات این موضوع نقل کرده است.

۲ـ تفویض درامر دین واین‌هم بدومعنا است:

الف ـ اینکه خدا اختیار کامل داده است به‌پیغمبر وائمه که بدون وحی والهام از خدا هرچه را را خواهند حلال کنند یاحرام کنند یا آنچه وحی شده تغییر دهند بنظر خودشان، این باطل است و عاقلی بدان قائل نیست، زیرا پیغمبر برای بیان حکمی روزها انتظار وحی‌میبرد وازخودنظری‌نداشت وخداهم فرمود: «ازهوای نفس سخن نمیکرد و نبود گفتارش جزوحی که باو میرسید» .

ب ـ چون خداتعالی پیغمبرش را کامل آفرید تاآنجاکه جز حق وصواب اختیار نمیکردودرهر موضوعی بخاطرش‌چیزی‌خلاف خواست خدا نمی‌آمد تعیین برخی ازاموررا مانند افزایش‌در رکعتهای نماز واجب و تعیین نافله‌های‌نماز وروزه وبهرهٔ جد ودیگرامور راکه برخی ازآنها دراین کتاب می آید بدو تفویض کرد برای اظهار شرافت ومقامش نزدخود ولی این تعیین هم منحصرا باوحی بوده‌و اختیار او هم بالهام و بازهم اختیار او باوحی جدید و امضاء تأکید میشده واین مانع عقلی ندارد و نصوص فراوانی هم بدان دلالت دارد وکلینی واکثرمحدثین بدان قائلند واگرچه کلام صدوق نمایش مخالفت بااین عقیده را دارد ولی ممکن است حمل برنفی معنی اول شود، زیرا او درکتب خوداکثر اخبار داله بـر ثبوت معنی دوم را روایت کرده ومتعرض تأویل آنهانشده ودر کتاب فقیه گفته‌است:

« خدا عزوجل امر دین خود را به پیغمبرش تفویض کرده و تعدی از حدود خود را بـدو تفویض نکرده»

۳ـ تفویض امور مردم بدانها از سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم و امر باطاعت خـودشان در آنچه خوش دارند و بد دارند و در آنچه صلاح دانند و صلاح ندانند و مقصود ازاینخبر(حدیث ـ۱) همین‌است واین‌معنی‌درستی است که اخبار وحکم‌عقل‌برآن دلالت دارند .

٤ـ تفویض بیان علوم واحکام بآنها طبق آنچه صلاح دانند ازنظر اختلاف عقل وفهم‌مردم و یااز نظر تقیه ومقتضیات زمان پس برای بعضی ازمردم احکام واقعیه را بیان میکنند و بعضیرا به‌تقیه جواب میدهند ودر برابر بعضی بسکوت میگذرانند و تفسیر آیات و بیان معارف را طبق فهم سؤال کنندگان بیان میکنند چنانچه بیاید، وحق دارند جواب سئوال‌زابدهند وحق دارندندهند چنانچه‌در اخبار بسیاریست که برشما لازم است بپرسید وبر مالازم نیست جواب بدهیم واینها همه طبق مصالح وقت‌است که خدا بآن‌ها رهنمائی میکند چنانچه درخبر ابن‌اشیم وغیره بیاید وشایدتخصیص‌این‌موضوع به‌پیغمبر اسلام وائمه (ع) برای‌اینستکه‌بااین وسعت برای انبیاء واوصیاء دیگر میسرنبوده استوآن

ها مکلف به‌تقیه نبودند و باید حق‌را بگویند و تحمل ضرر آنرا هم بکنند گرچه ملاحظه عقل مردم وظیفه آن‌ها هم بوده و تفویض بدین معنی هم حق است و باخبار مستفیضه ثابت است و ادله عقلیه‌هم گواه آن‌است ،

۵ـ اختیار درحکم بظاهرشرع یاموافق آنچه از حق وواقع دانند ازالهام خداوند نسبت بهسر واقعه‌ای واین یکی ازنوجیهات خبر ابن‌سنان است که می‌آید (حدیث ـ ۸) .

٦ـ تفویض دربخشش و منع مالی، زیرا خدازمین وهرچه درآن است برای آنها خلق کرده است وانفال وخمس وصفایای غنیمت راهم ازآن آنها نموده‌است وآنها حق دارند هر چه را بکسی ببخشند وحق دارند منع کنند واین معنا هم‌حق است وازبسیاری اخبار ظاهر است و چون تو بدانچه ذکر کردیم احاطه کردی و معانی تفویض را فهمیدی فهم اخبار این باب برتو آسان میشود وضعف قول کسیکه‌مطلقا تفویض را نفی کرده‌درك میکنی چون معانی تفویض را درست درك نکرده.

صدوق (ره) در رساله عقائد گوید اعتقاد ما درغلات و مفوضه‌این‌استکه کافرند بخداجل‌جلاله و بدترند از یهود و نصاری وگبرها و قدریه و حروریه وازهمه اهل بدع واهواء گمراه کننده و هیچ چیز مانند رأی آن‌ها خدا را کوچك نکرده تاگوید (ره) امام رضا دردعایش میگفت خدایامن بتو بیزارم از جنبش و توان خود، جنبش و توانی جز بوسیله تونیست، خدایا من بتو بیزارم ازآنها که برای ما مقامیرا ادعا میکنند که نداریم، خدایا بتو بیزارم ازآن‌ها که درباره‌ما چیزها گویند که‌خود نگوییم، بارخدایا خلق منحصر بتواست و روزی دادن منحصر بتواست وبس‌تو را پرستیم وبس‌ازتو یاری جوئیم،بار خدایا توئی خالق ما و خالق نیاکان ما وپدران ما، خدایا ربوبیت‌جز بتو نبرازد و الهیت جز تو را نشاید من نصاری را لعن کنم که تورا کوچك شمردند و آن‌ها را که همانند خلقت ستودند، بار خدایا ما بنده و بنده‌زاده‌های توئیم‌برای خود مالك سود و زیان و مرك وزندگی و برخواستن از گور نیستیم بار خدایا هرکه گمان برد ما ارباب هستیم ما از او بیزاریم و هر که معتقد است روزی و آفرینش بدست ماست از او بیزاریم چون بیزاری عیسی‌بن مریم از ترسایان، خدایا ما آن‌ها را بدانچه معتقدند دعوت نکردیم و بدانچه گویند از ما مؤاخذه‌مفرما و آنچه را به ناحق برای ما گویندبرما بیامرزواحدی‌ازآن‌ها راروی‌زمین مگذار که اگربگذاری بندگانت راگمراه کنند و جز هرزه وکافرنزایند، از زراره روایت است که گوید بامام صادق(ع) گفتم مردی‌اززادگان عبدالله‌بن سبا قائل بتفویض است فرمود: تفویض چیست؟ گفتم اینکه خدا تبارك و تعالی محمد و علی را آفریده وکاررا بدان‌ها سپرده و آنها بیافرینند و روزی دهند وبمیرانند وزنده کنند، فرمود : این دشمن خدا دروغ گفته وچون نزداو برگشتی این‌آیه از سوره‌رعد را براو بخوان: یا بلکه جعل کردند برای خدا شرکهاکه چون او آفرینند و خلق بر آن‌ها مشتبه شد بگو تنها خدا خالق هر چیزی است و او است یگانه و قهار ؛ من نزد آن مرد برگشتم وبه‌او خبر دادم گویاسنگی‌بدهانش افکندم بکلی لال شد.

خدای عزوجل بس امر دینش را به پیغمبرش تفویض کرده و فرموده هر چه رسول بشما داد بگیرید و هرچه را نهی کرد باز ایستید ازآن‌و اینرا بائمه (ع)تفویض کرده است .

نشانه مفوضه وغلات و اصنافشان اینستکه مشایخ و علماء قم را درباره ائمه مقصرخوانندو نشانه حلاجیه از غلات دعوی تجلی است بهمراه عبادت با اینکه خود نماز وهمه فرائض را ترك کنند و دعوی علم باسم اعظم و دعوی انطباع خدا در وجود آنها ودعوی اینکه ولی‌چون مخلص شدو بمذهب آنها عارف شدنزد آنها از انبیاء افضل است و یکی از نشانه های آن ها دعوی علم کیمیا است که جز دغلی و روکش نقره بر برنج و قلع از آن ندانند که برخ مسلمین کشند انتهی کلام صدوق.

شیخ مفید قدس‌الله روحه در شرح این کلام گفته است غلو تجاوز ازحد و خروج از اعتدال است... **وغلات مسلمان نما** کسانیند که امیرالمؤمنین وائمه ازاولادش را بالهیت ونبوت‌نسبت دهند و آنها را از نظر دین و دنیا بفضلی متجاوز از حد واقعی ستایند و آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین (ع) فرمان قتل و سوختن آنها را داد و ائمه (ع) آن ها را کافر و خارج از اسلام دانسته‌اند.

ومفوضهصنفی ازغلاتند وفرقشان بادیگران این‌استکه ائمه راحادث دانند و مخلوق وغیرقدیم ولی‌بازهم خلق عالم ورزقرا از ایشان دانند،گویند خدا تنها آنها را خلق کرده وخلق عالمرا بآنها واگذارده **وحلاجیه** یك صنف ازصوفیه است که قائل به‌اباحه وحلول‌هستند،وحلاج‌این‌امتیازرا داشت که اظهار تشیع‌میکرد وگرچه بظاهر صوفی بود پایان کلام شیخ‌مفید (ره).

درتحقیق موضوع تفویض این‌نکاترا باید منظورداشت.

۱ــ درتشکیلات بشری قوه قانون‌گزاری و قوه قضائیه وقوه مجریه وجوددارد.

قوه قانون گزاری راجع بمجلس شوری است که مردان لائق و متفکر از طرف مردم وکیل می‌شوند و برای حفظ مصالح عمومی و حفظ نظم و اجتماع ملت قانون وضع میکنند و هر ملتی علاوه بر قانون های مجلس شوری یك قانون اساسی هم‌دارد که پایه ملیت اواست.

این قانون‌های تصویب شده در مجلس شوری بدست حکومت‌و دولتی داده‌میشود که‌آنراجراء کند و بمورد عمل بگذارد، پس دولت که مجری قانون است تابع قوانین مجلس‌است ومجلس‌دروضع قوانین تابع قانون اساسی است.

درعین حالیکه دولت و حکومت باید پیرو قوانین مصوبه مجلس ومتکی بحفظ‌قانون اساسی باشد بازهم برای اجرای همین قوانین نیاز به تصویب نامه‌هائی دارد که در مرتبه خود باز قانونی محسوب میشود ، مثلا مجلس شوری تصویب میکند که ازدرآمد نفت برای بودجه کشور استفاده شود و این قانونرا بدست دولت میدهد دولت برای اجرای این قانون بازنیاز دارد که مورد مناسب درآمد نفت را تعیین کند ومحل صرف آنرا بسنجد وبوسیله افراد دانا وامینی آن درآمد رادرمحل معین صرف کند، اکنون اگر ما قرآن را بجای قانون اساسی اسلام بحساب‌آوریم ، تا این قانون اساسی بعمل برسد دومرحله قانونی دیگر بایدطی کند.

۱ــ قالب‌ریزی کلیات قوانین اسلام در موضوعات عملی ــ مثلا ما از این مرحله برساله عملیه

تعبیر میکنیم.

۲ـ تطبیق آن بر اوضاع محلی و شخصی ـ مثلا ما از این مرحله به آموزش و تمرین رساله عملیه تعبیر میکنیم.

فرض کن در قرآن می فرماید زکوة بدهید و مصرف زکوة را هم در هشت مورد تعیین میکند.

اکنون این زکوة از چه باید دریافت شود و چه اندازه باید دریافت شود و شرائط آن چیست؟ این‌ها همه باید معلوم شود و بصورت مسائلی درآید که پیغمبر و امام بیان میکنند ـ مثلا این مسائل در رساله نوشته شد بازهم برای اجرای این حکم درهر محل و موردی باید مسئولی معین شود و مأمور بردرآمدی باشد و انباری برای زکوة جمع آوری شده در نظر گرفت و محل مصارف را سنجید و وسیله رسیدن زکوة را بمصارف فراهم کرد و همچنین این‌ها هم خودش محتاج بیك تنظیمات مهمی استکه درزبان امروز ازآن به‌تصویب‌نامه‌های دولتی تعبیر می‌شود .

باتوجه باین معنی روشن است که در صورتیکه ما قرآن‌را قانون اساسی اسلام بحساب گزاریم و پیغمبر و امام هم معصوم است و آنرا هم خوب میداند و اختلافی هم ازنظر مواد آن‌دربین نیست بازهم باید این کلیات قرآنی بصورت مسائل و مواد عملی درآید واین مسائل ومواد عملی‌هم‌درقالب دستورهای محلی وموردی اجرائی ریخته شودتا بمرحله عمل برسد بنابر این مرحله ماده بندی‌احکام و تصویب نامه‌های آن به نظر پیغمبر و امام واگذارده شده و این امری‌است روشن وبدیهی وجای هیچگونه تردیدی‌نیست.

۲ـ گاهی میشود که وضع غیرعادی در یك کشوری و ملتی بروز میکند ودولت یا حکومت وقت با تقید بهمان قوانین مصوبه مجلس شوری نمی‌تواند کار کشور را اداره کند وبمجلس شوری پیشنهاد اعطای اختیارات می‌دهد این وضع یك حقیقت اجتماعی استکه در بسیاری از کشورهای قانونی و مترقی مورد پیدا کرده و زمامداران وقت از نظر مشکلات موجوده نیازمند اختیارات بیشتری شده‌اند و اینرا از مجلس درخواست کرده‌اند ولایحه اخذ اختیارات بمجلس پیشنهادشده‌است واین مرحله یکی‌از مراحل حساس اجتماعی ملتهاً است.

اگر در موضوع تفویض امور دین به پیغمبر و امام از این نظرهم وارد مطالعه وبررسی‌شویم بسیار درست وبجااست زیرا پیغمبر و امام رهبر جامعه اسلامی است و جامعه اسلامی پیوسته‌درپیشرفت و توسعه است و در معرض انقلاب و تحول‌ودچار بحران میشود و گاهی اوضاع آن غیرعادی است و باید رهبر جامعه دارای اختیارات کاملی باشد که در هردوری مناسب‌وضع آن دور قوانینی‌وضع کند و تصویب‌نامه‌هائی صادر کند ـ مثال:

۱ـ هجرت پیغمبر اسلام از مکه بمدینه و پیروی قبائل مدینه ازآن حضرت ـ دراین جا پیغمبر نماز جمعه را بادو خطبه اقامه کرد و با یهود مدینه پیمان صلح مفصلی‌بست.

۲ـ آغاز جهاد با مخالفان اسلام وهجوم پی‌درپی دشمنان‌و.و

در دوران امیرالمؤمنین (ع) کودتای سقیفه ، پیشرفت اسلام در کشورهای فارس‌وروم، شورش

برعثمان ـ اختلافات داخلی در محیط مرکزی اسلام، اینها همه تحولات وتغییراتی بود که باموجب بحران واعلام‌وضع‌فوق‌العاده بود-مثلا دراولین جنك‌خونین داخلی اسلام که دربصره میان‌امیرالمؤمنین و طرفداران عایشه واقع شد ، امیرالمؤمنین راجع به جمع بصریان مغلوب احکام و مقررات جدیدی اظهار کرد، فرمود:

۱ـ فراریها را دنبال‌نکنید ۲ـ زخمیها را نکشید ۳ـ زنها و کودکها را اسیرنکنید ٤ـ غیر از آنچه در لشگرگاه دشمن است و وسیله ادامه مخالفت اواست چیزیرا غارت نکنید- این ها همه مقرراتی بود که مردم عرب و اسلام تاکنون در جنگهاباآن روبرو نشده بودند. بنابراین‌اگرعنوان این‌باب باین تعبیر ترجمه شود که:

به پیغمبر و ائمه درباره امور دین اختیاراتی داده شده است- تعبیر بجائی است:

۲- موضوع تفویض چنانچه مرحوم مجلسی هم بدان اشاره کرده مراتبی دارد.

الف- تفویض در تکوین‌وآفرینش - که مبدأ آن تورات است و معتقدان قدیم‌آن یهودند و تورات است که می‌گوید خدا جهانرا درظرف شش روز آفرید واداره‌آنرا بخودش واگذاشت .

فلاسفه یونان‌گویند اداره آفرینش و تکوین به عقول عشره واگذار شده‌است.

و این نظر فلسفی هم از این اصل تورات برداشته شده است و در قالب**الواحد لایصدرمنه الاالواحد** ریخته‌شده.

ب-تفویض در جعل قانون وتشریع- این عقیده براهمه است که بعثانبیاءرا زشت‌شمارند وگویند خدا امور تشریع وقانون گزاری را به عقل بشری تفویض کرده‌است

ج- تفویض- در انجام قوانین و دستوراتست که عقیده معتزله است و میگویند بشر در اجراء و اعمال قانون مستقل است و خداوند دراین‌مرحله نسبت باو تأثیری ندارد و بخودش اوراواگذارده همه این عقائد که عنوان تفویض بر آنها منطبق است باطل است و ما هرکدامرا در محل مناسب توضیح داده‌ایم.

۳ـ مفوضه که شیخ صدوق (ره)آنها را در ردیف غلات شمرده و در کفر شریك‌آنهادانسته طبق شرح شیخ مفید همان فرقه‌ای از غلاتند که از یهود سرچشمه گرفته وگویند آفرینش و روزی دادن و تدبیر امور جهان به پیغمبر و ائمه واگذار شده و مؤسس این عقیده طبق روایت زراره که در ضمن کلام شیخ صدوق «ره» نقل شد از خاندان عبدالله‌بن سبا است که یهودی بوده است و از راه جهالت یا بقصد تخریب این عقیده فاسد را در میان عده‌ای از ساده لوحان اسلامی رواج داده و این معنای از تفویض هیچ ربطی به تفویض در امور دین که عنوان باب این کتاب‌است نداردوشیخ صدوق درضمن کلام خود عنوان این باب ودلیل آنرا آورده وگفته:

وقد فوض‌الله عز وجل الی رسوله امر دینه فقال عزوجل و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا وقد فوض‌ذلك الی الائمة

و گویا این عنوانرا از شیخ کلینی گرفته است و با او موافق است و بااین حال عجب‌است که مجلسی «ره» خواسته اورا مخالف کلینی و محدثین بحساب‌آورده و برای تحصیل موافقت او دنبال تأویل و توجیه گردد.

(باب)

فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ بِمَنْ يُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضَى وَكَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ

١ـ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : مَا مَوْضِعُ الْعُلَمَاءِ ؟ قَالَ : مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ وَ صَاحِبِ مُوسَى عليهم السلام .

٢ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَمَّا النُّبُوَّةُ فَلَا .

٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللهَ عَزَّ

٤ـ از مجموع اخبار این باب این مطالب استفاده میشود:

الف ـ شخصیت و لیاقت معنوی و اخلاقی پیغمبر اسلام ـ که در چند روایت اورادست پرورده دستگاه ربوبیت معرفی کرده و بعبارت ساده صد درصد مورد اعتماد خدا دانسته که جزحق نیندیشد و جز حق نپوید و جز حق نگوید و این لیاقت وشخصیت منشاء این است که خداوند اختیارات کاملی باو تفویض کرده، در حقیقت همان روح نبوت و مقام ارتباط معنوی او بعالم غیب منشأاین اختیارات است که آنچه گوید وحی الهی است «وماینطق عن الهوی ، ان هو الا وحی یوحی» و چون جانشین بحق او هم در معنویات او شریك است و رتبه اخلاقی و روحی او را دارد مستحق این اختیاراتست

۲ـ این اختیارات در امور فرهنگی و طرز تعلیم وآموزش حقائق است وتنظیم برنامه‌متنوع برای شاگردان متنوع چنانچه ازروایت ابن‌اشیم استفاده میشود.

درمورد امور مالی واقتصادی است که پایه و مایه رهبری اجتماع بشریست چنانچه دربسیاری روایات باب ـ آیه ماآتیکم الرسول الخ‌را آورده است

درمورد امور اجتماعی ونظامی است چنانچه از آیه (۸۰النساء) استفاده‌می‌شود

درامور قضائی‌ودادگستری است چنانچه ازآیه (۱۰۶النساء) استفاده می‌شود

(باب)

در اینکه ائمه بکدام از گذشتگان میمانند و بدی اطلاق پیغمبری برآنان

۱ـ حمران‌بن اعین گوید بامام باقر (ع) گفتم علماء (ائمه‌ع) چه موقعیتی دارند ؛ فرمود : چون . ذی القرنین باشند و صاحب سلیمان (آصف بن برخیا) و صاحب موسی (یوشع بن نون) .

۲ـ امام صادق (ع) فرمود : در باره‌ما نسبت بهمان دانستن حلال و حرام باید توقف کردو اما نبوت در ما نیست.

۳ـ ایوب‌بن حر گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: براستی خدا عزذکره به پیغمبرشما

ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ فَلا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً وَخَتَمَ بِكِتابِكُمُ الْكُتُبَ فَلا كِتابَ بَعْدَهُ أَبَداً وَأَنْزَلَ فِيهِ تِبْيانَ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلْقَكُمْ وَخَلْقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَنَبَأَ ما قَبْلَكُمْ وَ فَصْلَ ما بَيْنَكُمْ وَخَبَرَ ما بَعْدَكُمْ وَأَمْرَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ وَما أَنْتُمْ صائِرُونَ إِلَيْهِ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ ، عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قالَ : قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ مُحَدَّثاً فَقُلْتُ : فَتَقُولُ : نَبِيٌّ ؟ قالَ : فَحَرَّكَ بِيَدِهِ هكَذا ثُمَّ قالَ : أَوْ كَصاحِبِ سُلَيْمانَ أَوْ كَصاحِبِ مُوسى أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ أَوَ ما بَلَغَكُمْ أَنَّهُ صلى الله عليه وآله قالَ : وَفِيكُمْ مِثْلُهُ؟ .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليهما السلام قالَ : قُلْتُ لَهُ : ما مَنْزِلَتُكُمْ وَ مَنْ تُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضى ؟ قالَ : صاحِبُ مُوسى وَذُوالْقَرْنَيْنِ كانا عالِمَيْنِ وَلَمْ يَكُونا نَبِيَّيْنِ .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِي طالِبٍ ، عَنْ سَدِيرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلِهَةٌ ، يَتْلُونَ بِذلِكَ عَلَيْنا قُرْآناً : «وَ هُوَالَّذِي فِي

پیغمبر انرا پایان‌داد و هرگز بعداز او پیغمبری نخواهد بود و باکتاب شما (قرآن) بکتابهای آسمانی پایان داد و بعداز او هرگز کتاب آسمانی نباشد و در آن بیان درست وکامل هرچیزیرانازل کرده و آفرینش شما وآفرینش آسمانها واخبار وقایع پیش‌از شمارا ، ووسیله قطع‌دعاوی شمااست‌ودر آن است خبر آنچه بعدازشمااست وامر بهشت ودوزخ وسرانجام شما.

٤ـ حارث‌بن مغیره گوید. امام باقر (ع) فرمود: علی (ع) از فرشته‌ها حدیث‌دریافت میکرد، گفتم، می‌فرمائید، پیغمبر بود؟ دست خود را حرکت داد همچنان (یعنی برای تأکید در نفی نبوت دست خود را حرکت داد ـ ازمجلسی‌ره) سپس فرمود یابود مانند رفیق سلیمان یارفیق موسی یامانند ذوالقرنین یامانند هرکه بشما رسید که خود او گفته است مانند او درمیان شما است.

شرحـ کلمه او ـ یا ـ دراین جا به‌معنی‌بل‌است چنانچه در آیه «ماة الف اویزیدون گفته‌اند و مقصود اینست که نگو پیغمبر است بلکه محدث است و چون صاحب سلیمان بافرشته مربوط است **خود اوگفته مانند اواست**ـ اشاره است بحدیثی که علی‌بن‌ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده‌است از امیرالمؤمنین که در جواب سئوال‌ازذوالقرنین شرح حال اورا بیان کرده ودر آخرحدیث فرموده است ودرشمااست مانند‌او، مقصودش‌خودش بوده.

٥ـ بریدبن معاویه گوید از امام باقر و امام صادق (ع)پرسیدم شما چه مقامی دارید وبکدام از گذشتگان می مانید ، فرمود به صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند.

٦ـ سدیر گوید ، بامام صادق (ع) گفتم قومی معتقدند که شما معبودید و از قرآن

السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ» فَقَالَ : يَا سَدِيرُ سَمْعِي وَبَصَرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعْرِي مِنْ هٰؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَبَرِيَ اللهُ مِنْهُمْ ، مَا هٰؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَلَا عَلَى دِينِ آبَائِي وَاللهِ لَا يَجْمَعُنِي اللهُ وَ إِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ ، قَالَ: قُلْتُ : وَعِنْدَ نَا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ يَقْرَؤُونَ عَلَيْنَا بِذٰلِكَ قُرْآناً «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» فَقَالَ : يَا سَدِيرُ سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي مِنْ هٰؤُلَاءِ بَرَاءٌ وَبَرِيَ اللهُ مِنْهُمْ وَرَسُولُهُ مَا هٰؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَلَا عَلَى دِينِ آبَائِي وَاللهِ لَا يَجْمَعُنِي اللهُ وَإِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ، قَالَ : قُلْتُ: فَمَا أَنْتُمْ؟ قَالَ : نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللهِ ، نَحْنُ تَرَاجِمَةُ أَمْرِ اللهِ ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ، أَمَرَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِطَاعَتِنَا وَنَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا ، نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَفَوْقَ الْأَرْضِ.

دلیل بر آن آورند و این آیه را خوانند (٨٤ ـ الزخرف) او است که در آسمان معبود است و در زمین هم معبود است، فرمود، ای سدیر، گوشم، چشمم، تنم، خونم و مویم از این مردم بیزار است و خدا هم از آنها بیزار است، اینان بر کیش من و کیش پدران من نیستند، بخدا سوگند ، که خدا مرا و آنها را در قیامت گردهم نیاورد جز آنکه بر آنها خشمگین باشد، گوید، گفتم، نزدما مردمی باشند که گویند. شما رسولان خدائید و گواه قول خود بر ما آیه قرآن بخوانند (٥١ـ المؤمنون) أیارسولان خدا از چیزهای خوب بخورید و کارهای خوب کنید، براسمی من بدانچه عمل کنید دانایم ـ فرمود: ای سدیر گوشم، چشمم، مویم، تنم، گوشتم وخونم از اینان هم بیزاراست، خدا ورسولش از آنها بیزارند اینان بر کیش من نیستند و نه بر کیش پدرانم، بخدا سوگند که روز قیمت خدا مرا و آنها را گردهم نیاورد جز آنکه بر آنها خشمناك است گوید: گفتم، پس شما چه هستید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما ترجمان ومفسر امر خدائیم، ما مردمی معصوم و پاکیم خدا تبارك وتعالی امر باطاعت ما فرموده واز نافرمانی ماغدقن کرده، ماحجت رسائیم برهر که زیر آسمان وروی زمین است .

شرح ـ از مجلسی «ره»ـ در کتاب توحید سخنی درباره این موضوع گذشت ودراینکه ، این زنادقه گمان کردند معبود آسمان جزمعبود زمین است وخدا معبود آسمانست وهر امامی معبود زمین است **وفی الارض اله** را جمله مستقلی گرفتند عطف برمجموع جمله و هوالذی فی السماء اله و متعلق بفعل مقدر، بااینکه این آیه درمقام بیان تأکید توحید است و فی السماء و فی الارض هر دو ظرف لغوند و متعلق به **اله** هستند چون بمعنی معبود است وخود کلمه اله خبرمبتداء محذوفی است که هو باشد ومعنی اینست که او است آنکه معبود و خالق است هم در آسمان وهم درزمین.

قوله یا ایها الرسل الخ استدلال آنها برپایه این توهم است که مقصود از رسل محمدوائمه اند زیرا این خطاب چون سائر خطابات قرآن نظر به موجودین دارد و کسانی که در آینده موجود شوند بالتبع (خصوص که امرهم نسبت بگذشتگان معنی ندارد) وجواب اینست که درابنجا امرمتوجه فرد موجود است بالاصاله و افراد گذشته بالتبع وممکن است خطاب به ائمه باشد واطلاق رسول بآنها از نظر تغلیب باشد نه ازنظر حقیقت معنی ولی مفسرین آیه را حکایت ازخطابات متعدده گرفته اند و

۷ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بَحْرٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : الْأَئِمَّةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَايَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَحِلُّ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَأَمَّا مَاخَلَا ذٰلِكَ فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

(بابُ)

اَنَّ الْاَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ

۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُبَيْدِبْنِ زُرَارَةَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام إِلٰى زُرَارَةَ أَنْ يَعْلَمَ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ .

۲ـ مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ زِيَادِبْنِ سُوقَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَوْماً فَقَالَ : يَا حَكَمُ هَلْ تَدْرِي

معنی اینست که بهر رسولی درزمان حیات او چنین دستوری رسیده است نه مقصود توجه اینخطاب خاص بهمه باشد درزمان واحد ومنظور اینست که همه رسولان خدا خوش خوروخوش عمل بودند وردبر ریاضت کشانی است که ترك خوراك خوبرا وسیله تقرب بحق می دانند وگفته شده است خطاب متوجه شخص محمد است وصیغه جمع ازنظر تعظیم است.،

۷ـ محمدبن مسلم گوید، ازامام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: ائمه بجای رسولخدایند(ص) جز اینکه پیغمبر نیستند وآن شماره اززنها که برای رسولخدا (ص) حلال بودبرای آنها حلال نیست و در جزاینها بجای رسولخدا باشند.

(باب)

در اینکه ائمه (از غیب) حدیث دریابند و الهام گیرند

۱ـ عبیدبن زراره گوید، امام باقر(ع) فرستاد نزد زرارة تابه حکم‌بن عتیبه اعلام کند که‌اوصیاء محمد (ص) (ازغیب) درك حدیث کنند.

شرحـ ازمجلسی «ره»حکم ازفقهای عامه واستاد زراره و حمران وطیاربوده‌است پیش‌ازآنکه آنهاشیعه شوند وخود حکم هم زیدی شده بوده است ومقصود امام ازاین اعلام دعوت اوبوده‌است به حق تا بداند که زید و امثال او مستحق امامت و وصایت نیستند ، زیرا حکم می‌دانسته که آنها با غیب ربطی ندارند .

۲ـ حکم‌بن عتیبه گوید: روزی خدمت علی‌بن الحسین (ع) رفتم. فرمود: ای‌حکم توآن آیه‌را

الْآيَةَ الَّتِي كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَعْرِفُ قَاتِلَهُ بِهَا وَيَعْرِفُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظَامَ الَّتِي كَانَ يُحَدِّثُ بِهَا النَّاسَ ؟ قَالَ الْحَكَمُ : فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : قَدْ وَقَعْتُ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، أَعْلَمُ بِذَلِكَ تِلْكَ الْأُمُورَ الْعِظَامَ ، قَالَ : فَقُلْتُ : لَا وَاللهِ لَا أَعْلَمُ ، قَالَ : ثُمَّ قُلْتُ : الْآيَةُ تُخْبِرُنِي بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ؟ قَالَ: هُوَ وَاللهِ قَوْلُ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ : «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ» وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مُحَدَّثاً فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : عَبْدُاللهِ بْنُ زَيْدٍ ، كَانَ أَخَا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ: سُبْحَانَ اللهِ ! مُحَدَّثاً ؟؟ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذَلِكَ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ: أَمَا وَاللهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ ، قَالَ : فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ ، فَقَالَ : هِيَ الَّتِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ فَلَمْ يَدْرِمَا تَأْوِيلُ الْمُحَدَّثِ وَالنَّبِيِّ .

می‌دانی که علی بن ابیطالب(ع) بدان قاتل خودرا می‌شناخت و امور مهمیرا میفهمید که بمردم بازمی گفت حکم گوید ، باخود گفتم، چه خوب که رشته‌ای از علم علی‌بن الحسین بدستم افتاد، من‌هم بوسیله آن این امور مهمه‌را می‌توانم فهمید، گوید ، گفتم نه ، بخدا سوگند نمی‌دانم ، گوید : سپس گفتم یابن رسول‌الله، از آن آیه بمن خبر می‌دهید؟ فرمود: بخدا آن آیه قول خدا عزذکره است ۵۲ـ حج ـ باین قرائت در قرآن ثبت است «وما ارسلنا من قبلك من رسول‌ولا نبی الااذاتمنی») نفرستادیم‌پیش ازتو هیچ رسولی و نه پیغمبری و نه محدثی(مجلسی «ره» گفته این حدیث بدان دلیل است که کلمه محدث‌را از آیه انداخته‌اند فتدبر) وعلی‌بن ابی‌طالب (ع)محدث بود (ازغیب درك حدیث‌میکرد)مردی که‌اورا عبدالله‌بن زید می گفتند و برادر مادری علی (ع) بود(عامه گفته‌اند عبدالله‌بن زیدبرادرمادری امام است ولی طبق عقیده شیعه امام چهارم از دختر یزدجرد است و مادرش هم درحال زائیدن وفات کرده و برادرمادری هم نداشته و شاید مادرعبدالله دایه یا مستحفظهٔ آنحضرت بوده‌است) گفت سبحان الله علی‌محدث بود؟ گویا منکراین‌معنی بود ، امام باقر(ع)روبما کردوفرمود،هلابخدا پسرمادرتواین را می‌داند، گوید با این سخن آن مرد خاموش شد و امام فرمود: همین حقیقت‌است که‌ابوالخطاب‌در باره آن هلاك و گمراه شد ونفهمید فرق میان نبی‌ومحدث را .

شرح ـ در نسق این حدیث اضطرابی است زیرا اول حدیث از امام چهارم است واز «فقال له رجل» کلام به‌امام باقر منتقل شده برای رفع این اضطراب مجلسی‌ره گوید،بعضی گفته‌اند فقال له رجل کلام زیادبن سوقه (راوی ازحکم) است و ضمیرله راجع بحکم است و این روایت بعد ازوفات امام چهارم در محضر امام باقر مطرح شده وامام باقر دنبال‌آنرا گرفته‌است ولی‌این توجیه زوراست وآنچه برای من ظاهر شد اینست که مصنف یانساخ ازراه اشتباه دنباله حدیثی را بحدیث دیگری چسبانده‌اند و سپس چندحدیث نقل کرده است انتهی.

ولی ظاهر اینستکه امام باقرـ درخدمت پدر بوده وپس از اظهارانکار عبدالله‌بن زیدرشته‌سخن رابدست گرفته وذیل حدیث‌را فرموده‌است.

ابوالخطاب محمدبن مقلاص اسدی کوفی است وازغلات وملعونست، می گفت ائمه انبیاء انـد

۳ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمٰاعِيلَ قٰالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : الْأَئِمَّةُ عُلَمٰاءُ صٰادِقُونَ مُفَهَّمُونَ مُحَدَّثُونَ .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قٰالَ: ذُكِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقٰالَ: إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلٰا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدٰاكَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلاٰمُ الْمَلَكِ ؟ قٰالَ : إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقٰارَ حَتّٰى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلاٰمُ مَلَكٍ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمّٰادِ بْنِ عِيسٰى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتٰارِ، عَنِ الْحٰارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ حُمْرٰانَ بْنِ أَعْيَنَ قٰالَ: قٰالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كٰانَ مُحَدَّثاً ، فَخَرَجْتُ إِلىٰ أَصْحٰابِي فَقُلْتُ: جِئْتُكُمْ بِعَجِيبَةٍ، فَقٰالُوا : وَمٰاهِيَ ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتُ أَبٰاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : كٰانَ عَلِيٌّ عليه السلام مُحَدَّثاً ، فَقٰالُوا : مٰا صَنَعْتَ شَيْئاً أَلّٰا سَأَلْتَهُ مَنْ كٰانَ يُحَدِّثُهُ ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ : إِنِّي حَدَّثْتُ أَصْحٰابِي بِمٰا حَدَّثْتَنِي فَقٰالُوا : مٰاصَنَعْتَ شَيْئاً أَلّٰا سَأَلْتَهُ مَنْ كٰانَ يُحَدِّثُهُ ، فَقٰالَ لِي: يُحَدِّثُهُ مَلَكٌ ، قُلْتُ : تَقُولُ : إِنَّهُ نَبِيٌّ ؟ قٰالَ ـ فَحَرَّكَ يَدَهُ هٰكَذٰا ـ : أَوْ كَصٰاحِبِ سُلَيْمٰانَ أَوْ كَصٰاحِبِ مُوسىٰ أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ أَوَ مٰا بَلَغَكُمْ أَنَّهُ صلى الله عليه وآله قٰالَ: وَفِيكُمْ مِثْلُهُ .

چون شنیده بود ائمه محدثند و فرق میان محدث و نبی را نفهمیده بود و بعد می گفت ائمه معبودند ـ از شهرستانی ـ درملل ونحل.

۳ـ محمدبن اسماعیل گوید: شنیدم ابوالحسن (ع) میفرمود : ائمه دانشمندان راستگوی الهام گیرنده حدیث دریابنده(از غیب اند).

٤ـ محمدبن مسلم گوید کلمه محدث نزد امام صادق(ع) برده شد، فرمود آن کسی است که آواز (فرشته را) می شنود و شخص اورا نمی بیند باو گفتم، قربانت، چطور می داند که اوفرشته است؟ فرمود آرامش دل واطمینان خاطر یابد تابداند که آن سخن فرشته است .

٥ـ حمرابن اعین گوید. امام باقر(ع) فرمود: علی(ع) محدث بود، من نزد یاران خود بیرون شدم گفتم خبر شگفت آوری برای شما آوردم، گفتند آن چیست؟ گفتم؟ از امام باقر شنیدم، میفرمود علی (ع) محدث است، گفتند، کاری نکردی، خوب بود بپرسی کی باو حدیث می گوید؟ نزد آنحضرت بر گشتم و گفتم آنچه بمن باز گفتی بیارانم باز گفتم و گفتند کاری نکردی لازم بود بپرسی چه کسی برای او حدیث می گوید؟ بمن فرمود: فرشته‌ای باو حدیث می گوید، گفتم، میفرمائید که او پیغمبر است؟ گفت دستش را چنین حرکت داد. یا آنکه مانند صاحب سلیمان یا صاحب موسی است یا چون ذی القرنین یا چنانچه بشما رسیده که خودش فرمود؛ درمیان شما مانند او هست (یعنی مانند ذوالقرنین، مقصود علی (ع) دراین حدیث ذوالقرنین، خودش بوده است) .

شرحـ دروافی و بعضی شروح ذوالقرنین را باسکندر رومی تفسیر کرده اند ولی اسکندر رومی شایسته توصیفی که قرآن ازاو کرده و توصیفی که امیرالمؤمنین درروایت ذوالقرنین ازاو کرده وخود

(بابٌ)

فيهِ ذِكْرُ الْاَرْوٰاحِ الَّتي فِي الْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلٰامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمّٰادِ بْنِ عِيسٰى، عَنْ إِبْرٰاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمٰانِيِّ، عَنْ جٰابِرٍ الْجُعْفِيِّ قٰالَ: قٰالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام: يٰاجٰابِرُ! إِنَّ اللّٰهَ تَبٰارَكَ وَتَعٰالٰى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلٰاثَةَ أَصْنٰافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلٰاثَةً فَأَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ مٰا أَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحٰابُ الْمَشْأَمَةِ مٰا أَصْحٰابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» فَالسّٰابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَخٰاصَّةُ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوٰاحٍ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فَبِهِ عَرَفُوا الْأَشْيٰاءَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْايمٰانِ فَبِهِ خٰافُوا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلٰى طٰاعَةِ اللّٰهِ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فَبِهِ اشْتَهَوْا طٰاعَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النّٰاسُ وَيَجِيؤُونَ وَجَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ: أَصْحٰابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْايمٰانِ فَبِهِ خٰافُوا اللّٰهَ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ قَدَرُوا عَلٰى طٰاعَةِ اللّٰهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ

را مانند او دانسته و بلکه باین همانندی افتخار کرده نیست.

اسکندر رومی یکی از جباران تاریخ روم و از سفاکان بوالهوس و شهوتران است و هیچ نسبتی با ذوالقرنین قرآن ندارد و هیچ مشابهتی با امیرمؤمنان، حق اینست که ذوالقرنین قرآن و حدیث از نظر تاریخ مبهم است و نا معلوم و ممکن است از رجال ماقبل تاریخ متعارفی باشد که بشر امروزی بدان پی برده است.

(باب)

ذکر نیروهای معنوی و روحی که در ائمه بوده است

١ ـ جابر جعفی گوید امام صادق (ع) فرمود ای جابر، براستی خدا تبارك و تعالی خلق را سه دسته آفریده و اینست قول خدا عزوجل (٦ـ١١ـ الواقعه) شما سه دسته بودید که باهم جفت شدید، اصحاب میمنه چه کسانند اصحاب میمنه؟ (خوش سرانجام و بابرکت) و اصحاب مشئمه. کیانند اصحاب مشئمه؟ (بد بخت و شوم) و سابقون سابقون (پیشروان درجه یك) آنان مقربانند ـ دسته سابقون رسولان خدا و مخصوصان حضرت او باشند از خلق او که در آنها پنج نیروی روحی نهاده.

١ ـ باروح القدس آنها را تایید کرده و بوسیله او هرچیز را شناخته و فهمیدند.

٢ ـ روح ایمان و عقیده که بوسیله آن از خدا عزوجل بترسند.

٣ ـ روحیه توانائی که بوسیله آن فرمان خدا برند.

٤ ـ روح شهوت که بوسیله آن طاعت خدا جویند و از نافرمانی خدا بدشان آید.

٥ ـ روحیه عمومی که بوسیله آن مردم رفت و آمد کنند و زنده باشند،

و در مؤمنان اصحاب میمنه

١ ـ روح ایمان که بدان از خدا ترسند.

٢ ـ روحیه توانائی که بدان قدرت بر طاعت خدا دارند.

الشَّهْوَةِ فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيؤُونَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوٰانَ ، عَنِ الْمُنَخَّلِ ، عَنْ جٰابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قٰالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعٰالِمِ ، فَقٰالَ لِي : يٰا جٰابِرُ ! إِنَّ فِي الْأَنْبِيٰاءِ وَالْأَوْصِيٰاءِ خَمْسَةَ أَرْوٰاحٍ : رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِيمٰانِ وَ رُوحَ الْحَيٰاةِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يٰا جٰابِرُ ! عَرَفُوا مٰا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مٰا تَحْتَ الثَّرىٰ ، ثُمَّ قٰالَ : يٰا جٰابِرُ ! إِنَّ هٰذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوٰاحٌ يُصِيبُهَا الْحَدَثٰانُ إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ فَإِنَّهٰا لٰا تَلْهُو وَلٰا تَلْعَبُ .

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلّٰى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قٰالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمٰامِ بِمٰا فِي أَقْطٰارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ ، فَقٰالَ : يٰا مُفَضَّلُ! إِنَّ اللهَ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله خَمْسَةَ أَرْوٰاحٍ : رُوحَ الْحَيٰاةِ فَبِهِ دَبَّ وَ دَرَجَ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فَبِهِ نَهَضَ وَ جٰاهَدَ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فَبِهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّسٰاءَ مِنَ الْحَلٰالِ وَ رُوحَ الْإِيمٰانِ فَبِهِ آمَنَ وَ عَدَلَ وَ رُوحَ الْقُدُسِ فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ فَإِذٰا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصٰارَ إِلَى الْإِمٰامِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لٰا يَنٰامُ وَلٰا يَغْفُلُ وَلٰا يَلْهُو وَلٰا يَزْهُو وَالْأَرْبَعَةُ الْأَرْوٰاحِ تَنٰامُ وَ تَغْفُلُ وَ تَزْهُو وَ تَلْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ كٰانَ يَرىٰ بِهِ .

٣ـ روحیه شهوت که درطاعت خدا پویند.

٤ـ روحیه عمومی که بدان مردم همه رفت وآمد کنند و زنده باشند .

٢ـ جابر گوید، از امام باقر پرسیدم از مبدأ علم عالم (یعنی پیغمبر وامام) بمن فرمود: ای جابر درانبیاء واوصیاء پنج روح است روح القدس، روح ایمان، روح حیات ، روح قوت، روح شهوت، ای جابر بوسیله روح القدس است که اززیرعرش تادرون فرش را میدانند، سپس فرمود: ای جابر باین چهار روح اخیر آفت میرسد ولی روح القدس سرگرمی وبازی ندارد.

٣ـ مفضل بن عمر گوید از امام صادق (ع) ازعلم امام پرسیدم نسبت بآنچه دراقطارزمین باشد بااینکه خودش درمیان خانه است و پرده هم جلو او افتاده؟ فرمود ای مفضل براستی خدا تبارك وتعالی، در پیغمبر پنج روح نهاده، روح حیات وزندگی که بوسیله آن بجنبد وراه رود ، روح توانائی که بوسیله آن قیام کند ومبارزه نماید؛ روح شهوت که بوسیله آن بخورد وبنوشد و بحلالی بازنها بیامیزد، روح ایمان که بوسیله آن عقیده دارد و عدالت میورزد ، و روح القدس که بوسیله آن حمل نبوت کند وچون پیغمبر درگذرد و جان بدهد روح القدس ازاو منتقل شود ومتعلق بامام گردد، روح القدس نه بخوابد نه غفلت کند ونه ببازی سرگرم شود ونه برخود ببالد ومغرور شودوفریب خورد ودر خوش آرزوی دروغ واستخفاف گردد ولی آن چهار روح دیگر بخوابند، غفلت کنند ، ببازی سرگرم شوند و برخود ببالند وفریب خورند وامام همه چیز را با روح القدس درك می کند .

شرحـ ازمجلسی‌ره روح بچندچیز اطلاق‌میشود،

۱ـ نفس‌ناطقه انسانی(که مخصوص‌اواست‌وحکماء آنرامجرد وخارج ازتن ووابسته‌بدان‌میدانند و تشخص انسانرا بوی میشناسند) .

۲ـ روح‌حیوانی که درهمه‌تن‌ساری وجاری‌است (واز نظردانشمندان امروزهمان خون‌زنده‌استکه در جمیع رگها روانست).

۳ـ یك مخلوق بزرگی که از جنس فرشته است یا بزرگتر از آن چنانچه خدا فرموده: (۳۸ ـ النبـاء) روزی که روح و ملائکه در صف ایستند .

و ارواحی که در اینجا ذکر شده است دو وجه دارد :

الف‌ـ ازهم جدا باشند وبرخی بیرون ازتن وبرخی درون‌آن باشند (بیرونی چون روح‌القدس‌و وروح ایمانی ودرونی چون روح شهوت وروح‌عمومی)

ب‌ـ مقصود ازهمه یکروح باشد که همان نفس ناطقه باشد واختلاف از نظر اعمال‌ودرجات و مراتب‌آن در طاعت حق‌چنانچه همین‌نفس‌ناطقه رااز نظرمراتب‌علم‌ومعرفت بعقل‌هیولانی‌وعقل بالفعل و عقل‌بالملکه وعقل‌مستفادتقسیم میکنند،وممکنست‌روح‌قوت‌وروح‌شهوت‌وروح‌مدرج‌همه‌همان‌روح‌حیوانی باشند و روح ایمان و روح القدس‌روح انسانی‌ونفس ناطقه یاآن چهار روح مراتب نفس باشند وروح القدس همان خلق‌اعظم‌باشد ، زیرا ظاهراکثراخباراینست‌که روح‌القدس جداازنفس است ومحتملست ارتباط روح‌القدس فرع برحصول حالت قدسیه برای نفس باشد و اطلاق روح‌القدس برنفس ناطقه به اعتبار حصول این حالت باشد یا مقصود آن جوهر قدسی است که در این حال بـا نفس ناطقـه مربوط می‌شود.

چنانچه حکماء گویند وقتی نفس ناطقه ازملکات پست حیوانی پاك شد و بصفات عالیه آراسته گردید وپرده‌تاریك‌هیولا ازآن زدوده گردید وازعلائق کوتاه جسمانی‌رست بعقل فعال ارتباط خاصی پیدا میکند چون ارتباط بدن بروح و در این حال همه چیزرا در عقل فعال مطالعه میکند ودرهرآن وهرساعت علوم و حکمت و معارف از عقل فعال بوی افاضه میشود وآن علمیکه درهر شب و هرروز بامام افاضه میشود بهمین معنی تأویل کرده‌اند و این سخن گرچه بر مقدماتی مبتنی است‌که بیشتر آنها مخالف‌اصول و مقررات دین است ولی‌برای صرف تشبیه وتنظیر وتقریب بافهام‌بیان کردیم‌وعلم همه اینها نزد خداوند علیم وخبیراست.

وافی هم دربیان حدیث‌ـ۱ این‌باب سخنی‌دارد که برای‌نمونه‌نقل میشود:

همانا آنهارا سه‌دسته آفریده زیرا اصول‌عوالم ونشأه‌هاسه‌است:

۱ـ عالم جبروت که عالم عقول مجرد از ماده و صورت است و اصحابش سابقونند و روح القدس درآنها است.

۲ـ عالم ملکوت وآن عالم مثال و خیال مجرد ازماده‌است نه‌صورت،اصحاب‌آن‌اصحاب میمنه اند، روح ایمان درآنها است.

۳ـ عالم‌ملك وآن عالم‌مشهودومحسوس‌مادی است‌واصحاب‌آن‌أصحاب‌مشئمه‌اند وروح مدرج در

آنها است که «درج دروجاً» است وقتی راه رود،عالم غیب شامل دوتای اولی استوهم عالم ارواح و بساهردوی آنها را ملکوت خوانند .

آیا این بیان چه حقیقتی را روشن میکند و چه توضیح درستی از اخبار باب دارد ، چه عرض کنم؟

دراین جا نکات ذیل قابل‌توجه است:

۱ـ استعداد و آمادگی ازنظر سرشت ومحیط پیدایش وپرورش دروضع روحی وادراك بشری تأثیر بسزائی دارند بهمین‌جهت امام صادق(ع) درروایت اول این‌باب این‌موضوعرا مورد گفتگوساخته وبآیات مبارکه‌سوره واقعه‌پرداخته این‌آیات یك‌سابقه استعدادی ازجامعه بشری یادآوری میکند ومی فرماید شماچنین بودید ، شما درعین‌حالیکه جفت‌بودید سه‌دسته بودید اصحاب‌سعادت، اصحاب شأمت‌و سابقون ، تعبیر به‌چنین بودید ، برای سلب مسئولیت از هر مقامی است که می فرماید ، در ذات خود چنین بودید . استعداد مختلفه و بلکه جدا و متبائنه داشتید ولی از کجا و چرا ؟ چه عرض کنم.

۲ـ روح یعنی‌جان وروان که مایه‌جنبش وجریان صاحب روحست روح‌امریست نامرئی‌وازآثار اودرك میشود، روح مبدأادراك وعاطفه وتأثرات درونی، مبدأاراده واعمال برونی‌است . روح‌ازنظر عالم محسوس ومادی بهمه‌این مبادی‌درمطلق‌جانداران‌هست، زیرا هرجانداری ادراکی‌دارد وعواطف و تأثراتی‌دارد واراده‌واعمالی‌دارد وازاینرو درتعریف مطلق‌حیوان گفته‌اند ، جسمی‌است‌نامی وحساس ومتحرك‌به‌اراده ، انسان هم‌ازنظرکلی‌وباعتباروجودمعمولی‌ومادی خودیك حیوان‌سخن‌گو و ناطق‌است یك‌حیوان مستقیم‌القامه است وبنابراین منظور ازروح مدرج که دراین‌اخبار پنجمین‌روح انبیاء وائمه‌و چهارمین روح‌اصحاب میمنة ومؤمنان شمرده شده‌است همان روحیه عمومی‌است که درهمه جانداران که یکی ازآنها انسان‌است وجوددارد، ولی انسان میتواند حساب خودرا ازسایر جانداران جدا کند و موجود ممتازی گردد واین جدائی ازنظر روح مبدأ عمل، روح مبدأ عاطفه، روح مبدأ ادراك امکان پذیر است.

الفـ مبدأ عمل درحیوان غریزه شهوت وخواست او است که او را بسوی تمایلات مادی وی میکشاند وبراثر این تمایل اراده وتصمیم بوجود میآید واندام بکار می‌افتد، این‌طبع غریزه‌شهوتست ولی اگر انسان ازنظر اخلاقی خودرا کامل‌کرد نیروی خواست اوبسوی یك‌اعمال خیروسعادت‌آوری معطوف میشود که عبارت از طاعت‌حق و کناره گیری ازنافرمانی‌حق باشد، دراین صورت میتوان گفت غریزه شهوت اوجانی گرفته وروانی یافته. پس‌شهوت بدون این‌تحول وتکامل اخلاقی‌مرده وبیجانست واسیر کشش احساسات است ولی کسیکه برشهوت خودتسلط یافت ونیروی اراده وعمل خودرا کنترل طاعت خدانمود، این‌غریزه را دروجود خود زنده کرد وبدان جان‌وروان بخشیده ودارای روح شهوت شده‌است یعنی‌شهوت زنده.

غریزه شهوت بطبع‌خودلاقیدوبی‌منطق است وبهمین‌جهت گفته‌اند عشق‌وحب وبغض‌خاصیت ذاتیند وعلت ندارند ولی براثر تکامل اخلاقی مبدای برای‌آن در درون انسانی پدید میشود که ازآن بروح قوت تعبیرشده ، یعنی ؛ نیروی طـاعت این نیروی طـاعت بمنزله علت برای خوش داشتن فرمان بری خدا و بد داشتن نافرمانی خداست که درطبع انسان مادی وجود ندارد وبراثر تکامل اخلاقی به وجود میآید.

ب- مبدأ عواطف وتأثرات درمطلق جانداران ارتباط آنهااست باعالم محسوسات که نسبت بدانچه خوش دارند شوق وشعف درآنها پدیدآید ونسبت بدانچه ناگوار یابند خشم وکین ونفرت در آنها پدیدشود، از برخورد بنامایم بیم دارند وبرای دریافت خوشیها امیدوارند ولی بهیچوجه ازعالم غیب ونامرئی اطلاعی ندارند تنهاانسانست که میتواند چراغ ایمان دربرابر دیده دل خود فرادارد واز روزنه درون خودنظری بعالم نامرئی اندازد وبفهمد بعداز مرك زندگی دارد ودرآن زندگی نعمت و ونقمتی است وسعادت وشقاوتی ونسبت بعالم آخرت ودیگرسرای برای خود حسابی داند وبیم وامیدی برای او بوجود آید، این روشنی درون معنی ایمان است که میفرماید ، روح ایمان اثرش بیم از خدا است.

ج- مبدأ ادراك عمومی نیروی جوهری روح انسانی است که فکرمعمولی یك پرتو آنست یابتعبیردیگر یك شاخه تشعشع آنست وشاخه های دیگری هم داردمانندرك بدیهیات وحدس ووجدان عقلی ودرنفوس پاك وکاملا مستعد شعاع بیحدی دارد وپرتو دائم وممتدی که ازآن بروح القدس تعبیرشده ویابه ارتباط باروح القدس. پرتو ادراك نیروی جوهری نفس انسان دراین صورت تا آفاق آسمان ودرون زمینرادر برابر او روشن میکند واز نظر تنظیر بنور مادی میتوان ازآن بنور ماوراء تعقل تعبیر کردچنانچه از نوریکه درعالم ماده از درون حجاب چیزها را مینماید بنور ماوراء بنفش تعبیر میکنند مانند اشعه ایکس و این یك موهبت الهی است که بر اثر استعداد کامل نفوس انبیاء واوصیاء پدیدمیشود،

٣- ازاین بیانات معلوم شد که طبق اخبار باب سه روح ایمان وقوت وشهوت یعنی ایمان جاندار وزنده وقوت جاندار وزنده وشهوت جاندار وزنده فقط درمؤمنان پاك واصحاب میمنه وجوددارد و باقی مردم باهر استعداد وهوش وهر مقام از سیاستمداری وصنعت وهنر تااوج ماه وزهره ومریخ هم که پرواز کنند ازاین سه روح بی بهره اند یعنی تعقل دارند وعقیده و ایمان نسبت بچیزی درآنها بوجود میآید ولی تعقل آنها روح ندارد، عاطفه دارندوبیم وامید درآنها هست ولی عواطف آنها زنده وبا روح نیست، شهوت دارند وبراثر خواست خود تلاشهای بیحد میکنندولی شهوت آنها زنده وبا روح نیست وروح ایمان وروح قوت وروح شهوت درنفوس زنده به ایمان واخلاق برازنده وجوددارد وفاقدایمان واخلاق پاك وبرازنده بهرمقامی برسد همان یکروح دارد که آنروح عمومی ومدرج است یعنی جنبش درزندگی مادی.

٤- این سه روح ایمانی به اضافه آنروح قدسی که چها رروح عالیه هستند هر کدام درجات بسیاری دارند که از نظر روح ایمانی بده درجه تقسیم شده است و این درجات متفاوته پایه تفاضل میان انبیاء واوصیاء واصحاب میمنه است چنانچه میفرماید (٢٥٣- بقره) اینها هستند رسولان خدا که بعضیرا بربعضی برتری دادیم- چنانچه درروحیه عمومی هم افراد بشر باهم بسیار تفاوت درجه دارند.

٥- نیروهای تن انسان چون نیروی حس، نیروی گوارش ، نیروی تنفس و.و ازهم جدایند و طبق تحقیقات دانشمندان امروز هر کدام در درون تن انسان جهاز مستقلی دارند و وجود انسان از ترکیب این جهازات و نیروها است چنانچه جسم او از ترکیب ملیونها سلول فراهم شده وظاهراخبار اینست که این نیروهای روحی ومعنوی هم مستقل واز هم جدا هستند ودر وجود معنوی انسان بهم آمیخته ومتحد شده اند واز نظر یك تشبیه محیط معنوی انسان محل تابش انوارمتعددیست چون یك اطاقی که فرض کن چندلام برق درآن روشن است.

(بابُ)
الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللّٰهُ بِهَا الْاَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِبْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللّٰهِ عليه السلام عَنْقَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاًمِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» قَالَ : خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُمِنْجَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله يُخْبِرُهُ وَ يُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ.

همه این لامها یکروشنی کامل منعکس میکنند ولی باخاموش کردن هر کدام نورمربوط به او از میان میرود ونور لامهای دیگر برجا است و ازاخبار استفاده میشود که این ارواح درددرون وجود معنوی انسان تعبیه شده است نه درخارج ازاو، گرچه فهم حقیقت وجودانسان هم بسی مشکل است.

٦ـ نیروی روح القدس نیروی ثابت وجود انسان است ورمز همان مقام عصمت است که خاص انبیاء واوصیاء است وبهمین جهت غفلت وخطا واشتباه در انبیاء واوصیاء نیست ولی سایر نیروهای روحی دیگر دچار آفت و انحراف میشوند وتا بهر اندازه ازکمال هم که برسند ازخطا و اشتباه و غفلت مصون نیستند وبهمین جهت دربسیاری ازاخبار باب میفرماید: **والاربعة الارواح تنام و تغفل و تزهوا وتلهوا.** خواب ازخود بیخود شدن و خود راازدست دادن، روح ایمان وروح نیروی انقیاد برای حق، روح اطاعت جوئی ـ همه در برابر حوادث ممکن است خود را از دست بدهند و بخواب عمیقی اندر شوند،

غفلت ـ یك فراموشی موقتی است که ممکن است بهمه اینهادچار شود.

زهو ـ غرور وبخودبالیدن وعجب ـ بیشتر دامن گیر مؤمنان سبك سرمیشود.

لهو ـ سرگرمی به امور دنیا و مال و جاه و فرزند ومقام ومنصب آفتی است که درآن سرزمین ایمان فلك برباد شده است.

(باب)
روحیکه خدا بدان ائمه را حفظ میکند

١ ـ ابوبصیر گوید. از امام صادق (ع) ازقول خدا تبارك وتعالی پرسیدم (٥٢ ـ الشوری) وهم چنین وحی کردیم بتو روحیرا از امرخود، تو نبودی که بدانی کتاب چیست وایمان چیست ؟ ـ فرمود: روح خلقی است ازخلق خدا عزوجل بزرگتر ازجبرئیل ومیکائیل، با رسولخدا (ص) بود وباو گزارش میداد واورا نگهداری میکرد واو بعداز پیغمبر (ص) باائمه (ع) است.

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ : سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هِيتٍ ـ وَ أَنَا حَاضِرٌ ـ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ « وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا » فَقَالَ : مُنْذُ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ذٰلِكَ الرُّوحَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ما صَعِدَ إِلَى السَّمٰاءِ وَإِنَّهُ لَفِينٰا .

٣ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسىٰ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ : خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكٰائِيلَ ، كٰانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ.

٤ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزّٰازِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبٰاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » قَالَ :خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكٰائِيلَ ، لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضىٰ ، غَيْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ وَلَيْسَ كُلُّ مٰا طُلِبَ وُجِدَ.

٢ـ اسباط بن سالم گوید، مردی ازاهل هیت (شهری بوده درعراق ـ درکنار فرات)درحضور من ازآن حضرت پرسید، ازقول خدا عزوجل (٥٢ـ الشوری) وهم چنین وحی کردیم بتو روحی از امر خود ـ فرمود از آنگاه که خدای عزوجل اینروح را بر محمد (ص) نازل کرد بآسمان برنگشت و براستی او درما هست.

شرحـ ازطبرسی (ره) یعنی چنانچه به‌پیغمبران پیش‌از تووحی کردیم بتوهم وحی کردیم‌وآن وحی روحی بود که از امر ما صادرشد و مقصود ازروح قرآن است زیرا وسیله هدایت است و باعث زندگی ازمرگ کفر ، و گفته‌اند مقصود از روح جبرئیل است ویا فرشته‌ای اعظم ازجبرئیل‌انتهی ـ در این صورت باید «اوحینا» متضمن معنی‌ارسلنا باشد و«من»در«من امرنا» تبعیضیه باشدیعنی فرستادیم به تو برای وحی روح الامین را که از جنس عالم امر است و من امرنا به تقدیر فعل عموم صفت یا حال از روحست.

٣ـ ابوبصیر گوید، ازامام صادق (ع) تفسیر قول خدا عزوجل‌را (٨٧ـ الاسراء) میپرسیدم از روح، بگو، روح ازامر پروردگار من است، پرسیدم، فرمود: خلقی‌است بزرگتر ازجبرئیل ومیکاییل که بارسولخدا (ص) بود وهم‌اوباائمه است واز عالم ملکوتست.

٤ـ ابوبصیر گوید: ازآن حضرت شنیدم میفرمود **در یسألونك عن‌الروح، قل‌الروح‌من امرربی**، که روح خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با هیچکس از گذشتگان نبوده تنها با محمد (ص) بوده و اوبا ائمه است، آنها را حفظ میکند ورهنمائی مینماید و نیست که هرچه‌راجویند یابند (یعنی این مقام‌خدا داده‌است وباکسب و کوشش بدست کسی نیاید).

٥ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ عِمْرٰانَ بْنِ مُوسٰى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنِ الْعِلْمِ ، أَهُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوٰاهِ الرِّجٰالِ أَمْ فِي الْكِتٰابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَؤُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ ؟ قَالَ : الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ وَ أَوْجَبُ ، أَمٰا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَلَا الْإِيمٰانُ » ثُمَّ قَالَ : أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحٰابُكُمْ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ؟ أَيُقِرُّونَ أَنَّهُ كٰانَ فِي حٰالٍ لٰا يَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَلَا الْإِيمٰانُ ؟ فَقُلْتُ : لٰا أَدْرِي ـ جُعِلْتُ فِدٰاكَ ـ مٰا يَقُولُونَ ، فَقَالَ [لِي]: بَلٰى قَدْ كٰانَ فِي حٰالٍ لٰا يَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَلَا الْإِيمٰانُ حَتّٰى بَعَثَ اللهُ تَعٰالَى الرُّوحَ الَّتِي ذُكِرَ فِي

شرحـ ازطبرسی ـ اختلاف است که کدام روح موردسئوال شده.

۱ـ پرسش از روحی بوده که در تن انسان است واز حقیقت آن پرسیده‌اند وپاسخ صریح بآن ها نداده، ابن‌عباس و دیگران گفته‌اند، یهوداین‌پرسشرا کرده‌اندوعلت جواب ندادن این‌بوده که‌ترك جواب آن‌ها را بهتر بدین جلب میکرده یا برای آنکه پرسش آنها برای‌استفاده نبوده‌بلکه‌ازروی‌غرض بوده و اگرجواب‌صریح بآن‌ها داده میشد بعناد ولج بازی‌آن‌ها می‌افزود ، بعضی گفته‌اند:یهودبقریش گفتند که از محمد راجع بروح بپرسید. اگر بشماجواب صریح داد پیغمبر نیست واگر نه‌پیغمبراست، درکتاب ماچنین است وخدا باو دستور داداز‌جواب آنها خودداری کند ودر معرفت روح طبق عقل نا رسای آنها سخن گوید تادلیل برصدق ورسالتش باشد.

۲ـ پرسش ازاین‌بوده که روح مخلوق وحادث است یانه؟ خدا فرمود: روح از امر پروردگار است یعنی ازآفریدن او است واین جواب صریح‌آن‌ها است و بنابراین ممکن است روح موردسؤال همان جان‌باشد چنانچه ابن‌عباس گفته ویا جبرئیل‌باشد بقول حسن وقتاده،یا فرشته‌ای باشد.. یامقصود حضرت عیسی (ع) باشد که روح‌الله است.

۳ـ پرسش مشرکین ازروح بمعنی همین قرآن بوده ونظرشان این‌بوده که چطوزفرشته آنرا بتو میرساند و معجزه تو شده ونظم و ترتیبی جدا از کلام ما دارد نه‌نثر است ونه نظم ودرآیه (۵۲ الشوری) روح بمعنی همان قرآنست و خدای سبحان فرمود ای محمد بگو روحیکه قرآن است ازامر پروردگار من است و آنرا دلیل نبوت من فروفرستاده و کاربشر نیست ودر امکان بشر نیست‌وبنابراین جواب صریح داده شده‌است.

۵ـ ابی‌حمزه گوید: از امام صادق(ع)پرسیدم، علم‌ودانش همانست که ازدهان مردم میآموزندو ازاستاد یاد میگیرند ویا اینکه درکتابی باشد نزد خودشما که آنرا میخوانید ویاد می گیرید؟فرمود موضوع علم ازاین مهم‌تر وثابت‌تر است، مگر قول خدای عزوجل را نشنیدی (۵۲ـ الشوری) وهم چنین بتووحی کردیم یکروحی ازامر خود، تونمیدانستی که کتاب چیست؟ ونه ایمان چیست ، سپس فرمود اصحاب شما دراین آیه چه میگویند؟ آیا اعتراف میکنند که آن حضرت درحالی‌هم بسر برد که نمیدانست کتاب چیست وایمان چیست، گفتم قربانت من نمیدانم چه‌میگویند، بمن فرمود: آری، در حالی هم بود که نمیدانست کتاب چیست ونه ایمان چیست تا خدا روحی که در قرآن نام‌برده بعث

الْكِتَابِ ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ.

٦ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ قَالَ : أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ ، أَلَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ ـ فَكَرَّرَ ذٰلِكَ عَلَى الرَّجُلِ ـ فَقَالَ لَهُ : لَقَدْ قُلْتَ عَظِيماً مِنَ الْقَوْلِ ، مَا أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ : إِنَّكَ ضَالٌّ تَرْوِي عَنْ أَهْلِ الضَّلَالِ ، يَقُولُ اللهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله «أَتَى أَمْرُ اللهِ فَلَاتَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ » وَالرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ.

کرد وچون آنرا بوی وحی کرد، علم وفهم را بدان آموخت ودانست واینروحی است که خدابهر که خواهد عطا کند وچون آنرا به‌بنده‌ای عطا کرد، باوفهم آموزد.

٦ـ سعداسکاف گوید، مردی خدمت امیرمؤمنان (ع) آمد واز روح پرسید ، گفت او همان جبرئیل نیست؟ امیرالمؤمنین فرمود: جبرئیل از فرشته‌ها است وروح جز جبرئیل است وآنرا چندبار بدان مرد فرمود، آنمرد بدو عرضکرد، سخن بزرگی گفتی! احدی معتقد نیست که روح جز جبرئیل باشد، امام فرمود: توگمراهی واز گمراهان سخن باز گوئی. خدا تعالی به‌پیغمبر خود فرمود (١ ـ النحل) آمد امر خدا، درباره آن شتاب مورزید پاك وبرتر است خدا ازآنچه شریك اودانند فرشته ها باروح فرودآیند (روحرا فرود آرند) روح جزفرشته است،

شرحـ ازمجلسی(ره) مفسران گفته‌اند چون پیغمبر آنها را از هلاکت بیم می‌داد، مانندروزبدر یا بقیامت میترسانید، از روی مسخره وتکذیب فوریت آنرا میخواستند ومیگفتند در این صورت بت های ما ما را نجات میدهند وخدا بآن‌ها پاسخ داد وفرمود اتی امرالله ـ یعنی محققاً واقع خواهدشد، شتاب نکنید.

(بابُ)

وَقْتِ مايَعْلَمُ الْإِمامُ جَميعَ عِلْمِ الْإِمامِ الَّذي كانَ قَبْلَهُ عَلَيْهِمْ جَميعاً السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكينٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا قالَ : قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام مَتىٰ يَعْرِفُ الْأَخيرُ ما عِنْدَ الْأَوَّلِ ؟ قالَ : في آخِرِ دَقيقَةٍ تَبْقىٰ مِنْ رُوحِهِ.

٢ ـ مُحَمَّدٌ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكينٍ ، عَنْ عُبَيْدِبْنِ زُرارَةَ وَ جَماعَةٍ مَعَهُ قالُوا : سَمِعْنا أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : يَعْرِفُ الَّذي بَعْدَ الْإِمامِ عِلْمَ مَنْ كانَ قَبْلَهُ في آخِرِ دَقيقَةٍ تَبْقىٰ مِنْ رُوحِهِ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزيدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : قُلْتُ لَهُ : اَلْإِمامُ مَتىٰ يَعْرِفُ إِمامَتَهُ وَيَنْتَهي الْأَمْرُ إِلَيْهِ؟ قالَ : في آخِرِ دَقيقَةٍ مِنْ حَياةِ الْأَوَّلِ .

(باب)

وقتی که امام همه علوم امام پیش از خود را میداند

١ ـ یکی از اصحاب ما گوید: بامام صادق(ع) گفتم کی امام دومین میداند آنچه نزد امام اولی است ؟ فرمود؛ در آخر دقیقه زندگی او.

٢ ـ عبید بن زراره وجمعی بهمراه او گویند ، شنیدیم امام صادق(ع) میفرمود : آنکه بعد از امام باشد علم کسیکه پیش از او است در آخرین دقیقه زندگی او درک می کند .

٣ ـ یکی از اصحاب از امام صادق(ع) گوید ، باو گفتم امام چه وقتی متصدی امامت میشود و کار بدست او می افتد؟ فرمود در آخرین دقیقه از زندگی امام سابق.

☆(بابٌ)☆

فِي أَنَّ الْاَئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ وَالطَّاعَةِ سَوَاءٌ

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ [اللّٰهُ تَعَالٰى] «اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» قَالَ: اَلَّذِينَ آمَنُوا: اَلنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ ذُرِّيَّتُهُ الْأَئِمَّةُ وَالْأَوْصِيَاءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ ، أَلْحَقْنَا بِهِمْ وَلَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْحُجَّةَ الَّتِي جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله فِي عَلِيٍّ عليه السلام وَ حُجَّتُهُمْ وَاحِدَةٌ وَطَاعَتُهُمْ وَاحِدَةٌ .

۲ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِاللّٰهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسٰى ، عَنْ دَاوُدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : قَالَ لِي : نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ سَوَاءٌ وَفِي الْعَطَايَا عَلٰى قَدْرِمَا نُؤْمَرُ.

۳ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيٰى ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله : نَحْنُ فِي الْأَمْرِ وَالْفَهْمِ وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ نَجْرِي مَجْرًى وَاحِداً ، فَأَمَّا رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ فَلَهُمَا فَضْلُهُمَا.

(باب)

دراینکه ائمه(ع) درعلم وشجاعت ووجوب طاعت برابرند

۱ــ امام صادق (ع) فرمود خداتعالی فرماید (۲۱ــ والطور) آن کسانیکه ایمان آوردند و ذریه آنها پیرو آنهایند در ایمان، ما ذریه آنها رابدانهاپیوندیم واز کردارشان چیزی نکاهیم (یعنی بحساب ذریه آنها نگذاریم) فرمود: الذین آمنوا پیغمبر وامیرالمؤمنین استوذریه ــ ائمه واوصیاءهستند که بآنها پیوندیم ونسبت بذریه حجتیرا که محمد (ص) درباره علی آورد نکاهیم وحجت همه یکی است وطاعت همه یك حکم دارد.

شرحــ از طبرسی ــ ذریه شامل صغیر وکبیر هر دو است، زیرا کبار باپدران هم عقیده شوند و صغار دراسلام تابع آنهایند.

زاذان ازعلی(ع) روایت کرده که مومنان با اولادشان دربهشت باشند سپس این آیه را خواند...

۲ ــ علی بن جعفر گوید، ابوالحسن (ع) فرمود بمن که ما در علم وشجاعت برابریم ولی درعطا باندازه ایکه دستور داریم عمل کنیم

۳ــ حارث بن مغیره گوید ، از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود : که رسول خدا (ع) فرمود ما در امر و فهم و دانستن حلال وحرام همه در یکروش هستیم ولی رسول خدا (ص) و علی (ع) مقام فضلشان محفوظ است .

(بابُ)

اَنَّ الْاِمامَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَعْرِفُ الْاِمامَ الَّذي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ تَعالىٰ « اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ اِلىٰ اَهْلِها» فيهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلامُ نَزَلَتْ

۱ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلّىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ عائِذٍ عَنِ ابْنِ اُذَيْنَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قالَ : سَأَلْتُ أَباجَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» قالَ: إِيّانا عَنىٰ ، أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمامِ الَّذي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَالْعِلْمَ وَالسِّلاحَ «وَإِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» الَّذي فِي أَيْدِيكُمْ ، ثُمَّ قالَ لِلنّاسِ : «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللّٰهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» إِيّانا عَنىٰ خاصَّةً ، أَمَرَ جَميعَ الْمُؤْمِنينَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ بِطاعَتِنا، فَإِنْ خِفْتُمْ تَنازُعاً فِي أَمْرٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ، كَذا نَزَلَتْ وَكَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطاعَةِ وُلاةِ الْأَمْرِ وَ يُرَخِّصُ فِي مُنازَعَتِهِمْ ؟! إِنَّما قيلَ ذٰلِكَ لِلْمَأْمُورينَ الَّذينَ قيلَ لَهُمْ: «أَطيعُوا اللّٰهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

(باب)

دراینکه امام امام بعداز خودرا میشناسد وقول خداعزوجل- براستی خدا بشما فرمان میدهدکه امانات‌را باهلش به‌پردازید درباره آنها است

۱ـ بریدعجلی گوید: ازامام باقر (ع) تفسیرقول خدا عزوجل‌را پرسیدم (٦٢ـ النساء) براستی خدا بشما فرمان میدهد که اماناترا باهلش بپردازید وچون میان مردم حکم کنید بعدالت‌حکم کنید فرمود مقصود ماهستیم که باید امام سابق به‌امام بعداز خود بپردازد کتب وعلم وسلاحرا (نشانه‌های امامت) وچون میان مردم حکم کنید طبق قانون عدالتی باشد که بدست شمااست سپس خطاب بمردم فرموده است (٦٣ـ النساء) ایا آنکسانیکه گرویدید ،اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید ازرسول‌خدا واولوالامر برخودتان ومقصود از اولوالامر هم خصوص ما ائمه هستیم،همه‌مؤمنانراتا روزقیامت فرمان داده بطاعت ما و اگر بترسید از تنازع و ستیزه در امری‌آنرارجوع دهید بخدا ورسولش‌و باولوالامر از خود، این چنین نازل‌شده است وچگونه خداعزوجل‌بآن‌ها فرمان‌دهد که ازاولوالامر اطاعت کنند و بآنها اجازه‌دهد که باآنها نزاع وستیزه نمایند؟

همانا تکلیف تنازع ورجوع بحکم‌را نسبت بمأمورین صادر فرموده که بآنها گفته‌شده : ازخدا فرمان برید واز رسول‌خدا واولوالامر خود.

شرح- ان الله یأمرکم الخ از طبرسی دراین آیه چند قول است .

۱ ـ شامل هر امانتی است ، امانات خدا امرونهی‌اواست و امانات بنده ها سپرده های‌آن ها است به یکدیگر ـ از ابن عباس و دیگران . واز امام باقر وامام صادق هم (ع) روایت شده است.

٢ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام ، عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَنْ يُؤَدِّيَ الْإِمَامُ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ مَنْ بَعْدَهُ وَلَا يَخُصُّ بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ.

٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » قَالَ :

---

٢ ـ مقصود از آن والیان امور و پیشوایان و زعما هستند که خدا به آن ها دستور داده رعیت که امانت خدا استدر دست آن ها رعایت کنند و آنها را بدین وشریعت وادارند.

و امام باقرفرمود ادای نمازوروزه وزکاة وحج هم ازادای امانتاست.

٣ـ اینکه خطاب به پیغمبر است برای رد کلید خانه کعبه بعثمان بن ابی طلحه که در روز فتح از او باز گرفته بود ومقصود اینست که آنرا بعباس رد کند .

ازمجلسی «ره»ـ استرآبادی «ره» گفته فی ایدیکمـ یعنی آنچه نوشته است در کتاب علی(ع) که نزد شمااست، **قوله فان خفتم تنازعاً فی امرـ** یعنی اگراز اختلاف درفتوی بترسیدـ وانکار رخصت در منازعه آنها بمعنی انکاررخصت اختلاف در فتوی است ودلالت روشنی دارد براینکه‌فتوی ازروی ظن جایز نیست بلکه باید از صاحب شریعت شنیده شود چنانچه مذهب علماء ما است جزاندکی از متأخرین انتهی .

من گویم در قرآنیکه بدست مـا است آیه این است**فان تنازعتم فی‌شیء فردوه الی الله و الی الرسول** ـ و اولی‌الامرهم ندارد و امام که فرموده فان خفتم تنازعا یا تفسیرآیه را فرموده باعتبار اینکه معنی اینست که اگر در شرف نزاع واقع شدید بر اثر اختلاف نظر خود چنانچه معنای **اذا طلقتم النساء فطلقوهن** یعنی چون در صدد طلاق بر آمدید وهمچنین **اذاقمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم** ـ چون خواستید نماز بخوانید و این استعمال شایع است و اما راجع بکلمه اولی الامر ظاهر اینست که در قرائت باشد و عثمان آنـرا انداخته است چون میفرماید هم چنین نازل شده وممکن است تفسیرـرد بخدا و برسول باشد؛ چون‌ردبائمه رد بآنها استو مقصود ازاینکه نزول چنین است‌یعنی از نظر معنیو اینکه فرمود چطور خدا بآنها دستور میدهد بطاعت اولوالامر واجازه‌نزاع باآنها رامیدهدرداست برمخالفین که گفتندمعنی آیه‌اینست که اگر شمابا اولوالامردرامر دین اختلاف کردید بکتاب وسنت برگردیدو دلیل رد اینست که امر باطاعت با طرف نزاع شدن منافات دارد پایان کلام مجلسی«ره».

٢ـ احمدبن عمر گویدازامام رضا تفسیرقول خدا عزوجل (٥٢ـ النساء) براستی خدابشمافرمان میدهدکه اماناترا به اهل آن بپردازیدـ پرسیدم ، فرمود آنهاائمه از آل محمدندکه هر امامی باید امانت را بامام بعداز خود ردکند بدیگری ندهد وازاو دریغ ندارد.

٣ـ امام رضا (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل ان الله یامرکم ان تودوالامانات الی اهلها ،

هُمُ الْأَئِمَّةُ يُؤَدِّي الْإِمَامُ إِلَى الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا يَخُصُّ بِهَا غَيْرَهُ وَلَا يَزْوِيهَا عَنْهُ .

٤ ـ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا » قَالَ : أَمَرَاللهُ الْإِمَامَ الْأَوَّلَ أَنْيَدْفَعَ إِلَى الْإِمَامِالَّذِي بَعْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ.

٥ ـ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِبْنِ رَزِينٍ،عَنْعَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : لَايَمُوتُ الْإِمَامُ حَتَّى يَعْلَمَ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَيُوصِي [إِلَيْهِ].

٦ ـ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنِ [ابْنِ] أَبِي عُثْمَانَ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْإِمَامَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِيمِنْ بَعْدِهِ فَيُوصِي إِلَيْهِ.

٧ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : مَامَاتَ عَالِمٌ حَتَّى يُعْلِمَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَنْ يُوصِي؟ .

فرمود : آنان ائمه اند که هر امامی بامام بعد از خود میپردازد و به دیگری نمی دهد و از او هم پنهان نمی‌دارد.

٤ـ معلی بن خنیس گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل ان‌الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها ؟ فرمود خدا بامام سابق امر کرده که هرچه نزد او است به امام بعد از خود بدهد .

٥ـ فرمود که امامی نمیرد تاامام بعداز خودرا بشناسد و به او وصیت کند.

٦ـ فرمود: براستی امام میشناسد امامیرا که بعداز اواست وباو وصیت میکند.

٧ـ فرمود: عالمی نمیرد تاخدا باوبیاموزد که بچه کس وصیت کند.

((بابٌ))

أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى وَاحِدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبَانٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَذَكَرُوا الْأَوْصِيَاءَ وَذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَ : لَا وَاللهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا وَمَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يُنْزِلُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : أَتَرَوْنَ الْمُوصِيَ مِنَّا يُوصِي إِلَى مَنْ يُرِيدُ ؟ ! لَا وَاللهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مِنْهَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام مِثْلَهُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عُثَيْمِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ ، لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عليه السلام أَنِ اتَّخِذْ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِكَ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ لَا أَبْعَثَ نَبِيّاً إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِهِ وَكَانَ لِدَاوُدَ عليه السلام أَوْلَادٌ عِدَّةٌ وَ فِيهِمْ غُلَامٌ كَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ وَ

(باب)

دراینکه عهد امامت نسبت بهریك هریك از ائمه از طرف خدا اعلام شده است

١ ـ ابی‌بصیر گوید . من خدمت امام صادق (ع) بودم اوصیاء را نام بردند و من‌هم اسماعیل‌را نام بردم، فرمود: نه بخدا ای ابامحمد این بامانیست امر امامت نیست مگر با خدا عزوجل که درباره یکی بعد از دیگری نازل میکند .

٢ ـ عمروبن اشعث گوید، شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: شما گمان میکنید وصیت کننده از ما ائمه بهر که خواهد میتواند بامامت وصیت کند؟ نه بخدا بلکه امامت عهد وفرمانی است ازطرف‌خدا ورسولش برای مردی پس‌از مردی تابرسد امر امامت بصاحبش که مستحق آن‌است.

٣ ـ معاویة بن‌عمار ازامام صادق (ع) فرمود امامت‌عهد معهودیست ازطرف خدا عزوجل برای مردانی بنام معین، امام حق ندارد آن‌را دریغ دارد و پنهان کند ازآنکه بعداز اومعین شده، براستی خدا تبارك و تعالی بداود (ع) وحی کرد از خاندانت یکی وصی معین کن زیرا درعلم من گذشته که پیغمبری‌مبعوث نکنم جز اینکه‌از خاندانش یك وصی‌باشد، داود فرزندان بسیاری داشت در میان آن‌ها

كَانَ لَهَا مُحِبّاً فَدَخَلَ دَاوُدُ عليه السلام عَلَيْهَا حِينَ أَتَاهُ الْوَحْيُ فَقَالَ لَهَا : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ يَأْمُرُنِي أَنْ أَتَّخِذَ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِي ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : فَلْيَكُنِ ابْنِي ، قَالَ : ذَلِكَ أُرِيدُ ، وَكَانَ السَّابِقُ فِي عِلْمِ اللهِ الْمَحْتُومِ عِنْدَهُ أَنَّهُ سُلَيْمَانُ، فَأَوْحَى اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ : أَنْ لَاتَعْجَلْ دُونَ أَنْ يَأْتِيَكَ أَمْرِي ، فَلَمْ يَلْبَثْ دَاوُدُ أَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ فِي الْغَنَمِ وَالْكَرْمِ فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ أَنِ اجْمَعْ وُلْدَكَ فَمَنْ قَضَى بِهَذِهِ الْقَضِيَّةِ فَأَصَابَ فَهُوَ وَصِيُّكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَجَمَعَ دَاوُدُ عليه السلام وُلْدَهُ ، فَلَمَّا أَنْ قَصَّ الْخَصْمَانِ قَالَ سُلَيْمَانُ عليه السلام : يَا صَاحِبَ الْكَرْمِ ! مَتَى دَخَلَتْ غَنَمُ هَذَا الرَّجُلِ كَرْمَكَ ؟ قَالَ : دَخَلَتْهُ لَيْلاً ، قَالَ : قَدْقَضَيْتُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْغَنَمِ ! بِأَوْلَادِ غَنَمِكَ وَ أَصْوَافِهَا فِي عَامِكَ هَذَا ثُمَّ قَالَ لَهُ دَاوُدُ: فَكَيْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقَابِ الْغَنَمِ وَقَدْقَوَّمَ ذَلِكَ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانَ ثَمَنُ الْكَرْمِ قِيمَةَ الْغَنَمِ ؟ فَقَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّ الْكَرْمَ لَمْ يُجْتَثَّ مِنْ أَصْلِهِ وَ إِنَّمَا أَكَلَ حِمْلَهُ وَهُوَ عَائِدٌ فِي قَابِلٍ ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ : إِنَّ الْقَضَاءَ فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ مَا قَضَى سُلَيْمَانُ بِهِ ، يَا دَاوُدُ ! أَرَدْتَ أَمْراً وَ أَرَدْنَا أَمْراً غَيْرَهُ ، فَدَخَلَ دَاوُدُ عَلَى امْرَأَتِهِ فَقَالَ : أَرَدْنَا أَمْراً وَ أَرَادَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْراً غَيْرَهُ وَلَمْ يَكُنْ إِلَّامَا أَرَادَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ ، فَقَدْ رَضِينَا بِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلَّمْنَا . وَكَذَلِكَ الْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام ، لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا بِهَذَاالْأَمْرِ فَيُجَاوِزُونَ

پسر بچه‌ای بود که مادرش نزد داود بود و او را دوست میداشت داود پس از دریافت این وحی نزد آنمحبوبه خود آمد وباو گفت براستی خدا عزوجل بمن وحی کرده و فرمان داده که از خاندانم یك وصی معین کنم آن همسرش باو گفت، پس خوبست پسر من باشد، داود گفت من‌هم همین راخواستارم ولی در علم خدا گذشته بود که وصی‌اوسلیمان است ، خدا بداود وحی کرد تا فرمان من نرسد شتاب مکن دیری نپائید که دو مرد نزد او آمدند ودرباره گوسفند نزاعی داشتند، بداودخطاب رسید که پسران خودرا گرد آور و هر کدام در این قضیه بحق حکم کردند او بعداز تو وصی تو باشد، داود فرزندان خود را جمع کرد وچون دوطرف مرافعه شرح قضیه را دادند (قضیه این‌بوده که گوسفند بباغ مو انگور دیگری ریخته و آنرا خورده بود) سلیمان (رو بصاحب باغ کرد) و گفت ای صاحب باغ انگور ، کی گوسفندان اینمرد بباغ توریخته‌اند ؟ گفت در شب بباغ من آمده‌اند، فرمودای‌صاحب گوسفند، من‌حکم دادم که همه‌اولاد گوسفندان‌تو با پشم آن‌هاامسال مال صاحب باغ است.داودفرمود چرا حکم ندادی که خود گوسفندها از او باشد بااینکه علماءبنی اسرائیل قیمت کرده‌اند وبهای مو انگور برابر بهای گوسفندها است؛ سلیمان گفت موهای انگور از ریشه کنده نشده‌اند وتنها بار آن‌ها را خورده‌اند و در سال آینده باز بار میدهند. خدا بداود وحی کرد که حکم بحق همین است که سلیمان صادر کرده، ای داود تو چیزی را خواستی وما چیز دیگریرا .داود نزد همسرخودرفت‌و گفت ما چیزی خواستیم وخدا عزوجل چیزی دیگر خواست ونمیشود جز آنچه خدا عزوجل خواسته ما بامر خدا عزوجل راضی هستیم و تسلیم شدیم وهم‌چنین هستند اوصیاء (ع) حق ندارند در این‌امر

صَاحِبَهُ إِلَى غَيْرِهِ.

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ : أَنَّ الْغَنَمَ لَوْ دَخَلَتِ الْكَرْمَ نَهَاراً ، لَمْ يَكُنْ عَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ شَيْءٌ لِأَنَّ لِصَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يُسَرِّحَ غَنَمَهُ بِالنَّهَارِ تَرْعَى وَ عَلَى صَاحِبِ الْكَرْمِ حِفْظُهُ وَعَلَى صَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يَرْبِطَ غَنَمَهُ لَيْلاً وَلِصَاحِبِ الْكَرْمِ أَنْ يَنَامَ فِي بَيْتِهِ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ جَمِيلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : أَتَرَوْنَ أَنَّ الْمُوصِيَ مِنَّا يُوصِي إِلَى مَنْ يُرِيدُ ؟! لَا وَاللهِ وَلَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ.

امامت تجاوزی کنند و آنرا ازصاحبش بدیگری واگذارند.

کلینی «ره» گوید: معنی حدیث اینستکه اگر گوسفند در روز بباغ مو رفته بود بر صاحب گوسفند غرامتی نبود ، زیرا صاحب گوسفند حق دارد در روز گوسفند خود را سر دهد تا بچرد و صاحب باغ باید باغ خود راپاس دهد و نگهدارد و برعهده صاحب گوسفنداست که شب گوسفند خود را ببندد و نگهداری کند وصاحب باغ حق دارد درخانه اش بخوابد.

شرحـ ازمجلسی «ره»: ازطبرسی ره پس ازطرح مرافعه داود حکم کرد که باید گوسفندان را بصاحب باغ بدهند ولی سلیمان(ع) گفت یا نبی الله حکم جز اینست فرمود آن چیست؟ گفت باغرا بصاحب گوسفند بدهند و آنرا نگهداری و باغبانی کند تابحال خود بر گردد و گوسفندها را بصاحب باغ دهند تااز آن استفاده کند تا باغ بحال اول بر گردد وسپس هرمالی رابصاحبش بدهند.

ازامام باقر وامام صادق چنین روایت شده جبائی گفته است بسلیمان ناسخ حکم داود وحی شد واظهار او ازروی اجتهاد نبود زیرا روانیست که انبیاء باجتهاد حکم کنند و این درست است و ما بدان اعتماد داریم و موید آنست قول خدا که **ففهمناها سلیمان** یعنی ما حکم آن را بسلیمان فهماندیم ازپیغمبرهم روایت شده است که حکم کرد صاحبان مواشی متعهدند شب مواشی خود را حفظ کنند و نگهداری زراعت در روز بعهده صاحب زراعت است انتهی من میگویم شکی نیست که اجتهاد برانبیاء روا نیست و استدلال مخالفین برجواز آن باین قضیه ازچندوجه مردود است.

۱ـ اینکه حکم سلیمان از وحی بوده چنانچه طبرسی(ره) گفته نه از روی اجتهاد ، ونسخ احکام جزئیه ازغیر اولوالعزم رواست ودلیلی برمنع آن نیست.

۲ـ حکم داود هم موافق حکم سلیمان بوده و حکم مخالف از قضات بنی اسرائیل بوده است پایان نقل مجلسی (ره) بطور خلاصه.

٤ـ عمروبن مصعب گوید شنیدم امام صادق(ع) میفرمود بنظر شما آنکه از ماها وصیت بامامت میکند بهر که خواهد میتواند وصیت کند؟ نه بخدا، امامت عهدیست ازطرف رسول خدا (ص) بمردی پس از مردی تاآنرا بشخص خودرسانید.

شرحـ یعنی نام هر کدام از پدران خود را بردووصیت هر کدام را بدیگری بیان کرد تابخودش رسید و بعضی گفته اند لفظ رجل را بشماره امامان پیش ازخود تکرار کرد ـ ازمجلسی(ره) .

(بابُ)

اَنَّ الْاَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَلايَفْعَلُونَ اِلّا بِعَهْدٍ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اَمْرٍ مِنْهُ لايَتَجاوَزُونَهُ

۱ـ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيىٰ وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ إِسْمٰاعِيلَ بْنِ مِهْرٰانَ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ مُعاذِبْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قٰالَ : إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمٰاءِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ كِتٰاباً ، لَمْ يُنْزَلْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله كِتٰابٌ مَخْتُومٌ إِلّا الْوَصِيَّةَ فَقٰالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام : يٰا مُحَمَّدُ ! هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي اُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ ، فَقٰالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يٰا جَبْرَئِيلُ ؟ قٰالَ : نَجِيبُ اللهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَمٰا وَرِثَهُ إِبْرٰاهِيمُ عليه السلام وَ مِيرٰاثُهُ لِعَلِيٍّ عليه السلام وَذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ ، قٰالَ: وَكٰانَ عَلَيْهٰا خَوٰاتِيمُ ، قٰالَ : فَفَتَحَ عَلِيٌّ عليه السلام الْخٰاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضىٰ لِمٰا فِيهٰا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عليه السلام الْخٰاتَمَ الثّٰانِيَ وَمَضىٰ لِمٰا اُمِرَ بِهِ فِيهٰا فَلَمّٰا تُوُفِّيَ الْحَسَنُ وَمَضىٰ ، فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخٰاتَمَ الثّٰالِثَ فَوَجَدَ فِيهٰا أَنْ قٰاتِلْ فَاُقْتَلْ وَتُقْتَلُ وَاخْرُجْ بِأَقْوٰامٍ لِلشَّهٰادَةِ لٰاشَهٰادَةَ لَهُمْ إِلّا مَعَكَ ، قٰالَ : فَفَعَلَ عليه السلام ، فَلَمّٰا مَضىٰ دَفَعَهٰا إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَبْلَ ذٰلِكَ ، فَفَتَحَ الْخٰاتَمَ الرّٰابِعَ فَوَجَدَ فِيهٰا أَنِ اصْمُتْ وَاَطْرِقْ لِمٰا حُجِبَ الْعِلْمُ ، فَلَمّٰا تُوُفِّيَ وَ

(باب)

در اینکه ائمه (ع) کاری نکرده و نکنند مگر بفرمان از طرف خدا تعالی ودستوراو و از آن تجاوز ننمایند

۱ـ امام صادق (ع) فرمود: وصیت بامامت از آسمان برمحمد (ص) نازل شد نوشته (یعنی نوشته بقلم قدرت ازعالم أمر ـ ازوافی) نوشته سربمهر به محمد نازل نشد جز درباره وصیت امامت ، جبرئیل گفت ای محمد این وصیت نامه تواست برای امت تو که نزد خاندان توباشد، گفت ای جبرئیل کدام خاندانم؟ فرمود آنکه برگزیده وپرورده خدا است ازمیان آنان وذریه اوبرای اینکه علم نبوت را از تو ارث برد چنانچه ابراهیم آنرا بهارث داده وارث آن مخصوص بهعلی (ع) است وذریه توکه از پشت اوباشند، فرمود برآن وصیت نامه مهرها بود، فرمود علی(ع) همان مهر اول را باز کرد وآنچه درآن بود اجراء کرد و حسن(ع) مهردوم راگشود وبدان دستوری که درآن بود عمل کرد وچون امام حسن وفات کرد و درگذشت حسین(ع) مهرسوم را برگشود ودید درآن نوشته بجنك وبکش وکشته شو ومردمی را برای شهادت باخود بیرون برکه جز باتو بسعادت شهادت نرسند، فرمود: این کاررا کرد وچون درگذشت آنرا بعلی بن الحسین داد، پیش از شهادت خود واومهر چهارم را برگشود دید درآن نوشته خموشی گزین و سربزیر انداز ، چونکه علم درپرده شده وچون اووفات کرد ودرگذشت، آن رابه محمدبن علی داد واو مهرپنجم راگشود ودید درآن نوشته کتاب خدارا تفسیر کن وامامت پدرت

مَضىٰ دَفَعَهَا إِلىٰ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْفَسِّرْ كِتَابَ اللهِ تَعَالىٰ وَصَدِّقْ أَبَاكَ وَوَرِّثِ ابْنَكَ وَاصْطَنِعِ الأُمَّةَ وَقُمْ بِحَقِّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَالأَمْنِ وَلاٰتَخْشَ إِلاّٰ اللهَ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ ؟ قَالَ: فَقَالَ : مَا بِي إِلاّٰ أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرْوِيَ عَلَيَّ قَالَ: فَقُلْتُ: أَسْأَلُ اللهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ ، قَالَ: قَدْ فَعَلَ اللهُ ذٰلِكَ يَا مُعَاذُ، قَالَ: فَقُلْتُ : فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ قَالَ: هٰذَا الرَّاقِدُ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ - وَهُوَ رَاقِدٌ .

٢ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُبْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ نَجِيحٍ الْكِنْدِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَبْنِ عُبَيْدِاللهِ الْعُمَرِي . عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلىٰ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله كِتَاباً قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ! هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ ، قَالَ: وَمَا النُّجَبَةُ يَا جَبْرَئِيلُ ؟ فَقَالَ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوُلْدُهُ عليهم السلام ، وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَماً مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ، فَفَكَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاتَماً وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام ، فَفَكَّ خَاتَماً وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ اُخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ ، فَلاٰشَهَادَةَ لَهُمْ إِلاّٰ مَعَكَ وَاشْرِ نَفْسَكَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَفَعَلَ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى

را تصدیق کن وارث امامت‌را به‌پسرت بده وامت اسلامی راسازمان بده وبحق خداعزوجل قیام کن و درموقع بیم وآسودگی حق‌را بگو وازجز خدامترس، همین‌کار کرد وسپس آنرا بجانشین خودداد، گوید، گفتم، قربانت، شما اوهستید ؟ فرمود بر من هیچ باکی نیست جزاینکه بروی واین خبر را از من باز گوئی.

گوید: گفتم، از خدائیکه بتو ازپدرانت این مقام‌را داد خواستارم که ازنسل تو کسی برآرد که این‌مقام را باو روزی کند پیش‌ازآنکه وفات کنی؟ فرمود:خدا چنین لطفی کرده‌است‌ای‌معاذ،عرض کردم او کیست قربانت؟فرمود همین که‌خوابیده‌است‌وبادست خود اشاره کرد بعبدصالح(امام‌کاظم(ع) واودرخواب بود،

٢ـ امام صادق(ع) فرمود: براستی خدایك‌نوشته به‌پیغمبرش فرستاد پیش‌از آنکه وفات کند و فرمود: ای محمد این‌وصیت توباشد به‌نجیبان از خاندانت، گفت ای‌جبرئیل نجیبان کیانند؟ عرضکرد امیرالمؤمنین وفرزندانش، برآن نوشته مهرهائی‌ازطلا بود وپیغمبر سربمهر آنرا به‌امیرالمؤمنین(ع) داد وفرمود یکی‌از آن مهرها را باز کند وبدانچه درآنست عمل کند؛ امیرالمؤمنین (ع) یکی ازآن مهرها را باز کرد وبدانچه درآن بود عمل کرد سپس آنرا به‌پسرش حسن داد واوهم مهری‌راباز کرد وبدانچه درآن بود عمل کرد، سپس آنرا بحسین(ع) داد واو مهری‌را باز کرد ودید درآن‌ثبت است که مردمی‌را برای‌شهادت برآور که‌جزباتو سعادت‌شهادت ندارند وخودرا بخدا عزوجل بفروش،عمل

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرِقْ وَاصْمُتْ وَالْزَمْ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ [فَفَعَلَ] ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عليه السلام وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ .

۳ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَغُلِبُوا ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا حُمْرَانُ ! إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى [قَدْ] كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ، ثُمَّ أَجْرَاهُ ، فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا .

ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنْ عِيسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ قَالَ : حَدَّثَنِي مُوسَى

کرد وسپس آنرا بعلی بن الحسین(ع) داد ومهری را گشود ودید درآنست که سربزیر انداز ودم مزن ودر خانه‌ات بنشین وپروردگارت را بپرست تامرگت دررسد وعمل کرد وآن را بپسرش محمدبن‌علی (ع) داد ،اومهری بر گرفت ودید نوشته برای‌مردم‌حدیث‌بگو وفتوی بده وجزازخدا عزوجل مترس ، زیرا احدی رابتوراه تجاوز نیست عمل کرد وسپس آن‌را بپسرش‌جعفر(ع)داد ودید درآن نوشته‌برای مردم حدیث‌بگو وفتوی بده وعلوم خاندانت رامنتشر کن وپدران نیك خودرا تصدیق کن وجزازخدا عزوجل مترس وتو درحرز وامانی، عمل کرد وسپس آنرا بپسرش موسی‌داد ووی آنرا بکسیکه بعد ازاواست بدهد وسپس بهمین طریق تاقیام مهدی(ع).

۳ـ ازامام باقر(ع) حمران باو گفت قربانت ملاحظه میفرمائید آنچه‌را واقع‌شد درزندگی‌علی و حسن وحسین (ع) ازخروج ونهضت برای دین خدا عزوجل وآنچه بدان گرفتار شدند ازکشتاری که سرکشان نسبت بآنها کردند وبر آن‌ها چیره وپیروز شدند تاکشته ومغلوب گردیدند؟ امام‌باقر (ع) فرمود ای‌حمران براستی خداتبارك وتعالی آنرا بر ایشان مقدر کرده بود وحکم داده و امضاء کرده وحتمی ساخته بود و سپس آن را اجراء کرد و قیام علی و حسن و حسین با سابقه‌علم‌ودستوری بود که از رسول خدا (ص) به آن ها رسیده بود و هر امامی هم که خموشی گزیده از روی علم و دستور بوده‌است.

٤ـ ابی‌موسی ضریر گوید موسی‌بن جعفر(ع) برایم گفت که بامام صادق گفتم آیاامیرالمؤمنین

ابْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الْمُمْلِي عَلَيْهِ وَجَبْرَئِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عليهم السلام شُهُودٌ ؟ قَالَ : فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَاأَبَاالْحَسَنِ ! قَدْكَانَ مَاقُلْتَ وَلٰكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الْأَمْرُ ، نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِاللهِ كِتَاباً مُسَجَّلاً ، نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ أُمَنَاءِاللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: يَامُحَمَّدُ ! مُرْ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّكَ، لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَ تُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِناً لَهَا يَعْنِي عَلِيّاً عليه السلام ؛ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَاخَلَا عَلِيّاً عليه السلام ؛ وَ فَاطِمَةُ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبَابِ ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ : يَا مُحَمَّدُ ! رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ : هٰذَا كِتَابُ مَا كُنْتُ عَهِدْتُ إِلَيْكَ وَشَرَطْتُ عَلَيْكَ وَشَهِدْتُ بِهِ عَلَيْكَ وَأَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْكَ مَلَائِكَتِي وَ كَفٰى بِي يَامُحَمَّدُ شَهِيداً، قَالَ: فَارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ يَاجَبْرَئِيلُ ! رَبِّي هُوَالسَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ صَدَقَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَبَرَّ ، هَاتِ الْكِتَابَ ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلٰى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: اِقْرَأْهُ، فَقَرَأَهُ حَرْفاً حَرْفاً ، فَقَالَ: يَاعَلِيُّ ! هٰذَا عَهْدُ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالٰى إِلَيَّ وَ شَرْطُهُ عَلَيَّ وَ أَمَانَتُهُ ، وَقَدْبَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ وَأَدَّيْتُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : وَ أَنَا أَشْهَدُ لَكَ [بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي] بِالْبَلَاغِ

نویسنده وصیت وپیغمبر (ص) املاء گوی آن و جبرئیل و فرشته‌های مقرب گواهان آن نبوده‌اند ؟ گوید، مدتی سربزیر انداخت وسپس فرمود ای ابوالحسن اینکه تومیگوئی واقع‌شده ولی ازاول که امر وصایت وامامت برسولخدا نازل شد، آن وصیت درنوشتهٔ سربمهری از خدا نازل گردید،جبرئیل آنرا فرود آورد ، بهمراه امناء خدا تبارك وتعالی از فرشتگان، جبرئیل گفت ای محمد هر که در نزد خودداری بیرون کن جزوصی خود واین وصیت‌نامه رااز ماتحویل بگیر وگواه وضامنی برای این که ماآن‌را بتو تحویل دادیم برگمار ومقصود خود علی (ع) بود، پیغمبردستور داد هر که درخانـه بود بیرون‌شد جزعلی (ع) وفاطمه هم میان پرده ودر خانه بود، جبرئیل گفت ای محمد پروردگارت سلام میرساند ومیفرماید، این نوشته‌ایست که من باتو عهد کرده وقرار گذاشته بودم و خود گـواه آنم برتو و فرشته‌های خودرا هم بگواه گرفتم و ای محمد همان خودم برای گواه بس هستم،گوید لرزه براندام پیغمبرافتاد وگفت ای جبرئیل پروردگارم سلام‌استواز اوسلامتی وبسوی‌اواست‌سلامتی راست فرموده است پروردگارم عزوجل واحسان کرده. نوشته‌را بمن بده، آن‌را بوی داد وباودستور داد تاآن‌را تسلیم‌امیرالمؤمنین(ع) کند.

باو فرمود آن‌را بخوان وآن راکلمه‌کلمه خواند، پیغمبر فرمود: ای علی‌این‌فرمان پروردگارم تبارك وتعالی است بمن، و شرط او است بر من، وامانت او است، من رساندم و خیراندیشی کردم و ادا کردم.

علی (ع) فرمود من هم گواه توهستم پدر و مادرم قربانت بر اینکه رسانیدی و ادای وظیفه

وَالنَّصيحَةِ وَالتَّصْديقِ عَلىٰ مٰافُلْتَ وَيَشْهَدُ لَكَ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي، فَقٰالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام : وَأَنَا لَكُمٰا عَلىٰ ذٰلِكَ مِنَ الشّٰاهِدِينَ ، فَقٰالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يٰا عَلِيُّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَ عَرَفْتَهٰا وَ ضَمِنْتَ لِلّٰهِ وَلِيَ الْوَفٰاءَ بِمٰافِيهٰا ؟ فَقٰالَ عَلِيٌّ عليه السلام : نَعَمْ بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي عَلَيَّ ضَمٰانُهٰا وَعَلَى اللهِ عَوْنِي وَتَوْفِيقِي عَلىٰ أَدٰائِهٰا ، فَقٰالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : يٰاعَلِيُّ إِنِّي اُرِيدُ أَنْ اُشْهِدَ عَلَيْكَ بِمُوٰافٰاتِي بِهٰا يَوْمَ الْقِيٰامَةِ ، فَقٰالَ عَلِيٌّ عليه السلام : نَعَمْ أَشْهِدْ ، فَقٰالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : إِنَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكٰائِيلَ فِيمٰا بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْآنَ وَ هُمٰا حٰاضِرٰانِ مَعَهُمَا الْمَلٰائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ لِأُشْهِدَهُمْ عَلَيْكَ ، فَقٰالَ : نَعَمْ لِيَشْهَدُوا وَ أَنَا بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي اُشْهِدُهُمْ، فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَكٰانَ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جَبْرَئِيلَ عليه السلام فِيمٰا أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ قٰالَ لَهُ: يٰا عَلِيُّ ! تَفِي بِمٰافِيهٰا مِنْ مُوٰالٰاةِ مَنْ وٰالَى اللهَ وَرَسُولَهُ وَ الْبَرٰاءَةِ وَالْعَدٰاوَةِ لِمَنْ عٰادَى اللهَ وَرَسُولَهُ وَالْبَرٰاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ [وَ] عَلىٰ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ عَلىٰ ذَهٰابِ حَقِّكَ وَغَصْبِ خُمْسِكَ وَانْتِهٰاكِ حُرْمَتِكَ ؟ فَقٰالَ: نَعَمْ يٰارَسُولَ اللهِ ! فَقٰالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ عليه السلام يَقُولُ لِلنَّبِيِّ : يٰامُحَمَّدُ ! عَرِّفْهُ أَنَّهُ يُنْتَهَكُ الْحُرْمَةُ وَهِيَ حُرْمَةُ اللهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَعَلىٰ أَنْ تُخْضَبَ لِحْيَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَبِيطٍ قٰالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : فَصَعِقْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرَئِيلَ حَتّٰى سَقَطْتُ عَلىٰ وَجْهِي وَقُلْتُ:

خیرخواهی کردی و آنچه فرمائی تصدیق‌دارم و گواهی دهد برای شما بدان گوشم، چشمم، گوشتم، خونم‌جبرئیل گفت‌من‌هم گواه شما هردوهستم براین موضوع، رسولخدا(ص) فرمود: یاعلی، وصیت‌مرا گرفتی و فهمیدی وضامن شدی برای من وخدا که بدانچه درآنست وفاکنی؟ علی گفت آری، پدر و مادرم قربانت، برمن‌است تعهدآن و برخدااست یاری بمن و توفیق عطاکردن برادای‌آن، رسولخدا (ص) فرمود من میخواهم برتو گواه بگیرم که تعهد کنی روز قیامت بمن گزارش کار خودرا بدهی علی گفت، بسیار خوب گواه بگیر، پیغمبر فرمود: اینك جبرئیل و میکائیل میان من وتوباشند ودر اینجاهم بافرشته‌های مقرب حاضر شدند تامن آن‌ها راگواه برتو بگیرم، علی گفت گواه باشند ومن هم پدر ومادرم قربانت آن‌ها را گواه میگیرم و رسولخدا آن‌ها را شاهد نمود ودرضمن شرطی‌هم‌با علی کرد به پیشنهاد جبرئیل و طبق دستور خدا عزوجل و آن این بود ای علی باید وفاکنی‌بدانچه در این وصیت‌نامه است از دوستداری هر که دوست دارد خدا ورسولش را و بیزاری‌ودشمنی برای‌هر که دشمنی کند باخدا ورسولش باصبر و شکیبائی وباکظم غیظ بربردن حق‌تو وغصب خمس تـو و دریدن پرده آبرویت گفت بچشم یا رسول‌الله.

امیرالمؤمنین فرمود سوگند بدانکه دانه را شکافد ونفس کش را بر آرد ، من از جبرئـیل شنیدم به‌پیغمبر میگفت ای‌محمد باو بفهمان که حرمت او هتك میشود، درعین حالیکه حرمت خدا و حرمت رسولخدا است وبر او شرط کن که ریشش باخون تازه‌سرش‌رنگین میگردد،علی‌فرمود چون‌این کلمه را از امین، جبرئیل ، درك کردم ناله‌ای کشیدم و برو برزمین افتادم وگفتم بچشم قبول دارم ،

نَعَمْ قَبِلْتُ وَرَضِيتُ وَإِنِ انْتَهَكَتِ الْحُرْمَةُ وَعُطِّلَتِ السُّنَنُ وَمُزِّقَ الْكِتَابُ وَهُدِّمَتِ الْكَعْبَةُ وَخُضِبَتْ لِحْيَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمٍ عَبِيطٍ صَابِراً مُحْتَسِباً أَبَداً حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ ، ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَأَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخُتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ ، لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ وَدُفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَلَا تَذْكُرُ مَا كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ ؟ فَقَالَ: سُنَنُ اللهِ وَسُنَنُ رَسُولِهِ، فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوَثُّبُهُمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَاللهِ شَيْئاً شَيْئاً ، وَ حَرْفاً حَرْفاً ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»؟ وَاللهِ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : أَلَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَقَبِلْتُمَاهُ ؟ فَقَالَا : بَلَى وَصَبَرْنَا عَلَى مَا سَاءَنَا وَغَاظَنَا .

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ زِيَادَةٌ :

راضیم گرچه هتك حرمت شود وسنت معطل گردد وقرآن دریده شودوخانه کعبه بویرانی افتدوریشم باخون تازه سرم رنگین شود وصبر وتقرب بحق راهمیشه پیشه کنم تا برتو وارد شوم؛ سپس رسول خدا (ص) فاطمه وحسن وحسین‌راهم‌دعوت کرد و بآنان مانندامیرالمؤمنین مطالب رااعلام نمود وآنها هم مانند آن حضرت جواب دادند ووصیت‌نامه بامهرهائی ازطلامهرشد که آتش ندیده بودندوبدست امیرالمؤمنین(ع) سپرده‌شد.

راوی گوید من بابوالحسن گفتم پدر ومادرم قربانت نمیفرمائید دراین وصیتنامه چه نوشته‌بود؟ فرمود سنن‌خدا وسنن رسولخدا (ص) گفتم درضمن وصیت‌نامه جستن آنان ومخالفتشان باامیر مؤمنان درج شده‌بود؟ فرمود: آری‌بخدا جزءبجزء وحرف بحرف آیانشنیدی قول خدا عزوجل را (۱۲-یس) براستی ما مرده‌ها را زنده کنیم و بنویسیم آنچه‌را پیش فرستاده‌اند وآثار آن‌ها را وهرچیز را آمار کنیم در امام مبین ، بخدا رسولخدا (ص) بامیرالمؤمنین و فاطمه (ع) فرمود : آنچه را بشما تقدیم داشتم آیا خوب فهم نکردید و نپذیرفتید ؟ عرض کردند چرا و بر آنچه ما را بد آید و بخشم آرد صبر کنیم،

شرح- از مجلسی(ره) لم تمسه النار یعنی ساخت بشرنبوده وساخت خالص‌قدرت خدا بوده یا اینکه ازقبیل طلای دنیا نبوده که نیازی‌بآتش داشته باشد ... **انانحن نحی‌الموتی** - نحن‌تأکید ضمیر -نا- است که اسم«ان» است وضمیرمرفوع بجای منصوب‌بکاررفته وگفته شده‌است که خبر «ان» است ومعنی اینست که **براستی ما خودمان هستیم** ومقصود اظهار عظمت ومدح است وجمله بعد استیناف است، احیاء موتی یعنی زنده کردن درقیامت و بعداز مرك وگفته شده مقصود هدایت است **و نکتب ماقدموا** یعنی مینویسم آنچه پیش کرده‌اند از کارهای خوب وبد وهر اثری که داشته ازتعلیم علم یاکار خیرباقی ودر کرداربد چون اشاعه‌باطل‌وپایه گذاری ستم.

فی‌امام مبین - یعنی درلوح محفوظ وذکر این آیه برای رفع استبعاد از نوشتن‌صحیفه است

٥ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الْبَزّٰازِ، عَنْ حَرِيزٍ قٰالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدٰاكَ مٰا أَقَلَّ بَقٰاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجٰالَكُمْ بَعْضَهٰا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حٰاجَةِ النّٰاسِ إِلَيْكُمْ؟! فَقٰالَ: إِنَّ لِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنّٰا صَحِيفَةً فِيهٰا مٰا يَحْتٰاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ. فَإِذَا انْقَضىٰ مٰا فِيهٰا مِمّٰا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ. فَأَتٰاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَنْعىٰ إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَأَخْبَرَهُ بِمٰالَهُ عِنْدَاللهِ وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيهٰا، وَفُسِّرَ لَهُ مٰا يَأْتِي بَنْعْيِ وَبَقِيَ فِيهٰا أَشْيٰاءُ لَمْ تُقْضَ، فَخَرَجَ لِلْقِتٰالِ وَكٰانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ أَنَّ الْمَلٰائِكَةَ سَأَلَتِ اللهَ فِي نُصْرَتِهِ، فَأَذِنَ لَهٰا وَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتٰالِ وَتَتَأَهَّبُ لِذٰلِكَ حَتّىٰ قُتِلَ فَنَزَلَتْ وَقَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ عليه السلام، فَقٰالَتِ الْمَلٰائِكَةُ: يٰارَبِّ أَذِنْتَ لَنٰا فِي الْإِنْحِدٰارِ وَأَذِنْتَ لَنٰا فِي نُصْرَتِهِ، فَانْحَدَرْنٰا وَ قَدْ

برای اینکه همه چیز درلوح محفوظ ثبت است و ممکن‌است مقصود امام این باشد که امام مبین همین صحیفه وصیت‌نامه است یا محفظه‌ایکه شامل آنست ودر بعضی اخبار بامیرالمؤمنین تفسیر شده و بعضی آن‌را نامه اعمال دانسته اند.

قوله‌فی نسخة‌الصفوانی‌زیادة ـ این‌سخن یکی از روات کلینی است زیرا نسخه‌های کافی به روایات چندی ثبت شده که یکی‌از آنها همین صفوانی است واو محمدبن احمدبن‌عبدالله‌بن قضاعة بن صفوان بن‌مهران جمال‌است که‌مردی ثقه وفقیه وفاضل بوده.

۲ـ محمدبن ابراهیم نعمانی.

۳ـ هرون‌بن موسی تلعکبری.

میان این‌نسخه‌ها اختلافی بوده و بعضی ازمتاخـرین از این روات چون شیخ صدوق محمد بـن بابویه و شیخ مفید «ره» وهم طرازان آن‌ها خواستند میان این نسخ جمع کنند ونسخه واحده باشد ومورد اختلاف‌را معین کنند وچون این‌خبر آینده در نسخه صفوانی بوده ودر سایر روایات نبوده با این‌جمله‌بدان اشاره‌شده.

٥ـ حریز گوید بامام صادق گفتم قربانت. چه اندازه عمرشما خاندان کوتاه است ومرگ‌شما ائمه بهم نزدیك است با اینکه مردم بشما نیازمندند؟ فرمود هر کدام ازما صحیفه و برنامه‌کار داریم که‌در آن هرچه باید عمل‌شود درمدت‌امامت ثبت‌است وچون مندرجات آن بآخر رسید، فهمیده شود که‌عمر بآخررسیده ،وپیغمبر(درخواب) آید وخبرمرگ اورا بوی‌دهد وآنچه ازمقام‌نزد خدا داردباو گزارش دهدوچون نوبت بحسین (ع) رسید وصحیفه مخصوص‌خودراخواند ودرآینده‌نزدیك خبرمرگ اورا شرح داده بود ولی کارهائی مانده‌بود که انجام نشده‌بود پس‌برای نبرد وشهادت خروج کردواز امور انجام نشده این‌بود که ملائکه ازخدا طلب یاری اوراکرده بودند وباستجابت هم رسیده‌بود و آن ملائکـه آماده نبردشده بودند ومهیای حرکت بودند که آن‌حضرت کشته‌شد ووقتی بزمین آمدند که‌مدت‌او بسر رسیده بود وشهیدشده بود، ملائکه عرضکردند بار پروردگارا بمااجازه فرود آمدن دادی و اجازه

قَبَضْتَهُ ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِمْ : أَنِ الْزَمُوا قَبْرَهُ حَتّٰى تَرَوْهُ وَقَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَابْكُوا عَلَيْهِ وَعَلٰى مٰا فٰاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَبِالْبُكٰاءِ عَلَيْهِ ، فَبَكَتِ الْمَلٰائِكَةُ تَعَزِّياً وَحُزْناً عَلٰى مٰا فٰاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ ، فَإِذٰا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصٰارَهُ .

یاری کردن حسین رادادی ما فرودآمدیم و توجان اورا گرفتی، خدابآن‌ها وحی کرد که برسر قبر اوبمانید تا اورا ببینید که بیرون آمده واورا یاری کنید واکنون براوگریه کنید وگریه کنید بر اینکه فرصت یاری اوازدست شما رفت،زیرا شمامخصوص بیاری کردن اوشده‌اید وبرگریستن‌درمصیبت او، فرشته‌ها بعزاداری امام‌حسین گریستند واز غم ازدست رفتن یاری آن‌حضرت هم‌میگریند وچون‌از قبر برآید (دردوران رجعت) ازیاران اوباشند.

شرح- ازمجلسی «ره» بدانکه رجعت یعنی برگشت جمعی‌از مؤمنان بدنیا پیش‌از قیامت‌درزمان قائم (ع) یاپیش ازآن یابعدازآن برای دیداردولت حقه وشادی ازآن و برای انتقام ازدشمنان خودو هم رجوع جمعی‌ازکافران و منافقان برای انتقام‌ازآنان، واین ازعقاید مخصوص بامامیه است که برآن اتفاق دارند و اخبار آن متواتر است و برخی‌آیات قرآن هم برآن‌دلالت دارد ومیان علماءامامیه و دیگران در این موضوع مناظرات بسیاری واقع شده است و علمای ما در اثبات رجعت کتاب هـای مبسوطی نوشته‌اند :

١- احمدبن داود جرسانی‌ره.

٢- حسن‌بن علی‌بن ابیحمزه بطائنی‌ره.

٣- فضل‌بن شاذان‌نیشابوری‌ره.

٤- صدوق محمدبن بابویه‌ره.

٥- محمدبن مسعود عیاشی‌ره.

٦- حسن‌بن سلیمان، شاگرد شهید ثانی‌ره.

و متکلمین از علماء ما آن‌را ذکر کرده‌اند چون مفید و شیخ الطائفه و سیدمرتضی وعلامه وکراچکی و دیگران ازعلمای امامیه و همه کتب‌حدیث‌موجود دراینزمان پراز ذکررجعت‌است ومن‌در کتاب بحارالانوار جلد ١٣ بیش‌از دویست حدیث ازچهل وچند اصل معتبر درباره رجعت نقل کرده‌و همه صریح دراثبات رجعتند و اما راجع برجعت ائمه (ع) اخبار در رجعت امیرالمومنین و امام حسین (ع) متواتر است و در رجعت رسولخدا (ص) هم اخبار بسیاری است و درباره رجعت سایر ائمه هم روایـات فراوانی است ولی بدان بسیاری نیست و اما در بـاره خصوصیات رجعت اخبار اختلاف دارد :

١- آیارجعت‌هم‌زمان ظهور امام‌قائم (ع)است یاجلوتر یاعقب‌تر.

٢- درمدت رجعت هریك.

وتحقیق‌این‌خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی بدان کافی‌استواختلاف اخباردرخصوصیات یك موضوعی باعث انکاراصل آن نمیشود زیرا درمعاد ودر اصول دین‌هم اخبارمختلفی وارد شده با

اینکه اصل آنها قطعی است : دربصائرالدرجات سعدبن عبدالله بسند صحیح از امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که اول کسیکه زمین برای او شکافد و بدنیا برگردد حسین بن علی (ع) است رجعت عمومی نیست بلکه برای افراد مخصوصی است یعنی مؤمن محض ومشرك محض، امام باقر(ع) فرمود اول کسیکه برگردد همسایه شماحسین است (خطاب باهل کوفه) سلطنت کند تا ازپیری ابروانش بر چشمانش بریزند، فرمود کسیکه پیش‌از قیامت حساب مردم‌را متصدیست حسین‌بن‌علی (ع)است وروز قیامت برای بردن ببهشت یا بردن بدوزخ برپا میشود .

ودر روایت صحیح‌است که زراره گوید ازامام صادق(ع) راجع باین امور مهمه مانند رجعت ومانندش پرسیدم فرمود ازاینکه میپرسید هنوزوقتش نرسیده و خدای عزوجل فرموده (۳۹ـیونس) بلکه دروغ شمردند آنچه را در علم آنها نگنجید و هنوز تأویل آنرا درك نکرده‌اند.

درروایت موثق است که امام باقر بابوبصیر فرمود: مردم عراق منکررجعت هستند؟ گفتم ، آری، فرمود مگر قرآن نمیخوانند (۸۳ـ النمل) روزیکه محشور سازیم از هرامتی فوجی‌را ، وابی الصلاح گوید امام‌باقر (ع) بمن فرمود ازبرگشتنها ازمن میپرسی؟ گفتم‌آری، فرمود: این از قدرت است ومنکر آن نباشند جزقدریه، این قدرت‌خدااست مبادامنکرآن گردی.

در تفسیرعیاشی ازامام‌صادق درقول‌خدای‌تعالی (٦ـاسراء) سپس برگردانیدیم بسودشمابرگشت بآنان راـ فرمود مقصود خروج حسین(ع) است دررجعت باهفتاد تن ازاصحابش که با اوشهید شدند با خودهای زراندودی که دورویه دارند وبهمه مردم ابلاغ میکنند که این‌حسین‌است خروج کرده،نباید مومنان درباره او شك کنند اونه دجال است ونه شیطان و حجت قائم هم میان شمااست و چون در دل های مؤمنین بر جا شد که آنحضرت حسین «ع» اسب موت حجت قائم در رسدو آنکه وی را غسل دهد و کفن کند و حنوط نهد و در گورش گذارد حسین بن علی(ع) است چون متولی‌امام جز امام نباشد.

وعلی‌بن ابراهیم درروایت‌حسن ازعلی‌بن الحسین«ع» درتفسیر قول خدا (۸۵ـ القصص) براستی آنکه قرآن را برتو فرض‌کرده تورا بوعدمقرر بر گرداند.

فرمود رجعت میدهد بسوی شما پیغمبر شمارا و شیخ‌صدوق درفقیه‌ازامام‌صادق روایت کرده که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما ندارد ومتعه ما را حلال نمیداند و شیخ در کتاب غیبت خود به اسناد خود از مفضل روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود چون قائم ظهور کند بالای سر مومن روند در قبر او وباو گویند ای‌فلانی براستی صاحب‌الامر تو ظهور کرده؛ اگر خواهی خودرا باو برسانی برسان واگر خواهی در سایه کرامت پروردگار خود بیارامی‌بیارام.

در مسائل سرویه از شیخ مفید قدس‌سره که از وی سئوال شده ازآنچه روایت شده ازمولای‌ما جعفربن محمدالصادق «ع» دررجعت وچه معنی‌دارد قول آنحضرت که ازما نیست هرکه نپذیردمتعه ما را و ایمان نیاورد برجعت ما آیا این رجعت حشریست برای خصوص مومن در دنیا یاشامل‌ظالمین جبار هم میشود پیش‌از روزقیامت.

شیخ بعداز جواب از متعه نوشت و اما فرمودهٔ او که هرکه برجعت ایمان ندارد از ما نیست مقصودش اینست که خدایتعالی مردمی را محشورکند از امت محمد«ص» بعداز مرك وپیش ازقیامت

((بابٌ))

الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقَالَ لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وُلْدِ أَبِيهِ وَيَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ ، وَ يَقْدَمُ الرَّكْبُ فَيَقُولُ: إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ؟ فَيُقَالُ : إِلَى فُلَانٍ، وَالسِّلَاحُ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ، تَكُونُ الْإِمَامَةُ مَعَ السِّلَاحِ حَيْثُمَا كَانَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ يَزِيدَ شَعِيرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام : الْمُتَوَثِّبُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْمُدَّعِي لَهُ ، مَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِ؟ قَالَ:

و اینمذهب مختص بآل محمد است وقرآن بدان گواه است خدای عزوجل درباره حشر اکبر روز قیامت فرموده (٤٧ـ کهف) آنها را محشور کردیم واحدی از آنها را ترك نکردیم، ولی درحشر رجعت پیش از قیامت فرماید (٨٣ ـ النمل) و روزیکه محشور کنیم از هرامتی فوجی از کسانیکه بآیات ما تکذیب کنند وآنها رانده شوند ـ و خدا خبر داده که حشر دوتا است عام است و خاص و خدا خبر داده از ظالمانیکه محشور شوند ودر حشر اکبر گویند (١١ـ غافر) پروردگارا مارا میراندی دوبار ، وزنده کردی دوبار ـ (یکبار در رجعت و یکبار در قیامت) عامه در این آیه تاویل مردود و ناپسندی دارند . سپس شرح مبسوطی دراین باره بیان کرده وفرموده رجعت درعقیده ما مخصوص بمومن محض وکافر محض است نه دیگران وچون خدا اراده آن کند بخیال شیاطین دشمن خود اندازد که بدنیا برمیگردند تا باز سرکشی خودرا آغاز کنند و برتمرد خودبیفزایند وخدا بوسیله دوستان مؤمن خود ازآنها انتقام گیرد واز آنها نماند جز گرفتار عذاب و نقمت وعقاب وزمین ازلوث وجود آنها پاك شود ودین خدا بماند ورجعت مخصوص مؤمنان محض ومنافقان محض ملت اسلام است نه امتهای گذشته انتهی وسید مرتضی علیه الرحمه در جواب مسائل ری فصل مشبعی دراینباره آورده وهم شیخ طبرسی در مجمع البیان وصدوق در عقائد ومن همه این گفته‌ها را در کتاب کبیرخود جمع کردم ودراینجا اندکی ازبسیار راياد نمودم پایان کلام مجلسی «ره».

(باب)

اموریکه موجب حجت و دلیل برامامت امام میشوند

١ ـ ابن ابی نصر گوید به امام رضا(ع) گفتم: وقتیکه امام بمیرد باچه امام بعداز اوشناخته شود؟ فرمود: امام نشانه‌ها دارد یکی اینکه بزرگترین پسرهای پدر خودمیباشد ودارای فضیلت ووصیت است ومعروف است بطوریکه یك‌شتر سوار که از خارج وارد شهر می‌شود ، میپرسد فلان امام بـکه وصیت کرده، می گویند به فلانی، وسلاح درمیان ما چون تابوت است در میان بنی اسرائیل وامامت به همراه سلاح است هر جا که باشد.

٢ ـ عبدالا علی گوید: به امام صادق(ع) گفتم، آنکه بناحق برمسند امامت جسته و مدعی آن است چه دلیلی بردر او است؟ فرمود از احکام حلال وحرام ازوی پرسند سپس روبمن کرد و فرمود

يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ، قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ: أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمْتَ الْمَدِينَةَ سَأَلْتَ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَ الصِّبْيَانَ : إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ ؟ فَيَقُولُونَ : إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ .

٣ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قِيلَ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ ؟ قَالَ : بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَ بِالْفَضْلِ ، إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَلَا بَطْنٍ وَلَا فَرْجٍ ، فَيُقَالُ: كَذَّابٌ وَيَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ ، وَمَا أَشْبَهَ هٰذَا .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : مَا عَلَامَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ ؟ فَقَالَ: طَهَارَةُ الْوِلَادَةِ وَ حُسْنُ الْمَنْشَأِ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ، عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ، فَقَالَ : الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ : الْكِبَرُ وَ الْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ ، إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا : إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ ؟ قِيلَ: إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَدُورُوا مَعَ السِّلَاحِ حَيْثُمَا دَارَ ، فَأَمَّا الْمَسَائِلُ فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ .

سه‌دلیل هست که‌در کسی‌جمع نباشند جزاینکه بحق‌صاحب مقام امامت است:

الف‌ـ اولی واحق‌باشد نسبت به‌امام سابق بر خود.

ب‌ـ سلاح نزد او باشد.

ج‌ـ وصی معروف امام‌سابق باشد بطوریکه وقتی تووارد شهر مدینه شدی ازعموم مردم و از بچه‌ها پرسیدی فلان‌امام بچه کسی وصیت کرده؟ بگویند بفلان‌پسر فلان.

۳ـ حفص‌بن بختری گوید به‌امام صادق(ع) عرض‌شد باچه چیز امام شناخته میشود؟ فرمود به وصیت معروفه و بفضیلت ، امام کسی استکه احدی نمیتواند به او طعنی زند که گناهی با دهان یاشکم یا فرج کرده است ودرباره او نتوانند بگویند دروغگو است یا مال مردم خور است و یا مانند این‌حرفها.

٤ـ معاویة‌بن وهب گوید به‌امام باقر(ع) گفتم، نشانه امام بعداز امام‌چیست؟ فرمودحلالزادگی‌و پرورش‌خوب و کناربودن از لهو ولعب.

٥ـ احمدبن عمر گوید پرسیدم ازامام رضا(ع) از دلیل برصاحب امرامامت، فرمود: دلیل آن کبر (سن) وفضل ووصیت روشن‌است، تاآنجا که چون‌کاروانی‌بمدینه واردشوند وبگویندفلان‌امام‌بکه وصیت کرده، گویند، بفلان پسر فلان، شما با سلاح پیغمبر بگردید هر کجا آن گردید ، که همراه باامامت است، اما صرف‌مسائل دلیل نمیشوند.

٦ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ عَاهَةٌ

٧ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام :جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ ؟ قَالَ : فَقَالَ: بِخِصَالٍ أُمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لِتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَيُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ: وَاللهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللهِ إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ؟ ثُمَّ قَالَ لِي : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى

شرحـ از مجلسی (ره) منظور این‌استکه‌مسئله پرسیدن‌وجواب شنیدن برای‌عوام دلیل‌نمیشود ولی برای‌علماء ودانشمندان دلیل‌میشود. واین روایت با روایت ۲ که سئوال را دلیل امامت دانسته مخالفتی ندارد.

٦ ـ امام صادق (ع) فرمود : امر امامت در پسر بزرك است به شرط آنکه عیبی نداشته باشد.

شرحـ از مجلسی «ره»ـ مقصود عیب بدنی است زیرا امام باید از نقص درخلقت که اورازشت کند وخوار نماید بر کنار باشد، چون عبدالله‌افطح که بزرگترین پسران امام صادق(ع) بود ولی دو عیب داشت یکی‌افطح بود یعنی پاهای او بی‌اندازه پهن‌بود ودوم اینکه نادان بود بلکه فاسدالعقیده بود، مفید «ره» گفته است درارشاد که بعداز اسمعیل بزرگترین برادران خودبود ولی نزدپدرخود آبروئی نداشت ومتهم بود که باوی درعقیده مخالف‌است وگفته‌اند باحشویه آمیزش‌داشته و بمذاهب مرجئه مایل بود..

۷ـ أبوبصیر گوید: به‌ابوالحسن (ع) گفتم قربانت امام بچه دلیل شناخته میشود؟ گوید در جواب فرمود بچندخصلت:

۱ـ باچیزیکه ازپدر درباره او سابقه دارد (مانند نص براو وسپردن علم امامت باو) باشاره بوی تادلیل‌امامت باشد.

۲ ـ هرچه از او پرسند جواب گویدو اگر در برابراوخاموش نشینند اوخود آغازسخن کند.

۳ـ میتواند از فرداخبر دهد.

٤ـ با مردم‌جهان بهرزبانی‌می‌تواندسخن کند واهل‌هرزبانی‌می‌تواند بااو بی‌مترجم گفتگو کند.

سپس فرمود ای ابومحمد من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی یك نشانه‌ای‌بتو مینمایم، دیری نگذشت که مردی ازاهل خراسان وارد مجلس‌ما شد وآن خراسانی بزبان عربی با آن حضرت سخن گفت ولی ابوالحسن بفارسی جوابش داد، آن خراسانی گفت قربانت بخدا مانع من از اینکه بزبان فارسی باشما سخن گویم این بود که شما زبان فارسی را خوب ندانید. فرمود: سبحان‌الله، اگر من نتوانم جواب تو را بگویم، چه فضیلتی برتو دارم، سپس بمن فرمود : ای ابامحمد براستی سخن

عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هٰذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ .

(بابُ)

ثَبَاتِ الْإِمَامَةِ فِي الْأَعْقَابِ وَأَنَّهَا لَا تَعُودُ فِي أَخٍ وَ لَا عَمٍّ وَلَا غَيْرِهِمَا مِنَ الْقَرَابَاتِ

١ــ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : لَاتَعُودُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَبَداً ، إِنَّمَا جَرَتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ» فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ .

هیچکس برامام نهان نیست و نه گفتار پرنده و جانداران و نه هیچ زنده‌ایکه روح‌دارد هر که‌اینخصال را ندارد امام نیست.

(باب)

اثبات امامت در اعقاب و سلب آن از برگشت ببرادر و عم و خویشان دیگر

١ــ امام صادق (ع) فرمود: امامت بعد ازحسن وحسین هرگز از برادر ببرادر نرسد،ازدوران علی بن الحسین منحصراً طبق گفتار خدا (الانفال ــ ٧٥احزاب ــ ٦) اولوالارحام بهمدیگر اولی‌هستند، جاری‌شده وبعداز علی‌بن‌الحسین‌امامت‌نباشد جز پشت به‌پشت ــ یعنی ازپدر بپسر.

شرح ــ ازمجلسی «ره»: بدانکه آیه ارحام دردو جای قرآن نازل شده، یکی درسوره انفال همچنین: اولوالارحام بعضی اولی هستندببعضی‌درکتاب خدا زیراخدا بهرچیزی داناست ــ دوم‌درسوره احزاب باین تعبیر، پیغمبر بمؤمنان از خودشان اولی است و زنانش مادر آنهایند واولوالارحام‌بعضی شان اولی هستند ببعضی درکتاب خدا از مؤمنان و مهاجران جزاینکه بخواهید نسبت بدوستانتان احسانی کنید، این درکتاب ثبت بوده‌است.

درآیه اول چون مقابل اولی مقدر است دومعنی دارد اول آنکه اولوالارحام بر یکدیگر از خودشان اولی هستند دوم آنکه نسبت ببیگانه اولی هستند و بمعنی دوم دلالت بر مطلب ندارد واما آیه دوم‌هم دو وجه‌دارد یکی اینکه من المؤمنین را بیان اولوالارحام بگیری ودیگر آنکه‌صله‌اولی باشد و بیان طرف مقابل اولی را بیان کند و همان معنی دوم‌را بدهد که منظور اولویت ارحام است از بیگانه و ظاهراً منظور امام همان‌آیه دوم است که انسب باینمعنی است زیرا اول حق‌رسول وازواج اورا بیان‌کرده و باید این جمله‌هم برای بیان‌حق ارحام آنحضرت باشد وروایت صدوق(ره) هم‌مؤید آنست،(حدیث۲ باب آتی)درعلل باسنادخود ازعبدالرحیم‌قصیرآورده که‌ازامام باقر(ع) پرسید، ازقول‌خدا عزوجل«النبی اولی‌بالمؤمنین ــ تا ــ فی کتاب‌الله ــ که درباره‌چه کسی نازل شده؟فرمود درامر امامت‌نازل شده، این‌آیه درحسین‌بن علی واولاد وی‌نازل‌شده، ما اولی‌هستیم به‌امر امامت وبجانشینی

۲ ـ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: أَبَى اللهُ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَحَدَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ أَتَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي عَمٍّ أَوْ خَالٍ ؟ فَقَالَ : لَا، فَقُلْتُ: فَفِي أَخٍ ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَفِي مَنْ ؟ قَالَ: فِي وَلَدِي ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ لَا وَلَدَ لَهُ ـ .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تَجْتَمِعُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ .

از جانب رسول‌خدا از سائر مؤمنین و مهاجرین، گفتم اولاد جعفر بهره از آن دارند؟ فرمود: نه،و من خاندانهای عبدالمطلب را یکی یکی برشمردم و امام فرمود: نه، و اولاد امام حسن را فراموش کردم و بعداز آن خدمت او رسیدم و گفتم اولاد امام حسن بهره‌ای از امامت دارند؟ فرمود: نه،ای عبدالرحمن هیچ محمدی را در آن بهره‌ای نیست جز ما را، و در این روایت هم «من» راصله اولی تقریر کرده وبرای بیان‌طرف مقابل اولی‌دانسته ومفهوم‌آیه اولویت‌آنهااست در برابراجانب وذکر اولاد حسین از آیه فهمیده نمیشود بلکه از ظهور مطلب و تواتر نص میان خاص‌وعام ثابت‌است تا اینجا کلام مجلسی (ره) است.

ظاهر این‌است که جمله **اولوالارحام بعضهم اولی ببعض** بعنوان ضرب‌المثلی برای‌بیان مقدم بودن طبقات ارحام بریکدیگراستعمال شده‌و شاید بهمین معنی‌در عرف عرب حجاز درآن دوره متعارف بوده است و طرف برابر اولی که همان اولوالارحام ابعد باشند درضمن جمله درج بوده ولازم‌عرفی آن‌بشمار میرفته است و بهمین مناسبت درموضوع‌طبقات ارث‌و درآیات‌راجع بارث طبقات بدون تردید بدان استدلال شده واحتمال اینکه‌طرف برابر اولی‌اجانب باشند صرف یك تصور بیمورد بیش‌نیست‌بنابراین «من» در«من‌المؤمنین» هم بیانیه‌است و«الاان‌تفعلوا»هم استثناء منقطع‌است.

۲ـ از یونس بن یعقوب که شنیده امام صادق (ع) میفرموده خدا نخواسته امامت را بعد از حسن وحسین (ع) بدو برادر دهد.

۳ـ محمدبن اسمعیل بن بزیع از امام رضا (ع) پرسید امامت بعم و خال میرسد؟ فرمود : نه ، گوید گفتم ببرادر ؟ فرمود : نه ، گفتم پس در کی‌است ؟ فرمود : درپسر من است ، آنروز هنوز امام رضا پسری نداشت .

٤ـ امام صادق (ع) فرمود، امامت دردو برادر جمع نمیشود بعدازحسن وحسین(ع)، همانا در اعقاب‌است واعقاب اعقاب.

۵ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ لَا أَرَانِيَ اللهُ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسَى حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ: بِوَلَدِهِ ، قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ وَتَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَابْناً صَغِيراً فَبِمَنْ أَئْتَمُّ ؟ قَالَ : بِوَلَدِهِ ثُمَّ وَاحِداً فَوَاحِداً . ـوَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ ـ : ثُمَّ هٰكَذَا أَبَداً .

(بَابُ)

مَا نَصَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَسُولُهُ عَلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاحِداً فَوَاحِداً

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ يُونُسَ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ، سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام : فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ : فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمِّ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عليهم السلام فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟ قَالَ: فَقَالَ: قُولُوا لَهُمْ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَمْ يُسَمِّ اللهُ لَهُمْ ثَلَاثاً وَلَا أَرْبَعاً ، حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ لَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَماً دِرْهَمٌ . حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله هُوَ الَّذِي

۵ـ عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابیطالب گوید : به امام صادق (ع) گفتم اگر پیش آمدی شد (یعنی شما وفات کردید) خدا برایم آنروزرا نیاورد؛ من بچه کسی بگروم ، اشاره به فرزندش موسی کرد گوید، گفتم اگر برای موسی پیش آمدی شد به که بگروم؟ فرمود بپسرش، گفتم اگر برای او هم پیش آمدی شد و برادر بزرك و پسر صغیری دارد به که بگروم فرمود بپسر اوسپس بهریك ازاولاد ـودر نسخه صفوانیست که ـ سپس همچنین تاهمیشه.

(باب)

آنچه نص از خدا عزوجل ورسولش صادر شده بر ائمه یکی بعد ازدیگری

۱ـ ابی بصیر گوید، از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل (۵۹ـالنساء) از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خودتان اطاعت کنید؟ فرمود: درباره علی بن ابیطالب وحسن وحسین (ع) نازل شده ، من باو گفتم براستی مردم میگویند، چرا او نام علی و خاندانش رادر کتاب خدا عزوجل نبرده، گوید: فرمود، در پاسخ آنها بگوئید که برای پیغمبر آیه نماز نازل شد وخدا در آن نام نبرد سه رکعت و چهار رکعت را تا اینکه رسولخدا (ص) آنرا شرح داد و آیه زکوة نازل شد خدا نام نبرد که باید از چهل درهم یکدرهم داد تا رسولخدا (ص) بود که آنرا شرح داد

فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَ نَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ : طُوفُوا اُسْبُوعاً حَتّٰى كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: فِي عَلِيٍّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ ، فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ ؛ وَقَالَ عليه السلام اُوصِيكُمْ بِكِتَابِ اللهِ وَأَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتّٰى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذٰلِكَ ، وَقَالَ : لَا تُعَلِّمُوهُمْ ، فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ ؛ وَقَالَ : إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَلَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ ، فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَآلُ فُلَانٍ وَلٰكِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ تَصْدِيقاً لِنَبِيِّهِ ﷺ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَكَانَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ اُمِّ سَلَمَةَ ، ثُمَّ قَالَ : اَللّٰهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلاً وَثِقْلاً وَهٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ ثِقْلِي ، فَقَالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ فَقَالَ : إِنَّكِ إِلَى خَيْرٍ وَلٰكِنَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلِي وَ ثِقْلِي فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكَثْرَةِ مَا بَلَّغَ فِيهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَ أَخْذِهِ بِيَدِهِ ، فَلَمَّا مَضٰى عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ - وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ - أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَا وَاحِداً مِنْ

و آیه حج نازل شد و نفرمود بمردم که هفت دور طواف کنید تا آنکه رسولخدا بود که آنرا شرح کرد برای مردم و نازل شد **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم** و در باره علی و حسن و حسین(ع) نازل شد و رسولخدا(ص) درباره علی(ع) فرمود هر که را من مولا و آقایم علی (ع) مولا و آقا است.

و فرمود من بشما وصیت میکنم در باره کتاب خدا و خاندانم زیرا من از خدا عزوجل در خواسته‌ام که میان آنها جدائی نیفکند تا آنهارا بر سرحوض بمن رساند، خدا این خواست مرا داد و فرمود : چیزی بآنها نیاموزید که آنها ازشما اعلم هستند ، فرمودخاندان من شمارا از هیچ درهدایت بیرون نکنند و هرگز شمارا بباب گمراهی وارد نکنند، اگر پیغمبر خاموش می‌نشست و آنرا در خاندان خود شرح نمیکرد، آل فلان و آل فلان ادعای آنرا میکردند ، ولی خدا در کتاب بازهم شرح آنرا برای تصدیق پیغمبرش بیان کرد و نازل نمود (۳۳ـ الاحزاب) همانا خدا میخواهد پلیدی‌را از شما خاندان بخصوص ببرد و شما را پاك کند، علی بود وحسن وحسین و فاطمه (ع) که پیغمبر (ص) آنها را زیر عبا گرد آورد، در خانه امسلمه ، وسپس فرمود بار خدایا هر پیغمبری خاندان و بنه‌ای دارد و اینها خاندان و بنه منند، امسلمه گفت آیا من از خاندان تو نیستم؟ فرمود، تو روبخوبی‌داری ولی اینان خاندان و بنه منند.

چون رسولخدا (ص) وفات کرد، علی(ع) اولی واحق ازهمه مردم بود برای پیشوائی مردم، برای تبلیغات بسیاری که رسولخدا (ص) نسبت باو کرده بود و او را برابر مردم بپا داشته بود و دست او را در دست داشت وچون علی (ع) در گذشت ، نمی‌توانست و اقدام نمیکرد که محمدبن علی یا

وُلْدِهِ إِذاً لَقَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ : إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى أَنْزَلَ فِينا كَما أَنْزَلَ فِيكَ فَأَمَرَ بِطاعَتِنا كَما أَمَرَ بِطاعَتِكَ وَبَلَّغَ فِينا رَسُولُ اللهِ ﷺ كَما بَلَّغَ فِيكَ وَأَذْهَبَ عَنّا الرِّجْسَ كَما أَذْهَبَهُ عَنْكَ، فَلَمّا مَضى عَلِيٌّ عليه السلام كانَ الْحَسَنُ عليه السلام أَوْلى بِها لِكِبَرِهِ، فَلَمّا تُوُفِّيَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُدْخِلَ وُلْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ وَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «وَ اُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ» فَيَجْعَلُها فِي وُلْدِهِ إِذاً لَقالَ الْحُسَيْنُ أَمَرَ اللهُ بِطاعَتِي كَما أَمَرَ بِطاعَتِكَ وَطاعَةِ أَبِيكَ وَبَلَّغَ فِيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ كَما بَلَّغَ فِيكَ وَفِي أَبِيكَ وَأَذْهَبَ اللهُ عَنِّي الرِّجْسَ كَما أَذْهَبَ عَنْكَ وَعَنْ أَبِيكَ ، فَلَمّا صارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّعِيَ عَلَيْهِ كَما كانَ هُوَ يَدَّعِي عَلى أَخِيهِ وَعَلى أَبِيهِ، لَوْ أَرادا أَنْ يَصْرِفا الْأَمْرَ عَنْهُ وَلَمْ يَكُونا لِيَفْعَلا ثُمَّ صارَتْ حِينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَجَرى تَأْوِيلُ هٰذِهِ الْآيَةِ «وَ اُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ» ثُمَّ صارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ صارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ . وَ قالَ : الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ وَاللهِ لا نَشُكُّ فِي رَبِّنا أَبَداً .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ وَالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَعِمْرانَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام مِثْلَ ذٰلِكَ .

عباس بن علی یا یکی از پسرانش را وارد امر امامت کند ، زیرا در اینصورت حسن وحسین(ع) می گفتند خدا در باره ما حکم نازل کرده چنانچه درباره تو نازل کرده و به اطاعت ما دستور داده چنانچه به اطاعت تو دستور داده و درباره ما تبلیغ کرده رسولخدا مثل اینکه درباره تو تبلیغ کرده‌و پلیدی را ازما برده‌است چنانچه از توبرده است، چون علی (ع) در گذشت، حسن(ع)اولی بود بخاطراینکه بزرگتر بود وچون او وفات میکرد، نمی‌توانست ازاولاد خود وارد امر امامت کند واقدام به‌آن‌هم نمیکرد بااینکه خدا میفرماید واولوالارحام‌بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌الله و اگر آنرا برای‌اولادش مقرر میکرد، امام حسین(ع) میگفت خدا به اطاعت من فرمان داده چنانچه به‌اطاعت تو فرمان داده‌و اطاعت پدرت و رسولخدا درباره من‌هم تبلیغ کرده مثل آنکه درباره تو وپدرت تبلیغ کرده وخدا پلیدی را از من برده مثل اینکه از تو و پدرت برده است وچون امامت بحسین (ع) رسید هیچکدام از خاندان وخویشانش نمیتوانستند براو ادعائی بیاورند چنانچه او میتوانست‌طرح دعوی‌نسبت ببرادر وپدر کند، در صورتیکه میخواستند امر امامت را از او بگیرند و بدیگری منتقل کنند بااینکه این کاررا نمیکردند و چون خلافت بحسین (ع) رسید، این آیه اجراء گردید که **اولوالارحام‌بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌الله‌و** امامت پس‌از حسین‌بعلی‌بن الحسین (ع) رسید و بعداز علی‌بن‌الحسین بمحمدبن علی (ع)ـ فرمود مقصود از رجس وپلیدی که از ما برده‌اند شك‌است وبخدا ما هرگز در پروردگار خود شك نداریم(مقام توحیدخالص همین‌است).

٢ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ اِبْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِالرَّحِيمِ بْنِ رَوْحٍ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ» فِيمَنْ نَزَلَتْ؟ فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ، إِنَّ هٰذِهِ الْآيَةَ جَرَتْ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ بَعْدِهِ، فَنَحْنُ أَوْلىٰ بِالْأَمْرِ وَ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، قُلْتُ: فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَلِوُلْدِ الْعَبَّاسِ فِيهَا نَصِيبٌ؟ فَقَالَ: لَا، فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بُطُونَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، كُلُّ ذٰلِكَ يَقُولُ: لَا، قَالَ: وَنَسِيتُ وُلْدَ الْحَسَنِ عليه السلام فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهَا نَصِيبٌ؟ فَقَالَ: لَا، وَاللهِ يَا عَبْدَالرَّحِيمِ! مَا لِمُحَمَّدِيٍّ فِيهَا نَصِيبٌ غَيْرَنَا.

٢ـ عبدالرحیم بن روح‌القصیر ازامام باقر (ع) (پرسید) که قول خدا عزوجل (٦ـ الاحزاب) پیغمبر بمردم از خودشان اولی است و زنهایش مادران آنانند و اولو الارحام اولی هستند بعضی بر بعضی در کتاب خداـ درباره چه کسی نازل شده؟ فرمود درباره امر خلافت نازل شده واین آیه در اولاد حسین (ع) بعداز او مجری گردیده و ما اولی به امر خلافت و بجانشینی رسولخدائیم از سایر مؤمنین ومهاجرین وانصار، گفتم اولادجعفر درامامت بهره‌ای دارند؟ فرمود، نه؟ گفتم پس اولاد عباس در آن نصیبی دارند؟ فرمود نه من خاندانهای عبدالمطلب را بر آن حضرت برشمردم، درباره همه میفرمود، نه، گویداولاد حسن را ازیادبردم وبعد ازآن خدمتش رسیدم وباو گفتم آیا برای اولاد حسن(ع) درامامت بهره‌ای هست؟ فرمود: نه، بخدای عبدالرحیم، برای هیچ‌فرد محمدی درامامت بهره‌ای نیست جزماها.

شرح ـ از مجلسی « ره » قوله من کنت مولاه فعلی مولاه ـ این یك جمله‌ای‌است از گفتـار پیغمبر در باره علی(ع) در روز غدیرخم وآن متواتراست از خاص وعام بدین‌فهرست:

١ـ از ابن اثیر در جامع الاصول خود بنقل‌از صحیح ترمذی از زیدبن ارقم که رسولخدا(ص) فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه.

٢ ـ بغوی در مصابیح و بیضـاوی در مشکوة از احمد و ترمذی بسندهای خود ، از زید بن ارقم .

٣ـ بروایت این هر دو ازاحمد بسندهای او ازبراءبن عازب.. بااین دنباله که عمربعلی گفت‌ای پسرأبی‌طالب‌برتو گوارا بادمولای من وهرمؤمن ومؤمنه شدی.

٤ـ ابن‌حجر عسقلانی در کتاب فتح‌الباری گفته است‌حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه‌راترمذی و نسائی نقل کردند و روایات بسیاری دارد جداً که ابن عقده برای ضبط آنها کتاب جدا گانه‌ای نوشته وبسیاری ازسندهایش صحیح وحسن است.

٥ـ ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغة گوید عثمان بن سعید از شریك بن عبدالله روایتکرده

که چون بعلی خبر رسید که مردم اورا در ادعای اینکه‌پیغمبرش بردیگران تفضیل داده ومقدم‌داشته متهم میدانند خطاب بیقیه‌اصحاب رسولخدا فرمود شما را بخدا هر کس گفتار پیغمبر را درروزغدیر خم شنیده بر خیزد و گواهی دهد ، شش تن از اصحاب رسول خدا (ص) از سمت راست علی بپا خاستند و گفتند ما شنیدیم در آن روز رسول خدا «ص» دست علی را بلند کرد وفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه..

(ابن ابی‌الحدید احادیث بسیاری در اینباره نقلکرده‌است) :

٦ـ سیوطی در در المنثور از ابن مردویه و ابن عساکر بسند شان از ابی سعید خدری نقل کرده که چون رسولخدا علی را روز غدیر بامامت نصب کرد وندای ولایت اورا درداد، جبرئیل‌این آیه‌را آورد (۳ـ المائده) امروز دین شمارا کامل کردم.

گفته است این آیه (٦۷ ـ المائده)ایا رسول به مردم برسان آنچه از پروردگارت بتونازل شده، یعنی آنچه برسولخدا نازل شده روز غدیر خم درباره علی‌بن ابیطالب،

من اخباری که در اینباره از طرق خاصه و عامه رسیده در نزدیك ده جزوه گرد آوردم و هر که خواهد بدان رجوع کند و خلاصه مطلب این است که استدلال به خبر غدیر توقف بر دو چیز دارد:

۱ـ اثبات اصل خبر.

۲ـ اثبات دلالت آن بر خلافت آنحضرت(ع).

در قسمت اول گمان ندارم خردمندی در ثبوت این خبر و تواترش شك و تردیدی بخود راه دهد زیرا :

۱ـ احاطه بدانچهٔ من در کتاب کبیر(بحار) خود گردآوردم موجب یقین است.

۲ـ شوشتری در احقاق الحق، ابن‌کثیر شامی شافعی در احوال محمدبن جریر طبری گفته من دیدم أحادیث غدیر خم را در دو مجلد سطبر جمع‌آوری کرده بود و طرق حدیث طیررا دریکمجلد و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده که او تعجب کرده بود که در بغداد نزد صحاف کتابی دیده بود که بر آن نوشته بود جلد ۲۸ از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و دنباله آن‌جلد ۲۹ بیاید.

۳ـ ابن‌جزری شافعی در رساله اسنی المطالب خود در مناقب علی (ع) تواتراین‌حدیث‌راثابت کرده است ومنکرش‌راجاهل ومتعصب خوانده.

٤ـ سیدمرتضی درشافی گوید مطالبه دلیل برصحت اصل خبر دلیل زورگوئی‌است چون‌ظاهر ومعروف ومعلوم است.

مانند غزوات پیغمبر و احوال معروفه آن حضرت و خود حجةالوداع، زیرا شهرت و علم بهمه اینها دریکدرجه‌است ویکدلیل برصحت آن اجماع علماء امت اسلامی است بر قبول آن منتهامخالفان شیعه در مقام تأویل آن برآمده‌اند و معلوم نشده که یك فرقه مسلمان وجود داشته باشد که منکر این حدیث باشد و آن را رد کند و جمعی دلیل دیگری برصحت این خبر آورده‌اند وآن نقل‌متظاهر

احتجاج امیرالمؤمنین است درشوری باین عبارت که «شما را بخدا میان شما کسی است که رسولخدا (ص) دست او را گرفته باشد و گفته باشد **من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه** جز من، و آنمردم گفتند بخدا ، نه ، و اعتراف حاضران شوری و رسیدن خبرش بدیگران صحابه بدون انکار در اینموقع مقتضی موجب قطع بصحت آنست و اگر خبر قطعی نبود و چون آفتاب وسط روز نمیدرخشید علی (ع) در اینمقام بدان استدلال نمیکرد پایان کلام سیدمرتضی.

درقسمت‌دوم استدلال ما بدان بر امامت آن حضرت دو مقام دارد **اول‌اینکه** کلمه مولی بمعنی رئیس مطاع و فرمانده مطلق آمده است و دوم اینکه در این حدیث همین معنی‌مقصوداست **درمقام اول** سید «ره» گفتهٔ هر که بلغت عرب آشنا است میداند که این لفظ را در اولی‌بتصرف بکار میبرند چنانچه در پسرعمو هم استعمال میکنند ابوعبیده استاد معروف درلغت‌در کتاب المجازفی القرآن خود در بیان آیه **ماویکم النار هی‌مولیکم** گفته معنی‌مولیکم- **اولی‌بکم‌است** وشعر لبید را شاهدآورده که:

فغدت کلا الفرجین‌تحسب انه مولی المخافة‌خلفها و امامها

یعنی اولی بترسیدنست از دنبال خود وپیش روی‌خود

ابوعبیده کسی نیست که در لغت غلط مرتکب شود و اگر غلط گفته بود دیگران ازاساتید ادب و لغت عرب باو اعتراض میکردند پس قول‌ابوعبیده و سکوت دیگران در حکم اجماع لغویین است بر اینمعنی ،

۲ـ همه مفسرین موالی را درآیه ۲۳ـالنساء- **ولکل‌جعلنا موالی‌الخ** - بمعنی‌املاك بمیراث اولی بجمع آن ، احق بدان ، معنی کرده‌اند .

۳ـ اخطل گفته فاصبحت مولاها من‌الناس بعده ☆ واحری قریش ان تهاب‌وتحمدا- یعنی‌ازهمه مردم احق بخلافت شدی.

٤ـ در حدیث‌است که هرزنی بی‌اذن مولی خود شوهر کند نکاحش باطل است ، یعنی صاحب اختیار خود- درهمه اینهامولی بمعنی‌اولی‌است.

٥ـ بعداز ذکر تأویل (۱۹ـمحمد) **ان‌الله‌مولی‌الذین آمنوا**- گفته ولی‌واولی یکمعنی دارند و آن سزاوار بخلقت ومتولی امور است.

٦ـ فراء در کتاب معانی‌القرآن گفته ولی‌ومولی در کلام‌عرب یکمعنی دارند .

۷ ـ در قرائت ابن مسعود بجای انما ولیکم الله و رسوله (٥٥ ـ المائده) انما مولیکم الله آمده.

۸ـ ابن انباری در کتاب قرآن خود معروف بشکل گفته مولی در لغت هشت قسم است‌اولی مولای نعم‌است وسپس مولی‌آزاد شده و دیگر مولابمعنی‌ولی یعنی‌اولی بالشیء وآیه سابق‌وشعرلبید را شاهد آورده، مولی بمعنی همسایه ، مولی ابن‌عم ، مولی داماد ،مولی هم پیمان و برای هرمعنی شعری هم شاهد آورده که ماذکر نکردیم چون مقصود دیگری داریم .

۹ـ ابوعمروغلام ثعلب درمعانی مولی‌سیدراآورده گرچه مالك‌نباشد ومولی بمعنی‌ولی‌را.

۱۰ـ بسیاری ازاستادان لغت یکی‌از معانی مولی راسید وآقا دانسته‌اند که نه‌مالك باشد و نه آزادکننده و اگر بخواهیم آنچه دراین باره گفته‌اند ذکر کنیم طول‌میکشدوهمین اندازه بس‌است وقانع کننده‌است پایان مختصر کلام سید «ره» .

ابن‌اثیر در نهایه گفته مولی درحدیث مکرر آمده‌است واین لفظ برجمعی اطلاق میشود چون عبد، مالك، سید، منعم، معتق، ناصر،محب، تابع، جار، عموزاده؛ هم‌قسم؛ داماد، بنده،نعمت‌پرورده ، سرپرست، وصاحب اختیار کاری هم‌مولی وولی آن‌است واز اینمعنی است من کنت مولاه فعلی‌مولاه و ببیشتر از معانی یادشده حمل میشود وحدیث ایماامرأة تزوجت بغیراذن‌مولاها فنکاحها باطل هم باینمعنی است وبجای مولاها ، ولیها هم‌آمده یعنی‌متولی وصاحب اختیار او.

بیضاوی وزمخشری ودیگر مفسرین‌هم درآیه **هی مولیکم** گفته‌اند یعنی اولی بکم‌ودر آیه **انت‌مولینا**(آخر بقره) یعنی سیدنا وناصرنا، یامتولی امورنا.

ودرمقام‌دوم‌چندمسلك‌است

۱ـ مولی حقیقت‌است در اولی بتصرف ومعانی دیگر فرع آنست به‌اضافه قیدی یاتعبیراستعاره ومجازی؛ زیرا اولی بتصرف معنی مطلق ومستقلی است برای این کلمه ومعانی دیگر محتاج بعنایت زائدی‌دارند،مالك‌رامولی گویند چون‌اولی‌بمملوك است مملوك‌را مولی گویندچون‌اولی‌است به‌اطاعت مالك واطلاق مولی‌برآزاد شده‌وآزادکننده هم‌بهمین ملاحظه است ناصررا مولی گویند چون اولی بیاری کردن یارخود است وهم قسم‌را مولی خوانند چون اولی بیاری طرف خویش‌است و جار اولی برعایت جاراست وصهر اولی بمهرورزی است جلو و عقب اولی‌جهاتند وابن عم‌اولی به‌نصرت‌استو تحمل دیه از طرف او، محب ومخلص اولی بنصرت ومحبت است وچون لفظ مولی‌درمعنی حقیقت است باید برآن حمل شود.

این وجه را یحیی بن بطریق در عمده گفته است و ابوالصلاح حلبی در تقریب‌المعارف ـ تا این‌جا از مجلسی است.

من میگویم: این سخن را بیکی‌از دووجه میتوان تحلیل کرد:

اول اینکه مولی بمعنی اولای مطلق معنی حقیقی کلمه است و برامامت‌حقه تطبیق میشود و استعمال آن در سائر معانی یااز باب استعمال مطلق است در مقید بتعدد دال ومدلول یابطور مجاز و هرجا قرینه برقید یا برمجاز نباشدباید حمل‌برمطلق شود واولویت مطلقه همان‌معنی امامت‌است و چون درحدیث قرینه برقید دیگری نیست حمل برآن میشود وشرحیکه نسبت بموارد استعمال داده برای بیان این‌است که اینها موارد مقید معنی‌اولی‌است.

دوم اینکه معنی مولیـصاحب اختیارواولی بتصرف‌است‌واینمعنی‌بقید و علت دیگری نیاز ندارد ولی سائر معانی نیاز بقید و علت دیگری دارد واگر معنی لفظی مردد شد میان مفهوم بسیط ومفهوم ترکیبی بایدحمل برمفهوم‌بسیط شودچون‌عنایت وضع‌آن کمتر استومرجع هردو وجه تعیین موضوع له‌لفظ است باقرائن وادله خارجیه وعقلیه‌ولی‌وجه‌اول ممکن‌است‌براصل عقلائی اصالة الحقیقة تطبیق شود ـ از مجلسی ره .

مسلك‌دومـ را سید درشافی ودیگران درکتب دیگر گفته‌اند (اصل اینمسلك‌ازشیخ‌بزرگوار صدوق است که درمعانی‌الاخبار درشرح حدیث غدیرآورده‌است ودیگران ازاو استفاده کرده اند ومن آنرا در مقدمه شرح و ترجمه خصال بفارسی ترجمه کرده‌ام وحق این‌بود که حق‌تقدم او حفظ شودو

بنام او نقلگردد) و خلاصه اش این است که این کلمه درحدیث پیغمبر باید بر آنحضرت تطبیق کند و به همان معنی او را به‌علی (ع) تطبیق کرده باشد و در این لفظ احتمالاتی است که در سه قسم منحصر ند :

۱ـ آنچه برخود پیغمبر تطبیق ندارد.

۲ـ آنچه براو تطبیق دارد ولی قطعا نمیتواند مقصود او باشد و بآن معنـی بر علی (ع) تطبیق ندارد.

۳ـ آنچه برخود او منطبق است و برعلی (ع) هم تطبیق میشود وقابل است که‌در این‌جمله مقصود باشد ودر این صورت تعین دارد والا کلام بیمعنی و فاسد ادا شده‌است و سخن بیفائده ازآن حضرت محال است.

۱ـ بمعنی آزادشده وهم قسم‌است ـ چون پیغمبرآزاد شده وهم‌قسم کسی نبوده.

۲ـ که قطعاً مقصود نیست معنی‌آزادکننده ومالك وهمسایه وداماد و دنبال وجلو است(چون هر کدام از اینمعانی کلام را خنده‌آور و مهمل‌میسازد مثلا ـ ای مردم هر که را من آزاد کردم علی آزاد کرده، ایمردم هر که را من همسایه‌ام علی همسایه است، ایمردم هر که را من مالکم علی مالك است وهکذا) میماند معنی ابن‌عم که مقصود این باشد ایمردم بدانید هر که را من عمو زاده‌ام علـی عموزاده است و این توضیح واضح است واز قبیل هرچه درجوی میرود آب‌است و زیرابروی‌مردمان چشم است وصدور آن از پیغمبر اسلام وآن هم دربرابر همه رجال معتبرامت ودراینموقع سفرمحال است میماند ولایت دردین ونصرت درآن یادوستی وولاء بنده آزاد شده و دلیل بر اینکه این هـا مقصود آنحضرت‌نبوده این‌است که هرمسلمانی‌وجوب ولایت‌مؤمنان‌ونصرت آنان را وظیفه دینی خود میدانسته وقرآن صریحاً آن‌را بیان کرده و خوش آیند نبود که پیغمبر اسلام آنهارا باین وضع‌جمع کند درآن حال گرما و این امر ضروری را بآنها اعلام نماید (آنهم درخصوص علی‌ع) وولاء معتق هم چه دراسلام وچه پیش‌از آن به‌عموزاده تعلق داشته وبیان توضیح واضح‌است و قول عمر طبـق روایات متظاهره درآنحال به‌علی (ع) که تو امروز مولای من و هر مؤمن شدی باولاء عتق‌مخالف است و بهمین دلیل نمیتوان گفت مقصود این‌بوده که بمردم اعلام کند علی عموزاده من‌است‌چون‌سخن بیهوده میشود و تنها معنی این سخن همان اولی‌به تدبیر امور امرو نهی است که معنی امامت‌وخلافت است پایان بیان سید(ره).

مجلسی (ره) گوید اکثر مخالفان ناچار شدند برای رد استدلال کلمه مولا را حمل به‌ناصرو محب کنند و برهیچ خردمندی نهان نیست که بیان اینمعنی متوقف بر اجتماع مردم درآن گرمای‌روز و میان راه نبود بلکه در این زمینه باید سفارشی به علی (ع) میفرمود که هر که را او یاری میکند یاری نماید و هر که را دوست میدارد دوست بدارد و اعلام آن بمردم چندان سودی نداشت مگـر مقصود اعلام نوع‌نصرت امراء باشد نسبت‌برعایا یاجلب محبت‌رعایاباشد نسبت بامیر وفرمانگذارشان‌و این‌هم خوددلیل برامامت آنحضرت میشود پایان کلام مجلسی (ره).

من میگویم مرحوم مجلسی تاشماره هفت مسلکهای استدلال بحدیث را ادامه‌داده و اکثراین بیانات از کلام شیخ بزرگوار صدوق درشرح این حدیث که ما آنرا درمقدمه ج۱ شرح و ترجمـه

خصال بفارسی ترجمه کردیم استفاده میشود وهر که خواهد بدانجا رجوع کند.

از مجلسی ره- قوله اوصیکم بکتاب‌الله واهل بیتی، میگویم‌اخباری که‌باینمضمون‌است بسیار است ومن آنهارا درکتاب بحار واردکردم واشهر آنهااین‌است.

۱ــ درمسند احمدبن حنبل بسندش ازابی سعیدخدری که رسول‌خدا (ص) فرمود، من دو ثقل‌در میان شما بجامیگذارم تا بدان ها تمسك جوئید وبعد از من هرگز گمراه‌نشوید یکی‌از دیگری‌بزرك تراست، کتاب خداست که رشته‌ای‌است اززمین تاآسمان کشیده وخاندان واهل‌بیت من‌استهلاآنها ازهم جدا نشوند تاسرحوض برمن درآیند.

۲ــ اززیدبن ثابت- بهمین مضمون .

۳ــ درصحیح مسلم اززیدبن ارقم، گوید رسول‌خدا در سرآبی میان مکه ومدینه بنام‌خم میان ما بسخنرانی برخاست و خدارا سپاس گفت وستود وپند داد و یادآوری فرمود وگفت ایا مردم من بشرم و نزدیك است داعی حق را لبیك گویم ، من دوثقل در میان شما میگذارم وآن دو کتاب خدا است که نور دارد، بکتاب خدا بچسبید و آنرا بگیرید و نسبت بقرآن تشویق و ترغیب کرد و سپس فرمود و اهل‌بیتم تاسه بار.

٤ــ ابن اثیر در جامع الاصول نقل از صحیح ترمذی از جابر بن عبدالله گوید روز عرفه در حجة الوداع دیدم رسول خدا (ص) سوار بـر ناقه عضباء خود سخن میراند ، و شنیدم میفرمود : من در میان شما بجا میگذارم آنچه راکه اگربدان بچسبید گمراه نشویدهرگز. کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم.

٥ــ اززیدبن ارقم- قریب بمضمون حدیث۱.

احدی از مخالفان منکر این حدیث نیستند و در مقام استدلال به امامت در دلالت آن اعتراض بیجا دارند .

آل فلان و آل فلان مقصود آل عباس و آل جعفر و سائر خویشان پیغمبرند یاآل تیم وآل عدی بشبهه قرابت قبیله‌ای- ازمجلسی (ره).

قوله- و لکن الله عزوجل انزل الخ از مجلسی (ره)- خلافی در میان مسلمین نیست که مقصود ازاهل بیت در آیه تطهیر اهلبیت پیغمبر ما است ولی بعضی از مخالفین آنرا حمل برزوجات کرده‌اند و بعضی مطلق خویشان را مشمول آیه دانسته وجمعی هم آنرا مخصوص به‌علی (ع)وفاطمه و حسن و حسین و زوجات دانسته‌اند ولی عموم شیعه امامیه و بسیاری از جمهور مسلمین گویند : در باره خصوص علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نازل شده ودیگری با آنها شریك نیست ودلیل بر آن از اخبار مخالفان.

۱ــ مسلم در صحیح خود و ابن اثیر در جامع الاصول از عایشه روایت کرده‌اند که بـامدادی پیغمبر بیرون آمد و پتوی ریشه‌دار سیاهی بر دوش داشت. پس حسن بن علی (ع) آمد و او را زیر پتو برد و حسین آمد و او را هم زیرآن کرد ، و فاطمه (ع) آمد و او را هم وارد کرد و علی(ع) آمد و او را هم وارد کرد و سپس فرمود « خدا میخواهد پلیدی را از شما اهلبیت بزداید وشما را خوب پاك کند.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ: إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَى بِكُمْ أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيّاً وَأَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ : «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَكَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله كَسَاهُ إِيَّاهَا وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ : اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللهِ وَأَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلَى مِسْكِينٍ ، فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنِ احْمِلْهَا . فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ وَصَيَّرَ نِعْمَةَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ ، يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالسَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

طرائف آنرا بوسیله بخاری از عایشه نقل کرده و از جمع بین الصحیحین مسلم و از حدیث الرابع والستین ازافراد مسلم بدو طریق ازصحیح ابی‌داود درمناقب حسین(ع) و جای دیگر،

۲ـ ترمذی در صحیح خود و جامع الاصول در همانجا از امسلمه که گفت این آیه در خانه او نازل شد ـ **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً** ـ گفت من بردر نشسته بودم گفتم‌یا رسول‌الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود توبخوبی میگرائی، تواززنان‌رسول خدائی؟ گوید: درخانه، رسول خدابود وعلی‌وفاطمه‌وحسن وحسین(ع).

۳ـ ابن‌عبدالبردراستیعاب گفته چون این آیه نازل‌شد انما یریدالله الخ رسول خداعلی‌وفاطمه‌و حسن وحسین(ع) را درخانه امسلمه دعوت کرد وفرمود بارخدایا اینها اهلبیت منند، پلیدی‌را از آنان ببر وخوب پاکشان کن..

۳ـ احمدبن عیسی از امام صادق (ع) درقول خدا عزوجل؛ همانا ولی وسرپرست شماخدا است ورسولش‌وآنانکه گرویدند، فرمود یعنی‌اولی‌بشما واحق‌بشماو بکارهای شما وخودشما واموال‌شماخدا است ورسولش وکسانیکه ایمان آوردند ؛ یعنی علی و اولاد ائمه او تاروز قیامت ، سپس خدا عزـ وجل آنهارا وصف نمود وفرمود آنچنان کسانیکه بپا میدارند نماز را و میپردازند زکوة را وایشان دررکوعند، امیرالمؤمنین (ع) درنماز ظهر بود ودو رکعت خوانده بود ودررکوع بود و در بـرش حلقه‌ای بود ببهای هزار اشرفی که‌پیغمبر باوپوشانیده بود ونجاشی آن جامه‌را برای وی فرستاده بود، یك‌سائل آمد وگفت السلام‌علیك یا ولی‌الله واولی بمؤمنان از خودشان برگدائی تصدق فرماعلی(ع) آن حلقه‌را نزد اوانداخت وبدست اشاره کرد تاآنرا برگیرد وخداهم این‌آیه را براونازل کرد و به وسیله انعام باوبفرزندانش هم انعام‌داد وهرکدام از فرزندانش که به‌امامت رسند بواسطه این صفت بوده‌است که مانند اوبدان متصف بوده‌اند که در حال رکوع صدقه داده‌اند، وآن سائلیکه از امیر المؤمنین (ع) سئوال کرد از ملائکه بود وآن سائلیکه ازدیگر امامان سئوال کند ازملائکه میباشند.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرٰارَةَ وَفُضَيْلِ بْنِ يَسٰارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعٰاوِيَةَ وَ أَبِي الْجٰارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قٰالَ : أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوِلاٰيَةِ عَلِيٍّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ «إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ» وَفَرَضَ وِلاٰيَةَ أُولِي الْأَمْرِ، فَلَمْ يَدْرُوا مٰا هِيَ، فَأَمَرَ اللهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوِلاٰيَةَ كَمٰا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلاٰةَ وَالزَّكٰاةَ وَالصَّوْمَ وَ الْحَجَّ ، فَلَمّٰا أَتٰاهُ ذٰلِكَ مِنَ اللهِ ، ضٰاقَ بِذٰلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ ، فَضٰاقَ صَدْرُهُ وَرٰاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ «يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللهِ تَعٰالَى ذِكْرُهُ فَقٰامَ بِوِلاٰيَةِ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنٰادَى الصَّلاٰةَ جٰامِعَةً وَ أَمَرَ النّٰاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشّٰاهِدُ الْغٰائِبَ ـ قٰالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ : قٰالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجٰارُودِ ـ وَ قٰالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : وَ كٰانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرىٰ وَكٰانَتِ الْوِلاٰيَةُ آخِرَ الْفَرٰائِضِ ، فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» قٰالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : لاٰ أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هٰذِهِ فَرِيضَةً ، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمُ الْفَرٰائِضَ .

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ دراکثر روایات خاصه وعامه تصدق بانگشتر ذکرشده ودر این روایت حله ذکرشده وآن بضم اول ازار است ورداءباهم،در کتاب مغرب چنین گفته وجمع میان آنهابااین‌است که هردوواقع شده وعلی(ع) یادر یك‌نماز هردو راصدقه داده یادردونماز..

٤ـ عمربن اذینه اززراره وفضیل‌بن یسار وبکیربن اعین ومحمدبن مسلم وبریدبن معاویه وابی الجارودهمه ازامام باقر(ع) فرمود: خداعزوجل برسول خوددستورداد بولایت علی(ع) وباونازل کرد (۵۵ـ المائده) همانا ولی‌شما خداست ورسولش و آنانکه گرویدند ونمازرا برپا داشتند و زکوةرا پرداختند درحالیکه رکوع کنند ـ وخدا ولایت اولوالامر راواجب کرد و ندانستند اولوالامر کیست وولایت چیست؟ خدا بمحمد(ص) دستورداد برای‌آنها شرح کند ولایتررا چنانچه نمازوز کوة و روزه وحج راشرح کرده بود، چون این دستور ازطرف خدا برایش‌آمد دلش‌طپید وترسید که از دین بر گردند واورا تکذیب کنند ودل‌تنك شدوبخدا عزوجل‌رجوع کرد، خداباو وحی کرد، ای‌رسول مـن تبلیغ کن آنچه‌را بتونازل شده از پروردگارت اگرنکنی تبلیغ رسالت اونکردی، خدا تورااازمردم حفظ‌میکند وپیغمبرامرخداتعالی‌رااعلام کرد ودرروزغدیرخم‌قیام کردبرای انجام ولایت‌علی(ع) و جار نماز دسته جمعی کشید وبمردم دستور داد تاحاضران بغائبان برسانند، عمربن اذینه گفته همه جز ابی الجارود (دراینجا) گفتند: امام باقر(ع) فرمود هرفریضه پس‌از فریضه دیگر نازل‌میشد وولایت آخر فرائض بود وخداعزوجل درباره آن‌نازل کرد (۳ـ المائده) امروز دین‌شمارا کامل کردم ونعمتم‌را بر شما تمام‌کردم، امام فرمود خدا عزوجل میفرماید دیگر بعد از این بر شما فریضه نازل نکنم ، من فرائض شمارا کامل کردم.

۵ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : حَدِّثْنِي عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ ، أَمِنَ اللهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ : وَيْحَكَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَخْوَفَ للهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْهُ بِهِ اللهُ ، بَلِ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللهُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَالْحَجَّ

۶ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ الیوم اکملت لکم دینکم ـ طبرسی گوید : در آن چند قول است:

۱ـ برای شما فرائض وحدود وحلال وحرام خود را بوسیله آنچه نازل کردم کامل کردم وشرح دادم دیگر فزون نگردد و بوسیله نسخ بعداز امروز نکاهد وآن روز عرفه سال حجة الوداع بوده است ازابن عباس وسدی و مختار جبائی وبلخی، گفته اند که بعداز آن درباره حلال وحرام چیزی به پیغمبر (ص) نازل نشد زیرا پس از **۸۱** شبانه روز در گذشت.

۲ـ امروز برای شما حج شما را کامل کردم وشما را بحج شهر محترم مکه امتیاز دادم در برابر مشرکین ازابن جبیر و قتاده ومختار طبرسی است، گفته برای آنکه بعداز این آیه (۱۷۶ـ النساء) از تو فتوی خواهند بگو من درباره کلاله بشما فتوی دهم .. نازل شده است ، فراء گفته این آخرین آیه است که از قرآن نازل شده . و اگر این قول درست باشد مرجح قول طبرسی است ولی مورد اختلاف است.

۳ـ امروز شر دشمنان را از شما کفایت کردم و شما را بر آنان چیره ساختم چنانچه پس از تسلط کامل گویند امروز سلطنت ما بکمال رسید ولی از امام باقر و صادق (ع) روایت شده که این آیه در روز غدیر بعداز آنکه پیغمبر علی را بخلافت نصب کرد نازل شد و در موقع برگشت ازحجة الوداع بود، هردو امام فرموده اند ، این آخرین فریضه ای است که خدا نازل کرده و بعد ازآن فریضه ای نازل نشده واز حسکانی روایت کرده بسند او از ابی سعید خدری که چون این آیه نازل شد رسول خدا (ص) فرمود الله اکبر الله اکبر براکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من وولایت علی بن ابیطالب بعداز من وفرمود هر که رامن مولاو آقایم علی مولاو آقا است اللهم والمن والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله انتهی .

۵ـ ابی بصیر ازامام باقر(ع) گوید خدمتش نشسته بودم ومردی باو گفت برای من باز گو که ولایت علی از طرف خدا بود یا رسول خدا (ص) آن حضرت درخشم شد و فرمود، وای برتو ، رسول خدا (ص) از خداوند بیشتر ازآن میترسید که بی دستور خدا سخنی گوید، بلکه خدا آن رافرض وواجب کرد، چنانچه نماز وزکاة وروزه وحج راواجب کرد.

۶ ـ ابی الجارود گوید ، شنیدم ، امام باقر (ع) میفرمود : خدا بر بنده ها پنج چیز را

يَقُولُ : فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ خَمْساً ، أَخَذُوا أَرْبَعاً وَ تَرَكُوا وَاحِداً قُلْتُ : أَتُسَمِّيهِنَّ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ فَقَالَ الصَّلَاةُ وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَدْرُونَ كَيْفَ يُصَلُّونَ ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيتِ صَلَاتِهِمْ ، ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّكَاةُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَكَاتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ ، ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ فَكَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِذَا كَانَ يَوْمُ عَاشُورَا بَعَثَ إِلَى مَا حَوْلَهُ مِنَ الْقُرَى فَصَامُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَنَزَلَ [صَوْمُ] شَهْرِ رَمَضَانَ بَيْنَ شَعْبَانَ وَشَوَّالٍ ، ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ : أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ ، ثُمَّ نَزَلَتِ الْوِلَايَةُ وَ إِنَّمَا أَتَاهُ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ ، أَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» وَكَانَ كَمَالُ الدِّينِ بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أُمَّتِي حَدِيثُوا عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ وَمَتَى أَخْبَرْتُهُمْ بِهَذَا فِي ابْنِ عَمِّي يَقُولُ قَائِلٌ وَيَقُولُ قَائِلٌ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ لِسَانِي. : فَأَتَتْنِي عَزِيمَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَتْلَةً أَوْ عَذَنِي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ أَنْ يُعَذِّبَنِي ، فَنَزَلَتْ :«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

واجب کرد و آن ها چهار چیز را گرفتند و یکی را رها کردند ، گفتم ، قربانت آن‌ها را برای من نام میبرید؟ فرمود:

۱ـ نماز، مردم نمیدانستند چگونه نماز کنند، جبرئیل نازل‌شد و گفت ای‌محمد بآنها ازاوقات نمازو آداب آن خبر بده.

۲ـ حکم زکاة نازل شد، وخطاب رسید ای‌محمد بآنها ازآداب زکاتشان خبرده چنانچه از نمازشان خبردادی.

۳ ـ سپس حکم وجوب روزه نازل شد ـ و در اول رسول خدا (ص) بدهات اطراف خود اعلام می کرد ، روز عاشورا ، روزه بگیرند تا حکم روزه ماه رمضان میان شعبان و شوال نازل شد .

٤ـ حکم حج نازل شد و جبرئیل آمد و گفت به آنها از آداب حجشان خبر بده چون خبر نماز و زکاة و روزهٔ آنها .

۵ـ دستور ولایت نازل شد و نزول آن در روز جمعه بود و در موقف‌عرفه ، خدا عزوجل نازل کرد (۳ـ المائده) امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را برشما تمام کردم، کمال دین بولایت علی بن‌ابیطالب (ع) بود رسول خدا (ص) در اینجا فرمود، قوم من تازه مسلمانند وبجاهلیت نزدیکند وهر گاه آنها را از این حکم مطلع سازم که درباره ابن عم‌من است، این یك‌حرفی‌میزند وآن یك‌نقی میزند، این را پیش خودم گفتم و بزبان نیاوردم تا دستور حتمی از طرف خدا عزوجل رسید ومرا تهدید کرد که‌اگرحکم ولایت علی(ع)را اعلام‌نکنم عذابم کند ونازل شد(٦۷ـالمائده) ایا رسول من تبلیغ کن آنچه‌را ازپروردگارت بتونازل‌شده واگر نکنی‌تبلیغ رسالت‌خود نکردی خدا تو

بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ ، إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ» فَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : [يا] أَيُّهَا النّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِياءِ مِمَّنْ كانَ قَبْلِي إِلّا وَ قَدْ عَمَّرَهُ اللهُ ، ثُمَّ دَعاهُ فَأَجابَهُ ، فَأَوْشَكَ أَنْ اُدْعى فَاُجِيبَ وَأَنا مَسْؤُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْؤُولُونَ ، فَماذا أَنْتُمْ قائِلُونَ ؟ فَقالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ أَدَّيْتَ ما عَلَيْكَ ، فَجَزاكَ اللهُ أَفْضَلَ جَزاءِ الْمُرْسَلِينَ ، فَقالَ : اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ ثُمَّ قالَ : يا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ هٰذا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَلْيُبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنْكُمُ الْغائِبَ ، قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : كانَ وَ اللهِ [عَلِيٌّ عليه السلام] أَمِينَ اللهِ عَلى خَلْقِهِ وَغَيْبِهِ وَ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضاهُ لِنَفْسِهِ ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَ فَدَعا عَلِيّاً فَقالَ : يا عَلِيُّ إِنِّي اُرِيدُ أَنْ أَئْتَمِنَكَ عَلى ما ائْتَمَنَنِيَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَعِلْمِهِ وَ[مِنْ] خَلْقِهِ وَمِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضاهُ لِنَفْسِهِ ، فَلَمْ يُشْرِكْ وَ اللهِ فِيها يا زِيادُ ! أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فَدَعا وُلْدَهُ وَكانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَراً فَقالَ لَهُمْ : يا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَبى إِلّا أَنْ يَجْعَلَ فِيَّ سُنَّةً مِنْ يَعْقُوبَ وَإِنَّ يَعْقُوبَ دَعا وُلْدَهُ وَكانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَراً ، فَأَخْبَرَهُمْ بِصاحِبِهِمْ ، أَلا وَإِنِّي اُخْبِرُكُمْ بِصاحِبِكُمْ ، أَلا إِنَّ هٰذَيْنِ ابْنا رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام فَاسْمَعُوا لَهُما وَأَطِيعُوا وَ وازِرُوهُما فَإِنِّي قَدِ ائْتَمَنْتُهُما عَلى ما ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله

را ازشر مردم نگهميدارد، براستى خداقوم كفاررا رهبرى نميكند- رسول خدا (ص) دست على (ع) را گرفت وفرمود:

اى مردم هيچ پيغمبرى پيش از من نبوده جز آنكه خدا عمر مقدرى باوداده وسپس او را دعوت كرده واوهم اجابت نموده (واز اين دنيا رفته) نزديك است كه من هم دعوت شوم واجابت كنم (و از اين دنيا بروم) من مسئوليت دارم وشماهم مسئوليت داريد شما چه ميگوئيد؟ گفتند، ما گواهيم كه تو تبليغ كردى وحق نصيحت بجا آوردى و آنچه برتو بود ادا كردى، خدايت بهترين پاداش رسولان بدهاد سه بار فرمود؛ بارخدايا گواه باش، سپس فرمود: اى گروه مسلمانان، اين (على ع) ولى شما است بعد ازمن حاضران شما بغائبان برسانند، امام باقر(ع) فرمود: بخدا على(ع) امين خداوند بود بر خلقش و غيبش ودينيكه براى خود پسنديداشت، سپس مرك رسول خدا (ص) فرارسيد وعلى را نزد خود خواندو فرمود ياعلى من ميخواهم آنچه را خدا ازغيب وعلم خود واز خلقش ودين پسند خودش بمن سپرده بتو بسپارم بخدا اى زياد احدى ازخلق باعلى شريك نبود سپس مرك على(ع) فرارسيد وپسران خود كه ١٢ تن بودند فراخواند وفرمود اى پسران من خدا نخواست جز اينكه درمن سنتى ازيعقوب نهاد، يعقوب درحضور ١٢ پسر خود جانشين وخليفه خودرا معرفى كرد هلا من هم شمارا بجانشين خود وصاحب الامر شما خبر ميدهم هلا بدانيد كه اين زاده رسول خدا (ص) حسن وحسين ميباشند، از آنها بشنويد وفرمان آنها ببريد وپشتيبان آنها باشيد كه هرچه رارسول خدا بمن سپرده بود بآنها سپردم همانها كه خدا ازخلق وازغيب وازدين پسند خود بدوسپرده بود، خداواجب كرده است براى آنها ازنظر اينكه وصى على هستند آنچه را

مِمَّا ائْتَمَنَهُ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَمِنْ غَيْبِهِ وَمِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ. فَأَوْجَبَ اللهُ لَهُمَا مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام مَا أَوْجَبَ لِعَلِيٍّ عليه السلام مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا بِكِبَرِهِ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَسَنُ عليه السلام لَمْ يَنْطِقْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ حَتَّى يَقُومَ، ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فَسَلَّمَ ذَلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ إِنَّ حُسَيْناً عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطُوناً لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ وَاللهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ.

٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِيَنِي فَزَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ إِمَامٌ، فَغَضِبَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ: أَفَلَا قُلْتَ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا وَاللهِ مَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ، قَالَ: أَفَلَا قُلْتَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ عليه السلام أَوْصَى إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَلَوْ ذَهَبَ يَزْوِيهَا عَنْهُمَا لَقَالَا لَهُ: نَحْنُ وَصِيَّانِ مِثْلُكَ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ وَأَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ وَلَوْ ذَهَبَ يَزْوِيهَا عَنْهُ لَقَالَ أَنَا وَصِيُّ

واجب کرده بود برای علی از نظر اینکه وصی رسولخدا(ص) بود و بریکدیگر برتری ندارند جز از نظر کبرسن، وشیوه حسین(ع) این بود که درهرمجلسی حسن(ع) حضورداشت سخنی نمیگفت تا برخیزد، سپس مرك حسن(ع) رسید، آن مقام را بحسین تسلیم کرد ومرك حسین (ع) رسید ودختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین را طلبید و نامه‌ای سربسته ووصیتی آشکارا بدوسپرد ودراین حال علی بن الحسین (ع) دچار یك بیماری سختی بود که بحال خود نبود وفاطمه آن نامه و کتاب را بعلی بن الحسین(ع) داد و بخدا آن کتاب بدست ما رسیده.

٧ـ ابوبصیر گوید: بامام باقر(ع) گفتم، مردی از پیروان مختار مرا دیدار کرد و اظهار عقیده کرد که محمد بن الحنفیه امام است امام باقر خشم کرد وفرمود، توچیزی باو نگفتی؟ گوید گفتم نه بخدا، من نمیدانستم چه باو بگویم. فرمود: باو نگفتی که: رسول خدا (ص) بعلی(ع) وصیت کرد و بحسن وحسین وهرسه را بجانشینی خود معرفی کرد وچون علی(ع) درگذشت بحسن وحسین(ع) وصیت کرد و اگر آن را از آن دو دریغ میداشت میگفتند ماهم مثل تو وصی پیغمبر(ص) میباشیم واوچنین کاری نمیکرد وحسن(ع) بحسین وصیت کرد و اگر میخواست ازوی دریغ دارد میگفت منهم مانند تو وصی منصوص پیغمبر

مِثْلُكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَمِنْ أَبِي وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ، قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ» هِيَ فِينَا وَفِي أَبْنَائِنَا .

(بَابُ)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلٰى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهِلَالِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :لَمَّا نَزَلَتْ وِلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَكَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ ﷺ : سَلِّمُوا عَلٰى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللهُ عَلَيْهِمَا فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ يَا زَيْدُ : قَوْلُ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَهُمَا : قُومَا فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَا : أَمِنَ اللهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَارَسُولَ اللهِ ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللهِ ﷺ : مِنَ اللهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» يَعْنِي بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَهُمَا وَقَوْلَهُمَا : أَمِنَ اللهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثاً، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ (أُمَّةٌ هِيَ أَزْكٰى مِنْ أُمَّتِكُمْ)» قَالَ :قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أُمَّةٌ ؟ قَالَ: إِي وَاللهِ أُمَّةٌ،قُلْتُ : فَإِنَّا نَقْرَءُ أَرْبٰى،فَقَالَ:

وعلی هستم واو چنین نمیکرد خدا عزوجل فرموده اولوالارحام بیکدیگر اولی هستند، واین آیه در باره‌ما ودر فرزندان ماست.

(باب)

اشاره ونص بر امیرالمؤمنین «ع»

١ــ زیدبن جهم هلالی گوید، شنیدم امام صادق (ع) میفرمود، چون ولایت علی«ع» نازل‌شد ورسولخدا هم گفته بود بعلی علیه السلام بعنوان امیرالمؤمنین سلام کنید ، ودرآن روز باز ، ای زید رسولخدا برای تاکید بآندو نفر (ابابکر و عمر) فرمود ، برخیزید و باو بگوئید **السلام علیك یا امیرالمؤمنین**، گفتند این دستوراز خدااست یارسول خدا؟ بآن‌ها فرمود از طرف خدا و رسول‌خدا «ص» و خدا این آیه رانازل کرد (٩١ـالنحل) **پیمانها را پس از تاکید نشکنید با اینکه شما خدا را کفیل وگواه آن ساخته‌اید ، براستی خدا می‌داند که شما چه میکنید**، مقصود گفتار رسول‌خدااست برای آندو نفر و گفته آنها که‌ازطرف خدااست یارسول خدا «ص» (٩٢)مباشید چون پیره زنیکه وامیتابید رشته‌محکم‌خودرا و آن‌راپنبه‌میکرد، **پیمان‌وعهدی‌راکه‌می بندیدوسیله نیرنك ودغلی میان خود میسازید تا مبادا ائمه‌ای بهتر و پاکتر از ائمه ساختگی شما باشند**، گوید گفتم، قربانت«ائمتکم» فرمودید؟ فرمود: آری بخدا لفظ ائمه‌است گفتم ماادبی (بجای

مٰا أَرْبىٰ ؟ ـ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَطَرَحَهَا ـ «إِنَّمٰا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ» يَعْنِي بِعَلِيٍّ عليه السلام «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَمّٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» وَلٰا تَتَّخِذُوا أَيْمٰانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهٰا» يَعْنِي بَعْدَ مَقٰالَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي عَلِيٍّ «وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمٰا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ» يَعْنِي بِهِ عَلِيّاً عليه السلام «وَلَكُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ» .

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمٰالِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قٰالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : لَمّٰا أَنْ قَضىٰ مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ وَاسْتَكْمَلَ أَيّٰامَهُ أَوْحَى اللّٰهُ تَعٰالىٰ إِلَيْهِ أَنْ يٰا مُحَمَّدُ ! قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيّٰامَكَ، فَاجْعَلِ

از کی) میخوانیم، فرمود، اربی چیست؟ وبااشاره بدست آن‌را بدورانداخت، **همانا خدا شمارابدان آزمایش میکند** ، یعنی بعلی **محققاً برای شما روز قیامت بیان می‌کند آنچه را درآن اختلاف دارید.**

(۹۳) اگر خدا میخواست شما را یك امت هم عقیده میساخت ولی خدا هر که‌را خواهد رهبری بحق نکند، وهرکه را خواهد بحق رهبری‌کند ومحققاً شما روزقیامت از آنچه‌بکنید بازپرسی میشوید

(۹۴) پیمانهای‌خودرا وسیله‌نیرنك ودغلی میان‌خود مسازیدتاگامی‌که‌استوارشده بلغزد، یعنی پس‌از بیان رسول‌خدا «ص» درباره علی«ع» **وبچشیدبدی‌رابرای جلوگیری خود ازراه‌خدا**ـ مقصود علی «ع»است **وبرای‌شماعذابی‌دردناك باشد**

شرحـ از مجلسی‌ره ـ طبرسی قدس‌سره در **التی‌نقضت غزلها**، گفته است زن‌احمقی بود از قریش که‌با کنیزان‌خود تانیمه‌روز میرشت وسپس بکنیزان‌فرمان میداد تاهرچه رشته‌اند وا تابند و پنبه کنند و همیشه این شیوه‌را داشت ونامش ریطه دختر عمروبن کعب بن‌سعدبن تیم‌بن مره بودومعروف ببانوی خرف مکه‌بود پایان کلام طبرسی.

قوله ان‌تکون ائمةـشاید بنابراین‌قرائت‌لفظ ائمه‌مفعول‌له باشدبرای **تتخذون** باین معنی که عهد شکنی‌را دردل دارند برای‌آنکه امام ورهبر جامعه شوند وآن ها راگمراه کنند و« ازکی من ائمتکم» یعنی ائمه‌هدی ومقصود اینستکه این‌کاررا میکنند برای‌آنکه بددارند ائمه حق ازائمه ضلال بهتر و پاکترباشند و ظاهر اینستکه در قرآن محفوظ نزد ائمه آیه باین تعبیر است و بعضی گفته‌اند «اربی» را بمعنی «ازکی» گرفته است و کلمه امت در هردو جا بمعنی ائمه‌آمده‌است واین بعیداست .

۲ـ ابیحمزه ثمالی گوید : شنیدم امام باقر «ع» میفرمود، چون محمد دوران نبوت خود را گذرانید وایام عمر خودرا بآخر رسانید خدا تعالی باو وحی کرد که ای‌محمد براستی نبوت خود را

الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّيَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ.

۳ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَعَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ أَوْصَى مُوسَى عليه السلام إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَأَوْصَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلَى وَلَدِ هَارُونَ وَلَمْ يُوصِ إِلَى وَلَدِهِ وَلَا إِلَى وَلَدِ مُوسَى، إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَهُ الْخِيَرَةُ، يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ وَبَشَّرَ مُوسَى وَيُوشَعُ بِالْمَسِيحِ عليهما السلام فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَسِيحَ قَالَ الْمَسِيحُ عليه السلام لَهُمْ: إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَتَصْدِيقِكُمْ وَعُذْرِي وَعُذْرِكُمْ وَجَرَتْ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْحَوَارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفِظِينَ، وَإِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللهُ تَعَالَى الْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَنَّهُمُ اسْتَحْفَظُوا الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَهُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ، الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» الْكِتَابُ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ وَإِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابُ التَّوْرَاةُ

گذراندی و زندگی خود را بسر رساندی اکنون آن دانش و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت خاندان خود را بعلی بن ابیطالب « ع » بسپار، زیرا من دانش و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل ذریه تو نبرم چنانچه از نسل ذریه پیغمبران گذشته نبریدم.

شرح ـ از مجلسی ره ـ مراد بآثار علم نبوت جمیع علم پیغمبر است ومقصود تاکید است یا مقصود کتب و آثار پیغمبران است جز علم مانند سلاح و عصا و جز آنها و بعضی گفته‌اند مقصود علم شرایع و احکام است و من میگویم ممکن است اشاره بعلوم متجدده در هر شب قدر باشد زیرا همه آنها از آثار علم نبوت است و تحویل آن بائمه به معنی استعداد و لیاقت درك آن است درموقع خود.

۳ـ امام صادق(ع) فرمود موسی بیوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون باولاد هرون، نه بفرزندان خود وصیت کرد و نه بفرزندان موسی، اختیار تام باخداوند است هر که رااز هرخاندانی بخواهداختیار میکند وموسی ویوشع هردو بمسیح مژده دادند وچون خداوند عزوجل مسیح‌را مبعوث کرد، مسیح به آنها فرمود محققاً بعداز من درآینده پیغمبری آید که نامش احمد است وازاولاد اسمعیل است او تصدیق مرا وشما را میآورد وعذر مرا وشما را میخواهد و امامت بعداز او در حواریین مستحفظ جاری شد و خداوند آنهارا مستحفظ نامیده، زیرا که آنها اسم اکبر را باید حفظ و نگهداری کنند و آنکتابی است که بدان هرچیزی دانسته‌شود آنکه باهمه پیغمبران بوده.

خداتعالی میفرماید محققاً رسولانی پیش‌از توفرستادیم ونازل کردیم باآنها کتاب ومیزان(۲۵

وَالْإِنْجِيلُ وَالْفُرْقَانُ فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ عليه السلام وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَشُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ عليهم السلام فَأَخْبَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ هٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسىٰ» فَأَيْنَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّمَا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ الِاسْمُ الْأَكْبَرُ وَصُحُفُ مُوسَى الِاسْمُ الْأَكْبَرُ فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّىٰ دَفَعُوهَا إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم فَلَمَّا بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وسلم أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفِظِينَ وَ كَذَّبَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَدَعَا إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلِنْ فَضْلَ وَصِيِّكَ فَقَالَ : رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاةٌ ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ وَلَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي ، فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» «وَقُلْ: سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيِّهِ ذِكْراً فَوَقَعَ النِّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ذٰلِكَ وَمَا يَقُولُونَ، فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: يَا مُحَمَّدُ : «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ» وَلٰكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَتَأَلَّفُهُمْ وَيَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَا

الحدید ـ چنین‌است لقدارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم‌الکتاب والمیزان) کتاب همان اسم اکبر است و همانا از کتاب آنچه معروف‌است تورات وانجیل وفرقان خوانده‌شد ودر آن کتاب نوح و کتاب صالح وشعیب وابراهیم‌هم هست، خدای عزوجل آن‌را خبرداده (۱۸و۱۹ـالاعلی) براستی این این درصحف نخست‌است صحف ابراهیم وموسی، صحف ابراهیم کجا است؟ همانا صحف ابراهیم‌اسم اکبر است وصحف مرسی اسم اکبراست، همیشه وصیت الهیه درعالمی دنبال عالمی بوده‌است تاآن‌را به محمد (ص) داده‌اند ،چون خدا عزوجل محمد «ص» را مبعوث کرد ، دنباله مستحفظین بدو تسلیم شدند و بنی اسرائیل او را تکذیب کردند و او هم بخدا عزوجل دعوت کرد و در راه او مجاهده کرد.

سپس‌خداجل ذکره‌بوی دستور فرستاد که فضل وصی‌خود را اعلان کن، عرضکردپروردگارا عرب مردمی جفا پیشه‌اند، کتابی نداشته وپیغمبری بآنها مبعوث نبوده و فضل نبوت وشرف آنها رانمیفهمند واگر من از فضل خاندانم بدانها خبردهم به‌من ایمان نمیآورند، خدا جل ذکره فرمود (۱۲۷ـ النحل) بر آنها غم مخور، و فرمود (۸۹ـ زخرف، سلام فسوف یعلمون) سلام بادشما در آینده میدانید (بدانند) واز فضل وصی خود یادی کرد ودر دل آنها نفاق‌افتاد و رسولخدا (ص) آن رادانست‌وهم آنچه رامیگفتندوخداجل‌ذکره فرمود(۹۷ـالحجر) محققاً مامیدانیم سینه‌ات بدانچه گویند تنگ میشود (۲۲ ـالانعام) براستی آنها تو را دروغ‌گو نشمارند ولی ستم کاران به آیات خدا انکار ورزند.

آری آنها بی‌دلیل انکار میکردند ورسولخدا «ص» دل آنها رابدست میآورد وگرم میکرد وبرخی راوسیله پذیرش برخی‌دیگر مینمود وخرده خرده فضل‌وصی خودرا بآنها اظهارمیکرد تا این

يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئاً فِي فَضْلِ وَصِيِّهِ حَتّٰى نَزَلَتْ هٰذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أَعْلَمَ بِمَوْتِهِ وَنُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» يَقُولُ: إِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَكَ وَأَعْلِنْ وَصِيَّكَ فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلاٰنِيَةً، فَقَالَ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاٰهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاٰهُ وَعَادِ مَنْ عاٰدٰاهُ ـ ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ ـ ثُمَّ قَالَ: لَأَبْعَثَنَّ رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرّٰارٍ ـ يُعَرِّضُ بِمَنْ رَجَعَ يُجَبِّنُ أَصْحٰابَهُ وَيُجَبِّنُونَهُ ـ وَقَالَ ﷺ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ: عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ وَقَالَ: هٰذٰا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النّٰاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي وَقَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمٰا مٰالَ وَقَالَ: إِنِّي تٰارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمٰا لَنْ تَضِلُّوا: كِتٰابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي، أَيُّهَا النّٰاسُ اسْمَعُوا وَقَدْ بَلَّغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ عَمّٰا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَالثَّقَلاٰنِ: كِتٰابُ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي فَلاٰ تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلاٰ تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَوَقَعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ وَبِالْكِتٰابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النّٰاسُ فَلَمْ يَزَلْ يُلْقِي فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلاٰمِ وَيُبَيِّنُ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ «إِنَّمٰا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» وَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ:

سوره نازل شدو بر آن‌ها حجت آورد چون مرك وی بوی اعلام شده بود وخبرش داده بودند خداجل ذكره فرمود (الم نشرح) چون فارغ شدی نصب كن وبسوی پروردگارت روی كن، میفرماید چون فراغت یافتی رهبر خودرا منصوب كن ووصی خودرا بمردم اعلام كن و فضل اورا بی‌پرده و آشكارا بیان كن، آن‌حضرت فرمود، هر كه رامن آقا ومولاهستم علی آقاومولا است، بارخدایا دوستش‌را دوست‌دارو دشمنش‌را دشمن‌دار ـ تاسه بار.

وباز فرمود (درفتح خیبر) هرآینه مردی‌را برای‌فتح خیبر برانگیزم كه‌خدا ورسولش‌را دوست میدارد وخدا ورسولش اورا دوست میدارد، گریزنده نیست ـ دراین‌بیان گوشه میزد بكسیكه ازدرقلعه خیبر بی‌نتیجه برگشته‌بود واصحاب خودراترسوقلمدادمیكردواصحابش‌اوراترسومیشمردند وباز فرمود، علی «ع» سیدمؤمنان است وفرمود علی‌ستون دین‌است وفرمود این‌علی «ع» همانكس‌است كه بعداز من درراه حق شمشیر میزند وفرمود حق باعلی است هرجا میل كند وفرمود، من درمیان شما دو چیز بجامیگذارم، كه اگربدان‌ها بگروید هرگز گمراه نشوید:

كتاب خداعزوجل وخاندانم، عترتم، ایامردم بشنوید، من محققاً تبلیغ كردم، شمافردای قیامت سرحوض برمن وارد میشوید وازشما ازآنچه درباره ثقلین كردیدباز پرسم كه‌ثقلین كتاب خداجل‌ذكره و خاندان منند، ازآن‌هاجلو نیفتید تاهلاك شوید، بآن‌ها چیزی‌نیاموزید كه‌آن‌ها ازشما داناترند، وحجت نسبت بامامت علی‌تمام‌شدهم‌بقول پیغمبر هم‌بقرآنیكه مردم می‌خوانند وپیاپی فضل‌خاندانش‌را درضمن سخن بمردم میفهمانید وباقرآن هم بیان میداشت.

۱ همانا خدا میخواهد كه رجس و پلیدی راازشما ـ خصوص اهلبیت ـ ببرد وشمارا بخوبی پاك كند (۳۳ـ الاحزاب).

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ» ثُمَّ قَالَ: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ» فَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام وَكَانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جُعِلَتْ لَهُ وَالْاِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، فَقَالَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ» ثُمَّ قَالَ: «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضْلَهَا، مَوَدَّةَ الْقُرْبىٰ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ الْكِتَابُ [هُوَ] الذِّكْرُ وَأَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسُؤَالِهِمْ وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمَّى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْراً فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَوْ رَدُّوهُ (إِلَى اللّٰهِ وَ) إِلَى الرَّسُولِ وَإِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ

۲ـ بدانید هر آنچه را بغنیمت گرفتید وهر آنچه بهره یافتید براستی خمسش از آن خدا ورسول واز آن ذی القربی است (٤١ـ الانفال).

۳ـ وسپس فرمود (٢٦ـ اسراء) و بده بذی القربی حقش را. مقصود از ذی القربی علی (ع) بود و حقش آن وصیتی بود که خدا برایش مقرر کرده بود با اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت پس خدا فرمود:

٤ـ (٢٣ـ الشوری) بگو (ای محمد) من از شما مزدی نخواهم جز دوستی در باره خویشان ـ وباز فرمود:

٥ـ (٨و٩ـ التکویر) ووقتیکه از دختر زنده بگور بازپرسی کنند که بچه گناهی کشته شده؟ (از مودت ودوستی پرسند که چرا زیر پا رفته؟) میفرماید از شما بپرسند از مودت و دوستی که فضل آن در قرآن بشما نازل شده یعنی مودت ذوالقربی که بچه گناهی کشتید آنها را ـ وبازفرمود خدا جل ذکره:

٦ـ (٤٣ـ النحل) پس بپرسید ازاهل ذکر اگرشما خودنمیدانستید ـ فرمود کتاب خدا همان ذکراست واهلش آل محمدند «ع»، خدا فرمان داده بپرسش از آنها ودستور نداده بپرسش از نادان ها وخداعزوجل قرآنرا ذکر نامیده وفرموده: (٤٤ـ النحل) وفروفرستادیم بتوذکر را تابیان کنی برای مردم آنچه را بدانها نازل شده، شایداندیشه کنند ـ و فرموده است خدا عزوجل (٤٣ـ الزخرف) وبه راستی این قرآن ذکر است برای تو وبرای قوم تو ودرآینده بازپرسی شوید، و فرموده است

۷ـ (٥٩ـ النساء) وفرمان بریدازخدا وفرمان بریدازرسول واولوالامرخود ـ وفرموده است (٨٢ـ النساء) و اگر رجوع دهند آنرا (بخدا و) بهرسول و باولوالامر خودشان بدانند حقیقت آن را کسانیکه از آنها اهل فهم واستنباطند.

النّاسِ إلىٰ اُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ بِطاعَتِهِمْ وَبِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ ، فَلَمّا رَجَعَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم مِنْ حَجَّةِ الْوِداعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقالَ : «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ ! بَلِّغْ ما اُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ» فَنادَى النّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَأَمَرَ بِسَمُراتٍ فَقُمَّ شَوْكُهُنَّ ، ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله وسلم : [يا] أَيُّهَا النّاسُ مَنْ وَلِيُّكُمْ وَ أَوْلىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ؟ فَقالُوا : اَللهُ وَرَسُولُهُ ، فَقالَ : مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ ، اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ النِّفاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ وَ قالُوا : ما أَنْزَلَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ هٰذا عَلىٰ مُحَمَّدٍ قَطُّ وَما يُرِيدُ إِلّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ ، فَلَمّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَتَتْهُ الْأَنْصارُ فَقالُوا : يا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنا وَشَرَّفَنا بِكَ وَبِنُزُولِكَ بَيْنَ ظَهْرانَيْنا ، فَقَدْ فَرَّحَ اللهُ صَدِيقَنا وَكَبَتَ عَدُوَّنا وَقَدْ يَأْتِيكَ وُفُودٌ ، فَلا تَجِدُ ما تُعْطِيهِمْ فَيَشْمَتُ بِكَ الْعَدُوُّ ، فَنُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ ثُلُثَ أَمْوالِنا حَتّىٰ إِذا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفْدُ مَكَّةَ وَجَدْتَ ما تُعْطِيهِمْ ، فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم عَلَيْهِمْ شَيْئاً وَكانَ يَنْتَظِرُ ما يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام وَ قالَ : «قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ» وَلَمْ يَقْبَلْ أَمْوالَهُمْ ، فَقالَ الْمُنافِقُونَ : ما أَنْزَلَ

پس رجوع هر کار که کار مردم باشد باولی الامر آن‌هاشده که‌دستوراطاعت ومراجعه بآن‌هاداده شده‌ـ چون رسولخدا «ص» از حجةالوداع بر گشت، جبرئیل براو نازل‌شد و گفت (٦٩ـ المائده) أیا رسول تبلیغ کن آنچه را از پروردگارت بتو نازل شده و اگر نکنی تبلیغ رسالت نکردی ، خدا تو را از مردم نگهمیدارد، براستی خداهدایت نکند کفاررا، پیغمبر مردم را دعوت کردو گرد آمدند و دستور داد زیر سایه درختان خاررا جاروب کردند و خارهای آن‌را بر گرفتند ، سپس فرمود؛ ای مردم، کیست ولی و پیشوای شما واولی بشما ازخودتان؟ همه گفتند خدا ورسولش،فرمود هر که را من مولا وآقا هستم، علی مولا وآقا است، بارخدایادوستش را دوست‌دار ودشمنش‌رادشمن دارـ تا سه بارـ واز اینجا خارنفاق ودوئیت دردل آن‌مردم‌خلید و گفتندهر گز این‌دستور ازطرف‌خدا به‌محمد «ص» نرسیده ومقصودی ندارد جزاینکه رتبه‌پسرعم خودرا بالا ببرد.

وچون به‌مدینه بر گشت انصار شرفیاب حضور او شدند و گفتند یارسول‌الله براستی خدا جل ذکره بما احسان کرد و ما را بوجود شما شرافتمند ساخت و تورا میان ماماوی داد و دوستان ما را خداوند بوجود تو خرسند نمود و دشمنان ما را سر کوب کرد و امروز مردمی بتو وارد شوند و پذیرائی خواهند و بسا چیزی در دست نداشته باشی که بآن‌ها عطا کنی ودشمن تورا سرزنش کند ما خواهش داریم یك سوم دارائی ماراضبط کنی تاوقتی‌نمایندگان مکه بتووارد شوند عطای‌مناسبی در دست داشته‌باشی که بآنها ببخشی، پیغمبر جوابی بآن‌ها نداد وانتظار داشت که جبرئیل در این مورد چه‌دستوری آورد از طرف پروردگارش.

جبرئیل آمد و این آیه راآورد (٢٣ـ الشوری) بگو ای‌محمد من ازشما مزدی نخواهم جز

اللهُ هٰذا عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ ما يُرِيدُ إِلّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ وَ يَحْمِلَ عَلَيْنا أَهْلَ بَيْتِهِ يَقُولُ أَمْسِ : مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ وَالْيَوْمَ: قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ، ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمْسِ فَقالُوا : يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوالَنا وَفَيْئَنا ، ثُمَّ أَتاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقالَ :يا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَاسْتَكْمَلْتَ أَيّامَكَ فَاجْعَلِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيراثَ الْعِلْمِ وَآثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَإِنِّي لَمْ أَتْرُكِ الْأَرْضَ إِلّا وَلِيَ فِيها عالِمٌ تُعْرَفُ بِطاعَتِي وَتُعْرَفُ بِهِ وِلايَتِي وَيَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُولَدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلىٰ خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخَرِ ، قالَ : فَأَوْصىٰ إِلَيْهِ بِالِاسْمِ الْأَكْبَرِ وَمِيراثِ الْعِلْمِ وَآثارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ وَأَوْصىٰ إِلَيْهِ بِأَلْفِ كَلِمَةٍ وَأَلْفِ بابٍ ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وَكُلُّ بابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَأَلْفَ بابٍ .

دوستی درباره خویشان،و از اموال آن‌ها چیزی نپذیرفت، و بازهم منافقان گفتند، خداچنین چیزی به‌محمدنازل نکرده، مقصودی ندارد جزاینکه زیربازوی پسرعمش را بلند کند و خاندانش را بر ما تحمیل نماید، دیروز میگفت هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا وآقا است و امروزهم میگوید بگو من ازشما مزدی نخواهم جزدوستی درباره خویشان و سپس آیه خمس نازل شدو گفتندمیخواهدما اموال وغنیمت خودرا بآن‌ها بدهیم.

سپس جبرئیل نزد اوآمد وگفت ای محمد «ص» نبوت خود را گذراندی وعمرت بسر رسید اکنون اسم اکبر ومیراث علم و آثار علم نبوت بایدنزد علی (ع) باشد. زیرا من زمین راخالی از عالم و دانشمندی نگذارم که بوسیله اوطاعت من معلوم شود وولایت من شناخته گردد و حجت باشد بر هر که از ظهور پیغمبری تا ظهور پیغمبر دیگر زائیده شود، فرمود، پیغمبر به‌علی وصیت کرد به اسم اکبر ومیراث علم وآثار علم نبوت،وهزار کلمه وهزار باب باووصیت کرد، هرکلمه وهرباب از آن مفتاح هزارکلمه وهزار باب‌دیگر بود.

شرحـ از مجلسی ره ـ حواریین لقب خواص عیسی «ع» است ویاران او و از تحویر است به معنی سفید کردن، آنها سفیدپوش و یا سفیدکن جامه‌بودند و یا آنکه سفیدکن دلها بوده‌انـد از کدورت و گناه و بدی.

ازهری گفته لقب مخصوص انبیاء است که از هر عیبی پاك شدند (در اینجا در ائمه بکار رفته که معصوم بودند) و آنها را مستحفظ نامیده گویا اشاره باین آیه است در باره تـورات (٤٤ـ المائده) در آن هدایت است و نورحکم میکنند بدان پیغمبران که اسلام آوردند برای آنان که راه حق رفتند و ربانیون و احبار بوسیله نگهداری از کتاب خداوبودندگواهان برآن ـ ومقصود ازمیزان که‌با کتاب نازل‌شده شرع‌است وبعضی آن‌راعطف‌تفسیری کتاب دانند.

محدث استرآبادی گوید مقصود امام اینستکه دراینزمان سه کتاب آسمانی میان مردم‌شهرت دارد و کتاب آسمانی نوح‌وصالح‌وشعیب‌وابراهیم‌هم‌بوده استوخدا خبرداده که آنچه محمد«ص» آورده

٤ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَ صٰالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعْمَرٍ العَطّٰارِ ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهّٰانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قٰالَ: قٰالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ: ادْعُوا لِي خَلِيلِي ، فَأَرْسَلْنٰا إِلىٰ أَبَوَيْهِمٰا فَلَمّٰا نَظَرَ إِلَيْهِمٰا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَعْرَضَ عَنْهُمٰا ، ثُمَّ قٰالَ ادْعُوا لِي خَلِيلِي ، فَأُرْسِلَ إِلىٰ عَلِيٍّ فَلَمّٰا نَظَرَ إِلَيْهِ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ . فَلَمّٰا خَرَجَ لَقِيٰاهُ ، فَقٰالٰا لَهُ : مٰا حَدَّثَكَ خَلِيلُكَ ؟ فَقٰالَ: حَدَّثَنِي أَلْفَ بٰابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بٰابٍ أَلْفَ بٰابٍ .

در صحف ابراهیم و موسی مذکور بوده و این دو نزد او بوده‌اند و در صورتیکه تا زمان آن حضرت محفوظ بودند بناچار آن حضرت هم آنها را نگهداشته و بکسی سپرده و آن صاحب‌شریعت و امامت است انتهی .

من میگویم این‌حدیث دلالت دارد که مستحفظین علمای یهود ونصاری نیستند چون این کتب‌نزد آن‌ها نیست ومقصود ازنسل‌مستحفظ‌خصوص اوصیاءهستند وبلکه‌ظاهراینست که این‌نسل ازبنی‌اسرائیل نیست‌ومقصود ازآن‌ابوطالب وامیرالمؤمنین است.

اسم‌اکبر عبارت ازکتاب جامع‌است که همه علوم درآنست واز انبیاء جدا نیست و شاید کنایه از دل پاك آنها باشد که نورمعرفت درآن تابیده‌است ولوح محفوظ درآن منعکس‌شده وعقل‌بالفعل گردیده وبرتبه شهود تام رسیده وامیرالمؤمنین‌باین‌مقام اشاره کند که:

درمان تو درتـو است ونفهمی‌جانا	درد تو زتواست وخودنداری‌باور
داری‌تو گمان که جرم خردی‌هستی	درتو است جهان‌کل بکلی اندر
باشی تو مبین کتاب حق در معنی	گردد بحروف آن‌عیان هرمضمر

ومقصود از عالم اکبر ـ در کلام علی (ع)ـ همان اسم‌اکبر است، زیرامعنی عالم نشانه چیزی است وبااسم تطبیق میشود که‌نشانه مسمی است.

فاذافرغت فانصب ـ در قرائت مشهور صادآن‌مفتوح است واز نصب به‌معنی رنج‌است‌ومقصود اینست که چون ازعبادتی فارغ شدی خود را در رنج وظیفه دیگری انداز ـ از جهاد بعبادت گرای و از نماز بدعاء بپرداز ولی از این حدیث استفاده میشود که بکسر صاداست واز نصب بمعنی‌برپاداشتن است یعنی چون ازکار تبلیغ رسالت پرداختی وفراغت یافتی علم‌هدایت خودرا برای‌مردم بلندکن و خلیفه وجانشین خودرا بمردم معرفی کن..

٤ـ رسول‌خدا (ص) دربیماری مرك خود که درآن وفات کرد، فرمود، دوستم را برای من حاضر کنید، آن دوزن بدنبال‌پدرشان(ابوبکر وعمر) فرستادند، چون رسول خدا(ص)بآنهانگاه کرد رو از آنها برگردانید و باز فرمود دوستم را برایم حاضر کنید، دنبال علی(ع) فرستادند وچون او را دید باو متوجه گردید بااو حدیث گفت و چون علی از حضور پیغمبر(ص) بیرون آمد آندونفراو را ملاقات کردند و پرسیدند که دوستت باتو چه گفت، فرمود بمن هزار باب باز گفت که‌از هربابی هزاربـاب گشوده شود.

۵ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : عَلَّمَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلِيّاً عليه السلام أَلْفَ حَرْفٍ كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ .

۶ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : كَانَ فِي ذُؤَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله صَحِيفَةٌ صَغِيرَةٌ ، فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ ؟ قَالَ : هِيَ الْأَحْرُفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ ، قَالَ أَبُوبَصِيرٍ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : فَمَا خَرَجَ مِنْهَا حَرْفَانِ حَتَّى السَّاعَةِ .

۷ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ فُضَيْلٍ [بْنِ] سُكَّرَةَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هَلْ لِلْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ الْمَيِّتُ حَدٌّ مَحْدُودٌ؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام : إِذَا أَنَامِتُّ فَاسْتَقِ سِتَّ قِرَبٍ مِنْ مَاءِ بِئْرِ غَرْسٍ فَغَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي وَحَنِّطْنِي فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِي وَ كَفْنِي فَخُذْ بِجَوَامِعِ كَفَنِي وَ أَجْلِسْنِي ثُمَّ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَوَاللهِ لَاتَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَبْتُكَ فِيهِ .

۸ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : قَالَ : لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله الْمَوْتُ دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ! إِذَا أَنَامِتُّ فَغَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي ثُمَّ أَقْعِدْنِي وَسَلْنِي وَاكْتُبْ .

۵ـ امام باقر (ع) فرمود ، رسول خدا (ص) بعلی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف دیگر فهم‌میشد.

۶ـ امام‌صادق (ع) فرمود: درتارك شمشیر رسولخدا یك‌دفتر کوچك بود به‌امام صادق گفتم، در آن دفترچه‌بود، فرمود همان حرفها که از هرحرفی هزارحرف گشوده‌میشود، ابوبصیر گوید، امام صادق (ع)فرمود تاکنون ازآن حرفها دوحرف بیرون داده نشده،

شرح - ازمجلسی ره- مقصود ازذوابه (که ماآن را تارك ترجمه کردیم) قبضه شمشیر است یا آویزه‌ایکه درآن بوده.

۷ـ فضیل‌بن سکره گوید به‌امام صادق(ع) گفتم، قربانت آیکه باآن مرده راغسل‌دهند اندازه معینی‌دارد؟ فرمود، رسولخدا (ص) بعلی(ع)وصیت کرد که‌چون‌من‌مردم ، شش مشك ازآب چاه غرس بکش و مرا غسل ده و کفن پوش وحنوط کن وچون از غسل دادن و کفن کردنم پرداختی،اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و هرچه خواهی از من بپرس‌بخدا‌ازهرچه‌بپرسی‌بتو پاسخ دهم.

۸ـ امام ششم فرمود: چون مرك رسولخدا «ص» در رسید ، علی (ع) بر او در آمد و سر درون‌برد وفرمود ای‌علی چون من‌مردم، مرا غسل‌ده و کفن پوش ومرا بنشان وازمن‌بپرس و بنویس.

٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَ كَامِلُ التَّمَّارُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ : جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثٌ رَوَاهُ فُلَانٌ ؟ فَقَالَ : اذْكُرْهُ ، فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حَدَّثَ عَلِيّاً عليه السلام بِأَلْفِ بَابٍ يَوْمَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ ، فَقَالَ : لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ ؟ فَقَالَ : يَا كَامِلُ ! بَابٌ أَوْ بَابَانِ فَقُلْتُ [لَهُ] : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يُرْوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ ؟ قَالَ: فَقَالَ: وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرْوُوا مِنْ فَضْلِنَا،مَا تَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ .

٩ـ یونس‌بن رباط گوید: من وکامل‌تمار خدمت امام صادق(ع) رفتیم و کامل بآنحضرت گفت قربانت؛ یك‌حدیث است که فلانی روایتکرده، فرمود: آن را نقل‌کن ، گفت به من بازگفت که پیغمبر برای علی باز گفت درروزیکه وفات کرد هزارباب واز هربابی هزارباب گشوده می‌شد و این هزارهزار باب شد. فرمود محققاً چنین‌بوده‌است، من گفتم قربانت برای‌دوستان و شیعیان شما از این علم چیزی‌ظاهر شده‌است،فرمود: ای‌کامل یکباب یادو باب، گفتم قربانت، از فضل شما که‌هزارهزار باب‌است هان یك‌باب‌یادو باب روایت‌شده‌است؟ گوید.امام فرمود: امیداست که‌شما ازفضل ماچه اندازه روایت کنید، شما ازفضل‌ماجز باندازه یك‌الف راستا روایت ندارید.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ **باب‌او بابان** محدث استرابادی‌ره گفته؛ معنی آن‌شك راوی نیست بلکه مقصود اینستکه یکباب ومقداری ازباب دوم انتهی.

حاصل اینکه یکباب و اندی وآن کسر را می توان انداخت و گفت یکباب و میتوان بحساب تمام گذاشت و گفت دوباب چنانچه رسم‌منجمان و اهل حساب در کسور همین‌است ـ **من فضلکم** ـ مقصوداینست که‌از علم‌شماهاوظاهر آنست که‌بتوهم‌راوی‌حدیث‌پیغمبر باعلی(ع)فقط‌راجع بفضائل‌ائمه‌بوده یااینکه‌فضل‌ائمه‌هم باندازه‌علوم‌دیگرمنتشرشده، امام میفرمایدفضل مابواسطه‌نقصان‌عقول مردم‌ازسایر مطالب کمتر منتشر شده وکمتر از یك‌هزار هزارم منتشرشده وبه‌اندازه یك‌الف ناقص‌است والف‌غیر معطوفه یعنی الف ناقص که در رسم‌الخط کوفی چنین نوشته می‌شده ⊐ این معنی درستی‌است که از اساتید شنیده شده است.

من می گویم ـ الف غیرمعطوفه یعنی الف‌راستا چون:۲

۱ـ الف معطوفه الفی‌استکه بسرآن چیزی‌اضافه شودچون:ا

۲ـ و اگر منظور الف خط کوفی باشد نمیتوان آن را ابسط حروف دانست چنانچه دروجه تشبیه بدان بیان کرده‌است.

(بابُ)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَأَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَمُحَمَّداً عليهما السلام وَجَمِيعَ وُلْدِهِ وَرُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسِّلَاحَ وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام : يَا بُنَيَّ ! أَمَرَنِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ : وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هٰذَا ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ : وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَاَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمِنِّي السَّلَامَ .

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ : اُدْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلَيَّ وَ أَئْتَمِنَكَ عَلَى مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ ، فَفَعَلَ .

(باب)

اشاره ونص بر حسن بن علی (ع) ـ امام دوم

۱ ـ سلیم‌بن قیس گوید؛ من خود گواه بودم که امیرالمؤمنین(ع) بپسرش‌حسن‌وصیت کردوحسین ومحمد وهمه اولاد ورؤسای شیعه‌وخاندانش راگواه گرفت، سپس کتاب‌مخصوص وسلاح راباوتحویل داد وباو فرمود: پسرجانم، رسولخدا(ص) به‌من فرمود که بتووصیت کنم و کتب وسلاح مخصوص خود را بتووا گذارم چنانچه رسولخدا (ص) بمن وصیت کرد و کتب وسلاحش را بمن تحویل داد و به من فرمود بتو امر کنم که چون‌مرگت فرارسید آنهارا ببرادرت حسین(ع) بدهی وسپس روبحسین‌پسرش کرد وفرمود رسولخدا (ص) بتو فرموده که آنهارا باین‌پسرت بدهی وسپس دست علی بن الحسین (ع) راگرفت وبعلی‌بن الحسین(ع) فرمود رسولخدا (ص) بتوفرموده که آنهارابپسرت محمدبن‌علی بدهی واز رسولخدا ومن باوسلام برسان.

شرحـ ازمجلسی‌ره ـ مقصود از کتاب جنس‌آنست‌یعنی‌هرچه درجفر ابیض بوده ومقصودازسلاح هم‌جنس آنست یعنی‌همه محتویات جفراحمر.

۲ ـ امام باقر (ع) فرمود چون مرگ امیرالمؤمنین «ع» در رسید بپسرش حسن فرمود نزد من آی تاآنچه رسول‌خدا با من راز گفت بتو رازگویم وآنچه به‌من سپرد بتوبسپارم وهمین‌کاررا کرد .

٣ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ وَسَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ وَدَاوُدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ وَ زَيْدٌ الْيَمَامِيُّ قَالُوا : حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ : أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ اُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عليه السلام دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ.

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ :

٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ ، اسْتَوْدَعَ اُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عليه السلام دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ.

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : أَوْصَى أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ وَأَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَمُحَمَّداً عليهما السلام وَجَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسِّلَاحَ ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ : يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ اُوصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ : أَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ هَذَا ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ : يَا بُنَيَّ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَقْرِئْهُ مِنْ

٣ـ شهر بن حوشب روايتكرده كه چون على(ع) بكوفه آمد كتب ووصيت رابام‌سلمه سپرد و چون حسن(ع) بمدينه آمد همه‌راباو داد .

درنسخه صفوانى است :

٤ـ امام صادق (ع) فرمود: چون على(ع) بكوفه رفت كتب ووصيت رابام‌سلمه‌سپردوچون‌حسن (ع) بمدينه برگشت همه‌را باو داد.

٥ـ ازجابر از امام‌باقر (ع) فرمود اميرالمؤمنين«ع» به‌امام حسن وصيت كرد وحسين و محمدو همه اولاد خود ورؤساى‌شيعه وخاندانش‌رابر آن گواه گرفت و كتاب‌وسلاح را باوداد، سپس‌بفرزندش حسن فرمود: پسرجانم، رسولخدا (ص) بمن‌فرمود كه بتووصيت كنم و كتب وسلاحم‌را بتوبدهم چنانچه رسولخدا «ص» به‌من وصيت كرده و كتب وسلاحش رابه‌من داده وبمن فرموده بتو فرمايم كه چون مرگت فرارسد آنها را ببرادرت حسين«ع» بدهى وسپس رو بپسرش حسين كرد وفرمود : رسولخدا (ص) بتوفرموده كه آنهارا باين پسرت بدهى، سپس دست پسرش على‌بن الحسين(ع) را گرفت و به پسرش على‌بن‌الحسين(ع)فرمود اى‌پسرجانم، رسولخدا (ص) تورا فرموده كه‌آنهارا به‌پسرت محمدبن

رَسُولِ اللهِ ﷺ وَمِنِّي السَّلَامَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدَّمِ ، فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَإِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَلَا تَأْثَمْ .

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ : لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَفَّ بِهِ الْعُوَّادُ وَقِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ فَقَالَ: اثْنُوا لِي وَسَادَةً ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ وَأَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا انْتَسَبَ ، أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ امْرِءٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ وَالْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمِ اطَّرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْتَغِيهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللهُ عَزَّ

علی(ع) بدهی واز طرف رسولخدا ومن باوسلام برسان، سپس‌روبه‌پسرش حسن کرد وفرمود:ای‌پسر من تو صاحب اختیار امامت و صاحب اختیارخون‌منی،اگر بگذری حق‌داری واگرقصاص کنی‌یك‌ضربت بجای یك‌ضربت بزن و گناهی مورز.

شرحـ از مجلسی ره ـ**لاتاثم**ـ گناه مکن؛ گناه نمیکنی، یانهی است یانفی بنابراول مقصود اینستکه باقاتل‌کاری مکن که موجب گناه باشد باینکه یك ضربت بیشتربا وبزنی یاجز قاتل را بکشی چنانچه میان عرب رسم بوده خصوص نسبت بقتل امراء ، زیرا عرب بسا بود که بخاطر یکی قبیله‌ای را میکشتند.

٦ـ ابراهیم‌بن اسحق احمری‌حدیث را بآنجارسانید که چون امیرالمؤمنین (ع) ضربت‌خورد ، برای عیادت گرد اورا گرفتند و باو گفتند یاامیرالمؤمنین (ع) وصیت کن، فرمود: برای من تکیه گاهی بسازید، سپس‌فرمود:حمدخدارا باندازه‌ایکه اوراشاید وهمه‌ماپیروان‌فرمان‌اوئیم، من‌اوراچنانچه دوست دارد سپاس گزارم و نیست شایسته پرستشی جزخدای یکتای یگانه وبی‌نیاز چنانچه خودرابدین نسب ستوده (در سوره اخلاص که آن‌را نسب خداخوانند)، ایا مردم، هرمردی بناچاربدان بر خورد میکند که ازآن می گریزد، مرك‌استکه هرنفسی بسوی آن رانده میشود و گریز از آن پایبندی و استقبال از آنست من چقدر روزشماری کردم واز نهان این امر کاوش نمودم وخدا عزذکره جز این نخواست که نهانش سازد ، هیهات ! علمی‌است سربسته و ناپیدا

شرح ـ گریزاز مرك استقبال مرك است زیرا گریزصرف نیرو و وقت است که خود نزدیك شدن بمرك است یا مقصود اینستکه چون عمر بسر رسد هر تدبیری شود نتیجه بر عکس دهد و هر پزشك حاذقی در درمان بیماری مرك گیج و گمراه گردد .

چقدر روزشماری کردمـ چندوجه درتأویل آن گفته‌اند:

۱ـ شارحین نهج‌البلاغه گفته‌اند، روزها را اشخاصی بنظرآورده که آنهارایکی‌پس‌از دیگری از خود رانده و خواسته راز مرك خودرا زیر پای آنها کاوش کند که‌درچه وقتی‌استودر کجااست؟ گفته‌اند ازاین عبارت فهمیده شود که امام موقع مرك را بتفصیل نمیدانسته ورسولخدا بطور اجمال باوخبرداده بود که ضربت خواهی‌خورد وبراثرآن خواهی‌مردپایان‌ـ ولی‌مقصود ازطرد روزها همان شماره آنها است زیرا در شماره هر واحدی طرد می شود بجای آن دیگری می‌آید و بهمین جهت

ذِكْرُهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ ، أَمَّا وَصِيَّتِي فَأَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ شَيْئاً وَ مُحَمَّداً ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ ، أَقِيمُوا هٰذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَأَوْقِدُوا هٰذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ ، وَخَلَا كُمُ ذَمُّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا ، حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مَجْهُودَهُ وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ ، رَبٌّ رَحِيمٌ وَإِمَامٌ عَلِيمٌ وَ دِينٌ قَوِيمٌ ، أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ [أَنَا] الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَداً مُفَارِقُكُمْ إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِي هٰذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذَاكَ الْمُرَادُ وَ إِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ ، فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ ذُرَى رِيَاحٍ وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخَطُّهَا ، وَإِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً وَ سَتَعْقُبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً ، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ وَ كَاظِمَةً بَعْدَ نُطْقٍ ، لِيَعِظَكُمْ هُدُوِّي وَخُفُوتُ إِطْرَاقِي وَسُكُونُ أَطْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ ، وَدَّعْتُكُمْ وِدَاعَ مُرْصِدٍ

ما آن‌را به‌روزشماری ترجمه کردیم،

۲ـ مراد از امر نهان که درباره آن جستجو میکرده مرگش نبوده بلکه نهان شدن حق و ستمدیدن خاندانش بوده و چیره شدن دولت باطل و یاران آن؛ زیرا آنحضرت در آغاز کار تلاش بسیار کرد تا حق خودرا بستاند وفراهم نشد، بپیشآمدهائی رخداد که انتظار نمیرفت وچون در آخر کار بدستش افتاد ویارانی پیدا کرد و درراه خدا جهاد بحق نمود وبر منافقان و بددلان پیروز شد فتنه حکمین پدیدار شد که از غرائب امور بود و چون برای جبران آن‌شون فراهم کرد وآهنگ سفر بشام نمود مصیبت عظمای قتل او پدید شد و منظور از امر نهان راز این جریانست که بر امام هویداست ولی خدانخواسته دیگران بفهمند زیراخرد آنها ناتوانست وبدرك آن‌رسانیست ..

دنباله وصیت امیرالمؤمنین :

اما وصیت من اینستکه چیزی را برای خدا جل‌ثنائه شریك نگیرید و راجع به‌محمد (ص) سنت وروش اورا گم نکنید و از دست ننهید ایندو ستون دیانت را برپا دارید و ایندو چراغ هدایت را بر افروزید و از نکوهش بر کنار باشید تا از حق نگریزید، هر کس بار دست‌رنج خود را بدوش دارد و بار نادانها سبك شده است، پروردگاریست مهربان، امامی است دانا، دینی‌است استوار، من دیروز سرور شما بودم و امروز برای شما درس‌عبرتم و فردا برای همیشه ازشما جدا می‌شوم ، اگر گام در این لغزشگاه مرك برجا ماند مراد همانست و اگر بلغزد جای‌بسی افسوس است.

ما دراین جهان سایه شاخه‌های لرزان درختانیم، وگرد جلو باد وزان وزیر سایه ابر پر دوران که بزودی در فضا از هم‌پراگنده گردد و اثر آن اززمین محو شود، همانا برای‌شما همسایه‌ای‌بودم تنم چند روزی در کنار شما زیست و بزودی پیکر تهی مرا دنبال خواهیدمن کرد، پیکریکه پس از جنبش آرام شده و پس از یك عمر سخن گوئی دم فرو بسته باید آرامش هراسناکم شمارا پند دهد (برای آنکه آرامش هراسناکم شما را پند دهد) بهم راه خموشی مرگبارم و بی جانی اندامم ، زیرا آن پند ده تراست برای شما از سخنور شیوا ، من با شما وداع میکنم بامید دیدار فردا (فردای قیامت).

لِلتَّلاقي، غداً تَرَوْنَ أيّامي وَيَكْشِفُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ سَرائِري وَتَعْرِفُوني بَعْدَ خُلُوِّ مَكاني وَقِيامِ غَيْري مَقامي، إنْ أبْقَ فَأنا وَلِيُّ دَمي وَإنْ أفْنَ فَالْفَناءُ مِيعادي [وَإنْ أعْفُ] فَالْعَفْوُ لي قُرْبَةٌ وَلَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا، أَلا تُحِبّونَ أنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ، فَيالَها حَسْرَةً عَلى كُلِّ ذي غَفْلَةٍ أنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً أوْ تُؤَدّيهِ أيّامُهُ إلى شَقْوَةٍ، جَعَلَنَا اللهُ وَإيّاكُمْ مِمَّنْ لا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طاعَةِ اللهِ رَغْبَةٌ أوْ تَحِلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةٌ، فَإنَّما نَحْنُ لَهُ وَبِهِ، ثُمَّ أقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام فَقالَ: يا بُنَيَّ ضَرْبَةٌ مَكانَ ضَرْبَةٍ وَلا تَأْثَمْ.

۷ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إبْراهيمَ الْعَقيلِيِّ يَرْفَعُهُ قالَ: قالَ: لَمّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أميرَ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام، قالَ لِلْحَسَنِ: يا بُنَيَّ إذا أنَا مِتُّ فَاقْتُلِ ابْنَ مُلْجَمٍ وَاحْفِرْ لَهُ في الْكُناسَةِ ـ وَوَصَفَ الْعَقيلِيُّ الْمَوْضِعَ عَلى بابِ طاقِ الْمَحامِلِ مَوْضِعُ الشَّوّاءِ وَالرَّوّاسِ ـ ثُمَّ ارْمِ بِهِ فيهِ، فَإنَّهُ وادٍ مِنْ أوْدِيَةِ جَهَنَّمَ.

شما فردا روزگار عدالت گستر مرا می‌فهمید آنگاه خدا عزوجل پرده از اسرار زندگی من برمی دارد و چون جای مرا خالی دیدید ودیگری را بجای من ملاحظه کردید، مرا خواهید شناخت، اگر بمانم خودم صاحب اختیار خونم باشم، واگر بمیرم، مرگ وعده گاه منست (اگر درگذرم).

گذشت برایم ثواب است و برای شما حسنه بشمار رود، گذشت کنید و چشم پوشید آیا نمی‌خواهید خدا شما را بیامرزد، وای چه اندازه دریغ و افسوس دارد غافلیکه عمرش به مسئولیت او گذشته و روزگارش او را ببدبختی کشانده، خدا ما را و شما را از کسانی مقرر سازد که از طاعت خدا روی بدیگرسوی نکنند و پس ازمرگ در زبونی و شکنجه نیفتند، همانا ما از آن خدائیم و باو پاینده‌ایم؛ سپس رو بحسن (ع) کرد و فرمود، پسر جانم، یك ضربت بجای یك ضربت ـ مبادا گناه ورزی.

۷ـ علی بن ابراهیم عقیلی حدیث را بالا برده تا گوید که فرمود: چون ابن ملجم امیرالمؤمنین (ع) راضربت زد، آنحضرت بحسن فرمود: ای پسرجانم وقتی من مردم، ابن ملجم را بقصاص من بکش ودر کناسه کوفه گورش را بکن (عقیلی در باب طاق محمل سازی کوفه معرفی کرده آنجا که کبابچی ها وکله پزها هستند) و او را درآن افکن که آنجا یکی ازوادیهای دوزخ است.

((بابُ))

الْإِشارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ (قَالَ الْكُلَيْنِيُّ) وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ ابْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام الْوَفَاةُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام يَا أَخِي إِنِّي أُرْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللهُ وَالنَّاسُ صَنِيعَهَا وَعَدَاوَتَهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَعَدَاوَتَهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام [وَ] وُضِعَ عَلَى السَّرِيرِ ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مُصَلَّى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَصَلَّى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ حُمِلَ وَ أُدْخِلَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَمَّا أُوقِفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ذَهَبَ ذُوالْعُوَيْنَتَيْنِ إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَ لَهَا: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوهُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلَى بَغْلٍ بِسَرْجٍ ـ فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً ـ فَقَالَتْ : نَحُّوا ابْنَكُمْ ، عَنْ بَيْتِي ، فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِي بَيْتِي وَيُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله حِجَابُهُ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام :

(باب)

اشاره و نص برحسين بن على (ع)

۱ ـ محمدبن مسلم گويد از امام باقر (ع) شنيدم ميفرمود: چون مرك حسن بن على (ع)فرا رسيد بحسين (ع) فرمود ، برادر جانم با تو وصيتى‌دارم آن را حفظ كن ، چون من مردم‌مرا آماده ساز (غسل بده و كفن كن و حنوط بپاش) سپس مرا سر قبر رسولخدا بر تا با او تجديدعهد كنم و مرا بقبر مادرم بر گردان و از آنجا بقبرستان بقيع ببر و در آنجا بخاك سپار و بدانكه ازعايشه بمن‌آن مصيبت‌رسد كه خدا ميداند، ومردم اورا آلت‌دست كنند (مقصودبنى‌اميه است) ودشمنى اوبا خدا و رسول خدا و ما خانواده هم او را وادارد .

چون امام حسن (ع) جان داد او را در تخته تابوت نهادند و سپس بمحليكه رسولخدا «ص» بر جنازه ها نماز مى‌خواند بردند و حسين (ع) بر او نماز خواند و او را وارد مسجد كردند وچون بر سر قبر پيغمبر (ص) نگهداشتند جاسوسى بعايشه خبر داد كه بنى هاشم جنازه حسن را آوردندتا در حجره مدفن پيغمبر (ص) بخاك سپارند و او شتابانه سوار بر استرى آمد ـ واو اول زنى‌بود كه در اسلام بر روى زين سوار شد ـ و فرياد زد فرزند خود را از خانه من دور كنيد كـه درآن بخاك نرود و حجاب رسولخدا (ص) بواسطه او دريده نگردد، امام حسين (ع) فرمود از روز نخست تو و

قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ حِجابَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَأَدْخَلْتِ عَلَيْهِ بَيْتَهُ مَنْ لايُحِبُّ قُرْبَهُ وَإِنَّ اللهَ سائِلُكِ عَنْ ذٰلِكِ يا عائِشَةُ .

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : لَمّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام الْوَفاةُ ، قالَ : يا قَنْبَرُ ! انْظُرْ هَلْ تَرىٰ مِنْ وَراءِ بابِكَ مُؤْمِناً مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ؟ فَقالَ: اللهُ تَعالىٰ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنّي ، قالَ : ادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ، فَأَتَيْتُهُ فَلَمّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قالَ : هَلْ حَدَثَ إِلاّ خَيْرٌ ؟ قُلْتُ : أَجِبْ أَبا مُحَمَّدٍ فَعَجَّلَ عَلىٰ شِسْعِ نَعْلِهِ، فَلَمْ يُسَوِّهِ وَخَرَجَ مَعِي يَعْدُو ، فَلَمّا قامَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ ، فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام : اجْلِسْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْلُكَ يَغِيبُ عَنْ سَماعِ كَلامٍ يَحْيىٰ بِهِ الْأَمْواتُ وَيَمُوتُ بِهِ الْأَحْياءُ، كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَمَصابِيحَ الْهُدىٰ، فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهارِ بَعْضُهُ أَضْوَءُ مِنْ بَعْضٍ ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ اللهَ جَعَلَ وُلْدَ إِبْراهِيمَ عليه السلام أَئِمَّةً وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَآتىٰ داوُدَ عليه السلام زَبُوراً وَقَدْ عَلِمْتَ بِما اسْتَأْثَرَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله يا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ! إِنِّي أَخافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ وَإِنَّما وَصَفَ اللهُ بِهِ الْكافِرِينَ، فَقالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : « كُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ » وَلَمْ يَجْعَلِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلشَّيْطانِ عَلَيْكَ سُلْطاناً يا مُحَمَّدَ بْنَ

پدرت حجاب اورا دریدید و کسی‌را بخانه اودفن کردید که دوست نداشت نزدیك او باشد (مقصود ابی بکر است) و براستی ای‌عایشه خدااز توبازخواست کند.

۲ـ امام صادق (ع) فرمود، چون مرك حسن‌بن علی فرا رسید، فرمود ای قنبر، ببین بردرخانه مؤمنی جز ازآل محمد (ص) هست؟ گفت خدا ورسولش و زاده رسولش ازمن داناترند، فرمودمحمد بن علی را نزد من دعوت کن، من خدمت او شتافتم، فرمود پیشامدی شده است؟ گفتم، بزودی ابو محمد را اجابت کن، او بند نعل خود را نبسته شتافت و با من می‌دوید، و چون نزد آنحضرت رسید سلام داد، امام حسن باو فرمود بنشین که مانند تو کسی نباید از شنیدن سخنیکه مرده رازنده‌میکند و زنده‌ها بدان بمیرند غایب باشد (متن وصیت امام حسن) :

شماها همه باید معدن علم و چراغ هدایت باشید، وبااین حال محقق استکه موجهای تابان روز روشن باهم تفاوت دارند و بعضی ازبعضی روشنتر و تابنده‌ترند، نمیدانیکه خداوند فرزندان ابراهیم (ع) را ائمه نمود و با این حال بعضی را برتر از بعضی ساخت بداود همان زبور را داد و میدانیکه محمد (ص) را بچه فضیلتی مخصوص کرد.

ای محمدبن علی (ع) من از حسد بر تو نگرانم، خدا آن‌را صفت کفار دانسته و فرموده‌عزـ وجل (۱۰۹ـ البقره) کفارحسود از جانب‌خود پس از آنکه حق‌بر آنها آشکارشدـ ای محمد ، مبادا خداوند عزوجل شیطان‌را بر تو مسلط کند، ای محمد بن علی ، من خبر ندهم از آنچه از زبان

عَلِيٍّ ؛ أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ ؟ قَالَ : بَلَى . قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاكَ عليه السلام يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبَرَّنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَبَرَّ مُحَمَّداً وَلَدِي ، يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ! لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَ أَنْتَ نُطْفَةٌ فِي ظَهْرِ أَبِيكَ لَأَخْبَرْتُكَ ، يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَمُفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي وَعِنْدَ اللهِ جَلَّ اسْمُهُ فِي الْكِتَابِ وِرَاثَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَضَافَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي وِرَاثَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَعَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ خِيَرَةُ خَلْقِهِ فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً عليه السلام وَ اخْتَارَنِي عَلِيٌّ عليه السلام بِالْإِمَامَةِ وَ اخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام : أَنْتَ إِمَامٌ وَأَنْتَ وَسِيلَتِي إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هٰذَا الْكَلَامَ ، أَلَا وَ إِنَّ فِي رَأْسِي كَلَاماً لَا تَنْزِفُهُ الدِّلَاءُ وَ لَا تُغَيِّرُهُ نَغْمَةُ الرِّيَاحِ كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ فِي الرَّقِّ الْمُنَمْنَمِ أَهُمُّ بِابْتِدَائِهِ فَأَجِدُنِي سُبِقْتَ إِلَيْهِ سَبْقَ الْكِتَابِ الْمُنْزَلِ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَإِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُّ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَ يَدُ الْكَاتِبِ، حَتَّى لَا يَجِدَ قَلَماً وَيُؤْتَوْا بِالْقَرَاطِيسِ حُمَماً فَلَا يَبْلُغُ إِلَى فَضْلِكَ وَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللهُ الْمُحْسِنِينَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ ، الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْماً وَأَثْقَلُنَا حِلْماً وَأَقْرَبُنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله رَحِماً كَانَ فَقِيهاً قَبْلَ أَنْ

پدرت درباره تو شنیدم؟ گفت چرا، فرمود روز جنك بصره، میفرمود: هر که دوست دارد، در دنیا و آخرت بمن نیکی کند باید بفرزندم محمد نیکی کند؛ ای محمد اگر بخواهم بتو خبردهم‌اززمانیکه نطفه‌ای بودی درپشت پدر می‌توانم خبرداد.

ای محمدبن علی میدانی که حسین‌بن علی (ع) بعداز آنکه جان من رفت و روح ازتنم جداشد، امام بعداز من است و نام او بامامت نزد خدا جل‌اسمه در کتاب ثبت است، امامت او بوراثت مستقیم از پیغمبر است باضافه‌ای از طرف خدا که وراثت از پدرو مادرش باشد، خدا دانست که‌شمابهترین خلق او هستید ، محمد را از میان شما برگزید و محمد (ص) علی را برگزید برای امامت و علی هم مرا برگزید برای امامت و من هم حسین‌راانتخاب کردم.

محمدبن علی در پاسخ او گفت تو امامی و تو وسیله منی در حضور محمد «ص» بخدا دوست داشتم پیش از آنکه اینسخن را از شما شنیده باشم مرده بودم، هلا در مغز من سخنی است که‌دلوها نتوانند آن را تا ته بکشند و بادهای تند نتوانند دیگرگونش سازند چون نوشته نقطه‌داری‌دربرك کاغذ مزینی نقش شده و من آهنك اظهار آن داشتم و دریافتم که‌کتاب منزل خدا در آن بر من پیشی گرفته و هم آنچه رسولان خداآورده‌اند، آن سخنی است که زبان گوینده بدان‌بندآیدودست نویسنده در آن درماند تا بجائیکه ازبس‌مفصل است قلم نایاب گردد و بجای کاغذ سفید که به آخر رسیده برگه سیاه بیاورند و باز هم حق فضل توادا نشده باشد وهمچنین خداوند پاداش نیکوکاران دهد ولاقوة الا بالله.

حسین از ما همه داناتر و بردبارتروبه رسولخدا «ص» نزدیکتر است، او پیش‌از آفرینش‌فقیه

يُخْلَقَ وَقَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِي أَحَدٍ خَيْراً مَا اصْطَفَى مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وَاخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً وَاخْتَارَكَ عَلِيٌّ إِمَاماً وَاخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ، سَلَّمْنَا وَرَضِينَا مَنْ[هُوَ] بِغَيْرِهِ يَرْضَى وَ [مَنْ غَيْرُهُ] كُنَّا نُسَلِّمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلَاتِ أَمْرِنَا .

۳ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا احْتُضِرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَاأَخِي إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا ، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله لِأُحْدِثَ بِهِ

بوده و قبل از آنکه زبان باز کند وحی الهی را خوانده است، اگر خدا کسی را بهتر می‌دانست محمد «ص» را بر نمیگزید و چون خداوند محمد رابر گزید و محمد «ص» علی (ع) را انتخاب کرد و علی «ع» تورا بامامت برنشاند و تو حسین «ع» را شایسته دانستی و انتخاب کردی، ما پذیرفتیم و پسندیدیم کیست که بغیر او رضا دهد (آن کسی که اگر بجای او دیگری را هم تو معین میکردی راضی بودیم و در مشکلات امور خود بدو تسلیم میشدیم خ ل) و کیست جز او که در مشکلات امورخود بدوتسلیم شویم .

شرح ـ ازمجلسی‌ره ـ الله ورسوله‌وابن‌رسوله‌اعلم ـ یعنی‌نیازی نیست که بروم و بنگرم تو خود ندیده داناتری و ممکن است مقصود نظر باطنی باشد زیرا قبر هم از محرمان اسرار بوده و از این رو گفت شما ازمن داناترید یعنی باین علم باطن و محتمل است که مقصودش‌ازمؤمن ملك الموت باشد، زیرا او بردر خانه ائمه‌اجازه میگرفت‌وممکن است فرشته بصورت‌بشر نزداوآمده واز قبر پرسیده است که اورا دیده یانه؟.. پایان کلام مجلسی .

ولی بنظر میرسد که مقصود امام احتراز از وجود جاسوسان حاکم مدینه باشد، زیرا این‌جلسه وصیت بناچار محرمانه تشکیل شده و در آن تاریخ معاویه بسختی خانه امام را بوسیله عمال خودتحت نظر داشته و اینکه میفرماید ببین مؤمنی نیست از نظر احتیاط کامل بوده که احضار محمدبن علی از همه کس حتی موافقان نهان بماند وشاید کشف این موضوع برای خودمحمد بن‌حنفیه‌هم‌خطرداشته

الاوان فی رأسی کلاماً ـ مجلسی دردنبال بحث از آن گفته است .

حاصل اینست که هر وقت میخواهم ازآنچه در سر خود دارم چیزی در فضائل و مناقب شما یا پدرت بگویم ملاحظه میکنم که در کتاب‌خدا و در کتب انبیاء مذکور است ویااینکه شماوبرادرت بیشتر و بهتر ازمن آن‌را میدانید:

حتی لایجد ـ یعنی نویسنده قلم پیدانکند، وحاصل‌آنکه ازبس بسیاراست دست نویسند، از نگارش آن درماند وقلمها همه فنا شوند و کاغذها نایاب گردند ونویسنده کمی‌ازبیش نتواندنوشت چنانچه خدافرماید اگر دریارا مداد کنند بآخرش‌رسد پیش‌از آنکه‌کلمات پروردگارم بآخررسد

۳ـ محمدبن مسلم گوید از امام باقر(ع) شنیدم، میفرمود: چون حسن‌بن علی دربسترمرك‌افتاد بحسین فرمود: برادرجانم من بتووصیتی دارم آن‌را خوب حفظ کن، چون من مردم مرا آماده ساز و

عَهْداً ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلىٰ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ الْحُمَيْرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَعَدَاوَتِهَا لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وَعَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام [وَ] وُضِعَ عَلىٰ سَرِيرِهِ فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلىٰ مُصَلّٰى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَصَلّٰى عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَلَمَّا أَنْ صَلّٰى عَلَيْهِ حُمِلَ فَأُدْخِلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا أُوقِفَ عَلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبَرُ وَقِيلَ لَهَا : إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله ، فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلىٰ بَغْلٍ بِسَرْجٍ ـ فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً ـ فَوَقَفَتْ وَ قَالَتْ : نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي ، فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَا يُهْتَكُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله حِجَابُهُ ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا : قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَأَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله قُرْبَهُ وَإِنَّ اللّٰهَ سَائِلُكِ عَنْ ذٰلِكِ يَا عَائِشَةُ ! إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أُقِرَّ بِهِ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لِيُحْدِثَ بِهِ عَهْداً وَاعْلَمِي أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله سِتْرَهُ ، لِأَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ يَقُولُ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بسوی رسولخدا ببر تابااو تجدید عهدی کنم ومرا نزد مادرم فاطمه بر گردان وپس از آن مرادر بقیع ببروبخاك بسپار وبدانکه ازطرف حمیراء (عایشه) بمن آن رسد که مردم همه میدانند بواسطه کینه و عداوت او باخدا ورسولخدا ودشمنی اوباماخانواده .

چون حسن(ع)وفات کرد،اورا بر تختهتابوتی گذاردندو بهمصلای رسولخدا (ع) که در آن بر جنازه هانمازمیخواندبردند . ونماز برامامحسن (ع) خواندند وبعد از نمازاورا بمسجد پیغمبر بردند وچون بر سرقبر رسولخدا توقف دادند، بعایشه خبردادند که بنیهاشم امام حسن(ع) راآوردند تا نزد رسول خدا (ص) بخاك سپارند واو باشتاب سوار براستری آمد ـ و اواولزن مسلمانبود که درتاریخاسلام بر زین سوارشد ـ برابر امام حسین(ع) و بنیهاشم ایستاد و گفت فرزند خودرا ازخانه من دور کنید ، زیرا دراین خانه کسی بخاك نرود وحجاب رسولخداهتك نگردد

حسینبن علی (ع) درپاسخ اوفرمود، تووپدرت ازقدیم حجاب رسولخدا(ص) را دریدید و در خانه او کسیرا وارد کردید کهرسولخدا دوست نداشت باو نزدیكباشد،خدا ایعایشه ازتو بازخواست میکند، برادرم بهمن سفارش کرده اورا نزدپدرش رسولخدا (ص)برم تابا اوتجدید عهدی کند وبدان ایعایشه که برادرم داناترین مردم بود بخدا ورسولخدا (ص) وداناتر بود بتأویل قرآن از اینکه پرده رسولخدا (ص) را براو بدردو باوبیاحترامی کند زیراخدا تبارك وتعالی فرماید(٥٨ـالاحزاب) ایاآنکسانیکه ایمان آوردید واردخانه پیغمبر نشوید جزاینکه بشمااجازه دادهشود ـ و تو مردهائیرا بیاجازه رسولخدا درخانه اووارد کردی (مقصود ابیبکر وعمر است) بااینکه خدا عزوجل فرموده

آمَنُوا لاٰتَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ » وَ لَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لِأَبِيكِ وَ فٰارُوقِهِ عِنْدَ اُذُنِ رَسُولِ اللهِ ﷺ الْمَعٰاوِلَ،وَقٰالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ» وَلَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكِ وَفٰارُوقُهُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ بِقُرْبِهِمٰا مِنْهُ الْأَذىٰ وَمٰا رَعَيٰا مِنْ حَقِّهِ مٰا أَمَرَهُمَا اللهُ بِهِ عَلىٰ لِسٰانِ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِنَّ اللهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوٰاتاً مٰا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيٰاءً وَ تَاللهِ يٰا عٰائِشَةُ ! لَوْ كٰانَ هٰذَا الَّذِي كَرِهْتِيهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ رَسُولِ اللهِ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِمٰا جٰائِزاً فِيمٰا بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ اللهِ لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَ إِنْ رُغِمَ مَعْطِسُكِ قٰالَ : ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَقٰالَ: يٰا عٰائِشَةُ ! يَوْماً عَلىٰ بَغْلٍ وَيَوْماً عَلىٰ جَمَلٍ فَمٰا تَمْلِكِينَ نَفْسَكِ وَ لاٰ تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدٰاوَةً لِبَنِي هٰاشِمٍ ، قٰالَ : فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ فَقٰالَتْ : يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ هٰؤُلاٰءِ الْفَوٰاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ فَمٰا كَلاٰمُكَ ؟ فَقٰالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام : وَ أَنّٰى تُبْعِدِينَ مُحَمَّداً مِنَ الْفَوٰاطِمِ، فَوَاللهِ لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلاٰثُ فَوٰاطِمَ: فٰاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرٰانَ بْنِ عٰائِذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْزُومٍ وَفٰاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هٰاشِمٍ وَ فٰاطِمَةُ بِنْتُ زٰائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِّ بْنِ رَوٰاحَةَ بْنِ حِجْرِ بْنِ عَبْدِ مَعِيصِ بْنِ عٰامِرٍ ،

است (٣ـ الحجرات) ایاکسانیکه ایمان آوردید آواز خودرا برآواز پیغمبر بلندتر نکنید و روی سخن اوسخنی نگوئید ـ وبجان خودم توبرای پدرت(ابوبکر) وبرای فاروقش(عمر)در گوش رسول خدا (ص) کلنگها را بکار انداختید، بااینکه خدا عزوجل فرماید (٤ـ الحجرات) براستی آن کسانیکه آواز خودرا نزد رسولخدا آهسته کنند آنانند کسانیکه خدادلشان را بتقوی آزموده ، بجان خودم پدرت وفاروقش بانزدیکی خودشان بهرسولخدا (ص) اورا آزاردهند وخود آن‌دو نفر آنچه را خدا ازحق وحرمت رسولخدا واجب کرده رعایت نکردند، خدا حرمت مؤمنانیراکه مرده‌اند مانند مؤمنان زنده مقرر نموده، بخدا ای‌عایشه اگرآنچه رابدداری ازدفن حسن نزد پدرش رسولخدا (ص) میان ما وخدا روا بود میدانستیکه برغم‌انف تو درآنجا دفن میشد

سپس محمدبن حنفیه رشته‌سخن رابدست گرفت و گفت:

ای‌عایشه یك روزبراستر ویك روز برشتر. تواز بس بابنی‌هاشم دشمنی نه خود را نگهداری و ونه بزمین قرارداری عایشه رو بوی کردو گفت ای‌پسرحنفیه، این‌ها زادگان‌فاطمه‌اند که‌سخن‌میکنند، تو دیگر چه می گوئی ؟ امام حسین در جوابش گفت محمد را بکجا دور میکنی از بنی‌فاطمه؟بااینکه از سه فاطمه‌است.

١ـ فاطمه دختر عمران بن عائذبن عمروبن مخزوم (زوجه عبدالمطلب ومادر عبدالله وابیطالب وزبیراست ـ از مجلسی‌ره).

٢ـ فاطمه دختر اسدبن هاشم (زوجه‌طاهره ابوطالب ومادرامیرالمؤمنین‌ع)

٣ـ فاطمه دختر، زائدةبن اصم بن رواحة بن حجربن عبد معیص بن عامر (زوجه هاشم و مادر عبدالمطلب است).

قَالَ : فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام : نَحُّوا ابْنَكُمْ وَ ادْهَبُوا بِهِ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ، قَالَ: فَمَضَى الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ .

(بَابٌ)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا

۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام مَبْطُوناً مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ صَارَ وَاللهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ ! قَالَ: قُلْتُ : مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : فِيهِ وَاللهِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا ، وَاللهِ إِنَّ فِيهِ الْحُدُودَ ، حَتَّى أَنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدْشِ .

عایشه در جواب حسین (ع) گفت ـ فرزند خود را دور کنید واورا از کنار قبر رسولخدا ببرید؛ شماهستید مردمیکه در سخن برطرف خود پیروز گردید؛ فرمود: امام حسین اورا نزد قبر مادر برد و از آنجا بیرون آورد ودربقیع بخاك سپرد.

شرح ـ ازمجلسی (ره) فما تملکین نفسك ـ اشاره است بآنچه خدا فرموده (۵۳ـ یوسف) براستی نفس پربیدی فرماندهد جز آنچه خدا رحم کند ، و ملك ارض کنایه از استقرار بر زمین است و نشستن در خانه که بر او واجب بوده است در قول خدا تعالی (۳۳ـ الاحزاب) و بنشینید در خانه های خود.

فواطم منسوب بفاطمه است و جمع او به اعتبار منسوبین است نه منسوب الیه و مقصود از فواطم فاطمیون است.

(باب)

اشاره ونص بر علی بن الحسین(ع)

۱ـ از ابی الجارود که امام باقر (ع) فرمود: چون هنگام شهادت حسین(ع) دررسید دختر بزرك ترش فاطمه بنت الحسین را طلبید و کتاب سربسته ووصیت ظاهره‌ای باو داد، علی بن الحسین در این حال سخت بیمار بود وبخود مشغول بود وفاطمه آن کتاب را بعلی بن الحسین(ع) داد ، بخدا آنکتاب بهما رسیده‌است، ای زیاد، گوید من گفتم، خدا مرا قربانت کند درآن کتاب چیست؟ فرمود بخدا هر چه اولاد آدم از روز آفرینش خدا مرحضرت آدم (ع) را تا فناء دنیا نیاز دارند درآن‌است، بخدا تمام حدود ومجازاتها درآن ثبت است تابرسد بمجازات یکخراش در تن.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنانٍ ، عَنْ أَبِي الْجارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : لَمّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام ما حَضَرَهُ ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فاطِمَةَ ظاهِرَةً فِي كِتابٍ مُدَرَّجٍ ، فَلَمّا أَنْ كانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ما كانَ . دَفَعَتْ ذٰلِكَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام ، قُلْتُ لَهُ : فَما فِيهِ ـ يَرْحَمُكَ اللهُ ـ ؟ فَقالَ : ما يَحْتاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ كانَتِ الدُّنْيا إِلَى أَنْ تَفْنىٰ .

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ لَمّا صارَ إِلَى الْعِراقِ اسْتَوْدَعَ اُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها الْكُتُبَ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام دَفَعَتْها إِلَيْهِ .

وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ :

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ فَلِيحِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الشَّيْبانِيِّ قالَ : وَاللهِ إِنِّي لَجالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعِنْدَهُ وُلْدُهُ إِذْ جاءَهُ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْأَنْصارِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَخَلا بِهِ ، فَقالَ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكَنّىٰ أَبا جَعْفَرٍ ، فَإِذا أَدْرَكْتُهُ فَاقْرَئْهُ مِنِّي السَّلامَ ، قالَ : وَمَضىٰ جابِرٌ وَرَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ إِخْوَتِهِ فَلَمّا صَلّى الْمَغْرِبَ قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : أَيُّ شَيْءٍ قالَ لَكَ جابِرُ بْنُ

٢ـ بابی‌الجارود فرمود: چون شهادت حسین(ع) دررسید وصیت خود را در یك كتاب در هم پیچیده بدخترش فاطمه سپرد وچون كارحسین‌بدانجا كه مقدر بود كشید آن كتاب رابعلی‌بن‌الحسین (ع) داد، بآنحضرت گفتم درآن چه بود؟ یرحمك‌الله‌ـ فرمود: هرچه فرزندان آدم بدان نیازمندند از روزیكه دنیا بوجود آمده تا تمام شود،

٣ـ ابو بكرحضرمی از امام صادق (ع) فرمود چون حسین (ع)آهنك عراق كرد كتب ووصیت امامت را بام سلمه سپرد و چون علی بن الحسین به مدینه برگشت ام سلمه آنها را بوی داد .

در نسخه صفوانی‌است :

٤ـ فلیح‌بن ابی‌بكر شیبانی گوید: بخدا من خدمت علی‌بن الحسین(ع) نشسته‌بودم وفرزندانش نزد او بودند كه جابربن عبدالله انصاری خدمت او آمد و براو سلام كرد ودست ابی جعفر امام‌باقر را گرفت وبااو خلوت كرد وپس ازآن گفت براستی رسولخدا (ص) بمن خبر داده كه من محققاً مردی از خاندان اورا درك میكنم كه اورا محمدبن علی گویند وكنیه‌اش اباجعفر است‌وچون اورا درك كردی سلام مرا باو برسان، گوید: جابر رفت وابوجعفر نزد ما برگشت و با پدرش علی بن الحسین و برادرانش نشست و چون نماز مغرب را خواند ، علی‌بن الحسین (ع) به ابوجعفر فرمود ،

عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِيّ ؟ فَقَالَ : قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اِسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيّ يُكَنّىٰ أَبَا جَعْفَرٍ فَاقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ هَنِيئاً لَكَ يَا بُنَيَّ ! مَا خَصَّكَ اللهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ، لَا تُطَلِّعْ إِخْوَتَكَ عَلَىٰ هٰذَا فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً ، كَمَا كَادُوا إِخْوَةُ يُوسُفَ لِيُوسُفَ عليه السلام .

(بَابُ)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام الْوَفَاةُ قَبْلَ ذٰلِكَ أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْصُنْدُوقاً عِنْدَهُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هٰذَا الصُّنْدُوقَ ، قَالَ : فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدَّعُونَ فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا : أَعْطِنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَاللهِ مَالَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ ، وَلَوْكَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَكَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَكُتُبُهُ .

جابر بن عبدالله انصاری با تو چه گفت ؟

پاسخداد که بمن گفت: رسولخدا (ص) فرموده تومحققاً مردی از خاندان مرا که نامش محمد بن علی و کنیه‌اش ابوجعفر است درك میکنی، سلام مرا باو برسان، پدرش باو فرمود گوارا باد بر تو ای پسرجانم آنچه را خدا از طرف رسولش در میان خاندان نبوت بتو اختصاص داده است ، مبادا برادران خود را از این موضوع مطلع کنی تا برایت مکری اندیشند چنانکه برادران یوسف برای یوسف نمودند .

شرحـ از مجلسی‌ره ـ علی‌بن الحسین (ع) ۱۱ پسرداشت یکی از آنها نامش محمد بود و کنیه‌اش ابوجعفر و لقبش باقر و مادرش ام‌عبدالله دختر حسن‌بن علی‌بن ابیطالب(ع) بود وعمر وزید که مادرشان کنیز بود و عبدالله وحسن وحسین که مادرشان کنیز بود وحسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از کنیز وعلی از کنیز دیگر که‌ازهمه کوچکتر بود ومحمد اصغر هم‌از کنیز.

(باب)

اشاره ونص برابی‌جعفر (ع) امام پنجم

۱ـ از اسماعیل بن محمدبن عبدالله بن علی‌بن الحسین ازامام‌باقر(ع) فرمود چون مرك علی بن الحسین (ع) دررسید، پیشتر ازآن سبدی یا صندوقیکه نزد اوبود بیرون آورد و بمن فرمود ای محمد این صندوق را ببر، در برابر چهار کس آن رابردند، و چون وفات کرد، برادرانش آمدندومدعی شدند که از آنچه درآن صندوق بوده بهره ما را بده، فرمود: بخدا درآن بهره‌ای برای‌شما نبودو اگربود آن‌را بمن نمیداد، درآن صندوق‌سلاح‌و کتب رسولخدا(ص) بود.

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ عِمْرٰانَ بْنِ مُوسٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : الْتَفَتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلىٰ وُلْدِهِ ـ وَهُوَ فِي الْمَوْتِ ـ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! هٰذَا الصُّنْدُوقُ اذْهَبْ بِهِ إِلىٰ بَيْتِكَ ، قَالَ : أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ وَلٰكِنْ كَانَ مَمْلُوءاً عِلْماً .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي الْعَلاٰءِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَإِنَّ ابْنَ حَزْمٍ بَعَثَ إِلىٰ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَكَانَ أَكْبَرَهُمْ ، فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ ، فَقَالَ زَيْدٌ : إِنَّ الْوَالِيَ كَانَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنُ وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَبَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ، فَابْعَثْ إِلَيْهِ فَبَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلىٰ أَبِي ، فَأَرْسَلَنِي أَبِي بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتّٰى دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا : يَعْرِفُ هٰذَا وُلْدُ الْحَسَنِ ؟ قَالَ : نَعَمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هٰذَا لَيْلٌ وَلٰكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَلَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَلٰكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا .

شرح ـ از مجلسی ره ـ **بین اربعة** یعنی چهارمرد آن‌را برداشتند که هر کدام یك گوشه آن را گرفته بودند ومقصود بیان سنگینی آن‌بوده چون پر بوده است‌از کتب واسلحه.

۲ ـ عیسی‌بن عبدالله از پدرش از جدش گوید : علی بن الحسین « ع » در حال مرك رو بفرزندانش کرد که همه گرد او بودند و از میان همه به محمدبن علی متوجه شد و فرمود ای‌محمد این صندوق است آن را ببر بخانه خودت، فرمود: در آن اشرفی طلا و پول نقره نبود ولی پر از علم و دانش بود.

۳ـ حسین‌بن ابی‌العلاء گوید، از امام صادق «ع» شنیدم، میفرمود که عمربن عبدالعزیز بابن حزم (محمدبن عمربن حزم انصاری که در زمان پیغمبر سال دهم هجرت در نجران که پدرش‌ازطرف پیغمبر حاکم آن بود متولد شده ودر نهایه اورا از فقهاء شمرده و گویا در اینزمان والی مدینه بوده) نوشت که درآمد موقوفه علی «ع» و عمر و عثمان رابرای او بفرستد، ابن‌حزم‌درآمد موقوفه علی«ع» را از زید مطالبه کرد که در میان اولاد علی از همه بزرگتر بود.

در جواب گفت متولی بعد از خود علی حسن بوده و بعدازحسن حسین وبعد از حسین علی بن الحسین و بعداز علی‌بن الحسین محمدبن علی«ع» باید اورا بطلبی ، ابن‌حزم نزد پدرم فرستادو پدرم نامه‌ای بهمراه من نزد او فرستاد و من نامه را باو دادم و یکی از خود ماها بامام گفت این موضوع را اولاد حسن میشناسند؟ فرمود آری چنانچه میدانند این شب است ، ولی حسد استکه آنها را باین اظهار مخالفت وامیدارد و اگر از راه حق دنبال حق میرفتند برای آنها بهتر بود ولی آنها دنیا را میخواهند.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ ـ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَكَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي عليه السلام .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ مِثْلَهُ .

(بَابُ)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا

١ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ : نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام يَمْشِي فَقَالَ : تَرَى هٰذَا ؟ هٰذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»

شرحـ از مجلسی ره ـ موضوع مطالبه عمربن عبدالعزیز، دفتر موقوفات و صدقات علی و آن دو ملعون دیگر بوده است، در بعضی نسخه‌ها بجای والی ولی» وارد شده‌است یعنی متولی این صدقات یا متولی جمیع امور متعلقه ببنی‌هاشم ا ز خلافت وتولیت اوقاف وا مور دیگر وبنا براین مقصود زید ازاین معرفی سعایت و بدگوئی نزد خلیفه بوده است چنانچه از او و امثال اومعروف است پایان ،

من میگویم : ظاهراً مقصود از این زید فرزند امام‌حسن «ع» و جد حضرت عبدالعظیم‌ره‌باشد که باحکومت وقت‌اظهارموافقت می کرده ونسبت بائمه تظاهر بمخالفت داشته و این مطالبه در آمد اوقاف یا دفتر اوقاف علی «ع» ظاهراً بر اثر اختلافاتی بوده و چون زیدبن حسن ائمه را بترتیب تا امام پنجم بابن حزم معرفی کرده یکی از حاضران مجلس امام صادق از آن حضرت پرسیده که بنی حسن امامان برحق را میشناسند؟ چون بعضی از آن ها در میان مردم و خصوص شیعه تظاهر بمخالفت با ائمه داشتند امام میفرماید آری مثل این شب و گویا وقت این مذاکره شب بوده است ولی دنیا طلبی آن‌ها را بتظاهر بمخالفت کشانده.

ابن ابی یعفور گوید از امام صادق «ع» شنیدم که میفرمود عمربن عبدالعزیز به ابن‌حزم نوشت ومانند همین را ذکر کرده جز آنکه گوید ابن حزم نزدزیدبن حسن که ازپدرم‌بزرگتربود فرستاد .

(باب)

اشاره و نص برابی عبدالله جعفربن محمدالصادق «ع»

۱ـ از ابی‌الصباح کنانی ، گوید، امام باقر نگاهی بامام صادق کرد که راه میرود و بمن فرمود : این را میبینی ؟ این از آنکسانیست که خدا عزوجل فرموده (۵ ـ قصص) و میخواهیم تفضل کنیم بر آنکسانیکه در زمین نانوان شمرده شدندوآن ها را ائمه نمائیم و آن ها را وارث زمین گردانیم.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عليه السلام الْوَفَاةُ قَالَ : يَاجَعْفَرُ ! أُوصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْراً ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَاللهِ لَأَدَعَنَّهُمْ وَالرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ فَلَا يَسْأَلُ أَحَداً .

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنّىٰ ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَخُلُقِهِ وَشَمَائِلِهِ ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ مِنِ ابْنِي هٰذَا ، شِبْهَ خَلْقِي وَ خُلُقِي وَ شَمَائِلِي ؛ يَعْنِي أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام .

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ طَاهِرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : هٰذَا خَيْرُالْبَرِيَّةِ أَوْ أَخْيَرُ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ طَاهِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : هٰذَا خَيْرُالْبَرِيَّةِ.

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ طَاهِرٍ قَالَ : كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : هٰذَا خَيْرُالْبَرِيَّةِ .

---

٢ ـ هشام بن سالم از امام صادق «ع» فرمود چون مرك پدرم دررسيد، فرمود اى اباجعفر تو رانسبت باصحابم بخوش‌رفتارى وصيت‌ميكنم، گفتم، قربانت آنهارا بمقامى ازدانش وپرورش‌رسانم كه هر كدام در شهرى باشند نياز بپرسش از كسى نداشته‌باشند .

٣ ـ سدير صيرفى گويد ، شنيدم امام‌باقر (ع) ميفرمود براستى از سعادت مرد استكه‌فرزندى داشته باشد درخلقت ودر اخلاق ودر شمائل بمانند خودش، ومن دراين پسرم‌خلقت واخلاق‌وشمائل‌خود را ميشناسم، يعنى امام صادق(ع).

٤ ـ طاهر گويد : نزد امام باقر «ع» بودم كه جعفر آمد امام باقر «ع» فرمود ، اين بهترين مردم است.

شرح ـ ازمجلسى (ره) مراد بمردم‌مردم زمان خود او است يا مقصود همه مردم است وبه دليل عقل و نقل نسبت به معصومين تخصيص خورده است و اين نص بر امامت آن حضرت است زيرا گذشت كه در هر زمانى امامى بايد و ديگرى از امام‌آن زمان افضل نشايد بدليل عقل‌ونقل.

٥ ـ طاهر گويد ، نزد امام باقر «ع» بودم كه جعفر آمد امام باقر «ع» فرمود اين‌بهترين مردم است.

٦ ـ طاهر گويد : نزد امام باقر (ع) نشسته بودم و جعفر «ع» آمد امام باقر «ع» فرمود: اين بهترين مردم است.

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ يَزِيدٍ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقَالَ : هٰذَا وَاللهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ، قَالَ عَنْبَسَةُ : فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِذٰلِكَ ، فَقَالَ: صَدَقَ جَابِرٌ ، ثُمَّ قَالَ: لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَالْقَائِمَ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ ؟.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ ، عَنْ عَبْدِالْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ أَبِي عليه السلام اسْتَوْدَعَنِي مَاهُنَاكَ ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ : ادْعُ لِي شُهُوداً فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ : اكْتُبْ : هٰذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ « يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ أَنْ يُحِلَّ عَنْهُ أَطْمَارَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ : انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَاأَبَتِ ! بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا ـ مَا كَانَ فِي هٰذَا بِأَنْ

٧ـ جابر بن يزيد جعفی گويد از امام باقر «ع» سؤال شد ازقائم «ع». دست بامام صادق‌زد و فرمود بخدا اين قائم آل محمد است «ص» عنبسه گويد چون امام باقر «ع» وفات كرد ، من خدمت امام صادق « ع » رسيدم و اين خبر را باو گفتم ، فرمود جابر راست گفته ، سپس فرمود : شايد شما معتقد نيستيد كه هر امامی قائم است بامامت بعد از امامی كه پيش از او بوده است.

شرحـ از مجلسی ره قائم در اخبار اطلاق شده بر قائم بجهاد كه با شمشير خروج ميكند وبر هر امامی زيرا قائم بامر امامت است چنانچه بيايد باب اينكه ائمه‌همه قائمند بامر خداومقصود امام اينستكه‌پدرمرا بمعنی دوم‌قائم‌خوانده‌است‌نه بمعنی‌اول ودر ابهام يك نوع مصلحتی‌است وآن نوميد نشدن شيعه است.

٨ـ عبدالاعلی از امام صادق «ع» فرمود پدرم هرچه در آنجا بود بمن سپرد وچون مرگش در رسيد فرمود: چند گواه نزد من‌حاضر كن و من چهار تن از قريش كه يكی از آنها نافع‌وابسته عبدالله بن عمر بود حاضر كردم پس از آن فرمود بنويس. اينستكه يعقوب بفرزندانش وصيت كرد (١٣٢ ـ البقره) ای پسرانم به راستی خدا برای شما ديندارى را بر گزيده مبادا بميريد جز اينكه مسلمان باشيد (مبادا نامسلمان بميريد) و محمدبن علی (ع) بجعفربن محمد (ع) وصيت كرد و باو امر كرد تا در آن برديكه روزهای جمعه در آن نماز ميخوانده كفنش كند و عمامه مخصوص اورا بسرش بندد و گورش را چهار گوش بسازد و چهار انگشت از زمين بلند كند وهنگام‌خاك سپردن گره‌های كفن او را باز كند (حامه دوخته او را بكند) سپس بگواهان فرمود ، خدا رحمتتان كند

تُشْهِدَ عَلَيْهِ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقَالَ : إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ .

(بَابُ)
الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللهِ الْقَلَّاءِعَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : خُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ ، مَنْ لَنَا بَعْدَكَ ؟ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ـ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ ـ فَقَالَ : هٰذَا صَاحِبُكُمْ ، فَتَمَسَّكْ بِهِ .

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ ثُبَيْتٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَسْأَلُ اللهَ الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا ، فَقَالَ: قَدْ فَعَلَ اللهُ ذٰلِكَ قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُوَ ؟ ـجُعِلْتُ فِدَاكَـ فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ فَقَالَ: هٰذَا الرَّاقِدُ ـ وَهُوَغُلَامٌ ـ .

٣ ـ وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَّجَانِيُّ الْفَارِسِيُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَالرَّحْمٰنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُخِذَ فِيهَا أَبُوالْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ قَدْ صَارَ فِي يَدِ هٰذَا وَمَا نَدْرِي إِلَى مَا يَصِيرُ؟ ، فَهَلْ بَلَغَكَ عَنْهُ

بر گردید، و چون آنها بر گشتند گفتم بدرجان این مطالب اهمیتی نداشت که شما بر آن گواه گرفتید؟ فرمود، پسر جانم ، من بد داشتم که تو در نصدی امر دفن و کفن من مغلوب‌نظر دیگران شوی و بگویند که باو وصیت نشده، من خواستم دلیل ومدرکی داشته باشی.

(باب)

اشاره و نص بر ابی‌الحسن موسی«ع»

۱ـ فیض‌بن مختار گوید بامام صادق گفتم مرا از دوزخ بر آور بفرما بعد از شما امـام ما کیست؟ و در اینحال ابو ابراهیم که یکبچه‌ای بود بآن حضرت وارد شد ، فرمود ، اینست امـام شما باو بچسب.

۲ـ معاذبن کثیر گوید بامام صادق «ع» گفتم از خدا خواستارم همان مقامی‌را که نسبت بتو بپدرت روزی کرده بتو هم از نسلت قبل‌از مرك روزی کند ، فرمود خدا این لطف‌را کرده‌است، گوید ، گفتم او کیست ؟ قربانت ، بعبد صالح که در اینحال خواب بود اشاره کرد و فرمود همین خواب ، و او بچه بود.

۳ـ عبدالرحمن بن حجاج گوید در همان سالیکه ابوالحسن ماضی (ع) را گرفتند من‌ازعبد ـ الرحمن پرسیدم که این مرد (امام ما) بدست اینمرد ظالم‌افتاد و ما نمیدانیم چه سرانجامی دارد آیا

فِي أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ شَيْءٌ؟ فَقَالَ لِي: مَا ظَنَنْتُ أَنَّ أَحَداً يَسْأَلُنِي عَنْ هٰذِهِ الْمَسْأَلَةِ، دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي مَنْزِلِهِ فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ كَذَا فِي دَارِهِ فِي مَسْجِدٍ لَهُ وَهُوَ يَدْعُو وَعَلَى يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يُؤَمِّنُ عَلَى دُعَائِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَ خِدْمَتِي لَكَ، فَمَنْ وَلِيُّ النَّاسِ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ مُوسَى قَدْ لَبِسَ الدِّرْعَ وَسَاوَى عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: لَا أَحْتَاجُ بَعْدَ هٰذَا إِلَى شَيْءٍ.

بتو نسبت بیکی از اولادش چیزی رسیده، گفت من گمان نداشتم کسی این مسئله را از من بپرسد؛ من در منزل امام صادق خدمت او رسیدم و او در یك اطاق كذائی در خانه‌اش که محل نمازش بود تشریف داشت و دعا میکرد و سمت راستش موسی بن جعفر «ع» بود که آمین میگفت بر دعایش من باو عرضکردم قربانت میدانیکه من تنهابنظر بشما دارم و بشما خدمت کرده‌ام بعد از شما امام بر مردم کیست؟ فرمود موسی زره را پوشیده و باندام او رسا در آمده، گفتم بعد از این دیگر نیاز بسئوالی ندارم.

شرح- از مجلسی ره - بدانکه در این خبر اعتراضی است و آن اینست که مورد سئوال، امام بعد از موسی کاظم است و جواب متضمن نص بر خود امام کاظم‌است نه‌نسبت بکسیکه بعد از اواست و آن چند جواب دارد.

۱- آنچه بنظر من رسیده و آن اینست که غرض عبدالرحمن این بوده که امام کاظم همان امام قائم است که آخر ائمه است و غایب میشود و سپس با شمشیر خروج میکند چنانچه مذهب واقفیه است ودلیل آورده که زره را پوشیده وباندام او درست درآمده که ازروایت پیش بآنها رسیده بود که قائم کسی است که زره باندامش رسا آید و بنابر این نیازی بپرسش‌از امام بعد ازاونیست ولی عبدالرحمن در این استدلال خطا رفته، زیرا ممکنست رسولخدا دو زره داشته یکی نشانه امامت بوده و دیگری نشانه قائم، یا این خبر از اخباریست که بداء دارد و شاید هم واقفیه آن را جعل کرده باشند.

۲ - محدث استرآبادی گفته در آخر حدیث قصه امامت امام رضا بوده ومصنف آنرا حذف کرده، چون راجع بباب دیگریست.

۳- یکی از افاضل گفته در تعیین امام هفتم راه پرسش از امام رضا است و بهمین جهت مربوط با سئوال میشود.

٤- یکی از معاصرین گفته مقصود عبدالرحمن اینست که تو درباره سئوال از امامت‌امام‌رضا همان را شنیدی که من در باره سئوال از امام هفتم که از امام صادق (ع) نمودم شنیده ام و دیگر پرسش تو وجهی ندارد و گفته است مقصود از زره، زره علم و تقوی و مانند آنها است که رفع ضرر شیطان و لشکرش را میکند. در دعا هم وارد شده که خدایا درع محکم خودرا بمن بپوشان.. پایان نقل از مجلسی.

ولی ظاهر اینست که گرفتاری امام موجب تردید سائل در امامت او گردیده و گرفتاری اورا

٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُوسَى الصَّيْقَلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ ، فَقَالَ : اسْتَوْصِ بِهِ وَضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْماً ، فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَى مَنْ نَفْزَعُ وَ يَفْزَعُ النَّاسُ بَعْدَكَ ؟ فَقَالَ : إِلَى صَاحِبِ الثَّوْبَيْنِ الْأَصْفَرَيْنِ وَالْغَدِيرَتَيْنِ ـ يَعْنِي الذُّؤَابَتَيْنِ ـ وَهُوَ الطَّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هٰذَا الْبَابِ ، يَفْتَحُ الْبَابَيْنِ بِيَدِهِ جَمِيعاً ، فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا كَفَّتَانِ آخِذَتَانِ بِالْبَابَيْنِ فَفَتَحَهُمَا ! ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام .

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ : بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنَّ الْأَنْفُسَ يُغْدَا عَلَيْهَا وَيُرَاحُ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ ، فَمَنْ ؟ فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : إِذَا كَانَ ذٰلِكَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ. وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مِنْكَبِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ـ الْأَيْمَنِ فِي مَا أَعْلَمُ ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ خُمَاسِيٌّ وَعَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَالِسٌ مَعَنَا .

موجب خلع از امامت دانسته و یاکاشف ازامامت یکی از فرزندان او وعبدالرحمن دلیل ثبات و دوام امامت او را بیان کرده است.

٤ـ مفضل بن عمر گوید؛ من نزد امام صادق(ع) بودم که ابوابراهیم پسربچه‌ای بود و نزد او آمد، امام بمن فرمود: بخواه که اووصی من باشدو امر امامت اورا بهر کدام ازهم‌عقیده‌های خود که میدانی راز نگهدار نداظهار کن.

٥ـ اسحاق بن جعفر گوید، روزی نزدپدرم بودم وعلی بن عمر بن علی(بن الحسین) باو گفت قربانت بمداز تو ماخانواده ومردم دیگر بکه پناه برند؟ فرمود بآنکه دوجامه زرد پوشیده ودو گیسوان دارد واز این‌دربتو عیان گردد وهردولنگه دررا باهردودست خود باز کند، مادر نگی نکردیم که دو کف‌هر دولنگه راگرفته بودند وآنرا گشودند وابوابراهیم (ع) برما طالع شد .

٦ـ صفوان جمال گوید ، منصوربن حازم بامام صادق (ع) گفت پدر ومادرم قربانت‌هربا مداد و پسین جانهائی را دریابند و اگر چنین پیشامدی شد ، امام کیست ؟ امام صادق (ع) فرمود : اگر چنین شد او است امام شما و دست بشانه راست ابی الحسن (ع) زد چنانچه من میدانم و آن حضرت در این وقت پنج ساله بود (یا قدش پنج وجب بود) و عبدالله بن جعفر هم با ما نشسته بود.

شرح ـ از مجلسی ره ـ در قاموس گفته بچه خماسی یعنی قدش پنج وجب است و نه گویند سداسی و نه سباعی زیراچون‌از پنج وجب برآید مرد باشد واین‌عبدالله همان‌افطحی است که بعداز پدر دعوی امامت کرد وفطحیه دنبال اورفتند و نام‌اورا برده برای‌بیان اینکه باشنیدن نص‌از پدربزرگوارش براین دعوی باطل‌دلیری کرد.

۷ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرٰان ، عَنْ عِيسَى ابْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنْ كَانَ كَوْنٌ ـ وَ لٰا أَرَانِيَ اللهُ ذٰلِكَ ـ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ : فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسٰى ، قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسٰى حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ ؟ قَالَ : بِوَلَدِهِ ، قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ وَ تَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَ ابْناً صَغِيراً فَبِمَنْ أَئْتَمُّ ؟ قَالَ : بِوَلَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : هٰكَذٰا أَبَداً ، قُلْتُ : فَإِنْ لَمْ أَعْرِفْهُ وَلٰا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ؟ قَالَ : تَقُولُ :اللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَوَلّٰى مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ الْمَاضِي ، فَإِنَّ ذٰلِكَ يُجْزِيكَ إِنْ شٰاءَ اللهُ.

۸ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرٰانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللهِ الْقَلّٰاءِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : ذَكَرَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام ـ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلٰامٌ ـ فَقَالَ : هٰذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِينٰا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلٰى شِيعَتِنٰا مِنْهُ ، ثُمَّ قَالَ لِي : لٰا تَجْفُوا إِسْمٰاعِيلَ .

۹ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبّٰارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتٰارِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام حَتّٰى قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام : هُوَ صٰاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ ، فَقُمْ إِلَيْهِ فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ حَتّٰى قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَيَدَهُ وَ دَعَوْتُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ، فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : أَمٰا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَنٰا فِي أَوَّلَ مِنْكَ ، قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدٰاكَ فَأُخْبِرُ بِهِ أَحَداً ؟ فَقَالَ : نَعَمْ أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ ، وَ كَانَ

۷ـ عیسی بن عبدالله بن محمدبن عمر بن علی بن ابیطالب گوید بامام صادق(ع) گفتم اگرچیزی شد (خدا برایم اینروزرا نیاورد) من بکه اقتدا کنم، بپسرش موسی(ع) اشاره کرد، گفتم اگر برای موسی پیشآمدی کرد بکه اقتداء کنم؟ فرمود بپسرش، گفتم اگر برای پسرش پیشآمدی کرد وبرادر بزرك و پسرصغیری بجا گذاشت بکدام اقتداء کنم؟ فرمود بپسرش، سپس امامفرمود چنیناست همیشه گفتم اگر اورانشناسم ومحل اورا ندانم؟ فرمود، میگوئی خدایا منپیرو ودوستدار آن امامی هستم که فرزند امام گذشته است، که همین برایتو مجزیست انشاءالله،

۸ـ مفضل بن عمر گویدامام صادق نامابوالحسن(ع) را برد که آنروزهنوز کودکی بود و فرمود اینست آن مولودی که درخاندان مابرای شیعیانما از آن بابرکتتری بوجودنیامده سپس روبمن کرد وفرمود باسماعیل جفا ودرشتی نکنید.

۹ـ ازفیض بن مختار درضمن حدیثی طولانی درباره ابوالحسن گوید تاآنجا که امامصادق (ع) فرمود اواست سرور وامامت که ازاو پرسیدی خدمتاو برو وبحق اواعتراف کن من برخاستم سر و دست اورا بوسیدم وبدرگاه خداعزوجل برایاو دعا کردم، امامصادق (ع) فرمود ، ولی بدانکه خدا بااجازه نداده پیشاز توبدیگری اظهار کنیم. من گفتم، قربانتاجازه میفرمائید بدیگریهمخبر دهم؟ فرمود، آری باهلت واولادت وبهمراه مناهل واولاد ورفیقانی بودند که یونس بن ظبیانهم از رفقاء

مَعِي أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ رُفَقَائِي وَكَانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِي ، فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ حَمِدُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ يُونُسُ : لَا وَاللهِ حَتَّى أَسْمَعَ ذٰلِكَ مِنْهُ وَ كَانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ ، فَخَرَجَ فَأَتْبَعْتُهُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ لَهُ : وَقَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ يَا يُونُسُ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيْضٌ ، قَالَ : فَقَالَ : سَمِعْتُ وَأَطَعْتُ ، فَقَالَ لِي أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : خُذْهُ إِلَيْكَ يَافَيْضُ !

۱۰ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ،عَنْ فُضَيْلٍ، عَنْ ظَاهِرٍ ،عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ:كَانَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام يَلُومُ عَبْدَاللهِ وَيُعَاتِبُهُ وَيَعِظُهُ وَيَقُولُ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ ، فَوَاللهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ؟ فَقَالَ عَبْدُاللهِ: لِمَ ، أَلَيْسَ أَبِي وَأَبُوهُ وَاحِداً وَ أُمِّي وَ أُمُّهُ وَاحِدَةً؟فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّهُ مِنْ نَفْسِي وَأَنْتَ ابْنِي.

۱۱ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ ، فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلاً ، فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي : اُدْنُ مِنْ مَوْلَاكَ فَسَلِّمْ ، فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : اذْهَبْ فَغَيِّرِ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا أَمْسِ، فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللهُ وَكَانَ وُلِدَتْ لِي ابْنَةٌ سَمَّيْتُهَا بِالْحُمَيْرَاءِ ، فَقَالَ

من بود، وچون به آنها خبردادم خدای عزوجل را سپاس گفتند،یونس گفت نه بخدا باید من از زبان خود امام‌بشنوم وبسیار شتاب داشت، ازمنزل بیرون آمد ومنهم دنبالش بودم وچون بدرخانه رسیدم و اوزودتر ازمن رسیده‌بود شنیدم که امام صادق«ع» باو میفرماید، ای‌یونس مطلب همانست که فیض برای تو گفته است، گویدیونس گفت من‌شنیدم واطاعت کردم، امام صادق(ع) بمن فرمود،ای فیض‌اورا با خود ببر.

شرح-از مجلسی‌ره و خذه الیك دراین عبارت مذمتی‌است برای‌یونس واظهار بی‌اعتمادی امامست‌باوچنانچه‌اصحاب‌ماهم گفته‌اند.

۱۰ـ ازظاهر (خادم امام صادق‌ع) که‌امام صادق«ع»عبدالله (فرزند بزرگترخودرا) سرزنش‌و عتاب‌میکرد وپند میداد ومیفرمود: چرا مانندبرادرخود نیستی،بخدا من درچهره‌وی نورمیبینم،عبدالله میگفت مگرپدر من واو یکی‌نیست ومادر من واو(اصل من واصل او ـ نسخه‌اعلام‌الوری) یکی نیست؟ امام صادق باو میفرمود: اوجان منست وتوپسر من هستی.

۱۱ـ یعقوب سراج گوید ، من خدمت امام صادق(ع) رسیدم واو بالا سر ابوالحسن‌موسی«ع» ایستاده بود که درگهواره بود. ورازی طولانی بااومیگفت، من نشستم تافارغ شد وبرخاستم خدمت آنحضرت رفتم، بمن فرمود: برونزد مولاوآقایت وباوسلام کن، من نزدیك رفتم وباو سلام کردم و جواب سلام مرا بازبانی شیواداد وسپس‌بمن‌فرمود: برو نامیکه دیروز برای دخترت گذاشتی تغییر بده زیراآن نامی است که خدا آن را بد دارد و برای من نوزاد دختری بود که حمیراء نام گذاشته

أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : اِئْتِهِ إِلىٰ أَمْرِهِ تُرْشَدْ، فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا .

١٢ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : دَعَا أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْماً وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا : عَلَيْكُمْ بِهٰذَا ، فَهُوَ وَاللهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي .

١٣ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلٍ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّحْوِيِّ قَالَ : بَعَثَ إِلَيَّ أَبُوجَعْفَرِ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَجَالِسٌ عَلىٰ كُرْسِيٍّ وَبَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَفِي يَدِهِ كِتَابٌ ، قَالَ : فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ رَمىٰ بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي ، فَقَالَ لِي : هٰذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ ، فَإِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ـ ثَلاٰثاً ـ وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ ؟ ثُمَّ قَالَ لِي : اُكْتُبْ قَالَ : فَكَتَبْتُ صَدْرَ الْكِتَابِ ، ثُمَّ قَالَ : اكْتُبْ: إِنْ كَانَ أَوْصىٰ إِلىٰ رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصىٰ إِلىٰ خَمْسَةٍ وَاحِدُهُمْ أَبُوجَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ عَبْدُاللهِ وَمُوسىٰ وَحُمَيْدَةُ .

بودم و امـام صادق «ع» بمن فرمود بدستور او کار کن تا هدایت شوی ، من نام آن دختر را عوض کردم.

١٢ـ سلیمان بن خالد گوید امام صادق(ع) روزی در حضور ما ابوالحسن را احضار کرد و بما ها فرمود بر شما باد ملازمت این آقا بخدا او بعد ازمن سرور وامام شمااست.

١٣ـ ابوایوب نحوی گوید، ابوجعفر منصور نیمه شبی مراخواست ونزد اورفتم، بر تخت‌خود نشسته بود وجلو او شمعی بود ودردست او نامه‌ای، گوید من‌چون‌سلام دادم‌آن‌نامه راپیش‌من انداخت‌و میگریست، گفت این‌نامه از محمدبن سلیمان‌است که بما گزارش داده جعفربن محمدوفات کرده‌است، اناالله وانا الیه‌راجعون ـ تاسه‌بار، وکجااست‌مانند جعفر؟سپس‌بمن گفت بنویس:من دیباچه‌نامه را نوشتم وسپس گفت بنویس، اگر بشخص معینی وصیت کرده اورا پیش‌دار وگردنش را بزن ، گوید، باو جواب رسید که به پنج نفر وصیت کرده یکی خود ابوجعفرمنصور و دیگر محمدبن سلیمان‌وعبدالله و موسی و حمیده،

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ حمیده بلفظ مصغر یابروزن امینه نام مادر موسی (ع) است و شرکت چهار تن دیگر در وصیت از باب تقیه بوده است که علت آن روشنست و بااینحال تعیین امام موسی برای امامت از همین وصیت معلوم است زیرا منصور، و محمدبن سلیمان که ازطرف حاکم‌مدینه‌بوده حالشان معلومست و حمیده هم‌که زنست و قابل امامت نیست میماند عبدالله و موسی و اگر برادر بزرگتر جامع شرائط‌امامت بوددکر کوچکترجا نداشت وانضمام موسی‌باو دلیل‌برعدم لیاقت او است واین خود دلیل تعیین امام موسی(ع) است .

۱٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ بِنَحْوٍ مِنْ هٰذَا إِلَّا أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَعَبْدِاللهِ وَ مُوسَى وَ نُجَيٍّ بَنِي جَعْفَرٍ وَ مَوْلًى لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : لَيْسَ إِلَى قَتْلِ هٰؤُلَاءِ سَبِيلٌ .

۱۵ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ ، فَقَالَ : إِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ ، وَأَقْبَلَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى ـ وَهُوَ صَغِيرٌ ـ وَمَعَهُ عَنَاقٌ مَكِّيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ لَهَا : اُسْجُدِي لِرَبِّكِ ، فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ : بِأَبِي وَ اُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ .

۱٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ الرُّمَّانِيُّ ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام إِذْ أَقْبَلَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام ـ وَهُوَ غُلَامٌ ـ فَالْتَزَمْتُهُ وَ قَبَّلْتُهُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَنْتُمُ السَّفِينَةُ وَ هٰذَا مَلَّاحُهَا قَالَ : فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ وَ مَعِي أَلْفَا دِينَارٍ فَبَعَثْتُ بِأَلْفٍ إِلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام وَ أَلْفٍ إِلَيْهِ ؛ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ قَالَ : يَا فَيْضُ ! عَذَلْتَهُ بِي ؟ قُلْتُ : إِنَّمَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِقَوْلِكَ ، فَقَالَ : أَمَا وَاللهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ ، بَلِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَعَلَهُ بِهِ .

---

۱٤ ـ نضر بن سوید مانند این روایت را نقل کرده جز اینکه گوید امام صادق وصیت کرد بابیجعفر و منصور وعبدالله وموسی و محمدبن جعفر ویك آزاد کرده امام‌صادق، گویدابوجعفر گفت این اوصیاء را نمیتوان کشت.

۱۵ ـ صفوان جمال گوید ازامام‌صادق(ع) پرسیدم ازصاحب امرامامت؟ فرمودصاحب‌این‌امر نه‌لهو دارد و نه‌لعب و بازی و ابوالحسن‌موسی که کودکی بود وبا خود بزغاله ازگوسفندان‌مکه داشت‌و باو میگفت **اسجدی لربك** آمد ، امام صادق اورا برگرفت ودرآغوش کشید وفرمود: پدر و مادرم قربانت کسیکه نه‌لهو دارد ونه‌لعب.

۱٦ ـ فیض‌بن مختار گوید، من حضور امام صادق(ع) بودم که ابوالحسن موسی (ع) آمد ومن باوچسبیدم و اورا بوسیدم، امام صادق(ع) فرمود شماشیعه کشتی هستید و اینملاح و کشتیبان شما است، گوید سال‌دیگر بحج رفتم و دو هزار اشرفی با خودداشتم وهزار دینار برای امام‌صادق‌فرستادم وهزار دینار برای امام موسی(ع) و چون خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدم، فرمود ای فیض او را با من‌برابر دانستی، من عرض کردم اینکار رابخاطر فرموده شما کردم، فرمود بخدامن اینکار نکردم بلکه خدا عزوجل اینمقام راباوداده.

(بابُ)
الْإِشارَةِ وَالنَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ

۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحّافِ قالَ : كُنْتُ أَنَا وَ هِشامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدادَ ، فَقالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ : كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصّالِحِ جالِساً فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيٌّ فَقالَ لِي: يا عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ! هٰذا عَلِيٌّ سَيِّدُ وُلْدِي أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي ، فَضَرَبَ هِشامُ بْنُ الْحَكَمِ بِراحَتِهِ جَبْهَتَهُ، ثُمَّ قالَ : وَيْحَكَ كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ : سَمِعْتُ وَاللهِ مِنْهُ كَما قُلْتُ، فَقالَ هِشامٌ: أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ .

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحّافِ قالَ : كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصّالِحِ ـ وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوانِيِّ ـ قالَ : كُنْتُ أَنا ـ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ ـ

۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ نُعَيْمٍ الْقابُوسِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ قالَ : إِنَّ ابْنِي عَلِيّاً أَكْبَرُ وُلْدِي وَأَبَرُّهُمْ عِنْدِي وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِي فِي الْجَفْرِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ .

۳ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ وَ إِسْماعِيلَ بْنِ عَبّادٍ الْقَصْرِيِّ جَمِيعاً ، عَنْ داوُدَ الرَّقِّيِّ قالَ : قُلْتُ لِأَبِي إِبْراهِيمَ عليه السلام : جُعِلْتُ فِداكَ إِنِّي قَدْ كَبُرَ سِنِّي ، فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النّارِ ، قالَ فَأَشارَ إِلىٰ ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقالَ : هٰذا صاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي .

(باب)
اشاره ونص برابى الحسن الرضا (ع)

۱ـ حسین بن نعیم صحاف گوید من و هشام بن حکم وعلی بن یقطین در بغداد بودیم ، علی بن یقطین گفت من نزد عبدصالح نشسته بودم که پسرش رضا (ع) خدمت او آمد، امام بمن فرمود: ای علی بن یقطین، این علی سید اولاد منست هلا من کنیه خودرا باو بخشیدم، هشام بن حکم کف دست خود را به پیشانیش کوبید و گفت، وای بر تو ، چه گفتی ، علی بن یقطین گفت بخدا آنچه را که گفتم از او شنیدم . هشام گفت منهم بتو خبر میدهم (بتو خبر داده خل) که امر امامت بعد از آنحضرت با وی میباشد.

۲ـ نعیم قابوسی از ابوالحسن (ع) فرمود پسرم علی بزرگترین اولادم میباشد و خوش رفتار ترین آنان نزد من و محبوب تر آنها بسوی من و او بامن درجفر هم نظر است ودر آن نظر نکند جز پیغمبر یا وصی پیغمبر .

۳ـ داود رقی گوید بابی ابراهیم گفتم قربانت من پیر شدم، مرا از دوزخ نجات بده آنحضرت اشاره به پسرش ابوالحسن کرد وفرمود بعداز من این صاحب الامر شما است.

٤ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام: أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ آخُذُ عَنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ: هٰذَا ابْنِي عَلِيٌّ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلاً وَفَى بِهِ.

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام: إِنِّي قَدْ كَبُرَتْ سِنِّي وَ دَقَّ عَظْمِي وَإِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام فَأَخْبَرَنِي بِكَ. فَأَخْبِرْنِي [مَنْ بَعْدَكَ؟] فَقَالَ: هٰذَا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا.

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَعِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ لِي: يَا زِيَادُ! هٰذَا ابْنِي فُلَانٌ، كِتَابُهُ كِتَابِي وَ كَلَامُهُ كَلَامِي وَ رَسُولُهُ رَسُولِي وَ مَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ.

٧ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَتَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ؟ فَقُلْنَا: لَا، فَقَالَ: اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هٰذَا وَصِيِّي وَالْقَيِّمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنِ ابْنِي هٰذَا وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ

٤ـ محمدبن اسحاق‌بن عمار گوید بابوالحسن اول گفتم، مرا بکسی رهنمائی نکنی که دین خود را از او دریافت کنم، فرمود، این پسر من علی است؛ براستی پدر من دست مرا گرفت و مرا سرقبر رسولخدا (ص) برد و فرمود پسرجانم خدا عزوجل فرماید (۳۰ـ البقره) براستی من‌در زمین خلیفه‌ای مقرر سازم ـ و محققاً چون خدا عزوجل چیزی فرماید بدان وفا کند.

٥ـ داود رقی گوید بابوالحسن‌موسی(ع) گفتم پیرشدم واستخوانم تهی‌شده ومن‌ازپدرت‌پرسیدم‌و مرابشما رهنمائی کرد شماهم مرا رهنمائی کنید(پس‌ازشماامام کیست)فرمود، این ابوالحسن‌الرضااست.

٦ـ زیادبن مروان قندی از واقفه بود گوید خدمت ابو ابراهیم (امام کاظم) رسیدم پسرش ابوالحسن(ع) نزد او بود، بمن فرمود ای زیاد،این پسرم فلانی‌است نامه او نامه منست وسخن اوسخن من و فرستاده‌او فرستاده من وهرچه گوید قول‌قول اواست .

٧ـ محمدبن فضیل گوید، مخزومی بمن باز گفت (مادر او ازاولاد جعفربن ابیطالب بود) گفت ابوالحسن موسی (ع) فرستاد دنبال ما و ما را جمع آوری کرد و فرمود : میدانید برای چه شما را دعوت کردم ، گفتیم ؛ نه ، فرمود گواه باشید ، که این پسرم وصیم وقیم بامرم و بعد از من خلیفه و جانشین منست ، هر که از من وامی‌میخواهد از این پسرم باید آن را بگیرد و بهر کس وعده ای دارم

فَلْيُنَجِّزْهَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقَنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ .

٨ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : خَرَجَتْ إِلَيْنَا أَلْوَاحٌ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ـ وَهُوَ فِي الْحَبْسِ ـ : عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا ، وَفُلَانٌ لَا تَنَلْهُ شَيْئاً حَتَّى أَلْقَاكَ أَوْ يَقْضِيَ اللهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ .

٩ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِالْبَصْرَةِ أَلْوَاحٌ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرْضِ ، عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي ، يُعْطَى فُلَانٌ كَذَا وَفُلَانٌ كَذَا وَفُلَانٌ كَذَا وَفُلَانٌ لَا يُعْطَى حَتَّى أَجِيءَ أَوْ يَقْضِيَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ الْمَوْتَ ، إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ .

١٠ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ ابْنِ مُحْرِزٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ أَنَّ فُلَاناً ابْنِي ، سَيِّدُ وُلْدِي وَقَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي .

١١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدُثَ حَدَثٌ وَلَا أَلْقَاكَ ، فَأَخْبِرْنِي مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَكَ ؟ فَقَالَ : ابْنِي فُلَانٌ ـ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام ـ .

باید عمل بدان را از او خواهد و هر کس نا گزیر است مرا شخصا ملاقات کند باید بوسیله نامه او باشد.

٨ـ حسین بن مختار گوید ، وقتی ابوالحسن «ع» در زندان بود الواحی از طرف او بدست مامه‌رسید بدینمضمون.

عهد من با اکبر اولادم اینست که این‌کار کند وآن کار کند وبفلانی چیزی مده تامن تورا ببینم یااینکه خدا فرمان‌مرك مرا امضاء کند.

٩ـ حسین بن‌مختار از طرف ابی‌الحسن (امام کاظم‌ع) زمانیکه در بصره بود (درزندان عیسی بن ابیجعفرامیر بصره) دَرْ ضمن الواحی‌بمانوشته‌شد که ـ دستور من ببزرگترین پسران من (علی بن موسی الرضاع) اینست که بفلانی چنان را بدهد و بفلانی چنین را و بفلانی هم چنان را و بفلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدا عزوجل مرك‌مرا مقدر کند ـ زیرا خداهرچه خواهد کند.

١٠ـ علی‌بن یقطین گوید ابوالحسن (موسی) از زندان بمن نوشت که فلان پسرم سید اولاد منست ومن کنیه خودرا باو بخشیدم.

١١ـ داود بن سلیمان گوید، به ابی ابراهیم «ع» گفتم : میترسم پیشآمدی رخ دهد وتو را ملاقات نکنم ، اکنون مرا از امام بعد ازخودت‌مطلع کن ، فرمود فلان پسرم امام است ، یعنی ابوالحسن (الرضا).

١٢ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ قَابُوسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام ذَهَبَ النَّاسُ يَمِيناً وَ شِمَالاً وَ قُلْتُ فِيكَ أَنَا وَ أَصْحَابِي فَأَخْبِرْنِي مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي فُلَانٌ.

١٣ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ قَالَ: جِئْتُ إِلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِمَالٍ، فَأَخَذَ بَعْضَهُ وَ تَرَكَ بَعْضَهُ؛ فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ لِأَيِّ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِي؟ قَالَ: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ، فَلَمَّا جَاءَنَا نَعْيُهُ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ابْنُهُ، فَسَأَلَنِي ذَلِكَ الْمَالَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ.

١٤ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِيِّ. قَالَ أَبُو الْحَكَمِ: وَ أَخْبَرَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ؟ لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ـ وَنَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ ـ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ تُثْبِتُ هَذَا الْمَوْضِعَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَهَلْ تُثْبِتُهُ أَنْتَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ إِنِّي أَنَا وَ أَبِي لَقِينَاكَ هُهُنَا وَ أَنْتَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام وَ مَعَهُ إِخْوَتُكَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتُمْ كُلُّكُمْ أَئِمَّةٌ مُطَهَّرُونَ وَالْمَوْتُ لَا يَعْرَى مِنْهُ أَحَدٌ، فَأَحْدِثْ إِلَيَّ شَيْئاً أُحَدِّثُ بِهِ مَنْ يَخْلُفُنِي مِنْ بَعْدِي فَلَا

١٢ـ نصر بن قابوس گويد بابى ابراهيم (امام كاظم ع) گفتم من از پدرت پرسيدم امام بعداز تو كيست؟ بمن خبر داد كه تو بى آن امام، وچون امام صادق فوت كرد مردم به راست و بچپ رفتند ولى من و اصحابم درباره تو شكى نداشتيم، بفرمائيد بعد ازشما امام كيست؟ فرمود پسرم فلان.

١٣ـ داود بن زربى گويد مالى خدمت امام كاظم (ع) آوردم (سهم امام) مقدارى از آن را بر گرفت ومقدارى را وانهاد بمن، گفتم، چرا اينمقدار را وانهادى بمن اصلحك الله فرمود باشد تاصاحب امر امامت آن را ازتو بخواهد. (يعنى اين نشانه امام بعد از منست) چون خبر مرك آنحضرت بما رسيد ابوالحسن پسرش را فرستاد و آنمال را ازمن خواست ومن باو دادم.

١٤ـ يزيد بن سليط گويد ما عازم عمره بوديم كه در ميان راه بامام كاظم (ع) برخورديم من گفتم قربانت آيا اينجا را مى شناسيد و بخاطر ميآوريد؟ فرمود، آرى آيا تو هم ميشناسى و بخاطر ميآورى؟ گفتم آرى؛ من و پدرم شما را با امام صادق بهمراه برادرانت همين جا ملاقات كرديم، پدرم به آنحضرت گفت پدر و مادرم قربانت، شما همه امامانى پاك هستيد ولى مرك دامنگير همه است، بمن دستورى تازه لطف كنيد تا بجانشين خود باز گويم و بعد از من گمراه نباشد، امام

يَسْئَلُ . قَالَ : نَعَمْ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ ! هٰؤُلاءِ وُلْدِي وَهٰذَا سَيِّدُهُمْ ـ وَ أَشَارَ إِلَيْكَ ـ وَقَدْ عَلَّمَ الْحُكْمَ وَالْفَهْمَ وَالسَّخَاءَ وَالْمَعْرِفَةَ بِمَايَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَدُنْيَاهُمْ، وَفِيهِ حُسْنُ الْخُلْقِ وَحُسْنُ الْجَوَابِ وَهُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفِيهِ اُخْرٰى خَيْرٌ مِنْ هٰذَا كُلِّهِ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : وَمَاهِيَ ؟ ـ بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي ـ قَالَ عليه السلام : يُخْرِجُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ غَوْثَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَغِيَاثَهَا وَعِلْمَهَا وَنُورَهَا وَفَضْلَهَا وَحِكْمَتَهَا ، خَيْرُ مَوْلُودٍ وَخَيْرُ نَاشِئٍ ، يَحْقِنُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الدِّمَاءَ وَيُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ وَيَلُمُّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَيَكْسُو بِهِ الْعَارِي وَ يُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ وَيُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ وَيُنْزِلُ اللهُ بِهِ الْقَطْرَ وَيَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ، خَيْرُ كَهْلٍ وَخَيْرُ نَاشِئٍ، قَوْلُهُ حُكْمٌ وَصَمْتُهُ عِلْمٌ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَايَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَيَسُودُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوَانِ حِلْمِهِ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي وَهَلْ وُلِدَ ؟ قَالَ : نَعَمْ وَمَرَّتْ بِهِ سِنُونَ ، قَالَ يَزِيدُ : فَجَاءَنَامَنْ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلاماً، قَالَ يَزِيدُ : فَقُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : فَأَخْبِرْنِي بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ عليه السلام ، فَقَالَ لِي، نَعَمْ إِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ فِي زَمَانٍ لَيْسَ هٰذَا زَمَانُهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : فَمَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهٰذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ ، قَالَ : فَضَحِكَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ضِحْكاً شَدِيداً ، ثُمَّ قَالَ : اُخْبِرُكَ يَا أَبَا عُمَارَةَ ! إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي

فرمود، بچشم ای اباعبدالله (کنیه سلیمان بوده) اینان همه پسران منند واین آقا وسید آنهااست(بشما اشاره کرد) اواست که حکم وفهم وسخاوت ومعرفت بدانچه مردم بدان حاجت دارند ودر امر دین ودنیاشان مورد اختلاف است آموخته ودارای حسن خلق وجواب نیکو بسئوالات است اواست بابی از ابواب خدا عزوجل و دراو فضیلتی است ازهمه اینها بهتر (پدرم باو عرض کرد) آن چیست پدر و مادرم قربانت؟ فرمود: خدا عزوجل ازصلب او بیرون آورد پشت وپناه این امت وعلم ونور و فضل و حکمت آنراء بهترین نوزاد وبهترین پرورده باشد،خدا بوسیله اوخونها راحفظ کند ومیانه مردمرا اصلاح نماید و پراکندگی را برطرف سازد ورخنه را ببندد وبرهنه را بپوشاند و گرسنه راسیر کند و ترسنده را آسوده خاطر کند وباران ببارد و بیندگان ترحم کند، بهترین مرد باشد وبهترین جوان گفتارش محکم و قاطع است و خموشی او علم و دانش ، برای مردم هرچه مورد اختلاف باشد بیان کند و بتیره و تبارخود در کودکی سرافراز وآقا باشد.

پدرم باوعرضکرد: پدر ومادرم قربانت آیا از مادر زائیده‌شده؟ فرمود: آری و چند سال هم بر او گذشته. یزید گوید (چون رشته‌سخن باینجا رسید) کسی آمد که باوجود او دیگرنمیتوانستم دراینباره سخنی بگوئیم.

یزید گوید، من باءمام کاظم عرضکردم شماهم بمن خبری بدهید مانند خبریکه پدرت بمن داد ، فرمود. آری ، پدرم در زمانی بود که‌جزاینزمان است(یعنی‌درزمان او آزادی بیشتری وجود داشت) من باو عرضکردم هرکه باین جواب قناعت کند خدا او را لعنت کند گوید امام کاظم (ع) خنده ای از بدل کرد و سپس فرمود ای اباعماره بتو خبر میدهم که چون از منزل خود بیرون

فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظَّاهِرِ وَ أَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ ، فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي، لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ وَلَكِنْ ذٰلِكَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ ، ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذٰلِكَ لَا يُوصَى إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَجَدِّي عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ خَاتَماً وَسَيْفاً وَعَصاً وَ كِتَاباً وَعِمَامَةً ، فَقُلْتُ : مَا هٰذَا يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ لِي : أَمَّا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْعَصَا فَقُوَّةُ اللهِ وَأَمَّا الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هٰذِهِ الْأُمُورِ ، ثُمَّ قَالَ لِي : وَالْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ ! أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَئِمَّةِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلَى فِرَاقِ هٰذَا الْأَمْرِ مِنْكَ وَ لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ بِالْمَحَبَّةِ لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلَى أَبِيكَ مِنْكَ وَلٰكِنْ ذٰلِكَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ،ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : وَ رَأَيْتُ وُلْدِي جَمِيعاً الْأَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتَ، فَقَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : هٰذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَى

آمدم بفلان پسرم بخصوص وصیت کردم و پسران دیگر راهم در ظاهر با او شرکت دادم ولی درباطن و نهانی وصی‌خاص من اواست اورا بتنهائی برگزیدم، اگر اختیار بامن بود امر امامت را بپسر، قاسم وامیگذاردم، چون‌اورادوست دارم وباومهربانم ولی‌این امر با خدا عزوجل است و هرجا خواهد مقررسازدخبر امامت‌اواز رسولخدا(ص)بمن رسیده‌است‌اورا بمن نموده‌است‌وبمن‌نموده‌است که همراه‌او کیست وهمچنین بهیچکدام‌ازما ائمه وصیت نمیشود تا خبر آن ازرسولخدا(ص) برسد وازجدم علی(ع) ، من بهمراه جدم انگشتری و شمشیری و عصا و کتابی و عمامه‌ای دیدم و عرض کردم یا رسول‌الله اینها چیست؟

بمن فرمود ، عمامه رمز سلطنت خدا عزوجل‌است وشمشیر عزت‌خدا تبارك وتعالی ، کتاب نور خداتبارك وتعالی است واما عصا رمز نیروی خدااست وخاتم رمز جامع‌همه این اموراست سپس بمن فرمودامرامامت ازتو بدیگری منتقل شده ، گفتم یارسول‌الله به من‌بنما کدام آنها است‌آن شخص ، رسول‌خدا«ص» به‌من‌فرمود،هیچکدام ازائمه«ع»راندیدم که ازتو نسبت‌بمفارقت این‌امرامامت بیتاب‌تر باشد،اگرامر امامت روی‌محبت ودوستی بود(نسبت بفرزندی)اسماعیل پیش پدر تو ازتو محبوبتربود ولی‌این‌امرازطرف خداعزوجل است،

سپس امام‌کاظم «ع» فرمود همه فرزندان خودرا اززنده ومرده در نظرآوردم و امیرالمؤمنین «ع» بمن فرمود ، این سیدآنهااست واشاره کرد به‌علی«ع»اوازمن‌است ومن ازاوو خدا نیکوکاران را دوست‌دارد.

شرح - ازمجلسی ره **ولقد جائنی بخبره رسول‌الله**- آمدن وخواستن رسول‌خدا «ص» یا درعالم خواب بوده یادر بیداری باپیکر مثالی‌یابا پیکراصلی بنابر گفته بعضی‌و گفته‌اند که‌ارواح کامله

ابْنِي عَلِيٍّ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَاللهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ ، قَالَ يَزِيدُ : ثُمَّ قَالَ أَبُوُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : يَايَزِيدُ، إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ فَلا تُخْبِرْ بِهَا إِلَّا عَاقِلاً أَوْعَبْداً تَعْرِفُهُ صَادِقاً وَإِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَاشْهَدْبِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» وَقَالَ لَنَا أَيْضاً : « وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ» قَالَ : فَقَالَ أَبُوُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقُلْتُ : قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي ـ بِأَبِي وَأُمِّي ـ فَأَيُّهُمْ هُوَ ؟ فَقَالَ : هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْمَعُ بِفَهْمِهِ وَيَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ ، يُصِيبُ فَلايُخْطِئُ، وَيَعْلَمُ فَلايَجْهَلُ ، مُعَلَّماً حُكْماً وَعِلْماً ، هُوَ هذا ـ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ابْنِي ـ ثُمَّ قَالَ : مَا أَقَلَّ مُقَامَكَ مَعَهُ فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَوْصِ وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ وَ افْرَغْ مِمَّا أَرَدْتَ ، فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ وَ مُجَاوِرٌ غَيْرَهُمْ، فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيّاً فَلْيُغَسِّلْكَ وَلْيُكَفِّنْكَ فَإِنَّهُ طُهْرٌ لَكَ وَلايَسْتَقِيمُ إِلَّا ذلِكَ وَ ذلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ ، فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَصُفَّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَعُمُومَتَهُ وَمُرْهُ فَلْيُكَبِّرْ عَلَيْكَ تِسْعاً، فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ وَوَلِيُّكَ

می‌توانند برای هر که خواهند درپیکر خود مجسم‌شوند ودراین دنیا خودرا باو بنمایند چنانچه پیغمبر «ص» برای ابوبکر مجسم‌شد وقتی ابوبکر حق علی(ع) رامنکر شد من گویم درعیون تصریح شده است که درخواب بوده زیرا عبادت چنین است که من رسول خدارا درخواب دیدم وامیرالمؤمنین(ع) بهمراه‌او بوده ومقصود ازارائه کسانیکه بااویند یاخلفای جائر معاصر اوهستند یاشیعیان ودوستان‌او او یاهمه‌آنان بطورعموم.

دنباله حدیث۱٤:

یزید گوید، سپس امام کاظم«ع» فرمود ای‌یزید این‌حدیث نزدتو امانت‌است بآن‌خبر مده‌مگر خردمندی یایك بنده خدائی که اورا راست ودرست بدانی واگر برای گواهی ازتو پرسند طبق آن گواهی بده واین‌است فرموده خداعزوجل (۵۹ـ النساء) به‌راستی خدابشما فرمان‌میدهد که امانات‌را به‌اهل آن‌بپردازیدـ و نیز برای‌ما فرموده (۱٤۰ـ البقره) کیست که ستمکارتر باشد از آنکه یك گواهی ازخدا دارد ونهان کند.

گوید، پس امام‌کاظم (ع) فرمود من‌رو به‌رسولخدا «ص» کردم وگفتم پدر ومادرم قربانت ، ائمه را برایم‌جمع کردی کدام‌آنها او است (یعنی کدام امام‌است) فرمودآنکه به‌نور خداعزوجل می بیند وبفهم الهی میشنود وبکمك اوسخن میگوید، درست‌است وخطاء ندارد ومیداند ونادانی‌ندارد و آموخته است ازنظر حکمت ودانش هردو، او، این‌است، ودست پسرم علی‌را گرفت، سپس‌فرمود چه اندازه بودن‌تو بااو کم‌است، چون ازاین سفر برگردی وصیت کن وکارهایت را اصلاح کن وازهرچه خواهی فراغت‌جو، زیرا تواز آنها جدامیشوی وبادیگران همسایه میگردی وهرگاه خواستی‌علی(ع) رابطلب تاتو راغسل دهد وکفن کند، زیرا غسل‌او تورا پاك کند وجز آن‌درست نباشد ، این سنتی است که ثابت شده، تو دربرابر اودراز بکش (برای ادای‌نماز برمیت تو) وبرادران و عموهایش را دنبال سراو بصف کن وباو دستور بده که تانه تکبیر برتو بگوید (نماز میت‌عمومی پنج‌تکبیر است و

وَ أَنْتَ حَيٌّ ، ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وُلْدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، فَأَشْهِدْ عَلَيْهِمْ وَ أَشْهِدِ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً ، قَالَ يَزِيدُ : ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : إِنِّي أُوخَذُ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ وَالْأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ ، سَمِّ عَلِيّاً وَعَلِيّاً : فَأَمَّا عَلِيٌّ الْأَوَّلُ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَّا الْآخِرُ فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام ، أُعْطِيَ فَهْمَ الْأَوَّلِ وَحِلْمَهُ وَنَصْرَهُ وَ وُدَّهُ وَدِينَهُ وَمِحْنَتَهُ وَ مِحْنَةَ الْآخِرِ وَ صَبْرَهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ هٰارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ ، ثُمَّ قَالَ لِي : يَا يَزِيدُ ! وَإِذَا مَرَرْتَ بِهٰذَا الْمَوْضِعِ وَلَقِيتَهُ وَ سَتَلْقَاهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ ، أَمِينٌ ، مَأْمُونٌ ، مُبَارَكٌ وَ سَيُعْلِمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقِيتَنِي فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا هٰذَا الْغُلَامُ جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ جَارِيَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أُمِّ إِبْرَاهِيمَ ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ فَافْعَلْ، قَالَ يَزِيدُ : فَلَقِيتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلِيّاً عليه السلام فَبَدَأَنِي ، فَقَالَ لِي يَا يَزِيدُ ! مَا تَقُولُ فِي الْعُمْرَةِ ؟ فَقُلْتُ : بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ذٰلِكَ إِلَيْكَ وَ مَا عِنْدِي نَفَقَةٌ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللهِ مَا كُنَّا نُكَلِّفُكَ وَلَا نَكْفِيكَ ، فَخَرَجْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى ذٰلِكَ الْمَوْضِعِ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ : يَا يَزِيدُ ! إِنَّ هٰذَا الْمَوْضِعَ كَثِيراً مَا لَقِيتَ فِيهِ جِيرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ، قُلْتُ : نَعَمْ ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ فَقَالَ لِي: أَمَّا الْجَارِيَةُ فَلَمْ تَجِيءْ بَعْدُ ، فَإِذَا جَاءَتْ بَلِّغْتُهَا مِنْهُ السَّلَامَ ، فَانْطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ

مازاد آن برای احترام است که نسبت ببزرگان مذهب مورد رخصت گردیده طبق موارد خاصه و منصوصه) زیرا وصیت او پابرجا است ودر زندگی توجانشین تواست، سپس اولادخودرا جمع کن‌و گواه برآنها بگیر وخدارا گواه‌ساز وهمان خدا برای گواه بس‌است.

سپس امام‌کاظم (ع) بمن فرمود، من دراین سال گرفتار میشوم وکار امامت باپسرم علی «ع» است که هم‌نام علی وعلی است علی‌اول علی‌بن ابیطالب‌است وعلی دیگر، علی‌بن الحسین «ع» بوی فهم وحلم ومهرودین ومحنت علی‌اول عطا شده‌است ومحنت‌وصبر علی‌دیگر برآنچه بدارد ونمیتواند سخنی بگوید مگر چهارسال پس‌از مردن‌هارون، سپس بمن‌فرمود: ای‌یزید، چون باین جا گذر کنی‌و اورا به‌بینی و محققاً اورا خواهی دید باومژده بده که محققاً برای او پسری متولد گردد که امین است و مأمون و مبارك و او بتو خبردهد که بامن ملاقات کردی، دراین وقت باوخبرده‌آن کنیز کی که این پسر ازاوست، کنیز کی است ازخاندان ماریه کنیز رسول‌خدا «ص»ام‌ابراهیم‌واگرتوانستی سلام مرا باوبرسانی برسان.

یزید، گوید پس‌ازدر گذشت امام‌کاظم(ع)علی‌بن موسی‌الرضارا ملاقات کردم و اوبامن‌آغازسخن کرد و گفت‌ای‌یزید درباره‌انجام‌عمره چه‌میگوئی؟ گفتم‌پدرومادرم قربانت، اختیار باشمااست،من‌خرجی ندارم، فرمود سبحان‌الله، مابتو تکلیفی نکنیم که متعهد خرج تونباشیم وبهمراهی آن حضرت برای انجام عمره بیرون شدیم تابهمان جا رسیدیم، او بامن آغازسخن کرد وفرمود ای‌یزید دراین جابسیار شده که باهمسایگان وعموهایت برخوردی، گفتم، آری، و سپس داستان‌را برای‌او گفتم. فرمود،آن کنیزك هنوزنیامده وچون‌بدست من رسدسلام‌پدرم راباومیرسانم‌وباهم‌بمکه‌برگشتیم ودرهمان‌سال‌آن

السَّنَةِ ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلاّ قَلِيلاً حَتّىٰ حَمَلَتْ فَوَلَدَتْ ذٰلِكَ الْغُلاٰمَ ، قٰالَ يَزِيدُ : وَ كٰانَ إِخْوَةُ عَلِيٍّ يَرْجُونَ أَنْ يَرِثُوهُ فَعٰادُونِي إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ، فَقٰالَ لَهُمْ إِسْحٰاقُ بْنُ جَعْفَرٍ : وَاللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ إِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِي إِبْرٰاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لاٰ أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا .

۱۵ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرٰانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ قٰالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ وَعَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمٰارَةَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ قٰالَ : لَمّٰا أَوْصَى أَبُو إِبْرٰاهِيمَ عليه السلام أَشْهَدَ إِبْرٰاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ وَ إِسْحٰاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ وَإِسْحٰاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَجَعْفَرَ بْنَ صٰالِحٍ

کنیزك‌را خریداری کرد ودیری نگذشت که آبستن شد وآن پسررا زائید، یزید گوید، برادران‌علی «ع» امیدوار بودند که درامامت وارث او باشند وبامن بیگناه دشمن شدند، اسحاق بن جعفر میگفت بآنها، بخدا من او (یزید) را دیده نسبت به‌پدرم امام‌کاظم مقامی وموقعی داشت وبجائی می‌نشست که من در آنجا راه‌نداشتم.

شرحـ ازمجلسی‌ره **اعطی فهم الاول** یعنی فهم امیرالمؤمنین و **ود** اورا یعنی محبت دردل مؤمنان چنانچه درتفسیر قول خدا روایت شده‌است (۹۶ـ مریم) بدرستیکه آنکسانیکه گرویدند و کارخوب کردند محققاً خدای‌رحمن برای‌آنان مهری مقررسازد. که درباره امیرالمؤمنین(ع)نازلشده طبرسی گفته درآن چندقول است:

۱ـ مخصوص بامیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب است که مؤمنی نباشد جزآنکه دردل او مهر علی باشد. ازابن عباس ودر تفسیر ابیحمزهٔ ثمالی‌است که ابوجعفر باقر(ع) بمن بازگفت که رسول خدا فرمود«ص» بعلی(ع) بگو:بار خدایا نزدخود برای من‌عهدی مقررساز و دردل‌مؤمنان برای من‌مهری انداز، علی آن را گفت و این آیه نازل شد ، از جابر بن عبدالله هم نظیرآن روایت‌شده.

۲ ـ این آیه برای عموم مؤمنان است که خدا دوستی و الفت و مهر آن ها را در دل نیکان اندازد.

۳ـ خدا محبت آنهارا دردل‌دشمنان اندازد.

٤ـ براثر ایمان وعمل صالح یکدیگر رادوست داشته‌باشند.

۵ـ این مهرودوستی نسبت بیکدیگردرآخرت باشد .

ومؤید تفسیراول است آنچه از امیرالمؤمنین‌روایت شده که فرمود اگر من باشمشیربینی مؤمن را ببرم تابامن دشمن شود نشود و اگرهمه دنیا را بکام منافق بی‌ایمان بریزم که مرا دوست دارد ، ندارد، زیرا از زبان پیغمبر است که باو فرمود : هیچ مؤمن تو را دشمن ندارد و هیچ منافق تورا دوست ندارد.

۱۵ـ یزیدبن سلیط گوید امام کاظم «ع» دروصیت خود این‌عده را گواه گرفت.

۱ـ ابراهیم‌بن محمدجعفری ۲ـ اسحق‌بن محمدجعفری،

۳ـ اسحق‌بن جعفربن محمد ٤ـ جعفربن‌صالح

وَ مُعاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرانَ الْأَنْصارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحارِثِ الْأَنْصارِيَّ وَ يَزِيدَ بْنَ سَلِيطٍ الْأَنْصارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْأَسْلَمِيَّ ـ وَ هُوَ كاتِبُ الْوَصِيَّةِ الْأُولى ـ أَشْهَدَ هُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلـهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَأَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لارَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَأَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَأَنَّ الْحِسابَ حَقٌّ وَأَنَّ الْقَضاءَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ حَقٌّ وَأَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ وَأَنَّ ما نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ، عَلى ذٰلِكَ أَحْيا وَعَلَيْهِ أَمُوتُ وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شاءَ اللهُ، وَأُشْهِدَهُمْ أَنَّ هٰذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي وَقَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام وَ وَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذٰلِكَ نَسَخْتُها حَرْفاً بِحَرْفٍ وَ وَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلى مِثْلِ ذٰلِكَ وَإِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلى عَلِيٍّ وَبَنِيَّ بَعْدُ مَعَهُ إِنْ شاءَ وَآنَسَ مِنْهُمْ رُشْداً وَأَحَبَّ أَنْ يُقِرَّهُمْ، فَذٰلِكَ لَهُ وَ إِنْ كَرِهَهُمْ وَأَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ فَذٰلِكَ لَهُ وَلا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ وَ أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقاتِي وَأَمْوالِي وَمَوالِيَّ وَصِبْيانِي الَّذِينَ خَلَّفْتُ وَوُلْدِي إِلى إِبْراهِيمَ وَالْعَبّاسِ وَقاسِمٍ وَ إِسْماعِيلَ وَ أَحْمَدَ وَ أُمِّ أَحْمَدَ، وَإِلى عَلِيٍّ أَمْرُ نِسائِي دُونَهُمْ وَثُلُثُ صَدَقَةِ أَبِي وَ ثُلُثِي، يَضَعُهُ حَيْثُ يَرى وَ يَجْعَلُ فِيهِ ما

٥ـ معاویه جعفری ٦ـ یحیی بن حسین بن زید بن علی .

٧ـ سعد بن عمران انصاری ٨ـ محمد بن حارث انصاری.

٩ـ یزید بن سلیط انصاری ١٠ـ محمد بن جعفر بن سعد اسلمی و او نویسنده وصیت نامه نخست بود باین مضمون:

گواه است که نیست شایسته پرستش جز خدا ، یگانه است؛ شریك ندارد و گواهست که محمد بنده ورسول اواست و براینکه قیامت آید شکی ندارد و براینکه خداوند هر که در گورها است زنده میکند و براینکه زنده شدن بعداز مرك حق است ووعده خدا حق است وحساب حق است و قضاء حق است وایستادن برابر خدا حق است وهر آنچه محمد(ص) آورده درست است وهر آنچه روح الامین آورده درست است براین عقیده زنده ام و بر آن میمیرم و بر آن مبعوث میشوم انشاءالله، آنهارا گواه میگیرم که این وصیت منست بخط خودم ومن ازوصیت جدم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب واز وصیت محمد بن علی(ع) هم نسخه گرفتم، بمانند همین. وحرف بحرف آنها رااستنساخ کردم واز وصیت جعفر بن محمد(ع) هم بهمانند آن،من بطور تحقیق بهعلی،وصیت کردم ودر درجه دوم پسران منهم همراه او باشند اگر خواست و آنها را شایسته آن شناخت و دوست داشت که بااو همراه باشند و اگر نخواست و بد داشت آن ها را و خواست که آن ها را از وصیت بیرون کند اختیار با او است وباوجود اوامری ندارند.

من باووصیت کردم درباره موقوفات واموال و کنیزها و بنده هائیکه دارم ، وسرپرستی کودکانم که بجا گذاردم و اولادم باابراهیم وعباس وقاسم و اسماعیل واحمد وام احمداست، ولی سرپرستی زنانم مخصوص بعلی است نه آنها ، وثلث موقوفه پدرم و ثلث من در اختیار اواست بهرچه خواهد صرف

يَجْعَلُ ذُوالْمَالِ فِي مَالِهِ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَى مَنْ سَمَّيْتُ لَهُ وَعَلَى غَيْرِ مَنْ سَمَّيْتُ ، فَذَاكَ لَهُ وَهُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَفِي أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ إِنْ يَرَى أَنْ يُقِرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِي كِتَابِي هَذَا أَقَرَّهُمْ وَ إِنْ كَرِهَ فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُثْرَبٍ عَلَيْهِ وَلَا مَرْدُودٍ ، فَإِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فَارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ فَأَحَبَّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وِلَايَتِهِ فَذَاكَ لَهُ وَإِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ وَأَيُّ سُلْطَانٍ أَوْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ كَفَّهُ عَنْ شَيْءٍ أَوْحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا أَوْ أَحَدٍ مِمَّنْ ذَكَرْتُ ، فَهُوَ مِنَ اللهِ وَمِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ وَاللهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُ بُرَآءُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ غَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السُّلَاطِينِ أَنْ يَكُفَّهُ عَنْ شَيْءٍ وَلَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبِعَةٌ وَلَا لِإِتْبَاعَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي لَهُ قِبَلِي مَالٌ ، فَهُوَ مُصَدَّقٌ فِيمَا ذُكِرَ ، فَإِنْ أَقَلَّ فَهُوَ أَعْلَمُ وَإِنْ أَكْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِدْخَالِ

کند ومانند صاحب مال در آن تصرف کند، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یابکسی واگذارد یا صدقه بدهدبر کسانیکه من نام‌بردم برایش یا بردیگران که نام نبردم اختیار بااواست واو دراجرای وصیت من خود منست نسبت به‌مالم و خانواده‌ام و اولادم واگر صلاح بیند که برادران اورا که‌من درنوشته خودم نام‌بردم بگمارد بروظیفه آنها ،آنهارا برقرار دارد واگر نخواهد وبد داشته باشدحق‌دارد آنها را بیرون کند و سرزنشی واعتراضی باومتوجه نیست و کلامش ردندارد، اگر دریافت که جز آنچه‌من ازآنها توقع داشتم بعداز من در مقام‌مخالفت باشند وبخواهد آنها را ازتصدی کارشان جلو گیرد اختیار با او است و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را (که از مادر او است) شوهر دهد حق ندارد او را به شوهر دهد جز با اجازه و دستور او، زیرا او بوضع زناشوئی قوم خود آشناتر است.

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ ضمیر یضعه ـ راجع است بهردو ثلث و مقصود تصرف در درآمد آنها است بفروش‌وبخشش وواگذاری بنابراینکه‌این‌مقدار حق‌التولیه‌باشد وممکن‌است مقصوداختیارفروش وتصرف دراصل آن‌باشد باعتباراینکه ازاموال راجع بامام بوده ونام صدقه‌را ازراه تقیه‌برآنهانهاده یابنا برجواز بیع‌وقف دربعضی صور.

دنباله حدیث ۱۵

هر کسی ازسلطان وقت یادیگری‌ازمردم‌اورا ازعملی‌برطبق وصیت بازدارد یامیان‌اوو آنچه‌ذکر کردم حائل شود یایکی ازبرادران و خویشانیکه دروصیت نام آنهارا بردم این عمل را بکنند؟ از خدا ورسولخدا بیزار باشند وخدا ورسولش ازآنها بیزار باشند ولعنت وخشم خدا برآنهاباد بالعنت همه لاعنان وفرشتگان مقرب وپیغمبران ورسولان‌وجمع مؤمنان، هیچ سلطانی رانرسد که‌اوراازعملی باز دارد، برای اونزد من بدهکاری وغرامتی نیست وهیچکدام ازاولادم نزد من مالی ندارندواو(علی الرضاـع) در هرچه گویدبایدتصدیق شود، اگر کم‌باشد او داناتر است واگرهم بیش‌باشداوراستگو

الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي التَّنْوِيهَ بِأَسْمَائِهِمْ وَالتَّشْرِيفَ لَهُمْ وَأُمَّهَاتُ أَوْلَادِي مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا وَحِجَابِهَا فَلَهَا مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ رَأَى ذَلِكَ ، وَمَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَحْوَايَ. إِلَّا أَنْ يَرَى عَلِيٌّ غَيْرَ ذَلِكَ وَبَنَاتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ وَلَا يُزَوِّجُ بَنَاتِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَلَا سُلْطَانٌ وَلَا عَمٌّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَمَشْوَرَتِهِ ، فَإِنْ فَعَلُوا غَيْرَ ذَلِكَ فَقَدْ خَالَفُوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَجَاهَدُوهُ فِي مُلْكِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ زَوَّجَ وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرُكَ تَرَكَ وَقَدْ أَوْصَيْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هٰذَا وَجَعَلْتُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِنَّ شَهِيداً وَهُوَ وَأُمُّ أَحْمَدَ [شَاهِدَانِ] وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَلَا يَنْشُرَهَا وَهُوَ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مَا ذَكَرْتُ وَسَمَّيْتُ ، فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ وَمَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَلَا غَيْرِهِ أَنْ يَفُضَّ كِتَابِي هٰذَا الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ الْأَسْفَلَ ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَغَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَجَمَاعَةِ الْمُرْسَلِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَعَلَى مَنْ فَضَّ كِتَابِي هٰذَا وَكَتَبَ وَخَتَمَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَالشُّهُودُ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ ، قَالَ أَبُو الْحَكَمِ : فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ آدَمَ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ

است همچنان ، ومقصود من از وارد کردن دیگران اولادم که نام بردم در وصیت همان ترویج نام و احترام آنهااست.

کنیزان من که از من اولادی دارند هر کدام در منزل مخصوص‌خود بمانند وبعفت وحجاب خود بپایند آنچه درزندگی من برای آنهاخرج ونفقه بوده است بآنهاداده‌شود ، آن‌هم بنظر وصی من علی الرضا وابسته‌است ، و هر کدام بیرون‌شد وشوهر کرد دیگرحق ندارد به‌مأوای من برگردد جزاینکه علی نظر دیگری بدهد، دختران من‌هم چنین باشند؛ هیچکدام ازبرادران مادریشان ونه سلطان حق ندارند بی‌مشورت او (علی الرضا) آنهارا شوهردهند. اگر خلاف‌این کنند خدا ورسولش‌رامخالفت کردند ودر ملک‌من بااو نبرد کردند،آن وصی به‌زناشوئی قوم خود شناساتر است ، اگرخواهدشوهر دهد واگرخواهد بی‌شوهر گذارد، من بآنها هم‌طبق آنچه دراین‌وصیت‌نامه است سفارش کردم وخدارا بر آنهاگواه گرفتم وآن وصی وام احمدهم هردو گواهند، احدی حق ندارد وصیت‌نامه مرابازکند وآن رامنتشر سازد ولی‌خود وصی غیراز اینست و هر گونه اختیاری دارد؛ هر که بدکند بخود کرده وهر که خوب کند بخود کند و پروردگارت بهیچ‌وجه درباره بندگان ستم‌کار نیست و صلی‌الله علی محمد وآله، هیچکس چه‌سلطان یادیگری حق ندارد این وصیت‌نامه مراکه پائین آن‌را مهر کردم بگشاید و مهر آن را بشکند ، هر که این‌کار کند لعنت و خشم خدا بر او باد و لعنت همه لاعنین و فرشته های مقرب وجمع رسولان ومؤمنان از مسلمانان برآنکه این وصیت نامه مرا بازکند ، نوشت و مهرنهاد برآن ابوابراهیم (امام‌کاظم «ع») وگواهان و صلی‌الله محمد و علی‌آله .

ابوالحکم گوید عبدالله بن آدم جعفری بمن باز گفت از قول یزیدبن سلیط که ابو عمران

سَلِيطٍ قَالَ كَانَ أَبُو عِمْرَانَ الطَّلْحِيُّ قَاضِي الْمَدِينَةِ فَلَمَّا مَضَى مُوسَى قَدَّمَهُ إِخْوَتُهُ إِلَى الطَّلْحِيِّ الْقَاضِي فَقَالَ الْعَبَّاسُ ابْنُ مُوسَى : أَصْلَحَكَ اللهُ وَ أَمْتَعَ بِكَ ، إِنَّ فِي أَسْفَلِ هَذَا الْكِتَابِ كَنْزاً وَ جَوْهَراً وَيُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ وَيَأْخُذَهُ دُونَنَا وَ لَمْ يَدَعْ أَبُونَا رَحِمَهُ اللهُ شَيْئاً إِلَّا أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ وَ تَرَكَنَا عَالَةً وَ لَوْلَا أَنِّي أَكُفُّ نَفْسِي لَأُخْبِرَنَّكَ بِشَيْءٍ عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَإِ ، فَوَثَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَمَّارٍ فَقَالَ: إِذاً وَاللهِ تُخْبِرُ بِمَا لَا نَقْبَلُهُ مِنْكَ وَلَا نُصَدِّقُكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنَا مَلُوماً مَدْحُوراً،نَعْرِفُكَ بِالْكِذْبِ صَغِيراً وَ كَبِيراً وَ كَانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ بِكَ لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْراً وَإِنْ كَانَ أَبُوكَ لَعَارِفاً بِكَ فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ وَمَا كَانَ لَيَأْمَنُكَ عَلَى تَمْرَتَيْنِ، ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ فَأَخَذَ بِتَلْبِيبِهِ فَقَالَ لَهُ : إِنَّكَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ أَحْمَقُ أَجْمَعُ هَذَا مَعَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ مِنْكَ ، وَأَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ،

طلحی قاضی مدینه بود و چون امام کاظم (ع) در گذشت برادران امام‌هشتم اورا به‌محضر طلحی‌قاضی کشاندند عباس‌بن موسی (یکی از برادرها) بقاضی گفت- اصلحك‌الله وامتع بك- (خدا عمرت‌را زیاد کند وسایه ات‌را ازسر مسلمانان کم‌نکند) درته این‌وصیت نامه گنجی و گوهری است و این برادر ما میخواهد آن را پنهان کندو خودش بر دارد و بما ندهد و پدر مرحومم همه چیز را باختیار او گذاشته و ما را بی چیز و بی نوا رها کرده و اگر نبود که خود داری میکنم در برابر همه بشما خبر قابل توجهی میدادم .

شرح- از مجلسی‌ره- **لایزوج بناتی**- شاید اینجمله برای جلوگیری ازشوهردادن برادران بوده‌است نظر بقانون فقه‌عامه که برادر را ولی‌شرعی خواهرمیدانند ومنظور اینست که دخترها را بی رضایت آنها بشوهر ندهند و امام رضاالبته رعایت رضایت آنهارا مینمود یابحساب اینکه امام ولایت برهر کسی‌دارد و برخود اوهم مقدمست وحمل آن برتزویج صغار از راه ولایت که بوصیت باو وا- گذار شده بعید است .

الاسفل- صفت« کتابی »است واینجا دووصیت نامه بوده که سفلی را بسته ومهر کرده وعلنارا روی‌آن تاکرده قوله- لاخبرتك‌بشیء- یعنی‌ادعای امامت وخلافت وغرضش ترساندن امام‌رضاوتحریك دشمنان اوبوده‌است برضد آنحضرت وتوطئه برای‌او،

دنباله حدیث۱۵ :

چون عباس‌سخن‌را باینجا رسانید، ابراهیم‌بن محمد ازجا جست‌وگفت اگرچنین خبری بدهی‌ما تو را تصدیق نکنیم و از تو نپذیریم و نزد ما سرزنش شده و رانده‌گردی و خرد و سالخورده ما تورا دروغگو شناسند، پدرت بهتر تورا میشناخت اگر خیری در تو بود بتو اختیاری میداد پدرت در عیان و نهان بتو عارفتر بود و تو را بر دو دانه خرما امین نمیدانست، سپس اسحق‌بن جعفر بر سر اوجست و دامن اورا گرفت وگفت راستی تو بیخرد و ناتوان واحمق همه هستی این هم روی‌آن کار دیروز تو باشد.

شرح- از مجلسی‌ره **مع ماکان بالامس‌منك** دلالت دارد که روز گذشته هم کار زشتی از او صادر شده

فَقَالَ أَبُوعِمْرَانَ الْقَاضِي لِعَلِيٍّ : قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ ! حَسْبِيمَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ وَقَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ وَلَا وَاللهِ مَا أَحَدٌ أَعْرَفُ بِالْوَلَدِ مِنْ وَالِدِهِ وَلَا وَاللهِ مَا كَانَ أَبُوكَ عِنْدَنَا بِمُسْتَخِفٍّ فِي عَقْلِهِ وَلَا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي : أَصْلَحَكَ اللهُ فُضَّ الْخَاتَمَ وَاقْرَءْ مَا تَحْتَهُ فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ : لَا أَفُضُّهُ حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: فَأَنَا أَفُضُّهُ، فَقَالَ : ذَاكَ إِلَيْكَ، فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَ إِقْرَارُ عَلِيٍّ لَهَا وَحْدَهُ وَإِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا وَإِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَغَيْرِهَا وَكَانَ فَتْحُهُ عَلَيْهِمْ بَلَاءً وَفَضِيحَةً وَذِلَّةً وَلِعَلِيٍّ عليه السلام خِيَرَةً.

وَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ : إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَإِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ وَ سَعِيدُ بْنُ عِمْرَانَ وَ أَبْرَزُوا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي وَ ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتَّى كَشَفُوا عَنْهَا وَعَرَفُوهَا ، فَقَالَتْ عِنْدَ ذَلِكَ: قَدْ وَاللهِ قَالَ سَيِّدِي هَذَا : إِنَّكِ سَتُؤْخَذِينَ جَبْراً وَتُخْرَجِينَ إِلَى الْمَجَالِسِ ، فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ قَالَ: اسْكُتِي فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَى الضَّعْفِ مَا أَظُنُّهُ قَالَ مِنْ هَذَا شَيْئاً ، ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام الْتَفَتَ إِلَى الْعَبَّاسِ فَقَالَ : يَا

دنباله حدیث ۱۵

و دیگر همراهان قوم هم با اسحاق کمك کردند، ابوعمران قاضی بعلی (ع) عرضکرد شما تشریف ببرید، و آن لعنی که امروز پدرت بمن نثار کرده مرا بس است. پدرت بتو اختیارات وسیعی ومال فراوانی داده، بخدا هیچکس ازپدر پسر رابهتر نمیشناسد، بخدا پدرت درنزد مانه سبك‌سر بود و نه سست‌رأی.

عباس بقاضی گفت اصلحك‌الله مهر وصیت نامه را بر دار و هرچه در آنست بخوان ابو عمران گفت من مهر آن را برنمیدارم آنچه لعنت پدرت بمن امروز نثار کرده مرا بس است، عباس گفت من خودم مهر آن را بردارم؟ قاضی گفت تو خود دانی، عباس مهر را برداشت و چون وصیت نامه را خواندند درآن اخراج برادران از وصیت و اقرار علی (ع) ثبت بود و نوشته بود همه آنها در اختیار و ولایت علی الرضایند چه بخواهند و چه نخواهند و آنها همه از حق تصرف در صدقه ــ وقف ــ و دیگر اموال و امور خارجند ، گشودن وصیت نامه برای آنها بلا و رسوائی و خواری شد و برای **علی الرضا** سر افرازی و خیر ، و در وصیت نامه‌ای که عباس باز کرد این شهود قید شده بود.

۱ــ ابراهیم بن محمد ۲ ــ اسحاق بن جعفر .

۳ــ جعفر بن صالح ٤ــ سعید بن عمران.

و روی ام احمد را در مجلس قاضی باز کردند چون مدعی شدند خود او نیست تا روی او را گشودند واو را شناختند و در این وقت ام احمد گفت ــ آقایم (امام کاظم) بخدا بمن فرمود که تو را بزور بگیرند و بمحضرها بکشانند، اسحاق بن‌جعفراورا ازاینسخن منع کرد گفت ، خاموش؛ زن هر که باشد ضعیف‌است من گمان‌ندارم آنحضرت هیچ همچوحرفی زده باشد.

أَخِي إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَكُمْ عَلَى هٰذِهِ الْغَرَائِمُ وَ الدُّيُونُ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَانْطَلِقْ يَا سَعِيدُ فَتَعَيَّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ وَلَا وَاللهِ لَأَدَعُ مُوَاسَاتَكُمْ وَبِرَّكُمْ مَا مَشَيْتُ عَلَى الْأَرْضِ فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ فَقَالَ الْعَبَّاسُ : مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا، وَ مَالُنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ فَقَالَ : قُولُوا مَا شِئْتُمْ فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ فَإِنْ تُحْسِنُوا فَذَاكَ لَكُمْ عِنْدَ اللهِ وَ إِنْ تُسِيئُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَاللهِ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هٰذَا وَلَدٌ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُكُمْ وَلَئِنْ حَبَسْتُ شَيْئاً مِمَّا تَظُنُّونَ أَوَادَّخَرْتُهُ فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ وَمَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ وَاللهِ مَا مَلَكْتُ مُنْذُ مَضَى أَبُوكُمْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ سَيَّبْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ، فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : وَاللهِ مَا هُوَ كَذٰلِكَ وَمَا جَعَلَ اللهُ لَكَ مِنْ رَأْيِكَ عَلَيْنَا وَلٰكِنْ حَسَدُ أَبْنَائِنَا وَإِرَادَتُهُ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يُسَوِّغُهُ اللهُ إِيَّاهُ وَلَا إِيَّاكَ وَإِنَّكَ لَتَعْرِفُ وَإِنِّي أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى بَيَّاعَ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَلَئِنْ سَلِمْتُ لَأُغْصِصَنَّهُ بِرِيقِهِ وَأَنْتَ مَعَهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَمَّا إِنِّي يَا إِخْوَتِي فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ، اللهُ يَعْلَمُ. اللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّ صَلَاحَهُمْ وَأَنِّي بَارٌّ بِهِمْ وَاصِلٌ لَهُمْ رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ أَعْنِي بِأُمُورِهِمْ لَيْلاً وَنَهَاراً فَاجْزِنِي بِهِ خَيْراً وَإِنْ كُنْتُ عَلَى غَيْرِ ذٰلِكَ فَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ

سپس علی‌الرضا رو بعباس کرد و فرمود ای برادر من میدانم بدهکاری و دیون بشما فشار آورده وشما را بدین کار و کشمکش واداشته‌ای سعید تو برو معین کن چه اندازه بدهکارند و همه‌را بپرداز و من بخدا از همراهی بشما و احسان بشما کوتاهی نکنم تا زنده باشم ، شما هرچه خواهید بگوئید، عباس در جواب گفت هرچه بما بدهی از زیادی مال خود ما است ومال ما نزد تو بیش از اینها است ، فرمود هر چه‌خواهید بگوئید، آبروی من آبروی خود شما است، اگر خوش رفتاری کنید نزد خدا اجر خوب دارید و اگر بدی کنید براستی خدا بسیار آمرزنده و مهربانست. بخدا شما میدانید که‌من امروز فرزندی ندارم ووارثی جز شما ندارم‌و اگر چیزی از این‌مال بگمان شما نگهدارم یا پس‌انداز کنم همانا برای شماها است و بشما بر میگردد ، بخدا از روزیکه پدر شما (ع) وفات کرده چیزی به دست نیاوردم جز آنکه در مصارفی خرج کردم که شما خودتان میدانید و دیده‌اید، عباس از جاجست و گفت بخدا چنین‌نیست و خدا تورا برما صاحب‌اختیار نکرده ولی‌پدرما برماحسدبرده و آنرا خواسته که خدا برای او و برای تو روا ندانسته تو خود میدانی که من صفوان‌بن یحیی فروشنده پارچه‌های سابری را می‌شناسم (صفوان وکیل امام رضا و امام جواد بوده و از این روایت معلوم می شود وکیل امام کاظم «ع» هم بوده است ــ از مجلسی ــ ره) و اگر زنده ماندم او را گلوگیر میکنم و تو را هم با او .

علی الرضا (ع) فرمود لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ، اما من ای برادرانم خدا میداند که ازدل، خوشی شماها را میخواهم، بارخدایا اگر تومیدانی که من مصلحت آنها را میخواهم و بآنها نیکی کننده‌ام و صله رحم مینمایم و دلبند کارهای آنها هستم در شب وروز ، مرا برای کار های آنها یاری کن و عوض خیر بمن عطا کن و اگر قصد دیگری دارم تو علام الغیوبی آنچه را

إِنْ كَانَ شَرّاً فَشَرّاً وَ إِنْ كَانَ خَيْراً فَخَيْراً ، اَللّٰهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَ أَصْلِحْ لَهُمْ وَ اخْسَأْ عَنّا وَ عَنْهُمُ الشَّيْطَانَ وَأَعِنْهُمْ عَلىٰ طَاعَتِكَ وَ وَفِّقْهُمْ لِرُشْدِكَ أَمّا أَنَا يَاأَخِي ! فَحَرِيصٌ عَلىٰ مَسَرَّتِكُمْ،جَاهِدٌ عَلىٰ صَلاٰحِكُمْ ؛ وَاللّٰهُ عَلىٰ مٰا نَقُولُ وَكِيلٌ ، فَقٰالَ الْعَبّٰاسُ : مٰا أَعْرَفَنِي بِلِسٰانِكَ وَلَيْسَ لِمِسْحٰاتِكَ عِنْدِي طِينٌ ؛ فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلىٰ هٰذٰا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

١٦ــ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيٰادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ الْمَرْزُبٰانِ ، عَنِ ابْنِ سِنٰانٍ قٰالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرٰاقَ بِسَنَةٍ وَعَلِيٌّ ابْنُهُ جٰالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقٰالَ: يٰا مُحَمَّدُ ! أَمٰا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ ، فَلاٰتَجْزَعْ لِذٰلِكَ ، قٰالَ : قُلْتُ : وَ مٰا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدٰاكَ ؟ فَقَدْ أَقْلَقَنِي مٰا ذَكَرْتَ ، فَقٰالَ : أَصِيرُ إِلَى الطّٰاغِيَةِ ، أَمٰا إِنَّهُ لاٰ يَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ وَ مِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ ، قٰالَ : قُلْتُ : وَ مٰا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدٰاكَ ؟ قٰالَ : يُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ ، قٰالَ : قُلْتُ : وَ مٰا ذٰاكَ جُعِلْتُ فِدٰاكَ ؟ قٰالَ : مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هٰذٰا حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمٰامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كٰانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طٰالِبٍ حَقَّهُ وَ جَحَدَهُ إِمٰامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله ، قٰالَ : قُلْتُ : وَاللّٰهِ لَئِنْ مَدَّ اللّٰهُ لِي فِي الْعُمُرِ لَأُسَلِّمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَ لَأُقِرَّنَّ لَهُ بِإِمٰامَتِهِ ، قٰالَ : صَدَقْتَ يٰا مُحَمَّدُ ! يَمُدُّ اللّٰهُ فِي عُمُرِكَ وَ تُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ وَ تُقِرُّ

مستحقم بمن پاداش بده اگر بد است بد و اگر خوبست ، خوب ، بار خدایا آنها را اصلاح کن و خوشی برای آنها فراهم کن و شیطان را از ما و آنها دور کن و آنها را بطاعت خود یاری ده و توفیق رشد ورستگاری، اما من ای برادر بر خوشی شماها همه حریصم و برای اصلاح و بهی شمادر تلاشم وخدا وکیل وشاهد است بر آنچه میگویم .

عباس گفت من خوب زبان تورا میشناسم **نقش تو نزد من برآبست** وبااین جمله ازهم جدا شدند وصلی‌الله علی‌محمد وآله.

١٦ــ ابن‌سنان گوید: یکسال پیش‌از آنکه ابوالحسن موسی (ع) بعراق آید خدمت آن‌حضرت رسیدم وپسرش‌علی(ع) دربرابر اونشسته بود، به‌من نگاهی کرد وفرمود:ای‌محمد متوجه‌باش که‌دراین سال‌جنبشی(سفری) باشد ، ازآن‌بی‌تابی‌مکن، گوید : گفتم، قربانت‌چه‌میشود آنچه فرمودی مرا پریشان کرد؟ فرمود من نزد این‌سرکش میروم ولی ازخود او بمن آفتی‌نرسد ونه ازآنکه بعد از او باشد، گوید، گفتم‌بعد چه‌میشود قربانت؟ فرمودخداستمکار راگمراه کند وخداآنچه خواهد کند، گوید گفتم آن‌چه باشد؟ قربانت، فرمود هر که ستم کندبه‌حق این‌پسرم ومنکر امامتش گردد بعداز من‌چون کسی است که ستم بعلی‌بن ابیطالب(ع) کرده ومنکر امامت اوشده بعداز رسول‌خدا (ص) . گوید ، گفتم، اگر خدا به‌من عمری‌داد حق وی‌را باوتسلیم کنم وبامامتش اقرارنمایم، فرمود ای محمد،راست گفتی خدا عمر تورا طولانی کند و حق اورا بوی تسلیم کنی و معترف بامامت او و امامت آنکه بعدازاو

لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةِ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ مَنْ ذَاكَ ؟ قَالَ : مُحَمَّدٌ ابْنُهُ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ .

((بَابُ))

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبٍ الزَّيَّاتِ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام جَالِساً ، فَلَمَّا نَهَضُوا قَالَ لَهُمْ : الْقَوْا أَبَا جَعْفَرٍ فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ وَأَحْدِثُوا بِهِ عَهْداً ، فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ : يَرْحَمُ اللهُ الْمُفَضَّلَ إِنَّهُ كَانَ لَيَقْنَعُ بِدُونِ هٰذَا .

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام وَ ذَكَرَ شَيْئاً فَقَالَ : مَا حَاجَتُكُمْ إِلَى ذٰلِكَ ؟ هٰذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَصَيَّرْتُهُ مَكَانِي وَ

است باشی ، گوید : گفتم او کیست ؟ فرمود : محمد پسرش ، گوید : گفتم برای او هم رضا و تسلیم دارم.

شرحـ ازمجلسی‌ره ـ مراد ازطاغیه وسر کش مهدی عباسی‌است ومراد ازآنکه بعد ازاو است هادی است وچون کلام آنحضرت مشعر بود که ازدیگری بدی وآفت بوی‌رسد پرسید که‌بعد ازخلاصی آنها چه میشود ؟ و امام بطور اجمال جواب داد که سلب توفیق از هرون میشود و اوراپنهانی بقتل میرسانند و فتنه واقعیه ظهور میکند .

(باب)

اشـاره و نص بر أبی جعفر دوم ـ امام محمد تقی « ع »

۱ـ یحیی‌بن حبیب زیات گوید به‌من خبرداد کسیکه نزد ابی‌الحسن الرضا (ع) نشسته بود که چون ازخدمت آن‌حضرت برخواستند ، فرمود اباجعفررا(امام محمدتقی)ملاقات کنید وباو سلام‌بدهید و بااو تجدید عهد کنید، وچون آن‌جمع برخاستند ورفتند روبمن کرد وفرمود: خدامفضل رارحمت کند، اوبکمتر ازاین قناعت میکرد.

شرحـ ازمجلسی‌ره **انه‌کان لیقنع بدون هذا** ـ اشاره کرده است بدستوریکه بآنها داد برای تجدیدعهد وسلام بامام نهم ،یعنی مفضل‌وامثال‌او دربیان‌امامت امام ونص براو از عبارت کمتری می فهمیدند و قناعت میکردند و منظور ملامت بعضی از آنها است کـه از این عبارت مقصد آن حضرت را درست نفهمیدند وگویا تردید داشتند ..

۲ـ معمربن خلاد گوید ازامام رضا(ع) شنیدم، چیزی گفت وفرمود: چه‌حاجتی باین دارید ؟ این ابوجعفر است که اورا بجای خود نشانیدم وجانشین خود کردم وفرمود: ماخاندانی هستیم که صغیر ما

قالَ : إِنّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوارَثُ أَصاغِرُنا عَنْ أَكابِرِنا الْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ .

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ قالَ : دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عليه السلام فَناظَرَنِي فِي أَشْيٰاءَ ، ثُمَّ قالَ لِي : يٰا أَبٰا عَلِيٍّ ! ارْتَفَعَ الشَّكُّ مِالِأَبِي عليه السلام غَيْرِي .

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحٰابِنٰا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيىٰ ، عَنْ مٰالِكِ بْنِ أَشْيَمَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشّٰارٍ قالَ : كَتَبَ ابْنُ قِيامٰا إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضٰا عليه السلام كِتٰاباً يَقُولُ فِيهِ : كَيْفَ تَكُونُ إِماماً وَلَيْسَ لَكَ وَلَدٌ ؟ فَأَجٰابَهُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضٰا عليه السلام ـ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ـ : وَ مٰا عَلَّمَكَ أَنَّهُ لٰا يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَاللهِ لٰا تَمْضِي الْأَيّٰامُ وَاللَّيٰالِي حَتّىٰ يَرْزُقَنِيَ اللهُ وَلَداً ذَكَراً يُفَرِّقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبٰاطِلِ .

٥ ـ بَعْضُ أَصْحٰابِنٰا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُعٰاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قالَ : قالَ لِيَ ابْنُ النَّجٰاشِيِّ : مَنِ الْإِمٰامُ بَعْدَ صٰاحِبِكَ ؟ فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتّىٰ أَعْلَمَ ؟ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضٰا عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ ، قالَ : فَقالَ لِي : الْإِمٰامُ ابْنِي ، ثُمَّ قالَ : هَلْ يَتَجَرَّءُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ ابْنِي وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ .

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرٰانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلّادٍ قالَ: ذَكَرْنٰا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ

از کبیر ما ارث برند بمانند هم ـ هیچ تفاوتی ندارند ـ یعنی کم سنی اومانع از مقام امامت و تصدی خلافت حقه نیست.

ازمجلسی ره ـ وذکر شیئاً ـ یعنی چیزی ازنشانه‌های امامت را یادآور شد یاآنکه راجع بانحصار امامت دراولاد حسین چیزی گفت وفرمود ببرادرهانمیرسد وازاین مطالب راجع بامرامامت وبعضی آن را« ذکر » ازمجهول باب تفعیل دانند ، یعنی حضور آن حضرت عرض شد ..

٣ـ محمدبن عیسی گوید، من خدمت ابی‌جعفردوم(ع) رسیدم ،اودر باره چیزهائی بامن مناظره کرد وسپس فرمود. ای‌اباعلی شك‌را ازدل خودبردار، پدرم جزمن ندارد.

٤ـ حسین‌بن‌بشار گوید: ابن قیاما به‌ابی‌الحسن الرضا (ع) نامه‌نوشت ودرضمن گفت، چطور تو امامی بااینکه پسر وجانشین نداری، امام رضا باچهره خشمگین‌باو جواب‌داد؛ تواز کجا میدانیکه من پسرندارم، بخدا روزگاری نگذرد جزآنکه خدابمن پسری‌دهد که بوسیله‌او فرق‌میان حق وباطل‌نهد (ابن‌قیاما همان حسین‌استکه واقفی مذهب بوده‌است) .

٥ـ ابن‌ابی نصر گوید: ابن‌النجاشی به‌من گفت بعداز سرور تو (امام رضاع) امام کیست ؟ من دلم می‌خواهد از او بپرسی تا من بدانم، من خدمت امام رضا «ع» رسیدم‌و باو خبر دادم گوید :به من‌فرمود امام پسرمن است ؛ سپس فرمود : کسی‌جرئت دارد ، بگوید ، پسرمن ، و اولادی نداشته باشد

٦ـ معمربن خلاد گوید: پس ازولادت ابی‌جعفر (محمدتقی) نزد امام رضا جیزی مذاکره کردیم

عليه السلام شَيْئاً بَعْدَ مَا وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : مَا حَاجَتُكُمْ إِلَىٰ ذَلِكَ ؟ هٰذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي وَصَيَّرْتُهُ فِي مَكَانِي .

٧ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسَىٰ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : أَيَكُونُ إِمَامَانِ ؟ قَالَ : لَا إِلَّا وَأَحَدُهُمَا صَامِتٌ ، فَقُلْتُ لَهُ : هٰذَا أَنْتَ ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ ـ وَلَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَعْدُ ـ فَقَالَ لِي : وَاللهِ لَيَجْعَلَنَّ اللهُ مِنِّي مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَيَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَكَانَ ابْنُ قِيَامَا وَاقِفِيّاً .

٨ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ : كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام جَالِساً ، فَدَعَا بِابْنِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِي ، فَقَالَ لِي : جَرِّدْهُ وَانْزِعْ قَمِيصَهُ ، فَنَزَعْتُهُ فَقَالَ لِيَ : انْظُرْ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِي أَحَدِ كَتِفَيْهِ شَبِيهٌ بِالْخَاتَمِ ، دَاخِلٌ فِي اللَّحْمِ ، ثُمَّ قَالَ : أَتَرَىٰ هٰذَا ؟ كَانَ مِثْلُهُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي عليه السلام .

٩ ـ عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَجِيءَ بِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ صَغِيرٌ ، فَقَالَ : هٰذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُوْلَدْ مَوْلُودٌ أَعْظَمَ بَرَكَةً عَلَىٰ شِيعَتِنَا مِنْهُ .

(در امر امامت) فرمود چه نیازی باین سخنها دارید ؟ این ابوجعفر است که بجای خود نشانده‌ام و جانشین خود کرده‌ام.

٧ـ ابن‌قیاما واسطی گوید: داخل‌شدم برعلی بن موسی (ع) وبدو گفتم: آیا دو امام (دریك زمان) خواهندبود؟ فرمودنه جزاینکه یکی ازآن دوصامت‌و ساکت باشد، بدو گفتم: این شما هستید که بعداز شما برای شما امام صامتی نیست وهنوز ابوجعفر (محمدتقی) برای اومتولدنشده‌بود بمن فرمود: بخدا که خدا برای من فرزندی قرار دهد که بوسیله او حق واهل حق‌را ثابت نگهدارد و باطل و اهل باطل را محو سازد؛ بعداز یك سال ابوجعفر (محمدتقی) متولد شد و ابن قیاماواقفی مذهب بود.

٨ـ حسن‌بن جهم گوید خدمت امام رضا (ع) نشسته‌بودم پسرش را که هنوز صغیر بود پیش خواند ودر کنار منش نشانید وبمن‌فرمود اورا برهنه کن و پیراهنش رابکن، من پیراهن‌اورابیرون آوردم، بمن فرمود میان دو شانه‌اش را نگاه کن من نگاه کردم و ناگاه دیدم در یکی از دو کتفش مانند مهری است که درگوشت فرو رفته ، سپس فرمود این را می بینی ؟ مانند آن در همین جابر شانه پدرم بود ،

٩ـ ابی یحیی صنعانی گوید ، من خدمت امام رضا «ع» بودم پسرش ابوجعفر را که صغیر بود آورند ، فرمود : اینست‌مولودی که برای شیعیان ما ازاو با برکت‌تری زائیده‌نشده.

١٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضا عليه السلام : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللهُ لَكَ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام فَكُنْتَ تَقُولُ: يَهَبُ اللهُ لِي غُلاماً ، فَقَدْ وَهَبَهُ اللهُ لَكَ ، فَأَقَرَّ عُيُونَنا، فَلا أَرانَا اللهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟ فَأَشارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ قائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِداكَ هٰذَا ابْنُ ثَلاثِ سِنِينَ ؟ ! فَقالَ : وَما يَضُرُّهُ مِنْ ذٰلِكَ ، فَقَدْ قامَ عِيسىٰ عليه السلام بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثِ سِنِينَ.

١١ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلّادٍ قالَ : سَمِعْتُ إِسْماعِيلَ بْنَ إِبْراهِيمَ يَقُولُ لِلرِّضا عليه السلام : إِنَّ ابْنِي فِي لِسانِهِ ثِقَلٌ ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَداً تَمْسَحُ عَلىٰ رَأْسِهِ وَتَدْعُو لَهُ فَإِنَّهُ مَوْلاكَ ، فَقالَ : هُوَمَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ فَابْعَثْ بِهِ غَداً إِلَيْهِ.

١٢ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ خَلّادٍ الصَّيْقَلِ،عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمّارٍ قالَ : كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جالِساً بِالْمَدِينَةِ وَكُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ ما يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ ـ يَعْنِي أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام ـ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ الرِّضا عليه السلام الْمَسْجِدَ ـ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله ـ فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلاحِذاءٍ وَلا رِداءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَعَظَّمَهُ ، فَقالَ لَهُ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : يا عَمِّ ! اجْلِسْ رَحِمَكَ اللهُ فَقالَ : يا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَ

١٠ـ صفوان بن يحيى گويد: به‌امام رضا (ع) گفتم ، ماپيشتر دعا ميكرديم كه خدا ابوجعفر را بشما ببخشد، شما ميفرموديد كه خدا پسرى‌بمن خواهد داد، اكنون خدا او را بشما بخشيد،چشم ما را روشن كن (يعنى امامت اورا اعلام كن) خدا روز مرك تورا بمانانمايد، اگر پيش‌آمدى شد بچه كسى مراجعه شود؟ بادست خود اشاره بابى‌جعفر كرد كه برابرش ايستاده بود، گفتم قربانت اين پسرى سه ساله است؟ فرمود كم‌سالى به امامت اوزيانى ندارد، عيسى(ع) سه ساله بود كه قيام به پيغمبرى و اقامه حجت الهيه نمود (در اعلام الورى ازكافى« كمتراز سه سال» نقل شده است-تصحيح آقاى غفارى).

١١ ـ معمر بن خلاد گويد : از اسمعيل بن ابراهيم شنيدم به امام رضا «ع» ميگفت در زبان پسرم سنگينى است، او را فردا خدمت شما ميفرستم تا دستى بسرش بكشيد و برايش دعا كنيد ، زيرا او چاكر و پيرو شما است ، فرمود او چاكر و پيرو ابى جعفر است ، فردا او را نزد وى بفرست .

١٢ـ محمدبن حسن‌بن‌عمار گويد، در مدينه خدمت على‌بن جعفر بن محمد(ع) نشسته بودم ،من‌دو سال :خدمت اوبودم و اخبارى راكه‌از برادرش (امام‌كاظم‌ع) شنيده بود مى‌نوشتم، در اين ميان‌بناگاه ابوجعفر محمد بن على الرضا (ع) در مسجد پيغمبر باو وارد شد و على‌بن جعفر بى كفش و رداءازجا جست و خدمت او رسيد و دست اورا بوسيد و او را احترام نمود، ابوجعفر باو فرمود عموجان‌بنشين

أَنْتَ قَائِمٌ ، فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُوَبِّخُونَهُ وَ يَقُولُونَ : أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هٰذَا الْفِعْلَ؟ ! فَقَالَ : اسْكُتُوا إِذَا كَانَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَقَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ - لَمْ يُؤَهِّلْ هٰذِهِ الشَّيْبَةَ وَ أَهَّلَ هٰذَا الْفَتَى وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أُنْكِرُ فَضْلَهُ ، نَعُوذُ بِاللهِ مِمَّا تَقُولُونَ، بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ .

١٣- اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِخُرَاسَانَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَا سَيِّدِي إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ ؟ قَالَ : إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي - فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام - فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً ، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام .

١٤- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيُّ جَمِيعاً ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى ابْنِ النُّعْمَانِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ : وَاللهِ لَقَدْ نَصَرَ اللهُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : إِي وَاللهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ : إِي وَاللهِ وَنَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ ؟ قَالَ : قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ نَحْنُ أَيْضاً : مَا كَانَ فِينَا

خدایت رحمت کند گفت ای آقای من چطور بنشینم وشما ایستاده باشید؟ چون علی بن جعفر بمسند خود بر گشت (مثل اینکه مجلس درسی داشته) اصحابش اورا سرزنش کردند و میگفتند توعموی پدر او هستی وبا او اینکار میکنی؟

فرمود: خاموش باشید؛ در صورتیکه خدا عزوجل (دست به‌ریش سفید خود گرفت) این ریش سفید را لایق امامت ندانسته واینجوان رالایق‌واهل دانسته واورا بدان مقام که بایدمتمکن‌ساخته،من منکر فضل او گردم ؟ نعوذ بالله ، بلکه من بنده او هستم .

١٣- خیرانی از پدرش گوید من در خراسان برابر ابوالحسن (امام رضا) ایستاده بودم، یکی گفت ای‌آقایم من اگر پیشآمدی شد بکه مراجعه شود؟ فرمود بابی‌جعفرپسرم ، گویا آن گوینده سن ابو جعفر را کم‌شمرد ، امام رضا (ع) فرمود . به راستی خدا تبارك و تعالی عیسی بن مریم (ع) را رسول و پیغمبر و صاحب شریعت تازه مبعوث کرد در سنی کوچك تراز سنیکه‌ابوجعفردارد.

١٤- زکریابن یحیی بن نعمان صیرفی گوید شنیدم علی‌بن جعفر برای حسن‌بن حسین‌بن علی‌بن حسین بازمیگفت که بخدا، خداوند ابوالحسن الرضا را یاری کرد، حسن باو گفت آری بخدا قربانت برادرانش باوشوریدند وستم کردند.

علی‌بن جعفر فرمود: آری بخدا، ما عموهای او هم باو ستم کردیم ، حسن باو گفت قربانت‌شما چه کردید؟ من ازوضع شما اطلاعی ندارم گوید فرمود که برادرانش باو گفتند و ماهم نیز باو گفتیم که میان ما هرگز امامی سیاه چرده نبوده .

إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا عليه السلام : هُوَ ابْنِي ، قَالُوا : فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَدْقَضَى بِالْقَافَةِ فَبَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ الْقَافَةُ ، قَالَ : ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ فَأَمَّا أَنَا فَلَا وَلَاتُعْلِمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ وَ لْتَكُونُوا فِي بُيُوتِكُمْ ، فَلَمَّا جَاؤُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ وَ اصْطَفَّ عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَخَوَاتُهُ وَ أَخَذُوا الرِّضَا عليه السلام وَ أَلْبَسُوهُ جُبَّةَ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةً مِنْهَا وَوَضَعُوا عَلَى عُنُقِهِ مِسْحَاةً وَ قَالُوا لَهُ: ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ ، ثُمَّ جَاؤُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالُوا : الْحِقُوا هٰذَاالْغُلَامَ بِأَبِيهِ ، فَقَالُوا : لَيْسَ لَهُ هٰهُنَا أَبٌ وَلٰكِنَّ هٰذَا عَمُّ أَبِيهِ وَ هٰذَا عَمُّهُ وَ هٰذِهِ عَمَّتُهُ وَإِنْ يَكُنْ لَهُ هٰهُنَا أَبٌ فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ ، فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمَيْهِ وَاحِدَةٌ فَلَمَّا رَجَعَ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام قَالُوا: هٰذَا أَبُوهُ ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ : فَقُمْتُ فَمَصَصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي عِنْدَاللهِ ، فَبَكَى الرِّضَا عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : يَا عَمِّ ! أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : بِأَبِي ابْنُ خِيَرَةِ الْإِمَاءِ ابْنُ النُّوبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ ، الْمُنْتَجَبَةِ الرَّحِمِ، وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللهُ الْأُعَيْسِرَ وَ ذُرِّيَّتَهُ ، صَاحِبَ الْفِتْنَةِ وَيَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَشُهُوراً وَ أَيَّاماً ، يَسُومُهُمْ خَسْفاً وَ يُسْقِيهِمْ كَأْساً مُصَبَّرَةً وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ ، صَاحِبُ الْغَيْبَةِ يُقَالُ: مَاتَ أَوْهَلَكَ، أَيَّ وَادٍسَلَكَ ؟! أَفَيَكُونُ هٰذَا يَاعَمِّ ! إِلَّامِنِّي، فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ

امام رضا (ع) فرمود او پسر منست ، گفتند رسول خدا (ص) به طبق قیافه حکم صادر کرده فرمود شما قیافه‌شناسان را بخواهید ولی من نمی‌خواهم و بآنها خبر ندهید برای چه‌دعوتشان‌میکنید و همه درخانه خود باشید وچون آمدند ماهمه در باغ نشستیم و عموها و برادرها وخواهرهادر صف شدند،به‌امام رضاجبه پشمی پوشیدند و کلاه پشمی برسر اونهادند ویك بیل سرشانه او گذاردند وباو گفتند برو درباغ وبمانند یك‌کارگر باغ‌باش، سپس ابی‌جعفر را آوردند و بآن قیافه شناسها گفتند : این پسر را بپدرش منسوب سازید، گفتند، پدرش درمیان اینجمع نیست ولی این عموی پدر اواست و اینهم عموی پدر اواست و اینهم عموی اواست و اینهم عمه اواست و اگر پدر او اینجا باشد باید همین کارگر باغ‌باشد. زیرا هردو پای این‌بچه وهردو پای او یکی‌است و چون امام رضا نزد آنها برگشت، گفتند همین پدراواست.

علی بن جعفر گوید سپس من بر خواستم و لب برلب ابوجعفر نهادم و آب دهانش را مکیدم و گفتم من گواهم که تو امام من‌هستی نزد خدا، امام رضا(ع) گریست و سپس فرمود عموجان‌نشنیدی که پدرم میفرمود، رسول‌خدا (ص) فرموده میآید پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی‌نژادخوش دهان (دهانش‌خوشبواست) ونجیب زهدان، وای برآنان خدا لعنت کندااعیبس ونژادش‌را که‌فتنه‌انگیز است و آنها را چندسال وچند ماه وچند روز میکشد، بخواری آنها رامیراند و جام ناگوار تلخی به کامشان میریزداواست امام غائب ودربدر و خونخواه، پدروجدش‌بقربانش، غیبت کند ودرباره‌او گویند مرد یا نابود شد ، بکدام دره افتاد ، ای عمو جان آیا این امام جز از نسل منست ، گفتم قربانت راست فرمودی .

شرحـ ازمجلسی ره ـ قافه جمع قائف است یعنی قیافه شناس که شباهت به پدرو برادررا تشخیص می‌دهد و حکم به نسب میکند ، قیافه در شرع اعتباری ندارد ولی اکثر اصحاب عمل بآن را برای رد دعوی باطل تجویز کرده‌اند و باین قصه و قصه اسامة بن زید استدلال کرده‌اند (مقصود اینستکه اگراز موازین شرعی ، نسبی مورد تردید باشد بصرف قیافه ثابت نمیشود و اگرحکم قیافه شناس برخلاف موازین شرعی اثبات نسب باشد بی‌اعتبار است،

ولی اگر درموردی کسی تهمتی‌وارد کند برای رفع‌تهمت اومیتوان ازقیافه‌شناسی استفاده کرد البته می توان گفت قیافه شناسان متخصصیکه در مورد دو حدیث بوده‌اند و از آنها استفاده شده امروز وجود خارجی ندارند و علم قیافه باینمعنی بکلی از میان رفته است و در این روزگار وجود خارجی ندارد).

مسلم در صحیح خود باسند ازعایشه روایتکرده که رسولخدا نزدمن آمد بسیارشادوحرم بودو فرمود مجزر (لقب قیافه‌شناسان عرب‌بوده) هم اکنون زیدبن حارثه و اسامه پسرش رابازدید کرد و گفت اینها ازیکدیگرند..

محی‌الدین گفته اسامه بسیارسیاه بود وپدرش زید سپیدتراز پنبه و مردم جاهلی ازاینرودرنسب اوطعن میزدند وچون قیافه شناس که مورد اعتمادآنها بودبصحت نسب‌اوحکم کردپیغمبرشاد شد .

قالوا ابعثوا انتمـ البته امامت امام جواد در خانواده مطرح شده است و خاندان امام‌رضا که از اولاد امام صادق و امام کاظم و احفاد آنها تشکیل می شده اعتراض نسبی داشتند وامام رضا برای رفع اعتراض آنها فرمود رجوع بقیافه شناس کنید و زمینه‌ای فراهم نمود که‌قیافه‌شناس تحت تأثیر کسی نباشد و باینجهت آنهارا در باغی جمع‌آوری کرد وقیافه شناسها رامستقیما بدانجا دعوت کرد وخود لباس باغبانی پوشید تاهرگونه شبهه‌ای برطرف گردد.

ابن خیرة الاماء ـ زاده بهترین کنیز ـ مقصود امام زمانستکه بواسطه امام جواد پسر آن کنیز نوبی نژادی استکه مادر امام جواد (ع) است .

وضمیر**ویلهم** راجع به‌بنی‌عباس است‌چنانکه ازدنبال آن استفاده شود واعیبس‌مصغراعبس‌است وکنایه از عباس است چون هر دو از عبوس هستند پایان کلام مجلسی .

ظاهر اینستکه مقصود از اعیبس متوکل عباسی باشدکه برخلاف خاندان محمد(ص) قیام کرد و فتنه جلوگیری از زیارت امام حسین و قتل شیعه را براه انداخت وتعبیر از او بعباس کوچك باعتبار اینستکه مادرش ترك بود وقشون فدائی ونگهبانی از ترك‌ها فراهم کرد وخود راتسلیم آنها نمود و از سنن و آداب اجداد خود هم منحرف شد و ترك مآب شد و نسبت او بعباس بسیار سست شد و همان سختگیری او نسبت بائمه و حبس آنها در شهر سامره منتهی بشدت تقیه و غیبت امام زمان عجل‌الله فرجه گردید.

(باب)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَغْدَادَ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى مِنْ خَرْجَتَيْهِ ، قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِي هٰذَا الْوَجْهِ ، فَإِلَى مَنِ الْأَمْرُ بَعْدَكَ ؟ فَكَرَّ بِوَجْهِهِ إِلَيَّ ضَاحِكاً وَ قَالَ : لَيْسَ الْغَيْبَةُ حَيْثُ ظَنَنْتَ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ ، فَلَمَّا أُخْرِجَ بِهِ الثَّانِيَةَ إِلَى الْمُعْتَصِمِ صِرْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ خَارِجٌ فَإِلَى مَنْ هٰذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ ؟ فَبَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ : عِنْدَ هٰذِهِ يُخَافُ عَلَيَّ ، الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ .

۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ : كَانَ يَلْزَمُ بَابَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام لِلْخِدْمَةِ الَّتِي كَانَ وُكِّلَ بِهَا وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى يَجِيءُ فِي السَّحَرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِيَعْرِفَ خَبَرَ عِلَّةِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ كَانَ الرَّسُولُ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ بَيْنَ أَبِي إِذَا حَضَرَ قَامَ أَحْمَدُ وَ خَلَا بِهِ أَبِي ، فَخَرَجْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَ قَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَ خَلَا أَبِي بِالرَّسُولِ وَ اسْتَدَارَ أَحْمَدُ فَوَقَفَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ ، فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِي: إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ : إِنِّي مَاضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ وَلَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي ، ثُمَّ

(باب)

اشاره و نص بر ابی‌الحسن سوم- امام علی نقی (ع)

۱- اسماعیل بن‌مهران گوید، چون ابوجعفر (ع) نخستین بار از مدینه ببغداد میرفت هنگام سفر باو گفتم قربانت، من در اینسوی که میروی برتو نگرانم، پس از تو امر امامت با کیست؟ بالب خندان بسوی من بر گشت وفرمود: غیبت من در اینسال چنان نیست که تو گمان میکنی وچون‌درسفر دوم نزدمعتصم‌میرفت خدمتش‌رسیدم وعرضکردم قربانت شما میرویدبفرمائید این امرامامت بعد ازشما با کیست ؟ آنحضرت گریست تا ریش مبارکش ترشد و سپس روبمن کرد وفرمود دراینسفر من مورد خطرم ، امر امامت بعد از من با پسرم علی (ع) است .

۲- خیرانی از پدرش که او گفته بر درخانه ابیجعفر (امام نهم‌ع) ملازم خدمتی بوده که‌بر آن گماشته بوده است و احمدبن محمدبن عیسی سحر گاه هرشب می‌آمد تاعلت بیماری او را بپرسد و بداند و آن فرستاده‌ایکه میان ابی‌جعفر و میان پدرم رفت وآمد میکرد وقتی‌میآمد احمد ازنزد پدرم خارج میشد و پدرم با او خلوت میکرد .

یك‌شب من بیرون رفتم واحمد برخاست و پدرم با فرستاده امام خلوت کرد واحمد عقبگرد کرد و در جائیکه صحبت آنها را می‌شنیدایستاد فرستاده امام‌به پدرم گفت آقاومولای تو بتوسلام میرساند و میفرماید من، در میگذرم وامرامامت باپسرم علی است و او بعداز من برشما همان حقی را دارد که

مَضَى الرَّسُولُ وَ رَجَعَ أَحْمَدُ إِلَىٰ مَوْضِعِهِ وَ قَالَ لِأَبِي : مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : خَيْراً، قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلِمَ تَكْتُمُهُ ؟ وَأَعَادَ مَا سَمِعَ فَقَالَ لَهُ أَبِي : قَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْكَ مَافَعَلْتَ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَىٰ يَقُولُ : « وَلَاتَجَسَّسُوا » فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْماً مَا ، وَإِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَهَا إِلَىٰ وَقْتِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نُسْخَةَ الرِّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ وَخَتَمَهَا وَدَفَعَهَا إِلَىٰ عَشَرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ وَ قَالَ : إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أُطَالِبَكُمْ بِهَا فَافْتَحُوهَا وَ أَعْلِمُوا بِمَا فِيهَا ، فَلَمَّا مَضَىٰ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّىٰ قَطَعَ عَلَىٰ يَدَيْهِ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعَمِائَةِ إِنْسَانٍ وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هٰذَا الْأَمْرَ ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَىٰ أَبِي يُعْلِمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ وَ أَنَّهُ لَوْلَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَرَكِبَ أَبِي وَصَارَ إِلَيْهِ ، فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ، فَقَالُوا لِأَبِي : مَا تَقُولُ فِي هٰذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقَاعُ : أَحْضِرُوا الرِّقَاعَ فَأَحْضَرُوهَا ، فَقَالَ لَهُمْ: هٰذَا مَا أُمِرْتُ بِهِ ،فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هٰذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرُ ؟ فَقَالَ لَهُمْ : قَدْ أَتَاكُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ هٰذَا أَبُوجَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هٰذِهِ الرِّسَالَةِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ، فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ

من بعداز پدرم برشماها داشتم فرستاده امام رفت واحمدبجای خودبر گشت و بپدرم گفت، فرستاده امام باتو چه گفت؟ پدرم گفت ، خیربود، احمد گفت آنچه را گفت من شنیدم تو از من کتمان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت.

پدرم گفت اینکه کردی خدا بر تو حرام کرده زیرا خدا تعالی میفرماید (١٢ـ الحجرات) تجسس نکنید، ولی اینگواهی را داشته باش، شاید روزی بدان نیازمند شویم و مبادا تا موقع آن بکسی اظهار کنی و چون صبح شد پدرم مضمون این رسالت را در ده ورقه جداگانه نوشت و مهر کرد و آنها را بده تن از وجوه وبزرگان شیعه سپرد و گفت اگر پیش از آنکه من آنها رااز شما هـا مطالبه کنم مردم شما اجازه دارید آنها را باز کنید و هرچه در آنها نوشته است اعـلام کنید چون ابوجعفر (امام نهم) درگذشت، پدرم میگفت هنوز از منزلش بیرون نیامده بود تاچهار صد کس جلو او را گرفتند و (ازگزارش او) به امامت امام دهم یقین حاصل کردند و رؤسای شیعه نزد محمدبن فرج گرد آمدند و در امراامامت بگفتگو پرداختندو محمدبن فرج بپدرم نوشت وازاجتماع آنها گزارش داد و اظهار داشت که اگر خوف شهرت و کشف مطلب نبود با همه جمعیت نزد او میآمد ودرخواست کرده بود که بمنزلش برود پدرم سوارشد و بمنزل محمدبن فرج رفت و دید همه مردم آنجا جمع شده‌اند، بپدرم گفتند درامر امامت توچه عقیده‌داری ؟ پدرم بکسانیکه‌آن ورقه های سربسته را داشتند گفت آنهارا بیاورید آن ورقها راحاضر کردند و پدرم گفت این دستوریستکه بمن رسیده برخی از حـاضران گفتند ما دوست داشتیم که باتو شـاهد دیگری هم بود، پدرم گفت خدا عزوجل آن را هم برای شماآورده است.

این ابوجعفر اشعری هم گواه شنیدن این پیام است و از او خواست که بهرچه نزد او است

أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هٰذَا شَيْئاً فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ ، فَقَالَ : لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ قَالَ : قَدْ سَمِعْتُ ذٰلِكَ وَهٰذِهِ مَكْرُمَةٌ كُنْتُ اُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ، فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتّٰى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً .

وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ :

٣ـ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَحْكِي أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلَى هٰذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمَنْسُوخَةِ :

شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ ابْنِهِ بِنَفْسِهِ وَأَخَوَاتِهِ وَ جَعَلَ أَمْرَ مُوسَى إِذَا بَلَغَ إِلَيْهِ وَ جَعَلَ عَبْدَاللهِ بْنَ الْمُسَاوِرِ قَائِماً عَلَى تَرَكَتِهِ مِنَ الضِّيَاعِ وَالْأَمْوَالِ وَالنَّفَقَاتِ وَالرَّقِيقِ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، صَيَّرَ عَبْدُاللهِ بْنُ الْمُسَاوِرِ ذٰلِكَ الْيَوْمَ إِلَيْهِ ، يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ وَيُصَيِّرُ أَمْرَ مُوسَى إِلَيْهِ، يَقُومُ لِنَفْسِهِ بَعْدَهُمَا عَلَى شَرْطِ أَبِيهِمَا فِي صَدَقَاتِهِ الَّتِي تَصَدَّقَ بِهَا وَ ذٰلِكَ يَوْمُ الْأَحَدِ لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِخَطِّهِ وَشَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ

گواهی دهد، احمد دراول منکر شد که چیزی شنیده باشد و پدرم اورا بمباهله دعوت کرد وچون بر او محقق کرد وثابت کرد گفت من این را شنیدم؛ این یك افتخاری بود که میخواستم نصیب یکی ازعرب شده باشد نه نصیب یك مرد عجمی وآن قوم ازجای خود بیرون نرفتند تا همه معتقد بحق گردیدند .

در نسخه صفوانی است :

٣ـ از محمدبن حسین واسطی است که شنیده احمد بن ابی خالد خادم و وابسته ابی جعفر(ع) نقل میکرده که آن حضرت او را بر اینوصیت که درنسخه‌ای ثبت بود گواه گرفت :

گواه است احمدبن ابی خالد مولای ابیجعفر که ابوجعفر محمدبن علی بن موسی بن جعفربن محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) او را گواه گرفت که وصیت کرد به پسرش علی (ع) نسبت بخودش و خواهرانش وکارموسی را (پسر دیگر امام که ملقب به مبرقع بود) هم وقتی بالغ شد بدو سپرد و عبدالله بن مساور را (مشاور خ ل) برتر که خود گماشت ازمزرعه ها واموال و مخارج و مملوکها وجزآن تاوقتی علی بن محمد بالغ شود عبدالله بن مساور همه را باو سپارد درهمان روز بلوغ ، تابکارخود وخواهران خودقیام کندواو هم کارموسی را (پس از بلوغ) بخودش واگذاردتا برای اداره کار خود قیام کند بعد از آندو (امام هادی وعبدالله بن مساور) طبق شرطیکه پدرآنها درصدقات واوقافی که وقف نموده مقرر داشته است، تاریخ روز یکشنبه سوم ذیحجه سال دویست و بیست، احمدبن أبی خالد گواهی خود را بخط خود نوشت و حسن بن محمدبن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب

ابْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام وَ هُوَ الْجَوْ انِيُّ عَلَى مِثْلِ شَهَادَةِ أَحْمَدَبْنِ أَبِي خَالِدٍ فِي صَدْرِ هٰذَا الْكِتَابِ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ وَشَهِدَ نَصْرٌ الْخَادِمُ وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ .

(بَابُ)

الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ «ع»

١ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ الْقَنْبَرِيِّ قَالَ : أَوْصَى أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ أَشْهَدَنِي عَلَى ذٰلِكَ وَجَمَاعَةً مِنَ الْمَوَالِي.

(ع)معروف بجوانی بمانند همین گواهی احمدبن ابی‌خالد را درصدر اینمکتوب نوشت و گواهی را بدست خود نوشت ونصرخادم هم گواهست و گواهی خود را بدست خودنوشته‌است.

شرح ـ ظاهر وصیت نامه اینست که امام جواد هنگامی از دنیا رفته که امام هادی هنوز بحسب ظاهر صغیر بوده و موسی برادرش از او کوچکتر بوده وامام عبدالله بن مساور راوصی براموال خود نموده و بر موسی و بر دختران خود ، ولی خود امام هادی (ع) با اینکه صغیر بوده از دائره قیمومت عبدالله بیرونست و این خود بعد از توجه نص وصیت بآنحضرت دلیل دیگریست بر امامت‌او واینکه میفرمایدچون موسی بالغ شد باز تحت سرپرستی اواست دلیل‌سومی‌میشود، چون ولایت بر کبیر ازشئون امامت است بنابراین استفاده قیمومت‌عبدالله بن مساور برهمه اموال‌امام جواد نسبت به امام هادی حمل بر تقیه شده‌است‌چنانچه‌مجلسی‌ره گفته ومعنی دیگری هم برای «**صیر عبدالله بن المساور**» الخ نقلکرده که‌قیمومت او را مقید باذن امام‌هادی میکندباین بیان**امام جواداختیارات این عبدالله راهمان روز بامام هادی سپرد**، که (فاعل «صیر» بامام جواد بر گردد و عبدالله مفعول آن باشد و ذلك عطف بیان عبد الله والیوم ، یوم وصیت باشد و ضمیرالیه بامام هادی بر گردد) و بنا براین جمله ویصیر امرموسی الخ‌بیان حال موسی است بعداز بلوغ و «بعد» بضم متعلق بآنست وازکلمه هما جملهٔ تازه‌ای شروع شده است .

ومقصود اینستکه امام‌هادی و موسی بعداز استقلال در امر باید رعایت شرائط وقف رابکنند ومقصود ازاین‌جمله هم همان موسی‌است که بعداز بلوغ رعایت‌امامت امام عسکری‌را بنماید.

(باب)

اشاره ونص بر ابی‌محمد (امام حسن عسکری‌ع)

١ـ یحیی‌بن یسار قنبری گوید: ابوالحسن (ع) (امام هادی) چهارماه پیش از وفاتش بپسرش حسن وصیت کرد ومرا باجمعی ازدوستانش گواه گرفت.

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي صَحْنِ دَارِهِ ، فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هٰذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: لَا، صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ.

۳ ـ عَنْهُ ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِصْفَهَانِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ ، قَالَ : وَلَمْ نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام قَبْلَ ذٰلِكَ ، قَالَ : فَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام فَصَلّٰى عَلَيْهِ .

٤ ـ وَ عَنْهُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : كُنْتُ حَاضِراً أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام لَمَّا تُوُفِّيَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَقَالَ لِلْحَسَنِ عليه السلام : يَا بُنَيَّ ! أَحْدِثْ لِلّٰهِ شُكْراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً.

٥ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ قَالَ : كُنْتُ حَاضِراً عِنْدَ [مُضِيِّ] أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ

۲ـ علی بن عمر نوفلی گوید: من با ابوالحسن «ع» (امام هادی) درصحن خانه‌اش بودم و پسرش محمد بما گذشت من گفتم، قربانت. بعداز شما صاحب وسرور ما اینست؟ فرمود: نه، سرور و امام شما بعداز من حسن است،

٤ـ عبدالله بن محمد اصفهانی گوید ابوالحسن «ع» به‌من فرمود صاحب شما بعد از من کسی استکه برمن نماز بخواند، گوید ما پیش‌از آنروز ابومحمد (امام حسن عسکری) رانمیشناختیم، گوید ابومحمد بیرون آمد وبر اونماز خواند.

٤ ـ علی بن جعفر، گوید . من موقع وفات محمد فرزند امام علی نقی (ع) خدمت آن حضرت بودم به امام حسن فرمود ، پسر جانم برای خدا تجدید شکری کن که در باره تو امر خود را تجدید کرد.

شرح ـ از مجلسی ره **فقد احدث فیك امرا** ـ یعنی خدا تو را بوسیله مرك برادرت که بزرك‌تر بود پیش‌از تو امام‌ساخت و برای خدا درباره تو بدا حاصل‌شد پایان ولی ظاهر اینستکه با موت محمد شبهه‌ایکه‌باوجود اونسبت‌به‌امامت میان‌شیعه پدیدمیشد مرتفع‌شده نه‌آنکه اصل‌امامت تغییر یافته باشد، مقصود اینستکه اگر محمد باکمالات ومقبولیتیکه داشت بعدازامام‌هادی زنده بود برای شیعه نسبت به‌امامت حضرت حسن عسکری شبهه سختی پدید میشد واثبات امامت‌اومشکل‌میشد وچون محمدقبل ازپدرش فوت کرد این شبهه بر طرف شد و بایستی امام حسن عسکری از این نعمت قهری شکر گزار باشد.

٥ـ احمدبن محمدبن عبدالله‌بن مروان انباری گوید : من وقت وفات ابی‌جعفر محمد پسر امام علی‌نقی حضور داشتم امام علی‌نقی «ع» بخانه‌آمد وتختی برای اونهادند وبر آن نشست و خاندانش

فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَحَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَأَبُوْ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَائِمٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرٍ الْتَفَتَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ: يَا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام إِنْ كَانَ كَوْنٌ ـ وَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ ـ فَإِلَى مَنْ؟ قَالَ: عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي.

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْأَسْبَارِقِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَ أَبُوجَعْفَرٍ ابْنُهُ فِي الْأَحْيَاءِ وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ أَخُصُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقَالَ: لَاتَخُصُّوا أَحَداً حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي، قَالَ: فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ: فِيمَنْ يَكُونُ هٰذَا الْأَمْرُ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ فِي الْكَبِيرِ مِنْ وُلْدِي، قَالَ: وَكَانَ أَبُومُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ جَعْفَرٍ.

٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، وَغَيْرُهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسُ أَنَّهُمْ حَضَرُوا ـ يَوْمَ تُوُفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ـ بَابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعَزُّونَهُ وَقَدْ بُسِطَ لَهُ فِي صَحْنِ دَارِهِ وَالنَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ، فَقَالُوا: قَدَّرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَبَنِي هَاشِمٍ

دور او نشستند و امام‌حسن عسکری در گوشه‌ای ایستاده بود وچون از کار تجهیز ابی جعفر پرداخت رو به ابی محمد کرد و فرمود، پسر جانم شکری برای خدا تازه کن که خدا در باره تودستوری تازه کرد.

٦ ـ علی بن مهزیار گوید: به ابوالحسن (امام هادی ع) گفتم اگر پیش آمدی شد (پناه بر خدا میبرم) بچه کسی باید رجوع کرد؟ فرمود عهد امامت از طرف من با بزرك ترین پسرم بسته شده.

٧ ـ علی بن عمروعطار گوید من خدمت امام علی نقی(ع) رسیدم وهنوز پسرش محمد زنده بودومن گمان میکردم اوامام است بعداز پدرش، عرضکردم قربانت، کدام ازفرزندانت را مخصوص امامت بدانم؟ فرمود: هیچکدام رامخصوص ندانید تادستورمن بشما صادرشود، گوید: پس از آن بوی نوشتم، این‌امر امامت درچه کسی میباشد؟ بمن نوشت در بزرك‌تر اولادم.

گوید: وابومحمد(امام‌حسن‌عسکری) بزرك‌تر از جعفر بود(یعنی بعدازفوت ابی‌جعفر که همان محمد بن علی‌النقی‌است).

٨ ـ سعدبن‌عبدالله ازجمعی‌هاشمیین‌از آنجمله‌حسن‌بن حسن‌افطس گویند روزوفات‌محمدفرزند امام علی‌نقی بردر خانه امام علی‌نقی حاضرشدند برای عرض‌تسلیت، مجلسی درصحن خانه امام‌فراهم کرده بودند ومردم گرد آن‌حضرت نشسته بودند گفتند ما درحدود یکصدو پنجاه مرد ازخاندان ابیطالب

وَ قُرَيْشٍ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلاً سِوىٰ مَوٰالِيهِ وَ سٰائِرِ النّٰاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جٰاءَ مَشْقُوقَ الْجَيْبِ حَتّٰى قٰامَ عَنْ يَمِينِهِ وَ نَحْنُ لاٰنَعْرِفُهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ سٰاعَةٍ فَقٰالَ: يٰا بُنَيَّ أَحْدِثْ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ شُكْراً ، فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً ، فَبَكَى الْفَتىٰ وَ حَمِدَاللّٰهَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ قٰالَ: «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ وَأَنَا أَسْأَلُ اللّٰهَ تَمٰامَ نِعَمِهِ لَنٰا فِيكَ وَإِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ » فَسَأَلْنٰا عَنْهُ، فَقِيلَ: هٰذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ قَدَّرْنٰا لَهُ فِي ذٰلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْأَرْجَحَ، فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنٰاهُ وَ عَلِمْنٰا أَنَّهُ قَدْأَشٰارَ إِلَيْهِ بِالْإِمٰامَةِ وَ أَقٰامَهُ مَقٰامَهُ .

۹ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيٰابَ قٰالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ وَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام جٰالِسٌ فَبَكَا أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام ،فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام فَقٰالَ[لَهُ]: إِنَّ اللّٰهَ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالَى قَدْجَعَلَ فِيكَ خَلَفاً مِنْهُ فَاحْمِدِ اللّٰهَ.

۱۰ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هٰاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قٰالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مٰامَضَى ابْنُهُ أَبُوجَعْفَرٍ وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ : كَأَنَّهُمٰا أَعْنِي أَبٰاجَعْفَرٍ وَ أَبٰامُحَمَّدٍ فِي هٰذَاالْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ وَ إِسْمٰاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام وَ إِنَّ قِصَّتَهُمٰا كَقِصَّتِهِمٰا ، إِذْ كٰانَ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام الْمُرْجَى بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُوالْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ

وبنی‌هاشم وقریش اندازه گرفتیم جزغلامان آن‌حضرت ومردم متفرقه دیگر دراین میان نگاه‌امام هادی به‌حسن فرزندش افتاد که با گریبان چاك‌زده آمد ودر دست‌راست آن حضرت‌ایستاد وماورانمیشناختیم وبعد ازلختی امام هادی باو نگاهی کرد وفرمود ای‌پسرجانم برای خدا عزوجل‌شکری تازه کن که در باره تودستوری تازه کرد آن‌جوان گریست وحمد خدا گفت و اناالله وناالیه راجعون بر زبان آورد، و گفت‌الحمدلله رب‌العالمین و انا اسأل‌الله تمام نعمة لنافیك(وجود تورا ازخدا خواهانم که‌نعمت‌اوهستی برای‌ما) واناالله وناالیه راجعون، ما ازاو پرسش کردیم، درجواب گفتند این‌پسرش حسنست، مادراین موقع اورا بیست‌ساله اندازه کردیم یابلکه بیشتر همان‌روز اورا شناختیم ودانستیم که برای‌امامت باو اشارت کرد واورا بمقام خودواداشت.

۹ـ یحیی‌بن دریاب گوید پس‌از فوت ابیجعفر (محمد پسر امام‌هادی) خدمت امام هادی رسیدم او را تسلیت دادم ابو محمد (امام حسن عسکری) نشسته بود وگریست امام هادی (ع) باو رو کرد و فرمود : به راستی خدا تبارك و تعالی در وجود تو جانشینی برای او مقرر کرده‌است، خدا را حمد کن.

۱۰ـ ابی‌هاشم جعفری گوید: من نزد امام علی‌نقی(ع)بودم پس‌از مردن‌پسرش ابیجعفر،من پیش خود فکرمیکردم و میخواستم بگویم مثل ابیجعفر وابومحمد (امام عسکری‌ع) در اینزمان مثل ابی الحسن موسی است وبرادرش اسمعیل دوفرزند امام صادق(ع) وقصه ایندوتا مثل قصه آن‌دو تا است؛ زیرا بعدازابیجعفرابومحمدموردامیدامامت بود،و پیش‌از آنکه سخنی بگویم‌امام‌علی‌نقی(ع)روبمن کردو

أَنْطِقْ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أَبَاهَاشِمٍ ؛ بَدَاللهِ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مَالَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ، كَمَا بَدَالَهُ فِي مُوسَى عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ وَ هُوَ كَمَا حَدَّ ثَتْكَ نَفْسُكَ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي ، عِنْدَهُ عِلْمُ مَايُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ.

١١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْفَهْفَكِيِّ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام : أَبُومُحَمَّدٍ إِبْنِي أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةً وَ أَوْثَقُهُمْ حُجَّةً وَ هُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْخَلَفُ وَإِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَأَحْكَامُهَا، فَمَا كُنْتَ سَائِلِي فَسَلْهُ عَنْهُ، فَعِنْدَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ.

١٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ شَاهْوَيْهِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْجُلَّابِ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُوالْحَسَنِ فِي كِتَابٍ: أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ قَلَقْتَ لِذٰلِكَ فَلَاتَغْتَمَّ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ « لَايُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰيهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» وَ صَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُومُحَمَّدٍ ابْنِي وَ عِنْدَهُ مَاتَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، يُقَدِّمُ مَايَشَاءُاللهُ وَ يُؤَخِّرُ مَايَشَاءُاللهُ «مَانَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْنُنْسِهَانَأْتِ بِخَيْرٍ

فرمود: ای ابوهاشم برای خدا درموضوع ابومحمد (امام عسکری‌ع) بدا حاصل‌شد بعداز ابیجعفر در آنچه که برای اومعروف نبود پیش‌از آن چنانچه برای‌او بداحاصل شد درموسی (امام کاظم) بعد از درگذشت اسماعیل آنچه‌را که پرده ازروی حال او برداشت و موضوع همان‌است که‌در خاطر تو گذشت واگرچه ناحق طلبان‌بدشان آید، پسرم ابومحمد بعداز من امام‌است، نزد او است علم هرچه بدان نیازباشد وابزار امامت بااواست.

شرحـ ازمجلسی‌ره برای‌جمله «بدالله‌فی‌ابی‌محمد» الخ‌اینمعنی نقل‌شده‌است: «درباره‌ابی‌محمدبعد از ابیجعفر بسبب تقدیرمرك ابیجعفر از طرف‌خدابرای مردم‌ظاهرشد آنچه‌را نمیفهمیدند پیش‌از آن» یعنی امامت امام حسن‌عسکری باوجود برادر بزرك‌تر ولایق او برای‌مردم مفهوم نمیشد و بسبب مرك ابیجعفر امامت او برای مردم مفهوم گردید .

١١ـ ابی‌بکر فهفکی گوید: ابوالحسن(امام هادی‌ع) بمن نوشت پسرم ابومحمد (امام‌عسکری ع)از نظر آفرینش خود خیرخواه‌ترین آل‌محمد است (نسبت بمردم ودیانت) وحجت او محکم تر است و پس از من بزرك ترین اولادمنست، اواست جانشین ورشته امامت‌بدست اومیرسد واحکامش با اواست. تو هرچه ازمن میپرسی ازاو بپرس که نیازمندیها نزد اواست .

شرح ـ از مجلسی ره ـ حجت اومحکم‌تر است ـ یعنی دربرابر ادعای باطل‌برادرش‌جعفر کذاب که معروف‌بفسق وفجور بوده‌است.

١٢ـ شاهویه‌بن عبدالله الجلاب گوید: امام هادی درنامه‌ای بمن‌نگارش فرمود. که‌تومیخواستی بپرسی پس‌از ابوجعفر (پسر بزرك من که‌مرد) جانشین کیست و بخاطرآن پریشان بودی، غم مخور ، زیرا خدا عزوجل (١٤٥ـ التوبه) هیچ مردمی را گمراه نکند پس‌از آنکه آنها راهدایت کرده تا بیان‌کند برایشان آنچه را باید بپرهیزند، سرور وامام تو بعداز من پسرم ابومحمد است، هرچه نیاز دارید نزد او است ، خداست که هرچه را خواهد پیش دارد و هرچه را خواهد پس اندازد (١٠٦ـ

مِنْهَا أَوْمِثْلِهَا» قَدْ كَتَبْتُ بِمَافِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِذِي عَقْلٍ يَقْظَانَ.

۱۳ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَالْعَلَوِيِّ ، عَنْ دَاوُدَبْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ،فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِالْخَلَفِ؟ فَقُلْتُ : وَ لِمَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ لاتَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلايَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام.

(بَابُ)
الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ : خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ.

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام : جَلَالَتُكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ ، فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ ؟ فَقَالَ : سَلْ ، قُلْتُ: يَا سَيِّدِي

البقره) هرآیه را که ملغی کنیم و یابس اندازیم بهتر ازآن را یا مانند آن را بیاوریم ـ من نوشتم آنچه شرح و اطمینان است برای دل بیدار .

۱۳ـ داودبن قاسم گوید: شنیدم ابوالحسن (امام هادی) میفرمود جانشین بعداز من حسن‌است، شماها چه حالی دارید درجانشینی بعد ازاین جانشین ، گفتم خدا مرا قربانت کند، برای چه؟ فرمود: چون شما شخص اورا نتوانید دید ونام اورا نتوانید برد، گفتم پس‌بچه نام ازاو تعبیر کنیم ، فرمود : بگوئید حجت ازآل محمد(ص).

(باب)
اشاره ونص برصاحب الدار(ع) امام عصر عجل اللهفرجه

۱ـ محمدبن علی‌بن بلال گوید فرمانی ازطرف امام‌حسن‌عسکری(ع) دوسال پیش‌ازوفاتش‌برای من صادر شد و در آن بمن از جانشین خود خبر داده بود و باز هم سه روز پیش از وفاتش نامه‌ای بمن رسید و بمن از جانشین بعداز خودش خبرداده بود.

شرحـ از مجلسی ره ـ محمدبن علی بن بلال از سفراء و ابواب معروف ومسلم امام‌عسکری و حجةبن الحسن (ع) بوده‌است.

۲ـ ابی‌هاشم جعفری گوید بابی محمد (امام حسن عسکری) گفتم بزرگواریت مرااز پرسش از تو باز می‌دارد ، بمن اجازه میدهی چیزی از تو بپرسم ؟ فرمود : بپرس ، گفتم ؛ ای آقای من

هَلْ لَكَ وَلَدٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ: فَقُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ؟ قَالَ: بِالْمَدِينَةِ.

٣ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ، عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

٤ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلْعُمَرِيِّ: قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ فَقَالَ لِي: قَدْ مَضَى وَلَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ.

٥ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللهُ: هَذَا جَزَاءُ مَنِ اجْتَرَءَ عَلَى اللهِ فِي أَوْلِيَائِهِ، يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَلَيْسَ لِي عَقِبٌ، فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللهِ فِيهِ، وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «م ح م د» فِي سَنَةِ سِتٍّ وَ

شما پسری دارید ؟فرمود: آری ، گفتم اگر پیش آمدی شد کجا از او پرسش کنم‌فرمود:درمدینه.

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ مقصودمدینه طیبه‌است وشایدابوجعفردر آنجا میتوانسته خدمت‌او برسد یا خبری از او به‌دست آورد و بعضی گفته‌اند مقصود همان شهر سامره است و منظور اینست که سفراء خاص ازاو خبردارند.

٣ـ عمرو اهوازی گوید، امام حسن عسکری (ع) پسرش را بمن نشان داد و فرمود این پسر امام شمااست بعداز من.

٤ ـ حمدان قلانسی گوید به عمری گفتم : محققاً امام حسن عسکری در گذشت ؟ به من پاسخ داد محققاً در گذشت ولی جانشینی برای شما گذاشته است که گردنش باین کلفتی است و با دست خود اشاره کرد.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ قلانسی یعنی کلاه فروش و عمری با عین مفتوحه و میم ساکن نخستین نواب اربعه امام عصر (ع) و او ابوعمرو عثمان بن سعید است و دومی پسرش ابوجعفر محمدبن‌عثمان و سومی ابوالقاسم حسین‌بن روح نوبختی و چهارمی ابوالحسن علی بن محمد سمری که هنگام وفات در برابردرخواست تعیین وصی گفت «لله امر هو بالغه» وسال ٣٢٩ وفات کردوغیبت کبری که مادر آنیم آغاز شد خدا درفرج اوتعجیل کند و مشکل این امت را حل‌نماید ، **اشار بیده** یعنی ازهر دستی دو انگشت ابهام و سبابه را گشود ، چنانچه در عرب وعجم برای بیان کلفتی گردن بدینطریق اشاره کنند، یعنی جوانی‌است نیرومند و گردنش چنین‌است، و مؤید آن‌استروایت شیخ که گوید : «من‌اورا دیدم و گردنش‌چنین‌است» .

گویدو بخاطرمن آمد که بگردن خود اشاره کرده باشد وآن‌را معرف نموده باشد .

٥ـ از احمدبن محمدبن‌عبدالله گوید : چون زبیری لعنه‌الله کشته شد از طرف امام‌حسن عسکری صادر شد که:

اینست جزای کسیکه بر خدا درباره اولیاء او دلیری میکند، او گمان میکرد که‌مرامیکشد و نسلی نخواهم داشت چطور نیروی حق را درباره خود دید؟ و برای آن‌حضرت پسری‌آمد ونامش

خَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.

٦ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ ـ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ ـ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ قَالَ : أَتَيْتُ سَامَرَّا وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَدَعَانِي ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ فَقَالَ : مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : رَغْبَةً فِي خِدْمَتِكَ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : فَالْزَمِ الْبَابَ، قَالَ فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي الدَّارِ رِجَالٌ قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي ، مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ ، فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَلَا أَخْرُجَ ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى ، ثُمَّ نَادَانِي ادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا : اكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ ، فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لُبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ ، فَقَالَ : هٰذَا صَاحِبُكُمْ ، ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام

را «م ح م د» نهاد، ولادت او درسال ۲۵۶ بود.

شرحـ از مجلسی ره ـ زبیری لقب یکی ازاشقیاء معاصر آن حضرت بوده که آن حضرت را تهدید بقتل کرده وخدا بدست خلیفه یا دیگری اورا کشته بعضی آن را بفتح «ز» و کسر «ب» خوانده اند بمعنی آدم زرنك ومکارو گفته اند مقصود مهتدی عباسی است که بدست ترکان درباری کشته شد و تاریخ ولادت در اینجا مخالف بانظر خود کلینی «ره» واردشده زیرا که بعد میگوید ولادت حجت در سال ۲۵۵ بوده است وممکنست این اختلاف از نظر حساب کسر سال باشد که در این روایت آن را به حساب آورده و مصنف آن را انداخته است.

٦ـ ضوء بن علی عجلی از مردی پارسی که نامش را برده گوید، به سامراء آمدم و ملازم در خانه ابی محمد امام عسکری (ع) شدم، مرا خواست و گفت برای چه آمدی؟ گفتم بشوق خدمت بشما بمن فرمود: دربان باش ، گوید من با خدمتکاران درخانه بودم و سپس ناظر خرید بازار شدم و هر وقت در خانه مردانی بودند من بی اجازه وارد میشدم.

گوید روزی من وارد خانه شدم آن حضرت دراطاق مردان بود ودر اطاق حرکت وجنبشی بود، بمن فریادزد: بجای خودباش وحرکت نکن، من جرأت نکردم درون روم یابیرون آیم و کنیزی از اطاق خارج شد وبا او چیزسر پوشیده ای بود ، سپس بمن فریاد زد درون بیا من واردشدم و به آن کنیزك فریاد زد و برگشت باو فرمود آنچه باخود داری از پرده بر آور ، روپوش از پسر بچه ای سپید و خوش رو برگرفت و شکم مبارکش را گشود، موئی از گلو تاناف درآن روئیده بودسبز نه سیاه ، و فرمود این سرور و امام شما است ، وکنیزك او را برد و دیگر تاپس از وفات امام حسن عسکری من اورا ندیدم.

(بـاب)

فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَآهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ـ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ قَالَ : اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُوعَمْرٍو ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ عِنْدَ أَحْمَدَبْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُبْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَبَاعَمْرٍو ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍّ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ ، فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَدِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَاتَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ اُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً» فَأُولٰئِكَ أَشْرَارُ مِنْ خَلْقِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لٰكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِيناً وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى «قَالَ : أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ : بَلَى وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» وَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُوعَلِيٍّ أَحْمَدُبْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ : مَنْ أُعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ لَهُ : الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ ، فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ، فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ ، وَ أَخْبَرَنِي أَبُوعَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذٰلِكَ ، فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ

(باب)

در نام کسانیکه اورادیده‌اند

١ـ عبدالله بن جعفر حمیری گوید: من و شیخ ابوعمرو نزد احمدبن اسحق گرد آمدیم احمد بن اسحق مرا وشکون گرفت که ازاو راجع بجانشین امام‌حسن عسکری‌بپرسم، من گفتم ای اباعمرو من میخواهم چیزی ازشما بپرسم، من درآنچه میپرسم تردیدی ندارم، زیرااعتقاد من‌و دین منست که زمین خالی ازحجت‌نباشدمگرچهل روزپیش‌از قیام‌قیامت، آن‌وقت است که حجت برداشته شودودر توبه بسته شود و برای کسی که پیش‌از آن‌ایمان نداشته ودردوران ایمانش کار خیری نکرده دیگر ایمان سودی ندهد، آنها بدترین خلق خدایند و بر آنها است که قیامت برپا میشود، ولی من میخواهم‌بیقین خودم بیفزایم حضرت ابراهیم هم از خدایش پرسید باو بنماید که چگونه مرده ها را زنده می کند خدا باو فرمود آیاتو ایمان نداری؟ عرضکرد چراولی میخواهم‌دلم مطمئن‌شود.

و ابوعلی احمدبن‌اسحق‌بمن خبرداده ازقول امام علی‌نقی(ع) گوید:ازآن حضرت پرسیدم باکه طرف معامله باشم ویا ازکه اخذ احکام‌کنم وقول چه‌کسی را بپذیرم؟ باو فرموده‌است عمری مورد وثوق منست هرچه ازقول من بتورساند ازمن رسانیده و هرچه ازقول من بتوبگوید ازمن گفته ازاو بشنووااورااطاعت کن که‌او ثقه وامین است وباز ابوعلی‌بمن خبرداد که از ابومحمد (امام‌عسکری‌ـع) مین پرسش را کرد و در جوابش فرمود عمری و پسرش هر دو ثقه‌اند هرچه از من بتو رسانند

وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ ، فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالاَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولاَنِ ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ ، فَهٰذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَيَا فِيكَ . قَالَ : فَخَرَّ أَبُوعَمْرٍو سَاجِداً وَ بَكَا ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ : أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ؟ فَقَالَ : إِي وَاللهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ، فَقُلْتُ لَهُ : فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ لِي : هَاتِ قُلْتُ : فَالْاِسْمُ ؟ قَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذٰلِكَ وَلاَ أَقُولُ هٰذَا مِنْ عِنْدِي ، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحَلِّلَ وَلاَ أُحَرِّمَ وَلٰكِنْ عَنْهُ عليه السلام ، فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَلَمْ يُخَلِّفْ وَلَداً وَ قَسَّمَ مِيرَاثَهُ وَأَخَذَهُ مَنْ لاَحَقَّ لَهُ فِيهِ ، وَ هٰؤُلاَءِ عِيَالُهُ يَجُولُونَ ، لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئاً وَ إِذَا وَقَعَ الْاِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذٰلِكَ .

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللهُ : وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ـ ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ ـ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هٰذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هٰذَا .

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَسَنَّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِالْعِرَاقِ فَقَالَ. رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَهُوَ غُلاَمٌ عليه السلام .

از من رسانده‌اند و هرچه بتو گویند از قول من گفته‌اند از آنها بشنو و از آنها اطاعت کن که هر دو ثقه و امینند.

اینقول دو امام است که درباره تو صادر شده، گوید: ابوعمرو بسجده افتاد و گریست و سپس گفت بپرس، من باو گفتم تو بچشم خود جانشین امام حسن عسکری را دیده‌ای؟ فرمود آری بخدا و گردنش مانند اینست و با دست خود اشاره کرد، باو گفتم یك پرسش دیگر مانده است، فرمود آن را هم بیاور، گفتم، نامش؟ فرمود بر شما حرام است از آن بپرسید و این را هم از پیش خود نمیگویم و من حق ندارم چیزی را حلال کنم و یا حرام کنم، ولی از قول او میگویم، زیرا پیش سلطان و حکومت چنین مسلم شده که امام حسن عسکری وفات کرد و پسری نداشت و میراثش را هم قسمت کردند و کسانیکه حق نداشتند گرفتند و هم اکنون عیال آن حضرت در بدرند و کسی جرأت ندارد خود را بآنها معرفی کند یا چیزی بآنها برساند و چون نام را دانستند بدنبال او میروند ؛ از خدا بپرهیزید و از اینموضوع در گذرید.

کلینی گوید: شیخی از اصحاب ما هم که نامش را فراموش کرده‌ام بمن باز گفت که: باعمرو از احمد بن اسحق همین پرسش را کرد و باو چنین پاسخی داد.

۲ ـ علی بن محمد از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیر مرد ترین اولاد پیغمبر « ص » بود در عراق روایت کرده که گفت من او را در میان دو مسجد دیدم ، او هنوز پسر بچه ای بود.

شرح ـ رایته یعنی قائم (ع) را دیدم ـ میان دو مسجد یعنی میان حرم مکه و مدینه یا میان مسجد مکه و مدینه یا میان مسجد کوفه و سهله یا مسجد سهله و صعصعه چنانچه در بعضی اخبار بدان تصریح

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللهِ أَبُوعَبْدِاللهِ قالَ : حَدَّثَنِي مُوسَىٰ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قالَ : حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السلام وَهِيَ عَمَّةُ أَبِيهِ أَنَّهارَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَبَعْدَ ذٰلِكَ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدانَ الْقَلانِسِيِّ قالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: قَدْمَضىٰ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام ؟ فَقالَ قَدْ مَضىٰ وَلٰكِنْ قَدْخَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هٰذا ـ وَ أَشارَ بِيَدِهِ.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ فَتْحٍ مَوْلَى الزَّرّارِيِّ قالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَلِيِّ بْنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ رَآهُ وَوَصَفَ لَهُ قَدَّهُ .

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شاذانَ بْنِ نُعَيْمٍ، عَنْ خادِمٍ لِإِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدَةَ النَّيْسابُورِيِّ أَنَّها قالَتْ : كُنْتُ واقِفَةً مَعَ إِبْراهِيمَ عَلَى الصَّفا فَجاءَ عليه السلام حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ إِبْراهِيمَ وَقَبَضَ عَلىٰ كِتابِ مَناسِكِهِ وَحَدَّثَهُ بِأَشْياءَ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ بْنِ صالِحٍ أَنَّهُ رَآهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَالنّاسُ يَتَجاذَبُونَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ: ما بِهٰذا أُمِرُوا.

٨ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قالَ: رَأَيْتُهُ عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ حِينَ أَيْفَعَ وَ قَبَّلْتُ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ .

شده ـ پسر بچه بزد، یعنی ریش او نروئیده بود ازمجلسی ره.

۳ ـ موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر گوید: حکیمه دختر امام محمد تقی (ع) عمه پدرش برای من باز گفت که اور اشب ولادتش و بعداز آن دیدم.

٤ ـ حمدان قلانسی گوید به عمری گفتم ، امام حسن عسکری در گذشت؟ فرمود در گذشت ولی میان شما بجا گذاشته کسیکه گردنش مانند اینست و بدست خود اشاره کرد.

٥ ـ فتح، مولی الزراری (الرازی خل) گفت از اباعلی بن مطهر شنیدم میگفت محققاً آنحضرت را دیده و اندامش را برای او وصف کرد.

٦ ـ کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری ، گفته من با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت آمد و بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را گرفت و چیزها بااو باز گفت .

۷ ـ ابی عبدالله بن صالح که او گفت من آنحضرت را نزد حجر الاسود دیدم ،مردم بااو برای (بوسیدن) حجر کشمکش میکردند ، و اومیفرمود: باینوضع دستور ندارید.

۸ ـ ابی علی احمد بن ابراهیم بن ادریس از پدرش که او گفت من بعداز وفات امام حسن عسکری آنحضرت را دیدم وقتیکه قد رسائی داشت و من دودست و سر اورا بوسیدم .

۹ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ بْنِ صَالِحٍ وَ أَحْمَدَبْنِ النَّضْرِ ، عَنِ الْقَنْبَرِيِّ ـ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ قَنْبَرٍ الْكَبِيرِ ـ مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : جَرَى حَدِيثُ جَعْفَرِبْنِ عَلِيٍّ فَذَمَّهُ، فَقُلْتُ لَهُ : فَلَيْسَ غَيْرُهُ فَهَلْ رَأَيْتَهُ ؟ فَقَالَ : لَمْأَرَهُ وَلَكِنْ رَآهُ غَيْرِي، قُلْتُ: وَمَنْ رَآهُ؟ قَالَ: قَدْرَآهُ جَعْفَرٌ مَرَّتَيْنِ وَ لَهُ حَدِيثٌ .

۱۰ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَجْنَانِيِّ أَنَّهُ أَخْبَرَنِي عَمَّنْ رَآهُ : أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ وَ هُوَ يَقُولُ : اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ أَحَبِّ الْبِقَاعِ لَوْلاَ الطَّرْدُ ـ أَوْ كَلاَمٌ هٰذَا نَحْوُهُ.

۱۱ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ بَعْضِ جَلاَوِزَةِ السَّوَادِ قَالَ : شَاهَدْتُ سِيمَاءَ آنِفاً بِسُرَّ مَنْ رَأَى وَ قَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَ بِيَدِهِ طَبَرْزِينٌ ، فَقَالَ لَهُ : مَا تَصْنَعُ فِي دَارِي ؟ فَقَالَ سِيمَاءُ : إِنَّ جَعْفَراً زَعَمَ أَنَّ أَبَاكَ مَضَى وَلاَ وَلَدَ لَهُ ، فَإِنْ كَانَتْ دَارُكَ فَقَدِانْصَرَفْتُ عَنْكَ ، فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ . قَالَ : عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ : فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدَّارِ فَسَأَلْتُهُعَنْ

۹ ـ قنبری گویدیکی از اولاد قنبر کبیر خادم ابوالحسن الرضا «ع» گفته حدیث جعفر بن علی (جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری) به میان آمد و قنبری او را بد گفت من باو گفتم جزاو کسی نیست توامام عصرت‌را دیده‌ای؟ گفت من ندیدم ولی دیگری دیده، گفتم چه کسی او را دیده؟ گفت خودهمین جعفر دوبار اورا دیده واو داستانی دارد.

شرحـ از مجلسی ره ـ قنبر کبیر همان خادم امیرالمؤمنین (ع) است و«له‌حدیث» یعنی داستان معروفی دارد که صدوق در اکمال‌الدین بسند خود از قنبری روایت کرده گوید صاحب الزمان از جای نامعلومی هنگام ستیزاو برای گرفتن میراث امام عسکری ظاهر شد و فرمود ای جعفر چرا متعرض حقوق ما میشوی؟ جعفر متحیر و مبهوت شد و امام غائب شد و هرچه او را جست نیافت و چون جده آن حضرت مادر امام حسن عسکری وفات کرد دستور داد او را در همان خانه مدفن امام بخاك سپارند، جعفردرمقام ممانعت برآمد و گفت خانه منست ونباید درآن دفن شود، امام ظاهرشدو گفت ای‌جعفر (اینخانه تواست؟) وغایب‌شد دیگر اوراندید.

۱۰ـ ابی‌محمد وجنانی گوید کسیکه اورا دیده بود بمن خبرداد که آن حضرت ده‌روز پیش از حادثه (وفات امام حسن عسکری (ع) ازمجلسی)از خانه بیرون‌شد و میفرمود، بارخدایا براستی که تو میدانی اینجا نزدمن ازهمه جا محبوب‌تر است اگر مرا نمیراندند ـ یاسخنی باینمضمون.

۱۱ـ علی‌بن قیس‌ازیکی از پاسبانهای سواد که گوید من خود همراه سیماء (مأمور بازدیدخانه امام عسکری از طرف سلطان بودم) و همین تازگی در سرمن رأی دیدم که سیماء درخانه‌راشکسته بود وآن حضرت طبرزینی دردست داشت وجلو او بیرون آمد وباو فرمود، تو در خانه من چه‌میکنی؟ سیماء گفت جعفر معتقداست که پدرت مرده‌واولاد ندارد، اگراینخانه ازشما است من‌اکنون‌برمیگردم واز خانه بیرون رفت علی‌بن قیس گوید در اینمیان یکی از خادمان خانه بیرون‌آمدو من اینخبررااز او

هٰذَا الْخَبَرِ ، فَقَالَ لِي : مَنْ حَدَّثَكَ بِهٰذَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلاٰوِزَةِ السَّوٰادِ، فَقَالَ لِي : لاٰيَكٰادُ يَخْفٰى عَلَى النّٰاسِ شَيْءٌ ،

١٢ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ ، عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوٰازِيِّ قٰالَ : أَرٰانِيهِ أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام وَقٰالَ: هٰذٰا صٰاحِبُكُمْ.

١٣ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْسٰابُورِيِّ، عَنْ إِبْرٰاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي نَصْرٍ ظَرِيفِ الْخٰادِمِ أَنَّهُ رَآهُ.

١٤ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرٰاهِيمَ أَنَّهُمٰا حَدَّثٰاهُ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ ،عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فٰارِسٍ سَمّٰاهُ أَنَّ أَبٰامُحَمَّدٍ أَرٰاهُ إِيّٰاهُ،

١٥- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَبْنِ رٰاشِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدٰائِنِ قٰالَ: كُنْتُ حٰاجّاً مَعَ رَفِيقٍ لِي ، فَوٰافَيْنٰا إِلَى الْمَوْقِفِ فَإِذٰا شٰابٌّ قٰاعِدٌ عَلَيْهِ إِزٰارٌ وَ رِدٰاءٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلٌ صَفْرٰاءُ ، قَوَّمْتُ الْإِزٰارَ وَالرِّدٰاءَ بِمِائَةٍ وَ خَمْسِينَ دِينٰاراً وَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ ، فَدَنٰا مِنّٰا سٰائِلٌ فَرَدَدْنٰاهُ، فَدَنٰا مِنَ الشّٰابِّ فَسَأَلَهُ، فَحَمَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَنٰاوَلَهُ ، فَدَعٰا لَهُ السّٰائِلُ وَ اجْتَهَدَ فِي الدُّعٰاءِ

پرسیدم؛ بمن گفت چه کسی اینخبر رابتو باز گفت؟ باو گفتم یکی از پاسبانهای سواد بمن باز گفت، آن خادم بمن گفت، ممکن نیست چیزی ازمردم نهان بماند.

شرح- از مجلسی ره جلاوزه جمع جلواز است بکسرجیم وآن شرطی است مانند ترکی وآنان طائفه از اعوان حکومتند، یا اولین دسته پیش‌جنك و ظاهر اینست که همانهایند که در فارس آنها را یساول گویند ومقصود از سواد ارض عراق است پایان.

من گویم شرطی در اینزمان باصطلاح تشکیلات حکومتهای عربی ماموران کلانتریها است که درایران پاسبان گویند، باینمناسبت ماجلواز رابکلمه پاسبان ترجمه کردیم.

١٢- عمرو اهوازی گوید : ابومحمد (امام حسن عسکری) آن حضرت را بمن نمودوفرمود اینست امام شما.

١٣- ازابی نصرظریف خادم نقل است که حضرت‌را دیده‌است.

١٤- ضوءبن علی عجلی ازمردی پارسی که نام اورا برده روایتکرده که امام عسکری (ع) آن‌حضرت را بوی نموده‌است.

١٥- احمدبن راشد ازیك مدائنی که گفته من بارفیقیکه داشتم بحج رفته بودیم و در موقف (عرفات) بی‌انتظار بجوانی برخوردیم که‌نشسته بود ودربر اویك ازار ورداثی بود ودر پایش‌لعل‌زردی، من آن ازار ورداء را بیکصد وپنجاه اشرفی طلاقیمت کردم؛ برآن جوان اثر ونشانه سفر نبود،یك گدا بهما نزدیك شد اورا رد کردیم ونزدآن جوان رفت واز اوچیزی خواست آن‌جوان چیزی ازروی

وَ أَطَالَ ، فَقَامَ الشَّابُّ وَ غَابَ عَنَّا ، فَدَنَوْنَا مِنَ السَّائِلِ فَقُلْنَالَهُ : وَ يْحَكَ مَا أَعْطَاكَ ؟ فَأَرَانَا حَصَاةَ ذَهَبٍ مُضَرَّسَةً ، قَدَّرْنَاهَا عِشْرِينَ مِثْقَالاً ، فَقُلْتُ لِصَاحِبِي: مَوْلَانَا عِنْدَنَا وَ نَحْنُ لَانَدْرِي ثُمَّ ذَهَبْنَا فِي طَلَبِهِ فَدُرْنَا الْمَوْقِفَ كُلَّهُ، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَسَأَلْنَا كُلَّ مَنْ كَانَ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَقَالُوا: شَابٌّ عَلَوِيٌّ ،يَحِجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَا شِيأً .

(بَابٌ)

فِي النَّهْيِ عَنِ الْإِسْمِ

١ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ : الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ ؟ فَقُلْتُ : وَ لِمَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : إِنَّكُمْ لَاتَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَايَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ ، فَقُلْتُ : فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ ؟ فَقَالَ: قُولُوا : الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ.

٢ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الصَّالِحِيِّ قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الْإِسْمِ وَالْمَكَانِ ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ : إِنْ دَلَلْتُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ دَلُّوا عَلَيْهِ.

زمین برداشت وباو داد وآن سائل برای اودعا کرد ودر دعا بسیار جدیت کرد و طـول داد، و آن جوان برخاست وازچشم مانهان شد.

ما نزد آن سائل رفتیم و گفتیم، وای برتو بتوچیزی داد؟ اویك ریك طلای دندانه دندانه به ما نشان داد که آن‌را بیست مثقال اندازه گرفتیم، من به‌رفیقم گفتم، مولای مانزد مابود وما ندانستیم و بدنبال اورفتیم وهمه موقف را گردش کردیم و او را بدست نیاوردیم، و از کسانیکه اطراف او بودند از اهل مکه ومدینه راجع باو پرسش کردیم ، گفتند یك‌جوان علوی است که هر سال‌پیاده بحج میآید.

شرحـ ازمجلسی(ره) مضرسه، یعنی‌بشکل همان سنگی‌بود که‌اززمین برداشته‌بود«مولانا»یعنی امام قائم وهمانا اوراشناختند بواسطه ظهور معجزه بدست‌آن‌حضرت.

(باب ـ درنهی از اسم)

١ـ داودبن قاسم جعفری گوید: ازابوالحسن عسکری (امام علی‌نقی) شنیدم میفرمود جانشین من حسن(ع)است‌وچگونه‌باشیدنسبت بجانشین‌او؟من گفتم، برای‌چه‌خدامرا قربانت کند؟فرمودشماشخص او را نتوانید دید واورا بنامش نتوانید یادکرد (نامش را نتوانیدبرد) من گفتم پس‌چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت‌ازآل محمد(ع).

٢ـ ابی‌عبدالله صالحی گوید: یکی ازاصحاب ما پس از فوت امام حسن عسکری ازمن‌نام ومکان امام‌را پرسید جواب‌آمد که اگر آنها رابنام دلالت کنی آن‌را فاش میسازند واگر بمکان‌دلالت کنی بدان رهنمائی کنند.

۳ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ ـ وَسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ ـ فَقَالَ : لَايُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ لَايُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ .

شرح ـ از مجلسی ره ابوعبدالله صالحی همان عبدالله بن صالح است که ما دراو سخن کردیم و و این روایت دلالت دارد که از سفراء بوده و ممکنست سئوال بتوسط سفراء انجام شده باشد ودرعلت عدم جواز بیان نام اشاره ایست باختصاص حرمت آن بزمان غیبت صغری ولی این اشاره معارضه بااخبار داله برعموم حکم نکند چون :

۱ـ روایت صدوق از عبدالعظیم حسنی از امام دهم (ع) که درباره قائم فرموده بردن نامش روا نیست برای شما تاخروج کندوزمین را پراز عدل وداد نمایدالخ.

۲ـ و روایت دیگر او بسند حسن از امام کاظم (ع) که در مورد یاد کردن امام قائم(ع) فرمود برای شما حلال نیست نامش را ببرید تا خدا عزوجل او را ظاهر کند و زمین را بوسیله او پر از عدل وداد نمایدالخ.

۳ـ بسند اواز جابرازابیجعفر (ع) فرمود از امیرالمؤمنین (ع) از مهدی پرسیدند ، عرضکرد یابن ابیطالب بمن بگو نام مهدی چیست؟ فرمود از نامش نپرس زیرا حبیب وخلیلم بمن سفارش کرده نامش راباز نگویم تاخدا اورا مبعوث کند وآن را خداورسولش درعلم خودسپرده است ودراین موضوع اخبار بسیاری وارداست پایان نقل ازمجلسی ره.

ولی ظاهر اینست که مقصود ازاسم همان آدرس ونشانی بشخص او است که ملازم با معنی غیبت است وگرنه تعبیر ازاو بلقب حجةالله یاامام عصر یاکلمه محمد هیچ تفاوتی ندارد وبعلاوه ازآنکه در ادعیه و بعضی اخبار گذشته بدان تصریح شده است چنانچه خود مجلسی ره اعتراف دارد و خود مقابل نمودن نام بردن را بادیدارشخص او بهمین معنی دلالت دارد ومقصود اینست که نه اورا توان دید و نه نشانی اورا توان بدست آورد.

۳ـ ریان بن صلت گوید از ابوالحسن الرضا (ع) از قائم (ع) سؤال شد ؟ فرمود شخص اورا نبینندو نام اورا نبرند .

٤ ـ امام صادق (ع) فرمود : صاحب این امر است که نام او را نبرد مگر کافر ـ او را بنام نخواند مگر کافر.

شرحـ از مجلسی ره ـ دراین روایت مبالغه بسیاری شده درترك ذکر نام وبسا آن راحمل کردند باینکه شبیه کافراست در مخالفت امر خدا ازراه دلیری وعناد چنانچه گوئی براین کار جرئت ندارد جزشیر و بزودی بدانی که کافر دراخبار برمرتکب کبائر اطلاق شده است دربعضی اخبارهم هست که ارتکاب گناه بی لذت مایه سبك شمردن دین است و موجب کفراست، زیرا بعداز اطلاع برنهی از اسم بردن امام زمان ارتکابش ازراه بی اعتنائی بشرع وصاحب آن است واین عین کفر است وبعضی گفته اند که مقصود ازصاحب الامر مطلق امام است ومنظور این است که تعبیراز امام بنام کوچك و مخصوص او چون یاجعفر یاموسی استخفاف وموجب کفر است وتکلف دراین معنی نهان نیست.

(باب)

نادر فی حال الغیبة

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ،عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : أَقْرَبُ مَايَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَرْضَى مَايَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَلَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَلَا مِيثَاقُهُ ، فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَمَسَاءً فَإِنَّ أَشَدَّ مَايَكُونُ غَضَبُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا غَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ .

۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَيُّمَا أَفْضَلُ : اَلْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ

«باب»

نادری است دربارهٔ غیبت

۱ ـ مفضل بن عمر از امام صادق (ع) فرمود: بنده گان بخدا جل ذکره نزدیکترند وخدا از آنها راضی تر است در وقتیکه حجت خدا ازمیان آنها مفقود شود واورا نتوانند دید و جای اوراهم ندانند وباز درعین حال معتقد باشند که حجت خدا جل ذکره ازمیان نرفته ومیثاق وپیمانش باطل نگشته،دراین حال درهر بامداد وپسین درانتظار فرج باشید،زیراسخت ترین موقع خشم خدا بردشمنان خودموقعی است که حجت خدارا ازدست بدهند واورا نیابند وبرای آنها ظاهر نگردد، خدا می داند که دوستانش شك نمیکنند واگر میدانست شك میکنند یك چشم بهم زدن حجت خودرا ازآنها نهان نمی داشت واین غیبت امام نمیشود مگر برسر بدترین مردم (یعنی علتش بدترین مردمند).

شرحـ ازمجلسی «ره» فعندها یعنی درموقع تحقق این حالت در انتظار فرج باشید وآن دور کردن هم وغم است بظهور امام (ع) زیرا چون وقتی معین نکرده است درهر وقتی از اوقات ظهور او احتمال میرود ، از رحمت خدا نومید نباشید و برای تعجیل فرج دعا کنید و در هر زمانی بـه انتظار آن باشید زیرا شایع است که همه زمانهارا باین تعبیر « هرصبح وشب» ادا میکنند و ممکن است مراد ازفرج لقاء خدایا ظهورحجت باشد.

۲ـ عمارساباطی گوید بامام صادق (ع) گفتم، کدام بهتر است، عبادت پنهانی باامام برحق از شماها در دولت باطل یاعبادت عیانی درظهور حق ودولت حق باامام آشکاراز شماها؟

وَدَوْلَتِهِ ، مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ الظَّاهِرِ؟ فَقَالَ: يَاعَمَّارُ ! الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَكَذٰلِكَ وَاللهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَلَيْسَتِ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَالْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلّٰى مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ ، مُسْتَتِراً بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ ، وَمَنْ صَلّٰى مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَهُ مُسْتَتِراً بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ خَمْساً وَعِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَانِيَّةً وَ مَنْ صَلّٰى مِنْكُمْ صَلَاةَ نَافِلَةٍ لِوَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ، وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً وَيُضَاعِفُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَدَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلٰى دِينِهِ وَإِمَامِهِ وَنَفْسِهِ وَأَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ، أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً ، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ كَرِيمٌ

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ وَاللهِ رَغَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَحَثَثْتَنِي عَلَيْهِ وَلٰكِنْ اُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلَ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَنَحْنُ عَلٰى دِينٍ وَاحِدٍ ؟ فَقَالَ : إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ

درجواب فرمود ای‌عمار صدقه نهانی‌بخدا بهتراست ازصدقه عیانی وهم چنین بخدا عبادت نهانی شما باامام در پردهٔ خودتان درحال‌دولت باطل وترس شما ازدشمن‌خود درزمان‌تسلط باطل ودر حال هدنه‌بهتراست‌از کسیکه خدا عزوجل‌را درظهورحق باامام حق‌آشکار ودردولت حق عبادت میکند عبادت باترس در دولت باطل مانند عبادت درحال آسایش ودر دولت حق نیست.

بدانید هر کدام شماها امروز یك نماز جماعت‌بخواند، در پنهانی ازدشمن خود وآن نمازدروقت باشد وکامل اداشود خدا ثواب پنجاه‌نماز واجب که به‌جماعت خوانده شود برای‌او بنویسد وهر کدام از شماها یك نماز واجب راپنهان ازدشمن خود بخواند وآن راکامل اداکند، خدا ثواب بیست وپنج نماز واجب که بفرادی خوانده شود برایش بنویسد وهر کدام شماها نماز نافله‌ای را دروقتش بخواند وکامل اداکند خدا ثواب ده‌نماز نافله راباو عطا کند وهر کدام از شماها حسنه‌ای انجام دهد خدا عزوجل باوثواب بیست حسنه بدهد و خدا بازهم دوچندان کند حسنات مؤمن ازشماها را وقتی‌کارهای خود را خوب بکند و طبق تقیه وحفظ دینش و امامش وخودش انجام‌دهد و زبانش رانگهدارد بلکه باضعاف مضاعف اجر دهد .

براستی خدای عزوجل کریم است ،گفتم قربانت بخدامرا بعمل تشویق کردی وبرآن واداشتی ولی دوست دارم که بدانم چطور ماامروز کردارمان بهتراست از کردار اصحاب ویاران امام‌ظاهرو آشکار ازشما درزمان‌دولت‌حق بااینکه مایك مذهب ویك‌دین داریم؟ فرمود برای‌اینکه‌شما بدانهاپیشی گرفتید دردخول به‌دین خدا عزوجل وبه ادای نماز وروزه وحج‌ونسبت بهرکار خوبی‌وهرفهم‌مسئله‌ای

وَالْحَجِّ وَإِلَىٰ كُلِّ خَيْرٍ وَفِقْهٍ وَإِلَىٰ عِبَادَةِ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ سِرّاً مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ صَابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلَىٰ إِمَامِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَةِ تَنْظُرُونَ إِلَىٰ حَقِّ إِمَامِكُمْ وَحُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلَمَةِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذٰلِكَ وَاضْطَرُّوكُمْ إِلَىٰ حَرْثِ الدُّنْيَا وَطَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَىٰ دِينِكُمْ وَعِبَادَتِكُمْ وَطَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذٰلِكَ ضَاعَفَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمُ الْأَعْمَالَ، فَهَنِيئاً لَكُمْ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا تَرَىٰ إِذاً أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَيَظْهَرَ الْحَقُّ وَنَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ الْحَقَّ وَالْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا يَعْصُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَتُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيَرُدَّ اللهُ الْحَقَّ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَيَظْهَرَ، حَتّٰى لَا يُسْتَخْفَىٰ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ، أَمَا وَاللهِ يَا عَمَّارُ! لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ فَأَبْشِرُوا،

و بعبادت خداعزوجل در پنهانی از دشمن خود باامام مستتر، در حالیکه مطیع اوهستیدو بااوشکیبائی کنید ودر انتظار دولت حق بسربرید ودر حالیکه بترسید برامام خود وبر خویشتن از ملوك ستم کار، شمابچشم خودنگاه کنید که حق‌امام شما وحق‌خود شما دردست ستم‌کاران است، آنهاجلوشمارا گرفته‌اند ودارائی شمارا برده‌اند وشما راناچار کرده‌اند بکشت‌وکار وتلاش برای گذران و خرج دنیا و طلب معاش زندگی و صبر بر دین داری خودتان و عبادت مخصوص بخودتان و اطاعت از امام خودتان با بیم از دشمن برای این است که خدا عزوجل اعمال شما را چندین برابر کند، گوارا باد بر شما.

من گفتم قربانت چه‌میفرمائید که ما ازیاران امام قائم (ع) باشیم ودولت حق به‌رهبری‌اوظاهر شود، بااینکه امروزه درسرپرستی امامت شما هستیم ودر اطاعت شما، واعمال ما از یاران دولت حق و عدالت برتراست.

فرمود: سبحان‌الله شما دوست ندارید که خدا تبارك‌وتعالی حق وعدل را درهمه بلادظاهر کند وکلمه‌همه مردم رایکی کند ودلهای‌مختلفه راباهم‌درآمیزدومهربان سازد و مردم‌خداعزوجل‌رانافرمانی نکنند درزمین او وحدود ومقرراتش برهمه خلقش مجری شود و خدا حق را به‌اهلش برگرداند و آشکارشود تاآنکه هیچ حقی ازترس خلقی زیرپرده نهان‌نماند بخدا ای عمار هیچ کس ازشما شیعه دراین وضع حاضر که شما درآن بسرمیبرید نمیرد، جز آنکه نزدخدا برتراست‌ازبسیاری شهیدان‌جبهه بدر واحد، مژده‌باد شمارا.

شرح- ازمجلسی ره- مقصود ازامام مستتردراین روایت امامی‌است که‌درحال‌تقیه‌وگرفتارحاکم جوراست‌وبرسرکارنیست‌خواه‌عیان‌باشد وخواه غائب ونهان. صدقه نهانی‌نزداکثراصحاب افضل ازصدقه

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي الثِّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ :

عیانی است و بعضی‌هم دراین‌جا تفصیل داده‌اندومقصود امام تنظیراست برای درك مطلب‌نه استدلال بقیاس . **حال‌هدنه** یعنی‌حال صلح و ترك تعرض نسبت بائمه ناحق بدستورخدا طبق مصلحت عمومی **وتخوفکم من‌عدوکم** دلالت دارد که خود بیم از دشمن حق هم‌ثوابی دارد و باانضمام‌بعبادت‌ثواب مضاعف میشود ، **انکم سبقتموهم** از کلام امام هشت وجه برتری استفاده شود .

۱ـ سبقت درایمان بخدا و رسول و دخول در دین حق واقرار بدان وسابقین افضل از لاحقین باشند بدلیل قول خدا تعالی **والسابقون السابقون اولئك المقربون** و هم‌آیهٔ **والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار** ـ چون ایمان سابقین زمینه و کمك بایمان‌لاحقین است.

۲ـ برای سبقت در عمل باحکام نماز و روزه و حج و خیرات دیگر باعتبار ادله ایکه در وجه اول ذکر شد .

۳ـ برای عبادت نهانی باامام مستتر واطاعت او درحال خوف ازدشمن.

٤ـ صبر وشکیبائی باامام درسختی و گرفتاری.

٥ـ انتظار ظهور دولت‌حق که خودش عبادتی‌است مستقل.

٦ـ خوف و هراس بروجود امام و بر نفوس خودشان از پادشاهان و خلفاء جور و از ستم و عدوان آنان .

۷ـ نظر افسوس ودریغ برغصب حق امام و فیء و خمس او و حقوق خودشان از زکوةوخراج و امور دیگر.

۸ـ صبر براین بلاها و گرفتاریها بر دین و عبادت و طاعت ازامام وخوف ازدشمن ازنظرقتل واسارت وغارت مال‌وعرض . ویاران دولت مهدی (ع) ازاین‌فضائل ندارند پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم‌ـ دردنباله حدیث اعتراضی است ازراوی و جوابی ازامام (ع).

حاصل اعتراض‌راوی‌این است که‌باوجودآنکه ما دروضع امام مستترفضل بیشتری وثواب‌بیشتری داریم چه آرزوئی برای ظهور امام داریم؟

امام میفرماید ـ از نظر شخص شما چنین است ولی این دلیل همت کوتاه شمااست که فضائل را برای خود میسنجید ولی از نظر عمومی که ملاحظه کنید با ظهور دولت حق سراسرمردم بفیض درك حقائق میرسند وهدف عمومی اسلام بر قرار میشود و مردم با همت و بزرك باید در فکر عموم باشند نه تنها در فکر خود ، این است که امام از این کوته نظر راوی اظهار تعجب میکندومیفرماید سبحان الله ...

۳ـ ابی اسحاق گوید موثقین از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) برایم باز گفتند که شنیدند امیر المؤمنین در یکی از خطبه‌های خود میفرمود بار خدایا من میدانم که همه علم ودانش حق بر چیده

اَللّٰهُمَّ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَبِيدُ كُلُّهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَإِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَلَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ وَكَمْ؟ أُولٰئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْراً، الْمُتَّبَعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ، الْأَئِمَّةِ الْهَادِينَ، الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ وَيَنْهَجُونَ نَهْجَهُمْ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ، فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ وَيَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ وَيَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ وَأَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ، أُولٰئِكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَوْلِيَائِهِ وَدَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى فَعُلَمَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ حُرْسٌ صُمْتٌ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَسَيُحِقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيُمْحِقُ الْبَاطِلَ، هَا، هَا: طُوبَى لَهُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ وَيَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَتِهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَسَيَجْمَعُنَا اللهُ وَإِيَّاهُمْ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ.

نمیشود و مایه بر نمیگردد و میدانم که تو زمین خود را خالی از حجتی برخلق خود نسازی که آن حجت یا ظاهر است و فرمانش نبرند یا بیمناك و نهان است. برای آنکه حجت تو باطل نگردد و اولیائت پس از آنکه راه را بآنها نمودی گمراه نشوند، اکنون باید گفت آنان کجایند و چه اندازه‌اند؟ آنان دارای کم ترین شماره و بزرگترین مقام نزد خدا جل ذکره هستند، آنان که پیروان پیشوایان بر حق دینند که امامان رهبرند هم آن کسانیکه به آداب آنها پرورش یا بند و به راه آنها روند، در این جااست که علم ودانش آنها را بحقیقت ایمان کشاند و جانشان پذیرای پیشوایان دانش گردد.

حدیث امامان برحق که بر دیگران ناگوار است برای آنها دلنشین باشد و بدانچه مکذبان حق از آن وحشت کنند و مسرفان نخواهند الفت دارند، آنان پیروان دانشمندانند، با دنیاداران هم جوارند ولی در طاعت خدا تبارك وتعالی ودوستانش زندگی گذرانند ودرحال تقیه بسر برند نسبت بدین خود از ترس دشمن خود؛ جانشان به مقام برتری آویزان است و دانشمندان وپیروانشان بی‌زبانند وخموش در دولت باطل چموش، در انتظار دولت حق باشند و محققاً خداحق را بکرسی نشاند باکلمات خود و باطل را محو سازد، های، های، خوشا برحالشان که درحال هدنه و آرامش بر دینداری خود صبر کنند وای ازاشتیاق بدیدارشان درحال ظهوردولت وحکمرانی آنها ومحققاً خدا مارا باآنها دربهشت عدن جمع آورد وباهر که شایسته باشد ازپدرانشان و همسران وذریه‌شان.

شرح- ازمجلسی‌ره شیخ بهائی گفته‌است امام ظاهر ومشهور مانند مولای ما امیرالمؤمنین (ع) است درایام خلافت‌ظاهر او.

مستتر مغمور یعنی غیر متظاهر بدعوت جز برای خواص مانند آنحضرت در زمان خلفاء متقدم بر او وچون ائمه دیگر و امام زمان مولای ما مهدی (ع) دراین‌عصر انتهی.

کیلا تبطل حجتك اشاره است بقول خدا تعالی **لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل** تا پس از فرستادن رسل مردم را برخدا اعتراضی نباشد.

یکی از محققین گفته امامیه بااین بیان دفع ایراد مخالفین را کرده‌اند، امامیه گویند نصب امام بر خدا لازم است زیرا اگر مردم رئیسی نداشته باشند که آنهارا از نارواها جلوگیردو بوظائف لازمه وا دارد ، لطف خدا که باید نسبت به‌مردم حاصل نیاید زیرا با وجود امام مردم اقرب بطاعت وابعد از گناهند .

مخالفین دراین جا چنین اعتراض کنند که وجود امام لطف و سودمند است در صورتی که ظاهر و مقتدر و جلوگیر از قبائح و مجری احکام و اعلاء کلمه اسلام‌باشد وشما درامام آن را شرط ندانید وبه‌امام خانه‌نشین عقیده‌دارید و آنچه لطف‌است دروجود امام خانه‌نشین وغائب محقق‌نیست و وجود امام خانه‌نشین وغائب محقق لطف‌نیست.

جواب این است که خود وجود امام لطف است گرچه برسر کار نباشد چنانچه از این کلام امیرالمؤمنین (ع) استفاده می‌شود و تصرف او درامور لطف دیگری‌است وتوضیح آن درکلام شیخ بهائی است در شرح اربعین که گفته این حدیث و حدیث معروف که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به‌مردن جاهلیت مرده است دلالت ظاهری دارند برصحت عقیده امامیه که امام زمان ما مولای ما حجةبن الحسن المهدی است مخالفین شیعه سرزنش زنند که اگر باو دست نرسد و اخذ مسائل دین از او نشود چه ثمری دارد شناختن او تانادان بوی‌چون مردن‌جاهلیت بمیرد؟

امامیه جواب دهند که فائده ازوجود امام منحصر بدیدار واخذ مسائل نیست بلکه خود عقیده وتصدیق بوجود او بعنوان خلیفه خدا در زمین مطلوبست ورکن ایمان است مثل تصدیق معاصرین پیغمبر بوجود اوونبوت او.

جابربن عبدالله انصاری روایت کرده است که پیغمبر (ص) مهدی (ع) را یاد کرد و فرمود همان کس‌است که خدا عزوجل بدست او مشارق ومغارب زمین را بگشاید، از دوستان خدا غیبتی دارد که ثابت نماند مگر کسیکه خدادلش رابه ایمان آزموده‌است.

جابر گوید؛ من گفتم یارسول‌الله شیعه او درزمان غیبت ازوجود او سودی برند؟ فرمود، آری بخدائیکه مرابه‌راستی مبعوث کرده است براستی آنها بنور وی‌پرتویاب باشند وبولایت‌او در زمان غیبتش سودبرندمانند سود مردم ازخورشید پشت ابر.

سپس امامیه طعن وسرزنش‌را بدان‌ها برگردانیده وگفته‌اندشما امام‌زمان دراین حدیث‌را(مرگ جاهلیت) یك پادشاه صاحب‌نفوذ دنیوی میدانید؛ هر که‌باشد وهرچه باشد، دانا یانادان، عادل یاظالم چه سودی دارد معرفت یك‌نادان فاسق تاجهل بدان مایه مردن بوضع جاهلیت باشد وازاین‌راه برخی مخالفین گفته‌اند مقصود ازامام دراین حدیث قرآن است.

امامیه جواب داده‌اند که چون میفرماید امام‌زمان خودرا، این دلالت‌دارد که هر کسی‌دردوران خودامام زمانی دارد ونسبت به‌اشخاص تغییر میکند وقرآن چنین نیست؛ بعلاوه مقصود ازمعرفت قرآن بوجهیکه جهل بدان مایه مردن بوضع جاهلیت باشد چیست؟ اگر مقصود دانستن لفظ ومعنای‌قرآن است کار بر اکثر مسلمانان مشکل است زیرا این معرفت را ندارند و اگر مقصود صرف تصدیق به

(بابٌ فِي الْغَيْبَةِ)

۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَمَانٍ التَّمَّارِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام جُلُوساً فَقَالَ لَنَا: إِنَّ لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، اَلْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ ثُمَّ قَالَ: هٰكَذَا بِيَدِهِ. فَأَيُّكُمْ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ.

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللهَ اللهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ، يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَابُدَّ لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ أَصَحَّ مِنْ هٰذَا لَاتَّبَعُوهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هٰذَا وَأَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ وَلٰكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ.

وجود او است اوهم مانند امام غائب است برای کسی که نتواند آن را بخواند و بداند و تشنیع باووجهی ندارد.

من میگویم که سید مرتضی در این باره بطور مفصل در شافی بحث کرده بدان مراجعه شود.

(باب)

در امر غیبت امام عصر «ع»

۱ـ یمان تمار گوید، ما خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم، بما فرمود براستی برای صاحب الامر (ع) غیبتی باشد، که کسی که در دوران آن بدین چسبد چون کسی است که شاخه خار مغیلان را دست کشه کند، این چنین با دست خود ممثل نمود، کدام شما شاخه خار مغیلان را بدست خود میچسباند، سپس لختی سر بزیر انداخت و پس از آن فرمود، صاحب الامر یك غیبتی دارد، باید هر بنده خدا پرهیزکاری کند و بدینش بچسبد.

۲ـ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (ع) فرمود چون پنجمین فرزند هفتمین امام ناپدید گردد، خدا را، خدا را، باشید برای دین داری خود، مبادا شما را از دین بدر برد، پسر جانم، صاحب الامر بناچار غیبتی خواهد داشت تا آنکه معتقدان بهامامت هم از این عقیده برگردند، همانا این خود یك آزمایشی است از طرف خدا که خلق خود را با آن بیازماید، اگر پدران و نیاکان شما دینی درست تر میدانستند از آن پیروی میکردند، گوید: گفتم ای آقای من پنجمین فرزند هفتمین امام کیست؟ فرمود: ای پسر جانم خرد شما از درك آن خردتر است و خاطر شما تنگتر از آنست که این حقیقت درآن جایگزین شود ولی اگر بمانید بدان خواهیدرسید.

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيهَ أَمَاوَاللهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ وَلَتُمَحَّصُنَّ حَتّىٰ يُقَالَ: مَاتَ، قُتِلَ، هَلَكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَلَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَتُكْفَأُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَايَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَاللهُ مِيثَاقَهُ وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَلَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشَرَةَ رَايَةٌ مُشْتَبِهَةٌ، لَايُدْرىٰ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ، قَالَ: فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: فَنَظَرَ إِلىٰ شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ، فَقَالَ: يَاأَبَاعَبْدِاللهِ تَرَىٰ هٰذِهِ الشَّمْسَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَاللهِ لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هٰذِهِ الشَّمْسِ.

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ. عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي صَاحِبِ هٰذَاالْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَيَاتَهُ أَوْغَيْبَتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: وَمَايُنْكِرُ مِنْ ذٰلِكَ هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ، إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ عليه السلام كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا يُوسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتّىٰ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا أَخِي، فَمَا تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ، إِنَّ يُوسُفَ عليه السلام كَانَ إِلَيْهِ

۳ـ مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود بپرهیزید از فاش کردن اسرار مذهب، هلا بخدا محققاً امام شما سالهای سال از روزگار زندگی شما نهان گردد و شمادر بوته امتحان آب شوید تا گویند: «امام مرد، کشته‌شد، نابود شد، بچه درهٔ افتاد» وچشم‌مؤمنان براو اشك‌بارد، وکشتی مذهب شما واژگون گردد مانند کشتی‌ها که‌بر موجهای‌دریا واژگون شوند و نجات نیابدجز کسیکه، خدا ازاو پیمان گرفته ودر دلش‌ایمان‌رانقش کرده‌وبروح خود اورا تأیید کرده‌است، دوازده پرچم همانند برافراشته گردد و دانسته نشود کدام، کدام است.

گوید: من گریستم وسپس گفتم، پس ماچه کنیم؟ امام نگاهی بآفتاب کرد که در ایوان پرتو افکنده بود فرمود: ای أباعبدالله، این آفتاب‌را می‌بینی؟ گفتم؟ آری، فرمود بخدا امر ماازاین‌آفتاب روشن تر است.

٤ـ سدیر صیرفی گوید: ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود، براستی درصاحب‌الامر شباهتی‌است از یوسف(ع) گوید بآنحضرت عرضکردم، گویا شما زنده بودن ونهان بودن آنحضرت را یادآوری میکنید؟ گوید، بمن فرمود: این امت که خوك صفت شده‌اند چه چیز را منکرند، براستی برادران یوسف اسباط بودند، زادگان پیغمبر بودند، بایوسف در بازرگانی وارد شدند وبااو خرید و فروش کردند و با او گفتگو کردند و برادر او بودند وبرادر آنهابود وبااین همه‌اورا نشناختند تاخودش خودرا معرفی کرد وفرمود **انا یوسف و هذا اخی** من یوسفم و این‌هم برادر من است، این امت لعنتی منکرهستند که خدا عزوجل باحجت خود دریك وقتی ازاوقات چنان کند که بایوسف کرد؟

مُلْكُ مِصْرَ وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً ، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذٰلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عليه السلام وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ ، أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأَ بُسُطَهُمْ حَتّٰى يَأْذَنَ اللهُ فِي ذٰلِكَ لَهُ ، كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ قَالُوا : أَئِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ ؟ قَالَ : أَنَا يُوسُفُ .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ ، قَالَ :قُلْتُ وَلِمَ ؟ قَالَ : يَخَافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ـ ثُمَّ قَالَ : يَا زُرَارَةُ ! وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : مَاتَ أَبُوهُ بِلَا خَلَفٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : حَمْلٌ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ :إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ،غَيْرَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشِّيعَةَ ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَارَةُ ! [قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذٰلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ ؟ قَالَ يَا زُرَارَةُ] إِذَا أَدْرَكْتَ هٰذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهٰذَا الدُّعَاءِ : «اَللّٰهُمَّ عَرِّ فْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّ فْنِي رَسُولَكَ ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فْنِي

یوسف پادشاه پر نام مصر بود و فاصله‌او باپدرش هجده روز راه بود، اگر خدا میخواست که او را بیاگاهاند می‌توانست یعقوب و فرزندانش پس‌از دریافت مژده ازیوسف نه‌روزه خودرا بمصر رسانیدند چه انکاری دارند این امت که خدای عزوجل باحجت خود چنان کند که بایوسف کرد، در بازارهای آنها رفت و آمد کند و پا روی فرش آنها بگذارد (و او را نشناسند) تا خدا اجازه دهد ، در این مورد ، چنانچه اجازه معرفی بیوسف داد ، گفتند راستی تو یوسف هستی ؟ فرمود : من یوسفم.

شرح- دراین حدیث غیبت امام عصر عجل‌الله فرجه را تفسیر بناشناسی آن حضرت میکند، می فرماید معنی غیبت امام این‌نیست که دریك محیط دوردستی رفته و خودرا از نظر مردم‌پنهان کرده باشد، بلکه به‌این معنی است که مردم او را نمیشناسند و کسی وجود او را در محیط چند ملیاردی بشر بعنوان امام زمان تشخیص نمیدهد و بسا با مردم آمیزش دارد ورفت و آمد دارد و خرید و فروش میکند.

٥ـ زراره گوید: از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: برای آن پسربچه، پیش ازقیام‌وظهورش غیبتی بایست. گوید گفتم، چرا؟ فرمود: بیم دارد، و بشکم خود اشاره کرد، سپس فرمود: ای زراره اواست که انتظارش‌را باید کشید اواست که در ولادتش تردید شود، برخی گویند پدرش بی جانشین مرد، برخی گویند در شکم مادر بود که پدرش مرد، برخی گویند دو سال پیش‌از مرك پدر بدنیا آمد، او است منتظر، جز اینکه خدا عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید، دراین جااست ای‌زراره که باطل خواهان بشك‌اندرشوند .

« گوید : گفتم ، قربانت ، اگر به این دوره رسیدم چه‌بایدم کرد؟فرمود: ای‌زراره: وقتی بایندوره رسیدی، این دعا را بخوان «بار خدایا خودت‌را بمن بشناسان زیرا تواگرخود

رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ ، اَللّٰهُمَّ عَرِّ فْنِي حُجَّتَكَ ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» ، ثُمَّ قَالَ : يَازُرَارَةُ ! لَابُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ ؟ قَالَ ، لَاوَلٰكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَانٍ يَجِيءُ حَتّٰى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ ، فَيَأْخُذُ الْغُلَامَ فَيَقْتُلُهُ ، فَإِذَا قَتَلَهُ بَغْياً وَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً لَايُمْهَلُونَ ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَوَقَّعِ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ .

را بمن نشناسانی، من رسولت را نشناسم، بار خدایا رسول خود را بمن بشناسان زیرا اگر تو رسول خود را بمن نشناسانی حجت تورا نشناسم، بارخدایا حجت خودرا بمن بشناسان زیرااگر توحجت خود رابمن نشناسانی ازدینم بدرشوم و گمراه گردم».

سپس فرمود: ای زراره بناچار باید در مدینه پسر بچه‌ای کشته شود، گفتم قربانت‌همان‌نیست که قشون سفیانی اورا بکشند؟ فرمود: نه، ولی قشون آل‌بنی فلان اورا بکشند ، بیاید تا در مدینه درآید وآن پسربچه‌را بگیرد وبکشد، چون ازراه خودسری وعدوان‌وستم‌اورا بکشد دیگر مهلتشان بسرآید، دراین‌هنکام توقع‌فرج داشته‌باش‌انشاءالله.

شرح ـ ازمجلسی (ره)ـ **لم اعرف نبیك**؛ معرفت پیغمبر وابسته معرفت خدااست‌زیرا کسیکه معتقد بخدا نیست وبدلیل‌وجوب لطف،هدایت بندگان‌را براو لازم‌نداند پی‌بمقام رسالت‌پیغمبران‌نبرد پس سابقه شناختن خدا واعتقاد باینکه اظهار معجزه بدست دروغگو مایه واداشتن بکار زشت است و زشت بر خدا روا نیست ، لازمست ،کسیکه نفهمد خدا کار بیهوده نمیکند و خلقت بشر بی تکلیف و ثواب و عقاب بیهوده است واز خدا روا نیست نمی‌تواند پی بحق بودن پیغمبران ببرد.

یا گفته شود مقام رسول‌را از مقام فرستنده او توان شناخت وباندازه معرفت‌بعظمت خداعظمت رسول خدا شناخته میشود.

یا به تعبیر دیگر کسیکه بصانعی معتقد نباشد چگونه برسالت رسولی از طرف او معتقد میشود؟

توقف معرفت امام بر معرفت پیغمبر از این راه است‌که امام بمعرفی و نصب و تعیین از طرف پیغمبر شناخته میشود..

یا به‌اعتبار اینکه درك عظمت مقام جانشین وخلیفه منوط بدرك عظمت خلیفه‌گذار است زیرا نائب وقائم مقام اواست و حاصل اینست که:

هر که بفهمد نیاز بپیغمبر برای معرفت خدا ودانستن موجبات رضا وغضب او است و برای این استکه سبب نظم‌امور مردم باشد وآنها را بصلاح‌بخواند واز شر وتباهی براند و دین درست برای آنها مقرر دارد ونگذارد از جاده راست‌بیرون شوند در این صورت میداند که پس ازوفات او باید کسی بجای‌او باشد که درعلم وعمل واخلاق وکمالات مانند خود اوباشد تا مردم را بهمان‌راهی برد که اومیبرد حافظ دین وشرع او باشد ومعصوم از خطاء ولغزش ، واگر پیغمبررا باین‌وصف نشناسد واورا یك سلطان مقتدری‌داند که برپایه اجتهاد وتخمین کارمیکند ومردم می‌توانند بجای او کسی‌را

٦ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ يَحْيىَ بْنِ الْمُثَنّٰى، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ عُبَيْدِبْنِ زُرٰارَةَ قٰالَ : سَمِعْتُ أَبٰاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: يَفْقِدُالنّٰاسُ إِمٰامَهُمْ، يَشْهَدُالْمَوْسِمَ، فَيَرَاهُمْ وَلٰايَرَوْنَهُ .

٧ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ خٰالِدٍ قٰالَ : حَدَّثَنِي مُنْذِرُبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قٰابُوسَ ،عَنْ مَنْصُورِبْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ أَبِي دٰاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ مٰالِكٍ الْجُهَنِيِّ ، عَنِ الْحٰارِثِ بْنِ الْمُغِيْرَةِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبٰاتَةَ قٰالَ : أَتَيْتُ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً أَيْنَكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ : يٰا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ! مٰالِي أَرٰاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، أَرَغْبَةٌ مِنْكَ فِيهٰا ؟ فَقٰالَ : لٰاوَاللهِ مٰا رَغِبْتُ فِيهٰاوَلٰافِي الدُّنْيٰا يَوْماً قَطُّ وَلٰكِنِّي فَكَّرْتُ فِيمَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ[ي] الْحٰادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَالْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَمٰا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ ، يَضِلُّ فِيهٰا أَقْوٰامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهٰا آخَرُونَ ، فَقُلْتُ : يٰا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ!وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَالْغَيْبَةُ ؟ قٰالَ : سِتَّةَ أَيّٰامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ، فَقُلْتُ : وَ إِنَّ هٰذَالَكَائِنٌ؟ فَقٰالَ : نَعَمْ كَمٰا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنّٰى لَكَ بِهٰذَا الْأَمْرِ يٰا أَصْبَغُ! أُولٰئِكَ خِيٰارُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيٰارِ أَبْرٰارِ هٰذِهِ الْعِتْرَةِ ، فَقُلْتُ : ثُمَّ مٰايَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ؟ فَقٰالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللهُ مٰايَشٰاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدٰاٰاتٍ

بگمارند وانتخاب کنند چنانچه عقیده مخالفین است ومی‌تواند مانند عثمان ومعاویه ویزید وبنی‌مروان خلیفه او باشند درحقیقت نه‌امام راشناخته ونه پیغمبر را.

٦ـ عبیدبن‌زراره گوید: ازامام صادق(ع) شنیدم میفرمود، مردم‌امام خودرانیابند، امام‌درموسم حج حاضر باشد و مردم را ببیند و مردم او را نبینند ـ مقصود اینستکه بعنوان امامت او را تشخیص ندهند واورا نشناسند.

٧ـ اصبغ‌بن نباته گوید: خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم ودیدمش در اندیشه است و بـزمین میکوبد (باسر عصا یاانگشت بطوریکه جای‌آن میماند) گفتم یاامیرالمؤمنین، چرامن‌شمارا اندیشناك بینم وبزمین میکوبی، برای رغبت درکار خلافت‌است؟ فرمود، نه، هرگز روزی نبوده که من بـدان رغبتی داشته‌باشم ونه بدنیا ولی دراندیشه نوزادی اندرم که ازپشت من‌است یازدهمین فرزندم اواست همان مهدی که زمین را پراز عدل وداد کند بعداز آنکه ازجور وستم پرشود، برای او یك نهانی وسرگردانی است که مردمی درآن گمراه شوند ودیگرانی درآن ره‌جویند.

گفتم یاامیرالمؤمنین، این نهانی وسرگردانی تاچه‌اندازه‌است؟ فرمود: شش روز، شش‌ماه،شش سال، گفتم این امرشدنی است؟ فرمود: آری، چنانچه آن مقدر شده‌است ولی تواز کجا بااین امر مربوط باشی؟ آن نصیب نیکان این امت باشد با نیکان ائمه خاندان پیغمبر (ص) عرضکردم پس از آن چه خواهد بود ؟ فرمود : سپس خدا هرچه می‌خواهد میکند، زیرا او بداها و اراده ها وغایات

وَ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ.

٨ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، حَتَّى إِذَا أَشْرَتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ ، غَيَّبَ اللهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَلَمْ يُعْرَفْ أَيُّ مِنْ أَيٍّ ؛ فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ.

٩ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَبَلَةَ . عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ ، قُلْتُ: وَ لِمَ ؟ قَالَ: إِنَّهُ يَخَافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ـ يَعْنِي الْقَتْلَ.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا .

١١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلَفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْمَاطِيِّ . عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي

و نهایاتی دارد.

شرحـ از مجلسی (ره) **مع خیار ابرار هذه العترة** یعنی اشراف و نیکان اولاد رسول و آنها راجمع آورده شاید اشاره برجعت ائمه دیگر باشد (یا برای ابهام‌امر قائم «ع») تعدد اراده از نظر اظهارواخفاء وغیبت‌است ومقصود ازغایات منافع‌وعلل‌غیبت واظهاراست ونهایات مدتهای متعددی است که برای‌ظهور درنظر گرفته میشود طبق‌مصالح وقت.

٨ـ معروف‌بن خربوذ از امام باقر(ع) فرمود: همانا ماچون اختران آسمانیم هرزمانی اختری غروب کند اختر دیگری از افق برآید، تاچون با انگشت خود امام رانشان دادید و بسوی او گردن کشیدید، خدا ستاره هدایت شما را نهان سازد و فرزندان عبدالمطلب که خاندان امامت باشند برابر گردند در نظر مردم و شناخته نشود که کدام امام است ، و چون ستاره شما طلوع کند بروردگار خود را سپاس گزارید .

٩ـ محمدبن مسلم گوید از امام صادق (ع) شنیدم، میفرمود، قائم (ع) پیش از آنکه قیام کند غیبتی دارد، گفتم، چرا؟ فرمود : براستی که او می‌ترسد و با دستش اشاره بشکمش کرد؛یعنی از کشته شدن.

١٠ـ محمدبن مسلم گوید: از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود، اگر شنیدید صاحب‌الامر (ع) غایب‌شده منکر او نشوید.

١١ـ مفضل‌بن عمر گویدمن درخدمت‌امام صادق (ع) بودم و مردمی هم حضور داشتند، بگمانم

عَبْدِاللهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ اُنَاسٌ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذٰلِكَ غَيْرِي. فَقَالَ: أَمَا وَاللهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ وَ لَيَخْمِلَنَّ هٰذَا حَتّٰى يُقَالَ: مَاتَ ، هَلَكَ ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَلَتُكْفَأُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السَّفِينَةُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ ، لَايَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَاللهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشَرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَايُدْرٰى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ ، قَالَ : فَبَكَيْتُ ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَاأَبْكِي وَأَنْتَ تَقُولُ: اثْنَتَا عَشَرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَايُدْرٰى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ !؟ قَالَ : وَفِي مَجْلِسِهِ كُوَّةٌ تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ، فَقَالَ : أَبَيِّنَةٌ هٰذِهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ ، قَالَ: أَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هٰذِهِ الشَّمْسِ.

۱۲ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّٰى، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ عُبَيْدِبْنِ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ ، يَشْهَدُ فِي إِحْدٰيهُمَا الْمَوَاسِمَ ، يَرَى النَّاسَ وَلَايَرَوْنَهُ .

۱۳ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيٰى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَكَلَّمَ بِهٰذَا الْكَلَامِ وَحُفِظَ عَنْهُ وَ خَطَبَ بِهِ عَلٰى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ : اَللّٰهُمَّ إِنَّهُ لَابُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي

بدیگری فرمود، که بخدا صاحب‌الامر از دیده شما غایب شود و گم نام گردد تا گویند، مرد، نابود شد، در کدام دره افتاد و کشتی مذهب شما واژگون گردد چنانچه کشتی عادی درامواج دریاوتنها کسی نجات‌یابد که خداپیمان‌ازاو گرفته و ایمانرا دردلش نقش کرده و با روح خوداورا تأیید کرده محققاً۱۲پرچم مشتبه بلند شود که‌یکیراازدیگری‌نتوان شناخت.

گوید: من گریستم امام فرمود: چرا گریه میکنی ای أباعبدالله ، عرضکردم قربانت . چرا نگریم با اینکه شما میفرمائید ۱۲ پرچم‌است که ازهم شناخته نشوند.

گوید ، در مجلس آن حضرت دربچه بود که پرتو خورشید از آن در آمده بود (اشاره به آن) فرمود : آیا این روشن و هویدا است ؟ گفتم : آری ، فرمود : امر ما از این خورشید روشن تر است.

۱۲ـ امام صادق (ع) فرمود، برای قائم دو غیبت باشد، در یکی از آنها درموسم‌حج شرکت کند و مردم را ببیند ومردم او را نبینند .

۱۳ـ یکی از اصحاب موثق أمیرالمؤمنین (ع) گوید، آن حضرت این‌سخن راگفت وازاوحفظ کردند، برسر منبر کوفه درخطبه خود ایراد کرد: بار خدایا براستی مطلب اینستکه بناچار حجت هائی در زمین تو باید؛ که یکی پس از دیگری بر خلق توگماشته باشند تا آنانرا بدینت رهبری

أَرْضِكَ ، حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلىٰ خَلْقِكَ ، يَهْدُونَهُمْ إِلىٰ دِينِكَ ، وَيُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ ، كَيْلا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيائِكَ ، ظاهِرٌ غَيْرُ مُطاعٍ أَوْ مُكْتَتِمٌ يَتَرَقَّبُ ، إِنْ غابَ عَنِ النّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حالِ هُدْنَتِهِمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمُ مَبْثُوثِ عِلْمِهِمْ ؛ وَ آدابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثْبَتَةٌ ، فَهُمْ بِها عامِلُونَ وَيَقُولُ عليه السلام فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ : فِيمَنْ هٰذا وَ لِهٰذا يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذا لَمْ يُوجَدْ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَيَرْوُونَهُ ، كَمٰا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمٰاءِ وَ يَصْدِقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ ، اَللّٰهُمَّ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَايَأْرِزُ كُلُّهُ وَ لَايَنْقَطِعُ مَوادُّهُ وَ إِنَّكَ لَاتُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ ، ظاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطاعِ ، أَوْ خائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلاتَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَلايَضِلَّ أَوْلِياؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَ كَمْ هُمْ اُولٰئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً ، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَاللهِ قَدْراً

کنند و از دانشت بآنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده و نابودنگردند، وحجت تو بیاظاهر است و بر سر کار نیست یاغائب است وانتظار ظهورش کشند، اگر شخص آنها درحال هدنه وخانه نشینی از نظر مردم نهان گردد، دانش‌دیرین و منتشر آنها همیشه در دسترس مردم‌باشد، آدابشان دردل مؤمنان ثابت‌باشد و آنان بدان عمل کنند.

ودر ضمن‌همین‌خطبه در جای دیگر میفرماید: درباره چه کسی است‌این؟ از این‌جهت علم برچیده شود که کسی آن‌را حفظ نکند وروایت ننماید چنانچه ازدانشمندان شنیده و مردم تصدیق آن نکنند، بار خدایا ولی من میدانم که همه‌علم برچیده نشود ومایه برنگردد و میدانم که توزمین‌رااز حجت خود برخلقت خالی نگذاری گو اینکه ظاهر باشد و اطاعت نشود یانرسان باشد و پنهان تا حجت تو باطل‌نگردد و دوستانت گمراه نشوند بعداز اینکه آنهارا هدایت کردی، ولی کجایند آنها وچه اندازه‌اند؟ آنان‌درشماره کمترندودر قدر ومقام نزد خدا بزرگوارترند،

شرحـ ازمجلسی (ره) **فیمن‌هذا**ـ استفهام برای بیان کمی‌است، یعنی عمل‌بآداب دلنشین ائمه کمیاب است وازاین‌جهت علم برچیده ونوردیده شود..در بعضی نسخه‌ها**فمن‌هذا** آمده‌یعنی ازاین جهت و«لهذا» بعداز آن برای تأکیداست وهذا اشاره بکلامی‌است که ساقط‌شده.

ودرروایت نعمانی‌چنین‌است وهم بها عاملون : انس دارند بدانچه مکذبان از آن وحشت دارند ومسرفان از آن گریزانند و بخدا سخنی‌است که رایگان داده میشود، هر که آن‌را بشنود درک‌میکند و می‌فهمد و بدان میگرود و پیروی میکند و آن‌را برنامه خود میداند ووسیله اصلاح میسازد بعد میفرماید که فمن هذاـ کیست این مرد خردمند؟ **یصدقون** از فعل مجرد یعنی‌راست گویند در نقل آن ازعلماء که ائمه هستند پایان کلام مجلسی(ره).

ولی ظاهر اینستکه یصدقون مجهول از بابت تفعیل‌است، یعنی تصدیق نشوند درنقل آن و به عبارت دیگر یعنی خریداری ندارد که این متمم علت برچیده شدن علم‌است که حاصل اینستکه بسر چیده شدن علم دوسبب دارد یکی اینکه ناقلان درست ندارد و دیگر اینکه خریدار ندارد ، زیرا صدق ناقل از کماسمعوه فهمیده میشود و اگر این هم بمعنی راستگوئی ناقل باشد تأکید است و بهتر همان معنا است که ما ترجمه کردیم و استثناء بعد هم نسبت‌به ناقل‌است وهم پذیرا ومصدق.

۱٤ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» قَالَ: إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ ؟

۱۵ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةٌ فَلَا تُنْكِرُوهَا .

۱٦ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ،عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: لَابُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَابُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُزْلَةٍ وَنِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةُ وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ.

۱۷ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ، فَيَارِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ وَسَمَّى بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَ تَفَلَ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ ؟ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ

۱٤ـ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر(ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۳۰ـالملك)بگو اگر آب شما زیرزمین فرو کشد کیست که برای‌شما آب گوارا وروان بر آورد؟ فرمود، وقتی امام شما غائب گردد کیست که امام(فیض‌خ‌ل) تازه‌ای آورد؟

شرحـ ازمجلسی(ره)ـ آب‌را بمعنی دانش‌آورده زیرامایه زندگی روح‌است چونانکه آب مایه زندگی‌تن‌است ونهانی دانشمند موجب نهانی دانش‌است..

۱۵ـ محمدبن مسلم گوید. ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود: اگر بشما خبررسید که‌امام شما غائب شده منکر آن نشوید.

۱٦ـ فرمود، صاحب‌الامر بناچار غائب گردد و در غیبت خود گوشه‌گیری کند چه‌خوب‌منزلی است مدینه‌طیبه ودرسی وحشتی نیست.

شرحـ ازمجلسی (ره) دربعض نسخ است که «لاله فی‌غیبته عزلة» یعنی‌درحال‌غیبت هم ازمردم برکنار نیست بلکه درمیان آن‌ها است و اورا نشناسند واول اظهراست وموافق باکتب دیگراست‌و **طیبة** اسم‌مدینه‌است واین دلیلیست که‌آنحضرت غالباً درمدینه واطراف‌آنست یاهمیشه یادر زمان‌غیبت صغری واینکه گفته‌اند طیبه‌نام محل‌مخصوصی‌است جزمدینه که‌آنحضرت‌بایاران مخصوص خود درآنجا بسرمیبردرجم بغیب است در- **سی وحشتی نیست** یعنی چون‌آنحضرت درحال غیبت باسی‌تن ازیاران محرم خود بسرمیبرد یا بابیست ونه که باخوداو سی‌هستند وحشتی وهراسی ندارد وبعضی‌سی‌رامیزان سن‌ثابت آنحضرت دانسته‌اند ولی بسیاردور است.

۱۷ـ ابان‌بن تغلب گوید امام صادق (ع) فرمود چطور باشی تووقتیکه میان دو مسجد (مکه ومدینه- یاکوفه و سهله- از مجلسی-ره) کوبشی شود؟ (کنایه از واقعه بزرگی است چون جنك ، فرو بردن زمین، بلاء- از مجلسی «ره») و علم برچیده ونوردیده شود مانند ماری که درسوراخ‌خود

مٰاعِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ خَيْرٍ، فَقٰالَ لِي : اَلْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذٰلِكَ ـ ثَلٰاثاً ـ

۱۸ـ وَ بِهٰذَا الْإِسْنٰادِ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسٰى ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرٰارَةَ قٰالَ : سَمِعْتُ أَبٰاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ لِلْقٰائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، إِنَّهُ يَخٰافُ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ ـ يَعْنِي الْقَتْلَ .

۱۹ـ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ عَمّٰارٍ قٰالَ: قٰالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لِلْقٰائِمِ عليه السلام غَيْبَتٰانِ : إِحْدٰاهُمٰا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرىٰ طَوِيلَةٌ ، اَلْغَيْبَةُ الْأُولىٰ لٰايَعْلَمُ بِمَكٰانِهِ فِيهٰا إِلّٰا خٰاصَّةُ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرىٰ لٰايَعْلَمُ بِمَكٰانِهِ فِيهٰا إِلّٰا خٰاصَّةُ مَوٰالِيهِ.

۲۰ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّٰانٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ مُفَضَّلِبْنِ عُمَرَ قٰالَ : سَمِعْتُ أَبٰاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: لِصٰاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَتٰانِ : إِحْدٰاهُمٰا يَرْجِعُ مِنْهٰا إِلىٰ أَهْلِهِ وَ الْأُخْرىٰ يُقٰالُ : هَلَكَ ، فِي أَيِّ وٰادٍ سَلَكَ ، قُلْتُ : كَيْفَ نَصْنَعُ إِذٰا كٰانَ كَذٰلِكَ ؟ قٰالَ : إِذَا ادَّعٰاهٰا مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيٰاءَ يُجِيبُ فِيهٰا مِثْلَهُ.

۲۱ـ أَحْمَدُبْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ الْقٰاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْوَلِيدِ الْخَزّٰازِ عَنِ الْوَلِيدِبْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْحٰارِثِ بْنِ زِيٰادٍ ، عَنْ شُعَيْبٍ ؛ عَنْ أَبِيحَمْزَةَ قٰالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : أَنْتَ صٰاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ ؟ فَقٰالَ : لٰا ؛ فَقُلْتُ : فَوَلَدُكَ ؟ فَقٰالَ: لٰا ، فَقُلْتُ :

بهم پیچد و شیعه اختلاف کنند و یکدیگر را دروغگو خوانند وبروی هم تف اندازند ؟ عرضکردم قربانت دراین وقت خیری نیست، بمن فرمود: همه‌خیرها دراین‌وقت است تاسه بار ـ) منظور ازخیر ـ ظهور امام عصر(ع) است ازمجلسی(ره).

۱۸ـ زراره گوید شنیدم میفرمود براستی قائم(ع) پیش‌از آنکه قیام کند غیبتی‌دارد.زیرا بر جان‌خود میترسدوبادستش اشاره بشکمش کرد ـ یعنی از کشتن.

۱۹ـ فرمود، قائم (ع) دوغیبت دارد یکی کوتاه ودیگری دراز دراولی جزشیعیان خاص کسی جای‌اورا نداند ودردیگری‌تنهاخادمین محرم اوجای‌اورا بدانند.

۲۰ـ مفضل‌بن عمر گوید ازآن حضرت شنیدم میفرمود صاحب‌الامر(ع) دوغیبت دارد در یکی بخـاندان خود مراجعه دارد ودر دیگری گویند، نابود شد، در کدام وادی‌رفت، من گفتم در این‌وقت ماچه کنیم؟ فرمود: اگرمدعی‌امامت پیداشد ازاو چیزهائی رابپرسید که مانندامام‌عصر باید جواب‌دهد ـ (چون‌اخبار ازغیب و پرسش از مشکلات مسائل و علوم مخصوص بائمه اگردرست گفت وموافق آنچه ازائمه نقل‌شده، بدانید که اوامام است و این‌نشانه مخصوص بعلماءاست ـ ازمجلسی ـ ره).

۲۱ـ ابیحمزه گوید، خدمت امام صادق(ع) رسیدم وبه‌او گفتم، توصاحب‌الامری؟ فرمود: نه ، گفتم پسر تواست؟ فرمود: نه، گفتم پسرپسرت؟ فرمود: نه، گفتم پسرسوم تو؟ فرمود، نه، گفتم ،

فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ ؟ قَالَ : لَا ، فَقُلْتُ : فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ ؟ فَقَالَ : لَا ، قُلْتُ : مَنْ هُوَ ؟ قَالَ : الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً ، عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بُعِثَ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ.

۲۲ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام ، عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : « فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ » قَالَتْ : فَقَالَ : إِمَامٌ يَخْنِسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشِّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكِ .

۲۳ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ، عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ : لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ ، عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ « فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ » قَالَ: الْخُنَّسُ إِمَامٌ يَخْنِسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعٍ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنُكِ.

۲۴ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ؛ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام قَالَ

پس او کیست؟ فرمود، آنکه زمین را پر از عدل وداد کند چنانچه پر از ستم و ناحقی شده باشد و در دوران فترت ائمه بیاید چنانچه رسولخدا (ص) در دوران فترت رسولان مبعوث شد.

۲۲ـ امهانیء گوید از امام باقر(ع) از تفسیر قول خداتعالی (۱۶ و ۱۷ـ التکویر) سوگند بنهان شونده‌ها ، برونده‌های درلانه خزنده‌ها ـ امهانیء گوید در پاسخم فرمود امامی است که در سال دویست وشصت نهان میشود سپس چون شهابی فروزنده در شب تار عیان میگردد، اگر بدورانش برسی چشمت روشن شود.

شرح ـ ازمجلسی (ره)ـ بعضی مفسرین گفته‌اند منظور آیه همه ستاره‌ها است که روزنهانند. وشب عیان و بعضی گفته‌اند مقصود پنج ستاره سیار است جز خورشید و ماه که آن‌ها را متحیره خوانند چون درسیر خود پیشرفتن و بر گشتن دارند و آنرا به امامیکه از مردم غایب شود تفسیر کرده و غیبت او سال ۲۶۰ که سال وفات امام حسن عسکریست وآغاز امامت امام قائم « ع » بیان کرده است.

۲۳ـ دراین روایت امام باقر(ع) درجواب امهانیء فرموده‌است «خنس» امامی‌است که‌درزمان خود نهان گردد ومردم دسترسی بعلم او ندارند‌درسال ۲۶۰، وسپس چون‌شهاب ثاقب در شب تارعیان شود اگر بزمانش برسی چشمت روشن‌شود.

۲۴ـ امام علی‌نقی ابوالحسن سوم (ع) فرمود: چون وسیله‌دانش شما ازمیان شمابرداشته شود

إِذٰا رُفِعَ عَلَمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدٰامِكُمْ.

۲۵ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحٰابِنٰا، عَنْ سَعْدِبْنِ عَبْدِاللّٰهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قٰالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضٰا عليه السلام، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صٰاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ وَ أَنْ يَسُوقَهُ اللّٰهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ، فَقَدْ بُوِيعَ لَكَ وَضُرِبَتِ الدَّرٰاهِمُ بِاسْمِكَ، فَقٰالَ: مٰامِنّٰا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصٰابِعِ وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسٰائِلِ وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوٰالُ إِلّٰا اغْتِيلَ أَوْمٰاتَ عَلىٰ فِرٰاشِهِ، حَتّٰى يَبْعَثَ اللّٰهُ لِهٰذَا الْأَمْرِ غُلاٰماً مِنّٰا، خَفِيَّ الْوِلاٰدَةِ وَالْمَنْشَأِ، غَيْرِ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ.

۲۶ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ؛ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ؛ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبّٰاسِ بْنِ عٰامِرٍ؛ عَنْ مُوسَى بْنِ هِلاٰلٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَطٰاءٍ؛ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قٰالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرٰاقِ كَثِيرَةٌ وَاللّٰهِ مٰا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلُكَ؛ فَكَيْفَ لاٰتَخْرُجُ؟ قٰالَ: فَقٰالَ: يٰا عَبْدَاللّٰهِ بْنَ عَطٰاءٍ! قَدْ أَخَذْتَ تَقْرُصُ أُذُنَيْكَ لِلنَّوْكِ، إِي وَاللّٰهِ مٰا أَنٰا بِصٰاحِبِكُمْ، قٰالَ: قُلْتُ لَهُ: فَمَنْ صٰاحِبُنٰا؟ قٰالَ: انْظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَى النّٰاسِ وِلاٰدَتُهُ؛ فَذٰاكَ صٰاحِبُكُمْ؛ إِنَّهُ لَيْسَ مِنّٰا أَحَدٌ يُشٰارُ إِلَيْهِ بِالْإِصْبَعِ وَ يُمْضَغُ بِالْأَلْسُنِ إِلّٰا مٰاتَ غَيْظاً أَوْرَغِمَ أَنْفُهُ.

اززیر پای‌خود همیشه منتظر فرج باشید.

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ توقع فرج اززیرپا کنایه ازنزدیکی وآسانی آن‌است چون چیزی که زیرپا است بمحض برداشتن پابدست آید.

۲۵ـ ایوب‌بن نوح گوید: به‌ابوالحسن الرضا (ع) گفتم من امیدوارم که‌شما صاحب‌الامر باشید وخدا بی‌شمشیر وخونریزی امامت ظاهره‌را بشما عطا کند، زیرا باشما بیعت‌شده و بنام‌شماسکه زدند، فرمود کسی از ما ائمه نیست که مرجع نامه‌ها گردد و انگشت نما شود و مرجع سئوالات باشد و بطور آشکار برای او سهم امام و اموال برند، جز آنکه ربوده شود ویا در بستر خود بمیرد تا خدا برای امامت پسر بچه‌ای از ما را برانگیزد که زایش و پایش او نهان است و نسب و نژادش روشن.

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ اغتیال ربودن و بغافلگیری کشتن‌است وشاید مقصود ازآن‌قتل بااسلحه آهن‌باشد ومنظور ازمرك دربستر کشتن بازهر باشد.

۲۶ـ عبدالله‌بن عطا گوید به‌امام باقر(ع) گفتم، در حقیقت شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا در خاندان خودت مانندی نداری چطور خروج نمیکنی؟ گوید فرمود: ای‌عبدالله‌بن‌عطا تو گوش خودرا به‌اختیار احمقها نهادی؟ آری بخدا من‌صاحب‌الامر شمانیستم، گفتم پس صاحب‌الامر ما کیست؟ فرمود: امامی را در نظر بگیرید که زایش او از مردم نهان باشد، او صاحب‌الامر شمااست حقیقت مطلب این است که ازما ائمه کسی نیست که انگشت نما شود و میان دهان مردم بیفتد جز آنکه دق مرك‌شود یاباناحق بمیرد.

۲۷ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ؛ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَلَا عَقْدٌ وَلَا بَيْعَةٌ .

۲۸ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ؛ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَطَّارِ ؛ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنْ مَنْصُورٍ ؛عَمَّنْ ذَكَرَهُ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : إِذَا أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ لَا أَرَىٰ إِمَاماً أَنْتَمُّ بِهِ مَا أَصْنَعُ ؟ قَالَ : فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّىٰ يُظْهِرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ .

۲۹ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ هِلَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَىٰ ؛ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ ؛ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَابُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ؛ قُلْتُ : وَلِمَ؟ قَالَ : يَخَافُ ـ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَىٰ بَطْنِهِ ـ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ ،وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : مَاتَ أَبُوهُ وَلَمْ يُخَلِّفْ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ قَالَ زُرَارَةُ : فَقُلْتُ : وَ مَا تَأْمُرُنِي لَوْأَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ ؟ قَالَ : ادْعُ اللهَ بِهٰذَا الدُّعَاءِ : «اَللّٰهُمَّ عَرِّ فْنِي نَفْسَكَ؛فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فْنِي نَفْسَكَ ؛ لَمْ أَعْرِفْكَ ؛ اَللّٰهُمَّ عَرِّ فْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ ؛ اَللّٰهُمَّ عَرِّ فْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّ فْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ رغم انفه ـ کنایه ازخواری است وشاید مقصود ازآن دراین جا کشتن بازهر وچیز دیگرباشد وشاید تردید ازراویست،

۲۷ـ از امام صادق (ع) که فرمود قائم (ع) قیام کند و برای احدی درگردن اوعهد وقرار وبیعتی نباشد.

۲۸ـ منصور ازقول کسیکه نام اورا برده است از امام صادق (ع) گوید: گفتم وقتی که‌در بامداد وپسین، امامی نبینم که به‌او اقتداء کنم‌پس‌چه کنم؟ فرمود آنرا که باید دوست‌بداری دوست‌دار وآنرا که‌بایددشمن بداری دشمن‌دار تاخدا عزوجل اورا ظاهر کند.

۲۹ـ زرارة‌بن اعین گوید: امام صادق(ع) فرمود، آن پسربچه بناچار بایدغیبت کند، گفتم ، برای‌چه؟ فرمود می‌ترسد و بادستش اشاره بشکمش کرد، فرمود اواست‌منتظر واواست که مردم در زایش او شك دارند، برخی گویند، درشکم مادر است (یعنی‌موقع وفات پدرش) برخی گویندپدرش مرده وجانشینی ندارد، برخی گویند، دوسال پیش‌ازمرك پدرش زائیده شده.

زراره گوید، پس من گفتم، اگر من باین زمان برسم چه دستوری بمن‌میدهی؟ فرمود، بدرگاه خدا این دعارا بخوان :

«خدایاخودرا بمن بشناسان‌زیرااگرتو خودرا بمن نشناسانی‌من تورا نشناسم، بارخدایاپیغمبرت را بمن‌بشناسان، زیرا اگر توپیغمبرخودرا بمن نشناسانی من هرگز اورا نشناسم، بار خدایا حجت خود را بمن بشناسان، زیرا اگر توحجتت را بمن نشناسانی من ازدینم گمراه شوم» .

قَالَ أَحْمَدُبْنُ الْهِلَالِ : سَمِعْتُ هٰذَاالْحَدِيثَ مُنْذُ سِتٍّ وَخَمْسِينَ سَنَةً

احمد بن هلال (دوم راوی این‌حدیث) گوید: من ٥٦سال‌است که این‌حدیث را شنیده‌ام .

شرحـ از مجلسی(ره) **سمعت هذاالحدیث** غرض وی ازاین سخن این‌است که در این حدیث احتمال جعل ودروغ نیست زیرا من‌این‌حدیث را پیش‌از پنجاه سال ازولادت وغیبت امام قائم(ع)شنیدم بلکه پیش‌از ولادت جد اوشنیدم وشنیدن آن یا درزمان امام جواد بوده یاامام رضا (ع) پس این‌خبر ازچند جهت متضمن اعجازاست وجای شك ندارد. زیرا ولادت این راوی درسال هشتاد هجرت بوده‌و وفاتش درسال دویست وشصت وهفت است وعمر اووقت وفات آن‌حضرت هشتاد وهفت سال بوده‌و۱۲ سال ازعمر اورا وهفت سال ازامامت اورا درك کرده ودراین سالها این حدیث را بدست‌آورده و به حقیت خبر استدلال کرده‌است به اینکه اخبار از این امور قبل ازوقوع آن بوده واین خود دلیل قطعی است بر حقانیت قائم و امامت و غیبت آن حضرت چون همه این ها پیش از وقوع خبر داده شده است.

شیخ امین‌الدین طبرسی قدس‌سره در اعلام الوری بعداز نقل اخبار درنص بر۱۲ امام وبرامام قائم(ع) بخصوص باین‌لفظ گفته‌است :

آنچه ازنصوص ما ثبت کردیم به‌امامت قائم (ع) دلالت دارند برسه‌وجه،

۱ـ اخبار نص بردوازده امام.

۲ـ اخبار نص صادر ازپدرش بخصوص.

۳ـ اخبار نص برغیبت او وصفت مخصوص آن و وقوع آن در موقع نامبرده بدون اختلاف وکم بود و ممکن نیست جمعی دروغی بتراشند از حادثه آینده ای و آن حادثه طبق آن واقع شود و چون اخبار غیبت پیش از زمان حضرت حجت بلکه زمان پدر و جدش شیوع داشته تاآنکه کیسانیه در امامت ابن الحنفیه و ناووسیه در امامت ابی عبد الله و ممطوره در توقف برامامت امام کاظم (ع) بدان تمسك کرده‌اند و محدثین شیعه از ایام امام باقر وصادق (ع) آن هارا در اصول مؤلفه خود آورده‌اند و از پیغمبر و از هر کدام ائمه بترتیب نقل کرده‌اند پس عقیده‌به‌امامت صاحب الزمان درست است چون این صفت در او است وغیبت و دلائل امامت بااو است واحدی را نرسد که آنرا منکر شود .

یکی از مؤثقین محدثین و مصنفین شیعه حسن‌بن محبوب زراد است و او است که کتاب مشیخه را نوشته که در اصول شیعه از کتاب مزنی وامثال او معروفتر است وبیش از صدسال بر غیبت امام مقدم‌است و برخی اخبار غیبت امامرا درآن درج کرده است که مادراینجا وارد کردیم واین‌اخبار پیش برواقع تطبیق‌شده ومضمون آن بی‌اختلاف واقعشده‌است‌الخ.

۳۰ـ أَبُوعَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَسَّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ ، عَنْعَبْدِاللهِ بْنِ الْقَاسِمِ ؛ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ؛ عَنْ أَبِيعَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ » قَالَ : إِنَّ مِنَّا إِمَاماًمُظَفَّراً مُسْتَتِراً ؛ فَإِذَا أَرَادَ اللهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةًفَظَهَرَفَقَامَ بِأَمْرِاللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

۳۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ؛ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : إِذَا غَضِبَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِنَحَّانَا عَنْ جَوَارِهِمْ .

(بَابٌ)

مَايُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَالْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ؛ عَنْ أَبِيهِ ؛ عَنِ ابْنِمَحْبُوبٍ ؛ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، وَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَبُوعَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَسَّانٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْهَاشِمِيِّ ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ : وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : بَعَثَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ : خِدَاشٌ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ قَالَا لَهُ : إِنَّانَبْعَثُكَ إِلَى رَجُلٍ طَالَ مَا كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ

۳۰ـ مفضل‌بن عمر ازامام صادق(ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۸ـالمدثر) چون دمیده شود در صور ـ فرمود براستی از ما است یك امام پیروز غائب و چون خدا عز ذکره خـواهد امامت او را اظهار کند ؛ نکته ای در دل او وارد کند و او ظاهر شود و به امر خدا تبارك و تعالـی قیام کند.

شرحـ اذانقرفی‌الناقورـ مفسرین گفته‌اند یعنی در صور دمیده شود ازنقر بمعنی آواز کردن واصل آن کوبیدنست که باعث آواز است.

.... در این حدیث دل امام بصور تشبیه شده و آن الهامی که در آن واقع شود بدمیدن ، از مجلسی (ره).

۳۱ـ محمدبن فرج گوید: امام باقر(ع) بمن نوشت، چون خداتبارك وتعالی برخلقش‌خشم کند مارا از جوارشان دور کند.

(باب)

دروجه امتیاز دعوی حقگو وباطل‌جو درامر امامت

۱ـ امام صادق (ع) فرمود : طلحه و زبیر مردی از عبدالقیس را بنام خداش نزد امیر المؤمنین فرستادند برای رساندن پیامی،به‌او گفتند ، ما تورا نزد کسی میفرستیم که‌از دیرزمانی او وخاندانش

أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسِّحْرِ وَ الْكِهَانَةِ وَأَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذٰلِكَ مِنْهُ وَأَنْ تُحَاجَّهُ لَنَا حَتّٰى تَقِفَهُ عَلٰى أَمْرٍ مَعْلُومٍ وَاعْلَمْ أَنَّهُ أَعْظَمُ النَّاسِ دَعْوىً فَلَا يَكْسِرَنَّكَ ذٰلِكَ عَنْهُ وَمِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يَخْدَعُ النَّاسَ بِهَا الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ الْعَسَلُ وَ الدُّهْنُ وَ أَنْ يُخَالِيَ الرَّجُلَ فَلَا تَأْكُلْ لَهُ طَعَاماً وَلَا تَشْرَبْ لَهُ شَرَاباً وَلَا تَمَسَّ لَهُ عَسَلاً وَلَا دُهْناً وَلَا تَخْلُ مَعَهُ وَ احْذَرْ هٰذَا كُلَّهُ مِنْهُ وَ انْطَلِقْ عَلٰى بَرَكَةِ اللهِ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَاقْرَأْ آيَةَ السُّخْرَةِ وَ تَعَوَّذْ بِاللهِ مِنْ كَيْدِهِ وَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا جَلَسْتَ إِلَيْهِ فَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ بَصَرِكَ كُلِّهِ وَلَا تَسْتَأْنِسْ بِهِ ، ثُمَّ قُلْ لَهُ : إِنَّ أَخَوَيْكَ فِي الدِّينِ وَابْنَيْ عَمِّكَ فِي الْقَرَابَةِ يُنَاشِدَانِكَ الْقَطِيعَةَ وَ يَقُولَانِ لَكَ : أَمَا تَعْلَمُ أَنَّا تَرَكْنَا النَّاسَ لَكَ وَ خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِيكَ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً ﷺ فَلَمَّا نِلْتَ أَدْنَى مَنَالٍ ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنَا وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا ، ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَفْعَالَنَا فِيكَ وَقُدْرَتَنَا عَلَى النَّأْيِ عَنْكَ وَسِعَةَ الْبِلَادِ دُونَكَ وَ أَنَّ مَنْ كَانَ يَصْرِفُكَ عَنَّا وَعَنْ صِلَتِنَا كَانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعاً وَأَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعاً مِنَّا، وَقَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ وَقَدْ بَلَغَنَا عَنْكَ انْتِهَاكُ لَنَا وَ دُعَاءٌ عَلَيْنَا، فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلٰى ذٰلِكَ ؟ ! فَقَدْ كُنَّا نَرٰى أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ ، أَتَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِيناً وَ تَرٰى أَنَّ ذٰلِكَ يَكْسِرُنَا عَنْكَ ، فَلَمَّا أَتَىٰ

را به سحر و کهانت شناخته ایم ، تو در میان همه اطرافیـان ما از خود ما هم بیشتر مورد اعتماد هستی که :

١ـ ازجادو و کهانت وی خودرا نگهداری.

٢ـ از طرف ما با او محاکمه کنی وسخن بگوئی تا مطلب روشن و معلومی بفهمی(بدو بفهمانی خ ل) . و باید بدانی که ادعای او ازهمه مردم بزرگتراست ، مبادا این گزافه گوئی وی تورا خرد کند، یکراهی که مردم راباآن گول میزند پذیرائی خوب اواست باخوردنی و نوشیدنی وعسل وروغن وخلوت کردن و محرمانه گفتن بامردم، بخوراك و نوشیدنی او دم مزن ودست بعسل وروغنش میالای و بااودر خلوت منشین، ازهمه اینها ازوی درحذرباش؛ بیاری خدا برو وچون اورادیدی آیه سخره را تلاوت کن (٥٤ـ الاعراف) واز نیرنك اووشیطان بخدا پناه جووچون نزد او نشستی اورا برچشم خودت مسلط مکن (که چشم تو را ببندد) و بـااو مانوس مشووزبروزرنك باوبگو :

براستی دو برادر دینی ودو عموزاده خویشاوندی تو، تورا بقطع رحم سوگند میدهند (تو را بیاری برضد قطع رحم دعوت میکنند) ومیگویند:

تو نمیدانی که ما از روزیکه خداعزوجل جان محمد(ع) راگرفت برای تو مردمرارها کردیم وبا عشایر خود مخالفت نمودیم. وچون بکمترین مقامی رسیدی احترام مارا گم کردی و امـید ما را بریدی و سپس دیدی باتو چه کردیم و چه نیروئی داریم دردوری از تو و پناه به بلاد وسیع در برابر تو، راستی آنها که تورا از ماوپیوند باما روگردان کنند بتو کمترسود رسانند و سست تر از تو دفاع کنند ازماها، مانند آفتاب روشن است، بماخبر رسیده که نسبت بما هتاکی کردی ونفرین نمودی؛ چرا چنین کنی؟ بنظر ما تو شجاعتر پهلوانان عربی لعن و نفرین را سزای مادانی وخیال میکنی که این کار مارا دربرابر توشکست میدهد؟

شرحـ ساحر یعنی جادوگر از مجلسی(ره) گفته‌اند ساحر کسی است که نیروی اثربخشی بر جز خود دارد، خلاف ازشریعت وآزاربخش بر مردم، چون جداکردن زن وشوهر ودشمن ساختن دو کس ، وگفته‌اند ، کسی است که امر فوق عادت‌آورد به‌اسبابی نهان که علت عادی آنند، و شامل معجزه وکرامت نیست که نیاز بهیچ‌سبب طبیعی ندارند و برپایه غفلت نباشند و بمجردتوجه‌نفوس‌کامله بمبدأ پدید گردند وگفته‌اند جادوگرسخنی گوید ویا چیزی نویسد ویاافسونی دمد و کاری کند که دربدن یاعقل یادل دیگری بدون تماس بااو اثربخشد وکاهن بمعنی پیشگواست ومدعی دانستن اسرار است، در عرب کاهنانی بودند چون شق وسطیح ودیگران بعضی را گمان بود که همزادی از جن دارد و برای‌او خبر می‌آورد و بعضی راگمان بود که از مقدمات و اسباب آینده را میفهمد واین‌قسم را عربها عراف میگفتند ..

در صحاح است که کاهن همان ساحر است . و مقصود طلحه وزبیر از این سفارش این بود که خداش نماینده آن‌ها تحت تأثیر معجزه علی(ع) قرار نگیرد وباو نگرود و آنچه بیند حمل برسحر و کهانت کند پایان کلام مجلسی(ره).

من میگویم موضوع قابل توجه اینست که طلحه وزبیر درچه تاریخی این‌پیام را برای علی(ع) فرستادند، آنچه مسلم‌است‌اینست که پس‌ازقتل عثمان وزمامداری‌علی(ع) بوده ودراین‌دوران مدت کمی باآنحضرت زیستند که بجنك‌جمل کشید واین هردو نابود شدند ودر این‌مدت کوتاه‌هم باآنحضرت سه‌گونه رابطه برقرارکردند.

۱ ـ رابطه دوستی و طرفداری که بمجرد کشته شدن عثمان و توجه عمومی به آن حضرت بوجود آمد و این دو سر دسته دعوت کنندگان علی بقبول‌زمامداری بودند وطلحه اول کسی‌بود که باآن حضرت بیعت کرد.

۲ـ دوران بروز اختلاف باآن حضرت که بزودی آغاز شد وبروز اختلاف براثر مطامعی بود که‌آندونفر داشتند، دردوران ابوبکروعمر، این‌دوتن ازسران مهاجربودند واحترام فراوان داشتندو پول فراوانی میگرفتند در دوران عثمان که بنی امیه بر کارها مسلط شدند و بیشتر در آمدهای حکومت اسلامی را بجیب میزدند این دوتن هم دررأس بدگویان وانتقادکنندگان ادامه حکومت عثمان قرار گرفتند وچون در شورای شش نفری عمرکاندید خلافت شدند طمع خلافت هم روز بروز در مغز آن‌ها قوت میگرفت و در حکومت علی (ع) میخواستند بعنوان معاون ووزیر واردکار باشند وزمینه جانشینی پس از علی را محرز کنند ، حکومت عادله علی و بحران اقتصادی اسلام بر اثر اختلافات و شورش و تهی شدن بیت المال آن‌ها را از آن درآمدهای سرشار محروم کردوموضوع انحصار خلافت حقه بخاندان عصمت که علی در نظر داشت جلو طمع آن‌ها را در خلافت سد کردو آغاز گله واظهار خلاف نمودند و بزودی ازعلی برگشتند وباعایشه پیوستند تااینکه دورهٔ ـ

۳ـ که جبهه مخالفت علنی وجنك بود پدیدار شد، این پیام مناسب بادوزان دوم‌است که هنوز طمع داشتند باآن حضرت توافقی حاصل کنند ویادرنهایت شدت جنك‌جمل‌است که ازخود نومید شده وبه این‌وسیله راه گریزی می‌جستند .

خِداشٌ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَنَعَ مٰا أَمَرٰاهُ فَلَمّٰا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام وَ هُوَ يُنٰاجِي نَفْسَهُ ـ ضَحِكَ وَ قٰالَ : هٰهُنٰا يٰا أَخٰا عَبْدِ قَيْسٍ ـ وَ أَشٰارَ لَهُ إِلىٰ مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ ـ فَقٰالَ : مٰا أَوْسَعَ الْمَكٰانَ، أُرِيدُ أَنْ أُؤَدِّيَ إِلَيْكَ رِسٰالَةً ، قٰالَ : بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَحِلُّ ثِيٰابَكَ وَ تَدَّهِنُ ثُمَّ تُؤَدِّي رِسٰالَتَكَ قُمْ يٰا قَنْبَرُ ! فَأَنْزِلْهُ ، قٰالَ : مٰا بِيَ إِلىٰ شَيْءٍ مِمّٰا ذَكَرْتَ حٰاجَةٌ ، قٰالَ : فَأَخْلُو بِكَ ؟ قٰالَ : كُلُّ سِرٍّ لِي عَلاٰنِيَةٌ ، قٰالَ : فَأَنْشُدُكَ بِـاللهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ ، الْحٰائِلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَلْبِكَ الَّذِي يَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمٰا تُخْفِي الصُّدُورُ، أَتَقَدَّمَ إِلَيْكَ الزُّبَيْرُ بِمٰا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ؟ قٰالَ :اللّٰهُمَّ نَعَمْ ، قٰالَ : لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مٰا سَأَلْتُكَ مٰا ارْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ، فَأَنْشُدُكَ اللهَ هَلْ عَلَّمَكَ كَلاٰماً تَقُولُهُ

دنباله حديث ـ ١

چون خداش نزد علی(ع) آمد:

بدستور آنها کار کرد؛ علی(ع)دید باخود رازی میگوید.خندید وفرمود یااخاعبدقیس،بفرمائید اینجا (با دست خودجائی را نزدیك خود باونشان داد).

خداش ـ خیر آقا جابسیار وسیع‌است، من فقط میخواهم پیامی بشمابرسانم.

علی ـ بفرمائید چیزی بخورید و بنوشید وجامه خود را باز کنید و صابونی بسر وبر خود بزنید و استراحت کنید و سپس پیام خود را هم برسانید ،قنبر؛ بر خیز او را منزل بده و وسائل پذیرائی اورا فراهم کن .

شرح ـ منظور علی (ع) از استراحت او کاستن از خستگی وعصبانیتی است که طبعاً در چنین شخصی شعله‌ور است ودراین‌حال نمیتواند توجه بحق وحقیقت داشته باشد وعلی (ع) میخواست او را بوضع عادی وارد کند واورا ارشادنماید.

خداش ـ خیر آقا من بدانچه فرمودی نیازی ندارم.

علی(ع)ـ پس بهتراست دریك مجلس محرمانه وخصوصی باهم صحبت کنیم.

شرح ـ علی(ع) میدانست که‌اوبا این وضع عصبانی متن سخنان زننده طلحه و زبیر را در برابر مردم می گوید و بیان آنها هم مایه آبرو ریزی خود آنها است و هم از نظر افکار عمومی بناچار نسبت به آن‌حضرت سوء اثر دارد ومصلحت بود که در صورت امکان این پیام و جواب آن درجلسه خصوصی طرح شود.

خداش ـ هر مطلب محرمانه و زیر پرده‌ای در نظر من آشکار تلقی میشود وخلاصه من حرف محرمانه‌ای ندارم.

علی (ع) ـ تو را بآن خدائی سوگند میدهم که از خودت بتو نزدیکتر است، آنکه میان تو و دلت حائل تواند شد، آنکه چشمکزدنها و راز سینه‌ها را میداند ، آیا زبیر بتو این سفارش ها را کرده است؟

خداش ـ بخدا آری او سفارش کرده ودستور داده.

علی(ع)ـ اگر آنچه پرسیدم کتمان میکردی، دیگردیده برهم نمیگذاشتی (یعنی‌هلاك میشدی)

إِذَا أَتَيْتَنِي ؟ قَالَ : اللّٰهُمَّ نَعَمْ ، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : آيَةَ السُّخْرَةِ ؟ قَالَ : نَعَمْ قَالَ : فَاقْرَأْهَا فَقَرَأَهَا وَ جَعَلَ عَلِيٌّ عليه السلام يُكَرِّرُهَا وَ يُرَدِّدُهَا وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ إِذَا أَخْطَأَ حَتّٰى إِذَا قَرَأَهَا سَبْعِينَ مَرَّةً قَالَ الرَّجُلُ : مَا يَرَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمْرَهُ يَتَرَدَّدُ هٰذَا سَبْعِينَ مَرَّةً، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَتَجِدُ قَلْبَكَ اطْمَأَنَّ ؟ قَالَ : إِي ـ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ـ قَالَ: فَمَا قَالَا لَكَ ؟ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ: قُلْ لَهُمَا : كَفَى بِمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ، زَعَمْتُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ وَابْنَا عَمِّي فِي النَّسَبِ، فَأَمَّا النَّسَبُ فَلَا أُنْكِرُهُ ـ وَ إِنْ كَانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً إِلَّا مَا وَصَلَهُ اللّٰهُ بِالْإِسْلَامِ ـ وَأَمَّا قَوْلُكُمَا: إِنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ ، فَإِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَصَيْتُمَا أَمْرَهُ بِأَفْعَالِكُمَا فِي أَخِيكُمَا فِي الدِّينِ وَ إِلَّا فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَ افْتَرَيْتُمَا بِادِّعَائِكُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ

تورا بخدا آیا بتوسخنی آموخت که چون نزد من آئی آن‌را بگوئی؟

خداش ـ بخداوند، آری بمن چیزی تعلیم داد.

علی(ع) ـ آیه مبارکه سخره بود؟

خداش ـ آری همان آیه‌است.

علی (ع) ـ آن‌را بخوان ـ علی بوی تلقین کردواو خواند وباز تکرار کرد وهرجاغلط میخواند برای اوباز میگفت تاهفتاد بار آن‌را خواند.

خداش ـ عجب‌است، امیرالمؤمنین دستور می‌دهد هفتادبار این آیه تکرار شود.

علی ـ حالا دریافتی که دلت خوب آسوده ومطمئن شد؟

خداش ـ آری، بآن خدائیکه جانم بدست اواست.

علی (ع) ـ اکنون بگو بدانم چه‌پیامی بتوداده‌اند که بمن برسانی.

خداش ـ متن پیام را بآن‌حضرت گزارش داد.

علی ـ درپاسخ آن‌ها بگو که سخن خود شما حجت بر خود شمااست ولی خدا مردم ستمکاررا رهبری نمیکند، شما معتقدید که هم برادر دینی منید و هم عموزاده نسبی من، نسب را منکر نیستم گرچه هر نسبی بریده‌شده جز آنچه‌را اسلام پیوندد واما اینکه گوئیدبرادر دینی من‌هستید، اگرراست میگوئید شما برخلاف کتاب خداعزوجل، وبنافرمانی آن درباره برادر دینی‌خود رفتار کردید،وگرنه بدروغ خزدرا برادر دینی من دانستید.

شرحـازمجلسی (ره) **و ان کان النسب مقطوعاً** یعنی نسب‌در غیر مواردحقوق‌دینی‌اعتباری ندارد و رعایت آن لازم نیست چون خدا میفرماید (۲۲ـ المجادله) نیابی تو مردی را که بخدا و رسولش گرویدند با دشمن خدا و رسولش دوستی کنند گرچه پدر یا پسر یا برادر یا عشیره آن‌ها باشد ـ و شاید مقصود نسب ظاهری باشد یا ازباب تسلیم مصلحتی وگرنه در قدح نسب طلحه اخباری وارد است و در این جا اشاره دارد که بواسطه شورش خود از اسلام خارج شدند،

فِي الدِّينِ وَ أَمَّا مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ مُحَمَّداً ﷺ فَإِنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمُوهُمْ بِحَقٍّ فَقَدْ نَقَضْتُمَا ذَلِكَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إِيَّايَ أَخِيراً وَ إِنْ فَارَقْتُمُوهُمْ بِبَاطِلٍ فَقَدْ وَقَعَ إِثْمُ ذَلِكَ الْبَاطِلِ عَلَيْكُمَا مَعَ الْحَدَثِ الَّذِي أَحْدَثْتُمَا ، مَعَ أَنَّ صَفْقَتَكُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لِطَمَعِ الدُّنْيَا زَعَمْتُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُكُمَا ؛ فَقَطَعْتَ رَجَاءَنَا ، لَا تَغِيبَانِ بِحَمْدِ اللهِ مِنْ دِينِي شَيْئاً وَ أَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي عَنْ صِلَتِكُمَا ، فَالَّذِي صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ وَ حَمَلَكُمَا عَلَى خَلْعِهِ مِنْ رِقَابِكُمَا كَمَا يَخْلَعُ الْحَرُونُ لِجَامَهُ وَ هُوَ اللهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً فَلَا تَقُولَا : أَقَلَّ نَفْعاً وَأَضْعَفَ دَفْعاً، فَنَسْتَحِقَّا اسْمَ الشِّرْكِ

فان کنتما صادقین این کلام دومعنی دارد:

۱ــ اینکه شما از اول ایمان نداشتید و منافق بودید و اگر هم براستی مؤمن بودید بواسطه شورش خود ازاسلام بیرون شدید چون قتال با امام را حلال دانستید که خدا اطاعت اورا واجب کرده و گرنه دراصل ادعای ایمان دروغ گفتید .

۲ ــ شما بعنوان اینکه مرا برادر دینی خواندید مرا مسلمان دانستید و بعد مرا مخالف دین قلمداد کردید و خود را هم دیندار معرفی کردید و برمن خروج کردید اگر راست میگوئید که من مسلمانم پس در خروج برمن و مخالفت با من مخالفت قرآن را کردید در ترك رعایت برادر دینی و خروج بر او ، و اگر بدروغ مرا برادر دینی خواندید بفسق و کذب خود اعتراف دارید پایان از مجلسی (ره).

من می گویم، ازاین بیان مجلسی استفاده میشود که این پیام بعد از قیام بر علیه امام‌ودرجبهه جنك جمل بوده‌است.

دنباله حدیث ــ ۱

و اما ادعای اینکه پس از وفات محمد(ص) از مردم کناره گرفتید اگر بخاطر من ورعایت حق بوده بواسطه اینکه اخیراً از من کناره گرفتید آن را نقض کردید و خلاف حق رفتید و اگر از روز اول بناحق از مردم کناره گرفتید هم گناه کناره گیری اول را بگردن دارید وهم گناه کناره گیری تازه خود را.

شرحــ مقصود این استکه در اسلام مصلحت درجه۱ مراعات حق من است که مخالفت‌بامردم را تجویز میکند اگر شما از روز اول این‌حق واقعی‌را رعایت کردید چرا ازآن برگشتید؟ مصلحت درجه ۲ رعایت وحدت اسلامی است که به پیروی از زمامدار وقت محقق میشود و شما اکنون آن را هم نقض کردید.

دنباله حدیث ــ ۱

با اینکه در حقیقت مقصد شما از مفارقت با مردم جز طمع و آرزوی‌دنیا نبوده است ــ شمافقط بمن اعتراض کردید که امید ما را بریدی ، حمد خدا را که نسبت بمن اعتراض و انتقاد دینی ندارید علت اینکه من از شما بریدم این استکه شما ازحق روگردانیدید و تعهدات حقه را ازگردن خود باز کردید و بدور انداختید مانند چهارپای سرکشی که مهار خودرا بگسلد، اواست خداوند، پروردگار ویاورمن ، چیزی را با اوشریك ندانم‌همه چیز بدست‌اواست، نگوئیدیاورتو کم سودتراست وسست تر

مَعَ النِّفاقِ وَأَمّا قَوْلُكُما : إِنّي أَشْجَعُ فُرْسانِ الْعَرَبِ وَ هَرْبُكُما مِنْ لَعْنِي وَ دُعائِي ، فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلاً إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَماجَتْ لُبُودُ الْخَيْلِ وَ مَلاَ سَحَراً كُما أَجْوافَكُما ، فَثَمَّ يَكْفِينِيَ اللهُ بِكَمالِ الْقَلْبِ ؛ وَأَمّا إِذا أَبَيْتُما بِأَنّي أَدْعُواللهَ فَلا تَجْزَعا مِنْ أَنْ يَدْعُوعَلَيْكُما رَجُلٌ ساحِرٌ مِنْ قَوْمٍ سَحَرَةٍ زَعَمْتُما ؛ اَللّهُمَّ أَفْعِصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قِتْلَةٍ وَ اسْفِكْ دَمَهُ عَلىٰ ضَلالَةٍ وَ عَرِّ فَطَلْحَةَ الْمَذَلَّةَ وَ ادَّخِرْ لَهُما فِي الْآخِرَةِ شَرّاً مِنْ ذٰلِكَ ، إِنْ كانا ظَلَمانِي وَ افْتَرَيا عَلَيَّ وَ كَتَما شَهادَتَهُما وَ عَصَياكَ وَعَصَيا رَسُولَكَ فِيَّ ، قُلْ : آمِينَ ، قالَ خِداشٌ : آمِينَ ، ثُمَّ قالَ خِداشٌ لِنَفْسِهِ : وَاللهِما رَأَيْتُ لِحْيَةً قَطُّ أَبْيَنَ خَطّاً مِنْكَ ، حامِلَ حُجَّةٍ يَنْقُضُ بَعْضُها بَعْضاً ، لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَها مِسْاكاً أَنا أَبْرَأُ إِلَى اللهِ مِنْهُما، قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : اِرْجِعْ إِلَيْهِما وَ أَعْلِمْهُما ما قُلْتُ ، قالَ : لا وَاللهِ حَتّىٰ تَسْأَلَ اللهَ أَنْ يَرُدَّنِي إِلَيْكَ عاجِلاً وَأَنْ يُوَفِّقَنِي لِرِضاهُ فِيكَ ، فَفَعَلَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ وَ قُتِلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ رَحِمَهُ اللهُ .

است در دفاع ازتو تاهم‌مشرك باشيد وهم منافق؛ اينكه گفتيد من‌اشجع فارسان عربم وازترس‌ونفرينم گريزانيد، بايد بدانيد كه هرموقفى عملى دارد (هرسخن جائى و هر نكته مقامى‌دارد) وقتى كه نيزه ها درهم شود و زين اسب سواران موج زند و ششهاى شما از ترس در درونتان باد كند آن‌جا است كه خدا با دل آرام ياد من است و اگر از همين نگرانيد كه من بشما نفرين ميكنم ، از اينكه مرد جادو گرى در باره شمـا نفرين كند و بعقيده شما از خاندان جادو گرى هم باشد چـه ترسى داريد ؟

بار خدايا زبير را بيدترين قتلى بكش و بگمراهى خونش را بريز و طلحه را خوارگردان و در آخرت بدتر از اين براى آن‌ها ذخيره كن براى آنكه بمن ستم كردند، وبرمن افترا بستند و گواهى خود را درباره من كتمان كردند و تو را و رسولت را نافرمانى كردند نسبت بمن، بگو آمين خدايا مستجاب كن.

خداش آمين گفت و با خود گفت بخدا هرگز ريش خطا كارترى چون خود نديدم كه پيام احتجاج آورد و همه ضد و نقيض باشد و خدا آن را قابل تمسك نكرده باشد ، من بخدا از آن‌دو تن بيزارم .

على(ع)ـ برگرد وپاسخ‌پيام آن‌هارابرسان.

خداشـ نه بخدا تااينكه از خدا درخواست كنى مرا بزودى بشما برگرداند و موفق دارد كه رضايت اورا نسبت بشما فراهم كنم.

على (ع) دعا كرد و لختى نشد كه برگشت خدمت آن حضرت و با او بود و روز جنك جمل كشته شد رحمه‌الله.

شرحـ از مجلسى (ره) خدا دعاى آن حضرت را درباره هر دو مستجاب كرد، زيرا زبير در

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ جَرَّاحِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ رَافِعِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ : كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ، فَبَيْنَا عَلِيٌّ عليه السلام جَالِسٌ إِذْ جَاءَ فَارِسٌ فَقَالَ : اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ مَالَكَ ـ ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ ـ لَمْ تُسَلِّمْ عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : بَلَى سَأُخْبِرُكَ عَنْ ذَلِكَ كُنْتُ إِذْ كُنْتَ عَلَى الْحَقِّ بِصِفِّينَ فَلَمَّا حَكَّمْتَ الْحَكَمَيْنِ بَرِئْتُ مِنْكَ وَسَمَّيْتُكَ مُشْرِكاً فَأَصْبَحْتُ لَا أَدْرِي إِلَى أَيْنَ أَصْرِفُ وِلَايَتِي وَاللهِ لَأَنْ أَعْرِفَ هُدَاكَ مِنْ ضَلَالَتِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا فَقَالَ لَهُ : عَلِيٌّ عليه السلام : ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ قِفْ مِنِّي قَرِيباً أُرِيكَ عَلَامَاتِ الْهُدَى مِنْ عَلَامَاتِ الضَّلَالَةِ ، فَوَقَفَ الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ فَارِسٌ يَرْكُضُ حَتَّى أَتَى عَلِيّاً عليه السلام فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؛ أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللهُ عَيْنَكَ ، قَدْوَاللهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ، فَقَالَ لَهُ : مِنْ دُونِ النَّهْرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ ؟ قَالَ : بَلْ مِنْ دُونِهِ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَا يَعْبُرُونَ أَبَداً حَتَّى يُقْتَلُوا ، فَقَالَ الرَّجُلُ : فَازْدَدْتُ فِيهِ بَصِيرَةً . فَجَاءَ آخَرُ يَرْكُضُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَقَالَ

آغاز نبرد از میدان بیرون شد و مردی از بنی تمیم بدنبال او رفت و او را کشت و طلحه در آغاز نبرد در خود میدان کشته شد ـ ظلم آن‌ها درباره علی بیعت شکنی و مخالفت و انکار خلافت باطنی و ظاهری او بوده وافترا از نظر شرکت دادن او در قتل عثمان و استناد سحر و کهانت بوده ، و کتمان شهادت نسبت به نصوصی که از پیغمبر درباره او شنیده بودند چنانچه روایاتی در این باره نقل شده است.

۲ ـ رافع بن سلمه گوید روزجنك نهروان من حضورعلی(ع) بودم، علی درجای‌خود نشسته‌بود که سواری نزداو آمد و گفت السلام‌علیك یاعلی ـ فرمود وعلیك‌السلام، مادر برتو گرید چرا بلقب امیر ـ المؤمنین بمن‌سلام نکردی؟ گفت آری علت آنرا من بشما خبرمیدهم، شما درصفین بحق‌بودی‌ولی‌چون حکمین را امضاء کردی من از تو بیزار شدم و تو را مشرك دانستم و سرگردان شدم که پیرو چه کسی باشم . بخدا اگر من بتوانم بفهمم که تو بر حقی یا ناحقی از دنیا و ما فیها برای من بهتر است.

علی (ع) مادرت برتو بگرید، نزدیك من بایست تانشانه‌های حق وهدایت را بتو بنمایم وآنها را از نشانه‌های گمراهی ممتاز گردانم آن‌مردنزدیك آن‌حضرت ایستاد دراین‌میان سواری دوان‌آمد تانزد علی(ع) وگفت یا امیرالمؤمنین مژده فتح‌بگیر خدا چشمت راروشن کند، بخدا همه‌مردم‌مخالف کشته شدند، علی(ع) باو فرمود زیرنهر یاپشت نهر، گفت آری زیرنهر، فرمود دروغ گفتی سوگند بدانکه دانه را شکافد ودمزن را برآرد، از نهر نگذرند هرگز تاکشته شوند.

آن‌مرد گوید درباره آن‌حضرت بیشتر بینا شدم، دیگری اسب‌دوان آمد وگفتهٔ اولیرا تأیید

لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ فَرَدَّ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِثْلَ الَّذِي رَدَّ عَلٰى صَاحِبِهِ ، قَالَ الرَّجُلُ الشَّاكُّ : وَ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَ عَلٰى عَلِيٍّ عليه السلام فَأَفْلَقَ هَامَتَهُ بِالسَّيْفِ ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانِ يَرْكُضَانِ قَدْ أَعْرَقَا فَرَسَيْهِمَا فَقَالَا : أَقَرَّ اللهُ عَيْنَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ قَدْ وَاللهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمِنْ خَلْفِ النَّهْرِ أَوْمِنْ دُونِهِ ؟ قَالَا: لَا بَلْ مِنْ خَلْفِهِ ، إِنَّهُمْ لَمَّا اقْتَحَمُوا خَيْلَهُمُ النَّهْرَوَانَ وَضَرَبَ الْمَاءُ لَبَّاتِ خُيُولِهِمْ رَجَعُوا فَأُصِيبُوا ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَدَقْتُمَا ، فَنَزَلَ الرَّجُلُ عَنْ فَرَسِهِ فَأَخَذَ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ بِرِجْلِهِ فَقَبَّلَهُمَا، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : هٰذِهِ لَكَ آيَةٌ .

۳ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِكُرْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُدَاهِي ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِالْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ ، عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِيَّةِ قَالَتْ : رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَ مَعَهُ دِرَّةٌ لَهَا سَبَّابَتَانِ يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِي الْجِرِّيِّ وَالْمَارِمَاهِيِّ وَالزِّمَّارِ وَ يَقُولُ لَهُمْ : يَا بَيَّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ ، فَقَامَ إِلَيْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ ؟ قَالَ : فَقَالَ لَهُ : أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللِّحَى وَ فَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمُسِخُوا فَلَمْ أَرَ نَاطِقاً أَحْسَنَ نُطْقاً مِنْهُ ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتّٰى قَعَدَ فِي

کرد و امیرالمؤمنین (ع) همان جوابرا باوداد، آن مرد شاك گوید، میخواستم برعلی (ع)حمله برم وبا شمشیر سرش‌را دونیم کنم، سپس دو سوار دیگر اسب‌دوان آمدند و اسبان آن ها عرق کرده بودند، گفتند یا امیرالمؤمنین خدا چشمت‌را روشن کند مژده فتح رادریافت کن بخدا همه‌قوم‌خوارج کشته شدند، علی(ع) فرمود: پشت نهر یاپائین نهر، گفتند، نه، بلکه پشت‌نهر، چون اسب خود را بنهروان انداختند وآب بگلوگاه اسبان زد برگشتند وهمه کشته شدند، امیرالمؤمنین (ع) فرمود ، شما راست گفتید ،آن‌مرد ازاسبش فرودآمد ودست وپای امیرالمؤمنین(ع) رابوسید، علی(ع)فرمود، این‌معجزهٔ بود که برای تواظهارشد.

۳ـ حبابه والبیه گوید (زنی بوده ازوالبه که نام‌موضعی است دریمن) امیرالمؤمنین (ع) رادر شرطةالخمیس (پیش قراولان لشکر، ولشکر راخمیس نامند یعنی‌پنج قسمتی چون تقسیم میشده به : ۱ـمقدمه۲ ساقه ۳ میمنه٤ ،میسره٥ـقلب یابرای‌آنکه ازغنیمت خمس‌میداده‌است ازمجلسی(ره)وممکن است مقصود از شرطةالخمیس **دژبانی** باشد چنانچه امروزه میگویند) دیدار کردم یك شلاق‌دوشاخه دردست داشت و با آن فروشندگان جری (ماهی بی‌فلس) و مار ماهی و زمادرا (نوعی از همان مار ماهی) میزد و بآنها میفرمود: ای فروشندگان یهودی‌های مسخ‌شده وجند بنی مروان، فرات‌بن‌احنف خدمت آن حضرت ایستاد و عرضکرد ، یا امیرالمؤمنین جند بنی مروان چیست ؟ گوید در جواب او فرمود: مردمی بودند که ریش‌ها را میتراشیدند وسبیلهارا تاب میدادند ومسخ شدند.

شرحـ از مجلسی(ره)ـ مسوخ جمع مسخ است و این حیواناترا ازنظر شباهت مسوخ گویندنه

رَحَبَةِ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ لَهُ: يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَادَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ‌اللهُ ؟ قَالَتْ : فَقَالَ ائْتِنِي بِتِلْكَ الْحَصَاةِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي : يَا حَبَابَةُ ! إِذَا ادَّعَى مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ ، فَقَدَرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ ، فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَالْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ ، قَالَتْ : ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ فَقَالَ : يَا حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ ! فَقُلْتُ : نَعَمْ يَا مَوْلَايَ ! فَقَالَ : هَاتِي مَا مَعَكِ قَالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَتْ : ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ ، ثُمَّ قَالَ لِي : إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلاً عَلَى مَا تُرِيدِينَ أَفَتُرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ يَا سَيِّدِي! فَقَالَ :

آنکه ازنتاج آن‌ها باشند، زیرا مسخ‌شده‌ها پس از سه روز همه مرده‌اند چنانچه درخبر است ، جند بنی‌مروان یکی از قومهای گذشته‌اند و باین روایت استدلال کردند برای حرمت تراشیدن ریش و بلکه دراز کردن سبیل وبرآن اعتراض وارد است زیرااین روایت دلالت دارد بر حرمت هردو عمل معاً یاهریك ازآن‌ها درشرع پیش ازشرع ما نه‌در شریعت اسلام واگر گویند چون درمقام ذم بیان‌آن هارا کرده‌است دلیل حرمت آنها در این شرع هم نیزمیشود.

جواب گوئیم که امام‌درمقام ذم ایندو کار نیست بلکه در مقام مذمت بیع مسوخ‌است چنانچه‌بنی اسرائیل برای صید ماهی درروزشنبه هم‌مسخ شدند واین دلیل‌نیست که صید ماهی روزشنبه برمسلمان حرامست، آری بعضی اخبار دلالتی برتحریم دارد ولی‌دلالت وسند آن‌مورد اعتراض‌است (در نتیجه دلیل حرمت‌آن درشرع اسلام‌مسلم نیست) واین‌جا مورد بحث درآن نیست.

دنباله حدیث ـ۳

حبابه گوید من خوش سخن‌تری از آن حضرت ندیدم و بدنبال او رفتم و رفتم تا در پیشخان مسجد نشست، من بآن حضرت گفتم یا امیرالمؤمنین دلیل‌امامت چیست؟ یرحمك‌الله، گوید:بمن‌فرمود، آن سنگریزه را بیاور برای من (و بادست خود بیك سنگریزه اشاره کرد) من آنرا برای‌او آوردم وبا خاتم خود مهر برآن نهاد که نقش بست وبمن فرمود، ای حبابه هر که مدعی امامت‌شدوتوانست مثل من این‌سنك را مهر کند بدانکه اوامام مفترض‌الطاعه‌است، امام هرچیز را بخواهد میداند، گوید من پی‌کار خود رفتم تا امیرالمؤمنین (ع) فوت کرد آمدم خدمت امام‌حسن (ع) که‌بجای‌امیرالمؤمنین (ع) نشسته بود ومردم ازاو سئوال میکردند، چون مرا دید، فرمود ای حبابه والبیه؛ عرضکردم نعم یامولای فرمود: آنچه همراه داری بیاور، من آن سنك را بآن حضرت دادم و مانند امیرالمؤمنین با خاتم خود نقش برآن نهاد.

گوید سپس نزد حسین (ع) آمدم واو در مسجد رسولخدا (ص) بود، مرا نزد خود خواند و خوش آمد گفت وسپس بمن فرمود؛ دلیل آنچه تو میخواهی موجوداست، نشانه امامت را میخواهی؟ گفتم آری ای آقای من.

هٰاتِي مٰا مَعَكِ ، فَنٰاوَلْتُهُ الْحَصٰاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهٰا، قٰالَتْ : ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ بَلَغَ بِيَ الْكِبَرُ إِلىٰ أَنْ أَرْعَشْتُ وَ أَنَا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلاٰثَ عَشَرَةَ سَنَةً فَرَأَيْتُهُ رٰاكِعاً وَ سٰاجِداً وَ مَشْغُولاً بِالْعِبٰادَةِ فَيَئِسْتُ مِنَ الدَّلاٰلَةِ ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبّٰابَةِ فَعٰادَ إِلَيَّ شَبٰابِي ، قٰالَتْ : فَقُلْتُ : يٰا سَيِّدِي ! كَمْ مَضىٰ مِنَ الدُّنْيٰا وَ كَمْ بَقِيَ ؟ فَقٰالَ : أَمّٰا مٰا مَضىٰ فَنَعَمْ وَ أَمّٰا مٰا بَقِيَ فَلا ، قٰالَتْ : ثُمَّ قٰالَ لِي : هٰاتِي مٰا مَعَكِ فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصٰاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهٰا ، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهٰا ، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهٰا ، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهٰا ، ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضٰا عليه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهٰا .

وَ عٰاشَتْ حَبٰابَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلىٰ مٰا ذَكَرَهُ مُحَمَّدُ بْنُ هِشٰامٍ .

٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ ، عَنْ أَبِي هٰاشِمٍ دٰاوُدَ ابْنِ الْقٰاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قٰالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَاسْتُؤْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ ، طَوِيلٌ ، جَسِيمٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوِلاٰيَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ وَ أَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ ، فَجَلَسَ مُلاٰصِقاً لِي ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هٰذٰا ؟ فَقٰالَ : أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام هٰذٰا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرٰابِيَّةِ

فرمود: آنچه باخود داری بیاور، من آن سنگر اباو دادم و برایم مهری بر آن نهاد ، گوید پس از آن خدمت علی بن الحسین (ع) آمدم وتا آنجا پیر شده بودم که رعشه گرفته بودم و ۱۱۳ سال برای خود میشمردم دیدم آن حضرت در رکوع و سجود است و مشغول عبادتست و بمن توجهی ندارد و من از دریافت نشانه امامت ناامید شدم و آن حضرت باانگشت سبابه خود بمن اشارتی کرد وجوانیم برگشت گوید، گفتم ای آقای من از دنیا چه اندازه گذشته وچه مانده است؟ فرمود نسبت بآنچه گذشته آری و آنچه مانده است، نه .

گوید سپس بمن فرمود آنچه باخود داری بیاور، من آن سنك را بآن حضرت دادم وبرایم بر آن مهری نهاد و سپس نزد امام باقر (ع) آمدم وبرایم مهری بر آن نهاد و سپس نزد امام صادق(ع) آمدم و بر آن برایم مهری نهاد وپس از آن نزد امام کاظم(ع) آمدم و آنرا برایم مهر کردوسپس نزد امام رضا آمدم وآنرا برایم مهر کرد- و حبابه والبیه پس از آن نه ماه زنده بود- چنانچه محمد بن هشام (هاشم خ ل) گفته است .

شرح- ازمجلسی (ره) محمدبن هشام(هاشم خ ل) همان خثعمی است که ازعبدالکریم در غیر این حدیث روایت میکند ولی در این جا روایت از برادرش عبدالله است واورا در رجال نام نبرده اند.. وبدانکه طبق این خبر باید عمر حبابه ۲۳۵ سال یا بیشتر باشد چنانچه از تواریخ ائمه(ع) بر آید.

٤ـ ابی هاشم داود بن قاسم جعفری گوید: من نزد ابی محمد (امام حسن عسکری ـ ع) بودم برای مردی یمنی اجازه ورود خواستند و مردی درشت و بلند و تنومند وارد شد و بر آن حضرت بامامت سلام داد و امام با پذیرائی باو جوابداد ودستور داد بنشیند واو پهلوی من نشست، ومن باخود گفتم کاش میدانستم این مرد کیست.

صاحِبَةِ الْحَصاةِ الَّتِي طَبَعَ آبائِي عليهم السلام فِيها بِخَواتِيمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ وَقَدْ جاءَ بِها مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيها ، ثُمَّ قالَ : هاتِها فَأَخْرَجَ حَصاةً وَ فِي جانِبٍ مِنْها مَوْضِعُ أَمْلَسُ ، فَأَخَذَها أَبُومُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ أَخْرَجَ خاتَمَهُ فَطَبَعَ فِيها فَانْطَبَعَ فَكَأَنِّي أَرَى نَقْشَ خاتَمِهِ السّاعَةَ « الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ » فَقُلْتُ لِلْيَمانِيِّ : رَأَيْتَهُ قَبْلَ هٰذا قَطُّ ؟ قالَ : لا وَاللهِ وَإِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلىٰ رُؤْيَتِهِ حَتّىٰ كَأَنَّ السّاعَةَ أَتانِي شابٌّ لَسْتُ أَراهُ فَقالَ لِي : قُمْ فَادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ ثُمَّ نَهَضَ الْيَمانِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ، ذُرِّيَّةٌ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ أَشْهَدُ بِاللهِ أَنَّ حَقَّكَ لَواجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ثُمَّ مَضىٰ فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ ، قالَ إِسْحاقُ : قالَ أَبُوهاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ : وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ فَقالَ: اسْمِي مَهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سَمْعانَ بْنِ غانِمِ بْنِ اُمِّ غانِمٍ وَهِيَ الْأَعْرابِيَّةُ الْيَمانِيَّةُ، صاحِبَةُ الْحَصاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيها أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالسِّبْطُ إِلىٰ وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام .

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ زُرارَةَ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : لَمّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَخَلا بِهِ فَقالَ لَهُ : يا ابْنَ أَخِي قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمامَةَ

امام (ع) فرمود، این از فرزندان آن زن اعرابیه صاحب سنگریزه‌ایست که پدرانم باخاتم‌خود بر آن مهر نهاده‌اند ونقش بسته‌است و آنرا با خود آورده است تامن هم آنرا مهر کنم سپس‌فرمود آنرا بیاور یك‌سنك کوچکی در آورد که در یکطرفش محل صافی بود امام عسکری (ع) آن را گرفت و مهرش را بیرون آورد و بر آن زد ونقش برداشت گویا هم‌اکنون نقش مهر اورا در آن سنك مینگرم (الحسن‌بن علی) بآن یمنی گفتم، آنحضرت را هرگز پیش‌از این دیده بودی ؟ گفت نه بخدا من روزگاریست کمال شوق را داشتم که او را ببینم و گویا همین اکنون جوانی که اورا دراین جا نمی‌بینم نزد من آمد و گفت برخیز و داخل شو و من داخل شدم، سپس آن یمنی برخاست و میگفت رحمت خدا وبرکات او برشما خاندان و ذریه‌ای که همه از یکدیگرید، من بخدا گواهم که حق تو واجبست چون وجوب حق امیرالمؤمنین (ع) و امامان بعداز او (ع) ورفت و دیگر من او را ندیدم، ابواسحق جعفری گوید: من ازاو نامش را پرسیدم، گفت نامم مهجع پسر صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم پسر ام غانم وآن،زن‌عرب بیابانی‌ازیمن بود وصاحب سنگریزه‌ایست که امیرالمؤمنین واولادش تاامام‌رضا(ع) بر آن مهرزدند.

شرحـ از مجلسی (ره) ابوعبدالله بن عیاش گفته این ام غانم که صاحبه حصاة است غیر ازآن حبابه والبیه صاحبه حصاة‌است وصاحبه حصاة نخست که جزایندو است ام‌سلیم است که سنك‌اوراپیغمبر و امیرالمؤمنین(ع)مهرزده‌اند.

٥ـ ابی‌جعفر امام باقر(ع) فرمود: چون حسین(ع) شهید شد ، محمد بن حنفیه تقاضا کرد از علی‌بن الحسین(ع) وبااو خلوت نمود و گفت برادرزاده عزیزم میدانیکه رسولخدا وصیت وامامت را

مِن بَعْدِهِ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام ، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ صَلّىٰ عَلىٰ رُوحِهِ وَلَمْ يُوصِ وَ أَنَا عَمُّكَ وَصِنْوُ أَبِيكَ وَ وِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سِنِّي وَقَدِيمِي أَحَقُّ بِهٰا مِنْكَ فِي حَدَاثَتِكَ ، فَلَا تُنَازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ وَلَا تُحَاجَّنِي، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا عَمِّ اتَّقِ اللهَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ، إِنَّ أَبِي يَا عَمِّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَوْصَى إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ وَعَهِدَ إِلَيَّ فِي ذٰلِكَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَشْهِدَ بِسَاعَةٍ وَ هٰذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عِنْدِي ؛ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهٰذَا، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمْرِ وَ تَشَتُّتَ الْحَالِ ، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذٰلِكَ فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتّىٰ نَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ وَ نَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ، قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : وَ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّةَ ، فَانْطَلَقَا حَتّىٰ أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: اِبْدَأْ أَنْتَ فَابْتَهِلْ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ ثُمَّ سَلْ ، فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ وَ سَأَلَ اللهَ ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ ، فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا عَمِّ لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً وَ إِمَاماً لَأَجَابَكَ ، قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَادْعُ اللهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي وَسَلْهُ، فَدَعَا اللهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِمَا أَرَادَ ثُمَّ قَالَ : أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ

بعداز خود بامیرالمؤمنین (ع)داد و سپس بحسن وسپس بحسین (ع) و پدر ترا (علیه‌السلام) کشتند و وصیتی نکرد، من عم تو وبرادر پدر توام واز پشت علی(ع) هستم وباسابقه سن و پیشینه‌ای که دارم از تو بامامت سزاوارترم در این جوانی تو، بامن در وصیت و امامت نزاع مکن ومحاکمه نداشته باش، علی‌بن‌الحسین(ع) باوفرمود عموجان، ازخدا بپرهیز وچیزی‌که حق تونیست ادعا مکن،من بتو پند میدهم که مبادا ازنادان‌ها باشی، براستی پدرم پیش‌ازآنکه بعراق برود بمن وصیت کرد وساعتی پیش ازشهادتش امامت‌را بمن سپرد واین سلاح رسول‌الله(ص)است که نزد من است متعرض این مقام مشو که می‌ترسم عمرت کوتاه شود و حالت پریش گردد، خدا عزوجل وصیت وامامت را در نسل حسین (ع) مقرر داشته و اگر میخواهی این حقیقت را بدانی بیا برویم نزد حجر الاسود و محاکمه کنیم و از او بپرسیم امام باقر (ع)فرمود این صحبت میان آنهادر مکه بود، رفتند نزدحجرالاسود و علی‌بن الحسین بمحمدبن حنفیه گفت تو اول برو و بدرگاه خدا عزوجل زاری کن و از او بخواه که حجرالاسود بسود تو سخن گوید و سپس از او بپرس، محمد در دعا زاری سرداد و از خدا در خواست کرد و حجرالاسود را برای سخن دعوت کرد و باو پاسخی نداد، علی‌بن الحسین فرمود ای عمو اگر تو وصی و امام بودی‌هرآینه حجرالاسود بتو پاسخ میداد، محمد بآن حضرت گفت‌ای‌برادر زاده پس تو دعا کن واز او بخواه.

علی‌بن الحسین دعائی را که خواست خواند و سپس فرمود از تو میخواهم بحق آنکه میثاق انبیاء را در تو نهاده است و هم میثاق اوصیاء و همه مردم را که هرآینه بمن خبردهی ازوصی‌وامام

وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مَنِ الْوَصِيُّ وَالْإِمَامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ : فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ،عَنْ أَبِيهِ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ؛ عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ.

٦ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ قَالَ : دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هٰذَا الْأَمْرِ فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقُلْتُ : أَخْبِرُونِي عَنْ عَالِمِ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ ؟ فَقَالُوا : عَبْدُ اللهِ ابْنُ الْحَسَنِ .

فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ ، فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ لَهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى مَوْلَاكَ ، فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ لِي : اُدْخُلْ فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الْاِجْتِهَادِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقُلْتُ : أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ ، فَقَالَ : مَا حَاجَتُكَ ؟ فَقُلْتُ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ ، فَقَالَ : أَمَرَرْتَ بِابْنِي مُحَمَّدٍ ؟ قُلْتُ : بَدَأْتُ بِكَ ، فَقَالَ : سَلْ ،فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ ، فَقَالَ تَبِينُ بِرَأْسِ الْجَوْزَاءِ وَالْبَاقِي وِزْرٌ عَلَيْهِ وَ عُقُوبَةٌ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَاحِدَةٌ ، فَقُلْتُ : مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ ؟ فَقَالَ :

بعد ازحسین بن علی (ع).

گوید حجرالاسود چنان جنبید که نزدیك بود ازجا کنده‌شود وسپس خدا آنرا بسخن آوردبا زبان عربی روشن وشیوا ، وگفت بارخدایا براستی‌وصیت وامامت بعدازحسین بن علی (ع) با علی‌بن حسین‌بن علی بن ابیطالب است پسر فاطمه‌دختر رسولخدا (ع) گوید پس‌از آن محمدبن‌علی‌برگشت وپیرو علی‌بن الحسین گردید.

٦ـ کلبی‌نسابه گوید: من وارد مدینه شدم واز امر امام‌وقت چیزی نمیدانستم بمسجد رفتم و بگروهی ازقریش برخوردم وگفتم مرا از دانشمند اهل‌البیت (ع) مطلع کنید، گفتندعبدالله‌بن‌الحسن است، من بمنزل اورفتم واجازه ورود خواستم مردی بیرون‌آمد که بگمانم غلام‌او بود باوگفتم‌برای من اجازه بگیربرای ورود بمولایت، رفت وبرگشت وگفت بفرما. من واردشدم ودیدم پیر مردی‌است ملازم عبات ودر آن کوشا بوده است بر او سلام دادم ، بمن‌گفت : تو کیستی ؟ گفتم کلبی نسابه ، فرمود: چه‌کار داری؟ گفتم آمدم مسئله‌ای بپرسم ازشما، گفت نزد پسرم محمدرفتی؟ گفتم اول‌خدمت شما رسیدم ، گفت بپرس، گفتم بفرمائید از اینکه مردی بزنش بگوید **انت طالق** بشماره ستاره های آسمان؟ جواب گفت سه‌طلاق آن واجب میشود (بشماره ستاره‌های رأس‌الجوزاء) وباقی وبال و عقوبت براواست باخود گفتم این‌یك مسئله که (نمیداند).

قَدْمَسَحَ قَوْمٌ صَالِحُونَ وَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَانَمْسَحُ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : ثِنْتَانِ ، فَقُلْتُ : مَا تَقُولُ فِي أَكْلِ الْجِرِّيِّ أَحَلَالٌ هُوَأَمْ حَرَامٌ ؟ فَقَالَ : حَلَالٌ إِلَّا أَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ نَعَافُهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : ثَلَاثٌ ، فَقُلْتُ : فَمَا تَقُولُ فِي شُرْبِ النَّبِيذِ ؟ فَقَالَ : حَلَالٌ إِلَّاأَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَانَشْرَبُهُ.

فَقُمْتُ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَقُولُ : هٰذِهِ الْعِصَابَةُ تَكْذِبُ عَلَىٰ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَظَرْتُ إِلَىٰ جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ : مَنْ أَعْلَمُ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ ؟ فَقَالُوا : عَبْدُاللهِ بْنُ الْحَسَنِ ، فَقُلْتُ : قَدْ أَتَيْتُهُ فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً فَرَفَعَ رَجُلٌ رَأْسَهُ فَقَالَ : ائْتِ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ ، فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَةِ ، فَقُلْتُ : إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا مَنَعَهُمْ مِنْ إِرْشَادِي إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ الْحَسَدُ،فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ إِيَّاهُ أَرَدْتُ .

فَمَضَيْتُ حَتَّىٰ صِرْتُ إِلَىٰ مَنْزِلِهِ فَقَرَعْتُ الْبَابَ ، فَخَرَجَ غُلَامٌ لَهُ فَقَالَ : ادْخُلْ يَاأَخَا كَلْبٍ فَوَاللهِ لَقَدْ أَدْهَشَنِي ، فَدَخَلْتُ وَ أَنَا مُضْطَرِبٌ وَ نَظَرْتُ فَإِذَا شَيْخٌ عَلَىٰ مُصَلًّىٰ بِلَامِرْفَقَةٍ وَلَابَرْدَعَةٍ، فَابْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لِي: مَنْ أَنْتَ ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : يَا سُبْحَانَ اللهِ غُلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ : ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ ؛ وَ يَسْأَلُنِي الْمَوْلَىٰ مَنْ أَنْتَ ؟! فَقُلْتُ لَهُ : أَنَاالْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ ،

گفتم: شیخ چه‌میفرماید درمسح‌روی‌موزه برای‌وضوء؟ گفت یك‌مردم خوبی بر آن‌مسح‌میکرده‌اند ولی مااهل البیت بر آن‌مسح نکنیم، باخود گفتم‌این دوتا (که نمیداند) گفتم چه میفرمائیددرخوردن گوشت جری (مار ماهی) حلال است یاحرام؟ گفت حلال‌است ولی مااهل البیت آنرا بدداریم با خود گفتم (این سه مسئله مخالف باشیعه) گفتم چه میفرمائید در نوشیدن شراب خرما؟ فرمود حلالست ولی ماخاندان ننوشیم.

من برخواستم و بیرون آمدم و میگفتم این جمعیت باهل‌البیت دروغ‌بستند و بمسجد رفتم‌وجمعی ازقریش رادیدم و مردم دیگری را ، برآنها سلام دادم و گفتم ، اعلم اهل‌البیت کیست ؟ گفتند عبدالله بن‌الحسن، گفتم من نزد اورفتم چیزی نداشت، یکی ازآن مردم سر بلند کرد و گفت برو نزد جعفر بن محمد که او اعلم اهل‌البیت است ، یکی از حاضران او را ملامت کرد ، دانستم که از اول حسد مانع آنها بوده که مرا بآن حضرت ارشاد کنند ، من باو گفتم ، وای بر تو ، من هم او را می خواستم.

من رفتم تا بمنزل‌او رسیدم ودررا زدم وغلامی‌آمد و گفت ای‌اخاکلب بفرما: بخدا درهراس‌شدم (که ندیده مراشناخته) بادل طپان واردشدم، دیدم آن‌آقا روی جانماز خودنشسته نه‌پشتی دارد و نه توشك وپلاس پس‌از سلام روبمن کرد وفرمود: تو کیستی؟ باخود گفتم یاسبحان‌الله، غلامش مرابردر خانه شناخت و گفت ای‌مرد کلبی واردشو و آقایش بمن میگوید، تو کیستی ؟ گفتم من کلبی نسابه‌ام ، بادست خود سینانش زد وفرمود : « دروغ گفتند آنها که ازخدا گذشتندوسخت گمراه شدند وسخت

فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَىٰ جَبْهَتِهِ وَ قَالَ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً يَا أَخَا كَلْبٍ ! إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : « وَعَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً » أَفَتَنْسِبُهَا أَنْتَ ؟ فَقُلْتُ : لَاجُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَقَالَ لِي : أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ ؟ قُلْتُ . نَعَمْ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ حَتَّىٰ ارْتَفَعْتُ فَقَالَ لِي : قِفْ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، وَيْحَكَ أَتَدْرِي مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ؟ قُلْتُ نَعَمْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ، قَالَ : إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ [بْنِ فُلَانٍ] الرَّاعِيَ الْكُرْدِيَّ إِنَّمَا كَانَ فُلَانَ الرَّاعِيَ الْكُرْدِيَّ عَلَىٰ جَبَلِ آلِ فُلَانٍ فَنَزَلَ إِلَىٰ فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِي كَانَ يَرْعَىٰ غَنَمَهُ عَلَيْهِ فَأَطْعَمَهَا شَيْئاً وَ غَشِيَهَا فَوَلَدَتْ فُلَاناً وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ وَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ ، ثُمَّ قَالَ : أَتَعْرِفُ هٰذِهِ الْأَسَامِي ؟ قُلْتُ : لَاوَاللهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكُفَّ عَنْ هٰذَا فَعَلْتَ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا قُلْتَ فَقُلْتُ ، فَقُلْتُ : إِنِّي لَاأَعُودُ ،قَالَ : لَانَعُودُ إِذاً وَ اسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ.

فَقُلْتُ لَهُ : أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ ؟ قُلْتُ : بَلَىٰ ، قَالَ : فَاقْرَأْ فَقَرَأْتُ « فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ » قَالَ : أَتَرَىٰ هٰهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ ؟ قُلْتُ : لَا ، قُلْتُ : فَرَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثاً ؟ قَالَ: تُرَدُّ إِلَىٰ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : لَاطَلَاقَ إِلَّا عَلَىٰ طُهْرٍ، مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ

بزبان آشکاری گرفتار گردیدند » .

ای اخا کلب براستی خدا عزوجل فرماید (۳۸ـ الفرقان) **عاد وثمود و اصحاب رس و ملتهای بسیاری در این میان**ـ تو (که خود را دانای ماهر بانساب میدانی) نسب آنهارا میدانی؟ گفتم ، قربانت نه، فرمود نسب خودرا میدانی؟ گفتم ، آری من فلان بن فلان بن فلان وبالا رفتم تا آنکه بمن فرمود آرام باش این طور نیست که تو بحساب میآوری، وای برتو میدانی فلان بن فلان (یکی از اجداد اورا نام برد) کیست؟ گفتم: آری؛ فلانی پسر فلان است، فرمود: فلان بن فلان پسر فلان چوپان کرد است (نه آنکه تو میگوئی) آنفلان چوپان کردی، در کوه آل فلان بودواز آنکوهی که گوسفند در آن میچرانید، نزد فلانه زن فلان فرود آمد وچیزی باواطعام کرد وبر او درآمد وآنزن فلانی را زائید وفلان بن فلان (یکی از اجدادتو) ازفلانه زن وفلان بن فلانست (یعنی آنچوپان کرد) فرمود تو این نامها را میدانی؟ گفت: نه، خواهشدارم از این صحبت صرف نظر کنید امام فرمود: همانا تو گفتی ومرا بسخن آوردی، کلبی گوید: من گفتم دیگر ازاین سخن ها نمیگویم، فرمود: ازاین حرفها مگوو ازآنچه بخاطر آن آمدی بپرس گفتم:

بفرمائید از مردی که بزنش گوید: **انت طالق** بشماره ستاره های آسمان؟ فرمود؛ وای بر تو، سوره طلاق رانخواندی گفتم چرا فرمود: بخوان، این آیه را خواندم (۱ـ الطلاق) طلاق دهید آنها را برای عده شان وعده را شماره کنید ـ فرمود دراین جا نجوم سماء را میبینی؟ گفتم، نه، گفتم مردی به زنش گوید **انت طالق** ثلاثا، فرمود باید بکتاب خدا وسنت پیغمبر برگردد (یعنی یك طلاق محسوب

مَقْبُولَيْنِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ قَالَ : سَلْ . قُلْتُ : مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ رَدَّ اللهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ وَرَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وُضُوؤُهُمْ ؟ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : ثِنْتَانِ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: سَلْ .

فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ مَسَخَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً فَهُوَ الْجِرِّيُّ وَالزِّمَّارُ وَالْمَارْمَاهِي وَمَا سِوَى ذَلِكَ وَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرّاً فَالْقِرَدَةُ وَالْخَنَازِيرُ وَالْوَبْرُ وَالْوَرَكُ وَمَا سِوَى ذَلِكَ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي ثَلَاثٌ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ : سَلْ وَقُمْ ، فَقُلْتُ : مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ ؟ فَقَالَ : حَلَالٌ ، فَقُلْتُ : إِنَّا نَنْبِذُ فَنَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ وَمَا سِوَى ذَلِكَ وَنَشْرَبُهُ، فَقَالَ : شُهْشُهْ تِلْكَ الْخَمْرَةُ الْمُنْتِنَةُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّ نَبِيذٍ تَعْنِي ؟ فَقَالَ : إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ شَكَوْا إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله تَغَيُّرَ الْمَاءِ وَفَسَادَ طَبَايِعِهِمْ ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبِذُوا ، فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَنْبِذَ لَهُ ، فَيَعْمِدُ إِلَى كَفٍّ مِنَ التَّمْرِ فَيَقْذِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ فَمِنْهُ شُرْبُهُ وَمِنْهُ طَهُورُهُ ، فَقُلْتُ : وَكَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي [كَانَ] فِي الْكَفِّ ، فَقَالَ: مَا حَمَلَ الْكَفُّ ، فَقُلْتُ : وَاحِدَةٌ أَوْ ثِنْتَانِ؟ فَقَالَ : رُبَّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً وَ رُبَّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ فَقُلْتُ : وَكَمْ كَانَ يَسَعُ الشَّنُّ ؟ فَقَالَ : مَا بَيْنَ

است) سپس فرمود: طلاق درست نیست مگر در طهر زن که جماعی در آن نشده باحضور دو گواه مقبول باخود گفتم این یکی.

سپس فرمود بپرس، گفتم چه میفرمائید درباره مسح بر روی موزه در وضوء؟ لبخندی زد وفرمود: چون روز قیامت شود وخدا هرچه را باصل خود برگرداند وپوستی که موزه است بگوسفند برگردد ملاحظه میکنی کسانیکه مسح برآن کرده‌اند وضوی آنها بکجا میرود با خود گفتم ایندو نشانی .

سپس روبمن کرد وفرمود: بپرس: گفتم بفرمائید خوردن مارماهی چه صورت دارد؟ فرمود خدا طائفه‌ای ازبنی اسرائیل رامسخ کرد، هر کدام بدریا افتادند جری وزمارومار ماهی شدند وجز آنها وهر کدام به بیابان افتادند، میمون وخوک وو بر (حیوانی شبیه گربه) وورك (ورل خ‌ل حیوانی شبیه سوسمار) و جز آن شدند، باخود گفتم این سه تا .

باز روبمن کرد وفرمود بپرس وبرخیز، گفتم چه میفرمائید در نبید (آبی که خرما در آن ریزند) فرمود: حلال است، من گفتم: ماخرما را درآب میریزیم ودر دی وته مانده درآن میپاشم وجز آن وآن را می نوشیم، فرمود: شه، شه، این که شراب گندی میشود، گفتم قربانت پس شما چه نبیذی را میفرمائید؟ فرمود: اهل مدینه به‌رسولخدا «ص» شکایت کردند ازبدی آب وفساد طبیعت خود، به آنها دستور داد آب‌را نبیذ کنند، هرمردی بخادمش میگفت برای او نبید بسازد اوهم یك مشت خرما را دریك مشك آب میریخت وازاو می نوشید وبا آن وضوء میگرفت، گفتم چنددانه خرما درمشت بود؟ فرمود : هر چه مشت بگیرد ، گفتم همان یکمشت یا دو مشت ؟ فرمود بسا یکمشت بسا دو مشت، گفتم آن مشك چه اندازه آب میگرفت فرمود : از چهل تا هشتاد رطل عراقی (١٢ تا ٢٤ کیلو) یا بیشتر .

الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ إِلَى مَافَوْقَ ذٰلِكَ ، فَقُلْتُ بِالْأَرْطَالِ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ أَرْطَالُ بِمِكْيَالِ الْعِرَاقِ ؛ قَالَ : سَمَاعَةُ : قَالَ الْكَلْبِيُّ : ثُمَّ نَهَضَ عليه السلام وَقُمْتُ ؛ فَخَرَجْتُ وَأَنَا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الْأُخْرٰى وَأَنَا أَقُولُ : إِنْ كَانَ شَيْءٌ فَهٰذَا ، فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللهَ بِحُبِّ آلِ هٰذَا الْبَيْتِ حَتّٰى مَاتَ .

۷ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ : كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاتِ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلٰى عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ عِنْدَهُ وَذٰلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَالَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ ، فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ ؟ فَقَالَ فِي مِائَتَيْنِ خَمْسَةٌ فَقُلْنَا : فَفِي مِائَةٍ ؟ فَقَالَ : دِرْهَمَانِ وَنِصْفٌ ، فَقُلْنَا : وَاللهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ هٰذَا ، قَالَ : فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : وَاللهِ مَا أَدْرِي مَاتَقُولُ الْمُرْجِئَةُ ؟.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالاً ؛ لَانَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَأَبُوجَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ ، فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَزِقَّةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارٰى لَانَدْرِي إِلٰى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَلَامَنْ نَقْصِدُ ؟ وَنَقُولُ: إِلَى الْمُرْجِئَةِ، إِلَى الْقَدَرِيَّةِ، إِلَى الزَّيْدِيَّةِ ، إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ ، إِلَى الْخَوَارِجِ ، فَنَحْنُ كَذٰلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلاً شَيْخاً

سماعه راوی حدیث گوید: کلبی میگفت پس از آن امام برخاستم و من هم برخاستم و بیرون آمدم ودست بدست میزدم‌ومیگفتم، اگر چیزی باشد این‌است وهمیشه کلبی بدوستی و پیروی‌اهل‌البیت خداپرستی‌میکرد تامرد.

۷ـ هشام‌بن سالم گوید:پس از وفات امام صادق «ع» در مدینه بودیم، من بودم‌وصاحب‌الطاق مردم همه دور عبدالله بن‌جعفر (عبدالله افطح) گرد آمده بودند و اتفاق داشتند که بعداز پدرش او صاحب‌الامراست، من وصاحب الطاق هم‌نزد او رفتیم‌ومردم هم نزد او بودندواین توجه‌باو برای‌این‌بود که ازامام صادق «ع» روایت داشتند که:

امر امامت درپسر بزرك است بشرط اینکه عیبی نداشته باشد، ما نزد او رفتیم وازاوپرسشهائی کردیم که ازپدرش امام صادق«ع» پرسش‌میکردیم، ازاو پرسیدیم‌زکوة درچند درهم واجبست؟ گفت در۲۰۰ درهم ۵درهمست گفتیم در صد درهم چطور؟ گفت ۲ درهم ونیم، گفتیم؛ بخدا، مرجئه(سنی های لاابالی) هم این حرف را نمیگویند، گوید دست بآسمان برداشت و گفت : بخدا من نمیدانم که مرجئه چه میگویند ؟

(هشام بن‌سالم) گوید : ما از نزد او راه گم کرده بیرون آمدیم و نمیدانستیم بکجا رو کنیم من بودم وابوجعفر احول در یکی از کوچه های مدینه نشستیم؛ گریان و سرگردان و نمیدانستیم کجا رو کنیم و بسوی که برویم و میگفتیم ، بسوی مرجئه ، بسوی قدریه ، بسوی زیدیه ، بسوی معتزله، بسوی خوارج.

لاأَعْرِفُهُ ، يُومِي إِلَيَّ بِيَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَذٰلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلىٰ مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِ ، فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ : تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلىٰ نَفْسِي وَعَلَيْكَ وَإِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ ، فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكْ وَتُعِينُ عَلىٰ نَفْسِكَ فَتَنَحّىٰ غَيْرَ بَعِيدٍ وَتَبِعْتُ الشَّيْخَ وَذٰلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ فَمَازِلْتُ أَتْبَعُهُ وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتّىٰ وَرَدَبِي عَلىٰ بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ خَلَّانِي وَمَضىٰ ، فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي : اُدْخُلْ رَحِمَكَ اللهُ .

فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ : لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ وَلَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ وَلَا إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضىٰ أَبُوكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ قُلْتُ : مَضىٰ مَوْتاً ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ ؟ فَقَالَ : إِنْ شَاءَ اللهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَدَاكَ ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ عَبْدَاللهِ يَزْعَمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ ، قَالَ يُرِيدُ عَبْدُاللهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللهُ [قَالَ : قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ ؟ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هُدَاكَ] قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ ؟ قَالَ : لَا مَا أَقُولُ ذٰلِكَ ، قَالَ : فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ

ما در این‌حال بودیم که چشمم به پیره‌مردی ناشناس افتاد که بادست بمن اشاره میکرد و من در بیم شدم که مبادا از جاسوسان ابی‌جعفر منصورباشد، زیرا او در مدینه جاسوسانی داشت و ماموریت داشتند که بدانند شیعه بامامت چه کسی متفق میشوند تا گردن او را بزنند من ترسیدم از آنها باشد؛ من به‌رفیقم احول (ابوجعفر محمدبن نعمان احول در کوفه صراف بوده ودرطاق‌المحامل دکانی داشته ونزد شیعه وسنی معروف بفضل بوده و علماء فرق دردکان او جمع میشدندوباآنهامباحثه میکرد، شیعه اورا مؤمن الطاق و صاحب‌الطاق‌لقب داده بودند وسنی‌ها او را شیطان الطاق‌میگفتند برای آنکه از مناظره با او در میماندند) گفتم از من دور شو زیرا من برخود وتو نگرانم و او مرا میخواهد نه تورا؛ از من دور شو مبادا هلاك شوی و بزیان خود کمك کنی وکمی دور شد و من بدنبال آن پیره‌مرد به‌راه افتادم زیرا معتقد بودم که ازاو خلاصی‌ندارم ودنبال اورفتم تابدر خانه‌امام کاظم رسیدم ، درآنجا مراتنهاگذاشت رخودش رفت .

دیدم خادمی بردر خانه است وبی‌پرسش بمن گفت‌وارد خانه شو خدا رحمتت کند. من درخانه در آمدم و بی انتظار ابوالحسن موسی (ع) را دیدم وبا من آغاز سخن کرد و فرمود : نه بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه بسوی زیدیه و نه معتزله ونه خوارج، بسوی‌من، بسوی من.

من گفتم قربانت پدرت درگذشت؟ فرمود: آری ، گفتم مرد ؟ فرمود آری گفتم بعد از او کی امام ماست؟ فرمود: اگرخدا خواهد تورا بامامت رهبری میکند، گفتم قربانت عبدالله معتقد است که پس‌از پدرش‌او است ،فرمود عبدالله میخواهدخدارا نپرستد ونخواهد.

(گوید گفتم.قربانت‌پس‌بعدازاو کی امام‌ما است؟ فرمود: اگرخداخواهد ور هدایت‌نماید) گوید گفتم قربانت، شما هستید آن‌امام، فرمود: نه من این‌را بتو نمیگویم، باخود گفتم ازراه راست‌مسئله

عَلَيْكَ إِمامٌ ؟ قَالَ : لا فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لايَعْلَمُهُ إِلاَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِعْظاماًوَهَيْبَةً لَهُأَكْثَرَ مِمَّا كانَ يَحِلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذا دَخَلْتُ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ:جُعِلْتُ فِداكَ أَسْأَلُكَ كَما كُنْتُ أَسْأَلُ أَباكَ ؟ فَقالَ : سَلْ تُخْبَرْ وَلا تُذِعْ ، فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ ، فَسَأَلْتُهُ فَإِذا هُوَ بَحْرٌ لا يُنْزَفُ ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِداكَ شِيعَتُكَوَشِيعَةُأَبِيكَ ضُلاَّلٌ فَأُلْقِيإِلَيْهِمْوَأَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَقَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمانَ ، قالَ : مَنْ آنَسْتَ مِنْهُمْ رُشْداًفَأَلْقِ إِلَيْهِ وَخُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمانَ فَإِنْ أَذاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ ـ وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلى حَلْقِهِ ـ قالَ : فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبا جَعْفَرٍ الأَحْوَلَ فَقالَ لِي : ماوَراءَكَ ؟ قُلْتُ : الْهُدى ، فَحَدَّثْتُهُ بِالقِصَّةِ ، قالَ : ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَأَبا بَصِيرٍ فَدَخَلا عَلَيْهِ وَسَمِعا كَلامَهُ وَسَلاَمَهُ وَقَطَعا عَلَيْهِ بِالإِمامَةِ ، ثُمَّ لَقِينَا النّاسَ أَفْواجاً فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلاّطائِفَةً عَمّارٍ وَأَصْحابَهُ وَبَقِيَ عَبْدُاللهِ لايَدْخُلُ إِلَيْهِإِلاّ قَلِيلٌ مِنَالنّاسِ ؟فَلَمّا رَأَى ذلِكَ قالَ : ماحالُ النّاسِ ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشاماً صَدَّ عَنْكَ النّاسَ ؛ قالَ هِشامٌ : فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ واحِدٍ لِيَضْرِبُونِي .

وارد نشدم، سپس باو گفتم قربانت، برای شما امامی هست، فرمود: نه، دراین جایك احترام‌وهیبتی‌از آنحضرت بردل من وارد شد که‌جز خدا عزوجل نمیداند بیش‌از آنچه درموقع تشرف بحضور پدرش ازاو دردل من واقع‌میشد.

سپس گفتم، قربانت، ازتو بپرسم چنانچه ازپدرت می‌پرسیدم؟ فرمود: بپرس تا جواب بگیری ولی فاش مکن، اگر فاش کنی، همان سر بباد دادنست، ازاو پرسش کردم و معلوم شد دریائی است بیکران، گفتم قربانت شیعیان توو‌پدرت اکنون سر گردانند، من بآنها اعلام کنم وآنها رابشمادعوت کنم ، با تعهد بر کتمانی که از من گرفتید ؛ فرمود بهر کدام که رشید و خردمند و راز دارند اعلام کن و با آنها شرط کن کتمان کنند ؛ اگر فاش سازند ، سر بباد دادنست و اشاره بگلوی مبارك‌خود کرد.

گوید از نزد آنحضرت بیرون آمدم و بابوجعفر احول برخوردم، گفت چه خبرداری ؟ گفتم راه هدایت ، وداستان را برایش باز گفتم، گوید سپس فضیل وابوبصیر را دیدار کردیم وآن ها هم خدمت آنحضرت رسیدند و سخن اورا شنیدند وباو سئوال وجواب کردند وبامامت آنحضرت‌یقین نمودند، سپس مردم شیعه باما فوج، فوج، تماس گرفتند، هر که خدمت آنحضرت رسید یقین بامامت او کرد، جز دسته عمار (بن موسی‌ساباطی) واصحاب او ، وعبدالله تنهاماند، کمی ازمردم بوی‌مراجعه میکردند،چون‌چنین‌دید؛حال‌مردم‌را‌پرسید،باو گزارش‌دادند که‌هشام‌مردم‌راازدورتو‌پرا کنده کرد،هشام گوید: چند کس را درمدینه سرراهها نشانید که مرا بزنند.

۸ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلَانٍ الْوَاقِفِيِّ قَالَ : كَانَ لِيَ ابْنُ عَمٍّ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ كَانَ زَاهِداً وَكَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَكَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَ اجْتِهَادِهِ وَرُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ وَيَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ لِصَلَاحِهِ ، وَلَمْ تَزَلْ هٰذِهِ حَالَتُهُ حَتّٰى كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ مُوسٰى عليه السلام وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَرَآهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَلِيٍّ مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَأَسَرَّنِي إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ ، فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ ، قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَةُ ؟ قَالَ : اذْهَبْ فَتَفَقَّهْ وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ ، قَالَ : عَمَّنْ ؟ قَالَ : عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ .

قَالَ : فَذَهَبَ فَكَتَبَ ثُمَّ جَاءَهُ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ : اذْهَبْ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ وَكَانَ الرَّجُلُ مُعْنِيّاً بِدِينِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام حَتّٰى خَرَجَ إِلٰى ضَيْعَةٍ لَهُ ، فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ فَدُلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ . فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَمَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ ثُمَّ

۸ـ محمدبن فلان واقفی ، گوید: من عموزاده‌ای داشتم بنام حسن بن عبدالله، مردی بود زاهد و عابدترین اهل عصر خود ، سلطان از هیبت دینداری و کوشش او درعبادت وتقوی حساب میبرد و بسا در برابر سلطان سخنهای درشت میگفت و او را موعظه میکرد و امر بمعروف ونهی‌ازمنکر مینمود و سلطان بمصلحت خود از اودر خورد میکرد و متحمل میشد، همیشه براین وضع بودتاروزی ابوالحسن موسی (ع) وارد مسجد شد و او هم در مسجد بود، چون چشم امام باو افتاد اشاره کردو نزد آنحضرت آمد باو فرمود:

ای ابوعلی ، من این روشیکه تو داری بسیا ر دوست دارم ودلپسند است جز اینکه تو معرفت نداری، باید دنبال معرفت باشی، عرضکرد قربانت معرفت چیست؟ فرمود برو دین را بفهم و حدیث دریافت کن، عرضکرد، از چه کسی؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه و سپس آنها را بمن عرضه کن ، گوید رفت و احادیثی نوشت و آورد خدمت امام کاظم «ع» و برای او خواند، امام همه را ردکرد و باز فرمود برو معرفت یادبگیر.

آن مرد بدین خود علاقه داشت و پیوسته بامام کاظم «ع» متوجه بود ، تا روزیکه آنحضرت بمزرعه خودمیرفت ، درراه خدمت او رسید، وعرضکرد، قربانت من در برابر خدا دامن‌شمارامیگیرم مرا بمعرفت رهنمائی کن.

گوید: امام او را از مقام امیرالمؤمنین «ع» مطلع کرد و آنچه بعد از رسولخدا پدید شد و کار آندو مرد را (ابوبکر وعمر) باو گزارش داد (یعنی توطئه ونیرنك کودتای آنها را برای‌او

قَالَ لَهُ : فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؟ قَالَ : الْحَسَنُ عليه السلام ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ سَكَتَ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ ؟ قَالَ : إِنْ أَخْبَرْتُكَ تَقْبَلُ ؟ قَالَ : بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : أَنَا هُوَ . قَالَ : فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ ؟ قَالَ : اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ ـ وَأَشَارَ[بِيَدِهِ] إِلَى أُمِّ غِيلَانٍ ـ فَقُلْ لَهَا : يَقُولُ لَكَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ : أَقْبِلِي ، قَالَ : فَأَتَيْتُهَا فَرَأَيْتُهَا وَاللهِ تَخُدُّ الْأَرْضَ خَدّاً حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا فَرَجَعَتْ ، قَالَ : فَأَقَرَّ بِهِ ، ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَالْعِبَادَةَ ، فَكَانَ لَايَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذٰلِكَ .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مِثْلَهُ .

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ : سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ ـ قَاضِيَ سَامَرَّاءَ بَعْدَ مَاجَهَدْتُ بِهِ وَنَاظَرْتُهُ وَحَاوَرْتُهُ وَوَاصَلْتُهُ وَسَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ : بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام يَطُوفُ بِهِ ، فَنَاظَرْتُهُ فِي مَسَائِلَ عِنْدِي فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ ، فَقُلْتُ لَهُ : وَاللهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً وَاحِدَةً وَإِنِّي وَاللهِ لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذٰلِكَ ، فَقَالَ لِي : أَنَا أُخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي ، تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ ، فَقُلْتُ : هُوَ وَاللهِ هٰذَا ، فَقَالَ : أَنَاهُوَ ، فَقُلْتُ : عَلَامَةٌ ؟ فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصًا فَنَطَقَتْ وَقَالَتْ : إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامُ هٰذَاالزَّمَانِ وَهُوَالْحُجَّةُ .

فاش کرد) اوهم قبول کرد وسپس عرضکرد، بعداز امیرالمؤمنین امام برحق که بود، فرمود حسن «ع» سپس حسین«ع» تا بخودش رسید ودم فروبست.

گوید بآن حضرت عرضکرد؛ قربانت امروز امام برحق کیست، فرمود: اگر بتو بگویم می پذیری؟ عرضکرد قربانت آری، فرمود منم آن امام برحق، گفت دلیلی برای من بیاورید، فرمود ، برو نزد ایندرخت (بادست خود اشاره بدرخت خار مغیلانی کرد) و باوبگو موسی بن جعفر بتومیگوید نزد من بیاء گوید من نزد آندرخت رفتم وبچشم خود دیدم زمین رامیشکافد بوضعی خاص وآمد تا برابر آنحضرت ایستاد وسپس باواشارتی کرد،وبرگشت، گوید اعتراف بامامت آنحضرت کرد وخموشی گزیدوبعبادت پرداخت،ودیگر کسی ندید که سخنی گوید.

۹ـ محمدبن ابی العلاء گوید: من پس از آنکه بایحیی بن اکثم ـ قاضی سامراء بحث و گفتگو کردم وباو پیوستم،ازوی درباره علوم آل محمد پرسش کردم، بگوش خود شنیدم که میگفت:دراین میان که روزی وارد شدم وگرد قبر رسولخدا «ص» میگشتم دیدم محمدبن علی الرضا «ع» در آن جا میگردد؛ باو در مسائلی که میدانستم مناظره کردم وبمن جواب کافی داد،باو گفتم، بخدامن میخواهم از شما مسئله‌ای بپرسم و بخدا راستی که ازشما درباره آن شرم دارم، بمن فرمودمن پیش از آنکه توبپرسی جوابت میدهم میخواهی از امام بپرسی .

گفتم بخدا مسئله من همین است ، فرمود ، منم آن امام ، گفتم نشانی چیست ؟ در دست او عصائی بود به زبان آمد و گفت ، براستی مولا و آقای من امام این زمانست واواست حجت .

۱۰ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى الرِّضا عليه السلام وَأَنَا يَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ وَقَدْ كَانَ أَبِي سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِي سِتٍّ وَأَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ ، فَقُلْتُ : وَاللهِ لَأَسْأَلَنَّهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِي أَبَاهُ ، فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ كَانَتْ دَلَالَةً ، فَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ أَبِي فِي الْمَسَائِلِ السِّتِّ ، فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوَابِ وَاواً وَلَا يَاءً وَأَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ وَ قَدْ كَانَ أَبِي قَالَ لِأَبِيهِ : إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللهِ لَمْ يَكُنْ إِمَاماً ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عُنُقِهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : نَعَمِ احْتَجَّ عَلَيَّ بِذٰلِكَ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَمَا كَانَ فِيهِ مِنْ إِثْمٍ فَهُوَ فِي رَقَبَتِي.

فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ قَالَ : إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا يُبْتَلَى بِبَلِيَّةٍ أَوْ يَشْتَكِي فَيَصْبِرُ عَلَى ذٰلِكَ إِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : وَاللهِ مَا كَانَ لِهٰذَا ذِكْرٌ ، فَلَمَّا مَضَيْتُ وَكُنْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ، خَرَجَ بِي عِرْقُ الْمَدِينِيِّ فَلَقِيتُ مِنْهُ شِدَّةً ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ حَجَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ بَقِيَ مِنْ وَجَعِي بَقِيَّةٌ ، فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ عَوِّذْ رِجْلِي وَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ لِي : لَيْسَ عَلَى رِجْلِكَ هٰذِهِ بَأْسٌ وَ لٰكِنْ أَرِنِي رِجْلَكَ الصَّحِيحَةَ فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا خَرَجْتُ لَمْ أَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتّٰى خَرَجَ بِيَ الْعِرْقُ وَكَانَ وَجَعُهُ يَسِيراً

---

۱۰ ـ حسین بن عمر بن یزید گوید، خدمت امام رضا «ع» رسیدم وهنوز من آن‌روزواقفی‌مذهب بودم و پدرم ازپدرش هفت مسئله پرسیده بود که شش تارا جوابداده بود ویکی‌را جواب نداده بود، گفتم بخدا من همان سئوالات پدرم را از او میکنم، اگر مانند پدرش جوابداد دلیل برامامت‌اواست من پرسیدم و او جوابهائی داد که پدرش بپدرم داده بود و یك واو یاباء بر آن نیفزود و جواب هفتمی را هم نداد وپدرم بپدرش گفته بود که من روز قیامت نزد خدا ترامسئول میدانم که معتقدی (برادر بزرك او) امام نیست؛ آن‌حضرت دست بگردن نهاد و باو فرمود، آری نزد خدا بدین عقیده برمن احتجاج کن و مرا مسئول کن هر گناهی دارد بگردن من باشد، چون باآن حضرت‌وداع کردم فرمود:راست اینمطلب اینستکه هیچکس ازشیعیان مابیلائی گرفتار نشود وبیمار نگردد وبرآن صبر کندجزاینکه خدا برایش اجرهزار شهیدنویسد .

با خود گفتم ازاین موضوع که ذکری نبود ؟ وچون رفتم و سفر کردم در میان راه ریشه‌ای از پایم درآمد که آن را عرق المدینی نامند و از آن سختی کشیدم وچون سال آینده حج کردم خدمت آنحضرت رسیدم و هنوز ازدردم چیزی مانده بود وبآن حضرت‌ازآن‌شکایت کردم و عرضکردم قربانت، دعای حفظی بپایم بخوانید وپای خودرا نزد او دراز کردم، فرمود این پای توعیبی نداردآن پای سالمت را بمن بنما، آن‌راخدمت اودراز کردم وبآن دعائی خواند وچون بیرون‌شدم طولی‌نکشید که همان ریشه ازآن بیرون آمد ولی دردآن کم‌بود.

١١ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ ـ وَكَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ ـ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليهما السلام فَقُلْتُ لَهُ : يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ : لَا إِلَّا وَأَحَدُهُمَا صَامِتٌ، فَقُلْتُ لَهُ : هُوَذَا أَنْتَ لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ ـ وَلَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ ـ فَقَالَ لِي : وَاللهِ لَيَجْعَلَنَّ اللهُ مِنِّي مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَ يُمْحِقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا : أَلَا تُقْنِعُكَ هٰذِهِ الْآيَةُ ؟ فَقَالَ : أَمَا وَاللهِ إِنَّهَا لَآيَةٌ عَظِيمَةٌ وَلٰكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي ابْنِهِ ؟

١٢ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ : أَتَيْتُ خُرَاسَانَ ـ وَأَنَا وَاقِفٌ ـ فَحَمَلْتُ مَعِي مَتَاعاً وَكَانَ مَعِي ثَوْبٌ وَشْيٌ فِي بَعْضِ الرِّزَمِ وَلَمْ أَشْعُرْ بِهِ وَلَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ ، فَلَمَّا قَدِمْتُ مَرْوَ وَنَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا لَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَرَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلَّدِيهَا ، فَقَالَ لِي : إِنَّ أَبَاالْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَكَ : ابْعَثْ إِلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشْيَ الَّذِي عِنْدَكَ قَالَ : فَقُلْتُ : وَمَنْ

١١ـ ابن‌قياما واسطى كه از واقفيه بود گويد. خدمت على‌بن‌موسى‌الرضا (ع) رسيدم و بآنحضرت گفتم دوامام (در يك عصر) مى‌شود؟ فرمود: نه، مگر آنكه يكى خاموش باشد (وتابع ديگرى باشد) گفتم ها، تو آن امام هستى كه صامتى نداري ـ هنوز ابوجعفر براى او زائيده نشده بود ـ فرمود: بخدا كه خداوند ازمن كسى آورد كه حق و اهلش را بدان پايدار كند و باطل واهلش را بدان محو كند و پس ازيكسال ابوجعفر (امام محمدتقى) براى او مولدشد ، بابن قياما گفتند، اين معجزه براى تو سودمند نيست؟ گفت هلا بخدا كه اين معجزه ونشانه بزرگى است ولى چكنم باآنچه امام صادق «ع» درباره پسر خود گفته است.

شرحـ ازمجلسى‌ره ـ ابن‌قياما همان حسين‌است. محدث استرآبادى گفته گويا اشاره باشد بدانچه از محمدبن عمران روايت شده (كشى در ترجمه يحيى‌بن قاسم ابى‌بصير نقلكرده) گويد شنيدم امام صادق «ع» ميفرمود، ما هشت محدث داريم كه هفتم آنان قائمست، ابوبصيربن قاسم برخاست و سر آنحضرت‌را بوسيد و گفت من اين‌را چهل‌سال پيش ازامام باقر «ع» شنيدم انتهى ـ من ميگويم اين خبر وامثال آن از جعليات واقفيه است .

شيخ‌ره اخبار آنهارا در كتاب غيبت خود آورده وجوابداده واگر هم اين روايت صحيح باشد ممكنست در باره امام باقر تا امام ١٢ صادر شده باشد كه هفتمى آنان قائمست با آنكه ائمه را هشت گفته و قائم را هفتم شمرده و اين خود تشويش روشنى است در اين خبر و تطبيق هشت باهفت كار مشكلى است.

١٢ـ وشاء گويد: من بخراسان آمدم و واقفى مذهب بودم ، متاعى باخود آورده بودم وهمراه من يك جامه گلدارى بود كه در يكى از بسته‌ها جاداشت كه من متوجه آن نبودم و جاى آن را هم نميدانستم . چون بمرو رسيدم و منزل گرفتم مردى از زاد و بوم مدينه اول بار نزد من آمد و بمن گفت ابوالحسن الرضا (ع) بتوميفرمايد آن جامه گلداريكه نزد تو است براى من بفرست ،

أَخْبَرَ أَبَاالْحَسَنِ بِقُدُومِي وَأَنَا قَدِمْتُ آنِفاً ؟ وَمَاعِنْدِي ثَوْبٌ وَشِيٌّ ! فَرَجَعَ إِلَيْهِ وَعَادَ إِلَيَّ ، فَقَالَ: يَقُولُ لَكَ : بَلَىٰ هُوَ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا وَرِزْمَتُهُ كَذَا وَكَذَا ، فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ ، فَوَجَدْتُهُ فِي أَسْفَلِ الرِّزْمَةِ ،فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ

١٣ ـ اِبْنُ فَضَّالٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : كُنْتُ وَاقِفاً وَحَجَجْتُ عَلَىٰ تِلْكَ الْحَالِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّةَ خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ ، فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ : اَللّٰهُمَّ قَدْعَلِمْتَ طَلِبَتِي وَ إِرَادَتِي فَأَرْشِدْنِي إِلَىٰ خَيْرِالْأَدْيَانِ ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضَا عليه السلام ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَفَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَقُلْتُ لِلْغُلَامِ : قُلْ لِمَوْلَاكَ : رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ ، قَالَ : فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَيَقُولُ ادْخُلْ يَاعَبْدَ اللهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ ، فَدَخَلْتُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي : قَدْأَجَابَ اللهُ دُعَاءَكَ وَهَدَاكَ لِدِينِهِ فَقُلْتُ : أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُاللهِ وَأَمِينُهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ .

١٤ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ : كَانَ عَبْدُاللهِ بْنُ هُلَيْلٍ يَقُولُ بِعَبْدِ اللهِ فَصَارَ إِلَى الْعَسْكَرِ فَرَجَعَ عَنْ ذٰلِكَ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْسَبَبِ رُجُوعِهِ فَقَالَ : إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِالسَّلَامُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ فَوَافَقَنِي فِي طَرِيقٍ

گوید، گفتم، من‌هم اکنون وارد شدم کی‌بابوالحسن‌خبر آمدن مرا داد ؟، من جامه گلدار ندارم، رفت وبر گشت و گفت میفرماید: چراداری در فلانجا است ودر بسته کذائی است، اورا درجائیکه گفته بود یافتم ودیدم،درزیر بسته‌است وآن را برای اوفرستادم.

شرحـ از مجلسی ره ـ ظاهر اینست که این معجزه سبب رجوع وشاء از عقیده واقفیه شده است با سائر معجزات و علوم دیگری که ازآنحضرت دیده است وشیخ صدوق‌علیه‌الرحمه‌بعضی‌از آنها را در کتاب عیون خود نقلکرده .

۱۳ـ عبدالله‌بن مغیره گوید: من‌واقفی بودم وبا این عقیده بحج رفتم، چون بمکه رسیدم، چیزی در خاطرم آمد که بملتزم (آن را مستجار گویند و از پشت خانه برابر در خانه کعبه است وخوب است شکم و سینه را بدیوار آن چسباند و دعاء در آن مستجابست ـ از مجلسی‌ره) در آویختم‌و گفتم: بار خدایا تو میدانی خواسته و آهنك مرا، خدایا مرا به‌خیر رهبری کن، در دلم افتاد که‌خدمت‌امام رضا «ع» برسم بمدینه آمدم‌و بر در خانه آن حضرت ایستادم و بغلام اوگفتم بآقایت بگو : مردی عراقی بردرخانه است .

گوید شنیدم آنحضرت از درون خانه فریاد کرد: ای عبدالله‌بن مغیره وارد شو، من‌وارد شدم‌و چون چشم آنحضرت بمن افتاد، بمن فرمود: خدا دعایت‌را مستجاب کرد وتورا بدینش رهبری نمود، من گفتم، گواهی میدهم که توحجت وامین‌اوهستی برهمهٔ‌خلقش .

۱٤ـ احمدبن محمدبن عبدالله گوید: عبدالله بن هلیل معتقدبامامت عبدالله (افطح) بود به شهر سامراء رفت واز اینعقیده بر گشت، من ازوی سبب آن‌را پرسیدم؛ گفت من در مقام شدم اینمسئله را از ابوالحسن «ع» بپرسم(ظاهراً مقصودامام دهمست)درراه‌تنگی آنحضرت بمن‌برخورد و بسوی‌من‌آمد

ضَيِّقٍ . فَمَالَ نَحْوِي حَتّىٰ إِذَا حاذَانِي ، أَقْبَلَ نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ ، فَوَقَعَ عَلىٰ صَدْرِي ، فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ ما كانَ هُنالِكَ وَلا كَذٰلِكَ.

١٥ - عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا ذَكَرَ اسْمَهُ قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهِيمَ قالَ : أَخْبَرَنا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ عُبَيْدِاللهِ بْنِ الْعَبّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ قالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسىٰ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبائِهِ عليهم السلام قالُوا : جاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْماً إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَسَأَلَتْها عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَقالَتْ : خَرَجَ فِي بَعْضِ الْحَوائِجِ وَ السّاعَةَ يَجِيءُ ، فَانْتَظَرَتْهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ حَتّىٰ جاءَ صلى الله عليه وآله ، فَقالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ : بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يا رَسُولَ اللهِ ! إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ الْكُتُبَ وَعَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَوَصِيٍّ ، فَمُوسىٰ كانَ لَهُ وَصِيٌّ فِي حَياتِهِ وَ وَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ كَذٰلِكَ عِيسىٰ ، فَمَنْ وَصِيُّكَ يارَسُولَ اللهِ ؟ فَقالَ لَها : يا أُمَّ أَسْلَمَ ! وَصِيِّي فِي حَياتِي وَبَعْدَ مَماتِي واحِدٌ ، ثُمَّ قالَ لَها : يا أُمَّ أَسْلَمَ مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذا فَهُوَ وَصِيِّي ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَفَرَّكَها بِأُصْبَعِهِ فَجَعَلَها شِبْهَ الدَّقِيقِ ، ثُمَّ عَجَنَها ، ثُمَّ طَبَعَها بِخاتَمِهِ ، ثُمَّ قالَ : مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذا فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَياتِي وَ بَعْدَ مَماتِي ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ ، فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقُلْتُ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟ قالَ : نَعَمْ يا أُمَّ أَسْلَمَ ! ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصاةٍ فَفَرَّكَها فَجَعَلَها كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ ، ثُمَّ عَجَنَها وَخَتَمَها بِخاتَمِهِ ، ثُمَّ قالَ:

تا در برابرم رسید و چیزی ازدهان خود برای من انداخت که بسینه من افتاد، من آن را گرفتم ورقه بود که در او نوشته بود : او باینمقام نبود و چنان رتبه‌ای نداشت (یعنی مستحق امامت نبود ـ از مجلسی «ره»).

۱۵ـ ائمه‌معصومین « ع » فرمودند روزی ام اسلم خدمت پیغمبر « ص » آمد و آنحضرت در منزل امسلمه بود، از رسولخدا «ص» پرسش کرد : امسلمه گفت برای حاجتی بیرون رفته است و اکنون بر میگردد، نزد امسلمه انتظار آنحضرت را کشید تاآمد ، امسلم بآنحضرت عرضکرد یا رسول‌الله پدرم و مادرم فربانت، من کتابها را خوانده‌ام و هر پیغمبری ووصی اورا دانسته‌ام ، موسی «ع» در زمان حیات خود یك‌وصی داشت (یعنی هرون) و بس از مرگش یك‌وصی داشت (یعنی‌یوشع) و عیسی «ع» همچنین بود، یارسول‌الله وصی شما کیست؟ فرمود : ای امسلم وصی من در زندگی و پس‌از مرگم یکی است.

سپس باو فرمودای امسلم، هر که اینکار مرا کرد اووصی منست ودست برد و یك سنك ریزه اززمین برداشت و آن را با انگشت خود مالید تا چون آرد نرم‌شد ،سپس آن را خمیر کرد و باخاتم‌خود مهر کرد و سپس فرمود هر که اینکار مرابکند اووصی منست درزندگی وپس ازمرگم.

امسلم گوید: از نزد آنحضرت بیرون شدم و خدمت امیرالمؤمنین «ع» رسیدم و گفتم: پدر و

يَا أُمَّ أَسْلَمَ ! مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذَا فَهُوَ وَصِيِّي فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ عليه السلام وَهُوَ غُلَامٌ فَقُلْتُ لَهُ : يَاسَيِّدِي! أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، وَضَرَبَ بِيَدِهِ وَأَخَذَ حَصَاةً فَفَعَلَ بِهَا كَفِعْلِهِمَا ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام - وَإِنِّي لَمُسْتَصْغِرَةٌ لِسِنِّهِ - فَقُلْتُ لَهُ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، أَنْتَ وَصِيُّ أَخِيكَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ! ائْتِنِي بِحَصَاةٍ، ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ ، فَعَمَرَتْ أُمُّ أَسْلَمَ حَتّٰى لَحِقَتْ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي مُنْصَرَفِهِ ، فَسَأَلَتْهُ أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ .

١٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَأْبٍ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ عَلٰى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَمَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلٰى أَنْفُسِهِمْ وَيُخْبِرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَيَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هٰذِهِ الْكُتُبُ ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ أَوْ جَوَابُ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَدَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ : بَلِ ابْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَبِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَلِمَا يَجِدُونَ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ وُجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَفَرْضِ طَاعَتِنَا وَلِمَا

مادرم قربانت تووصی رسول خدائی؟ فرمود، آری ودست برد و سنك‌ریزه‌ای برداشت وآن را مالید چون آرد شد و پس از آن ،آن را خمیر کرد و با خاتم خود مهر زد وبمن فرمود، ای ام اسلم هـر که این کار مرا کرد اووصی منست.

من نزد امام حسن که هنوز طفل بود رفتم و باو گفتم ای آقای من تو وصی پدرت هستی ؟ فرمود آری ام‌اسلم ، و دست بر سنك ریزه‌ای برد وبرداشت و همان‌کار آنهارا کرد، از نزد او خدمت حسین « ع » رسیدم واورا خرد سال شمردم و باز هم باو گفتم ، پدر و مادرم قربانت تو وصی برادرت هستی ؟

فرمود: آری ام‌اسلم ، یك سنك ریزه برایم بیاور و همان‌کار آنها را کرد، ام‌اسلم‌سالخورده شد تاپس از شهادت امام حسین(ع) بعلی‌بن الحسین(ع) رسید که از کربلا برگشته بود، ازاو پرسید تووصی پدرت هستی؟ فرمود آری ومانند کارآنها کرد.

١٦ـ زیدبن علی‌بن الحسین(ع) خدمت امام باقر (ع) رسید و نامه‌هائی از اهل کوفه در دست داشت، مردم کوفه در این نامه‌ها زیدرا بخود دعوت کرده بودند و اجتماع خود را باو گزارش‌داده و باو دستور شورش داده بودند، امام باقر(ع) فرمود: این نامه‌ها ازخود آنها شروع شده یا جواب نامه‌هائیست که شما بآنها نوشته‌اید و آنها را دعوت کرده‌اید ؟

زید ـ بلکه خودشان شروع کرده‌اند زیرا:

١ـ حق ما را میفهمند .

٢ـ میدانند ماخاندان و خویشان رسولخدائیم.

٣ـ در قرآن خدا عزوجل وجوب اطاعت از ما ووجوب دوستی ما را درك میکنند.

نَحْنُ فِيهِ مِنَ الضِّيقِ وَالضَّنْكِ وَالْبَلاءِ ، فَقالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ الطّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةٌ أَمْضاها فِي الْأَوَّلِينَ وَكَذلِكَ يُجْرِيها فِي الْآخِرِينَ وَالطّاعَةُ لِواحِدِمِنّا وَالْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ ، وَأَمْرُ اللهِ يَجْرِي لِأَوْلِيائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ وَقَضاءٍ مَفْصُولٍ وَحَتْمٍ مَفْضِيٍّ وَقَدَرٍ مَقْدُورٍ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ ، فَلا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ . إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللهِ شَيْئاً ، فَلا تَعْجَلْ ، فَإِنَّ اللهَ لا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبادِ وَلا تَسْبِقَنَّ اللهَ فَتَعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعُكَ ، قالَ : فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَذلِكَ ،

---

٤ ـ بچشم خود می نگرند که ما از دست حکـومت ستمکار وقت درچه تنگی و گرفتاری و بلاهستیم .

امام باقر (ع)ـ براستی طاعت امام از طرف خدا عزوجل فرض است و روشی است که‌خدا آن را در اولین مجری کرده و در آخرین هم مجری میکند طاعت واجب است برای یکی ازما خاندان پیغمبر ولی مودت و دوستی نسبت بهمه‌است، دستور خدابرای اولیائش مجری‌است طبق‌حکمی‌پیوسته و قضائی ممتاز و لزومی واجب الرعایه و اندازه‌ای در خور توانائی و موعدی معین در وقتی معلوم مبادا آنکسانیکه ایمان‌درستی ندارند تو را سبك سازند و برانگیزند، زیرا آنها در برابر مشیت خدا هیچ کمکی بتو نکنند، شتاب مکن، زیرا خدا برای شتابزدگی بنده‌ها نمیشتابد، تو خودرا از خدا پیش میانداز تا بلایت درمانده سازد و بخاك هلاك اندازد .

شرحـ از مجلسی ره ـ **امرالله‌لاولیائه** مقصود امامت و وجوب طاعت است یا خروج و قیام بامر امامت وممکنست صبر برآزار و سازش با مخالفین هم در ضمن منظور باشد وبعضی «امرالله»را کنایه از تحمل مظلومیت اهـل بیت دانسته‌اند کـه از نظر مصلحت بسود اولیاء است .

حکم‌موصول یعنی نسبت بامامی بعداز امامی چنانچه‌قول خدا (۵۱ـالقصص)**وهر آینه بهم پیوستیم‌برایشان‌قول‌را**ـ یعنی امامی‌رابعداز امامی**وقضاء مفصول** یعنی قطعی و بی‌تردید..وبعضی حکم موصول‌را بمعنی‌عمومی گرفته‌اندیعنی‌بعضی‌اولیاءاز آن‌جدانیستند وقضاء مفصول‌یعنی‌ممتاز ازباطل **وقدرمقدور**اشاره است بقول خدا تعالی (۳۸ـ الاحزاب) **ومیباشدامرخدااندازه مقدوری**.

بیضاوی گفته یعنی قضاء مقضی وحکم قطعی طبرسی ره گفته یعنی آنچه خدا برپیغمبران‌خود فروفرستد راجع بهرچه‌خداخواهد قضائی است‌حتمی‌و گفته‌اندمقصود اینست که اندازه‌ای‌دارداز‌حکمت بی‌تفاوت وبعضی «قدرمقدور» رابمعنی هم‌اندازه باگذشته‌دانسته‌اندبی کم وزیادپایان نقل ازمجلسی‌ره

امام باقر(ع) دراین بیانات زیدرا بنکات زیرمتوجه میسازد .

۱ـ امرالهی درتدبیر بشر که اورا مختار آفریده است منوط بامکاناتی است که وقت معینـی دارد وهنوز نرسیده است امام طبق احاطه علمی درانتظار سررسید موعد مقرراست.

۲ـ مردمی که تو را بخروج دعوت میکنند نه آمادگی غلبه بر حکومت مسلط وقت را دارند تا وظیفه جهاد غلبه راانجام دهند ونه وفا وصفای فداکاری در راه حق دارند تاوظیفه جهاداستماته را انجام دهند .

۳ـ قیام توبقصد واژگون کردن حکومت جور وکاخ ستم بیموقع وقبل ازوقت است وبناچار گرفتار میشوی ودرمیمانی و کشته میشوی.

ثُمَّ قَالَ : لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْخَى سَتْرَهُ وَثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ وَلٰكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ دَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَ ذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هَلْ تَعْرِفُ يَا أَخِي ! مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ فَتَجِيءُ عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَوْ تَضْرِبُ بِهِ مَثَلاً ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ حَلَالاً وَحَرَّمَ حَرَاماً وَفَرَّضَ فَرَائِضَ وَضَرَبَ أَمْثَالاً وَسَنَّ سُنَناً وَلَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ فِي شُبْهَةٍ فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ ، وَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الصَّيْدِ : «لَاتَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ» أَفَقَتْلُ الصَّيْدِ أَعْظَمُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ . وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلاً وَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : « لَاتُحِلُّوا شَعَائِرَ اللهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ » فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً ، فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةً حُرُماً وَ قَالَ : «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ» ، ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ » فَجَعَلَ لِذٰلِكَ مَحَلاً وَقَالَ : «وَلَاتَعْزِمُوا

دنباله ـ حدیث ـ ۱۶

گوید زید دراینجا بخشم اندر شد وسپس گفت : امام ازماخاندان آنکس نیست که درخانه نشیند وپرده بردر اندازدومردم رااز جهاد ومبارزه بازدارد بلکه امام ما خاندان کسی است که حوزه پیروان خود را حفظ کند و در راه خدا چنانچه باید جهاد کند و از رعیت خود دفاع کند وازحریم خویش دشمن را براند.

امام باقر ـ ای برادر توخودرا چنانچه وصف کردی میدانی ؟ ودلیلی ازقرآن یا گفته رسول خداو نمونه تاریخی درستی برآن داری؟ براستی خدای عزوجل حلال وحرام را مقرر کرده و دستورهای واجبی داده ومثلهائی زده وروشی نهاده وبرای امامیکه مسئول امرخود نموده تردیدی درانجام وظیفه لازم خود فراهم نکرده تاقبل ازوقت بانجام دستوراومبادرت ورزد یاپیش ازموعد مقرر درراه او بجهاد ومبارزه برخیزد خدا عزوجل درباره شکار کردن (امری عادی وبی اهمیت) فرموده است(۹۵ـ المائده) **درحال احرام شکار نکنید** آیا کشتن شکار بیابان مهمتراست یا کشتن نفوس محترم بشر که خدا حرام کرده، خدابرای هرچه تابرسد بشکار کردن وقت مقرر کرده وفرموده است (۳ـ المائده) **چون از احرام درآمدید شکار کنید** وفرموده است (۲ـ المائده) **شعائرخدا وماههای حرام را برای خودحلال نشمارید** ماهها را شماره معینی دانسته وچهاراز آنها راماه حرام مقرر ساخته وفرموده(۲ـ التوبه) **تا چهارماه درزمین آزاد بگردید وبدانیدکه شما خدا را درمانده نسازید .**

سپس خدا تبارك وتعالی فرموده (۵ـ التوبه) **چون ماههای حرام سپری شدند مشرکان را درهرجا یافتید بکشید ،** برای آن محلی مقرر کرده، وفرموده است(۲۳۵ـ البقره) **عقد ونکاح**

عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّىٰ يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ» فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلاً وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتاباً .

فَإِنْ كُنْتَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَيَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَتِبْيانٍ مِنْ شَأْنِكَ ، فَشَأْنَكَ وَ إِلّا فَلا تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَلا تَتَعاطَ زَوالَ مُلْكٍ لَمْ تَنْقَضِ اُكُلُهُ وَلَمْ يَنْقَطِعْ مَداهُ وَلَمْ يَبْلُغِ الْكِتابُ أَجَلَهُ ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَداهُ وَانْقَطَعَ اُكُلُهُ وَ بَلَغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ لَانْقَطَعَ الْقَبْلُ وَتَتابَعَ النِّظامُ وَلا عُقِّبَ اللهُ فِي التّابِعِ وَالْمَتْبُوعِ الذُّلَّ وَالصَّغارَ ، أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ إِمامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ ، فَكانَ التّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتْبُوعِ ، أَتُرِيدُ يا أَخِي ! أَنْ تُحْيِيَ مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآياتِ اللهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ وَادَّعَوُا الْخِلافَةَ بِلا بُرْهانٍ مِنَ اللهِ وَلا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ ؟! اُعِيذُكَ بِاللهِ يا أَخِي ! أَنْ تَكُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ بِالْكُناسَةِ ، ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَيْناهُ وَ سالَتْ دُمُوعُهُ ، ثُمَّ قالَ : اللهُ بَيْنَنا وَبَيْنَ مَنْ هَتَكَ سَتْرَنا وَجَحَدَنا حَقَّنا وَأَفْشىٰ سِرَّنا وَ نَسَبَنا إِلىٰ غَيْرِ جَدِّنا وَ قالَ فِينا ما لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنا .

راواقع نسازید تاعده مقرر بسر رسد ـ خدا برای هرچیز موعدی مقرر کرده و برای هرموعدی کتابی و نوشته‌ای دارد.

تو اگر گواه روشنی از پروردگارخود در جهاد داری و یقین بوظیفه خودداری و کارت پیش خودت روشن است خوددانی و گرنه پیرامون شك وشبهه مگرد وزوال ملکیرا که خوراك مقررخودرا نخورده وعمرش بسر نیامده و بمدت مقرر نرسیده مخواه ، اگرمدتش بسررسد وخوراکش تمام شود وموعد ثبت آن بگذرد بقطع نهائی رسد و نظم عادلانه پیوسته گردد و تابع ومتبوع (آنانرا) راخداوند پیگردخواری وزبونی سازد ، بخداپناه برم ازرهبری که وقت خود نشناسد (تا چه‌رسد بامور دیگر) و پیروی طلبد که از خودش داناتر است .

ای برادرجان میخواهی ملت و آئین مردمی‌را زنده کنی که بآیات خداکافرشدندو رسولش‌را نا فرمان و هوسهای خود را پیروی کردند بی رهبری از خدا و دعوی خلافت کردند بی دلیل‌از خدا و فرمانی از رسول خدا ؟

برادرجانم تورابخدا پناه‌دهم ازاینکه فردا در کناسه کوفه بدارباشی، سپس‌چشمان امام‌باقر(ع) جوشید ، اشکش روان شد سپس فرمود : خدا میان ما باشد و کسانیکه پرده حرمت ما را دریدند و حق مارامنکر شدند وسر مارا فاش کردند ومارا بغیرجدمان منسوب کردند ودرباره ماچیزی گفتند که خود درباره خودنگفتیم.

شرحـ این‌حدیث‌یك‌مخاصمه‌ایست‌میان‌امام‌باقر(ع)وعموی والاتبارش‌زید بن‌علی‌یایك‌مصاحبه‌عادی دوستانه و یا یکدرد دل و رازگوئی و چاره‌جوئی مخلصانه برپایه بررسی اوضاع عمومی و تحقیق‌از مقتضیات وقت و کسب وظیفه مذهبی ؟

مجلسی ره آنرابوجه اول حمل کرده ودر شمار اخبار نکوهش و بدگوئی اززید آورده‌است‌و گفته بدانکه اخبار درباره زید اختلاف دارند و برخی از آنها دلالت دارند بر مذمت زید بلکه

بر کفر او زیرا دلیلند براینکه مدعی امامت‌شده وامامت ائمه برحق راانکار کرده‌است وآن موجب کفر است‌مانند این‌خبر.

ولی باید گفت حمل‌حدیث بریکی ازدووجه اخیراوضح است زیرا:

۱ـ درقسمت اول حدیث تا (فغضب‌زید) جمله‌ای نیست که دلالت برذم زید کند خلاصه‌این‌قسمت گزارشی است که زید خدمت امام میدهد ومقصودش‌فهم حقیقت و کسب تکلیف‌است، امام درپاسخ او میفرماید امام برحق مسئول وظائف خاصی‌است‌ازطرف خداوند وهنوز دوران کناره گیری‌بسر نرسیده و مردم بپایه عقل وفهم درك‌یك جامعه عادله بشری‌نرسیده‌اند و نسبت بحق وحقیقت اخلاص‌وفداکاری ندارند واگر مقصود تاسیس حکومت عادله ورهبری امام‌معصوم باشد بااین‌مردم وبااین وضع‌حاضر میسر نیست وقیام دراین شرائط‌موجودبشکست ونابودی میکشد،

۲ـ درقسمت دوم میگوید: زید ازاین اظهارات درخشم شد، این‌خشم نسبت بامام و بیانات امام نیست بلکه نسبت بوضع‌محیط ووضع تاسف‌آور مردم‌است که امام‌باقر آنهارا به‌بیوفائی وبی ایمانی نکوهش کردوفرمود نمیتوانند تن‌زیربارحکومت عادله حقه بدهند واینکه زیدمیگوید: امام‌ازخاندان ماآن کس‌نیست که درخانه نشیند تاآخر. ممکن‌است تعرض‌بمدعیان‌امامت‌فرق‌باطله باشد که درآن‌زمان بوده‌اند وبعدهم پیدا شدند وآن‌ها کسانی‌بودند که با حکومت‌های جور سازش میکردند و برای حفظ ریاست خود هیچ‌تعرضی بآنها نداشتند مانند عبدالله افطح یاجعفر کذاب اینها با حکومتهای جور همکاری داشتند و آنها را باسکوت خود تقویت میکردند واز آنها مدد و کمك میگرفتند، امام تراشی هم یکی ازسیاستهای معموله حکام جور بود در برابر ائمه برحق، مقصود زید اینست که امام باید درجبهه مبارزه ومعارضه باطل باشد واین جهاد ومبارزه اشکال مختلفی‌دارد: جهاد علمی‌وتبلیغی جهاد میدانی و شمشیری.

امام باقر دردوران خود در جبهه مبارزه مؤثری قرار داشت وهمه ائمه چنین بودند و دلیلش اینست که خلفاء جور از آن‌ها بیشتر میترسیدند و نسبت بآن‌ها بیشتر سختگیری میکردند و آخرهم آن‌ها را بهر وسیله بود می کشتند اگر کسی جهاد و مبارزه نکند که کشته نمیشود دلیل بر اینکه مقصود زید این‌است دوچیز است:

الف ـ آنکه اوجد خود علی و عم خود امام حسن و پدر خود را بامامت قبول داشته وباآنکه علی (ع) در طول حکومت سه خلیفه در خانه نشست و امام حسن و پدرش زین‌العابدین عمرانه در حال‌صلح و خانه‌نشینی بسر بردند.

ب ـ اینکه‌امام‌باقر (ع) دربیانات خود اورا بلفظ برادرخطاب کرده واین دلیل‌بر کمال‌لطف‌و مهربانی‌امام‌نسبت‌باواست‌واگرخدای‌نخواسته زیددرمقام‌خصومت‌وانکار امامت یادعوی‌ناحق امامت‌خود بود، این‌تعبیر واظهار دوستی شایسته وروا نبود.

ج ـ اینکه درآخر حدیث وقتی امام خبر دار رفتن او را بیان میکند گریه میکند وبمخالفین خاندان نبوت نفرین مینماید.

۳ـ در قسمت‌سوم امام‌باقر(ع)تعلیماتی‌در باره امر امامت و کلیات امور دینی بیان میکند که بسیار پرارزش است و یکدرسهای عمومی است که بوسیله زید برای همه‌مردم بیان شده‌است.

الف ـ در امور دین خصوص در مهمات دینیه چون امر امامت دلیل قاطع لازم است و آن یا

قرآن است یا بیان قطعی پیغمبر یا گواه تاریخی و عقلی قطعی ، و باشك و تردید نمیتوان کاری کرد و گامی برداشت.

ب- خداوند کلی وجزئی امور دین را محدود ساخته و برای آن وقتی مقرر کرده وانضباط و وقت شناسی پایه و مایه امور دینی است که میفرماید **جعل‌لکل شیء اجلاولکل اجل کتابا**- هر چیزی مدت معینی دارد و آن مدت هم ثبت شده است وامام بایدبهمه این‌امور احاطه داشته‌باشد.

ج- درضمن یکدوره سال چندماه حرام مقرر شده، یعنی موقع هدنه وصلح عمومی ورخصت‌در ترك تعرض بکفار ودشمنان، برای رفع‌خستگی،برای‌تهیه سازوبرك ، برای تدبیراموروطرح نقشه‌های درست وبرای‌اینکه بلکه دراین فرصت دشمن‌پشیمان‌شود ودست ازجنك بکشد وبه‌صلح درآیدوبتواند دعوت حق‌را بشنود ودر آن اندیشه کند وهدایت شود، زیرا درجوش جنك ودر حال نبردفرصت‌فکر و تعقل وفهم حق‌وباطل نیست.

ومقصود اینست که دوران تاریخ هم همین طور است وبسا سالها وقرن‌ها حکم ماههای حرام را دارد باید درحال هدنه وترك تعرض سپری شود وموقع جهاد باشمشیر واسلحه کشنده نیست وباید بهمان جهاد علمی وتبلیغی اکتفاء کرد.

٤- امام باقر- در آخر میفرماید: اینهاوضع‌عمومی محیط است ولی ازنظر شخص خودت‌حرف دیگریست و آن اینست که اگر تو نسبت بکار واقدام خودت روشنی ووظیفه وجدانی خود میدانیکه در برابر حکومت جور وستم قیام کنی وجان بازی کنی و داوطلب این فدا کاری هستی خودت دانی یعنی برای تو روا است و نیاز باجازه ندارد .

دراینجا باید متوجه بود که جهاد بر دو قسم است جهاد غلبه وجهاد استماته اولی‌تکلیف عمومی وموضوع کتاب جهاد فقه اسلامی و مشروط‌بشرائطی است که درجای خود بیان‌شده ولی‌دومی تکلیف خصوصی وشأن مصلحان دینی وبلکه بشریست واینگونه جهاد داوطلبی است واختصاص‌بمردان‌بزرك دارد که مانند پروانه‌شیفته راه‌حق وفداکاری وجانبازی درراه حق شده‌اند.

درجهاد استماته شرطی‌نیست جزرسیدن باینمقام وتکلیفی نیست جزداوطلب شدن برای‌فداکاری دراینجا است که امام پس‌از بیان وضع‌عمومی وعدم وجود شرائط یك‌جهاد ملی برای واژگون کردن حکومت باطل وستمکار بنی‌امیه میفرماید:

حساب شخص تو ازحساب عموم جداست اگرتو همت جانبازی وفداکاری درراه حق‌پیدا کردی و میخواهی خودرا قربان حق وحقیقت کنی بفرما، البته جانبازی درراه حق وقیام دربرابر باطل‌بسیار مفید ومؤثر است، دراینخصوص هرچه‌قیام کننده مظلوم‌تر وبیدست وپاتر و باطل قویتر وظالمتر باشد اثرش بیشتر است.

مثلاقیام کودکان وشهادت آنان چنانچه درکربلا واقع‌شد . دراینجاامام باقر(ع) - تکلیف شخص زید را روشن کرده واو را در راه‌جانبازی تشویق نموده و خود را بحساب امام رهبرمسؤول درحفظ پایه و مایه دین و دینداران از این امر معاف دانسته میفرماید **اعوذ بالله من امام ضل عن‌وقته**.

٥ - امام در آخر خبر مخالفان خود را که از همه جانب کار شکنی میکنند و وسیله تسلط دولت جور و حکومت باطل می شوند در چند طائفه که شامل اکثریت دوست و دشمن می شود

۱۷ـ بَعْضُ أَصْحابِنا، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ حَسّانٍ،عَنْ مُحَمَّدِبْنِ رَنْجَوَيْه ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ قالَ : أَتَيْنا خَدِيجَةَ بِنْتَ عُمَرَبْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام نُعَزِّيها بِابْنِ بِنْتِها ، فَوَجَدْنا عِنْدَها مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ ، فَإِذا هُوَ في ناحِيَةٍ قَرِيباً مِنَ النِّساءِ ، فَعَزَّيْناها ، ثُمَّ أَقْبَلْنا عَلَيْهِ فَإِذا هُوَ يَقُولُ لِابْنَةِ أَبِي يَشْكُرَ الرّاثِيَةِ : قُولِي فَقالَتْ :

أُعْدُدْ رَسُولَ اللهِ وَاعْدُدْ بَعْدَهُ ✡ أَسَدَالْإِلٰهِ وَ ثالِثاً عَبّاساً

معرفی کرده :

۱ـ مخالفان آشکار ومعاند مانند خلفاء جور وطرفداران آنها که رسماً حرمت ائمه رازیرپا کرده وحق آنها را منکرند.

۲ـ موافقان بی‌انضباط و دوستان مهمل‌وبی‌پروا و سست خرد که اسرار حزبیرا نگه ندارند و نقشه‌های محرمانه که سقوط و سرکوبی دشمن را نتیجه میدهد فاش میسازند و برای انجام امور اجتماعی و پیروزی بر دشمنی که همه نیروهای مادی و عمومی حکومت را در دست گرفته بدان ها نمیتوان اعتماد کرد.

۳ـ دوستان بدتر از دشمن که درباره ائمه غلو میکنند و آنها را اله و معبود میخوانند ـ **نسبنا الی غیر جدنا** یعنی ما افتخار وصایت وخلافت از طرف جد خود داریم و آنها مارا نماینده بی‌واسطه خدا میخوانند یاخدای مجسم مینامند وبرخلاف تعلیمات قرآن مارا معرفی میکنند ودرباره مامقامیرا میگویند که خودما نمیگوئیم.

منظور اینست که اکثریت قاطع مسلمانان عبارتند از دشمنان سرسخت که همه چیز در دست دارند و از دوستان کارشکن و بیخرد که با آنها کاری نمیتوان انجام داد واین علت اساس ترک تعرض رسمی بمخالفان حق است.

در نتیجه باید گفت زیدبن علی (ع) یکی از مصلحان مذهبی و بشری بوده است که بمقام جان بازی و فداکاری در راه حق رسیده و در سخت‌ترین شرائط باستمکارترین‌حکومت‌جبار بنی‌امیه‌مبارزه کرده وبوضع دردناکی درراه حق شهیدشده است علیه‌الرحمة والرضوان .

۱۷ـ عبدالله‌بن ابراهیم بن محمدجعفری گوید: خدمت خدیجه دختر عمربن علی‌بن الحسین(ع) رسیدیم برای عرض تسلیت درباره پسردخترش و موسی بن عبدالله بن حسن آنجابود ،بناگاه دیدیم که درگوشه‌ای نزدیك مجلس‌زنانه نشسته است ما بهمه تسلیت گفتیم‌و خدمت موسی‌بن عبدالله‌آمدیم و او بدختر ابی یشکر که زنی نوحه خوان بود میگفت ، بگو یعنی نوحه بخوان ، او چنین نوحه سرود:

بشمر تو رسول الله وبشمر زپس وی ✡ توشیرخدا را و سوم حضرت عباس

یعنی حمزه و عباس بن عبدالمطلب برادر حمزه .

وَاعْدُدْ عَلِيّ الْخَيْرِ وَاعْدُدْ جَعْفَرَا وَاعْدُدْ عَقِيلاً بَعْدَهُ الرُّؤَسَا

فَقَالَ : أَحْسَنْتِ وَ أَطْرَبْتِنِي ، زِيدِينِي ، فَانْدَفَعَتْ تَقُولُ :

وَ مِنَّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌ وَحَمْزَةُ مِنَّا وَالْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ

وَمِنَّا عَلِيٌّ صِهْرُهُ وَابْنُ عَمِّهِ وَ فَارِسُهُ ذَاكَ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ

فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتَّى كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ ، ثُمَّ قَالَتْ خَدِيجَةُ : سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا وَلَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْرًا ، فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ ، ثُمَّ خَرَجْنَا فَغَدَوْنَا إِلَيْهَا غُدْوَةً فَتَذَاكَرْنَا عِنْدَهَا اخْتِزَالَ مَنْزِلِهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هٰذِهِ دَارٌ تُسَمَّى دَارَ السَّرِقَةِ ، فَقَالَتْ : هٰذَا مَا اصْطَفَى مَهْدِيُّنَا ـ تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ ـ تُمَازِحُهُ بِذٰلِكَ ـ فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللهِ :

بشمر تو علی خیر و بشمار تـو جعفر ☆ و انگاه عقیل‌است از این سلسله رؤاس

جمع رئیس‌یعنی سروران .

باو گفت احسنت آفرین مرا بطرب آوردی ، برای من بیشتر بخوان ـ دخترك به خـواندن آمد و گفت:

ازما است امام متقین محمد ☆ با حمزه و مرد پاك جعفر

ازما است علی ابن عم و دامادش ☆ هم‌فارس او ، امـام اطهر

ما در خدمت خدیجه ماندیم تانزدیك شب وسپس خدیجه گفت من ازعمویم؛ محمدبن علی «ع» (امام باقر) شنیدم میفرمود همانا زن درمجلس ماتم نیاز بنوحه گر دارد تااشك ریزد واورا نشاید که سخن زشت‌ودشنام‌بلب‌آورد،شب که شدبنوحه را ترك کندوبوسیله ناله وزاری خودفرشته‌ها رانیازارد، وما ازنزد اوبیرون آمدیم وبازفردا خدمت اورفتیم وبااو درباره اینکه خانه خودرا ازخانه‌ابیعبدالله جعفربن محمد (امام صادق‌ع) جدا کرده صحبت کردیم.

موسی‌بن عبدالله که حاضرصحبت‌بود، گفت اینخانه‌را دارالسرقه گویند،خدیجه گفت اینموضوع‌را **مهدی‌ما** برگزیده وتصویب کرده‌است، مقصودش ازمهدی، محمدبن عبدالله بن‌حسن بود ، خدیجه بااین جمله باموسی (برادر او) شوخی میکرد.

شرحـ مجلسی‌ره دروجه نام‌گذاری دارالسرقه چندوجه گفته‌است:

۱ـ آنچه بنظرمن رسیده‌است که **فاعل‌قال** جعفری راوی حدیث وحاضر در مجلس بـاشد و مقصود اینست که جعفری ازخدیجه علت تغییرمنزل وسکونت در خانه‌ایرا پرسیده که بدنام است‌وآن را دارالسرقه گویند برای آنکه بسیارداراودزدی شده وخدیجه جوابداده که اینخانه‌رامحمدبن‌عبدالله برگزیده وما بعدازاو درآنجا ماندیم ونتوانستیم آنرا ترك کنیم.

۲ـ گوینده موسی‌است و آن‌را دارالسرقه نامیده برای‌آنکه محمد در آن خلافت را سرقت کرده وبناحق مدعی آن‌شده.

۳ـ یکی از فضلاء معاصر گفته علت آنکه موسی آن را دارالسرقه گفته اینست که محمد آن

وَاللهِ لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِالْعَجَبِ ، رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللهُ لَمَّا أَخَذَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ وَأَجْمَعَ عَلَى لِقَاءِ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ: لَا أَجِدُ هٰذَا الْأَمْرَ يَسْتَقِيمُ إِلَّا أَنْ أَلْقَى أَبَا عَبْدِاللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَانْطَلَقَ وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَيَّ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام .

فَلَقِيَنَاهُ خَارِجًا يُرِيدُ الْمَسْجِدَ فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَ كَلَّمَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : لَيْسَ هٰذَا مَوْضِعُ ذٰلِكَ ، نَلْتَقِي إِنْ شَاءَاللهُ ؛ فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُوراً ، ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْغَدُ أَوْبَعْدَهُ بِيَوْمٍ ، انْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَأَنَا مَعَهُ فَابْتَدَأَ الْكَلَامَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ فِيمَا يَقُولُ :قَدْعَلِمْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَّ السِّنَّ لِي عَلَيْكَ وَأَنَّ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ وَ لٰكِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلاً لَيْسَ هُوَلِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ وَقَدْجِئْتُكَ مُعْتَمِداً لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بِرِّكَ ، وَاعْلَمْ ـ فَدَيْتُكَ ـ أَنَّكَ إِذَا أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ اثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَاغَيْرِهِمْ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أَطْوَعَ لَكَ مِنِّي وَلَاحَاجَةَ لَكَ فِيَّ ، فَوَاللهِ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ

را از دیگری که مخالفش بوده بزور گرفته و بغنیمت برده چون اصطفاء ، غنیمت خاص امام و رئیس را گویند پایان نقل ازمجلسی.

مقصود از محمدبن عبدالله نوه امام حسن است که در زمان منصور عباسی بدعوی خلافت و مهدویت برخواست و ازامام صادق توقع کمك وبیعت نمودو اصرار کرد و بر اثر مخالفت آنحضرت را باعده‌ای ازبزرگان بنی هاشم که مخالف او بودند زندانی کرد و در نتیجه بدست قشون منصور کشته شد وسخریه دیگران گردید.

دنباله ترجمه حدیث ـ ۱۷

موسی‌بن عبدالله گفت من بشماامر عجیبی‌را خبردهم، چون پدرم رحمه‌الله متوجه کار محمدبن عبدالله گردید ودر مقام یاری او برآمد و تصمیم گرفت با یاران او ملاقات کند ، گفت بنظر من این کار انجام نگیرد مگرآنکه من ابوعبدالله جعفربن محمدرا (امام صادق) ملاقات کنم، ببازوی من‌تکیه زد باهم خدمت امام صادق (ع) میرفتیم و بیرون منزلش باو برخوردیم در حالیکه قصد رفتن بمسجد داشت، پدرم اورا متوقف کرد وبا اوبسخن پرداخت، امام فرمود: در میان راه جای این گفتگو نیست وما هم راملاقات میکنیم انشاءالله.

پدرم شادمان برگشت و فردا یاپس فردا رفتیم خدمت آنحضرت پدرم بهمراه من بر او وارد شد و آغاز سخن کرد ودر ضمن باومیگفت قربانت تومیدانی که من از شما در سن بزرگترم‌ودرتیره تو از تو سالمندتر هست ولی خدا عزوجل بتو فضلی داده که بهیچکدام نداده و من باعتماد بر واحسانت نزد توآمده‌ام وقربانت، میدانم که اگرشخص تودعوت مراا‌جابت کنی‌هیچکدام ازاصحابت تخلف نکنند ودوتن ازقریش یادیگران بامن مخالفت نکنند.

امام ـ تو دیگران را نسبت بخودمطیع‌تریابی وبمن نیازی نداری ومن کمکی ندارم بتوبکنم ، بخدا تو خودت میدانی که بسا من آهنگ رفتن بیابان کنم و توان آن را در خود نبینم و گاهی

أَنِّي أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهُمُّ بِهَا ، فَأَثْقُلُ عَنْهَا وَأُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أُدْرِكُهُ إِلَّا بَعْدَ كَدٍّ وَتَعَبٍ وَمَشَقَّةٍ عَلَى نَفْسِي ، فَاطْلُبْ غَيْرِي وَسَلْهُمْ ذَلِكَ وَلَا تُعْلِمْهُمْ أَنَّكَ جِئْتَنِي ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ النَّاسَ مَادُّونَ أَعْنَاقَهُمْ إِلَيْكَ وَإِنْ أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ وَلَكَ أَنْ لَا تُكَلَّفَ قِتَالًا وَلَا مَكْرُوهاً ، قَالَ : وَهَجَمَ عَلَيْنَا نَاسٌ فَدَخَلُوا وَقَطَعُوا كَلَامَنَا ، فَقَالَ أَبِي : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ ؟ فَقَالَ : نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللهُ ، فَقَالَ : أَلَيْسَ عَلَى مَا أُحِبُّ ؟ فَقَالَ : عَلَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللهُ مِنْ إِصْلَاحِكَ .

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ ، فَبَعَثَ رَسُولاً إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جَبَلٍ بِجُهَيْنَةَ ، يُقَالُ لَهُ : الْأَشْقَرُ عَلَى لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ ، فَبَشَّرَهُ وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَفَرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَمَا طَلَبَ ، ثُمَّ عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، فَوَقَفْنَا بِالْبَابِ وَلَمْ نَكُنْ نَحْجُبُ إِذَا جِئْنَا ، فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ ، ثُمَّ أَذِنَ لَنَا ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ فِي نَاحِيَةِ الْحُجْرَةِ وَدَنَا أَبِي إِلَيْهِ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ رَاجِياً ، مُؤَمِّلاً ، فَدَانْبَسَطَ رَجَائِي وَأَمَلِي وَرَجَوْتُ الدَّرَكَ لِحَاجَتِي ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : يَا ابْنَ عَمِّ إِنِّي أُعِيذُكَ بِاللهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهَذَا الْأَمْرِ ، الَّذِي أَمْسَيْتَ فِيهِ ؛ وَإِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يُكْسِبَكَ شَرّاً ، فَجَرَى الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ، حَتَّى أُفْضِيَ إِلَى مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ وَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ : بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : رَحِمَ اللهُ الْحَسَنَ وَرَحِمَ الْحُسَيْنَ

قصد حج کنم و جز با خستگی و رنج و سختی برخودم نتوانم بدان رسید، دیگران را بخواه‌واز آن ها کمك بگیر و بآن‌ها هم‌مگو که نزد من آمدی .

عبدالله بن‌الحسن ـ حقیقت اینست که مردم همه چشم‌بتودارند واگر شما دعوت‌مرا اجابت کنی احدی مخالفت نکند، من بشماحق میدهم که از شرکت در نبرد وهر ناگواری بر کناربا‌شی ،

راوی گوید در اینجا جمعی مردم بجلسه خصوصی وارد شدند و سخن مارا قطع کردند، پدرم گفت قربانت‌چه میفرمائی؟فرمود:انشاءالله همدیگررا‌ملاقات میکنیم،پدرم گفت بوضعی نیست که‌من دوست دارم ؟فرمود انشاءالله مطابق خواست شما است از نظر مصلحت بینی برای تو، سپس بخانه برگشت و قاصدی نزد محمد که در کوهی از کوههای جهینه مخفی بود بنام اشقر و تا مدینه دو شب راه فاصله داشت فرستاد باو مژده داد واعلام کرد که برای انجام حاجت و دلخواه او اقدام کرده‌وپیروز شده وپس ازسه‌روز آمدیم در خانه امام صادق ، وایستادیم (متوقفمان ساختند خ) و پیش‌ازآن دربان موقع آمدن‌خدمت آن حضرت مانع ما نمیشد و آنکه‌رفت امام‌را خبردهد طول‌داد.

سپس آمد و بما اجازه داد ووارد شدیم، من در گوشه اطاق نشستم و پدرم نزد او رفت وسر او را بوسید و گفت قربانت من باامیدواری خدمت شما آمدم و آرزو دارم که بحاجت خودنائل‌شوم

امام صادق(ع)ـ ای عموزاده عزیزم من تورا بخدا پناه میدهم‌از اینکه درآن کاری اقدام کنی که شب دراندیشه آن بودی ومیترسم برای‌تو موجب بدی گردد، ومیان آنهاسخن بدرازا کشید تا بجائی رسید که‌نمیخواست‌ودر ضمن بآنحضرت گفت‌بچه‌دلیل حسین بامرامامت ازحسن سزاوارتراست؟

وَكَيْفَ ذَكَرْتَ هٰذا ؟ قالَ : لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام : كانَ يَنْبَغي لَهُ إِذا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَها فِي الْأَسَنِّ مِنْ وُلْدِالْحَسَنِ ، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ لَمّا أَنْ أَوْحىٰ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَوْحىٰ إِلَيْهِ بِماشاءَ وَلَمْ يُؤامِرْ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَأَمَرَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله عَلِيّاً عليه السلام بِماشاءَ ؛ فَفَعَلَ ماأُمِرَ بِهِ وَلَسْنا نَقُولُ فِيهِ إِلّا ماقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنْ تَبْجيلِهِ وَتَصْديقِهِ ، فَلَوْكانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ أَنْ يُصَيِّرَها فِي الْأَسَنِّ أَوْيَنْقُلَها فِي وُلْدِهِما ـ يَعْنِي الْوَصِيَّةَ ـ لَفَعَلَ ذٰلِكَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَما هُوَ بِالْمُتَّهَمِ عِنْدَنا فِي الذَّخيرَةِ لِنَفْسِهِ ، وَلَقَدْ وَلّىٰ وَتَرَكَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّهُ مَضىٰ لِما أُمِرَ بِهِ وَهُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ ، فَإِنْ قُلْتَ خَيْراً فَما أَوْلاكَ بِهِ وَإِنْ قُلْتَ هُجْراً فَيَغْفِرُاللهُ لَكَ ، أَطِعْني يا ابْنَ عَمِّ وَاسْمَعْ كَلامي ،فَوَاللهِ الَّذي لاإِلٰهَ إِلّا هُوَ لاآلُوكَ نُصْحاً وَحِرْصاً فَكَيْفَ وَلاأَراكَ تَفْعَلُ ، وَما لِأَمْرِاللهِ مِنْ مَرَدٍّ .

فَسُرَّ أَبي عِنْدَ ذٰلِكَ ، فَقالَ لَهُ أَبُوعَبْدِاللهِ : وَاللهِ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَحْوَلُ الْأَكْشَفُ الْأَحْضَرُ

(مقصود اعتراض باختصاص امامت است بنژاد امام حسین ع).

امام صادق ـ خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را برای چه این سخن را گفتی؟

عبدالله ـ برای آنکه اگر حسین عدالت ورزیده بود باید بعداز خود امامت را ببزرگترین اولاد امام حسن واگذارد؟

امام صادق(ع) ـ براستی چون خداتبارك وتعالی وحی فرستاد و پیغمبری رامبعوث کرد آن را مخصوص محمد (ص) ساخت و آنچه راخواست بشخص او وحی کرد و بااحدی از خلق خود دراین باره مشورت نکرد ومحمد (ص) هم علی رامأمور کرد برای هرچه میخواست واوهم بدانچه دستور داشت عمل کرد وما درباره او نگوئیم جز آنچه را رسول خدا (ص) ازاحترام وتعظیم فرموده است واو راتصدیق کرده است واگر علی (ع) هم بحسین (ع) دستور داده بود که امامت را باسن و سالخورده تر خاندان واگذارد یاآنرا میان اولاد هردو سبط قراردهد محققاً حسین عمل میکرد و بهیچوجه او نزد مامتهم نیست که برای خود ذخیره‌ای اندوزد بااینکه اومیرفت وامامت را بدیگران وامیگذارد ولی حسین طبق دستوریکه داشت عمل کرد، ایندستور جدوعم تواست، اگر بدان خوشبین باشی وتمجید کنی بتو بسیار شایسته وبایسته است واگر ناسزا بگوئی ودشنام بدهی، خداتورا بیامرزد(حسین را جدعبدالله خوانده از نظر مادر، زیرا مادراو فاطمه بنت الحسین (ع) بوده ـ ازمجلسی ره).

ای پسر عمو فرمان مرا ببر واز من بشنو، سوگند بدان خدا که معبود برحقی جزاو نیست من در نصیحت وخیرخواهی توهیچ کوتاهی ندارم ولی چطور؟ من میدانم تو بگفته من کار نمیکنی و امر مقدر خدا برگشت وتغییر ندارد ـ دراینموقع پدرم شادمان شد (برای آنکه خیال کرد امر امامت بدست اومیافتد ومقصود ازتقدیر الهی اینست ازمجلسی ره. ـ

ولی ظاهراً مقصود این باشد که پدرم آهسته درگوش امام صادق چیزی گفت که نخواسته پسرش هم بشنود و«سر» بمعنی رازگفتن باشد نه ازسرور بمعنی شادی، زیرا این خیال او باجواب امام که تو خود میدانی سازگار نیست).

الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ ، عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا ، فَقَالَ أَبِي : لَيْسَ هُوَذَلِكَ وَاللهِ لَيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْماً وَ بِالسَّاعَةِ سَاعَةً وَبِالسَّنَةِ سَنَةً وَلَيَقُومَنَّ بِثَأْرِبَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعاً ، فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : يَغْفِرُاللهُ لَكَ مَا أَخْوَفَنِي أَنْ يَكُونَ هٰذَاالْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبَنَا :

«مَنَّتْكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالاً»

لَاوَاللهِ لَايَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ وَلَايَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلَ ـ يَعْنِي إِذَاأَجْهَدَ نَفْسَهُ ـ وَمَالِلْأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ ، فَاتَّقِ اللهَ وَارْحَمْ نَفْسَكَ وَبَنِي أَبِيكَ ، فَوَاللهِ إِنِّي لَأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَةٍ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَاللهِ إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا وَاللهِ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيعاً مَسْلُوباً بِزَّتُهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ لَبِنَةٌ وَلَايَنْفَعُ هٰذَا الْغُلَامَ مَا يَسْمَعُ ـ قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللهِ ـ يَعْنِينِي ـ وَلَيَخْرُجَنَّ مَعَهُ فَيَهْزِمُ وَيُقْتَلُ صَاحِبُهُ ، ثُمَّ يَمْضِي فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَةٌ أُخْرَى ، فَيُقْتَلُ كَبْشُهَا وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا ، فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللهُ بِالْفَرَجِ .

امام صادق (ع) ـ توخود میدانی که او(یعنی محمدمدعی امامت وعازم خروج برحکومت وقت و پسرمخاطب) همان قبیح ، موئین پیشانی ، سبزه روئی است که در سده قبیله اشجع در ته رود خانه آنان کشته میشود (معلوم میشود خبری از معصوم دراین باره بوده‌است که خاندان بنی‌فاطمه وخود عبدالله هم میدانسته).

عبدالله پدرم ـ او این نیست سوگند بخدا در برابر یك روز نبرد یکروز میجنگد ودر برابر یکساعت یك‌ساعت ودر برابر یك‌سال یك‌سال وبخونخواهی همه اولاد ابوطالب قیام‌میکند.

امام صادق (ع) ـ خدا تو را بیامرزد ، من چه بسیار نگرانم و ترسانم که این شعر برفیق ما تطبیق شود:

(منتك نفسك فی‌الخلاء ضلالا ☆ بخلوت دل تورا گمراه کرده)

نه‌بخدا به‌بیشتر ازچهار دیوار مدینه مسلط نشود واگرکار بسیار بالا گیرد و تلاش کند بطائف هم‌نرسد واین امرهم بناچار واقع‌شود، تو ازخدا بپرهیز وبخودت وزاده‌های پدرت رحم کن، سوگند بخدا من محمدرا شوم‌تر نطفه گندیده‌ای میدانم که ازپشت پدر بزهدان مادر نقل‌شده، بخدا اواست که کشته شود درسده اشجع‌میان خانه‌های آنان، سوگند بخدا گویا من اورا نگرم که بخاك افتاده و جامه‌هایش را ربوده‌اند وخشتی میان دوپای اواست ولی برای این بچه‌هم هرچه بشنود بیهوده و بی سوداست وگوش بده نیست (موسی گفت مقصودش من بودم که حاضر مجلس‌بودم) اوهم باوی خروج کند وگریزان شودورفیقش کشته شود، اوبرود وباپرچم دیگر برآید وخروج کند که‌پهلوان آن‌هم کشته‌شود وقشونش پراکنده وتار مارگردد (مقصودش ابراهیم برادر محمد است که بخونخواهی او قیام کرد وکشته شد) اگر ازمن بشنود دراین وقت از بنی‌العباس طلب امان کند تا خدا باو فرج و

وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ وَأَنَّكَ لَتَعْلَمُ وَنَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ، الْأَحْوَلُ الْأَخْضَرُ الْأَكْشَفُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا ، فَقَامَ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ : بَلْ يُغْنِي اللهُ عَنْكَ وَلَتَعُودَنَّ أَوْلَيَقِيَ اللهُ بِكَ وَبِغَيْرِكَ ؛ وَمَا أَرَدْتَ بِهٰذَا إِلَّا امْتِنَاعَ غَيْرِكَ وَ أَنْ تَكُونَ ذَرِيعَتَهُمْ إِلَىٰ ذٰلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : اَللهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ وَرُشْدَكَ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ

فَقَامَ أَبِي يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُغْضَباً فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ : أُخْبِرُكَ أَنِّي سَمِعْتُ عَمَّكَ ـ وَهُوَ خَالُكَ ـ يَذْكُرُ أَنَّكَ وَبَنِي أَبِيكَ سَتُقْتَلُونَ ، فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَرَأَيْتَ أَنْ تَدْفَعَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَافْعَلْ ، فَوَاللهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ عَلَىٰ خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي فَدَيْتُكَ بِوُلْدِي وَبِأَحَبِّهِمْ إِلَيَّ وَبِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ ، وَمَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ فَلَا تَرَىٰ أَنِّي غَشَشْتُكَ .

فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَباً أَسِفاً ، قَالَ : فَمَا أَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَّا قَلِيلاً ـ عِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا ـ حَتَّىٰ قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَخَذُوا أَبِي وَعُمُومَتِي سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنٍ وَحَسَنَ بْنَ حَسَنِ وَإِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنٍ وَدَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَعَلِيَّ بْنَ حَسَنٍ وَسُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنِ حَسَنٍ وَعَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ

وگشایشی بدهد (رو بپدرم) توخود میدانی که این امرعاقبت ندارد وتو خود میدانی وما میدانیم که پسرتوهمان قبیح سبزه روی موئین پیشانی است که درسده اشجع؛ میان خانه‌هاشان درشکم رودخانه کشته میشود.

(وچون سخن باینجا رسید) پدرم برخاست ومیگفت بلکه خدا مارا ازتو بی‌نیاز کند و محققاً تو از این گفته‌ها برمیگردی یا خدا بوسیله تو ودیگران (مارا) نگهداری میکند ، مقصود تو جزاین نیست که باین سخن از یاری دیگران نسبت به پسر من جلوگیری کنی و خود را وسیله مخالفت آنها سازی.

امام صادق (ع)ـ خدا میداند من جزخیرخواهی وهدایت تو مقصودی ندارم‌وجز تلاش‌و کوشش در این کار نتوانم ، پدرم جامه کشان و خشمگین برخاست و میرفت که امام صادق (ع) باو رسید و فرمود: من ازعم تو که خال تونیز هست (مقصودش امام چهارم علی‌بن الحسین است که عمو زاده او است واورا ازراه احترام عمو تعبیر کرده و اودائی عبدالله بن‌الحسن است زیرا برادرفاطمه‌بنت‌الحسین مادراو است). شنیدم میفرمود براستی‌تو وپسران پدرت همه کشته میشوند، اگراز من اطاعت کنید و بخواهید که بوجه احسن دفاع کنید، بکنید، سوگند بخدائیکه جز او شایسته پرستش نیست‌ودانای نهان وعیان است،بخشاینده و مهربانست،بزرگوار وبرتراست برخلقش، من دوست دارم فرزندانم و محبوبترین آنان و محبوبترین خاندانم را قربان توکنم، چیزی در نزد من باتو برابر نیست ، مبادا گمان کنی که من بتو دغلی کردم پدرم ازنزد اوخشمگین ومتاسف بیرون آمد.

گوید بعدازآن طولی نکشید فقط درحدودبیست شب که ماموران ابی‌جعفرمنصور آمدند وپدرم‌و عموهایم سلیمان‌بن حسن وحسن بن حسن وابراهیم بن حسن وداودبن حسن و علی‌بن حسن و سلیمان

بْنِ حَسَنٍ ،وَحَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنٍ،وَطَبَاطَبَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَسَنٍ، وَعَبْدَاللهِ بْنَ دَاوُدَ، قَالَ : فَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ ، ثُمَّ حُمِلُوا فِي مَحَامِلَ أَعْرَاءِ الْأَوْطَاءَ فِيهَا وَوُقِّفُوا بِالْمُصَلَّى لِكَيْ يَشْمَتَهُمُ النَّاسُ ، قَالَ : فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ وَرَقُّوا لَهُمْ لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا ، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى وُقِّفُوا عِنْدَبَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم .

قَالَ عَبْدُاللهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ : فَحَدَّثَتْنَا خَدِيجَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ بن عَلِيٍّ : أَنَّهُمْ لَمَّا وُقِفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ - الْبَابِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ بَابُ جَبْرَئِيلَ - أَطْلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام وَعَامَّةُ رِدَائِهِ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ ، ثُمَّ أَطْلَعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ : لَعَنَكُمُ اللهُ يَامَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ - ثَلَاثاً - مَاعَلَى هَذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَلَا بَايَعْتُمُوهُ ، أَمَاوَاللهِ إِنْ كُنْتُ حَرِيصاً وَلَكِنِّي غُلِبْتُ وَلَيْسَ لِلْقَضَاءِ مِدْفَعٌ ، ثُمَّ قَامَ وَأَخَذَ إِحْدَى نَعْلَيْهِ فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ وَالْأُخْرَى فِي يَدِهِ وَعَامَّةُ رِدَائِهِ يَجُرُّهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ فَحُمَّ عِشْرِينَ لَيْلَةً ، لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ حَتَّى خِفْنَا عَلَيْهِ ، فَهَذَا حَدِيثُ خَدِيجَةَ .

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ : وَحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا طُلِعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ ، قَامَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام مِنَ الْمَسْجِدِ ثُمَّ أَهْوَى إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ عَبْدُاللهِ بْنُ الْحَسَنِ يُرِيدُ كَلَامَهُ،

بن داود بن حسن وعلی بن ابراهیم بن حسن وحسن بن جعفر بن حسن وطباطبا ابراهیم بن اسمعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند ودر بند آهن کند کردند و آنها را در محملهای بی سرپوش وبی تشك سوار کردند و در مصلای مدینه بازداشتند تامردم آنها را بااینحال بنگرند وسرزنش کنند، گوید مردم از سرزنش آنها خودداری کردند و باین حال زار آنها رقت نمودند و از مصلی آنها را بدر مسجد رسول الله آوردند.

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید خدیجه بنت عمر بن علی برای ما باز گفت که چون آنها را نزددر مسجد باز داشتند آندری که آنرا باب جبرئیل نامند، امام صادق بر آنها سر کشید و همه ردای او روی زمین افتاده بود و سپس از در مسجد بدانها سری کشید و نظری انداخت و تا سه بارفرمود : ایگروه انصار خدا شما را لعنت کند، شما باین وضع با رسولخدا پیمان نبستید وبااو دست بیعت ندادید هلا بخدا من براستی حریص بردفاع ازخاندان پیغمبر بودم ولی مغلوب شدم وقضا رادفاعی نیست، سپس برخاست یك تانعل خود را بپا کرد و یکتا را بدست گرفت و سراسر عبایش روی زمین میکشید و وارد خانه خود شد و بیست روز تب کرد و در اینمدت شب و روز میگریست تا بجائیکه نسبت به او نگران و ترسان شدیم (این حدیث خدیجه است) جعفری دنباله حادثه راچنین بیان کرده که :

موسی بن عبدالله بن الحسن برای ما باز گفت که چون گرفتاران در محملها عیان شدند، امام صادق از مسجد برخاست ورو بدان محملی کرد که عبدالله بن الحسن در آن بود ومیخواست بااوسخن

فَمُنِعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ وَأَهْوَى إِلَيْهِ الْحَرَسِيُّ فَدَفَعَهُ وَقَالَ : تَنَحَّ عَنْ هٰذَا ، فَإِنَّ اللهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي غَيْرَكَ ، ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الزُّقَاقَ وَرَجَعَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ ، فَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمُ الْبَقِيعَ حَتَّى ابْتُلِيَ الْحَرَسِيُّ بَلاءً شَدِيداً ؛ رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ فَدَقَّتْ وَرِكَهُ فَمَاتَ فِيهَا وَمَضَى بِالْقَوْمِ ، فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ حِيناً ، ثُمَّ أَتَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَسَنٍ ، فَأُخْبِرَ أَنَّ أَبَاهُ وَعُمُومَتَهُ قُتِلُوا ـ قَتَلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ ـ إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ، وَطَبَاطَبَا، وَعَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، وَسُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ،وَدَاوُدَبْنَ حَسَنٍ، وَعَبْدَاللهِ بْنَ دَاوُدَ ، قَالَ : فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ عِنْدَ ذٰلِكَ وَ دَعَا النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ ، قَالَ : فَكُنْتُ ثَالِثَ ثَلاثَةٍ بَايَعُوهُ وَ اسْتَوْنَقَ النَّاسُ لِبَيْعَتِهِ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ وَلا أَنْصَارِيٌّ وَلا عَرَبِيٌّ .

قَالَ: وَشَاوَرَ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ وَكَانَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَكَانَ عَلَى شُرَطِهِ فَشَاوَرَهُ فِي الْبَيْعَةِ إِلَى وُجُوهِ قَوْمِهِ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ : إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءً يَسِيراً لَمْ يُجِيبُوكَ ، أَوْتَغْلِظَ عَلَيْهِمْ ، فَخَلِّنِي وَإِيَّاهُمْ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : امْضِ إِلَى مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ ، فَقَالَ : ابْعَثْ إِلَى رَئِيسِهِمْ وَكَبِيرِهِمْ - يَعْنِي أَبَاعَبْدِاللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام - فَإِنَّكَ إِذَا أَغْلَظْتَ عَلَيْهِ عَلِمُوا جَمِيعًا أَنَّكَ سَتُمِرُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الَّتِي أَمْرَرْتَ عَلَيْهَا أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام ، قَالَ : فَوَاللهِ مَالَبِثْنَا أَنْ أُتِيَ بِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : حَتَّى أُوقِفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ :

گوید و بسختی جلو آنحضرت را گرفتند و پاسبان بدانحضرت روی آورد واورا عقب زدو گفت ازاو دورشو. براستی که خدا ازتو ودیگران کفایت میکند وسپس آنهارا وارد کوچه کردند وامام صادق (ع) برگشت بخانه خود وآن پاسبانیکه بامام صادق اهانت کرده بود هنوز ببقیع نرسیده بود که به بلای سختی گرفتارشد،شترش اورا بزمین زد(لگد زد خ ل)ورانش شکست ودرهمان جا مرد ، وآن جمع را بردندو ما مدتها گذراندیم ، سپس محمدبن عبدالله بن الحسن برگشت وخبرداد که پدرش وعموهایش همه کشته شدند. ابوجعفر منصور آنها را کشت جز حسن بن جعفر و طباطبا وعلی بن ابراهیم و سلیمان بن داود وداودبن حسن وعبدالله بن داود.

گوید در اینحال محمدبن عبدالله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت کرد ومن سوم کس بودم که بااو بیعت کردم وهمه مردم دربیعت بااوهم پیمان شدند و کسی ازقریش واز انصار وازعرب بااو مخالفت نکرد، گوید محمد باعیسی بن زید که مورد وثوقش بود و رئیس شهربانی او بود مشورت کرد درباره اینکه بزرگان بنی‌هاشم را برای بیعت باخود دعوت کند، عیسی بن زید جوابداد که اگر بطور مسالمت ازآنها دعوت کنی نپذیرند مگر اینکه برآنها سخت بگیری وفشار بیاوری، تو مرا با آنها واگذار وبمن در اینباره اختیار بده؛ محمد گفت توخودت هر کدام راخواهی نزد اوبرو، واورا دعوت کن عیسی گفت بفرست نزد رئیس وبزرگ بنی‌هاشم یعنی ابوعبدالله جعفربن محمد ، زیرا اگر باو سخت بگیری همه میدانند که باآنها چنان رفتارمیکنی که بااو کردی.

گوید : بخدا طولی نکشید که امام صادق(ع) را آوردند وبرابر اونگهداشتند ، عیسی روبآن حضرت کرد و گفت **اسلم تسلم** یعنی تسلیم‌شو تاسالم بمانی .

أَسْلِمْ تَسْلَمْ : فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَحَدَثَتْ نُبُوَّةٌ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم؟ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : لَا وَلٰكِنْ بَايِعْ تَأْمَنْ عَلٰى نَفْسِكَ وَمَالِكَ وَوُلْدِكَ وَلَاتُكَلِّفَنَّ حَرْباً ، فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : مَا فِيَّ حَرْبٌ وَلَا قِتَالٌ وَلَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلٰى أَبِيكَ وَحَذَّرْتُهُ الَّذِي حَاقَ بِهِ وَلٰكِنْ لَايَنْفَعُ حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ ، يَا ابْنَ أَخِي عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ وَدَعْ عَنْكَ الشُّيُوخَ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ :مَاأَقْرَبَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فِي السِّنِّ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنِّي لَمْ أُعَاذِكَ وَلَمْ أَجِئْ لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي أَنْتَ فِيهِ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : لَاوَاللهِ لَابُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : مَا فِيَّ يَا ابْنَ أَخِي طَلَبٌ وَلَا حَرْبٌ وَإِنِّي لَأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَادِيَةِ فَيَصُدُّنِي ذٰلِكَ وَيَثْقُلُ عَلَيَّ حَتّٰى تُكَلِّمَنِي فِي ذٰلِكَ الْأَهْلُ، غَيْرَمَرَّةٍ وَلَايَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّاالضَّعْفُ. وَاللهِ وَالرَّحِمِ أَنْ تُدْبِرَعَنَّا وَنَشْقٰى بِكَ ،فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَاعَبْدِاللهِ ! قَدْ وَاللهِ مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ ـ يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ ـ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : وَمَا تَصْنَعُ بِي وَ قَدْمَاتَ ؟ قَالَ : أُرِيدُ الْجَمَالَ بِكَ ، قَالَ : مَا إِلٰى مَاتُرِيدُ سَبِيلٌ ، لَاوَاللهِ مَامَاتَ أَبُوالدَّوَانِيقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ

امام (ع) فرمود : پس از محمد (ع) نبوتی پدید کردی ؟ محمد درجوابش گفت نه ، ولی بیعت کن تاجان ومال وفرزند خودرا درامان نگهداری وتکلیف شرکت درجنك هم نداری، امام فرمود:در من تاب وتوان نبرد وکشت وکشتار نیست، من پیدرت پیشگوئی کردم واورا ازآنچه گرفتارش شد برحذر داشتم ولی، حذر دربرابر قدر سودمندنیست، ای برادر زاده عزیزم توباید ازجوانها استفاده کنی پیرمردها رابحال خودواگذار.

شرح ـ ازمجلسی ره اسلم، ازاسلام است بمعنی ترك کفراست و شرك، یابمعنی انقیاد است **تسلم** بفتح تاء از سلامت است وقول امام (ع) که **احدثت نبوة** بنابر اول ظاهر است وبنا برمعنی دوم بنا بر اینستکه تغییر امامت از وضعیکه رسولخدا (ص) مقرر کرده میسر نیست مگر بنبوت جدیدیکه آنرا نسخ کند پایان نقل ازمجلسی ره.

این جمله از نامه ایستکه رسولخدا به هرقل امپراطور روم نوشت و چون محمدبن عبدالله آنرا خطاب بامام صادق (ع) ادا کرد امام را درمعرض مخالفت اسلام قرارداد و امام هم درجواب اوفرمود مگر توپیغمبر تازه ای هستی؟

دنباله حدیث ـ ۱۷

محمد ـ میان من وتو درسن وسال بسیار نزدیك است .

امام صادق (ع)ـ من باتو طرف نیستم ونیامدم تا درآنچه وارد شدی برتو پیشی جویم.

محمدـ نه بخدا بایدبطور حتم بیعت کنی.

امام صادق ـ ای برادر زاده در من تاب و توان وکوشش نبرد نیست من گاهی می‌خواهم تا بیابان بروم ناتوانی مرا باز میدارد و بر من گران است تا آنجا که اهل خانه در آن برمن اعتراض میکنند و چندبار بمن یادآور میشوند وچیزی مرااز آن بازنداردجز ناتوانی تورا ـ بخدا ورحم ـ مبادا بماپشت کنی وما برای توبدبخت شویم.

محمد ـ ای ابا عبدالله بخدا ابو الدوانیق ـ یعنی ابوجعفر منصور ـ مرده است .

ماتَ مَوْتَ النَّوْمِ قالَ : وَاللهِ لَتُبايِعُنِي طائِعاً أَوْ مُكْرَهاً وَلا تُحْمَدُ فِي بَيْعَتِكَ ، فَأَبَى عَلَيْهِ إِباءً شَدِيداً وَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ .

فَقالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ : أَمّا إِنْ طَرَحْناهُ فِي السِّجْنِ ـ وَقَدْ خَرِبَ السِّجْنُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ ـ خِفْنا أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ ، فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام ، ثُمَّ قالَ : لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَوَ تُراكَ تُسْجِنُنِي ؟ قالَ نَعَمْ وَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ لَأُسْجِنَنَّكَ وَلَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ ، فَقالَ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ : احْبِسُوهُ فِي الْمَخْبَأِ ـ وَذلِكَ دارُ رَيْطَةِ الْيَوْمَ ـ فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَما وَاللهِ إِنِّي سَأَقُولُ ثُمَّ أُصَدَّقُ ؛ فَقالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ : لَوْ تَكَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ ، فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَما وَاللهِ يا أَكْشَفُ يا أَزْرَقُ ، لَكَأَنِّي بِكَ تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ جُحْراً تَدْخُلُ فِيهِ وَما أَنْتَ فِي الْمَذْكُورِينَ عِنْدَ اللِّقاءِ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ إِذا صُفِّقَ خَلْفَكَ طِرْتَ مِثْلَ الْهَيْقِ النّافِرِ فَنَفَرَ

امام صادق ـ در صورتیکه اومرده است تو بامن دیگر چه‌کار داری؟

محمد ـ میخواهم وسیله آبرو وزینت دستگاه من باشی.

امام صادق ـ بدانچه تو میخواهی راهی نیست، نه، بخدا ابوالدوانیق نمرده مگر آنکه مقصود از مرگ خواب باشد.

محمد ـ سوگند بخدا باید تو با من بیعت کنی بدلخواه یا بزور و در این صورت بیعت تو پسندیده نیست و قدردانی نشود، امام بسختی از تقاضای او سر باز زد و او هم دستور داد او را به زندان افکنند .

عیسی بن‌زید ـ اگر او را بزندان بریم.زندان ویران است و در و بند درستی ندارد و میترسم از آن بگریزد.

امام صادق (ع) لبخندی زد و فرمود لاحول ولاقوة الابالله العلی‌العظیم، نظر تواینستکه مرا زندان کنی ؟

محمد ـ آری سوگند بدانکه محمد (ص) را بنبوت گرامی داشته من توراسخت بزندان اندازم و برتو بسیار سخت گیرم .

عیسی‌بن زید ـ آن‌حضرت را درنهانخانه زندانی کنید .آنجا امروز خانه ریطه (ربطه خ ل) است (ریطه نام دخترعبدالله‌بن محمدبن حنفیه مادر یحیی‌بن زیداست که درآنروز ساکن‌اینخانه‌بوده ودر نسخه‌ای ربطه بباءیك نقطه است بمعنی سرطویله اسبان ازمجلسی‌ره)

امام صادق (ع) ـ من‌بخدا سخن خود را میگویم وسپس مرا تصدیق میکنند (درحال ، برای ایمان باو و در آینده بوقوع آنچه میفرمود) .

عیسی‌بن زید ـ اگر بگوئی‌من دهانت را خرد میکنم .

امام صادق ـ بخدا ای موئین پیشانی، ای کبود چشم گویا تو را مینگرم که دنبال سوراخی میگردی تا در آن در آئی، توازآنمردان نبرد نیستی که نامدارباشی ودرنبرد بایستی بنظرمن‌بمجرد اینکه دنبال توکف بزنند مانند شترمرغ نردموك برای گریز پرمیزنی.

عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بِانْتِهَارٍ : احْبِسْهُ وَشَدِّدْ عَلَيْهِ وَ اغْلِظْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام أَمَا وَاللهِ لَكَأَنِّي بِكَ خَارِجاً مِنْ سُدَّةِ أَشْجَعَ إِلَى بَطْنِ الْوَادِي وَقَدْ حَمَلَ عَلَيْكَ فَارِسٌ مُعْلَمٌ فِي يَدِهِ طِرَادَةٌ ، نِصْفُهَا أَبْيَضُ وَ نِصْفُهَا أَسْوَدُ ، عَلَى فَرَسٍ كُمَيْتٍ أَقْرَحَ فَطَعَنَكَ فَلَمْ يَصْنَعْ فِيكَ شَيْئاً وَ ضَرَبْتَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ فَطَرَحْتَهُ وَ حَمَلَ عَلَيْكَ آخَرُ خَارِجٌ مِنْ زُقَاقِ آلِ أَبِي عَمَّارٍ الدَّيْلَمِيِّينَ عَلَيْهِ غَدِيرَتَانِ ، مَضْفُورَتَانِ ، وَقَدْ خَرَجَتَا مِنْ تَحْتِ بَيْضَتِهِ كَثِيرُ شَعْرِ الشَّارِبَيْنِ ، فَهُوَ وَاللهِ صَاحِبُكَ ، فَلَا رَحِمَ اللهُ رِمَّتَهُ .

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : يَا أَبَاعَبْدِاللهِ ! حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ وَ قَامَ إِلَيْهِ السُّرَاقِيُّ بْنُ سَلْجِ الْحُوتِ، فَدَفَعَ فِي ظَهْرِهِ حَتَّى أُدْخِلَ السِّجْنَ وَ اصْطُفِيَ مَاكَانَ لَهُ مِنْ مَالٍ وَ مَاكَانَ لِقَوْمِهِ مِمَّنْ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ مُحَمَّدٍ ، قَالَ : فَطُلِعَ بِإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ ، قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدَى عَيْنَيْهِ وَذَهَبَتْ رِجْلَاهُ وَ هُوَ يُحْمَلُ حَمْلاً ، فَدَعَاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ أَخِي ! إِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ وَ أَنَا إِلَى بِرِّكَ وَعَوْنِكَ أَحْوَجُ ، فَقَالَ لَهُ : لَابُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ ، فَقَالَ لَهُ : وَ أَيُّ شَيْءٍ تَنْتَفِعُ بِبَيْعَتِي وَاللهِ إِنِّي لَأُضَيِّقُ عَلَيْكَ مَكَانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ، قَالَ : لَابُدَّ لَكَ أَنْ

محمد ـ با خشونت و تندی رو به عیسی کرد و گفت، او را زندان کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن.

امام صادق (ع) رو بمحمدبن عبدالله ـ هلابخدا گویا بتومینگرم که ازسده اشجع ببطن وادی در آئی وسوار نشانداری که نیزه کوتاهی نیمی سپید ونیمی سیاه دردست دارد وبراسب کمیتی اقرح (اندکی پیشانی سفید) سوار است بتو حمله کند ونیزه‌ای بتوزند که کارگر نشود وتو بینی اسبش را با تیغ بزنی واورا بخاك اندازی و سوار دیگری از کوچه آل ابی عماردوتلیان که دوگیسوان چیده از زیر خودش آویخته و سبیل پرپشتی دارد برتو حمله برد و بخداسوگند او کشنده تواست؛ خدا استخوان پوسیده اورا نیامرزد.

محمد ـ ای اباعبدالله توحسابی کردی ولی خطا رفتی (در اینوقت) **سراقی بن سلخ‌الحوت** بسوی امام صادق برخاست وبپشت آن‌حضرت کوبید تااو رابزندان برد وهرچه اموال داشت بغنیمت برگرفت و اموال دیگران از بنی‌هاشم را هم که بامحمد خروج نکرده بودند بغارت بردند.

گوید: در اینموقع اسماعیل بن عبدالله بن جعفربن ابیطالب را حاضر کردند او پیره‌مردی ناتوان بود، یك‌چشم خود رااز دست داده ودو پای او ازرفتار مانده بودند واورا روی‌دست جابجامیکردند محمدبن عبدالله؛ اورا دعوت کرد که بیعت کند.

اسماعیل ـ ای برادر زاده من، بحقیقت، من پیره‌مردی ناتوانم و بجای بیعت و کمك‌بتو باحسان و یاری تو نیازمندترم.

محمد ـ بناچار باید بیعت کنی .

اسماعیل ـ از بیعت من چه سودی میبری ، بخدا من فقط جای نامیرا در دفتر توتنك میکنم.

تَفْعَلَ ، وَ أَغْلَظَ لَهُ فِي الْقَوْلِ ، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ : ادْعُ لِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، فَلَعَلَّنَا نُبَايِعُ جَمِيعاً. قَالَ : فَدَعَا جَعْفَراً عليه السلام . فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَافْعَلْ، لَعَلَّ اللهَ يَكْفِيهُ عَنَّا، قَالَ: فَدَأَجْمَعْتُ أَلَّا أُكَلِّمَهُ ، فَلْيَرَ فِيَّ بِرَأْيِهِ.

فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَنْشُدُكَ اللهَ هَلْ تَذْكُرُ يَوْماً أَتَيْتُ أَبَاكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ عَلَيَّ حُلَّتَانِ صَفْرَاوَانِ ، فَدَامَ النَّظَرَ إِلَيَّ فَبَكَا ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ لِي : يُبْكِينِي أَنَّكَ تُقْتَلُ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّكَ ضِيَاعاً ، لَايَنْتَطِحُ فِي دَمِكَ عَنْزَانِ ،قَالَ : قُلْتُ: فَمَتَى ذَاكَ ؟ قَالَ : إِذَادُعِيتَ إِلَى الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ وَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَلِ مَشْؤُومٍ قَوْمِهِ يُنْتَمَى مِنْ آلِ الْحَسَنِ عليه السلام عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ،يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ، قَدْتُسُمِّيَ بِغَيْرِ اسْمِهِ فَأَحْدِثْ عَهْدَكَ وَ اكْتُبْ وَصِيَّتَكَ،فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي يَوْمِكَ أَوْمِنْ غَدٍ فَقَالَ لَهُ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ وَهَذَا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ لَايَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا أَقَلَّهُ ، فَأَسْتَوْدِعُكَ اللهَ يَا أَبَاالْحَسَنِ وَ أَعْظَمَ اللهُ أَجْرَنَا فِيكَ وَ أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَى مَنْ خَلَّفْتَ وَ إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، قَالَ : ثُمَّ احْتُمِلَ إِسْمَاعِيلُ وَرُدَّ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَبْسِ ، قَالَ : فَوَاللهِ مَا أَمْسَيْنَا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُوأَخِيهِ : بَنُو مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ

محمد- ناچاریکه این کاررا بکنی- ودر گفتار باوتند شد وسخنان درشت باو زد.

اسماعیل- پس جعفربن محمد رانزد من حاضر کن، شاید ما باهم بتوانیم بیعت کنیم- امام‌صادق را حاضر کردند ،

اسماعیل‌رو بامام صادق - قربانت اگرصلاح میبینی برای اوحقیقت را بیان کن شاید خدا دست اورا از ما کوتاه کند .

امام صادق (ع) - من تصمیم گرفتم با او سخن نگویم ، هر نظری دزباره من دارد اجرا کند.

اسماعیل رو بامام صادق- تورا بخدا یاد داری آنروز راکه نزد پدرت محمدبن‌علی(ع)آمدیم ودو جامه زرد در برداشتم وپر بمن نگریست وگریست، باوگفتم: چرا گریه میکنی؟ بمن فرمود : برای آن میگریم که تو دردوران پیری بیهوده کشته میشوی ودر خون تو دو بزهم بهم شاخ نزنند ، من گفتم: این پیشآمد چه‌وقت باشد، فرمود؛ چون برای امر باطلی تورا بخوانند ونپذیری، آنگاه که نظر کنی بآن قبیح که شوم فامیل خود باشد و از خاندان امام حسن ، بمنبر رسولخدا (ص) برآید و بامامت‌خود دعوت کند، وخودرا بنامی (چون مهدی یانفس زکیه) که ازآن‌او نیست میخواند ، دراین وقت تجدید عهد کن ووصیت‌نما، زیرا تو همانروز یافردایش (تردید ازامام است‌برای‌ابهام ورفع‌اتهام بعلم غیب یا ازبعضی راویان است - از مجلسی ره) کشته میشوی .

امام صادق (ع)- ای اسمعیل، آری چنین است و اینهم (اشاره بمحمدبن عبدالله) سوگند به پروردگار کعبه کمترین روز از ماه رمضانرا روزه گیرد ای ابوالحسن (کنیه اسماعیل است) من با توخدا حافظی‌میکنم وتورا بخدا میسپارم خدا درمصیبت توبما اجر بزرك عطاکند و ببازماندگانت سرپرستی خوبی نماید **و انا لله وانا اليه راجعون** - گوید: سپس اسماعیل را سر دست بردند و امام صادق(ع) را بزندان برگردانیدند، گوید:بخدا هنوز بشب نرسیدیم که برادرزاده‌های‌اسماعیل

فَتَوَطَّؤُوهُ حَتّٰى قَتَلُوهُ وَ بَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ إِلٰى جَعْفَرٍ عليه السلام فَخَلّٰى سَبِيلَهُ ، قَالَ : وَ أَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّٰى اسْتَهْلَلْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ فَبَلَغَنَا خُرُوجُ عِيسَى بْنُ مُوسٰى يُرِيدُ الْمَدِينَةَ .

قَالَ : فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ عَلٰى مُقَدَّمَتِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَكَانَ عَلٰى مُقَدَّمَةِ عِيسَى بْنِ مُوسٰى وُلْدُ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ قَاسِمٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ وَعَلِيٌّ وَ إِبْرَاهِيمُ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ ، فَهُزِمَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ قَدِمَ عِيسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَةَ وَصَارَ الْقِتَالُ بِالْمَدِينَةِ ، فَنَزَلَ بِذُبَابٍ وَ دَخَلَتْ عَلَيْنَا الْمُسَوِّدَةُ مِنْ خَلْفِنَا وَ خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ حَتّٰى بَلَغَ السُّوقَ، فَأَوْصَلَهُمْ وَ مَضٰى ، ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتّٰى انْتَهٰى إِلٰى مَسْجِدِ الْخَوَّامِينَ فَنَظَرَ إِلٰى مَاهُنَاكَ فَضَاءٍ لَيْسَ فِيهِ مُسَوِّدٌ وَلَا مُبَيِّضٌ ؛ فَاسْتَقْدَمَ حَتّٰى انْتَهٰى إِلٰى شِعْبِ فَزَارَةَ ثُمَّ دَخَلَ هُذَيْلَ ثُمَّ مَضٰى إِلٰى أَشْجَعَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ الَّذِي قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام مِنْ خَلْفِهِ ، مِنْ سُكَّةِ هُذَيْلَ فَطَعَنَهُ ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً وَ حَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ ، فَضَرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ ، فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ، فَأَنْفَذَهُ فِي الدِّرْعِ وَ انْثَنٰى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ،فَضَرَبَهُ فَأَثْخَنَهُ وَ خَرَجَ عَلَيْهِ حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَةَ وَ هُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ

بن جعفر فرزندان معاویة بن عبدالله بن جعفر برسر اوریختند واورا لگدمال کردند تا اورا کشتند و محمدبن عبدالله فرستاد، امام صادق رااز زندان آزاد کرد.

گوید پس از آن ماندیم تا هلال ماه رمضان را رؤیت کردیم وبما خبررسید که عیسی بن موسی (برادر زاده منصور است و او عیسی بن موسی پسر محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است ــ از مجلسی ره) بیرون آمده و قصد مدینه و تسخیر آنرا دارد ، گوید محمدبن عبدالله ، یزیدبن معاویه نوه عبدالله بن جعفررا سردار پیش غراولان خود کرد و سرداران پیش قراولان عیسی بن موسی اولاد حسن بن زیدبن حسن بن حسن بودند (بتصحیح مجلسی ره) اولاد حسن بن زیدبن حسن (امام مجتبی ع) قاسم و (زید وعلی و ابراهیم پسران حسن بن زیدند) محمدبن زید و علی و ابراهیم پسران حسن بن زید، و یزیدبن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه شد و نبرد در خود شهر مدینه در گرفت و عیسی بن موسی در ذباب (کوهی درمدینه) فرود آمد وقشون پیراهن سیاهان منصوراز پشت سر بما حمله کردند و محمد بایاران خود بیرون شد و خودرا ببازار مدینه رسانید ویاران خودرادر بازار تمرکز داد و خودش رفت (برای انجام کارهای لازم) سپس بدنبال آنها آمد تابمسجدخوامین رسید وبآن جا نظری انداخت و فضائی تهی دید که نه پیراهن سیاهی بود و نه سفید پوشی (سفید پوشان از ثنویه بودند که بضد عباسیها جامه سفید در بر میکردند) و پیش تاخت تا بدره فزاره رسید (فزاره تیره از غطفان) سپس در میان تیره هذیل وارد شد و از آن جا گذشت و به تیره اشجع رسید .

و در آنجا همان سواریکه امام صادق (ع) خبر داده بود از کوچه هذیل بدنبال او رسید و نیزه‌ای باو زد که کارگر نشد و او برآن سوار حمله کرد و بینی اسبش را باشمشیر زد وآن سوار نیزه دیگری باو زد و در زره فرو برد و محمد بر او سرازیر شد و باو ضربتی زد که اورا از پای

يَضْرِبُهُ مِنْ زُقاقِ الْعَمّارِيّينَ فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَنْفَذَ السِّنانَ فِيهِ ، فَكَسَرَ الرُّمْحُ وَ حَمَلَ عَلىٰ حُمَيْدٍ فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِزُجِّ الرُّمْحِ فَصَرَعَهُ ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ حَتّىٰ أَثْخَنَهُ وَ قَتَلَهُ وَ أَخَذَ رَأْسَهُ وَدَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جانِبٍ وَ اُخِذَتِ الْمَدِينَةُ وَ اُجْلِينا هَرْباً فِي الْبِلادِ .

قالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللهِ : فَانْطَلَقْتُ حَتّىٰ لَحِقْتُ بِإِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِاللهِ ، فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكَمَّناً عِنْدَهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ وَ خَرَجْنا مَعَهُ حَتّىٰ اُصِيبَ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ ، ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الأَشْتَرِ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ حَسَنٍ حَتّىٰ اُصِيبَ بِالسِّنْدِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً ، تُضَيِّقُ عَلَيَّ الْبِلادُ ، فَلَمّا ضاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ وَ اشْتَدَّ [بِيَ] الْخَوْفُ ، ذَكَرْتُ ما قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَقَدْ حَجَّ وَهُوَ يَخْطُبُ النّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، فَما شَعَرَ إِلّا وَأَنَا قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ ، فَقُلْتُ : لِيَ الأَمانُ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ وَ أَدُلُّكَ عَلىٰ نَصِيحَةٍ لَكَ عِنْدِي ؟ فَقالَ : نَعَمْ ما هِيَ ؟ قُلْتُ : أَدُلُّكَ عَلىٰ مُوسَى بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ حَسَنٍ ، فَقالَ لِي: نَعَمْ لَكَ الأَمانُ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَعْطِنِي ما أَثِقُ بِهِ ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَمَواثِيقَ وَ وَثَّقْتُ لِنَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ : أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِاللهِ ، فَقالَ لِي: إِذاً تُكْرَمُ وَ تُحْيا ، فَقُلْتُ لَهُ : أَقْطِعْنِي إِلىٰ بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ، يَقُومُ بِأَمْرِي

در آورد و حمیدبن قحطبه فرمانده آن سوار از طرف بازار عماریین براو تاخت و نیزه‌ای باوزد که پیکان آن در تن او خلید وخود نیزه شکست و او برحمید حمله کرد وحمید چابکی کرد و بانوك آهنین ته نیزه باو ضربتی زد که او را بخاك انداخت و از اسب پیاده شد و او را زد تا از کار انداخت و او را کشت و سرش را برید و قشون منصور از همه سو وارد مدینه شد و شهرراتصرف کرد وما ازهر سو وبهر جانب گریختیم.

موسی‌بن عبدالله گوید: من گریزان رفتم تاخود را بابراهیم بن‌عبدالله رساندم ودیدم عیسی بن زید نزد اوپنهان‌است واورا ازتدبیر بدش خبردادم وبااو هم خروج کردیم تاابراهیم هم کشته شدرحمه الله،سپس‌من‌بابرادر زاده‌ام‌اشترعبدالله بن محمدبن‌عبدالله بن‌حسن‌رفتم‌تااوهم‌درسند کشته‌شد وسپس آواره ورانده بر گشتم همه کشورهای پهناور برمن تنك‌شده بود وچون زمین برمن تنك شد وترس‌من سخت شد، بیاد فرموده امام صادق(ع) افتادم وقصد پناهندگی ببنی‌عباس کردم آمدم نزدمهدی عباسی،اوبحج آمده‌بود وبرای مردم درسایه خانه کعبه سخنرانی میکرد، اوملتفت من‌نشد تامن خود اززیر منبر بر خاستم و گفتم یاامیرالمؤمنین بمن امان‌بده ومن بتو یك‌نصیحتی میکنم که نزد من‌داری. گفت ، آری بسیارخوب، آن‌نصیحت چیست؟ گفتم من تورا بموسی‌بن عبدالله‌بن حسن رهنمائی‌میکنم، گفت بسیار خوب تو درامانی، گفتم بمن یك‌سند بده و ازاو پیمانها و سندها گرفتم و خود را در مورد اعتماد نهادم و سپس گفتم ، من خود موسی بن عبدالله هستم ، بمن گفت در اینصورت گرامی هستی و بتو بخشش می‌شود.

گفتم مرابه یکی‌از خویشان خودبسپارتا درخدمت تومرا رهنمائی کند ، گفت خودت هر که را

عِنْدَكَ ، فَقَالَ لِيَ : انْظُرْ إِلىٰ مَنْ أَرَدْتَ ، فَقُلْتُ : عَمَّكَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْعَبَّاسُ : لَاحَاجَةَ لِي فِيكَ ، فَقُلْتُ : وَلٰكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَةُ ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَبِلْتَنِي فَقَبِلَنِي شَاءَ أَوْ أَبَىٰ ، وَقَالَ لِيَ الْمَهْدِيُّ: مَنْ يَعْرِفُكَ ؟ ـ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ ـ فَقُلْتُ: هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي وَ هٰذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي وَ هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي، فَقَالُوا : نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا ، ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهٰذَا الْمَقَامِ أَبُوهٰذَا الرَّجُلِ وَ أَشَرْتُ إِلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ .

قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِاللهِ : وَ كَذِبْتُ عَلىٰ جَعْفَرٍ كِذْبَةً ، فَقُلْتُ لَهُ : وَ أَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ السَّلَامَ وَ قَالَ: إِنَّهُ إِمَامُ عَدْلٍ وَ سَخَاءٍ، قَالَ : فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ، فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِأَلْفَيْ دِينَارٍ وَوَصَلَ عَامَّةَ أَصْحَابِهِ وَوَصَلَنِي، فَأَحْسَنَ صِلَتِي، فَحَيْثُ مَا ذُكِرَ وُلْدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقُولُوا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ وَالْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ وَخُصُّوا أَبَاعَبْدِاللهِ بِأَطْيَبَ ذٰلِكَ، وَجَزَى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْراً، فَأَنَا وَاللهِ مَوْلَاهُمْ بَعْدَاللهِ .

خواهی انتخاب کن. گفتم مرا بعمویت، عباس‌بن محمد ، بسپار.

عباس گفت، من بتو نیازی ندارم، گفتم ولی‌من بتو نیازمندم، تورا بحق امیرالمؤمنین سوگند میدهم که مرا بپذیری، وخواه نخواه مرا پذیرفت‌مهدی بمن گفت چه کسی تورا می‌شناسد و گرد اوهمه یاران مایا بیشتر آن هابودند ، من گفتم: این‌حسن‌بن زید مرامیشناسد واینموسی بن‌جعفر مرامیشناسد واین حسن‌بن عبدالله بن عباس مرامی‌شناسد ، همه گفتند :آری یاامیرالمؤمنین، گویا هنوز ازچشم ما نهان نشده است خود او است ؛ سپس گفتم یا امیرالمؤمنین بطور تحقیق مرا از این پیش آمد پدر اینمرد خبر داده و بموسی بن‌جعفر اشاره کردم .

موسی‌بن عبدالله گوید دراینجا یکدروغی‌هم به‌امام صادق بستم، بمهدی گفتم که اومرا مامور کرده بتوسلام برسانم، گفت اوامام عادل وباسخاوتی بود.

گوید: دستورداد پنجهزار اشرفی‌طلا بموسی‌بن جعفر(ع) دادند واو هم۲ هزار اشرفی‌را بمن داد وبهمه یارانش بخشش کرد،بامن صله‌رحم کرد وخوب‌صله‌رحم کرد،وهرزمانیکه نام اولاد محمدبن علی‌بن الحسین برده شود بگوئید، خدا و فرشته‌هایش و حاملان عرشش و کرام‌الکاتبین او برآنها رحمت فرستند وامام صادق‌را بپاکیزه‌تر وکاملترش مخصوص کنید وخدا بموسی‌بن جعفر ازطرف من بهترین پاداش‌را بدهد ومن بعداز خدا بنده آنها هستم.

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ ابراهیم‌برادرمحمدبود ومدت ۵سال از ترس منصورشهربشهر گریزان بود وگاهی درفارس بود وگاهی در کرمان ویکبار در حجاز ویکبار دریمن و یکبار در شام تادر سالیکه برادراو درمدینه‌خروج کردببصره آمد و٤هزاراز اهل‌بصره با اوبیعت کردند و برادرش باو نوشت‌خروج کندواو اول ماه رمضان سال۱٤۵شورید وبصره را تصرف کردو۲ ملیون‌درهم درخزانه آن یافت ولشکر باهواز و فارس فرستاد و کارش بالا گرفت وکار منصور رو بسستی نهاد و خبرقتل

۱۸ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنٰادِ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرٰاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قٰالَ: حَدَّثَنٰا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ مَوْلٰى عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طٰالِبٍ قٰالَ: لَمّٰا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ وَاحْتَوٰى عَلَى الْمَدِينَةِ، دَعٰا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَأَتٰاهُ فَقٰالَ لَهُ: يٰا ابْنَ عَمِّ لٰا تُكَلِّفْنِي مٰا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ، عَمَّكَ أَبٰا عَبْدِاللّٰهِ، فَيَخْرُجُ مِنِّي مٰا لٰا أُرِيدُ، كَمٰا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ، فَقٰالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِنَّمٰا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَ إِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ ثُمَّ وَدَّعَهُ، فَقٰالَ لَهُ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حِينَ وَدَّعَهُ يٰا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرٰابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسّٰاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمٰاناً وَ يَسْتُرُونَ شِرْكاً وَ إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ، أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَاللّٰهِ مِنْ عُصْبَةٍ، ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَكٰانَ مِنْ أَمْرِهِ مٰا كٰانَ، قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمٰا قٰالَ عليه السلام.

برادرش محمد سه‌روز پیش ازعید فطر باورسید واو هم درکار خود بکوشش افتاد و در دفتر او صد هزار جنگجو ثبت شده‌بود، مردم بصره‌نظر داشتند که خودش ازبصره بیرون نرود وقشون باطراف بفرستد، گوش نداد وخودش بکوفه رفت.

منصور عیسی‌بن موسی را با پانزده هزار قشون بجلو اوفرستاد و حمیدبن قحطبه باسه هزاردر مقدمه‌او بود، ابراهیم آمد تابا خمری ۱۶ فرسنگی کوفه ودر آنجا جنك‌شد وقشون عیسی رو بگریز نهادند وجز اندکی بااو نماند ولی‌جعفر وابراهیم فرزندان سلیمان‌بن علی ازپشت سریاران ابراهیم درآمدند و باو حمله کردند و او را با لشکرش بخود متوجه ساختند و قشون گریخته هم‌برگشت وآنها را محاصره کردندو ابراهیم خودش کشته شدویارانش پراکنده شدند وسر اورا برای‌منصور آوردند پس از خروج سه ماه جزپنج روز زیست.

قوله ثم مضيت مع ابن اخيـصاحب مقاتل گوید: عبدالله‌اشتر پسرمحمدبن عبدالله‌بن حسن است مادرش ام‌سلمه دختر محمدبن حسن‌بن حسن است عبدالله بن محمد پس از قتل پدرش اورا ببلاد هند برد و در آنجا کشته‌شد وسرش را برای منصور آوردند.

۱۸ـ عبدالله بن مفضل مولای عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گوید چون حسین بن علی مقتول در فخ شورید و مدینه را تصرف کرد موسی بن جعفر (ع) را برای بیعت خواند، امام کاظم (ع)نزد او آمد و باو گفت ای پسرعم بمن تکلیفی نکن که پسر عمویت بعمویت ابی‌عبدالله (امام‌صادق ع) کرد تا از من آن سرزند که نخواهی چنانچه از ابی‌عبدالله آن سرزد که او نمیخواست، حسین در جواب او گفت من بشما موضوعی پیشنهاد کردم اگر خواهی در آن وارد شو واگر بدداری تو را بدان واندارم، خدایاور است سپس بااو وداع کرد.

ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) هنگام وداع‌باو گفت ای پسر عم تو کشته میشوی پس درضربت زدن بدشمن کوشا باش اینمردم همه خارج از دینند بزبان اظهار ایمان کنند و از دل مشرکند **انالله و انا اليه راجعون** من شما رادمردانرا بحساب خدا میگذارم، سپس حسین خروج کرد وکارش‌چنان شد که شد، همه کشته‌شدند طبق فرموده آن‌حضرت (ع).

شرحـ ازمجلسی بطورخلاصه ـ فخ چاهی است قریب یك‌فرسخی‌مکه سر راه تنعیم واین‌حسین

۱۹ـ وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللهِ وَ بِهَا أُوصِيكَ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَ وَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ ، خَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْوَانِ اللهِ عَلَى دِينِهِ وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحَنُّنِكَ مَعَ خِذْلَانِكَ وَ قَدْ شَاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ قَدِ احْتَجَبْتَهَا وَ احْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ وَ قَدِيماً ادَّعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ وَ بَسَطْتُمْ آمَالَكُمْ إِلَى مَا لَمْ يُعْطِكُمُ اللهُ ، فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَ أَضْلَلْتُمْ وَ أَنَا مُحَذِّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللهُ مِنْ نَفْسِهِ»

شهید فخ پسر علی‌بن حسن بن حسن بن امام حسن مجتبی استو در ایام موسی هادی پسرمهدی‌عباسی خروج کرد برای آنکه مدینه را در حکومت یك عمری سپرد و او نسبت‌ببنی‌هاشم بسیار سختگیری و بدرفتاری میکرد و بهانه میگرفت و آن‌ها را آزار میداد خصوص اولاد امام حسن که‌دشمنان‌خونی بنی عباس بودند و تا آنجا بآنها فشار آورد که هنگام حج بنی‌حسن با جمعی از مسافرین حجاج و موالی و انصار هم عهد شدند و ۲۶ نفر از اولاد علی و ۱۰ تن حاج و عده‌ای از موالی همدست شدند وچون مؤذن اذان نماز صبح گفت وارد مسجد مدینه شدند و شعار دادند و عبدالله‌بن‌حسن‌افطس بالای مناره رفت و بمؤذن گفت حی علی خیرالعمل بگو و چون تیغ برهنه در کف او دید گفت و عمری حاکم مدینه شنید و ترسید ودستور داد استرش را بستند و آذوقه برداشت و خود را بخانه عمربن خطاب انداخت و از کوچه عاصم بن عمر سر درآورد و گریخت و حسین برای مردم نمازصبح را خواند ودرضمن بیاناتی همه مردم با او بیعت کردند جز حسن‌بن جعفر ازاولاد امام حسن مجتبی و موسی بن جعفر (ع) که آن‌ها را معاف کرد و حسین بعداز تصرف مدینه باحدود سیصدتن‌ازاصحاب خود آهنك مکه کرد و در مدینه جانشینی گماشت و در فخ با قشون عباسیان بر خورد و عباس او را بتسلیم وامان دعوت کرد و نپذیرفت وبا قشون‌عباسیان که بسیاربودند وچند لشکربودندوچند سردارمعروف داشت‌جنگید واورا محاصره کردند وشهیدنمودند.

واجد الضراب امر از باب افعال است یعنی مردانه نبردکن یااز جداست یعنی در نبرد خوب کوشش‌کن و از کشتن بنی‌عباس نگران مباش زیرا ازدین بیرونند واگرچه‌بزبان اظهاراسلام‌میکنند ولی در باطن مشرکند.

۱۹ـ عبدالله بن‌ابراهیم‌جعفری گویدیحیی‌بن‌عبدالله بن حسن‌به موسی‌بن‌جعفر(ع) نوشت:من‌خود را بتقوای از خدا سفارش میکنم و بهمان هم‌شماراسفارش میکنم زیراآن سفارش خداست دراولین‌و هم سفارش او است در آخرین.

بعضی از انصار دین خدا که برمن وارد شدند بمن گزارش دادند از غمخواری و اظهار مهرت با ترك کمك و خذلانت ، من دعوت بعنوان رضای از آل محمد را در شورگذاشتم و تو مانع آن شدی و در سابق هم پدرت مانع‌آن شد و از قدیم‌شما مدعی‌مقامی بودید که حق شما نبود وآرزومند چیزی بودید که خدا بشما عطا نکرده و باین سبب هوا پرست و گمراه کننده شدید، من تو را از آن بر حذر میدارم که خدا نسبت‌بخودش تو را از آن بر حذر داشته.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام «مِنْ مُوسَى بْنِ [أَبِي] عَبْدِاللهِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ لِلّٰهِ وَ طَاعَتِهِ إِلَى يَحْيَى بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ حَسَنٍ ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَذِّرُكَ اللهَ وَ نَفْسِي وَ أُعْلِمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَ شَدِيدَ عِقَابِهِ وَ تَكَامُلَ نَقِمَاتِهِ وَ أُوصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللهِ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَ تَثْبِيتُ النِّعَمِ، أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ أَنِّي مُدَّعٍ وَ أَبِي مِنْ قَبْلُ وَ مَاسَمِعْتَ ذٰلِكَ مِنِّي «وَسَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ» وَلَمْ يَدَعْ حِرْصُ الدُّنْيَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَباً لِآخِرَتِهِمْ ، حَتَّى يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ وَ ذَكَرْتَ أَنِّي ثَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ وَ مَا مَنَعَنِي مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ لَوْكُنْتُ رَاغِباً ضَعْفٌ عَنْ سُنَّةٍ وَلَاقِلَّةُ بَصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ وَلٰكِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجاً وَ غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا مَا الْعَتْرُفُ فِي بَدَنِكَ وَ مَا الصَّهْلَجُ فِي الْإِنْسَانِ، ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِخَبَرِ ذٰلِكَ وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ أُحَذِّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ وَ أَحُثُّكَ عَلَى بِرِّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَمَاناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَظْفَارُ وَ يَلْزَمُكَ الْخِنَاقُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ، فَتَرَوَّحُ إِلَى النَّفَسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَلَا تَجِدُهُ

امام کاظم « ع » اورا بدین مضمون پاسخ داد :

از طرف موسی زاده بنده خدا (زاده ابوعبدالله خ‌ل) جعفر و علی (بن ابیطالب (ع) جداعلی را برای بیان شرافت نام برده است) که هر دو دربندگی و طاعت خدا شریکند، بسوی یحیی بن عبدالله بن حسن‌اما بعد .

براستی من تورا از خدا برحذر میدارم و هم خودمرا ، بتواز عذاب دردناك و کیفر بیمناکش اعلام میکنم و از نقمت‌کامله او ، وتو را و خودمرا بتقوی از خدا سفارش میدهم زیرا که آن زیور گفتار است و مایه پایش‌نعمتها، نامه‌ات بمن رسید، درآن یادکرده بودیکه من و پیش ازمن‌پدرم مدعی مقامی بودیم، تو که از من چنین چیزی را نشنیدی و محققاً گواهی آنان نوشته شود و مسئول آن باشند (اینقسمت اخیر آیه۱۹ سوره الزخرف‌استکه میفرماید: فرشته‌هائیکه بنده‌های خدایند،دختران خدا مینامند واین گواهی آنها نوشته شود ومسئول آن باشند).

حرص بردنیا و مقاصد آن برای دنیاطلبان جای جستن آخرت را نگذاشته تا اینکه مقصود آخرتشانرا در دنیا تباه کرده است ؛ و یاد کردی که من مردم را از پیروی تو باز داشتم چون آنچه را تو داری میخواستم، برای‌من از ورود در آنچه تو وارد شدی جلوگیری نبود اگر رغبتی در آن داشتم نا توانی از نظر احاطه بسنت و قانون و کم بصیرتی بدلیل برهان در میان نبود، ولی خدا تبارك و تعالی مردم را درهم آفریده و اخلاق غریب و عجیب وغریزه‌هائی درآنها مقررداشته من دوکلمه از تومیپرسم بگو بدانم :

عترف در تن چیست **وصهلج** درانسان چه معنی‌دارد؟ جواب همین دوکلمه را برای من‌بنویس تامن بسوی تو آیم، من تو را از نافرمانی خلیفه بر حذر میدارم و تو را بسپاس و اطاعت اوتشویق میکنم، و بتو سفارش میکنم که ازاو امان بخواهی پیش از آنکه چنگالت بگیرد واز همه جانبه گلو

حَتّٰى يَمُنَّ اللهُ عَلَيْكَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ ، وَرِقَّةِ الْخَلِيفَةِ أَبْقَاهُ اللهُ فَيُؤْمِنُكَ وَ يَرْحَمُكَ وَ يَحْفَظُ فِيكَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلٰى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى» .

گیر شوی و خواهی از هرسونفس راحتی برآری برای تو میسر نباشد تا خدا بمن وفضل خودومهربانی خلیفه ابقاءالله بر تو احسان کند تا بتو امان دهد و مهر ورزد و خویشی با رسولخدا را درباره تو منظور دارد والسلام علی من اتبع الهدی.

براستی بما وحی رسیده عذاب از آنکس استکه تکذیب کند وپشت بحق دهد.

شرح ـ از مجلسی (ره) در نزد اطباء عضوی بنام عترف و صهلج شناخته نشده ـ امر به اطاعت خلیفه از نظر ظاهر برای تقیه است و از نظر معنا و باطن مقصود اطاعت امام برحقست ،. از عمدةالطالب نقلکرده که یحیی صاحب الدیلم پسر عبدالله المحض فرزند حسن بن حسن (ع) است ببلاد دیلم گریخت ودر آنجا خروج کرد ومردم گرد اورا گرفتند وشهرستانهای آنجا باوی بیعت کردند وکارش بالا گرفت وهرون نگران شد وسخت ناراحت گردید ، بفضل بن یحیی برمکی نوشت : یحیی خاریست درچشمم، هرچه خواهد باو بده و شر اورا بکن ، فضل بالشکر انبوهی بسوی اوروان شد وفرستاد اورا بنرمش وبیم دادن وترغیب وترهیب احاطه کردند، یحیی امان خواست و فضل سند امان مؤکدی برای او نوشت.

وبعضی گفته‌اند یحیی بخان دیلم پناهنده شد و او ویرا بصد هزار درهم بفضل فروخت و یحیی رفت بمدینه ودر آن اقامت گزید تا عبدالله بن مصعب از نژاد زبیر نزد رشید از او بدگوئی کرد و او را گرفتار کرد .

ابوالفرج درمقاتل خود ازجمعی باسندنقلکرده که یحیی از نبرد فخ جان بدر برد ومدتی درشهرها آواره بود وپناهگاهی می‌جست، فضل بن یحیی مکانشرا دانست وباو نوشت از آنجا بدیلم برود و نوشته‌ای باوداد که کسی متعرض او نشود، ناشناس رفت تاوارد دیلم شد وخبر او برشید رسید اوهنوز درراه بود که‌رشید نواحی مشرق‌را بفضل بن یحیی سپرد وباو دستورداد که یحیی‌را دستگیر کند، او بیحیی نوشت که خودرا به‌دیلم رساندوجمعی ازاهل کوفه‌هم مانند حسن بن صالح که مذهب‌زیدیه‌داشت درخدمت یحیی بودند، هرون بفضل نوشت که بسوی یحیی برود وبااو پیشنهادصلح وامان کند، فضل با یاران خود رفت وبایحیی نامه‌نگاری کرد وچون یحیی ازیاران خود اطمینان نداشت حاضر شد صلح کند وامان‌نامه بگیرد ولی شروط امان‌وشهود آنرا که پیشنهاد شده‌بود نپذیرفت وعهدنامه‌ای باشروط وشهود دلخواه خود برای فضل فرستاد و او هم نزدرشید فرستاد ورشید به‌دلخواه او عهدنامه‌امانی برای اوفرستاد وبا فضل مصالحه کرد و فضل‌بلاد دیلم را تصرف نمود عهدنامه دردو نسخه بود یکی را رشید نگهداشت ویکیرا برای یحیی‌فرستاد.

یحیی بافضل ببغداد رفت وهم کجاوه اووارد بغدادشد و رشید جوائزی بارزش دویست هزار اشرفی باوبخشید وخلعت وبارهای فراوانی باوداد واورا دربغداد نگه‌داشت ومدتی در نیرنك بود که توطئه برعلیه یحیی‌بکند وپرونده‌ای برای اوبسازد تامردی رابنام فضاله دستگیر کردبتهمت اینکه‌بنام یحیی تبلیغ میکند ومردمرا بخلافت اودعوت میکند واورا بزندان انداخت واو راخواستوباودستور

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَعَ فِي يَدَيْ هَارُونَ فَلَمَّا قَرَأَهُ قَالَ: النَّاسُ يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يُرْمَى بِهِ.

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي وَ يَتْلُوهُ بِمَشِيئَةِ اللهِ وَعَوْنِهِ الْجُزْءُ الثَّالِثُ وَهُوَ بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ. وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

داد نامه‌ای بعنوان یحیی بنویسد وباو گزارش دهد که جمعی ازافسران و یاران رشید دعوت او را پذیرفتند آن شخص نامه را نوشت و بتوسط قاصدی فرستادند و یحیی بن عبدالله آن قاصد را با نامه تسلیم یحیی بن خالد صدر اعظم رشید کرد و گفت این قاصد نامه‌ای برای من آورده که از آن اطلاعی ندارم.

رشید ازاین موضوع خوش‌دل شد ولی فضاله رادر زندان نگه‌داشت وبرشید گفتندزندان‌ماندن اوظلم است واو جواب داد تامن زنده‌ام باید او درزندان بماند ولی خودفضاله گفت ظلمی نیست زیرا من خودم به‌یحیی سپرده بودم که‌اگر نامه ازمن باو رسد تسلیم هرون کند زیرا می‌دانستم بوسیله‌من توطئه میکنند، یحیی ازاین حادثه نگران شد وبا اجازه رشید یاباجازه خصوصی جعفربن‌یحیی برمکی وزیر هرون بحج‌رفت‌ومدتی‌آزاد بود تاجمعی از سران مدینه‌چون عبدالله بن‌مصعب زبیری‌وابوالبحتری و دیگران از او نـزد رشید سعایت کردند و رشید او را گرفت و بزندان انداخت و مرده او رااز زندان بیرون آوردند و در وضع زندان او و وضع کشتن او سخن بسیاراست ـ بطور خلاصه‌ازشرح مجلسی نقل شد .

دنباله‌حدیث ـ۱۹

جعفری گوید: بمن رسیده است که نامه موسی بن جعفر به‌دست هرون الرشید افتاد و چون آنرا خواند: گفت مردم مرا بموسی بن‌جعفر بدبین میکنند ووادار بتعقیب او مینمایند بااینکه او از آنچه بوی نسبت می‌دهند بری و بر کنار است.

پایان جزء دوم کتاب کافی و بخواست و یاری خدا جزء سوم در دنبال آنست **و آن از باب کراهیت توقیت است** والحمدلله رب‌العالمین والصلاة والسلام علی محمدو آله اجمعین .

شرح ـ در تحلیل وتجزیه احادیث این‌باب ازنظر نتایج وفرمول‌بندی .

مرحوم کلینی (ره) این باب را بعنوان جامع، **آنچه حق‌گو را ازباطل جو ممتاز کند** ـ ثبت کرده و این عنوان واین تیتر یك عنوان بسیارکلی و جامع‌استادانه است که از شاهکاهاری‌علمی وفن نویسندگی بشمار است زیرا اینجمله مختصر بسیار پرمعنا و رسا وشیواست وشامل همه مطالب زیر که درظواهر وزوایا وریز ودرشت مضامین‌این۱۹ خبر مندرج‌است میشود.

۱ـ منطق‌واستدلال ـ امروز برای‌انتخاب‌یکرئیس جمهور یارهبر ولیدر حزب ومدیریك‌مؤسسه بیشتر بمنطق واستدلال و بررسی صلاحیت ولیـاقت اعتماد میشود، تکیه منطق واستدلال بتعقل‌وفهم وشعور ودانشمندیست ودر محیط خردمندان ودانشمندان هر ملت و اجتماع بدان توجه میشود ، مثلا یك‌عده نمایندگان مجلس شوری که بر گزیده‌های واقعی ملتی باشند میخواهند برای خود رئیسی

انتخاب کنند ، مثلانمایندگان یك مجلس شوری که ملیت وواقعیت دارند میخواهند به یك فردی اظهار تمایل کنند واورا رئیس دولتی مقرر سازند.

مثلاـ در یك اجتماع علمی میخواهند مرجع شرعی یارئیس اداری تعیین کنند ـ در همه این موارد چون طرفهای گفتگو و صاحب نظران مردمی فهمیده و دانشمند هستند سخن روی منطق و استدلال میرود ودر موقع اختلاف بایدهر کسی جواب طرف خودرا بادلیل و برهان بدهد، این یکروش جدا کردن محق است ازمبطل که در ضمن حدیث اول باب راجع به نماینده طلحه وزبیر و باصطلاح امروز وکیل مدافع یایك دیپلمات ورزیده ازطرف آندوعنوان شده استوخداش بحساب یك قاصد ومدافع فهمیده وورزیده نزد علی (ع) رفته وآن حضرت از روی منطق علمی و استدلال قطعی حقیت خودو بطلان دعوی طلحه وزبیر وخلاف جنایت بار آنها را باو مدلل ساخته وباهمه طرفداری او ازطلحه و زبیر بر اثر منطق محکم علی(ع) تغییر عقیده دادهو پس از انجام رسالت خود بعلی (ع) پیوسته است

۲ـ اظهار امورفوق عادت از مدعی امامت که از آن بمعجزه و کرامت تعبیر کنندومعمول ترین آنها پیشگوئی از امور آینده است که دلیل اطلاع بر حقائق نامرئی و اتصال بعلم لدنی است و بیشتر اتمام حجت ائمه و اظهار حق گوئی خود نسبت بکسانیکه در مقام جستجو ازحق وامام بر حق بوده‌اند از این قبیل است چنانچه‌مضمون حدیث۲ استکه علی برای ارشاد آن‌خارجی که دردید افتاده بود و برای فهم حق بآن حضرت رجوع کرده بوداظهارداشت .

۳ـ اظهار نشانه های اختصاصی که معمولا از آن بمعجزه تعبیر کنند ، معجزه مایه اثبات نبوت و پایه امامت است و درمذهب شیعه برای اثبات ائمه معصومین یابیان مقام شامخ آنها کتاب ها دراین موضوع تألیف شده‌است مانند مدینةالمعاجز مرحوم بحرینی.

معجزه ایجاد حقیقتی است بیوسیله‌معمولی وطبیعی آن و از اینرو آنرا خرق عادت نامند،شرح حقیقت معجزه وفرق آنرا باسحر وشعبده وشواذ طبیعت درکتاب الدین فی‌طور الاجتماع ج۲ درباره کلیات امور نبوت بیان کردیم، و در آنجا مقاله‌ای درج کردیم بعنوان اینکه معجزه چنانچه در ماهیت خود خرق عادت‌است در اظهار آن‌هم قانون‌کلی وجود ندارد وظهور معجزه بوسیله امام و بلکه پیغمبر در اختیار خوداوهم نیست‌معجزه‌امریستکه بمشیت حق درموقعی که‌اومقتضی داند ونسبت بکسیکه اوتشخیص دهد بیسابقه و انتظار واقع میشود واز اینجهت نمیتوان اعتراض کرد که چرا برای فلان‌زن یامرد یا درفلان وقت‌واقع‌شده وبرای دیگری یاموقع دیگری‌واقع نشده‌وچند حدیث‌این باب چون۳و٤و۹و۱۲و۱۵ـ ازاین قسم‌است ودر اینها نشانه های اختصاصی معجزمآبی نسبت بافراد معینی ظاهر شده‌است و استفاده دیگران از آنها وابسته باندازه اطمینانی استکه درموضوع تحقق این‌نشانه‌ها پیدا کنند وتأثیری که اینگونه نشانه‌ها درروح آنهاداشته باشد.

۴ـ راهنمائیهای پرورشی وخصوصیـ بعضی از افرادبا اخلاص وحقیقت جو که خودرا به دنیا ودنیداران نفروخته وروح پاك وحقیقت‌خواه خودرابکلی نباخته‌اند،مورد توجه ائمه قرارگرفته‌اند وامام که طبیب روح بشر است بایك اسلوب مخصوصیکه شبیه معالجه ازراه روان‌شناسی است آنهاراهدایت کرده و حفرا بآنها فهمانده‌است که نمیتوان از آن‌تعبیر بمعجزه وکار مافوق‌طبیعت کردمانندموردحدیث۸راجع بزاهدیکه سلطان ازاو حساب میبرد.

۵ـ اظهار علم وفضل فوق‌عادت ومعمول اساتید درس خوانده ومشهور درمحیط، چونکه‌علماء و دانشمندان معمولی ازنظر مدارج تحصیلی و ازنظر فنون تحصیلی وعلوم ودانش رائج در زمان خودشان و نیروی علمی محیط تحصیلی خود بااختلاف رتبه‌ای که دارند یك‌قدر مشترکی هم دارند واگر یك دانشمند ازمحیط علمی آنها فرازتر است، این خود برهانی است بر حقیقت دعوی او که مربوط بمقام فضل ودانش است ومخصوصاً یك‌سلسله مسائل علمی بوده که حل آن‌ها از خصائص‌مقام امامت بوده‌است ودانشمندان مذهب بآن‌ها آشنا بودند وامام برحق را ازاینراه میشناختند مانندمورد حدیث ٦و٧.

٦ـ آزمایش پسند ودلبخواه.

بعضی از دانشمندان معاصر ائمه بودند که از معاشرت باامامان برحق خصائص علمی و منطق مخصوص آنهارا شناخته بودند ودر پیش خود میزانی قطعی وروشن برای تشخیص امام‌برحق‌داشتند که درمورد ابهام وفوت امام‌بوسیله آن امام بعدرا میشناختند واین موافقت بافهم‌ودرك مراجعین هم نشانه کرامتی بوده ازطرف امام وهم اظهار مهارتی بوده در فن خاص امامت و در این میان مسائل مخصوص امتحانی هم در دست داشتند که بوسیله آن‌ها مدعی امامت‌را امتحان و آزمایش مینمودند چون موردروایت۷و۱۰.

۷ـ اطلاع‌عمیق ازروحیه‌عمومی اجتماع‌وتشخیص مسیرملت.

جامعه‌شناسی در این قرون اخیره یکی از علوم بسیار مهم وپایه پیشرفت سیاست دولت های بزرك است و بدین وسیله است که سیاستمداران دور اندیش از پیش مسیرحوادثرا میفهمند وبسا پیش آمدهای عمومی تا دهها سالرا میسنجند و در ضمن‌احادیث ١٤تا١٩ـ این موضوع بخوبی روشن است که امام باقر تا امام کاظم در برابر مراجعینی که خواستند ازآن‌ها استفاده سیاسی کنند و از نفوذ آنان نسبت بمقاصد انقلابی خود کمك بگیرند دربرابر هرکدام بیاناتی دارند که بخوبی روحیه‌مردم عصر ومسیر وضع اجتماعرا روشن کرده و بعلاوه از اظهار کراماتیکه درضمن آنهاهست چون‌پیش گوئی از محل مخصوص وقوع‌حوادث یا تعیین خصوصیات اشخاص‌آینده ازنظرجامعه شناسی وبررسی حوادث و نتیجه‌گیری ازآنها ارزش بسزائی دارند که‌در موضوع خود میزانی است از برای‌تشخیص محق و مبطل.

بسم الله الرحمن الرحیم

(باب)

كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ

۱ـ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُبْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عيسىٰ جَميعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: يَا ثَابِتُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ قَدْكَانَ وَقَّتَ هٰذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعَالىٰ عَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخَّرَهُ إِلىٰ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَيَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

قَالَ أَبُوحَمْزَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذٰلِكَ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام فَقَالَ : قَدْكَانَ كَذٰلِكَ .

(باب)

کراهت وقت‌گذاری نسبت بظهور امام عصر «ع»

۱ـ ابیحمزه ثمالی گوید: شنیدم امام‌باقر (ع) میفرمود: ای ثابت براستی خداتبارك و تعالی وقت این امر را در هفتاد گذاشته بود و چون حسین(ع) کشته شد خشم خداتعالی براهل‌زمین سخت شد و آنرا برای صد وچهل پس انداخت، ما برای شما بازگفتیم و شما فاش کردید حدیث‌را و پرده ازراز بر داشتید وخدا پس ازآن وقتی بما اعلام‌نکرده، و خداست که هرچه را خواهد محو کند و هرچه را خواهد ثبت کند ـ ابوحمزه گوید : همین را برای امام صادق (ع) باز گفتم ، فرمود : همچنین بوده است.

شرحـ ازمجلسی (ره) ـ درکتاب غیبت شیخ و اکمال الدین صدوق چنین است : گوید بامام باقر (ع) گفتم که علی (ع) میفرمود تا هفتاد بلا و گرفتاریست و بسی میفرمود پس از بلا و گرفتاری گشایش‌و آسودگی‌است‌هفتاد گذشت‌وما گشایش و آسودگی‌ندیدیم، امام‌فرمودای‌ثابت‌براستی‌خدا وقت این امر را ـ تاآخر حدیث، مقصود ظهور حق و غلبه برباطل است به‌دست یکی از ائمه نه خصوص ظهور امام ۱۲در سال هفتادم یعنی هفتاد هجری ، یا هفتاد از غیبت امام مهدی (ع) گرچه اولی‌اظهر است و این از امور بدائیه است که مکرر تحقیق آن گذشت ، مؤید اینکه مبدأ از هجرت است این

است که امام حسین (ع) در حدود هفتادم در مقام اخذ حق خود برآمدو ظهورامر امام‌رضا وکاندیدا شدن اوبرای خلافت ازطرف مأمون اندکی پس‌از ۱٤۰ بودانتهی.

من میگویم این شرح درست نمیآید روی حساب تواریخ مشهوره زیرا شهادت امام حسین (ع) در سال ٦۱ بود و رفتن امام رضا (ع) بخراسان درسال ۲۰۰ و ممکن‌است مبدأ تاریخرا برای هفتاد و صد وچهل بعثت دانست و آغاز نهضت حسین (ع) هم سالها پیش از مرك معاویه بوده است زیرا از آن تاریخ مردم کوفه با آن حضرت مراسله داشتند و دومی هم اشاره بخروج زید بن علی باشد که در سال ۱۲۲ هجری بوده و از بعثت صد و سی و پنج میشود و بمضمون خبر نزدیك است پایان نقل ازمجلسی.

ظهور امـام قائم «ع» و تشکیل یك حکومت عادله در سراسر محیط بشریت.

دراین جا این‌نکته باید مورد توجه‌باشد که منظور از اینکه امام عصر عجل‌الله فرجه دنیارا پراز عدل وداد میکند چنانچه پراز ظلم وجور است ایجاد یك‌وضع جبر درعمل و سلب اختیار ازبشر نیست؛ زیرا دراین صورت تکلیف‌از مجرای خود بیرون میرود ودر حقیقت تکلیفی در میان نیست‌بلکه پرشدن دنیا ازعدالت و خیر وسعادت‌براساس زندگی همین بشر خودمختار است واقامه چنین‌حکومتی نیازمند یك‌تحول اخلاقی وعلمی ومغزیست درمحیط بشریت،

بررسی این‌مسئله ازنظر تحول مغزی براساس فلسفه نشوء وارتقاء یا براساس سیرتکامل‌بشری دورنمای بسیار بعیدی دارد گرچه مورد اعتماد کامل علمای این‌فن است زیرا مثلا گروزن مغزمعمولی بشر امروز راکه در این همه پرتگاه ستم گرفتاراست ودراین منجلاب فساد اخلاقی‌غوطه‌ور است‌طبق تحقیق‌دانشمندان‌یك کیلو بدانیم‌درست‌معلوم نیست معدل آن دریك جامعه‌انسانی که همه‌افرادش‌وظیفه شناس و عادل و پرهیز گار و پارسا باشند باید چه اندازه باشد و مثلا در طی چند هزار سال وزن مغز انسان کنونی باین اندازه خواهد رسید؛ و توجه این موضوع بیك تحول اخلاقی وعلمی عمیق در سراسر بشریت بیشتر است.

فرضیه تحقق یك حکومت عادله انسانی در جهان از دیر زمانی در اندیشه حکماء ودانشمندان وجود داشته و افلاطون آنرا در جمهوریت معروف خود در تحول فلسفی عالم بشری پنداشته است، البته پرورش درست‌ودانش واقع‌بین پایه ومایه این تحول‌است، اسلام نهضت‌خودرا براساس‌خردمندی وپرورش اجتماعی بسیار دقیق ومؤثروعلم ودانش صحیح‌استوار کرد :

۱ـ پی‌ریزی انس والفت بشر بایکدیگر دراجتماع نماز مقرون‌بیك شرائط انسانی بر اساس آرامش وتعقل وپاکی و نظافت :

الف‌ـ درهر شبانه‌روزی پنج‌نوبت برای اهل یك کوی و برزن.

ب ـ در هر هفته یك نوبت برای مردم یك بخش ـ در شعاع بیش از صد کیلو متر مربع ـ بعنوان نماز جمعه.

ج‌ـ در هر سال چند نوبت برای محیط هرچه وسیعتر تا حد امکان‌ـ در اجتماع اعیاد اسلامی و جشنهای مذهبی .

د‌ـ برای سراسر مردمیکه تابع مقررات اسلام باشند ازهرجا وهرکس درحج .

۲ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْرَمٌ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ مَتَى هُوَ ؟ فَقَالَ : يَا مِهْرَمُ ! كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ .

۲ـ تنظیم اجتماعات بشری درهمه مراحل باپرورش وآموزش مؤثر وترغیب بتحصیل دانش از هرجا وهر کس ودر هرحال.

این برنامه جامع ومؤثر اسلام در محیط عرب در مدت کمیکه بیست سال بود تحولی شگرف و شگفت‌انگیز پدید کرد ودر اواخر دوران رسالت،امت عرب ازنظر عمومی بکلی ازوضع جاهلیت بر کنار شدند و در شمار یك مردم متمدن و تحصیل کرده و مؤدب و پرورش یافته درآمدنـد و در موقع بر خورد با مردم متمدن و تحصیل کرده پارس و روم ومصر نظیر بنظیر امتیاز خودرا بر آنها محرز کردند.

اگر این وضع آموزش و پرورش عمومی اسلام در سراسر بشریت مرتب پیشرفته‌بودوحکومت اسلامی پیغمبر دچار کودتا و ارتجاع عرب نشده بود و بطور سالم در جهان بسط یافته بود زمینه داشت که در مدت هفتاد سال یك حکومت عادله بشری درسراسر جهان تشکیل شود ، زیرا بشریت دانشمند وتحصیل کردهٔ سائر کشورها زودتر بمقررات پاك و ساده اسلام میگروید ، پیروی نجاشی امپراطور حبشه از اسلام وتصدیق هرقل نسبت بحقیت اسلام هنگام ورود دعوت نامه پیغمبر گواه این مدعاست ولی متاسفانه یکدسته‌ارتجاعی‌نیرومنددر مرکز اسلام بوجودآمد وحکومت اسلامی راسخره کرد و انحرافی از مسیر تعلیمات اصولی اسلام پدیدشد و از همانروز اول بروز این ارتجاع دسته مصلحان برهبری علی (ع) در برابر آن ایستادگی کردند.

سلمان فارسی‌معاون اول ایندسته اصلاح طلب بود و ایندسته با کوشش خستگی‌ناپذیر پی گیری میکردند که ایندسته ارتجاعی را سرکوب کنند و اسلام را بروش اصلی وپاك خود بر گردانند ، رهبران این‌دسته امامان خاندان پیغمبر و علی (ع) بودند و زمینه این موفقیت در فترت زوال حکومت عربی و ارتجاعی بنی‌امیه و تشکیل حکومت بنی‌عباس فراهم شد ولی بی‌انضباطی پیروان تشیع که‌از آن بکشف اسرار و افشای نقشه‌های انقلاب تعبیر شده است نگذاشت تحول اساسی بوجود آید و حکومت جانشین بنی‌امیه بحساب‌یك حکومت‌بشری و انسان پرورتشکیل گردد و این زمینه که ازدست رفت دیگر برای تشکیل یك حکومت عادله بشری نمیشد موقعیرا بمردم آنروز نشان داد.

این تقریبی است ازمضمون این‌خبر راجع بسیرتاریخ اسلام و سرانجام آن.

البته رقمهائیکه در این روایات آمده است بسیار مبهم‌است هم‌از نظر مقیاس وهم ازنظرمبدا وآغاز، زیرا کلمه هفتاد وصد وچهل ممیز ندارد که مقصود سال‌است یاماه یاقرن و.و. چنانچه مبدای هم بدست داده که‌از هجرت است یابعثت یامبدأ دیگر وشرح منصوصی هم دردست نبوده واز اینرو میان شیخ طائفه ومثلا مرحوم مجلسی درتطبیق آن اختلاف روشنی بوجود آمده‌است واین گونه اخبار اشاره باسراریست که فهم آن‌بسی غامض است.

(ترجمهٔ حدیث ۲ ـ صفحه مقابل)

۲ـ عبدالرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مهزم وارد شد و گفت قربانت بمن خبرده از این امر که انتظارش را داریم، چه وقتی هست؟ فرمود: ای مهزم، وقت گزاران دروغ زنند و شتابداران هلاك شوند و پذیرندگان نجات یابند .

شرح. از مجلسی ره ـ کذب الوقاتون ـ یعنی بر سبیل حتم و این منافات با اخبار بدائیه ندارد و ممکن است مقصود از کذب همان حصول بداء باشد و بتوهم مردم دروغ درآید و نسبت دروغ بائمه دهند نه آنکه ائمه درحقیقت دروغگو باشند پس ممکن است «کذب» مجهول باب تفعیل خوانده شود .

شیخ در کتاب غیبت گوید : وقت ظهور امام بطور تفصیل برای ما معلوم نیست بلکه نهانست تا خدا اجازه فرج دهد، سپس این اخبار و امثال آنرا آورده و گفته توجیه این اخبار برفرض صحت آنها اینست که خدا موعدهای مذکوره دراین اخبار را مقرر کرده و برحسب پیش آمدها صلاح تغییر کرده و بتأخیر افتاده تا بموعد حتمی و آنچه درباره زیاد شدن عمر بدعاء و صله ارحام یا کم شدن آن برای ستم وقطع رحم وجز آن روایت شده است همین معنارا دارد و خدا گرچه هردو را میداند ولی مانعی ندارد که یك معلومی شرط داشته باشد و دیگری بیشرط باشد و این جمله نزد عدلیه مورداتفاق است و اخباریکه لفظ بداء دارد برآن حمل شود وعیان گردد که معنای بدا نزد عدلیه همان نسخ است در مواردیکه نسخ رواست و تغییر شروط است در مورد اخبار از کائنات . زیرا بدا در لغت بمعنی ظهور است و مانعی ندارد که برای ما از افعال خدا چیزی عیان شود که خلاف انتظار و فهم ما باشد واما آنکه گوید خدا چیزیرا نداند جز بعداز وجود آن محققاً کافر است و از توحید خارج است و فضل بن شاذان از محمد بن علی از سعدان از ابی بصیر روایت کرده که گوید بآنحضرت گفتم برای این امر قرازیست که وسیله راحت تن ما باشد و درآن به نهایت رسد؟ فرمود: آری ، ولی شما اسرار را فاش کردید و خدا بر آن افزود ، و توجیه آن و امثال آن همانست که گفتیم مصلحت تغییر کند و باعث تأخیر امر گردد تا وقت دیگری نه اینکه برای خدا چیزی آشکار شود که ما بدان معتقد نیستیم و آنرا روا ندانیم خدا از آن بسیار بسیار برتر است .

اگر اعتراض شود که امکان تغییر «مصلحت و عدم تحقق مفاد این اخبار باعث شود که از همه اخبار بواسطه این احتمال سلب اعتماد شود پاسخ دهیم که اخبار بردو قسم است :

قسمی که گزارش آن تغییر پذیر نیست زیرا ما میدانیم که مورد خبر قابل تغییر نیست چون اخبار از صفات خدا و از امور گذشته و اخبار از پاداش مؤمن.

و قسم دیگری که تغییر پذیر است زیرا ممکن است بحسب شروط مصلحت آن تغییر کند چون اخبار از حوادث آینده مگر قطعیت آنرا بدانیم و از اینرو بسیاری از پیشگوئیها مقرون بحتم شده است و از اینجا دانستیم که تغییر پذیر نیست و برای ما قطعی شده اند انتهی کلام شیخ قدس سره و آن در نهایت متانت و درستی است و همه اشکالات وارده در این اخبار را حل میکند پایان نقل از مجلسی «ره».

من میگویم گفتار مجلسی مورد اعتراض است خصوص در این جمله که **المراد بالکذب انه یحصل فیه البداء** زیرا تعبیر از حصول بدا بلفظ کذب از نظر ادبی یعنی چه؟ این استعمال بروجه حقیقت است یا مجاز یا استعاره یا کنایه وقرینه این استعمال خلاف حقیقت چیست؟

اگر مقصود بداء باشد و بداء دراین مورد معنی داشته باشد چرا بخود همان لفظ بداء تعبیر نشده و تعبیر از یك حقیقت آنهم در مقام تعلیم عمومی بلفظ کذب بسی زشت و ناهنجار است و باز اگر گفته میشد این کذب است و کذب مصلحت آمیز است باز مطلب روشن‌تر بود گرچه کذب مصلحت آمیزهم دراین مورد معنی ندارد وموضوع تقیه هم در اینجا تطبیق نمیشود زیرا پس از تسلیم بوجود امام غائب و اظهار عقیده بظهور آنحضرت دیگر در تعیین وقت چه تقیه‌ای فرض میشود و بهرحال این تعبیر بسیار مبهم و نارواست و اما مواردا عتراض در کلام شیخ الطائفه بسیار است و از آنجمله خلط اخبار بداء باخبار وارده دراین باب ودرج این اخبار در موضوع کلی بداء و مادر باب بداء بیان کردیم که بدا درمقام علم ذاتی است وربطی باین گونه موارد ندارد ودر ضمن شرح خبر اول باب بیان کردیم که موعدهای مذکوره دراین اخبار بررسی اوضاع اجتماعی بشر وزمینه سنجی تکامل خرد ودانش واخلاق بشر است برای تشکیل یك حکومت عادله و تحمل آن زیرا تا بشریت در یك سطح تعقل ودانش عمومی عدالت خواه و عدالت پسند درنیاید تشکیل حکومت عادله بشری درسراسر جهان برهبری امام قائم عجل‌الله‌فرجه میسر نیست زیرا عقیده یافرضیه ظهور امام قائم قلب ماهیت بشری بماهیت فرشته ای وغریزه خلقی اطاعت و ترك گناه نیست، فرضیه جبر مطلق و کنترل همه افراد (اگر امکان داشته باشد) نیست بلکه مقصود تشکیل یك اجتماع بشری عادله براساس اختیار و آزادی است واین امر باتکامل کلی وعمومی خرد و دانش بشری میسر است وراه آن پرورش و آموزش معنوی ومؤثر درروحیه بشر است که بی تردید اصلاح وضع اقتصادی بشر مقدمه لازم وحتمی آنست .

بی‌تردید تشکیلات پاك و بی‌زائده اسلام وقرآن بطوریکه شخص پیغمبر اجراء کرد بهترین وسیله این پرورش است از نظر اخلاق ودانش واقتصاد، یك تعقل عمومی انسانی بهترین مؤید اینروش قرآنی است ولی بشریت دربالا رفتن ازاین گردنه بسیار دشوار تکامل همیشه در معرض خستگی توقف یاانحراف وارتجاع است.

این اخباری که موعدهائی بیان کرده اشاره بزمینه سنجیهای تاریخ دارد ویابتعبیر دیگر بشریت در هر دوره‌ای که بطور عمومی درجریان یك تربیت کلی قرار گرفته ودر معرض یك تحولی درآمده است مورد امتحان و آزمایش واقع شده وتاکنون بااینکه بسیار بسیار پیش رفته و پله‌های زیادی از نردبان تکامل را بالارفته است ولی درمورد هر آزمایشی ازنظر موفقیت قطعی ونهائی رفوزه شده و تو سری خورده و عقب گرد کرده وباز ازنظر دیگر به پیش رفت خود ادامه داده ومشغول تحصیل انسانیت شده و بآموزش وپرورش خود ادامه داده است مثلا ازنظر تنظیم یك آمار سطحی و بررسی فکرعمومی در تاریخ اسلام تدبر دراین فهرست کوتاه ومختصر مفیداست:

	درجات تعقل عمومی بشر و همبستگی اجتماعی	دورانها : توقف یا انحراف
پیدایش اسلام	۱	
رواج تبلیغات اسلام از سال ٤ بعثت	٥	
بیعت عقبه کبری و هجرت	۱٥	
فتح مکه و سقوط نیروی مخالفت قریش	٤۰	
حجة الوداع و وحدت جزیرة العرب زیر پرچم توحید اسلامی	٦۰	
انقلاب سقیفه و بروز خلاف		توقف ارتجاعی
شورش بر عثمان و حکومت علی (ع)	تجدید نیروی تعقل ـ و وحدت اسلامی	
تسلط بنی‌امیه		انحراف
تزلزل حکومت بنی‌امیه و تأسیس دانشگاه امام باقر و امام صادق (ع)	تجدید نیرو	
تأسیس دولت عباسی	٦٥	
تسلط منصور و کشتار دانشمندان و آزادی خواهان اسلامی		توقف
نضج تمدن اسلامی در پرتو فعالیت شیعه و برامکه	تجدید نیرو	
جهش امین ولیعهد مأمون دنبال شهادت امام رضا(ع) و نابودی حسن بن سهل		توقف
ورود ترکها در دربار عباسی و تسلط آنان بر حکومت اسلامی		انحراف
قیام حکومتهای شیعه و شیعه مآب در اطراف حکومت اسلامی	تجدید نیرو	

ما این جدول را در این جا ختم می کنیم زیرا نسبت بما بعد از این تاریخ بیشتر جنبه اجتماعی و تاریخی دارد و بمضمون احادیث باب کمتر ارتباط دارد باخواهش توجه باین نکته که این جدول برای تأمل و اندیشه تنظیم شده است.

ومقصود اینست که چون تشکیل یك حکومت عادله عمومی بشری برهبری امام قائم عجل‌الله فرجه بر پایه اختیار و آزادی همین بشر پیش بینی شده است و آن صد درصد باروحیه عمومی و خردمندی و دانش پژوهی عموم بشر سروکار دارد و بشریت از این نظر در وضع نامحدود و در معرض توقف و بلکه انحراف است باین ملاحظه نمی‌توان برای ظهور امام وتشکیل چنین حکومتی وقتی محدود ومعین شناخت و باید اخبار این باب را از روی دقت در این مطلب بررسی کرد.

٣ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ خَالِدٍ ؛ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ،عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُعَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، إِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ لَانُوَقِّتُ .

٤ـ أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ: أَبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ .

٥ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: لِهٰذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ؟فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، إِنَّ مُوسَى عليه السلام لَمَّا خَرَجَ وَافِداً إِلَى رَبِّهِ ، وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْماً، فَلَمَّا زَادَهُ اللهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْراً قَالَ قَوْمُهُ: قَدْأَخْلَفَنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَاصَنَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى مَا حَدَّثْنَاكُمْ [بِهِ] فَقُولُوا: صَدَقَ اللهُ، وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى خِلَافِ مَاحَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللهُ ،تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ.

٣ـ ابی‌بصیر از امام صادق (ع) گوید : ازاو پرسیدم از قائم (ع) فرمود وقت گزاران دروغ گفته‌اند ، ما خاندانی‌هستیم که وقت گزار نیستیم .

٤ـ احمد بسند خود گوید: فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقت وقت گزاران‌مخالفت کند.

٥ـ فضیل‌بن یسار ازامام باقر (ع) گوید: گفتم برای این امر وقتی است، فرمود دروغ گفته‌اند وقت گزاران، دروغ گفته‌اند وقت گزاران، دروغ گفته‌اند وقت گزاران، براستی چون موسی‌بآستان پروردگار خود ورود کرد، سی روز وعده گذارد وچون خدا براین سی روز ده‌روز افزود، قومش گفتند موسی باما خلف وعده کرد، و کردند آنچه کردند، چون‌ما بشما حدیثی گوئیم وطبق آنچه گوئیم درآیدبگوئید صدق‌الله و وقتی‌بشما حدیثی گفتیم‌مخالف‌آن چه بنظر شماآمده بازهم بگوئید صدق‌الله تادو بار مزدبگیرید .

شرح‌ـاز مجلسی ره ـ واعدهم ثلثین یوماً ، بدانکه‌خداتعالی‌درسوره بقره فرموده«واذ واعدنا موسی اربعین لیلة»ـ وقتی که با موسی وعده چهل‌شب گذاشتیم‌ـ و در اعراف آیه**۱۴۲** می فرماید: باموسی وعده سی‌شب گذاشتیم و بده دیگرش تکمیل کردیم ومیقات پروردگارش چهل‌شب کامل شد‌ـ مفسرین دربیان آن‌اختلاف کردند:

بعضی گفته‌اند زمان‌وعده همان چهل‌بوده وخدا آنرا بسی وده تقسیم کرده برای‌آنکه سی شب برای روزه وعبادت بوده وده شب برای‌مناجات ونزول الواح تورات، برخی گفته‌اند موسی با قوم وعده سی‌شب گذاشت برای ارفاق‌باآنان وسپس ده شب برآن افزود واین تخلف وعده نیست زیراسی درضمن چهل وجود دارد واخبار بسیاری ازطرق ما ومخالفین براین معنی دلالت‌دارندبنابراین ،این‌از اخبار بدائیه بوده که درواقع‌مدت‌میقات چهل‌بوده وموسی سی‌شب خبرداده وسپس برآن‌افزوده برای امتحان قوم‌خود وسخت گیری در تکلیف‌آنان یاخدا بموسی چهل‌شب وعده داده وباو دستور داده که

٦ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينَ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : الشِّيعَةُ تُرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ، قَالَ : وَقَالَ يَقْطِينُ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ: مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ

سی‌شب بقوم خودخبردهد که در کتاب محو واثبات است برای آنچه ذکر کردیم و امام بدان استشهاد کرده‌است باینکه رواست درامرقائم خبری از کتاب محو واثبات بشمابدهیم وآن موضوع تغییر کند وخلاف آن ظاهر شودوشمابدین‌وسیله ما راتکذیب نکنید وبگوئید صدق‌الله زیرا خبراز کتاب‌محواثبات بوده‌ومشروط بشرطی‌بوده که‌نظر بدان‌خداراست گفته وهر که‌هم‌ازطرف‌خداخبرداده‌راست گفته گرچه‌به واسطه عدم‌تحقق شرطش واقع‌نشده و دواجر برند یکی برای‌ایمان به راست بودن آن ویکی برای ثبات در ایمان بعداز ظهور خلاف... پایان‌نقل ازمجلسی(ره) .

ولی آنچه بنظر میرسد اینست که منظور حدیث‌نفی تعیین‌وقت است بطورمطلق ومؤکد وبآیه استشهاد میکند برهمین نفی تعیین‌وقت و مقصود اینست که تعیین‌وقت مایه فساد وتباهی است چنانچه تعیین‌وقت در میعاد موسی سبب گوساله پرستی قوم او شد.

ودنباله حدیث راجع بوظیفه‌شیعه در مورداخبار مختلفه است‌ومنظوراینست که اگرحدیثما طبق حدیثی باشد که پیشتر ازما شنیدید آن‌را تصدیق کنید واگر حدیثی ازما شنیدید مخالف حدیثی که پیش‌از آن بوده بازهم تصدیق کنید وتردید بخود راه‌ندهید زیراحدیث دوم بیان ناسخست یا تقییدو تخصیص‌است یایکی از آنها برای تقیه است ، دلیل :

۱ـ اینکه اگرمقصود مطابقت حدیث باواقع ومخالفت آن باواقع بود بایدگفته شود، « فجاء ما حدثناکم به وجاء خلاف ما حدثناکم‌به» وکلمه علی لازم نبود بلکه منافی مقصود بود وذکرکلمه علی دراین‌جا دلیل می‌شود که فاعل جاء بخود حدیث بر می‌گردد و ما بعد علی حدیث دیگری است که این دوگاهی با هم موافقند وگاهی‌مخالف واین‌تطبیق براختلاف حدیثین‌حمل میشودنه بر ظهور خلاف حدیث واحد.

۲ـ اگر مقصود عذر از خلف وقتی است که تعیین شده جداً با صدر حدیث که بطور مطلق و مؤکد وقت‌گزاری را تکذیب میکند مخالف می‌شود ودر حقیقت تصدیق وقت گزاران میشود و بیان عذر تخلف وقت آنان.

۳ـ آنکه سابقاً گفتیم بداء بر این موارد تطبیق نمی‌شود و نمیتوان این‌گونه احادیث را به عنوان بداء توجیه کرد.

٦ـ حسین ازپدرش علی‌بن یقطین ،گوید: ابوالحسن (ع) بمن فرمود: از۲۰۰ سال پیش شیعه به‌آرزومندی های خود پرورش یافته‌اند، گوید: یقطین بپسر خود علی‌بن یقطین گفت، ماراً چه شده است که نسبت بما چیزها گفته شده‌است (یعنی نسبت‌به‌ترقی وپیشرفت حکومت بنی‌عباس) وواقعشده ونسبت‌بشما شیعه‌ها هم چیزها گفته شد وواقع نشده ؟

گوید علی‌درپاسخ او گفت آنچه درباره ما ودولت حقه گفته شده وآنچه درباره شما وظهورو غلبه دولت بنی‌عباس گفته شده ازیك منبع است جزاینکه امر حکومت شما دروقت حاضر است و بی

وَ قِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَلَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ، غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ، فَأُعْطِيتُمْ مَحْضَهُ ، فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَإِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ، فَمُثِّلَ لَنَا بِالْأَمَانِيِّ ،فَلَوْ قِيلَ لَنَا: إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتَيْ سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَلَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلٰكِنْ قَالُوا : مَا أَسْرَعَهُ وَمَا أَقْرَبَهُ تَأَلُّفاً لِقُلُوبِ النَّاسِ وَ تَقْرِيباً لِلْفَرَجِ.

پیرایه بشما داده‌شده و همچنانست که برای شما گفته‌اند ولی امردولت ماساخته وآماده نشده ومابه آرزومندی‌ها سرگرم شدیم، براستی اگر بما بگویند این امرمحققاً بعداز دویست یاسیصد سال است دلها سخت وسرد شوند وعموم مردم ازاسلام برگردند ولی گفته‌اند، وه‌چه بسیار زودرس است و چه بسیار نزدیکست برای دلگرمی مردم‌وبرای نزدیك ساختن‌فرج.

شرحـ ازمجلسی (ره) گوید دراین حدیث اشکالی است وآن اینست که اگر این حدیث در اواخر عمر امام کاظم (ع) از آنحضرت صادر شده باشد باز تادویست کسری قابل توجهی دارد ، زیرا وفات آنحضرت در ۱۸۳ است و اگر پیش از آن باشد اشکال واردتر است و جواب از آن بچندوجه ممکن است.

۱ـ تعبیر بدویست به‌روش اهل حسابست که‌ازکسر بتمام تعبیر می‌کنند درصورتیکه بیش از نیم باشد ودر این‌جا صده دوم‌را تمام‌بحساب آورده‌است.

۲ـ مبدأ ازبعثت باشد که‌کسر بسیار کم می‌شود وقابل‌مسامحه‌است.

۳ـ مراد تربیت درگذشته و آینده باشد بقرینه تعبیر بلفظ مضارع **تربی** و مبدأ هجرت باشد که میرسد بظهور امام‌رضا وولایت عهد وسکه زدن بنام‌او که در سال۲۰۰ بوده ونسبت بشیعه فرج‌و گشایش مهمی‌روداد واگر مقصودفرج کامل‌باشدبداء درآن‌واقع‌شده.

٤ـ مدت تربیت ازسابق ولاحق اعتبار شود ومبدأ ، شهادت امام حسین‌باشد که شیعه در نهایت گرفتاری واقع شدند ونیاز شدیدی بتسلیت ووعده فرج داشتند و۲۰۰ بعداز آن آغاز امامت امـام غائب است وآغاز غیبت صغری که‌هشتم‌ربیع‌الاول‌سال۲٦۰هجری‌است واز این تاریخ آرزوبخش‌شیعه است که امام از دست رفته وغائب شده وا مید بفرج درهر بام وشام فراهم گردیده‌است، این وجه و دو وجه اول دیگر در خاطر من آمد، آنها را دریافت کن وقدر بدان وکمتر کسی متعرض این اشکال‌وحل‌آن شده‌است پایان نقل ازمجلسی(ره) .

من می‌گویم: اگر مقصود ازابوالحسن امام‌هشتم باشد، این اعتراض بکلی ساقط است‌وپرورش به‌آرزومندی خاص شیعه است ومایه موقعیت مهم‌وشایان‌تحسین‌اسلامی آنهااست‌چنانچه‌تاریخ‌آینده این حدیث آن‌را تأیید کرد ودر ضمن این حدیث هم بآن اشـاره شده‌است واین پرورش برپایه آرزو و آرمان رازبزرك ومهم نهضت اسلام وتعلیمات قرآن مجیداست ازدو نظر:

۱ـ آرزومندی و آرمان یا بتعبیر امروزی ایده وهدف پایه پرورش اجتماعی درست و پیشرو و پی‌گیر است زیرا وقتی بشر براساس آرزو و ایده قدم در میدان زندگی نهاد، برای سیرزندگی خود می‌تواند هرچه هدف را عالی وبلند درنظر گیرد ، ونیرو وکوشش وپیروزی انسان در مبـارزه

زندگی بتناسب هدف وایده‌ای است که برای‌خود درنظرمی گیرد.

تعلیمات اسلام از نظر اتخاذهدف عالی و ایده جنبش‌آور بی‌نظیر است، درجات معنویه وهدف های عمومی درپرورش اسلام صحیح و تعلیمات قرآن تاحد لانهایت و اعماق نامرئی روح پران بشر تنظیم شده‌است.

۲ـ ایده آل و آرزومندی است که یك فرد بشر را از جلد کوچك خود بیرون می کشد واو رامتوجه هم‌نوع و ملتفت دنیای وسیع و جهان پهناور بیرون از او می کند و بادیگران مربوط و ممزوج می‌نماید وحس اجتماع ومدنیت بشری راآشکار می‌سازد.

ایده و آرمان دربشر تا لانهایت دامنه دارد، وصـال یك معشوق، سرپرستی یك خانواده ، اداره یك محله، خدمت‌بیك شهرستان، رهبری یك‌حزب، تشکیل یك‌حکومت، تحصیل سعادت ابدی ، رسیدن بنعمت پایدار بهشت ، درك رضوان حق ، و. و. این ها همه مراتب آرزومندی و ایده آلی بشر است که‌هر کدام بنوبت خود ودر خور اهمیت خود یك‌نوع نیروی کوشش وتلاش وفداکاری در بشر بوجود میآورد واورا درروش زندگی انسانی و مردانه‌ای وارد میکند، وانسان وقتی جوهرخود رااز دست میدهد وپاك باخته می‌شود که درزندگی ایده وآرمان و آرزومندی ندارد و نومیدی و تیرگی‌نهاد براو چیره‌شده ودل ودرون اورا بکلی‌تهی کرده وبقول آن شاعر کدوی بی بار شده ـ سری که عشق ندارد کدوی بی‌بار است.

بهترین پرورش نوع بشر اینست که براساس ایده وآرزومندی باشد وامید بآینده را درنهاد او هر چه بیشتر تقویت کند و مشتعل سازد. قرآن مجید در روش پرورش خود، این پایه اساسیرا تشریع و تبلیغ کرد و سراسر قرآن مجید ازبشارت ومژده‌و تلقین امید وایجاد هدف وآرزوی‌بلند در نهاد بشر مملواست وروش ائمه معصومین ادامه همین شیوه درست قرآن مجیدبوده که‌دراین‌خبر بدان اشاره شده‌است و میفرماید: **از آغاز نهضت اسلام شیعه با آرزو های بلند انسانی پرورش یافته.**

مردمی که دنبال دنیا و لذتهای موهوم آن میروند وبجاه ومقام وتاج وتخت ومنصب و پول و ملك و.و. سرخوشند درونی تهی ازایده وآرزومندی های‌عالی وبشری دارند، این‌ها غرائزی پست و تاریك حیوانی است که برآنها چیره‌شده و آنهارا ازراه بشریت منحرف کرده است روحیه تیره و زبون آنها در رتبه موشان و مورچگان و سگان تنزل کرده است، آنان پلنك نهاد وگرك منش و موش طبع و مورچه صفت شده‌اند ، همین خصال بر خلیفه های پست بنی عباس و طرفداران آن ها غلبه کرده بود .

آنها آرزوی بلند و ایده‌بشرپرور انسانی نداشتند و جز انجام ضرورات زندگی‌حیوانی‌چیزی نمیفهمیدند، این‌ها یك موجودات زودگذر ودم بادی بودند که زندگی‌آماده وحاضری بآنهاداده شده بود ودر عین حالیکه یقطین یکی‌ازپیروان بنی‌عباس باین نقد زودگذر وفانی اظهار خرسندی‌مینماید ومیگوید برای ماهرچه گفتند بدست داریم و بشما هرچه وعده میدهند وجود خارجی ندارد پسر ارجمندش محمد پیرو امام‌کاظم و پرورده روش تشیع درپاسخ می گوید ما پرورده‌های آرزوهای‌بلند و امیدواران ایده‌های بزرگیم که باید تلاشهاو کوششها کنیم تابدان برسیم، اگرمقصدقرآن‌وحقیقت

۷ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْرَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ: إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنِ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهٰذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، إِنَّ لِهٰذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا.

اسلام ومسلمانی همین بود که شما دارید و ما هم در فاصله اندکی بهمان میرسیدیم که اسلام مغز و معنویتی نداشت **ولیظهره علی الدین کله** تحقق نمییافت بلکه همه مردم از اسلام دست میکشیدند زیرا آرمان بلند بشری خودرا در آن نمیافتند ـ و این جمله پرمعنای ازاین خبر مؤید نظریه‌ای است که در مقدمه ج۱ این کتاب تقریر کردیم و گفتیم موضوع تشیع در سیر اسلام و در دوران تمدن وسیع اسلامی مایه امید ـ و اری بشریت ومورد اعتماد نیروی عمومی خرد انسانی بوده و اگر از میان میرفت اسلام تباه میشد و بدنبال آن بشریت درمعرض خطر نابودی میافتاد.

۷ـ ابراهیم بن مهزم ازامام صادق (ع) گوید نزد اوملوك آل فلانرا نام بردیم، فرمود: همانا مردم از شتابزدگی برای این امر بهلاکت رسیدند، خدا بخاطر شتاب مردم شتاب نمیکند، برای این امر موعد و غایتی است که بدان میرسد، اگر مردم بآن برسند، یکساعت جلو وعقب ندارد.

شرح ـ از مجلسی (ره) ملوك آل فلان یعنی بنی‌عباس، یعنی امید ما این بود که حکومت بنی‌امیه جای خودرا بدولت شما بدهد و نشد. یا مذاکره درشدت و نیروی ملوك عباسی بوده و یا در نقشه برانداختن آنها. **انما هلك الناس** مقصود کسانی است که در دولت باطل قبل از سرآمدن دوره آن شوریدند چون زید ومحمد وابراهیم و دیگران **لهذا الامر** یعنی برای غلبه حق یابر انداختن دولت باطل. **فلو قد بلغوها** یعنی اهل حق یا اهل دولت باطل ـ پایان کلام مجلسی (ره).

من میگویم مضمون این خبر مؤید بیانیست که درشرح خبر ۲ نمودیم و گفتیم موضوع تشکیل یك حکومت عادله بسرپرستی امام معصوم باحفظ طبع انسانی و اختیار و آزادی نیازمند یك رشد عقلی و علمی عمومی است وتا جامعه بشری به آن نرسد نمیتوان انتظار تحقق چنین حکومتی را داشت و شتاب نمود.

٢ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» فَقَالَ: يَافُضَيْلُ! اعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِداً فِي عَسْكَرِهِ، لَابَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوَائِهِ، قَالَ: وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: بِمَنْزِلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

٣ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَابَصِيرٍ! وَ أَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا؟، مَنْ عَرَفَ هٰذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِانْتِظَارِهِ.

٤ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُوبَصِيرٍ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام وَ أَنَا أَسْمَعُ، فَقَالَ: تَرَانِي أُدْرِكُ الْقَائِمَ عليه السلام؟ فَقَالَ: يَا أَبَابَصِيرٍ! أَلَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَكَ؟ فَقَالَ: إِي وَاللهِ وَ أَنْتَ هُوَ ـ وَ تَنَاوَلَ يَدَهُ ـ فَقَالَ: وَاللهِ مَاتُبَالِي يَا أَبَابَصِيرٍ! أَلَّا تَكُونَ مُحْتَبِياً بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رُوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ،

٢ـ فضیل بن یسار گوید: ازامام صادق (ع) پرسیدم ازتفسیر قول خداتعالی (۷۱ـالاسراء) روزی که هرمردمی را باامامشان بخوانیم فرمود ای فضیل توامامت را بشناس زیرا چون امامت را شناختی بتوزیان ندارد که این امر پیش افتد یاپس افتد هر که امامش را شناسد وپیش ازقیام صاحب الامر بمیرد چون کسی باشد که درقشون اواست، نه، چون کسیکه زیرپرچم اواست گوید: یکی ازاصحابش گفت: بمانند کسی است که بارسولخدا شهیدشده.

شرح ـ از مجلسی (ره) این خبر دلالت دارد که مقصود اینستکه هر کسی را بنام امام زمانش میخوانند وباو منسوب کنند وبا اومحشور گردد ودرسرانجام اوشریکست وهر که عارف بامام زمانش باشد ومعتقد باواست غیبت او برایش زیانی ندارد.

۳ـ ابوبصیر گوید بهامام صادق (ع) گفتم فرج کی باشد؟ فرمود ای ابو بصیر تو هم دنیا را میخواهی، هر که معتقد باین امر شد فرج او رسیده زیرا در انتظار بسر می برد (و درنتیجه سعادتمند است).

٤ـ اسماعیل بن محمد خزاعی گوید ابوبصیر ازامام صادق پرسید ومن هم میشنیدم، گفت، بنظر شما من امام قائم رابچشم خودمیبینم؟ فرمود ای ابوبصیر تونیستی که امام خودرا میشناسی؟ گفت چرا بخدا اوتو هستی؛ ودست آنحضرت را گرفت، فرمود بخدا باکت نیست ای ابوبصیر که درسایه آستانه امام قائم تکیه بشمشیر خودنکرده‌ای.

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِالنُّعْمانِ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَرْوانَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ قالَ: سَمِعْتُ أَباجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمامٌ فَمِيْتَتُهُ مِيْتَةُ جاهِلِيَّةٍ وَ مَنْ ماتَ وَ هُوَ عارِفٌ لِإِمامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْتَأَخَّرَ وَمَنْ ماتَ وَهُوَ عارِفٌ لِإِمامِهِ، كانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقائِمِ فِي فُسْطاطِهِ.

٦ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِهاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: ماضَرَّ مَنْ ماتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنا أَلّايَمُوتَ فِي وَسَطِ فُسْطاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ .

٧ ـ عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِبْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ،عَنْعُمَرَ ابْنِ أَبانٍ قالَ : سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : اعْرِفِ الْعَلامَةَ ، فَإِذا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ ؛ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : « يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فَمَنَ عَرَفَ إِمامَهُ كانَ كَمَنْ كانَ فِي فُسْطاطِ الْمُنْتَظَرِ.

٥ـ فضیل‌بن یسار گوید من ازامام باقر (ع) شنیدم میفرمود: هر که بمیرد وامامی برای خود ندارد چون مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و عارف بامامش باشد باو زیان ندارد که این امر پیش افتد یا پس افتد و هر که عارف به امام خود بمیرد چون کسی‌است که با امام قائم در زیرچادر او باشد .

٦ـ زیان ندارد برای کسیکه در انتظار امربوده ومرده که میان چادر امام مهدی و در میان قشون او نمرده است.

٧ـ عمربن ابان گوید ازامام صادق (ع) شنیدم‌میفرمود: تونشانه را (امام را) بشناس چون‌اورا شناختی بتوزیان ندارد که این امر پیش افتد یاپس افتد، زیرا خدای عزوجل‌میفرماید (٧١ـالاسراء) روزی که بخوانیم هرمردمی را باامام و پیشوای آنهاـ هر که امامش را شناخت چون کسی‌است که درمیان چادر امام منتظر باشد.

۲ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ إِسْماعِيلَ الْأَنْبارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْمَغْرا، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: وَيْلٌ لِطُغاةِ الْعَرَبِ، مِنْ أَمْرٍ قَدِاقْتَرَبَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدٰاكَ كَمْ مَعَ الْقائِمِ مِنَ الْعَرَبِ؟ قالَ: نَفَرٌ يَسِيرٌ قُلْتُ: وَاللهِ إِنَّ مَنْ يَصِفُ هٰذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ، قالَ: لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أَن يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا وَ يُغَرْبَلُوا وَ يُسْتَخْرَجَ فِي الْغِرْبالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

۳ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَنْصُورٍ قالَ: قالَ لِي أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: يامَنْصُورُ! إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لايَأْتِيكُمْ إِلّابَعْدَ إِيَاسٍ وَلا وَاللهِ حَتّىٰ تُمَيَّزُوا، وَلاوَاللهِ حَتّىٰ تُمَحَّصُوا، وَلا وَاللهِ حَتّىٰ يَشْقىٰ مَنْ يَشْقىٰ وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

٤ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِبْنِ خَلّادٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «الم أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لايُفْتَنُونَ» ثُمَّ قالَ لِي: مَا الْفِتْنَةُ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدٰاكَ الَّذِي عِنْدَنٰا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ، فَقالَ: يُفْتَنُونَ كَمايُفْتَنُ الذَّهَبُ، ثُمَّ قالَ: يُخْلَصُونَ كَمٰا يُخْلَصُ الذَّهَبُ.

٥ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سُلَيْمٰانَ بْنِ صالِحٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: قالَ: إِنَّ حَدِيثَكُمْ هٰذَاالتَّشْمِيزُ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجالِ، فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ، وَ مَنْ

۲ـ ابن ابی یعفور گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود وای برسر کشان عرب، از امری که محققاً نزدیکست، گفتم قربانت چندنفرازعرب با قائم هستند؟ فرمود: اندکی، گفتم بخداآنها که اظهار علاقه باین امر میکنند از عربها بسیارند؛ فرمود: باید مردم بازرسی شوند و آزمایش گردند و غربال شوند واز تهغربال خلق بسیاری بیرون ریزند.

۳ـ از منصور که امام صادق (ع) باو فرمود ای منصور، براستی این امربرای شماپیش نیاید مگر پس از نومیدی ونه بخدا تا ممتاز شوید ونه بخدا تابازرسی کامل گردید ونه بخدا تاهر کهباید بدبخت شود وهر که شاید سعادتمند گردد.

٤ـ معمربن خلاد گوید، شنیدم امام صادق (ع) میگفت (۱ـ۲ سوره عنکبوت) الم☆آیا گمان برند که بمجرد اظهار ایمان واگذار شوند وآزمایش نگردند؟سپس بمن فرمود؛ آزمایش چیست؟ گفتم قربانت آنکهما میدانیم آزمایش دردیناست، فرمود، آزمایششوندچنانچهطلاآزمایش شود وپاك گردند چونانکه طلا پاك گردد.

۵ـ امامباقر(ع) گفت براستی حدیث شما(شیعه) برای اینمردها دلهرهدارد، هر کهآنرا بپذیرد بیشتر برایاو بگوئید وهر که منکرشود دست ازاو بدارید،حقیقتاینست کهبناچارآزمایشی باشد که

أَنكَرَهُ فَذَرُوهُ، إِنَّهُ لَابُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بِطَانَةٍ وَوَلِيجَةٍ حَتّىٰ يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتّىٰ لَايَبْقىٰ إِلَّانَحْنُ وَشِيعَتُنَا.

٦ــ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَان، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ أَنَاوَالْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوساً وَأَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام يَسْمَعُ كَلَامَنَا، فَقَالَ لَنَا : فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ!! لَاوَاللهِ لَايَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُغَرْبَلُوا، لَاوَاللهِ لَايَكُونُ مَاتَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُمَحَّصُوا، لَاوَاللهِ لَايَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُمَيَّزُوا، لَاوَاللهِ مَايَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ، لَا وَاللهِ لَايَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ يَشْقَىٰ مَنْ يَشْقَىٰ وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ.

(بَابُ)

أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

١ــ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِبْنِ عِيسىٰ ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَةَ قَالَ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : اعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْيَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْتَأَخَّرَ

هرظاهرساز وابسته بديگران وهرجاسوس بيگانه سقوط كند تابرسد بآنجاكه كسيكه يك تار مو را دو تارمو كند بازسقوط كند (يعنى دورويى ونفاق اوباين باشد كه نيم‌تار مورا بجاى يك تارمو جلوه دهد) و تاآنكه بجانماند جزخود ماوشيعه هاى ما.

٦ــ محمدبن منصورصيقل ازپدرش باز گويد كه من‌و حارث‌بن مغيره وجمعى ازاصحاب‌ماجلسه‌اى داشتيم وامام صادق سخن مارا ميشنيد (گويا درباره دولت حقه گفتگو ميكردند) امام صادق (ع) فرمود، شما درچه موضوعى وارد شديد؟ پردور است و پردور است، نه بخدا آنچه شما چشم بـدان داريدپديد نشود تابازرسى شويد، نه بخداآنچه‌شما بدان چشم داريد پديد نشود تاممتاز شويد،نه‌بخدا آنچه شما چشم بدان داريد پديد نشود جزپس‌از نوميدى نه‌بخدا آنچه شما بدان چشم‌داريد پديدنشود تاهركه بايد بدبخت شود وهركه شايد سعادتمند گردد.

(باب)

دراينكه هركه امامش‌را شناخت پيش‌بودن و پس‌افتادن اين امرباوزيانى ندارد

١ــ زراره گويد :امام صادق (ع) فرمودتو امام خودرا بشناس، زيرا چون اورا شناختى زيانت ندارد كه اين امرپيش افتد ياپس افتد.

(بابُ)
مَنِ ادَّعَى الْإِمامَةَ وَ لَيْسَ لَها بِأَهْلٍ وَ مَنْ جَحَدَ الْأَئِمَّةَ أَوْ بَعْضَهُمْ وَمَنْ أَثْبَتَ الْإِمامَةَ لِمَنْ لَيْسَ لَها بِأَهْلٍ

۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَلامٍ، عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ: قُلْتُ: قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَيَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» ؟ قالَ: مَنْ قالَ: إِنِّي إِمامٌ وَلَيْسَ بِإِمامٍ، قالَ: قُلْتُ: وَإِنْ كانَ عَلَوِيّاً؟ قالَ: وَإِنْ كانَ عَلَوِيّاً. قُلْتُ: وَ إِنْ كانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلام ؟ قالَ: وَإِنْ كانَ.

۲ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبانٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ: مَنِ ادَّعَى الْإِمامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِها فَهُوَ كافِرٌ

۳ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ؛ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتارِ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِداكَ «وَيَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ» قالَ: كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمامٌ وَ لَيْسَ بِإِمامٍ، قُلْتُ: وَ إِنْ كانَ فاطِمِيّاً عَلَوِيّاً؟ قالَ وَ إِنْ كانَ فاطِمِيّاً عَلَوِيّاً.

(باب)

در بیان حال:

۱ـ کسیکه بناحق دعوی امامت کند. ۲ـ کسیکه همه امامان برحق یا برخی را انکار کند. ۳ـ کسیکه امامت را برای نااهل اثبات کند.

۱ـ سورة بن کلیب گوید: بامام باقر (ع) گفتم قول خدا عزوجل (۶۰ـ الزمر) در روز قیامت ببینی کسانیرا که برخدا دروغ بستند روی‌شان سیاه است ـ فرمود: مقصود کسی است که گوید: من امام هستم وامام نباشد، گوید: گفتم اگرچه علوی باشد، فرمود اگرچه علوی باشد، گفتم اگر چه ازاولادعلی بن ابیطالب (ع) باشد، فرمود: اگرچه باشد.

شرحـ ازمجلسی (ره) مشهور میان مفسرین اینست که این آیه درباره کسی است که برای خدا شریك ویافرزند مدعی باشد ولی آیه عام است وشایدمورد خبریکی ازافرادش باشدبلکه عمده آنها باشد

۲ـ امام صادق (ع) فرمود: هر که مدعی امامت گردد واهل آن نباشد کافر است.

۳ـ حسین بن مختار گوید: بامام صادق (ع) گفتم قربانت (۶۰ـ الزمر) درروز قیامت ببینی که آنکسانیکه برخدا دروغ بستند ـ فرمود مقصود هر کسی است که خودرا امام داند وامام نباشد، گفتم، اگرچه ازاولاد فاطمه وعلی باشد؟ فرمود اگرچه ازاولاد فاطمه وعلی باشد.

٤ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشّاءِ ، عَنْ داوُدَ الْحَمّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : ثَلاثَةٌ لايُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلايُزَكّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ : مَنِ ادَّعى إِمامَةً مِنَ اللهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَمَنْ جَحَدَ إِماماً مِنَ اللهِ،وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُما فِي الْإِسْلامِ نَصِيباً .

٥ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنان ، عَنْ يَحْيى أَخِي اُدَيْمٍ ، عَنِ الْوَلِيدِ ابْنِ صَبِيحٍ قالَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صاحِبِهِ إِلّا تَبَرَ اللهُ عُمْرَهُ .

٦ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنان ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمامٍ إِمامَتُهُ مِنْ عِنْدِاللهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمامَتُهُ مِنَ اللهِ ، كانَ مُشْرِكاً بِاللهِ .

٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ،عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْماعِيل، عَنْ مَنْصُورِبْنِ يُونُسَ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : رَجُلٌ قالَ لِيَ: اعْرِفِ الْآخِرَمِنَ الْأَئِمَّةِ وَلايَضُرُّكَ أَنْ لاتَعْرِفَ الْأَوَّلَ،قالَ: فَقالَ:لَعَنَ اللهُ هذا فَإِنِّي أُبْغِضُهُ وَلا أَعْرِفُهُ وَهَلْ عُرِفَ الْآخِرُ إِلّا بِالْأَوَّلِ .

٨ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ صَفْوانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ قالَ : سَأَلْتُ الشَّيْخَ عَنِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام ، قالَ : مَنْ أَنْكَرَ واحِداً مِنَ الْأَحْياءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْواتَ .

---

٤ ـ ابن ابی یعفور گوید ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود خدا روزقیامت باسه طائفه سخن نکند و آنها را تبرئه نکند وعذاب دردناك از آن آنها باشد، هر که بناحق ازطرف خدامدعی امامت باشد. هر که امام برحق واز طرف خدارا منکرشود، هر که معتقد باشد که این دو ازاسلام بهره‌ای دارند.

٥ـ ولیدبن صبیح گوید: ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود: این امررا جزصاحبش کسی دعوی نکند جز آنکه خداوند رشته عمرش‌را ببرد.

٦ـ امام صادق (ع) فرمود هر که با امام بر حق کسی را که امام برحق نیست شریك داند، بخدا مشرك است(زیرانصب امام خاص بخدا است وعقیده به امام غیرمنصوب ازطرف خداشرکت در کار مخصوص بخدااست).

٧ـ محمدبن مسلم گوید: بهامام صادق (ع) گفتم، مردی بمن گفت آخرین امام را که بشناسی زیانت ندهد که اولی را نشناسی گوید فرمود خدا این‌را لعنت کند که من نشناخته دشمن اویم آیا میتوان امام آخررا شناخت جربوسیله امام‌اول.

٨ـ ابن‌مسکان گوید: ازشیخ (یعنی امام وتعبیر بدان ازراه تقیه است و مقصود از آن مقتدای عظیم الشأنست ومنظورامام کاظم(ع)است ـ ازمجلسی‌ره) پرسیدم‌ازائمه (ع) فرمودهر که یکی اززنده هارا منکر شود،محققاًمنکر گذشته‌ها است.

۹ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ « وَ إِذَافَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا : وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللهَ لَايَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ ، أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَالَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: فَقَالَ: هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً زَعَمَ أَنَّ اللهَ أَمَرَ بِالزِّنَاءِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ الْمَحَارِمِ؟ فَقُلْتُ: لَا، فَقَالَ: مَاهٰذِهِ الْفَاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللهَ أَمَرَهُمْ بِهَا ؟ قُلْتُ : اَللهُ أَعْلَمُ وَ وَلِيُّهُ ؛ قَالَ: فَإِنَّ هٰذَا فِي أَئِمَّةِ الْجَوْرِ؛ادَّعَوْا أَنَّ اللهَ أَمَرَهُمْ بِالْإِئْتِمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللهُ بِالْإِئْتِمَامِ بِهِمْ؛ فَرَدَّ اللهُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْقَالُوا عَلَيْهِ الْكِذْبَ وَسَمّٰى ذٰلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً.

۱۰ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ؛ عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ؛ عَنْ أَبِي وَهْبٍ،عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مَنْصُورٍ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ» قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ ؛ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللهُ تَعَالٰى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ ، وَالْبَاطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ

۹ـ محمدبن منصور گوید از آنحضرت پرسیدم از قول خدا عزوجل (۲۸ـ الاعراف) وقتی یك هرزگی کنند گویند پدران خودرا مرتکب آن دیدیم وخدا مارا بدان دستورداده. بگو خدادستور بهرزگی نمی‌دهد. آیا نسبت بخدا چیزی که ندانید می گوئید؟ ـ گوید فرمود آیا کسی‌را دیدی که معتقد باشد خدا دستورداده بزنا ومیخواری یاچیزی ازاین گونه محرمات ؟ گفتم، نه، فرمود پس این هرزگی چیست که دعوی میکنند خدا بدان دستور داده؟ گفتم خدا داناتر است و ولیش، فرمود : این درباره پیشوایان جور است که دعوی کنند خدا آنهارا مأمور کرده اقتداءبمردمی کنند که‌خدا به پیروی از آنان دستور نداده ، خدا این اظهار را از آنها مردود دانسته و خبر داده که آنها از دروغ این‌را نسبت باودادند وآن‌را هم‌فاحشه وهرزگی نامیده .

۱۰ـ محمدبن منصور گوید من از یك بنده شایسته (مقصود امام کاظم (ع) است) ازقول خدا عزوجل (۳۱ـ الاعراف) بگو (ای‌محمد) همانا پروردگار من حرام کرده است همه هرزگیهاراآنچه عیان باشد وآنچه نهان ـ گوید : فرمود، به‌راستی قرآن ظاهر وباطن دارد، همه‌آنچه راقرآن حرام کرده ظاهرش‌مقصود است وباطن‌آن‌همان‌ائمه وپیشوایان‌جور وستم‌هستند،وهرچه‌را خدادرقرآن‌حلال شمرده‌ظاهرش مقصوداست ومنظور ازباطن آن امامان و پیشوایان برحقند .

شرحـ از مجلسی (ره) فواحش ـ یعنی همه گناهها وزشتیهای عیان ونهان، زیرا مردم جاهلیت زنای نهانی‌را گناهی نمیشمردند واز عیان آن جلوگیری میکردند وخدای سبحان از هر دو حالش غدقن فرموده، وگفته‌اند عیان کردار اعضاء است ونهان کردار دل، وظاهر خبر اینست که مراد از هرزگیهای عیان گناهانی است که ظاهر قرآن دلالت برحرمت آن دارد ومقصود از هرزگیهای‌نهان ودرونی آنهااست که ائمه هدی (ع) ازتأویل فواحش دربطن قرآن بیان کردند که آن‌ولایت‌وپیروی

۱۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسىٰ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ» قَالَ : هُمْ وَاللهِ أَوْلِيَاءُ فُلَانٍ وَفُلَانٍ اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً ، فَلِذٰلِكَ قَالَ : «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ

از پیشوایان جور است که آن هرزه‌ترین هرزگیها است ووسیله همه هرزگیها است و حاصل آنکه هرچه در قرآن وارد است از ذکر فواحش و خبائث و محرمات و منهیات و عقوبات آنها تأویل و باطنش رهبران ستمکارند و هر که پیرو آنها است یعنی دعوت مردم را بخود از پیش خود و فرمان روائی بر آنها و گمراه کردن آنها (و دربار اینگونه حکمروایان فاحشه خانه محسوبست که مردم بدان دعوت میشوند) وسپس پذیرش مردم از آنها و گردن نهادن بفرمان آنها ودوستی آنهاهم پذیرش هرزگی است و بمنزله پذیرش دعوت یکزن فاحشه ورفتن دنبال اواست.

وهرجا درقرآن ذکر صالحات وطیبات ومحللات واوامروثواب آنها است تأویل و باطنش امامان برحق وپیروان آنها است یعنی دعوت آنها بخود طبق دستور خدا وارشاد و هدایت مردم و پذیرش مردم از آنها وطاعت آنهاودوستی آنها چنانچه دربسیاری ازروایات بطورمفصل ازائمه نقل‌شده.وبطور کلی باید گفت خداتعالی دستورداده بایمان واسلام ویقین و تقوی وورع ونمازوزکوة وحج‌وروزه وسائر طاعات و نهی کرده از کفر ونفاق وشرك وزنا و شرب‌خمر وقتل نفس ومانندآنها از فواحش وائمه‌ای آفریده که داعی بهمه خیراتند وخود بهمه‌عمل کنند وجلوگیراز همه منکراتند وخود ترك آنها کنند وآنان پایه‌واصل‌همه‌خیراتندواین‌خیرات دروجودآنهامجسم‌شده وباآنها متحدشده وجان آنها گردیده‌و آنهاکالبدآن خیرات شدند مانندنماز که دروجود امیرالمؤمنین بحدکمال مجسم‌شده وجان او گردیده چون روح نسبت بجسد وآنحضرت آمر وآموزگار آنست وداعی بدان وباین جهات اوراصلوة تعبیر کرده‌اند چنانچه در تفسیر قول خداتعالی (۴۵ـ عنکبوت) به راستی نماز باز می‌دارد از هرزگی و کار زشت، وارد شده که مقصود از صلوة امیرالمؤمنین (ع) است و امامان ازفرزندانش و این‌باظاهر آیه منافات ندارد ـچون ظاهر وباطن هردو مقصودند. وخدا فرموده است :

(۹۰ـ النحل) به‌راستی خدا امر کند بعدالت واحسان وبخشش بخویشان ـ وآنها ازنظربطن قرآن همان عدل واحسانند نظر بجهات‌پیش واین منافات باظاهر قرآن ندارد وخدا مردمی آفریده که پیشوای ستم ومروج جهنم باشند وآنها مایه همه‌هرزگیها وکفر وشرك وگناهند واینهاجان آنان شده و آنان کالبد آن گردیدند و مروج آن و دوستی آنها باعث همه آنگناهانست و باین نظر کفر و شرك و فواحش در بطن قرآن بآنها اطلاق شده و ظاهر آن هم مراد است ـ پایان نقل از مجلسی (ره).

۱۱ـ جابر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل (۱۶۰ـ البقره) وبرخی مردم کسانیند که دربرابر خدا همتاها بگیرند وچون خداآنهارا دوست دارند ـ فرمود :آنان بخدا اولیاء فلان وفلانند که‌آنهارا امام‌خوددانند دربرابر امامیکه خدا او را برای مردم امام ساخته‌است واز این جهت‌خدا فرموده‌است (دردنبال آن) اگر ببینی آنکسانی‌را که‌ستم کردند گاهیکه عذاب بینند ودانند

الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ☆ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ☆ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا: لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ » ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هُمْ وَاللهِ يَا جَابِرُ ؛ أَئِمَّةُ الظَّلَمَةِ وَأَشْيَاعُهُمْ ،

۱۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللهِ لَيْسَتْ لَهُ ، وَمَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللهِ ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً .

که همه‌توانائی ازخدااست و به‌راستی خداسخت‌شکنجه‌است ۱۶۱ آنگاه که پیشوایانی متبوع‌از کسانی که پیروی‌آنها کرده‌اند بیزاری جویند وعذاب رابچشم خودببینند ووسائل ارتباط میان‌آنها بگسلد ۱۶۲ وآنها که پیرو بودندبگویند ای‌کاش مارا برگشتی بود (به‌دنیا) تااز آنها بیزاری‌میجستیم چنانچه‌از مابیزاری جستند؛ همچنین خدا کردارشان را مایه افسوس آنان بآنها بنماید و آنها از آتش بیرون نشوند ، سپس امام باقر (ع) فرمودای جابر ، بخدا آنها پیشوایان ستم‌کار وپیروان آنهاباشند .

شرحـ در وسائل ارتباط ازطبرسی چندوجه نقل شده‌است :

۱ـ پیوست‌ها که باهم داشتند.

۲ـ خویشا وندی‌ها که بدان باهم مهربانی میکردند .

۳ـ عهدهای مودت ودوستی که باهم منعقد مینمودند.

٤ـ اعمال و کردار متبادلی که وسیله پیوست‌آنها باهم بود.

۵ـ اسباب نجاتیکه درنظر داشتند

ظاهر آیه با همه سازگار است و سزاوار است حمل برعموم شود

۱۲ـ ابن ابی‌یعفور گوید ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود: خدا درروز قیامت بسه کس نظر نکند وآنها راتبرئه ننماید وعذاب دردناك ازآن آنهااست کسیکه دعوی امامت ازطرف خدا کند بناحق و کسیکه انکار امام گماشته از طرف خدا را بکند و کسیکه گمان کند این دو بهره ای از اسلام دارند .

(بابٌ)
فِيمَنْ دَانَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ

١ــ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ، [عَنْ اِ] بْنِ أَبِي نَصْرٍ،عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ»قَالَ : يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ ،بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى .

٢ ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : كُلُّ مَنْ دَانَ اللّٰهَ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ ، وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللّٰهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ وَمَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا ، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَجَائِيَةً يَوْمَهَا، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مِنْ غَيْرِ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَاغْتَرَّتْ بِهَا ، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبَضَتِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا ، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا ، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَاغْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: اَلْحِقِي بِرَاعِيكِ وَقَطِيعِكِ ، فَإِنَّكِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكِ وَقَطِيعِكِ ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَّةً لَا رَاعِيَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا . فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا

(باب)

در حال کسیکه بی‌امـام برای خدا دینداری کند

١ــ از ابی‌الحسن (ع) درتفسیر قول‌خدا عزوجل (٥٠ــ القصص) کیست گم راه‌تر باشداز آنکه پیرو هوس خوداست بی‌رهبری ازطرف خداــ فرمود مقصود کسی است که دینش رأی اواست بی‌یك امامی ازائمه هدی.

٢ــ محمدبن مسلم گوید ازامام‌باقر (ع)شنیدم میفرمود هر که برای خدا دین‌داری کندباعبادتی که خودرا درآن به‌رنج‌اندازد وبکوشد وامامی ازطرف خدا برای‌اونباشد کوشش اوپذیرفته‌نیست‌و اوگم‌راه وسرگردانست وخدا کردار اورا بدمیشمارد، او بمانند گوسفندی استکه ازچوپان و گله خودگم شده وشب وروز میجهد ومی‌دود و میرود ومیآید و شب هنگام گله‌غریبی بیند وبدان دل نهد وفریب آن‌را بخوردوباآن درآغلش‌شب‌را بگذراند وچون چوپان گله خودرا راند، آنچوپان‌وآنگله را نشناسد وسرگردان بجهد وچوپان وگله خودرا بطلبد و گله‌ای باچوپانش بیند وبدان دل‌نهد و فریفته گردد وچوپان باوبانك زندکه تو بچوپان وگله خودت پیوند ؛ زیرا توگم وسرگردانی و از چوپانت وگله‌ات برکناری و آنگوسفند گمشده هراسان وسرگردان وتك برجهد وچوپانی نـدارد که بچراگاه خودش رهبری کند و یا او را برگرداند .

اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا؛ وَكَذٰلِكَ وَاللهِ يَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ ظَاهِراً عَادِلاً أَصْبَحَ ضَالّاً تَائِهاً وَإِنْ مَاتَ عَلٰى هٰذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَنِفَاقٍ. وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ! أَنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَأَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللهِ، قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا، فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.

۳ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: إِنِّي أُخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَ فُلَاناً وَفُلَاناً، لَهُمْ أَمَانَةٌ وَصِدْقٌ وَوَفَاءٌ، وَأَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ، لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَلَا الْوَفَاءُ وَالصِّدْقُ؟ قَالَ: فَاسْتَوٰى أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام جَالِساً فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبَانِ، ثُمَّ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللهَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللهِ وَلَا عَتَبَ عَلٰى مَنْ دَانَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللهِ، قُلْتُ: لَا دِينَ لِأُولٰئِكَ وَلَا عَتَبَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ؟! قَالَ: نَعَمْ لَا دِينَ لِأُولٰئِكَ وَلَا عَتَبَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اَللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

دراین میان که چنین‌است بناگاه گرگ‌از گمشدنش فرصت‌جوئی کند وآن رابخورد، ای محمد سوگند بخدا چنین‌است حال کسیکه دراین‌امت‌دست به‌دامن امام‌منصوب ازطرف خدا نباشد، امامیکه امامت او روشن است وعادل است، او گم راه و گم است و اگر بر این حال بمیرد، در کفر و نفاق مرده است.

ای محمد بدانکه، رهبران جور و پیروانشان از دین خدا برکنارند، محققاً گم‌راهند و گمراه کنند و همه کارهایشان چون خاکستری‌است‌دربرابر گردباد درروز طوفانی، بهیچوجه برآنچه کسب کرده‌اند دست‌رسی ندارند، اینست آنگمراهی‌برت‌وپلا.

۳ـ ابن ابی‌یعفور گوید: بامام صادق(ع) گفتم من بامردم آمیزش کنم وبسیارشگفتم‌ازمردمانی که پیرو و دوست شما نباشند و به دنبال فلان، وفلان افتند، با اینکه خود امانت دار وراستگو وبا وفایند و در شگفتم از مردمی که پیرو و دوست شمایند و آن درجه از امانت و راستی‌ووفاداری را ندارند، گوید امام آماده نشست و بمن رو کرد مانند مرد خشم‌آلود و سپس فرمود کسیکه بوسیله پیروی امام‌جائر که از طرف خدا نیست برای خدا دین‌داری کند اصلادین ندارد وکسیکه‌پیروودوست امام عادل از طرف خدا باشد گله‌ای از او نشاید.

من گفتم نه آنان دین دارند و نه اینان گله را شایند؟ فرمود: آری نه آنان دین دارند و نه اینان گله را شایند.

سپس فرمود مگر گوش نمی‌دهی بقول خدا عزوجل (۲۵۷ـ البقره) **خدا ولی آنکسانی است‌که گرویدند، ازتیرگیها آنهارا برآرد و در روشنی در آرد**؛ یعنی از تیرگی گناهان

يَعْنِي [مِنْ] ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ لِوِلَايَتِهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللهِ وَ قَالَ : «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوِلَايَتِهِمْ [إِيَّاهُ] مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ ، فَأَوْجَبَ اللهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ، فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

به روشنی توبه و بازگشت و آمرزش، برای پیروی شان از هر امام عادل منصوب از طرف خدا ، و **فرمود و آنکسانیکه کافرند، دوستانشان شیطان سرکش هستند وازروشنی بر آرندشان و در تیرگیها در آرندشان.**

همانا مقصود اینست که درپرتو نور اسلام بودند و چون بامامان جائر وستم‌کار گرائیدند که از طرف خدا عزوجل نبودند بوسیله پیروی آنان از نور مسلمانی بیرون شدند و به درون تیرگیهای کفر و خدا آنها را مستحق دوزخ ساخت بهمراه کفار **و آنان یاران دوزخند و هم در آن جاوید بمانند؛**

شرح- از طبرسی «ره» یعنی خدا یار و یاور مؤمنان است در هر چه نیاز دارند و در آنچه مایه بهی کیش و زندگی دنیا ودیگر سرای آنهااست و ولایت مؤمنان‌از سه راه است :

۱ــ سرپرستی آنان از نظر کمك در استوار کردن دلیل و برهان برای‌رهبری آنانکه خود فرماید (۱۷ــ محمد) وآنکسانیکه به‌راه آمدند خدا به‌راهنمائی آنان بیفزاید.

۲ ــ سر پرستی در کمك دادن بآنها در برابر دشمنانشان به پیروزی کیش آن ها بر کیش دشمنان آن‌ها .

۳ ــ سرپرستی آنان به دادن ثواب بر فرمان بردن وپاداش در برابر کارهای‌شایسته وخوب .

یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی ازتاریکی‌های گمراهی و کفر بپرتو هدایت و ایمان زیرا گمراهی و کفر جلو گیردریافت حق باشند چونانکه تاریکی جلو گیردریافت دیدنی‌ها است وروش بر آوردن آنها اینست که آنان را رهنمائی کند و دلیل بر روش حق را برای آنها برپا دارد وآنها رابدان تشویق کند و لطفی بآنها فرماید که گرایش آنها بکردار حق نیرومند شود.

والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یعنی سرپرست کارهایشان طاغوت است و این کلمه مفردی است که معنی‌جمع دهد و مقصود ازآن‌شیطان است و گفته‌اند مقصودسروران گمراه کننده‌اند

یخرجهم من‌النورالی‌الظلمات یعنی ازنور ایمان و طاعت وهدایت بتاریکیهای کفروگناه و ضلالت، یعنی آنهارا اغواء کنندوبدان بخوانندواین خود رد قائلین به جبراست که‌بدین‌آیه‌استدلال کنند . و گویند ایمان مؤمن‌کار خدا است زیرا اگر چنین معنی داشت باید بگویند کفرکافر هم کار شیطان است دربرابر خدا با اینکه آن‌ها هر دو رافعل‌خدامی‌دانند، اگراعتراض شود که‌چطورآنها

٤ ـ وَعَنْهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِيبٍ السَّجِسْتَانِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً ؛ وَلَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً .

را از نور ایمان درآرند بااینکه درآن واردنبوده‌اند؟ جواب‌از دوراه‌است.

۱ـ مقصوداینست که درزمینه‌وآمادگی‌فطری ایمان بودند وآنهاراازآن منحرف نموده‌وبه کفر کشانده‌اند و این مانند اینست که پسری گوید پدرم مرا از ارث خود بیرون کرد ، و جلوگیری از دخول را بیرون کردن تعبیر کند و از این باب است قول خدا سبحانه در داستان یوسف (آیه۳۷) **من ترك كردم كيش مردمى را كه ايمان بخدا نيارند** ، با اینکه هر گز در آن وارد نبوده است .

۲ـ اینکه این‌آیه درباره کسانیست که مسلمان باشند و از اسلام برگردند و مرتد شوند و اولی اقوی است انتهی.

مجلسی (ره) گوید درتفسیرعیاشی بعداز قول او «الی‌الظلمات» زیادتی‌دارد وآن‌اینست:

گوید، گفتم مگر مقصود از آن کفارنیست چون خدا فرماید «والذین کفروا» گوید امام در جواب فرمودکافر چه نوری دارد که ازآن برآید و بظلمات درآید همانا مقصود اینست که‌آنها در پرتو اسلام‌بودند ـ یعنی‌فطرت اسلام‌زیراهرنوزادی بفطرت خداشناسی‌واسلام‌زائیده‌شود یا منظورآیه جمعی است که پیش‌از مرك پیغمبر (ص) مسلمان بودند و پس ازوی برگشتند ازاسلام بوسیله‌پیروی‌از سرکشان و پیشوایان گمراهی و امام استدلال‌کرده که‌آیه در باره آنهااست باینکه باید نوری داشته باشند تاآنها رااز آن بیرون برند ووجوه دیگرناجور وزوراست وآیه درباره اینها نازلشده چنانچه **مجاهدهم** درمیان مفسرین آن‌را برگزیده وتفسیر عیاشی‌هم مؤید آنست.

ونکته اینکه نور را بلفظ مفرد آورده وظلمات را بلفظ جمع این‌استکه دین حق وراه حق یکی‌است وآن راه راست استکه کوتاه‌ترین خط پیوست میان هرفرد است ونقطه سعادت ابدی ولی دینهای باطل وپرتگاههای گمراهی بسیاراست ودر هردو طرف این خط مستقیم وراه راست در هر نقطه وهرگامی پرتگاه وضلالت وتاریکی است، هرکه ایمان‌دارد درخط مستقیم نورانی استکه کیش قویم است وازهمه کیشهای باطل بر کنار است ،

٤ـ امام باقر(ع) فرمود خداتبارك وتعالی فرماید (حدیث قدسی است) محققاً من‌عذاب کنم هر فرد رعیتی‌رادراسلام که گردن نهدبولایت وحکومت‌هرپیشوای جائر وخلافکار وستمکاری که ازطرف خدا نیست واگرچه رعیت درکردار خودش نیکوکار وبا تقوی باشد ومحققاً بگذرم از هر رعیتیکه درعالم مسلمانی گردن‌نهد بولایت وحکومت امام عادل منصوب ازطرف خدا واگرچه خود آن فرد رعیت نسبت بخودش ستمکار و بدکردار باشد.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَان ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ : إِنَّ اللهَ لَايَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللهِ وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَإِنَّ اللهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً .

٥ـ امام صادق (ع) فرمود به‌راستی خدا دریغ ندارد ازاینکه عذاب کند امتی‌را که گردن‌نهد به‌فرمان پیشوا ورهبری که ازطرف خدا نباشد اگرچه در کردار خود نیکوروش وبا تقوی‌باشد و به راستی خدا شرم دارد از عذاب کردن امتی که گردن بفرمان امام عادل منصوب ازطرف خدا نهد و اگرچه در کردار خود ستم کننده وبد کردار باشد.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ رعیت مردمی باشند که پیروی از امامی دارند ،آن امام نیکوکار باشد یا بدکردار « فی الاسلام » قید رعیت است یعنی در ظاهر اسلام **کل امام جائر** یعنی هرکدام از ائمه جور باشد نه مقصود همه آنها باشد که حکم روی پیروی از کل آنها آمده باشد و گفته‌اند که پیروی یك امام جائر در حکم پیروی همه امامان جور است ... **کل‌امام‌عادل** هم همین معنارا دارد یعنی‌هرامام برحقی درهر زمانی یامقصود تصدیق بهمه‌امامان حق است باینکه معتقدباشد هیچ زمانی ازوجود امام برحقی تهی نیست که واجب‌الاطاعه است وبهمه‌امور دین داناست خواه بعنوان پیغمبر باشدیاوصی ازدوران‌آدم تاانقراض عالم ورفع تکلیف . **فی انفسها** یعنی ستم وبدی آنها به‌دیگری نرسد وظالم برخود باشند یامقصود این‌استکه ستم‌آنها به‌امام‌سرایت نکند وبانکار حق اونکشد یا بوسیله انکارشرعی که پیغمبرآورده ستم به‌پیغمبر (ص) نشودبلکه‌ستم برخود باشد یا بریکدیگر و بساکه حمل‌شده برعدم اصراربرکبیره یا براینکه توفیق توبه یابد .. . پایان نقل ازمجلسی (ره).

این‌دو روایت بلکه همه‌روایات این‌باب از نظر توجه به امور اجتماعی وسنجش آنها باوظیفه فردی‌ازنظرانجام‌وظیفه ومخالفت‌ازمهمات‌اخبارمذهبند وازآنهامطالب بسیارقابل‌توجه و بیدارکننده‌ای استفاده میشود:

۱ـ رسیدن بسعادت مادی ومعنوی درجامعه بشری بنیروی فردامکان پذیر نیست بلکه وابسته بتعاون وهمکاری عمومی است واین تعاون وهمکاری برپایه نظم وجریان قوانین و دستورات اجتماعی عادلانه و درست میسراست ونظم و جریان درست قانون وابسته بیك نیروی فرماندهی عادلانه و اخلاص درفرمانبری صادقانه است ، نیروی فرماندهی عادلانه همان معنی امامت و پیشوائی استکه از نظر اسلامی تفسیر شده است به :

ریاست عامه درامور دین ودنیا

اسلام ومسلمانی عبارت از اظهار التزام به دو أصل توحید و رسالت است و این التزام بمنزله شناسنامه وتعهد تابعیت‌بشمارمیرود ووحدت‌ملی‌اسلام‌وتشکیل‌اجتماعی مسلمین‌برپایه‌آن پدیدارمیگردد ودنبال‌آن فروع هشتگانه معروف‌ازنمازوروزه وحج وجهاد وزکوة وخمس وامر بمعروف‌ونهی‌ازمنکر

بحساب وفاداری براین تعهد وتابعیت اسلامی وظیفه مسلمانی است، از این التزام واین اعمال یك‌نظم اجتماعی مقرر میشود که ازآن بمسلمانی تعبیرشده وبعنوان اسلام در قرآن مجید معرفی شده:

ان‌الدین عندالله الاسلام

مسلمانی ازنظر اصل تشکیل وتابعیت توحیدورسالت واز نظر فروع دین هشتگانه نامبرده‌یك سازمان اجتماعی‌است و مشکل یك‌ملیت دینی‌است یعنی مسلمانی باید بریك اجتماعی تطبیق‌شود و از این رو در اخبار ازآن بسازمان تعبیر شده است .

بنی‌الاسلام علی خمس اسلام سازمانی است که برپنج پایه بنیاد شده‌است .

نمیتوان تنها مسلمان بود وتنها بمسلمانی زیست وتنها مسلمانی داشت، آری ایمان عبارت‌ازیك وجدان و عقیده‌ای است که در دل هرفرد محقق میشود ونتیجه‌فردی دارد که عبارت از رسیدن بثواب ورضوان الهی ودرك فیوضات معنویه روحیه است دراین جهان ودر دیگرسرای که آخرت‌استورکن ومشکل سازمان اسلام پیشوای عادل و بلکه معصوم‌است که رهبر جامعه اسلامی ومجری‌قانون‌درست وواقعی اسلام باشد بنابراین در مسلمانی یکوظیفه اجتماعی وجوددارد که زمینه ورکن وشرط تحقق سازمان اسلام‌است واز آن بولایت تعبیرشده یعنی تعهد پیروی از پیشوای درست‌کار وبا تقوی و ثابت قدم درتقوی که ازاین نظر باید معصوم‌باشد، زیرا پایداری در تقوی و درست‌کاری بی‌صفت عصمت میسر نیست ومورد اطمینان جامعه نیست، بنابراین اول وظیفه مسلمانی شناختن امام ورهبردرست‌کارو تعهد همکاری بااواست برای اجرای صحیح قوانین اسلام واگر رهبر و پیشوای جامعه اسلامی امام عادل و درستکار نباشد سازمان‌اسلام در معرض خطر انحراف وسقوط است ومقاصد اصلی اسلام‌که عبارت ازعدالت واحسانست محقق نمیشود.

بیان اصل مطلب:

نظام پرورش اسلامی‌که در فروع هشتگانه معروفه دین پی‌ریزی شده است دو هدف‌درجه‌اول دارد ویك هدف نهائی . دوهدف درجه اول آن عبارتست از :

۱ـ اصلاح اخلاقی وتولید روحیه ونهاد خوب وخیرجو در افراد وبعبارت دیگر، پندار نیك،یا بتعبیرحکماء،حکمت عملی‌وتربیت‌اخلاقی که‌درقرآن مجید ازآن بلفظ **تزکیه**تعبیرشده‌است و در وصف پیغمبر مکرر این جمله یادآورشده **یعلمهم الکتاب ویزکیهم**ـ**آموزش قرآن وپرورش‌روح پاك درافراد**، مثلا نماز برای اجتماع والفت ونظم وآرامش ووقار و صف‌بندی وانضباط و.و،زکوة برای ایجاد حسن‌تعاون عمومی وخلق سخاوت وروزه برای ریاضت واعتماد بنفس وتسلط برشهوات و صبر بر ناگواری ها وحج برای ورزیدگی درسفرو الفت باهمه‌اصناف بشر و رفع وحشت ازبرخورد با جمعیت‌ها .

۲ ـ پرورش اجتماعی و هم آهنگی و همکاری و تعاون عمومی بوسیله اجتماع در نماز پنجگانه وجمعه واعیاد وایجاد برابری در زندگی عمومی بوسیله زهد پیشوا ومتصدیان اداره امور و دستگیری از مستمندان باتوزیع عادلانه ثروت وتشویق بکار وکوشش نسبت بهمه افرادوجلوگیری‌از سوء استفاده نسبت بهرکس ودر هرمقام واز احتکار سرمایه بهرعنوان.

هدف عالی و نهائی اسلام :

پدید آوردن روح ایمان در همه افراد و توجه آنها بآرمانهای بلند خداپرستی ودرك سعـادت معنوی و تقرب بحق و سرفرازی درنزد وجدان و نوع انسان،

اگر جامعه اسلام را بیك درخت مانند نمائیم طبق تعبیر قرآن مجید که فرموده **و مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة** فروع دین تنه آن درختست واخلاق پاك شاخ و برك آنند و نظم وعدالت‌عمومی گل خوشبو و زیبای آنست وایمان ثمره نهائی آنست .

واگر آن‌را بیك‌دستگاه تولید نور تشبیه کنیم که خدا میفرماید **کمشکاة فیها مصباح** سازمان ظاهری اسلام که از شهادتین و فروع دین بنیاد میشود بمنزله چراغ دان است و اخلاق پاك شیـشه تابناك آن است و نظم و عدالت عمومی‌پرتو درخشان آن است و ایمان‌شعله چراغ فروزان آن.

اگر بدرخت تشبیه شود باغبان دلسوز و دانشمند میخواهد و اگر به‌دستگاه تولید نور مانند شود نیاز بمهندس کاردان و آزموده دارد، این باغبان واین مهندس همان امام‌عادل و بلکه معصوم و مصون از نادانی وخطاء است بنابر این نخست وظیفه مسلمانی توجه به امام و پیشوای عادل و بلکه معصوم‌است زیرا باوجود اواین شجره‌اسلام بارور میشود واین دستگاه تولید نور ایمان میکند واگر او نباشد و همه سازمان ظاهری اسلام بر پا باشد مانند درختی است که بار ندهد یا یك کار خانه درست و کاملی برای برق که بکار نیفتد و روشنی ندهد، درخت بی بار و کارخانه بـی نور چـه ارزشی دارد .

عدم توجه به‌امام وپیشوای عادل ومعصوم بردو وجه است :

اول توجه‌بپیشوا ورهبر جائر که دراخبار روی‌کلمه‌جائر تکیه‌شده. معنی جائر یعنی خلاف‌کار: خلافکاری یك مفهومی وسیعتر ازستمکاروظالم دارد ومقصود اینستکه رهبری نتواندچرخ‌بزرك اداره اجتماع اسلامی‌را درست براه‌برد یابرای‌اینکه علم‌او رسانیست یابرای اینکه‌سودجوئی اومانع است‌یا برای اینکه اطرافیان بدی‌دارد که نمیگذارند امور دینی وقوانین آن موبمو اجراءشود یا برای‌اینکه خطا کار است و اشتباه میکند ، اینها همه موجب خلافکاری است و امام جائر بهر یك از این جهات و بر همه و بر دو جهت و بیشتر صدق میکند اکنون توجهی بمتن حدیث چهار این باب‌بفرمائید که:

لاعذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله ، هر فرد رعیت و فرمانبر و محکوم بدستور که در محیط یك کشور اسلامی باشد گو اینکه خود مسلمان نباشد مانند کفاری که در پناه یك حکومت اسلامی زندگی میکنند و گردن زیر حکومت و تسلط و فرمانروائی یك پیشوای جائر یعنی‌خلافکار بگذارند که از طرف خدا منصوب : اشد محکوم‌بعذاب شدید خدا هستند.

گرچه ازنظر شخص خود و کردار خود نیکوکار و متقی باشند و وظائف فردی دینی خودرا مو بمو اجراء کرده باشند و بلکه شخص خودشان هم دارای ملکه اخلاق خوب و نیکو کاری و تقوی باشند.

دراین جا توجه بدو نکته بسیار مهم است یکی مسئولیت محیط ، وقتی کسی افتخار دارد که‌در یك محیط اسلامی، در یك کشور اسلامی زندگانی میکند ، این افتخار همراه باتحمل یك مسئولیت

بزرگی است و آن حفظ محیط اسلامی‌است ودرك این مطلب که مسئول مسلمانی همه افراد این محیط است او نمیتواند باین قناعت کند که من وسائل دارم‌خودم مسلمانی‌میکنم و با مسلمانی دیگران کار ندارم، مسجدمیسازم وسجاده درآن میاندازم ونماز میخوانم و.و. هر کس هرکاری میخواهد بکند، نه اگر این شخص گردن زیربار حکومتی دارد که اودین دار و عادل نیست بهرنام وعنوان که خوانده شود خوب توجه کنید میفرماید **کل امام جائر لیس من‌الله**

تعبیر بکل دراین‌جا بحساب کل‌افراد نیست زیرا یك‌فردباکل افراد امام‌جائر سروکار نداردیکفرد یکعمر محدود دارد بایکی ودو تافرض کن تاده تا پیشوا سر وکار دارد بلکه منظور ازکل دراین‌جا یعنی هرپیشوای‌جائری که ملت‌را به‌دنبال خود میکشاند بهرعنوان وهر لقب وهرنام که خوانده شود زیرا عنوان ولقب پیشوایانیکه ملتی را بدنبال خود میکشانند از نظر ادوار تاریخ وعرف مناطق و ملتها فرق میکند. مانند خسرو، قیصر، امپراطور، خلیفه،صاحب، تبع‌و.و.

معنی لفظ کل دراین جابااین اعتباراست‌یعنی هر کسی در محیط اسلامی دنبال هرگونه پیشوای جائروخلافکاری برود مستحق‌عذاب‌است منظور ازخلافکار یعنی‌آن‌پیشوائی که‌نمیتواند ملت‌را ازنظر قوانین اسلامی رهبری کند یابرای‌آنکه‌آن قوانین‌را نمی‌داند یابرای‌آنکه سودجوئی میکندوشهوت خودخواهی براو غالب‌است و خوشگذرانی و.و. مینماید یابرای آنکه درمعرض خطا واشتباه‌است یا برای آنکه اطرافیان بدی دارد، یا برای آنکه مسخر سیاست مافوقی است اینها و امور دیگر همه علت خلافکاری‌است ومیزان همان خلافکاری‌است، تسلیم شدن بپیشوا ورهبر خلافکار موجب استحقاق عذاب‌سخت خداوند است.

گرچه خود شخص موبمو وظائف خود را انجام دهد واز نظر اعمال خود خوش کرداروتقوی شعار باشد و مقدس ونماز شب خوان باشد زیرا گردن نهادن او بحکومت خلاف‌کار مایه تسلط آن خلاف‌کار است و تسلط خلافکار موجب بروز همهٔ بدکاری‌ها وستمها وهرزگیها وشهرنوها است واین مرد خوش کردار ومقدس وتقوی‌شعارهم شریك همه این جنایتها و هرزگیهااست که درمحیط‌حکومت این‌حاکم خلافکار و پیشوای جائر بوجود آمده‌است.

ای خواننده عزیزخوب فکر کن، و«توخود حدیث‌مفصل بخوان ازاین مجمل» بلکه چنین‌فردی هرچه مقدستر وتقوی شعارتر وخوش کردارتر باشد عذاب‌او و مسئولیت‌او بیشتراست زیرا موافقت و اطاعت او ازچنین پیشوای خلاف‌کاری درتقویت‌او مؤثرتراست، وای،وای.

دومـ صرفنظر از پیشوا و زندگی فردی و جنگلی پیشه‌کردن، اگر در این زمانه فرض شود که‌شخص مسلمانی دریك‌گوشه از دنیا افتاده باشد که تحت تسلط حکومتی نباشد و توجه به‌امام عادلی‌هم نداشته‌باشد این‌میشود مصداق کسیکه بمیرد وامام برحق رانشناسد که بعنوان دنباله باب‌اول مورد بحث شده‌است ومیفرماید:

((بابُ))

مَنْ ماتَ وَلَيْسَ لَهُ إمامٌ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدىٰ

وَهُوَ مِنَ الْبابِ الْأَوَّلِ

(باب)

کسیکه مرده وبرای اورهبر وپیشوائی ازائمه هدی‌نبوده

واین ازباب اول محسوبست

شرحـ از مجلسی (ره)ـ میگویم فرق میان دو باب این‌است که در اولی مقصوداخبار وارده درحکم ببطلان عبادت کسی‌است که امام‌رانشناسد وحکم باینکه اهل‌آمرزش و رحمت نیست ودراینجا حکم شده که مردن او چون مردن جاهلیت است و کفر و چون نتیجه هر دو یکی بوده آن را از باب اول دانسته.

و ظاهر آنست که چون اخبار این باب دارای تعبیرات همانند هستند و نزد مخالفین هم مشهورند آن ها را باب جدائی ساخته و گرنه این ها هم در عنوان باب اول واردند پایان نقل از مجلسی (ره).

ولی طبق تحقیقی که گذشت معلوم شد که موضوع اخبار باب گذشته غیر از موضوع اخبار این بابست آنها درموضوع‌پیروی ازامام جائراست واخباراین‌باب‌درموضوع‌عدم معرفت امام وترك رجوع‌به رهبر برحق و عادل‌اگرچه این هر دو در عنوان عدم تمسك به امام برحق‌باهم شریکند و باین‌حساب مرحوم‌کلینی این‌باب رااز باب اول دانسته .

ولی چنانکه بیان کردیم این عنوان را دو قسمت کرده و قسمت اول را در اخبار باب گذشته بیان کرده و برای این قسمت دوم بابی جدا کرده واخبار آنرا درآن درج کرده و توجه باین نکته لازمست که بی‌امام مردن برچند وجه‌است:

١ـ قصور از معرفت امام برای‌آنکه وجوب امام‌شناسی باو ابلاغ نشده ویا امام باومعرفی‌نشده باشد مانند کسیکه بعدازفوت امام سابق وقبل ازاعلام امام بعد مرده‌باشد .

٢ـ اهمال وتقصیردر تحصیل معرفت امام.

٣ـ عدم رجوع به‌امام ازنظر مسامحه درانجام امور دینی.

٤ـ عدم رجوع به‌امام برحق ازنظر خصومت وعناد یا برای‌طرفداری ازامام جائر.

و نمیتوان همه این اقسام را محکوم بکفر وهلاکت دانست چنانچه کسانیکه درزمان جاهلیت مرده‌اند نمیتوان همه رامستحق عذاب ومحروم ازنجات دانست.

زیرا در مورد عدم حجت نسبت بافراد از نظر اعمال و نیات و طرز رفتار و متوجه بودن و نبودن و جستجو کردن و نکردن حالات و احکام مختلفی است ، این‌است که در این اخبار مردن با عدم معرفت امام درحکم مردن دوره جاهلیت شمرده شده ومردن دوران جاهلیت نسبت بافراد یك حکم نداشته، اینك شروع درترجمه اخبار این‌باب:

۱ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام يَوْماً وَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ ، فَقُلْتُ : قَالَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ؟ فَقَالَ : إِي وَاللهِ قَدْ قَالَ ، قُلْتُ : فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ؟! قَالَ : نَعَمْ.

۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُالْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ» ، قَالَ : فَقُلْتُ : مِيتَةُ كُفْرٍ ؟ قَالَ : مِيتَةُ ضَلَالٍ ، قُلْتُ: فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ .

۳ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنِ الْحَارِثِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : جَاهِلِيَّةَ جَهْلَاءَ ، أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟ قَالَ جَاهِلِيَّةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَضَلَالٍ .

۱ـ فضیل بن یسار گوید: یك روز امام صادق باما آغاز سخن کرد و فرمود، رسولخدا (ص) فرموده هر که بمیرد و زیر سرپرستی امامی نباشد بمردن جاهلیت مرده است ، من گفتم رسولخدا (ص) این را فرموده است؟ فرمود آری بخدا محققاً فرموده، گفتم پس هر که بی امام بمیرد بمردن جاهلیت مرده است ؟ فرمود ، آری.

۲ـ ابن ابی یعفور گوید من از امام صادق ازمعنی قول رسولخدا (ص) پرسیدم که فرموده هر که بمیرد و برای او امام و پیشوائی نباشد مردنش مردن جاهلیت است، عرض کردم مردن کفر است؟ فرمود مردن بگمراهی است گفتم امروزهم هر که بمیرد وزیر سرپرستی امام نباشد مردنش مردن جاهلیت است ؟ فرمود آری.

۳ـ حارث بن مغیره گوید بامام صادق گفتم رسولخدا (ص) فرموده هر که امام خود را نشناخته بمیرد بمردن جاهلیت مرده؟ فرمود: آری، گفتم جاهلیت محض ولادینی یاجاهلیت نسبت بنشناختن امام خود؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی،

شرحـ ازمجلسی ـ ره ـ جاهلیت جهلاء ـ جوهری گفته است اینکه گویند این درجاهلیت جهلاء بوده کلمه جهلاء تأکید جاهلیت است که از آن باز گرفته شده برای تأکیدش چنانچه گویند وقد واقد یعنی فروزش فروزان یاوهج واهج بهمین معنی یالیلة لیلاء شب بسیار شب یایوم ایوم انتهی .

مقصود سائل دراین جا این است که تعبیر ازمردن کسیکه خودرا درزیر تربیت امام ننهاده و بی امام بسر برده بمردن جاهلیت بروجه حقیقت است ودر این زمانیکه نظام ظاهر اسلام زیر سرپرستی یك حاکم جور و یك سازمان دینی پر آوازه دوران عباسی از آنور جبل الطارق تا اواسط چین را زیر پرچم خود دارد ودرهمه جاصوت اذان بلنداست ومساجد بیشمار پراز نمازخوانست واحکام وحدود ومقررات ملیون

ها مردم بنام اسلام وقرآن اداره میشود و هزارها حوزه قرائت قرآن‌وتعلیم آموزش قرآن‌وحدیث وجوددارد ونظم وامنیت نسبی در سراسر محیط اسلام زیرلوای قرآن بر قرار است آیا در چنین دورانی بمحض اینکه کسی امام برحق راکه خود در ضمن این نظام وسیع اسلامی زندگی میکند نشناسد بطورحقیقت مانند کسی مرده‌استکه پیش‌از بعثت پیغمبر درمحیط جزیرةالعرب وحشی و بت پرست و بی‌نظم در محیط یك‌مشت مردم خونخوار ودرنده که ازهمه آداب وشئون بشری برکنار بوده‌اند مرده‌است؟.

ویا اینکه مقصود پیغمبر ازاین بیان این‌استکه مردن نادان به‌امام شبیه مردن جاهلیت است و آنهم ازنظر صرف‌ترك‌معرفت امام وگرنه‌دراین دوران مردی که‌سراسر قرآن‌را خوانده‌وظاهرش‌را دانسته وهمیشه درمحراب عبادت یادکان تجارت یادر خدمت تعلیم و آموزش مردم یا در میدان جهاد باکفار بسربرده چگونه بایك مردنادان بت‌پرست خونخوار وسوسمار خوار بیابانگرد دوران‌جاهلیت برابراست وهیچ امتیازی ازاین‌همه مظاهراسلامی وتمدن بشری کسب نکرده‌است.

امام (ع) درپاسخ اومیفرماید مقصود پیغمبر ازمرك جاهلیت نظربعالم پس‌از مرك دارد نه به زندگی دراین جهان البته ازنظر زندگی وحیات دراین جهان نمیتوان یك‌فرد مسلمان دوران‌حکومت عباسی رابایك فرد دوران جاهلی وبلکه بایك فردی که‌درحکومت متمدن روم‌هم زندگی کرده برابر دانست زیرانظم وانضباط وامنیت وآداب انسانی این‌حکومت اسلامی ازنظر ظاهر واداره امور دنیا بسیار قابل‌توجه‌ودلپسند است.

ولی این‌آثار ظاهری اسلام‌است ونتائج دنیوی سازمان‌اسلام که برهمان پیکره ودورنمای‌اوبار میشود. این استفاده‌ها معنیش این‌استکه همه زیرسایه اسلام‌زندگی میکنند همه درون‌ساختمان اسلام‌از دستبرد ویورش راهزنان وازسرما وگرمای کشنده آسوده‌اند.

ولی اینها ربطی بنتائج وثمرات معنویه واخلاقیه ونور ایمانیکه روحیه خوش سرانجام فرد را بنیاد میکند ندارد؛ این‌جامعه پرآوازه وخوش ظاهربرای دنیا وزندگی‌دنیاسودمند است وازنظرمرك وپس ازآن که هرفردی باید به‌روحیه ایمان متکی‌باشد وازآن بهره‌مندگردد اگر درزیر سرپرستی امام برحق نباشد واورا نشناسد وضع‌اوازنظر روحیه بدین‌سه وجه‌است:

۱ـ کفر ـ یعنی‌اگر باامام برحق ستیزه کرده ومخالفت ورزیده و یاازامام وپیشوای جائرطرف داری کرده است وازروی دل‌بحکم اوگردن نهاده‌کافر میرد.

۲ـ نفاق ـ اگر طرفداری ازحکومت جور نکرده‌واظهار مخالفت باامام برحق هم‌ننموده‌ولی براثر مسامحه واهمال دنبال‌حق نرفته ودر مقام‌جهاد ومبارزه باباطل برنیآمده و امروزو فردا کرده و بحساب اینکه ببینیم چه میشود گذرانیده این روحیه نفاق‌آمیزی دارد ومنافق مرده‌است، البته نفاق درجاتی دارد که شاید بعضی ازدرجات‌آن‌مشمول رحمت حق شود چنانچه خدا میفرماید(۲٤ـالاحزاب) تاخدا مخلصان‌را به‌اخلاص خود پاداش دهد ومنافقان راعذاب کندیا ازآنها توبه‌پذیر گردد بدرستی که خدا پرآمرزنده ومهربانست.

۳ـ ضلالت وگمراهی ـ این درجه خفیف‌تر است نسبت بجاهل‌قاصر ویا مستضعف استکه‌وسیله امام شناسی برای او فراهم نبوده ودستش بدامن امام برحق نرسیده وشخص گمراه‌هم از نظر اینکه برای‌درك حق تلاش کرده‌یانکرده‌خوشکردار زیسته‌یابدکردار تاچه اندازه درباره‌خود ودیگران‌ستم کرده یانکرده وضعیات مختلفی‌دارد،

٤ ـ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : مَنْ دَانَ اللهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ أَلْزَمَهُ اللهُ الْبَتَّةَ إِلَى الْعَنَاءِ وَمَنِ ادَّعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَذَلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللهِ الْمَكْنُونِ .

((بَابٌ))
فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَمَنْ أَنْكَرَ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَامْرَأَتَهُ وَبَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ قَالَ : مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليهما السلام لَمْ يَكُنْ كَالنَّاسِ .

حدیث٤ـ مفضل بن عمر گوید: امام صادق(ع) فرمود، هر که برای خدا بی‌شنیدن واخذ دستور مذهبی ازامام برحق وراست گفتار دین‌داری کرده باشد خداداغ رنج ومشقت برپیشانی او زند (سر گردانی را به‌او بچسباندخل) وهر که مدعی شنیدن احکام باشد ازجز بابیکه‌خدا باز کرده‌است‌مشرك است وآن باب همانست که امین برسر نهفته خداست.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ **دان‌الله** یعنی بپرستد خدارا یامعتقد اموردینی گردد بدون سماع از صادق یعنی معصوم، اشاره‌است بقول خداتعالی (۱۱۹ـالتوبه) ایا کسانیکه گرویدیدازخدابپرهیزید وبهم‌راه راستگویان‌باشیدـوشنیدن اعم‌است ازاینکه‌باواسطه،باشدیابیواسطه «البتة» دربرخی نسخه‌ها باباء یك‌نقطه وتاء دونقطه است.

یعنی بطورقطع جوهری گفته ماافعله بتة والبتة یعنی‌تصمیم قطعی‌است و برگشت ندارد و در بعضی‌نسخ بتاء دونقطه دربالا وباء دونقطه درزیرـ بمعنی گم‌شدن وگمکاه..

(باب)
درعارف ومنکر امامت ائمه (ع) ازسادات و بنی الزهراء

۱ـ سلیمان‌بن جعفر گوید: از امام رضا (ع) شنیدم میفرمود: علی بن عبدالله بن حسین بن علی (زین العابدین) و زنش وپسرانش ازاهل بهشتند، سپس فرمود هر که ازاولاد علی وفاطمه(ع) عارف به‌امر امامت باشد، چون مردم‌دیگر نباشد.

شرحـ ازمجلسی(ره)ظاهرعلی‌بن‌عبیدالله است‌بلفظ‌مصغرطبق گفته‌عمدة الطالب‌ومقاتل‌الطالبیین صاحب عمده گویدعلی‌بن‌الحسین(ع)راشش‌پسر بود:

۱ـ محمدباقر ۲ـ عبدالله باهر .

۳ـ زید شهید ٤ـ عمر اشرف

۵ـ حسین اصغر ٦ـ علی‌اصغر.

سپس گفته از حسین اصغر پنج پسر بجا ماند بنام عبیدالله اعرج و عبدالله و علی و ابی محمد الحسن و سلیمان سپس گفته از عبدالله یك پسر ماند بنام جعفر و او هم پسری داشت که او را عبیدـ الله بن عبدالله میخواندند.

سپس گفته بجای عبیدالله الاعرج ٤ پسر ماند بنام جعفر حجت و علی صالح و محمد جوانی و حمزه مجلس الوصیه و فرزندان علی صالح پسر عبیدالله اعرج درعراق ریاست داشتند و کنیه او ابوـ الحسن و مادرش ام ولد بود او کوفی و با ورع‌است و اهل فضل و زهد با همسرش ام سلمه دختر عبدالله‌بن الحسین بن‌علی ملقب به الزوج الصالح بودند و علی‌بن عبیدالله مستجاب‌الدعوه بود و محمد بن ابراهیم طباطبا که درکوفه بود او را وصی خود نمود و درصورت عدم قبول یکی ازدوفرزندش محمد یا عبید الله را وصی‌نمود واوخود نپذیرفت واجازه قبول بدوفرزندخودش هم نداد که بپذیرند و خروج کنند و نسل او از دو پسر بود عبید الله دوم وابراهیم بن علی انتهی .

و صاحب مقاتل ضمن بیان حادثه خروج ابوالسرایادر کوفه در دوران مأمون گفته‌است که‌چون ابوالسرایا شورش کرد بنام محمدبن ابراهیم دعوت میکرد ولی محمد سخت‌بیمارشدوابوالسرایاوقتی ببالین او رسید که جان میداد به او دستور داد که وصی معین کند او گفت اگر اختلاف کردند وصی من علی‌بن عبیدالله است زیرا من روش او را آزمودم و دیانتش را پسندیدم و زبانش بند آمدو مرد و چون بخاك رفت جلسه کردند برای تعیین امام و ابوالسرایا گزارش داد که او علی‌بن‌عبیدالله را وصی خود کرده است و محمدبن محمدبن زید از جا جست که جوانی نورس بود و نطقی ایراد کرد و نسبت بعلی بن عبیدالله اظهار رضایت کرد و خواست بااو بیعت کند نپذیرفت و گفت من ازراه نکول ترك قبول نکنم بلکه میترسم شغل امامت مرا از کارهای پسندتر و بهتر از نظر عاقبت باز دارد تو خود بکار امامت پرداز و بنی عم را دور خود جمع کن ما ریاست را بتو واگذاردیم تونزدما پسندیده‌ای و پیش ما موردوثوقی انتهی.

من میگویم ظاهراً زیدیه این لواحق را باو افتراء بسته‌اند زیرا او اجل از اینست که امامی بتراشد یا بی‌اجازه امام خروج و شورش را اجازه کند.

نجاشی در فهرست گوید علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین (ع) ازهد و اعبد آل ابیطالب بود در زمان خود و از اصحاب مخصوص امام کاظم و امام رضا بود و با شیعه امامیه مربوط بود و چون محمدبن ابراهیم طباطبا خواست که ابوالسرایا با او بیعت کند نپذیرفت و کار را بمحمد بن محمدبن زیدبن علی رد کرد،

و از کشی نقل شده که خودش بعیادت امام رضا رفت و امام رضا ازاوتجلیل و احترام فراوان کرد و زنش ام‌سلمه درپشت پرده بود ومحل جلوس امام رضا رانشان کرد وبعد ازخروج از مجلس جای آن‌حضرت‌را بوسید وبدان تبرك‌جست.

۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي الْوَشَّاءُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عِنْدَكَ وَلَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ هُوَ وَسَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ فِي الْعِقَابِ ؟ فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ : عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقَابِ .

۳ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا رِبْعِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ قَالَ : قَالَ لِي عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : اَلْمُنْكِرُ لِهٰذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ سَوَاءٌ ؟ فَقَالَ لِي : لَا تَقُلِ : الْمُنْكِرُ ، وَلٰكِنْ قُلْ: اَلْجَاحِدُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ ، قَالَ أَبُوالْحَسَنِ : فَتَفَكَّرْتُ [فِيهِ] فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ : «فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ » .

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ : سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام قُلْتُ لَهُ: اَلْجَاحِدُ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ سَوَاءٌ ؟ فَقَالَ : اَلْجَاحِدُ مِنَّا لَهُ ذَنْبَانِ وَالْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتَانِ.

۲ـ احمدبن عمر حلال گوید به‌ابوالحسن (ع) گفتم بمن خبر ده از اولاد فاطمه (ع) که‌باتو عناد ورزد و حق تو را نشناسد آیا با مردم دیگر در عقاب برابر است؟ فرمود علی بن الحسین(ع) میفرمود آنها دوبار دو چندان عقاب دارند.

شرح- مجلسی (ره) گوید ضعف‌بمعنی مثل است و مقصود اینست که عقاب آنها دوبرابراست و شاید مقصود این باشد که عذاب آنها سه برابر است بنابر اینکه ضعف دو چندان باشد ولی اگر ضعف دو چندان باشد باید عقاب چهار برابر باشد تامعنی تثنیه صدق کند فتدبر.

۳ـ عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید به‌امام صادق (ع) گفتم منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران باهم برابرند؟

بمن فرمود مگو منکر ولی بگو جاحد از بنی‌هاشم و دیگران ، ابوالحسن گوید من در آن اندیشه کردم و بیاد قول خداعزوجل افتادم که درباره برادران یوسف (ع) فرماید (۵۸ ـ یوسف) پس شناخت آنهارا وآنان برای او منکرو ناشناس بودند .

شرح ـ المنکرلهذا الامر ـ استفهام انکاری است ، یعنی سائل اظهـار عقیده کرده که منکران از بنی‌هاشم مانند منکران دیگر نیستند و امام هم اورا تصدیق کرده و فرموده نسبت به بنی‌هاشم منکر نگو که شامل جاهل باشد بلکه جاحد بگو که انکار با علم وعقیده است یعنی بر همه بنی هاشم امامت ما معلوم است و هر کدام انکار کنند انکار زبانی است و برای جلب منفعت یاحب ریاست است..

ابوالحسن درضمن روایت کنیه علی‌بن اسمعیل‌میثمی است (که‌یکی‌ازراویان حدیث است) وتوجه بآیه سوره یوسف برای بیان اینست که انکار برجهل و نادانی صدق میکند..

٤ـ ابن ابی‌نصر گوید : از امام رضا (ع) پرسیدم که جاحد امامت از تیره شما و از دیگران برابرند؟ فرمود جاحد ازما دوگناه دارد و محسن ازماهم دوثواب دارد.

(بابُ)
مايَجِبُ عَلَى النّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوانَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قالَ : قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام إِذا حَدَثَ عَلَى الْإِمامِ حَدَثٌ ، كَيْفَ يَصْنَعُ النّاسُ؟ قالَ: أَيْنَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ :«فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » قالَ : هُمْ فِي عُذْرٍ ما داموا فِي الطَّلَبِ ، وَهؤُلاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عُذْرٍ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحابُهُمْ .

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ قالَ : حَدَّثَنا حَمّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ قالَ : سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الْعامَّةِ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم قالَ : مَنْ

شرحـ علت اینکه منکران امامت از خاندان بنی‌هاشم دو گناه دارنداینست که:

۱ـ حجت نسبت بآنها کاملتر و روشن تر است چنانچه بهمین واسطه خداوند بر گناه زنان پیغمبر (ص) عذاب مضاعف اعلام کرده است و فرموده (۳۰ـ الاحزاب) ای زنان پیغمبر هر کدام شما مرتکب هرزگی‌شود و گواه بر آن اقامه گردد . عذاب او مضاعف باشد ـ یعنی‌دو برابردیگران

۲ـ برای اینکه نعمت‌وجود امام درخاندان آنها مقتضی شکر گزاری وقدردانی بیشتری است‌و انکار او ناسپاسی زشت‌تری‌است وموجب مزیدعقاب است.

و علت اینکه محسنان آنان دوثواب دارند این استکه :

۱ـ بشرائط و مقررات و آداب اعمال داناترند و آنها رابهتر ازدیگران انجام میدهند.

۲ـ در کار خیر پیش قدمند و هر امر خوبی را اول آنها میکنند و دیگران بآنها باید پیروی کنند ، هم اجر اصل عمل‌را دارند وهم اجر تعلیم آن‌را بدیگران وتشویق‌دیگران‌نسبت بدان چنانچه بهمین ملاحظه خدا در قرآن برای نیکوکاران از زنان پیغمبر هم دو اجر اعلام کرده است ومیفرماید (۳۱ـ الاحزاب) هر کدام شما برای خدا عبادت کند و ازپیغمبر شنوائی داشته‌باشد وکار خوب کند (میان خود وخدا) به‌او دواجر عطا کنیم ـ یعنی ثوابش دوبرابر دیگرانست.

(باب)
وظیفهٔ واجب مردم در صورت درگذشت امام (ع)

۱ـ یعقوب بن شعیب گوید: به‌امام صادق (ع) گفتم وقتی برای امام پیش‌آمدی شد (و ازدست رفت) مردم چه کنند؟ فرمود: قول خدا عزوجل کجااست (۱۲۲ ـ التوبة) باید بکوچد ازهر فرقه شان یك‌طائفه تا بینا شوند در دین وبیم دهند قوم خود را چون بسوی آنها برگردند تا شاید بر حذر شوند ـ فرمود: آنها که درجستجویند معذورند وآنانکه درانتظار نماینده‌های‌خودند معذورندتا رفقای آن‌ها نزد آنها برگردند.

۲ـ عبدالاعلی گوید ازامام‌صادق(ع) پرسیدم‌ازقول‌عامه که گویندرسولخدا(ص)فرموده : هر که

مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ، فَقَالَ : الْحَقُّ وَاللهِ ، قُلْتُ : فَإِنَّ إِمَاماً هَلَكَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ لَايَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسَعْهُ ذٰلِكَ ؟ قَالَ : لَايَسَعُهُ إِنَّ الْأَمَامَ إِذَا هَلَكَ وَقَعَتْ حُجَّةُ وَصِيِّهِ عَلَى مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ وَحَقُّ النَّفْرِ عَلَى مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ ، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلْيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » قُلْتُ : فَنَفَرَ قَوْمٌ فَهَلَكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ فَيَعْلَمَ؟ قَالَ : إِنَّ اللهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ : «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ » قُلْتُ :

بمیردو امامی ندارد بمردن جاهلیت مرده‌است؟ فرمود: سوگند بخدا که درست‌است، گفتم،امامی ازدست برود و مردی در خراسان باشد و نداند وصی او کیست همین دوری و بی‌اطلاعی برای اوعذر نیست ؟ فرمود این عذراو نیست به‌راستی چون امام ازدست برود دلیل وصی او براهل بلدی که درآنست تسلیم شود وچون خبروفات امام بمردم دور ازاو برسد لازمست که کوچ کنند زیرا خدا عزوجل میفرماید (۱۲۲ـ التوبة) پس چرا نکوچد ازهر فرقه‌شان یك طائفه تا در دین بینا شوند و بیم‌دهند قوم خود را وقتی نزدآنها برگردند، شاید که برحذر شوند .

گفتم مردمی کوچیدند وبرخی ازآن‌ها پیش‌از آنکه بشهرامام برسند وبدانند مردند؟ فرمود خدا عزوجل میفرماید (۱۰۰ـ النساء)هر که ازخانه‌اش بیرون‌آید برای‌مهاجرت بسوی خداورسولش وسپس مرگش فرارسد محققاً مزد او برخدااست.

شرحـ از مجلسی (ره) در زیر حدیث۱ـ ودلالت دارد بروجوب کفائی طلب معرفت امام بر دورهای از بلد امام که جمعی از آنها بکوچند برای تشخیص امام تازه پس از امام ودلالت دارد که باید شخص اورا بشناسند و مجرد علم بوجود غیرمعین او کافی نیست؛ این در صورت قدرت‌است ودر صورت عدم قدرت برتعیین شخص همین علم بوجود اجمالی او کافی است چنانچه زراره عمل کرد بعد از موت امام صادق (ع) چنانچه در حال جستجو و انتظار تعیین او بوسیله نمایندگان هم‌همین کافی است و بهمین اندازه ، از مردن مانند مردن جاهلیت بدرآیند ،این درصورتیست که بداند هر زمانی امامی‌دارد واما اگرآن‌را نداند و جستجو ازاصل‌وجود امام بر او واجب باشد و حجت بر او تمام نباشد مشکل است و اما قول خدا سبحانه فلو لانفر الخ طبرسی گفته درمعنای آن‌چند وجه گفته‌اند:

۱ـ باید از هرقبیله‌ای جمعی برای جهاد بیرون روند و جمعی هم باپیغمبر (ص) بمانند تااین جمعی که مانده‌اند قرآن و سنن و فرائض و احکام رااز پیغمبر یاد بگیرند و چون دسته های اعزامی برگردند، هرچه ازقرآن پس ازمسافرت آن‌ها نازل شده وآن بازماندگان یادگرفته‌اند بآن ها که برگشته‌اندیادبدهند: بگویندخدابعدازشما به پیغمبرشما قرآنی‌نازل کرده وماآن‌رایادگرفتیم‌واین‌دسته های اعزامی هم آن‌را یاد بگیرند واین است معنی قول خدا **ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم** یعنی قرآن رابآنها بیاموزند وآن‌ها را بیم دهند بدان **شاید در حذر شوند** و بر خلاف آن عمل نکنند ـ از ابن عباس و دیگران ، امام باقر (ع) فرمود این دستور در وقتی رسید که مردم بسیار شده بودند و خدا فرمان داد که طائفه‌ای بکوچند و طائفه‌ای بمانند برای یادگرفتن دین ، و جهاد بنوبت بود.

۲ـ یاد گرفتن دین و بیم دادن وظیفه همان دسته‌ای است که کوچ کنند وخدا آنها رابچیزفهمی تشویق کرده تابرگردند و آنها که بجا مانده بیم دهند ومعنی بینائی دردین این‌است که بوسیله آنچه خدای عزوجل بآنها مینماید از غلبه برمشرکان و نصرت دین بیناشوند وقوم کفار خود را در برگشت بیم دهند ازنبرد باآن‌ها وبآنها گزارش دهندازپیروزی پیغمبر ومؤمنان،وآنها رابیم‌دهند از نبرد با مسلمانان و آنها در حذر شوند ازجنگیدن با پیغمبر و بترسند از آنکه برسر آنهاآیدآنچه برسر کفارجنگنده بامسلمانان آمده.

۳ـ وظیفه آموختن فقه متوجه بکوچ کننده‌ها است ومقصود این‌است که همه‌مؤمنان‌نمیتوانند که از وطن خود کوچ کنند و گرد پیغمبر آیند برای آموختن امور دین ووطن خود را خالی کنند ولی باید از هر ناحیه طائفه‌ای کوچ کنند تا سخن‌آن حضرت را بشنوند و دین را از او بیاموزند و سپس بقوم خود برگردند و برای آن‌ها بیان کنند و آنهارا بیم‌دهند.

و از جبائی نقل شده است گوید: مقصود از کوچ در این جا مسافرت برای طلب علم است و آن را نفر و کوچ تعبیر کرده برای اینکه آن‌جهاد بادشمنان دین‌است انتهی.

ولی بیانیکه امام (ع) دراین حدیث برای آیه کرده است باید پیروی شود ومنافاتی باتفسیرها ندارد زیرا ممکن‌است مقصود این باشد که کوچ برای تحصیل علم بشخص امام داخل مضمون آیه است بلکه ازمهم‌ترین موارد آنست و منافاتی با عموم آیه راجع بطلب علوم لازم دیگر ندارد و راجع بهمان معنی سوم میشود، و باین آیه برای حجیت خبر واحد هم استدلال شده و این خبر مشعر است که تا امام زنده است تحصیل علم نسبت به امام آینده واجب نیست پایان نقل‌ازمجلسی‌ره

آنچه در اینجا باید مورد توجه باشد این است که معرفت امام از اصول است و نسبت بآن تحصیل علم قطعی لازم است ووجوب معرفت امام عینی است ولی معرفت سائر احکام وجوب کفائی دارد و در آن تحصیل علم قطعی لازم نیست بلکه بدلیل معتبر اکتفاء میشود و اگر بخواهیم‌ازاین آیه استفاده هردو حکم‌را بنمائیم باید وجوب آن‌شامل وجوب عینی و کفائی هردو باشد و تفقه که موضوع حکم‌است شامل علم قطعی وظن معتبر هردو باشد.

دراین‌جا باید یك‌جامعی بین دو وجوب در میان آورد ویك جامعی بین‌دو قسم معرفت وتفقه و این بحث بمیان میآید که هیئت **لولانفر** از نظر افاده وجوب میتواند بهردو معنا دلالت کند و ماده فقاهت شامل علم وظن هر دو میشود و این عموم بر وجه حقیقت است یا عموم مجاز و قرینه این مجاز چیست.

چون در این اخبار آیه‌نفربوجوب تحصیل علم به امام تطبیق شده است معلوم است که وجوب عینی نسبت بتحصیل علم قطعی و معرفت یقینی نسبت به‌امام ازآن مقصوداست ووجوب کفائی‌ومعرفت ظنی که دراحکام فرعی‌بدان اکتفاء شده موردتردیداست که‌مشمول آیه‌باشد.

آنچه مسلم است این است که آیه راجع بدعوت برای جهاد و کوچیدن برای میدان نبرداست بدو دلیل:

اول آنکه خود کلمه نفر در کوچیدن برای جهاد و نبرد بکار میرفته و بهمن جهت جبائی هم که‌آیه را بمسافرت برای تحصیل علم‌تفسیر کرده ناچار شده آن‌را تشبیه بدان کند وگفته خروج در طلب علم به نفر تعبیر شده‌است برای آنکه متضمن مجاهده با دشمنان دین است و معلوم نیست که

مقصودش این است که لفظ در آن بطور مجاز استعاره استعمال شده یا از نظر مشاکله یا باعتبار جعل مصداق .

ودوم این که سیاق آیات براین دلالت دارد زیرا میفرماید (۱۲۰ـ التوبه) نباید اهل مدینه و اعراب‌اطراف آن از رسول‌خدا(ص) جدائی‌ورزند واز جان‌خود درزمینه جان اودریغ کنند زیراتشنگی ورنج وگرسنگی در راه خدا نکشند وگامی برزمین‌نگذارند که مایه خشم کفار باشد ودستی‌بدشمن نینداز‌ند جزاین که کار شایسته‌ای برای آن‌ها ثبت شود، به‌راستی خدا مزد نیکوکاران راضایع نکند

۱۲۱ ـ و هیچ هزینه خرد و درشتی نکنند و دشتی را زیر پا نکنند جز آنکه برای آنها ثبت شودتا خدا بدان‌ها پاداش دهد بهتر ازآنچه میکرده‌اند .

۱۲۲ـ همه مؤمنان شیوه‌ندارند که کوچ کنندالخ.

۱۲۳ـ ایا کسانیکه ایمان آوردید نبرد کنید باآن‌ها که در پهلوی شما ودرجوار شمایند‌از کفار وباید از شمااحساس سختگیری کنند وبدانید که خدا بامتقیان‌است

آنچه از ملاحظه مجموع این‌آیات استفاده میشود این‌استکه آیه نفر شامل دو قسمت است :

قسمت‌اول آن یك گزارشی است ازوضع واقعی و عمومی مسلمانان که میفرماید عادت مؤمنین نیست که همه وهمه بکوچند این یکواقعیتی‌است که علل متعددی دارد مثل این که در همه آنان روح اخلاص وجودندارد که دل ازوطن وزندگی بردارند ورنج غربت را هموار کنند، مثل این که‌امکان سفر و کوچ‌بجبهه مبارزه برای‌همه میسر نیست؛ مثل‌اینکه اگرهمه‌وهمه بخواهند بکوچند سرزمین‌های اطراف بی‌سکنه میشود ودر مدینه اجتماع‌تحمل ناپذیری بوجود میآید.

منظور این استکه صدر آیه گزارشی است ازیکواقعیت ثابت ودر مقام بیان‌حکمی نیست.

و قسمت‌دوم آیه بیان حکم ووظیفه‌ای است براساس این وضع عمومی وآن عبارت ازاین استکه باید از هر قبیله جمعی در جبهه مبارزه اسلام باشند، یعنی دور پیغمبر باشند تا جهاد کنند و آماده دفاع باشند و در عین حال قرآن یاد بگیرند و در دین بصیر شوند و بوطن بر گردند و دیگران‌را تعلیم دهند.

درآن تاریخ مرکز فعالیت اسلام عبارت از حاضر بودن در دور پیغمبر بوده ومرکزیت وجود پیغمبر جامع جهاد وتحصیل علم وتحصیل بصیرت دردین وهمه چیز بوده‌است و منظور آیه این‌استکه بر عموم لازمست رابطه خودرا باپیغمبر بوسیله کوچ جمعی حفظ کنندوازاین تعبیر استفاده میشودیك تکلیف عمومی ازنظر حفظ مرکزیت اسلام وحفظ رابطه باآن مرکز.

مثل این که از نظر قانون اساسی حفظ مشروطیت برهمه افرادکشور واجبست ومعنای‌آن این استکه باید یك‌مجلس شوری برپا کرد که ناظر براصلاح واجراء امور کشور باشد و وسیله آن انتخاب یك‌عده نمایندگان درست وکاردان است که مورداعتماد باشند ودراین‌مورد برهر کس‌یك‌جور فعالیت‌واجبست تااین موضوع محقق‌شودیکی‌بایدتبلیغ کند یکی‌بایدپول‌مصرف کند یکی‌بایددرتشکیل انجمن شرکت کند یکی باید قبول مسؤلیت‌نمایندگی کند یکی باید نظارت بردرستی‌انجام‌انتخابات و حفظ صندوقهای رأی داشته‌باشد و نتیجه مجموع این فعالیتها بوجود آمدن یك مجلس شورای‌ملی

درست است.

بنابراین میتوان گفت معنی آیه نفر وجوب حفظ مرکزیت اسلام و اجراء امور اسلامیست از نظر دفاع وفرهنك و تعلیمات عمومی و این موضوع برهمه مکلفین واجب عینی‌است ولی هرفردی ازنظر امکان وقدرت خود بیك‌عملی که درخور اواست باید این وظیفه راانجام دهد یکی خدمت پیغمبر باشد و قرآن‌را تعلیم بگیرد وآن‌یکی که میتواند آن‌را بنویسد وآن یکیکه میتواند آنرا برای دیگران تفسیر کند وآن یکی که میتواند در جبهه جهاد فعالیت کند و آن دیگری پس از دریافت احکام اسلامی بوطن برگردد و بتعلیم آنها که دروطن مانده‌اند بپردازد و جمعی‌هم در وطن بمانند برای عمران‌وآبادی وحفظ مراکز زندگی خود وتولید ثروت وزراعت برای حفظ بنیه‌اقتصاد جامعه اسلامی والبته این‌امر چون بطبع خود حاصل بوده‌است آیه مردم‌را مکلف کرده باجراء یك وظیفه اجتماعی که عبارت‌از کوشیدن دردفاع ازاسلام وفهمیدن‌اموردین وتبلیغ آن بدیگرانست واین تکلیف اجتماعی برهمه واجب عینی‌است ولی هر کس باید باندازه قدرت‌خود درانجام آن‌فعالیت کندو درصورتیکه این‌امر اجتماعی‌ترك‌شودآنها که درانجام وظیفه مقدور ومربوط بخود کوتاهی کرده‌اند گناهکار ومستحق کیفرند.

و چون در دوران ائمه حفظ مرکزیت مذهب و اجراء تعلیمات حقه وابسته بوجود وتعیین امام معصومست باید بدنبال اوشتافت ودر صورتیکه وفات کرد بدنبال جانشین اوشتافت و این وظیفه‌برای جمعی بهمان انتظار انجام میشود وبرای جمعی بسفر کردن و جستجو کردن انجام‌میشود وآنها که‌در طلب معرفت امام وقت درسفرند بوظیفه خود عمل کردند و اهل نجاتند چنانچه امام آنها را مشمول آیه(۱۰۰ـ النساء) دانسته ومهاجرفی سبیل الله شناخته و آنها که در وطن بانتظار خبر تعیین امام نشسته وبیش از آن قدرت ندارند بوظیفه خود عمل کرده‌اند و اگر دراین حال بمیرند اهل نجات هستند منظور این‌استکه مقصود آیه نفر بادو آیه پیش‌از آن و بعد. ازآن‌بیان‌یك‌تکلیف مهم‌اجتماعی استکه عبارت از حفظ مرکزیت اسلامست که دورکن اساسی دارد:

یکی دفاع ازآن در برابر دشمنان بیاری پیغمبر اسلام وگرد آمدن اطراف‌او برای تشکیل نیروی دفاعی و دیگری اجراء فرهنك اسلام بآموختن قرآن‌وتعلیمات پیغمبر ونشروتبلیغ آن‌درسراسر محیط اسلامی و در این موضوع برهر فردی واجب عینی استکه باندازه قدرت خود انجام‌وظیفه کند واین غیراز تکلیف شخصی افراداست نسبت بجهاد و تحصیل علم‌راجع باصول وفروع که هر کدام حکمی‌نسبت بحال خود دارد ، وکوچ برای‌تعیین شخص امام درشمار همان‌انجام حفظ مرکزیت‌دین‌و مذهب‌استکه مقصود ازآیه نفراست.

اکنون میماند صورت شدت تقیه که مانع ازدست‌رسی‌بامام استکه درقسمت دوم این حدیث‌مورد سئوال شده‌است ،

فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ فَوَجَدَكَ مُغْلَقاً عَلَيْكَ بَابُكَ وَمُرْخًى عَلَيْكَ سِتْرُكَ ، لَاتَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ وَلَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ فَبِمَا يَعْرِفُونَ ذٰلِكَ ؟ قَالَ : بِكِتَابِ اللهِ الْمُنْزَلِ ، قُلْتُ : فَيَقُولُ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ كَيْفَ ؟ قَالَ : أَرَاكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هٰذَا قَبْلَ الْيَوْمِ ، قُلْتُ : أَجَلْ ، قَالَ : فَذَكِّرْ مَاأَنْزَلَ اللهُ فِي عَلِيٍّ عليه السلام وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ عليهما السلام وَمَا خَصَّ اللهُ بِهِ عَلِيّاً عليه السلام وَمَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ وَ نَصْبِهِ إِيَّاهُ وَمَا يُصِيبُهُمْ وَ إِقْرَارِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِذٰلِكَ وَوَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَتَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ بِقَوْلِ اللهِ : «اَلنَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَاُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ»

دنباله حدیث ـ ۲

گفتم: برخی بشهر امام رسیدند و دیدند در خانه بهروی شما بسته‌است و پرده استتار شماهم بر آن آویخته است، نه‌خودت آن‌ها را بسوی خویش میخوانی و نه کسی‌استکه آنهارا بشمارهنمائی کند پس بچه‌وسیله این‌موضوع را بفهمند؟

امام فرمود: بوسیله کتاب خدا که نازل شده است .

من گفتم : خدا جل و عز در این موضوع‌چه بیانی میفرماید که شخص امام از آن‌شناخته‌شود؟

امام فرمود : بنظرم میآید که‌تو پیش ازاین هم درباره این موضوع سخن کردی‌وپرسش‌نمودی

من گفتم ، آری : راوی گوید امام (ع) در این جا .

۱ـ یادآور آیاتی شد که خدا درباره‌علی(ع) فروفرستاده‌است.

۲ـ یادآور شد آنچه را رسول‌خدا بعلی(ع) درباره حسن وحسین (ع) فرموده وآنچه رادرباره علی(ع) بخصوص فرموده‌است.

۳ـ یادآور شد آنچه را رسولخدا (ص) درباره علی(ع) راجع بوصیت بوی ونصب او بخلافت فرموده وآن چه بآنها میرسد از گرفتاری و مصیبت .

٤ـ یادآورشد اقرار واعتراف‌حسن‌وحسین(ع) رانسبت بدان.

٥ـ یادآور شد وصیت کردن‌علی(ع) را بحسن و تسلیم شدن حسین(ع)را بامامت اوبوسیله‌قول خدا (٦ـ الاحزاب) پیغمبر اولی واحق‌است بمؤمنین ازخودشان (یعنی اختیار امورآنهارا دارد)وزنان اومادران آنهایند واولوالارحام بر یکدیگرمقدم وصاحب اختیارند در کتاب خدا.

شرحـ از مجلسی (ره) مراد این استکه رسیدن امر امامت بامام حسین(ع) بآیات و اخبار متواتره ثابت است وپس ازحسین (ع) طبق آیه نامبرده اولوالارحام معلوم میشود که‌خلافت‌وامامت از آن پسر بزرگتر است و این قانون کلی بعبدالله افطح‌نقض نمیشود که امام صادق(ع) براومقدم‌شد بااینکه او خردسالتر بود، زیرا اومعیوب ونادان‌آشکاری‌بود پایان.

قُلْتُ : فَإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَيَقُولُونَ : كَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ وَقَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ ، فَقَالَ : يُعْرَفُ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَاتَكُونُ فِي غَيْرِهِ : هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ، وَهُوَ وَصِيُّهُ، وَعِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَوَصِيَّتُهُ وَذٰلِكَ عِنْدِي، لَا أُنَازَعُ فِيهِ ، قُلْتُ : إِنَّ ذٰلِكَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ ؟ قَالَ : لَايَكُونُ فِي سِتْرٍ إِلَّا وَلَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ ، إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ : ادْعُ لِي شُهُوداً فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ ؛ قَالَ : اكْتُبْ :

هٰذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» وَأَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمَعَ وَأَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَأَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ، ثُمَّ يُخَلِّيَ عَنْهُ ، فَقَالَ:

دنبال حدیث ـ ۲

من گفتم ـ بی‌تردید مردم درباره امام باقر سخن‌ها گفتند و اعتراض آنها این‌بود که چگونه امامت ازمیان همه‌اولاد پدرش باو رسید بااینکه در میان آنها برادرانی داشت که درخویشی‌بااو برابر ودر سن ازاو بزرگتربودند(چون زیدبن‌علی) و برادران کوچکترهم داشت که امامت بآنها هم نرسید (یا مراد این است که درباره امام باقر اعتراض کردند راجع باین‌که امام صادق را وصی خود نمود بااینکه زید برادر بزرگترش زنده بود و عبدالله پسر بزرگترش هم زنده بود بااندکی‌تصحیح از مجلسی ره).

امام (ع) فرمود: امام بسه خصلت شناخته شود که دردیگری نباشد .

۱ـ نسبت بامام سابق ازهمه‌مردم نزدیکتر ومنسوبتر باشد ووصی اوهم باشد.

۲ـ سلاح رسولخدا (ص) نزد او باشد.

۳ـ وصیت‌نامه رسولخدا (ص) هم نزد او باشد

و این ها نزدمن است و کسی درباره آن بامن نزاعی ندارد .

من گفتم این‌نشانه‌ها ازترس سلطان مستور ونهان است.

فرمود: نهان نیست جزاینکه دلیل روشنی دارد پدرم درزمان خود هرچه آنجابود بمن سپرد و چون مرگش دررسید، فرمود چندگواه برای من حاضر کن، من چهارتن ازقریش را حاضر کردم که نافع وابسته عبدالله بن‌عمر باآنها بود وفرمودبنویس این است که یعقوب بپسرانش وصیت کرد :

«ای پسران من براستی‌خدا برای شمادینی را برگزیده مبادا بمیرید جزاینکه مسلمان باشید ـ (۱۲۲ـ البقره) ووصیت کرد محمدبن علی بپسرش جعفربن محمد وباو دستورداد اورا در بردی که هنگام نمازجمعه میپوشید کفن کند وعمامه اورا برای اوعمامه سازد وقبر اورا چهار گوش نماید و چهارانگشت از زمین‌بلندتر کند واورا واگذارد پس فرمود آن وصیت‌نامه را درهم پیچید وبگواهان

اطْوُوهُ ، ثُمَّ قالَ لِلشُّهُودِ : انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللهُ ، فَقُلْتُ بَعْدَمَا انْصَرَفُوا: ما كانَ فِي هٰذا يا أَبَتِ أَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ ؟ فَقالَ : إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقالَ : إِنَّهُ لَمْ يُوصِ ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةً؛ فَهُوَ الَّذِي إِذا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قالَ : مَنْ وَصِيُّ فُلانٍ ، قِيلَ فُلانٌ ، قُلْتُ : فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ ؟ قالَ : تَسْأَلُونَهُ فَإِنَّهُ سَيُبَيِّنُ لَكُمْ .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ :قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام :أَصْلَحَكَ اللهُ بَلَغَنا شَكْواكَ وَ أَشْفَقْنا ، فَلَوْ أَعْلَمْتَنا أَوْعَلَّمْتَنا مَنْ ؟ قالَ : إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ عالِماً وَالْعِلْمُ يَتَوارَثُ ، فَلا يَهْلِكُ عالِمٌ إِلّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْما شاءَاللهُ، قُلْتُ : أَفَيَسَعُ النّاسَ إِذامَاتَ الْعالِمُ أَلّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعْدَهُ ؟ فَقالَ: أَمّا أَهْلُ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ فَلا ـ يَعْنِي الْمَدِينَةَ ـ وَأَمّا غَيْرُها مِنَ الْبُلْدانِ فَبِقَدْرِ مَسِيرِهِمْ ، إِنَّ اللهَ يَقُولُ : «وَما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ »قالَ قُلْتُ : أَرَأَيْتَ مَنْ ماتَ فِي ذٰلِكَ ؟ فَقالَ : هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ ، قالَ : قُلْتُ : فَإِذا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صاحِبَهُمْ ؟ قالَ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَالْوَقارَ وَالْهَيْبَةَ .

فرمود: خدا شمارا رحمت کند؟ برگردید، و چون گواهان رفتند من گفتم پدرجان دراین استشهادچه مصلحتی بود؟ فرمود من بدداشتم که تومغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده خواستم تو دلیلی دردست داشته باشی . و امام کسی استکه چون بشهر او در آیند و پرسند وصی فلان امام کیست ؟ گویند فلانی،من گفتم اگر شریك در وصیت داشته باشد ، فرمود ازشخص امام بپرسید که اومحققاً برای شما بیان میشود .

۳ـ محمدبن مسلم گوید: من به‌امام صادق (ع) گفتم اصلحك‌الله خبر بیماری شمابمارسیدونگران شدیم، کاش بمااعلام میکردی یا می آموختی که‌امام آینده کیست؟ فرمود به‌راستی علی(ع) عالم‌وامام بود وعلم امامت به‌ارث میرود وعالمی نمیرد جز آنکه بجای‌بماند کسیکه چون او یا آنچه را خدا خواهد بداند؟ گفتم برای مردم رواست که چون عالمی بمیرد آنکه بعداز اواست نشناسند؟ فرمود : نسبت به‌اهل این‌شهر (که محل امام‌است) یعنی مدینه، نه، اما شهرهای دیگر باندازه‌ای که خود را به مدینه رسانند (یعنی بمحل امام) زیراخدا میفرماید (۱۲۲ـ التوبه) ونباشند مؤمنان که همه و همه بکوچند پس‌چرانکوچدازهرفرقه‌ای طائفه‌ای از آنها تادین‌رابفهمندوبیم دهندقوم وتبارخوددراوقتی بآن ها برگردند وشاید که آنها برحذر گردند . گفتم بفرمائید اگر کسی دراین ضمن مرد، فرمود او به منزله کسی استکه ازخانه‌اش مهاجرت کرده بسوی خدا و رسولش و سپس مرگش رسیده‌محققاً اجرش بر خدااست، گوید گفتم چون بیایند بچه نشانه‌ای صاحب الامر را بشناسند؟ فرمود باو سکینه ووقار وهیبت عطا شود.

بابٌ
فِي أَنَّ الْإِمَامَ مَتَىٰ يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ

١ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ ، عَنْ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِّيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَىٰ أَبِيكَ ثُمَّ إِلَيْكَ ، ثُمَّ حَلَفْتُ لَهُ ـ وَحَقِّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَحَقِّ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ حَتَّىٰ انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ ـ بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنِّي مَا تُخْبِرُنِي بِهِ إِلَىٰ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ أَحَيٌّ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ ؟ فَقَالَ : قَدْ وَاللهِ مَاتَ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شِيعَتَكَ يَرْوُونَ : أَنَّ فِيهِ سُنَّةً أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ ، قَالَ : قَدْ وَاللهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هَلَكَ ، قُلْتُ : هَلَاكَ غَيْبَةٍ أَوْ هَلَاكَ مَوْتٍ ؟ قَالَ : هَلَاكَ مَوْتٍ ، فَقُلْتُ : لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ ؟ فَقَالَ : سُبْحَانَ اللهِ ، قُلْتُ : فَأَوْصَىٰ إِلَيْكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَداً ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : فَأَنْتَ الْإِمَامُ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

(باب)
در اینکه امام چه وقت میداند که امامت باو رسیده است

١ ـ ابوجریر قمی گوید به ابوالحسن گفتم قربانت (ظاهراً ابوجریر زکریابن ادریس است و ابوالحسن امام رضا(ع)ـ ازمجلسی ره) شما میدانید دلباختگی وعقیده مرا نسبت به امامت پدرت و سپس نسبت بخودت سپس برای او سوگند یاد کردم ـ بحق رسول الله(ص)وحق فلان وفلان تابخود آن حضرت رسیدم ـ بر اینکه هرچه بمن خبردهی ازمن بدیگری اظهار نشود واز اوپرسیدم پدرش زنده است یا مرده ؟ فرمود بخدا محققاً مرده است .

گفتم شیعیان توقربانت روایت کنند که دراو بوده است سنت چهار پیغمبر (ع) (گویا اشاره باشد بهروایت صدوق درا کمال الدین ازابوبصیر ازامام باقر(ع) که درصاحب الامر چهارسنت است،سنتی ازموسی وسنتی ازعیسی وسنتی ازیوسف وسنتی ازمحمد (ص) ازموسی؛ ترسان ونگران است وازیوسف؛ زندان وغیبت وازعیسی گویند مرده ونمرده وازمحمد شمشیر) وچون واقفیه مدعی شدند قائم امام کاظم است این‌ها را برای او ثابت کردند ـ ازمجلسی ره).

امام (ع) فرمود سوگند بدان خدائیکه جزاو شایسته پرستش نیست محققاً هلاك شده است، گفتم بهلاکت مرك رسیده یاهلاکت غیبت؟ فرمود هلاکت مرك، گفتم شاید شمااز من تقیه میکنی؟ فرمود: سبحان الله .. گفتم بشما وصیت کرده ؟ فرمود: آری گفتم احدی را باشما درآن شریك کرده؟فرمود نه ، گفتم ازبرادرانت برتو امامی است ؟ فرمود: نه، گفتم تو امامی؟ فرمود آری.

۲ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : إِنَّ رَجُلاً عَنَى أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ وَأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذٰلِكَ مَا يَعْلَمُ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللهِ يَمُوتُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَلَا يَمُوتُ مُوسَى !! قَدْ وَاللهِ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَلٰكِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُنْذُقَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله هَلُمَّ جَرّاً يَمُنُّ بِهٰذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله هَلُمَّ جَرّاً فَيُعْطِي هٰؤُلَاءِ وَيَمْنَعُ هٰؤُلَاءِ ، لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحَجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى عَلَى طَلَاقِ نِسَائِهِ وَعِتْقِ مَمَالِيكِهِ وَلٰكِنْ قَدْسَمِعْتَ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ .

۳ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّهُمْ رَوَوْاعَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّ رَجُلاً قَالَ لَكَ : عَلِمْتَ ذٰلِكَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ؟ ، فَقَالَ : جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَاعَلِمْتُ بِهِ ،قَبْلَ مَجِيئِهِ ، قَالَ : وَسَمِعْتُهُيَقُولُ: طَلَّقْتُ اُمَّ فَرْوَةَ بِنْتِ إِسْحَاقَفِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِيَوْمٍ ، قُلْتُ طَلَّقْتَهَا وَقَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : قَبْلَ أَنْ يَقْدِمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ؟ قَالَ : نَعَمْ .

۲ـ علی‌بن اسباط گوید به‌امام رضا (ع) گفتم مردی متوجه برادرت ابراهیم شده (ابراهیم را دررنج انداخته ـ گول‌زده و باو گفته‌خل)و(ابراهیم) باو گفته که پدرت زنده‌است وتو هم مانندواز حالش خبرداری فرمودسبحان‌الله رسولخدا (ص) میمیرد وموسی نمیمیرد بخداسوگند محققاً مرده‌است چنانچه رسولخدا (ص) مرد ولی خدا تبارك وتعالی ازآنگاه که پیغمبر خود را قبض روح کرد هلم جراً در توفیق برای این دیانت بعجم‌زادگان منت می‌نهد و آن‌را همیشه از ایل و تبار نزدیك پیغمبر دریغ میداردواز آنهاسلب توفیق میکند وهمیشه‌دین حق‌رابآنان‌میدهد وازاینان‌دریغ میدارد من‌ازطرف‌همین ابراهیم در هلال ذی الحجه هزار اشرفی بدهی ووام او را پرداختم بعد از آنکه در پرتگاه طلاق زنان و آزادکردن مماليك خود افتاده بود ولی‌توشنیدهٔ آنچه رایوسف«ع» ازدست‌برادرانش کشید

شرحـ از مجلسی (ره) این خبر دلالت دارد برفضل عجم برعرب در ایمان چنانچه‌اخبار بسیاری برآن دلالت دارند که من در کتاب کبیر (بحارالانوار) نقل کرده‌ام .

در کتاب غیبت ـ شیخ‌طوسی قدس سره القدوسی بسند خود ازامام صادق (ع) روایتکرده که فرمود از عرب بپرهیز که جزبدی ندارند هلا یك تن ازآنها بیاری امام‌غائب بیرون‌نشود .

۳ـ وشاء گوید بابی‌الحسن (ع) گفتم که آنها از تو روایت کرده‌اند که مردی بشما گفته است تومرك آن‌حضرت را از گفته سعید دانستی، فرمود: سعید خبر اورا آورد ولی من‌پیش‌ازآمدنش آن را دانسته بودم، گوید ازآن حضرت شنیدم میفرمود: من ام فروه دختراسحاق را یك روز بعد از مردن ابوالحسن (امام کاظم‌ع) درماه رجب طلاق دادم، گفتم با اینکه مردن ابوالحسن را فهمیدی او را طلاق دادی ؟ فرمود : آری ، گفتم ، پیش از آنکه سعید بشما وارد شود؟ فرمود: آری.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ مَتَىٰ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ ؟ حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْمَضَىٰ أَوْحِينَ يَمْضِي ؟ مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَأَنْتَ هٰهُنَا ؟ قَالَ : يَعْلَمُ ذٰلِكَ حِينَ يَمْضِي صَاحِبُهُ ، قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ ؟ قَالَ : يُلْهِمُهُ اللهُ ،

شرحـ از مجلسی (ره) **انهم رووا**ـ مقصود واقفیه‌اند که میگفتند دلیل امام رضا بمرگ امام کاظم همان خبر سعید است که یك شاهد است و بقول او مرگ امام ثابت نمیشود . و چون آن مرد جریان اخبار سعید را بآن حضرت داد تصدیق کرد و این دلیل درستی آنست و ظاهر این است که سعید از خدمتکاران هر دو امام بوده و بعضی اورا خواهرزاده صفوان‌بن یحیی دانسته‌اند و اما طلاق ام‌فروه ـ آنچه را درباره آن ازپدردانشمند خود شنیدم که از اساتیدش نقل‌میکرد این‌است که‌ام‌فروه اززوجات امام کاظم (ع) بوده و طلاق او بعداز موت امام‌کاظم (ع) بنابراین بوده که آن‌حضرت‌از طرف پدرش وکیل طلاق او بوده‌است چنانچه درسابق گذشت که امام کاظم امر زنهای خود راباو تفویض کرد و علمی که مناط حکم شرعی‌است علم از اسباب ظاهره است نه علمی که از راه الهام ومانندآن حاصل شود ،

اگر گفته شود ، این طلاقی که پس از علم بموت فسادش کشف شود چه فائده ای دارد . جواب گویم کارهای ائمه (ع) بلندتر از آنست که خرد کوتاه ما بدان رسد و بسا مصلحتی در آن دیده که نمیدانیم وبسا گفته‌اند شایدآن حضرت بام فروه خبرمرگ امام را داده واجراء طلاق‌ازروی تقیه بوده تا پس از گذشتن عده وفات بتواند شوهر کند زیرا نمیشده ترتیب اثر بعلم نهانی کنند و مایه سرزنش مخالفین بوده و درتعجیل تزویج‌اوو بیرون رفتن ازخانه امام مصلحتی بوده ،

من گویم که بنظرم می‌آید که ممکن است حکم ازدواج ائمه(ع) همحکم ازواج نبی «ص» باشد که پس‌از وفات آنان تزویج زنان آنها روا نباشد مگرباجراء طلاق وخروج ازاین حریم‌امامت و این گونه طلاق بعداز وفات (بدست امام بعد) انجام میشود، چنانچه أمیرالمؤمنین پس ازوفات‌پیغمبر (ص) میتوانست عایشه را طلاق داده وازام‌المؤمنینی بیرون کند و شاید سبب طلاق این بوده که امام میدانسته درترك تزویج از اواطاعت نمیکند وممکن‌استکه مقصوداز تطلیق‌معنی‌لغوی باشد یعنی‌او را ازخانه‌بیرون کردچون عنوان زوجیت زائل شده ودرعده وفات حق‌سکنی‌نداردو بسا که **طلقتها**(اورا بیرون کردم) خوانده شده و این مخالف ضبط نسخه‌هااست وروی‌هم رفته این ازمشکلات اخباراست‌و وجوهیکه ذکرشد دلپذیر نیست.

من‌میگویم دلیلی نیست که ام‌فروه زوجه امام‌کاظم (ع) باشد و شاید زوجه خود امام‌رضایایکی ازمنسوبان آن‌حضرت بوده‌است.

٤ـ صفوان گوید بامام رضا(ع) گفتم بمن بفرما که امام کی میداند که امامست ؟آنوقتکه باو خبر رسد که امام سابق اودرگذشته یااز همان حین درگذشت او؟ مثل اینکه امام‌کاظم در بغداد فوت کردوشما درمدینه بودید؟ فرمود همان‌گاه که‌اوبمیرد وی بداند که امام است‌واومرده است ، گفتم‌باچه وسیله‌ای؟ فرمود، خدا باوالهام میکند.

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَاالْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقِيلَ لَهُ : وَكَيْفَ عَرَفْتَ ؟ قَالَ ، لِأَنَّهُ تُدَاخِلُنِي ذِلَّةٌ لِلّٰهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا .

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ : أَمَرَأَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ـ حِينَ أُخْرِجَ بِهِ ـ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام أَنْ يَنَامَ عَلَى بَابِهِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَبَداً مَاكَانَ حَيّاً إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ خَبَرُهُ قَالَ : فَكُنَّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَفْرُشُ لِأَبِي الْحَسَنِ فِي الدِّهْلِيزِ ، ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ الْعِشَاءِ فَيَنَامُ ، فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ، قَالَ : فَمَكَثَ عَلَى هٰذِهِ الْحَالِ أَرْبَعَ سِنِينَ ، فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي أَبْطَأَعَنَّا وَفُرِشَ لَهُ فَلَمْ يَأْتِ كَمَاكَانَ يَأْتِي ، فَاسْتَوْحَشَ الْعِيَالُ وَذَعِرُوا وَدَخَلَنَا أَمْرٌ عَظِيمٌ مِنْ إِبْطَائِهِ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَى الدَّارَ وَدَخَلَ إِلَى الْعِيَالِ وَقَصَدَ إِلَى أُمِّ أَحْمَدَ فَقَالَ لَهَا : هَاتِ الَّتِي أَوْدَعَكِ أَبِي، فَصَرَخَتْ وَلَطَمَتْ وَجْهَهَا وَشَقَّتْ جَيْبَهَا وَقَالَتْ: مَاتَ وَاللّٰهِ سَيِّدِي فَكَفَّهَا وَقَالَ لَهَا: لَاتُكَلِّمِي بِشَيْءٍ وَلَاتُظْهِرِيهِ ، حَتَّى يَجِيءَ الْخَبَرُ إِلَى الْوَالِي، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ سَفَطاً وَأَلْفَيْ دِينَارٍ وَأَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ ، فَدَفَعَتْ ذٰلِكَ أَجْمَعَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ وَقَالَتْ : إِنَّهُ قَالَ لِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ ـ وَكَانَتْ أَثِيرَةً عِنْدَهُ ـ :

٥ـ هارون‌بن فضل گوید من ابوالحسن علی‌بن محمد(نقی) را درروز وفات ابوجعفر (امام‌محمد تقی) دیدم گفت **اناالله وانااليه راجعون** ، ابوجعفر درگذشت باوعرض‌شد ازچه راه‌فهمیدی؟فرمود یك‌خضوع وذلتی برای‌خدا دردلم افتاد که پیش‌ازآن درك‌نمیکردم.

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ امام این‌جواب را درخورفهم‌سائل گفته وگرنه‌اوبالهام‌الهی‌مطلع‌بوده بلکه هنگام مرك وغسل و دفن بالین امام حضورداشته چنانچه اخباردرباره‌آن وارداست .

٦ـ مسافر گوید وقتی امام‌کاظم‌را گرفتند که ببرند بفرزندخود ابوالحسن (امام رضا)دستور داد که تا اوزنده است هرشب درب اطاق اوبخوابد تاخبر اوبرسد.

گوید ما هرشب بستر امام‌رضا را در دهلیز میانداختیم و پس ازشام میآمد ودر آن میخوابیدو صبح بمنزلش برمیگشت. گوید چهار سال براین وضع‌پائید وسپس دریکی ازشبها بستراورا انداختیم و دیر کرد و بشیوه همیشه نیامدبخوابد و اهل خانه بهراس‌افتادند و ترسیدند وغم‌فراوانی ازنیامدن آن‌حضرت مارا فراگرفت و فردای آن‌شب بخانه آمد ونزد خانواده ما رفت وام احمد را خواست‌و باو گفت آن‌امانتی که پدرم‌بتوسپرده بیاور، ام‌احمدبمجردشنیدن این‌سخن شیون کرد وسیلی بچهره زد و گریبان درید و گفت بخدا آقای من مرده‌است، امام‌رضا جلو اورا گرفت وفرمود سخنی در این‌باره مگو واظهاری مکن تاخبر بوالی‌رسد واو سبدی بادو هزار یاچهار هزار اشرفی درآورد وهمه آنها را بامام رضا دادنه دیگران وام احمد گفت امام‌کاظم محرمانه بمن فرمود (ام احمد بانوئی راستگو و

اِحْتَفِظِي بِهٰذِهِ الْوَدِيعَةِ عِنْدَكِ ، لاتَطَّلِعِي عَلَيْهَا أَحَداً حَتّٰى أَمُوتَ ، فَإِذَا مَضَيْتُ فَمَنْ أَتَاكِ مِنْ وُلْدِي فَطَلَبَهَا مِنْكِ فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ ، وَاعْلَمِي أَنِّي قَدْمِتُّ وَقَدْ جَائَتْنِي وَاللهِ عَلَامَةُ سَيِّدِي ، فَقَبَضَ ذٰلِكَ مِنْهَا وَأَمَرَهُمْ بِالْإِمْسَاكِ جَمِيعاً إِلٰى أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ ، وَانْصَرَفَ فَلَمْ يَعْدُ لِشَيْءٍ مِنَ الْمَبِيتِ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا أَيَّاماً يَسِيرَةً حَتّٰى جَاءَتِ الْخَرِيطَةُ بِنَعْيِهِ فَعَدَدْنَا الْأَيَّامَ وَتَفَقَّدْنَا الْوَقْتَ فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مَا فَعَلَ ، مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِيتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبَضَ .

((بَابُ))

حَالَاتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي السِّنِّ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام : أَكَانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ حُجَّةَ [ا]للهِ عَلٰى أَهْلِ زَمَانِهِ ؟ فَقَالَ : كَانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيّاً حُجَّةَ [ا]للهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ: «إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيّاً» قُلْتُ : فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةً لِلّٰهِ عَلٰى زَكَرِيَّا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ ؟ فَقَالَ : كَانَ عِيسٰى فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَ اللهِ لِمَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ فَعَبَّرَ عَنْهَا وَكَانَ نَبِيّاً

مورد اعتماد بود نزد امام) این امانت را نگهدار نزد خودت احدی را تامن بمیرم بدان مطلع مکن وچون مردم هر کدام از پسرانم آمد وآن را درخواست کرد ازتو آن‌را باو بده و بدانکه من مرده‌ام، بخدا سوگند نشانه ای که‌آقایم بمن داده بود ظاهرشد، امام رضاآن‌ها را ازاودریافت کرد وبهمه دستور خودداری داد تاخبر رسید، وبرگشت ودیگربآن خوابگاه معهود برنگشت به‌رسم گذشته وچند روزی برما نگذشت که طومار خبرمرك آن حضرت رسید و ما روز شماری کردیم و وارسیدیم درهمان وقتی وفات کرده‌بود که ابوالحسن(الرضاع)همان اقدام راکردوخوابگاه‌سفارشی راترك کرد وامانت معهوده‌را دریافت نمود.

«باب»

حالات ائمه (ع) در سن وسال

۱ـ یزید کناسی گوید. ازامام باقر «ع» پرسیدم آیا عیسی‌بن مریم وقتی درگهواره‌سخن گفت حجت خدا بود براهل زمانش؟ فرمود درآن روز پیغمبربود و حجت‌خدا بود ولی مرسل نبود ، آیا گفته اورا نشنیدی که فرموده (۳۱ـ مریم) به‌راستی من بنده خدایم بمن کتاب داده و مرا پیغمبر ساخته و بابرکت نموده هرجا باشم و بمن سفارش بنماز وروزه کرده تازنده هستم ،

گفتم درآن روز که درگهواره بود برزکریا هم حجت‌بود؟

فرمود: عیسی«ع» درآن حال آیتی بود برای مردم ورحمتی بود برای‌مریم وقتی سخن گفت و

حُجَّةً عَلىٰ مَنْ سَمِعَ كَلاٰمَهُ فِي تِلْكَ الْحاٰلِ ، ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتّىٰ مَضَتْ لَهُ سَنَتاٰنِ وَكاٰنَ زَكَرِيّاَ الْحُجَّةَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى النّاٰسِ بَعْدَ صَمْتِ عِيسىٰ بِسَنَتَيْنِ ثُمَّ مٰاتَ زَكَرِيّا فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتاٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ ، أَمٰا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يٰا يَحْيىٰ خُذِ الْكِتاٰبَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنٰاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً » فَلَمّٰا بَلَغَ عِيسىٰ عليه السلام سَبْعَ سِنِينَ تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسٰالَةِ حِينَ أَوْحَى اللّٰهُ تَعٰالىٰ إِلَيْهِ، فَكاٰنَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلىٰ يَحْيىٰ وَعَلَى النّاٰسِ أَجْمَعِينَ وَلَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ يٰا أَبٰا خٰالِدٍ يَوْماً وٰاحِداً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلَى النّاٰسِ مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ عليه السلام وَأَسْكَنَهُ الْأَرْضَ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِداٰكَ أَكاٰنَ عَلِيٌّ عليه السلام حُجَّةً مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ عَلىٰ هٰذِهِ الْأُمَّةِ فِي حَيٰاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله ؟ فَقٰالَ: نَعَمْ يَوْمَ أَقٰامَهُ لِلنّاٰسِ وَنَصَبَهُ عَلَماً وَدَعٰاهُمْ إِلىٰ وِلاٰيَتِهِ وَأَمَرَهُمْ بِطٰاعَتِهِ ، قُلْتُ : وَكاٰنَتْ طٰاعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام وٰاجِبَةً عَلَى النّاٰسِ فِي حَيٰاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَبَعْدَ وَفٰاتِهِ ؟ فَقٰالَ : نَعَمْ وَلٰكِنَّهُ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَكاٰنَتِ الطّٰاعَةُ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله عَلىٰ أُمَّتِهِ وَعَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام فِي حَيٰاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَكاٰنَتِ الطّٰاعَةُ مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ رَسُولِهِ عَلَى النّاٰسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ وَفٰاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَكاٰنَ عَلِيٌّ عليه السلام حَكِيماً عٰالِماً .

ازطرف مریم دفاع کرد وحجت وپیغمبر بود برای هر که درآن حال سخن اورا شنید وسپس خموشی گزید و دیگرسخن نگفت تادو سالش شد وزکریا پس‌از خموشی اوحجت خدابود برمردم تا دوسال‌و پس‌ازآن زکریا مرد و پسرش یحیی کتاب وحکمت رااز‌او بارث برد درحالیکه کودك خردسالی بود آیا نشنوی قول خدا عزوجل را (۱۲ـ مریم) ای یحیی بگیر کتاب را وما باو حکم نبوت دادیم و هنوز او کودك بود.

وچون عیسی «ع» هفت ساله شد نبوت و رسالت خودرا طبق وحی خداتعالی بوی‌اظهارداشت وعیسی حجت بریحیی شد وبرهمه مردم، وزمین یك‌روزهم بی‌حجت برمردم نمانداي‌اباخالدازروزی که خدا آدم راخلق کرده ودرزمین جاداده.

من گفتم، قربانت، آیا علی«ع» درزمان حیات رسولخدا «ص» ازطرف خدا ورسولش حجت‌بر مردم بود؟ فرمود، آری. از روزی که اورا برای مردم برپا داشت وبخلافت نصب کرد و مردم را به ولایت اودعوت کردو بطاعت اوفرمانداد، گفتم اطاعت علی«ع» درزمان رسولخدا «ص» هم‌برمردم واجب بود وهم پس ازوفاتش؟

فرمود، آری‌ولی اوخاموش بود ، تارسولخدا « ص » بود دستور مستقلی صادر نمیکرد حق اطاعت از رسولخدا«ص» برعهده امت وعلی «ع» درزمان رسولخدا ثابت بود وحق اطاعت‌ازطرف خدا ورسولش بعهده همه مردم‌بود نسبت بعلی«ع» بعداز وفات رسولخدا «ص» وعلی«ع» حکیم و دانشمند بود (بردبار ودانا بودخل).

شرح- از مجلسی‌ره ـاین خبردلالت دارد که‌علی «ع» درزمان حیات پیغمبرهم امامت داشته و

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَكُنْتَ تَقُولُ : يَهَبُ اللهُ لِي غُلَاماً ، فَقَدْ وَهَبَ اللهُ لَكَ فَقَرَّ عُيُونَنَا ، فَلَا أَرَانَا اللهُ يَوْمَكَ ، فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هٰذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ ؟ قَالَ : وَمَا يَضُرُّهُ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ ، قَدْ قَامَ عِيسَى [ابْنُ مَرْيَمَ] عليه السلام بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ [أَقَلَّ مِنْ] ثَلَاثِ سِنِينَ .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّكَ ، فَقَالَ : إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَهُوَ صَبِيٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ ، فَأَنْكَرَ ذٰلِكَ عُبَّادُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعُلَمَاؤُهُمْ ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام أَنْ خُذْ عَصَي الْمُتَكَلِّمِينَ وَعَصَا سُلَيْمَانَ وَاجْعَلْهَا فِي بَيْتٍ وَاخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ ، فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ وَأَثْمَرَتْ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ ، فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ عليه السلام ، فَقَالُوا : قَدْ رَضِينَا وَسَلَّمْنَا .

این منافات ندارد که رعیت پیغمبر هم باشد مانند پیغمبرانیکه معاصر پیغمبر اولوالعزم بودند (چون لوط در درزمان ابراهیم ع) چنانچه بدان اشاره کردیم و اصحاب ما دراین باره اختلاف دارند و بیشتر براین عقیده‌اند که امامت هر امامی پس از فوت امام سابق است و برخی گفته‌اند همه ائمه درهر زمانی واجب الطاعه هستند ولی یکی ناطق است و دیگران خاموش.

۲ـ صفوان بن یحیی گوید بامام رضا «ع» گفتم ما پیش از آنکه خدا ابوجعفر را بشما ببخشد ازشما پرسش میکردیم (یعنی راجع بامام آینده) و شما میفرمودید خدا بمن پسری خواهدداد، اکنون خدا بشما پسری بخشیده، چشم مارا روشن کن (یعنی بمژده امامت او) خدا روز مرگ تورا بمانناید، اگر پیش آمد ناگواری شد بسوی که گرائیم؟ بدست خود اشاره بابوجعفر (امام محمد تقی ع) کرد که برابرش ایستاده بود، گفتم قربانت این سه سال دارد؟ فرمود این خردسالی بامامت او هیچ زیانی ندارد، حضرت عیسی «ع» هم (درسنی کمتر ازخ) سه ساله بود که قیام به رسالت کرد .

شرح ـ یعنی عیسی «ع» از گهواره حجت خدا بود و این پسر من اکنون سه سال دارد ـ از مجلسی «ره».

۳ـ یکی از اصحاب ما گوید بابی جعفر (امام محمد تقی ع) گفتم مردم درباره کمی سن شما اعتراض دارند؟ فرمود خدا بداود «ع» وحی کرد که سلیمان را خلیفه خود سازد با اینکه سلیمان کودکی بود و گوسفند میچرانید وعلماء و عباد بنی اسرائیل منکر آن شدند واعتراض کردند، خدا بداود «ع» وحی کرد عصاهای معترضین را بگیر و عصای سلیمان راهم بگیر وهمه را در خانه‌ای بنه و در آن را بامهرهمه مردم مهروموم کن وچون فرداشود عصای هر کس سبزشد و برگ و بار داد او خلیفه است وداود بآنها خبرداد و گفتند ما راضی هستیم وقبول کردیم .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُصْعَبٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ أَبُو بَصِيرٍ : دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَمَعِي غُلَامٌ يَقُودُنِي خُمَاسِيٌّ لَمْ يَبْلُغْ ، فَقَالَ لِي : كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ. [أَوْقَالَ : سَيَلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ].

٥ ـ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ : سَأَلْتُهُ ـ يَعْنِي أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام ـ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ ، فَقُلْتُ : يَكُونُ الْإِمَامُ ابْنَ أَقَلَّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ وَأَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ ، فَقَالَ سَهْلٌ : فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ بِهَذَا فِي سَنَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ .

٦ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِخُرَاسَانَ ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَاسَيِّدِي ! إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلَى مَنْ؟ قَالَ : إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي ، فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام رَسُولاً ، نَبِيّاً ، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ .

٤ـ ابوبصیر گوید خدمت امام‌ششم رسیدم و پسربچه‌ای ٥ساله (٥ وجب‌قامت خل) دست مرا میکشید (ابوبصیر نابینا بوده) که هنوز بالغ نشده بود امام بمن فرمود چگونه باشید شما وقتی امام شما در سن و سال این پسر بچه باشد ؟ (یا فرمود محققاً بر شما امامت کند هم سال این پسر بچه).

شرح ـ ازمجلسی‌ره ـ درقاموس است که غلام خماسی یعنی پنج وجب قد و سداسی و سباعی نگویند زیرا درشش وجبی مرد باشد و گاهی بر پنج ساله هم اطلاق میشود وامام جواد(ع) درهنگام تصدی امامت٩ ساله بوده‌است.

٥ ـ محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید از او یعنی از امام محمدتقی راجع ببعضی از امور امام پرسیدم، گفتم: ممکن است امام کمتر از ٧سال داشته باشد؟ فرمود، آری ـ سهل‌راوی حدیث گفته‌این حدیث‌را علی‌بن مهزیار درسال ٢٢١ برای‌من باز گفت.

شرحـ کمتر ازپنجسال اشاره بامام قائم «ع» است که باتفاق تواریخ آینده هنگام‌وفات امام حسن عسکری کمتراز پنجسال داشته.

٦ـ خیرانی از پدرش گوید، من‌برابر ابی‌الحسن ایستاده بودم‌در خراسان که شخصی‌بآنحضرت گفت ای آقای من اگر پیش‌آمدی شد بسوی چه کسی گرایم؟ فرمود بابی‌جعفر پسرم،ومثل اینکه سئوال کننده سال ابی‌جعفر راکم شمرد، ابوالحسن «ع» فرمود براستی خداتبارك وتعالی عیسی‌بن مریم(ع)را رسول وپیغمبروصاحب شریعت تازه‌ساخت درسنی کوچکتر ازسنیکه ابوجعفردارد.

۷ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ، لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ حَتّٰى قَعَدَ ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ! إِنَّ اللهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ فَقَالَ : «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» «وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً .

۸ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانٍ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ ، فَقَالَ : وَمَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذٰلِكَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله وسلم : «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فَوَاللهِ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيٌّ عليه السلام وَلَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَأَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ .

۷ـ علی بن اسباط گوید من امام جواد(ع) را دیدم که برای من بیرون آمده بود و شروع کردم باو نگاه کردن و سراپای اورا ورانداز کردم تا اندام اورا برای شیعیان مصر وصف کنم در این میان که من در این فکر بودم نشست، وفرمود: ای علی براستی خدا در امامت ما حجتی آورده بمانند آنچه در نبوت آورده وفرموده (۱۳ـ مریم) و باو دادیم نبوت را در کودکی (این درباره حضرت یحیی است) وفرموده (۱۵ ـ الاحقاف) وچون ببلوغ رسید وچهل ساله شد، رواستکه باو نبوت داده شود و کودکی باشد، و رواست در سن چهل سالگی باو داده شود.

۸ـ علی بن حسان گوید بامام جواد عرض کردم ای آقایم مردم بخردسالی شما اعتراض دارند ، فرمود چه اعتراضی دارند، قول خدا عزوجل است محققاً خدا عزوجل بپیغمبرش فرموده (۱۰۸ ـ یوسف) بگو این راه من است بخدا از روی بینائی دعوت میکنم باهر که پیرو من باشد. بخدا کسی از او پیروی نکرد جز علی «ع» که نه سال داشت ومن هم نه سال دارم.

شرحـ چون پیروی علی «ع» در آغاز دعوت پیغمبر سبب اختصاص او شد بامامت و بلکه درهمان روز پیغمبر وصایت اورا اعلام کرد، باین دلیل میشود که مقام امامت در سن کم میسر است.

مجلسی ره گوید این حدیث دلالت دارد که عمر علی «ع» در آغاز بیعت او با پیغمبر نه سال بوده و آنچه از ابواب تاریخ آینده اینکتاب استفاده شود اینستکه ۱۰ سال بوده و باهم منافات ندارند زیرا سابقاً گفتیم که از نظر حساب گاهی کسررا بیندازند و گاهی واحد کاملی بحساب گیرند در این روایت نه سال، کسررا انداخته و در روایات باب تاریخ بحساب سال تمام در نظر گرفته و بهر حال میان خاصه و عامه در عمر آنحضرت موقع قبول دعوت اختلاف است :

۱ـ هفت سال چنانچه در روایت عیاشی است. ۲ـ دهسال ۳ـ هشت سال ٤ـ دوازده سال. ٥ـ سیزده سال ٦ـ پانزده سال.

وقول ۱۰ سال با تواریخ سازگارتر است زیرا مشهور استکه که ٦۳ سال عمر کرده و ۳۰ سال پس از پیغمبر زیسته واز بعثت تا وفات پیغمبر هم ۲۳ سال بوده و باقی میماند ۱۰ سال ٦۳ = ۱۰ + ۲۳ + ۳۰

وبهرحال درسبقت ایمان‌او روایات‌خاصه وعامه متواتراست:

ابن‌ابی‌الحدید گوید اساتیدمتکلم مااختلاف ندارند دراینکه اول کس دراسلام علی‌بن ابیطالب بوده جزنادری از بصریان ولی امروز مقرراست پیش‌همه که او درایمان بر همه پیش‌است و خود امیرالمؤمنین«ع» همیشه این موضوع‌را اظهارمیداشت وبدان‌افتخارمیکرد وآن را دلیل‌افضلیت خود میدانست وبدان تصریح‌میکرد ومکرد میفرمود: منم‌صدیق اکبر وفاروق اول پیش‌از ابی‌بکر اسلام آوردم وپیش‌از آنکه اونماز بخواند نمازخواندم، محمدبن قتیبه درکتاب معارف خود اینکلام را از آنحضرت نقلکرده است واودرکار خودمورد اتهام‌نیست وشعری‌هم‌دراین‌موضوع ازآنحضرت نقلشده که مطلعش اینست محمدالنبی اخی‌وصنوی (محمد پیغمبرص برادر وهم‌نژادمنست) وحمزةسیدالشهداء عمی- ودر ضمن این‌اشعار گوید:

سبقتکم الی الاسلام طراً : بهمه شماها دراسلام پیشی گرفتم یکسره

غلاماً ما بلغت اوان حلمی : در حالیکه‌هنوز ببلوغ‌نرسیده‌بودم انتهی

شیخ‌مفید ره درکتاب فصول گفته امت‌اسلامی متفقند که أمیرالمؤمنین اول‌مردی‌استکه رسولخدا «ص» رااجابت کرده واحدی ازاهل علم خلاف‌آن نگفته جزاینکه عثمانیها درایمان آنحضرت‌ازنظر خردسالی اعتراض کردند وگفته‌اند درآن‌حال بالغ‌نبوده تاازروی معرفت باشد وایمان ابی بکر از روی معرفت بوده و اعتراف تقلیدی با اقرار ازروی یقین ومعرفت برابر نیست- و از این اعتراض بچند وجه جوابداده :

۱- قبول نداریم که دراین حال کودك‌باشد وروایاتی‌ذکر کرده که دلالت‌دارند براینکه‌دراول قبول‌اسلام۱۵ سال داشته.

۲- اگرقبول کنیم که خردسال بوده وهفت سال داشته خردسالی منافات باکمال عقل ندارد و وجوب تکلیف منوط ببلوغ‌نیست‌وباتفاق اهل‌نظر وتعقل،بلوغ‌شرط احکام‌شرعیه است نه عقلیه بااینکه خدادرداستان‌یحیی فرموده‌ماباو حکم نبوت‌دادیم وهنوز کودك‌بود، ودر داستان عیسی فرمود، گفت من‌بنده خداهستم (بمن کتابداده ومرا پیغمبر کرده) و خردسالی ایندو پیغمبر مانع کمال عقل و حکمتی که خدا بآنها داده نبود واگر عقل‌آن را محال میدانست در هر کس و در هرحال محال بود و مفسران جزنادری اتفاق دارند که گواه‌یوسف در آنجاکه میفرماید،: **و شهد شاهد من‌اهلها: گواهی ازخاندان خودزلیخا گواهی داد** کودك خردسالی بود درگهواره که خدا اورا بزبان آورد تا یوسف رااز هرزگی تبرئه‌کند وتهمت رااز او بردارد.

۳- اگر ایمان اوازروی معرفت وکمال نبود رسولخدایش بدان نمیستود وآنرا فضیلت‌اونمی شمرد وچون رسولخدا آن‌را فضل اوشمرده وبفاطمه «ع» فرموده توخرسند نیستی که شوهرت دادم باقدم همه درایمان چنانکه فرمود اول کس ازاین‌امت که برسر حوض وارد شود اول کس باشد که اسلام‌آورده وآن علی‌بن ابیطالب‌است وهم‌فرمود فرشته‌ها برمن وعلی«ع»هفت‌سال‌صلوات‌فرستادند زیرا جزمن واو کسی ازمردها نمازنمیخواند ومانند این‌روایات واز اینجاثابت شدکه ایمان اواز روی یقین ومعرفت بوده نه‌صرف تقلیدوتلقین خصوص که پیغمبر،آن‌را ایمان‌واسلام‌نامیده وآنچه‌بچه ازراه

بابُ
أَنَّ الْإِمامَ لا يُغَسِّلُهُ إِلَّا إِمامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

۱ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلّالِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنِ الرِّضا عليه السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يُحاجُّونا يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمامَ لا يُغَسِّلُهُ إِلَّا الْإِمامُ قالَ: فَقالَ: مايُدْرِيهِمْ مَنْ غَسَّلَهُ، فَما قُلْتَ لَهُمْ؟ قالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ قُلْتُ لَهُمْ: إِنْ قالَ مَوْلايَ إِنَّهُ غَسَّلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي فَقَدْ صَدَقَ وَإِنْ قالَ: غَسَّلَهُ في تُخُومِ الْأَرْضِ فَقَدْ صَدَقَ، قالَ: لا هٰكَذا [قالَ] فَقُلْتُ: فَما أَقُولُ لَهُمْ؟ قالَ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي غَسَّلْتُهُ، فَقُلْتُ: أَقُولُ لَهُمْ إِنَّكَ غَسَّلْتَهُ؟ فَقالَ: نَعَمْ.

تقلید وتلقین اظهاردارد بطورمطلق اسلام‌وایمان نیست.

٤ـ خودأمیرالمؤمنین سابقه اسلام‌خود را مدح‌خود دانسته واز مفاخرخود شمرده و بر دشمنان خود بدان‌احتجاج کرده ودر مقامهای‌چندی آنرامکرر کرده واگر ایمان‌او چنانچه ناصبی ها گویند معتبرنبود روانبود که آن‌رامدح‌خود داند وعبادت‌نامد وبدان‌بمالدوخودرا بدان‌برابی‌بکروعمر برتری دهد و بناچار مخالفان او براو اعتراض میکردند وچون چنین‌اعتراضی‌نکردند وقبول کردنددلیل‌بر فساد گفتار ناصبیهااست.

٥ـ پیغمبر علی«ع» را درحالی دعوت باسلام‌کرد که کار خودرا نهان میداشت و از دشمن میهراسید اگر بعلی«ع» ازهمه جهت‌اعتماد داشت این اعتماد دلیل بر کمال عقل وشایستگی‌علی (ع) است واگر باواعتماد نداشت بحفظ اسرار وانضباط تام درامر اسلام دراین صورت تقصیر کرده‌استو خلاف حکمت وتدبیر عملکرده وپیغمبرازاین نقصان وهر نقصانی مبرااست وخدا مقام‌اورااجل‌شمرده و گفتار کسانیکه باو چنین نسبت‌ها دادند دروغ شمرده ؛ در این صورت مقصود ناصبیها از طعن در ایمان علی «ع»عیب کردن رسول «ص» و نکوهش از افعال او و توصیف اواست به‌عبث وتفریط، بطور خلاصه ترجمه‌شد.

(باب)
در اینکه امام را جز امام غسل ندهد

۱ـ احمدبن عمرحلال یادیگری از امام رضا «ع» گوید بآنحضرت گفتم که آنها(یعنی‌واقفیه که منکر امامت امام‌رضا بودند و منکر مرك امام‌کاظم‌ع) با ما محاکمه میکنند و میگویند امام را جزامام غسل ندهد (یعنی امام کاظم که مرده‌است امام رضا درمدینه بوده و از کجا اورا غسل داده) گوید بمن فرمود؟ آنها چه میدانند که چه کسی او را غسل داده است، تو درجواب آنها چه گفتی ؟ گوید گفتم قربانت بآنها گفتم که‌اگرمولای من گویداورا زیر عرش‌پروردگار غسل‌داده محققاًراست گفته واگر بگوید اورا دردل زمین غسل داده محققاً راست گفته، فرمود؛ این چنین، نه. (گوید) من گفتم پس چه جوابی بآنها بگویم؟ فرمود، صریح بگو که من اورا غسل دادم، گفتم بگویم که شما اورا غسل دادید؟ فرمود ، آری.

۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُومَعْمَرٍ قَالَ : سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يُغَسِّلُهُ الْإِمَامُ؟ قَالَ : سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام

۳ ـ وَعَنْهُ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : إِنَّ الْإِمَامَ لَايُغَسِّلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ ؟ فَقَالَ : أَمَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ لِغُسْلِهِ؟ قَدْحَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ، اَلَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ.

---

۲ ـ ابومعمر گوید، ازامام رضا «ع» پرسیدم که امام را امام غسل میدهد؟ فرمود سنتی استکه موسی بن عمران نهاده است (چون وصی او در بیابان تیه حاضر شد و او را غسل داد ـ از مجلسی «ره»).

۳ـ از طلحه، گوید، بامام رضا «ع» گفتم براستی امام را جزامام غسل ندهد؟ فرمود، آیا شما نمیدانید چه کسی برسر جنازه او حاضرشد؟ شاید کسیکه در سرغسل اوحاضر بودبهتراز آنکسی بود که غائب بود ازاو؛ آنکسانیکه گرد یوسف حاضر شدند در ته چاه تاریك، هنگامیکه پدر و مادر وخاندانش ازاو نهان بودند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ ازاین حدیث ظاهر میشود که غسل دهنده او جبرئیل وفرشته‌ها بودند چون درروایت استکه او درچاه جب بالین یوسف آمد وشاید ازراه تقیه باشد: یااز سنیها بقرینه اینکه راوی ازعامه است ویا ازشیعه‌های کم‌خرد چنانچه حکم ببهتری آنان ازامام هم یاازراه تقیه است یابرای خاطر شیعه‌های کم‌خرداست زیرا ائمه ازملائکه بهترند بااینکه حضور شخص امام رانفی نکرده وحضور فرشته‌ها باحضور او مخالفت ندارد.

وشیخ صدوق و دیگران روایتکرده‌اند که امام رضا «ع» در بغداد حاضرشد و پدرش را غسل داد وکفن پوشید و بخاك سپرد واز ابوصلت هروی هم روایتکردند که امام جواد «ع» در خراسان حاضرشد روز وفات امام رضا «ع» و اورا غسل داد وبراو نماز خواند.

واز هرثمة بن اعین هم روایتکرده‌اند و در ضمن روایت اخیر استکه حضرت رضا «ع» بهرثمه فرمود که مأمون بتو رو کند و بتو گوید ای هرثمه مگرشما معتقد نیستید که امام راجز امام غسل ندهد پس علی بن موسی الرضا را که پسرش محمد دربلاد حجاز است وما درطوس هستیم کدام امام غسل داد تودر پاسخ اوبگو مامعتقدیم که باید امام را امامی غسل دهد که بعدازاو است واگر یك متجاوزی تعدی کردو امام را غسل داد امامت امام باطل نشود که متجاوزی اوراغسل داده وباطل نشود امامت امامیکه بعدازاو است بخاطر اینکه ازغسل پدر غایب بوده است واگر ابوالحسن علی بن موسی الرضا درمدینه مرده بود پسرش محمد اورا آشکارا وعیان غسل میداد واکنون هم درواقع اورا غسل میدهد ولی نهانی. پایان نقل از مجلسی ره.

من میگویم از این روایت ظاهر میشود که دراینجا یك حکم قانونی است وآن عبارت ازاینستکه تصدی وظیفه غسل ودفن وکفن امام باامامی استکه جانشین اواست وکسی حق تقدم براو ندارد مانند اولویت اولیاء هرمیتی بدو، نسبت بدیگران ویك حکم تشریفاتی وواقعی استکه باید امام بعددر مراسم

(بابُ)
مَوالِيدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ إِسْحاقَ الْعَلَوِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الرَّزامِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ : حَجَجْنا مَعَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي السَّنَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيها ابْنُهُ مُوسى عليه السلام ، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْواءَ وَضَعَ لَنَا الْغَداءَ وَكانَ إِذا وَضَعَ الطَّعامَ لِأَصْحابِهِ أَكْثَرَ وَأَطابَ ، قالَ : فَبَيْنا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتاهُ رَسُولُ حُمَيْدَةَ فَقالَ لَهُ : إِنَّ حُمَيْدَةَ تَقُولُ : قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي وَقَدْ وَجَدْتُ ما كُنْتُ أَجِدُ إِذا حَضَرَتْ وِلادَتِي وَقَدْ أَمَرْتَنِي أَنْ لا أَسْتَبِقَكَ بِابْنِكَ هذا ، فَقامَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قالَ لَهُ أَصْحابُهُ: سَرَّكَ اللهُ وَجَعَلَنا فِداكَ فَما أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حُمَيْدَةَ ؟ قالَ : سَلَّمَهَا اللهُ وَقَدْ وَهَبَ لِي غُلاماً وَهُوَ خَيْرٌ مَنْ بَرَأَ اللهُ فِي خَلْقِهِ وَلَقَدْ أَخْبَرَتْنِي حُمَيْدَةُ عَنْهُ بِأَمْرٍ ظَنَنْتُ أَنِّي لا أَعْرِفُهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ بِهِ مِنْها ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِداكَ وَما الَّذِي أَخْبَرَتْكَ بِهِ حُمَيْدَةُ عَنْهُ ؟ قالَ : ذَكَرَتْ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِها حِينَ

تجهیز امام گذشته حضور داشته باشد یا بطور آشکار و یا بطور نامعلوم، چنانچه از روایت استفاده میشود حکم تقدم اولیاء میت در تجهیز او حقی است مستقل و شرط صحت اعمال نیست و اگر کسی بزور متصدی تجهیز میتی شد و او را بدون اجازه و دستور اولیاء غسل داد و کفن پوشید و خاک کرد صحیح است گرچه از نظر عدم رعایت حق اولیاء میت گناه کرده و حق آنها را برده است.

(باب)
موالید ائمه علیهم السلام

یعنی وضع آنها در حال تولد

۱ ـ ابو بصیر گوید، ما حج را خدمت امام صادق(ع) انجام دادیم در همان سالیکه پسرش موسی (ع) متولد شد و چون در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) نزول کردیم، برای ما سفره چاشت انداخت و شیوه او بود که چون باصحابش مهمانی میداد فراوان و خوب آماده میکرد، گوید، در این میانکه ماچاشت میخوردیم، فرستاده حمیده آمد و بآنحضرت گفت: حمیده عرض میکند من خودرا از دست داده ام و مثل حال زائیدن در خود احساس میکنم و تو بمن دستور دادی که این پسرت را پیش از خودت ضبط نکنم ، امام برخواست و با آن فرستاده رفت و چون برگشت اصحابش باو عرض کردند، خدا چشمت را روشن کند و مارا قربانت کند با حمیده چکردی؟ فرمود خدا اورا حفظ کرد و بمن پسری داد که بهترین کسی استکه خدا در خلق خود آفریده و حمیده درباره او بمن گزارشی داد که گمان میکردم آنرا نمیدانم وحال آنکه محققاً آنرا میدانستم.

گفتم قربانت، چه گزارشی حمیده از او بشماداد؟ فرمود بمن خبرداد که چون از شکم او بزمین

سَقَطَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَخْبَرَتْهَا أَنَّ ذٰلِكَ أَمَارَةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَمَارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ.

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا هٰذَا مِنْ أَمَارَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَمَارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ ؟ فَقَالَ لِي : إِنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِجَدِّي أَتَى آتٍ جَدَّ أَبِي بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَةٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ وَأَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَأَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ ، فَسَقَاهُ إِيَّاهُ وَأَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ ، فَقَامَ فَجَامَعَ ، فَعُلِقَ بِجَدِّي وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِأَبِي أَتَى آتٍ جَدِّي فَسَقَاهُ كَمَا سَقَى جَدَّ أَبِي وَأَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِي أَمَرَهُ فَقَامَ فَجَامَعَ ، فَعُلِقَ بِأَبِي، وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِي أَتَى آتٍ أَبِي فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ وَأَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ فَقَامَ فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِي وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ ، فَفَعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ بِهِمْ فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللهِ وَإِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللهُ لِي ، فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي هٰذَا الْمَوْلُودِ فَدُونَكُمْ ، فَهُوَ وَاللهِ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي ،

إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ وَإِذَا سَكَنَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَانْشِيءَ فِيهَا الرُّوحُ بَعَثَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكاً يُقَالُ لَهُ حَيَوَانُ ، فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ

آمد دودست بزمین نهاد وسر بآسمان برداشت، من باو گفتم این نشانه ولادت رسولخدااست و نشانه ولادت هروصی پس ازاو،

من گفتم، قربانت، حقیقت این نشانه درباره رسولخدا(ص) ودرباره وصی بعدازآنحضرت چیست؟

بمن فرمود، آن شبیکه نطفه جدم (علی بن الحسین ع) در آن بسته‌شد یك آورنده غیبی جامی برای پدر اوآورد که درآن نوشابه‌ای بود روان‌تر ازآب ونرمتر از کره و شیرینتر ازعسل وخنك‌تراز برف و سفیدتر از شیر وباو نوشانید وباودستورداد جماع کند، اوبرخاست وجماع کرد ونطفه‌جدم بسته شد وچون شبی آمد که باید نطفه پدرم بست، شود یك آورنده غیبی نزد جدم آمد باوهمان جام را نوشانید ودستوری بمانند دستور او بوی داد، اوهم برخاست و جماع کرد ونطفه پدرم بسته شد و چون شبی رسید که باید نطفه من بسته‌شود باز یك آورنده نزد پدرم آمدو باو مانند همان جام نوشابه را نوشاند ودستوریکه بآن‌ها داده بود باوداد و اوبرخاست وجماع کرد ونطفه من بسته شدوچون شبی رسید که باید نطفه پسرم بسته شود آورنده برای من آورد چنانچه برای آنهاآورد و با من همان رفتار کرد که باآنها کرد.

من بعلم‌خدا برخاستم وشادمان بودم از آنچه خدا بمن موهبت کرد وجماع کردم و نطفه این پسرم بسته‌شد همین نوزاد، اورا باشیداوبخدا بعدازمن صاحب‌الامر شمااست. براستی نطفه‌امام‌ازهمانی استکه بتوخبر دادم وچون دررحم چهارماه بماند وروح درآن پدیدار گردد، خدای تبارك و تعالی فرشته‌ای فرستد که اورا حیوان نامند وبربازوی راست‌اوبنویسد«تمام شدکلمه پروردگار توبراستی و

صِدْقاً وَعَدْلاً لاَمُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَالسَّمِيعُ الْعَلِيمُ» وَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ وَقَعَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَمَّا وَضْعُهُ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ لِلّٰهِ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَمَّا رَفْعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنَّ مُنَادِياً يُنَادِي بِهِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ : يَافُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ! اُثْبُتْ تُثْبَتْ ، فَلَعَظِيمٍ مَا خَلَقْتُكَ ، أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَعَيْبَةُ عِلْمِي وَأَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَخَلِيفَتِي فِي أَرْضِي ، لَكَ وَلِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي وَمَنَحْتُ جِنَانِي وَأَحْلَلْتُ جِوَارِي ، ثُمَّ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأُصْلِيَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَإِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي.

فَإِذَا انْقَضَى الصَّوْتُ ـ صَوْتُ الْمُنَادِي ـ أَجَابَهُ هُوَ وَاضِعاً يَدَيْهِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ : «شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» قَالَ: فَإِذَا قَالَ ذٰلِكَ أَعْطَاهُ اللّٰهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَالْعِلْمَ الْآخِرَ وَاسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ ؟ قَالَ الرُّوحُ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ إِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عليهم السلام ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ».

عدالت، دیگر گون کننده‌ای برای کلمات او نیست واو است شنوا ودانا».

وچون ازشکم مادر بیفتد بادو دست برزمین آید وسر بآسمان بلنددارد وسر اینکه دودست بر زمین دارد اینستکه هر دانشیرا که خدا ازآسمان بزمین نازلکرده قبضه کند واینکه سر بآسمان دارد برای اینستکه یك‌منادی از درون عرش از طرف رب‌العزة و از افق‌اعلی‌بنام‌او ونام پدرش فریاد کند، گوید ای‌فلان پسرفلان، ثابت باش تابر جا بمانی، برای‌عظمت آفرینشیکه ازتو کردم، تو بـر گزیده خلق‌منی ورازدار و گنجینه دانش من‌هستی، توامین بروحی وخلیفه من‌هستی‌درزمین‌من، بتوو کسانیکه رشته ولایت تودارند رحمت خود را بایست کردم وبهشت خود را بخشیدم وهمه‌رادرجوارخودپذیرفتم وپس ازآن بعزت وجلال خودسو گند که‌برهر که باتو دشمنی ورزد سخت‌ترین عذاب خوددرا برافروزم واگرچه دردنیا باووسعت رزق‌دهم، وچون‌آواز منادی حق بپایان‌رسد آن‌امام نوزاد درحالیکه‌دودست برزمین نهاده وسر بآسمان برداشته‌میگوید:

خداخود گواهستکه جز او شایسته پرستشی نیست وملائکه ودانشمندان هم گواهند، برپا است بداد وعدالت ،نیست شایسته پرستش‌جزاو که عزیزوحکیم‌است ،

فرمود: چون چنین گوید، خدا باوعلم اول وعلم آخردهد و مستحق‌آن شود که روح در شب قدر ازاو دیدن کند.

من گفتم قربانت، روح همان جبرئیل نیست؟ در جواب فرمود: روح از جبرئیل بزرگتر است ، همانا جبرئیل از فرشته‌ها است و روح خلق بزرگوارتری است از فرشته ها (ع) آیا نیست که خدا تبـارك و تعالی‌میفرماید (٥ ـ انا انزلناه) همه فرشته‌ها نازل شوند وروح هم نازلشود .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ مِثْلَهُ .

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ، فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ، فَمِنْ ذٰلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ ،فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَلَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَايَسْمَعُ الصَّوْتَ ، ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذٰلِكَ الْكَلَامَ ، فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذٰلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهٰذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلىٰ أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ ، فَبِهٰذَا يَحْتَجُّ اللهُ عَلىٰ خَلْقِهِ.

شرحـ ازمجلسی ره ـ شاید مقصود ازعلم اول‌علوم‌انبیاء واوصیاء پیشین‌است وازعلم آخرعلوم خاتم‌الانبیاء یامقصود ازعلم اول علم‌بمبدأ واسرار توحید وعلم بدانچه گذشته وآنچه در نشأهٔ نخستین بوده وعلم بشرایع واحکام و مقصود ازعلم آخر علم باحوال معاد وبهشت ودوزخ و پس‌از مرك وجز آنها و اولی اظهر است.

وتعبیر بصائر که گوید «علم‌الاول و علم‌الاخر» مؤیدآنست ودربرخی روایات علم اول‌رارسول خدا(ص) دانسته‌وعلم آخر را علم أمیرالمؤمنین‌ـودرآخر روایت بعطف استدلال کرده‌است‌برمغایرت روح با ملائکه .

۲ـحسن‌بن راشد گویداز امام صادق(ع) شنیدم میفرمود براستی خدا تبارك‌وتعالی‌چون خواهد امام را بیآفریند بفرشته‌ای‌دستوردهدتا شربت‌آبی اززیرعرش‌برگیردوآن را بپدرآن‌امام‌بنوشاند وامام ازآن خلق شود وچهل روز درشکم‌مادرش درنك کند که سخنی ننیوشد ، سپس سخن نیوشد و چون متولدشود، همان فرشته‌ایکه‌آن نوشابه را برگرفته مبعوث‌شود تامیان‌دودیده‌اوبنویسد «بکمال‌رسید کلمات پروردگارت براستی وعدالت، دیگرگون کنی برای کلمات اونیست) و چون امام پیش از او درگذرد خدا در هرشهری برای او منارهٔ چنان بلند برآرد که‌بوسیله آن بکرداربندگان بنگردو بدان خدا برخلق خودحجت آورد.

شرحـ ازمجلسی(ره)اخذشربةـ گفته‌اند این اشاره‌است به‌ماده غذائیکه نطفه ازآن بسته‌شودو آن‌را ازآن زیرعرش‌دانسته برای‌اینکه‌ملکوتی‌وخوشکواروپاك‌است وازپاکی‌بپاکی رسد وملك‌همان استکه برآن غذاگماشته است وآن رابکمال لائق بدان‌میرساند وتاچهل روز سخن‌نشنودبرای‌آنکه هنوز درمرحله گیاهیست وحس‌حیوانی‌درآن دمیده نشده‌وبعد ازآن کلام‌نفسانی‌الهامی شنودوشاید امام درشکم مادر کلام حسی‌را هم‌بشنودپیش ازآنکه گوش برآرد چون مردم دیگر،و نوشتن میان‌دودیده کنایه ازظهور نور دانش وولایت است درپیشانی او بلکه در سراپای او چنانچه فرماید: نورشان از

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ بَعَثَ مَلَكاً فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْإِمَامِ، فَشَرِبَهَا فَيَمْكُثُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ، ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذٰلِكَ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ بَعَثَ اللهُ إِلَيْهِ ذٰلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبَةَ، فَكَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» فَإِذَا قَامَ بِهٰذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَنَاراً يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ، يُبْصِرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلْدَةٍ،

برابر وسمت راست بشتابد ومیان اخبار تناقضی نیست (از نظر اینکه در برخی تعبیرشده بکتابت در بازو) و اطلاق کلمه برارواح کامله درعرف کتب منزله و زبان انبیاء شایع است چنانچه‌راجع بمسیح آمده ومناره نور، نیروی حدس وفراست‌وهوش اواست چنانچه خداعزوجل فرماید(۷۵ـالحجر)براستی درآن آیاتی است برای‌هوشمندان انتهی.

من گویم انکارآب در آسمان برپایه اعتقاد بقواعد فلاسفه است ومقصودازمنار چنانچه‌دربرخی اخبار بیاید فرشته‌ایست وبرخی اخبار آن‌را روح‌القدس دانسته‌اند وگفته‌اند مقصود اینستکه قلب امام مهبط‌الهامات ربانی وافاضات‌الهیه‌است.

۳ـ یونس‌بن ظبیان گوید ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمودبراستی چون خداعزوجل خواهداز امامی امامی بیافریند فرشته‌ای فرستد تانوشابه اززیر عرش برگیرد وآن رابامام دهد تابنوشدوچهل روز درزحم بماند که سخنی نشنود وسپس سخن بشنود و چون مادرش اورا بنهد، خدا آن فرشته که نوشابه رابر گرفته بفرستدتادربازوی راستش‌بنویسد«وبکمال رسیدکلمه پروردگارت‌به‌راستی‌وعدالت تبدیل کننده‌ای برای کلمات‌او نیست» وچون به‌امر امامت قیام کند خدا درهر شهری مناره ای برای او برآورد که کردار بندگان‌را از آن بنگرد،

٤ـ محمدبن مروان گوید ازامام صادق (ع) شنیدم‌می‌فرمود، به‌راستی امام درشکم‌مادرمیشنود وچون متولد شود میان دو کتفش نوشته‌شود «وبکمال رسید کلمه پروردگارت‌به‌راستی‌وعدالت‌تبدیل کننده‌ای برای‌کلماتش نیست واواست شنوا ودانا» وچون امر امامت بدورسد. خدا برایش عمودی‌از نوربسازد که بوسیله‌آن هرچه درهر شهری‌بکنند‌ببیند.

٥ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ أَصَابَهَا فَتْرَةٌ شِبْهُ الْغَشْيَةِ ، فَأَقَامَتْ فِي ذَلِكَ يَوْمَهَا ذَلِكَ ، إِنْ كَانَ نَهَاراً أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلاً ، ثُمَّ تَرَى فِي مَنَامِهَا رَجُلاً يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ ، عَلِيمٍ ، حَلِيمٍ ، فَتَفْرَحُ لِذَلِكَ ، ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا ، فَتَسْمَعُ مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ صَوْتاً يَقُولُ : حَمَلْتِ بِخَيْرٍ وَتَصِيرِينَ إِلَى خَيْرٍ وَجِئْتِ بِخَيْرٍ ، أَبْشِرِي بِغُلَامٍ ، حَلِيمٍ ، عَلِيمٍ ، وَتَجِدُ خِفَّةً فِي بَدَنِهَا ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَ ذَلِكَ امْتِنَاعاً مِنْ جَنْبَيْهَا وَبَطْنِهَا فَإِذَا كَانَ لِتِسْعٍ مِنْ شَهْرِهَا سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حِسّاً شَدِيداً ، فَإِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَلِدُ فِيهَا ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَّا أَبَوُهُ ، فَإِذَا وَلَدَتْهُ وَلَدَتْهُ قَاعِداً وَتَفَتَّحَتْ لَهُ حَتَّى يَخْرُجَ مُتَرَبِّعاً يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وُقُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ ، فَلَا يُخْطِئُ الْقِبْلَةَ حَيْثُ كَانَتْ بِوَجْهِهِ ، ثُمَّ يَعْطِسُ ثَلَاثاً يُشِيرُ بِأُصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ وَيَقَعُ مَسْرُوراً مَخْتُوناً وَرُبَاعِيَتَاهُ مِنْ فَوْقٍ وَأَسْفَلَ وَنَابَاهُ وَضَاحِكَاهُ ، وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ وَيُقِيمُ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَباً وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا وَإِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَعْلَاقٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ .

٥ـ اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق ع) میفرمود، چون اوصیاء درشکم مادر قرار گیرند تامدت یك روز بمادر آنها یك سستی دست دهد بمانند بیهوشی یا اگر شب باشد تامدت یکشب و سپس درخواب بیند که یك مژده بخشی اورا به پسری بردبار، مژده میدهد و ازآن شاد گردد وازخواب بیدارشود واز سمت راست خود در خانه ایکه هست آوازی شنود که می گوید بخیر آبستن شدی، سر انجام خیرداری وخیر آوردی، مژده ات باد بپسری بردبار دانشمند ، ودرتن خود یك حال سبکی درك کند وپس از آن دیگرفشاری (انقباضی خ ل) در پهلوها وشکم خود درك نکند وچون نه ماه او بگذرد درخانه حس وجنجال سختی بشنود وچون شبی آید که در آن بزاید درخانه نوری برای اوعیان شود که آن را ببیند ودیگری جز پدر امام آن را نبیند وچون اورا بزاید نشسته باشد و برایش گشایشی شود که چهار زانو بیرون آید وبچرخد روی زمین تا برابر قبله گردد هرسو که باشد سپس سه بار عطسه کند وبا انگشت برای حمد خدا اشارت نماید، شاد وختنه شده بدنیا آید، دندانهای چهارمین او (که پهلوی جفت دندانهای پیشین است) از بالا وپائین و دندانهای نیش او و دو دندان دنبال آنها که ضواحك خوانند (زیرا هنگام خنده ظاهر شوند) برآمده باشد و جلواو نوری باشد که چون شمش طلا بدرخشد و تایکشب وروز ازدو دستش سیل طلا روانست وانبیاء همچنین باشند چون زائیده شوند و همانا اوصیاء آویزه های انبیاء باشند.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ جریان طلا از دو دست او کنایه از درخشیدن و صفا و فروزش آنها است.

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ؛ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ : رَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ : لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْإِمَامِ فَإِنَّ الْإِمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَضَعَتْهُ كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ فَضَّالٍ جُلُوساً إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ فَقَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْعَمُودِ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : يَا يُونُسُ ! مَا تَرَاهُ ، أَتَرَاهُ عَمُوداً مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ لِصَاحِبِكَ؟ قَالَ : قُلْتُ : مَا أَدْرِي ، قَالَ: لَكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلْدَةٍ يَرْفَعُ اللهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلْدَةِ ، قَالَ : فَقَامَ ابْنُ فَضَّالٍ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ : رَحِمَكَ اللهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا تَزَالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ الَّذِي يُفَرِّجُ اللهُ بِهِ عَنَّا.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ : يُولَدُ مُطَهَّراً مَخْتُوناً ، وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتِهِ رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ ، وَلَا يَجْنِبُ ، وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ ، وَلَا يَتَثَاءَبُ وَلَا يَتَمَطَّى ،

---

٦ ـ جمیل بن دراج ازچندتن اصحاب ما روایتکرده استکه آنحضرت فرمود درباره امام سخن نکنید زیرا امام ازوقتی در شکم مادر است سخن را میشنود و چون مادر اورا بزمین نهد ، فرشته میان دو دیده او می‌نویسد «و بکمال رسید کلمه پروردگارت براستی وعدالت تبدیل کننده ای برای کلمات او نیست واواست شنوا ودانا» وچون بامر امامت قیام کند برای اودرهرشهری مناره‌ای افراشته گردد که بوسیله آن کردار مردم را بنگرد.

٧ ـ محمد بن عیسی بن عبید گفت من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس آمد و گفت من خدمت امام رضا (ع) رسیدم وباو گفتم قربانت مردم درباره عمود سخن بسیار گفته‌اند، گوید بمن فرمودای یونس رای تو درباره آن چیست؟ نظرت اینستکه یك عمود آهنی است که برای صاحب تو برافرازند ؟ عرضکردم، نمیدانم، فرمود، عمود فرشته‌ایستکه بهرشهری گماشته است و خدا بوسیله او کردار آنشهر را به امام میرساند.

گوید: ابن فضال برخاست و سر اورا بوسید و گفت ای ابامحمد خدایت رحمت کناد تو همیشه برای ما حدیث درستی میآوری که بوسیله آن مشکل مارا میگشائی.

٨ ـ زراره ازامام باقر (ع) که فرمود برای امام ده نشانه است:

١ ـ پاك و ختنه شده متولد گردد .

٢ ـ بکف دست برزمین آید وآواز خودرا دروقتیکه نوزاد است بادای شهادتین بلند کند.

٣ ـ جنب نشود (یعنی باحتلام) .

وَيَرَىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَىٰ مِنْ أَمَامِهِ ، وَنَجْوُهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ، وَالْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَابْتِلَاعِهِ وَإِذَا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ كَانَتْ عَلَيْهِ وِفْقاً وَإِذَا لَبِسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ طَوِيلُهُمْ وَقَصِيرُهُمْ زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْراً ،وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلَىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيَّامُهُ.

٤ـ دیده‌اش بخوابد و دلش بیدار باشد.

٥ـ دهن یاوه نکند کشکوار نکند .

٦ـ از پشت سر خود ببیند چنانچه ازپیش رو بیند.

۷ـ فضله‌اش بوی مشك دهد.

۸ـ زمین آن‌را ببلعد و موکل نهان کردنش باشد.

۹ـ چون زره رسول‌خدا (ص) را در بر کند باندام او رسا باشد و چون دیگری ازمردم آن‌را بپوشد چه درازقد باشد چه کوتاه قد یك وجب بر قامت او بلندباشد.

۱۰ـ وامام تابمیرد محدث‌باشد (یعنی با فرشته‌های نامرئی مربوط ودرگفتگو است‌واخبارغیب راازآنها دریافت کند) .

شرحـ از مجلسی‌ره ـ ظاهر اینستکه مختون تفسیر مطهراست زیرا اطلاق تطهیر برختان شایع است و کلینی باب ختان را بباب تطهیر عنوان کرده و از امام صادق (ع) روایتکرده استکه‌رسول خدا فرمود اولاد خوددرا روزهفتم تطهیر کنید که خوش‌تر وپاك‌تر و برای روئیدن موموثرتر است‌تا آنکه‌می گوید محتملست مقصود پاکی‌از خون وکثافات باشد.

لایجنب، شهیدثانی آن‌را بمعنی‌عدم‌احتلام دانسته وگفته‌از خواص امامستکه محتلم‌نشود چنانچه دربعض اخبار است وممکن است مقصود ظاهرآن باشد نه‌بمعنی اینکه غسل براو واجب‌نیست بلکه به این‌معنی که پلیدی جنابت ندارد انتهی.

می گویم ـ مؤیدمعنی اول‌استکه ازامام رضا(ع) این‌خبر نقلشده وبجای‌لایجنب لایحتلم‌فرموده است.. ومؤید معنی دوم‌است آنچه در اخبار بسیاری وارد است که چون پیغمبر درخانه همه را از طرف مسجد بست ودر خانه علی(ع) را بازگذاشت فرمود ـطبق‌روایت امام رضا(ع)ـ برای‌احدی نشاید که در این مسجد جنب شود مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین وهر که از خاندان من باشدزیرا او ازمن‌است..

یری‌من‌خلفه ممکن است من در هردو جمله حرف جر باشد (می‌بیند از پشت سر چنانچه می بیند از برابر) در این صورت مفعول محذوف است یعنی هرچیز را ، وممکن است موصول باشد و مفعول (می‌بیند کسی‌را که‌درپشت سراواست‌چنانچه‌می‌بیند کسی‌را که دربرابراواست) و ظاهراینستکه رؤیت در جمله اول که راجع به‌پشت سراست بمعنی علم‌است زیرادیدن حقیقی منوط بشرائط آنست وچون رؤیت درعلم‌مجازاً استعمال‌شود باعتبار تشبیه برؤیت بصری بیك مفعول تعلق گیرد چنانچه در گفتار امیرالمؤمنین (ع) گذشت که فرمود **لم‌اکن لاعبد ربا لم‌اره** وسپس فرمود: لم‌تره العیون بمشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقائق الایمان ونمونه آن‌بسیاراست و اینکه گفته‌اندخدابرای

(بابُ)
خَلْقِ اَبْدانِ الْاَئِمَّةِ وَاَرْواحِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْواسِطِيِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : إِنَّ اللهَ خَلَقَنا مِنْ عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ أَرْواحَنا مِنْ فَوْقِ ذٰلِكَ وَخَلَقَ أَرْواحَ شِيعَتِنا مِنْ عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ أَجْسادَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ الْقَرابَةُ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنا .

امام ادراکی در فضا آفریند چنانچه در آخرت گویائی دردست و پا آفریند یااینکه شعاع دیده امام از برابر او منعکس شود مانند انعکاس او ازآینه وپشت سر را نمایش دهد تکلفاتی استکه مورد حاجت نیست وقول باینکه دیده آنچه‌را دربرابراو نیست درك میکند ازباب‌خرق عادت ومعجزه برپایه اینستکه شروط رؤیت عادی است و جائز است خدا خرق عادت کند و دیدن را در جزچشم از اعضای دیگر بیافریند و آنچه در برابر بیننده نباشد ببیند و همانا این سخن بر اصول اشاعره درست آید که رؤیت خدارا تجویز کنندو اما بنابر اصول مقرره معتزله وامامیه این احتمال درست نیاید والله اعلم بحقیقةالحال پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من می گویم ما درباب نفی رؤیت ازخدا شرائط امکان رؤیت را بیان کردیم و برابر با دیده بودن از شرائط رؤیت نیست ورؤیت آنچه در پشت سراست محال ذاتی‌نیست وبوسیله انکسار شعاع یانفوذ نور از جسم کثیف که‌امروز بوسیله‌علمی‌محقق شده‌است ممکن‌است وابتناء آن براصول‌اشاعره درباب دعوی رؤیت حق‌درست نیست.

(باب)
خلق بدنهای ائمه وارواح ائمة وقلوب آنان (ع)

۱ ـ امام صادق(ع) فرمود: براستی‌خدا مارا ازعلیین آفریده و ارواح مارا ازبالای‌آن آفریده و ارواح شیعیان مارا ازعلیین آفریده وپیکر آنهارا ازپائین آن‌آفریده ، ازاین جهت‌میان ماوآنان خویشی ونزدیکی است ودلهای آنهابسوی مامشتاقند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ **ان‌الله خلقنا** یعنی بدن‌های مارا از علیین‌آفریده،علی‌ـبکسرعین ولام باتشدید ویاء باتشدید- مبالغه در عالی است یعنی بسیار بسیار بلند و برخی‌گفته‌اند علیون نام‌آسمان هفتم است و بعضی آن‌را نام دفتر فرشته‌های نگهبان کرداز خوب بندگان دانند و برخی‌هم‌گفته‌اند علیین بلندترین مکان، اشرف مراتب، اقرب مقامات بخداست و این معنی دراین جا مناسب تر است پایان نقل مجلسی‌ره.

ظاهر اینست که علیین بالاترین درجات ماده است و ائمه دارای روح فوق ماده‌اند و ظاهراً مقصود ازآن همان روح‌القدس‌است که روح‌مخصوص‌بانبیاء واوصیاءاست چنانچه دربیان‌ارواح گذشت‌و روح ایمان و سائر ارواح مخصوص بمؤمنان که شیعه ائمه‌اند در عالی‌ترین افق مادّه است که همان

۲ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ ، مَكْنُونَةٍ ، مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فِيهِ ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَبَشَراً نُورَانِيِّينَ ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ ، أَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ الطِّينَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَلِذٰلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمُ النَّاسَ، وَصَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجاً لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ.

علیین است و باعتبار اینکه روح شیعیان هم‌افق پیکر ائمه است باهم نزدیکی دارند و بهم محبت‌دارند ودل شیعه بائمه متوجه‌است؛

۲ـ محمدبن مروان گوید ازامام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: براستی خدا مارا ازنور عظمت خود آفرید وسپس خلق مارا مجسم کرد از گلی مخزون ونهفته درزیر عرش وآن نوررا دراین کالبد نهاد وما خلقی شدیم در جلوه بشریت فروزان ودرخشنده وکسیرا در این خلقت ما بهره نیست‌وجان شیعیان مارا ازگل ما آفرید و پیکر آن‌ها را از گلی مخزون ونهفته‌در رتبه پائین‌تر ازآن گلی که روحشان را از آن آفرید، واحدی را در آن خلقت مخصوص آن ها بهره‌ای نیست جز پیامبران و از این رو ما و آن ها آدمی شدیم و مردم دیگرجانوران دم آتش شدند وبسوی‌دوزخ‌میروند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ **ان الله خلقنا**ـ یعنی ارواح ما را آفرید و مقصود ارواح محمد و اوصیاء اواست **من نور عظمته** یعنی نوری که دلالت بر کمال بزرگی وقدرت اودارد **ثم‌صورخلقنا** ناظران دراین خبر تصویر خلق‌را بآفرینش‌ابدان اصلیه تعبیر کرده‌اند.

ولی گمان من اینست که مقصود خلق کالبدهای مثالی است شبیه به‌ابدان اصلیه که صورت‌خلق‌و نمونه آن‌ها است ودلالت دارد که ائمه پیش‌از آفرینش اجساد مادی پاک‌خود و پس ازمفارقت‌ازآن و بلکه باآن تعلق به اجساد مثالی دارند، چنانچه برای ما بعداز مردن، اجساد مثالی باشد که‌ارواح ما بدان‌آویزد چنانچه‌در کتاب‌جنائز بیاید وباین‌وسیله بسیاری‌ازاعتراضات وارده‌براین‌اخبارحل‌شودو بر آن‌دلالت دارد.قول‌او که **فکناخلقنا وبشرانورانیین** خلق‌ازروح‌است وبشریت‌ازکالبد مثالی که در صورت بشراست و هردو نورانیند چون هردو جسمی لطیف و از عالم ملکوتند بنابراین که روح‌هم جسم است و بنابر اینکه مجرد است نورانی بودنش کنایه از برکنار بودن اواست ازظلمت هیولاو پذیرش او از انوار قدسیه و افاضه‌های ربانیه. **مثل الذی خلقنا** یعنی از آنچه ارواح ما را ازآن آفریده است..

بعضی از افاضل گفته تعلق تصویر بابدان در برابر ارواح بااینکه ارواح هم جسم هستندبنا براین است که ابدان دیدنی‌هستندبخلاف‌ارواح که مانندفرشته وجن‌نامرئی‌هستند ومقصود ازطینت‌ماده است وزیر عرش مقام علیین است وعرش عبارت از اعلا علیین است، این حدیث دلالت دارد ببرتری

ائمه از انبیاء و برابری شیعه باانبیاء ومقصود به‌ناس‌اولی‌انسان‌حقیقی‌است و بدومی‌انسان معمولی (یعنی یکسرودوپا) وهمچ‌پشه درباد است پایان کلام‌مجلسی‌ره.

من میگویم- دراین حدیث کلمه خلق آمده‌است وکلمه تصویر وکلمه طینت، خلق از نور است وتصویر ازطینت، خلق همان فیض‌ایجاد است که پرتو عظمت ونیروی خداست وتصویر قالب‌گیری‌این فیض وجود است درماده که وجود در حیزاست ، ماده دارای اعماقی است از وجود که تاکنون مراتبی ازآن کشف شده‌است:

۱- ماده عنصری معروف درفلسفه قدیم که عبارتست از:

۱- آب ۲- خاك ۳- هوا٤- آتش.

قرن‌ها دانشمندان جهان اینهارا عناصر بسیطه عمقی عالم میدانستند وروی آن صدها فرضیه و قانون علمی تصویر کرده بودند.

۲- عناصر گازی- که دانشمندان عصر جدید بدان پی‌بردند- چون اکسیژن وهیدروژن وآزت وکربون، سدیوم و.و. و معروفست که نودوچند عنصر بسیط گازی کشف‌شده و ثابت شده که عناصر اربعه ترکیبات این عناصر گازی میباشند.

۳- عناصر هسته‌ای که از انفجار اتم کشف شده چون الکترون و پرتون و.و.

دراین میان مسائل نور وحرارت و تشعشعات‌هم هنوز حل نشده که عمقی ازماده هستند یا آثار خواص آنند وشاید علم درآینده اعماق دیگری از ماده کشف کند، هریك ازاین اعماق‌ماده‌درمحیط خود هم کالبدی دارند وهم‌می‌توان از آن‌ها کالبدی ساخت و همان‌کالبد درعالم‌گازی واتمی‌وهسته‌ای نورانی و تاآنجا لطیف است که بدیده درك‌نشود و روح انسانی موجودیست درعمق عمیقتری از این مراحل ماده که بوسیله ابزار علمی تا کنون کشف نشده‌است.

والبته ارواح عالیه تعلق بمراحل عمیق‌تری ازماده دارند و هرچه ماده عمیق‌تر باشد فرازگیری وتشعشع و انفجار آن بیشتر ووسیع‌تر است شما اگر یك متر مکعب آب‌را مرکز اعتبار کنید و آن را بوجود بخار تبدیل‌کنید وسپس‌آن بخاررا بالکتریسته تبدیل کنید و سپس آن‌الکتریسته‌رابنوری که کارخانه برق ظاهراً میکند تبدیل کنید وآن نور را بامواج نامرئی‌حامل صوت وصورتلویزیونی و از آن مرحله آن‌را باتم و اعماق اتم برسانید یکدائره بسیار وسیع وفضائی دور این مرکز یك مترمربع آب بوجود می‌آید که از وسیع‌ترین و عمیق‌ترین‌درجات‌آن- که میتوان گفت بشرهنوزآن را نفهمیده‌است- بعرش تعبیرمیشود.

تصویر آفرینش ائمه را باید در آنجا جست یعنی وجود امام در مراحل تکامل خود آن‌مرتبه ازوجود خود را درك کرده است و شیعیان ائمه که در سیر تکامل روحی دنبال آنها هستند مرحله پائین‌تری را درك کردند و تصور و نقشه وجود آنها در مرحله‌ایست که از آن تعبیر بطینت امام شده‌است و موجودات دیگر درهمان مراحل تاریك وبسته‌خود متوقفند وسیرصعودی‌ندارند بلکه سیر آنها در دائره محدودیست مانند یابوی عصارخانه که عمری میچرخد ولی بدور نقطه محدود وتنگی و مراتب معنوی دریافت عمق هستی نسبت بهرصنفی و شخصی‌موقعی‌ازافکاروراندیشه‌های‌او فهمیده شود که این افکار و اندیشه ها در آینه عمل و کردار و گفتار و صنف و شخص هر ملت منعکس و نموده شود.

۳ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ وَغَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّ لِلَّهِ نَهْراً دُونَ عَرْشِهِ وَدُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوَّرَهُ وَ إِنَّ فِي حَافَتَيِ النَّهْرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ : رُوحُ الْقُدُسِ وَرُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ ، وَإِنَّ لِلَّهِ عَشَرَ طِينَاتٍ ، خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَخَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ ، فَفَسَّرَ الْجِنَانَ وَفَسَّرَ الْأَرْضَ ، ثُمَّ قَالَ : مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا مَلَكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ وَجَعَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ ـ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام : مَا الْجَبْلُ ؟ فَقَالَ : الْخَلْقُ ـ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ وَنَفَخَ فِينَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً فَأَطْيَبَ بِنَا طِيباً .

روح مثالی و برزخی چه در ائمه وچه درسائرین عبارت ازیك کالبد جدااز حقیقت وجود او بیست که مانند کندوی زنبورعسل تهیه شده باشدوروح چون ملکه زنبورعسل بیرودود آن در آید یااز آن بر آید بلکه عبارت از یك عمق متوسطی از وجود هرانسانی است که بااو پدید آید وبا او باشد و در این جهان بطور غیرمحسوسی فعالیت دارد ودر درون وجود مبهم انسانی نقاشیها میکند وخیالهامیبافد و کاریکاتورها رسم میکند و خوابها جلوه میدهد و در موقعیکه پوسته تن از هستی وجود انسانی دور افتاد و گویند مرد ظهور بیشتری دارد وعجیب است که مرحوم مجلسی ره در تنگنای فهم این گونه اخبارخودرا در سایر اصطلاحات نامفهوم حکماء وفلاسفه میکشاندو برخلاف ذوق خودباآنها هم نفس میشود ودر این جا مثل اینکه کالبد مثالیرا یك موضوع جدا ازوجود انسانی بحساب میآورد ومیخواهد بگوید روح بشری چون ملکه زنبوران عسل از کندوئی بکندوئی جا بجا شده ومیشود و این خود اعتراف بیك نوع ازتناسخ نامرئی است که همه اشکالات تناسخ در آن وارداست ،

مفاد این اخبار نظر بمراحل زمانی وجود ائمه و شیعه ندارد که در زمانی چنین بوده ودر زمانی چنان است بلکه نظر به مقامی دارد که فوق زمان است .

مقصود این اخبار تحلیل وتجزیه مراتب معنوی افراد کامله وقریب الکمال انسانی است که از نظر دریافت عمق وجودخود تا اعلاعلیین ویکدرجه پائین تر ازآن رسیده اند .

۳ـ علی بن رئاب حدیثرا تا علی (ع) رسانیده که فرمود: برای خدا نهریست نشیب عرش خود ونشیب تر از آن نهر نوری است فروزان ودر دو کناره آن نهر دو روح آفریده یکی روح القدس و دیگری ، روح من امره ، وبراستی برای خداده طینت باشد که پنج از آنها بهشتی هستند و پنج دیگر از زمین و دو بخش بهشتی وزمینیرا شرح داد وسپس فرمود. هیچ پیمبر وفرشته ای (امامی خل) پس از او را خدا نسرشته جز آنکه در او یکی از این دو روحرا دمید، و پیغمبر را از یکی ازاین دو طینت ساخته.

گوید بابوالحسن اول (امام کاظم ع) گفتم: سرشتن چیست؟ فرمود آفرینش است ، بجز ما خاندان که خدا مارا از همه ده طینت بهشتی وزمینی آفریده و از هردو روح در ما دمیده با هم ،

وَرَوىٰ غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ: طِينُ الْجِنَانِ جَنَّةُ عَدْنٍ وَجَنَّةُ الْمَأْوىٰ وَجَنَّةُ النَّعِيمِ وَالْفِرْدَوْسُ وَالْخُلْدُ؛ وَطِينُ الْأَرْضِ مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالْكُوفَةُ وَبَيْتُ الْمَقْدِسِ وَالْحَائِرُ .

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ ، فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا ،لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا[مِنْهُ]،ثُمَّ تَلَاهٰذِهِ الْآيَةَ:« كَلَّا إِنَّ كِتٰبَ الْأَبْرٰارِ لَفِي عِلِّيِّينَ

وه چه پاکیزه است. و دیگری از ابی‌الصامت روایت کرده که فرمود گل بهشت‌پنجگانه:

۱ـ بهشت عدن ۲ـ جنة المأوی ۳ـ جنة‌النعیم ٤ـ فردوس ٥ـ بهشت‌خلد.

و گل‌پنجگانه زمین:

۱ـ مکه ۲ـ مدینه ۳ـ کوفه ٤ـ بیت‌المقدس ٥ـ حائر ـ امام‌حسین(ع).

شرحـ ازمجلسی‌ره ـ و اظهر نزد من‌این‌استکه **غیرنا** اهل‌البیت‌دنباله جمله‌سابق است‌ومقصود اینست که همه انبیاء وفرشته‌ها از یك طین ویکروحند جز ما خاندان که از ده‌طین ودو روحیم‌وجمله سئوال‌وجواب با امام‌کاظم (ع) دراین میان معترضه است ولی بیشتر شارحین «غیرنا»را دنباله جواب سئوال گرفته‌اند و گفته‌اند مقصود اینست که«جبلت» خلق‌جزما خاندانست و خلق ماجبلت ندارد.

شیخ بهائی گفته یعنی ماده بدن ما جبلت‌نام‌ندارد بلکه طینت‌است زیرا ازده طینت‌آفریده شده محدث‌استرآبادی گفته توضیح مقام این‌است که خدا هرپیغمبر و فرشته‌ای که آفریده از یکر وحست ویك طینت ازآن هر پیمبریست و فرشته را درطینت نیاورده چون تن‌مادی ندارد..

ابوصامت از راویان امام باقر و امام صادق (ع) است و ظاهراً شرح طینت‌ها را از یکی‌ازاین دوامام نقل کرده است.

یکی ازمحققان گفته گویا علم انبیاء را به‌نهر تعبیر کرده برای اینکه مانند یکدیگرند در یکی مایه زندگی روحست و در دیگری ماده زندگی‌تن واز آن به‌نور تعبیر کرده برای پرتو دادن آن وعلم دانشمندان پائین‌تر را نورنور خوانده چون شعاع علم انبیاء است وچون دولبه‌نهر نگهدار آنند وگرد آنرا دارند تاآب بقرارگاه خود برسد دو روح هم‌نگهبانان علمند وگرد آنرا دارندتا بقرارگاه خود رسد که دل پیغمبر(ص) است یاوصی او و طینت‌های بهشتی ازملکوتند و طینت های زمینی از عالم ملك که از آمیختن آن‌ها بدن خاتم انبیاء و خاندانش آفریده شده بخلاف انبیاء و فرشته‌ها که آن‌ها از یك طینت آفریده شده‌اند چنانچه‌آنان تنها یکی‌ازدو روح رادارند. این‌کلمات برپایه اصول واصطلاحاتی است که اوپذیرفته وخودداند که چه گفته.

٤ـ أبیحمزه ثمالی گوید: از امام‌باقر(ع) شنیدم میفرمود: براستی خدا مارا ازاعلاعلیین آفریده ودل شیعیان مارا از مایه خلقت ما آفریده و تنشانرا از فروتر آفریده پس دلشان در هوای ما است زیرا از همان آفریده‌شدند که ما آفریده شدیم.

سپس این آیه را خواند (۱۸-۲۱ المطففین) نه هرگز، براستی کتاب نیکان در علیین است

وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا عِلِّيُّونَ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» وَخَلَقَ عَدُوًّا مِنْ سِجِّينٍ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمّٰا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَأَبْدٰانَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ ، فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ، لِأَنَّهٰا خُلِقَتْ مِمّٰا خُلِقُوا مِنْهُ ، ثُمَّ تَلاٰ هٰذِهِ الْآيَةَ « كَلاّٰ إِنَّ كِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ ۞ وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا سِجِّينٌ ۞ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ » .

تو ندانی که علیین چیست؟ کتابی است نوشته که مقربان بر آن گواهند ـ ودشمن مارا ازسجین خلق کرده ودل پیروانشان راهم ازهمان ماده سجین خلق کرده وتنشان راازماده فروتر ودل آن‌ها هوای آنان را دارد برای آنکه از آن آفریده شدند. سپس این آیه راخواند (۷ ـ ۹ مطففین) نه هرگز. براستی کتاب فجار درسجین است وتو ندانی سجین چیست؟ کتابی است نوشته.

شرح ـ از مجلسی ره مما خلقنا ـ یعنی از آنچه بدن‌های ما از آن آفریده شده و در این عبارت اختصاریست که از گفته‌های پیش معلومست و محتملست که مقصود این باشد که ابدان ما از اعلاعلیین خلقشده، وقلوب شیعه‌های ماهم از آن خلقشده که بدن ماخلقشده واین معنی اظهراست وبدانکه مفسرین درتفسیر علیین اختلاف دارند:

۱ـ آن درجات عالیه‌ایست که گرد آن جلالت است.
۲ـ آسمان هفتم است
۳ـ سدرة المنتهی است
٤ـ بهشت است ،
٥ـ لوحی است اززبرجد سبز زیرعرش آویخته وکردار آنان درآن نوشته‌است.

فراء گفته یعنی فراز برفراز تاآنجا که پایان ندارد و مقصود اینست که نوشته کردارشان یا آنچه درآن نوشته شود درعلیین است یعنی دردفتر اعمال آن‌ها است یاآنکه دفتر اعمالشان دراین جاهای شریفست و باین معنی آخری در آیه مضاف حذف شده یعنی «ما ادریك ما کتاب علیین» این بیا ناتی است راجع بتفسیر آیه کریمه واما وجه استشهاد بدان دراین حدیث بردو وجه‌است:

۱ـ بمناسبت اینکه دفتر اعمالشان درجائی است که گل آن‌ها ازآن برداشته شده است.
۲ـ مقصود از کتاب اعمال آن‌ها همان روح آن‌ها است که علوم آنان درآن نقش بندد.

در نفسیرسجین ـ هم اقوالی است:

۱ـ زمین هفتم. ۲ـ فروتر از آن. ۳ـ چاهی دردوزخ. درصحاح گوید سجین محلی است که دفتر فاجران درآنست، ابن‌عباس گفته دفترهای آنان، أبوعبیده گفته سجین ازسجن است چون فسیق از فسق ـ و استشهاد بآیه طبق دو وجه گذشته است .

(بابُ)
التَّسْلِيمِ وَفَضْلِ الْمُسَلِّمِينَ

۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيَكَ مُخْتَلِفِينَ ، يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ : فَقَالَ : وَمَا أَنْتَ وَذَاكَ ، إِنَّمَا كُلِّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً : مَعْرِفَةَ الْأَئِمَّةِ وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ .

۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَوْأَنَّ قَوْماً عَبَدُوااللهَ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لِشَيْءٍ صَنَعَهُ اللهُ أَوْصَنَعَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ ؟ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ « فَلَاوَرَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً » ثُمَّ قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ عليه السلام : عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلاً

(باب)
تسليم و فضيلت تسليم شوندگان

۱ ـ سدير گويد: بامام باقر (ع) گفتم، من دوستان و پيروان تورا (در كوفه)واگذاردم درحال اختلاف شديدى (در فتوى) كه از همديگر بيزارى‌ميجستند ؟گويد: فرمود، تو را بااين چكاراست ؟ مردم سه وظيفه دارند :

۱ـ شناختن امامها ۲ـ تسليم و پذيرش از آنها ۳ ـ مراجعه بآنها در مورد اختلاف .

۲ـ عبدالله كاهلى گويد:امام صادق(ع)فرمود: اگرمردمى‌خداى يگانه وبيشريك‌راپرستند ونماز را برپا دارندزكوة را بپردازندوبحج خانه كعبه روندوماه‌رمضان راروزه‌دارند وسپس درباره چيزى كه‌خدا كند يارسولخدا (ص) كندبگويندخوب بودخلاف‌آنرا كرده باشند يااين را دردل‌خودبگذرانند بواسطه‌آن‌مشرك گردند وسپس‌اين‌آيه راخواند (٦٥ـ النساء) نه‌سوگند بپروردگارت ايمان‌ندارند تا تورا درباره آنچه در آن ستيزه دارند حكم سازند ودر دل خود گرفتگى‌و نگرانى ازآنچه حكم كنى نداشته باشند و بخوبى تسليم شوند ؟ سپس‌امام صادق فرمود برشما باد به‌تسليم .

۳ـ زيدشحام گويد بامام صادق (ع) گفتم درنزد مامردى است بنام‌كليب ، هيچ دستورى از شما

يُقَالُ لَهُ : كُلَيْبٌ ، فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ : أَنَا أُسَلِّمُ، فَسَمَّيْنَاهُ كُلَيْبَ تَسْلِيمٍ ، قَالَ: فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَتَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ ؟ فَسَكَتْنَا ، فَقَالَ : هُوَ وَاللهِ الْإِخْبَاتُ ، قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» .

٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ : «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً» قَالَ : الْاِقْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَالصِّدْقُ عَلَيْنَا وَأَلَّا يَكْذِبَ عَلَيْنَا .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ ، عَنْ كَامِلٍ التَّمَّارِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» أَتَدْرِي مَنْ هُمْ ؟ قُلْتُ أَنْتَ أَعْلَمُ قَالَ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسَلِّمُونَ ، إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ ، فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ فَطُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ

نرسد جز آنکه گوید: من پذیرایم وما اوراکلیب پذیرا نام نهادیم گوید آن حضرت باو رحمت فرستاد وسپس فرمود: میدانید، تسلیم چیست ؟ ما خموش ماندیم و خوداو فرمود بخدا آن دل دادنست، قول خدا عزوجل است (۲۳ ـ هود) آن کسانیکه گرویدند وکارخوب کردند ودل نهادند بآستان پروردگارشان.

٤ـ محمد بن مسلم از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا تبارك وتعالی (۲۳ـ الشوری) هر که حسنه‌ای بدست آرد در آن برایش حسنی افزائیم ـ فرمود اقتراف حسنه تسلیم شدن بماو باور از ما ودروغ نشمردن برما است .

شرحـ از مجلسی ره ـ ازحسن بن علی (ع) بدرستی وارداست که در ضمن خطبه‌ای که برای مردم ایراد کرد فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا مودت مارا واجب کرده برهر مسلمانی وفرموده (۲۲ـ الشوری) بگوای محمد من ازشما مزدی نخواهم جزدوستی درباره خویشان وهر که حسنه‌ای به دست آرد برایش در آن بیفزائیم، بدست آوردن حسنه دوستی ما خاندانست. واسماعیل بن عبدالخالق هم ازامام صادق روایت کرده که این آیه درباره ما نازل شده است،

٥ـ کامل تمار گوید: امام باقر(ع) فرمود: بتحقیق رستگار شدند مؤمنان، میدانی آنان کیانند؟ من گفتم، تو داناتری، فرمود: بتحقیق رستگار شدند مؤمنان و پذیرندگان، براستی آن‌ها که بپذیرند هم آن‌ها نجایند، مؤمن غریب است وخوشا برغریبان.

شرح ـ از مجلسی ره ـ فالمؤمن غریب ـ یعنی ظاهر شد که درست است گفتار پیغمبر که فرمود: مؤمن غریب است، یعنی کمیاب است و کمتر کسی یابد که بااو انس گیرد و انسش با خدا و اولیاء خداست.

٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ رَبِيعٍ الْمُسَلِّيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ : الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ ، فِيمَا أَسَرُّوا وَمَا أَعْلَنُوا وَ فِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ : لَقَدْ خَاطَبَ اللهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي كِتَابِهِ ، قَالَ : قُلْتُ : فِي أَيِّ مَوْضِعٍ ؟ قَالَ : فِي قَوْلِهِ : «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً ۞ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ (فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ أَمَاتَ اللهُ مُحَمَّداً أَلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ) ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ (عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ) وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»

٦ـ یحیی بن زکریا انصاری گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود، هر که را خوش آید که همه درجات ایمانرا کامل نماید باید بگوید قول و عقیده من در همه چیز قول و عقیده آل محمداست در آنچه نهان دارند و در آنچه آشکار کنند ، در آنچه از آن ها بمن رسیده ودر آنچه بمن نرسیده.

۷ـ زراره یابرید از امام باقر (ع) که فرمود محققاً خدا بهأمیرالمؤمنین در قرآن خودخطابی دارد گوید، گفتم، در کجای قرآن؟ فرمود در قول خود (٦٤ـ النساء) و اگر چنانچه آنها وقتی بخود ستم میکردند نزد تو میآمدند و از خدا آمرزش میخواستند و رسولخدا (ص) هم برای آن ها آمرزش میخواست هرآینه خدا رابسیار توبه پذیر و مهربان مییافتند **٦٥ـ نه بخدای تو ، ایمان ندارند تا تو را در آنچه در آن ستیزه دارند حکم کنند**ـ یعنی نسبت بدانچه در آن هم پیمان شده‌اند که اگر خدا محمد را میرانید امر امامت را نگذارند در بنی‌هاشم باشد، **سپس در دل خود گرفتگی و ناگواری درك نکنند نسبت بحکمی که توصادر کنی**، درباره آنها ازقتل یاعفو **وبخوبی تسلیم باشند**،

شرحـ از مجلسی ره ـ مقصود اینست که خطاب در کلمه **جاؤك** متوجه بهأمیرالمؤمنین است به قرینه اینکه فرمود:و رسولخدا برای آنها آمرزش میخواست ـزیرا التفات ازخطاب بغیبت و سپس عود بخطاب بسیار درکلمات عرب نادر و کمیابست و تعبیرهم‌ازهم پیمانی آنها درغصب‌خلافت‌بمشاجره باعتبار یکی‌از وجوه زیراست:

۱ـ مقصود ازتشاجر همکاری درجریان امراست چنانچه بعضی گفته‌اند.

۲ـ ایـن تشاجر و ستیزه پیش از عقد پیمان میان آنها رخ داده است و سپس در باره آن متفق شدند .

۳ـ یامقصود زمینه ستیزه وتشاجر آنهابامؤمنانست زیرامطلب مهم‌است وآنها باهمدستی‌برای

۸ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ : هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ .

(بَابُ)

أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيُعْلِمُونَهُ وِلَايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ لَهُ

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : هٰكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ !! إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا ، فَيُعْلِمُونَا وِلَايَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ ، ثُمَّ قَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ «وَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» .

غصب خلافت درمقام ستیزه باموٴمنان برآمده‌اند.

٤ـ مقصود امام اینست که این پیمان ناروای آنان ستم برخود آنها است و بوسیله آن‌درمقام ستیزه با خدا و رسول و موٴمنان بر آمده اند که امر امامت را از بنی هاشم بگردانند و مقصود این است که بوسیله این پیمان نزاع میان آنها باخدا و رسول و موٴمنان پدیدار شده است .

۸ـ أبوبصیر گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل (۱۸ـ الزمر) کسانی که گفتاری بشنوند و بهترش را پیروی کنند تا آخر آیه (آنانند که خدا آنها را رهبری کرده و آنانند همان خردمندان) فرمود آن ها تسلیم شده های به آل محمدند آن کسانیکه چون حدیث‌را بشنوند برآن نیفزایند و از آن نکاهند ، و چنانچه شنیدند آنرا بیاورند ،

شرحـ از مجلسی ره ـ مشهور میان مفسران اینست که مقصود پیروی ازاحسن گفتار است و پیروی احسن گفتار عبارت ازترك تصرف در آنست بکم و زیادکردن‌از نظر نقل بمعنی واین‌تصرف مخالف با تسلیم است و محتملست که‌مقصوداین‌باشد که‌احسن اتباعرا دارند. یعنی‌ببهترین‌وجهی‌پیروی میکنند واین معنی بهتربربیان امام (ع) منطبقست.

(باب)

دراینکه لازمست برمردم ، پس ازانجام حج ، خدمت امام‌آیند واز معالم دین بپرسند وولایت ودوستی خود را بامام اعلام‌کنند

۱ـ فضیل ازامام باقر (ع) گوید نگاهی بمردم کرد که دورکعبه طواف میکردند ، فرمود : در زمان‌جاهلیت هم بهمین‌وضع طواف میکردند همانا دستوردارند که بدان طواف کنند وسپس نزد مابکوچند وولایت ودوستی خود را بما اعلام کنند ویاری خودرا در اختیار ماگذارند، سپس این‌آیه را خواند (۳٦ـ ابراهیم) وبگردان دلهای مردم‌را هواخواه‌آنان .

۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ـ وَرَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ قَالَ ـ : فَقَالَ : فِعَالُ كَفِعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ أَمَا وَاللهِ مَا أُمِرُوا بِهٰذَا وَمَا أُمِرُوا إِلَّا أَنْ يَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ فَيَمُرُّوا بِنَا فَيُخْبِرُونَا بِوِلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ .

۳ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ : يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هٰذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وِلَايَتَهُمْ لَنَا وَهُوَ قَوْلُ اللهِ : «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى» ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ : إِلَى وِلَايَتِنَا ، ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأُرِيكَ الضَّالِّينَ عَنْ دِينِ اللهِ ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَسُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذٰلِكَ الزَّمَانِ وَهُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : هٰؤُلَاءِ الضَّالُّونَ عَنْ دِينِ اللهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللهِ وَلَا

شرحـ مقصود اینست که صورت حج وطواف بخانه کعبه در زمان جاهلیت‌هم معمول بوده ولی هدف از حج اجتماع مؤثر در اصلاح امور بشر است که پایه آن تحصیل دانش و تعاون در امور اجتماعی است برهبری پیشوای عادل و درست کار و این مردم از روح و هدف حج بر کنارند و بهمان صورت وپیکره عمل متوجهند واین عمل آنها باطواف، مردم‌کافر درزمان جاهلیت‌یکیست،

۲ـ أبی‌عبیده گوید: شنیدم امام‌باقر(ع) وقتی مردم‌را درمکه دیدوکارهای‌آنها راملاحظه کرد، فرمود این‌کارها بمانند کارهای دوران جاهلیت‌است.

هلا بخدا مأمور بدان نیستند ،آنچه دستور دارند اینست که حج را انجام دهند و به نذرخود وفا کنند ونزد ماآیند وولایت‌خودرابما اظهار کنند ونصرت خودرا دراختیار ماگذارند .

شرحـ چون ولایت شرط صحت عمل است حج بی‌ولایت امام همان انجام عمل دوران جاهلیت محسوب‌است .

۳ـ سدیر گوید: از امام باقر (ع) شنیدم در حالیکه او وارد مسجدالحرام میشد و من خارج میشدم، دست مرا گرفت و برابر کعبه ایستاد و فرمود ای سدیر همانا بمردم دستور داده شده که بیایند باین سنگها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را بما اعلام دارند و این است قول خدا (۸۲ـ طه) و براستی من بسیار آمرزنده‌ام برای کسیکه باز گردد و بگرود و کار خوب کند و سپس رهبری شود.

پس از آن اشاره بسینه خود کرد و گفت بسوی ولایت ما رهبری شود. سپس فرمود،ای‌سدیر من کسانیرا که از دین خدا جلو گیرند بتو می‌نمایم و نگاهی به‌أبی حنیفه و سفیان ثوری انداخت که در آنروز حلقه‌هائی در میان مسجدالحرام تشکیل داده بودند و فرمود آنانند که سد راه دین

كِتابٍ مُبِينٍ ، إِنَّ هٰؤُلاءِ الأَخابِثَ لَوْجَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجالَ النّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَعَنْ رَسُولِهِ ﷺ حَتّىٰ يَأْتُونا فَنُخْبِرُهُمْ عَنِ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ عَنْ رَسُولِهِ ﷺ .

(بابُ)
اَنَّ الْاَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَتَطَأُ بُسُطَهُمْ وَتَأْتِيهِمْ بِالْاَخْبارِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنان ، عَنْ مِسْمَعٍ كَرْدِينَ الْبَصْرِيِّ قالَ : كُنْتُ لاأَزِيدُ عَلىٰ أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ ، فَرُبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام وَأَجِدُ الْمائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ ، لَعَلِّي لا أَراها بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَإِذا دَخَلْتُ دَعا بِها فَأُصِيبَ مَعَهُ مِنَ الطَّعامِ وَلا أَتَأَذّىٰ بِذٰلِكَ وَإِذا عَقَّبْتُ بِالطَّعامِ عِنْدَ غَيْرِهِ لَمْ أَقْدِرْ عَلىٰ أَنْ أَقِرَّ وَ لَمْ أَنَمْ مِنَ التَّفْخَةِ ، فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ إِلَيْهِ وَأَخْبَرْتُهُ بِأَنِّي إِذا أَكَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذَّ بِهِ ، فَقالَ : يا أَبا سَيّارٍ ! إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعامَ قَوْمٍ صالِحِينَ ، تُصافِحُهُمُ الْمَلائِكَةُ عَلىٰ فُرُشِهِمْ ، قالَ : قُلْتُ وَيَظْهَرُونَ لَكُمْ ؟ قالَ : فَمَسَحَ يَدَهُ عَلىٰ بَعْضِ صِبْيانِهِ فَقالَ : هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْيانِنا مِنّا بِهِمْ .

خدایند بی‌رهبری از طرف خدا و بی‌دلیل روشن برپیشوائی و گفتار خود، اگر این خبیثهادر خانه خود نشینند، مردم بگردند و کسیرا نیابند که بآن‌ها ازطرف خدا و رسولش خبردهد آنوقت نزدما آیند وازطرف خداتبارك وتعالی ورسولش بآنهاخبردهیم .

(باب)
در اینکه ائمه (ع) مقامی دارند که فرشته‌ها بخانه آنها درآیند وگام برفرش آنها نهند واخبار برای آنهاآورند

۱ـ مسمع کردین بصری گوید شیوه من این بود که بروز و شب یکبار بیشتر نمیخوردم و بسا که بحساب اینکه سفره خانه امام صادق را برچیده‌اند و من سر سفره بآن حضرت وارد نمیشوم، اجازه ورود بآن حضرترا میخواستم و چون خدمتش میرسیدم میفرمود غذا بیاورند و من باآن‌حضرت غذا (روی غذا میخوردم) و هیچ آزاری نداشت برای من واگر نزد دیگری غذا روی غذامی خوردم آسایش من‌سلب می‌شد وازنفخ شکم خوابم نمی‌برد .

من این حالت را نزد امام شکایت کردم و باو گزارش دادم که اگر خدمت او غذا روی‌غذا بخورم آزاری نبینم،

فرمود: ای أباسیار، تو (در خانه ما) غذای مردم خوبیرا میخوری که فرشته‌ها بالای فرش آن ها بآنها دست میدهند و مصافحه می‌کنند، گوید: گفتم برای شما آشکار هم میشوند ؟ گوید دست بسر یکی از کودکانش کشید وفرمود: آنها نسبت بکودکان ما ازخودمان مهربانترند.

۲ ـ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيىٰ ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلاءِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ : يَاحُسَيْنُ ـ وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مَسَاوِرَ فِي الْبَيْتِ ـ مَسَاوِرُ طَالَ مَا اتَّكَأَتْ عَلَيْهَا الْمَلائِكَةُ وَرُبَّمَا الْتَقَطْنَا مِنْ زَغَبِهَا.

۳ـ مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَاحْتُبِسْتُ فِي الدَّارِ سَاعَةً ، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَهُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئاً وَأَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ فَنَاوَلَهُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هٰذَا الَّذِي أَرَاكَ تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَقَالَ : فَضْلَةٌ مِنْ زَغَبِ الْمَلائِكَةِ نَجْمَعُهُ إِذَا خَلَّوْنَا ، نَجْعَلُهُ سَيْحاً لِأَوْلادِنَا ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكُمْ ؟ فَقَالَ : يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّهُمْ لَيُزَاحِمُونَا عَلىٰ تُكَأَتِنَا .

شرح ازمجلسی‌ره ـ هم الطف بصبياننا ـ یعنی برای ماعیان شوند بقصد خدمت بر کودکان ، و این منافات ندارد با آنچه گذشت که امام فرشته را معاینه نمیکند زیرا گذشت که این حمل میشود برعدم معاینه هنگام حدیث گفتن نه درهر حال یا مقصود عدم معاینه است بصورت اصلیه یا در اکثر اوقات پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من می گویم در آنجا شرحی راجع به ارتباط فرشته‌ها با بشر درج شد که بهتر است مورد مراجعه و تدبر واقعشود و حمل احادیث عدم معاینه بر حال حدیث گفتن و جواز معاینه در غیر آن بسیار بعید وناجور است.

۲ ـ حسین بن أبی العلاء از امام صادق «ع» گوید : فرمود ای حسین ـ و دست به پشتی‌هائی زد که در اطاق بود ـ دیر زمانی است که فرشته هـا بر این هـا تکیه زدند و بسا که ما از پـر آنان بر چیدیم .

شرحـ از قاموس ـ زغب پرهای ریز و نرم و پرهائی که اول بار در آید ـ این‌خبر با صراحت دلالت دارد که فرشته‌ها جسمند و پردارند چنانچه مورد اتفاق مسلمانها است برخلاف فلاسفه‌وپیروان آن‌هاـ از مجلسی‌ره.

۳ـ أبی‌حمزه ثمالی گوید: خدمت امام علی‌بن الحسین (ع) رسیدم و ساعتی در حیاط متوقف شدم وسپس وارد اطاق گردیدم دیدم امام چیزی جمع کرد ودست پشت‌پرده دراز کرد وآنرا بکسی که پشت پرده بود داد.

گفتم، قربانت این‌ها که جمع میکردی چه بود؟ فرمود مقداری از زیادی پرهای فرشته‌هااست که وقتی میروند و ما را تنها میگذارند جمع می کنیم و آنرا برای کودکان خود رولباسی (تسبیح خ‌ل) می کنیم، من گفتم: قربانت آن‌ها نزد شما می‌آیند؟ فرمود ای اباحمزه آن‌ها بر پشتیهای ما با ما مزاحمت میکنند.

٤ ـ مُحَمَّدٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللهُ فِي أَمْرٍ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ ، فَعَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ وَإِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ إِلَىٰ صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ .

(بابُ)
اَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيَتَوَجَّهُونَ فِي اُمُورِهِمْ

١ ـ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ قَالَ : أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فِي بَعْضِ مَا أَتَيْتُهُ فَجَعَلَ يَقُولُ : لَا تَعْجَلْ حَتَّىٰ حَمِيَتِ الشَّمْسُ عَلَيَّ وَجَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ الْأَفْيَاءَ ، فَمَا لَبِثَ أَنْ خَرَجَ عَلَيَّ قَوْمٌ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ ، عَلَيْهِمُ الْبُتُوتُ قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبَادَةُ ، قَالَ : فَوَاللهِ لَأَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ مِنْ حُسْنِ هَيْئَةِ الْقَوْمِ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي : أَرَانِي قَدْ شَقَقْتُ عَلَيْكَ ، قُلْتُ : أَجَلْ وَاللهِ لَقَدْ أَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ ، قَوْمٌ مَرُّوا بِي لَمْ أَرَ قَوْماً أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فِي زِيِّ رَجُلٍ وَاحِدٍ ، كَأَنَّ أَلْوَانَهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ ، قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبَادَةُ فَقَالَ :

شرحـ بنابر نسخه سبحاً بعضی گفته‌اند مقصود اینست که آن پرها را برشته میکشیدندو برای حفاظت بگردن کودکان میآویختند ـ ازمجلسی ره.

٤ـ علی‌بن أبی‌حمزه گوید شنیدم ابوالحسن (ع) میفرمود: هیچ فرشته‌ای نیست که برای امری از طرف خدامأمور شود وفرودآید. جزاینکه نخست‌نزد امام‌آید وآن‌دستوررا به‌او عرضه کند،ومحل رفت و آمد فرشته‌ها ازطرف خدا حضورصاحب امرامامت‌است.

«باب»
در اینکه جن نزد ائمه (ع) آیند و مسائل دین خود را بپرسند و به کارهای آنها رسند

١ـ سعد اسکاف گوید: برای کارهای معمولی خدمت امام باقر (ع) رفتم فرمود شتاب مکن (من پشت در زیر آفتاب) ماندم تا آفتاب مرا سوخت و بدنبال سایه‌ها میگشتم و طولی نکشید که جمعی برمن خارج شدند بمانند ملخهای زرد ودر برآنها جبه‌های وسیع خز مانندی بود وعبادت آنها را نزار کرده بود .

بخدا ازبس‌خوش سیما بودند من‌وضع‌خود را فراموش کردم، و چون خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: من شما را در رنج انداختم ؟ عرض کردم آری بخدا مرا نسبت بوضع خود بفراموشی کشید مردمی که بمن برگذشتند که تاکنون بخوش سیمائی آنان ندیده بودم همه جست ـ‌ك‌مردرا داشتند؛ گویا رنك آنها رنك ملخ‌زرد بود؛ عبادت آنهارا نزار کرده‌بود.

يا سَعْدُ! رَأَيْتَهُمْ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ :اُولَئِكَ إِخْوانُكَ مِنَ الْجِنِّ ، قَالَ :فَقُلْتُ : يَأْتُونَكَ؟ قَالَ : نَعَمْ يَأْتُونَا يَسْأَلُونَا عَنْ مَعالِمِ دِينِهِمْ وَ حَلالِهِمْ وَحَرامِهِمْ .

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْماعِيلَ،عَنِ ابْنِ جَبَلٍ . عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : كُنّا بِبابِهِ فَخَرَجَ عَلَيْنا قَوْمٌ أَشْباهُ الزُّطِّ عَلَيْهِمْ اُزُرٌ وَ أَكْسِيَةٌ ، فَسَأَلْنا أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْهُمْ ، فَقَالَ : هؤُلاءِ إِخْوانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ .

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكافِ قَالَ : أَتَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام اُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ ، فَإِذا رِحالُ إِبِلٍ عَلَى الْبابِ مَصْفُوفَةٌ ، وَإِذَا الْأَصْواتُ قَدِ ارْتَفَعَتْ ، ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمائِمِ يُشْبِهُونَ الزُّطَّ ، قَالَ فَدَخَلْتُ عَلى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِداكَ أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ وَ رَأَيْتُ قَوْماً خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمائِمِ فَأَنْكَرْتُهُمْ ؟ فَقَالَ : أَوَ تَدْرِي مَنْ اُولَئِكَ يا سَعْدُ ؟ قَالَ : قُلْتُ لا ، قَالَ : فَقَالَ : اُولَئِكَ إِخْوانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَا فَيَسْأَلُونَا عَنْ حَلالِهِمْ وَ حَرامِهِمْ وَ مَعالِمِ دِينِهِمْ.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلادِ ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ : أَوْصانِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِحَوائِجَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ فَخَرَجْتُ ، فَبَيْنا أَنَا بَيْنَ فَجِّ الرَّوْحاءِ عَلى راحِلَتِي

فرمود ای سعد آنها را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود آنها برادران جن تواند گوید : گفتم خدمت شما میرسند؟ فرمود . آری ، نزد ما آیند و ازما معالم دین خود را پرسند و از حلال و حرام سئوال کنند.

٢ـ ابن‌جبل از امام صادق (ع) گوید بر در خانه آن حضرت بودیم و قومی برمابیرون آمدند بمانندههای زط (جنسی از اهل سودان و هنود) که لنك و پوششی در برداشتند، ما از امام صادق‌در باره آنها پرسش کردیم، فرمود آنان برادران شیعه‌مذهب شمایند ازجن.

٣ـ سعد اسکاف گوید: میرفتم خدمت امام باقر (ع) و میخواستم اجازه ورود بگیرم و خدمت او برسم بناگاه دیدم شتران با جهازی بر در خانه صف کشیده و ناگهان آوازها برخاست و سپس مردمی عمامه بر سر مانند زطها (سودانی‌ها و هندی‌ها) از در خانه بیرون شدند، من خدمت امام رسیدم و گفتم قربانت امروز دیر بمن اجازه ورود دادید ومردمی دیدم عمامه برسر از خانه بر من بیرون شدند ، من آن‌ها را نشناختم ،

فرمود : ای سعد میدانی این‌ها کیانند ؟گوید گفتم ، نه ، فرمود : این‌ها برادران‌جن شمایند نزد ما می آیند وازحلال وحرام ومعالم دین‌خود پرسش‌میکنند.

٤ـ سدیرصیرفی گوید : امام باقر (ع) نیازمندیهائی را در مدینه بمن سفارش داد ومن از مدینه (بسوی مکه) روانه شدم ودر تنگه روحاء (در سی میلی یا چهل میلی میان مکه ومدینه) برشترخود

إِذَا إِنْسَانٌ يَلْوِي ثَوْبَهُ قَالَ : فَمِلْتُ إِلَيْهِ وَظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانُ فَنَاوَلْتُهُ الْاَدَاوَةَ فَقَالَ لِي : لَاحَاجَةَ لِي بِهَا وَنَاوَلَنِي كِتَاباً طِينُهُ رَطْبٌ ، قَالَ : فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ إِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقُلْتُ : مَتَى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ ؟ قَالَ : السَّاعَةَ وَإِذَا فِي الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا ، ثُمَّ الْتَفَتُّ فَإِذَا لَيْسَ عِنْدِي أَحَدٌ ، قَالَ : ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَقِيتُهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابِكَ وَ طِينُهُ رَطْبٌ فَقَالَ : يَا سَدِيرُ ! إِنَّ لَنَا خَدَماً مِنَ الْجِنِّ فَإِذَا أَرَدْنَا السُّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ .

وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى قَالَ : إِنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْجِنِّ ، كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْإِنْسِ، فَإِذَا أَرَدْنَا أَمْراً بَعَثْنَاهُمْ .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ قَالَ : حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسَى عليه السلام قَالَتْ:رَأَيْتُ الرِّضَا عليه السلام واقِفاًعَلَى بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يُنَاجِي وَلَسْتُ أَرَى أَحَداً ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي لِمَنْ تُنَاجِي ؟ فَقَالَ : هَذَا عَامِرٌ الزَّهْرَائِيُّ أَتَانِي يَسْأَلُنِي وَ يَشْكُو إِلَيَّ ،فَقُلْتُ: يَاسَيِّدِي اُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ ، فَقَالَ لِي : إِنَّكِ إِنْ سَمِعْتِ بِهِ حُمِّمْتِ سَنَةً ؛ فَقُلْتُ : يَاسَيِّدِي اُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ ، فَقَالَ لِي : اِسْمَعِي، فَاسْتَمَعْتُ فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ وَرَكِبَتْنِي الْحُمَّى فَحُمِّمْتُ سَنَةً .

سوار بودم که یك انسانی پر و پا پیچیده بنظر آوردم و بدو رو کردم بگمانم رسید که تشنه است آفتابه را بهاو دادم، گفت نیازی بدان ندارم و او نامه‌ای بمن‌داد که مهر او هنوز تر بود،چون‌نگاه کردم مهر امام باقر(ع)بود ،گفتم چه وقتی این نامه را از آقایت گرفتی ؟گفت هم اکنون وبه ناگاه در نامه مطالبی بود که بمن دستور داده بود و رو بر گردانیدم و احدی را نزد خود ندیدم؛ گوید سپس امام باقر (ع) آمد و خدمتش رسیدم و گفتم قربانت مردی نامه شما را که هنوز مهرش تر بود برای من آورد، فرمود: ای سدیر، ما خدمتکارانی از جن داریم که هروقت شتاب‌داشته‌باشیم آن‌ها را میفرستیم.

درروایت دیگر فرمود : ما را پیروانی است از جن چنانچه پیروانی‌است ازانس و چون کاری‌را بخواهیم آن‌ها را میفرستیم.

٥ ـ حکیمه دختر موسی (امام کاظم ع) گوید امام رضا (ع)رادیدم در انبار هیزم ایستاده و راز می گوید و من دیگری را نمی‌بینم، گفتم ای آقایم باکه راز میگوئی ؟ فرمود این عامرزهرائی است آمده از من پرسش کند و بمن شکایتی دارد گفتم ای آقایم میخواهم کلام او را بشنوم بمن فرمود اگر سخن او را بشنوی یك سال دچار تب میشوی. گفتم ای آقایم دوست دارم کلامش را را بشنوم بمن فرمود گوش بده . گوش دادم و چیزی بمانند صوت زدن شنیدم و تا یك سال دچار تب شدم .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ ؛ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ ، فَهَمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ ، فَأَرْسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ كُفُّوا ، فَكَفُّوا وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ يَنْسَابُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمِنْبَرِ فَتَطَاوَلَ ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَشَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَيْهِ أَنْ يَقِفَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ خَلِيفَتُكَ عَلَى الْجِنِّ وَإِنَّ أَبِي مَاتَ وَأَوْصَانِي أَنْ آتِيَكَ فَأَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ وَقَدْ أَتَيْتُكَ يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ وَمَا تَرَى ؟ فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ وَأَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجِنِّ ، فَإِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ ، قَالَ : فَوَدَّعَ عَمْرٌو أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَانْصَرَفَ . فَهُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْجِنِّ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَيَأْتِيكَ عَمْرٌو ، وَ ذَاكَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ : كُنْتُ مُزَامِلاً لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ ، فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ دَخَلَ عَلَى

٦ـ جابر از امام باقر (ع) فرمود در این میان که امیرمؤمنان بر منبر بود اژدهائی از طرف یکی از درهای مسجد پیش آمد و مردم آهنگ کشتن او را کردند، امیرمؤمنان (ع) کس فرستاد که دست باز دارید و آنها دست باز داشتند آن اژدها سینه سایان آمد تا بمنبر رسید و بر آن دراز کشید و به امیرالمؤمنین (ع) درود گفت و آن حضرت بدو اشارت کرد بایستد تا سخنرانی خود را بپایان رساند و چون سخنرانی خودرا بپایان رساند رو بدو کرد و فرمود: تو کیستی ؟ گفت من عمرو پسر عثمانم که کارگزار شما بود بر جن و پدرم مرده ووصیت کرده خدمت شما برسم و نظر شما را بخواهم ومن نزد شما آمدم یا امیرالمؤمنین بمن چه فرمائی وچه رأی دهی؟

امیرالمؤمنین(ع)باو فرمود: من تورا سفارش‌دهم بتقوای ازخداواینکه بر گردی بجای پدرت درمیان جن کارگزار باشی که تو برجنیان ازطرف من نیابت‌داری.

گوید عمرو باامیرالمؤمنین (ع) وداع کرد وبر گشت واو نائب وی است بر جنیان،من باو گفتم قربانت عمرو بواجب خود عمل‌میکند وخدمت شمامیرسد؟ فرمود: آری.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ مضمون این‌روایت‌از متواترات‌است‌وباب ثعبان درمسجد کوفه‌معروف بوده و گویند بنی‌امیه مدتها فیلی بر آن دربستند تا نام آن‌را بگردانند و باب‌الفیل معروف شد ، ثعبان ماری کلفت و دراز است.

٧ـ نعمان‌بن بشیر گوید من با جابربن یزید جعفی هم کجاوه بودم و چون بمدینه رسیدیم ؟ خدمت امام باقر (ع) رسید و باآن حضرت وداع کرد واز نزد اوشاد بیرون شد تا رسیدیم‌به‌اخیرجه

أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَوَدَّعَهُ وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ مَسْرُورٌ حَتّٰى وَرَدْنَا الْأُخَيْرِجَةَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ قَيْدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ يَوْمَ جُمُعَةٍ ، فَصَلَّيْنَا الزَّوَالَ ، فَلَمّٰا نَهَضَ بِنَا الْبَعِيرُ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طُوَالٍ آدَمَ مَعَهُ كِتَابٌ ، فَنَاوَلَهُ جَابِراً ، فَتَنَاوَلَهُ فَقَبَّلَهُ وَوَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَإِذَا هُوَ : مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ ، وَعَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدُ رَطْبٌ ، فَقَالَ لَهُ : مَتَى عَهْدُكَ بِسَيِّدِي ؟ فَقَالَ : السّٰاعَةَ فَقَالَ لَهُ: قَبْلَ الصَّلاٰةِ أَوْ بَعْدَ الصَّلاٰةِ ؟ فَقَالَ : بَعْدَ الصَّلاٰةِ ، فَفَكَّ الْخَاتَمَ وَأَقْبَلَ يَقْرَؤُهُ وَيَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتّٰى أَتَى عَلَى آخِرِهِ ، ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكاً وَلاٰ مَسْرُوراً حَتّٰى وَافَى الْكُوفَةَ ، فَلَمّٰا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ لَيْلاً بِتُّ لَيْلَتِي ، فَلَمّٰا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ إِعْظَاماً لَهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ وَفِي عُنُقِهِ كِعَابٌ ، قَدْ عَلَّقَهَا وَقَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَهُوَ يَقُولُ : «أَجِدُّ مَنْصُورَ بْنَ جُمْهُورٍ أَمِيراً غَيْرَ مَأْمُورٍ» وَأَبْيَاتاً مِنْ نَحْوِ هٰذَا فَنَظَرَ فِي وَجْهِي وَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً وَلَمْ أَقُلْ لَهُ وَأَقْبَلْتُ أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ ، وَاجْتَمَعَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِ الصِّبْيَانُ وَالنّٰاسُ وَجَاءَ حَتّٰى دَخَلَ الرَّحْبَةَ وَأَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصِّبْيَانِ وَالنّٰاسُ يَقُولُونَ : جُنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ. جُنَّ

فَوَاللّٰهِ مَا مَضَتِ الْأَيّٰامُ حَتّٰى وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى وَالِيهِ أَنِ انْظُرْ رَجُلاً يُقَالُ لَهُ جَابِرُ ابْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ ، فَالْتَفَتَ إِلَى جُلَسَائِهِ فَقَالَ

(بوزن مصغر) و آن اول منزلی است که ازآن بسوی مدینه عدول می کنیم، روزجمعه بود وچون نماز ظهر را خواندیم و شترهای ما ازجا برخاستند بناگاه من مرد دراز قد وگندم گونی را دیدم که با او نامه‌ای بود وآن رابجابر داد، آنرا گرفت وبوسید و بدیده‌های خود کشید وبناگاه برآن نوشته بود از طرف محمدبن علی بجابربن یزید، مداد سیاهی داشت که هنوز تر بود، جابر باو گفت از چه وقت آقای مرا دیدی؟

جواب‌داد هم‌اکنون، گفت پیش از نماز یا بعداز نماز؟ گفت بعداز نماز، مهر نامه‌را برداشت‌و شروع بخواندن آن کرد و روی ترش کرد تا آنرا بپایان رسانید و سپس نامه را بست ومن دیگراو را شاد و خندان ندیدم تا بکوفه رسید وچون وارد کوفه شدیم و من شب‌را گذراندم و بامداد برای احترام‌وی بدیدار اوشتافتم دیدم از درخانه برمن بیرون شد و گلوبندی ازقاب استخوان‌بگردن‌داردو بریك‌نی‌سوار شده ومی گوید:

اجدمنصودبن جمهور امیراً غیر مأمور ــ و شعرهائی از این قبیل می‌خواند، او بروی‌من نگاه کرد ومن بروی او نگاه کردم چیزی‌بمن نگفت و چیزی هم باونگفتم وچون حال اورادیدم گریستم و کودکان و مردم بگرد من واو فراهم شدند و اوهم آمد تاوارد رحبه شد (میدان پهناوری بوده‌در کوفه) و با کودکان می‌چرخید و مردم هم میگفتند جابربن یزید دیوانه شده، بخدا روزی نگذشت که نامه هشام‌بن عبدالملك بوالی کوفه رسید ودرآن نوشته‌بود :

بررسی کن مردی راکه جابربن یزید جعفی گویند؛ گردن بزن وسرش را برای‌من بفرست، او

لَهُمْ : مَنْ جابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ ؟ قالُوا :أَصْلَحَكَ اللهُ كانَ رَجُلاً لَهُ عِلْمٌ وَفَضْلٌ وَحَدِيثٌ وَحَجَّ فَجُنَّ وَهُوَذا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصِّبْيانِ عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ قالَ : فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ فَإِذا هُوَ مَعَ الصِّبْيانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ ، فَقالَ : اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي عافانِي مِنْ قَتْلِهِ ، قالَ : وَلَمْ تَمْضِ الْأَيّامُ حَتّى دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ جُمْهُورٍ الْكُوفَةَ وَصَنَعَ ما كانَ يَقُولُ جابِرٌ .

((باب))

(فِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ اَنَّهُمْ اِذا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ داوُدَ وَ آلِ داوُدَ وَلا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ ، عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَالرَّحْمَةُ وَالرِّضْوانُ)

١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ،عَنْ مَنْصُورٍ،عَنْ فَضْلٍ الْأَعْوَرِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذّاءِ قالَ: كُنّا زَمانَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام حِينَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ كَالْغَنَمِ لا راعِيَ لَها،فَلَقِيناسالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ،فَقالَ لِي : يا أَبا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمامُكَ ؟ فَقُلْتُ :أَئِمَّتِي آلُ مُحَمَّدٍ فَقالَ : هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ أَما سَمِعْتُ أَنا وَأَنْتَ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : مَنْ ماتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمامٌ ماتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً ؟فَقُلْتُ : بَلى لَعَمْرِي وَلَقَدْ

بهم نشینان خودرو کردو گفت جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند اصلحك الله، مرد دانشمند وفاضل وحدیث دانی بود و بحج رفت و دیوانه شد و او اکنون در میدان بزرك سوار نی است و با کودکان بازی میکند.

گوید والی خود بدیدار اورفت ودید با کودکان برنی سوار است و بازی میکند، گفت حمد خدا را که مرا از کشتن اومعاف داشت، گوید چندی نگذشت که منصور بن جمهور بکوفه آمد و آنچه جابر میگفت بجا آورد.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ اجد منصور بن جمهور الخ یعنی دریافت میکنم که منصور بن جمهور امیری است که بدستور کسی نیست ومستبدانه کار میکند واین خبررا ازامام (ع) در ضمن پیشگوئی ها شنیده بوده، منصور بن جمهور از طرف بنی امیه والی کوفه شد یزید بن ولید بعداز عزل یوسف بن عمر در سال ۱۲۶ پس ازوفات امام باقر (ع) اورا بحکومت کوفه گماشت که ۱۲ سال ازوفات امام باقر (ع) گذشته بود.

(باب)

در اینکه ائمه «ع» چون برسر کار آیند بحکم داود و خاندان داود قضاوت کنند و گواه نخواهند

۱ـ ابی عبیده حذاء گوید در دوران امام باقر هنگامیکه وفات کرد ماشیعه چون گله بی چوپان سرگردان بودیم و بسالم بن ابی حفصه (زیدی متعصبی بود که امام صادق اورا لعن وتکفیر کرد) بر خوردیم، او بمن گفت ای ابی عبیده امامت کیست؟ گفتم امامان من آل محمدند، گفت هلاکی وهلاك میکنی، آیا من ونو ازامام باقر (ع) نشنیدیم که میفرمود: هر که بمیرد و بالای سرش امامی نباشد بمردن جاهلیت مرده است.

كَانَ قَبْلَ ذٰلِكَ بِثَلاثٍ أَوْ نَحْوِهٰا دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَرَزَقَ اللهُ الْمَعْرِفَةَ ،فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّ سَالِماً قَالَ لِي كَذٰا وَكَذٰا ، قَالَ : فَقَالَ : يٰا أَبٰا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَايَمُوتُ مِنّٰا مَيِّتٌ حَتّٰى يُخَلِّفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ، وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ،وَ يَدْعُو إِلىٰ مٰادَعٰا إِلَيْهِ ، يٰا أَبٰا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْ مٰا أُعْطِيَ دٰاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمٰانَ ، ثُمَّ قَالَ : يٰا أَبٰا عُبَيْدَةَ إِذٰا قٰامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَكَمَ بِحُكْمِ دٰاوُدَوَسُلَيْمٰانَ [وَ]لَايَسْأَلُ بَيِّنَةً

۲ ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنٰان ، عَنْ أَبٰانٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : لَاتَذْهَبُ الدُّنْيٰا حَتّٰى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنِّي يَحْكُمُ بِحُكُومَةِ آلِ دٰاوُدَ وَلَايَسْأَلُ بَيِّنَةً ، يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهٰا .

۳ ــ مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشٰامِ بْنِ سٰالِمٍ ، عَنْ عَمّٰارٍ السّٰابَاطِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : بِمٰا تَحْكُمُونَ إِذٰا حَكَمْتُمْ ؟ قَالَ : بِحُكْمِ اللهِ وَ حُكْمِ دٰاوُدَ فَإِذٰا وَرَدَعَلَيْنٰا الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنٰا ، تَلَقّٰانٰا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ

گفتم آری بجان خودم ومن خودم درحدود سه روز پیش‌از این خدمت امام صادق رفته بودم و معرفت آنحضرت به‌امامت بمن روزی شده بود ازطرف خدا، ومن به‌امام صادق (ع) گزارش دادم که سالم بمن چنین وچنان گفت فرمود ای اباعبیده امامی از ما نمیرد تابجای خود گذارد کسیکه مانند اوکار کند و بروش او برود و بدانچه او مردم را میخواند بخواند ای اباعبیده براستی مطلب این است که آنچه بداود (ع) داده شد جلوگیر نشد ازآنچه بسلیمان دادند.

سپس فرمود ای اباعبیده چون قائم آل محمد(ع) قیام کند، بحکم داود و سلیمان قضاوت کند و گواه نخواهد.

شرحــ ازمجلسی (ره)ــمقصود ازجمله اخیردو چیز است :

۱ــ اینکه‌فضیلت ومقام امام‌باقروپدرانش(ع) که‌سالم وامثال اوبدان عقیده‌داشتند مانع‌نیست که بفرزندان آنهاهم‌همان‌مقام داده‌شود.

۲ــ آگاهی براینکه امامت محقق نشود مگر باشرائطی که ازآنجمله علم به احوال خلق و دعاوی آنهااست ودانستن‌حق از باطل‌آنها تا بتواندبحکم داود و سلیمان‌قضاوت کندوحق‌رابصاحبش برساند برای‌رد بر سالم و هم عقیده‌های او که معتقد به امامت زید شده بودند و او دارای این اوصاف نبود ؟

۲ــ ابان گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود : دنیا به پایان نرسد تا از نژاد من مردی برآید که به روش‌حکمت‌آل‌داود قضاوت کندو گواه نخواهد،بهر کس حق‌واقعی اورا بدهد.

۳ــ عمار ساباطی گوید به‌امام صادق(ع) گفتم شمااگر حکم‌رواشدید چه‌حکمی میکنید؟فرمود بحکم خدا وحکم داود چون موضوعی بمامراجعه شود که حکم آن نزدما حاضر نباشد روح القدس آنرا بما القاء میکند.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خالِدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ عِمْرانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ جُعَيْدٍ الْهَمْدانِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام ، قالَ سَأَلْتُهُ بِأَيِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ ؟ قالَ : حُكْمِ آلِ داوُدَ . فَإِنْ أَعْيانا شَيْءٌ تَلَقَّانا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ .

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ ، عَنْ عَمّارٍ السّاباطِيِّ قالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : ما مَنْزِلَةُ الْأَئِمَّةِ؟ قالَ : كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ كَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ وَ كَمَنْزِلَةِ آصَفَ صاحِبِ سُلَيْمانَ ، قالَ : فَبِما تَحْكُمُونَ؟ قالَ : بِحُكْمِ اللهِ وَ حُكْمِ آلِ داوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَيَتَلَقّانا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ .

٤ـ جعید همدانی گوید بعلی بن الحسین (ع) گفتم بچه روشی شماقضاوت میکنید؟ فرمود بروش قضاوت آل‌داود واگر ازچیزی درماندیم روح‌القدس بمامیرساند.

٥ ـ عمار ساباطی گوید : به امام صادق (ع) گفتم : مقام ائمه چیست ؟ فرمود چون مقام ذی القرنین و چون مقام یوشع و چون مقام آصف یار سلیمان ، گفت بچه حکم میکنید ؟ فرمود به حکم خدا و حکم آل داود و حکم آل محمد « ص » و روح القدس آن را بما القاء می کند و میرساند .

شرح ـ از مجلسی (ره) بدانکه ظاهر این اخبار این است که چون امام قائم (ع) ظهور کند بدانچه در هر واقعه‌ای خودش می‌داند حکم میکند نه طبق گواه واما امامان پیش‌از او گاهی طبق ظاهر حکم می کردندو گاهی هم‌آنچه رااز واقع می‌دانستند بتدبیر عیان میکردندچنانچه‌امیرالمومنین در بسیاری ازموارد میکرد، این اختلاف روش ازقبیل نسخ وتبدل حکم نیست تااعتراض شود که‌پس ازپیغمبر ماسخی نباشد بلکه بیکی‌ازدو اعتباراست.

۱ـ نسبت ببعضی موارد ازباب تقیه‌است (چنانچه در افطار روزه امام‌صادق نقلشده که فرمود می‌دانستم‌ماه‌رمضان است‌و افطار کردم زیرا افطار یکروز ازماه رمضان و جبران‌آن بقضاء بهتر است از اینکه گردنم زده‌شود).

۲ـ اختلاف اوضاع واحوال جامعه زیرا ممکن‌است پیغمبر(ص) به‌امام دستور داده‌باشد که در صورتیکه مردم بپذیرند و ایجاد تفرق وبرگشت از دین نگردد طبق واقع حکم کند و در غیر این صورت بظاهر حکم کند، یا گفته شود خدا بهر امامی وظیفه مخصوصی داده چنانچه در خبرصحیفه نازله از آسمان گذشت و چون‌همه‌این‌ها راپیغمبر باهم خبرداده است نسخ‌محسوب نیست‌زیرانسخ‌حکم تازه‌ایست برخلاف استمرارحکم پیش که اظهارشده.

شیخ مفید قدس‌سره در کتاب‌المسائل گفته‌اند:

برای امام روا است که بعلم خود حکم کند چنانچه بظاهر گواهی شاهدان حکم میکند و وقتی مشهود علیه‌را برخلاف‌مضمون‌شهادت‌بداند گواهی گواهان را باطل میسازد وبرأی همان‌حکمیرا که طبق واقع خدا به‌او اعلام کرده می‌دهدومن معتقدم که رواست خدا از امام حقیقت را نهان دارد واو بظاهر حکم کند گرچه برخلاف واقع محفوظ نزد خدا تعالی باشد ورواست که خدا گواهان

راست گو و دروغگو را به او بفهماند وحقیقت بر او مکشوف گردد ، جریان امور در این مورد وابسته به الطاف و مصالحی است که جز خدا نمی‌داند و معتقدان به امامت معصوم را در این جا سه قول است:

۱ـ برخی را گمان این است که احکام ائمه (ع) همیشه طبق ظاهر است نه طبق آنچه‌از طرف خدا می‌دانند.

۲ ـ برخی معتقدند که احکام آنها طبق واقع است و بظواهری که در معرض خلاف هستند اعتبار نکنند.

۳ـ برخی راعقیده همانست که‌من گفتم.وخاندان بنی‌نوبخت (ره)در این موضوع‌عقیده‌روشنی‌از خوداظهار نکرده‌اند که بتوان بطوریقین آنرا بآنان‌نسبت داد.

شیخ جلیل امین‌الدین ابوعلی طبرسی طاب‌مرقده در کتاب اعلام‌الوری گفته‌است ، اگر اعتراض شود که اجماع مسلمین براین استکه پس‌از رسولخدا (ص) پیغمبری نیست وشماشیعه امامیه گوئید که چون امام‌قائم (ع) ظهور کند این‌احکام رااجراء کند:

۱ ـ از أهل کتاب جزیه نپذیرد ـ بااینکه جزیه‌اهل کتاب درقرآن ثبت‌است.

۲ ـ هر کس بیست‌سال داشته‌باشد ودردین فقیه نباشد اورا بکشد.بااینکه حرمت‌قتل نفس‌محترم درقرآن ثبت‌است.

۳ـ فرمان‌دهد تا مساجد ومشاهد مشرفه راخراب کنند.ـ بااینکه ساختمان مساجد وحفظ آنها مضمون کتاب وسنت‌است.

٤ـ اوبحکم داود قضاوت کند واز مدعی گواه نجوید.ـ بااینکه بینه درقرآن معتبرشناخته شده وسنت پیغمبراست که برمدعی بینه لازم‌است واز این قبیل احکام منسوب بقائم که در اخبار معتبره شما مندرج‌است،و اثبات این‌روش برای قائم سبب‌نسخ شریعت وابطال‌احکام‌آن میشود وشما قائم‌مقام‌نبوت راثابت دانید گرچه لفظ آنرابزبان نیاورید، ازاین اعتراض چه‌جوابی دارید؟ جواب این‌استکه آنچه را برشمردی درمذهب امامیه ثابت‌نیست مثلا:

دلیلی نیست که امام‌قائم (ع) ازاهل کتاب جزیه نپذیرد وهر بیست ساله‌ای که دردین فقیه نباشد بکشد واگرخبری بدین‌مضمون‌باشد مورداعتماد نیست و اما هدم مساجد ومشاهد ممکن‌است مخصوص بآنقسمت باشد که براساس تقوی ونیت خداپرستی ساخته‌نشده باشد واین موضوع مشروع‌است و خود پیغمبرهم بدان عملکرده واماآنچه روایت‌شده است که بحکم‌آل‌داود قضاوت کند وگواه نخواهداین هم‌قطعی نیست وقابل تردیداست واگرهم‌درست‌باشد تأویلش این‌استکه بعلم خودعمل میکنددرآنچه می‌داند وچون امام یاحاکم چیزی‌را بداند باید بدانچه می‌داند حکم کند وازآن پرسش‌نکند ودراین مورد نسخ‌شریعت نشده‌است.

بعلاوه آنچه معترض گفته که‌امام قائم(ع) خبررا ترك میکند وگوش بگواهی نمی‌دهد اگر درست‌هم باشد نسخ‌قانون شرع‌نیست زیرانسخ در آنجا است که دلیل آن پس از دلیل حکم منسوخ آید وباآن همزمان نباشد واگر دلیل‌حکم مخالف همزمان حکم‌متروك باشد ناسخ آن‌محسوب‌نشود گرچه مخالف‌معنای آن‌باشدوازاین رو مااتفاق داریم که‌اگرخدا سبحانه فرماید احکام‌تعطیل‌درشنبه‌را

تافلان وقت مراعات کنید وسپس رعایت نکنید این حکم بعدم رعایت نسخ نیست زیرا دلیل رافع همزمان دلیل مثبت حکم رعایت است، چون این حکم کلی درست باشد وما می‌دانیم که پیغمبر (ص) بما اعلام کرده است که قائم از اولادش را واجبست پیروی کرد هرچه حکم کند باید پذیرفت در این صورت اگر ما درك وجود و ظهور امام قائم را کردیم و او احکامی مخالف احکام پیش بما نمود این عمل به حکم ناسخ نیست زیرا نسخ شامل موردی که دلیل مخالف همزمان حکم سابق باشد نمیشود ـ پایان نقل از مجلسی «ره».

در این جا توجه بچند نکته لازم است :

۱ـ احکامیکه روی عنوان خاصی تشریع شده است ووضع زمان وحال مکلفین درحساب شرائط آن محسوب میشوند و بوسیله ارتفاع عنوان یا تحول اوضاع موضوع آنها از میان میرود ، بسیاری از موارد مذکوره در کلام شیخ مفید(ره) از این قبیل است مثل جزیه اهل کتاب ـ جزیه درحقیقت یك مال الصلحی استکه طبق عقد قرارداد پیغمبر یاامام یاحاکم نافذ وشرعی اسلام با کفار صاحب کتاب بسته میشود وعقد این قرارداد وفق مصالح ومقتضیات زمانست اگر روزی امام صلاح ندید که عقد وپیمان جزیه باکافر کتابی بندد وبا او بوضع دیگری عمل کرد هیچ ربطی به نسخ ندارد و مخالفت باقرآن واحکام باقیه دین نشده است تامحتاج به این تکلفات باشد ، مثل اینکه پیغمبر اسلام هنگام هجرت بمدینه با یهود مدینه عقد وپیمان صلح بست و قرارداد مالی هم درضمن آن بود وبعد ازاینکه یهود آنرا نقض کردند دیگر زمینه‌ای برای تجدید آن بوجود نیآمد واین از باب نسخ احکام نبوده ومثل اینکه: پیغمبر در آخر ایام زندگی خود وتسلط کامل بر جزیرةالعرب تجدید عقد جزیه را با اهل کتاب در جزیرةالعرب ملغی کرد واین مضمون جزء مهمات نصوص وصایت آنحضرت ضبط است که:

لایجتمع فی جزیرة العرب دینان ـ دو دین در محیط جزیرةالعرب جمع نشوند ، یعنی جزیرةالعرب تنها باید مسلمان نشین باشد ویهود ونصاری درصورت عدم قبول اسلام از آن بیرون رانده شوند، این نص صایت پیغمبر اسلام در آخرین ایام زندگانی او مورد اتفاق است وعمر در اجرای آن پا فشاری بسیاری کرد و این اصل محفوظ بود ودر این دوره‌های اخیر دولت سعودی آنرا نقض کرد و بوسیله عقد پیمان نفتی با شرکت آرامکو جمعی کفار مسیحی را در سرزمین جزیرة العرب مستقر ساخت دراین جا این اعتراض پیش میآید: دولتی که بنام دین وبعنوان امر بمعروف ونهی از منکر وبه استناد احادیث مبهم وقابل تفسیری قبور امامان شیعه را خراب میکند ودر مسجدالحرام ومسجد النبی وسائل مزاحمت حجاج رافراهم میسازد که مثلا روی خاك «تربت» سجده نکنند ودست ولب بضرائح و قبور نرسانند وفلان زیارت نامه رانخوانند یا فلان کتابرا باخود نداشته باشند چگونه این اصل مسلم اسلامی و این وصیت صریح پیغمبر اسلام را نقض کرده وخارج از اسلام را براراضی زرخیز جزیرةالعرب مسلط نموده است.

۲ـ موضوع کشتن بیست ساله‌ای که مسائل دین را یاد نگرفته است که به تفقه دردین تعبیر شده ـ تفقه دردین ازنظر تعبیر قرآن فهم واعتقاد بدین است وبا وجود وسائل تبلیغ ورفع عذر هر کس در سن بیست سال دین رانفهمیده و باآن آشنانشده جز معاند و مخالف اسلام نیست واگر ازنظر مقررات اسلامی محکوم به اعدام شود نقض قانون قرآن و اسلام نباشد و دراین عصرهم محکمه نافذ و مطاع

اسلامی وجود ندارد وگرنه بسیاری از بیست ساله‌ها که در محیط اسلام شلنك میزنند محکوم بکفر و ارتداد ومستحق اعدامند.

۳ـ موضوع هدم مساجد ومشاهد ازدو نظر است:

۱ـ ازنظر اینکه این‌ها اعتبار معبددارند ووسیله اقامه جمعه وجماعت هستند وبا ظهور امام قائم که همه افرادمسلمین اززن ومرد مقیدبجمعه وجماعت میشوند دیگرهیچ ساختمانی نمی‌تواند افراد نماز خوان واجتماعات جمعه را درخود جای‌دهد این‌است که این ساختمان‌ها بی‌استفاده میشود و امام قائم «ع» آنهارا خراب‌میکند وبجای آن میدانهای وسیع وآماده برای‌اقامه جمعه وجماعت میسازد.

۲ـ بسیاری ازمساجد ومشاهد طبق هندسه‌اسلامی ساخته نشده‌است و بلکه بهم‌چشمی با کلیسا های مسیحی ساخته شده وکلیساهای مسیحی هم‌بهم چشمی بامعابد بت‌پرستان ساخته شده‌است و چون بررسی عمیقی بمیان‌آیدبرخی مساجد ومشاهدهمان‌نقشه ساختمانهای بت‌پرستان وتجدید هیکلهاومعابد بت‌پرستان روم ویونان است وبا وضع‌عبادت عمومی وساده اسلامی مناسبتی ندارد واگرحکومت نافذ واسلامی واقعی برپا شود آنرا خراب میکند.

یابتعبیر شیخ بزرگوار طبرسی غالب‌مساجد موجوده برخلاف تقوی ودستور خداوندسبحان بنا شده وغرض بانیان آن‌قربت ومحض انجام عبادت‌نبوده است ودرشمار مسجد ضرارند که پیغمبر اسلام دستورخراب کردن‌آنرا صادرنمود وقرآن بوضع‌بلیغی‌ازآن مسجدنکوهش‌وانتقادکرد (۱۰۷ـالتوبه) وآن کسانیکه مسجدی برگرفتند و ساختند بمنظور زیان بجامعه اسلامی واز راه کفر ورزیدن‌وبرای تفرقه میان مسلمانان وبحساب کمین‌گاه و توطئه خانه برای کسانیکه باخدا ورسولش در نبردنداز دوران پیشین و بازهم سوگند می‌خورند که ماجز نیت خیر ونیکی نداریم بااینکه خداگواهست که آنها دروغ می‌گویند .

دراین جا بهتراست‌نقشه وهندسه مسجد سازی پیغمبررا نقل‌کنیم وداستان ساختمان مسجد ضرار وهدف آن وسرانجام آنراهم نقل‌کنیم.

راجع‌بقسمت اول ـ درسیره‌ابن‌هشام ج۱ ص۲۹۸ گوید: رسولخدا (ص) به‌ابوایوب‌انصاری واردشد و از میدانی که جلوخانه او بود پرسش‌کرد که‌ازکیست؟معاذبن عفراء گفت یا رسول‌الله آن ازآن سهل‌وسهیل دوفرزندیتیم عمرواست که درکفالت من‌هستند، من‌آنهارا برای‌شما راضی می‌کنم، آنرا مسجد خودساز و رسولخدا(ع) دستور داد درآن مسجدی ساختند وپیغمبر درخانه ابوایوب‌بود تامسجد و اطاقهای سکنای‌آن ساخته شد، رسول‌خدا (ص) برای‌تشویق مسلمانان بدست خود در آن کارمی‌کرد و مهاجر وانصار در ساختمان‌آن شرکت‌کردند وبدان عادت نمودند.

دربعضی اخبار است که پیغمبر دیواری بایك خشت ونیم‌دور مسجد کشید به‌ارتفاع یك‌قامت‌چون هواگرم شد به‌درخواست مسلمانان ستونهائی از تنه درخت خرما درآن نصب کردند وروی‌آن‌چوب بستی ساختند که آفتاب برچهره حاضران مسجد نتابدوچون زمستان رسید و باران بارید نمازگزاران از چکیدن باران بر سر خود در حال نماز شکایت کردند و درخواست کردند که پیغمبر اجازه دهد سقفی برای مسجد بسازند که باران بر سر آنها نریزد آنحضرت اجازه نداد و فرمود : نه ، همان سایبانی باشد چون سایبان موسی «ع» ، منظور پیغمبر از این سادگی مسجد دو چیز بوده است :

اول اینکه ساختمان مسجد تا حد قدرت عمومی ساده و مختصر باشد که همه طبقات مردم باآن انس گیرند و آنرا درعهدهٔخود شناسند و عظمت بنای مسجد مردمرا بخود مشغول نکند وازهدف و مقصدمسجد که عبادت وآموزش وپرورش است بازندارد.

دوم آنکه مردم مسجد را بحساب یك‌مرکز عمومی بدانند و خود را بحساب یك سرباز ودانش آموز که باید آماده باشد در هرحالی و بهر وضعی انجام وظیفه کند و برای انجام وظیفه عبادت و آموزش امور دین وسائل راحت و آسایش و تجمل در نظر نگیرد، زیرا این وسائل برای عموم و برای همه وقت فراهم نیست و اگر مسلمانان بدان عادت می کردند ـمانندامروزـدر صورت عدم وجود آن دست از انجام وظائف خود میکشیدند و مثلا میگفتند شرائط تکلیف موجود نیست .

ودر قسمت‌دوم سیره ابن‌هشام ج۲ ص۳٤۱ چنین میگوید رسولخدا (ص) ازجنك تبوك بر گشت و آمد تا رسید به ذی‌اوان که شهری بود در مسافت یك ساعت راه تا مدینه، اصحاب مسجد ضرار در وقتی که آماده سفر برای تبوك میشد آمده بودند خدمت آنحضرت ودرخواست کرده‌بودند که یارسول‌الله ما مسجدی ساختیم در کنار شهر مدینه برای بیماران و حاجتمندان و برای شب‌های بارانی و شبهای سرد زمستانی وما دوست داریم که شما بیائید درآن نمازی بخوانید(به‌اصطلاح‌امروز آنرا افتتاح کنید ومقصودشان ترویج مسجد بوده و تشویق مردم برای جمع شدن در آن و تکمیل توطئه ای که در نظر داشتند) .

پیغمبر درجواب فرمود من درسر سفرهستم ودرکار آماده کردن‌قشون تبوکم، یاهرچه فرمود بعد اضافه کرد که اگر انشاءالله برگشتیم نزد شمامی آئیم و برای‌شما درآن نماز می خوانیم و چون در هنگام مراجعت بذی‌اوان رسید گزارش آن مسجدبوی داده‌شد .

رسولخدا (ص) مالك‌بن دخشم رااز بنی‌سالم بن‌عوف و معن‌بن عدی‌را از بنی‌عجلان خواست و فرمود بروید باین مسجدی که اهل آن‌ستمکارند وآنرا ویران کنید وبسوزانید وآنها شتافتندتابقبیله بنی‌سالم‌بن‌عوف تبارمالك بن‌دخشم رسیدند ومالك‌بمعن گفت‌بمن‌مهلت‌بده تااز خانه‌ام‌آتشی بیاورم وبه خانه خودرفت وشاخه خرمائی را شعله‌ورساخت وبه دست گرفت وبا هم‌دویدندتاواردآن‌مسجد شدند و درحالی که مردم‌آن دروی‌جمع‌شده‌بودند آنرا سوزانیدند و ویران کردند وجمعیت‌آن پراکنده‌شدند ودرباره آنهاآیات معروفه قرآن‌نازلشد که:

وآنکسانیکه مسجدی برپاکردند برای‌زیان و کفروتفرقه مسلمانان ـ تاآخرداستان وآنها که این‌مسجد رابنا کردند دوازده‌تن بودند:

۱ـ خذام‌بن خالد ازبنی عبیدبن زید یکی از خاندانهای تیره عمروبن عوف که ازخانه اومسجد شقاق جدا شده بود.

۲ـ ثعلبة‌بن حاطب ازبنی‌امیة بن‌زید.

۳ـ معتب‌بن قشیراز بنی‌ضبیعة‌بن زید.

٤ـ ابوحبیبة‌بن ازعر ازبنی ضبیعة‌بن زید .

٥ـ عبادبن حنیف برادر سهل‌بن حنیف‌از بنی‌عمروبن عوف.

٦ـ جاریة‌بن عامر ودوپسرش مجمع‌وزید.

۹ـ نبتل‌بن حارث ازبنی‌ضبیعه.
۱۰ـ بحزج از بنی ضبیعه .
۱۱ـ بجادبن عثمان ـ ازبنی ضبیعه.
۱۲ـ ودیعةبن ثابت ازبنی‌امیه تیره ابی‌لبابةبن‌عبدالمنذر .

از شدت عملی که پیغمبر راجع بویران کردن مسجد ضـرار از خود نشان داد و از انتقـاد شدید قرآن نسبت بدان، بخوبی روشن‌است که قصد وهدف هر کاری تا چه‌اندازه درباره آن‌مؤثراست.

٤ ـ موضوع قضاوت آل داود که مضمون این اخبار است .

مسئله قضاوت درموارد نزاع واختلاف یکی‌از مهمات مسائل اجتماعی ودینی است زیرا وحدت وآرامش و خوشبینی در میان افراد جامعه پایه ومایه حسن تفاهم وهمکاری ویاری در امور زندگـی است و این درصورتی است که نزاع واختلافی درمیان نباشد،نزاع واختلاف برپایه جهل ونادانی‌بحق است، یابرپایه طمع وزورگوئی وفساد اخلاق واین هردو پایه قابل‌اصلاح واز میان برداشتن هستند ، بااجرای یك برنامه تعلیمات عمومی ممکن است همه افراد بحقوق وحدود خود واقف شوند و ازاین راه اختلافی بمیان نیاید و با پرورش عمومی و صحیح و برنامه اقتصادی خوبی می‌توان فساد راریشه کن کرد و بنابراین انتظاریك اجتماعی که نزاع در آن نباشد بی‌جا نیست و باریشه کن شدن‌نزاع و اختلاف،موضوع‌قضاوت ازمیان برداشته میشود، توسعه دادگستری وپهن کردن دستگاه قضائی‌یکی‌از نشانه‌های شیوع‌فساد دراجتماع ومخصوصاً درهیئت حاکمه‌است.

درحقیقت قوه قضائیه برای کوتاه کردن و بریدن‌نزاع است ولی وضع دادگستری امروز بر اساس تولید نزاع وادامه دادن بآنست زیرا جمع کثیری بنام کارمندان اداره ووابسته های قضائی از وکیل ووزیر از این دستگاه استفاده میکنند و مسلم‌است که دراسلام اساس قضاوت روی بینه و قسم بوده زیرا درمحیط جهل و بی‌سوادی که درعربستان حکمفرما بوده‌جز بااین دواصل برای‌رفع‌دعاوی بااصل دیگری نمی‌توان قضاوت‌را اجراء کرد.

این‌دو اصل هم‌ساده وهم عمومی وهم درمیان مردم عرب ازدوران جاهلیت معمول ومورد توجه بودند وپیغمبرهم ازآنها استفاده کرد و آنهارا امضاء نمود ومی‌توان گفت موضوع‌بینه ویمین‌بعنوان یك‌وضع عرفی ومعمول برای‌رفع نزاع موردامضاء شارع‌اسلام گردیده و اسلام آنرا بخصوص‌تشریع نکرده و بنابراین اگر یك‌اصل واقع بین‌تری در میان مردم بوجودآید، با این اصل امضائی منافات ندارد وبهرحال نه‌وجود اصل دستگاه قضائی درجوهر مسلمانی دخالتی دارد ونه وسائل اجرای آن ، منظور تشخیص وتعیین هرچه دقیق‌تر حق وواقع است.

دراین صورت موضوع عدم حاجت امام‌قائم‌درفصل دعاوی به‌بینه وعدم مراجعه‌بآن بهیچوجه‌نسخ حکمی نیست و چنانچه در صورتیکه در جامعه اسلامی زیر سر پرستی امام قائم موضوع نزاع و اختلاف میان افراد بکلی ریشه کن شود و دستگاه قضائی از بن ملغی گردد نسخی و مخالفتی بااحکام اسلام نشده است .

دردستگاه‌داود وسلیمان وسائلی‌برای تشخیص حق وواقع میان دوطرف‌دعوی معروف بوده‌است که بعضی مانند کرامت و اعجاز بوده است مانند زنجیر معروف عدالت داودی که طرفین برابر آن‌می رفتند وهر کس حق میگفته دستش بآن میرسیده وهر که خلاف حق میگفته‌دستش بآن‌نمیرسیده واگر امام‌زمان بدین‌طریق حق وباطل راتشخیص دهد موضوع‌غیرقابل قبولی‌نیست.

(بابُ)

أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللهِ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الدَّيْلَمِ قَالَ : سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ ـ وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ـ : عَجَباً لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ، فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا وَيَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتُهُ، فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَمِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ ، أَفَيَرَوْنَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدَوْا وَجَهِلْنَا نَحْنُ وَضَلَلْنَا ، إِنَّ هٰذَا لَمُحَالٌ .

(باب)

دراینکه سرچشمه علم از خاندان آل محمد (ع) است

١ـ یحیی‌بن عبدالله ابی‌الحسن صاحب الدیلم گوید: ازامام صادق (ع) شنیدم، دربرابر جمعی‌از اهل کوفه که نزد اوبودند میفرمود:

شگفت ازاین مردم است که دانش خودرا همه از رسولخدا (ص) گرفته‌اند و بدان عملکرده‌اند وخود را رهبری شده دانند و معتقدند که خاندان او از علم او برنگرفتند، ماخاندان اوهستیم‌وذریه او، در خانه‌های ماوحی نازل‌شده وازنزد ماعلم بآنهارسیده، آیا نظردارند که‌آن‌ها میدانند وهدایت شده‌اند وما ندانیم وگمراه‌هستیم؟براستی که این‌محالست.

شرحـ سیدبن طاوس (ره) درکتاب طرائف‌از ابن‌الخطیب اعلم علمای اشعریه نقل کرده است که در کتاب اربعین خودگفته علی (ع) اعلم‌صحابه است زیرا دراصل آفرینش خوددر نهایت هوش وفهم و استعداد بوده برای درك‌علم و محمد (ص) افضل فضلا واعلم علما بوده و علی (ع) نهایت حرص‌را درطلب‌علم‌داشته ومحمد(ص)هم‌نهایت حرص‌را درتعلیم اوداشته.

وبا این‌حال علی (ع) ازکودکی دردامن محمد (ص) زیسته و در مردی خودداماد اوشده وهمه وقت در خدمت اوبوده و معلوم است شاگرد بسیار تیزهوش و حریص بآموزش واستاد درنهایت فضل و حریص بآموختن و با این پیش‌آمد که این شاگرد از زمان کودکی پیوسته‌درخدمت‌این‌استادبوده و در هروقت از او استفاده کرده بدرجات عالیه‌علم نائل شده ، این یك‌بیان اجمالی‌است برای اثبات اینکه علی(ع) اعلم صحابه بوده‌است.

ولی ابوبکر دردوران پیری خدمت پیغمبررسید وآن وقت هم نمیتوانست همیشه آن حضرت را ملاقات کند شبانه‌روزی یکبار مدت کمی خدمت او میرسید و علی (ع) در کودکی خدمت او بودو گفته‌اند علم درکودکی‌چون نقش در حجرثابت‌میماند وعلم‌در بزرگسالی‌چون نقش درکلوخ زوداز

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حُصَيْرَةَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ : لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام بِالثَّعْلَبِيَّةِ وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلاءَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام : مِنْ أَيِّ الْبِلادِ أَنْتَ ؟ قَالَ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، قَالَ : أَمَا وَاللهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام مِنْ دَارِنَا وَ نُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي ، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا ، فَعَلِمُوا وَجَهِلْنَا ؟! هذَا مَالَا يَكُونُ .

دست میرود و از آنچه گفتیم ثابت شد که علی «ع» از ابی بکر اعلم بوده است انتهی ـ نقل از مجلسی «ره» .

من می گویم ـ که از این حدیث چنین معلوم میشود که در زمان امام صادق (ع) مردم بسی انصافی از طرف حکومت‌های وقت برعلیه ائمه تبلیغ میکردند و در نزد مردم عوام آن‌هارا بجهالت و بلکه ضلالت متهم مینمودند.

۲ـ حکم‌بن عتیبه گوید مردی در ثعلبیه حسین‌بن علی (ع) را ملاقات کرد و آن حضرت بسوی کربلا میرفت؛ خدمت آن‌حضرت رسید و براو سلام داد، حسین (ع) باو فرمود، تو از کدام شهری ؟ گفت از اهل کوفه هستم؟ فرمود: ای برادر اهل کوفه بخداسوگند اگر درمدینه تو را میدیدم ، اثر جبرئیل (جای پای او) را در خانه خود و نزول اورا برای وحی بجدم بتومینمودم ، ای برادر اهل کوفه ! مردم از نزد مادانش را برگرفتند و از سر چشمه علم خاندان ما شربت علم نوشیدند ، آیاآنها دانستند و ما ندانستیم ؟ این چیزیست که شدنی نیست .

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ اثرجبرئیلـ یعنی جائیکه درآن می‌ایستاد و اجازه میگرفت که نزد رسولخدا (ص) رود وآن محل تاکنون معروف است ودریکه نزدیك آنست باب جبرئیل گویند، یا محل مخصوصی درخانه آنها بوده که معروف بمحل‌جبرئیل بوده یاجای پای اومانند مقام‌ابراهیم در خانه وجودداشته است.

((بابٌ))

اَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِ فِي يَدِالنَّاسِ اِلّا ماخَرَجَ مِنْ عِنْدِالْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَاَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بـاطِلٌ

۱ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ هاشِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى : عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قالَ : سَمِعْتُ أَباجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النّاسِ حَقٌّ وَلا صَوابٌ وَلا أَحَدٌ مِنَ النّاسِ يَقْضِي بِقَضاءٍ حَقٍّ إِلّا ما خَرَجَ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِذاتَشَعَّبَتْبِهِمُ الْاُمُورُ كانَ الْخَطاءُ مِنْهُمْ وَالصَّوابُ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام .

۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِابْنِأَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُثَنّى، عَنْ زُرارَةَ قالَ : كُنْتُ عِنْدَأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِالْكُوفَةِيَسْأَلُهُ عَنْقَوْلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَلُونِي عَمّا شِئْتُمْ ، فَلا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ ، قالَ : إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ إِلّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَلْيَذْهَبِ النّاسُ حَيْثُ شاؤُوا ، فَوَاللهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلّا مِنْ هٰهُنا ، وَأَشارَ بِيَدِهِ إِلى بَيْتِهِ .

(باب)

در اینکه چیز حقی دردست مردم نیست جز آنچه از نزد ائمه (ع) بیرون آمده وهرچه از نزد آنها نباشد باطل است

۱ـ محمدبن مسلم گوید از امام باقر (ع) شنیدم میفرمود: درنزد هیچکس حق ودرستی نیست و هیچکس به‌درستی قضاوت نکند جز آنچه از ما خاندان بیرون شده‌است وچون کارهابر آنها پـریشان میشد خطاء از آنها بود ودرست ازعلی(ع) بود .

شرح ـ ازمجلسی (ره)ـ خودعامه هم از طرق بسیاری روایتکرده‌اند که علی باحق‌استوحق باعلی هرجا بچرخد وابن ابی‌الحدید آن‌را صحیح دانسته وبطرق بسیاری روایتکرده‌اند که پیغمبر فرموده قضاوت کننده‌ترین شما علی‌است.

۲ـ زراره گوید: من نزد امام باقر (ع) بودم، مردی ازاهل کوفه ازآن حضرت راجع بقول امیرالمؤمنین (ع) پرسید که «بپرسید ازمن هرچه خواهید وچیزی ازمن نپرسید جز آنکه شمارا ازآن خبردهم» امام باقر(ع) فرمود براستی مطلب اینستکه هیچکس علمی‌ندارد جز آنکه ازنزد علی(ع) بیرون آمده، مردم هرجـا خواهند بروند، بخداسوگند، که علم حق ودرست‌نیست جزاز اینجا(بادست اشاره بخانه خود کرد).

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ ابن‌عبدالبر درکتاب استیعاب ازجمعی ازروات ومحدثین نقلکرده‌است احدی ازصحابه نگفته‌است «سلونی» جزعلی‌بن ابیطالب(ع).

۳ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ : شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلَاتَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً إِلَّا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ لِي : إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللهُ : «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَاهُمْ بِمُؤْمِنِينَ» فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَلْيُغَرِّبْ ، أَمَا وَاللهِ لَايُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه السلام .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِالزِّنَا تَجُوزُ ؟ فَقَالَ : لَا ، فَقُلْتُ : إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ لَاتَغْفِرْ ذَنْبَهُ ، مَاقَالَ اللهُ لِلْحَكَمِ « إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ » فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِيناً وَشِمَالاً ، فَوَاللهِ لَايُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه السلام .

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ بَدْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سَلَّامٌ أَبُوعَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيُّ ، عَنْ سَلَّامِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَخْزُومِيِّ قَالَ : بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ

۳ـ امام باقر(ع) بسلمة‌بن کهیل وحکم‌بن عتیبه فرمود بمشرق بروید یامغرب علم‌درست به‌دست نیآورید جز آنچه ازنزد ماخاندان بیرون‌آمده است .

٤ـ ابی‌بصیر گوید: امام (ع) بمن‌فرمود، براستی حکم‌بن عتیبه ازآن‌ها استکه خدادرباره آن ها فرموده است (۸ـ البقره) و برخی مردمند که می گویند گرویدیم بخدا و روز قیامت و نیستند معتقد بدان، بمشرق رود حکم یابمغرب هلا بخدادست او بعلم نرسد جز از خاندانیکه جبرئیل بر آن ها نازل‌شده است .

شرحـ ازمجلسی(ره) سلمة‌بن کهیل وحکم هردوزیدی‌مذهب بودند وازفقهای عامه‌اند واخبار بسیاری ازعامه‌درلعن ومذمت آن‌ها وارد شده‌است.

۵ـ ابی‌بصیر گوید ازامام باقر (ع) پرسیدم که گواهی زنازاده رواست؟ فرمود: نه، گفتم حکم بن عتیبه آن‌را روا ونافذ می‌داند فرمود، بارخدایا گناه اورا نیامرز، خدا بحکم‌نفرموده است‌که(٤٤ الزخرف) براستی که آن‌قرآن یادآوری برای‌تو وقوم تواست، برودحکم براست‌ـ ... بجدانعم‌اخذ نشود جزاز خاندان رسول(ص) که جبرئیل بر آن‌ها نازل شده است.

٦ـ سلام‌بن سعیدمخزومی گوید، دراین میان که‌من‌نزدامام‌صادق (ع) نشسته بودم عبادبن کثیر، عابد بصریان وابن شریح فقیه ومفتی اهل‌مکه خدمت‌آن‌حضرت آمدند ومیمون قداح آزاد کرده امام

عَلَيْهِ‌السَّلامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبّادُ‌بْنُ كَثِيرٍ عابِدُ أَهْلِ‌الْبَصْرَةِ وَابْنُ شُرَيْحٍ فَقِيهُ أَهْلِ مَكَّةَ وَعِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه‌السلام مَيْمُونٌ الْقَدّاحُ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام ، فَسَأَلَهُ عَبّادُ‌بْنُ كَثِيرٍ فَقالَ : يا أَبا عَبْدِاللهِ فِي كَمْ ثَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ‌اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله ؟ قالَ : فِي ثَلاثَةِ أَثْوابٍ : ثَوْبَيْنِ صُحارِيَّيْنِ وَثَوْبٍ حِبَرَةٍ؟ وَ كانَ فِي الْبُرْدِ قِلَّةٌ فَكَأَنَّما ازْوَرَّ عَبّادُ‌بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذٰلِكَ ، فَقالَ : أَبُوعَبْدِاللهِ عليه‌السلام إِنَّ نَخْلَةَ مَرْيَمَ عليها‌السلام إِنَّما كانَتْ عَجْوَةً وَنَزَلَتْ مِنَ السَّماءِ ، فَما نَبَتَ مِنْ أَصْلِها كانَ عَجْوَةً وَما كانَ مِنْ لُقاطِها(بها)، فَهُوَ لَوْنٌ ، فَلَمّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ قالَ عَبّادُ‌بْنُ كَثِيرٍ لِابْنِ شُرَيْحٍ : وَاللهِ ما أَدْرِي ما هٰذَا الْمَثَلُ الَّذِي ضَرَبَهُ لِي أَبُوعَبْدِاللهِ ، فَقالَ ابْنُ شُرَيْحٍ : هٰذَا الْغُلامُ يُخْبِرُكَ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ - يَعْنِي مَيْمُوناً - فَسَأَلَهُ فَقالَ مَيْمُونٌ : أَما تَعْلَمُ ما قالَ لَكَ؟ قالَ : لا وَاللهِ ، قالَ : إِنَّهُ ضَرَبَ لَكَ مَثَلَ نَفْسِهِ فَأَخْبَرَكَ أَنَّهُ وَلَدٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ‌اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعِلْمُ رَسُولِ‌اللهِ عِنْدَهُمْ ، فَما جاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ صَوابٌ وَ ما جاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ فَهُوَ لُقاطٌ

باقر(ع) هم نزد آن‌حضرت بود، عبادبن كثير به‌امام صادق عرضكرد يااباعبدالله رسولخدا (ع) رادر چند جامه كفن كردند؟

فرمود درسه جامه دوبردصحارى بافت (صحار-بضم-قريه‌ايست دريمن كه‌برد يمن رابدان‌نسبت مى‌دادند) وبك جامه حبره ازبر اى يمن وبرد كمياب‌بود، گويا عبادبن كثير ازاين جواب روى در هم كشيد وآن را نپسنديد.

امام صادق (ع)فرمود: براستى نخله‌مريم(كه عيسى‌رادرسايه آن‌زائيدوخطاب‌رسيد ازآن‌بتكاند وبخورد) خرماى عجوه‌بودواز آسمان آمده‌بود وهرچه ازريشه آن روئيده بود عجوه‌بود (عجوه‌يكى ازبهترين انواع خرماى مدينه‌است وپيغمبر نخله آن‌را كاشته) وآنچه هسته آن‌را ازاينجا و آنجاجمع كرده‌كاشتندنوع ديگر بود وخرماى دقل‌بود.

وچون ازحضور امام بيرون شدند عبادبن كثير به‌ابن شريح گفت بخدا اين مثليكه امام صادق (ع) براى‌من زد نفهميدم، ابن‌شريح گفت، اين‌غلام (يعنى ميمون‌قداح) بتوخبرميدهدزيرااوهم‌پرورده آنهااست، عباد ازميمون قداح پرسيد، ميمون گفت نفهميدى بتوچه گفت؟ گفت: نه ، بخدا، گفت او براى خود مثلى‌زد و بتو خبرداد كه او ازفرزندان رسولخدا (ص)است وعلم رسولخدا (ص)نزداولاد اواست؛ هرچه از نزداولاد او بيرون‌آيد درست است و هرچه از نزد ديگران باشد ازاينجا وآنجا از سر خاشاكها جمع‌شده.

شرح- ازمجلسى (ره) « فانه منهم» يعنى‌ازآزادشدگان‌يابندگان آنهااست كه‌ازآنهامحسوب شود يااز خواص وعارفان به‌اسرارآنهااست،

((بابٌ))
فيما جاءَ أنَّ حديثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ

۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَايُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْنَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْعَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، فَمَاوَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَلَانَتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ ، وَ مَااشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَايَحْتَمِلُهُ ، فَيَقُولُ : وَاللهِ مَاكَانَ هٰذَا ، وَاللهِ مَا كَانَ هٰذَا ، وَالْإِنْكَارُ هُوَالْكُفْرُ .

۲ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسىٰ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْماً عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَقَالَ : وَ اللهِ لَوْعَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَافِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَىٰ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بَيْنَهُمَا ، فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ ، إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَايَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، فَقَالَ : وَ إِنَّمَا عَنَىٰ سَلْمَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلِذٰلِكَ نَسَبَتْهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ .

(باب)
در آنچه وارداست که حدیث آنان سخت است وسختگیر

۱ ـ امام باقر(ع) فرموده رسول خدا(ص) فرموده براستی حدیث آل محمد صعب است ومستصعب بدان ایمان نیاورد جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا بنده‌ایکه خدا دلش را به ایمان آزموده، آنچه از حدیث آل محمد (ص) بشما رسید ودلنشین شما گردید و آنرا فهمیدید آنرا پذیرا شوید، آنچه را دل شما نگرفت و آن را نفهمیدید آنرا بخدا ورسولش وبعالم از آل محمد(ص) برگردانید، هلاکت دراینجا استکه برای یکی ازشما آنچه را تحمل ندارد ونمی‌تواند بفهمد بازگویند واو بگوید بخدا این نمیشود، بخدا این نمی‌شود. انکار همان کفر است.

۲ ـ امام صادق(ع) فرمود یك‌روز نزد علی‌بن الحسین (ع) تقیه یادآور شد، فرمود بخدا اگر ابوذر آنچه را دردل سلمان بود می‌دانست اورامیکشت بااینکه رسولخدا (ص) آن دو را باهم برادر کرده بود، پس درباره مردم دیگرچه گمانی میبرید، براستی علم علماء دشوار وسختگیر است تحمل آنرا ندارد جز پیغمبرمرسل یافرشته مقرب یابنده‌ایکه خدا دلش را به‌ایمان آزموده است.

پس فرمود همانا سلمان ازعلماء است چون مردیست ازما خاندان و از اینرو او را در ردیف علماء یاد کردم.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ ، إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَ فَى اللهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا فَفِي النَّارِ خَالِداً مُخَلَّداً .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عليه السلام : «حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ » فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عليه السلام ـ أَيْ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ وَلَا مُؤْمِنٌ ـ أَنَّ الْمَلَكَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مَلَكٍ غَيْرِهِ وَالنَّبِيُّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى نَبِيٍّ غَيْرِهِ وَالْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ جَدِّي عليه السلام

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللهِ سِرّاً مِنْ سِرِّ اللهِ وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللهِ وَاللهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَاللهِ مَا كَلَّفَ اللهُ ذَلِكَ أَحَداً غَيْرَنَا وَلَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَداً غَيْرَنَا

٣ـ امام صادق (ع) فرمود براستی حدیثما دشواراست وسخت گیر تحمل آنرا نداردجزسینه های روشن یادلهای پاك وسالم یااخلاق خوب براستی خدا ازشیعه‌های‌ما پیمان ولایت گرفته است‌چنانچه از بنی‌آدم پیمان ربوبیت خود را گرفته و فرموده، **آیا من پروردگار شما نیستم**،هر که برای‌ما وفا کند، خدا به‌او بهشت ایفاء کند و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را نپردازد در درزخ باشد همیشه و جاویدان،

٤ـ یکی از اصحاب ما گوید بصاحب عسکر(ع)نوشتم‌قربانت چیست؟معنی قول امام صادق(ع) که فرموده :

«حدیث مادشوار است ومتحمل‌آن نشود فرشته‌مقرب ونه‌پیغمبرمرسل ونه مؤمنیکه خدادلش‌را به‌ایمان آزموده‌است». جواب‌آمد که همانامعنی قول‌صادق (ع) اینکه « فرشته وپیغمبر ومؤمن‌حدیث ما را تحمل نمیکنند » اینسنکه فرشته آنرا تحمل نمیکند بااینکه آنرا بفرشته دیگر (مافوق خود) عرضه کند و پیغمبر آنرا تحمل نمیکند تاآنرا بپیغمبر دیگر(مافوق خود) بنماید و مؤمن‌آنرا تحمل نمیکند تاآنرا به‌مؤمن دیگری (مافوق خود) بنماید، اینست معنی قول جدمن .

٥ـ ابی‌بصیر گوید امام صادق(ع)فرمودای‌ابامحمد براستی‌نزد مابخدا سریست‌ازخداو علمی است ازعلم خدا که بخداسوگند هیچ فرشته‌مقرب وپیغمبر مرسل ومؤمنیکه خدا دلش‌را به ایمان آزموده متحمل آن نتوانندشد. بخدا موظف نکرده است وبدان خداوند احدی را جزماوببندگی خودنگرفته

وَإِنَّ عِنْدَنَا سِرّاً مِنْ سِرِّ اللهِ وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللهِ ، أَمَرَنَا اللهُ بِتَبْلِيغِهِ ، فَبَلَّغْنَا عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَمَرَنَا بِتَبْلِيغِهِ ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعاً وَلَا أَهْلاً وَلَا حَمَّالَةً يَحْتَمِلُونَهُ حَتّٰى خَلَقَ اللهُ لِذٰلِكَ أَقْوٰاماً خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ خُلِقَ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَآلُهُ وَذُرِّيَّتُهُ، وَمِنْ نُورٍ خَلَقَ اللهُ مِنْهُ مُحَمَّداً وَذُرِّيَّتَهُ، وَصَنَعَهُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْهَا مُحَمَّداً وَذُرِّيَّتَهُ ، فَبَلَّغَنَا عَنِ اللهِ مَا أَمَرَنَا بِتَبْلِيغِهِ ، فَقَبِلُوهُ وَاحْتَمَلُوا ذٰلِكَ [فَبَلَغَهُمْ ذٰلِكَ عَنَّا فَقَبِلُوهُ وَاحْتَمَلُوهُ] وَبَلَّغَهُمْ ذِكْرُنَا فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِنَا وَ حَدِيثِنَا ، فَلَوْلَا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هٰذَا، لَمَا كَانُوا كَذٰلِكَ ، لَا وَاللهِ مَا احْتَمَلُوهُ ،

ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللهَ خَلَقَ أَقْوٰاماً لِجَهَنَّمَ وَالنَّارِ ، فَأَمَرَنَا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاهُمْ وَ اشْمَأَزُّوا مِنْ ذٰلِكَ وَنَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ وَرَدُّوهُ عَلَيْنَا وَلَمْ يَحْتَمِلُوهُ وَ كَذَّبُوا بِهِ وَقَالُوا : سَاحِرٌ كَذَّابٌ ، فَطَبَعَ اللهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَأَنْسَاهُمْ ذٰلِكَ ، ثُمَّ أَطْلَقَ اللهُ لِسَانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهِ وَقُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ، لِيَكُونَ ذٰلِكَ دَفْعاً عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ، وَلَوْلَا ذٰلِكَ مَا عُبِدَ اللهُ فِي أَرْضِهِ ، فَأَمَرَنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَالسَّتْرِ وَالْكِتْمَانِ ، فَاكْتُمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ وَاسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللهُ بِالسَّتْرِ وَالْكِتْمَانِ عَنْهُ ، قَالَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَبَكٰى وَقَالَ : اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَاهُمْ

است بدان احدی‌را جز ما ونزد ما بعضی اسرار وبعضی ازعلم خدااست که بمادستور داده آن‌را به دیگران تبلیغ کنیم ازطرف خدا وما آن‌را از طرف خداعزوجل‌تبلیغ میکنیم‌وبرای‌آن محلی‌واهلی‌و حاملی دریافت نمیکنیم که آنرا تحمل کنند وبفهمند تا خدا برای‌آن مردمانی را بیافریند از همان گلی که محمد وخاندان وذریه اورا آفریده و از نوریکه محمدوذریه اورا آفریده و آن‌ها راازفضل ورحمت خود چنان بسازد که محمد وذریه اورا ساخته وما بآن‌ها آنچه رادستور داشتیم تبلیغ کردیم و آن‌را پذیرفتند وتحمل کردند وفهمیدند وآن اسرار علم الهی ازما بدان‌ها رسیدوپذیرفتندوفهمیدند ونام مارا شنیدند ودل بمعرفت وحدیث مادادند وگرنه نبود که ازآن آفریده شده‌بودند مسلماً چنان نبودند، نه بخدا آن‌راتحمل نمیکردند ونمیفهمیدند.

سپس فرمود براستی خدا مردمانی را برای دوزخ آفریده و برای آتش وما دستور داشتیم‌به آن‌ها هم تبلیغ کنیم و تبلیغ کردیم بآنها و به‌دل آن‌ها نچسبید ودلشان ازآن نفرت کرد و آن را بما برگردانیدند و متحمل آن‌نشدند و آن‌را دروغ شمردند وگفتند جادوگر ودروغگو،وخدا مهر بردل آن‌ها نهاد وآن‌را ازیادشان برد.

وسپس زبانشان را ببعضی از بیان حق بازکرد و آن‌را بزبان میگویند ولی از دل باور ندارند تا بدین‌وسیله از اولیای خدا واهل طاعتش دفاع‌شود واگر چنین نبود خدا درزمین خود پرستش‌نمیشد وما دستور یافتیم که ازآن‌ها نهان داریم وکتمان کنیم ، شماهم نهان‌کنید ازآنها که خدا دستور داده بصرفنظر ازآن وپنهان کنید ازآنها که خدا دستورداده بسترو کتمان ازاو.

گوید، سپس دست برداشت وگریست وفرمود:بار خدایا اینان جمعی‌اندکند آنها رادرزندگی

وَمَمَاتِنَا مَمَاتَهُمْ وَلَاتُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوَّ أَلَكَ فَتُفْجِعَنَا بِهِمْ ، فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تُعْبَدْ أَبَدَاً فِي أَرْضِكَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً .

ومرك ما شريك گردان ودشمن خود را بر آنها مسلط مكن تا ما را بمرك آنان داغدار كنی زيرا اگر داغ آنها را بدل ما گذاری تو هرگز در زمين خود پرستيده نشوی و رحمت و درود فراوان بر محمد و آلش .

شرح- ازمجلسی(ره) در بصائر الدرجات از عمير كوفی استكه معنی«حديثناصعب لايحتمله» الخ اينستكه بما روايت رسيده خدا تبارك و تعالی وصف نشدنی است ورسول اووصف نشدنی است و مومن هم وصف نشدنی است هر كه حديث آنها را فهميدنی داند آنها رامحدود كرده و هر كه آنهارا درحد گنجاند آنها را وصف واندازه كرده وهر كه آنها رابحد كامل وصف واندازه كند آنان را درعلم خود گنجانيده وبايد ازآنها اعلم باشد .

مفضل گويد كه امام باقر (ع) فرمود براستی حديث ما صعب و مستصعب و ذكوان واجوداست فهم آن را نتواند فرشته‌ای مقرب ونه پيغمبری مرسل ونه بنده‌ايكه خدا دلش رابايمان آزموده است، صعب آنستكه هنوز در تركيبی درنيامده است (بسيط مطلق) مستصعب آنستكه از اودروقتی ديده شود بايد گريخت.

و«ذكوان» هوش مومنانست و«اجود» آن چيزيستكه ازپيش وپس چيزی بدان نياويزد وآن قول خداستكه احسن الحديث را نازل كرده است، احسن الحديث همان حديث مااستكه احدی ازآفريده ها آنرا نتواند بحد كمال بفهمد وتحمل كند تاآنرا دراندازه‌ئی بگنجاند زيرا هر كه چيزی را دراندازه فهم خود بگنجاند بايد ازآن بزرگتر باشد.

ما در كتاب كبير(بحارالانوار) شرح كرديم، اين احاديث بيشتردرغرائب شئون ائمه و احوال نادره آنها و معجزات آنهااست و برخی ازآن درغوامض علوم مبده ومعاداست ومشكلات قضا وقدروامثال آن كه عقول ازدرك آن عاجز است پايان نقل ازمجلسی (ره).

دراينجا بايد گفت موضوع دشواری حديث وعدم فهم آن ازچند وجه است:

۱ـ باعتبار موضوع بحث آن حديث كه راجع بعلم ماوراءالطبيعة وبيان مطالبی استكه علم و دانش مادی بدان رسانيست وباصطلاح دانشمندان امروز بالابراتوار نمی‌توان آنرا تحليل و تجزيه كرد و با فرمولهای وسيع ومعروف شيمی وفيزيك نميتوان آنرا درمورد آزمايش آورد و بصورت يك قضيه حل شده وعلمی ومادی درآورد.

البته می‌توان گفت همه مسائل مخصوصه دينی ازنظر عقيده وايمان ازاين قبيلست واين مسائل ازاصل وجود ونبوت خداوصفات ثبوتيه وسلبيه اوآغازمی‌شود وبمسئله نبوت (ارتباط نامرئی باخداوند بی‌واسطه يا بواسطه فرشته واستماع سخن خدا) وبمعنويت امامت و ولايت وحقيقت مرك و برزخ و معاد وبهشت ودوزخ بپايان ميرسد ومقصود ازعدم تحمل عدم فهم است.

بنابراين خلاصه معنی احاديث اين باب روی اين حساب اينستكه داستان ما وامامت وولايت ما كه از عالم فوق طبيعت وماوراء ماده‌است در فهم احدی نميگنجد، زيرا هر فهمی محدوداست ومی‌تواندامور

مادی و محدود را از نظر کنه و حقیقت در خود بگنجاند و این امور برای هیچکس بطور کنه و حقیقت مفهوم نیست.

قسمت اول حدیث۵ باب و دو حدیثیکه مجلسی (ره) در شرح حدیث۱ نقلکرده‌است این معنی رادارد وبهمین معنا مسائل غامض توحید ونبوت‌ومعاد راشامل است ومقصود رد اعتراض‌معروف‌مادیین استکه‌ازهمان‌تاریخ سرزبانهابوده‌است‌وآن‌اینستکه‌حقیقت ودانش‌واقعی‌منحصر بهمانیستکه‌درلابراتوار هاحل میشود وبا اصول‌آزمایش وفرمولهای فیزیك وشیمی میتوان آنرا دریافت وجز اینهانه حقیقتی هست ونه می‌توان بدان معتقدشد وآنرا علم‌شمرد.

وحاصل جواب ائمه دراین اخبار ازاین اعتراض اینستکه مسائل مبدأ ونبوت و امامت و ولایت فوق فهم وادراك بشری‌است وفوق گنجایش فرمولهای فیزیك وشیمی ولابراتوار است وممکن‌نیست بکنه وحقیقت در این‌مراحل وارد شوندوگرنه باید اینها از موضوع آن مسائل بزرگتر باشند تا بتوانند آنرا در خود بگنجانندوبطور کلی حیطه فهم وتصور وعلم که پهناورترین فضاهای ادراك شمرده شده‌است کوچکتر ازآنستکه این حقائق درآن بگنجد .

واین موضوع را درروایت بصائر وروایت مفضل‌بخوبی روشن‌کرده که میفرماید هر که‌رسول رااز نظر وصف‌رسالت ومقام وحی یاائمه رااز نظر مقام‌ولایت و ارتباط بماوراء ماده بطور کامل بتواند وصف کند ودرادراك‌خودبگنجاند چنانچه یك برهان‌هندسی یا فرمول فیزیك یاشیمی‌را وصف میکند ودر ادراك خود می‌گنجاند باید بدان‌ها احاطه علمی داشته باشد ودر نتیجه باید از آن‌هادانا تر باشد ودرعبارت روایت‌مفضل توضیح‌بیشتری داده میفرماید:

لان‌من حد شیئا فهو اکبرمنههر که چیزی را بتواند دراندازه گیرد باید ازاوبزرگتر باشد و این اصل ازنظرمادی هم درست‌استکه ظرف‌باید ازمظروف‌بزرگتر باشد واگرمسئله‌ای بحقیقت در ظرف علم‌بشری بگنجد بشر ازآن بزرگتراست .

دراینجا باید روی‌سخن را بمادیین کرد وگفت در همین عالم ماده بسیاری از مسائل هنوز در علم بشر نگنجیده‌اند و بصورت مسائل لاینحل وأصم بجا مانده‌اند و این دلیل است که فهم بشری حتی از احاطه بهمه مسائل مادیه هم کوچك تر است و از این مسائل باید مسائل زیر را در شمار آورد.

الف‌ـ مسئله‌فضاـ هنوز علم امروزی نتوانسته است در برابر این سئوال جواب آزمایش شده و قطعی بدهد که:

آیا فضانهایت دارد یالانهایت است‌ـ واین خود یکی‌از مسائل‌اصم علمی‌است.

بـ‌ مسئله پیدایش حیات درماده .

جـ‌ مسئله اصل حقیقت ماده و قوه که یکی هستند یادو تا وکدام‌اصل هستند وکدام‌اثر.

نامفهوم ماندن این مسائل بروش علمی امروزه یعنی از نظر فرمولهای معروف فیزیك و شیمی ولابراتوار بهمین جهت‌است که فهم بشری ازحقیقت عمیق ووسیع همین‌مسائل عالیه ماده‌هم کوچکتر وتنگتر است ونمیتواند بآن‌ها احاطه کند .

۲ـ از نظر اختلاف درجات فهم وخرد بشری وعدم تناسب حقائق عالیه بافهمهای پست وتاریك تاآن‌جاکه قابل فهم‌وادراك میباشند، بررسی‌مسائل علمی وحقائق از این نظر بسیار قابل توجه وهم بسیارروشن است ، اگر ما مسائل معمولی انسانی را طبقه بندی کنیم و درجات فهم یکفرد بشر را از دوران نوزادی تا برسد بسن کمال و مردی و پیری با آن ها تطبیق کنیم این مـوضوع به خوبی روشن است.

مثلاـ مسائل جنسی را ازدرك لذت دیدن یك‌روی زیبا تاآمیزش کامل‌همبستری،مسائل‌اقتصادی را ازاجرت برداشتن یك گام تااحاطه باقتصاد وسیع‌یك‌ملت ششصدملیونی چین‌بزرك مثلاـ ازتملك‌یك دینار ایرانی تاسرمایه‌های ملیاردی امریکای‌شمالی.

ازاین مقایسه روشن است که یك فرد بشر در هر دورانی مسائل معمولی انسانی را تا اندازه معینی می‌تواند درك کند و مثلا فهم احساسات عشق و درك لذت هم آغوشی با یك زن زیبا برای یك کودك دوساله امری‌است ممتنع وبنظر اوچنین حقیقتی معدوم ومحالست.

چنانچه ازنظر سنجش این مسائل با افکار عمومی هم میتوان گفت بشر بصدها دسته و طبقـه تقسیم می‌شوند و هر کدام مسائل بشری را تا یك اندازه می‌توانند بفهمند و درجه بالاتر ازآن‌نسبت بآن‌ها هیچ‌حقیقت ووجودی ندارد.

آری ممکنست آن ها از ملاحظه آثار آن یك ایمان اجمالی بدان پیدا کنند و بدانند کـه چنین چیزی هست:

در این احادیث درك حقائق ماوراء ماده را مخصوص افکار عالیه وپروریده مخصوصی می داند که برخی‌بفطرت پرورده و پاکندچون نفوس فرشته‌ها و پیغمبران و امامان‌معصوم و برخی‌بریاضت‌و پرورش‌چون نفوس‌مؤمنان امتحان داده .

در حدیث ۱و۲ و قسمت‌اخیر حدیث۵ باب‌بیان‌این معنارا نموده است که بسیاری ازتعلیمات‌عالیه قرآن و عترت معصومین از خود فهم تنك و تاریك مردم برتر است و نمی‌توانند آن را بفهمند و تنها نفوس عالیه و پاك انبیاء وفرشتگان و مومنان امتحان داده می‌توانند بفهمند و درك کنند ومردم دیگر فقط‌باعتبار ظهور وآثار معجزات میتوانند بدان‌اعتقاد اجمالی داشته‌باشند.

در حدیث دوم بنکته باریکتری توجه شده است و میفرماید هر فردی از بشر عقلی و ادراکی و فهمی مخصوص بخود دارد و چنانچه ظاهر جسمانی هر فرد از نظر آواز و رنك و شکل و قیافه ممتاز است خاصیت روحی افراد هم چنین است و سلمان مقامی از درك حقائق دارد که ابی ذر برادر ایمانی‌او نداشته واگر آنچه‌را او میفهمید به‌ابی‌ذر عرضه کند نمی‌تواند درك کند واورا کافرمیداند بنابراین شاهکار یك‌رهبر اجتماعی اینست که بتواند مسائلی‌را که مورد نیاز ودرخورفهم‌عمومی است درك کند و بوسیله‌آن مردم را باهم مربوط سازد و پیوست دهد .

از مجلسی (ره) **مافی‌قلب سلمان** یعنی از مراتب معرفت خدا و معرفت پیغمبر و ائمه (ص) و جزآن‌ازآنچه در سابق گفتیم،اگرسلمان چیزی ازآن را بابی‌ذر میگفت نمی‌فهمید وحمل بردروغ و ارتداد میکرد، یا مقصود علوم واعمال غریبه‌ایست که اگر اظهارمیکرد آنرا حمل برسحر مینمودو سلمانرا میکشت یاآنرا فاش میکرد و وسیله قتل سلمان میشد .

وکشی باسناد خود ازجابر ازامام باقر روایتکرده استکه ابوذر بسلمان واردشد واو مشغول پخت‌دیك‌غذا بود، دراین میان که باهم حدیث میکردند دیك کپ شد روی‌زمین واز آب ودانش‌چیزی نریخت ابوذر بسیار تعجب کرد وسلمان آنرا گرفت و روی اجاق نهاد وبار دیگر هم این موضوع تکرار شد، ابوذر هراسان ازنزد سلمان بیرون‌شد دمدر باامیرالمؤمنین (ع) برخورد واندیشناك بود وچون چشم أمیرالمومنین به‌او افتاد فرمود ای‌ابوذر چرا ازنزد سلمان بیرون‌شدی وچرا هراسناکی؟ عرضکردیا أمیرالمومنین،من دیدم سلمان چنین وچنان کرد واز آن درتعجب شدم. امیرالمومنین‌فرمود ای‌اباذر براستی‌اگرسلمان آنچه‌داند بتوباز گوید، خواهی گفت‌خدا کشنده سلمانرا رحمت کند،سلمان باب خداست درزمین، هر که اورا بشناسد مومن‌است ومنکر اوکافر است. سلمان ازما خاندانست‌وخود سلمان درخطبه‌ای گفته‌است به‌من علم‌بسیاری داده‌اندواگر هرچه میدانم‌بگویم طائفه‌ای گویندیوانه است وطائفه دیگر گویند بارخدایا قاتل سلمانرابیآمرز.

من گویم ازاینجا ظاهرشد که مقصود همانستکه اول گفتیم و بعضی گفته‌اند این‌برای آنستکه علم نهان دست‌رس دونان نیست، مدرك آن دقیق‌است ورسیدن بدان دشوار،فحول‌دانشمندانرا بدان دست‌رسی نیست تاچه رسدبسست فهمان وبرای همین‌جمهور مردم رابابد بهمان ظاهرشرع و مجملات آن مورد خطاب ساخت نه اسرار واعماق آن زیرا فهم‌شان از درك آن کوتاه وحوصله آنهاازتحمل آن نارسا است انتهی.

من‌می گویم‌بلکه ظاهراینستکه هرفردی‌ازبشر علمی درك‌تواند که دیگری‌از آن درماند خصوص مقربان حق چنانچه کشی به‌اسناد خود ازابی بصیر روایتکرده است که شنیدم امام صادق (ع) مـی فرمود رسولخدا (ص) فرمود ای سلمان اگر علم تو بابی ذر نموده شود کافر گردد ای مقداد اگـر علم‌توبسلمان نموده‌شود کافر گردد.

۳ـ می‌توان گفت یکی ازاسرار نهفته علوم ائمه همان احترام عمومی و اقتصادعمومی بشریت بوده‌است که اساس تعلیمات پیغمبراسلام بود، پیغمبراسلام درنهضت خود دوهدف عمومی داشت :

۱ـ وحدت بشری در زیریك پرچم حکومت سراسری که شعار آن لااله‌الاالله بود .

۲ـ لغو هرگونه امتیاز طوائفی وبرتری نژادی وتبعیض نژادی که مانع اتحاد حقیقی‌وهمکاری اقتصادی بشراست ازاین رو دراولین روزتسلط خود برعربستان وسقوط قدرت قریش ویهود که‌اساس اختلاف طبقاتی وامتیازات نژادی محیط عربستان بودند یعنی روزفتح مکه وتسلیم شدن سران قریش پیغمبر اسلام چلوخانه کعبه ایستاده وآنخطبه معروفه طلائی‌خودرا خواندو درصدرآن‌وحدت بشری‌را رااعلام نمود لااله‌الله وحده، وحده‌وحده.

ودر ذیل‌آن هرگونه امتیازات موهوم نژادی‌راالغاء کرد وفرمود همه شما ازخاك آفریده‌شدید وهیچ عربی رابرغیر عرب‌برتری نیست جز بتقوی وفضل وچون زمام اموربدست علی(ع) افتاد اقتصاد عمومی‌را موردتوجه ساخت وبرآنها که ازبرکت نیروی‌اسلام‌سرمایه فراوان اندوخته‌بودند مانندطلحه وزبیر خرده گرفت و بیت‌المال رامیان همه‌مسلمان از هرنژادی ویاهر مقامی برابر توزیع کرد وهمین **اصل زندگی وکار برای‌همه** که اساس‌اقتصاد اسلامی است برای مسلمانان آنروز قابـل تحمل

(بابُ)
مٰا اَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالنَّصيحَةِ لِاَئِمَّةِ الْمُسْلِمينَ وَاللُّزُومِ لِجَمٰاعَتِهِمْ وَمَنْ هُمْ ؟

١ ــ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحٰابِنٰا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ أَبٰانِ بْنِ عُثْمٰانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله خَطَبَ النّٰاسَ في مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقٰالَ : نَضَّرَ اللّٰهُ عَبْداً سَمِعَ مَقٰالَتِي فَوَعٰاهٰا وَحَفِظَهٰا وَبَلَّغَهٰا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهٰا ، فَرُبَّ حٰامِلِ فِقْهٍ غَيرُ فَقيهٍ وَ رُبَّ حٰامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ، ثَلاٰثٌ لاٰيُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : إِخْلاٰصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ ، وَالنَّصيحَةُ لِاَئِمَّةِ الْمُسْلِمينَ ، وَاللُّزُومُ لِجَمٰاعَتِهِمْ ، فَاِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحيطَةٌ

نبود و لذا درحکومت اواخلال کـردند تااورا شهید نمودند .

٤ــ درذیل حدیث٥ میفرماید **ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق**، دراین میان جمعی اظهارحق کنند و گرچه بدل باورندارند واین جمع منافقانند که ثمره وجودآنها حفظ حق ودفاع ازاولیاء خدا است وشاید این جمله اشاره بنهضتها وشورشهای ضد حکومت جور بنی امیه وبنی عباس باشد که سـر دمداران بعضی ازآنها گرچه بحقیقت مذهب بی عقیده بودند ولی چون بوسیله آنها از ائمه حق و پیروان آنهادفاع می شد وجود آنهااین مصلحت ضمنی راداشت که اگر نبودند خدا درروی زمین پرستیده نمی شد وفساد حکومتهای جائر پایه واساس اسلام را ویران میکرد.

(باب)
آنچه پیغمبر درباره خیر اندیشی نسبت بائمه مسلمین و ملازمت جمعیت آنان فرمان داده است

١ــ رسولخدا(ص) درمسجد خیف برای مسلمانان سخنرانی کرد، فرمود:
خرم کند خدا بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آنرا دردل جای دهد و نگهدارد و بکسیکه نشنیده برساند چه‌بسا کسیکه دستور بینائی وفهم باخود دارد و خودبینا وبا فهم نیست و چه بسـا کسیکه چنین دستوری را ببافهم‌تر از خودنقل میکند سه چیزاست کـه دل مرد مسلمان درآنهادغلی روانمیدارد، (کینه‌ورزی نمیکندخ‌ل) (شرانگیزی نمیکندخ‌ل).

١ــ کردار پاك وبی‌غرض برای‌خدا .

٢ــ خیراندیشی برای پیشوایان ورهبران مسلمین.

٣ــ پیوست وپایداری درجماعت‌مسلمانان، زیرادعوت جامعه مسلمانان فراگیرنده است‌هرآنکه را دردنبال‌آنان باشد (دعای ائمه‌فراگیرد هرکه رادر دنبال آنان باشد خ ل) (دعای پیغمبر فراگیرد مسلمانان را و هرکه دنبال‌آنان باشد خ‌ل) .

مَنْ وَرَائِهِمْ ، اَلْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ .

وَ رَوَاهُ أَيْضاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ : وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ . وَ ذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ .

شرح- ازنهایه یعنی دعای آنان فراگیرد هر که دنبال آنهااست مقصود اینستکه بآنها احاطه میکند و آنهاراازشر دشمنان بازمیدارد و نگهمیدارد نقل ازمجلسی(ره).

من می گویم ظاهراً مقصود اینستکه دعوت اسلامی ازجامعه مسلمانان همه کسانیکه در جبهه مخالف آنها باشند فرامی گیرد و بر مخالفان اسلام غلبه میکنند واین بیان ازپیغمبر مطابق مضمون آیه‌است که میفرماید **لیظهره علی الدین کله**، وباین معنی مناسب‌تر است که‌علت‌جمله‌سابق‌ذکرشود ومقصود اینست که تو بجامعه مسلمانان بچسب واز آن دست‌مکش زیرا دیگران‌هم دیر یازود بدان خواهند پیوست ودعوت اسلامی دیگرانرا هم فراخواهد گرفت‌و پایگاه ثابت وبرجای بشریت همان جامعه مسلمانیست ولفظ دعوت‌هم بااین معنی مناسب‌تر است بلکه‌کلمه‌احاطه‌و«وراء هم»مؤید آنست وتأمل در مفردات این جمله طلائی و ترکیب و ارتباط آن با جمله پیش و بلکه جمله بعد از آن

(بَابُ)
التَّمْحِيصِ وَالْإِمْتِحَانِ

١- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا بُوِيعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ ـ ذَكَرَهَا ـ يَقُولُ فِيهَا: أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ ،كَانُوا قَصَّرُوا ، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا، وَاللهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً وَلَا كَذَبْتُ كِذْبَةً وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ.

(باب)
بازرسی و آزمایش

١- امام صادق (ع) فرمود: چون پس از کشتن عثمان با امیرالمؤمنین (ع) بیعت شد آنحضرت بر منبر برآمد و خطبه‌ای ایراد کرد که در آن‌میفرمود: هلا براستی گرفتاری شما برگشته‌بمانند همان‌روزی که‌خداوند پیغمبر خودرا برانگیخت، سوگندبدانکه‌اورابرانگیخت‌شما مانند گندمی که‌غربال زنند زیرو رو خواهیدشد تا پست‌ترین شماها برفراز آید و فرازترین شماها بپستی گراید، یا در پیش تازانی برآیند که کوتاهی کرده بودند و بدنبال مانند پیشتازانی که سبقت گرفته بودند، بخدا به اندازه خالی از من نهان نشده و کوچکترین دروغی نگفته‌ام (ویا ازپیغمبر نشنفته‌ام) ومحققا این‌مقام واین روز بمن آگهی شده.

شرح - این خطبه که گویا نطق افتتاحیه علی (ع) باشد بعد از تصدی خلافت اسلامی و زمام داری خود بمنزله گزارش وضع عمومی واعلام خطراست، میفرماید در مدت کوتاه پس‌ازفوت‌پیغمبر (ص) همه رنجهائی که آنحضرت در روش معنوی تربیت جامعه عرب وبشر کشید از میان رفت و جامعه عرب در وضع اسلامی خود دچار یك ارتجاع دقیق و عمیق و ریشه‌داری شد، پیغمبر اسلام با تعلیمات قرآن مجید و استفاده از وحی برای اصلاح جامعه عرب و سپس همه بشر در محو اخلاق و اوضاع جاهلیت کوشید و نقشه‌های اصلاحی خود را یکی پس از دیگری در معرض اجراء گزارد بدین شرح مختصر:

١- توحید کلمه زیرپرچم لااله الاالله.

٢- پرورش علمی و عملی و نظامی و انتظامی و ائتلافی و مشورتی و.و. درجامعه منظم نماز

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ: اِذْهَبْ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: يَا أَبَا عَبْدِاللهِ حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي فَإِنِّي قَدْ رَكِبْتُ فَإِذَا جِئْتُ حَدَّثْتُكَ، فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم لَمَّا حَدَّثْتَنِي، قَالَ: فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: مُرْ لِي بِدَوَاةٍ وَقِرْطَاسٍ حَتَّى أُثْبِتَهُ، فَدَعَا بِهِ ثُمَّ قَالَ: اُكْتُبْ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ خُطْبَةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ:

« نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغْ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ

باب است یسعی بذمتهم ادناهم یعنی هر گاه یك فرد قشون اسلام بدشمن عهد امان داد بر همه مجری است و مسلمانان حق ندارند آنرا نقض کنند و عهد او را بشکنند انتهی پایان نقل از مجلسی(ره) ،

باید گفت این خطبه کوتاه و پرمعنای پیغمبر اسلام درشمار همان جوامع الکلم (کلیات سخنرانی) است که پیغمبر اسلام بدان میبالد ومیفرماید «اوتیت جوامع الکلم» وسرتشکیلات درست یك اجتماع و جامعه موثر ونافذ وپاینده درآن مندرج است وازاین چندجمله برنامه یك وحدت بشری درسراسر روی زمین می‌توان استخراج کرد، از نظر تبلیغ و پرورش و تشکیلات.و این خطبه پیغمبر یك دورنما و ظاهر اسلامی دارد که ظاهر بینان اسلام بدان فریفته شدندومانند ابن اثیر در نهایه آنرا برحکومت های قلابی بنی امیه و بنی عباس تطبیق کرده ویك حقیقت وواقعیتی دارد که سریك اجتماع عادلی بشری در آن مندرج است و آن را درضمن حدیث۲ توضیح داده‌اند.

۲ـ یکی از مردان قرشی ساکن مکه گوید: سفیان ثوری گفت بیا مارا ببرخدمت جعفر بن محمد(ع) گوید من با او خدمت آنحضرت رفتیم ووقتی رسیدیم که سوار مرکب خود شده بود ، سفیان به آنحضرت عرضکرد؛ یا اباعبدالله حدیث خطبه رسولخدا (ص) را درمسجد خیف برای ما باز گو ، فرمود اکنون بگذار دنبال کار خود بروم، چون سوار شدم و چون برگشتم برای تو باز می گویم ، عرضکرد تورا بقرابت رسولخدا (ص) سوگند که این حدیث را بفرمائید برای‌من، آنحضرت پیاده شدوسفیان عرضکرد دستور بدهید تادوات وکاغذ برای من بیاورند وآنرا اززبان شمابنویسم؟دوات وکاغذ خواست و سپس فرمودبنویس:

بسم‌الله الرحمن الرحیم، این خطبه رسولخداست در مسجد خیف، :خرم باد بنده‌ای که بشنود گفتار مرا وآنراددل جای دهد و حفظ کند وبهر کس‌نشنیده برساند،ایا مردم باید حاضران بغائبان برسانند بسا کسیکه دستور بینائی و فهم با خود دارد و بینا وبا فهم نیست (یعنی بدان معتقد نیست مانند مستشرقان خارجی که اسلام و تاریخ آنرا میدانند ولی بدان عقیده ندارند) و بسا کسی که دستور فقه را ببا فهم تر از خود نقل می کند ، سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن دغلی روا ندارد ؛

و انها را بسیار پیش تار خوانده است نظر بسابقه درخشان آنها یا نظر بسر انجام نیك آن ها .

و مقصود از دسته دوم کسانیند که سوابق اسلامی خود را زیر پا نهادند برای تقصیر در باره او، چون طلحه وزبیر و امثال آنها که درزمان پیغمبر سوابق خوبی داشتند ودر آغاز حکومت آن حضرت‌هم اظهار خوشبینی کردند وسپس برگشتند پایان کلام مجلسی.

ولی ظاهر اینست که مقصود آنحضرت آینده است و در این جمله فرمول انقلاب ملی ومؤثر را بیان میکند ، میفرماید برای اقامه حکومت عادله و زنده کردن حقائق اسلام باید مردم دین دار و علاقمند که طبقه پائین مجتمع اسلامی هستند قیام کنند و پیش بروند و حکومت فاسد و ستمکارخود را از میان ببرند ، چنانچه نهضت اسلام‌هم برهمین اساس بر پا شد ؛ در بدو دعوت اسلام مردمان پست و غلامان رنج کش دور دائره اسلام جمع شدند تا طبقه حاکمه و اشراف عرب را زیر نفوذ قانون کشیدند.

عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : إِخْلاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَماعَتِهِمْ ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مَنْ وَرائَهُمْ ، اَلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكافَأُ دِماؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلىٰ مَنْ سِواهُمْ يَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْناهُمْ » فَكَتَبَهُ سُفْيانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَ رَكِبَ أَبُوعَبْدِاللّٰهِ عليه السلام وَجِئْتُ أَناوَسُفْيانُ .

فَلَمّا كُنّا في بَعْضِ الطَّرِيقِ قالَ لي : كَما أَنْتَ حَتّىٰ أَنْظُرَ في هٰذَا الْحَدِيثِ ، فَقُلْتُ لَهُ : قَدْوَاللّٰهِ أَلْزَمَ أَبُوعَبْدِاللّٰهِ عليه السلام رَقَبَتَكَ شَيْئاً لايَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبداً فَقالَ : وَأَيُّ شَيْءٍ ذٰلِكَ؟فَقُلْتُ لَهُ : ثَلاثٌ لايُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ:إِخْلاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ قَدْعَرَفْناهُ وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ. مَنْ هُؤُلاءِ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ تَجِبُ عَلَيْنا نَصِيحَتُهُمْ ؟ مُعاوِيَةُ بْنُ أَبي سُفْيانَ وَيَزِيدُبْنُ مُعاوِيَةَوَمَرْوانُ بْنُ الْحَكَمِ وَكُلُّ مَنْلاتَجُوزُ شَهادَتُهُ عِنْدَنا وَلاتَجُوزُ الصَّلاةُ خَلْفَهُمْ ؟ وَقَوْلُهُ : وَاللُّزُومُ لِجَماعَتِهِمْ. فَأَيُّ الْجَماعَةِ ؟مُرْجِيٌ يَقُولُ مَنْلَمْ يُصَلِّ وَلَمْ يَصُمْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنابَةٍ وَهَدَمَ الْكَعْبَةَ وَنَكَحَ اُمَّهُ فَهُوَ عَلىٰ إِيمانِ جَبْرَئِيلَ وَمِيكائِيلَ ؟ أَوْ قَدَرِيٌّ يَقُولُ : لايَكُونُ ماشاءَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَكُونُ ماشاءَ إِبْلِيسُ ؟ أَوْ حَرُورِيٌّ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ ؟ أَوْ جَهْمِيٌّ يَقُولُ : إِنَّما

۱ــ اخلاص در کردار برای خدا .

۲ــ خیراندیشی برای ائمه مسلمین .

۳ــ ملازمت در جماعت مسلمانان ، زیرا دعوتشان فراگیرد هر کس را که درپشت سر آنهااست مومنان برادرند و خونشان برابرند و آنان همدستند بر همه دیگران، میکوشد برای اجرای پیمان آنها کوچکترشان . سفیان آنرانوشت وبرآنحضرت بازخواند وامام صادق سوار شد ، من وسفیان آمدیم تا آنکه درمیان راه بمن گفت تو باخود باش وبایست تا من در این حدیث نگاهی واندیشه‌ای کنم، ومن به‌او گفتم، بخدا اباعبدالله الصادق با ذکر این حدیث بگردن تو حقی انداخته که هرگز از گردنت نرود، گفت کدام‌حق ؟ گفتم دراین جمله که :

سه چیزاست که‌دل‌مسلمان درآن‌خیانت ودغلی‌رواندارد ،یکی اخلاص عمل برای خدا که ماآنرا فهمیدیم ولی دومی که خیراندیشی برای ائمه مسلمین است. این ائمه‌ای که خیراندیشی آنها برما لازم است چه کسانند؟ معاویة بن ابی‌سفیان و یزیدبن‌معاویةومروان‌بن‌حکم و همه‌آن کسانیند که گواهی آنان رادرست ندانیم و نماز دنبال آنها نخوانیم؟ و سومیکه ملازمت با جماعت آن ها است مقصود کدام جماعت است ؟

مقصود جماعت مرجئه است که می گویند هرکه نماز هم نخواند و روزه هم نگیرد و غسل جنابت هم نکند وخانه کعبه را هم خراب کند و مادرش را هم بگاید بمحض نام‌مسلمانی که برخود نهاده است در ایمان هم درجه جبرئیل و میکائیل است ؟

مقصود جماعت قدری ها است ؟که می گویند : آنچه خدا خواست نشد و آنچه ابلیس خواست می‌شود؟

مقصود جماعت حروری‌ها وخوارج‌است ؟که‌ازعلی‌بن‌ابی‌طالب«ع» بیزارند واورا کافر می‌دانند؟

هِيَ مَعْرِفَةُ اللهِ وَحْدَهُ لَيْسَ الْإِيمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا ؟قَالَ : وَيْحَكَ وَأَيُّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ فَقُلْتُ : يَقُولُونَ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَاللهِ الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُ؛وَلُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ ،قَالَ : فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ ثُمَّ : قَالَ لَاتُخْبِرْ بِهَا أَحَداً ،

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : مَا نَظَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى وَلِيٍّ لَهُ يَجْهَدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَ النَّصِيحَةِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى .

مقصود پیروان جهم است ؟ که می گوید ایمان همان خدا شناسی است و دیگر چیزی جز ان نیست ؟

سفیان گفت وای بر تو در معنی ایندو جمله حدیث چه میگویند؟

گفتم ؟ میگویند مقصود از امامی که‌خیر اندیشی برای او واجب است بر ما علی بن ابیطالب «ع» است .

و مقصود از جماعتی که ملازمت آنها واجب‌است خاندان اواست،

گوید :آن نامه راگرفت‌ودرید و سپس بمن گفت از آن به احدی خبر مده .

شرحـ از مجلسی (ره) مقصود از جماعت مسلمین همان امامان بر حقند و کسانیکه بدانها گرویدند زیرا آنها بیك روش و عقیده‌اند که در آن اختلافی نیست چنانچه در معانی الاخبار از صدوق نقل شده است از امام صادق (ع) که پرسیدند از رسولخدا که جماعت امت کیانند؟ فرمود: جماعت امتم اهل حقند گرچه اندك باشند و فرقه و دسته بندیها ،اهل باطلند گرچه بسیار باشند و روایت دیگر از عبدالله بن یحیی علوی آن را به رسولخدا ,ص) رسانیده که از آن حضرت سئوال شد جماعت امتت چیست ؟ فرمود آنها که برحق باشند گرچه ده‌باشند . ودرروایت دیگر مردی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت مراخبرده‌ازسنت وبدعت وجماعت وفرقت امیرالمؤمنین فرمود،سنت‌هر آن روشی است که رسولخدا مقرر ساخته و بدعت هر آن چیزیستکه بعداز او پدیدار گردیده است، جماعت‌اهل‌حقند وگرچه کم باشند وفرقت اهل باطلند وگرچه بسیارباشند.

٣ ـ امام باقر (ع) فرمود که رسولخدا (ص) فرموده است‌خدا عزوجل بدوستداری از خود نگاه نکند که در طاعت‌و خیراندیشی امام خویش کوشا است جز آنکه اوهم‌راه ماست درر‌فیق اعلی.

شرحـ از مجلسی (ره) ـ رفیق اعلی همان کسانند که خدا بدان ها نعمت بخشیده است از پیمبران و صدیقان و شهداء و نیکان و چه خوب رفیقانی هستند آنان.درنهایه گوید در دعا آمده استکه «ألحقنی بالرفیق الاعلی» مقصود ازرفیق جمع پیمبرانند که ساکن اعلی‌علیین باشند.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ ، عَنْ أَبي جَمِيلَةَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : مَنْ فارَقَ جَماعَةَ الْمُسْلِمينَ قَيْدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلامِ مِنْ عُنُقِهِ .

ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنادِ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : مَنْ فارَقَ جَماعَةَ الْمُسْلِمينَ وَ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمامِ جاءَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَجْذَمَ .

(بابٌ)
مايَجِبُ مِنْ حَقِ الْإِمامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمامِ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ قالَ : سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام ماحَقُّ الْإِمامِ عَلَى النّاسِ ؟ قالَ : حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيُطيعُوا ، قُلْتُ : فَما حَقُّهُمْ عَلَيْهِ ؟ قالَ : يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَعْدِلُ في الرَّعِيَّةِ ، فَإِذا كانَ ذٰلِكَ فِي النّاسِ فَلا يُبالي مِنْ أَخْذِ هٰهُنا وَ هٰهُنا .

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ إِلّا أَنَّهُ قالَ : هٰكَذا وَهٰكَذا وَهٰكَذا وَهٰكَذا يَعْني [مِنْ] بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَلْفِهِ وَعَنْ يَمينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ .

٤ـ امام صادق (ع) فرمود، هر کس بفاصله یك وجب از جماعت مسلمانان جدائی کند رشته اسلام را از گردن خود بر کنده.

٥ـ فرمود، هر که از جماعت مسلمانان جدائی گزیند و بیعت امام را بشکند و بگسلد نزد خداعزوجل دست بریده آید.

(باب)
درحقوق واجب امام برعیت وحق واجب رعیت بر امام «ع»

١ـ ابیحمزه گوید. از امام باقر (ع) پرسیدم امام چه حقی بر مردم دارد؟ فرمود حق وی این استکه از او بشنوند و فرمان برند ، گفتم حق رعایا برامام چیست؟ فرمود، میان آنها برابر تقسیم کند وبا رعیت بعدالت رفتار کند واگر این دواصل میان رعایا عملی باشد باکی ندارد هر کس اینجا وآنجا بزند (اینسو وآن سو برود خ ل ـ نیازی بموافقت دیگران ندارد وازمذهبهای مختلفه مردم باکی ندارد خ ل ـ از استر آبادی) .

٢ـ محمد بن یحیی بسند خود ازابیحمزه ازامام باقر (ع) همین حدیث را روایتکرده جزاینکه درآخر آن گوید همچنین وهمچنین وهمچنین وهمچنین یعنی از برابر خود و پشت سر خود و از سمت راست واز سمت چپش.

شرحـ از مجلسی(ره) قسمت بالسویه‌اینست که بشریف ووضیع ازغنیمت واز بیت‌المال برابر بدهد بشماره هرسری وروش پیغمبر(ص) همین‌بود وخلفاء جور پس‌از آنحضرت برای بدست آوردن دل سران واشراف آنرا تغییردادند و آنهارا طرفدار خودساختند و مردم گرد آنها فراهم شدند و دست ازرهبر وپیشوای خود برداشتند.

وچون امیرالمؤمنین والی برمردم شد روش رسول‌خدا را زنده کرد و آنرا بکاربست وبیشتر مردم (یعنی کارگذاران عرب) ازآن هراس کردند زیرا باشیوه بیهوده دیگران دمساز شده بودند و روش رسولخدا (ص) را فراموش کرده بودند و طلحه وزبیر وهمقطارانشان بعلی (ع) شوریدند و آنحضرت عذر خواست که شرافت بدین داری و پرهیزکاریست که مایه برتری در دنیا نیستند مزد شایان آنها دردیگر سراست، مردم دردنیا همه نیازمندیهای برابر دارند و هزینه برابر خواهند و پیغمبر درغنائم حنین وهوازن بطور استثنائی ببرخی سران بانفوذ عرب بهره بیشتری داد و برای مصلحت وقت وخصوصیت مورد، وبوسیله آن دل منافقانرا به اسلام گرم کرد و از انصار که‌شریك غنیمت بودند جلب رضایت وموافقت نمود بااینکه ممکن‌است این زیادی ازبهره خود آنحضرت واز سهم خمس‌آل محمد داده شده باشد .

عدالت دررعیت حکم بحق درمیان مردم است وترك طرفداری نسبت بهر کس باشدوانتقام‌برای مظلوم وستم دیده ازظالم ستمکار و اجراء حدودومجازات برخلافکاران بدون مسامحه وچشم پوشی و چون این دو اصل یعنی تقسیم وتوزیع برابر و دادگستری میان مردم باشد امام باك ندارد از خشم دیگران و برگشتن آنها از دین و پراکنده شدن از آن و رفتن هر کدام بسوئی‌چنانچه‌امیرالمؤمنین (ع) باکی نداشت که طلحه‌وزبیر وعایشه به‌مکه رفتند وبراو شوریدند وروش حق وعدالت را بخاطر آن‌ها ازدست نداد و با آنها نبرد کرد و بعضی گفته‌اند مقصود اینست که چون حق امام و رعیت میـان آنها ادا شود نظام احسن اجتماع محقق گردد و دیگر ضرر ندارد که هر کس بـاین در زند یا آن‌در زند و باین سو رود یا آن سو رود ، هر کجا خواهد رود و هرکار خواهد کندپایان نقل از مجلسی (ره).

دراینجا باید باین‌نکات متوجه‌شد :

۱ـ آنکه نظام درست‌اجتماعی که می‌ماند ومیپاید براساس دواصل اجتماعی‌بایدپی‌ریزی شود.

الفـ توزیع عادلانه ثروت درآمد اجتماع هرچه باشد بایدمیان همه افراد برابرتقسیم شودو نیازمندیهای آنان بطور مساوی درنظر گرفته شود زیراهمه مردم ازنظر نیازمندیهای زندگی همسر و برابرند و تفاوتی ندارند ازنظر وسائل خوردن‌وخوابیدن وراحت وجواب گفتن‌بزن وفرزندوحوائج دیگرمانندهم‌هستندنمیشودیکی آن‌قدربخورد که‌ازخوردن ناراحت شود ویکی‌ازگرسنگی ناراحت‌باشد البته اگرتوزیع و تقسیم ثروت وبهره ازآن نسبت بافراد جامعه برابر گردید نتیجه‌اش اینست کـه تولید ثروت هم روبافزایش میگذارد وهمه مردم درتولید ثروت شرکت‌مینمایند.

اولا برای آنکه درك میکنند هرچه ثروت بیشترباشد سهم بیشتری بآن‌ها عاید میگرددوثانیاً درك میکنند که‌درتولیدثروت همه باآن‌ها هم‌دست‌هستند وهرچه درمحیط زندگی همکارورفیق بیشتر باشد حس‌رقابت ونشاط بیشتر می‌شود وکار بهتر پیش میرود این‌یك خاصیت محسوسی است در نوع انسان ازخرد و کلان یك کودك تنها نمی‌تواند درس بخواندیاآنکه‌مسافتی بدود ولی اگر با عـده

هم سالان خود وارد کار درس خواندن یا دویدن واقسام ورزشهای سخت شد بی‌خودانه و با عشق و علاقه مفرط کار میکند.

ب- عدالت وداد گستری میان همه‌افراد- ترك‌کار و ترك تولیدثروت که عاطفه هر بشریست همه وهمه ناشی ازستم وبی‌داد گریست، یك‌ظالم‌وزور گو به‌دیگری فشارآورده ومال اورابرده،دزدیده، کلاه‌برداری کرده. و.و.و ازراه استفاده ازنتیجه کار و کوشش دیگران نشسته وخورده وخوابیده و عیش کرده وحس کارگری خودرا ازدست داده وبدتر اینکه زن و فرزند وخاندانی تشکیل داده و آن‌ها رابهمین وضع‌مفسده بار وستم‌کاری پرورش‌داده تاکار بجائی‌رسیده که کارهای شخصی خود را هم به‌دیگران واگذاشته وباینوسیله طبقات‌آقا ونوکرو.و بوجودآمده‌است.

این مفاسد طبقاتی همه ازظلم وبی‌داد گری سرچشمه گرفته‌است واگر ریشه ظلم وبی داد گری ازجامعه‌ای کنده‌شود بی‌تردید بیکاری وبیماری‌هم از میان میرود بعلاوه ستم وبیداد ازجهات دیگر هم مایه تولید فسادند.

مثلا براثر ستم راهزنی وسائل ارتباط میان شهرهاقطع‌می‌شود وآذوقه‌بمردم نمیرسدو گرسنگی مردم رابهمه‌راهی‌میکشاند واز میان میبرد بواسطه تصاحب سرمایه‌های کلان‌واحتکار آن‌وسیله کسب وکار عمومی ازمیان‌میرود ومردم گرسنه وبیمار ونیازمند می‌شوند وبهر فسادی رومیکنند تاکاربجائی میرسد که زنان آبرومند برای کمترین وننگین‌تری زندگی بهرزه گی‌وفساد کشانده می‌شوندوفاحشه خانه‌ها و شهرنوها بوجود می‌آید، بنابراین اصل‌درست جامعه رشید وپیش‌رو این دو چیز است.

تقسیم برابر- وجامعه دادگستر

۲- پس‌از برقراری این‌دو اصل باید ازجهات دیگر بمردم آزادی داده‌شود وآزادی مردم از جهات دیگر ضرروزیانی باجتماع عادلانه وپیش‌رو ندارد واین برای‌دو ملاحظه‌است:

اول‌آنکه دریك اجتماع عادلانه مردم بطبع‌خود خیرجو وخوش اخلاق وشرافتمند وراستگو و پارسا بار می‌آیند وپس ازاحراز عدالت وبرابری درمعیشت عوامل خیرونیکوکاری و خوش رفتاری برمردم غلبه میکند وآزادی‌آن‌هارابخیر وخوبی میکشاند نه‌شر وفساد.

ودوم اینکه آزادی درعقیده ونظر بهترین وسیله‌پیشرفت جامعه‌است ودر سایه یکنظم عادلانه وزندگی بارفاه بایدافرادخاصیت‌وجوهرخودرانشان‌دهندوبسوی ترقی‌وپیشرفت گرایند واین‌مقصودحاصل نشود جزباینکه درخود حس‌آزادی کامل درك کنند ومانعی سرراه خود بنظرنیآورند واختناق‌وسلب آزادی افراد بهرنام وهررنك مایه‌ر کود وعقب‌گرد جامعه می‌شود،

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَاتَخُنُوا وُلَاتَكُمْ وَلَا تَغُشُّوا هُدَاتَكُمْ وَلَاتَجْهَلُوا أَئِمَّتَكُمْ وَلَاتَصُدُّوا عَنْ حَبْلِكُمْ فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ، وَعَلَى هٰذَا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ أُمُورِكُمْ وَالْزِمُوا هٰذِهِ الطَّرِيقَةَ، فَإِنَّكُمْ لَوْعَايَنْتُمْ مَاعَايَنَ مَنْ قَدْمَاتَ مِنْكُمْ مِمَّنْ خَالَفَ مَا قَدْتُدْعَوْنَ إِلَيْهِ لَبَدَرْتُمْ وَ خَرَجْتُمْ وَلَسَمِعْتُمْ وَلٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْعَايَنُوا وَ قَرِيباً مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ حَمَّادٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: نُعِيَتْ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله نَفْسُهُ وَهُوَصَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ ـ قَالَ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ـ قَالَ، فَنَادَى الصَّلَاةُ جَامِعَةً وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ بِالسِّلَاحِ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَصَعَدَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الْمِنْبَرَ فَنَعَى إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «أُذَكِّرُ اللهَ الْوَالِيَ مِنْ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي أَلَّا يَرْحَمُ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ فَأَجَلَّ كَبِيرَهُمْ وَرَحِمَ ضَعِيفَهُمْ وَ وَقَّرَ عالِمَهُمْ وَلَمْ يُضَرَّ بِهِمْ فَيُذِلَّهُمْ وَلَمْ يُفْقِرْهُمْ فَيُكْفِرَهُمْ وَلَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ فَيَأْكُلَ قَوِيُّهُمْ

۳ـ ازامام صادق(ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود بوالیان خودخیانت‌مورزید وبه رهبران‌خود دغلی مکنید وبه پیشوایانتان نادانی منمائید، ازرشته‌دست‌مبرید تاسست شویدواعتبار حکومت خود رااز دست بدهید پایه کارهای خودرا براین دستور نهید واین روش‌را ملازمت کنید، زیرا اگر شما بچشم‌خود ببینید آنچه را دیده‌اند مرده‌های شما که خلاف کردند نسبت بدانچه شمامدعی آنید، هر آینه می‌شتافتیدوبیرون می‌دویدیدومیشنیدید ولی‌میان شما وآنچه‌آن‌ها دیده‌اند پرده‌ایست وبزودی‌آن پرده بکناری افتد.

٤ـ حنان‌بن سدیرصیرفی گوید من ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود، خبرمرك پیغمبر را باو دادندواوتندرست‌بودوهیچ‌دردی نداشت، فرمود: روح‌الامین آن‌خبر راآورد،فرمود که پیغمبر جارزد **الصلوة جامعه** ودستور داد همه مهاجر وانصار سلاح بر گرفتند وگرد آمدند وپیمبر برمنبر برآمد وخبر مرك خودرا بدان‌ها داد وسپس فرمود:

خدارا بیاد آن کس آورم که پس‌از من والی برمسلمانان‌است، که مبادا رحم‌نکند بر جماعت مسلمانان (مگر آنکه مهرمان باشد برجمع مسلمانان خل) باید سالخوردگان وبزرگان امت‌رااحترام گذارد بنانوانان مهرورزد واز دانشمند آنان احترام کند و بدان‌ها زیان نرساند تا آن ها را خوار کند وآن‌ها را بتهی‌دستی نیندازد تااز دین بدر کند ودر خانه خودرا بهروی آن‌ها نبندد تا توانای آنان ناتوانشان را ببلعد وآنان رادر قشون کشی‌ها بسختی نراند (بسیج عمومی‌نکند خل) (همه را در مرزها ساخلو نکند ودرآنجا نگهداردخل) تانسل امتم‌راقطع کند.

ضَعِيفَهُمْ وَلَمْ يَخْبِزْهُمْ فِي بُعُوثِهِمْ فَيَقْطَعَ نَسْلَ أُمَّتِي ، ثُمَّ قَالَ : [قد] بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ فَاشْهَدُوا . وَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : هٰذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى مِنْبَرِهِ .

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ رَجُلٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ : جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَسَلٌ وَ تِينٌ مِنْ هَمَذَانَ وَ حُلْوَانَ فَأَمَرَ الْعُرَفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامَى ، فَأَمْكَنَهُمْ مِنْ رُؤُوسِ الْأَزْقَاقِ يَلْعَقُونَهَا وَ هُوَ يَقْسِمُهَا لِلنَّاسِ قَدَحاً ، قَدَحاً ، فَقِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَالَهُمْ يَلْعَقُونَهَا ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هٰذَا بِرِعَايَةِ الْأَبِ .

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي ، فَقِيلَ لَهُ : مَا مَعْنَى ذٰلِكَ ؟ فَقَالَ : قَوْلُ النَّبِيِّ مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضِيَاعاً فَعَلَيَّ وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ ، فَالرَّجُلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلَى نَفْسِهِ وِلَايَةٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ وَلَيْسَ لَهُ عَلَى عِيَالِهِ أَمْرٌ وَلَا نَهْيٌ إِذَا لَمْ يُجْرِ

سپس فرمود: من تبلیغ کردم واندرزدادم گواه باشید، امام صادق(ع) فرمود: این آخرین سخنی بود که رسولخدا (ص) برمنبر فرمود.

شرح- از مجلسی (ره)ـ ظاهر اینست که این خطبه طولانی بوده وشامل ذکرفضائل اهل بیت وتعیین امام ازآن‌ها بوده‌است چنانچه ازاخبار دیگر برمی‌آید وچون نصب امام از خاندان عصمت زمینه شورش منافقانی‌بوده که‌بدان راضی نبودند و هم پیمان شده بودند تاامر امامت رااز خاندان او بگردانند، بانصار دستور داده‌بود که سلاح برگیرند برای جلوگیری ازشورش.

٥ـ حبیب‌بن أبی‌ثابت گوید. خدمت أمیرالمؤمنین عسل وانجیر ازهمدان و حلوان (شهری در کردستان بوده‌است در حدود خانقین) آوردندآن‌حضرت بکدخدایان دستورداد‌یتیمان‌راحاضر کردند و آن‌ها را برسر خیکهای عسل نشانید تا بخورند واو باقدح آن‌ها را میان مردم تقسیم میکرد.باو عرض‌شد یا أمیرالمؤمنین برای چه یتیمان‌را مأمور لیسیدن درمشکها کردید؟ فرمود: امام پدریتیمان است ومن بحساب پدرهاآن‌ها رابلیسیدن درخیکهای عسل واداشتم.

٦ـ ازامام صادق (ع) که پیغمبر (ص) فرمود، من ازهرمؤمنی بخود اواولی هستم وعلی‌بعد از من بدو اولی واحق است.

بامام صادق عرض‌شد، این چه معنی دارد؟ فرمودتفسیر آن‌قول خود پیغمبراست که‌فرموده‌است: هر که وامی‌یازن و کودك بی‌سرپرستی (یاآب وملك بی‌سرپرستی خل) بجانهد برعهده منست وهر که مالی بجای خودوانهد ازآن ورثه اواست، مردی که مالی‌ندارد برخود تسلط واختیاری ندارد (صاحب اختیار خودنیست خل) و اختیار امر و نهی عیال خودرا هم ندارد درصورتیکه نفقه‌وخرجی

عَلَيْهِمُ النَّفَقَةَ وَالنَّبِيُّ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَمَنْ بَعْدَهُمَا أَلْزَمَهُمْ هٰذَا ، فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ عَامَّةِ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هٰذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَأَنَّهُمْ أَمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَعَلَى عِيَالَاتِهِمْ .

بآن‌ها ندهد، پیغمبر وأمیرالمؤمنین و امامان بعداز اورا خداملزم ساخته است بدان وازاین رو نسبت‌به مردم ازخودشان اولی واحق گردیدند، سبب اسلام عامه‌یهود نبودمگر اعلام این‌موضوع ازرسولخدا (ص) و آنها بسبب این‌تعهد نسبت بخودشان وعیالاتشان آسوده خاطرشدند.

شرحـ ازمجلسی (ره) این‌حدیث نبوی باتفسیرش ازطرق عامه‌هم روایت شده‌است، مسلم بسند خود، درباب خطبه جمعه ازجابربن عبدالله ازپیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود درآخر خطبه: من اولی هستم از هر مؤمنی از خودش ؛ هر که مالی را بجا گذارد از آن خاندان او است و هر کس وامی یـا ضیاعی (زن و فرزند و آب و ملك بی سرپرست) بجا گذارد بر عهده من است و سر و کارش با من است .

آبی گوید اولی ازولی است بمعنی نزدیکی، یامالکیت چنانچه در قول خداتعالی است (٦٢ ـ انعام) سپس برگردانده شوند بسوی خدامالك بحق آنان، یا ازولایت است بکسر واو که ولی یتیم و مقتول ازآن مشتق‌است یعنی متصدی‌کار آنها و از این ماده است والی شهر یااز ولایت بفتح است بمعنی نصرت که از آن گرفته شده است قول خدا تعالی (۱۱ـ محمد) برای اینکه خداناصر آن ها است که ایمان آوردند.

درنهایه گفته در حدیث است که هر که‌ضیاعی بجاگذاردسروکارش بامن است ضیاع بمعنی عیال است وآن مصدر ضاع‌یضیع است وعیال را بمصدر تعبیر کرده..

واگر ضیاع بکسرضاد خوانده شود جمع‌ضایع (بی‌سرپرست) باشد چون جیاع جمع جائع ـ گرسنه‌ـ درمغرب گفته درحدیث است که هر که مالی بجاگذارد عصبه‌اش آن‌را ارث‌برند هر که‌باشند وهر که‌وامی یاضیاعی‌بجاگذارد‌ـوروایت شده‌ضیعه‌ای‌ـ بایدبمن رجوع کند که من‌مولی وسرپرست‌آنم هردو تعبیر بتقدیرحذف مضافی‌است یاتعبیر بمصدرشده ازباب مبالغه ومعنی اینست که هر که عیال بی سرپرست یااولاد صغاری که در معرض ازمیان رفتن هستند بجاگذارد بایدنزد من‌آید که من ولی و کفیل آنهایم وازبیت‌المال خرج‌آن‌ها رامیدهم انتهی.

مجلسی(ره) گوید بسا توهم‌شود که کفالت و ضمانت پیغمبر(ص) برای وام بدهکاری که‌مرده است منافات دارد باآنچه دراخبار خاصه وعامه وارد شده‌است که آن‌حضرت برمرده‌ای که بدهکاربود نماز نمیخواند ومیفرمود شما به‌رفیق خود نمازبخوانید ودر اخبار مااین جمله هم آمده که تا یکی ازاصحاب اوضامن بدهکاری میت گردد.

وجواب داده‌اند که این ترك نماز درصدر اسلام وموقع کمی بودجه بوده و ضمانت دیون بعد ازتوسع در بیت‌المال وفتوحات وغنائم بوده‌است ومؤید آن‌است آنچه ازطرق عامه رسیده که مرده بدهکار را نزد آن‌حضرت میآوردند میفرمود برای بدهکاری خود چیزی دارد اگر میگفتند داردبراو

نماز میخواند وچون خدا پیررزیها نصیب او کرد.

فرمود انا اولی بالمؤمنین من انفسهم- هر که بمیردووامی داشته‌باشد بعهده من‌است و هر که مالی‌بجاگذارد ازآن ورثه‌اواست پایان نقل ازمجلسی ره.

دراینجا دو موضوع‌را بایددانست :

الف- بیان اصل حدیث نبوی معروف اناولی بالمؤمنین من انفسهم که طبق آیه کریمه۶سوره مبارکه احزاب وارد شده‌است که میفرماید: پیغمبر اولی‌است بمؤمنان از خودشان وازواجش مادران آنهایند.. این‌مضمون برای‌چندمقصد ازچند نظر گفته میشود:

۱- بقصداظهار مهر ودوستی از نظر اخلاقی که منظور اظهار دوستی ومهر باشد تاآنجا که کسی نسبت بدیگری از خود اومهربان‌تر باشد وچون حب بذات روشن‌ترین وکاملترین غریزه بشری است ومهرورزی پیغمبر خاتم نسبت بامت و بلکه نوع‌بشر نمونه کامل نوع‌دوستی وبشر خواهی‌است این‌حقیقت دراین جمله شیواومعجزمآب ادا شده‌است که‌پیغمبر مؤمنان را ازخودشان بیشتردوست‌دارد و نسبت بآنها مهرمیورزد ودر این صورت این‌جمله از نظر اخلاقی ادا شده است و یکدرس عالی و پرمعنای عشق ومحبت عاقلانه و برکنارازدوستیها وعشقهائی که ازتمایلات جنسی برخاسته میشودبنوع بشر وخصوص سروران ورهبران بشریت میدهد.

وجمله و از واجه امهاتهم ازواج او هم مادر مؤمنان است بااین معنی بسیارمناسبت‌دارد و نتیجه اینست که مهر پیغمبر بمؤمنان بیش از خود آنها است بخودشان و زنان محترم آنحضرت‌هم برای آن‌ها تا اندازه یك مادر مهربانند و می‌توان گفت پس از دوستی بخود ، دوستی و مهری از مادر نسبت‌بفرزندعمیق تر و آتشین تر نیست و بدین جهت‌برای‌ازواج‌طاهره‌دوستی درجه دوم رابحد کامل بیان کرده.

چنانچه در جای دیگر می‌فرماید (۱۲۹ - التوبة)هر آینه برای شما آمد رسولی‌ازخودتان که بر او ناگوار است رنج کشیدن شما ، بر شما حرص می خورد ، بمؤمنان بسیار دل سوز و بسیار مهربان است.

در این صورت این عبارت یك معنای اخلاقی بسیار عالی و آسمانی دارد ولی حکمی و حقی از آن استفاده نمیشود و صرف گزارش از یك‌واقعیتی است که لوازم اخلاقی دارد.

۲- بقصد بیان حکم و وظیفه از نظر حقوقی بمنظور تعهدات و انشاء حقی در زمینه‌های‌بلاحق و بی‌مسئولیت از نظر افراد ، مانند حال مرك که فرد فاقد هرحق و مسئولیتی است یا حال عجز از انجام وظیفه و تعهد که زمینه سلب‌مسئولیت فرداست.

و بعبارت دیگر جعل حقوق وتعهداتیکه بهیچ وجه باحقوق و تعهدات مقرره و ثابته خود فرد مزاحمت‌ومخالفتی‌نداشته‌باشد،طبق توجیه‌وتطبیقی که امام صادق از این عبارت در این روایت فرموده است که میفرماید مقصود پیغمبر (ص) از این عبارت اینست که چون مؤمنی بمیرد و دینی از او بماند یا زمینه‌وظائف‌ومسئولیت‌های دیگری که‌اگرخودش‌زنده بود باید آن‌ها را انجام دهد دراین صورت آن تعهدات و مسئولیتها بعهده شخص پیغمبر و امامست او باید دین آن‌مؤمن مرده را بپردازد و از زن و بچه و مزرعه وباغ‌بی‌سرپرست او سرپرستی کند .

واز این جمله یك مسئولیت عمومی زمامدار و پیشوای جامعه نسبت بافراد استفاده میشود بدون اینکه افراد در برابر آن مسئولیت و تعهد متقابلی داشته باشند و بنابر این این عبارت که دلالت بر یك حق تسلط عامی از طرف پیغمبر و امام نسبت بعموم افراد دارد بهیچوجه بادلیل حقوق خاصه و تسلط افراد برمال وجان خود مخالفتی ندارد و نتیجه اینست که فرد هرچه دارد از خودش و هرچه ندارد و نتواند پیشوا ضامن و عهده‌دار اواست.

وگویا یهود هم همین معنا را از اعلامیه پیغمبر (ص) فهمیدند و دل بمسلمانی دادند زیرا این نظام صد درصد بسود فرد تمام می‌شود و سلطه پیشوای اسلام بر فرد منحصر بهمان مقررات الهیه می گردد که قرآن تشریع کرده است و از نظر حقوق و سلطه بر افراد پیشوای اسلامی تنهانماینده خدااست و باید همان مقررات الهیه را بر افراد تطبیق کند وطبق دستور قرآن ازآنها وجوه مالی دریافت کند وآن‌ها را محکوم بجهاد و اجراء حقوق نماید.

واز نظر مجازات هم صرفا آنها را بهمان مجازاتها و حدود مقرره الهیه مأخوذ داند، در این صورت اینکه میفرماید مردی که مالی ندارد بر خود تسلط ندارد و مردی که نفقه و خرج بزن و فرزند ندهد بر آن ها تسلطی ندارد و از آن‌ها امر و نهی نتواند یك تنظیریست برای پیشوای اسلامی و مقصود اینست که ولایت و سلطه پیشوا بهمین اصل مسئولیت او در برابر افرادتکیه‌دارد و چون پیشوا مسئول همه اموریست که‌زندگی فرد بدان مربوطست در صورتیکه فرد ازانجام آن درماند باید پیشوا آن‌را بانجام رساند.

و اگر پیشوا این مسئولیت را در عهده خود نداند یا نتواند ولایت و پیشوائی ندارد چنانچه مرد ندار بر خود هم تسلط ندارد وبر زن و فرزند خود که نان خور او هستند در صورتیکه هزینه آن‌ها را ندهد تسلطی ندارد.

و بنابراین بیان این مورد از نظرتنظیر بحساب حکم عرفی است یعنی‌حال مرد ندار و نفقه‌نده بنان خوار خود درعرف مردم چنین است و منظور این نیست که در این دو مورد بیان‌حکم شرعی کرده باشد و نتیجه‌ای که بعدازاین بیان گرفته‌است:

فرموده پیغمبر و امیرالمومنین و هر که بعداز آن‌ها است(یعنی امام بحق بوده‌است) اینعهده مسئولیت را نسبت بافراد مردم در عهده خود شناخته‌اند و این نظام اقتصادی سودمند بوده است که یهود را نسبت باسلام فریفته و آن‌هارا که مردمی وارد در امور اقتصادی هستند بمسلمانی کشانیده است. زیرا تبعیت و پیروی از اسلام و پیغمبر را وسیله کافی برای آسودگی خود ازنظرزندگی‌خود و عیال خود تشخیص داده‌اند.

بنابراین اصل رشته سخن باینجا میکشد که پیغمبر و امام باچه اعتباری این مسئولیت اجتماعی مهم را بعهده شناخته‌اند پرداخت وام هر بدهکار، کفالت ایتام هر درگذشته، اداره امور پهناور و مختلفی که مسئولی ندارد و.و. کار بسیار دشوار و نیاز ببودجه فراوان و سرشار دارد، و این اموری که با همه این تشکیلات وسیع و دقیق و دامنه دار امروز در دولتهای پیش رو و مترقی که که زمامداران و پیشوایان راشکسته و آنها را ببحران های لرزاننده کشانده است بااینکه دامنه مسئولیت آن‌ها دارای این رقم درشت و تعهد وام هر بدهکاریکه ندارد بدهد.یا فرض کن‌هر بدهکاری

که بمیرد و نداشته باشد وام خود را بدهد نیست آیا این تعهد و انجام آن هم جزء معجزات و امور فوق‌الطبیعه پیغمبر و امامست یا اینکه اجرای نظام حقیقی مسلمانی طبق مقررات قرآن بطبع خود اجتماعی بار می‌آورد که پیشوا امکان میدهد چنین مسئولیتی را در عهده شناسد واجراء کند.

نظام حقیقی قرآن در یك محیط بشری اجراء نشده و حکومت پیغمبر اسلام هم که دوره بسیار کوتاهی در محیط بسیار کوچکی بکار افتاده درست برای ما روشن نیست که چگونه اجراء میشده و آیا این نتیجه را بمردم نشان داده است یانه؟

و اگر کلمه«ضیاع» که بعدازکلمه دین واقع‌شده است چنانچه ظاهر استعمالات آن است بمعنی زمین مزروعی باشد وبدین قرینه مال بمعنی منقول تفسیر شود ممکنست از این تعبیر استفاده کرد که زمین در تصرف حکومت اسلامی است وسهمی از درآمد آن بودجه این تعهدات عمومی‌بحساب‌آمده است خصوص اگر گفته شود مطلق دیون میت در عهده پیشواست و از اموال او که بورثه تعلق می‌گیرد استیفاء نمیشود چنانچه از ظاهر این عبارت استفاده میشود مگر آنکه گفته شود این تقابل باعتبار وضع شخص واحد نیست بلکه تقسیم اشخاص است.

باین معنی که هر کس بدون مال وبا بدهکاری بمیرد بدهکاری او بعهده پیغمبر است وهر کس ترکه مالی بجا گذارد و بدهکاری ندارد مالش از آن وارث است ولی کسی که بمیرد وهم دین‌دارد وهم مال‌تکلیف دیگری دارد که از آیه ارث استفاده میشود و آن اینست که دین اوازمال‌ادامیشود وباقی آن‌را ورثه میبرد.

۳ـ مقصد بیان تسلط پیغمبر باشد از نظر حق حکومت و پیشوائی بمنظور جعل حق ولایت پیشوا بر افراد و در مقام بیان ولایت اجباری پیغمبر اسلام است بر عموم افراد مانند ولایت پدر و جد برفرزند صغیر خود ومقصود این‌است که حکم واراده پیغمبروامام‌درهر موضوعی برخواست‌وارادهٔ فردرعیت مقدم‌است و افرادمحکوم بحکم پیغمبر وامامند ودر برابر فرمان ودستور او از خود هیچ گونه‌اختیاری ندارند واین عبارت باین معنی‌باقول‌خداتعالی (الحشر ـ۷) آنچه رسول بشما داد بگیرید وآنچه را برای‌شماقدغن کرد وانهید تطبیق‌می‌شود ونتیجه اینکه پیغمبروامام‌اختیاردارندوولی مطلق واجباری همه افرادند وحکم آن‌ها نسبت بهرفردی نافذاست ودر این صورت باید تدبری در اندازه حکمروائی کرد از جهات مختلفه.

مثلا اگر مال کسیرا تملك کنند وزن کسیرا طلاق دهند یازنی رابی‌کسب اجازه بشوهر دهند آیا مشمول این اختیارات هست یانه.

مثلا این‌اختیار وحکم‌روائی تاآنجا است که بسود افرادباشد یا آنکه برای آنها زیان نداشته باشد مانند حدولایت‌اجباری پدروجد برفرزند صغیرخود یاآنکه مقید باین‌شرط هم‌نیست‌واگر برضرر فردهم باشد براو نافذاست چنانچه‌از اولویت نسبت بخود فردمی‌توان فهمید.

ازاینکه بعداز نقل امام از وی راجع بمعنی این عبارت پرسش شده فهمیده میشود که مفهوم عبارت روشن‌نبوده واستفاده سلطه حکومت‌مطلقه ازاین عبارت چنانچه ظاهر آن‌است مستبعدبوده و ازاین روامام (ع) آن‌را بوجه سابق توجیه کرده است وبهر حال‌فهم این‌معنای سوم‌ازعبارت‌باعمومی که ازاولویت برنفس استفاده میشود ازنظر حقوقی درفقه موردقبول واقع نشده‌است باین معنی که

پیغمبر وامام حق ندارند بدون اجازه ملك کسی را تصرف کنند ویا زن کسیرا طلاق دهند و زنیرا بی اجازه او بشوهر دهند ولی نفوذحکم واحکام پیغمبر و امام در مقام قضاوت وامور عامه اجتماعی تاحدی مسلم است.

ب ـ در بیان دو نظیر یکه امام ذکر کرده است:

اول مردیکه مالی ندارد برخودولایت ندارد ودوم مردی که بعیال خودنفقه ندهد برآنهاامرو نهی نتواند ـ مجلسی (ره) در بیان جمله اول ٤ توجیه دارد:

۱ـ شاید کنایه باشد ازاینکه مرد ندار درپیش خود سرافکنده وسرزنش خورنده است.

۲ـ برای او ممکن نیست خودرا بر نوافل وآداب انفاق واداء دیون وامور دیگری که بی مال میسر نیست وادارد.

۳ـ برخی گفته اند بی مال برای آن برخود ولایت ندارد که ازخود نمیخورد وهماناولایت ازآن بخشنده نعمت است

٤ ـ گفته شده معنی عدم ولایت او برخود اینست که درصورت نداشتن، ولایت برادای بدهکاری خود ندارد درصورتیکه ازآن عاجزاست.

وراجع بقسمت دوم چنین گفته است ـ وولایت نداشتن برعیال بامر ونهی برای آن است که ممکن نیست برایش که آنها رادستور دهد در خانه نشینند و از خروج آنها جلوگیری کند چون باید تحصیل روزی نمایند یابرای اوممکن نیست آنهارا امر کند بصرفه جوئی ونهی کند از چیز دادن بدیگران چون مالی بدست آنها ندارد پایان نقل ازمجلسی (ره).

ولی آنچه دراین مورد باید بحث شود اینست که آیااین دومثال راامام بحساب بیان حکم شرعی آورده است و مقصود اینست که مردی که مال ندارد مسلوب الولایه است نسبت بخودیامردی که نفقه بزن وفرزند ندهد شرعاً حق امر ونهی آنها را ندارد یا چنانچه درسابق بیان شد این دو نظیر راامام از نظر عرف بیان کرده برای اثبات وتوضیح مقصودخود وظاهر همین معنی اخیراست چنانچه بیان شد، در این صورت معنی ساده آنها روشن است.

۱ـ کسیکه مالی ندارد ازخود اختیاری ندارند.

۲ـ مردیکه بعیال خود خرجی ندهد فرمان اورا نمیبرند ـ ودر این صورت گزارش یکواقعیت عرفی است ازباب مثال ومنظور بیان یك حکم شرعی نیست زیرا ازنظر شرعی وقانونی تسلط مردبر خود در صورت نداشتن مال هیچ کم وکاستی پیدا نمیکند و در صورتیکه نفقه بعیال خودندهد احکام خاصی باو تعلق گیرد نه آنکه حق او بکلی ساقط شود ومثلا زوجه اوخود مختار و آزاد گردد.

۷ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبانِ بْنِ عُثْمانَ ، عَنْ صَبّاحِ بْنِ سَيّابَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : أَيُّما مُؤْمِنٍ أَوْمُسْلِمٍ ماتَ وَ تَرَكَ دَيْناً لَمْ يَكُنْ في فَسادٍ وَلا إِسْرافٍ فَعَلَى الْإِمامِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمُ ذٰلِكَ ، إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ يَقُولُ : «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَرٰاءِ وَالْمَسٰاكِينِ». الآية فَهُوَ مِنَ الْغارِمِينَ وَلَهُمْ عِنْدَ الْإِمامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ .

۸ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ حَنانٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : لا تَصْلُحُ الْإِمامَةُ إِلّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلاثُ خِصالٍ : وَرَعٌ يَحْجِزُهُ عَنْ مَعاصِي اللهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوِلايَةِ عَلىٰ مَنْ يَلِي حَتّىٰ يَكُونَ لَهُمْ كَالْوالِدِ الرَّحِيمِ ؛ وَفي رِوايَةٍ اُخْرىٰ حَتّىٰ يَكُونُ لِلرَّعِيَّةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ ،

۹ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتانَ يُقالُ لَهُ : مُحَمَّدٌ ـ قالَ : قالَ مُعاوِيَةُ : وَلَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذٰلِكَ فَأَخْبَرَنِي ـ قالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسىٰ عليه السلام يَقُولُ الْمُغْرَمُ إِذا تَدَيَّنَ أَوِ اسْتَدانَ في حَقٍّ ـ الوَهْمُ مِنْ مُعاوِيَةَ ـ اُجِّلَ سَنَةً فَإِنِ اتَّسَعَ وَإِلّا قَضىٰ عَنْهُ الْإِمامُ مِنْ بَيْتِ الْمالِ .

۷ـ امام صادق (ع) فرمود که رسولخدا (ص) فرموده هر آن مؤمن و مسلمانی که بمیرد و وامی بجا گذارد که در اسراف و فساد نبوده باشد برامام است که آنرا بپردازد و اگر نپرداخت گناهش براو است، زیراخدا تبارك و تعالی میفرماید (۶۰ـ التوبه) همانا صدقات برای فقیران و گدایان است تاآخر آیه (و کارمندان آن وبرای تالیف قلوب و آزاد کردن بندهها وقرضداران‌ودر راه خدا وبرای ابن‌سبیل، قراریست قطعی ازطرف خداوخدا دانا وحکیم است) واوازقرضداران‌است و نزد امام سهمی دارد و اگر امام آن را نگهدارد گناهش‌براو است .

شرحـ از مجلسی (ره)ـ فساد، صرف درگناه است واسراف زیاده‌روی درخرج، گو که درراه حق باشدـ ان لم‌یقضه ـ فرض محالی است یامنظور ازامام‌اعم ازامام برحق وامام ناحق است .

۸ـ امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) فرموده امامت نشاید جز برای مردی که در او سه خصلت باشد:

۱ـ ورعی که اورا از هرنافرمانی نسبت بخداباز دارد .

۲ـ بردباری تاآنجا که برخشم خودمسلط باشد.

۳ـ سرپرستی خوب‌نسبت بهرکه براو سرپرستست تاآنجا که برای‌آن‌ها پدری‌مهربان باشد، و در روایت دیگر تا برای رعیت چون پدری مهربان باشد .

۹ـ معاویةبن حکیم از محمد بن اسلم از مردی طبرستانی بنام محمد (راوی حدیث) گوید معاویة گفت من خود پس از آن خود محمد طبری را هم دیدم و بمن خبر داد که از علی بن موسی (ع) شنیدم‌میفرمود، بدهکار که درراه حق ودرستی وام‌گرفته تایك سال باومهلت دهند، اگر وسعت‌یافت (که خود میپردازد) وگرنه امام بدهی اورا ازخزانه عمومی پرداخت‌میکند.

﴿باب﴾

أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام « أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا ، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَلْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَأَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا ، يُؤَدِّي خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ ، فَيَحْوِيهَا وَيَمْنَعُهَا وَ يُخْرِجُهُمْ مِنْهَا ، كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ مَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ .

«باب»

در اینکه زمین همه ازامام «ع» است

۱ـ امام باقر(ع) فرمود:ما در کتاب علی یافتیم که‌زمین از آن خداست و آن را ببندگان‌خود که خواهد بارث دهد وسرانجام ازآن پرهیزگارانست، من وخاندان من هستیم آنکسانیکه خدا زمین را بما ارث‌داده (یعنی از گذشتگان) وماهستیم پرهیزگاران وهمه زمین ازآن ماست، هر که‌ازمسلمانان زمینی راباحیاء کند باید آن‌را آباد دارد و خراج آن‌را بامام از خاندان من بپردازد و هرچه از آن خرج‌خود کند حق اواست واگرازآن دست کشیدویا آن‌را بائروخراب کرد ومردمسلمان دیگری‌پس ازوی آن‌را بدست گرفت وآباد کرد وزنده نمود او بدان احق‌است ازآنکه دست از آن کشیده و آن رارها کرده ، واو باید خراج آن را بامام از خاندان من بپردازد و هرچه از آن خرج بخورد حق اواست تاامام قائم ازاهل بیت من باشمشیر وقدرت عیان شودوآنرا تصرف کند واز خوددارد و آنها رااز آن بیرون کند چنانچه رسولخدا (ص) آنها راتصرف کرد وبرای خودداشت ، جزآنچه در دست شیعیان ماباشد که امام باآنها قراردادی بندد‌نسبت بدانچه در دست آنها است وزمین‌رادردست آنها واگذارد.

شرحـ از مجلسی(ره) شهید ثانی درروضه گفته هرسرزمینی بجنك گرفته شده و هنگام فتح بائربوده وهر زمینی که در تصرف مسلمانی نبوده ازامام است واحیاء آن روانیست مگر باجازه امام باحضور وی ودر زمان غیبت احیای آن رواست .

ودرحکم آنست‌زمین مملوکی که‌صاحبانش ازمیان‌رفته‌اند واگرسابقاً درتصرف مسلمان‌معلومی بوده ازاو است وبعداز او ازورثه اواست واگر هم‌بائر شود ازملك اوبدر نرود وبعضی گفته‌اند اگر

۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَمَّنْ رَوَاهُ قَالَ : الدُّنْيَا وَمَافِيهَا لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا ، فَمَنْ غَلَبَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْهَا فَلْيَتَّقِ اللهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبَرَّ إِخْوَانَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاللهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بُرَآءُ مِنْهُ .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : رَأَيْتُ مِسْمَعًا بِالْمَدِينَةِ وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام تِلْكَ السَّنَةَ مَالاً فَرَدَّهُ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ : فَقَالَ لِي : إِنِّي قُلْتُ لَهُ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ : إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ الْبَحْرَيْنَ الْغَوْصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعَمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمْسِهَا بِثَمَانِينَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَأَنْ أَعْرِضَ لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ فِي أَمْوَالِنَا ، فَقَالَ : أَوَمَالَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمُسُ؟ يَا أَبَا سَيَّارٍ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا ، فَقُلْتُ لَهُ : وَأَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ

موات و باثر شد دیگری می‌تواند آن را احیاء کند وحق سابق زائل میگردد بدلیل صحیحه ابوخالد کابلی واین‌قول‌اقویست ـ تااینکه پس‌از نقل‌تمام کلام‌شهید ـ خودمیفرماید :ـ

من‌میگویم ظاهر این‌خبر اینست که شرط ملك باحیاء اسلام‌است بلکه ظاهرش اینست که احدی مالك زمین نمی‌شود ، بلکه‌تا آن را آباد دارد بآن حق اولویت دارد وخودزمین ازآن‌امام‌است‌پایان نقل از مجلسی(ره).

۲ـ فرمود: دنیا وهرچه درآنست از خداتبارك وتعالی است واز رسول اووازما، هرکه‌برچیزی ازآن دست‌یافت ازخدا بپرهیزد وحق خدارا بدهد وببرادران خود احسان کند واگرچنین نکند خدا ورسولش وماها ازاوبیزاریم ،

شرحـ ازمجلسی (ره) ـ مقصود ازحق خدا یا خراج است (مالیات که بامام بدهد) یا زکوة و خمس واجب..

۳ ـ عمربن یزید گوید، مسمع را در مدینه دیدار کردم، در آن سال وجهی برای امام صادق (ع) آورده بود و آنحضرت باوپس داده بود، باو گفتم؛ چرا امام صادق وجهی راکه‌برایش آورده بودی بتو پس داد؟

گوید بمن درجواب گفت من وقتی آن‌وجه را خدمت آنحضرت دادم باوگزارش دادم که: من متصدی غوص (مروارید گیری) از دریای بحرین شدم وچهار صدهزار درهم بدست آوردم وخمس‌آن راکه هشتاد هزاردرهم است برای شما آوردم و نخواستم آن‌را که ازآن شمااست نگهدارم،این‌حقی است که خدا تبارك و تعالی برای شما در اموال مامقرر ساخته .

امام فرمود؛ یعنی برای‌ما ازمحیط زمین و آنچه خدا از آن برآرد جزخمس نباشد؟ ای أباسیار به‌راستی همه‌زمین ازمااست و هرچه خدااز آن برآرد همه ازما است؛ من گفتم پس همه آنمال‌رابرای شما می‌آورم .

كُلَّهُ ؟ فَقَالَ : يَا أَبَا سَيَّارٍ ! قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ وَأَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ ، وَكُلَّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجْبِيَهُمْ طَسْقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ وَيَتْرُكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ وَأَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا ، فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ : فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ : مَا أَرَى أَحَداً مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَلَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالاً غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذَلِكَ .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الرَّازِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ ؟ فَقَالَ : أَحَلْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيَدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ ، جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللهِ ، إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَداً وَلِلهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ .

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ مُصْعَبٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوِ الْمُعَلَّى ابْنِ خُنَيْسٍ قَالَ : قُلْتُ

فرمود: ای اباسیار، مامحققاً آن را بتوحلال کردیم‌وتو رااز آن‌بهل نمودیم‌همین مال‌خودراباخود برگیر؟ هر آنچه اززمین در دست شیعیان مااست بر آنها حلالست تا قائم ماقیام کند ومالیات آن را از آنها بگیرد و زمین را بدست آنها واگذارد ولی آنچه دردست دیگرانست هرآنچه ازآن سودی برند برآنها حرامست تاآنکه قائم ما قیام کند وزمین رااز دست آنها بگیرد وآنها راخواروتهیدست از آن بدر کند.

عمربن یزید گوید أبوسیار بمن گفت، بنظر من احدی‌از صاحبان املاك وکارمندان جز من‌حلال نخورد مگرآنانکه ائمه بآنها حلال کرده باشند.

٤ـ از أبی‌بصیر گوید: بامام صادق(ع) گفتم آیازکوة برامام نیست؟ درپاسخ فرمود: سخن محالی گفتی ای أبامحمد تو نمیدانی که همه دنیا و آخرت از آن امامست بهر جا خواهد صرف کند وبهر که خواهد بدهد ، ازطرف خدا این عمل برای او رواست ، ای أبا محمد امام شبی را هرگز نگذراند که برای خدا درگردن او حقی مانده باشد که خدایش مسئول آن داند .

شرحـ ازمجلسی(ره) ظاهرروایت‌اینست که زکوة برامام واجب‌نیست واین‌خلاف‌مشهور است و اینکه فرموده است لایبیت الخ دلیل عدم‌وجوب آنست زیرا زکوة‌غلات از آغاز رسیدن آن واجب شود وپرداخت آن‌بماند تاپس‌از برداشت‌آن‌ولازم‌آید که مدتی‌مسئول‌این‌حق بسر برد وهمچنان‌درزکوة گاو وگوسفند وشتر ممکنست در چراگاه‌دوردستی باشند و پرداخت بتاخیر افتد وممکنست مقصود این‌باشد که همه‌دنیا ازآن امامست وهمه مردم رعیت‌اویند وحق لازم‌برامام بیش‌از اینهااست و اوهمه را بپردازد ویکشب هم پس‌نیندازد.

٥ـ یونس بن‌ظبیان یامعلی بن‌خنیس گوید بامام صادق(ع) گفتم، شماازاین زمین چه دارید؟ لب

لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : مَالَكُمْ مِنْ هٰذِهِ الْأَرْضِ ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ ، مِنْهَا سَيْحَانُ وَ جَيْحَانُ وَ هُوَ نَهْرُ بَلْخٍ وَالْخشوع وَهُوَ نَهْرُ الشَّاشِ وَ مَهْرَانُ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَنِيلُ مِصْرَ وَ دِجْلَةُ وَالْفُرَاتُ ، فَمَا سَقَتْ أَوِ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا وَلَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَصَبَ عَلَيْهِ وَإِنَّ وَلِيَّنَا لَفِي أَوْسَعَ فِيمَا بَيْنَ هٰذِهِ إِلَىٰ هٰذِهِ ـ يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ـ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ : «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (الْمَغْصُوبِينَ عَلَيْهَا) خَالِصَةً (لَهُمْ) يَوْمَ الْقِيَامَةِ» بِلَا غَصْبٍ .

خندی‌زد وفرمود به‌راستی خداتبارك وتعالی جبرئیلش رافرستاد وباو فرمانداد تا باانگشت بزرك‌خود هشت‌نهر در زمین‌ببرد که ازآنها است سیحان وجیحان (جیحون‌خل) که نهربلخست وخشوع‌وآن‌نهر شوش‌است (شاش است) ومهران وآن نهرهند است ونیل‌مصر ودجله وفرات ،آنچه آب‌خوردیاآب داده شود همه ازماست وهرچه ازمااست ازآن شیعیان مااست‌ودشمن ماازآن بهره‌ای ندارد جزآنچه بزوررباید ودوست ما دروسعتی پهن‌ترازاین واینست یعنی میان آسمان وزمین سپس این آیه‌را خواند (۳۲ـ الاعراف) بگو **آن از آن کسانیست‌که گرویدند در زندگانی دنیا (ولی از آنها بزورگرفته شده)وخالص است(برای‌آنها) در روزقیامت(بی‌زوربردن‌وغصب‌ازآن‌ها) .**

شرحـ از مجلسی (ره) ـ یخرق ـ یعنی دریده وحفر کرده، بعضی این‌جمله را حمل باستعاره مرکب کرده‌اند و گفته‌اند مقصود اینست که این نهرها بقدرت خدا پدید شدند رد برفلاسفه که آنها رابنیروی طبیعت نسبت دهند و در بسیاری از نسخه‌ها جیحان بالف است و در بعضی هم‌جیحون بواو ضبط شده .

درنهایه است که سیحان وجیحان دونهرند در عواصم نزد مصیصه وطرسوس ، درقاموس گفته سیحان نهریست درشام ونهر دیگری در بصره وسیحون نهریست‌در ماوراءالنهر ونهر دیگر در هندو گفته‌جیحون نهرخوارزمست وجیحان نهرشام وروم ومعرب جهانست .

بدانکه درروایت هشت‌نهر گفته وهفت نهر رانام‌برده ویکی رابزبان نیاورده برای‌آنکه نیاز بشرح نداشته وازاین‌روفرموده است برخی‌ازآنها اینست وبعضی‌سیحان رانام‌دونهردانسته و نهر شام‌و بصره‌رابحساب گرفته‌اندوهردورامقصوددانسته‌انداز باب‌استعمال‌لفظ‌مشترك‌درهردومعنی‌خودواینوراست وشاید یکی‌را راویان‌انداخته‌اندویاعبارت جیحان وجیجون بوده است ویکی ازنساخ یا روات یکی را تکرار دانسته وانداخته‌است وبنابراین شرح‌تمامست پایان‌نقل ازمجلسی(ره).

من می‌گویم نهرهای روی زمین در قارات جهان بسیار است و شاید اکتفای امام (ع) بایـن هشت نهر از جهت این بوده که در آن تاریخ نهرهای دیگر قاره آفریقا وامریکا و اندونزی و.و، معروف نبوده‌اند ویا از جهت اینکه در اطراف آن ها کسی‌سکونت‌نداشته ومورد استفاده‌نبوده‌اند.

٦ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ رُوِيَ لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْخُمُسُ، فَجَاءَ الْجَوَابُ: أَنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَأَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً، فَمَا كَانَ لِآدَمَ عليه السلام فَلِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَهُوَ لِلْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام.

٨ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام كَرَى بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَلِسَانُ الْمَاءِ يَتْبَعُهُ: الْفُرَاتَ وَدِجْلَةَ وَنِيلَ مِصْرَ وَمِهْرَانَ وَنَهْرَ بَلْخَ فَمَا سَقَتْ أَوْ سُقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَالْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالدُّنْيَا [لِلْإِمَامِ].

☆عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ السَّرِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: لَمْ يَكُنِ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ يَعْدِلُ بِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئاً وَكَانَ لَا يَغِبُّ إِتْيَانَهُ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنْهُ وَخَالَفَهُ وَكَانَ سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا مَالِكٍ الْحَضْرَمِيَّ كَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامٍ وَوَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مُلَاحَاةٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِمَامَةِ، قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: الدُّنْيَا كُلُّهَا لِلْإِمَامِ عليه السلام عَلَى جِهَةِ الْمِلْكِ وَأَنَّهُ أَوْلَى بِهَا مِنَ الَّذِينَ هِيَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ قَالَ

٦ـ محمدبن ریان گوید بامام عسکری (ع) نوشتم قربانت روایت شده که رسول خدا (ص) از دنیا جز خمس ندارد؟ جواب رسید که دنیا وآنچه بر آن می گرددازرسولخدا است (ص)

٧ـ ازامام باقر (ع) که رسولخدا (ص) فرمود که خداآدم (ع) راآفرید و دنیا راباووا گذارد و هرچه ازآن آدم بوده از آن رسولخدا است (ص) و هرچه ازآن رسولخدااست (ص) همان از آن ائمه آل‌محمداست(ع).

٨ـ امام صادق (ع) فرمود به راستی جبرئیل با پای خود پنج نهر را در میآورد وزبانه آب بدنبال او بود:

١ـ فرات ٢ـ دجله ٣ـ نیل مصر ٤ـ مهران ٥ـ نهربلخ.

هرچه را آب دهند یا از آن آب داده‌شود ازآن امام (ع)است بادریای گرد دنیا.

☆سری بن‌ربیع گوید، ابن‌ابی‌عمیرچیزی راباهشام‌برابر نمیدانست واز رفتن نزداوروزی‌خود ـ داری نمی کرد وسپس ازاوقطع‌رابطه کرد و بااو مخالفت نمود وسببش این بود که ابی‌مالك‌حضرمی یکی از یاوران هشام بود و میان او و ابن ابی‌عمیر درباره مسئله‌ای از امامت ستیزه‌ای شد.

ابن ابی عمیر گفت همه دنیا از امام است یعنی ملك او است و او بدان از آنها که آن را در تصرف دارنداولی‌است.

أَبُومَالِكٍ : [لَيْسَ] كَذلك، أَمْلاكُ النّاسِ لَهُمْ إِلّا مَاحَكَمَ اللهُ بِهِ لِلْإِمَامِ مِنَ الْفَيْءِ وَالْخُمْسِ وَالْمَغْنَمِ فَذٰلِكَ لَهُ وَ ذٰلِكَ أَيْضاً قَدْ بَيَّنَ اللهُ لِلْإِمَامِ أَيْنَ يَضَعُهُ؟ وَ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ؟ فَتَرَاضَيَا بِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ صَارَا إِلَيْهِ، فَحَكَمَ هِشَامٌ لِأَبِي مَالِكٍ عَلَى ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ فَغَضِبَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَ هَجَرَ هِشَاماً بَعْدَ ذٰلِكَ .

ابومالك گفت چنين نيست املاك مردم‌از خود آن‌هااست جز آنچه‌را خداحكم كرده ازامام‌باشد از فيء و خمس و غنيمت كه از امام است وآن را هم نيزخدا خود بيان كرده كه‌در كجا صرف كند و با آن چه كند.

دراين باره بنظرهشام‌بن حكم‌رضايت دادند وهشام‌بسودابي‌مالك برعليه ابن‌ابي‌عمير قضاوت كرد ابن‌ابي‌عمير خشم كرد وپس ازآن ترك‌هشام نمود.

شرحـ ازمجلسي (ره) مقصود ازفيء در اينجا انفال‌است براى آنكه خدا فرمايد (٦ـ الحجر) آنچه را خدا بهره رسولش كند ازآنان (يعنى كفار) كه شما اسب وشتر براى‌تصرف‌آن نرانده‌ايد يعنى صاحبانش بدست خود آنرا به‌رسولخدا (ص) واگذاردند ـ و درآن داخل شود هرجا صاحبانش منقرض شدند و كف رودخانه‌ها و نيزارها و سر كوهها و مقصود ازغنيمت ياخمس آن‌است از نظـر بيان فرد مخصوصى بعداز عموم يا آن غنيمتى كه در جهاد بى‌اذن امام بدست آيد، زيرا بنابر مشهور همه آن از آن امام است.

يا مقصود بر گزيده غنيمت است يامقصود اينست كه اختيار همه غنيمت وتقسيم آن مانند خمس باامامست وگويا نزاع ميان آن‌دولفظى بوده‌است.

زيرا پيغمبر (ص) و بعداز اوامام (ع) بخودمردم و مالشان اولى‌هستند ومى‌توانند در همه‌آنها تصرف كنند ولى امام جز درهمان چيزهاى مخصوصى كه ابومالك گفته تصرف نكند يا گفته شود كه معنى‌اينكه زمين ازامامست اينست كه مردم باجازه وتسليم‌وحكم او درآن تصرف كنند زيرا امام (ع) هنگام تسلط خود مخالفان را از آن براند و شيعه هم بوسيله ولايت و دستور او در اموال خود تصرف كنند.

هر چه را حكم دهد از آنها نيست و بر آنها روا نيست و بايد دست از آن بدارند و آنچه را هم حكم دهد از آنها است زكوة و خمس و حقوق ديگرى از آنها دريافت كند و آن‌ها چون بنده‌هاى او باشند و زير فرمان اويند وحكمش برخودشان ومالشان روا است و از آنها ماليات و دستمزد مى‌گيرد و اين منافات ندارد كه همه آنها بحكم امام مال آنها باشد چنانچه بودن زمين از خدا منافات ندارد كه بهمين معنى از امام باشد و منافات ندارد كه املاك از آن صاحبان خود باشند بمعنى ديگرى و مخالف با اين قاعده نيست كه طبق آيات و اخبار مردم برمال خودمسلطندو بدانچه دارند ازديگران اولى‌هستند و بااحكام ديگر مانند فروش وخريد واجاره و صلح و قرض و معاملات ديگر مخالفت‌ندارد پايان‌نقل از مجلسى‌ره.

من ميگويم ملك وضع‌احاطه بچيزيست كـه از آن تعبير ميشود به، در برداشتن ، يا، دردست داشتن،وميتوان‌آنرا بظرف‌ومظروف تنظير كرد.

مالك‌دارا و حاوی مملوك خود است و باین‌نظر احاطه و دارندگی اشیاء تحققها و اعتبارهای گوناگونی دارند می گوئیم خدا مالك جهانست، پیغمبر وامام مالك‌زمین هستند، فلانی مالك این‌جامه یااین خانه یااین ده‌است.

خدا جهان‌را دارد یعنی قیوم آنست و جهان بنیروی او پاید و از آفرینش اوبرآیداین‌حکایتی است ازیکنحو احاطه قیومی که درتصور واعتبار بشری نگنجد و آثار بسیاری دارد که در آخرین مراحل آن این‌پرسش طرح میشود که:

اگرخدا خواهد جهانرا (بدیگری که هنوزش مادرعدم نزائیده‌است ودر رحم امتناع گیر است‌و خواهدبود) بفروشد میتواند؟

البته جواب این‌فرضیه محال وممتنع مثبت وگویااست وآن اینست که، آری میتواند،

پیغمبر وامام هم همه‌زمین را و آنچه درآنست مالکند و آنرا دارند بنیروی خلافت الهیه یعنی صاحب اختیار آنند ازطرف خدا وخداوند بوسیله آنها همه‌گونه‌آثار مالکیت‌خودرا که‌دررتبه‌امکانی قابل اجراءاست‌میتوانداظهار کندودرمراحل‌بسیارعادی ومعمولی آن این پرسش‌بازبمیان میآید که آیا میتوانندآنرابفروشند یاهرجزءازآن رادرتصرف‌تام خودگیرند؟ بازهم دراین فرض ممکن که واقع نمیشود جواب مثبت وگویااست که:آری میتوانند

مردم عادی هم مالك و داری چیزی میشوند که در شرائط و مقررات مخصوصی و با اسباب معینی بتصرف‌وملك خود درمیآورند؟ این‌یك ملکیت قراردادی وبه اعتبار صحت آثارخاصه‌ای است که جنبه حقوقی دارد ونظر شرایع و ملت‌ها درآن تفاوت دارد وبزبان علمی وفقهی‌ازاین‌مراتب بملکیت طولی تعبیرشده و گرچه این‌تعبیر هم رسا نیست ولی برای توضیح بیشتری‌نظیری میآوریم، فرض‌کن گلدانی بوته گلی‌دارد و عنکبوتی برآن بوته گل تاری تنیده است گلدان مالك گل و بوته عنکبوت است و گل مالك عنکبوت است و عنکبوت هم مالك تار ، اگر قیومیت خدا بگلدان تنظیرشود ومالکیت امام بگل ومالکیت معمولی بمالکیت عنکبوت برای تار نمونه‌ای از وضع ایـن مالکیتها که روی‌هم استوارند بدست میآید.

اکنون این بحث بمیان می‌آید که‌پیمبر یامثلا امام ازنظر مالکیت و یا ازدواج ویااختیارات حقوقی نسبت به‌املاك و افراد چه موقعیتی دارد مثلا میتواند مال‌دیگری را بی‌اجازه اوبفروشد یازنی را بی‌اجازه اوبشوهر بدهد یانه؟

دراینجا باید گفت چون حقوقی که اساس زندگی اجتماعی افراداست برپایه تشریع واعتبارات مقرری استوار است این‌گونه حقوق واعتبارات خاصه، حقوقی وولایتی برای امام و پیغمبر جعل نشده است واز این‌نظرکاملاوضع اوعادی و با سائرین برابر است وبهمین مناسبت از نظر حقوقی بـا سائر مردم یکسان زندگی میکند وفرقی ندارد مگر ازآنجهت که مقام ریاست اوحکم میکندمانند ولایت برصغار و مجانین و آنها که از ادای حقوق‌لازمه امتناع‌میکنند ویا دراجرای اموراجتماعی که مسئول وذیحق خاصی‌ندارد وبعهده پیشوا وزمامدار است.

☆(بَابُ)☆

سِيرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَفِي الْمَطْعَمِ وَالْمَلْبَسِ إِذَا وَلِيَ الْأَمْرَ

۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ وَ جَابِرٍ الْعَبْدِيِّ قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنَّ اللهَ جَعَلَنِي إِمَاماً لِخَلْقِهِ ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَمَلْبَسِي كَضُعَفَاءِ النَّاسِ ، كَيْ يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَلَا يَطْغَى الْغَنِيُّ غِنَاهُ .

۲ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْمُعَلَّىٰ بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام يَوْماً : جُعِلْتُ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَمَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ هٰذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ ، فَقَالَ : هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّىٰ أَمَا وَاللهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَسِيَاحَةَ النَّهَارِ وَلُبْسَ الْخَشِنِ وَأَكْلَ الْجَشِبِ ، فَزُوِيَ ذٰلِكَ عَنَّا ، فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللهُ تَعَالَىٰ نِعْمَةً إِلَّا هٰذِهِ .

(باب)

روش امام درباره خودش و در خوراك ولباسش وقتی متصدی امر باشد

۱ ـ جابر عبدی گوید: امیرالمؤمنین (ع) فرمود، خدا مرا پیشوای خلقش کرده و بر من لازم کرده که برخود تنك بگیرم و در خوردن و نوشیدن و لباس مانند مستمندان باشم تافقیران بفقر من اقتداء کنند وتسلی یابند وتوانگران باثروت خود سرکشی نکنند.

۲ ـ معلی بن خنیس گوید: روزی به امام صادق(ع) گفتم قربانت من آل فلان (یعنی بنی عباس) را بیادآوردم وآن نعمتی که دارندوبا خود گفتم اگر این ریاست باشمابود ما بهم راه شما در نعمت بودیم و زندگی خوبی داشتیم.

فرمود: ای معلی بسیار دورافتادی، بخدا اگروضع چنین بود برای ماجز شبگردی و بیخوابی و بلوك گردی وتلاش روزانه وپوشش جامه زبر وخوراك سخت چیزی نبود، این امر ازما کنار شد و هرگزدیدی که بردن حق را خداتعالی نعمت سازد جزاین.

شرح ـ از مجلسی (ره) الاسیاسة اللیل ـ یعنی پاسبانی مردم درشب و بیخوابی ونگهبانی آنها وگفته‌اند مقصود ریاضت کشیدن برای تدبیر امور مردم و تنظیم معاش و معاد آنها است بعلاوه از عبادت بدنیه برای خدا.

در نهایه گفته سیاست قیام برای اصلاح چیزیست و سیاحت نهار ریاضت روزه‌است برای دعوت وجهاد و کوشش درحوائج مؤمنان برای رضای خداوبعضی گفته‌اند مقصود روزه‌است.

مقصود ازظلام دراینجا گویا همان ظلم‌است درقاموس گفته‌است مظلمه بکسرلام و ظلام چیزی است که مرد آن را بظلم بگیرد.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ فِي احْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ لَبِسَ الْعَبَاءَ وَتَرَكَ الْمُلَاءَ وَشَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلَهُ وَأَحْزَنَ وَلَدَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: عَلَيَّ بِعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ، فَجِيءَ بِهِ فَلَمَّا رَآهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ؟ أَمَا رَحِمْتَ وُلْدَكَ؟ أَتَرَى اللهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا، أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللهِ مِنْ ذَلِكَ، أَوَ لَيْسَ اللهُ يَقُولُ: «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ» أَوَلَيْسَ [اللهُ] يَقُولُ: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (إِلَى قَوْلِهِ) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» فَبِاللهِ لَابْتِذَالُ نِعَمِ اللهِ بِالْفِعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِذَالِهَا بِالْمَقَالِ وَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» فَقَالَ عَاصِمٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ وَفِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ، فَأَلْقَى عَاصِمُ بْنُ زِيَادٍ الْعَبَاءَ وَلَبِسَ الْمُلَاءَ.

٣ـ بچند سند از امیرالمؤمنین(ع) راجع باحتجاج آنحضرت برعاصم‌بن زیاد که عبا پوشیده و جامه نرم رااز تن دور کرده روایت شده که برادرش ربیع‌بن زیاد شکایت اورا بامیرالمؤمنین‌نمود و گفت بااین روش خاندان خود را غمنده و فرزندان خودرا اندوهناك ساخته.

امیرالمؤمنین فرمود عاصم‌بن‌زیاد رانزد من بیاورید،اورا آوردندچون‌اورا دیدروی بدوترش کرد وباوفرمود: از خانواده خود شرم‌نکردی وبفرزندانت رحم نکردی، تومعتقدی که‌خداطیبات را برای توحلال کرده و نخواسته تو ازآنهابری‌بگیری، تو در پیش خدا ازاین زبونتری. آیا خدا نیست که فرموده (۱۰ـ۱۱ـ الرحمن) زمین را برای مردم برنهادیم. در آن میوه است ونخل صاحب‌غنچه‌ها ـ آیا خدا نیست که میفرماید (۱۹ـ الرحمن) آمیختند دو دریا و بهم بر خوردند، میانشان برزخی است که بهم برنیایند.

تاآنجا که میفرماید از آنها لؤلؤ و مرجان برآید، بخدا سوگند پذیرش نعمت های خدا به کردار نزد او دوست‌تر است از پذیرش آنهابگفتار(یعنی‌بذکر و دعا) و خدا عزوجل فرموده(۱۱ـ والضحی) واما بنعمت پروردگارت باز گوکن.

عاصم عرض کرد یا امیرالمؤمنین پس چرا خود در خوراکت بطعام ناگوار و درشت اکتفاء کردی‌و درلباست بجامه زبرودرشت ؟

فرمود وای برتو به راستی خدا برامامان عادل لازم کرده خود را بامردم مستمند و ناتوان اندازه گیرند تا فقر بر درویش بینوا چیره نگردد ، عاصم بن زیاد عبای موئین را افکند و جامه نرم در بر کرد.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ : حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام وَقَالَ لَهُ : رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ ، يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَمَا أَشْبَهَ ذٰلِكَ وَنَرَى عَلَيْكَ اللِّبَاسَ الْجَدِيدَ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ ذٰلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ [عَلَيْهِ] وَلَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ ، فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام إِذَا قَامَ لَبِسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عليه السلام وَسَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام .

﴿بَابٌ نَادِرٌ﴾

١ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ : قَالَ : عَطَسَ عليه السلام يَوْماً وَأَنَا عِنْدَهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ .

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوَرِيُّ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ رَاهِرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ لَا ، ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يُتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ ،

شرحـ از مجلسی (ره) گویم این بیان امیرالمومنین وجه جمع میان اخبارمختلفه‌واردهدرباره روش ائمه است (ع) و هم اخباری که در مدح تجمل و آراستن خود وارد شده است و درضمن‌ازژنده پوشی و جامه‌های پشمین در بر کردن بحساب یك سنت دینی منع کرده‌اند چنانچه‌بدعت صوفیانست.

٤ـحمادبن عثمان گوید حضور امام صادق (ع) بودم که‌مردی بآنحضرت گفت **اصلحك الله** فرمودی که علی بن ابیطالب را شیوه بود که جامه زبر وزبون در بر میکرد، پیراهن ببهای ٤ درهم و مانند آن و ما برتن شما جامه‌های نو و برازنده و پر ارزش میبینیم؟ درپاسخ او فرمود، به‌راستی علی‌بن ابیطالب‌آن جامه ژنده‌رادر زمانی میپوشید که براو زشت نمیشمردند و اگر امروز مانند آن جامه را پوشند انگشت‌نما شوند،بهتر جامه هرزمانی همانست که جامه معمول‌اهل‌آن زماست‌جزاینکه چون‌قائم‌ما ظهور کند همان‌جامهٔ‌علی‌را پوشد و به‌روش‌علی(ع) باشد.

(باب نادر)

١ـ ایوب‌بن‌نوح گوید روزی من خدمت او بودم که عطسه کرد، گفتم قربانت امام که عطسه کند باوچه باید گفت؟ فرمود میگویند **صلی الله علیك** (خدایت رحمت کند) .

٢ـ عمربن زاهر گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید که به‌امام قائم گویند ؟:درودبرتوای امیرالمؤمنین؟ فرمود: نه، این نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین نموده پیش ازاو کسی بدان نامیده نشده و پس ازاو هم جز کافر خود را بدان ننامد، گفتم قربانت چگونه باو درود گویند ؟ فرمود

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ ، ثُمَّ قَرَأَ: «بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» .

٣ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؟ قَالَ : لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ ، أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللهِ «وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا» . وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى قَالَ : لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ عَنْ جَابِرٍ . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : اللهُ سَمَّاهُ ، وَ هَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ : «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .

میگویند **السلام علیك یابقیةالله** سپس این آیه را خواند (٨٦ـ هود) بقیةالله بهتر است برای شما اگر بوده باشید مؤمن.

٣ـ احمدبن عمر گوید از ابوالحسن (ع) پرسیدم چرا اورا امیرالمومنین نامیدند؟ فرمود برای آنکه خوراك دانش بآنها میرسانید فرمودنشنیدی در قرآن است که (٦٤ـ یوسف) ما خواروبار برای خاندان خود میآوریم. درروایت دیگر است که برای آنکه آذوقه مومنین ازنزد او فراهم شده بآنها آذوقه علم ودانش میداد.

٤ـ جابر گویدبامام باقر(ع) گفتم چرااو را امیرالمومنین نامیدند؟ فرمود خدا اورا نامیدهودر قرآنش چنین نازل است (١٧٢ـ الاعراف) و چون خدا نژادبنی آدم راازپشت آنها برگرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که:

من پروردگار شمانیستم ؟ محمد رسول من نیست؟ و علی امیرالمومنین نیست؟

شرحـ از مجلسی (ره)ـ لم سمی امیرالمومنین ـ یعنی این نام گذاری از مردم بوده یااز خدا یا پرسش او میرسانده است که ازمردم بوده امام پاسخداده که از خدا بوده است و پاسخ مهمتری هم بدان افزوده برای آگاهی از اینکه دانستن سبب نام گذاری سود بسیاری ندارد چنانچه خدا در پاسخ پرسش از وضع ماه نوبیان کرده است با اینکه از خود پاسخ سبب آن هم دانسته می‌شود زیرا گذاردن این نام از خدا معنایش این است که ازطرف خدا برای سیاست مردم گماشته شده وخلیفه خدااست درزمین این است سبب نامگذاری او بامیرالمومنین.

و ظاهرخبراین است که این نام درقرآن بوده و آنرا انداخته‌اند و بسا تأویل شده است باینکه در آیه مقصود است گرچه مذکور نیست برای اختصار و اکتفاء بجزء اعظم از مقصود ودور بودن این تأویل نهان نیست و سخن در این باره در کتاب قرآن بیان میشود انشاء الله تعالی پایان نقل از مجلسی (ره).

((بابٌ))

فِيهِ نُكَتٌ وَنُتَفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ

۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام :أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۞ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ۞ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ » قَالَ: هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

من میگویم که دوجمله محمد رسول‌الله و علی‌امیرالمومنین بطن آیه است زیرا «الست بربکم» اخذ اعتراف به پروردنده است و در پرورش روحی آموزش وپرورش باید تا پدید آید واین آموزش و پرورش از پروردگارمردم را نشاید جز بوسیله فرستادن پیمبرو چون‌پیمبرجاوید نپاید بناچار اورا جانشین و نماینده‌ای باشد که برنامه آموزش و پرورش او را بپایان رساند وآن‌امیرمومنانست(ع).

(باب)

در آن گلچینهائیست ازقرآن درباره ولایت

۱- سالم‌حناط گوید بامام باقر(ع) گفتم بمن خبر بده‌ازقول خدا تبارك وتعالی (۱۹۳و۱۹٤- الشعراء)فرودآوردآن‌را روح‌الامین بردل توتا ازبیم‌دهنده‌ها باشی ۱۹۵ بازبان‌عربی روشن-فرمود آن‌ولایت امیرالمومنین است.

شرح - از مجلسی (ره)ظاهر اینست که ضمیر«به» در آیه بقرآن بر میگرددچنانچه مفسرین گفته‌اند و تطبیق آن بر ولایت از دوراه است:

۱ـ مقصود ازآن آیاتی‌است که درباره ولایت نازل شده یا مقصود عمده آیات قرآنست زیرا بیشتر قرآن درباره آنها و دشمنان آنها نازل شده است.

۲ـ مقصود اینست که انذار کامل بوسیله قرآن همانا با نصب امام است که خود آنرانگهدارد و معنای آن را بفهماند چنانچه پیغمبر (ص) فرمود از هم جدا نشوند تا در سرحوض بر من در آیند ومؤید وجه اول است آنچه علی بن ابراهیم از پدرش از حسان از امام صادق (ع) روایت کرده در تفسیر قول خدا **و انه لتنزیل من رب‌العالمین نزل به الروح الامین علی قلبك لتکون من المنذرین** فرمود یعنی روز غدیر ولایت برای امیرالمومنین نازل‌شد.

بعضی از افاضل گفته‌است چون خدا خواست خویش را به بنده‌ها بشناساند تا اورا بپرستند و شناخت او چنانچه میخواست جز با اسباب فراهم نمیشد که پیغمبران و اوصیاء بودند ، زیرا بدان هـا شناخت درست و پرستش کامـل پدیـد میشد نه دیگران و پیدایش پیغمبران و وصیان فراهم نمیشد جز بآفرینش آفریده های دیگر تا مایه انس و پایه زندگی آنها باشند . از این رو دیگر خلق را آفریدو آنها را فرمان داد تا پیغمبران و دوستانش را بشناسند و پیروی کنند و از دشمنانش بیزاری جویند و از هرچه آنها را از این راه دور دارد تا بهره نعمت خو را ببرند و بهر کدام شناخت خود را باندازه ای بخشید که پیغمبران و اوصیاء را شناسند و مقام

۲ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ عَمّٰارٍ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبٰالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَأَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَحَمَلَهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً» قٰالَ : هِيَ وَلٰايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

آنها را دانند و برتری آنها را بخودشان پذیرند و چون هریك از محمد و علی (ع) جان دیگری هستند درست است که هرچه از آن یکی است بدیگری نسبت دهند چون همه را دارا است و فضائل کل را جویا است:

از این رو تأویل آیات بآن دو مخصوص است و بخاندان آنها که نژاد یکدیگرندو کلمه‌جامعه برای این تأویل آورده است که لفظ **ولایت** باشد زیرا این کلمه شامل معرفت و دوستی و پیروی و آنچه را بایستند میباشد پایان نقل ازمجلسی(ره).

من میگویم- چون سر وحقیقت اسلام وقرآن ولایت و پیروی ازامام عادل و پیشوای درستکار است که بتواند در جامعه بشری یك حکومت عامه واحده تشکیل دهد، دراینجا از نظر تعبیر نزول‌بر قلب که محل اسراراست اشاره بدین معنا شده است.

۲ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۷۲ـ السبا) بهراستی ما عرضه کردیم امانت را بر آسمان ها و زمین و کوهها و ازحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند وانسان‌آن راتحمل کرد برای آنکه بسیار ستم کار و نادان است ، فرمود مقصود ازامانت ولایت امیرالمومنین(ع)است.

شرح- از مجلسی (ره)- انا عرضنا الامانة- این آیه از متشابهات است و مفسران وروایات‌در بیان آن اختلاف دارند بوجوهی.

۱ ـ امانت مطلق تکالیف است و مقصود عرض آنها است بر اهل آسمانها و زمین و جبال یعنی تعریف اهمیت آن و ابای اهل آنها یعنی از ترس امتناع ورزیدند از خیانت در امانت و تحمل مسئولیت خلافکاری در آن و از این میان انسان ستم‌کار و نادان‌این مسئولیت‌رابگردن گرفت و گناه ورزیدوامانت الهیه‌رانگهداری‌نکرد.

۲ـ عرض امانت یعنی مقابله و سنجش آن باآسمانها وزمین وجبال و مقصود اینست که‌ازهمه این‌ها بزرگتر است وآن‌ها از ضعف در برابر آن ترسیدند آن‌را حمل‌کنند ولی انسان از ظلم و نادانی آن‌را قبول‌کرد ومسئول شد.

۳ـ بیضاوی گفته مقصود از امانت طاعت است باعتبار عظمت آن و منظور اینست که تا آنجا بزرك است که اگر براین اجرام عظام عرضه شود و شعور داشته‌باشند از پذیرش آن بترسندو کنار روند و انسان سست پیکر و ناتوان آن را پذیرفت تا بخیرداین رسد ولی او ستمکار است که‌حقش را ادا نکرد و بسرانجام بدکاری خود نادان‌است.

یعنی از نظر اغلب افراد چنین است و طبرسی هم قریب همین معنا راگفته که مقصود اینست که اگر آسمان‌ها و زمین و جبال‌عقل‌داشتند و امانت برآن‌ها عرضه میشد که عبارت از وظائف‌اصول وفروع دین باشد و مختاربودند در رد وقبول بااین پیکر بزرگ‌وسختی و نیرومندی از حمل‌آن‌امتناع

میکردند برای ترس ازتقصیر در ادای‌حقش ولی‌انسان ناتوان آن‌را تحمل کرد وبواسطه‌ظلم‌وجهلش ترسی بخود راه نداد وکلام ابن‌عباس هم که گفته: امانت برآسمان وزمین‌ها عرضه شد وازآن‌امتناع کردند همین معنا را دارد .

٤- مقصود از عرض و اباء معنی لغوی‌آن‌ها نیست بلکه کنایه ازتعظیم شأن امانت‌است نه‌مقصود حکایت ازگفتگوی با جماد ، عرب هم‌می‌گوید ، من‌با منزل وخانه سخن‌گفتم وجواب نداد‌ندومقصود زبان حال است‌چنانچه گویند فلانی دروغی گوید که کوه نپذیرد.

و خدا هم فرموده است (۱۱ ـ السجده) بآسمان و زمین گفت خواه یا ناخواه بیائید ،گفتند بدلخواه‌آمدیم ـ خطاب نافهم روا نیست و مقصود از امانت بنا بر این دلائل خدا شناسی است که در آفرینش آن ها سپرده شده و آن‌ها اظهار کردند و انسان کافر آنها را کتمان کرد برای آنکه ستم ورزید..

٥ـ برخی گفته‌اند خدا شعوربابن اجسام داد وبآن‌ها فرمود من فریضه‌ای دارم و بهشت رابرای فرمانبران و دوزخ را برای خلافکاران آفریدم.

گفتند ما مسخریم برای همان که ما را آفریدند، تحمل فریضه نکنیم و ثواب وعقابی نجوئیم و چون خدا آدم (ع) را آفرید این موضوع رابدو عرضه کرد واو پذیرفت وبخود ستم کرد که‌تحمل مشقت نمود ونادانی کرد نسبت بسرانجام خود.

٦ـ گفته‌اند مقصود از امانت عقل و تکلیف است و مقصود از عرض‌آن برآسمان وزمین‌وکوه سنجش استعداد آنها است و منظور از اباء آنها طبع عدم لیاقت و آمادگی آنها است وحمل‌انسان لیاقت و استعداد او است و مقصود از ظلومی و جهولی انسان قوه غضب و شهوت او است و در این صورت حمل بر او درست است زیرا فائده عقل تسلط بر ایندو قوه‌است وحفظ آنها از تعدی و تجاوز ازحد،ومقصود اصلی تکلیف تعدیل وشکستن شور آن‌ها است.

۷ـ مقصود ازامانت اداء امانت است که ضد خیانت باشدیا قبول امانت است ـ وتصحیح دنباله آیه بیکی ازوجوه گذشته.

۸ـ مراد از امانت، امامت و خلافت کبری است وحمل آن ادعای ناحق آنست ومقصودازانسان ابوبکر است، اخبار بسیاری باین معنی وارداست که من درکتاب امامت ودیگر کتب بحار الانوار نقل کردم واین خبر برآن دلالت دارد و باسناد بسیاری ازامام رضا (ع) نقل‌شده که فرمود امانت همان ولایت است و هر کس آنرا بنا حق ادعا کند کافر است و مرحوم مجلسی (ره) پس از نقل شواهد دیگری‌برای تأیید معنی‌هشتم می‌گوید: حق اینست که همه این تفسیرها درآیه وارداست‌ازنظر بطون‌آن‌ـ پایان نقل‌ازمجلسی (ره).

من‌میگویم نظر مجلسی اینست که همه این‌معانی هشتگانه را در مضمون آیه‌مندرج سازد و آیه کریمه را برهمه منطبق داند ازنظراینکه این‌هابطون‌آیه محسوبند ولی این نظراز جهاتی‌مورد اعتراض است:

۱- اینکه‌این‌معانی‌ازنظرمفهوم‌جمله‌ها ومفردات‌آیه شریفه‌برخی‌با برخی‌مخالفند مثلایکی‌امانت را موضوع عرضه دانسته و یکی خیانت در امانت را ویکی عرضه را بمعنی تقابل گرفته و یکی بمعنی پیشنهاد وآیا ممکن‌است معنی یك‌آیه ازنظر بطون‌آن باهم مخالف باشد؟

۲ ـ اینکه اعتبار تفسیرهای مختلف در ضمن یك آیه ازنظر ظاهر وباطن در بیانات ائمه معصومین درست‌است که بباطن قرآن آشنا هستند وبسا یك‌معنا که درخور فهم عمومی نیست بیان میکنند واین نسبت بهمان تفسیر هشتم که امانت بولایت تطبیق شده‌است درست میآید ولی نسبت به تفسیرهای دیگر حمل بر بطون درست نیست مگر آنکه یك معنی جامعی درنظر گرفته شود که شامل همه باشد واین معنی جامع را بیان نکرده واگر وجودداشته باشد خودتفسیر دیگریست.

ولی‌ممکن است گفته شودمقصود از امانت دراین جاهمان روح‌انسانی است زیرا چیزیکه بطور مطلق شایسته‌است امانت خداباشد روح‌بشریت است زیرا:

الف ـ امانت معمولا درچیز مورداهتمام بکار میرود وچیزی که‌از نظرمقام الهی در موجودات امکانیه بسیار اهمیت‌دارد همان روح بشریت است.

ب ـ امانت سپرده عزیزی است که اختصاص بامانت سپار دارد واین‌روح بشری است که خدااز آن خود دانسته وفرموده **و نفخت فیه‌من‌روحی** ـ از روح‌خودم در آدم دمیدم.

ج ـ امانت گذار معمولا برای خاطرجمعی امانت رابدست خود درمورد مطمئنی می سپارد و این تعبیر خاص درباره آدم است که میفرماید او را بدست خود آفریدم وخود در او روح دمیدم .

د ـ ظاهر امانت اینست که بصاحبش برگردد وروح بشری‌است که‌در سیرخود باید بمقام الهی صعود کند وبحضرت ربوبی برگردد **اناالله وانا الیه راجعون.**

ودر صورتیکه مقصود ازاین‌امانت روح بشریت باشد بیان‌آیه کاملا رسا ومفهوم است‌ومقصود این‌است که روح‌عالیه بشریت بآسمان‌ها وزمین وکوه باآن پیکره بزرك عرضه‌شده یعنی افاضه این مقام عالی‌هستی ازمقام فعلیت مطلقه بهمه موجودات‌یك نسبت‌دارد ولی هیچ‌پیکره مادی نتوانسته‌این روح بزرك انسانیرا در خود بگنجاند، عرضه از نظر عمومیت‌افاضه است واباء ازنظر فقدان صلاحیت پذیرش واین نشانه قصور ذاتی این موجودات است از قبول‌نیروی سیر کمالی که خاصه نوع‌انسانیست واین روح بشریت‌است که درمرتبه کمال خود بمقام ولایت‌میرسد ودر حقیقت منظور ازآن‌همان‌صورت کامله آن‌است که در آدم (ع) دمیده‌شد و بوسیله آن‌مقام خلافت الهیه رادارا گردید و در افراد دیگر سایه ونمونه‌ای بیش نیست وهمان روح پاك آدم(ع) است که در سیر کمالی خود درمقام‌عالی ولایت معنویه ائمه معصومین تمرکز یافته وپرتو آن علاقه پیروی وایمانی استکه دردل مؤمنان پدید گردد وآن‌ها رابدنبال ائمه کشاند.

درحقیقت ولایت ازنظر مرکزیت خود قائم بباطن امامست و از نظر پرتو و تابش خود شعله فروزان ایمانی استکه دردل پیروان ائمه معصومین جلوه گر شده وآن‌ها را بدوستی و پیروی ائمه رهبری کرده است.

وتوصیف انسان بظلوم وجهول از نظر صفت نوعیه اواست که باوجود استعداد پذیرش این نور مقدس ودرك این مقام عالی‌پشت پابسعادت خود میزند واستعداد خود را هدرمیدهد و در تاریك خانه عالم‌ماده میماند تاآن‌جاکه‌از مقام انسانیت سقوط میکند وچنانچه سرچشمه بشریت و یاخورشید ولایت ازکاملترین شخصیات می‌تابد و دیگران را درپرتو خود می گیرد ظلمتکده ماده هم منبع و غاری دارد که امواج ظلمت گمراهی و جهالت ازآن اوج می گیرد و پراکنده می‌شودوآن‌معاندین بامقام ولایت ونقطه مخالف سعادت بشری است . چون معاندین پیغمبران واوصیاء که مظاهر مقام ولایت هستند مانند شخص ابوبکر مثلاکه اول غاصب خلافت اسلامیه است .

۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « اَلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ » قَالَ : بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله مِنَ الْوَلَايَةِ وَلَمْ يَخْلِطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ ، فَهُوَ الْمُلَبَّسُ بِالظُّلْمِ .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَمِنْكُمْ كَافِرٌ » فَقَالَ : عَرَّفَ اللهُ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ بِهَا ، يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام وَهُمْ ذَرٌّ .

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « يُوفُونَ بِالنَّذْرِ » قَالَ : يُوفُونَ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَتِنَا .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ » قَالَ : الْوَلَايَةُ .

۳ـ امام صادق (ع) درتفسیر قول خدا عزوجل (۸۱ـ الانعام) آن کسانیکه گرویدند و ایمان خودرا بستم نیندودند (دنبالش ـ هم آنان آسوده‌اند وهم آنان رهبری شدند) فرمودمقصود ایمان بآن است که محمد آورده‌است ازولایت ونیامیخته باشند آن‌را بپذیرش ولایت فلان وفلان ،(وگرنه) اواستکه ایمان خودرا بظلم وستم اندوده وتیره کرده‌است .

٤ـ حسن بن نعیم صحاف گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خدا عزوجل (آیه درسوره تغابن چنین است که: هوالذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن الایة) برخی شما مؤمن باشید وبرخی کافر، فرمود خدا ایمان آن‌ها را بولایت ودوستی وکفر آنها راهم بمحك ولایت ماشناخته است ازروزی که میثاق ازآنها برگرفت وآن‌ها ذره‌ای بودند در پشت آدم ابوالبشر.

٥ـ محمدبن فضیل ازابی الحسن (ع) درقول خدا عزوجل (٦ـ الانسان) وفا میکنند بنذر ـ فرمود :وفا میکنند بنذروپیمانیکه ازآن‌ها گرفته شده درولایت ماها.

٦ـ امام باقر (ع) در قول خدا عزوجل (٦٦ـ المائده) و اگر براستی آن‌ها تورات وانجیل و آنچه برای آن ها از طرف پروردگار شان فرود آمده بود بر پا می داشتند ، فرمود مقصود ولایت است.

شرحـ از مجلسی (ره) آیه در سوره مائده چنین است « و اگر اهل کتاب ایمان میآوردند و تقوی داشتند بدکرداری آنها را جبران میکردیم و آنها را ببهشت می‌بردیم-٦٦ـ واگر تورات

۷ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الْمُثَنَّى ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَجْلاَنَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «قُلْ لاَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قَالَ : هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

۸ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ (فِي وَلاَيَةِ عَلِيٍّ وَوَلاَيَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ) فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» هٰكَذَا نَزَلَتْ .

۹ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ» فِي عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ «كَالَّذِينَ آذَوْا

و انجیل و آنچه را از پروردگارشان بآن ها نازل شده برجا میداشتند از بالای سرو از زیر پاروزی بر می گرفتند» برپا داشتن تورات وانجیل اینستکه از نظر عبارت و معنا آنها را منحرف نسازندو آنچه راجع ببشارت رسول خاتم و جز آن در آنست بدرستی منتشر کنند و باحکام آنهاعمل کنند و مقصود از **ماانزل** کتابهائی است که پیش از آن نازل شده زیرا تکلیف دارند آنها را تصدیق کنند یا مقصود ازآن قرآنست.

وظاهر اینستکه ولایت تفسیرهمان «ماانزل» است واین تفسیر بنابر اینکه مقصود قرآن باشد واضحست زیرا ولایت در قرآن نازل است بلکه اکثر قرآن راجع بآنست چنانچه ذکر شد یاآنکه اقامه «ماانزل» وابسته بآنست زیرا اقامه‌قرآن درلفظ ومعناجز بوسیله ولایت ائمه‌درست‌نشود زیراائمة نگهدار قرآن و عالم بمعنای آنند و بنابر اینکه «ما انزل» کتب سابقه هم باشد درست است زیرا ولایت رسول و خاندانش بهمه پیغمبران و در همه کتب آسمانی بوده چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد..

۷ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خداتعالی (۲۳ـ الشوری) بگو (ای محمد) از شما ها مزدی نخواهم جزدوستی با ذوی‌القربی؛ فرمود مقصود ازآنها ائمه‌هستند.

۸ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۷۱ـ الاحزاب) **وهرکه خدارا اطاعت کند ورسولش را** درباره ولایت‌علی وولایت امامان پس‌ازاو**پس هرآینه بتحقیق بفوزبزرگی رسیده** چنین نازل شده است.

شرحـ از مجلسی (ره) هکذا انزلت ،ظاهرش اینست که این آیه چنین بوده و بسا تاویل شود باین که مقصود این بوده یا مقصود عمده این‌است زیرا اطاعت در سائر امور فراهم نشود جز بوسیله آن...

۹ـ محمدبن مروان از معصومین (ع) درقول خدا عزوجل (۵۳ـ الاحزاب) **شمارا نرسدکه رسولخدا را آزارکنید** فرمود یعنی در باره علی (ع) و ائمه (ع) مانند آیهٔ (۶۹ـ الاحزاب) که میفرماید : چون کسانی نباشید که موسی (ع) را آزردند و خدا او را از آنچه بوی نسبت

مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللهُ مِمَّا قَالُوا» .

۱۰ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ السَّيَّارِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ :سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى :«فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» قَالَ: مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَلَمْ يَجُزْ طَاعَتَهُمْ.

۱۱ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۞ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۞ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» قَالَ : أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

دادند تبرئه کرد.

شرحـ از مجلسی (ره) ممکن است آزار موسی هم راجع بهمان وصایت برای هرون بوده ـ بیضاوی گفته است خدا او را از آنچه در باره او گفتند تبرئه کرد و آن این بود که قارون زنی‌را تحریك کرد تا بگوید با من زنا کرده وخدا او را حفظ کرد و مردم او را بقتل برادرش هرون متهم کردند چون او را باخود بردبطور و درهمان‌جا مرد، فرشته‌ها اورا حمل کردند تابنی‌اسرائیل اورا دیدند و یا اینکه بنی اسرائیل او را بعیب تنی متهم میدانستند چون برص و خدا او را تبرئه کرد ـ بطور اختصار نقل شد .

۱۰ـ علی‌بن عبدالله گوید مردی از او پرسید از قول خداتعالی (۱۲۳ـ طه) هر که پیروی از هدایت من کند گمراه نشود و بدبخت نگردد، فرمود مقصود اینست که هر که معتقد بائمه‌باشدو از آن ها پیروی کند واز اطاعت آن‌ها بیرون نرود.

۱۱ـ درتفسیر قول خدا تعالی: **نه سوگندباین شهر، وتوئی وارد دراین‌شهر، وسوگند بپدر و فرزند**ـ فرمود مقصود از والد وولد امیرالمؤمنین (ع) است وائمه‌ای که‌فرزندانش بودند.

شرحـ از مجلسی (ره) از امام صادق (ع) فرمود قریش شهر مکه را محترم می شمردند و به محمد (ص) بی‌حرمتی در آن‌را روا میداشتند و ازاین راه فرمود**لااقسم بهذاالبلد وانت حل بهذا البلد**ـ مقصود اینست که تو را بی‌حرمت کردند درآن وتو را دروغ گو شمردند و بتو دشنام دادند بااینکه‌هیچکدام کشنده پدرخودرا هم‌درآن‌تعقیب‌نمیکردند وازنظرپیروی آثارماههای حرام‌نسبت‌بشهر مکه ، امنیت را درآن مراعات میکردندوآن را بست می‌شمردند ولی نسبت برسولخدا (ص) در آن بی‌حرمتی‌رواداشتند که از دیگران روانمی‌داشتند و خداآنرا برآن‌ها عیب‌شمرد وهم‌از**آنحضرتست** که مقصود از والد و ولدآدم (ع) است و پیغمبران و اوصیاء وپیروان از فرزندانش

دراین‌خبروالدراامیرالمؤمنین تاویل کرده وولد را ائمه طاهرین (ع) و این یکی از توجیهات آیه است وازبطون‌آن‌بآنهاسوگند یادکرده از نظر احترام وشرافت.

١٢ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اُورَمَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ» قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ عليهم السلام.

١٣ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ.

١٤ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «هُوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةُ «وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» قَالَ: فُلَانٌ وَفُلَانٌ «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» أَصْحَابُهُمْ وَأَهْلُ وَلَايَتِهِمْ «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ عليهم السلام

١٢ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خداعزوجل (٤٠ـ الانفال) و بدانید که آنچه بهره و غنیمت برگرفتید خمس آن از آن‌خدااست واز رسول واز خویشان رسول، فرمود: خویشان رسول امیرالمؤمنین وائمه‌اند (ع).

١٣ـ عبدالله بن‌سنان گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل (١٨٠ـالاعراف) و از آنها که آفریدیم امتی باشند که بحق رهبری کنند و بحق‌داد ورزند وعدالت کنند، فرمود. آنان ائمه (ع) هستند.

١٤ـ عبدالرحمن بن کثیر ازامام صادق (ع) درقول خدا تعالی **او است که نازل کرده برتو کتاب رااز آنست آیاتی محکمة که آنها ام‌الکتابند** فرمود مقصود امیرالمؤمنین و ائمه(ع) هستند **وآیات دیگری‌متشابهه** فرمود مقصود فلان وفلان هستند **اماکسانیکه‌دردل کجی دارند** پیروان آن فلان و فلان و دوستداران آنها، **پیروی کنند آنچه را که از آن متشابه باشد برای فتنه‌جوئی و جستجوی از تاویل آن** (یعنی بامید سود آینده پیروی آنان) **و نمیداند تاویلش را جز خدا وراسخان درعلم**ـ امیرالمؤمنین وائمه (ع).

شرح ـاز مجلسی(ره)شاید مقصود اینست که آنچه درباره امیرالمؤمنین وائمه نازل شده است از آیات محکماتست ولی آن کسانیکه دل آنها کجی دارد دنبال متشابهات میروند و آن‌هارابائمه خود تاویل میکنند با اینکه تاویل متشابهاترا جز خداوند و ائمه (ع) نمیدانند یا اینکه در این بطن آیه ضمیر«منه»به پیروان ومذکورین در کتاب بر می گردد.

ومقصود این می‌شود که برخی از پیروان قرآن‌آیات محکمه‌اند و برخی‌دیگر متشابهه وممکن

۱۵ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ الْمُثَنَّى، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَجْلاَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام: لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِجَ مِنْ دُونِهِمْ.

است «من» دلالت برسبب کند و مقصود این باشد که بسبب قرآن دو دسته مسلمان پدید شدند ودسته متشابه جو اعمال بد وزشت خود را تاویل و تفسیر کردند یا مقصود تشبیه ائمه است بآیات محکمه و تشبیه شیعه آنها به پیرو آیات محکمه و تشبیه دشمنانشان بآیات متشابهه از نظر اینکه وضع آنها در نظر مردم وپیروانشان مشتبه بودواز نظر فتنه‌ودنیا طلبی و بحساب تاویل کردار زشت آنان دنبال آن‌هارفتندوشاید معنی‌اول اظهرباشد واین‌حدیث خود از متشابهات احادیث است وتاویلش را جزخدا وراسخان‌در علم ندانند پایان نقل از مجلسی ره.

شرح ـ ممکن‌است گفته شود بطن آیه همان کتاب تکوینی خدااست که صفحه‌آفرینش‌است و سراسر موجودات که گوید:

بنزد آنکه جانش در تجلی است ☆ همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض‌اعراب‌وجوهرچون‌حروف‌است ☆ مراتب جمله آیات وقوف است
ز آن هرجمله‌ای چون سوره خاص ☆ یکی الحمد باشد دیگر اخلاص

چنانچه درکتاب تدوینی قرآن مجیدآیاتی است که دلالت روشن برمقصود دارد وآیاتی‌استکه دلالت آنها مبهم و مورد تردید و اشتباه است در کتاب تکوینی هم همین طور است،بعضی‌وجودات پاك و نشانه‌های روشن وتابناکند که بخوبی‌ازوحدت ویگانگی‌وقدرت ونیرو وسائرصفات‌الهیه حکایت می‌کنند و بعضی موجودات هستندکه غبار ظلمت و ماده و گرد اوهام برآن‌ها نشسته و تیره و تار شده‌اندواز گفتارو کردارآنها تیره گی وآلودگی میبارد.

و بنابراین آیات محکمه کتاب تکوینی حق، پیغمبران و اوصیاء هستندکه درمیان آنها ائمه معصومین خورشیدهای درخشنده‌ای باشند واز نظرجلوه وتابش خود همه را تحت‌الشعاع نمودند ودر پرتو نور نبوت خاتم اندرند و باآن یکنمود دارند.

وآیات متشابهه کتاب تکوینی حق دشمنان انبیاء و اوصیاءاند که در میان آن‌ها دشمنان‌ائمه از همه تیره و تارتروبد کردارترند و از قول و عمل آن ها شبهه‌های عمیق تراویده که تاهنوزخلق در آن سرگردانند.

۱۵ـ امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (۱۷ـ التوبة) بلکه گمان کردید دست از شما بدارند و خدا نداند آن‌ها را که از میان شما جهاد کردند و دیگری را جز خدا ورسولش‌ومؤمنان پناهگاه خود نگرفتند، فرمود مقصود او از مؤمنان همان ائمه هستند، یعنی آنها که جز ائمه(ع) پناهگاه ودوستی در نهان ندارند.

١٦ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا » [قَالَ] قُلْتُ: مَاالسَّلْمُ؟ قَالَ : الدُّخُولُ فِي أَمْرِنَا

١٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ » قَالَ يَازُرَارَةُ أَوَلَمْ تَرْكَبْ هٰذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ فِي أَمْرِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَ فُلَانٍ .

١٦ـ حلبی از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (٦٤ الانفال) اگر میل به صلح و آشتی کردند ، تو هم بدان میل کن ـ گوید : گفتم سلم و صلح و آشتی چیست؟ فرمود دخول در امر ما است.

شرح ـ چون پایه و مایه جنك زورگوئی و استفاده جوئی از دیگران است و بزبان امروزی از آن بکلمه استعمار تعبیر می‌شود و این ستم و استفاده جوئی از نظر نادانی بقانون عدالت یا طمع ورزی بدسترنج دیگران است و مبارزه اسلام با شرك بر همین اساس آغاز شد و دنباله پیدا کرد،سران قریش بزور شمشیر و قلدری دسترنج مردم را بسود خود میربودند و مردم دیگر هم از راه نادانی بدستورعدالت وداد بهمدیگرستم‌میکردند تاآن جاکه همدیگررا میکشتندودارائی همدیگر را میربودند.

اسلام از دو نظر در مقام دفاع برآمد و سرمایه داران عربستان که مشرکین ویهود بودند در هراس افتادند و برای حفظ‌سرمایه های خود وحفظ نفوذ وآقائی خود درهرروزیك‌بهانه و توطئه عوامفریبی درست میکردند و مردم عوام و نادان را بر ضد پیغمبر اسلام می شورانیدند و جنك و خون ریزی برپا میکردند.

پس از وفات پیغمبر (ص) هم سران قریش و سران قبائل با هم توطئه کردند و در مقام برآمدند که قانون اسلام را بسود خود در میان مردم اجرا کنند و آن را وسیله جمع و غارت مال دیگران سازندو بوسیله آن بر دیگران سلطنت و آقائی کنند و این خود جوهر اختلاف آن ها با علی و ائمه دیگر بود که هدف آن‌ها عدالت عمومی و بهره‌مندی عمومی بود وخود در کنار مردم وبا مردم ودرسطح دیگر مردم زندگی می کردند.

اینست که امام میفرماید اساس و پایه صلح عمومی و دائم در میان بشریت اینست که مردم در حقیقت مذهب شیعه وارد شوند و پیشوایان و سران‌بشر بشیوهٔعلی زندگی کنندتابتوانند عدالت‌را میان افراد استوارسازند و ریشه جنك‌را براندازند.

و از این حدیث معلوم میشود که حقیقت مذهب شیعه امامیه‌باصلح عمومی ثابت وتوأم‌است .

١٧ـ زراره از امام باقر (ع) درتفسیر قول خدا تعالی (٢٠ـ الانشقاق) برهم برائید طبقه‌ای پس از طبقه‌ای ـ فرمود آیا برهم نیامدند این امت پس‌از پیغمبر (ص)خود طبقه بعدازطبقه در کار فلان وفلان وفلان.

۱۸ ـ اَلْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسیٰ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ » قَالَ : إِمَامٌ إِلیٰ إِمَامٍ .

شرحـ از مجلسی (ره) یعنی گمراهی این امت پس از پیغمبر خود مطابق بود باآنچه ازامت های گذشته سرزد از ترك خلیفه برحق و پیروی از گوساله و از سامری ناحق و مانند آن.. گفت یارسول‌الله مقصود یهود ونصاری است؟فرمود: مقصودم کیست؟ شمائید که اسلام را بند بند ازهم‌جدا میکنید اول چیزی که از دین‌خود نقض میکنید امانت است وآخرش نماز ، ومحتمل است که مقصود مطابق بودن احوال‌خلفای جوراست باهم درشدت وفسادپایان نقل ازمجلسی‌ره.

من می گویم‌ـ مقصد کلی آیه کریمه بیان یك اصل اجتماعی وتاریخی است که امروز بسیار مورد اهمیت است وآن خلق وراثت وتقلید ملتها است ازگذشتگان درآداب واخلاق عمومی که‌نتیجه تاثیر تربیت وتأثیر محیط پرورش عمومی است.

مردم جاهلیت که باوضع زندگانی عشائری از تاریخ بسیار عمیقی بار آمده بودند از نظـر عقیده واخلاق به‌بت پرستی وحب جاه ومال و غارت ومفاسد بسیاری خو گرفته بودند که تعلیمات‌قرآن مجید بکندی درآن‌ها تأثیر میکرد واین حقیقت دراین آیه وبااین بیان مختصر ورسانعبیر شده‌است‌و بروضع ارتجاعی دوره خلافت خلفاء ثلاثه تطبیق شده‌است.

۱۸ـ عبدالله بن‌جندب گوید ازابوالحسن(ع) پرسیدم ازتفسیر قول خدا عزوجل (۵۲ـالقصص) هرآینه بتحقیق پیوستیم گفتار حق رابرای آنان شاید یادآور شوند.

فرمود یعنی پیوستیم امامی را بامامی و دنبال یکدیگر قیام بامامت کردند برای ارشاد و هدایت مردم‌ـ مقصود اینست که در امر امامت فترتی نیست وزمین بی‌حجت نماند.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ طبرسی گفته یعنی قول را برای آن‌ها شرح نمودیم وبیان کردیم از ابن‌عباس و معنایش اینست که آیه‌ای بعداز آیه‌ای آوردیم وبیانی دنبال بیانی و اخبار امتهائی کـه هلاك شدند بآن‌ها گزارش دادیم تا یادآور شوند یا آنکه اندیشه کنند وحق را بفهمندوبهوش‌آیند.

بیضاوی گفته یعنی قرآن را دنبال هم نازل کردیم تاتذکر پیوسته باشد یانظم آن را مرتب کردیم تادعوت قرین حجت باشد و پند پیوسته موعدت ،واندرز همآهنك عبرت، من گویم‌تأویل امام (ع) دووجه دارد:

۱ـ آنکه‌مقصود این‌باشد که قول هرامامی درباره نص‌بامام‌دیگرصادر شده و«الی الامام» یعنی کار خودرا بامام دیگر واگزارده.

۲ـ مقصود ازقول حکم‌باشد یعنی‌احکام معارف برای‌نصب امام وحجتی دنبال امام وحجت‌دیگر پیوسته بوده‌است از زمان آدم ابوالبشر (ع) تاانقراض دنیا ..

۱۹ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَلاَمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : «قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا» قَالَ : إِنَّمَا عَنىٰ بِذٰلِكَ عَلِيّاً عليه السلام وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَئِمَّةِ عليهم السلام ، ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ : «فَإِنْ آمَنُوا (يَعْنِي النَّاسَ) بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ (يَعْنِي عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام) فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» .

۲۰ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنّىٰ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْعَجْلاَنِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ : هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَمَنِ اتَّبَعَهُمْ .

۲۱ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» قَالَ : مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَهُوَ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم .

۱۹ـ سلام از امام باقر(ع) درقول خداتعالی (۱۳۱ـ البقره) بگوئید ایمان آوردیم بخداو آنچه نازل شده است بسوی ما که فرمود همانامقصود ازاین خطاب علی است وفاطمه وحسن وحسین (ع) وپس از ایشان این خطاب جاری است درباره ائمه (ع) سپس گفتار ازطرف خدا برمیگردد بوضع حال مردم که فرموده **اگر ایمان آورند** یعنی مردم **بمانند آنچه شما بدان ایمان آوردید** مقصود علی و فاطمه وحسن وحسین وائمه (ع) هستند **پس محققاً هدایت یافتند واگر روبرتافتند پس همانا آنان در خلاف راه حقند.**

شرحـ ازمجلسی (ره) بنابرتفسیری که ازآیه فرموده است این آیه دلالت براامامت وجلالت قدر آنها دارد ودلیلست که معیار درهدایت یافتن پیروی آنهااست درعقائد واعمال وأقوال وهر که باآنها دراین باره مخالفت کند درشقاق ونفاق است.

۲۰ـ امام باقر (ع) درتفسیر قول خداتعالی (٦۲ـ آل عمران) براستی چسبنده ترین مردم به ابراهیم هرآینه آنکسانیند که پیرواو بودند واین پیغمبر است وآن کسانیکه گرویدند، فرمودمقصود ائمه(ع) هستند وکسانیکه پیروآنهایند.

۲۱ـ مالک جهنی گوید به امام صادق(ع) گفتم قول خداعزوجل(۲۰ـ الانعام) بمن وحی شده است این قرآن تاشما راباآن انذار کنم و هر که بدوبرسد، فرمود بهر که نوبت رسد که امامی از آل محمد (ص) باشد اوبقرآن بیم دهد چنانچه رسولخدا (ص) بدان بیم داده است.

شرحـ ازمجلسی(ره) قوله من بلغ ـ اکثر مفسرین آنرا عطف بضمیر خطاب انذرکم دانسته و خطاب

۲۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً » قَالَ : عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هٰكَذَا وَإِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُولِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمَهْدِيِّ وَسِيرَتِهِ وَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ وَالْإِقْرَارِ بِهِ .

۲۳ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ : «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ (كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ) فَنَسِيَ » هٰكَذَا وَاللهِ نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم .

۲۴ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنِ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : أَوْحَى اللهُ إِلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله وسلم « فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ : إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.

رامتوجه‌حاضران گرفته ومن بلغ‌را عبارت‌از غائبان ومعدومان درحال خطاب ولی‌بتفسیر امام من‌بلغ‌در مقام فاعل قراردارد وعطفست برضمیر مرفوع انذریعنی من شمارا بقرآن بیم‌دهم وهر که‌رسد ازامامان شمارا باآن بیم‌دهد.

۲۲ـ امام باقر (ع) درتفسیر قول‌خدا عزوجل (۱۱۵ـ طه) وهر آینه پیش‌از این باآدم‌سفارشی کردیم وآنرا فراموش کرد وتصمیمی در او ندیدیم، فرمود دبه او سفارش کردیم در باره محمد (ص) و امامان پس از وی و آنرا ترك کرد و تصمیمی نداشت که آنان چنین باشند و همانا او لوالعزم را اولوالعزم نامیدند برای آنکه بآنها درباره محمد (ص) واوصیاء پس ازوی وخصوص‌دربارهٔ مهدی (ع) وروش اوسفارش داده‌شده‌وآنها تصمیم یافتند که مطلب همین است‌وبدان اقرار کرده‌اند .

شرحـ ازمجلسی (ره) **ولم یکن‌له عزم** گویابراین حمل‌شود که‌اهمیت فراوانی‌بدان نداد و اظهارشادمانی وخرمی به‌اندازه پیغمبران اولوالعزم دیگر از خود نشان نداد بااینکه بدو شایسته بود ودراین جاترك اولی کرد زیرا مقام‌عصمت‌ونبوت وجلالتش مانع ازآینست که باونسبت داده‌شود وحی خدارا نپذیرفته باشد وبقضای اوراضی نشده باشد..

۲۳ـ امام صادق(ع) دراین آیه فرموداست«وهر آینه‌بتحقیق پیش‌از این بآدم‌سفارش کردیم» سخنانی درباره محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین‌وائمه (ع) اززدیه‌آنان «پس‌فراموش کرد»، بخدا هم چنین برمحمد (ص) نازل‌شده.

۲۴ـ ثمالی ازامام باقر(ع) که خدا بپیغمبرش وحی کرد (۴۳ ـ الزخرف) بچسب بدانچه‌بتو وحی شده‌است زیرا تو براه‌راست هستی‌ـفرمود یعنی‌تو بولایت علی هستی وعلی‌همان‌راه راست‌است.

۲۵ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مُنْخَلٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله هٰكَذَا: « بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللهُ (فِي عَلِيٍّ) بَغْياً » .

شرحـ ازمجلسی (ره) اخبار درتفسیر صراط به‌ائمه (ع) وولایتشان بسیاراست،مقصودازصراط راهست که مردم را بمقصودشان میرساند وائمه (ع) راه‌راست بسوی‌خدایند که بخدا وطاعت و قرب ورضایت او نتوان رسید جز بولایت آنان وعقیده بامامت وطاعتشان وصراط درآخرت صورت‌ومجسمه این صراط است و هر که در دنیا براین راه‌حق استقامت کند از آن صراط آخرت بگذرد وآسوده ببهشت رود چنانچه صدوق علیه‌الرحمه در معانی الاخبار بسند خود ازمفضل روایت کرده که از امام صادق (ع) پرسیدم از صراط. و آنحضرت فرمود آن‌طریق بمعرفت خدا عزوجل است وآن‌دوصراط است یکی صراط دردنیا ویکی صراط درآخرت امّا صراطیکه در دنیا است همان امام‌است که‌واجب الاطاعه است وهر که اورا بشناسد وبدو اقتداء کند از صراطیکه درآخرت جسرروی‌دوزخ‌است‌بگذرد و هر که دردنیا اورا نشناسد ازصراط آخرت بلغزد ودرآتش پرتاب شود وقول خدا که‌بچسب بدانچه بتووحی شده یعنی بهمه آن که عمده‌اش ولایت علی (ع) وامامان دیگراست زیرا بوسیله آنها دیگر آنچه وحی شده درست شود از نظر گفتار وکردار وتبلیغ زیرابردین حقی باشی که عمده‌آنولایت است ازتبلیغ آن کوتاهی مکن وازدعوت‌مردم بدان‌برای‌ترس ازجمع‌منافقان .

۲۵ـ جابر ازامام باقر(ع) فرمود این آیه را (۹۰ـ البقره) جبرئیل بر محمد (ع) چنین نازل فرمود ، چه بد است آنچه خود را بدان فروختند که کفر ورزند از راه ستم بدانچه خدا (درباره علی‌ع)نازل کرده است.

شرحـ از مجلسی (ره) آیه چنین است. چه بداست آنچه خود رابدان فروختند که‌کفرورزند بدانچه خدا فرو فرستاده ازراه طغیان وستم نسبت بدانچه‌خدا فروفرستد ازفضل خود برهر که‌خواهد ازبندگانش وگرفتار شدند بخشم اندرخشم واز آن کافرین است عذاب دردناك.

شرح ـ از مجلسی (ره) این آیه درسیاق بیان احوال یهود است واگر درنزول آیه‌کلمه «فی علی» بوده‌است دلالت دارد که منکران ولایت علی (ع) چون یهودندازنظر انکار قرآنی که خدا نازل کرده است واگر منظور تأویل آیه باشد درباره علی (ع) وجه دومی دارد وآن اینست که ظاهر آیه درباره یهوداست وباطنش درهمگنان آنهاکه منکر دستورخدا هستند در باره علی (ع) زیرا آیاتیکه درباره جمعی نازلست اختصاص بدانها ندارد بلکه درامثال و اشباه آنها تافیامت صدق میکند پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من میگویم مقصود اینست که چون آیه‌بعنوان مخالفت بامماانزل‌الله یهودرا نکوهش کرده، این نکوهش در باره هر مخالفتی صادق است وگرنه اجراء حکم در غیرمورد نزول خودبمجرد شباهت قیاس است .

۲۶ ـ وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنَخِّلٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ هٰكَذَا: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا (فِي عَلِيٍّ) فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ».

۲۷ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنَخِّلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا (فِي عَلِيٍّ) نُوراً مُبِيناً».

۲۸ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكَّارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ».

۲۶ـ ازجابر که گفتا ین آیه را (۲۳ـ البقره) جبرئیل چنین نازل نموده‌است بر محمد که «اگر شما درتردید باشید نسبت بدانچه مافروفرستادیم، بربنده خود،درباره علی، بیاوریدیك سوره‌از مانندآن (سوره‌ای مانند آن خ ل)

شرحـ ازمجلسی ره ـاین روایت‌دلالت داردبراینکه‌دشمنان‌نسبت بدانچه‌ازقرآن که درباره علی (ع) تلاوت مینموده‌است شك داشتند خدا بآنهاجواب داده‌است که‌قرآن معجزه‌است ونتواند که‌ازغیر خدا باشد وآنچه هم درباره علی‌است ازحضرت اواست.

ظاهر خبر اینست که کلمه فی‌علی باآن نازل شده‌است وبرخی تأویل کرده‌اند که مقصودبیان خلافت آنحضرتست باتوضیح ازطرف پیغمبر نه‌اینکه لفظعلی(ع) درنزول بوده‌است.

۲۷ـ ازامام صادق(ع) که‌فرمودجبرئیل‌این‌آیه را(صدرآن درآیه ۴۷ـ النساء است : یا ایها الذین اوتواالکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقاً لمامعکم یعنی ای‌اهل کتاب بگروید بدانچه فرو فرستادیم که مصدق همانیست که باشما است. ونورا مبیناً، در آخرآیه ۱۷۴ النساء است که وانزلناالیکم‌نوراً مبیناًـ) بر محمد چنین نازل کرده‌است ایاکسانیکه کتاب بشماداده‌اند بگروید بدانچه‌فروفرستادیم ما (درباره علی) نور آشکار.

شرحـ از مجلسی ره ـ گویا از خبر چیزی افتاده‌باشد و نام‌آن‌حضرت درهردوآیه‌بوده است و بواسطه افتادن قسمتی از خبر قسمت‌آیه اول بآخرآیه دوم متصل شده‌است واین بسیار اتفاق میافتدو ممکن‌است درمصحف ائمه چنین بوده است.

۲۸ـ جابرازامام باقر(ع) در(۶۶ـالنساء)واگر براستی آنهاعمل کنندبدانچه پندداده‌شوندبدان (درباره علی) هرآینه بهترباشد برایشان،

شرحـ ازمجلسی ره ـ در باب تسلیم همین کتاب گذشت که خطاب در «جاؤوك و یحکموك» که در آیه پیش از این آیه است راجع بعلی (ع) است و اینجا اشاره کرده که این وعظهم درباره او است .

۲۹ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَجْلاٰنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ «يٰاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلاٰتَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» قَالَ: فِي وَلاٰيَتِنٰا.

۳۰ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا» قَالَ: وَلاٰيَتَهُمْ «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقىٰ» قَالَ: وَلاٰيَةُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «إِنَّ هٰذٰا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولىٰ ۞ صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَمُوسىٰ».

۲۹ـ از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۲۰۸ـ البقره) ایا کسانیکه گرویدیدهمه وهمه وارد درصلح وسازش شوید واز گامهای شیطان پیروی‌نکنید، زیرا او برای شمادشمن آشکاری است، فرمود مقصود ورود درولایت ودوستی‌ماست.

شرحـ ازمجلسی ره ـ سلم‌اسلام‌است واستسلام وانقیاد ،وولایت درضمن آنهااست‌بلکه‌ازاعظم اجزاء آنهااست پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من‌میگویم سلم دراصل لغت بمعنی سازش است در برابر حرب بمعنی جنك و اسلام هم بهمین معنی بازگرفته شده است یعنی دینیست که وسیله الفت واتحاد و ترك اختلاف وجنك است و راه‌آن ولایت امامان برحق است که‌بدون‌غرض دنیوی مردم را رهبری کنند ولی‌پیشوایان خودخواه‌واستفاده جو برای استعمار و استثمار مردم میان‌آنهااختلاف‌وتفرقه‌وبلکه‌جنك بوجود میآورندتابناحق برآنها آقائی کنند واین جمله درسیاست استعماری شایعست که تفرقه‌انداز وآقائی کن‌واین روش‌همه‌حاکمان جور بوده و هست.

۳۰ـ مفضل‌بن عمر گوید. بامام صادق (ع) گفتم‌قول‌خدا عزوجل (۱۶ـ الاعلی) بلکه‌برگزینید زندگی دنیارا،فرمودمقصودولایت‌ودوستداری‌آنها است (یعنی‌حاکمان جور)۱۷ وآخرت بهتروپاینده تراست، فرمود، مقصود ولایت ودوستداری امیرالمؤمنین (ع) است ۱۸و۱۹ براستی که‌این درصحف نخستین ثبت است، صحف ابراهیم وموسی.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ از ولایت آنان بزندگی دنیا تعبیر شده زیرا مایه فراهم‌ساختن وبدست آوردن آنست وازاین رو بدبختان آنرا بدوستداری پیشوای برحق برگزیدند زیرا امام برحق‌برابر توزیع میکرد و دیگران،بزرگان واشراف رامقدم میداشتند وآنهابآنهاروکردند وبدان‌ها نیرومند شدند وولایت آن‌حضرت را آخرت تعبیر کرده است زیرا سبب زندگی جاویدان دیگر سرای است که‌هم بهتر وهم پاینده‌تر است.

۳۱ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ،عَنْ مُنْخَلٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ :«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ(مُحَمَّدٌ) بِمَالاتَهْوىٰ أَنْفُسُكُمْ(بِمُوالاةِ عَلِيٍّ)فَاسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً (مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ» .

۳۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ،عَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ»بِوَلاَيَةِ عَلِيٍّ «مَاتَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» يَا مُحَمَّدُ مِنْ وَلاَيَةِ عَلِيٍّ ، هٰكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةٌ .

۳۳ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ هِلاَلٍ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ : «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللهُ» فَقَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ قَالُوا : «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

۳۱ـ جابر ازامام باقر (ع)فرمود (۸۷ـ البقره که میفرماید) «آیا پس‌هر آنگاه بیآورد(محمد ص) برای شماآنچه دلخواه شما نیست (از موالات ودوستی علی‌ع) شما سربزرگی کنیدویکدسته(از آل محمد)را تکذیب کنید و یکدسته رابکشید.

شرحـ از مجلسی‌ره ـاین آیه‌در سوره بقره‌است بدین روش : وهرآینه بموسی کتاب دادیم‌و پس‌از وی بدنبالش رسولانی فرستادیم و بعیسی‌بن مریم بینات دادیم وبا روح‌القدس اوراتأییدکردیم پس‌آیا هرآنگاه رسولی برای شما بیآورد آنچه را دلخواه شمانیست سربزرگی کنید ودسته‌ای را دروغ‌گو شمارید و دسته‌ای را بکشید.

ظاهرخطاب با یهود است واگر مقصود امام نزول بااین عبارت باشد وجه آن گذشت که‌سببش دشمنی آنان با علی (ع) بوده و برای آنکه حامی دین و حافظ ملت مسلمین بود میخواستند او رااز میان ببرند..

۳۲ـ امام رضا (ع) دربیان قول خدا عزوجل (۱۳ـ الشوری) فرمود گران آید بر مشرکین (بولایت و دوستی علی) آنچه بخوانی آنها را بدان (ای محمد از ولایت علی‌ع) درکتاب چنین‌رقم شده است.

شرحـ از مجلسی‌ره ـمخطوطة یعنی نوشته شده واین صریح است در تنزیل بااین تعبیروتأویل باینکه‌مقصودثبت شرح وتفسیرآیه‌است یامقصودنوشتن در کتابیست که‌نزد ائمه‌استجزقرآن‌بعیداست پایان کلام مجلسی‌ره .

من میگویم دعوی صراحت خبر که‌آیه‌قرآن‌باین لفظ بوده‌است ابعد است .

۳۳ـ ابی‌بصیر از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۴۳ـ الاعراف)سپاس ازآن‌خدا است که مارا باین‌رهنمود و ماراه نمیبردیم اگر خدا ماراراه‌نمینمود، فرمود، چون روز قیامت شود پیغمبر را خوانند بهمراه امیرالمؤمنین و ائمه «ع» ازفرزندانش و آنها رابرای مردم برپای دارندو

الَّذي هَدانا لِهٰذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ» يَعْني هَدانَا اللهُ فِي وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام .

٣٤ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسّانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ : «عَمَّ يَتَسآءَلُونَ ۞ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ» قالَ : اَلنَّبَأُ الْعَظِيمُ الْوَلايَةُ ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ : «هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ» قالَ : وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

٣٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ صالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ : «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً» قالَ : هِيَ الْوَلايَةُ .

چون شیعیان آنها ببینندشان گویند سپاس از آن خدا است که ما را باین رهنمود وما راه نمیبردیم اگر خدا بما راه‌نمینمود، یعنی مارا راهنمائی کرد بولایت أمیرالمؤمنین وفرزندان او که امام بودند.

٣٤ـ عبدالله بن کثیر از امام صادق «ع» در تفسیر قول خدا تعالی: ازچه یکدیگر را پرسند ، از خبری بزرك، فرمود خبر بزرك ولایت است و پرسیدم از آن حضرت ازقول خدا (٤٤ـ الکهف) در آنجا است ولایت برای‌خدابرحق،فرمود، ولایت‌امیرالمومنین(ع).

شرحـ از مجلسی‌ره ـ بطور خلاصة. پیش از این داستان دو برادر است یکی مومن ودیگری کافر آن کافر را دو باغ آباد بود وناسپاسی خدا کرد و آن مؤمن تهیدست بود وباندرز وی‌پرداخت وسودی نبخشید وبدتبال ناسپاسی او آتش در باغش افتاد وهمه را سوخت و ویران کرد و اوانگشت پشیمانی بدندان گزید و چاره‌ای نتوانست وآرزو کرد که‌کاش کفرنورزیده بود.

شاید مقصود اینست که‌منظور مثلهائیکه خدا زده است داستان سرائی نیست بلکه برای‌آگاهی امت اسلامیست تااز بدکرداری کناره کنند و بخوشرفتاری گرایند و نمونه بزرك این داستان همان داستان پیشوائی امت است که غصب خلافت کردند و با ستمکاران در آن همداستان‌شدند یابرای‌آنکه ایمان بآخرت نداشتند یا ایمانشان سست بود و برادر مومن نمونه أمیرالمؤمنین است و پیروانش که آنان را پند واندرز دادند و نپذیرفتند تا عذاب دنیا و آخرت بر آنها فرود آمد.

٣٥ـ امام باقر (ع) درتفسیر قول خداتعالی (٣٠ـالروم) روی‌خود رابسوی‌دین‌بدار درحالیکه خدارا یگانه‌دانی و بر آن ثابت‌بمانی، فرمود مقصود ازآنولایت است.

شرح ـ از مجلسی «ع» شك نیست که ولایت امیرالمؤمنین «ع»پایه استقامت بر دین یگانه پرستی است.

۳۶ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِبْراهِيمَ الْهَمْدانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلىٰ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام في قَوْلِهِ تَعالىٰ : «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ» قالَ : الْأَنْبِياءُ وَالْأَوْصِياءُ عليهم السلام

۳۷ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَولِ اللهِ تَعالىٰ : «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذا أَوْ بَدِّلْهُ» قالَ : قالُوا : أَوْ بَدِّلْ عَلِيّاً عليه السلام .

۳۸ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ إِسْماعِيلَ بْنِ مِهْرانَ ، عَنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسيرِ هٰذِهِ الْآيَةِ : «ما سَلَكَكُمْ في سَقَرَ قالُوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلّينَ» قالَ : عَنىٰ بِها لَمْ نَكُ مِنْ أَتْباعِ الْأَئِمَّةِ الَّذينَ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فيهِمْ: «وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» أَما تَرَى النّاسَ يُسَمّونَ الَّذي يَلي السّابِقَ

۳۶ـ امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا تعالی (٤٧ـ الانبیاء) ترازو های عدل را در روز قیامت درمیان میگذاریم.فرمود مقصود از ترازوهای عدل پیغمبران و اوصیاء هستند .

۳۷ـ مفضل بن عمر گوید، ازامام صادق(ع) پرسیدم‌ازقول‌خدا تعالی(۱۵ـیونس) بیاورقرآنی‌جز این یا آنرا عوض کن ـ فرمود گفتند یا علی را عوض کن.

شرحـ از طبرسی در تفسیراصل آیه ـ **و چون خوانده شود بر آنها آیات ما آشکارا** در حلال و حرام و سائر دستورات **بگویند آنها که امیدبدیدارما ندارند**ـ یعنی ایمان بقیامت‌وزنده شدن ندارند و بیم از کیفر ما وامید در ثواب ما ندارند**بیاور برای ما قرآنی جز اینکه‌تلاوت کنی یا آنرا عوض‌کن** یعنی خلاف‌آنچه میخوانی باشد و فرق میان دو پیشنهاد اینست که‌آوردن دیگری با خود آن جمع میشود ولی تبدیلش تنها برفع آنست.

و گفته‌اند معنی تبدیلش تغییر احکام آنست از حلال و حرام و مقصودشان این بوده که تکلیف از آنها ساقط باشد وهرچه خواهند بکنند **بگو ای محمد مرا نرسد که از پیش خود آن را تبدیل کنیم**، زیرا آن معجزه‌است ومن خودنتوانم مانندآنرا بیاورم من نتوانم پیروی کنم‌جز آنچه بمن وحی رسد انتهی .

من میگویم تأویل امام (ع) از این تفسیر پردور نیست زیرا عمده چیزی که مشرکان ومنافقان بد داشتند همان ولایت‌علی(ع) بودبرای‌آنکه بسیار ازآنها اسیر کرده بود و کشته بود و مقصودشان این بود که یا آیات فضل علی در قرآن نباشد یا قرآنی باشد که ذکری از علی درآن نباشد.

۳۸ـ از ادریس بن عبدالله ،گوید از امام صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم(٤٢ـ المدثر) چه چیز شما را بدوزخ برد؟ ۳۳ـ گفتند، نبودیم ما از نمازگذاران.

فرمود مقصود اینست که از پیروان آن امامانی نبودیم‌که خدا درباره آنها گفته (۱۰ـ۱۱ـ الواقعه) و پیشروان پیشرو ،آنانند مقربان ـ تو نبینی‌مردم راکه درمسابقه ،آنکه‌دنبال‌اسبی است‌که مسابقه‌را برده مه لمی مینامند . در اینجا هم ازمصلی‌همان معنی مقصوداست که‌فرموده نبودیم‌ازمصلین

فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّياً، فَذٰلِكَ الَّذِي عَنىٰ حَيْثُ قَالَ : «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ.

٣٩ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بن عَبْدِاللهِ الْحَسَنِي ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً » يَقُولُ : لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْأِيمَانَ . وَالطَّرِيقَةُ هِيَ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام .

٤٠ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اَلَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : اسْتَقَامُوا

یعنی نبودیم دنبال‌پیش روان از ائمه (ع)

شرحـ از طبرسی ره ـ در اینجا پرسش برای سرزنش است یعنی‌بهشتیان بدوزخ سر کشند و بدوزخیان گویند چه چیز شما را بدوزخ برد ؟ پاسخ دهند ما نماز پنجگانه نمیخواندیم چنانچه شرع دستور داده بود ، این دلالت دارد که بجا نیاوردن وظیفه لازم سزای نکوهش و کیفر آورد . زیرا سزاواری خود را برای کیفروابسته ترك نماز ساختند و باز هم دلالت دارد که کفار مسئول عبادات شرعیه هستند انتهی .

حلبه، چند اسب است که در مسابقه اسب دوانی شرکت دارند و هر کدام از یك‌جا باشند واز یك اصطبل بر نیایند و در نزد عرب ده بودند چنانچه در نصاب گفته است:

ده اسبند در تاختن‌هر یکی را	بترتیب نامیست روشن نه مشکل
۱ـ مجلی ۲ـمصلی۳ـمصلا و٤ـ تالی	٥ـچه‌مرتاح و٦ـعاطف۷ـخطی و ـمؤمل
بدین ده دو دیگر توالحاق میکن	یکی هست قاشور ودیگر چه فسکل

نهم‌رالطیم‌هم خوانند ودهم‌راسکیت‌بروزن زبیرودر نام پاره‌ای از اینها اختلاف است و وجه نامگذاری آنها هم مفصل است ، مرحوم مجلسی پس از بیان آنها گوید :

آنچه راامام درتفسیر کلمه مصلین‌یاد کرده‌است‌تفسیرمتین‌ودرستی است،زیرانسبت کیفر باخلال دراصول دین سزاوار تراست ازفروع وتفسیر آیهٔ بعداز آن‌هم که‌میگوید(مابمسکینان‌خوراك‌نمیدادیم)ازنظراهل بیت بهمین معنا برمیگردد زیرا مقصود ندادن حقوق آنهااست از خمس ووجوه دیگر واصل جواب این است که ما پیرو ائمه نبودیم وبآنها اعتناء نداشتیم

۳۹ ـ ازامام باقر (ع) درتفسیر قول خدا عزوجل (١٦ ـ الجن) وحقیقت مطلب این است که اگر برروش حق استوار وپابرجا بودند هر آینه آب گوارا بآنها مینوشاندیم ـ فرمود که میفرمایددل آنها رااز ایمان سرشار میکردیم و آن روش حق‌ولایت ودوستی علی‌بن ابیطالب(ع) واوصیاءاست

٤۰ـ ازمحمدبن مسلم گوید از امام‌صادق (ع) پرسیدم از تفسیرقول‌خدا عزوجل(۳۰ـ فصلت) آنکسانیکه گفتند : پروردگارما خداست ، سپس استقامت کردند ، امام صادق فرمود ، یعنی‌استقامت

عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ « تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» .

٤١ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» فَقَالَ : إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : « إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» .

٤٢ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ ، وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ، ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً » «لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ » قَالَ : نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ ، آمَنُوا بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ وَكَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ ، حِينَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَلَمْ يَقِرُّوا بِالْبَيْعَةِ ، ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً بِأَخْذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ فَهٰؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْأَيْمَانِ شَيْءٌ .

کردند به پیروی ائمه یکی بعد از دیگری **فرود شوند برآنها فرشته‌ها که نترسید و اندوه نکنید ومژده گیرید ببهشتی که بشما وعده دادند**

٤١ ـ از ابی‌حمزه گوید پرسیدم از امام باقر (ع) ازقول خداتعالی (٤٦ ـ السباء) بگو (ای محمد) همانا یگانه پندرا بشما می‌دهم فرمود ، همانا بشما پند میدهم بولایت علی (ع) اینست همان پند یگانه که خدا تبارك وتعالی فرماید ، همانا یگانه پندرا بشما میدهم

٤٢ ـ ازامام صادق (ع) درقول خدا عزوجل (۱۳۷ ـ النساء) براستی کسانی که ایمان‌آوردند وسپس کافرشدند ، سپس ایمان آوردند وبازهم‌کافرشدندوسپس‌برکفر خود افزودند ـ خدا توبه‌پذیر آنها نیست وآنهارا نیآمرزد ـ فرمود درباره فلان‌وفلان وفلان نازل‌شده که درآغازکار اسلام بپیغمبر ایمان آوردند وچون ولایت علی برآنها پیشنهاد شد وپیغمبر فرمود : هرکه‌رامن آقا ومولایم این علی آقا ومولا است کافر شدند وسپس به بیعت باعلی (ع) ایمان آوردند وچون پیغمبر (ص) وفات کرد بازهم بدان‌بیعت‌کافرشدند وبوسیله اخذبیعت‌برای‌خوداز کسانی‌که با علی (ع) بیعت کرده‌بودند بکفر خود افزودند ، آنانند که هیچ چیزی از ایمان درآنهانماند

شرح ـ ازمجلسی (ره) جمله‌ای ازآیه ۹۰ آل عمران بآخر این آیه افزوده شد که **لن تقبل توبتهم** باشد برای آگاه کردن بر اینکه مورد نکوهش درهر دوآیه یکی است وهر کدام مفسر دیگرند ولن تقبل توبتهم بجای لم‌یکن‌الله لیغفر لهم‌آمده است . ..

۴۳ ـ وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُلْتُ : قَوْلُهُ تَعَالَى : «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» قَالَ : نَزَلَتْ وَاللهِ فِيهِمَا وَفِي أَتْبَاعِهِمَا وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله : «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللهُ (فِي عَلِيٍّ عليه السلام) سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» قَالَ : دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَلَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً وَقَالُوا : إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ ، لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَلَمْ يُبَالُوا أَنْ لَا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ ، فَقَالُوا سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَهُوَ الْخُمُسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَقَوْلُهُ : «كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللهُ» وَالَّذِي نَزَّلَ اللهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَكَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَكَانَ كَاتِبَهُمْ ، فَأَنْزَلَ اللهُ «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ... الْآيَةَ»

۴۴ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ» قَالَ : نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ فَتَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَى كُفْرِهِمْ وَ

---

۴۳ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداتعالی (۲۵ ـ محمد) **براستی کسانیکه بعقب برگشتند پس‌از آنکه راه حق‌برایشان روشن شد** یعنی فلان وفلان وفلان از ایمان‌برگشتنداز نظر ترك ولایت وپیروی ازعلی (ع) (راوی گوید) گفتم قول خدا تعالی (بعد ازآن) که میفرماید ، این برای آنست که گفتند بآنها که بدداشتند آنچه را خدا فرو فرستاده محققا ما شمارا درباره‌ای امور فرمانبریم . یعنی چه ؟ فرمود بخدا درباره همان دو کس وپیروانشان نازل شده وآن گفتارخدا است عزوجل که جبرئیل برمحمد فرود آورده است «**این برای آنست که گفتند بآنها که بد دارند آنچه را** درباره علی (ع) **نازل‌شده محققا ماشمارا درپاره‌امورفرمانبریم** ،فرمود بنی امیه را در پیمان خود دعوت کردند که نگذارند امر امامت پس از پیغمبر (ص) در ما خاندان باشد وچیزی ازخمس را بما ندهند و گفتند اگر خمس را بآنها بدهیم نیاز بچیزی ندارند و باکی ندارند که امامت در آنها نباشد بنی امیه گفتند مادربعضی ازامور که ندادن خمس بآل محمد باشد باشما همراه هستیم واز شما اطاعت میکنیم وآینکه فرموده بد داشتند آنچه را خدانازل کرده‌مقصود ازآنچه خدا نازل کرده همای فرض‌ولایت امیرالمؤمنین است‌برخلقش ، ابوعبیده با آنها بود ونویسنده آنها بود وخدا این‌آیه را فرستاد(۷۹و۸۰ زخرف) بلکه کاری رامحکم وقطعی کردند ،ماهم‌محکم وقطعی کنیم ، یا بلکه گمان بردند مانهان ورازشان را نمی‌شنویم ؟! تا آخر آیه (آری رسولان‌ما نزد آنها است وخواهند نوشت) این دنباله آیه است

۴۴ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۲۵ـ الحج) وهر که وارد شود در آن بالحاد ، بستم ـ فرمود درحق آنان نازل شده چون در خانه کعبه رفتند وپیمان وعهد بستند بر کفر

جُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام . فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَوَلِيَّهُ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

٤٥ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » يَامَعْشَرَ الْمُكَذِّبِينَ حَيْثُ أَنْبَأْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام وَالْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ «مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » كَذَا أُنْزِلَتْ وَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا » فَقَالَ : إِنْ تَلْوُوا الْأَمْرَ وَتُعْرِضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ « فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً » وَفِي قَوْلِهِ : فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا (بِتَرْكِهِمْ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام) عَذَاباً شَدِيداً (فِي الدُّنْيَا) وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ » .

خود وانکار آنچه راخدا درباره امیرالمؤمنین نازل کرده ودرخانه خدا ملحد شدند بستم کردن برسول وولیش ، دور باشند مردم ستمکار ،

شرح ـ از مجلسی (ره) **ومن یرد فیه بالحاد** ـ یعنی در مسجد الحرام که ذکر آن درآیه پیش شده است که فرمود «براستی کسانی که کافرند جلو گیرند از راه خدا وازمسجدالحرام که ما آنرا برای همه مردم مقررداشتیم بطور برابر چه کسانی که درآن مقیم باشند وچه آنها که از بیابان آیند وهر که وارد آن شود بالحاد وبظلم باو عذاب‌دردناکی بچشانیم ـ طبرسی گفته‌مقصود ازمسجدالحرام تمام حرم است وبعضی گفتند خود همان مسجدیست که‌مردم درآن‌نماز میخوانند ، در معنی الحاد هم در این مورد اختلاف است :

۱ ـ مقصود شرك وپرستش جز خداست

۲ ـ حلال شمردن حرام وارتکاب گناهانست

۳ ـ هرچه خدا نهی کرده تا برسد بدشنام دادن بخادم مسجد زیرا گناه درآنجا بزرگتراست

٤ ـ دخول درحرم است بی احرام انتهی وموردی که امام در این روایت‌برای الحاد وظلم بیان کرده بزرگترین‌مصداق است زیرا متضمن شرك‌وکفروستم برسول وخاندان او است‌و آوردن کلمه ظلم بعد از کلمه الحاد نکته‌ای دارد که از این حدیث ظاهر میشود

٤٥ ـ از ابی بصیر از امام‌صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۲۹ ـ الملك) بزودی‌میدانید که کیست درگمراهی آشکار ـ فرمود مقصود اینست که خطاب کرده وگفته : ای گروه مکذبان در خبری که از طرف پروردگارم‌بشما دادم درباره ولایت وامامت‌علی (ع) وامامان‌پس از اوبزودی میدانید کیست درگمراهی آشکار ، همچنین نازل شده است .

ودر تفسیر قول خداتعالی (۱۳۵ ـ النساء) واگر دهن کجی کنید یارو بر گردانید ـ فرمود مقصود اینست که اگر کج کنید کار امامت را وروگردانید از آنچه بدان دستور دارید **براستی خدا بدانچه میکنید آگاه است**

ودر تفسیر قول خدا (۲۷ ـ فصلت) **هرآینه بچشانیم بآنکسانیکه‌کافر شدند** بسبب ترك ولایت امیرالمؤمنین (ع) **عذاب سختی** در دنیا **و هرآینه بآنها سزا دهیم ببدترین‌کرداری که از آنها سرزده**

٤٦ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام «ذٰلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ (وَأَهْلُ الْوَلَايَةِ) كَفَرْتُمْ» .

٤٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۞ لِلْكَافِرِينَ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» ثُمَّ قَالَ : هٰكَذَا وَ اللهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم .

٤٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» قَالَ : مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ .

---

٤٦ ـ ولیدبن صبیح از امام صادق (ع) «آن باین است که‌چون خدایگانه‌خوانده میشد (واهل ولایت نامبرده می‌شدند) شما کفر میورزیدید» .

شرح ـ از مجلسی این آیه درسوره مؤمن است (۱۷ ـ المؤمن) وپیش ازآن گوید « براستی کسانی که کافرند بآن‌ها جار کشند که دشمنی خدا بزرگتر از دشمنی شماست مرخودرا آنگاه که بایمان دعوت شدید و کفر ورزیدید گویند پروردگارامیراندی مارا دوباروزنده کردی دوبارمابگناه خود اعتراف داریم آیا راهی برای بیرون‌شدن هست ؟ ۲۷ این برای آن است که الخ‌ظاهراین‌است که نساخ کلمه ذلکم را ذلك کردند و این اشاره بعذابی است که دارند واهل ولایت ممکن است‌در تنزیل بوده وممکن است مقصود تاویل باشد باین بیان که شرك ظاهر پرستش بت معمولی است و شرك باطن بپیروی از خلیفه ناحق زیرا خلیفه‌ناحق را با خدا شریك کردند و از او فرمان بردند و بهمین جهت در بسیاری از اخبار ترك‌ولایت بشرك تعبیر شده است

٤٧ ـ از امام صادق علیه‌السلام درقول خدا تعالی (۱ ـ المعارج) پرسید سائلی از عذاب واقع ۲ ـ بر کفار (بولایت علی ـ ع) که دفاعی ندارند ، سپس فرمود بخدا چنین نازل کرده است آن راجبرئیل بر محمد (ص)

٤٨ ـ امام باقر (ع) در قول خدا تعالی (۸ ـ الذاریات) براستی شما گفتار مختلفی‌دارید (در امر ولایت وامامت) منصرف شود ازاوهر که باید منصرف شود ـ فرمود هر که ازولایت منصرف شد ازبهشت منصرف شده است

شرح ـ ازبیضاوی ـ شما درباره رسول گفتارمختلف داریدو آن‌اینست که‌یکبارمیگفتندشاعراست ویکبارمیگفتندجادوگراست‌ویکبارمی گفتند دیوانه است‌یااختلاف‌داشتند درباره قرآن‌یا در قیامت یا در دیانت‌ونکته‌اینکه دراینجا سوگندبه‌راههای مختلف‌آسمان خورده‌است این است که‌اختلاف‌آنهارا در دوری ازهم باختلاف راههای‌آسمانی تشبیه کند ، **یؤفك‌عنه من افك** یعنی منصرف شودازرسول

٤٩ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ يُونُسَ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ۞ فَكُّ رَقَبَةٍ ، يَعْنِي بِقَوْلِهِ : « فَكُّ رَقَبَةٍ » وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَإِنَّ ذٰلِكَ فَكُّ رَقَبَةٍ .

٥٠ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ » قَالَ : وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

٥١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « هٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا

یا قرآن یا ایمان هر که منصرف باشد وازطبرسی ره هم مجلسی ره قریب بهمین مضمون‌را در تفسیر آیه نقل کرده وسپس گفته است آنچه امام در تفسیر آیه در این‌جا بیان کرده بمضمون این تفسیرها نزدیك است زیرا اقوال مختلف آن‌ها درباره پیغمبر (ص) سبب‌شد که ولایت‌را نپذیرفتند بااینکه در باب ولایت هم چیزهای مختلف گفتند وهر که از قول رسول‌واز ولایت رو گرداند ازهمه خیرات‌معنویه که یکی از آن‌ها بهشت است بر گردید ونومید شد

٤٩ ـ از امام صادق (ع) درتفسیر قول خداعزوجل (۱۱ـ ۱۳ ـ البلد) خودرابگردنه نینداخته چه میدانی گردنه چیست؟آزاد کردن بنده‌است. مقصودش‌ازآزاد کردن بنده ولایت امیرالمؤمنین است «ع»زیرا آنست آزاد کردن بنده.

شرحـ ازمجلسی ره ـعقبه راه در کوه است و آنرا استعاره‌آورده ازآزاد کردن بنده‌واطعام مردم که جهادبانفس است وسخت‌است .

و بنابر تأویل امام «ع» عقبه استعاره‌است برای پذیرفتن ولایت چون سختی دارد وآنرا آزاد کردن بنده‌دانسته زیرا ولایت سبب‌آزاد شدن ازعذاب خدااست وبطور مبالغه خودآنست وهم چنین است نسبت‌باطعام پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من‌میگویم: چون‌پذیرفت‌ولایت‌ازطرف عموم‌مسلمین‌وسیله‌میشد که سراسر جهان مسلمان شوند واسلام حقیقی براساس عدالت عمومی قرآن بهمه‌مردم آزادی میداد وهمه را از احتیاج و گرسنگی نجات میداد پس‌ولایت امام عادل که رمزتشکیل حکومت عادله کامله‌است درراه پیشرفت وترقی بشر گردنه بس‌سخت ودشوار استکه تاکنون طی‌نشده است ونتیجه بسیار مهم‌دارد که عبارت از آزادی عموم افراد بشراست ازهر گونه بردگی وبندگی مادی ومعنوی،ونتیجه یك زندگانی آزاد وتوام با عدالت وتساوی حقوق‌نسبت بعموم‌بشر اینستکه اقتصاد متساوی ومترقی برقرار میشود و هر عاجزی چون مستمند ویتیم ازگرسنگی نجات پیدامیکند.

۵۰ـ امام‌صادق «ع» درتفسیر قول‌خدا (۲ـ یونس) مژده‌بده کسانیرا که‌گرویدند که پایگاه درستی نزدپروردگار خوددارند، فرمودمقصود ولایت امیرالمؤمنین «ع»است.

شرحـ ازمجلسی‌ره **قدم صدق**یعنی‌مزد خوب ومقام بلند بواسطه کرداری که پیش‌فرستاده‌اند وبهترین آن‌ولایت ائمه‌معصومین است.

۵۱ـ ازامام باقر (ع) درقول خداتعالی (۱۹ـ الحج) این‌دو خصم‌باشند که درباره پروردگار

(بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ».

۵۲ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: هُنَالِكَ «الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ» قَالَ: وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۵۳ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً» قَالَ: صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ.

۵۴ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ابْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً» يَعْنِي الْوَلَايَةَ، مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام، وَقَوْلُهُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»

خود ستیزه کردند پس آنکسانیکه کافر شدند (بولایت علی ـ ع) جامه‌هائی از آتش به اندامشان بریده شود.

شرحـ ازطبرسی ره ـ که درباره شش‌تن هم‌نبرد در روز بدر نازل‌شده است.

۱و۲ـ حمزه کشنده عتبه ازمشرکین.

۳و۴ـ علی«ع» کشنده ولید ازمشرکین.

۵و۶ـ عبیدة بن‌حارث عموزاده پیغمبر«ص» کشنده شیبه ازمشرکین،

ابوذرسوگند بخدا یادمیکرد که درباره آنها نازل‌شده است وبعضی گفته‌اند مقصود ازدوخصم اهل‌قرآن واهل کتاب باشند وبعضی مطلق‌مؤمنان ومطلق کافران دانسته‌اند..

۵۲ـ عبدالرحمن بن کثیر گوید ازامام صادق «ع» پرسیدم از تفسیر قول خداتعالی (۴۴ ـ الکهف) در آنجا ولایت و پیوند از آن خدا است برحق؟ ـ فرمود مقصود ولایت امیرالمؤمنین «ع» است.

شرحـ این‌روایت باسند ومتن باضمیمهٔ دراولش گذشت.

۵۳ـ از امام صادق «ع» در تفسیر قول خدا عزوجل (۱۳۸ـ البقره) رنك آمیزی خدا را را باش، کیست بهتراز خدارنك آمیزی کند؟فرمود مقصود رنك آمیزی‌مؤمنان است باولایت‌درمیثاق.

۵۴ـ ازامام صادق «ع» درتفسیر قول خدا عزوجل (۲۸ـ نوح) پروردگارا بیامرز مرا و پدر ومادرم‌را وهر که درخانه‌من‌درآید باایمان،فرمود مقصود ولایت‌است هر که درولایت درآید، در خانه پیمبران درآمده است وقول خدا (۳۳ـ الاحزاب) همانا خدا میخواهد ببرد ازشما پلیدی را که اهل بیت هستید وشما را بخوبی‌پاکیزه کند، مقصودائمه هستند «ع» وولایت‌آنان،هر که درآن درآیددر

يَعْنِي الْأَئِمَّةَ عليهم السلام وَ وَلَايَتَهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله .

٥٥ ـ وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : قُلْتُ : «قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» قَالَ: بِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هَؤُلَاءِ مِنْ دُنْيَاهُمْ .

٥٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالْحَمِيدِ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام ـ وَنَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةٍ

خانه پیغمبر «ص» درآمده است.

شرحـ آیه اول مضمون دعای حضرت نوح «ع» است ـ ازطبرسی استکه مقصود از بیت او خانه او است و بعضی آنرا مسجد اودانسته و برخی کشتی او و بعضی گفته‌اند خانه محمد است و برای عموم مؤمنین و مؤمنات از امت محمد «ص» ، مقصود از بیت گاهی ساختمان است و گاهی انساب شریفه چنانچه شاعر گفته:

آنکه برافراشت بلند آسمان — خانه ما ساخت عزیز و کلان

مجلسی شواهد بسیاری آورده که بیت برخاندان اطلاق شده است و سپس گوید :

دراین خبر وجوهی آید:

۱ـ مقصود ازبیت همان بیت معنوی باشد یااهل بیت چنانچه دانستی وبیوت انبیاء همه یکیست که آنرابرای خلافت کبری ساخته وآن بیت عزت وشرف و کرامت واسلام وایمان ونبوت وامامت وطهارت است واهلش یکسلسله‌اند که خدای‌شان ازهم آفریده‌است و هر که پیرو آنها باشد درخانه آنهااست وباآنها است وولایت شعاران شیعه دراین بیتند ودعای نوح شامل آن‌ها است.

۲ـ مقصود اینستکه چون مقصد نوح از **من دخل بیتی** دخول در ولایت اوواهل بیت اواست هر که داخل درولایت ائمه گردد داخل دراهل شده ودعای وی‌را مشمول گردیده.

۳ ـ ولایت بفتح واو باشد بمعنی امامت و خلافت یعنی هر که امام شود در خانه انبیاء است یعنی در منزلت و مقام آن ها است که ریاست عامه در دین و دنیا است و قید بمؤمن برای اخراج غاصب خلافت است...

۵۵ـ از محمدبن فضیل ، گویدبامام رضا «ع» گفتم(۵۸ـ یونس) بگو(ای‌محمد) بفضل خدا و رحمت‌او باید شادباشند آن بهتراز آنستکه جمع‌میکنند ـ فرمود مقصودبولایت محمدوآل‌محمداست که بهتراست از این دنیا که اینان جمع میکنند .

شرحـ از مجلسی ره ـ گویا در این خبر فضل را به پیغمبر تفسیر کرده ورحمت را بائمه «ع» یا هردو رابهمه، زیرا آنان فضل ورحمت‌خدایند وشاید هم‌همه نعم‌مقصود باشد وذکر آنها برای بیان افضل افراد فضل و رحمت است .

۵۶ـ زیدشحام گوید امام صادق «ع» بمن فرمود (ما باهم درراه بودیم و شب‌جمعه بود) که

الْجُمُعَةِ ـ اِقْرَأْ فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْآناً ، فَقَرَأْتُ: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ (كَانَ) مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ۞ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۞ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللهُ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام : نَحْنُ وَاللهِ الَّذِي رحم اللهُ وَنَحْنُ وَاللهِ الَّذِي اسْتَثْنَى اللهُ وَلَكُنَّا نُغْنِي عَنْهُمْ .

٥٧ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ .

٥٨ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بن عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله هَكَذَا : «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» .

فرمود قدری قرآن بخوان، من خواندم (٤٠ ـ الدخان) براستی روز قیامت میقات همه است ٤١ روزی که دوست بحال دوست هیچ فائده ندارد و آنان یاری نشوند ٤٢ جز آنکه خدایش ترحم کند.

امام فرمود بخدا ماهستیم که خدا بما ترحم کند و بخدا ماهستیم که خدا استثناء کرد ولی ما فائده بحال آن دوستان خود داریم .

شرحـ ازمجلسی ره ضمیر عنهم در آخر خبر راجع بشیعه امامیه است.

٥٧ـ ازامام صادق (ع) که فرمود چون نازل شد (١٢ـ الحاقه) وحفظ کند آنرا گوش شنوا ـ رسولخدا «ص» فرمود: ای علی این گوش تو است.

شرحـ ازمجلسی ره ـ رازی در تفسیر خود گفته که محمد بن عباس سی حدیث در تفسیرش آورده از خاص وعام که این آیه درباره علی(ع) نازل شده است.

٥٨ ـ ازامام باقر «ع» فرمود جبرئیل این آیه را (٥٩ـ البقره) برمحمد چنین نازل کرده است دگرگون ساختند ستمکاران (بر آل محمدص) گفتاری راجز آنکه بآنها گفته شده بود و ما فرو فرستادیم بر آنها که ستم کردند (بر آل محمدص) عذابی از آسمان بدانچه بودند که فسق میکردند.

شرحـ از مجلسی ره ـ بطور خلاصه ـ این آیه درداستان باب حطه بنی اسرائیل استکه مأمور شدند هنگام ورود درشهر یا معبد تواضع کنند و طلب آمرزش نمایند و پوزش طلبند ومخالفت کردند و بر آنها عذاب سختی نازل شد تا آنکه میگوید تاویلش برپایه سخن گذشته استکه داستان های قرآن برای یادآوری و پند این امت است .

ودر اخبار متواتره از طرق خاصه وعامه وارد استکه پیغمبر «ص» فرمود خاندان من نمونه **باب حطه اند** در بنی اسرائیل ـ و چونانکه بنی اسرائیل دستور یافتند دربرابر آن تواضع کنند وسرباز زدند و کیفر شدند همچنان پیمبر دستورداد در ولایت امیرالمؤمنین وائمه در آیند و برای آنها فروتنی و فرمانبری کنند و بهمین جهت فرمود **من شهر دانشم و علی در آنست** و عمل نکردند و وظیفه را باپیروی پیشوایان ستم دگرگون ساختند و از اطاعت خاندان پاك رو برتافتند ودر دنیا و آخرت معذب شدند.

۵۹ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا: «إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ) لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً» ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ) فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لِلهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

۶۰ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ بَكْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هٰكَذَا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فِي عَلِيٍّ) لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ».

۶۱ ـ أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» قَالَ: مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يُنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم.

۵۹ـ امام باقر «ع» فرمود این آیه را جبرئیل چنین آورده (۱۶۸ ـ النساء) **براستی آنکسانیکه (کفر ورزیدند) و ستم کردند** برآل محمد حق آنها را، **نباشد خدا که بیامرزدشان و نه اینکه رهنمایدشان براهی جز دوزخ، جاویدان تاهمیشه درآن بمانند واین برخدا آسان باشد.**

وپس از آن فرموده **۱۶۹ ـ أیا مردم آمده است برای شما آن فرستادهٔ برحق از سوی پروردگارتان** در باره ولایت علی (ع) **باو بگروید، خوبست برای شماو اگر نگروید** بولایت علی **براستی ازآن خدا است هرچه در آسمانها و زمین.**

شرحـ از مجلسی ره پس از بیان تفسیر آیه گوید آنچه امام در این حدیث ازنظر تنزیل یا تأویل آیه بیان کرده با آنچه مفسرین گفته‌اند نزدیکست زیرا ستم بخاندان محمد بیازداشتن آن‌ها بود از امامت که خدابرایشان مقرر کرده بود و همین خودستم بپیغمبر و همه مردم بودو کفر بائمه وانکار ولایتشان کفر بخدا ورسول است و شایدکلمه «کفروا» که درحدیث ترك شده برای بیان این استکه عطف تفسیری است.

۶۰ـ از جابر از امام باقر «ع» فرمود این آیه (۶۶ـ النساء) چنین نازل شده‌است **و اگر آنها عمل کنند بدانچه پند داده شوند بدان** درباره علی **برای آنها بهتر است،**

شرحـ درحدیث ۲۸ این باب بسند دیگر گذشت.

۶۱ـ مالك جهنی گوید بامام صادق «ع» گفتم (آیه ۲۰ سوره الانعام) این قرآن بمن وحی شده تا من بدان بیم دهم وهر که برسد- فرمود هر که رانوبت رسد که امام باشد از آل محمد «ص» باقرآن بیم دهد چنانچه رسولخدا «ص» بیم میداد.

شرحـ بسنددیگری از ابن اذینه در حدیث ۲۱ باب گذشت- ازمجلسی ره.

٦٢ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ : قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فَقَالَ: لَيْسَ هٰكَذَا هِيَ ، إِنَّمَا هِيَ وَالْمَأْمُونُونَ ، فَنَحْنُ الْمَأْمُونُونَ .

٦٣ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : « هٰذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» .

٦٤ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا : «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) إِلَّا كُفُورًا» قَالَ :وَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا : « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ) فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ ، إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ (آلِ مُحَمَّدٍ) نَاراً » .

٦٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ،

٦٢ـ راوی گوید مردی نزد امام صادق «ع» خواند (۱۰۵ـ التوبه) بگو (ای محمد) کار کنید، محققاً میبینند خدا کار شما را ورسولش و مؤمنان، آنحضرت فرمود: این آیه چنین نیست،همانا آیه والمامونون است. و مائیم آن مأمونان.

شرحـ از مجلسی ره ظاهر اینستکه در قرائت ائمه مامونون آمده واخبار بسیاری گذشت در باب عرض اعمال که بنابقرائت مشهوره هم مومنین بائمه تفسیر شده وممکنست مقصود این باشد که مؤمنین در این جا در مقابل کافرین نیست که شامل هر مومنی شودبلکه مراد مومنین کامل است که مأمون از خطاء ومصون ومعصوم اززلل باشند وآنها همان ائمه هستند.

٦٣ ـ از امام صادق «ع» فرمود که (٤١ـ الحجر) این راه علی «ع» است راست میباشد

شرحـ از مجلسی ره قراء سبعه خوانده‌اند این راه بر من راست است که صراط مرفوع است با تنوین و علی جار و مجرور بفتح لام،

طبرسی گفته یعقوب ـ صراط علی ـ بطورصفت وموصوف قرائت کرده وآن مطابق روایت ابی رجاء و ابن سیرین و قتاده و ضحاك و مجاهد و قیس بن عباده و عمروبن میمون است و ازامام صادق هم روایت شده انتهی.

من گویم گویا از خبر چنین فهمیده و آن بعید است و ظاهر آنست که صراط علی بطور اضافه است.

٦٤ـ ازامام باقر «ع» که جبرئیل این آیه (۸۹ـ الاسراء) را چنین آورده است **ابا کردند بیشتر مردم** نسبت بولایت علی (ع) **جز کفران و نا سپاسی** و جبرئیل این آیه را (۲۹ـ الکهف) چنین نازل کرده است **و بگو** ای محمد **حق از پروردگار شما است** در باره ولایت علی (ع) **پس هر که خواهد ایمان آورد وهر که خواهد کافر شود براستی ما برای ستمکاران** بر آل محمد **دوزخ آماده کردیم .**

٦٥ـ ابوالحسن «ع» در قول خداتعالی (۱۸ـ الجن) و براستی مساجد از آن خدا است پس

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِهِ: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً» قالَ: هُمُ الْأَوْصِياءُ.

٦٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْأَحْوَلِ، عَنْ سَلامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعالىٰ: «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» قالَ: ذٰاكَ رَسُولُ اللهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَوْصِياءُ مِنْ بَعْدِهِمْ.

٦٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ، عَنْ حَنانٍ، عَنْ سالِمٍ الْحَنّاطِ قالَ: سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيها غَيْرُهُمْ.

نخوانید باخدا احدی‌را ـ فرمود: آنها ائمه هستند.

شرحـ از مجلسی‌ره از امام رضـا «ع» هم روایت شده که مقصود از مساجد ائمه اند ولی مفسرین درتفسیر مساجد دراین آیه بیاناتی دارند:

۱ ـ مقصود ساختمانهائی است که برای عبادت ساخته شده، پاره ای اخبار ما هم بـر آن دلالت دارد.

۲ـ مقصود هفت عضوی استکه برآن سجده شود چنانچه ازامام نهم روایت شده.

۳ ـ مقصود خود نماز ها است ـ ولی‌این تأویل به ائمه که در این روایت استدووجه دارد:

الف ـ مقصود خانه‌ها و مشاهد آنها باشد که خدا آنها را محل سجده یعنی خضوع و تذلل و عبادت ساخته است و بنابراین مضافی حذف شده است و مقصود بیوت ائمه است واین وجه شامل‌بقعه های مشرفه دیگر هم میشود و ذکر خصوص آن ازباب اشرف افراد است.

ب ـ مقصود خود ائمه باشند باعتبار اینکه بیوت معنویه هستند یا باعتبار اینکه اهل و صاحب مساجدند بطور حقیقت..

٦٦ـ از امام باقر(ع) در قول خداتعالی(۱۰۸- یوسف) بگو (ای محمد)این راه‌منست‌میخوانم بسوی خدا ازروی بصیرت و بینائی، من خودم وهر که پیرومن است ـ فرمود این رسولخدا(ص) و امیر المومنین واوصیاء بعداز آنهااست «ع».

شرحـ بنابراین که«علی بصیرة»متعلق به«ادعو»باشد ،پیروی‌کامل و مطلق وشرکت دردعوت الی الله قرینه میشوند که مقصود ازپیروان در دعوت ائمه معصومین و جانشینان برحق پیغمبراست‌زیرا شرکت در دعوت الی‌الله بـا بصیرت‌وبینائی جز بامقام دانش وعصمت مخصوص بامیرالمومنین‌وخاندان پاك او میسر نیست.

٦٧ـ از سالم حناط، گوید از امام باقر(ع) پرسیدم از قول خداعزوجل (۳٤و۳۵ـ الذاریات) بیرون کردیم هر که از مومنان درآن بود، ونیافتیم درآن جز یك خاندان مسلمان، امام‌باقر درپاسخ فرمود: مقصود آل‌محمد است که جز آنها درآن نماند.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ این آیه در داستان قوم لوطست وضمیر «فیها» بقریه‌های قوم لوط‌بـر

٦٨ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ إِسْمٰاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الْقٰاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِي السَّفٰاتِجِ ، عَنْ زُرٰارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعٰالَى : «فَلَمّٰا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ» قٰالَ : هٰذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحٰابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مٰا عَمِلُوا يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَغْبَطِ الْأَمٰاكِنِ لَهُمْ، فَيَسِيءُ وُجُوهَهُمْ وَيُقٰالُ لَهُمْ : « هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ » اَلَّذِي انْتَحَلْتُمُ اسْمَهُ .

میگردد و مقصود از مومنان پیروان لوطند و باین آیه استدلال شده است که ایمان واسلام یکیست و اما تاویل امام (ع) بر همان پایه است که پیش گفتیم که نزول داستان ها برای یاد آوری این‌امت است و مقصود راندان آنها است از کردار ناشایست امتهای گذشته .

و این بیان مورد نزول آیه است برای تطبیق بر خاندان پیغمبر یا بیان مصداق آنست در این امت زیرا هرچه در امتهای پیشین بوده در این امت هم هست ونظیر این واقعه بیرون رفتن علی «ع» و خاندان اواست از شهر مدینه.

زیرا چون خدا خواست شهر لوط را ویران کند لوط و خاندانش‌را از آن بیرون برد وآنها را عذاب کرد و چون خواست مردم مدینه را در خشم گیرد برای ستم و کفر و ناسپاسی بر خاندان پیغمبر «ص» امیرالمومنین وخاندانش راازآن بیرون برد وبدبختی ظاهری ومعنوی آنهارافراگرفت و بنابراین ممکن‌است ضمیر فیها بمدینه بر گردد.

محققی گفته است یعنی آنهاکه بالوط ازشهر او بیرون شدند و از عذاب نجات یافتند از آل واهل بیت محمد «ص» بودند، زیرا آل وتبارهربزرگواری پیروان اویند و پرهیزکاران‌وفرمانبران هرامتی تبار پیغمبر و وصی او محسوبند وگرچه از او بحسب مسافت دور باشند ، زیرا در این جا خانهٔ گلی وخشتی منظور نیست وخانه زنان و کودکان منظورنیست بلکه مقصود خانه تقوی وایمان‌و خاندان نبوت وحکمت وفرقانست.

٦٨ـ از زراره از امام باقر (ع) در تفسیر قول خداتعالی (۲۷ـ الملك) چون اورامقرب‌دیدند سیاه وزشت شد روی‌آنکسانیکه‌کافرشدند . وگفته شد اینست آنچه شما بودید که آنرا میخواستید فرمود : این‌آیه درباره امیرالمومنین و اصحابش نازل شده ، آنها که‌کردندآنچه کردند (از غصب خلافت و ستم) و امیرالمومنین را دررشك آورترین جایگاهها بینند ورویشان سیاه شود وبآنها گفته شود اینست که شمابدان ادعا داشتید یاآنکه نام اورا برخود بناروا گذاشتید .

شرحـ از طبرسی در **تفسیر آیه فلما راوه زلفة** یعنی عذاب را در روز بدر نزدیك دیدند یا عیان دیدند و گفته‌اند مقصود آینده است و بیان وضع روز قیامت که کفارعذابی راکه‌برای‌آنها آماده شده ببینند.و این گفته بیشترمفسرین است ومقصودازها **تدعون** اینست که این‌عذابیست که بدان شتاب‌میکردید وازخدا میخواستید خدا آنرا زودتر برساند. ابن‌زید گفته‌است.

حاکم ابوالقاسم حسکانی ازعلمای عامه باسانید صحیحه ازشریك از اعور روایت کرده‌است که چون به بینند آن مقام قربی که علی بن‌ابی طالب «ع» نزد خدا دارد سیاه شود روی آنکسانیکه کافر شدند..

٦٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» قَالَ : النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

٧٠ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُاللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ » قَالَ : الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

٧١ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اُورَمَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانٍ عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاكَ حَمْزَةُ وَجَعْفَرٌ وَعُبَيْدَةُ وَسَلْمَانُ وَ أَبُوذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام . وَقَوْلُهُ: « حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْأِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ) وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّالِثُ .

ودراین حدیث **ماندعون** راکنایه آورده است ازاینکه خلفاء جور بناحق خود را امیرالمومنین می نامیدند .

٦٩ـ ازامام صادق (ع) درتفسیر قول خداتعالی (٣ـ البروج) و شاهد ومشهود،فرمود:مقصود پیغمبراستوامیرالمومنین(ع) .

شرح ـ از مجلسی ره ـ درتفسیرشاهد و مشهود ، ده قول است که آنها را نقل کرده وسپس گفته است ولی ظاهر این خبر اینست که شاهد پیغمبر «ص» است برای آنکه گواهی داد بامامت امیرالمومنین (ع) و بفضل و کرامت او و علی (ع) آنکس است که این گواهی دربارهاوازطرف پیغمبر ادا شدهاست،

٧٠ـ احمد بن عمر حلال گوید از ابوالحسن (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا تعالی (٤٤ ـ الاعراف) پس جارکشد جارچی میان آنها که لعنت خدا بر ستم کاران ، فرمود این جارچی امیرـ المومنین (ع) است.

شرحـ مقصوه از اینجار بعدازروز قیامت است کهبهشتیان بادوزخیانمصاحبه کنند وبآنها گویند مابهشتیها بوعدههای خدا رسیدیم آیاشماهم بوعیدهای اورسیدید؟

٧١ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداتعالی (٢٤ـ الحج) و رهنمائی شدندبگفتارخوش ورهنمائی شدند براه پسندیدهـ فرمود اینان حمزه و جعفر و عبیده وسلمان و ابوذر ومقدادبناسود وعمارند که رهنمائی شدند بامیرالمؤمنین (ع)ـ ودر تفسیر قول خدا (٧ـ الحجرات) **دوستداشتنی کرد برای شما ایمانرا و آنرا در دل شما آراست** مقصود امیرالمؤمنین است **و بد داشت بنظر شماکفر وفسق و نافرمانی را** مقصود اولی ودومی وسومی است.

٧٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : «ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» قَالَ : عَنَى بِالْكِتَابِ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَأَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ فَإِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ عِلْمَ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام .

٧٣ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله تَيْماً وَعَدِيّاً وَبَنِي أُمَيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ أَفْظَعَهُ ، فَأَنْزَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُرْآناً يَتَأَسَّى بِهِ : «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى» ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أُطَعْ ، فَلَا تَجْزَعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطَعْ فِي وَصِيِّكَ .

٧٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ : «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» فَقَالَ : عَرَفَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

شرحـاز مجلسی‌ره تفسیر ایمان دراین آیه بامیرالمؤمنین مبالغه است برای کمال آنحضرت‌در ایمان ودعوت بدان وبرای‌آنکه رکن اعظم‌ایمان ولایت‌اواست وگویا عین ایمان شده‌است‌یا مضافی درتقدیر است یعنی ایمان قبول ولایت امیرالمؤمنین است زیراآن عمده اجزاءایمانست ومستلزم اجزاء دیگراست و برهمین معنی‌است تعبیر ازدیگران در برابرآنحضرت بکفر وفسق وعصیان.

٧٢ـ از ابی‌عبیده ،که ازامام‌باقر(ع) پرسیدم ازتفسیر قول خداتعالی (٤ـ الاحقاف) برای من بیاورید کتابی پیش‌از این یا باقیمانده‌ازعلم‌اگرشما راست میگوئید؟ فرمودمقصود ازکتاب تورات‌و انجیل‌است ومقصود ازباقیمانده علم همانا علم‌اوصیاء و انبیاء است.

شرحـ ازمجلسی‌ره ـعلوم‌انبیاء باوصیاءسپرده‌شده‌است‌وهرچه از علم‌آنها در کتابشان نیست نزد وصی آنهااست.

٧٣ـ از علی‌بن جعفر، گوید شنیدم ازابوالحسن (ع) میفرمود: چون رسولخدا (ص) درخواب دید که: تیم (ابوبکر) وعدی (عمر) و بنوامیه بمنبر او برمیآیند، غمنده شد. پس خداتبارك و تعالی قرآنی باو فروفرستاد تابدان تسلیت جوید (١١٦ـ طه) وگاهیکه بفرشته‌ها گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه‌سجده کردند جزابلیس که سرباززد،سپس خدا باووحی کرد ای‌محمد من‌فرمان‌دادم وفرمانم‌نبردند‌تو بیتابی مکن که‌فرمان دهی وفرمانت نبرند در باره وصیت.

شرحـ از مجلسی‌ره پس‌از بیان تفسیرآیه گوید که ظاهرشد که داستان سجود فرشته‌هابرای آدم‌و امتناع ابلیس گرچه دربسیاری از موارد قرآن یاد شده‌است چون بقره، طه ، الاعراف ، بنی اسرائیل وکهف‌ولی مقصود دراین‌جا همانیستکه دربنی اسرائیل است چون بآیه رؤیا پیوست‌استکه یاد کردیم وتفسیر امام برآن بخوبی تطبیق میشود پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم ولی آیه‌ای که دراین حدیث است ازسوره مبارکه طه‌است چون‌کلمه **ابی** در آخر آنست ودر سوره بنی‌اسرائیل کلمه ابی‌ندارد.

وارتباط آیه نازله باخواب پیغمبر مربوط باینستکه موقع‌خواب وموقع نزول آیه باهم‌مربوط باشند نه‌اینکه آیه نقل خواب باآیه سجده برآدم نزدیك‌بهم‌باشند.

٧٤ـازحسین‌بن‌نعیم‌صحاف گوید پرسیدم ازامام‌صادق (ع)ازتفسیرقول خدا(٢ـ التغابن) برخی‌از

إِيمانَهُمْ بِمُوالاتِنا وَ كُفْرَهُمْ بِها يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثاقَ وَ هُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام . وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطيعُوا اللهَ وَأَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ» فَقالَ : أَما وَاللهِ ما هَلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ وَ ما هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتّى يَقُومَ قائِمُنا عليه السلام إِلاّ فِي تَرْكِ وَلايَتِنا وَجُحُودِ حَقِّنا وَما خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الدُّنْيا حَتّى أَلْزَمَ رِقابَ هذِهِ الأُمَّةِ حَقَّنا وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ .

٧٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقاسِمِ الْبَجَلِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ مُوسى عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعالى : « وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ » قالَ : الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ الْإِمامُ الصّامِتُ وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمامُ النّاطِقُ .

وَرَواهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام مِثْلَهُ

شما کافر باشند و برخی ازشما مومن باشند ـ فرمود: خدا ایمان آنهارا بموالات ودوستی ماشناخت و کفر آنهارا هم باآن سنجید، روزی که ازآنها پیمان گرفت وآنها ذره‌ای بودنددر پشت آدم وازآنحضرت پرسیدم ازتفسیر قول خداعزوجل (١٢ ـ التغابن) فرمانبرید خدارا وفرمانبرید رسولخدا رااگرروگردانید، پس همانا آنچه بعهده رسول ماست ابلاغ هویداست،

درپاسخ فرمود هلا، بخدا کسانیکه پیش‌از شمابودندهلاك نشدند وهیچ هالکی بهلاکت نرسیده پیش از قیام قائم ما (ع) جز برای ترك ولایت ما و انکار حق او ، رسول خدا «ص» از این دنیا بیرون نرفت تا حق ما را بگردن این مردم بار کرد و ثابت نمود وخدا هر که را خواهد به راه راست رهنماید .

شرح ـ از مجلسی ره ـ طاعت خداورسول گرچه بحسب لفظ عامست ولی یامورد نزول آنخصوص ولایت‌است یااینکه آنچه رااصل واساس آنست بیان کرده زیراطاعتشان بی‌ولایت پذیرفته نیست وجز بوسیله آنکه حافظ شریعت‌است دانسته نشود زیرا وسیله علم باحکام و وظائف دینی امامست و ترك متابعت اومایه هلاك‌است.

٧٥ ـ ازعلی بن جعفر ازبرادر خود موسی(ع) درتفسیر قول خداتعالی (٤٥ ـ الحج) وچاه تعطیل شده وکاخ برافراشته ـ فرمودچاه تعطیل‌شده امام خاموش (درحال) تقیه است وکاخ افراشته امام گویا (مبسوط‌الید) است.

شرح ـ این‌ازغرائب تفسیراست ولی با سندهای بسیارروایت شده ودربعضی بئرمعطله را بامام غائب (ع) تفسیر کرده وشاعر دراین باره سروده است :

چاه تعطیل و کاخ کنگره دار — مثل طرفه ای زآل محمد
کاخ آن مجد بی‌نهایت آنهااست — چاه آن علم بی زوال مؤبد

بطور خلاصه از مجلسی ره

٧٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» قَالَ: يَعْنِي إِنْ أَشْرَكْتَ فِي الْوَلَايَةِ غَيْرَهُ «بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» يعني بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ بِالطَّاعَةِ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَنْ عَضَّدْتُكَ بِأَخِيكَ وَابْنِ عَمِّكَ.

٧٧ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» اِجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنْ كَفَرْنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا وَإِنْ آمَنَّا فَإِنَّ هَذَا ذُلٌّ حِينَ يُسَلَّطُ عَلَيْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّداً صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ وَ لَكِنَّا نَتَوَلَّاهُ وَلَا نُطِيعُ عَلِيّاً فِيمَا أَمَرَنَا، قَالَ:

٧٦ـ از امام صادق(ع) در تفسیر قول خدا تعالی (٦٥ـ الزمر) محققاً بتو و آنها که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرك آوری عملت سرنگون شود ـ فرمود. یعنی اگر در ولایت شریك بیاوری جز او را (علی ع) **بلکه خدا را بپرست و باش از شاکران** یعنی خدا را اطاعت کن و از شاکران باش که تو را به برادرت و پسر عمت کمك دادم،

شرح- ازمجلسی ره ـ مفسرین گفته‌اند این کلام برسبیل فرض محال اداشده ومقصود از آن تهییج رسل و نومید ساختن کفاراست وتعیین تکلیف امت.. ابن‌عباس گفته این خطاب نسبت به‌شخص پیغمبر تأدیب است ونسبت بدیگران تهدید.

واز امام باقر(ع) روایتی طبق تفسیر همین‌حدیث نقلکرده‌است وسپس گفته تأویلی که امام کرده نسبت بمخاطبین انسب‌است ومع‌ذلك غرض نومیدساختن امت‌است ازشرکت در ولایت وامامت‌و تهدید درترك آن واز آن تعبیر بشرك کرده برای‌اعلام باینکه ترك ولایت یاتشریك درآن بمنزله شرك برخدااست وممکن است مقصود ازشرك اعم‌باشد وشرك درولایت فرد خفی استکه امام آنرا توضیح داده‌است.

٧٧ ـ احمدبن عیسی گوید امام صادق(ع) ازپدرش از جدش برایم نقلکرد در تفسیر قول خدا عزوجل (٨٣ـ النحل) میشناسند نعمت خدااسپس آنرا انکارمیکنند، فرمود: چون آیه (٥٥ـ المائده) همانا ولی وسرپرست شما خدااست و رسولش و آنکسانیکه گرویدند: آنها که نمازرا برپا دارندو زکوة را بپردازند در حالیکه دررکوعند، جمعی ازاصحاب رسولخدا (ص) در مسجد مدینه گردآمدند و بیکدیگر گفتند شما درباره این آیه چه می گوئید، یکی گفت اگر باین آیه کافرشویم بآیات دیگر هم کافر شدیم و اگر بدان ایمان آوریم و بپذیریم خوار شویم، چونکه پسر ابیطالب برما مسلط گردد، همه گفتند ما می‌دانیم محمد درهرچه گوید راست گوید ولی ماازاو پیروی کنیم و درباره علی دستور اورا اطاعت نکنیم.

فَنَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ : «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَلَايَةَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ بِالْوَلَايَةِ.

٧٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَلَامٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ : «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً» قَالَ: هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ مَخَافَةِ عَدُوِّهِمْ .

٧٩ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بِسْطَامِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ : أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ : «أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» فَقَالَ : اَلْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللهُ لَهُمَا الشُّكْرَ، هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ وَ وَرِثَا الْحُكْمَ وَ أُمِرَ النَّاسُ بِطَاعَتِهِمَا ، ثُمَّ قَالَ اللهُ : «إِلَيَّ الْمَصِيرُ» فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ وَالدَّلِيلُ عَلىٰ ذٰلِكَ الْوَالِدَانِ ، ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلىٰ

فرمود : پس از آن این آیه نازل شد که «**میشناسند نعمت خدارا و سپس آنرا انکار میکنند** ـ یعنی ولایت علی بن ابیطالب رامیشناسند ـ **وبیشتر آنها کافر بولایتند**.

شرحـ ازطبرسی ره ـ در تفسیراین آیه یعنی نعمت خدا را درخود درك میکنند که آنها راآفریده وعقل کامل داده وانواع نعمتها دردسترس آنها گذارده وسپس منکرند که این نعمتها ازخدااست وآنهارا ببتها نسبت دهند و از آنها تشکر کنند و گفته‌اند مقصود اینستکه نعمت وجود محمد را میشناسندو و اورا تکذیب میکنند . مجلسی ره گفته است نعمت را بولایت تفسیر کرده برای آنکه بزرگترین نعمت است نسبت ببندگان زیرا بوسیله آن مصالح دنیای آنها منظم شود ..

٧٨ـ سلام گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خداتعالی (٦٣ـ الفرقان) آنکسانیکه روی زمین آرام و آهسته و با وقار راه میروند ـ فرمود آنها اوصیاء هستند که برای ترس از دشمن آهسته راه میروند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ پس ازذکر دنبال آیه و اشاره به **واجعلنا للمتقین اماما** میگوید تطبیق آنها بر امام روشن است و تطبیق آنها برغیر امام نیازمند تکلف شدیدی است .

٧٩ـ ازاصبغ بن نباته که از امیرالمومنین (ع) پرسید ازقول خداتعالی (١٤ـ لقمان) که شکر کن برای من وبرای پدر ومادرت، سرانجام بسوی من است.

در پاسخ فرمود آن والدینی که خداشکر آنانرا واجب کرده‌است آنهایند که دانش رازایند وحکومت را بارث برند و مردم بطاعتشان دستور دارند، سپس خدا فرموده **سرانجام بسوی من است**، سرانجام بنده‌ها بآستان خداست و دلیل برآن همین دو والدند و سپس خدا روی سخن را با زاده **حنتمه** (نام مادر عمربن خطاب ودختر ذی الرمحین) کرده و با رفیق او وفرموده است بمقصد خاص ولفظ عام **اگرآن‌دو** (عمر و ابی‌بکر) **باتو ستیزه کردندکه‌بمن شرك آوری** ودر وصیت افتراء بندی واز آنکه بتودستور اطاعتش را دادم عدول کنی **فرمانشانرا مبروگفتارشانرامشنو**

ابْنِ حَنْتَمَةَ وَصَاحِبِهِ ، فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَالْعَامِّ : «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي» يَقُولُ: فِي الْوَصِيَّةِ وَ تَعْدِلُ عَمَّنْ أُمِرْتَ بِطَاعَتِهِ فَلَا تُطِعْهُمَا وَلَا تَسْمَعْ قَوْلَهُمَا ، ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ : « وَ صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً» يَقُولُ : عَرِّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا وَادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِهِمَا وَذٰلِكَ قَوْلُهُ : «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» فَقَالَ: إِلَى اللهِ ثُمَّ إِلَيْنَا ، فَاتَّقُوا اللهَ وَلَا تَعْصُوا الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَى اللهِ وَسُخْطُهُمَا سُخْطُ اللهِ .

سپس بازروی سخن را بوالدین کرده و فرموده **دردنیا باآنها بخوشی مصاحبت کن**ـ میفرماید فضل آنها را بمردم معرفی کن و بروش آنها دعوت کن واین قول اواستکه «وپیروی کن روش کسی را که بسمن بازگردد و سپس برگشت شما همه بمن باشد » . پس امام فرمود: در درجه اول بسوی خدا و سپس بسوی ما است ، از خدا بپرهیزید و نافرمانی والدین نکنید ؛ زیرا خشنودی شان خشنودی خدا و خشمشان خشم خدا است .

شرحـازمجلسی ره آیات درسوره لقمان چنین است ١٤ ـ«وسفارش کردیم انسانرا نسبت بوالدینش ـمادرش او را بارداری کند وسستی برسستی افزاید وتادو سال ازشیر بازدارد ـ که بایدشکر کنی ای انسان برای من وبرای والدین خود، سرانجام بسوی منست.

١٥ـ واگر باتو ستیزه کردند که آنچه را ندانی شریك من گردانی پیروی از آنها مکن، و در دنیا باآنها خوشزی وپیروی ازروش کسی کن که بسوی من بازگردد، سپس برگشت شما همه بسوی منست وآگاهتان کنم بدانچه کردید و پس از نقل تفسیر آن ازبیضاوی گوید تاویل وارد در خبر از غریب ترین تأویلاتست وبر فرض صدور آن ازائمه (ع) از بطون عمیقه است و ازظاهر پردور است وعلمش نزد کسی استکه ازاو صادرشده **هماالذان ولدا العلم** یعنی آنانکه علم مردم ازآنها سرزده وبوسیله آنها دانش یافتند ومیراث آنها پس از مرك حکمتست و حق آنها برانسان حق زندگانی روح است زیرا زندگی روح بدانش وحکمت است و هر که ندارد مرده است میان زنده ها وحق پدر و مادر جسمانی زندگی جسم استکه بمرك پایان پذیرد ولی آن جاوید بماند، میراث اینان مالی استکه فانی شود وجز دراین چند روزه دنیا بهره ندهد ومیراث آنان دانش وحکمت استکه تا ابد بپایند و بمانند ، پس پدران روحانی بذکر و شکر و طاعت سزاوار ترند **والدلیل علی ذلك** گفته اند دو وجه دارد :

١ـ آنکه دلیل براینکه سرانجام بسوی خدااست این دو پدر روحانی هستند.

٢ـ اینکه کیفیت بازگشت بخدا رااین دوپدر روحانی بتو میآموزند ورهبر تو بخدای تواند

من می گویم ممکن است مقصوداین باشد که لفظ والدین دلالت دارد براین تفسیر وآنرا تقریب میکند زیرا والدین در پدر ومادر مجاز تغلیب است و آن بهتر از مجاز در اصل کلمه نیست که والدین در معلم و مربی دینی استعمال شده باشد ولی حمل کلمه والدین باین معنی مشکلست از نظر تصریحی که درآیه راجع بمادر است و دلیل است بر اینکه مقصود از آن والدین جسمانی است و دفع این اعتراض بوجوهی است:

١ـ جمله راجع بمادر معترضه باشد برای بیان اهم بودن حق معلم از پدر ومادر، زیرا اشاره دارد که پرورش آنها در زمان کمی است نسبت بتن ولی اثر پرورش معلم روح تاابد است وآموزش

ازمهد تالحد است ودر آخرت‌هم بشفاعت ونجات ازدوزخ وانس مؤبداست.

۲ـ مقصود ازوالدین دراول آیه پدر و مادر باشد و مقصود از والد یك معلم روحی باشد به تقدیر عطف یا فعل.

۳ـظاهر آیه راجع بپدرو مادر باشد و باطن‌آن راجع‌بوالدین روحانی ،طور کنایه‌چون‌وجوب رعایت حق والدین جسمانی که وسیله محدود برای زندگی کوتاهی هستند مستلزم وجوب رعایت‌حق والدین روحانی چون پیغمبر وعلی استکه وسیله نامحدود برای‌نعمت بی‌حساب معنوی از آغاز هستی‌تا ابد هستند پایان نقل ازمجلسی ره.

من می گویم- صدرآیه ١٤ تا «ان اشکرلی» راجع بپدرو مادر است ومقدمه است برای بیان مقصود که وجوب شکر خدا ومعلم روحانی است، میفرماید: ما سفارش لازم را درباره پدر و مادر بایشان دادیم و مخصوصاً مادر که رنج بیشتری برای فرزند تحمل میکند، این یك حکم خانوادگی‌و قانون مربوط باصلاح عائله است و سپس آنرا تفسیر میکند بیك حکم کلی و اجتماعی که‌بایدنتیجه این حکم خصوصی و خانوادگی باشد وآن رعایت و قدردانی از خدا آفریننده هرچه هست و پدید آورندهٔ پدر و مادری که سفارش آنها شده است ، و از وسیله ارتباط باخدا و نماینده او در محیط زندگی فرد که پیغمبرخدا ووصی پیغمبر باشد، ودر اینجایك‌تحول سه مرحله‌ای یا مراحل‌سه‌گانه‌ای برای انسان تعیین شده‌استکه هر کدام نتیجه وتفسیر مرحله‌سابق‌خود هستند وبهم مربوطندوهرسابقی مقدم بر لاحق است :

۱ـ پیدایش، انسان ونشو ونمای‌خاندانی وجسمانی اوکه بوسیله پدر ومادر وپرورش ونوازش آنها است و این دوران پیدایش انسان از نظر عائله وپدر و مادر و خانواده تاسن دوسالگی استکه کودك شیرخوار است، تا این مدتست که کودك صد درصد در پرورش خالص پدر ومادر میگذراند و تأثیر محیط وعوامل دیگر دراو ناچیز است ولی پس‌از اینکه دو سال تمام براو گذشت و ازشیر مادر بریده شد زندگی اوعوض می‌شود و بامحیط عمومی سروکار پیدامیکند وازچندجهت زیر تأثیر عوامل خارج‌واقع میشود :

اول از نظر خوراك وجامه ووضع معیشت ودوم ازنظر مناظر و دیدنیها و شنیدنیها وهرچه‌در این سن ادراك میکند، که البته درروح او اثر بخش است و روحیه مخصوص اورا پایه‌گذاری میکند و بسا تحویل کودکستان داده می شود و دیگر بکلی ارتباط خانوادگی و پدر و مادری او پایان‌می‌پذیرد.

وممکنست کلمه باء در بوالدیه باء الصاق باشد ومنظور این باشد که ما درباره انسان‌سفارش کردیم از دورانیکه باپدر ومادر است و منظور این باشد که در این دوران خاندانی خالص کودك باید مراعات کامل تحسین و پرورش او منظور گردد چنانچه در تعلیمات اسلام برای پیدایش یك کودك سعادتمند از آغاز زناشوئی که زمینه پیدایش او چیده میشود تا آغاز بروز حمل و دوران آبستنی و زایش و شیرخوارگی دستور بسیاری وارد شده‌است که البته هر کدام بموقع خود در حسن پیدایش او تاثیر بسزائی دارد.

۲ـ پرورش در محیط عمومی که از سن دو سالگی آغاز میشود واگرچه کودك درسنین اول این دوره در دامن دایه و مربی است ولی از همه اوضاع محیط کسب روحیه مینمایدو درحقیقت‌شعور

لاداعی در این سالهای اول عمر او مستقرمی گردد و گرچه خودش بدان متوجه نیست وچنانچه ازاین سن‌دوسالگی زبان جامعه‌ای را که درآن نشو ونمامیکند میآموزد ودرروح‌او ملکه‌لغت‌محیط زندگی ثابت میشود وبا عدم توجه پس از اندك مدتی یك استاد زبان در محیط خود می گردد همچنان وضع دیگر معمول‌در محیط زندگی‌اودر روح او نقش میبندد و درآن استاد میشود.

اگر در محیط خدا جوئی وعبادت باشد خدا جو و عبادت دوست میشود واگر درمحیط رقص‌و ساز وآواز باشد طالب آن بار میآید و اگر در محیط دروغ وفریب باشد همان روحیه‌را پیدامیکند واگر در محیط راستی ودرستی وامانت‌باشد همان روحیه راپیدامیکند ووضع کودك دراین دوره‌دوم تفسیر و تاویل همان دوران خانوادگی محض‌اواست، درصورتیکه پدرومادر مسلمان داشته وباروحیه ایمان اورا پدیدار کرده‌اند، دراین دوره باید بر اساس مسلمانی و درمحیط مسلمانی‌پرورش‌یابد که ازشکرخدا آغازمیشود واول درس‌شکرخدامعرفت وشناسائی حضرت‌اواست ، بعد ازشناسائی‌خدا توجه بطریق پرستش‌اواست که تشکر ازمعلمان روحی است واز شکرگزاری پیغمبروامام‌آغازمیشود واول درس شکر آنان معرفت و شناسائی آنها است و از سیاق جمله «ان اشکرلی و لوالدیك» فهمیده شود که مقصود اصلی از این جمله غیر از همان صرف سفارش پدر و مادر و سفارش امور خانوادگی است.

در دوران کودکی محض و پرورش در دامن مادر و شیرده خود فرد بهیچوجه مورد توجه و تکلیف نیست و دفاع از منافع و مضرات او باو مربوط نیست زیرا نه توانی دارد ونه چیزی میداند ولی در دوران دوم که وارد محیط و اجتماع میشود بتدریج نسبت بحفظ منافع و دفاع از زیان ها مسئولیت درك میکند و بزرگترین خطری که وجودفردرا دراین دوره تهدید میکندکارهای‌جاهلانه و مسخر شدن زیریوغ ستمکاران واوهام وخرافات است که شرك دررأس آنها واقعست و این خطر بدو اصل جهل وبی‌سوادی و تسلط خرافات و اوهام که موجب بردگی است خلاصه میشود که در اینجا باین جمله مختصر ورسا و کامل تعبیر شده‌است **و ان جاهداك علی ان‌تشرك بی مالیس لك به علم.**

١ـ شرك بخدا.

٢ـ جهل‌ونادانی.

اعتماد بخدا است که بهر فرد نیروی استقلال و اعتماد بنفس می‌دهد ودر فرد وجدان‌شخصیت ببار میآورد واورا از هرگونه بردگی و تسخیر دیگری آزاد میکند وپایه این عقیده اینست که هیچ نیروئی برانسان تسلط ندارد جز همان نیروی معنوی که قائم بوجدان شخصی اواست و این عقیده انسان را در برابر هرتوهم و هرزوری نیرومند و مبارز میسازد واز سخره اوهام و خرافات آزاد میکند واز تسلط جباران زمینی رهائی می‌بخشد ودراینجا بیان شده‌است که‌اعتقاد بهرگونه‌مؤثری‌جز خدا براساس جهل ونادانی است ودر ضمن انسان را موظف کرده است بمبارزه باهرنیروی‌اهریمنی که بااساس علم ودانش واعتقاد بخدای یگانه مخالفست ودعوت بفسادوتباهی میکند وانسان آزادرا ببردگی میکشاند وآن ازنظر اعتقادی دوچیز است :

١ـ جهل و نادانی.

٢ـ شرك بخدای واحد جهانی.

٨٠ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» قَالَ : فَقَالَ: رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَصْلُهَا وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرْعُهَا وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا وَ عِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرَتُهَا وَشِيعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُهَا، هَلْ فِيهَا فَضْلٌ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا وَاللهِ ، قَالَ : وَاللهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتُورَقُ وَرَقَةٌ فِيهَا وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا .

واز نظر اخلاقی دوچیز است :

۱ـ شهوت وهوس وخود کامی.

۲ـ خشم وپرخاش وتهور درزندگانی.

واز نظر مادی وعمومی دوچیز است:

۱ـ زروپول ونمایشات خیره کن دنیوی.

۲ـ زور وقلدری وستم برافراد بشر.

واز نظر پیشوائی ورهبری دوشخصیت استفاده‌جو استکه در هر اجتماعی باهم کمك کنند و زمام اموررا بدست گیرند وشاید منظور کمترین میزان توطئه‌های ضدانسانی باشد.

واین توطئه درجامعه اسلامی بااندیشه وهمدستی دونفر انجام‌شد که‌در اینروایت ازآنها بزاده حنتمه ورفیقش تعبیرشده است.

۳ـ مرحله تکامل فرداست وسرانجام معنوی‌او که عبارت‌از وجدان شخصیت‌کامل است و ازآن باین جمله تعبیر شده‌استکه **والی المصیر**ـ اجتماع برای‌فرد یك گذرگاهی بیش‌نیست که چند صباحی درآن‌وارد است و بناچارآنراترك میکند وبیك سرانجام مبهم وناپیدا وابدی منتقل میشود که درضرب‌المثل معروف ازآن تعبیرشده استکه :

هر کسی گورش جداست ـ ودر اینجا هرفردی به‌سرنوشت شخصی خود سپرده شده استکه در پرورش صحیح رجوع بحقست واین تفسیرزندگانی صحیح اجتماعیست که فرد بتواند ازآن‌بخدا برسد واز مجموع این برنامه قرآنی این‌فرمول بدست میآید که:

خانواده فردی را باجتماع تحویل میدهدواجتماع باید فردرا بخداتحویل دهد

۸۰ـ ازعمروبن حریث گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خدا (۲٤ـ ابراهیم) مانندرخت خوبی که ریشه‌اش برجا است‌وشاخه‌اش درسما است ـ گوید درپاسخ‌فرمود رسولخدا (ص) اصل آنست و أمیرالمؤمنین(ع) شاخه وفرعش وامامان ازنژادشان شاخه‌هایش وجوانه‌هایش ودانش ائمه‌میوه‌اش‌و شیعیان با ایمانشان برگهایش ، آیا در این درخت چیز زیادی هست ؟ گوید گفتم : نه ، بخدا ، فرمود :براستی چون مؤمنی متولد شود برگی در آن درخت بروید و چون مؤمنی بمیرد برگی از آن بیفتد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ این‌آیه درسوره ابراهیم چنین‌است «نمی‌بینی خدا چطور مثل‌میزند؟» سخن پاك چون درختی خویستکه ریشه‌اش برجا است وشاخه‌اش درسما است، بیاورد میوه خودرا در هر وقتی باذن پروردگارش ، خدا برای مردم مثلها میزند شاید یاد آور شوند و مثل سخن ناپاك

٨١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ . عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ ، عَنْ مَسِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « لَايَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ) أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً » قَالَ: الْاقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليهم السلام خَاصَّةً ، قَالَ: لَايَنْفَعُ إِيمَانُهَا إِلَّا نَّهَا سُلِبَتْ .

٨٢ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ ،عَنْ يُونُسَ ، عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام فِي قَوْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ : « بَلىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ » قَالَ : إِذَا جَحَدَ إِمَامَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «فَاُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» .

٨٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْاِسْتِطَاعَةِ وَ قَوْلِ النَّاسِ ، فَقَالَ : وَتَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ

چون درخت بدی‌است که ازروی زمین برآمده و دوامی ندارد.

طبرسی گفته کلمه‌طیبه توحیداست‌یاهر کلامی که خدابدان ستوده‌شود تاآنکه گویدبعضی‌درخت خوبرا به‌نخله خرما تفسیر کرده‌اند وبعضی شجره‌طیبه را مؤمن دانسته‌اند.

کلمه‌ناپاك‌کلمه شرکست ویاهرسخن گناه‌منش ودرخت بددرخت حنظلست ودرروایت امام باقر خاندان بنی‌امیه است، بطورخلاصه نقلشد.

۸۱ـ هشام‌بن حکم ازامام صادق(ع) درقول خداعزوجل (۱۵۸ ـ الانعام) سود ندهد کسیرا ایمانش درصورتیکه پیش‌از آن ایمان نداشته (یعنی درمیثاق) یادر دوران ایمانش‌کارخیر نکرده‌است فرمود مقصود اقراربانبیاء واوصیاءاست وأمیرالمؤمنین بالخصوص فرمود ایمانش سودندهدبرای‌آنکه سلب شود و بی ایمان از دنیا برود .

شرحـ ازمجلسی‌ره **لانها سلبت** یعنی نفس مسلوب‌الایمانست زیراایمان اوچون بی‌ایمانیست‌یا آنکه همان‌ایمان برسول (ص) هم ازاوسلب‌میشود دراین وقت‌زیرا ایمان باوصیاءوانبیاء دیگرنداشته.

۸۲ـ درتفسیر قول خدا جل‌وعز (۸۱ـ البقره) **آری هرکه بدکرداری کند و گناهش اورا فراگیرد**ـ فرمود وقتی انکارکنندامامت‌أمیرالمؤمنین(ع)راپس **آنان اصحاب‌دوزخندوهم در آن جاوید بمانند.**

شرحـ ازمجلسی ره ـ تحقیق اینست که‌هر که گناهی کند واز آن دل‌نکند اورابدان‌باز کشد ودرآن فرورود و بیزرگتر ازآن‌تن دردهد تاگناهانش فراگیرد وهمه دلش‌را بربایند وطبع‌او گناه دوست‌گردد و گناهرا خوب شمارد وپندارد جزآنها لذت وخوشی نباشد وجلوگیر ازآنها را دشمن داردوهر که اورا اندرزدهد دروغگوشمارد چنانچه خداتعالی گوید سرانجام‌بدکرداران اینست که‌آیات خدارادروغ شمارند تااینکه گوید دورنیست انکارامامت‌أمیرالمؤمنین(ع)ازآن گناهان‌باشد که‌انسانرا گناه‌گیرکند ومایه خلود دردوزخ گردد ..

۸۳ـ أبوعبیده حذاء گوید از امام‌باقر(ع) پرسیدم ازاستطاعت وگفتارمردم درباره‌آن‌شروع‌به

«وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ» يا أَبا عُبَيْدَةَ! النّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصابَةِ الْقَوْلِ وَ كُلُّهُمْ هالِكٌ ، قالَ قُلْتُ : قَوْلُهُ : « إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ » ؟ قالَ : هُمْ شِيعَتُنا وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ : « وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ » يَقُولُ : لِطاعَةِ الْإِمامِ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ : « وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ » يَقُولُ : عِلْمُ الْإِمامِ ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنا

پاسخ کرد واین آیه‌را خواند (۱۱۸ـ هود) همیشه اختلاف‌دارند جزآنکه خدایش ترحم کند و برای آن آفریده‌استشان» ای أباعبیده، مردم دررسیدن بحق مختلفند وهمه هلاکند، گوید گفتم قول او : **جزآنکه خدا ترحم کند؟** فرمود آنان شیعه‌های ماباشند که برای رحمت‌خود آفریده‌وهمین‌معنی قول اواست که **برای آن آفریدستشان**ـ میفرماید آنها را آفرید برای فرمانبری ازامام رحمت که میفرماید (۱۵٦ـ الاعراف) ورحمت من فراگرفته هرچیزی را، میفرماید علم‌امامست که چون از علم اواست هرچیزی رافراگرفته است که آنان شیعه ماهستند.

شرحـ ازمجلسی‌ره ـ موردپرسش‌أبوعبیده استطاعت‌واختلاف‌مردم نسبت‌بآنستکه تحقیق‌آن‌در باب جبرواختیار وخودباب‌استطاعت گذشت، این‌آیه درسوره‌هوداست که‌فرموده‌است‌اگرپروردگارت میخواست مردم‌را یك‌ملت می‌ساخت ولی‌همیشه‌مختلف‌هستند .

طبرسی گفته یعنی آنهارایك‌ملت‌ویك کیش‌می‌نمود وهمه‌مسلمان‌وخوب‌بودندیعنی آنهارابمسلمانی وامیداشت ودل آنهارا برای‌آن مسخر میکرد ولی این‌واداری وزور برمسلمانی باتکلیف منافی‌است زیرامقصوداز آن استحقاق‌ثوابست ودرصورت الجاء استحقاقی نیست خدا خواسته ایمان‌آنها اختیاری باشدتامستحق‌ثواب گردند وازاین روهمیشه دردین‌اختلاف‌دارند.

وبعضی گفته‌اند در رزق ووضع زندگی اختلاف دارند ویکدیگر را مسخر هم میکنند جـز آنکه خدایش رحم کند از مؤمنان که اختلاف نکنند و برحق متحد شوند

ولذلك خلقهم راچند معنا کردند :

۱ـ آنانرا برای رحمت آفریده.

۲ ـ آنها را برای اختلاف‌آفریده یعنی وضع‌آن‌ها خواهی نخواهی باختلاف کشیده شده است واین لام دلالت بر عاقبت دارد نه آنکه هدف از آفرینش اختلاف بوده است .

۳ـ آنهارا برای اتحاد واجتماع برحق آفریده است چنانچه فرموده من جن‌و انس رانیافریدم جزبرای عبادت انتهی .

ولی آنچه امام دراین حدیث فرموده لذلك را اشاره برحمت گرفته است یعنی خدا همه مردم را برای رحمت آفریده چنانچه علی بن ابراهیم بسند خود از أبی الجارود روایت کرده که امام باقر (ع) فرمود همیشـه در دین اختلاف دارند جزآنکه پروردگارت رحمش کند یعنی آل‌محمد و پیروانشان ، خدا تعالی می‌فرماید برای آن خلقشان کرده یعنی رحمت که در دین اختلاف ندارند

در ضمن گوید **هم شیعتنا**شیء را بشیعه‌تفسیر کرده‌است زیرا آنها بهره‌از علم امام‌که نمونه رحمت خدااست ببرند و علم امام‌برای آنها رحمتست وبرای دیگران‌هم گرچه بطبع خودرحمت است ولی چون از آن بهره نبرند برای‌آن‌ها غضب شود و مقصود از «کل‌شیء» یا هر محل قابلی‌استکه

ثُمَّ قَالَ : «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» يَعْنِي وَلَايَةَ غَيْرِ الْإِمَامِ وَ طَاعَتَهُ ، ثُمَّ قَالَ : «يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ» يَعْنِي النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَالْوَصِيَّ وَالْقَائِمَ «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ (إِذَا قَامَ) وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» وَالْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْإِمَامِ وَجَحَدَهُ «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِهِ «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» وَالْخَبَائِثُ قَوْلُ مَنْ خَالَفَ «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» وَهِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ «وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» وَالْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أُمِرُوا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ ، فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْإِصْرُ الذَّنْبُ وَهِيَ الْآصَارُ ، ثُمَّ نَسَبَهُمْ فَقَالَ : «الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يَعْنِي بِالْإِمَامِ) وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَالطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا

شیعه باشند یا عام است و مخصوص شیعه شده است از نظر اینکه دیگران خود رااز آن‌خارج کرده واز آن بهره نبردند.

دنبال حدیث ـ ۸۳

سپس خدا فرموده است **محققاً بنویسم آن رحمت‌خود رابرای‌آنکسانیکه‌پرهیز کنند** یعنی از ولایت و پیروی غیر امام حق و از طاعت او سپس فرموده است (۱۵۷ـ الاعراف) **دریابند اورا نوشته در نزد خودشان درکتاب تورات وانجیل** مقصود پیغمبر است (ص) و وصی اوو قائم (ع) **فرمان دهد آنها رابمعروف** وقتی ظهور کرد **و نهی کند آنها را ازمنکر**، منکر انکار فضل امامست ودانسته آنرا رد کردن **وحلال کند برایشان‌طیبات‌را** یعنی فراگرفتن علم‌را از اهلش **و حرام کند بر آنها خبائث را**، گفته مخالف‌را **وبنهد از دوش آنهابار سنگین را که بدوش دارند** و این بار سنگین گناهانیست که قبل از معرفت فضل امام مرتکب بودند **و زنجیرهای‌گرانیکه بردوش‌داشتند و** آن همان گفتارشان بودنسبت بترك فضل امام که‌مأمور بدان نبودند، و چون فضل امام را شناختندوفهمیدند خداوند بار سنگین را از دوش آنها بنهاد که همان گناهانشان بود سپس نسبت آنها را بیان کرده و آنهارامعرفی نموده‌و فرموده **آنکسانیکه ایمان آوردند** یعنی بامام **و او را تایید کردند و یاری نمودند و پیروی کردند نوری را که همراه او فرود آمده است آنان همان رستگارانند .**

شرحـ بدانکه این آیه اخیره در سوره اعراف است و پس از داستان مفصل موسی است که فرموده است «موسی از قومش هفتاد مرد برای میقات ما برگزید وچون لرزش آنها را بر گرفت (و مردند) گفت پروردگارا کاش پیش از این آنها راکشته بودی و مرا هم، تو بکردار سفیهان ما ماها را هلاك میکنی این جز آزمایشی از خودت نیست که هر که را خواهی گمراه کنی و هر که را خواهی رهنمائی کنی تو سرپرست ما هستی ، ما را بیامرز، و بما ترحم کن تو بهترین آمرزنده‌ای ۱۵۶ـ بنویس برای ما دراین دنیا حسنه ودرآخرت هم حسنه، مابتوبازگشتیم‌وپناه بردیم،خدا فرمود عذاب ازمنست بهر که خواهم آن را برسانم و رحمت من هرچیز رافراگیرد . محققاً آن را بنویسم برای‌آنکسانیکه تقوی دارند و زکوة بدهند وآن کسانیکه بآیات مابگروند ۱۵۷ـ آنانکه پیروی کنند ازرسول‌نبی‌امی‌آنکه اورا دریابند نوشته‌شده درنزدخود درتورات وانجیل‌آنها راامر بمعروف کند واز منکر بازداردوطیبات رابرایشان‌حلال کندوخبائث‌رابر آنها حرام کند وبارسنگین را ازدوش

وَالْجِبْتُ وَالطَّاغُوتُ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ وَالْعِبَادَةُ طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : «أَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» ثُمَّ جَزَاهُمْ فَقَالَ : «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» وَالْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَبِظُهُورِهِ وَبِقَتْلِ أَعْدَائِهِمْ وَبِالنَّجَاةِ فِي الْآخِرَةِ وَالْوُرُودِ عَلَى مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ ـ عَلَى الْحَوْضِ .

٨٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۞ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَاللهِ» فَقَالَ : الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَهُمْ وَاللهِ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَبِوَلَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَيَرْفَعُ [اللهُ] لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى .

آن‌ها بنهد و آن زنجیرهای گرانیکه بردوش آن‌ها است پس آنکسانیکه باو بگروند واورا کمك دهند ویاری کنند و پیروی کنند از نوری که باو فرستاده شده (قرآن) هم آنان رستگارانند»

من گویم از سیاق آیات دور نیست که مقصود از عذاب که **در عذابی اصیب** است شامل عذاب صوری و معنوی باشد که از شورش رهبران ضلالت و خذلان و سلب توفیق ناشی از آنان بر خیزد وهمچنان رحمت شامل رحمتهای عیان و نهان مادی ومعنوی گردد که دردنیا شامل هرچیز است ورحمتهای معنویه ازوسائل هدایت که برای همه‌است ولی‌مؤمنان ازآن بهره‌مند شوند ولی‌هدایتهای خاصه از آن مؤمنانست و رحمت های آخرت هم اکثرش مخصوص مؤمنانست و عمده آن ومایه‌آن امامست و طاعت او وعلمیکه ازاو دریافت شود وازاین جهت آنرابامام تفسیر کرده‌است .

قوله ولاية غير الامام بیان مفعول «یتقون» است که محذوفست‌یعنی کسانیکه خود را از ولایت امام ناحق بازدارند، وبا تفسیر آن بشرك منافات ندارد زیرااین هم فردنهانی شرك‌است وشك نیست که پیرو امام ناحق متقی نیست زیرا تقوی باطاعت و پیروی از حقست و پیروی ناحق‌باتقوی‌مخالفست از مجلسی ره.

دنباله حدیث ـ ۸۳

یعنی آنکسانیکه ازپرستش جبت وطاغوت اجتناب کردند،جبت وطاغوت فلانست وفلان‌وفلان‌و عبادت‌پیروی مردمست نسبت بآن‌ها ، بازخدا فرموده است (٥٤ـ الزمر) بازگردیدبسوی پروردگار خود و تسلیم او شوید . و سپس بآن‌ها پاداش داده وفرموده است (٦٤ـ یونس) برای آن‌ها است مژده در زندگی‌دنیا ودرآخرت ـ و امام بآن‌ها مژده دهد بقیام قائم وظهور او و کشتن دشمنانشان و بنجات درآخرت و ورود بر محمد (ص) و خاندان‌راستگویش برسرحوض .

٨٤ـ ازعمار ساباطی گوید پرسیدم ازامام صادق (ع) ازقول خدا عزوجل (١٦٢ـ آل‌عمران) آیا پس کسیکه پیروی کرد از رضوان خدا چون کسیستکه بخشم‌خدا گرفتارشد و جایش دوزخ است وچه بد سر انجامی است ١٦٣ـ آنان درجاتی دارند نزد خدا ـ فرمود آنها که پیرو رضوان خدایند همان ائمه‌اند و هم آن‌ها میزان درجات مؤمنانند، وبوسیله ولایت وشناسائی آنهااز ماخذا اعمالشان‌را مضاعف کند ودرجات بلندی برای‌آنها بالا برد.

٨٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ عَنْ عَمَّارٍ الْأَسَدِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : « إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ » وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ـ وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ ـ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعِ اللهُ لَهُ عَمَلاً .

٨٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ» قَالَ : إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ .

٨٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ » قَالَ : مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ « قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ » .

٨٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ : «فَلَااقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» ؟ فَقَالَ :

---

٨٥ ـ عمار اسدی از امام صادق (ص) فرمود در تفسیر قول خدا عزوجل (١٠ ـ الفاطر) به سوی او بالا میرود سخن خوب و کردار شایسته که آن را بالا برد ـ ولایت ما اهل بیت است ، و بدست خود اشاره به سینه‌اش نموده و فرمود : هر که ما را دوست ندارد خدا عملی از او بالا نبرد.

شرحـ ازمجلسی‌ره ـولایتنا ـ تفسیر عمل‌صالحست ومقصود اینستکه عمل صالح سخن خوب را بالا میبرد **و** سخن خوب کلمه اخلاص و دعا و همه ذکرها است و بالا رفتن آن رسیدن بمحل رضا وپـذیرش است یعنی عمل‌صالح که ولایت است سخن خوبرا پذیرا میگرددوممکن‌استکه ولایت‌تفسیر همان‌سخن خوب‌باشد ومقصوداین‌باشد که درولایت اقرارهم لازمست.

٨٦ـ از امام صادق(ع) درتفسیر قول خدا عزوجل(٢٨ـ الحدید) **بشما دهد دو بهره از از رحمت خود** ـ فرمودمقصود حسن‌وحسین‌باشد **ونوری برای‌شما مقررسازد که‌در پرتو آن راه بروید،** فرمود امام ورهبری که بدواقتداء کنید.

٨٧ـازامام صادق(ع) درتفسیر قول خداتعالی (٥٣ ـ یونس) **ازتوآگاهی‌خواهند که‌آیااو حق‌است؟** یعنی آنچه درباره علی(ع) میگوئی؟ **بگو آری‌سوگند بپروردگارم براستی که اوحق است وشما درمانده کننده‌نیستید بهیچوجه.**

٨٨ـ ازابان بن‌تغلب گوید بامام صادق (ع) گفتم قربانت قول خدا (١١ـ البلد) **خودرا بر گردنه نیفکنده‌است** ، یعنی چه؟ فرمود هر که را خدا بولایت و دوستی ما گرامی دارد اواز گردنه

مَنْ أَكْرَمَهُ اللهُ بِوَلاٰيَتِنٰا فَقَدْ جٰازَ الْعَقَبَةَ ، وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهٰا نَجٰا ، قٰالَ فَسَكَتَ فَقٰالَ لِي : فَهَلاّٰ اُفِيدُكَ حَرْفاً خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيٰا وَ مٰافِيهٰا ؟ قُلْتُ : بَلىٰ جُعِلْتُ فِدٰاكَ ، قٰالَ : قَوْلُهُ: «فَكُّ رَقَبَةٍ» ثُمَّ قٰالَ : النّٰاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النّٰارِ غَيْرَكَ وَأَصْحٰابِكَ فَإِنَّ اللهَ فَكَّ رِقٰابَكُمْ مِنَ النّٰارِ بِوَلاٰيَتِنٰا أَهلَ الْبَيْتِ .

٨٩ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ سَمٰاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ : « وَأَوْفُوا بِعَهْدِي» قٰالَ : بِوَلاٰيَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام « اُوفِ بِعَهْدِكُمْ » اُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ .

گذشته‌است،ماهستیم آن گردنه‌ای که‌هر که‌خودرا بر آن کشاند،نجات‌یابد، گوید پس‌خموشی گرفت (گرفتم) پس‌از آن‌فرمود بمن‌آیا سخنی افاده نکنم که‌بهتراز‌دنیا ومافیها است ؟ گفتم چرا ، قربانت بفرمائید ، فرمود قول خدا (١٣ـ البلد) **فك رقبة** ـ آزاد کردن بنده سپس‌فرمود : همه مردم بندگان دوزخند، جزتو و یاران و هم مذهبانت که خدا ببرکت ولایت ما شما را از دوزخ آزاد کرده‌است .

تذکرـ درحدیث چهل‌ونهم این‌باب شرح‌وتفسیراین‌آیه گذشت.

٨٩ ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا جل و عز (٤٠ ـ البقره) **بعهد من وفا کنید** ـ فرمود یعنی بولایت أمیرالمؤمنین (ع) **تامن بعهد شما وفا کنم** ـ یعنی بهشت را بـه شما بپردازم،

شرحـ از مجلسی‌ره‌ـ ابن‌عباس گفته **اوف بعهدی** یعنی‌درپیروی ازمحمد(ص)**اوف بعهدکم** یعنی دربر داشتن بارهای گران از دوش شماها و برداشتن زنجیرها ازدست و پای شما.

آنچه دراین خبر ذکر شده‌است عمده اجزاء پیمانست که اصول‌دین‌است وبذکر ولایت‌اکتفاء کرده چون مستلزم اجزاء دیگراست بلکه مستلزم فروع‌دین است زیرا ولایت وپیروی ازائمه متضمن هرطاعت وترك هر حرامست و داعی بآنست زیرا ولایت حقیقی محقق نیست مگربدان،برای ولایت درجاتی است چنانچه برای بهشت درجاتی است و هر درجه از ولایت موجب درجه‌ای‌است از بهشت وبااینکه خطاب دراین آیه ببنی‌اسرائیل استکه‌میفرماید:

«ای بنی‌اسرائیل بیادآریدنعمتی‌را که‌بشما عطاکردم ووفاکنید (بعهدمن‌تابعهد شما وفاکنم) با این تفسیر منافات ندارد برای اینکه:

١ـ خطاب متوجه آن بنـی اسرائیل است که معـاصر پیغمبر «ص» بودند و طرف خطاب قرآن شدند.

٢ـ تورات هم شامل لزوم ایمان بهمه رسل و کتب الهیه است خصوص اقرار به پیغمبر خاتم و آنچه آورد و این موضوع ولایت داخل در پیمان و عهدی است که از آنها گرفته شده است ـ پایان نقل از مجلسی ره.

من میگویم این آیه در مقام مذاکرات مهمی است که قرآن با یهود داشته است، یهود در محیط مدینه و بلکه در سراسر عربستان نیروی مهم سرمایه‌داری بودند و در تاریخ هجرت و نزول

قرآن و آغاز دعوت اسلامی انحصارات مالی واقتصادی سرزمین عربستان را در اختیار داشتند، یهود از آغاز ملیت خود با پول و زر سر و کار داشته و در حقیقت طلا پرست بودند و حادثه گوساله پرستی و قیام سامری در میان آنها رمز همین خلق فطری آن ها بود و چه خوش سروده است حافظ شیرازی.

چون‌سامری مباش که زر دید وچون‌خری موسی بهشت وازپی گوساله‌میرود

یهود عربستان با مهارت سرمایه‌داری خود همه سران‌قبائل عرب را که در محیط دسترس آنان بود باخود داشتند و مزدور خود ساخته بودند و بوسیله با خود داشتن آنها دسترنج همه‌مردم را میربودند وبسران دست‌نشانده‌قبائل عرب هم‌سهمی میدادند وبعبارت دیگر یهودیکدسته‌استعمارگر ماهر سرزمین عربستان بودند که دریمن ویثرب بخصوص‌نفوذ کاملی‌داشتند.

درحقیقت پول‌وبانك سراسرعربستان که‌وسیله تجارت‌و کسب وجلب منافع‌عموم مردم‌بوددردست اینها بود، در آغازهجرت پیغمبر بمدینه و توجه قبائل یثرب بآنحضرت نقشه کشیدند که پیغمبرراهم مانند سائر سران عرب باخود همدست وهمداستان سازند و ازنفوذ او هم برای غارت و چپاول مردم استفاده کنند و بهمین مناسبت بااو عهدنامه صلح‌مفصلی امضاء کردند که درسیره ابن‌هشام ضبط شده است ومن‌آن رادر۲۳ماده درمقدمه جلد دوم شرح‌خصال صدوق علیه‌الرحمه ترجمه کرده‌ام ولی پس‌از بررسی وضع اسلام واطلاع‌براقتصاد عمومی‌اسلام‌ودقتیکه‌اسلام‌درتوزیع‌ثروت کرده وبحدکافی‌ازمطامع سرمایه‌داری جلوگیری نموده است‌وبخصوص‌ربا وبانکداری را بوجه شدیدی‌تحریم نموده یهوددرك کردند که‌نفوذاسلام سرمایه داری آنها را کاملاتهدید میکند و بغارت و چپاول آنها نسبت بدسترنج و منافع‌عمومی‌خاتمه‌می‌دهد.

وبا اینکه کاملا درستی وصحت اسلام ومقررات قرآن را میفهمیدند ولی عشق‌پول وطلا ولیره جلو سران‌یهود سدی بود از پذیرش اسلام وهم آهنگی باعموم مردم، درعین حالیکه سرمایه داران بزرك یهود که ملایان یهود درردیف آنها بودند بسختی‌با اسلام مبارزه میکردندکارگران وبینوایان یهود تا آنجا باسلام علاقه پیدا کردند که سران و ولینعمتهای خود را با دست خود بنفع اسلام کشتند و راه مسلمانی را هموار کردند برای روشن شدن این موضوع داستان حویصه و محیصه بسیار قابل توجه‌است.

سیره ابن‌هشام ج۲ص٦٣.

ابن‌اسحق گوید رسولخدا(ص) این‌دستور راصادر کرد که :

برهرکدام ازرجال یهوددست‌یافتید اورا بکشید

محیصة‌بن مسعود.. جهش کرد برابن‌سنینه واورا کشت- ابن‌هشام گویدابن سبینه - واومردی از بازرگانان یهودبود که‌باآنان آمیزش ومعامله داشت،دراین‌وقت‌هنوزحویصة‌بن‌مسعود برادرمحیصه‌اسلام رانپذیرفته بود وبزرگتر ازمحیصه‌بودوچون‌محیصة، ابن‌سبینه‌را کشت‌حویصه اورا کتك‌میزدو باومیگفت ای‌دشمن خدا اورا کشتی؟ بخدا چه‌بسیار پیه درشکم تو ازمال‌اوموجوداست.

محیصه درپاسخ او میگفت بخدا کسی دستور کشتن اورا بمن داده است که اگر دستور کشتن تورا هم‌بمن بدهد گردن تورا میزنم، گوید بخداسرآغاز اسلام حویصه همین‌بود که ببرادرش گفت تورا بخدا اگرمحمد دستور بدهد مرابکشی‌خواهی کشت؟ در پاسخ او گفت آری بخدا اگرمرامامور

٩٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ،عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا : أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقٰاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً » قٰالَ : كٰانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله دَعٰا قُرَيْشاً إِلىٰ وَلاٰيَتِنٰا فَنَفَرُوا وَأَنْكَرُوا ، فَقٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا ـ : الَّذِينَ أَقَرُّوا لِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَلِنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ ـ أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقٰاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً تَعْيِيراً مِنْهُمْ ، فَقٰالَ اللهُ رَدّاً عَلَيْهِمْ : «وَكَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ (مِنَ الْأُمَمِ السّٰالِفَةِ) هُمْ أَحْسَنُ

کند گردنت رابزنم میزنم او گفت بخدا دینی که تورا باین پایه رسانیده‌است شگفت‌آور است،آن رابحویصه اعلام کن.

ابن اسحق گفته است این داستانرا یکی از وابسته‌های بنی‌حارثه ازدختر محیصه برایم باز گفت ومحیصه دراین باره این شعررا سرود :

زاد مامم گفت گر دستور قتلش را بگیرم — تارکش را بردرم با تیغ خون‌آشام بران
تیغ تیزی چون نمك بیرنـك و صیقل — میکشد بی‌شك‌چه پائین‌آورم‌آنرابخصمان
خوش‌ندارم من‌توراگردن‌زنم اندراطاعت — ورزمأرب تا به‌بصری را برآرم زیرفرمان

نتیجه اینکه مغز مبارزه یهود بااسلام بر اساس اقتصاد بود وعدالت و تحدیدی که اسلام از سرمایه‌داری میکرد بامنافع استعماری یهود سازگار نبود وآن مرجعیکه این حقیقت‌اسلامی رااجراء میکرد خلافت حقه‌اسلامی بود که بوجود امیرالمؤمنین وائمه معصومین محقق‌میشد ودراین‌صورت‌تفسیر این‌آیه که مهمترین اتمام حجتهای‌قرآنست بایهود ومیتوان گفت آخرین سخن مسالمت‌آمیزقرآن است باآنها بولایت امیرالمؤمنین وائمه معصومین بسیار بجااست زیرا شعار مهم اقتصادی حکومت ائمه این‌دو جمله بود:

۱ـ قسمت بالسویه ـ یعنی توزیع ثروت بر همه مردم برابر باهم = لغوحکومت زربر بشر

۲ـ عدالت دررعیت ـ یعنی غدقن ازهرگونه اعمال نفوذ وخودسری وتوسری = لغو حکومت زور بربشر، و همین دو جمله هم سبب مخالفت یهود با اسلام بود ، زیرا حکومت و نفوذ در یهـود یا سران پول پرست و سرمایه دار آنها بود و عموم مردم از خود هیچ نداشتند و مسخر پولدارهاو ملایان خود بودند.

۹۰ـ ازابی‌بصیر ازامام صادق (ع) درتفسیر قول خداعزوجل (۷۳ـ مریم) وقتی خوانده شود برآنهاآیات‌ما روشن‌وصریح‌بگویند کفار بکسانیکه مؤمن‌شدند ، کدام ازدودسته ما وشما مقام بهتری دارد ومحفل آراسته‌تری؟ فرمود: رسولخدا (ص) قریش را بولایت وامامت خواند و رمیدند ومنکر شدند وآنکسانی‌ازقریش که‌کافر شدندبولایت بآنانکه ایمان بامیرالمؤمنین آوردند ـ واقراربولایت او کردند و هم بولایت ماخاندان ـ گفتند ، کدام دسته ازما وشما مقام بهترومحفل‌آراسته‌تری‌دارد ؟ برای سرزنش بآنها، خدا درجواب آنها فرمود:

۷٤ـ چه بسیار قرنها پیش ازآنها بودکه هلاك کردیم از امتهای گذشته **که آنها**

أَثاثاً وَرِءْياً » قُلْتُ : قَوْلُهُ : «مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً» ؟ قالَ : كُلُّهُمْ كانُوا فِي الضَّلالَةِ لايُؤْمِنُونَ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَلابِوَلايَتِنا فَكانُوا ضالّينَ مُضِلّينَ ، فَيَمُدُّ لَهُمْ فِي ضَلالَتِهِمْ وَطُغْيانِهِمْ حَتّى يَمُوتُوا فَيُصَيِّرُهُمُ اللهُ شَرّاً مَكاناً وَأَضْعَفَ جُنْداً ، قُلْتُ: قَوْلُهُ: «حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمّا الْعَذابَ وَإِمّا السّاعَةَ . فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً»؟ قالَ : أَمّا قَوْلُهُ :«حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ» فَهُوَ خُرُوجُ الْقائِمِ وَهُوَ السّاعَةُ ، فَسَيَعْلَمُونَ ذلِكَ الْيَوْمَ وَما نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللهِ عَلى يَدَيْ قائِمِهِ ، فَذلِكَ قَوْلُهُ : «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً (يَعْنِي عِنْدَ الْقائِمِ) وَأَضْعَفُ جُنْداً» قُلْتُ : قَوْلُهُ: «وَيَزِيدُ اللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً » ؟ قالَ : يَزِيدُهُمْ ذلِكَ الْيَوْمَ هُدىً عَلى هُدىً بِاتِّباعِهِمُ الْقائِمَ حَيْثُ لايَجْحَدُونَهُ وَلايُنْكِرُونَهُ ، قُلْتُ : قَوْلُهُ : «لايَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً » قالَ : إِلاّ مَنْ دانَ اللهِ بِوَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللهِ قُلْتُ : قَوْلُهُ : « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» ؟ قالَ : وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قالَ اللهُ تَعالى ، قُلْتُ :«فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً » ؟ قالَ : إِنَّما يَسَّرَهُ اللهُ عَلى لِسانِهِ حِينَ أَقامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَماً ، فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ

اثاث و نمود بهتری در زندگی خود داشتند، من گفتم ۷۵ـ هر که در گمراهی باشد خدای بخشاینده به‌او مدد خوبی درزندگی میدهد (یعنی چه؟) فرمود همه آن‌ها در گمراهی بودند ، ایمان به ولایت امیرالمؤمنین وولایت ما نداشتند و گمراه و گمراه کننده بودند وبه این ضلالت وسرکشی آن ها مدد میرسید تامیمردند وخدا **آنها را ببدترین جایگاه و سست‌ترین وضع‌قشون میکشانید** گوید گفتم ۷۶ تاآنگاه که ببینند آنچه بآن‌ها وعده شده‌است بخوبی بدانند کیست آنکه جایگاه بدتر و لشکر ناتوانتری دارد؟ (یعنی چه؟) فرمود اما اینکه میفرماید تا ببینند آنچه بآن‌هاوعده‌شده است، مقصود خروج وظهور امام قائم‌است که بساعت ازآن تعبیرشده بخوبی آنروز را بدانندوبفهمند آنچه را از طرف خدا بدست امام قائم برآن‌ها فرودآید و اینست قول خدا که **کیست که جایگاه بدتری دارد** یعنی‌نزد امام قائم **ولشکر ناتوانتری دارد** گفتم: قول‌خدا که ۷۶ـ وبیفزایدخدا براه نمائی‌هدایت یافتگان؟ فرمودخدادر آنروزرهنمائی برهنمائی آنها بیفزایدبرای پیروی ازامام قائم چون اورا رد نکنند ومنکر نشوند، گفتم ۸۷ـ اختیار شفاعت ندارد مگر کسیکه نزد خدای‌رحمن عهدی بسته؟ فرمود یعنی مگرآن کسیکه بوسیله ولایت امیرالمومنین (ع) و ائمه (ع) برای خدا دینداری کرده است ، اینست عهد معتبر نزد خدا ، گوید : گفتم ۹۶ـ براستی کسانیکه گرویدند وکار شایسته کردند خدا بزودی برایشان دوستی مقررسازد؟ فرمود ولایت امیرالمؤمنین است‌آن «ودی» که خدا تعالی فرموده‌است، گفتم؛ ۹۷ـ پس همانا آنرا بزبانت آسان کردیم تابدان مژده بدهی پرهیزکاران راوبیم دهی مردمی لجباز و سرسخت را ؟ فرمود همانا آنرابزبان وی آسان کرد وقتی‌امیرالمؤمنین را به‌امامت نصب کرد ومؤمنان را بدان مژده‌داد وکافران را بدان بیم‌داد وآنهایند که خدایشان در کتاب خود قرآن لجباز وسرسخت خوانده‌است یعنی کفارند،

وَأَنْذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ وَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ لُدّاً أَيْ كُفّاراً ، قَالَ : وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ: «لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» قَالَ: لِتُنْذِرَ الْقَوْمَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ اللهِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ وَعِيدِهِ «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ (مِمَّنْ لَا يُقِرُّونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ) فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَلَمَّا لَمْ يُقِرُّوا كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَ اللهُ «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» عُقُوبَةً

شرحـ ازمجلسی (ره) قوله **لا يملكون الشفاعة الامن**ـ این استثناء ممکنست ازشفیعان باشد ویاشفاعت شده‌ها ویا ازهر دو زیرا ملك شفاعت این‌سه‌وجه‌رادارد وطبرسی آنرا بمعنی‌اعم‌حمل کرده وگفته یعنی قدرت برشفاعت ندارند نه‌شفاعت کنند ونه شفاعت شونددروقتیکه اهل ایمان همدیگر را شفاعت کنند **وعهد** ایمان و اقرار بیگانگی خداست و تصدیق پیغمبران او وبعضی گفته‌اند شهادت بیگانگی خدا وبیزاری‌ازتوان‌ونیرواست دربرابرخدا ـ **ود**ـ بنابراین‌تفسیردوستی‌امامست‌ممکنست‌مقصود **ازالذین آمنوا** ائمه باشند که خدا دوستی آنها را دردل مؤمنان نهاده یا مقصود خود مؤمنان‌باشند که دوستی ائمه رابآن‌ها داده است.، وتفسیر «لد» بکفار ، برای سرسختی‌ولجاجت آنهااست‌درباره ولایت علی (ع).

دنباله حدیث۹۰

گوید پرسیدم اورا ازقول خدا (٦ـ یس)تا بیم دهی مردمی‌را که بیم داده نشده‌است‌پدرانشان وآنان‌غافلند فرمودتابیم دهی مردمی‌را که تو درمیان آنها هستی چنانچه بیم داده شدند پدرانشان و آنان در غفلت بسر بردند ازخدا ورسولخدا واز تهدید خدا.

شرح ـ ازبیضاوی گفته‌است در ماانذر آبائهم سه‌وجه است:

۱ـ آنکه ماء نافیه باشد ومقصود این باشد که پدرانشان انذار نشده‌اند یعنی پدران نزدیك آنها که دردوران فترت بوده اند

۲ـ ما موصوله باشد ومفعول دوم تنذر باشد یعنی‌بیم‌دهی آنهارا بدانچه بیم داده‌شدندپدرانشان در دوران قدیم.

۳ـ ما مصدریه باشد و بتأویل مصدرمفعول مطلق تنذرباشد یعنی‌بیم دهی آنهارا بهمان بیم دادن پدرانشان واین مطابق تفسیر این حدیث‌است.

دنباله‌حدیث۹۰

(۷ یس) **هرآینه ثابت شد آن‌گفته** (که فرمود: هرآینه دوزخ را از آنها پر کنم) **بر بیشتر آنان** از کسانیکه اعتراف نکنند بولایت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه بعدازاو **پس آنهاایمان ندارند**، بهامامت امیرالمؤمنین واوصیاء بعدازاو وچون اقرار نکردند بولایت کیفر آنها همانست که خدا یاد کرده است ۸ـ **براستی بگذاریم در گردنشان غلهائی که تا بزنخ آنها برسد** و نتوانند سر خودرا بزیر اندازند **وآنان‌سربهواوچشم بسته‌بمانند** در آتش دوزخ، سپس خدا فرمود ۹ـ **و بسازیم جلوآنها سدی ودر پشت سرآنها سد دیگر** بلند **و آنان را در میان**

مِنْهُ لَهُمْ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ هٰذَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بِاللهِ وَبِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَمَنْ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ : «إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ (يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام) وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ (يَا مُحَمَّدُ) بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ» .

٩١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» قَالَ : يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ ، قُلْتُ : «وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ» قَالَ : وَاللهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ ، قُلْتُ : «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَدِينِ الْحَقِّ» قَالَ : هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ وَ

دوسد**فرو گیریم که جائی را نبینند** برای کیفرشان در مجازات اینکه انکار کردند ولایت امیرالمؤمنین (ع) و امامان بعدازاورا، این در دنیا است وآخرت درآتش دوزخ سربهوا و چشم‌بسته باشند، سپس فرمود ای محمد ۱۰ ـ **برابر است برای آنها که بیمشان بدهی یا بیمشان ندهی؛ آنها ایمان نیاورند** بخدا وبولایت علی وامامانیکه بعداز اوخواهندبود.

سپس فرمود: ۱۱ـ همانا تو **بیم مؤثر دهی کسانی راکه پیروی کنند از ذکر** یعنی امیرالمؤمنین **وبترسند ازخدای رحمن در نهانی، مژده‌ده بآنها ای محمد بآمرزش ومزد گرامی وارجمند.**

شرحـ از مجلسی (ره) بآیه دهم استدلال شده است باینکه تکلیف بمالایطاق جائز استوحق اینست که تکلیف بامر ممتنع بالذات گرچه عقلا جائز است ولی واقع نشده بدلیل استقراء ، واخبار بوقوع چیزی یاعدم آن منافات با قدرت برآن ندارد مانند اخبار خدا از عملی که بنده در آینده‌به اختیار خود میکند وبا علم باینکه انذار فائده عملی ندارد برای اتمام‌حجت است ودرك‌فضیلت‌رسالت پایان نقل ازمجلسی (ره).

من میگویم تکلیف جدی بمالایطاق از نظر عقل زشت است و صدور آن ازخدای‌حکیم محال است و مورد آیه موضوع امتناع بالاختیار است که منافات با قدرت و اختیار ندارد وازباب‌تکلیف بمالایطاق نیست.

۹۱ـ محمدبن فضیل گوید ازابوالحسن الماضی (ع) پرسیدم ازقول خدا عزوجل (۸ـالصف) **میخواهند نور خدارا بایف دهان خودخاموش کنند**ـ در جواب فرمود یعنی میخواهندولایت امیرالمؤمنین را بایف دهان خود خاموش کنند ـ گفتم ـ **وخدا اتمام‌کننده نورخوداست** ـ فرمود خدا امامت را باتمام رساند؛ برای قول او عزوجل (۸ـالتغابن) **آنکسانیکه گرویدند بخدا و رسولش‌ونوریکه فروفرستادیم،** نور،همان امام‌است، گفتم، (۹ـالتغابن) **اواست‌آنکه فرستاده رسول خود را برهبری‌وکیش‌درست،** فرمود یعنی اواست که برسول خود فرمان داده برای

الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ ، قُلْتُ : «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» قَالَ : يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ ، قَالَ : يَقُولُ اللهُ : «وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ» : وَلَايَةِ الْقَائِمِ «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ، قُلْتُ : هٰذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ أَمَّا هٰذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ وَأَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ .

قُلْتُ : «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» قَالَ : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيِّهِ مُنَافِقِينَ وَجَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّتَهُ وَإِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّداً وَأَنْزَلَ بِذٰلِكَ قُرْآناً فَقَالَ:

ولایت وامامت وصی او، وولایت همان کیش حق است گفتم: **تااورا برهمه دینهاپیروز کند** - فرمود: در وقت ظهور امام قائم اورا برهمه دینها پیروز کند، فرمود: خدا میفرماید **وخدا اتمام کننده نور خود است** که ولایت امام قائم باشد **وگرچه کافران را بدآید** از ولایت علی (ع) گفتم این نازل شده است ؟ فرمود : آری ، این حرف نازل است و اما آن دیگری تأویل است.

شرح- از مجلسی (ره) سپس امام شاهدی از قرآن آورده که مقصود از نور امام است وآن درسوره تغابن است باین لفظ **آمنوابالله ورسوله والنورالذی انزلنا** و تغییر عبارت آیه یاازنساخ و روات است یا از خود امام که نقل بمعنی کرده یا درمصحف آنان چنین بوده و مفسرین نور را بقرآن تفسیر کرده‌اند و آنحضرت آنرا بامام تأویل کرده است چون در آیات دیگر مانند آیه انما ولیکم الله و آیه اولوالامر امام همردیف پیغمبر آمده است وکلمه انزال با آن منافات ندارد زیرا قرآن درباره رسول هم انزال تعبیر کرده و در شأن او فرموده (۱۰- الطلاق) بتحقیق خدا نازل کرده برشما ذکری، رسولی، چون نور پیغمبر ووصی را از پشت آدم بپشت عبدالمطلب فرود آورده و در آنجا دونیمه شدند و نیمی بعبدالله منتقل شده و نیمی بابیطالب و چنانچه خداتعالی در باره علی (ع) فرموده، **ونوریکه‌فروفرستادیم بااو** و بتعبیر دیگر خدا پس‌از بالابردن آنان‌بملاء اعلی و مشرف ساختنشان بمقام‌قاب قوسین اوادنی آنها را از آن درجه بلند بمعاشرت با خلق فرود آورده برای هدایت آنها..

و بعلاوه امام همان حقیقت قرآنست که‌معانی بلند آن درباطن او نقش است و امام‌قرآن‌زنده و ناطقی است در برابر این قرآن که نقوشی است یا آنچه برزبان گفته شود که‌الفاظیست و ازاین جهت امیرالمؤمنین(ع) درچند مورد فرموده **منم کلام‌الله‌ناطق** .

قوله والله متم نوره: ولایة القائم - برگشت باتمام تفسیرآیه اول است که راوی برای‌شتاب در پرسش از آیه دیگر سخن آن حضرت را قطع کرده قوله **اماهذاالحرف** یعنی«بولایةعلی» دردنبال آیه یاتمام جمله «والله متم نوره ولایة القائم ولو کره الکافرون بولایة علی» و بسا مقصود اینست که این تفسیر درحین نزول بیان شده‌است نه اینکه درلفظ قرآن بوده است.

دنباله حدیث-۹۱

من گفتم (۳- المنافقون) این برای آنست که ایمان آوردند وسپس کافر شدند ؛ فرمودخدا تبارك و تعالی هر کس را که در ولایت وصی از پیغمبرش‌پیروی نکرده منافق نامیده وهر که‌امامت وصی اورا انکار کرده چون منکر خود محمد مقرر کرده و درباره آن قرآن نازل کرده وفرموده

يَا مُحَمَّدُ ! إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ (بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ) قَالُوا : نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) لَكَاذِبُونَ ☆ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ (وَ السَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ) إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ☆ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (بِرِسَالَتِكَ) وَكَفَرُوا (بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ) فَطُبِعَ (اللهُ) عَلَى قُلُوبِهِمْ ، فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ » قُلْتُ : مَا مَعْنَى لَا يَفْقَهُونَ ؟ قَالَ : يَقُولُ : لَا يَعْقِلُونَ بِنُبُوَّتِكَ قُلْتُ : «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ : تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ » ؟ قَالَ : وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْجِعُوا إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمُ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ «لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ» قَالَ اللهُ : «وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ (عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ) وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» عَلَيْهِ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ فَقَالَ: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ، لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ، إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» يَقُولُ: الظَّالِمِينَ لِوَصِيِّكَ .

قُلْتُ : «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » قَالَ : إِنَّ اللهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ

ای محمد **وقتی منافقان نسبت** بولایت وصیت **نزد تو آمدند و گفتند** ما گواهیم که تو براستی رسول خدائی **وخدا میداند تو محققاً رسول اوئی وهم خدا گواهست که منافقان** بولایت علی هر آینه دروغگویند ۲ـ **برگرفتند سوگندرا دروغین خود را روپوش** بر نفاق خود **وجلوگیری کردند از راه خدا**، راه خدا همان وصی بود، براستی که آنان **بدرفتاری کردند در آنچه بعمل میآوردند** ۳ـ **این برای آنستکه آنها گرویدند** برسالت تو **وکافر شدند** بولایت وصیت و (خدا) **مهر نهاد بردلشان و آنها نمیفهمند**، گفتم معنی لایفقهون چیست؟ فرمود یعنی حقیقت نبوت تورا تعقل نمیکنند گفتم (٥ـ المنافقون) **وچون بآنها گفته شود بیائید تارسول خدا برای شما آمرزش خواهد؟** فرمود یعنی وقتی بآنها گفته شود برگردید باعتراف بولایت علی(ع) تا پیغمبر برای شما آمرزش خواهد از گناهانتان **سر برگردانند** خدا فرموده **وباز بینی که جلوگیری میکنند از ولایت علی و آنان سربزرگی کنند** بر آنحضرت، سپس خدا رشته سخن را بمعرفی آنان کشانده وفرموده ٦ـ **برای آنها برابر است که، تو** ای پیغمبر **آمرزش خواهی برایشان یا آمرزش نخواهی برایشان، هرگز خدا** آنهارا نیامرزد **زیرا خدا مردم فاسق را رهنمائی نکند**، میفرماید آنها که بوصیت ستم کردند.

شرحـ ازمجلسی(ع) بدانکه میان مفسرین شهرت دارد که این آیات درباره عبدالله بن ابی وهم دستان او نازل شده واین منافات ندارد که درمنافقان هم کار آنان نیز صدق کند زیرا خصوصیت مورد ، حکم را تخصیص نمیدهد وبعلاوه ممکن است برخی آیات دوبار نازل شده باشد وبعلاوه چندان اعتمادی بشأن نزولهای منقول ازمفسران عامه نیست..

دنبال حدیث ـ ۹۱

من گفتم (۲۲ الملك) آیا پس کسیکه برو درافتاده راه میرود راه برتر است یا کسیکه درست برسر پا راه میرود ودر راه راست است؟ فرمود خدا دراینجا مثل زده است برای هر که ازولایت علی روگردانست بکسیکه برو درافتاده وبکار خود گمست وقرار داده هر که پیروی علی کند چون کسی

سَوِيّاً عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ، وَالصِّرٰاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

قٰالَ : قُلْتُ : قَوْلُهُ : «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ » ؟ قٰالَ : يَعْنِي جَبْرَئِيلَ عَنِ اللهِ فِي وَلٰايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام قٰالَ : قُلْتُ : «وَمٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِيلاً مٰا تُؤْمِنُونَ» ؟ قٰالَ : قٰالُوا : إِنَّ مُحَمَّداً كَذّٰابٌ عَلىٰ رَبِّهِ وَمٰا أَمَرَهُ اللهُ بِهٰذٰا فِي عَلِيٍّ ، فَأَنْزَلَ اللهُ بِذٰلِكَ قُرْآناً فَقٰالَ : « إِنَّ (وَلٰايَةَ عَلِيٍّ) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ۞ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا (مُحَمَّدٌ) بَعْضَ الْأَقٰاوِيلِ ۞ لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۞ ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ الْوَتِينَ» ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ فَقٰالَ : «إِنَّ (وَلٰايَةَ عَلِيٍّ) لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ۞ (لِلْعٰالَمِينَ) وَإِنّٰا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ۞ وَإِنَّ (عَلِيّاً) لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكٰافِرِينَ ۞ وَإِنَّ (وَلٰايَتَهُ) لَحَقُّ الْيَقِينِ ۞ فَسَبِّحْ (يٰا مُحَمَّدُ) بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» يَقُولُ اشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ الَّذِي أَعْطٰاكَ هٰذَا الْفَضْلَ .

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «لَمّٰا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّٰا بِهِ» ؟ قٰالَ : الْهُدىٰ الْوَلٰايَةُ ، آمَنّٰا بِمَوْلٰانٰا فَمَنْ

است که برپا ایستاده و درراه راستست ، راه راست همان امیرالمؤمنین است .

شرحـ ازبیضاوی **مکب** یعنی کسیکه هرساعت بلغزد وبرو درافتد برای دشواری راه و بدی آن و کجی آن و گفته شده‌است که مقصود از**مکب** نابیناست که‌پایش‌میلنگد وبزمین می‌افتد ومقصود از**سوی** آدم بیناست که راهرا درست می‌بیند و بی‌لغزش راه میرود.

گوید: گفتم (٤٠ـ الحاقه) براستی که آن گفتار رسول ارجمندی‌است؟ فرمود یعنی گفته جبرئیل است ازطرف خدا درباره ولایت علی(ع) گوید: گفتم ٤١ـ نیست آن گفته شاعر چه بسیار کم ازشما ایمان‌میآورید؟ درپاسخ فرمود که، گفتند: محمد دروغ بندد بپروردگارش، خدا اورابدین حکم درباره علی‌دستور نداده‌است وخدا دراین باره‌قرآنی‌فرستادوفرمود، ٤٣ـ براستی ولایت علی **٤٣ـ نزول حکمی است از طرف پروردگار عالمیان ٤٤ـ اگر بما ببندد، محمد، یکی از گفته‌ها را ٤٥ـ هرآینه دست راستش را محکم بگیریم ٤٦ـ وهرآینه رگ وتینش رابه بریم**، سپس رشته‌سخن را برگردانیدوفرمود **٤٧ـ براستی ولایت‌علی‌ـهرآینه یادگاریست‌برای متقیان** (برای جهانیان‌ـ دانشمندان‌خ‌ل) ٤٨ـ **براستی ما میدانیم که ازشما است مکذبان پیغمبر ٤٩ـ وبراستی‌که** علی(ع) **مایه افسوس‌است برکافران ٥٠ـ وبراستیکه ولایت‌اوهر آینه حق‌الیقین است ٥١ـ پس تسبیح بگو** ای‌محمد **بنام‌پروردگارت‌که‌بزرگست**، میفرماید شکر کن برای پروردگارت که این فضل را بتوداده.

شرح‌ـ از مجلسی (ره) اینکه فرمود گفتندمحمد کذاب است،تفسیرشاعراست،زیرامقصوداز شاعر کسی است که باهرنیرنك دروغرا رواج میدهد که یکی وزن وقافیه است و بناچار باید پایه سخن آنان براین باشد که گفتارش از خیالات شعریه وامور باطله است و ساخته شده زیرادراینکه‌قرآن شعر بمعنای نظم معمولی نیست هیچکس شك‌نداشته ـ قطع وتین بریدن رك‌دل است‌باگردن‌زدن.

دنبال حدیث‌ـ٩١

گفتم: قول خدا (١٣ـ الجن) « چون فریاد رهنمائی را شنیدیم بدان گرویدیم » ـ فرمود

آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ «فَلَا يَخَافُ بَخْساً وَلَا رَهَقاً» قُلْتُ: تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: لَا تَأْوِيلٌ، قُلْتُ: قَوْلُهُ: «لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلَا رَشَداً» قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله دَعَا النَّاسَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ أَعْفِنَا مِنْ هَذَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: هَذَا إِلَى اللهِ لَيْسَ إِلَيَّ، فَاتَّهَمُوهُ وَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ فَأَنْزَلَ اللهُ: «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلَا رَشَداً قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ (إِنْ عَصَيْتُهُ) أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً إِلَّا بَلَاغاً مِنَ اللهِ وَرِسَالَاتِهِ (فِي عَلِيٍّ)» قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ تَوْكِيداً: «وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ (فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ) فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً» قُلْتُ: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً»: يَعْنِي بِذَلِكَ الْقَائِمَ وَأَنْصَارَهُ.

قُلْتُ: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ»؟ قَالَ: يَقُولُونَ فِيكَ «وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَ ذَرْنِي (يَا مُحَمَّدُ) وَالْمُكَذِّبِينَ (بِوَصِيِّكَ) أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلاً» قُلْتُ: إِنَّ هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: نَعَمْ.

رهنمائی همان ولایت است، یعنی ایمان آوردیم بمولای خود وهر که بمولای خود ایمان آرد «پس نترسد از کاستی و زبونی» (میان دو جمله مذکوره از آیه «فمن یؤمن بربه» درقرآن وارد است که امام آنرا بولایت تفسیر کرده با تغییر عبارت برای آنکه هر که بولایت معتقد نیست بخدا معتقد نیست چون ولایت شرط ایمانست وممکنست منظور ازکلمه رب اعم ازخدا ورسول وامام باشد چون همه مراتب پرورنده بشرند) من گفتم این عبارت نازلشده؟ فرمود: نه، این تأویل است.

گفتم: قول خدا (۲۱ـ الجن) «در اختیار ندارم برای شما نه زیانیرا ونه رهبری را» ؟ فرمود. رسولخدا (ص) مردمرا بولایت علی (ع) دعوت کرد، قریش گرد اوفراهم شدند و گفتند یامحمد: ما را از آن معاف دار، رسولخدا (ص) فرمود این کار باخدااست بامن نیست، اورا متهم ساختند و بیرون تاختند وخدا این آیه را نازل کرد که:

«براستی من برای شما نه اختیارزیان ونه رهبری بدلخواه ندارم ۲۲ـ بگو براستی هرگز کسی مرا دربرابر خدا پناه نتواندداد» اگر نافرمانی او کنم «وهرگز در برابر اوملجائی نیابم جزاینکه باید برسانم ازطرف او، وپیغامهایش را بگویم» درباره علی(ع)، گفتم این نازلشده؟ فرمود: آری، سپس برای تأکید، خدا فرمود. «هر که نافرمانی کند خدا ورسولرا» درباره ولایت علی «براستی از آن اواست آتش دوزخ که در آن جاوید بمانند تاهمیشه».

گفتم: ۲٤ـ «تاوقتی ببینند آنچه راوعده شده است بخوبی بدانند کیست که یاورش ناتوان تر است و شماره لشکرش کمتر ؟» فرمود مقصود ازآن امام قائم است و انصارش.

گفتم: (۹ـ المزمل) «شکیباباش برآنچه میگویند؟» فرمود: یعنی آنچه درباره تومیگویند «وبخوبی آنهارا ترك کن وازآنها جداشو».

۱۰ـ «ووا گذار مرا» ای محمد «با مکذبان» بوصیت «که نعمت باره‌اند و اندکی بآنها فرصت بده» گفتم این نازل شده؟ فرمود: آری.

قُلْتُ : «لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ » ؟ قٰالَ : يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَ وَصِيَّهُ حَقٌّ ، قُلْتُ : «وَيَزْدٰادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمٰاناً» ؟ قٰالَ :وَيَزْدٰادُونَ بِوَلاٰيَةِ الْوَصِيِّ إِيمٰاناً ، قُلْتُ : «وَلاٰيَرْتٰابَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ وَالْمُؤْمِنُونَ»؟ قٰالَ : بِوَلاٰيَةِ عَلِيٍّ عليه السلام قُلْتُ : مٰاهٰذَا الْإِرْتِيٰابُ ؟ قٰالَ: يَعْنِي بِذٰلِكَ أَهْلَ الْكِتٰابِ وَالْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللهُ فَقٰالَ : وَلاٰ يَرْتٰابُونَ فِي الْوَلاٰيَةِ ، قُلْتُ : « وَ مٰا هِيَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ » ؟ قٰالَ : نَعَمْ وَلاٰيَةُ عَلِيٍّ عليه السلام ، قُلْتُ : « إِنَّهٰا لَإِحْدَى الْكُبَرِ»؟ قٰالَ : الْوَلاٰيَةُ، قُلْتُ: «لِمَنْ شٰاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»؟ قٰالَ : مَنْ تَقَدَّمَ إِلىٰ وَلاٰيَتِنٰا اُخِّرَ عَنْ سَقَرَ وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنّٰا تَقَدَّمَ إِلىٰ سَقَرَ« إِلاّٰ أَصْحٰابَ الْيَمِينِ »؟ قٰالَ : هُمْ وَاللهِ شِيعَتُنٰا ، قُلْتُ:« لَمْ نَكُ

شرحـ از مجلسی (ره) «قلت هذا تنزیل» یعنی کلمه «بوصیك» هم نازل‌شده؟ وتاویلات گذشته دراین میآید، زیراتکذیب‌درامروصی تکذیب بموصی‌است.

دنباله حدیث ـ ۹۱

من گفتم: (۳۱ـ المدثر) «تا یقین جویند آنکسانیکه بآنها کتاب‌داده شده؟» فرمودیعنی‌یقین کنند که خدا ورسولش ووصی‌او حق است.

گفتم « و بیفزایند آنکسانی که ایمان دارند بایمان خودشان ؟ » فرمود ایمانشان به ولایت وصی بیفزاید.

گفتم: « و تردید بخود راه ندهند آن کسانی که اهل کتابند و مومنین؟» فرمود یعنی‌نسبت بولایت علی (ع).

گفتم: این تردید وشك چیست؟

فرمود: مقصود از آن اهل کتاب ومؤمنانست که خدا آنهارا یادکرده. پس فرمودبرای‌آنکه در ولایت شك نکنند.

گفتم : «ونیست آن (دوزخ یا شماره خازنان آن یا این سوره ـ از بیضاوی) جزیاد آوری برای بشر؟».

فرمود: آری مقصود ازآن ولایت علی (ع) است.

گفتم(۳۵) «براستی‌آن‌یکی‌از گرفتاری‌های‌بزرك‌است؟»

فرمود : مقصود ولایت است (که بزرگترین مشکل و گرفتاری در اسلام بوده و تا کنون هم هست).

گفتم: ۳۷ـ «برای هر کدام ازشماها که بخواهد پیش‌آید یاپس رود؟»

فرمود: یعنی هر که بسوی ولایت ما پیش‌آمد از دوزخ پس افتاد و هر که ازولایت‌ماپس‌افتاد بدوزخ پیش‌افتاد.

(گفتم) ۳۹ـ «جز اصحاب یمین؟»

فرمود: بخدا سوگند آنان شیعیان ماهستند.

گفتم ۴۳ـ «نبودیم ما از نمازگزاران»

مِنَ الْمُصَلِّينَ» ؟ قَالَ : إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ ، وَلَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ ، قُلْتُ : « فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ »؟ قَالَ : عَنِ الْوَلَايَةِ مُعْرِضِينَ ، قُلْتُ : « كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ »؟ قَالَ : الْوَلَايَةُ.

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ »؟ قَالَ : يُوفُونَ لِلّٰهِ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ مِنْ وَلَايَتِنَا ، قُلْتُ : «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً » ؟ قَالَ : بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام تَنْزِيلاً ، قُلْتُ : هٰذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ :نَعَمْ ذَاتَأْوِيلٌ ، قُلْتُ : «إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ »؟ قَالَ : اَلْوَلَايَةُ ، قُلْتُ :«يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ» ؟ قَالَ : فِي وَلَايَتِنَا ، قَالَ : «وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيمًا» أَلَا تَرَى أَنَّ اللهَ يَقُولُ : «وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قَالَ : إِنَّ اللهَ أَعَزُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَ أَوْ يَنْسِبَ نَفْسَهُ إِلَى ظُلْمٍ وَلٰكِنَّ اللهَ خَلَّطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَوَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ بِذٰلِكَ قُرْآناً عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ : « وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » ، قُلْتُ : هٰذَا تَنْزِيلٌ ؟

فرمود : یعنی ما دوستدار وصی محمد نبودیم و نه اوصیاء بعداز او و بآنهاصلوات نمیفرستادند

گفتم: ٤٩ـ «چه شده است که آنها ازیادآوری بحق روگردانند؟»

فرمود: یعنی از ولایت روگردانند.

گفتم: ٥٤ـ «نه،نه هرگز، براستی آن یاد آوری است»

فرمود: یعنی ولایت.

گفتم: (٧ـ الانسان) «بنذر وفا میکنند؟»

فرمود :یعنی وفا می کنند برای خدا به پیمانیکه درمیثاق ازآنها درباره ولایت ما گرفته است.

گفتم : (٢٣ ـالانسان)« براستی ما همین ما فـرو فرستادیم بر تو قرآنرافروفرستادنی؟»

فرمود: یعنی فروفرستادنی نسبت بولایت علی (ع).

گفتم: این نازل شده است.

فرمود: آری ازروی تأویل وعلم بباطن قرآن.

گفتم ٢٩ـ «براستی این یادآوری است؟»

فرمود: مقصود ولایت است.

گفتم ٣١ـ «در آورد هرکه را خواهد دررحمت خود؟»

فرمود : یعنی در آورد او را در ولایت ما (که وسیله دریافت همه رحمتهای ظاهره و باطنه است) فرمود : « و برای ستمکاران عذاب دردنـاکی آماده سازد» ندانی که خدا فرماید : (٥٤ ـ البقره) « بما ستم نکردند ولی بخودشان ستم کردند » .

فرمود: خدا عزیزتر و منیع‌تر است از اینکه ستم شود یا بخود ستم نسبت دهد ولی خدا ما را بخود آویخت و ستم بر ما را ستم بخود دانست و ولایت ما را ولایت خود شناخت وسپس در اینباره به پیغمبرش قرآنی‌هم فرو فرستادوفرود: (١١٨ـ النحل) « و ما بدانها ستم نکردیم ولی‌خودشان بودند که بخودشان ستم کردند » ،

گفتم: این نازل شده است؟

قالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» قالَ : يَقُولُ : وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ يا مُحَمَّدُ ! بِما أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ مِنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ [بن أَبي طالِب] عليه السلام «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۞ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ» قالَ : الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ «كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» قالَ : مَنْ أَجْرَمَ إِلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ وَرَكِبَ مِنْ وَصِيِّهِ مارَكِبَ ، قُلْتُ : «إِنَّ الْمُتَّقِينَ» ؟ قالَ : نَحْنُ وَاللهِ وَ شِيعَتُنا لَيْسَ عَلىٰ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ غَيْرُنا وَسائِرُ النّاسِ مِنْها بُرَآءُ ، قُلْتُ : «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفّاً لا يَتَكَلَّمُونَ... الْآيَةَ» قالَ: نَحْنُ وَاللهِ الْمَأْذُونَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالْقائِلُونَ صَواباً ، قُلْتُ : ما تَقُولُونَ إِذا تَكَلَّمْتُمْ؟ قالَ : نُمَجِّدُ رَبَّنا وَنُصَلِّي عَلىٰ نَبِيِّنا وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنا ، فَلا يَرُدُّنا رَبُّنا ، قُلْتُ : «كَلّا إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ» قالَ : هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِي حَقِّ الْأَئِمَّةِ وَ اعْتَدَوْا عَلَيْهِمْ، قُلْتُ : «ثُمَّ يُقالُ

فرمود: آری.

گفتم (۱۵ـ والمرسلات) «وای در آنروز برمکذبان» ؟.

فرمود : خدا فرماید وای بر مکذبان ای محمد نسبت بدانچه بتو وحی کردم از ولایت علی بن ابیطالب .

۱۶ـ « آیا هلاك نکردیم اولین را » ۱۷ـ « سپس بدنبال آنها آوردیم آخرین را»

فرمود : اولین آن کسانیند که تکذیب کردند رسولان را درباره طاعت از اوصیاء.

۱۸ـ «همچنین عمل کنیم با مجرمان؟»

فرمود : کسیکه جرمی مرتکب شود نسبت بآل محمد و نسبت بوصی او مرتکب شود آنچه را مرتکب شد.

گفتم : ٤١ـ « براستی پرهیزکاران »(در زیر سایه و کنار چشمه ها باشند ؟)

فرمود : مقصود ما هستیم و شیعیان ما ، جز ما کسی بر کیش ابراهیم نباشد . ومردم دیگر از آن بیزارند ،

گفتم (۳۸ـ النبأ) «روزی که بپاخیزند روح و فرشته‌ها در یك صف و دم نزنند »(جز کسیکه خدا باو اجازه دهد و او هم سخن درست بگوید؟)

فرمود : ما هستیم که در روز قیامت به آنان اجازه سخن گفتن داده شود ومادرست گوئیم.

گفتم چون لب بسخن گشائیدچه میفرمائید؟

فرمود: پروردگار خودرا تمجید کنیم و بر پیغمبر خود صلوات‌فرستیم و برای‌شیعیان‌خودشفاعت کنیم وخدا مارا رد نکند.

گفتم (۷ـ المطففین) «نه هرگز، براستی کتاب فاجران درسجین باشد؟»

فرمود: مقصود آن‌کسانی باشند که درحق ائمه نابکاری کردند و بآنان تجاوز نمودند.

من گفتم (۱۶ـ) «سپس بآن‌ها گفته شود، اینست که شما نسبت بدان تکذیب کردید؟»

هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»؟ قَالَ: يَعْنِي أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُلْتُ،تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ: نَعَمْ.

٩٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» قَالَ : يَعْنِي بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قُلْتُ : «وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمٰى » ؟ قَالَ : يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَ : وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيامَةِ يَقُولُ : «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمٰى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً قَالَ : كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا» قَالَ : الْآيَاتُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام «فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسٰى » يَعْنِي تَرَكْتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ كَمَا تَرَكْتَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام : فَلَمْ تُطِعْ أَمْرَهُمْ وَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ، قُلْتُ: « وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقٰى»؟ قَالَ : يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام غَيْرَهُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ تَرَكَ الْأَئِمَّةَ

فرمود. یعنی امیرالمؤمنین(ع)ـ گفتم این نازل‌شده‌است؟ فرمود، آری.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ من گویم، شك نیست در اینکه کسانیکه درباره ائمهٔ (ع) ستم کردند بدترین‌فجار و کفارند،قوله: **یعنی امیرالمؤمنین** ظاهراینست که‌کلمه **هذا**در آیه‌اشاره‌بامیرالمؤمنین (ع) است و آن بطن آیه است و یا اشاره بعذابی است که مترتب بر ترك ولایت است و مقصود از تنزیل دراینجا تاویلست چنانچه در نمونه‌های گذشته بیان‌شد وممکنست درقرائت ائمه بعدازهذا کلمه امیرالمؤمنین موجود باشد.

۹۲ـ از ابی بصیر از امام صادق (ع) در قول خدا عزوجل(۱۲٤ ـ طه) « و هر که روبر گرداند از ذکر من پس براستی از آن او است تنگی معیشت » فرمود ، مقصود ازذ کر ولایت امیرالمؤمنین (ع) است.

گفتم ـ ۱۲٤ « و محشور کنیم اورا درروز قیامت کور»؟

فرمود: یعنی در آخرت نابینا است و در دنیا کور دل و نفهم است نسبت بولایت‌امیرالمؤمنین فرمود او در قیامت سر گردانست ومیگوید ۱۲۵ـ «چرا مرا نابینا محشور کردی؟ با اینکه من‌بینا بودم» در جواب فرماید ، ۱۲٦ـ « همچنین آیات ما برای تو آمدند و آنها را بدست فراموشی سپردی» فرمود: مقصود از آیات ائمه (ع) هستند، « آن‌ها را فراموش کردی و همچنان امروز تو فراموش شدی» یعنی تو آیـات را ترك گفتی و امروز دردوزخ واگذارشوی چنانچه واگذاردی ائمه(ع)را وفرمان آنهارا نبردی و بگفتارشان گوش نکردی.

گفتم۱۲۷ـ وهمچنین بسزا رسانیم کسی‌را که‌ازحدبدر شده ونگرویده‌است‌بآیات‌پروردگارش وهر آینه عذاب آخرت سخت‌تر و پاینده‌تر است؟

فرمود. یعنی هر که دیگری را درولایت با امیرالمؤمنین (ع) شریك کرده است و نگرویده بآیات پروردگارش، وائمه (ع) رااز راه عناد ترك کرده و از آثار و اخبارشان پیروی نکرده وآن

مُعانَدَةً فَلَمْ يَتَّبِعْ آثارَهُمْ وَلَمْ يَتَوَلَّهُمْ ، قُلْتُ : «اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ» ؟ قالَ : وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قُلْتُ : «مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ» ؟ قالَ : مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةِ «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» ؟ قالَ: نَزِيدُهُ مِنْها ، قالَ : يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ «وَمَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَمالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» ؟ قالَ : لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقائِمِ نَصِيبٌ .

(بابٌ)

فِيهِ نُتَفٌ وَجَوامِعُ مِنَ الرِّوايَةِ فِي الْوَلايَةِ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئابٍ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قالَ : كانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثاقَ شِيعَتِنا بِالْوَلايَةِ وَهُمْ ذَرٌّ ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثاقَ عَلَى الذَّرِّ وَالْإِقْرارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ .

ها را دوست نداشته است.

گفتم (۱۹ ـ الشوری) «خدا لطف دارد ببندگانش ، روزی دهد هر که را خواهد» ؟

فرمود: مقصود ولایت امیرالمؤمنین است.

گفتم ۲۰ـ «هر که خواهد کشت وکار آخرت را»؟.

فرمود: یعنی معرفت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه بعداز اورا «بیفزائیم برایش در کشت او»؟فرمود در معرفت او بیفزائیم . وفرمود : بهره خود را از دولت ائمه دریافت کند ، « و هر که کشت وکار دنیا راخواهد باواز آن بدهیم و برای او در آخرت بهره‌ای نیست » فرمود : یعنی برای او در دولت حق با امام قائم (ع) بهره‌ای نیست .

شرحـ از مجلسی (ره) تفسیر روزی بولایت تفسیر کردن روزی‌است بروزی روحانی یا مقصود معنی اعم است و فرد اشرف آن‌را که ولایت است یادآور شده بخصوص زیرا آن اصل ومایه سائر علوم ومعارف است وهیچ علم و معرفتی بدست نیاید جز بوسیله همان ولایت و پیروی ائمه‌واستفاده از سرچشمه سرشار علوم آنها و زیادتی حرث را بکثرت منافع دنیویه تفسیر کرده یاباعم از آن و ازعلوم ومعارفیکه از ائمه نشرشده و آخرترا برجعت ودولت قائم (ع) تفسیر کرده برای‌آنکه اکثر آیات‌بعث و قیامت بدولت قائم ورجعت تاویل شده چون ازمقدمات آنست.

(باب
گلچینها وکلیاتی ازروایات درباره ولایت

۱ـ از بکیربن اعین . گفت امام باقر(ع) بارها میفرمود: که خدا پیمان ولایت مارا‌ازشیعه‌های ما در روزی گرفته که در آنروز از ذره‌ها پیمان گرفته‌است و ازآنها اقرار برای خود گرفته به پروردگاری و برای محمد(ص) به‌پیغمبری.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ؛ وَعَنْ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ وَكَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَخَلَقَ مَا أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلَالِ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ الظِّلَالُ؟ قَالَ : أَلَمْ تَرَ إِلَى ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ ، ثُمَّ بَعَثَ اللهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللهِ وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ» ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ ، فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا فَأَقَرَّ بِهَا وَاللهِ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ وَهُوَ قَوْلُهُ: « فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ » ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ .

شرحـ از مجلسی (ره) شیعه را باخذ میثاق اختصاص داده برای آنکه آنان پذیرفته‌اند، زیرا ظاهر اخبار اینست که پیمان در عالم ذر بر همه خلق عرضه شده ولی شیعه پذیرفته‌اند و دیگران نپذیرفته‌اند ، جوهری گفته ذره جمع ذر است که بمعنی مورچه‌های خرد است و آن‌ها را به ذر تشبیه نموده‌است برای خردی اجزائیکه موقع میثاق روح بآنها تعلق گرفته واین هنگامی بوده که درصلب آدم بودند ویا پس ازآنکه ازآن برآمدند چنانچه تفصیل آن در کتاب ایمان و کفر بیاید پایان نقل از مجلسی ره.

ظاهراً مقصود از ذره همان اجزاء اولیه ماده است که هرموجودی از ترکیب آنها پدید گرد دو مقصود از اخذ میثاق استعداد خیر وفهم وتعقلی است که درپاره‌ای اززرات هست ودرپاره‌ای نیست و سبب اختلاف فهم افراد بشر اختلاف ذره‌های ساختمان مغزی آنها است .

۲ـ از عقبه از امام باقر (ع) براستی خدا خلق را آفرید، هر کدام را دوست داشت ازماده‌ای که دوست داشت آفرید و آنچه را دوست میداشت از گل بهشت آفرید، و آنچه را بدداشت ازماده‌ای آفرید که بد میداشت و آنچه را بد میداشت از گل دوزخ آفرید سپس آنها را دریك سایه‌ای بر انگیخت، من گفتم سایه چیست؟

فرمود نمیبینی که در برابر آفتاب سایه‌ای داری وآن چیزی نیست؛ سپس خدا پیغمبران رادر میان آنهامبعوث کرد تاآنها رادعوت کنند باقراربخدا واینست مقصود از قول خدا (۸۷ـالزخرف) و اگر از آنها بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است؟ هرآینه بگویند: خدا ، سپس آنهـا را دعوت کرد که اقرار کنند به‌پیغمبران، برخی اقرار کردند و برخی انکار کردند، سپس آنهارادعوت کرد برای اقرار بولایت ما، سوگند بخدا که هر که را دوست میداشت بدان اقرار کرد و هر که‌را دشمن میداشت آن را انکار کرد و اینست معنی قول خدا (۷٤ـ یونس) پس نبودند که ایمان آورند بدانچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ـ سپس امام باقر (ع) فرمود : تکذیب در آنجا بوده است.

شرحـ از مجلسی (ره) بدانکه محدثین را عقیده بر اینست که چون خدابکردار وعقیده بنده ها آگاه بود در متن واقع و میدانست کدام خوبست و کدام بد ، تنها راطبق آن آفریدنه برخلاف آن

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ الْغُمْشانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : وَلايَتُنا وَلايَةُ اللهِ الَّتي لَمْ يُبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ إِلاّ بِها .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْحَميدِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِالْأَعْلىٰ قالَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : ما مِنْ نَبِيٍّ جاءَ قَطُّ إِلاّ بِمَعْرِفَةِ حَقِّنا وَتَفْضيلِنا عَلىٰ مَنْ سِوانا .

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ الْكِنانِيِّ ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَاللهِ إِنَّ في السَّماءِ لَسَبْعينَ صَفّاً مِنَ الْمَلائِكَةِ ، لَوِاجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ ما أَحْصَوْهُم وَإِنَّهُمْ لَيَدينُونَ بِوَلايَتِنا .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قالَ : وَلايَةُ عَلِيٍّ عليه السلام مَكْتُوبَةٌ في جَميعِ صُحُفِ الْأَنْبِياءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللهُ رَسُولاً إِلاّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ وَصِيَّةِ عَلِيٍّ عليه السلام

محدث استرآبادی (ره) گفته است مقصود خلق تقدیر است نه خلق تکوین ومحصول مقام اینست که خدا از دو طینت خوب و بد تنهائی مقدر کرد و ارواح را مکلف ساخت ووضع ارواح عیان شدو برای هرروحی تن شایسته آنرا تقدیر کرد.

مقصود از ظلال عالم مثال یا عالم ارواح یا عالم ذر است و همانا عالم مثال را تعبیر بسایه کرده است برای آنکه تابع این عالم است و با آن موافق است و وجه شباهت نسبت بدو معنی دیگر هم قریب بهمین است..

۳ ـ امام صادق (ع) فرمود : ولایت ما ولایت خدا است که مبعوث نشده هیچ پیغمبری جز برای آن.

٤ـ از عبدالاعلی گفت شنیدم از امام صادق(ع) میفرمود: هرگز هیچ پیغمبری نیامده جز بمعرفت حق ما و تفضیل ما بردیگران.

٥ـ ازابی الصباح کنانی از امام باقر(ع) گوید شنیدم که میفرمود، بخدا در آسمان هفتاد صف از فرشتگانست که اگر همه مردم روی زمین جمع شوند تایك صف آنهارا بشمارند نتوانند شمرد و براستی همه آنها دینداری کنند بولایت ما.

٦ـ ازمحمدبن فضیل از ابوالحسن (ع) فرمود، ولایت علی(ع) نوشته است درهمه صحف پیغمبران وخدا هیچ پیغمبری مبعوث نکرده مگر باعقیده بنبوت محمد(ص) وامامت علی(ع)،

٧ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيّاً عليه السلام عَلَماً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِراً وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالاًّ وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً كَانَ مُشْرِكاً وَمَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

٨ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام بَابُ فَتَحَهُ اللهُ ، فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : لِي فِيهِمُ الْمَشِيَّةُ .

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ : كَانَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ اللهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذَرٌّ ، يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ ، بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ وَعَرَضَ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظِلَّةٌ وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ وَ خَلَقَ اللهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِأَلْفَيْ عَامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَعَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وَعَرَّفَهُمْ عَلِيّاً وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ

٧ـ امام باقر (ع) فرمود، براستی خدا عزوجل علی را نشانه‌ای میان خود و خلقش گماشته هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را منکر باشد کافر است و هر که باو نادان ماند گمراه است و هر که با او دیگری‌را به امامت منصوب داند مشرك است و هر که بولایت‌اودرآید ببهشت رود.

٨ـ از ابیحمزه ، گوید شنیدم از امام باقر (ع) میفرمود: براستی علی (ع) دری است که‌خدا آن را گشوده است هر که در آن در آید مؤمن است و هر که از آن برآید و کنار رودکافراست وهر که نسبت بدان بیطرف ماند نه درآن درآید ونه از آن برآید ازآن طبقه‌باشد که‌خدای‌تبارك وتعالی درباره آنها بخواست‌خودعمل کند.

٩ـ بکیربن اعین گفت امام باقر (ع) بارها میفرمود براستی خدا پیمان شیعیان ما را بولایت ماگرفته است در حالیکه ذر بودند، در روزی که در آن‌روز پیمان برذرها ستد برای‌اقراربربوبیت خود و بنبوت محمد (ص) وخدا امت محمد را بر آنحضرت عرضه کرد در عالم طینت‌و آنان‌سایه‌ای بودند وآنهاراازهمان‌گل آفرید که آدم(ع) را ازآن آفرید وخدا ارواح شیعه‌های‌مارا دوهزارسال پیش‌از بدن‌های آنها آفرید و بر آن حضرت عرضه کرد و رسول خدا (ص) را بآنها شناسانید و علی (ع) را بآن ها شناسانید و ما هم آن ها رااز سیاق گفتار وگوشه وکنایه‌آن میشناسیم.

شرح ـ ازاین حدیث استفاده میشود که عنوان امت پیغمبر خاتم و امت اسلامی‌اختصاص‌بهمان

(باب)

فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَالتَّفْوِيضِ إِلَيْهِمْ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَمَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَنَاوَاللهِ أُحِبُّكَ وَأَتَوَلاَّكَ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : كَذَبْتَ ، قَالَ بَلَى وَاللهِ إِنِّي أُحِبُّكَ وَأَتَوَلاَّكَ ، فَكَرَّرَ ثَلاَثاً ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : كَذَبْتَ ، مَاأَنْتَ كَمَا قُلْتَ ، إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَيْ عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبَّ لَنَا ، فَوَاللهِ مَارَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عُرِضَ ، فَأَيْنَ كُنْتَ ؟ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَلَمْ يُرَاجِعْهُ .

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام : كَانَ فِي النَّارِ ،

شیعه دارد که از روی حقیقت پیغمبر را شناخته‌اند،و علی(ع)را شناخته‌اند. زیرا عقیده نبوت ومقررات اسلام وابسته بعقیده امامت است و منکران امامت پیغمبر رابحقیقت مقام نبوت نشناخته‌اند واورا یك رهبرعادی فهمیده‌اند.

(باب)

درشناسائی ائمه دوستان‌وپیروان خودراوتفویض‌بائمه(ع)

۱ـ امام صادق (ع) فرمود، مردی نزد امیرالمومنین (ع)آمد وآن حضرت با اصحاب خود بود آنمرد بآنحضرت‌سلام کرد و عرضکردبخدا من‌ترا دوست دارم، وپیرو توأم، امیرالمؤمنین‌باو فرمود، دروغ‌میگوئی. گفت‌آری بخدا براستی‌من‌دوستت‌دارم و پیروتوأم،تاسه‌بارتکرار کردوأمیرالمؤمنین(ع) فرمودتودروغ میگوئی ؟ توچنانکه میگوئی نیستی‌براستی خدا ارواح را دو هزار سال پیش از بدن ها آفریده وسپس دوستان مارا بما عرضه داشته ، بخدا من روح تورا درمیان کسانیکه عرضه شدند ندیدم، توکجا بودی؟ آنمرد دراین هنگام خاموش‌شد وبآنحضرت مراجعه‌نکرد، درروایت دیگراست که‌امام ششم فرموداو دردوزخ بود .

شرحـ ازمجلسی (ره) مشهور میان متکلمین اینست که خلق ارواح براجساد مقدم نیست ولی اخبار بسیاری دلالت دارد براینکه ارواح پیش‌از ابدان خلق شده‌است واز نظر عقل مانعی ندارد و دلیلهائیکه برنفی آن آورده‌اند مورد اعتراضست و گفتار دراین باره درکتاب کفر و ایمان بیاید انشاءالله **کان فی‌النار** یعنی درمیان‌اهل‌دوزخ بوده و طینت او طینت دوزخیان بوده است ـپایان نقل از مجلسی (ره).

من میگویم ـ تحدید تقدیم آفرینش ارواح برابدان بمدت معینی که دو هزار سال یا بیشتر از آن دراخبار تعبیر شده‌است بسیار مبهم ونامفهومست زیرا معلوم نیست مقصود تقدم‌خلق عالم ارواح است برعالم ابدان یعنی‌عالم قوه به‌عالم ماده باین‌فاصله معین، یامقصود تقدم روح هـر شخص معینـی

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النِّفَاقِ .

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَمْرِ: فَوَّضَ اللهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَّضَ إِلىٰ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ . وَذٰلِكَ أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا وَسَأَلَهُ آخَرُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ، ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : «هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ (أَعْطِ) بِغَيْرِ حِسَابٍ » وَ هٰكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ عليه السلام ، قَالَ :

است بر بدن او باین فاصله معین؟ وچون خلق ابدان بمدت نامعلومی تدریجی است مفهوم درستی برای تعیین این فاصله نیست ودر صورتیکه مقصود تقدم خلق عالم روح برعالم ماده باشد، تحدید بدو هزار سال چه مفهومی میدهد درحالیکه سال جز اعتباری درمقدار گردش اوضاع مادی از ماه و خورشید و افلاک نیست ودرصورتیکه این منظومه شمسی ومجموعه فلکی نباشد چگونه اندازه گیری بسال مفهوم است ، همین خود یك نقطه ضعف روشنی است برای این گونه اخبار . وبعلاوه تقدم خلق روح بربدن با نص قرآن مخالفست که میفرماید :

(١٢ـ المؤمنون) وهرآینه آفریدیم انسانرا ازفشرده‌ای از گل ١٣ سپس اورا نطفه‌ای ساختیم درقرارگاهی محکم ١٤ـ سپس آن نطفه راعلقه آفریدیم وازآن علقه مضغه آفریدیم پس ازآن مضغه استخوان آفریدیم وپس گوشت بدان برآوردیم، وسپس اورا آفریده جدیدی پدیدار کردیم ـ ازاین آیه بخوبی روشن است که پدیده روح هرفرد انسان پس ازاتمام شدن خلقت بدن اواست دررحم، دلالت این آیه قرآن برحدوث روح بعدازبدن روشن تر ازاین اخباراست واین اخبار مخالف قرآنست ـ وقطع نظر ازادله عقلیه که اقامه شده است برامتناع تقدم آفرینش روح بربدن قرآنهم برآن دلالت روشن دارد واین اخبار نامفهوم ومبهم ومتشابه هستند.

٢ـ ازامام باقر(ع) فرمود: ماچون مردمی رادیدیم خوب اورا میشناسیم که دارای حقیقت ایمانست یاواقعاً منافقست.

٣ـ عبدالله بن سلیمان گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم که بامام هم اختیاراتی داده شده چنانچه به سلیمان بن داود(ع) داده شده بود؟ فرمود: آری؛ واین برای آن بود که مردی از آنحضرت مسئله‌ای پرسید باو پاسخی داد ودیگری ازآنحضرت همین مسئله راپرسید و پاسخی جز پاسخ اولی باو داد و مرد سومی همان مسئله‌را پرسید و امام جواب سومی باو داد جزجوابهائی که بدوتای اولی داده بود سپس فرمود (٣٩ـص) «اینست عطای مابده یابیخش بدون حساب» وچنین است این آیه درقرائت علی(ع) (درقرائت مشهوره بجای اعط ـ امسك است).

قُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهٰذَا الْجَوابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ ؟ قَالَ سُبْحَانَ اللهِ أَمَا تَسْمَعُ اللهَ يَقُولُ : «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» وَهُمُ الْأَئِمَّةُ « وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ» لَايَخْرُجُ مِنْهَا أَبَداً ، ثُمَّ قَالَ لِي : نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ عَرَفَهُ وَعَرَفَ مَا هُوَ ، إِنَّ اللهَ يَقُولُ : «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ» وَهُمُ الْعُلَمَاءُ ، فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ ، نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ ، فَلِذٰلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ

گوید: من گفتم اصلحك الله وقتی این جوابهارا بآنها میدهد آنهارا میشناسد؟ فرمود سبحان الله آیا نمیشنوی که خدامیفرماید (۷۵ـ الحجر) «براستی دراین آیاتیست برای متوسمین» وآنها ائمه هستند ۷۶ «وبراستی که آن درراهی مقیم است» کـه هرگز ازآن بیرون نرود ،

سپس بمن فرمود: آری براستی امام وقتی دیده بمردی افکند اورا میشناسد ورنك اوراتشخیص میدهد (یعنی نوع اورا میفهمد یاازرنك رخساره رازدرونش رادرك میکند) واگر سخن اورا ازپشت دیوار هم بشنود اورا میشناسد ومیفهمد چه کاره است؟ بدرستیکه خدامیفرماید (۲۱ـ الروم) ازآیات اواست خلق آسمانها وزمین واختلاف زبانهای شما ورنگهای شمابراستی که در آن آیاتیست بـرای دانشمندان ـ وآنان علماء هستند، (یعنی ائمه ع) چیزی نباشد که بدوسخن گوید جزآنکه اورا بشناسد، که آیا اهل نجاتست یادر هلاکت است وازاینرو بدانها پاسخ دهد بدانچه پاسخ دهد.

شرحـ یعنی امام بوضع درونی ودرجه روحیه مردم دانااست وهر که رابیند ویا آواز اورا شنود میفهمد چه عقیده وایمانی دارد وچه میفهمد وچه استعدادو آمادگی دارد وتاچه حد توانائی درك حقائق رادارد وباید باوباچه زبانی سخن گفت وچه پرده‌ای ازحقیقت رابرای اوبرداشت وطبق عقیده وایمان و درجه استعداد اوبااو سخن میگوید واورا میآموزد.

بنابراین ممکنست بیك سئوال جوابهای مختلف دهد وهمه درجای خوددرست باشدازنظر نیروی ادراك سئوال کننده ـ فرض کن سه نفر باین ترتیب :

۱ـ کودك ۲ـ یکمرد بی سواد ۳ـ یك دانشجوی کامل طبیعی، میپرسند ازشما که یك مهندس عالی مقام بلورسازی هستید این شیشه چیست؟ ـ البته شما که یك مهندس عالی مقام شیمی دان هستید، دربرابراین یك سئوال ازسه سئوال کننده فوق یك جواب نخواهیدداد بلکه حتماً سه جواب مختلف میدهیدوخود را هم بسیار هوشمند واستاد می دانید.

أَبْوَابُ التَّارِيخ

بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَفَاتِهِ

وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ. وَرُوِيَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً. وَحَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى وَكَانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِاللهِ بن عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَوَلَدَتْهُ فِي شِعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِي الزَّاوِيَةِ الْقُصْوَى عَنْ يَسَارِكَ وَأَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ، وَقَدْ أَخْرَجَتِ الْخَيْزُرَانُ ذَلِكَ الْبَيْتَ فَصَيَّرَتْهُ مَسْجِداً، يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ. وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ قُبِضَ ﷺ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً وَتُوُفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُاللهِ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَمَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِمَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ ﷺ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَمَاتَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ وَلِلنَّبِيِّ ﷺ نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةَ

ابواب تاریخ

(باب)

مولد پیغمبر «ص» ووفاتش

پیغمبر (ص) هنگام زوال روزجمعه ۱۲ ماه ربیع‌الاول درعام‌الفیل متولدشد، روایتی نیزدارد که تولدش هنگام سپیده‌دم بوده و چهل سال‌پیش‌از بعثت خودش بوده‌است، مادرش درایام تشریق(۱۱-۱۳ذی‌حجه) درکنار جمره‌وسطی باوآبستن شد ودر منزل عبدالمطلب بود واورا درشعب ابوطالب در خانه محمدبن یوسف دردورترین گوشه سمت‌چپ توکه وارد خانه میشوی زائیده‌است، خیزران (مادر هادی ورشید عباسی) آن خانه‌را از کاخ محمدبن یوسف جداکرد ومسجدش نمود که مردم در آن نمازمیخوانند (زیرا آن خانه راپیغمبر به‌عقیل بخشیده بود واولاد عقیل آنرا بمحمدبن‌یوسف برادر حجاج‌فروختند ومحمد آنرا ضمیمه‌کاخ خود کرده بود)پیغمبر بعداز بعثت خودسیزده سال درمکه‌ماند سپس بمدینه‌هجرت کرد ودهسال در آن زیست سپس در۱۲ماه‌ربیع‌الاول روز دوشنبه درسن شصت و سه‌سالگی درگذشت.

دوماه بیشتر نداشت که پدرش عبدالله درشهر مدینه نزددائیهای آنحضرت مردوچون‌چهارساله شدمادرش آمنه‌دختروهب بن‌عبدمناف بن‌زهرة بن کلاب بن‌مرة بن کعب بن‌لوی بن‌غالب،مرد، وسن آنحضرت هشت‌سال بود که عبدالمطلب ازدنیارفت.

بیست وچندساله بود که باخدیجه‌ازدواج کرد وپیش ازبعثت برای‌او قاسم ورقیه وزینب‌وام‌کلثوم

وَهُوَ ابْنُ بِضْعَ وَعِشْرِينَ سَنَةً، فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ ﷺ الْقَاسِمُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كُلْثُومٍ وَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ وَالطَّاهِرُ وَفَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأَنَّ الطَّيِّبَ وَالطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ، وَمَاتَتْ خَدِيجَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنَ الشِّعْبِ وَكَانَ ذٰلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ وَمَاتَ أَبُوطَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللهِ ﷺ شَنَأَ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَشَكَا ذٰلِكَ إِلَى جَبْرَئِيلَ عليه السلام فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: اُخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَرَهُ ﷺ بِالْهِجْرَةِ.

را زائید و بعداز بعثت برای آنحضرت طیب وطاهر وفاطمه زاده شدند ونیزدرروایتی است که بعد از بعثت جز فاطمه (ع) برای او فرزندی نیاورده است وطیب وطاهر هم پیش از بعثت او زائیده شدند، وقتی رسول خدا ازشعب بیرون آمد (در محاصره چند ساله‌ای که ازطرف قریش نسبت ببنی‌هاشم و یاران پیغمبر بوجود آمد) خدیجه (ع) وفات کرد وآن یکسال پیش‌از هجرت بود وپس ازیکسال از در گذشت خدیجه ابوطالب (ع) در گذشت و چون پیغمبر این هردو را از دست داد از ماندن در مکه بدش آمد و اندوه فراوان او را گرفت و از این موضوع بجبرئیل شکایت کرد و خدا باو وحی کرد که از این شهری که اهلش ستمکارند بیرون رو که در مکه پس ازابیطالب یاوری نداری و بآنحضرت فرمان هجرت داد.

شرح- از مجلسی (ره) بدانکه در اینجا اشکال مشهوری است که شهید ثانی وجمعی آنرا ایراد کرده‌اند وآن اینست که بنابگفته کلینی درتاریخ حمل وولادت پیغمبر که اولی در۱۱-۱۳ ذی حجه باشد ودومی در ۱۲ ربیع‌الاول ، لازم آید که مدت حمل آنحضرت یاسه ماه باشد یا۱ سال و۳ ماه بااینکه فقهای امامیه اتفاق دارند که مدت حمل کمتر ازششماه وبیش‌از ۱سال نتواند بود واحدی از علما این‌وضع غیرعادی حمل‌را ازخصائص آنحضرت نشمرده‌اند .

جواب این‌اشکال اینست که این تاریخ براساس قانون نسیء است که در جاهلیت معمول‌بوده وخداتعالی آنرا غدقن کرد و فرمود (التوبة) همانا نسیء (یعنی تاخیر حج ازذی حجه) فزودنی است در کفر.

شیخ طبرسی درتفسیر این آیه از مجاهد نقل کرده که مردم جاهلیت هردوسال‌حج را دریکی از ماهها انجام میدادند، دوسال در ذی‌حجه و دوسال در محرم وبهمین ترتیب تا آخر ماههای عربی وحج عرب پیش از حجة‌الوداع پیغمبر در ذی‌قعده واقع شد و سپس پیغمبر درسال آینده در خود ذی‌حجه انجام‌حج نمودودرخطبه خودفرمود:

«هلا زمانه چرخید تابدان وضعی رسید که خدا آسمانها وزمین را آفرید، سال ۱۲ ماه‌است و چهار ماهش حرامست سه ماه پی‌درپی ذوالقعده وذوالحجه و محرم و چهارم ماه رجب درمیان جمادی و شعبان، مقصودش این‌بود که شهرهای حرام بجای‌خود برگشته وحج بذی‌حجه رسیده ونسیء ملغی شده وپس‌از این مقدمه درضمن بیان‌مفصلی نتیجه‌میگیرد که حج‌عرب درسال حمل پیغمبر در جمادی الثانیه بوده ومدت حمل ازنه ماه‌تاده ماه بوده است.

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَخِي حَمَّادٍ الْكَاتِبِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ ؟ فَقَالَ : كَانَ وَاللهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللهُ ؛ وَمَا بَرَأَ اللهُ بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله .

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ . عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَا بَرَأَ اللهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله .

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ مُرَازِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيّاً نُوراً يَعْنِي رُوحاً بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَتُمَجِّدُنِي ، ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي ، ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَقَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً : مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَعَلِيٌّ وَاحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ ، ثُمَّ خَلَقَ اللهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ، ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا .

---

١ ـ از حسین بن عبدالله گوید بامام صادق(ع) گفتم رسولخدا (ص) سیداولاد آدم بود؟ فرمود بخدا سیدهمه خلق بود خدا نفس کشی بهتر از محمد(ص) نیافریده است.

٢ ـ از امام صادق (ع)، رسولخدا (ص) را یاد کرد وفرمود: أمیرالمؤمنین (ع) فرموده است نیافریده خدا نفس کشی بهتر از محمد(ص).

٣ ـ از امام صادق (ع) فرمود: خدا تبارك و تعالی فرمود ای محمد براستی من تو را و علیرا یکروح بی‌تن آفریدم پیش‌از آنکه بیافرینم آسمانم وزمینم وعرشم ودریایم‌را و توهمیشه مرا تمجید میکردی و بیگانگی ستایش می‌نمودی.

وسپس هردو روح شمارا گردآوردم و آنها را یکی کردم و اومرا تمجید میکرد و تقدیس میکرد و بیگانگی می‌ستود سپس شما را دونیم کردم وهر نیمیراهم دونیم کردم‌چهارشد، محمد یکی وعلی‌یکی وحسن وحسین دوتا وسپس فاطمه‌را ازروحی آفرید که بی‌تن آنرا آغازنمود، سپس‌بادست خود مارا مسح کرد ونور خودرا درما روان ساخت.

شرحـ از مجلسی(ره) آنچه بخاطرمیرسد اینست که چون مقصود ازخلق‌آدم پیغمبر و ائمه (ع) بودند خدا آدم (ع)را از گل پاك آفرید تاقابل باشد که این‌اشخاص مقدس ازآن برآیند و آن گل را درپدران ومادرانی خوب‌پرورش داد تابحد کمال رسید درعبدالله وعبدالمطلب و این‌دووجود مقدس را ازآنها آفرید.

وشاید مقصود ازحفظ نور وجابجا شدن‌آن دراصلاب طاهره وارحام مطهره کنایه ازانتقال این قابلیت واستکمال این‌استعداد بوده‌است وآنچه واردشده است که کمال وفضل آنهابواسطه‌اشتمال‌بر این انواربوده است باین‌توجیه درست میآید وآنچه ازاخبارهم شبیه این‌خبراست چنین‌توجیه میشود و

٤ ـ أَحْمَدُ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ : قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : أَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم : يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً وَنَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَى خَلْقِي جَمِيعاً ، فَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي وَأَوْجَبْتُ ذٰلِكَ فِي عَلِيٍّ وَفِي نَسْلِهِ ، مِمَّنِ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي

٥ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ ، فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ ، فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ وَلَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ هٰذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ ، خُذْ هَا

خدامیداند حقائق این اسراررا باحجج اخیارش .

محدث استرآبادی (ره) ـ گفته معلومست که دو مجرد یکی نگردد و یك مجردهم تقسیم پذیر نیست وممکنست مقصود ازروح در این جا یك ابزارجسمانی باشد که نورانیست ومنزه از کثافت بدنیه است.

یکی از افاضل گفته مقصود ازخلق دوروح بی‌تن خلق دو وجود مجرداست وازیکی کردن آنها تعلق هردو است بیك کالبد مثالی نورانی لاهوتی ومقصود ازتفریق آنهاتعلق هر کدام از آنها است بیك بدن شهودی جسمانی..

٤ـ ازابیحمزه گوید شنیدم ازامام باقر(ع) که میفرمود: خدا بمحمد(ص) وحی کرد، ای محمد براستی من تورا آفریدم توچیزی نبودی واز روح خود درتو دمیدم وبدان توراگرامی وارجمند داشتم برای آنکه فرمانبری تورابرهمه آفریده‌های خودم بایست نمودم ، هر که تورا فرمانبرد مرا فرمان برده است و هر که تورا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده و اینرا در باره علی و نژادش هم بایست نمودم ،آن‌هارا که بخود مخصوص نمودم (یعنی امامان معصوم) .

٥ـ ازمحمدبن سنان، گوید: من نزدامام محمدتقی (ع) بودم واز اختلاف شیعه سخن گفتم فرمود ای محمد، براستی خداتبارك وتعالی همیشه یگانه وتنها بود، سپس محمدوعلی وفاطمه راآفریدوهزار دهردرنك کردند، سپس همه‌چیزرا آفرید وآنانرا گواه آفرینش همه‌چیز ساخت وفرمانبری آنان را برهمه چیزمجری نمود وامورشانرا بدانها واگذاشت، پس آنانند که حلال کنند هرچه راخواهند وحرام کنند هرچه‌را خواهندوهرگز نخواهند جزآنچه را خداتبارك وتعالی خواهد، سپس فرمود، ای محمد اینست آن دینی که هر که‌ازآن پیش‌افتد، بیرون‌جهدوهر که ازآن پس‌افتد نابود گردد و هر که

إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ، فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى ، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللهِ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظِلَّةِ؟ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا ، فِي ظِلَّةٍ خَضْرَاءَ ، نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَ نُمَجِّدُهُ وَمَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَأَلَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ ، ثُمَّ أَنْهَى عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا .

بدان چسبد بمقصد رسد ، بگیر آنرا برای خود ، ای محمد .

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ اگر اعتراض شود که چگونه درست باشد گواه بودن آنان بر آفرینش مخلوقات بااینکه خدا فرماید (٥١ـ الکهف) من آنهارا گواه نگرفتم بآفرینش آسمانها وزمین و نه بآفرینش خودشان؛

جواب گوئیم که با این آیه منافات ندارد بلکه این آیه مؤید مضمون آن حدیث است ، زیرا ضمیر در « ما اشهدتهم » بشیطان و ذریه او بر گردد یا بمشرکان بدلیل اینکه دنبال آن فرماید « من ستمکاران را کمك خود نگیرم » و این منافات ندارد که خدا رهبران بحق راگواه آفرینش خلق سازد ..

٦ـ از امام صادق (ع) که یکی از قریش برسولخدا (ص) عرضکرد بچه چیز از همه پیغمبران پیش افتادی بااینکه پس از همه مبعوث شدی و پایان آنهائی؟ فرمود: من نخستین کس بودم که به پروردگارم گرویدم و نخستین کس بودم که پاسخ دادم بخدا چون پیمان از پیمبران گرفت و آنانرا برخویش گواه ساخت که: آیانیستم من پروردگارشما ؟ گفتند، چرا ، من اول پیغمبر بودم که گفتم ، چرا واز همه دراقرار پیش افتادم.

٧ـ مفضل گوید بامام صادق (ع) گفتم: چگونه بودید آنگاه که شما دراظله میزیستید؟ فرمود ای مفضل نزد پروردگار خود بودیم نبود نزد او کسی جزما، دریك سایه سبزرنك؛ اوراتسبیح میگفتیم وتقدیس میکردیم و بیگانگی میستودیم وبزرگواری یاد مینمودیم، جز مانه فرشته مقربی بود و نه صاحب روحی تاآنکه برای او آفرینش همه چیز پیشآمد وآفرید هرچه راخواست چنانچه خواست از فرشته‌ها ودیگران وسپس علم آنرا بامداد.

۸ ـ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ، عَنْ سِنَانِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ: إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللهُ بِأَسْمَائِنَا إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ ـ ثَلَاثاً ـ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ـ ثَلَاثاً ـ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ـ ثَلَاثاً ـ

۹ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِاللهِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ، وَخَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ، الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَ أَجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَهُوَ النُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً، فَلَمْ يَزَالَا نُورَيْنِ، أَوَّلَيْنِ، إِذْ لَا شَيْءَ كُوِّنَ قَبْلَهُمَا، فَلَمْ يَزَالَا يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ فِي عَبْدِاللهِ وَأَبِي طَالِبٍ عليهما السلام.

۱۰ ـ اَلْحُسَيْنُ [عَنْ مُحَمَّدٍ] بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا جَابِرُ إِنَّ اللهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ عِتْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمَهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ، قُلْتُ: وَمَا الْأَشْبَاحُ؟ قَالَ: ظِلُّ النُّورِ أَبْدَانٌ

---

۸ ـ از امام صادق (ع) که میفرمود، براستی مانخستین خاندانیم که خدا نام مارا بلند کرد، براستی مطلب اینست که چون خدا آفرید آسمانها وزمین را بیك جارچی فرمان داد تاسه بارجارزد، گواهم که نیست شایسته پرستشی جزخدا ـ سه بار ـ گواهم که محمد رسولخدا است ـ سه بار ـ گواهم که علی (ع) امیرالمؤمنین است براستی ـ سه بار ـ .

۹ ـ ازامام صادق (ع)، فرمود، براستی خدا بود وهیچ نبود ، پس آفرید پدیدش و مکان را وآفرید نورالانوار را که ازآن هر نوری را آفرید و براو روانه کرد از نور خود که از آن همه نورها نورانی شوند و آن نوری بود که ازآن محمد و علیرا آفرید و همیشه این دو، نورهای نخستین بودند ، زیرا چیزی پیش از آنها پدید نشده بود، پس پیوسته روانه شدند، دو هستی پاك و پاکیزه در اصلاب پـاك (یگانه پرست) تا در دو پاك تر پاکان ، در عبدالله و ابی طالب (ع) از هم جدا شدند.

شرح ـ از مجلسی (ره) چون نورالانوار عبارت از محمد است (ص) و منظور از انـوار اوصیاء معصوم اویند و نور اوهمان قرآن است که بیان هرچیزی است ،درست باشد که گفته شود اوصیاء بوسیله قرآن پرتو یافتند..

۱۰ ـ از جابر بن یزید، گوید، امام باقر (ع) فرمود، ای جابر براستی که خدا نخست چیزی که آفرید، محمد(ص) را آفرید و خاندان رهبر و رهیاب او را و همه نمونه‌های روشنی بودند در برابر خدا ، گفتم؛ نمونه‌ها واشباح چیستند .فرمود : سایه نور، پیکره‌های درخشان بیروح و همه ازیکروح

نُورَانِيَّةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ وَكَانَ مُؤَيَّداً بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ رُوحُ الْقُدُسِ ، فِيهِ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ وَعِتْرَتُهُ وَلِذٰلِكَ خَلَفَهُمْ حُلَمَاءَ ، عُلَمَاءَ ، بَرَرَةً ، أَصْفِيَاءَ ، يَعْبُدُونَ اللهَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَالسُّجُودِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَيُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ وَيَحُجُّونَ وَيَصُومُونَ.

١١ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : كَانَ فِي رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ : لَمْ يَكُنْ لَهُ فَيْءٌ وَكَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرَّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لِطِيبِ عُرْفِهِ وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَلَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ

کمك میگرفتند که روح القدس است، باو وخاندانش بود که خدا پرستیده شد واز اینروخدا آنها را بردبار، دانشمند ، نیك و پاك آفرید ، خدا را بنماز و روزه وسجده و تسبیح وتهلیل میپرستیدند و نماز ها را میخواندند و حج میکردند و روزه میداشتند .

شرحـ از مجلسی (ره) اشباح جمع شبح است و آن نمونه دورنمای انسان وجزآنست ومقصود از آن یا کالبدهای مثالی است و منظور از بیروحی اینست که روح حیوانی نداشته یا منظور سلب مطلق روح مجرد ومادی است که جسم لطیف باشد تا درست آید ، زیرا تاروح بتن نپیوسته خودش موجودی جداست که از یکنظر روح است و از یك نظر کالبد، آنها کالبدهای نورانی بودند که روح دیگری بدانها پیوسته نبود.

بنابراین ظل النور یعنی سایه‌ای که خود نور است وممکنست اضافه درهرد وعبارت لامیه باشد یعنی ازنورخدا بودند واین معنای باریکی است وبروش حکماء نوررا دراین جا به عقل تفسیر کنند..

در معجزات پیغمبر (ص)

١١ـ از امام باقر (ع) فرمود ، در رسولخدا (ص) سه کرامت بود که در دیگری نبود :

١ـ برای او سایه نبود.

٢ ـ براهی نمی گذشت جزاینکه هر که پس از وی تادو روزیا سه روز ازآن راه می گذشت می دانست که پیغمبر از آن راه گذشته است برای بوی خوشیکه از او بجا میماند .

٣ ـ بهیچ سنك و درختی نمیگذشت جز آنکه برای آن حضرت سجده می کرد (تواضع می‌نمود) .

شرحـ از مجلسی (ره)ـ این معجزات مشهور آن حضرتست که خاص وعام روایت کردندو بی‌سایه بودنش یا برای این بوده که خدا نوری در گرداو میآفریده یا از نورتن اوبوده که به پرتو خورشید برابری میکرده چنانچه روایت کرده‌اند درشب تار ازاونوری میدرخشید، عایشه گفته شبی جامه رسولخدا را میدوختم وسوزن ازدستم افتاد وهرچه آنرا جستم نیافتم و رسولخدا وارد شد و سوزن درپرتو نور روی او هویدا گردید.. ومقصود ازسجود سنك ودرخت سجدهٔ احترامست نه سجده عبادت ، وادای آن بخم شدن آنها در برابر پیغمبر (ص) بوده .

١٢ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله انْتَهَى بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى مَكَانٍ فَخَلَّى عَنْهُ ، فَقَالَ لَهُ : يَا جَبْرَئِيلُ تُخَلِّينِي عَلَى هٰذِهِ الْحَالَةِ ؟ فَقَالَ : امْضِهْ فَوَاللهِ لَقَدْ وَطِئْتَ مَكَاناً مَاوَطِئَهُ بَشَرٌ وَ مَا مَشَى فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ .

١٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ :سَأَلَ أَبُوبَصِيرٍ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ :جُعِلْتُ فِدَاكَ كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟ فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ مَوْقِفاً فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ ! فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلَانَبِيٌّ ، إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي فَقَالَ : يَا جَبْرَئِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ : يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَارَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي ، فَقَالَ : اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ ، قَالَ : وَكَانَ كَمَاقَالَ اللهُ«قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ» فَقَالَ لَهُ أَبُوبَصِيرٍ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا قَابُ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ ؟ قَالَ : مَابَيْنَ سِيَتِهَا إِلَى رَأْسِهَا ، فَقَالَ : كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأْلَأُ يَخْفِقُ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْقَالَ : زَبَرْجَدٌ ، فَنَظَرَفِي مِثْلِ سَمِّ الْأِبْرَةِ إِلَى مَاشَاءَاللهُ مِنْ نُورِالْعَظَمَةِ ، فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : يَامُحَمَّدُ! قَالَ : لَبَّيْكَ رَبِّي قَالَ : مَنْ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ ؟ قَالَ : اللهُ أَعْلَمُ، قَالَ : عَلِيُّ بْن

درمعجزات پیغمبر(ص)

١٢ـ ازامام صادق فرمود، چون رسولخدا رابمعراج بردند، جبرئیل اورا بجائی رساند و ازاو دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود ایجبرئیل در اینحال مراتنها میگذاری ؟ در پاسخ گفت برو ، بخدا در جائی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آن جا راه نرفته است.

١٣ـ ازعلی‌بن أبیحمزه گوید درحضورمن أبوبصیراز امام صادق(ع) پرسشی کرد گفت ،قربانت چندبار رسولخدا (ص) رابمعراج بردند؟ فرمود: دوبار؛ جبرئیل اورا بپایگاهی بازداشت وعرضکرد، ایمحمد درجای خودباش، هرآینه بپایگاهی برآمدی که پیشاز تو نه فرشته‌ای و نه پیمبری بدان راه نیافته، براستی پروردگارت درنماز است، فرمود: ای جبرئیل چگونه نمازمی‌گذارد؟ عرضکرد: میفرماید : سبوح‌قدوس، منم پروردگار فرشته‌ها وروح، مهرم برخشمم پیش‌است، آنحضرت‌عرضکرد، بارخدایا عفوك‌عفوك، امام‌صادق(ع) فرمود پیغمبر چنانچه خدافرموده بمقام قاب‌قوسین اوادنی‌رسید (٩ـ النجم) أبوبصیر بآن‌حضرت عرضکرد، قربانت قاب قوسین‌اوادنی چیست؟

فرمود: از سردسته کمان تاسر آن، فرمود میان آنهاحجابی میدرخشید (و می‌لرزید وپائین و بالا می‌شد وموج میزد) بنظرم که فرمود زبرجد بود ، و پیغمبر از مانند سوراخ سوزنی‌نگریست و تا آنجاکه خدا میخواست پرتو بزرگواری حق را دریافت .

ـ خدای‌تبارك وتعالی فرمود، ایمحمد: عرضکرد
ـ لبیك‌پروردگارم فرمود:

أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُوعَبْدِ اللهِ عليه السلام لِأَبِي بَصِيرٍ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ! وَاللهِ مَاجَاءَتْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ عليه السلام مِنَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً.

ـ چه کسی بعداز تو برای امت (سرپرست وپیشوا است؟) عرضکرد:
ـ خدا، داناتر است خدافرمود:
ـ علی بن أبیطالب أمیرمؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان ـ أبوبصیر گفت : سپس امام صادق (ع) فرمود : ای أبا محمد بخدا ولایت علی (ع) از زمین نیامد بلکه زبانی از آسمان آمد.

شرحـ ازمجلسی ره، اینکه دراین حدیث معراج را دوبار دانسته منافات بادوایت صفاروصدوق (ره) ندارد که در بصائر و خصال از صباح مزنی ازامام صادق (ع) روایت کرده‌اند که پیغمبر (ص) را صدوبیست بار بآسمان بردند وهر باری نبود مگر آنکه خدا عزوجل وحی کرد در آن به پیغمبر درباره ولایت علی(ع) وائمه بیشتراز آنچه درباره فریضه‌ها وحی کردوسفارش نمود . زیرابچند وجه ممکنست این دومضمون را باهم جمع کرد وسازش داد .

١ـ دوبار درمکه بوده وباقی (١١٨) در مدینه.
٢ـ دوبار تاعرش بوده و باقی تاآسمان ،
٣ـ دوبار باطن بود وباقی باروح ـ وشاید این روشن‌تر باشد.
٤ـ دوبار معراجی بوده که از آن بامت گزارش داده وباقی محرمانه بوده و ماجرای آن فاش نشده.

«کماقال‌الله» یعنی درسوره النجم که‌میفرماید ٥ـ «باوآموخت شدیدالقوی»ـ صاحب نیروهای سخت ـ بیضاوی گفته مقصود فرشته‌ایست نیرومندازهر جهت‌وآن جبرئیل‌است.

٦ـ «تواندای است» یعنی خردمندی راد ودرست فهم «که استوارشد» یعنی بصورت واقعی خود که خدایش چنان آفریده برخاست ـ وگفته شده یعنی بنیروی خود برآنچه گماشته‌شد چیرگی کرد٧ـ «واو» یعنی جبرئیل «درکرانه‌ای هرچه بالاتر بود».

٨ـ «سپس نزدیك‌شد به پیغمبر پس سرازیرشد» ـتاباودرآویخت ـ این‌مجسم کردن وضع بالا بردن او است پیغمبر را . وگفته شده است مقصود اینست که جبرئیل از افق اعلی سرازیر شد تابه رسولخدا نزدیك گردید و بی آنکه ازجای خود بجنبد او را بالابرد (و بعبادت ساده از همانجا که بود دست انداخت وپیغمبررا بالابرد) و این‌بیان شدت نیروی‌اواست ، زیراتدلی همین‌معنی رامیدهد .

٩ـ «پس بود» جبرئیل نسبت بمحمد «بمانند قاب‌قوسین یانزدیکتر»ـ یعنی بلکه نزدیکتر ـ مجسم کردن اندازه پیوست اواست بمحمد(ص) وامکان گوش گرفتن آنحضرت وحی اوراکه میآورد برای ازمیان برداشتن دوری فاصله که‌مایه اشتباه‌است.

١٠ـ پس «وحی صادر کرد» جبرئیل «ببنده او» یعنی بنده‌خدا «آنچه راوحی آورده بود»یا مقصود اینست که بعداز این‌مقدمات «خدا وحی کرد ببنده خود آنچه‌را وحی کرد» وگفته‌اند همه این ضمیرها بخدا برمیگردد ومقصود از شدیدالقوی خداوند است چنانچه دروصف خودفرموده است (٥٨ الذاریات) اواست رزاق وصاحب نیروی‌محکم ـ و نزدیك شدن باو ازنظر بالابردن‌درجه‌اواست‌وتدلی

بوی کنایه‌ازجذب اواست بسراسرهستی اوبآستان قدس‌الهی انتهی،

جوهری گفته گویند میان‌آن دو قاب قوس‌فاصله است‌یعنی باندازه یك کمان- دراین‌حدیث آن را بفاصله میان سردسته کمان تاسر آن‌تفسیر کرده‌ومبهم‌است و منطبق بالفتیکه نقل‌شد نیست‌وشاید مقصود فاصله‌سر کمان تاوسط آن یادستگیره آن باشد.

مقصود ازحجاب پرده‌معنوی فاصل میان ممکن وواجبست که مانع ازوصول بکنه‌واجبست وآنچه راتواند شناخت باعتبار تناسب واستعداد اواست واین امکان چون پرده‌ای میان‌اووحق افتاده است که باتابش هرچه بیشتر نورحق درآن نتواند کنه ذات‌را دریابد وچون شعاع دیده‌ربا جلوه کند، چون برقی جهنده، واز آمیزش‌این‌پرتووجود واجب بسرحدامکان رنگی تیره برآید که‌بزبرجدنماید بمانند شیشه‌ای که درپشت آن نورباشد (شیشه معمولی که تار است) بطور خلاصه نقل شد ومجلسی پس ازشرح حدیث گوید:

یك فائده مهم:

بدانکه این دوخبر ازاخباری هستند که دلالت برمعراج پیغمبر دارند آیات دراین زمینه بسیار است واخبار ازطریق خاصه وعامه متواتر است وازامام صادق (ع) روایت شده که هر که چهار چیز رامنکر باشد شیعه مانیست:

۱- معراج
۲- سئوال وجواب درقبر.
۳- خلق بهشت ودوزخ.
٤- شفاعت

وازامام رضا(ع)است که‌هر که‌معراج‌رادروغ‌داند رسولخدا(ص)رادروغ گوشمرده‌وآیات واخبار دلالت دارند که آن‌حضرت بمسجد بیت‌المقدس عروج کرده و از آنجا بآسمان بالا رفته دریکشب با تن شریف خود و انکار اصل معراج یا تاویلش بمعراج روحانی یا خواب ناشی ازجهات زیر است:

۱- کمی‌مطالعه واطلاع ازآثار ائمه اطهار(ع).
۲- بی‌دینی وسستی عقیده وایمان.
۳- فریب‌خوردن ازوسوسه‌های فلسفه مآبان ومدعیان‌حکمت.

من گمان ندارم درهیچ یك از اصول مذهب این اندازه خبروارد باشد ونمیدانم سبب‌چیست که بعضی مدعی‌دانستن اصول دیگر مذهبند وآن را پذیرفته‌اند ودر این مقصداسنی در مانده‌اند و سزا است که بآنها گفت (۸۵- البقره) «آیا ببرخی ازکتاب ایمان دارید وببرخی کافرید ؟» و عذری که آورند ازنظر اینکه آسمان‌ها رخنه بردار نیستند نزد خردمندان پوچ است وآنچه دراین باره بدان تمسك کنند جزشبهات وهمیه‌نباشدبااینکه این‌شبهه‌هاتنها دلالت دارندبرعدم امکان رخنه‌درفلك محیط بهمه اجسام.وقول بمعراج مستلزم‌آن نیست واگر اینگونه شکوك وشبهات مانع قبول مدلول اخبار متواتره باشد رواست در همه آنچه ازضروریات دینست درمانده شد ومن بسیار درشگفتم از پاره‌ای متاخرین اصحاب خودمان که چرا درامثال این حقائق دچارسستی وکاستی شدند و باآنکه مخالفان مذهب بااخبار کم ونارسا وسستی ایمان رد آنرا رواندانسته و بتاویل آن رخصت نداده‌اند و آنان‌با

اینکه پیروائمه اطهارند وچند برابرمخالفان دراین موضوع اخبار درست دارند، پیرواندکی ازسفهاء مخالفان شده و بگفتار آنان در میان گفته شیعه دیندار چسبیده‌اند اعـاذنا الله و سائر المؤمنین من تسویلات المضلین.

سپس مرحوم‌مجلسی گفتار شارح‌مقاصد را درانبات معراج جسمانی نقل کرده وگوید امام‌رازی آنان درتفسیر خود برای اثبات معراج‌جسمانی مبالغه کرده‌ودلیلها آورده ازآن جمله اینست که،فلك اعظم ازاول شب تاپایان آن نزدیك نیم‌دوره طی میکند و در هندسه ثابتست که نسبت قطر دائره به محیط نسبت۱ است‌به $\frac{1}{7}$ ۳ و نسبت نیمقطر هم بنیم دائره چنین است وچون دریکشب‌حرکت بمقدار نیم‌دائره امکان پذیراست بمقدار نیم‌قطر که اززمین تاعرش باشد ممکن‌تر است و این برهانی است قاطع بر اینکه سیر ازمکه تا فراز عرش در ثلث شب ممکنست و امکان آن درتمام‌شب روشنتراست

و پس ازبیان مثل دیگر برای سرعت حرکت از نظر طلوع آفتاب . گوید اگراز نظرعقل بالارفتن تن‌مادی مستبعدآید پائین‌آمدن جسم‌لطیف چون جبرئیـل‌هم‌مستبعداست واگرآن‌را ممتنع دانیم طعن درنبوت همه پیغمبران‌زنیم وقول بثبوت معراج فرع عقیده بنبوت است و چون این‌سرعت حرکت در ذات خودممکنست درتن محمد (ص) هم‌ممتنع نباشدزیرا اجسام مانندهم باشند ونتیجه‌همه این‌مقدمات امکان‌معراجست نهایت‌اینکه تعجب‌داردواین تعجب‌مخصوص بمعراج‌نیست بلکه‌درهمه‌معجزاتست مثل‌اینکه عصاماری شود وهفتاد هزاربار ریسمان و چوب رابیلعد وباز عصا شود بهمان کوچکی که بود ومعجزات دیگرهم‌چنین‌است میماند دلیل‌بروقوع آن‌واهل‌تحقیق گفته‌اند دلیل‌بر آن‌قرآنست‌وخبر.

اما قرآن قول‌خدااست (۱ـ الاسراء) منزه‌باد آنکه شبانه بنده خودرا ازمسجدالحرام بمسجد اقصی بردـ و بنده اسم‌تن وروح باهمست وباید معراج بهمه‌تن وروح باشد واماخبر، حدیث‌مروی در صحاح‌است وآن مشهوراست ودلالت دارد بررفتن آنحضرت ازمکه تا بیت‌المقدس وسپس‌از آنجا تا آسمان‌هاـ بطورخلاصه بپایان‌رسیدپایان‌نقل ازمجلسی‌ره.

من‌می‌گویم ـ معراج در زمان گذشته وتا قرن نوزدهم که هنوز علوم‌جدید پدید نشده و بشر برشناسائی اجزاء ماده واعماق فضا بواقع‌بینی نپرداخته بود وتقلید ازهمان فلسفه گیج کوتاه‌ونارسای یونانیان میکرد بسیار مشکل وبلکه محال بنظر میرسید وبسیاری از فلاسفه اسلامی که دنبال افکار نادرست یونانیان رفته بودند دراین‌گونه مسائل درمانده بودند.

ودر معاصرین مرحوم‌مجلسی و دوران پیش از او فلسفه یونانی در محیط اسلامی‌نفوذ بسزائی داشته واساتیدی چون میرداماد وملاصدری بجاگذاشته بود واینان درموضوع معراج‌بدست و پا افتاده بودند وگویا گله وشکایت مجلسی ازاین طبقه‌باشد .

ولی امروزبسیاری ازمشکلات ازمیان برداشته شده‌است واین محال‌ممکن گردیده و بشر بـه اسراری ازاعماق فضا پی‌برده است وتامسافتی ازآن راکه ماوراء جوزمین است پیموده و دانسته که درکرات بالا هم وضع‌عناصر و هوا مشابه زمین است فقط‌عروج نیازبوسیله دارد واین‌وسیله‌ازطرف خدا دراختیار پیغمبر(ص) گذاشته‌شد.

آنچه درموضوع معراج پیغمبراسلام مورد توجه است همین توجه انسان‌است بفضا وزمینه‌سازی برای تسخیر کره‌های آسمانیـ معراج ازنظر فلسفه دینی یك‌سیر ارتقاءعمومی‌است که‌درزبان‌اسلام نمازرا برای هرفرد مؤمن معراج شمرده‌است **الصلوة معراج المؤمن** و هرفرد بشری‌که بمقـام

١٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : صِفْ لِي نَبِيَّ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ : كَانَ نَبِيُّ اللهِ صلى الله عليه وآله أَبْيَضَ مُشْرَبٍ حُمْرَةً ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ ، مَقْرُونَ الْحَاجِبَيْنِ ، شَثْنَ الْأَطْرَافِ كَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلَى بَرَاثِنِهِ عَظِيمَ مُشَاشَةِ الْمَنْكِبَيْنِ ، إِذَا الْتَفَتَ يَلْتَفِتُ جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ ، سُرْبَتُهُ سَائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّةِ الْمُصَفَّاةِ وَكَأَنَّ عُنُقَهُ إِلَى كَاهِلِهِ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ ، يَكَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْمَاءَ وَإِذَا مَشَى تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ يَنْزِلُ فِي صَبَبٍ ، لَمْ يُرَ مِثْلُ نَبِيِّ اللهِ صلى الله عليه وآله قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ صلى الله عليه وآله .

١٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ : إِنَّ اللهَ مَثَّلَ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَعَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ، فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ ، إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصْلَةً ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللهِ ! وَمَا هِيَ ؟ قَالَ : الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ

نبوت ورسالت رسد بناچار اورا معراجی باشد که رمز نهایت قرب او است بحضرت خداوندی و البته انبیاء ورسل در وضع معراج خود تفاوت داشته‌اند و آنچه مخصوص پیغمبر اسلام است موضوع فضا پیمائی و آسمان گردیست که بعنوان یك نمونه عالی سیر ارتقاء بشری در تعلیمات اسلام ابتکار شده است.

در شمائل جسمانی

١٤ ـ جابر گوید بامام باقر عرض کردم، پیغمبر خدارا برایم وصف کن، فرمود، پیغمبر خدا رنك سپید سرخ‌نمودی داشت، چشمانش سیاه ودرشت بود، ابروانش پیوسته بود، دستهای سطبری داشت و کف وانگشتانش محکم ودرخشان وطلائی بود، استخوان دوشانه‌اش بزرك بود، چون رو بکسی میکرد باهمه تن باو متوجه می‌شد ازبس خوش‌انس ومهربان بود (وچون بزرگان گوشه چشم وابرو بمردم تحویل نمیداد) یکرشته مو از گودی گلویش تانافش روئیده بود ونموداری بود درمیان یك صفحه‌سیم خام ونقره آب شده، گردن او تادو شانه چون ابریق نقره میدرخشید، بینی کشیده‌ای داشت که‌هنگام نوشیدن آب نزدیك بود آب‌را عقب‌زند، چون راه‌میرفت محکم گام برمیداشت که گویا به سرازیری فرود میآید، مانند پیغمبرخدا (ص) دیده نشدنه پیش‌از اوونه بعدازاو(ص).

اطلاعات عمیق پیغمبر

١٥ ـ ازامام صادق(ع) که فرمود، به‌راستی رسولخدا (ص) فرموده‌است خدامت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد ونام آن‌ها را بمن آموخت چنانچه نامها همه‌را بآدم(ع) آموخت ـ پرچمداران بمن گذر کردند ومن برای علی وشیعیانش آمرزشخواستم به‌راستی پروردگارم درباره شیعه‌علی(ع) بمن یك وعده داد ، عرض شد یا رسول‌الله آن چیست ؟ فرمود آمرزش برای هر کس از آن ها

وَأن لايُغادِرَ مِنْهُمْ صَغيرَةً وَلاكَبيرَةً وَلَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئاتُ حَسَناتٍ .

١٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهيمَ ، عَنْ أَبيهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبي عبدالله عليه السلام قالَ خَطَبَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله النّاسَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنىٰ قابِضاً عَلىٰ كَفِّهِ ثُمَّ قالَ : أَتَدْرُونَ أَيُّهَا النّاسُ ما في كَفّي ؟ قالُوا : اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقالَ : فيها أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشِّمالِ فَقالَ : أَيُّهَا النّاسُ أَتَدْرُونَ ما في كَفّي ؟ قالُوا : اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقالَ أَسْمَاءُ أَهْلِ النّارِ وَأَسْمَاءُ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ، ثُمَّ قالَ : حَكَمَ اللهُ وَعَدَلَ ، حَكَمَ اللهُ وَعَدَلَ ، فَرِيقٌ في الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ في السَّعيرِ .

که ایمان دارد و هیچ گناه صغیره و کبیرهٔ از آنها بجا نگذارد و از آن آنهااست که گناهان بحسنه تبدیل شوند.

شرحـ ازمجلسی (ره) ولهم تبدل السیئات ـ یعنی این مزیت مخصوص بشیعه است و آن یاعلاوه بر وعده است و یا تتمه همان وعده است و شاید اشاره باشد بقول خدا تعالی (٧٠ ـ الفرقان) جـز آنکه باز گردد و بگرود و کار شایسته کند ، آنان را خدا دیگر گون سازد بد کرداری هایشان را بخوش کرداری.

و مقصود اینست که دیگر گون کردن بد کرداری بخوش کرداری که در این آیه است ویژه شیـعه است زیرا عقیده به ولایت جزء ایمان است یا کار شایستـه همانست چنانچه در خبر رسیده است.

١٦ـ ازامام صادق (ع) که رسولخدا(ص) برای مردم سخن رانی کرد سپس دست راست خودرا با مشت گره فراز کرد وفرمود ایامردم میدانید درمیان مشت من چیست؟ گفتند خدا ورسولش داناترند خود فرمود درمیان آن نام شایستگان بهشت و نام پدرانشان و تبارشانست (نام فامیلی) تابه روز رستاخیز، سپس دست چپش را فراز کرد وفرمود ای مردم می‌دانید دراین مشت من چیست؟ گفتند خدا و فرستاده او داناترند، فرمود نام سزامندان دوزخ و نام پدران و تیره و تبارشان تاروز رستاخیز.

سپس فرمود، خداحکم کرده وداد گراست، خداحکم کرده وداد گراست (٧ـ الشوری) دسته‌ای دربهشت و دسته‌ای دردوزخ فروزان .

شرحـ ازمجلسی (ره) **اندرون** ـ این پرسش برای تشویق بگوش کردن جواب و کشف از اندازه فهم آن‌ها بوده و برخی گفته‌اند برای تعریف مقام خود بوده است که خدا باو چنین دانش عمیقی داده است.

فیهاأسماءاهل الجنه یعنی کتابی که درآن این نامها بوده یا کنایه ازعلم‌اواست بنام آنان تا بجائیکه مانند نوشته درمشت اواست یانامهٔ در دست اواست تااینکه میفرماید بمانند این روایت در احادیث مخالفان هم هست.

ترمذی ازعبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است که پیغمبر(ص) نزد مابیرون آمد و دو کتاب باخود داشت درباره آنکه دردست راستش بود فرمود: این کتابیست ازطرف پروردگار جهانیان و

١٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ غالِبٍ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام في خُطْبَةٍ لَهُ خاصَّةً يُذْكَرُفيها حالُ النَّبيِّ وَالْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَصِفاتُهُمْ، فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنا لِحِلْمِهِ وَأَناتِهِ وَعَطْفِهِ ماكانَ مِنْ عَظيمِ جُرْمِهِمْ وَقَبيحِ أَفْعالِهِم ، أَنِ انْتَجَبَ لَهُمْ أَحَبَّ أَنْبِيائِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ صلى الله عليه وآله في حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلِدُهُ وَفي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَحْتِدُهُ ، غَيْرَمَشُوبٍ حَسَبُهُ وَلامَمْزُوجٍ نَسَبُهُ وَلامَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ ، بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِياءُ في كُتُبِها وَنَطَقَتْ بِهِ الْعُلَماءُ بِنَعْتِها وَتَأَمَّلَتْهُ الْحُكَماءُ بِوَصْفِها ، مُهَذَّبٌ لايُدانى هاشِمِيٌّ لايُوازى ، أَبْطَحِيٌّ لايُسامى ، شيمَتُهُ الْحَياءُ وَطَبيعَتُهُ السَّخاءُ مَجْبُولٌ عَلىٰ أَوْقارِ النُّبُوَّةِ وَأَخْلاقِها ، مَطْبُوعٌ عَلىٰ أَوْصافِ الرِّسالَةِ وَأَحْلامِها إِلَى أَنِ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبابُ مَقاديرِ اللهِ إِلىٰ أَوْقاتِها وَجَرىٰ بِأَمْرِ اللهِ الْقَضاءُ فيهِ إِلىٰ نِهاياتِها ، أَدّاهُ مَحْتُومُ قَضاءِاللهِ إِلىٰ غاياتِها ،تُبَشِّرُبِهِ كُلُّ أُمَّةٍ مَنْ بَعْدَها وَيَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلىٰ أَبٍ مِنْ ظَهْرٍ إِلىٰ ظَهْرٍ ، لَمْ يَخْلِطْهُ في عُنْصُرِهِ سِفاحٌ وَلَمْ يُنَجِّسْهُ في وِلادَتِهِ نِكاحٌ ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ أَبيهِ عبدالله ، في خَيْرِ فِرْقَةٍ وَأَكْرَمِ سِبْطٍ وَأَمْنَعِ رَهْطٍ وَأَكْلَأِ حَمْلٍ وَ أَوْدَعِ حِجْرٍ ،اِصْطَفاهُ

درآنست نامهای اهل بهشت بانام پدر وقبیله آنها که حساب آنان بسته‌شده و در آن فزودن و کاستی نیست هرگزوردرباره آنکه دردست چپش بود فرمود این کتابیست از طرف پروردگار جهانیان، در آن نامهای دوزخیان است بانام پدر وقبیله آنها وحساب آنها بسته شده و در آنها فزایش و کاستی نیست هرگز و سپس آن‌ها را انداخت وفرمود ازاین امربندگان فراغت حاصل‌شده دسته‌ای‌دربهشتند ودسته‌ای در دوزخ فروزان.

خطبه جامع امام صادق«ع» درباره پیغمبر«ص»

۱۷ـ ازامام صادق(ع) در یك سخن‌رانی مخصوص خود درباره بیان حال پیغمبر وائمه‌وصفات شان (ع) مانع نشد پروردگار مارا برای بردباری و فرصت بخشی و مهری که دارد. جرم و زشت کرداری مردم از اینکه انتخاب کند برای آنان محبوبترین پیغمبران و ارجمندترین آنهارا نزد خودکه محمدبن عبدالله است (ص) او در جایگاه عزیزی متولد شده واز خاندان کریمی بر خواسته حسبش آمیخته نیست ونسبش آلوده نه.

درنزد دانشمندان صفات‌اومجهول‌نیست،پیمبران‌در کتب‌خودبدومژده دادند ودانشمندان‌دروصفش زبان گشادند وحکیمان در حالش اندیشه کردند، پاکزادیست بی‌نظیر هاشمی نسبی است بی همطراز بطحاء وطنی است بی‌همتا، سرشتش آزرم است ومنشش بخشش ، وقار وخلق پیغمبری خمیر مایه او است، رسالت و آرمان‌های آن نقش ستایشنامه او.تاآنگاه که اسباب تقدیرات خدا درباره اوبپایان رسیدند وقضای الهی درباره‌او جاری شد وامراو بنهایت‌رسید وقضای حتمی خدا اورا بسرانجام‌رسانید (از آغاز بشریت) هرامتی بامت آینده ازوجود او مژده میداد وهر پدری اورا ببدر آینده میسپرد واز پشتی بپشتی نقل مکان میکرد؛ دراصل وی زنا راه نیافت ودر زایش پی‌در پی اوپلیدی رخ نداد که‌ازآمیزش نامشروع باشد، ازدوران‌آدم ابوالبشر(ع) تاپدرش عبدالله، در بهترین دسته‌بود و ارجمند

اللهُ وَارْتَضاهُ وَاجْتَباهُ وَآتاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفاتِيحَهُ وَمِنَ الْحِكَمِ يَنابِيعَهُ ، اِبْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبادِ وَ رَبِيعاً لِلْبِلادِ وَأَنْزَلَ اللهُ إِلَيْهِ الْكِتابَ فِيهِ الْبَيانُ وَالتِّبْيانُ قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ، قَدْ بَيَّنَهُ لِلنّاسِ وَنَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَدِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ وَفَرائِضَ قَدْ أَوْجَبَها وَ حُدُودٍ حَدَّها لِلنّاسِ وَبَيَّنَها وَاُمُورٍ قَدْ كَشَفَها لِخَلْقِهِ وَأَعْلَنَها ، فِيها دَلالَةٌ إِلَى النَّجاةِ وَ مَعالِمُ تَدْعُو إِلى هُداهُ ، فَبَلَّغَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ما اُرْسِلَ بِهِ وَصَدَعَ بِما اُمِرَ وَ أَدّى ما حُمِلَ مِنْ أَثْقالِ النُّبُوَّةِ وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَ نَصَحَ لِاُمَّتِهِ وَ دَعاهُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ حَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ وَ دَلَّهُمْ عَلى سَبِيلِ الْهُدى ، بِمَناهِجَ وَ دَواعٍ ، أَسَّسَ لِلْعِبادِ أَساسَها وَمَنارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلامَها ، كَيْلا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَ كانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً .

ترین اسباط ووالاترین قبیله ومحفوظترین حمل و امانت دادترین دامن پرورش، خدایش برگزید و پسندید وانتخاب کرد وکلیدهای دانش راباو داد و سرچشمه‌های حکمت را بوی عطا کرد، اورابر انگیخت تارحمت بربندگان باشد وبهار برای جهان؛ باو قرآنی فرو فرستاد که درآن بیان وتوضیح کافی است قرآنی بزبان عربی برکنار از کجی تاشاید پرهیزکار شوند، آنرا برای مردم بیان کردو برنامه آنان ساخت بادانشی که آنرا منظم‌نمود وکیشی که توضیح داد و واجباتی که لازم دانست و حدود و مقرراتی که برای مردم وضع کرد و بیان نمودو اموری که برای مردم کشف کرد و اعلان کرد.

شرحـ دراینجا برنامه دین‌اسلام رادرپنج قسمت‌تشریح کرده‌است:

۱ـ **علم قدفصله** دانش مشروح وفهمیدنی راجع بعقائد حقه واصول ومبانی‌مذهبی.

۲ـ دیانت روشن و هویدا ـ از مقررات قانونی وحقوق مدنی و آنچه دراجرای عدالت‌لازمست مانند احکام قضاء واملاك وغیره.

۳ـ فرائض واجبه ـ از نماز و روزه و حج و سائر فروع دین که‌اجتماع اسلامی براساس‌آن تشکیل میشود.

٤ ـ حـدود و مقررات مجازات عمومی از نظر ارتکاب خلاف از جنحه و جنایت و مخالفت سایر قوانین.

۵ـ معلومات عمومی از تاریخ واطلاعات جوی وزمین شناسی وغیره.

دنباله حدیث۱۷ـ

برای رهنمائی بنجات و نشانه‌های دعوت بهدایت، رسولخدا آنچه‌را برای آن‌فرستاده‌شده تبلیغ کرد وآشکارا بیان کرد آنچه دستور داشت وبار نبوت‌را که بردوش داشت بمردم رسانید وبرای پروردگار خودشکیبائی کرد ودر راه او جهاد نمود وبرای‌امت خود خیرخواهی کرد و آنهارا به نجات دعوت کرد و بیادآوری تشویق نمود وبراه حق رهنمود بابرنامه‌ها وانگیزه هائی که بـرای بندگان بنیادنهاد و پی‌ریزی کرد وچراغ فروزان هدایتی که نشانه‌های آن‌را برافراشت تاآنکه‌پس ازاو گمراه نشوند وبآنان بسیارمهرورز و مهربان بود . (ج۲۸)

١٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ،عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ جَمٰاعَةٍ مِنْ أَصْحٰابِنٰا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلاٰلٍ، عَنْ اُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قٰالَ :حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاالْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام أَكٰانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَحْجُوجاً بِأَبِي طٰالِبٍ ؟ فَقٰالَ : لاٰوَلٰكِنَّهُ كٰانَ مُسْتَوْدَعاً لِلْوَصٰايٰا فَدَفَعَهٰا إِلَيْهِ صلى الله عليه وآله قٰالَ :قُلْتُ : فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصٰايٰا عَلىٰ أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ ؟ فَقٰالَ : لَوْكٰانَ مَحْجُوجاً بِمٰادَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ ، قٰالَ : فَقُلْتُ : فَمٰاكٰانَ حٰالُ أَبِي طٰالِبٍ ؟ قٰالَ: أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَبِمٰا جٰاءَ بِهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصٰايٰا وَمٰاتَ مِنْ يَوْمِهِ.

شرحـ ازمجلسی(ره) مناره بمعنی چراغگاهست که دراین جامقصوداز آن اوصیاءاست و برافراشتن اعلامش کنایه ازاقامه دلیل واضح است بر خلافت وامامت آنان.

درمقام معنوی ابوطالب«ع»

۱۸ـ درست بن ابی‌منصور بازگفت که ازابوالحسن اول (امام هفتم) پرسید: آیارسولخدا(ص) مأمور پیروی ازابوطالب بود وابوطالب ازطرف خدا براو حجت بود؟ فرمود: نه. ولی ابوطالب نگهدار ودائع نبوت بود ووصایا نزدوی سپرده بود وآنهارا بآن حضرت داد.

گوید گفتم وصایارا باوداد بحساب اینکه پیغمبر حجت براو بود؟ (بحساب اینکه او حجت برپیغمبر بودخ‌ل) فرمود اگرحجت براوبود وصیت‌را باو نمیداد. گفتم پس ابوطالب‌ازنظر کیش‌اسلام چه وضعی دارد ؟ فرمود به پیغمبر و هر چه آورده بود اقرار کرد و وصایا را به او داد و همان روز درگذشت.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ این‌خبر چندتوجیه دارد:

۱ـ آنچه بخاطرمن رسیده وبنظر من روشن‌تر است وآن اینست که مقصود ازسئوال اینست که ابوطالب حجت وامام بود بررسولخدا(ص)؟ امام‌جواب داد نه‌بعلت اینکه اوامانت نگهدار پیغمبر بود ووصایای سلف راباو داد نه‌اینکه خود باووصیت کرد و پیغمبررا خلیفه‌خود ساخت تاحجت براوباشد، اوچون امینی بود که‌امانت رابصاحبش رسانید سائل مقصود امام‌را نفهمید وگفت دادن وصایامستلزم اینست که حجت براو باشد وسئوال اول‌را تکرار کرد.

امام جوابداد که دادن‌وصیت‌بعنوان ردامانت‌مستلزم‌این‌معنی نیست بلکه‌منافی آنست وقوله «مات من‌یومه» یعنی‌روزدفع وصیت‌مرد نه‌روز اقراربنبوت (یاروز اقرار بنبوت‌خ‌ل) وشاید متعلق بهردوباشد ومقصود اقرارظاهری باشد که‌دیگران دانستند.

۲ـ سئوال ازاین باشد که پیغمبر درباره‌ابوطالب مسئولیتی دارد ودرهدایت‌او تقصیر کرده یانه امام جوابداد ابوطالب مؤمن‌مرد زیرا اوخود حامل وصایای‌سلف بود برای پیغمبر وچگونه بی ایمان بود، سائل گفت دراین صورت مسئولیت هردو بیشتر است زیرا با دلیل‌روشن ابی‌طالب‌مسلمان نشده امام فرمود مسلمان شد واز دنیا رفت.

۳ ـ بعضی افاضل در توضیح سئوال دوم گفته مقصود اینست که اگر ابوطالب حجت بر پیغمبر بود نباید وصایا را به او داده باشد و باید نزد خودش باشد.. پایان نقل ازمجلسی‌ره.

ولی آنچه‌بنظرمیرسداینست که مقصود ازجواب سئوال دوم اینست که اگرابوطالب‌پیرو پیغمبر

١٩ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ وَلَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللهِ ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لَا يَرَوْنَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ ، إِنَّ فِي اللهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَنَجَاةً مِنْ كُلِّ

بود و پیغمبر بر او حجت و امام بود نباید وصیت از دست او ببیغمبر برسد، زیرا نمیشود رعیت امام و حجت، حامل وصیت باو باشد و بنابراین تازمانیکه وصایارا به پیغمبر تسلیم نکرد درجزء رعایا و تابعین آنحضرت در نیامد و بتکلیف خود عمل میکرد و چون سائل ازجواب دوم فهمید که ابوطالب از نظر دینی در تابعین پیغمبر اسلام وارد نشده سئوال سوم راطرح کرد که دراین صورت ابوطالب از نظر مسلمانی چه وضعی دارد وخلاصه مسلمان ازدنیا رفته یانه ؟

امام جوابداد آری ابوطالب مسلمان ازدنیارفته ولی درمسلمانی ادامه زندگی نداده؛ زیرا همان روزیکه وصایا را ببیغمبر داده ورسماواردمسلمانی شده است ازدنیا رفته ونتیجه اینکه ابوطالب مسلمان وتابع پیغمبر مرده است ولی درمسلمانی زیست نکرده.

حاصل اینکه یکبار حال ابوطالب ازنظرمقررات اسلامی مورد بررسی واقع میشود که براساس اقرار علنی بشهادتین واجراء مقررات اسلامی ازنظر نمازوسائرفروع دین است، چون مسلمانی تشکیلاتی است که تابعیت آن باادای شهادتین محرزمیشود و ملیت آن با عمل بفروع دین معروفه، دراین صورت گفته می شود ابوطالب یك مسلمان سری ودرحال تقیه بوده است ولی تطبیق شرائط تقیه برحال ابوطالب مورد اشکال و بسیار پیچیده است،

ویکبار ازنظر مقام معنوی او که خود رتبه بیشتری داشته ودر حالی بوده که تبعیت اسمی از اسلام نداشته باین معنی که رتبه بالاتری ازمسلمانان معمولی دوران خودداشته مانند حضرت یحیی که مبشر بنبوت عیسی بود ولی خودش در آئین تورات زندگی میکرد وادای وظیفه الهیه می نمود، این حدیث درمقام اثبات چنین رتبه ایست برای ابوطالب ودر عین حال نمی توان گفت ابوطالب نامسلمان ازدنیا رفته است اینست که میفرماید همان روزی که تابعیت اسلام را پذیرفت از دنیا رفت و ما شرح مفصلی درباره مقام ابیطالب در مقدمه جلد دوم شرح و ترجمه خصال نوشتیم بآنجا رجوع شود.

تعزیت نامه خدا دروفات پیغمبر(ص)

۱۹ـ امام باقر(ع) فرمود: چون پیغمبر(ص) ازدنیا رفت خاندان محمد(ص) دراز ترین شب را گذراندند، تاآنجا که پنداشتند نه آسمانی است که برآنها سایه اندازد ونه زمینی که آنهارا بر دارد، زیرا رسولخدا درراه خداوند نزدیکان ودوران را خونخواه خود کرده بود (وبیم آن میرفت که همه بر خاندان او بشورند) در این میان که چنین بودند بناگاه کسی برآنها درآمد که اورا بچشم نمیدیدند و ولی سخنش را می شنیدند. او گفت درود برشما خاندان پیغمبر ورحمت وبرکات خدا، براستی در سایه نگهداری خداوند ازهر مصیبتی دلخوشی است و از هروسیله هلاکتی نجات فراهم است و آنچه از دست رفته جبران میشود.

هَلَكَةٍ وَدَرَكاً لِما فاتَ «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَما الْحَياةُ الدُّنْيا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ» إِنَّ اللهَ اخْتارَكُمْ وَفَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ وَجَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَاسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ وَأَوْرَثَكُمْ كِتابَهُ وَجَعَلَكُمْ تابُوتَ عِلْمِهِ وَعَصا عِزِّهِ وَضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ نُورِهِ وَعَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ وَآمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، فَتَعَزَّوْا بِعَزآءِ اللهِ، فَإِنَّ اللهَ لَمْ يَنْزَعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ وَلَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ وَاجْتَمَعَتِ الْفِرْقَةُ وَائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَأَنْتُمْ أَوْلِياؤُهُ، فَمَنْ تَوَلّاكُمْ فازَ وَمَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ، مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللهِ واجِبَةٌ فِي كِتابِهِ عَلى عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللهُ عَلى نَصْرِكُمْ إِذا يَشآءُ قَدِيرٌ فَاصْبِرُوا لِعَواقِبِ الْاُمُورِ، فَإِنَّها إِلَى اللهِ تَصِيرُ قَدْ قَبَّلَكُمُ اللهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً وَ اسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيآءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَدّى أَمانَتَهُ آتاهُ اللهُ صِدْقَهُ، فَأَنْتُمُ الْأَمانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ وَلَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْواجِبَةُ وَالطّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ وَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَقَدْ أَكْمَلَ لَكُمُ الدِّينَ وَبَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرُكْ لِجاهِلٍ حُجَّةً، فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَناسى فَعَلَى اللهِ حِسابُهُ وَاللهُ مِنْ وَرآءِ حَوائِجِكُمْ، وَأَسْتَوْدِعُكُمُ اللهَ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ.

(۱۸۵- آل‌عمران) هر نفس کشی مرك میچشد وهمانا مزدهای شما دریافت‌شود درروزرستاخیز وهر که از دوزخ بکنار افتد ودر بهشت درآید کامیاب شود وزندگی دنیا نباشد جز کالای‌فریب- به راستی‌خداشمارا برگزید وبرتری‌نهاد وخاندان‌پیغمبرخودساخت ودانشش رابشماسپرد وکتابش را به شما ارثداد،شمارا صندوق دانش خودساخت وعصای عزت‌خویش، وازنورخودبرای شمامثلی‌زد(اشاره بآیه‌نوراست که گذشت)شمارااز‌لغزش درپناه گرفت‌وازبرگشت‌ازدین آسوده‌نمود ،بتعزیت‌وسرسلامتی‌از طرف‌خدادلخوش دارید زیرا خدا مهرخود را از شما نبریده ونعمتش‌راازشما بازنگرفته، شمائید اهل خدا عزوجل آنان که بدان‌ها نعمت‌را تمام کرده و دسته‌ها را فراهم آورده و سخن رایکی کرده ، شمائید دوستان او،

هر که بشما پوید کامجواست و هر که حق شمارا بستم رباید‌نابوداست دوستی‌شما ازطرف خدا لازم‌شده درقرآن‌او بعهده بندگان‌مؤمنش، پس‌ازاین‌خدا هروقت‌خواهد بیاری‌شما تواناست برای‌انجام کارها شکیبا باشید که سرانجام آن‌ها بسوی خداست، خدا شمارا سپرده‌ای ازپیغمبر خود پذیرفته و شمارا بدوستان باایمانش سپرده درروی‌زمین، هر که امانت خدارا بپردازد ،خدا راستی‌او را پاداش دهد ، شمائید سپرده‌ای که بودیعه‌نهاده شده‌است واز آن شمااست دوستی لازم وطاعت واجب،رسول خدا جانداد درحالیکه دین را برای‌شما کامل کرد وراه بیرون شدن (از هرشبهه ومشکلیرا)برای‌شما روشن‌ساخت، و برای‌هیچ نادانی‌عذری وانگذاشت.

هر که نادانی کند یاخود را بنادانی زند یامنکر شود یا فراموش کند یا خودرا بفراموشی‌زند حسابش برخدا ست ، خدا پشتیبان نیازمندیهای شما است و من شما را بخدا می‌سپارم، درود بر شما .

فَسَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ، فَقَالَ : مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ،

٢٠ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ .

٢١ ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِاللهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَبْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : يَامُحَمَّدُ ! إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ عَلَى صُلْبٍ أَنْزَلَكَ وَبَطْنٍ حَمَلَكَ وَحِجْرٍ كَفَّلَكَ ، فَالصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَالْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ فَآمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ وَأَمَّا حِجْرٌ كَفَّلَكَ فَحِجْرُ أَبِي طَالِبٍ ـ وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ فَضَّالٍ ـ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ .

٢٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ . عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : يُحْشَرُ عَبْدُالْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً ، عَلَيْهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَيْبَةُ الْمُلُوكِ .

٢٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ

من ازامام باقر پرسیدم ، این سرسلامتی وتعزیت ازطرف چه کسی برای آن‌ها آمد؟فرمودازطرف خدا تبارك وتعالی.

٢٠ـ ازامام صادق(ع) فرمود: رسولخداچنان بود که هر گاه درشب تاریك دیدارمیشد تابشی ازاو بچشم‌میخورد که گویا ماه پاره‌ای بود.

درفضائل پدر ومادر وعم پیغمبر ابوطالب

٢١ـ امام صادق(ع) فرمود: جبرئیل برپیغمبر (ص) نازل‌شد وعرضکرد ای محمد خدایت‌درود میفرستد ومیفرماید براستی‌من‌حرام کردم دوزخرا برپشتی که‌تورافرود آورد وشکمی که‌تورا بآبستنی برداشت ودامانی که تورا پرورید پشت‌مقصود پشت‌پدرش عبدالله‌بن عبدالمطلب‌است وشکمی که‌اورا بآبستنی برداشت آمنه دختروهب است واما دامانیکه اورا پرورش داددامان ابیطالب‌است ـ ودرروایت ابن‌فضال ـ ودامن فاطمه‌بنت اسد .

درفضائل عبدالمطلب

٢٢ـ امام صادق «ع» فرمود : عبدالمطلب درروز قیامت خودیك امت‌محشور شود که‌رخساره پیغمبران‌دارد وهیبت ملوك (امت مردجامع‌خیرو دیانت راگویند)

٢٣ـ امام صادق (ع) فرمود عبدالمطلب نخست کسی است که معتقد بداء بود ودرقیامت امتی

وَاقِدٍ ، عَنْ مُقَرِّنٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عَبْدَالْمُطَّلِبِ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ

٢٤ ـ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، [وَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : يُبْعَثُ عَبْدُالْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحْدَهُ ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَسِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَذٰلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ ، قَالَ : وَكَانَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رُعَاتِهِ فِي إِبِلٍ قَدْنَدَّتْ لَهُ ، فَجَمَعَهَا فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَجَعَلَ يَقُولُ: « يَارَبِّ أَتُهْلِكُ آلَكَ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ مَا بَدَالَكَ » فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِالْإِبِلِ وَقَدْوَجَّهَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ طَرِيقٍ وَفِي كُلِّ شِعْبٍ فِي طَلَبِهِ وَجَعَلَ يَصِيحُ: «يَارَبِّ أَتُهْلِكُ آلَكَ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ مَا بَدَالَكَ» وَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ وَقَالَ : يَابُنَيَّ لَاوَجَّهْتُكَ بَعْدَ هٰذَا فِي شَيْءٍ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تُغْتَالَ فَتُقْتَلَ .

٢٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَمَّا أَنْ وَجَّهَ صَاحِبُ الْحَبَشَةِ بِالْخَيْلِ وَمَعَهُمْ

محشور شود تنها که خرمی ملوك دارد و رخساره پیمبران.

٢٤ـ امام صادق (ع) فرمود : عبدالمطلب امتی تنها محشور شود که بر او است خرمی ملوك و رخساره پیغمبران و این برای آن است که اول کس بود که بداء را قائل شد، فرمودعبدالمطلب رسولخدا رابسوی شبانهای خود فرستاد که شترها از جلوشان پراکنده شده بودندوتاآنها رافراهم ساخت دیرآمد نزد او، عبدالمطلب حلقهدر خانه کعبه راگرفت و میگفت پروردگارا آلخودرا هلاك میکنی؟ اگر بکنی یك موضوعی برایت رخداده است.

رسولخدا شترها را آورد در حالیکه عبدالمطلب بهر سو و هر دره و راهی بجستجوی او فرستاده بود و خود فریاد میزد پروردگارا آیا اهل خود را هلاك کنی اگر بکنی موضوعی برایت رخداده است و چون رسولخدا را دید او را گرفت و بوسید و گفت من دیگر هرگز توراپساز این بکاری نمیفرستم زیرا میترسم ربوده شوی و کشته گردی.

شرحـ از مجلسی ره ـ عبدالمطلب این جمله را از روی تعجب میگفت از انبیاء باوخبر نبوت پیغمبر و تسلط او بر شرق و غرب رسیده بود ولی متوجه شده بود که بداء ممکنست و شاید این اخبار در لوح محو و اثبات باشد..

داستان اصحاب فیل و اقدام عبدالمطلب

٢٥ـ امام صادق (ع) فرمود چون صاحب حبشه لشکریرابهمراه فیل فرستاد تا خانه کعبه را ویران کند درراه بیك گله شتراز عبدالمطلب بر خوردند و آنرا بردند خبربعبدالمطلب رسید و نزد صاحب حبشه آمد ، دربان نزد او رفت و گفت این عبدالمطلب بن هاشم است پرسید چه میخواهد ؟

الْفيلُ لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ ، مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِالْمُطَّلِبِ فَساقُوها ، فَبَلَغَ ذٰلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ فَأَتَى صاحِبَ الْحَبَشَةِ فَدَخَلَ الآذِنُ ، فَقالَ : هٰذا عَبْدُالْمُطَّلِبِ بْنُ هاشِمٍ قالَ : وَمايَشاءُ؟ قالَ التَّرْجُمانُ : جاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ ساقُوها يَسْأَلُكَ رَدَّها، فَقالَ مَلِكُ الْحَبَشَةِ لِأَصْحابِهِ : هٰذا رَئِيسُ قَوْمٍ وَزَعِيمُهُمْ،جِئْتُ إِلَى بَيْتِهِ الَّذي يَعْبُدُهُ لِأَهْدِمَهُ وَهُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلاقَ إِبِلِهِ ، أَمالَوْسَأَلَنِي الْإِمْساكَ عَنْ هَدْمِهِلَفَعَلْتُ، رُدُّوا عَلَيْهِ إِبِلَهُ ، فَقالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمانِهِ :ماقالَ لَكَ الْمَلِكُ ؟ فَأَخْبَرَهُ ، فَقالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَنارَبُّ الْإِبِلِ وَلِهٰذَا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ ، فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ وَانْصَرَفَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ ، فَمَرَّ بِالْفِيلِ فِيمُنْصَرَفِهِ ، فَقالَ لِلْفِيلِ : يامَحْمُودُ !فَحَرَّكَ الْفيلُ رَأْسَهُ ، فَقالَ لَهُ :أَتَدْرِي لِمَ جاؤُوابِكَ؟ فَقالَ الْفيلُ بِرَأْسِهِ : لا ، فَقالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ :جاؤُوابِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّكَ أَفَتَرَاكَ فاعِلٌ ذٰلِكَ ؟ فَقالَ بِرَأْسِهِ : لا ، فَانْصَرَفَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمّاأَصْبَحُوا غَدَوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ فَأَبَى وَامْتَنَعَ عَلَيْهِمْ ، فَقالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوالِيهِ عِنْدَ ذٰلِكَ : اَعْلِ الْجَبَلَ فَانْظُرْ تَرَى شَيْئاً ، فَقالَ : أَرَى سَواداً مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ ، فَقالَ لَهُ : يُصِيبُهُ بَصَرُكَ أَجْمَعَ ؟فَقالَ لَهُ : لا وَلَاأَوْشَكَ أَنْ يُصِيبَ ، فَلَمّا أَنْ قَرُبَ ، قالَ : هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَلاأَعْرِفُهُ يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي مِنْقارِهِ حَصاةً مِثْلَ حَصاةِ الْخَذَفِ أَوْ دُونَ حَصاةِ الْخَذَفِ، فَقالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ : وَرَبِّ عَبْدِالْمُطَّلِبِ مَاتُرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ ، حَتّى لَمّاصارَتْ

مترجم گفت دنبال شتران خود آمده که لشکر ما آنها را برده‌اند و از تودرخواست‌برگردانیدن آن‌ها را دارند.

ملك حبشه بياران خود گفت اين سرور وپيشواى مردمى است كه من‌آمده‌ام خانه اى كه معبد آن‌ها است ويران كنم و او از من خواهش ميكند شتران اورا رهاسازم!! اگر از من خواسته بود كه دست از ويران كردن خانه كعبه بردارم ميپذيرفتم ، شترانش را باو پس بدهيد عبدالمطلب از مترجمش پرسيد شاه بتو چه گفت؟ باو گزارش داد، عبدالمطلب گفت من خداوند شترم وآن خانه هم خداوندى دارد كه‌جلوش‌راميگيرد، شترانش را باو دادند و عبدالمطلب بخانه خود برگشت‌دربر گشت خود بفيل برخورد و باو گفت اى محمود، فيل سر را جنبانيد، باو گفت ميدانى تو را براى چه آوردند؛ فيل با سر اشاره كرد: نه، فرمود توراّ آوردند تا خانه پروردگارت را ويران كنى‌اين كار را ميكنى؟ باسر گفت، نه؛ عبدالمطلب بخانه‌اش برگشت صبحى آن فيل را آوردند كه درحرم درآورند سرباز زد و ازآنها اطاعت نكرد .

عبدالمطلب در اينوقت بيكى از بستگانش گفت برو بالاى كوه و بنگر تاچه مى بينى؟ گفت من يك سياهى از طرف دريا مى‌بينم، باو فرمود ديده تو بهمه آن ميرسد ؟گفت نه، و نزديكست كه برسد و چون نزديك آمد. ديده‌بان عبدالمطلب گفت پرنده بسياريست كه من آن را نمى‌شناسم‌وهر پرنده سنگى باندازه سنگى كه باپشت ناخن ميپرانند يا كوچكتر بمنقار دارد عبدالمطلب فرمود ، سوگند بپروردگار كعبه جز قوم حبشه را نخواهند، تاچون اين پرنده‌ها بالاى سرهمه آن لشكر

فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ أَجْمَعَ أَلْقَتِ الْحَصَاةَ فَوَقَعَتْ كُلُّ حَصَاةٍ عَلَى هَامَّةِ رَجُلٍ فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ فَقَتَلَتْهُ فَمَا انْفَلَتَ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُخْبِرُ النَّاسَ ، فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ أَلْقَتْ عَلَيْهِ حَصَاةً فَقَتَلَتْهُ .

٢٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ لَا يُفْرَشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ وَكَانَ لَهُ وُلْدٌ يَقُومُونَ عَلَى رَأْسِهِ فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ طِفْلٌ يَدْرِجُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى فَخِذَيْهِ ، فَأَهْوَى بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنَحِّيَهُ عَنْهُ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : دَعِ ابْنِي فَإِنَّ الْمَلَكَ قَدْ أَتَاهُ .

رسیدند سنك‌ریزه‌ها را انداختند و هرسنك ریزه بمغز سر مردی خورد و از دبرش بیرون شد و اورا کشت و از آنان جان بدر نبرد جز یك‌مرد که رفت وبمردم خود خبرداد و آن یکی هم‌چون بمردم خبرداد سنك‌ریزه‌ای براو افتاد واورا کشت.

شرح- مجلسی‌ره درشرح این‌حدیث دو قطعه شعر ازعبدالمطلب نقل کرده‌است:

خدایا ندارم امیدی بجز تو — جلو گیرشان از غرقگاه خود تو
بود دشمن کعبه خود دشمن تو — نگردند چیره بمکر و فن تو

☆☆☆

ایا مدعی خوب آمد بگوشم — هر آنچه تو گوئی من‌آن‌رانیوشم
بر این خانه پروردگاریست دافع — ز هر کس که آید بقصد فجایع
چه تبع بیاورد لشکر بسویش — هم از حمیر و ازتبا ر عمویش (آل‌ارم)
زقصد ستم گشت نابود جر هم — پس از طسم وازجشم‌ویاران‌سر گم
چنین است مزد ستمکار کعبه — که امر خدا نیست چون امر بنده
خدا را همه خانه زادیم دهری — ز دوران برهام ماه سپهری
خداجوی باشیم و درماست شیوه — رحم پروری و وفا بی کریوه
خدا را زما بوده پیوسته حجت — که دفع بلا کرده با او ز امت
بهر دور مار است طوری تقدم — بدینداری و در عجم نیز مردم
چه دوران رسد در فراز نهایت — ز ما راد مردی بر آید برأیت

بیارد کتابی بآیات روشن
احادیث‌هر امتی زان مبین

٢٦ـ امام صادق (ع) فرمود در سایه خانه کعبه برای عبدالمطلب بستری میگستردند، برای دیگری بستر گسترده نمیشد فرزندانی داشت که بالای سرش‌میایستادند و ازهجوم واردان بر او جلو گیری میکردند، رسولخدا (ص) که کودکی بود تاتی کرد تا آمد و برزانوی اونشست یکی از پسرها دست برداورا دور کند، عبدالمطلب گفت‌واگذار پسر عزیزم را که فرشته براونازل‌شده (فرشته اورا آورده خل ملك وسلطنت او رانصیب باشدخل)

شرح- از مجلسی (ره)- بنابر معنی اول که (فرشته براو نازل‌شده) اشاره است بدانچه در کتب‌خاصه وعامه وارداست که دردوران کودکی فرشته‌هاآمدند وسینه اورا شکافتند ودلش‌راشستشو

٢٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ، عَنْ إِبْرٰاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلّىٰ ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : لَمّا وُلِدَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَكَثَ أَيّاماً لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ ، فَأَلْقَاهُ أَبُوطَالِبٍ عَلىٰ ثَدْيِ نَفْسِهِ ، فَأَنْزَلَ اللهُ فِيهِ لَبَناً فَرَضَعَ مِنْهُ أَيّاماً حَتّىٰ وَقَعَ أَبُوطَالِبٍ عَلىٰ حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةَ فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا .

٢٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ،عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشٰامِ بْنِ سٰالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحٰابِ الْكَهْفِ، أَسَرُّوا الْإِيمٰانَ وَأَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتٰاهُمُ اللهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ .

٢٩ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحٰاقَ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ : قِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبٰا طَالِبٍ كٰانَ كٰافِراً ؟ فَقٰالَ : كَذَبُوا كَيْفَ يَكُونُ كٰافِراً وَهُوَ يَقُولُ ؟:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنّٰا وَجَدْنٰا مُحَمَّداً نَبِيّاً كَمُوسىٰ خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

کردند تاآنکه گوید علی(ع) درنهج‌البلاغه آنحضرت‌را چنین وصف کرده «هر آینه ازدورانی که ازشیربریده شد خدا بزرگترین فرشته را قرین‌او کرد تااورادرشب‌و روزبه‌راه مکارم‌بردواخلاق خوش دراو پرورد ـ بعقیده‌من آنحضرت ازروزیکه متولدشد پیغمبربود وباووحی میشد وبشریعت خود عمل میکرد وهمانا بعثت‌او بمردم درچهل سالگی‌بود ..

در فضائل ابوطالب

۲۷ـ امام صادق (ع) فرمود: چون پیغمبر(ص) متولدشد چند روز بی‌شیر بسربرد وابوطالب‌او را بپستان خودافکند وخدا بدان شیری فرستاد واز آن‌چند روزی نوشید تاابوطالب حلیمه سعدیه را دریافت وآنحضرت‌را بوی‌تسلیم کرد.

در ایمان ابوطالب

۲۸ـ امام صادق (ع) فرمود: مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که‌ایمان‌را نهان کردندو شرک‌را عیان داشتند وخدا دوبار بآنها مزد داد.

۲۹ـ اسحاق‌بن جعفر از پدرش امام صادق (ع) گوید بآنحضرت عرض‌شد، آنها پندارند که ابوطالب کافربوده‌است .فرمود، دروغ میگویند، چگونه کافربوده بااینکه میگوید:

آیا میدانیدشما که ما ☆ دریافتیم‌محمدراهلا

پیغمبری‌چنان که بودموسی☆ نوشته‌درسر کتابها

وَفي حَدِيثٍ آخَرَ : كَيْفَ يَكُونُ أَبُوطَالِبٍ كَافِراً وَهُوَ يَقُولُ ؟:

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لا مُكَذَّبٌ ... لَدَيْنَا وَلا يُعْنَا بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ

وَ أَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ... ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

٣٠ – عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدُدٌ فَأَلْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلَا نَاقَةٍ فَمَلَؤُوا ثِيَابَهُ بِهَا ، فَدَخَلَهُ مِنْ ذٰلِكَ مَاشَاءَاللهُ فَذَهَبَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ : يَاعَمِّ كَيْفَ تَرَى حَسَبِي فِيكُمْ ؟ فَقَالَ لَهُ : وَ مَاذَاكَ يَا أَخِي ؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْزَةَ وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ قَالَ لِحَمْزَةَ : خُذِالسَّلَا ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَالنَّبِيُّ مَعَهُ فَأَتَى قُرَيْشاً وَهُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِحَمْزَةَ : أَمِرَّ السَّلَا عَلَى سِبَالِهِمْ فَفَعَلَ ذٰلِكَ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ ، ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُوطَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ! هٰذَا

درحدیث دیگراست که چگونه ابوطالب کافر بودومیگفت:

دانسته‌اند همه بیقین، فـرزند ما بدروغ ... منسوب نیست دربر ما، بیهوده را نسزد

ابراز رخش طلبد باران که هست سپیـد ... باشد پنـاه یتیم ، عصمت بیـوه دهـد

شرح– ازمجلسی (ره) وصف‌اوبسپیدی کنایه ازیمن وسعادتست واشاره است بنوریکه درروی آنحضرت بود **ابراز رخش باران طلبد**– یعنی بآبروئی که نزد خدادارد وگویا اشاره‌باشد بآنچه شهرستانی درکتاب ملل ونحل خود آورده است دربیان نظرمحصلین عرب دربیان‌حال عبدالمطلب گوید ازآنچه دلیلست براینکه‌رسالت پیغمبروشرف نبوت اورا میدانسته اینست که مردم مکه گرفتار خشکسالی سختی‌شدند وسالها ابر برآنها نبارید.

عبدالمطلب بفرزندش ابوطالب دستورداد مصطفی راکه شیرخواره‌ودرقنداق بود حاضر کردو اورا سردست گرفت و برابر کعبه ایستاد و بآسمانش انداخت وگفت پروردگارا بحق این پسرك بـاباران کامل ودنباله‌دار وسیل‌آسائی بده، ساعتی‌نشد که ابر آسمان را پوشید وبارید تا بجائیکه درباره مسجدنگران شدند وابوطالب این‌شعر رادروصف پیغمبرسرود.

۳۰– امام صادق (ع) فرمود: دراین میان که‌پیغمبر (ص) در مسجدالحرام بود و جامه هـای نوی دربرداشت مشرکین براو بچه‌دان ماده شتری افکندند وجامه اورا سراسر آلوده کردند ، از این بدکرداری تاخدا میخواست دل‌آزرده شد ونزد ابوطالب رفت وباو فرمود: ای‌عمو حسب من در میان شماهاشمیان چگونه است؟

فرمود برادرزاده‌ام مگرچه شده؟ مطلب‌را باوگزارش داد، ابوطالب حمزه‌را خواست وشمشیر برداشت وآن بچه‌دان شتررا بحمزه داد وبهمراه پیغمبر روبدان مردم‌نهاد ونزد قریش آمدکه گرد کعبه بودند، چون اورا دیدند از چهره‌اش بدی‌را دانستند. سپس بحمزه فرمود این بچه‌دان شتررا به سبیل همه‌بکش وحمزه چنان‌کرد تاهمه رابیایان رساند. سپس روبپیغمبر (ص) نمود وگفت‌ای برادر

حَسَبُكَ فِينا .

٣١ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ ،عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ،عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : لَمَّا تُوُفِّيَ أَبُوطَالِبٍ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَالَ : يَامُحَمَّدُ! اخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ ، فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ؛ وَثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم ،فَخَرَجَ هَارِباً حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ الْحَجُونُ فَصَارَ إِلَيْهِ .

٣٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ أَبَاطَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ ، قَالَ بِكُلِّ لِسَانٍ .

٣٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِ اللهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَبِيهِمَا ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : أَسْلَمَ أَبُوطَالِبٍ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ وَعَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثاً وَسِتِّينَ .

زاده‌ام اینست حسب و آبروی تو درمیان ما بنی‌هاشم .

٣١ ـ امام صادق (ع) فرمود : چون ابوطالب در گذشت جبرئیل بر رسولخدا (ص) فرود آمد و باو گفت ای محمد (ص) از مکه بیرون شو زیرا در آن یاوری نداری و قریش به پیغمبر شوریدند و آن حضرت گریخت تا بکوهی رسید که آن را حجون می نامیدند و بدان کوه پناهنده شد .

٣٢ ـ امام صادق «ع» فرمود ـ به راستی ابوطالب اسلام آورد به حساب جمل ، فرمود : یعنی بهر زبان .

٣٣ ـ فرمود : ابوطالب اسلام آورد به حساب جمل و بدستش عدد شصت و سه را متشکل کرد .

شرح ـ از مجلسی(ره) حساب جمل بجیم مضمومه ومیم مفتوحه یعنی حساب ابجد (حساب ابجدیك شماره معروف حروفیست منظم از آحاد وعشرات ومآت باین ترتیب:

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
ی	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
١٠	٢٠	٣٠	٤٠	٥٠	٦٠	٧٠	٨٠	٩٠
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
١٠٠	٢٠٠	٣٠٠	٤٠٠	٥٠٠	٦٠٠	٧٠٠	٨٠٠	٩٠٠	١٠٠٠

این حساب ابجد ورمز حروف برای شماره‌ها از دوران بسیار قدیم حسابی معمول و مورد توجه بوده است ودر ترتیب تنظیم حروف ورمز بودن هر حرفی برای شماره معینی روشهای بسیاری وضع شده است که پایه ومایه علم عمیق و اسرار آمیز اعداد است و برای خود طریقهٔ ابجدی هم از نظر رمز بندی حروف

نسبت بشماره‌ها روش‌های متعددی‌است که معمول‌تر ازهمه‌همین روشی‌است که ثبت‌شد و باین‌طریق‌حروف ابجد رمز کاملی‌است برای مراتب اعداد وتا هرجا بالارویم می‌توانیم ازحروف برای‌رمزعدد استفاده کنیم واین طریقه شماره گذاری با حروف نزد منجمین و زیچشناسان بسیار معمول بوده‌است وارقام خوددراچه‌در کتب‌زیچ وچه درتقویم‌های‌عربی باحروف ثبت میکرده‌اند.

ازاحادیث اسلام ابیطالب معلوم‌میشود حساب بحروف وروش معمول ابجدی در جزیرةالعرب و در میان این مردم بی‌سواد وامی هم وارد شده و بدان آشنا بودند وچون عربهای جاهلیت وخصوص مردم مکه وقریش از راه بازرگانی با ایران و شام وحبشه ومصر مربوط بودند و ازراه مذهبی‌و نژادی هم با یهود و نصاری مربوط ومخلوط بودند، بناچار این روش حساب حروفیرا از این ملت های حسابگر و درس خوانده آموخته بودند و میدانستند گرچه خواندن ونوشتن نمی‌توانستند)

برگشت به **شرح**- مجلسی (ره)- برای شرح حدیث اسلام ابی طالب بحساب جمل- وجوهی ذکر شده است.

۱-صدوق درمعانی‌الاخبارازمحمدبن مظفرازمحمدبن‌احمد داودی ازپدرش باز گفته که من نزدابی القاسم‌حسین‌بن‌روح‌بودم مردی‌معنی این‌خبررا ازاوپرسید که «عباس‌بپیغمبر گفت عمویت‌ابوطالب اسلام آورد بحساب‌جمل وبدست خود ۶۳ متشکل کرد» در پاسخش گفت مقصود اواظهار عقیده‌بوده‌است که **اله، احد، جواد**- معبود، یگانه، بخشنده- تفسیرش اینست که ا ۱+ ل ۳۰+ ه ۵+ ا ۱+ ح ۸+د ۴+ج ۳+و ۶+ ا ۱+د ۴= با۶۳.

این تفسیررا یکی ازافاضل عصرسابق بعیددانسته و بدان اعتراض کرده ولی‌این‌اعتراض‌مخالف ادب ومقام نائب خاص امام قائم (ع) است.

۲- مقصود ازاین حدیث بیان‌وضع وجست ابوطالب بوده است درحال ادای شهادتین - یعنی ابوطالب در حال ادای‌شهادتین چهارانگشت دست‌خودرا خوابانید وباانگشت سبابه مردانه‌اشاره کرد وکلمه شهادت را ادا کرد و اینشکل از دست در عرف عرب نشانه شماره ۶۳بوده است و مقصود از حساب جمل حساب عقوداست.

وروایت ابن‌شهرآشوب مؤید آنست که در مناقب خود از حسن در ضمن خبری طولانی روایت کرده که چون مرك ابوطالب دررسید پیغمبر راطلبید و گریست و گفت ای محمد من از دنیا میروم و غمی جزغم تونداردم تا اینکه گوید پیغمبرفرمود عموجانم تو ازآزار دشمنان برمن غمداری و از کیفر پروردگارم برخودت غم‌نداری؟ گفت ای‌محمدمرادعوت کردی وتوامین هستی وباانگشت‌خود ۶۳را متشکل کرد، انگشت کوچك ودیگری که پهلوی آنست بست و ابهام را برانگشت‌میانه گره کرد و بانگشت شهادت اشاره کرد ومی گفت **لااله‌الاالله- محمدرسول‌الله** علی برخاست و گفت **الله‌اکبر**، بدانکه ترابه‌راستی برای‌نبوت مبعوث کرده‌شفاعت راشامل‌حال عمویت کرد واورابوسیله تو رهنمائی نمود پس جعفر برخواست (رو بپدر کرد) و گفت هرآینه تو در بهشت آقای مـا شدی چنانچه دردنیا آقای برما بودی وچون ابوطالب درگذشت این آیه نازلشد (۵۶-العنکبـوت) ای بندگانم که گرویدید به‌راستی زمین‌من پهناوراست، پس مرا بپرستید.

۳- بااین عدد اشاره بدوکلمه «لا والا» کرده که‌حروف‌آنها ۶۳ است زیرا پایه توحید بر نفی و اثبات است.

٣٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ الْغَنَوِيِّ، عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ الْحَنْظَلِيِّ قَالَ : رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ وَرَكِبَ بَغْلَةَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله [ثُمَّ] قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللهُ، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُوأَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ : بَلَىٰ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنَا فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَنَغِيبُ ، فَقَالَ : إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللهُ سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَاحِدٌ ، فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللهُ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

٤ـ مقصود ابوطالب و هم امام صادق دستور تقیه و نهان کردن اسلام ابوطالب بوده‌و مقصود از٦٣ سج است که بمعنی‌نهان کن باشد وعدد آن بحساب‌ابجد ٦٣ میشود.

٥ـ مقصود اینست که ابوطالب به٦٣ زبان اظهار ایمان کرده‌است..

٦ـ مقصود امام از بیان ٦٣ اشاره بعمرابوطالبست درموقعیکه ایمان‌آورد.

٧ـ مقصود اینست که ابوطالب ٦٣قصیده درمدح پیغمبر گفته که‌هر کدام دلیل قاطع بر ایمان اواست ـ این‌را یکی‌از افاضل گفته.

فائده ـ چون در ضمن حل‌حدیث نامی از حساب عقود یعنی حساب باانگشتان برده‌شد و حل بسیاری از اخبار نیاز بدانستن آندارد من خواستم آن را دراینجا بیان‌کنم بدانکه قدماء (انگشتان را بجای چرتك امروزی برای سرعت درعمل محاسبه بکار می‌بردند) بهیجده صورت متشکله از ٥ انگشت دست راست تا شماره ٩٩ را اداء میکردند و١٨ صورت متشکله مشابه آنها از دست‌چپ از شماره١٠٠ تا٩٠٠٠ را اداء میکردند و صورت مجموعی هم برای رمز١٠٠٠٠ داشتند وبااین وضع از١ تا١٠ هزاررا بسرعت شماره میدادند وسپس هر یك ازاین اشکال عددی‌را بیان‌کرده است‌هر که خواهد بدان رجوع کند.

من گویم حل‌بعضی اشعار و ادبیات هم بدانستن این عقود نیاز منـد است چون شعر معروف فردوسی :

کف جود محمود والاتبار نه اندر نه آمدسه اندرچهار

که ظاهراً آن‌را ازشعری گرفته‌است که درکامل‌مبرد بزبان عربی وارداست،

٣٤ـ ازاصبغ بن‌نباته حنظلی گوید أمیرالمومنین را روز فتح‌بصره دیدم براستر رسولخدا(ص) سوارشد وسپس فرمود ای‌مردم شما را آگاه نکنم ازبهترین مردم در روزیکه خداهمه راگردآورد ابوایوب انصاری نزد اوبرخاست و گفت چرا یاأمیرالمؤمنین برای ماباز گو شماحاضر بودی‌وماغائب میشدیم ، فرمود براستی بهترین مردم روزیکه خدا همه را گرد آورد هفت کسند از فـرزندان عبدالمطلب که فضل آنان را جز کافر منکر نباشد و آن را جز روگردان از حق نادیده نگـیرد عمار بن یاسر رحمه الله بـر خواست و گفت یا امیرالمؤمنین نام آن هارا ببر تا ما آن هـا را بـه شناسیم ـ فرمود:

سَمِّهِمْ لَنا لنَعْرِفَهُمْ فَقالَ : إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعَهُمُ اللهُ الرُّسُلُ وَ إِنَّ أَفْضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وسلم وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّها وَصِيُّ نَبِيِّها ، حَتّى يُدْرِكَهُ نَبِيٌّ ، أَلا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِياءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلامُ ، أَلا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِياءِ الشُّهَداءُ ، أَلا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَداءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِيطالِبٍ ، لَهُ جَناحانِ خَضِيبانِ يَطِيرُ بِهِما فِي الْجَنَّةِ ، لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ جَناحانِ غَيْرُهُ ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللهُ بِهِ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله وسلم وَ شَرَّفَهُ وَالسِّبْطانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ عليهم السلام ، يَجْعَلُهُ اللهُ مَنْ شاءَ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الْآيَةَ «وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفىٰ بِاللهِ عَلِيماً »

٣٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمانِ ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصارِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ كانَتِ الصَّلاةُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم؟ قالَ لَمّا غَسَّلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كَفَّنَهُ سَجّاهُ ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً فَدارُوا حَوْلَهُ ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي وَسَطِهِمْ فَقالَ : «إِنَّ اللهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

١ـ براستی بهترین مردم روزی که خدا آنان را گردآورد رسولان باشند و افضل رسولان محمد است(ص).

٢ـ برتران هرامتی پس‌از پیغمبرشان وصی پیغمبر آنها است تاآنکه پیغمبری دنبال او آیدهلا بهترین اوصیاء وصی‌محمد باشد(ع).

٣و٤ـ هلا افضل خلق پس از اوصیاء شهدایند هلا افضل شهداء حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابیطالبند که او را دو بال تازه باشد که با آنها در بهشت پرواز کند باحدی از این امت جز او دو بال داده نشده است و این چیزیست که خدا بدان محمد را ارجمند داشته‌وشرافت‌بخشیده.

٥و٦و٧ـ دو سبط که حسن و حسین باشند و مهدی (ع) که خدا هر کدام از ما خاندان را خواهد او را مهدی سازد ، سپس این آیه را خواند (٦٩ ـ النساء) هر که فرمانبرداز خدا و رسول، آنان با کسانی باشند که خدا بدان ها نعمت داده ازپیغمبران و صدیقان و شهیدان ونیکان وآنان چه‌خوب رفیقانی باشند، (٧٠) اینست فضل خدا وبس است که خدا دانا است .

کیفیت تجهیز پیغمبر «ص»

٣٥ـ ابی‌مریم انصاری گوید بامام باقر (ع) گفتم چگونه نماز برجنازه پیغمبر (ص) برگزار شد؟ فرمود چون امیرالمؤمنین اورا غسل داد و کفن کرد، روپوشی براو افکند و١٠ کس رااجازه ورود دادند وگردش حلقه زدند و علی(ع) دروسط آنهاایستاد وگفت.

«ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً » و

صَلّوُا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمايَقُولُ حَتّٰى صَلّٰى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَهْلُ الْعَوالِي

٣٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِي الْمَغْرا، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام : يا عَلِيُّ ادْفِنّي في هٰذَا الْمَكانِ وَارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصابِعَ وَرَشَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمٰاءِ .

٣٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : أَتَى الْعَبّاسُ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقالَ : يٰاعَلِيُّ إِنَّ النّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا

آن مردم هم چنان می گفتند ، بهمین روش تمام مردم مدینه و عوالی حومه آن بر آنحضرت نماز خواندند.

شرح ـ از مجلسی (ره) ظاهر خبر اینست که نماز بر آنحضرت بهمین ذکر آیه انجام شده و تکبیرودعای دیگری نداشته وبدووجه تأویل شده:

۱ـ اینکه این آیه را پیش‌از نماز می‌خواندند.

۲ـ اینکه بعدازهرتکبیر میخواندند.

ولی هردو بعید از بیان خبر است.

یکی از افاضل خبر را چنین معنی کرده که ۱۰ نفر اولیه از خویشان نزدیك وبنی‌هاشم‌بزدند که برای بازدید جنازه آمدند و سپس با علی (ع) بیرون شدند و علی بعداز آن و پیش‌از نماز برای آمادگی آیه را بنشهائی خوانده و سائر مردم میخواندند نماز را چنانچه بر جنازه های دیگر می خواندند و نماز بر آن حضرت فرادی ادا شده و علی «ع» با هر دسته‌ای نماز را تکرار کرده است.

من می گویم آنچه برایم روشنتر است اینست که‌امیرالمؤمنین با سائر معصومین وخواص‌فرشته ها و خواص اصحابش نماز میت را بر آنحضرت خواند و این نماز عمومی برای تقیه ومصلحت بوده و بمنظور اینکه مخالفان در آن تقدم نجویند و آن را مدرك غصب خلافت نکنند چنانچه امامت بر نماز از راه تقلب در زندگی آنحضرت مدرك خود کردند،

چنانچه طبرسی‌در احتجاج از سلیم‌بن قیس‌هلالی از سلمان فارسی(ره) روایت کرده که چون امیرالمؤمنین (ع) پیغمبر را غسل‌داد و کفن کرد مرا باابادر و مقداد و فاطمه وحسن وحسین (ع)سر جنازه برد و خود جلو ایستاد و ما دنبالش صف بستیم و بر آنحضرت نماز خواند وعایشه هم درون حجره‌بود نفهمید وجبرئیل‌چشمش‌رابست سپس‌ده‌ده ازمهاجرین‌وانصاررا وارد کرد براونمازخواندند ورفتند تاهمه براو نماز خواندند..

۳۶ـ امام باقر (ع) فرمود که‌پیغمبر (ص) بعلی فرمود ای علی، مرا در اینجا بخاك سپار و قبر مرا حبارانگشت بلندکن و برآن آب بپاش.

۳۷ـ امام صادق (ع) فرمود: عباس نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت‌ای علی مردم جمعشدند

أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللهِ ﷺ فِي بَقِيعِ الْمُصَلَّى وَ أَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى النَّاسِ فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ إِمَامٌ حَيّاً وَمَيِّتاً وَقَالَ: إِنِّي أُدْفَنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبَضُ فِيهَا ، ثُمَّ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشَرَةً عَشَرَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ .

٣٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوْجاً فَوْجاً ، قَالَ : وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ وَسَلَامَتِهِ: إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ اللهِ لِي: «إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» .

٣٩ ـ بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام : مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللهِ ؟ فَقَالَ : إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْآمِنَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ

که پیغمبر (ص) را در بقیع مصلی (آنجا که رسولخدا (ص) نمازهای عید رامیخواندند) دفن کنند و یکی از آنها در نماز براو امامت کند.

امیرالمؤمنین (ع) نزد مردم آمد، وفرمود: ای مردم، رسولخدا خودش در زندگی ومرك امام است و خودش هم فرموده من در همان بقعهٔ بخاك روم که در آنجا جان دهم و خود آنحضرت بردر ایستاد و بر او نماز گذارد، سپس دستور داد، ده ده بر او نماز خواندند و بیرون رفتند.

۳۸ـ امام باقر (ع) فرمود چون پیغمبر(ص) وفات کرد، فرشتهها ومهاجر و انصار فوج فوج براو نماز خواندند، فرمود امیرالمؤمنین (ع) فرمود از رسولخدا (ص) در حال تندرستی و سلامتش شنیدم میفرمود این آیه برای دستور نماز بر من (صلوات بر من خ ل) پس از مردنم ، نازل شده است « ان‌الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً » (٥٦ـ الاحزاب).

۳۹ـ داودبن کثیر رقی گوید بامام صادق (ع) گفتم: درود بر رسولخدا (ص) چهمعنی دارد ؟ در پاسخ فرمود: بهراستی چونخدا تبارك وتعالی پیغمبر خوددرا با وصی او ودخترش وپسرش وهمه ائمه آفرید و شیعیان آنها را هم آفرید، از آنها پیمان گرفت واینکه باید شکیبا باشندودر برابر دشمنان ایستادگی کنند و مرزداری نمایند و اینکه پرهیزکار باشند نسبت بخدا و بآنها وعده داد که سرزمین پر برکت را با حرم امن بهآنها تسلیم کند و بیت المعمور را برای آنها فرود آورد وسقف افراشته را برای آنها عیان کند و آنها راازدشمنان آسودهسازد و برایآنها پدید کندزمینرا

مَا فِيهَا لَهُمْ، لَاشِيَةَ فِيهَا ـ قَالَ: لَاخُصُومَةَ فِيهَا ـ لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ ؛ وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللهِ ، لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَافِيهِ .

٤٠ ـ اِبْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ، وَخَلِيلِكَ وَنَجِيِّكَ ، الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ .

☆(بَابُ)☆

النَّهْيِ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِيبِ قَالَ : كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَسَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ وَ الْفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ وَ يَنْزِلُونَ وَ

که بجای این زمین گذارد باصلح وسلامتی وسالم دارد آنچه در آنست برای آنها، هیچ لکه سیاهی در آن نباشد. فرمود: یعنی ستیزه‌ای از دشمن در آن نماند و اینکه در آن باشد هرچه را بخواهند و دوست دارند و رسول خدا (ص) از همه ائمه و شیعیانشان پیمان برای این موضوع گرفت (از همه امت و شیعه‌های ما پیمان براین موضوع گرفت خل) و همانا درود وسلام بر آن حضرت یادآوری این پیمان وتجدید آنست برخداوند تاشاید خدا جل وعز در انجام آن تعجیل کند وبشتابد بآماده کردن صلح و سلامت برای شما نسبت بهمه آنچه درجهانست.

شرحـ از مجلسی (ره) ـ اخذمیثاق نسبت به‌ربوبیت ونبوت محمد (ص) وولایت علی(ع) است که در سائر روایاتست **وان یصبروا** هم مورد اخذ میثاق است واشاره است بقول خداسبحانه(۲۰۰ آل عمران) ایا کسانیکه ایمان آوردید شکیبا باشید ودر برابر دشمن بایستید ومرزداری کنید(در جلو کفار) واز خدا بپرهیزید تاشاید رستگار شوید ـ درروایت از امام صادق است که صبر کنید بر مصائب ومصابره کنید یعنی مدارا کنید بامخالفان با مراعات تقیه ومرتبط باشید بر امامی که از او پیروی میکنید. .

٤٠ـ عبدالله بن سنان گوید ، از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: بار خدایا رحمت فرست بر محمد، برگزیده تو، دوست‌تو وهمراز تو، که تدبیر کننده امر تو است.

شرحـ ازمجلسی ره گویا دنباله این‌دعا راکلینی حذف کرده واین دلیل نمیشود که صلوات بر پیغمبر بی‌صلوات برآل رواباشد چنانچه توهم‌شده.

(باب)

نهی از سر کشیدن برقبر پیغمبر «ص»

١ ـ جعفربن مثنی خطیب، گفت من در مدینه بودم که مقداری از سقف مسجد که به‌قبر پیغمبر (ص) مشرف بود فرو ریخت و کارگرها بالا میرفتند و پائین می‌آمدند. ما جمعی بودیم. من باصحاب

نَحْنُ جَمَاعَةٌ، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام اللَّيْلَةَ؟ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ: أَنَا، وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِي: أَنَا، فَقُلْنَا لَهُمَا: سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِينَاهُمَا، فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعاً، فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ، فَقَالَ: مَا أُحِبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ وَلَا آمَنُهُ أَنْ يَرَى شَيْئاً يَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ أَوْ يَرَاهُ قَائِماً يُصَلِّي أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ صلى الله عليه وآله.

(بَابُ)
مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ

وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً وَقُتِلَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً، بَقِيَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله

و هم‌مذهبان خودمان گفتم کدام از شما وعده دارید ووقت گرفتید که امشب خدمت امام‌صادق (ع) بروید، مهران‌بن ابی‌نصر گفت من، اسماعیل بن عمار صیرفی هم گفت من، ما بآندو گفتیم از آن حضرت بپرسید از حکم بالا رفتن برسر بام مسجد برای سر کشی بر قبر پیغمبر (ص) چون فردا شد و آنها را دیدار کردیم و همه باهم گرد آمدیم، اسماعیل گفت ما از آنچه یادآور شدید از آن حضرت پرسش کردیم برای شما در پاسخ‌فرمود:

من برای احدی از شما دوست ندارم که بالای او برآید و او را تامین ندهم که چیزی بیند که کور شود یا بیند که پیغمبر ایستاده نماز می‌خواند یا آن حضرت را با یکی از زوجاتش همنشین بیند.

شرح- از مجلسی (ره) در نزد اهل مدینه معروفست که چشم انداختن بقبر آنحضرت مایه کوریست و اگر چیزی در ضریح افتد دستمالی بچشم کودکی ببندند و او را وارد کنند تا آن را در آورد.

اینکه فرمود: دوست ندارم- معنی کراهت دارد ولی علتی که بیان کرده دلیل برحرمتست و از فقهای ما دراین‌باره حکم صریحی ندیدم- **رآه یصلی** مقصود اینست که باکالبدمثالی ایستاده‌و نماز میخواند. دراخبار بسیاریست که پیغمبر و ائمه بلکه پیغمبران‌دیگر بعداز مردن احوال غریبی‌دارند که بر خلاف دیگرانست: گوشت آنها برزمین حرامست و تن آنها بآسمانها بالامیرود.

(باب)
تولد امیرالمؤمنین‌صلوات‌الله علیه

امیرالمؤمنین (ع) سی سال پس از عام‌الفیل متولد شد و ۲۱ ماه رمضان سال‌چهلم هجرت کشته شد و ٦٣ سال داشت. سی سال پس از وفات پیغمبر (ص) زنده بود، مادرش فاطمه دختر اسد

ثَلاثِينَ سَنَةً وَاُمُّهُ فاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنافٍ وَ هُوَ أَوَّلُ هاشِمِيٍّ وَلَدَهُ هاشِمٌ مَرَّتَيْنِ.

١ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفارِسِيِّ ، عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مُسْكانَ ، عَنْ أَبِيهِ قالَ : قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : إِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ جاءَتْ إِلى أَبِي طالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم فَقالَ أَبُوطالِبٍ : اصْبِرِي سَبْتاً اُبَشِّرْكِ بِمِثْلِهِ إِلاَّ النُّبُوَّةَ ، وَ قالَ : السَّبْتُ ثَلاثُونَ سَنَةً وَ كانَ بَيْنَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثَلاثُونَ سَنَةً.

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنِ السَّيّارِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : إِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ اُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هاجَرَتْ إِلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلى قَدَمَيْها وَكانَتْ مِنْ أَبَرِّ النّاسِ بِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ، فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّ النّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عُراةً كَما وُلِدُوا ، فَقالَتْ : وَاسَوْأَتاهْ ، فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : فَإِنِّي أَسْأَلُ اللهَ أَنْ يَبْعَثَكِ كاسِيَةً ، وَسَمِعَتْهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ ، فَقالَتْ : وا اضَعْفاهْ ، فَقالَ لَها رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم : فَإِنِّي أَسْأَلُ اللهَ أَنْ يَكْفِيَكِ ذٰلِكَ ،

وَ قالَتْ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَوْماً : إِنِّي اُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جارِيَتِي هٰذِهِ . فَقالَ لَها : إِنْ

بن هاشم بن عبد مناف است و على نخست هاشمى بود كه هاشم دو بار او را زاده بود (يعنى پدر و مادرش هر دو از بنى هاشم بودند) وشايد مقصود اعم ازاو وبرادرانش باشد.

١ـ امام صادق (ع) فرمود، فاطمه بنت اسد نزد ابيطالب آمد تامژده ولادت پيغمبر را باو رساند ابوطالب گفت سبتى صبر كن من تورا بمانند او جز مقام نبوت مژده ميدهم. فرمود، سبت سى سال است وميان ولادت رسولخدا وولادت اميرالمؤمنين سى سال فاصله بود(بنابراين ٣٣ سال پس از پيغمبر (ص) زنده باشد ـ مترجم).

٢ـ امام صادق (ع) فرمود: براستى فاطمه بنت اسد مادر اميرالمؤمنين(ع) نخستين زنى بود كه بسوى رسولخدا (ص) هجرت كرد و از مكه بمدينه با پاى پياده آمد و از خوشرفتار ترين مردم بود نسبت به رسولخدا(ص) شنيد كه رسولخدا (ص) ميفرمايد:

براستى مردم روز رستاخيز برهنه محشور شوند چون روزيكه از مادر زايند گفت: واى ازاين رسوائى، رسولخدا (ص) فرمود من از خدا ميخواهم كه تورا باجامه محشور كند واز آنحضرت شنيد كه ازفشار قبر يادميفرمود فريادزد، واى از ناتوانى من رسولخدا (ص) باو فرمود من از خدا درخواست ميكنم كه تورا كفايت كند و از فشار قبر آسوده كند.

روزى برسولخدا (ص) گفت من ميخواهم اين كنيز خود را آزاد كنم درپاسخش فرمود. اگر چنين كنى خدا بهرعضوى ازاو عضوى از تو را ازدوزخ آزاد كند، وچون بيمار شد برسولخدا (ص)

فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْواً مِنْكِ مِنَ النَّارِ، فَلَمَّا مَرِضَتْ أَوْ صَتْ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا ، وَاعْتَقَلَ لِسَانُهَا فَجَعَلَتْ تُؤْمِي إِلَى رَسُولِ اللهِ إِيمَاءً فَقَبِلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَصِيَّتَهَا ، فَبَيْنَمَا هُوَذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذَا أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَيَبْكِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ : مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ : مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : وَأُمِّي وَاللهِ ، وَقَامَ مُسْرِعاً حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَبَكَى ، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يُغَسِّلْنَهَا وَ قَالَ ﷺ : إِذَا فَرِغْتُنَّ فَلَا تُحْدِثْنَ شَيْئاً حَتَّى تُعْلِمْنَنِي ، فَلَمَّا فَرَغْنَ أَعْلَمْنَهُ بِذَلِكَ ، فَأَعْطَاهُنَّ أَجْدَ قَمِيصَيْهِ الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ وَ أَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَهَا فِيهِ وَ قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ : إِذَارَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَسَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ . فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَ كَفْنِهَا دَخَلَ ﷺ فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلَى عَاتِقِهِ ، فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا ، ثُمَّ وَضَعَهَا وَدَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فِيهِ ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلاً يُنَاجِيهَا وَ يَقُولُ لَهَا : ابْنُكِ ، إِبْنُكِ [إِبْنُكِ] ثُمَّ خَرَجَ وَسَوَّى عَلَيْهَا ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى قَبْرِهَا فَسَمِعُوهُ يَقُولُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ ، اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُهَا إِيَّاكَ ، ثُمَّ انْصَرَفَ ، فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ : إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ ، فَقَالَ : الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طَالِبٍ ، إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ فَتُؤْثِرُنِي

وصیت کرد وسفارش کرد که خادم اورا آزاد کند ، زبانش بند آمده بود باشاره بارسولخداسخن میکرد ورسولخدا (ص) وصیتش را پذیرفت، دراین میان که روزی رسولخدا(ص) نشسته بود امیر المؤمنین گریان نزد او آمد، رسولخدا (ص)فرمود برای چه گریه میکنی؛ عرضکرد مادرم فاطمه مرد، رسول خدا (ص) فرمود، بخدا ومادر منهم ؛ و شتابان برخاست تاوارد براو شد ونگاهی باو کردو گریست وسپس بزنها دستورداد اورا غسل دهند و فرمود چون از غسل او فارغ شدید کاری نکنید تا بمن اعلام کنید، چون فارغ شدند باواعلام کردند وآنحضرت یکی‌از پیراهنهای خودرا که‌بتن میپوشید داد تا اورا درآن کفن کنند وبمسلمانان فرمود: چون درکار فاطمه دیدید من‌کاری میکنم که پیش‌از آن بامرده‌ای نکردم سبب آن‌را ازمن بپرسید.

چون‌زنان ازغسل و کفن او فارغشدند رسول‌خدا (ص)آمد وجنازه اورا بردوش گرفت و زیر جنازه اوبود تا اورا بقبرش رسانید واورا درکنار قبرش‌نهاد وخود وارد قبرش‌شد ودر آن خوابیدو سپس برخاست وبادست خود اورا گرفت ودر قبرش نهاد وبراو سرازیرشد ومدتی طولانی با اوراز میگفت و باو میگفت پسرت، پسرت، (پسرت).

سپس ازقبرش برآمد وخشت برآن چید و آن را ساخت سپس روی قبرش افتاد و شنیدند که میفرمود لااله الاالله بار خدایا من اورا بتومیسپارم‌سپس برگشت ومسلمانان بآنحضرت گفتندمادیدیم شماکارهائی کردید که پیش‌از امروز نکرده بودید، فرمود امروز آخرین قسمت احسان ابیطالب

بِهِ عَلىٰ نَفْسِهاوَ وَلَدِهاوَإِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيامَةَ وَأَنَّ النّاسَ يُحْشَرُونَ عُراةً ،فَقالَتْ : واسَوْأَتاهْ ، فَضَمِنْتُ لَهٰا أَنْ يَبْعَثَهَا اللهُ كاسِيَةً وَذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقالَتْ : واضَعْفاهْ ، فَضَمِنْتُ لَهٰا أَنْ يَكْفِيَهٰا اللهُ ذٰلِكَ ، فَكَفَّنْتُهٰا بِقَمِيصِي وَاضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهٰا لِذٰلِكَ وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهٰا، فَلَقَّنْتُهٰا ما تُسْأَلُ عَنْهُ ، فَإِنَّهٰا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهٰا فَقالَتْ،وَسُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهٰا فَأَجابَتْ وَسُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهٰا وَإِمامِهٰا فَارْتَجَّ عَلَيْهٰا ،فَقُلْتُ: اِبْنُكِ اِبْنُكِ [اِبْنُكِ] .

٣ ـ بَعْضُ أَصْحٰابِنٰا ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبٰانٍ الْكَلْبِيِّ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ : سَمِعْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : لَمّٰا وُلِدَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فُتِحَ لِآمِنَةَ بَيٰاضُ فٰارِسَ وَ قُصُورُ الشّٰامِ ، فَجٰاءَتْ فٰاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ اُمُّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ إِلىٰ أَبِي طٰالِبٍ ضٰاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً ، فَأَعْلَمَتْهُ ما قٰالَتْ آمِنَةُ ، فَقٰالَ لَهٰا أَبُوطٰالِبٍ : وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هٰذٰا ، إِنَّكِ تَحْبِلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَوَزِيرِهِ.

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحٰابِنٰا،عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسىٰ . عَنِ الْبَرْقِيِّ ،عَنْ أَحْمَدَبْنِ زَيْدٍالنَّيْسٰابُورِيِّ

را از دست دادم مطلب اینست که اگر نزد این فاطمه چیزی بود مرا نسبت بدان برخود و فرزندانش مقدم میداشت

من روزی ازقیامت یاد کردم واز اینکه مردم درآن برهنه محشور میشوند، گفت وای ازاین رسوائی من، من ضمانت کردم که خدا اورا باتن پوشیده محشور سازد، من‌از فشارقبریاد کردم، گفت وای ازناتوانی‌من، ومن‌ضمانت کردم که خدااورا آسوده‌سازد، من اورادرپیراهنم کفن کردم‌ودر گورش خوابیدم برای‌این، وبر اوسرازیر شدم‌وباو تلقین کردم آنچه ازاو پرسش‌میشد، زیراازاو پرسش‌شد ازپروردگارش و پاسخ گفت و پرسش‌شد ازرسولش وپاسخ گفت وپرسش شد ازولی وامامش‌وزبانش بندشد من باو گفتم پسرت، پسرت، (پسرت).

۳ـ مفضل‌بن عمر گوید: ازامام صادق(ع) شنیدم میفرمود: چون رسولخدا (ص) متولدشدبرای آمنه (مادرش) سپیدی (کاخهای) فارس و کاخهای شام عیان شد ، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین (ع) خنـدان و مژده بخش نزد ابیطالب آمد و او را از مکاشفه آمنه خبر دار کرد ابـوطالب در پـاسخش گفت : تو از این موضوع در شگفتی ، تو خود آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزائی .

شرح ـ از نهایه گفته است که در حدیث است که پیغمبر (ص) فرمود دو گنج سرخ و سپید بمن داده شده سرخ کشور شام است و سپید کشور فارس و همانا فارس را سپید گفتند بـرای آنکه سپید اندام بودند و بیشتر پولشان نقره بود چنانچه غـالب مردم شام سرخ رو بـودند و بیشتر پولشان طلا بود.

من میگویم، ازاخبار برآید که کاخهای فارس سپیدبود وکاخهای شام‌سرخ.

٤ـ ازاسیدبن صفوان یکی‌از صحابه رسولخدا (ص) گوید: چون روزی رسید که امیرالمؤمنین

قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللهِ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اِرْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَدَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمٍ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَاءَ رَجُلٌ بَاكِياً وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ : الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ : رَحِمَكَ اللهُ يَا أَبَاالْحَسَنِ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَاماً وَأَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَ أَخْوَفَهُمْ لِلهِ وَأَعْظَمَهُمْ عَنَاءً وَ أَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ آمَنَهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ وَأَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ وَأَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَخَلْقاً وَسَمْتاً وفِعْلاً وَأَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ فَجَزَاكَ اللهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً ، قَوِيْتَ حِينَ ضَعُفَ أَصْحَابُهُ وَبَرَزْتَ حِينَ اسْتَكَانُوا وَنَهَضْتَ حِينَ وَهَنُوا وَ لَزِمْتَ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِذْهَمَّ أَصْحَابُهُ ، [و] كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقّاً لَمْ تُنَازَعْ وَلَمْ تَضْرَعْ بِرَغْمِ الْمُنَافِقِينَ وَ غَيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كُرْهِ الْحَاسِدِينَ وَ بِغَيِ الْفَاسِقِينَ فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَنَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا وَمَضَيْتَ بِنُورِ اللهِ إِذْ وَقَفُوا ، فَاتَّبَعُوكَ فَهُدُوا وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً وَأَعْلَاهُمْ فَنُوتاً وَأَقَلَّهُمْ كَلَاماً وَأَصْوَبَهُمْ نُطْقاً وَأَكْبَرَهُمْ رَأْياً وَأَشْجَعَهُمْ

در آن وفات کرد، گریه شهررا بلرزه درآورد ومردم چون روزیکه پیغمبر(ص) وفات کرده بود در هراس افتادند مردی گریان وشتابان و **انالله و انا الیه راجعون** گویان آمد ومیگفت امروز خلافت نبوت بریده شد تابر درخانه‌ایکه امیرالمؤمنین (ع) درآن بود ایستاد و گفت:

ای ابوالحسن، خدایت رحمت کناد، تو در اسلام براین مردم پیش‌ترودرایمان ازآنهاخالص ترو دریقین کاملتر واز خدا ترسان‌تر و از همه رنجکش‌تر و نسبت به‌رسولخدا نگهدارتر و نسبت به‌اصحابش امین‌تر بودی، درمناقب برهمه برتر ودر سوابق نیك ازهمه ارجمندتر ودر پایه ازهمه بالاتر و نسبت به‌رسول خدا نزدیکتر ودرروش واخلاق وسیما و کردار ازهمه بآنحضرت مانندتر ومقامت شریف تر واز همه‌درنزد او گرامی‌تر بودی .

خدایت ازاسلام واز طرف رسولش واز همه‌مسلمین پاداش خیردهد، هروقت اصحابش ناتوانی کردند تو توانا بودی وهرگاه زبونی کردندتودلیرانه نبرد کردی وچون سستی نمودندتوقیام کردی وچون اصحابش قصد خلاف کردند تو بروش رسولخدا (ص) چسبیدی،

توخلیفه برحق او بودی؛ بی گفتگو، وهم طراز برغم منافقان وخشم کافران وبد آمد حسودان و بکوری چشم فاسقان، وقتی درمسلمانی سست‌شدند تو بودی که برای مسلمانی قیام کردی ووقتی به‌بت بت افتادند واز سخن درماندندتو بسخنرانی پرداختی آنجا که ماندند تو بودی که بنورخدا پیش‌رفتی واز تو پیروی کردند ورهنمائی شدند.

تو ازهمه نرم گوترودرعبادت فرازتری (بلندپروازتر وخوش‌سخن‌تر ودرست گوتری خ ل) وکم گوتر و درست گو تری، رأیت ازهمه بزرگوارتر و دلت از همه دلیرتر و یقینت ازهمه محکمتر وکردارت از همه‌بهتر ونسبت باموردانا تری.

قَلْباً وَأَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلاً وَأَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ ، كُنْتَ وَاللهِ يَعْسُوباً لِلدِّينِ أَوَّلاً وَآخِراً : الْأَوَّلُ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَالْآخِرُ حِينَ فَشِلُوا ، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَباً رَحِيماً ، إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيالاً ، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعُفُوا وَحَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا وَرَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا وَ شَمَّرْتَ إِذَا اجْتَمَعُوا وَعَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا وَصَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا وَأَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا طَلَبُوا وَنِلْتُ بِكَ مَالَمْ يَحْتَسِبُوا ، كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَاباً صَبّاً وَ نَهْباً وَلِلْمُؤْمِنِينَ عَمَداً وَحِصْناً ، فُطِرْتَ وَاللهِ بِنَعْمَائِهَا وَفُزْتَ بِحِبَائِهَا وَأَحْرَزْتَ سَوَابِقَهَا وَذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا ، لَمْ تَفُلَّ حُجَّتُكَ وَلَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ وَلَمْ تَضْعُفْ بَصِيرَتُكَ وَلَمْ تَجْبُنْ نَفْسُكَ وَلَمْ تَخُرَّ ، كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَاتُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ وَ كُنْتَ كَمَا قَالَ عليه السلام : آمَنَ النَّاسِ فِي صُحْبَتِكَ وَ ذَاتِ يَدِكَ وَ كُنْتَ كَمَا قَالَ عليه السلام : ضَعِيفاً فِي بَدَنِكَ قَوِيّاً فِي أَمْرِ اللهِ ، مُتَوَاضِعاً فِي نَفْسِكَ ، عَظِيماً عِنْدَ اللهِ ، كَبِيراً فِي الْأَرْضِ ، جَلِيلاً عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ وَ لَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ [وَلَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ] وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ ، وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ

تو بخدا سرور بزرك دینی درآغاز وانجام ، در آغاز که‌مردم متفرق‌شدند و در انجام که‌سست شدند، وقتی مؤمنین در سرپرستی تو در آمدند برای آنها پدری مهربان بودی و باری را بـدوش کشیدی که آنها ناتوان بودند ازحمل آن ، وحفظ کردی آنچه را ازدست دادند ورعایت کردی‌آنچه را رها کردند ودامن بکمرزدی واقدام کردی وقتی گرد آمدند (یعنی دل بپیروی تودادند) و توفراز گرفتی وقتی آنها بی‌تاب ودرمانده شدند .

تو شکیبا بودی وقتی آنها شتابزدگی کردند و تو بودی که هر خونی را میخواستند گرفتی وبوسیله تو رسیدند به‌آرمانهائی که نمی‌پنداشتند، تو بر کفار عذابی کوبنده و چپاول کن بودی و برای مؤمنان پشتیبان ودژ.

توآفریده شدی اندرنعمت خلافت الهیه (اندر گرفتاری خلافت خل) وکامیاب شدی ازاین‌عطیهٔ الهیه وسوابق آن‌را که شرط آنست‌محرز کردی وفضائل آن‌را بدر بردی ، دلیل‌تورخنه اعتراضی نداشت و دلت کج نشد و بینائیت سست نگردید و بخود ترس راه ندادی و سقـوط نـکردی (خیانت نورزیدی ، سرگران نشدی خ ل) تو چون کوهی بودی که طوفانش نجنباند و تو چنان‌بودی که (رسول خدا ص) فرمود : امین‌تر مردم در یاری من و در آنچه خودداری، وهمچنانکه فرمود (ص) درتن خود ناتوانی و درکار خدا توانا، درپیش خود فروتنی و درنزد خدا بزرگوار، درروی زمین بزرگی‌ودر نزد مؤمنین والا ، کسیرا درباره تو عیبجوئی نرسد و بدگوئی از تو از هیـچ گوینده‌نسزد (وکسی را درتوطمعی برای ناحق‌نیست)بااحدی روی دربایستی وملاحظه نداشتی‌ناتوان وزبون نزد تو نیرومند بود وعزیز تاحقش را بستانی و نیرومند وعزیز نزدتو، خوار وناتوان بود تا حق راازاو بستانی (وبصاحبش برسانی) خویش وبیگانه ازنظر عدالت دربرابرت یکی بودند ، کار

عِنْدَكَ فِي ذٰلِكَ سَوَاءٌ ، شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ وَقَوْلُكَ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَأَمْرُكَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ؛ وَ قَدْنَهَجَ السَّبِيلُ وَسَهُلَ الْعَسِيرُ وَأُطْفِئَتِ النِّيرَانُ وَاعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ ، فَظَهَرَ أَمْرُاللهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَثَبَتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَسَبَقْتَ سَبْقاً بَعِيداً وَأَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَباً شَدِيداً، فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ وَعَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ وَهَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ ، فَإِنَّاللهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،رَضِينَا عَنِ اللهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَالِلهِ أَمْرَهُ ، فَوَاللهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَداً ، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَحِصْناً وَقُنَّةً رَاسِياً وَعَلَى الْكَافِرِينَ غِلْظَةً وَغَيْظاً ، فَأَلْحَقَكَ اللهُ بِنَبِيِّهِ وَلَاأَحْرَمَنَا أَجْرَكَ وَلَاأَضَلَّنَا بَعْدَكَ وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَبَكَى وَبَكَى أَصْحَابُ رَسُولِاللهِ ﷺ ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِفُوهُ.

٥ ــ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَعَامِرٌ وَعَبْدُاللهِ بْنِ جذاعَةَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَأَيْنَ دُفِنَ ؟ قَالَ : إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عليه السلام فَأَتَى بِهِ ظَهْرَالْكُوفَةِ قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يُسْرَةً عَنِ

تو درستی وراستی ونرمش بود و گفتارت حکم حق وقاطع و دستورت بردباری ودور اندیشی ورأیت دانش و تصمیم ، درآنچه کردی و هر آینه راه حق صاف گشت و دشواری هموار شد وآتش فتنه خاموش گردید و دین بوسیله توراست شد و اسلام به وجودت نیرومند گردید ، و امر خدا غالب شد وگرچه کافران را بدآمد، واسلام ومؤمنان بتو پابرجا شدند، بسیار بسیار پیش رفتی و جانشینان خود را برنج افکندی، گریه‌توراجبران نکند، ومرگت درآسمان پیش‌آمد بزرگی‌بحساب است وغمت همه مردم‌را خرد کرده فانالله وانا الیه راجعون، بقضای خدا رضادهم و کار اورا بوی باز گزاریم، بخدا هرگز مسلمانان چون توئیرا از دست ندهند.

تو برای مؤمنان پناه بودی ودژبودی وکوه بلندی بودی ونسبت بکفار سختگیر وخشم‌آفرین بودی خدا تورا بپیغبرت برساناد واز اجر سوگواریت ما رامحروم مکناد ومارا پس از تو گمراه نسازاد همه مردم خاموش ماندند تااوسخن خودرا بپایان رساند وگریست واصحاب رسولخدا(ص)همه گریستند سپس اورا جستند و نیافتند.

درمحل دفن امیرالمؤمنین «ع»

٥ــ صفوان جمال گویدمن وعامر وعبدالله‌بن جذاعه ازدی خدمت امام صادق (ع) بودیم گوید : عامر بآنحضرت گفت قربانت، مردم پندارند که امیرالمؤمنین دررحبه (در میدان کوفه یا جلو خان مسجد کوفه) بخاك سپرده شده فرمود: نه، گفت پس کجا بخاك سپرده شده ؟

فرمود: چون وفات کرد امام حسن اورا برداشت وبرد درپشت شهر کوفه، نزدیك نجف (تپه یاسدی که جلو آب بندند) سمت چپ غری (قبر دوندیم جذیمة الابرش) و سمت راست حیره (کاخ

الْغَرِّيِ يُمْنَةً عَنِ الْحِيْرَةِ ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ ذَكَوَاتٍ بِيضٍ . قَالَ : فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ ذَهَبْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ ، فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِي : أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللهُ ـ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ـ .

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ لِي : ارْكَبْ ، فَرَكِبْتُ مَعَهُ ، فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْكُنَاسِيِّ فَاسْتَخْرَجْتُهُ فَرَكِبَ مَعَنَا ، ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيَّ فَانْتَهَيْنَا إِلَى قَبْرٍ ، فَقَالَ : انْزِلُوا هٰذَا قَبْرُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ، فَقُلْنَا مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ؟ فَقَالَ : أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام حَيْثُ كَانَ بِالْحِيْرَةِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَخَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ .

٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عِيسٰى شَلْقَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَهُ خُؤُولَةٌ فِي بَنِي مَخْزُومٍ وَإِنَّ شَابّاً مِنْهُمْ أَتَاهُ فَقَالَ : يَا خَالِي إِنَّ أَخِي مَاتَ وَقَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حُزْناً شَدِيداً ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ : تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ ؟ قَالَ : بَلٰى ، قَالَ : فَأَرِنِي قَبْرَهُ ، قَالَ : فَخَرَجَ وَمَعَهُ بُرْدَةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم مُتَّزِراً بِهَا ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ تَلَمْلَمَتْ شَفَتَاهُ ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ بِلِسَانِ الْفُرْسِ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَلَمْ تَمُتْ وَأَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ ؟!! قَالَ : بَلٰى

نعمان بن‌منذر که دریك میلی کوفه بوده‌است) واورا میان تپه‌های کوچکی که ریگهای سفید و در نمانداشت ومیدرخشیدند بخاك سپرد .

راوی گوید: پس از آن من بهمانجا رفتم ویك جارا در نظر آوردم که قبر آنحضرتست‌وسپس خدمت امام صادق آمدم وباو گزارش‌دادم ، بمن فرمود درست فهمیدی خدایت‌رحمت کند ـ تاسه بار ـ

٦ـ عبدالله بن‌سنان گوید : عمربن یزید نزد من آمد و گفت، سوار شو؛ من با او سوار شدم رفتیم بدر منزل حفص کناسی ومن او را هم بیرون آوردم وبهمراه ما سوار شد، سپس رفتیم تا به غری و رسیدیم بقبری، عبدالله گفت پیاده شوید، این‌قبر امیرالمؤمنین (ع) است، گفتیم‌از کجادانستی؟ گفت من چندبار باامام صادق وقتی درحیره بود، سر این قبرآمدم و آنحضرت بمن خبرداد که این قبر اواست .

٧ـ از عیسی شلقان ، گوید شنیدم امام صادق «ع» میفرمود که امیرالمؤمنین دربنی مخزوم چنددائی داشت یك‌جوانی از آنها آمد خدمت اوو گفت دائی جان ، برادرم مرده و من سخت‌براو اندوه می‌خورم.

گوید: علی(ع) باو فرمود، میخواهی اورا زنده ببینی؟ گفت، آری، فرمود: قبرش رابمن بنما گوید برد رسولخدا را ببر کرد وازار خود ساخت و چون بسر آن قبر رسید دو لبش جنبیدند و سر پائی بآن گور زد و آن مرده از آن بر آمد و بـزبان فرس سخن می‌گفت ، امیرالمؤمنین

وَلٰكِنّٰا مِتْنٰا عَلىٰ سُنَّةِ فُلاٰنٍ وَفُلاٰنٍ فَانْقَلَبَتْ أَلْسِنَتُنٰا

٨ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ ، جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : لَمّٰا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ وَصَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله ، ثُمَّ قالَ : أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ ما سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ وَلاٰ يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كٰانَ لَصٰاحِبُ رٰايَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَئِيلُ وَعَنْ يَسٰارِهِ مِيكٰائِيلُ ، لاٰ يَنْثَنِي حَتّىٰ يَفْتَحَ اللهُ لَهُ وَاللهِ مٰا تَرَكَ بَيْضٰاءَ وَلاٰ حَمْرٰاءَ إِلاّٰ سَبْعَمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطٰائِهِ ، أَرٰادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهٰا خٰادِماً لِأَهْلِهِ . وَاللهِ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهٰا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسىٰ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَاللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهٰا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَاللَّيْلَةِ الَّتِي نُزِّلَ فِيهَا الْقُرْآنُ .

٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قالَ : قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَمّٰا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نُودُوا مِنْ جٰانِبِ الْبَيْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ كُفِيتُمْ مُؤَخَّرَهُ وَإِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ كُفِيتُمْ مُقَدَّمَهُ.

١٠ ـ عَبْدُاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرٰاهِيمَ بْنِ مَهْزِيٰارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ ابْنِ مَهْزِيٰارَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشٰامِ بْنِ سٰالِمٍ ، عَنْ حَبِيبٍ السَّجِسْتٰانِيِّ قالَ : سَمِعْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : وُلِدَتْ فٰاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللهِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَتُوُفِّيَتْ

(ع) باو فرمود : مگر تو عرب نمردی ؟ گفت چرا ولی پیرو روش فلان و فلان مردیم و زبان ما بر گشت.

٨ـ امام باقر (ع) فرمود: چون امیرالمؤمنین ازدنیا رفت حسن‌بن علی (ع) درمسجد کوفه خاست وسپاس خدا کرد وبراوستایش‌نمود وسپس فرمود:

ایا مردم براستی امشب‌مردی درگذشت که اولین ازاوپیش نباشند وآخرین باو نرسند ، او پرچمدار رسولخدا (ص) بود، جبرئیل درسمت راستش‌بود ومیکائیل درسمت چپش ازمیدان‌برنمیگشت تاخدا باو پیروزی میداد، بخدا پول سپید وسرخی (نقره وطلا) بجای نگذاشته جزهفتصد درهم که از عطای اوفزون ازهزینه بوده ومیخواست باآن یك خدمتکاری برای خانواده خودبخرد، بخدا درشب وفات کرد که وصی موسی‌یوشع بن‌نون درآن وفات کرد ودر همانشبیکه عیسی‌بن مریم راباآسمان بر آوردند ودر شبیکه قرآن درآن فرودآمد،

٩ ـ از امام صادق (ع) که چون امیرالمؤمنین (ع) راغسل دادند ازگوشه خانه فریادی‌شنیدند که : اگرجلو تابوت را بر دارید دنبالش را بردارند و اگردنبالش را بگیرید جلوش‌را بردارند .

١٠ـ از حبیب سجستانی ، گوید از امام باقر (ع) شنیدم‌میفرمود: فاطمه دختر محمد(ص)۵سال

وَلَهَا ثَمَانَ عَشَرَةَ سَنَةً وَخَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ يَوْماً .

١١ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَرَجُلَانِ آخَرَانِ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ تَرَكُوهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَخَذُوا فِي الْجَبَّانَةِ حَتَّى مَرُّوا بِهِ إِلَى الْغَرِيِّ فَدَفَنُوهُ وَسَوَّوْا قَبْرَهُ فَانْصَرَفُوا .

(بَابُ)
مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَعَلَى بَعْلِهَا السَّلَامُ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِخَمْسِ سِنِينَ وَتُوُفِّيَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَهَا ثَمَانَ عَشَرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً وَ بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا صلى الله عليه وآله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً .

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ يَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ

پس‌از بعثت متولدشد و۱۸ سال و۷۵ روزداشت که وفات کرد.

شرحـ ازمجلسی (ره) گویا این‌حدیث ازباب‌آینده بوده ونسخه نویسان باشتباه آن‌را دراین باب درج کرده‌اند و بسا گفته‌اند که مناسبت آن بااین باب بیان این بوده که پس از پیغمبر بزودی فاطمه «ع» درگذشت و راه ستم برامیرالمؤمنین برای دشمنانش هموار شد چنانچه بخاری در صحیح خود در بحث از غزوه خیبر روایت کرده که تا فاطمه زنده بود علی نزد مردم‌آبروئی داشت و چون فاطمه از دنیا رفت مردم از او روی برتافتند وبناچاربا ابی بکرصلح کرد ...

۱۱ـ یکی از اصحاب ما از امام صادق شنیده که میفرمود: چون امیرالمؤمنین(ع) وفات کرد حسن وحسین و دو مرد دیگر جنازه‌اش را بردند تااز شهر کوفه خارجشدند و کوفه را بسمت راست خود گذاشتند و بسوی جبانه (گورستان عمومی) رفتند تااورا بغری گذردادند وبخاکش سپردند و قبرش را هموارساختند وبرگشتند .

(باب)
ولادت زهراء ، فاطمه «ع»

فاطمه (ع) پنجسال پس‌از بعثت‌رسولخدا(ص) متولدشد و۱۸ سال و۷۵ روزداشت که‌وفات کرد وپس ازپدرش ۷۵ روز زنده بود.

۱ـ امام صادق (ع) فرمود: براستی فاطمه (ع) پس از پدرش هفتاد و پنج روز زنده مـاند ، اندوه سختی ازمرگ پدرش در دل او درآمد ، جبرئیل نزد او می‌آمد ونسبت بپدرش باوسرسلامتی

نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَكْتُبُ ذٰلِكَ.

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ: أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ وَ إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِثْنَ .

٣ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللهُ رَفَعَهُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزَانِيُّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرّاً وَ عَفَا عَلٰى مَوْضِعِ قَبْرِهَا ، ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلٰى قَبْرِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ : اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَزَائِرَتِكَ وَالْبَائِتَةِ فِي الثَّرٰى بِبُقْعَتِكَ وَالْمُخْتَارِ اللهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ ، قَلَّ يَا رَسُولَ اللهِ ! عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَعَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي ، إِلَّا أَنَّ لِي فِي التَّأَسِّي بِسُنَّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ ، فَلَقَدْ وَ سَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي ، بَلٰى وَفِي كِتَابِ اللهِ [لِي] أَنْعَمُ الْقَبُولِ، إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِينَةُ وَ اُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ ، فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَالْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللهِ ، أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ

خوبی میداد واورا خوش‌دل میکرد واز حال پدرش و جای اوباو گزارش میداد وآنچه درآینده به نژاد اوپیش می‌آید باو گزارش میداد وعلی (ع) آنها را مینوشت.

۲ـ ازابی‌الحسن(ع)فرمود:.براستی‌فاطمه(ع) صدیقه بود وشهید شد وبراستی دختران‌پیغمبران خون حیض نبینند.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ صدیقه یعنی بسیار راست میگفت و بخوبی آنچه را پدرش بیان میکرد باور میداشت و در همه گفتار و کردارش راستگو بود و این معنی عصمت است و تردیدی در عصمت وی نیست زیرا مشمول آیـه تطهیر است که باجماع خاصه و عامه در باره آن ها نازل شده است...

۳ ـ حسین بن علی (ع) فرمود : چون فاطمه (ع) وفات کرد امیر المؤمنین (ع) او را نهانی بخاك سپرد وجای قبرش را ناپدید کرد و سپس ایستاد ورو به قبر رسول خدا «ص» کرد وگفت .

درود برتو ای رسولخدا (ص) از طرف من و از طرف دخترت و دیدار کنت وآنکه دربقعه تو زیرخاك خوابید و خدا برای اوخواست که هرچه زودتر بتورسد، یا رسول‌الله از برگزیده تـو شکیبائی من کم و از سیده زنان عالمیان خود داری من نابود است جزاینکه همدردی درروش جدائی‌ازتو مرا تسلیت بخشد (رو بفاطمه کرد وفرمود) من تو را بدست خود در لحدقبرت‌روی خاك خوابانیدم و سرت روی سینه‌ام بود که جاندادی. آری در کتاب خدا بهترین پذیرائی ثبت است که **انا لله و انا الیه راجعون** سپرده بر گشت و گروی دریافت شد وزهراء ربوده گردید .

یا رسول‌الله دیگر در نظرم آسمان سبزفام و زمین تیره چه اندازه زشت است، اندوه من پایان

وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدُوهَمٌ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْيَخْتَارَ اللهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ ، كَمَدٌ مُقَيِّحٌ وَهَمٌّ مُهَيِّجٌ سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللهِ أَشْكُو وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ ،فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَالَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلاً وَسَتَقُولُ وَيَحْكُمُ اللهُ وَهُوَ خَيْرُالْحَاكِمِينَ سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَاقَالٍ وَلَاسَئِمٍ ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَاللهُ الصَّابِرِينَ ، وَاهًا وَالصَّبْرُأَيْمَنُ وَأَجْمَلُ وَلَوْلَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ وَ اللَّبْثَ لِزَاماً مَعْكُوفاً وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّكْلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ ، فَبِعَيْنِ اللهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرّاً وَتُهْضَمُ حَقَّهَا وَتُمْنَعُ إِرْثَهَا وَلَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلَقْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَإِلَى اللهِ يَارَسُولَ اللهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللهِ أُحْسِنُ الْعَزَاءَ ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ .

پذیر نیست و شبم همه در بی‌خوابی گذرد وغمی دارم که از دل نرود مگر اینکه خدا برایم همسان خانه بقائیرا برگزیند که تو درآن جای داری، غصه‌ای دلخون کن و اندوهی هیجان خیز و غم انگیز، چه زود میان ماجدائی افتاد؟

من بخداشکایت برم، (یارسول‌الله) دخترت بتو گزارش دهد که امتت برای‌بردن‌خلافت‌همدست شدند، خوب ازاو پرسش کن و گزارش وضع را ازاو بخواه چه بسا دلسوخته‌ایکه دلش چون دریا می‌جوشد و میخروشد وراهی برای پراکندن درددل خود ندارد و محققاً فاطمه درددل مرا میگوید وخدا درباره آن قضاوت‌میکند واو بهترین قضاوت کننده‌ها است.

درود وداع کننده‌ایکه نه دل بازگرفته ونه خسته شده اگر برگردم از ملال وخسته شدن‌نیست واگر دراینجا بمانم از بدگمانی به‌وعده‌ایکه خدا بصابران داده‌نیست.

وای ، وای‌شکیبائی خوش نماتر و زیباتر است ، اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود وبیم سرزنش آنان‌نمیرفت و ترس ازغلبه آن‌ها برقبرت نداشتم اقامت برسرقبرت را چون معکتفان‌ملازمت میکردم و چون‌زن‌بچه مرده برمرك جانگداز تو شیون می‌نمودم ،

(یا رسول‌الله) در برابر دیدار خدا ، دخترت نهانی دفن شود و حق اورا ببرند وارث او را ندهند بـا اینکه عهد تو با مردم دیر نشده و یادت کهنه نگردیده ، بسوی خدا یا رسول‌الله شکوه باید ودرباره حضرت‌تو تسلیت نیك شاید، رحمت خدا برتو وبر فاطمه درود ورضوان.

شرحـ از مجلسی (ره) ـ منع ارث مقصود غصب فدك است و خلاصه گفتار در باره آن این است که : خدا فدك را پس ازفتح خیبر بهره پیغمبر ساخت وصاحبانش آن را بوی واگذار کردند بی‌نبرد و کشمکشی واز آن خودش بود وآن رابفاطمه (ع) بخشید ونمایندگان فاطمه ازطرف وی آنرا درتصرف گرفتند و چون ابوبکر خلافت را بزور گرفت‌فدك راهم بزور متصرف‌شد و فاطمه بداد خواهی‌نزد اوآمد وابوبکر ازوی شهودبخشش خواست واوامیرالمؤمنین وحسنین وام ایمن راکه پیغمبر برای او گواه بهشت شده بودبگواهی حاضر کرد،او گواهی‌اهل‌بیت را بتهمت‌جلب نفع‌رد کرد واز ام‌ایمن را ببهانه‌نقصان شهادت، سپس فاطمه آن‌را بعنوان‌ارث مطالبه کرد ودعوی ارث‌را هم با استناد بیك‌خبر مجعول مخالف‌قرآن که‌عبارت از:

٤ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام : مَنْ غَسَّلَ فَاطِمَةَ ؟ قَالَ : ذَاكَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ـ وَ كَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِهِ ـ فَقَالَ : كَأَنَّكَ ضِقْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ ؟ قَالَ : فَقُلْتُ : قَدْ كَانَ ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : فَقَالَ : لَا تَضِيقَنَّ فَإِنَّهَا

نحن معاشر الانبياء لانورث ـ ما گروه پیغمبران ارث برده نشویم وهرچه ازما بماندصدقه باشد، رد کرد. فاطمه براو وعمر خشم کرد و باآنها ترك مکالمه کرد و بعلی (ع) وصیت کرد اورا شب دفن کند که آنها درجنازه‌اش شرکت نکنند وچون خلافت بعمربن عبدالعزیز رسید آن‌راباولاد فاطمه رد کرد سپس یزیدبن عبدالملك آن‌را بزور گرفت و سفاح آن‌را بحسن‌بن حسن بن علی بن ابیطالب باز گردانید و سپس منصور آن‌را ربود ومهدی آن را بازپس داد وسپس هادی آن را گرفت و سپس مامون آن‌را بر گردانید ـ و ما میگوئیم خطای ابی بکر و عمر در این قضیه از چند وجه آشکار است:

۱ـ فاطمه (ع) معصومه بود و باید او را در دعوی خود تصدیق کند و عصمت او از دلائل گذشته ثابت شد..

۲ ـ از تتبع در آثار تردید نمیماند که امیرالمؤمنین (ع) فدك را حق فاطمه میدانسته واکثر اهل خلاف هم بآن اعتراف دارند و خود روایت کردند که برای او گواهی داد و از اخبار بسیاری از فریقین ثابت استکه علی از حق جدانیست و حق از علی جدا نیست و حق با او میچرخد هر جا بچرخد و ابن ابی‌الحدید و دیگران بدرستی این خبر معترفند ، هیچ خردمندی شك دارد درصحت دعوائی که فاطمه سیدة النساء در آن مدعی باشد و امیرالمؤمنین و دو سید جوانان بهشت گواه آن باشند ؟.

۳ـ ازفاطمه (ع) بینه خواستکه ذی‌الید بود با اجماع مسلمانان بر اینکه بینه بامدعی است نه منکر که باو قسم متوجه‌است.

٤ـ گواه زوج رارد کرد بااینکه زوجیت مانع گواهی نیست.

٥ـ گواهی حسنین را بدستاویز جرنفع یاخرد سالی رد کرد و شك نیست که‌امیرالمؤمنین‌از آنها باحکام داناتر بود واگر آنها مقبول‌الشهاده نبودند در محضر دعوی نمی‌آوردشان و همینست کلام درباره ام‌ایمن.

٦ـ گواینکه گواهی‌جزعلی«ع»قبول‌نبودچراقسم‌جزوبینه‌نخواست بااینکه‌شارح‌بنابیع گفته‌است ثبوت دعوی مالی به یك شاهد باقسم مذهب خلفاء اربعه است .

۷ـ آن خبریکه بدان تمسك کرد مجعولست ـ چون مخالف قرآنست وخود پیغمبرفرمود خبر مخالف قرآن را بدور اندازید..

٤ـ مفضل گوید بامام صادق گفتم چه کس فاطمه (ع) را غسل داد؟ فرمود. امیر المؤمنین بود، ومن مثل اینکه این گفته حضرت را بزرك شمردم، بمن فرمود: گویا از آنچه بتو خبر دادم تنگدل شدی؟ گفتم گویا چنین باشد قربانت گردم،

صِدّيقَةٌ وَلَمْ يَكُنْ يُغَسِّلُها إِلّا الصِّدّيقُ ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغَسِّلْها إِلّا عيسى

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليهما السلام قالا : إِنَّ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ لَمّا أَنْ كانَ مِنْ أَمْرِهِمْ ما كانَ أَخَذَتْ بِتَلابيبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْها ثُمَّ قالَتْ : أَما وَ اللهِ يا ابْنَ الْخَطّابِ لَوْلا أَنّي أَكْرَهُ أَنْ يُصابَ الْبَلاءُ مَنْ لا ذَنْبَ لَهُ لَعَلِمْتَ أَنّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجابَةِ.

٦ ـ وَبِهذَا الْإِسْنادِ ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : لَمّا وُلِدَتْ فاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلامُ أَوْحَى اللهُ إِلى مَلَكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسانَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم فَسَمّاها فاطِمَةَ ، ثُمَّ قالَ : إِنّي فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكِ مِنَ الطَّمْثِ ، ثُمَّ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : وَ اللهِ لَقَدْ فَطَمَها اللهُ بِالْعِلْمِ وَعَنِ الطَّمْثِ فِي الْمِيثاقِ .

٧ ـ وَبِهذَا الْإِسْنادِ ، عَنْ صالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم لِفاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ : يا فاطِمَةُ ! قُومِي فَأَخْرِجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيها ثَرِيدٌ وَعُراقٌ يَفُورُ ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم وَعَلِيٌّ وَفاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَلاثَةَ عَشَرَ يَوْماً ، ثُمَّ إِنَّ اُمَّ أَيْمَنَ رَأَتِ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقالَتْ لَهُ : مِنْ أَيْنَ لَكَ هذا ؟ قالَ : إِنّا لَنَأْكُلُهُ مُنْذُ أَيّامٍ ، فَأَتَتْ اُمَّ أَيْمَنَ فاطِمَةَ ، فَقالَتْ : يا فاطِمَةُ إِذا كانَ عِنْدَ اُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ

گوید: فرمود: تنگدل مباش، زیرا فاطمه صدیقه بود واورا نباید غسل دهد جز صدیق، آیا نمیدانی که مریم(ع) راجز خودحضرت عیسی(ع) غسل نداد.

٥ـ امام باقر وامام صادق(ع) فرمودند: براستی فاطمه (ع)ـ چون آن مردم کردند آنچه کردند ـ (یعنی بی اذن وارد خانه اوشدند وعلی (ع) را بمسجد بردند) گریبان عمر را گرفت و بسوی خود کشید وفرمود: هلا بخدا ای پسر خطاب اگر بمن ناخوش نبود که بلاء به بی گناه برسد، میدانستی که خدارا قسم میدادم و میفهمیدیکه زود مستجاب میکند .

٦ـ امام باقر(ع) فرمود: چون فاطمه (ع) متولد شد ، خدا بفرشته‌ای وحی کرد و بوسیله آن زبان محمد «ص» را گشود تا او را فاطمه نامید ؛ سپس فرمود : من تو را با دانش از شیر باز گرفتم و تو را از حیض بریدم، سپس امام باقر (ع)فرمود بخدا که خداوند اورا بعلم ودانش ازشیر باز گرفت وهم اورا ازحیض بر کنار داشت ازروز میثاق.

٧ـ امام باقر(ع) فرمود که پیغمبر (ص) بفاطمه (ع) فرمود: ایفاطمه برخیز وآن سینی را بیاور برخاست وسینی را بر آورد ودر آن ترید وقطعه گوشت بااستخوانی بود که میجوشید وپیغمبر وعلی و فاطمه وحسن وحسین تا ١٣ روز از آن میخوردند.

سپس ام ایمن حسین (ع) رادید که چیزی دارد باو گفت این را از کجا آوردی؟ گفت ماچند روز استکه ازاین میخوریم؛ ام ایمن نزد فاطمه(ع) آمد و گفت: ایفاطمه ام ایمن هرچه دارد از آن فاطمه و

فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ وَلَدِهَا وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ؟ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَنَفِدَتِ الصَّحْفَةُ ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : أَمَا لَوْلَا أَنَّكِ أَطْعَمْتِهَا لَأَكَلْتِ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَالصَّحْفَةُ عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا عليه السلام فِي زَمَانِهِ.

٨ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : بَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هٰذِهِ الصُّورَةِ ، قَالَ الْمَلَكُ لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ يَا مُحَمَّدُ بَعَثَنِيَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ: قَالَ : مَنْ مِمَّنْ ؟ قَالَ: فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ قَالَ : فَلَمَّا وَلَّى الْمَلَكُ إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هٰذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ ؟ فَقَالَ: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللهُ آدَمَ بِاثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ.

٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ :دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ .

اولاد اواست وچون فاطمه چیزی یابد ام‌ایمن بهره‌ای ازآن ندارد؟ فاطمه چیزی ازآن سینی‌برای ام ایمن آورد تااز آن خورد وفوراً آن‌سینی ناپدید شد، پیغمبر (ص) باوفرمود اگر نبود که ازآن به ام‌ایمن خوراندی تووتزادت تاقیامت ازآن میخوردید،سپس امام‌باقر(ع) فرمود آن‌سینی نزد ماست‌و قائم ما(ع) درزمان خود آن‌را بیرون می‌آورد.

٨ـ علی‌بن جعفر(ع) گوید شنیدم ابوالحسن (ع) میفرمود، در این میان که رسولخدا (ص) نشسته بود بناگاه فرشته‌ای براو درآمد که بیست وچهار رو داشت، رسولخدا (ص) باو فرمود ای دوستم جبرئیل من تو را دراین صورت ندیده بودم ، آن فرشته گفت ای محمد (ص) من جبرئیل نیستم ، خدا مرا فرستاده که نور را بنور تزویج کنم ؟

فرمود چه کسی را باچه کسی ؟گفت فاطمه را باعلی‌فرمود چون‌آنفرشته پشت کرد بناگاه‌میان دو شانه‌اش نقش بود محمد رسول خدا ، علی وصی اواست . رسولخدا (ص) فرمود: ازچه زمانی‌این میان دوشانه‌ات نوشته است ؟ فرمود بیست ودو هزارسال پیش از آنکه خدا آدم‌را بیافریند .

شرحـ از مجلسی ره این خبر دلالت دارد که کلمه تزویج بامن متعدی میشود بمفعول دوم چنانچه در زبان اکثر فقهاء همچنین است در صیغ‌نکاح ولی از کتب لغت استفاده شود که بی‌واسطه هم متعدیست ودر قرآن همچنین وارد شده که میفرماید **زوجناکها**.

٩ ـ احمد بن محمد بن ابی نصر گوید از امام رضا (ع) پرسیدم از قبر فاطمه «ع» درپاسخ فرمود که درخانه خودش دفن شد و چون بنی‌امیه بمسجدمدینه افزودند جزء مسجد شد.

ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : لَوْلَا أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام مَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ .

((بَابُ))

مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ ، سَنَةِ اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ . وَرُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَمَضَى عليه السلام فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ . وَمَضَى وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَأَشْهُرٍ . وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم .

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : لَمَّا حَضَرَتِ

شرحـ ازمجلسی ره اصح اقوال درمحل دفن فاطمه(ع) همین است.

١٠ـ یونس بن ظبیان گوید ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود: اگر نبود که خدا تبارك وتعالی امیرالمؤمنین (ع) را آفرید برای همسری فاطمه (ع) همسری برای او نبود در روی زمین از آدم (ع) تاهر بشری که پس از وی باشد .

شرح ـ کفو ازنظر حکم کلی اسلام همان مسلمانی است ولی منظور از این حدیث همسری در مقام عصمت وفضیلت معنویه است.

ازمجلسی ره این ـ حدیث دلالت دارد برافضلیت امیرالمؤمنین(ع) از پیغمبران اولوالعزم جز پیغمبر ما(ص) اگر بگوئی که دلالت ندارد بربرتری ازنوح وابراهیم زیرا آنها اجداد فاطمه (ع) بودند و خویشی مانع اززواج باآنها است.

درجواب گویم ظاهرحدیث کفویت است باقطع نظر ازخویشی وقرابت چنانچه تصریح به آدم برآن دلالت دارد بااینکه کسی قائل بفرق میان اولوالعزم نیست وبساکه باین حدیث استدلال شود که فاطمه (ع) هم افضل ازآنها است ولی خالی از اعتراض نیست، زیرا ممکن است که کفو بودن مشروط بافضلیت زوج باشد بلکه ظاهر اینست وشاید سخنی نباشد دراینکه امیرالمؤمنین ازفاطمه (ع) افضل است گرچه همه ازیك نورند واللهاعلم بحقائق احوالهم وانوارهم واسرارهم.

(باب)

ولادت حسن بن علی «ع»

حسن بن علی (ع) درماه رمضان سال بدر سنه دوم هجرت متولد شد وروایتی است که در سال سوم هجرت متولد شده ودر آخر ماه صفر سال ٤٩ هجرت وفات کرد، ٤٧ سال و٦ ماه داشت و مادرش فاطمه دختر رسول خدا (ص) بود.

١ـ ازقول کسیکه ازامام باقر(ع) شنیده که میفرمود: چون مرك حسن(ع) دررسید گریست،

الْحَسَنَ عليه السلام الْوَفَاةُ بَكَى ، فَقِيلَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ تَبْكِي وَ مَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي أَنْتَ بِهِ ؛ وَقَدْ قَالَ فِيكَ مَا قَالَ ؛ وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً وَقَدْ قَاسَمْتَ مَالَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلِ بِالنَّعْلِ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ : لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ .

٢ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ [بْنِ مَهْزِيَارَ] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فِي عَامِ خَمْسِينَ ، عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَرْبَعِينَ سَنَةً .

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ : إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ أَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ سَمَّتْ مَوْلَاةً لَهُ ، فَأَمَّا مَوْلَاتُهُ فَقَاءَتِ السَّمَّ وَأَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي بَطْنِهِ ثُمَّ انْتَفَطَ بِهِ فَمَاتَ .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الْقَاسِمِ النَّهْدِيِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنِ الْكُنَاسِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي بَعْضِ عُمُرِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ ، كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ ، فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ ، قَدْ يَئِسَ مِنَ الْعَطَشِ ، فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ عليه السلام تَحْتَ نَخْلَةٍ وَفُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَاهُ تَحْتَ

باو عرضشد یابن رسول‌الله، توبااین مقامیکه نسبت به‌رسولخدا (ص)داری گریه‌میکنی؟ باآنچه‌رسول خدا (ص) درباره تو گفته‌وبااینکه بیست‌بار پیاده بمکه‌رفتی وسه‌بارهرچه داشتی‌درراه‌خدادونیمه کردی تابرسد بکفش پا، فرمود من‌از دو خصلت میگریم.

١ـ ازهراس موقف روزقیامت (از هراس آنچه پس‌از من بامت گذرد ، ازهراس حادثه‌ناگوار کربلا خ‌ل).

٢ـ ازجدائی دوستان.

٢ـ امام‌صادق (ع) فرمود: حسن‌بن علی‌وفات کرد و٤٧ سال‌داشت درسال پنجاهم‌ازهجرت.پس ازرسولخدا (ص) چهل‌سال زنده‌بود.

٣ـ ازابی‌بکر حضرمی گفت: جعده‌بنت اشعث‌بن قیس کندی بود که حسن‌بن علی(ع)راباکنیزك وی زهرداد، آن کنیزك زهررا قی کرد ولی‌زهر امام‌حسن درشکمش ماند وباد کرد (جوش‌آمد ـ و جگررا انداخت‌خ‌ل) وآنحضرت وفات کرد.

٤ـ امام‌صادق (ع) فرمود حسن‌بن علی دریکسالی برای‌عمره بامردی ازفرزندان زبیر که‌عقیده بامامتش داشت سفری بیرونشد ودر آبگاهی زیرنخله خشکی باراانداختند، آن‌نخله از بی‌آبی خشك شده‌بود، برای‌امام حسن زیرآن نخله‌خشك فرش انداختند وبرای آن‌زبیری زیرنخله دیگری برابر

نَخْلَةٍ أُخْرٰى ، قٰالَ : فَقٰالَ الزُّبَيْرِيُّ ـ وَرَفَعَ رَأْسَهُ ـ : لَوْ كٰانَ فِي هٰذَا النَّخْلِ رُطَبٌ لَأَكَلْنٰا مِنْهُ ، فَقٰالَ لَهُ الْحَسَنُ : وَإِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطَبَ ؟ فَقٰالَ الزُّبَيْرِيُّ : نَعَمْ ، قٰالَ : فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمٰاءِ فَدَعٰا بِكَلٰامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ ، فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صٰارَتْ إِلٰى حٰالِهٰا فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطَباً ، فَقٰالَ الْجَمّٰالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ : سِحْرٌ وَاللّٰهِ ، قٰالَ : فَقٰالَ الْحَسَنُ عليه السلام : وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ وَلٰكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيٍّ مُسْتَجٰابَةٌ ، قٰالَ : فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ فَصَرَمُوا مٰا كٰانَ فِيهٖ فَكَفٰاهُمْ .

٥ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ رِجٰالِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام قٰالَ : إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام قٰالَ : إِنَّ لِلّٰهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدٰاهُمٰا بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرٰى بِالْمَغْرِبِ ، عَلَيْهِمٰا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلٰى كُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمٰا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرٰاعٍ وَفِيهٰا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ ، يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلٰافِ لُغَةِ صٰاحِبِهٰا وَأَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغٰاتِ وَمٰا فِيهِمٰا وَمٰا بَيْنَهُمٰا ، وَمٰا عَلَيْهِمٰا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي .

آنحضرت فرمود: آن‌زبیری سر برداشت و گفت اگر این نخله رطبی داشت ماازآن میخوردیم امام‌حسن باوفرمود تومیل رطب‌داری؟ زبیری گفت آری زبیری گفت آنحضرت دست‌بآسمان برداشت و سخنی گفت که من آن‌را نفهمیدم آن‌نخله سبزشد وبحال آمد وبرك کرد ورطب آورد، جمالی که شترازاو کرایه کرده بودند گفت بخداجادو است.

امام‌حسن (ع) باوفرمود: وای برتو جادونیست ولی‌دعای مستجاب‌پسر پیغمبراست، گویدبنخله برآمدند وآنچه در آن بود چیدند وبرای آنها بس‌بود.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ**لم‌افهمه**ـ در نسخه‌های ماچنین است وبنابراین ضمیر قال در پیش از «فرفع یده» بآن زبیری برگردد ومقصود اینست که آن‌زبیری هم این‌معجزه‌را برای مردم‌نقل کرده است ولی درروایت بصائر لم‌یفهمه وارداست و آن درست‌تر است.

٥ـ از امام صادق (ع) که امام حسن(ع)فرمود به‌راستی برای خدا دوشهر است یکی‌درمشرق ودیگری درمغرب. برگرد هر دو باروئی است آهنین وبرهر کدام هزار هزار دراست و در آنها هفتاد هزارهزار زبان‌است که زبان هردسته جززبان همشهری دیگر است من همه این زبانها وآنچه در این دو شهر است و در میان آنها میدانم و در ایندو شهر حجتی و امامی جز من و جز برادرم حسین نیست.

شرحـ از مجلسی (ره) یکی از اهل تاویل گفته است ایندو شهر کنایه از دو رتبه عالم‌مثال است که یکی بردنیا مقدم است و آنشهرشرقی است ویکی بعد از آنست وآنشهر غربی‌استوباروی آهنین کنایه از صلابت وعدم امکان ورود بآنها است جز از درهای آنها و بسیاری زبان‌ها در آنها کنایه ازاختلاف خلائق‌است در سلیقه‌های خود تاآنجا که‌شماره‌نشود وحجت‌بودن آنحضرت‌وبرادرش روشن است چون آنان‌امام‌همه خلقندانتهی.

٦ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ صَنْدَلٍ ، عَنْ أَبِي اُسَامَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِياً ، فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ : لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنَ عَنْكَ هٰذَا الْوَرَمُ ، فَقَالَ كَلَّا إِذَا أَتَيْنَا هٰذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدُ وَمَعَهُ دُهْنٌ فَاشْتَرِ مِنْهُ وَلَا تُمَاكِسْهُ ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ : بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي مَا قَدِمْنَا مَنْزِلاً فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هٰذَا الدَّوَاءَ . فَقَالَ لَهُ : بَلٰى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ ، فَسَارَا مِيْلاً فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ ، فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِمَوْلَاهُ : دُونَكَ الرَّجُلَ ، فَخُذْ مِنْهُ الدُّهْنَ وَأَعْطِهِ الثَّمَنَ ، فَقَالَ الْأَسْوَدُ: يَا غُلَامُ لِمَنْ أَرَدْتَ هٰذَا الدُّهْنَ ؟ فَقَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَقَالَ : انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ ، فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ : بِأَبِي أَنْتَ وَاُمِّي لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى هٰذَا أَوَ تَرَى ذٰلِكَ وَلَسْتُ آخِذًا لَهُ ثَمَناً ، إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ وَلٰكِنِ ادْعُ اللهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذَكَراً سَوِيّاً يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَإِنِّي خَلَّفْتُ أَهْلِي تَمْخَضُ ، فَقَالَ اِنْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَقَدْ وَهَبَ اللهُ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً وَهُوَ مِنْ شِيعَتِنَا .

٦ـ ازامام صادق (ع) حسن‌بن علی (ع) یکسال پیاده بمکه میرفت‌ودو پایش ورم برداشت‌یکی از وابسته‌هایش عرضکرد: اگر سوار شوید، این ورم فرونشیند، فرمود، نه هرگز ، وقتی باین منزل برسیم مردسیاهی جلوت آید که‌روغنی باخود دارد، آن را بخر ودر بهای آن بااو چانه‌زن،وابسته آنحضرت گفت پدر ومادرم قربانت ما بهیچ منزلی نرسیدیم که کسی باشد و چنین دوائی بفروشدباو فرمود: چرا آن‌مرد در پیش تواست اندکی باین منزل مانده، یك میل راه طی کردند بناگاه آن‌سیاه بیداشد، امام حسن (ع) فرمود برو نزد این مرد و دارو را ازاو بگیر وبهایش را باو بده آن سیاه گفت ای غلام این روغن را برای کی میخواهی؟

گفت برای حسن‌بن علی(ع) گفت مرانزدآنحضرت براوراآوردخدمت آن‌حضرت رسانید، سیاه بآن حضرت عرضکرد پدر ومادرم قربانت من نمیدانستم شمانیاز باین دارو دارید، تو خودت این را میدانی؟ من در برابر آن بهائی نمیگیرم همانا من‌غلام‌شما هستم ولی نزد خدادعا کن که یك‌پسردرستی بمن بدهد و دوستدار شما خانواده باشد ، زیرا من خانواده خود را در حال درد زائیدن گذاشتم و آمدم ، امام حسن (ع) فرمود بمنزلت برو که خدا به تو پسر درستی بخشیده و او از شیعیان ما است.

(بابُ)
مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ قُبِضَ عليه السلام فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَلَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ أَشْهُرٌ. قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللهُ فِي خِلَافَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللهُ وَ هُوَ عَلَى الْكُوفَةِ وَكَانَ عَلَى الْخَيْلِ الَّتِي حَارَبَتْهُ وَقَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ، بِكَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ اُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله

١ ـ سَعْدٌ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام يَوْمَ عَاشُورَا وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَرْزَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام طُهْرٌ وَكَانَ بَيْنَهُمَا فِي الْمِيلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَعَشْراً.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ؛ وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالْحُسَيْنِ جَاءَ جَبْرَئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

(باب)

ولادت حسین بن علی (ع)

حسین بن علی(ع) سال سوم هجرت متولد شد ودر ماه محرم سال ٦١ از هجرت در ٥٧ سالگی در گذشت، عبیدالله بن زیاد لعنه الله در دوران خلافت یزید بن معاویه لعنه الله وقتی حاکم بر کوفه بود آنحضرت را شهید کرد و فرمانده قشونیکه با آنحضرت جنگید و او را کشت عمر بن سعد لعنه‌الله بود، این واقعه روز دو شنبه دهم محرم اتفاق افتاد، مادرش فاطمه «ع» دختر رسولخدا «ص» بود.

١ ـ امام صادق (ع) فرمود: حسین بن علی «ع» روز عاشورا در سن پنجاه و هفت سالگی جان داد.

٢ ـ فرمود میان حسن وحسین (ع) یك طهر (کمترش ده روز است) فاصله بود و فاصله ولادت آنها ٦ ماه و ٢ روز بود.

٣ ـ فرمود: چون فاطمه (ع) بحسین آبستن شد جبرئیل نزد رسولخدا (ص) آمد و گفت به راستی

سَتَلِدُ غُلاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَلَمّا حَمَلَتْ فاطِمَةُ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام كَرِهَتْ حَمْلَهُ وَحِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضْعَهُ ، ثُمَّ قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَمْ تُرَ فِي الدُّنْيا أُمٌّ تَلِدُ غُلاماً تَكْرَهُهُ وَلٰكِنَّها كَرِهَتْهُ لِمّا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ ، قالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حُسْناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً».

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْماعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيّاتِ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام نَزَلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَقالَ لَهُ : يا مُحَمَّدُ ! إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فاطِمَةَ ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَقالَ. يا جَبْرَئِيلُ ! وَعَلىٰ رَبِّي السَّلامُ لا حاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فاطِمَةَ ، تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، فَعَرَجَ ثُمَّ هَبَطَ عليه السلام فَقالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ ، فَقالَ: يا جَبْرَئِيلُ وَعَلىٰ رَبِّي السَّلامُ لا حاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، فَعَرَجَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام إِلَى السَّماءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقالَ: يا مُحَمَّدُ ! إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمامَةَ وَالْوِلايَةَ وَالْوَصِيَّةَ ، فَقالَ: قَدْ رَضِيتُ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلىٰ فاطِمَةَ أَنَّ اللهَ يُبَشِّرُنِي

فاطمه (ع) بزودی پسری آورد که پس از تو امت اورا بکشند، پس چون فاطمه بحسین آبستن شد در باره او نگرانی داشت وچون اورا هم‌زائید درباره او نگرانی و بددلی داشت سپس امام صادق «ع» فرمود دردنیا مادری دیده نشده که پسر زاید و بدش آید ولی نگرانی فاطمه از این راه بود که میدانست کشته میشود .

فرمود درباره او این آیه نازلشد (١٥ـ الاحقاف) ماوصیت کردیم انسان را بوالدینش ـ نیکی کند ـ مادرش او را بناخوشی بار دار شد و بناخوشی زائید و آبستنی و از شیر بریدنش روی هم سی ماه است.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ براین تاویل ممکنست معنی «وصینا» این باشد که اورا وصی نمودیم به سبب والدینش ومعنی حسنا این باشد که ملازم باش نیکیرا چنانچه گفته‌اند ولی بعید است و بنا به قرائت حسناً بفتح حا وسین این تفسیر موجه است ـ در مجمع‌البیان گفته اهل کوفه احساناخوانده‌اند و دیگران حسناً.

٤ـ امام صادق «ع» فرمود که جبرئیل بر محمد«ص» نازلشد و باو گفت ای محمد «ص» به راستی خدا تورا بنوزادی مژده‌دهد که فاطمه آن‌را زاید و امتت پس‌از تو اورا بکشند فرمود ای جبرئیل بر پرورد گارم درود مرا نیازی نیست بنوزادیکه فاطمه آورد وامتم پس از من اورا بکشند پس‌بالا رفت وسپس‌فرود آمد بازمانند آن‌را بپیغمبر گفت.

پیغمبر درپاسخ فرمود ای جبرئیل بپرورد گارم درود، نیازی نیست مرا بنوزادیکه امتم پس‌از من اورا میکشند، پس جبرئیل بآسمان بالارفت وسپس فرودشد و گفت ای‌محمد پرورد گارت سلامت رساند و مژده‌ات دهد که اوامامت وولایت ووصیت‌را درنژاد اینشهید نهد، پیغمبر گفت: من‌راضی‌شدم سپس پیغمبر فرستاد نزد فاطمه که خدا مرا بنوزادی از تو مژده داده که امتم پس از من او را

بِمَوْلُودٍ يُوْلَدُ لَكَ، تَقْتُلُهُ اُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ لِاحاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ [مِنِّي] ، تَقْتُلُهُ اُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا أَنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوِلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ رَضِيتُ «فَحَمَلَتْهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً حَتّٰى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ : رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» فَلَوْلَا أَنَّهُ قَالَ: أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أَئِمَّةً . وَلَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَا مِنْ اُنْثىٰ ، كَانَ يُؤْتىٰ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهَا الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَ ، فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللهِ وَدَمِهِ ﷺ وَلَمْ يُوْلَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام .

میکشند فاطمه «ع» پاسخ فرستاد که مرا نیازی نیست بنوزادی که امتت پس از تو اورا میکشند.

پیغمبر باو پیغام فرستاد که بهراستی خدا در نژاد او استکه امامت وولایت ووصیت را نهاده است فاطمه پاسخ فرستاد که من راضی شدم « وباو ازروی نگرانی وبددلی آبستن شد واورا بانگرانی وبد دلی زائید و آبستی وشیرخوارگی او سی ماه بود، تاچون بنیرومندی رسید وچهل ساله شد ، گفت پروردگارا بمن روزی کن که شکر گزاری کنم از نعمتیکه تو بمن انعام کردی و بر پدر و مادرم و برای اینکه کردار شایسته‌ای کنم که تو آن را به پسندی و نژاد مرا اصلاح فرما » (۱۵ـ الاحقاف).

اگر نمیگفت نژادم را اصلاح کن برایم، هرآینه همه نژادش امام بودند. حسین از فاطمه«ع» واز هیچ زنی شیر نخورد، اورا نزد پیغمبر میآوردند و ابهام خود را دردهانش مینهادواز آن باندازه کفایت دوتاسه روزش میمکید پس گوشت حسین از گوشت رسولخدا «ص»روئیدواز خون او و کودك ٦ماه نزائیدند (که زنده ماند) جز عیسی بن مریم وحسین بن علی«ع».

شرحـ از مجلسی ره ـ مژده از طرف خدا و رسولش بر پایه اختیار بوده نه دستور تا ردش موجب رد برخداورسول باشد.

حتی اذا بلغ اشدهـ یعنی تن وخردش نیرومند گردد.

بلغ اربعین سنةـ لازم نیستکه گذشت چهل سال مصادف باآغاز امامت آنحضرت باشدزیرا امامت حسین«ع» پس از گذشت چهل و هفت سال ازعمرش بوده بااینکه تطبیق آن باامام‌حسین(ع) بطن آیه‌است ولازم نیستکه ازهمه جهت تطبیق کند .

و بعضی گفته‌اند که آغاز چهل سال از بلوغ اشداستکه مصادف وفات رسولخدا«ص» بوده‌و این تکلفی استکه نیازی بدان نیست.

اوزعنی ـ یعنی بمن الهام کن ومقصود از نعمت نعمت‌امامت و نبوتست.

و ان اعمل صالحا ـ بیضاوی گفته نکره آوردن صالحا برای تعظیم یا تعمیم در جنس است.

و اصلح لی فی ذریتی ـ یعنی برای من شایستگی ساری در نژادم مقرر فرما که در آن ها ثابت باشد.

وَفي رِوايَةٍ اُخْرىٰ ،عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله كانَ يُؤْتىٰ بِهِ الْحُسَيْنُ فَيُلْقِمُهُ لِسانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَزِئُ بِهِ وَلَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ اُنْثىٰ .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام في قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ۞ فَقالَ : إِنِّي سَقِيمٌ» قالَ : حَسِبَ فَرَأىٰ ما يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام فَقالَ : إِنِّي سَقِيمٌ لِما يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام .

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرانَ قالَ : قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : لَمّا كانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ما كانَ ضَجَّتِ الْمَلائِكَةُ إِلَى اللهِ بِالْبُكاءِ وَ قالَتْ : يُفْعَلُ هٰذا بِالْحُسَيْنِ صَفِيِّكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ ؟ قالَ: فَأَقامَ اللهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقائِمِ عليه السلام وَقالَ : بِهٰذا أَنْتَقِمُ لِهٰذا .

من گویم بنابتاویل امام کلمه فی‌برای تبعیض آمده‌است یعنی بعضی ازنژادم و این اظهر است، **الاعیسی بن‌مریم**ـ شاید این از تصحیف نسخه نویسان یا راویان باشد زیرا در اکثر اخبار معتبره بجای عیسی یحیی آمده است و در اخبار معتبره مدت حمل عیسی نه ساعت و بلکه سه ساعت ذکر شده است..

دنباله حدیث۴ـ

درروایت دیگر است از امام رضا «ع» که پیغمبررا شیوه بود که حسین را نزد او میآوردند و زبانش را در دهان او میگذاشت و آن را میمکید و بهمان اکتفاء میکرد و از هیچ زنی شیر نخورده است.

۵ـ از امام صادق «ع» در تفسیر قول خدا عزوجل (۸۸ ـ الصافات) یك‌نظری در ستاره‌ها انداخت ۸۹ـ پس گفت من‌بیمارم ـ فرمود حساب کرد ودید آنچه‌را بحسین(ع) واردمیشود،پس گفت من‌بیمارم ازآنچه بحسین«ع» وارد میشود.

شرحـ ازمجلسی ره ـ ظاهر خبراینستکه از حساب ستارگان و اوضاع فلکیه پیشآمد شهادت حسین «ع» رادانسته واینکه آنها دلالت برحوادث دارند واخبارداین باره بسیاراستکه‌من‌در کتاب کبیر نقلکردم و این منافات ندارد باغدقن از مردم دیگر ازاندیشه در نجوم وحکم بدان، زیرا از جمع‌بین اخبار معلوم میشود علم نجوم ازآن پیغمبران و اوصیاء است و یکی از طرق تحصیل‌علم‌است برای آنها نسبت‌بحوادث ومردم دیگر احاطه بدان نتوانند و ازاین راه ازدنبال کردن آن و اخبار طبق آن ممنوع شده‌اند..

٦ـ امام صادق (ع) فرمود چون کار حسین چنانشد که شد ، فرشته‌ها بدرگاه خدا شیون به گریه بلند کردند وعرض کردند:با حسین‌برگزیده وزاده پیغمبرت چنین رفتارمیشود ؟ فرمودخدانمونه قائم «ع» را بآن‌ها نمود و فرمود با این من ازآن ها انتقام می ستانم برای این شهید .

٧ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : لَمّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتّىٰ كانَ بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْلِقاءَاللهِ فَاخْتارَ لِقاءَاللهِ.

☆ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ : حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَأَبُوسَعِيدٍ الْأَشَجُّ قالَ : حَدَّثَنا عَبْدُاللهِ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَوْدِيِّ قالَ : لَمّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَرادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوَطِّؤُوهُ الْخَيْلَ ، فَقالَتْ فِضَّةُ لِزَيْنَبَ : يا سَيِّدَتِي ! إِنَّ سَفِينَةً كُسِرَ بِهِ في الْبَحْرِ فَخَرَجَ إِلىٰ جَزِيرَةٍ فَإِذا هُوَ بِأَسَدٍ ، فَقالَ: يا أَبَا الْحارِثِ أَنا مَوْلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَهَمْهَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتّىٰ وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَالْأَسَدُ رابِضٌ في ناحِيَةٍ ، فَدَعِينِي أَمْضِ إِلَيْهِ وَاعْلَمْهُ ما هُمْ صانِعُونَ غَداً ، قالَ : فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقالَتْ : يا أَبَا الْحارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قالَتْ: أَتَدْرِي ما يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَداً بِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام ؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوَطِّؤُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ، قالَ : فَمَشىٰ حَتّىٰ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلىٰ جَسَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ فَلَمّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ : فِتْنَةٌ لا تُثِيرُوها اِنْصَرِفُوا ، فَانْصَرَفُوا .

---

٧ ـ امام باقر «ع» فرمود: چون نصرت و پیروزی بحسین بن‌علی فرود آمدتامیان آسمان‌وزمین رسید و سپس مخیرشد میان پیروز شدن یاملاقات خداوند، آن‌حضرت ملاقات خدارا بر گزید(وشربت شهادت نوشید).

☆ ادریس بن عبدالله اودی (ازدی خل) گوید چون‌حسین(ع) شهید شد و آن لشکرخواستند اسب بربدنش بتازند، فضه (از کنیزان فاطمه زهراء «ع») به زینب «ع» گفت ای بانوی من سفینه (آزاده کرده رسولخداص) کشتیش در دریا شکست وبجزیره‌ای افتاد و بشیری برخورد ، بآنشیر گفت ای اباالحارث من آزاد کرده رسولخدایم آنشیر در برابرش زمزمه کرد تا اورا به راه‌آورد ، در این گوشه هم شیری خوابیده است ، بگذار من بروم و باو آگاهی دهم که این مردم فردا چه خواهند کرد.

گوید: فضه نزد آنشیر رفت و گفت ای اباالحارث، آن شیر سربلند کرد و فضه باو گفت میدانی فردا میخواهند با امام حسین «ع» چه‌کار کنند، میخواهند اسب برپشتش بتازند.

گوید: آنشیر آمد تا دو دست خود را روی جسد حسین نهاد، لشکر پیش آمدند و چون آن شیر را دیدند ، عمربن سعد بآن‌ها گفت ، این فتنه‌ای است مبادا آن را بر انگیزید، بر گردید، آنها هم‌بر گشتند.

شرحـ از مجلسی رهـ در خرائج و جرائح از ابن‌الاعرابی روایتکرده است از سفینه آزاد کرده رسولخدا «ص» گوید من برای جهاد رفتم و در دریا کشتی شکست و آنکشتی با هرچه در آن بود غرق شد من برهنه باتیکه‌ای پارچه که بکمربسته بودم بتخته پاره‌چسبیدم وآن تخته پاره مرا

در کنار کوهیکه میان دریا بوداندا‌خت‌وچون برآن بالا رفتم و پنداشتم ازدریا خلاص شدم، موجی آمد ومرا ربود وچند بار هم موج مرا برد و آورد تا آنکه یکباراز موج گریختم ودر کنار دریا دویدم و موج بمن نرسید.

خدا رابسلامتی خود سپاس گفتم در این میان که راه میرفتم بناگاه شیری مرا دید و نعره بر آورد وبسوی من آمد تا مرا بدرد، من دست بآسمان برداشتم و گفتم بار خدایا من بنده تـو وآزاد کرده پیغمبر توام مرا ازغرق نجات دادی آیا شیر خوددرا برمن چیره کنی؟

بمن الهام شد که گفتم ای درنده من سفینه، آزاد کرده رسولخدایم رسولخدا را درآزاد کرده اورعایت کن ، بخداسوگند که آن شیر نعره را کنار گذارد و مانند گربه‌ای آمد وروی خود را یکبار باین ساق‌من‌مالید ویکبار بآن‌ساق من وخوب به‌روی من‌نگاه کردوسپس پشت‌خود را خم کرد واشاره کرد که سوارشو، من بپشت‌او سوار شدم واو دوید و شتابانه مرا بجزیره‌ای رسانید که پر بود ازدرخت ومیوه وچشمه آب گوارا که من بهراس‌افتادم.

در آنجا ایستاد وبمن اشاره کرد که فرودآی، من فرود آمدم وآن شیر برابرم ایستاد و بمن نگاه میکرد، من ازآن میوه‌ها برگرفتم و خوردم و آب نوشیدم تاسیراب شدم و برگی گرفتم لنك خود ساختم و بابرك دیگر خود را پوشاندم وبرگی‌هم که مانند توشه‌دان بود ازآن میوه‌هاپر کردم وآن پارچه‌ایکه با خودداشتم با آب تر کردم که هنگام نیاز آن رابفشارم واز آن بنوشم و چون از کارهای خود فارغشدم آن شیرنزد من آمد وپشت خوددرا خم کرد وبمن اشاره کرد که‌سوار شو. من سوارشدم‌واز راهی جزآن راهیکه‌آمده‌بودم مرابسوی دریابرد.

چون کنار دریارسیدم دیدم یك کشتی دردریا روانست، من خود راباهل آنکشتی نمودم آنها گردآمدند وآواز بتسبیح ولااله‌الاالله بلند کردند که دیدند مردی سوار برشیریست و فریاد زدندای جوان توکیستی، آدمیزاده‌ای یاپری؟

گفتم من سفینه آزادکرده رسولخدایم، این شیر حق رسولخدا را درباره‌ام رعایتکرده وچنین کرده که مینگرید، چون نام رسولخدا (ص)را شنیدند بادبان را فروکشیدند و دو مرد رادریك‌قائق کوچك‌بسوی‌من روانه کردند وجامه‌باآنها فرستادند، آنها نزدمن فرودآمدند ومنهم ازشیرپیاده شدم وآنشیر درگوشه ایستاد ونگاه میکرد تامن چه‌میکنم جامه‌ها را نزد من انداختند وگفتندآنهارا در برکن و من آنها راپوشیدم.

ویکی ازآنها گفت بدوش‌من سوارشو تاتورا بقائق برم‌شیر ازمن سزاوارتر به رعایت حرمت رسولخدا نباشد من روبآنشیر کردم وگفتم خدایت ازطرف رسولخدا «ص» پاداش نیك‌دهد،دیدم که اشکهایش برگونه‌اش روان شد، ازجا نجنبید تامن سوار قائق‌شدم وهرساعت بدنبال‌من نگاه میکرد تا ازاو نهان شدیم.

ابوالحارث- درزبان عرب از کنیه‌های شیراست .

قوله لاتشیروها- یعنی آن‌را پدیدار نکنید وفاش مسازید، این‌حدیث دلالت دارد که‌حیوانات شعوردارند وبرخی ازآنها دوست خانداننند وآنها رامیشناسند وممکنست دراینمواقع خدا بآنهاالهام کند که چکار کنند وباوشعوری داده که سخن‌فضه‌را دریافته ودلالت براینکه‌آنچه‌خاصه وعامه گفته‌اند که اسب برتن آن مظلوم تاخته‌اند اصلی ندارد .

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحَّانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَماً وَبَكَتْ وَبَكَيْنَ النِّسَاءُ وَالْخَدَمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَذَهَبَتْ فَبَيْنَا هِيَ كَذٰلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَدُمُوعُهَا تَسِيلُ فَدَعَتْهَا فَقَالَتْ لَهَا: مَالَكِ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكِ؟ قَالَتْ: إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجُهْدُ شَرِبْتُ شَرْبَةَ سَوِيقٍ، قَالَ: فَأَمَرَتْ بِالطَّعَامِ وَالْأَسْوِقَةِ. فَأَكَلَتْ وَشَرِبَتْ وَأَطْعَمَتْ وَسَقَتْ وَقَالَتْ: إِنَّمَا نُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنْ نَتَقَوَّى عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام. قَالَ: وَأُهْدِيَ إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُوَناً لِتَسْتَعِينَ بِهَا عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَلَمَّا رَأَتِ الْجُوَنَ قَالَتْ: مَاهٰذِهِ؟ قَالُوا هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِتَسْتَعِينِي عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَتْ: لَسْنَا فِي عُرْسٍ، فَمَا نَصْنَعُ بِهَا ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ كَأَنَّمَا طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يُرَ لَهُنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ.

٨ـ مصقله‌طحان گوید ازامام صادق «ع» شنیدم میفرمود: چون حسین(ع) کشته‌شد زوجه او که ازبنی کلب‌بود (دختر امرءالقیس کلبی مادرسکینه بنت‌الحسین) برایش مجلس ماتمی برپا کرد؛ او گریست و زنهای دیگر و همه خادمان گریستند تا اشکشان خشك شد وتمام شد؛ دراین میان دید یکی‌ازکنیزانش گریه میکنند و اشك او روانست، او را نزد خود خواست و باو گفت تورا چه شده استکه درمیان ما همه‌اشکت روانست؟ گفت چون من‌بی‌تاب شدم یك‌شربتی ازقاووت‌نوش کردم؟

راوی گوید آن بانودستور داد تا خوراك و قاووتهای چندی آوردند، خود خورد و نوشید و بدیگران هم خوراند و نوشاند و گفت مقصود ما اینست که بدینوسیله برای گریه بر حسین «ع» تجدید نیرو کنیم.

گوید، چند گلدان (عطردان خ ل) بآن‌بانوی‌کلبی هدیه کردندتا ازآنهادرمجلس‌سوگواری‌بر حسین(ع)استفاده کندچون نگاهش‌بآنهاافتاد. گفت‌اینها چیست؟ گفتندهدیه‌ایست که فلانی‌تقدیم کرده‌تا درمجلس‌ماتم امام حسین «ع» از آن استفاده کنیم، گفت ما مجلس‌عروسی نداریم، بااینها چه‌کارداریم ودستور داد آنهارا ازخانه بیرون راندند.

چون آن زنان ازخانه بدر شدند، دیگر اثری ازآن‌ها دیده نشدگویا یك بار پریدند ونابود شدند و پس از بیرون رفتن‌آنها از خانه جای پائی ازآنها دیده نشد.

شرحـ ازمجلسی‌ره گفته‌اند اینهازنان جن یاارواح گذشته بودندکه مجسم‌شدند وروی‌هم‌این خبرمشوش است هم‌از نظرلفظ وهم از نظرمعنی.

(بابُ)
مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَ قُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً. وَ أُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَبْنِ شَهْرِيَارَ بْنِ شِيرُوَيْهِ بْنِ كِسْرَى أَبَرْوِيزَ وَكَانَ يَزْدَجُرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفُرْسِ.

١ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَحِمَهُ اللهُ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ جَمِيعاً ،عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْخُزَاعِيِّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا اُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلَى عُمَرَ أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ وَأَشْرَفَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ: اُفْ بِيرُوجِ بَادَا هُرْمُزْ فَقَالَ عُمَرُ : أَتَشْتِمُنِي هٰذِهِ وَهَمَّ بِهَا ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لَيْسَ ذٰلِكَ لَكَ ، خَيِّرْهَا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَاحْسِبْهَا بِفَيْئِهِ ، فَخَيَّرَهَا فَجَاءَتْ حَتّٰى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ :مَا اسْمُكِ ؟ فَقَالَتْ :جَهَانْشَاه ، فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : بَلْ شَهْرَبَانُوَيْهْ ، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ : يَا أَبَا عَبْدِاللهِ لَيَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَكَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام : ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ،فَخِيَرَةُ اللهُ مِنَ الْعَرَبِ

(باب)
ولادت علی بن الحسین «ع»

علی بن الحسین (ع) درسال سی‌وهشت هجری متولدشد ودرسال۹۵ که۵۷ساله بودوفات کرد ، مادرش سلامه دختر یزدگرد پسر شهریاربن شیرویه زاد خسروپرویز بود، یزدگرد نامبرده آخرین پادشاهان فرس است.

۱ـ امام باقر(ع) فرمزد: چون دختر یزدگردرابرای عمر آوردند، دوشیزه‌های مدینه‌بتماشای اوآمدند وچون اورا درآوردند مسجدمدینه ازپرتو اودرخشان شد چون‌عمر باونگاه کرد روی خود را پوشید وگفت **اف بیروج بادا هرمز**ـ یعنی سیاه‌باد روزگار هرمزـ عمرگفت مرا دشنام‌میدهد ایندخترك؟ ونسبت باوسوء قصد کرد.

امیرالمؤمنین فرمود: تواختیاردارا ونیستی،اورا اختیاربده تایك مردمسلمانیرا برای‌خود انتخاب کند واورا درسهم غنیمت اوحساب کن اورا مخیر کرد واو هم‌آمد ودست خوددرا بر سر حسین «ع» گذاشت، امیرالمؤمنین باوفرمود نامت چیست؟ گفت‌جهانشاه امیرالمؤمنین فرمود بلکه‌بایدشهربانویه باشد سپس روبحسین (ع) کرد وفرمود ای‌اباعبدالله برای توبهترین اهل‌زمین ازاین‌بانو متولدمیشود وعلی بن‌الحسین (ع) رازائید و بعلی‌بن الحسین (ع) ابن‌الخیرتین میگفتند که‌هاشم مختارخدا بوددر

هٰاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ . وَرُوِيَ أَنَّ أَبَاالْاَسْوَدِ الدُّئَلِيَّ قَالَ فِيهِ :

وَإِنَّ غُلَاماً بَيْنَ كِسْرٰى وَهٰاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ .

۲ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحٰابِنٰا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضّٰالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرٰارَةَ قٰالَ : سَمِعْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : كٰانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام ، نٰاقَةٌ ، حَجَّ عَلَيْهٰا اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ حَجَّةً ، مٰا قَرَعَهٰا قَرْعَةً قَطُّ ، قٰالَ : فَجٰاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَمٰا شَعَرْنٰا بِهٰا إِلّٰا وَقَدْ جٰاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنٰا أَوْ بَعْضُ الْمَوٰالِي فَقٰالَ : إِنَّ النّٰاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَانْبَرَكَتْ عَلَيْهِ ، فَدَلَكَتْ

عرب و فارس‌در عجم وروایت شده که ابوالاسود دئلی‌درباره آنحضرت سروده‌است:

آن پسری کو بود میان‌خسروهاشم ★ ست گرامیترین قرین تمائم

(تمائم جمع تمیمه وآن آویزه‌ایستکه برای‌دفع چشم‌زخم‌بکودکان عزیز میبنددند)

شرح ـ ازمجلسی ره ـ صدوق علیه‌الرحمه در عیون ازسهل‌بن قاسم بوشنجانی روایتکرده که گفت امام رضا(ع) در خراسان‌بمن‌فرمود: میان ماوشما خویشی است، گفتم ایهاالامیرآن ازچه‌راهست فرمود چون عبدالله‌بن عامربن کریزخراسان‌را گشود بدودختر از یزدگردبن شهریار پادشاه عجمان دست یافت و هر دو را نزد عثمان فرستاد و عثمان یکی را بحسن(ع) بخشید ودیگری را بحسین (ع) وهردو در زائیدن نزد آنهامردند.

وآنکه همسر حسین‌بود علی‌بن الحسین (ع) را آورده بود و یکی از امولد های پدرش حسین (ع) اورا پرستاری کرد ودر دامنش بزرك شد وجزاورا بمادری نمیشناخت وسپس دانست کنیزك او است ومردم اورا مادرش مینامیدند ومی‌پنداشتند بامادر خود تزویج کرده است وپناه بر خدا با این کنیزك بدینشرح تزویج کرده‌بود وسببش این بود که آنحضرت بایکی اززنان خود درآمیخت ورفت غسل کندوآن پرورش دهنده خودرا دیدار کرد . امام باوفرمود اگر دلت میخواهدبمن‌بگوو از خدا بترس ، گفت آری او را تزویج کرد و مردم گفتند مادر خود را تزویج کرده .

من‌میگویم این‌خبر درست‌تر بنظرمی‌آید، زیرا اسیرکردن فرزندان یزدجرد بایدپس از کشته شدن واز میان‌رفتن اوباشد که درزمان عثمان بود گرچه بیشتر بلاد اودر زمان‌عمرفتح شدولی خودش باخاندانش بخراسان گریخت گرچه ممکنست‌درفتح قادسیه یا نهاوند برخی فرزندانش اسیرشده‌باشند ولی بعیداست.

بعلاوه شك‌نیست که تولد علی‌بن‌الحسین از این بانو درایام خلافت امیرالمومنین (ع) بوده است بلکه ۲سال پیش‌از شهادت آنحضرت بوده (که درسال چهلم‌هجرت بود) وفرزند دیگر هم از آن حضرت نیاورده‌است چنانچه نقلشده واگردرزمان عمرباشد وتا بیش‌از بیست سال‌فرزندی‌نیاورده باشد بعیداست ودور نیست که عمر در این روایت تصحیف عثمان باشد والله یعلم .

۲ـ زراره گویداز امام‌باقر (ع)شنیدم میفرمود علی‌بن الحسین (ع) ماده شتری‌داشت که‌بیست ودوبار باآن حج رفته بود وهرگز چوبی باونزده بود، فرمود پس‌ازوفات آنحضرت بی‌اطلاع‌ماآمده بود، مااطلاعی نداشتیم تایکی از خدمتکاران یاغلامان بماخبر دادند که‌آن ماده شتر خودرا بسرقبر

بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَهِيَ تَرْغُو، فَقُلْتُ: أَدْرِكُوهَا أَدْرِكُوهَا وَجِيئُونِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا، قَالَ: وَمَا كَانَتْ رَأَتِ الْقَبْرَ قَطُّ .

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعْيِ حَتَّى ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ وَتَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ، فَأَمَرْتُ بِهَا فَرُدَّتْ إِلَى مَرْعَاهَا وَإِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَيَعْتَمِرُ وَلَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ .

ابْنُ بَابُوَيْهِ.

٤ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سُعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عِمَارَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وُعِدَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام: يَا بُنَيَّ ابْغِنِي وَضُوءاً قَالَ: فَقُمْتُ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ، قَالَ: لَا أَبْغِي هٰذَا فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيِّتاً، قَالَ فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمِصْبَاحِ فَإِذَا فِيهِ فَأْرَةٌ مَيْتَةٌ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ غَيْرِهِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ هٰذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُهَا، فَأَوْصَى بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِظَارٌ وَأَنْ يُقَامَ لَهَا عَلَفٌ،

علی‌بن الحسین (ع) رسانیده وخوابیده ولوچه خود را در آورده و بقبر میمالد و مینالد، من گفتم زود، زود باو برسید وپیش‌ازآنکه مخالفین بدانند یاآن‌را ببینند آن‌را بیاورید، فرمود: آنماده شتر قبر راندیده‌بود.

۳ـ امام باقر(ع) فرمود: چون پدرم علی بن‌الحسین (ع) وفات کرد یکشتری از او ازچراگاه خود آمد تالوچه‌خودرا بقبرزدو برآن غلطید، من‌فرمان دادم تاآنشتر را بچراگاهش‌برگردانیدند، پدرم سوار آنشتر بحج وعمره میرفت وهرگز چوبی باو نزده بود.

ابن‌بابویه

شرحـ این‌اشاره است باینکه ازاین حدیث تاآخر باب در نسخه‌ای بوده که صدوق محمدبن بابویه داشته‌است، زیرا از روی تتبع روشن شده‌استکه نسخه‌هائیرا که شاگردان کلینی بی‌واسطه یا بواسطه روایتکرده‌اند مختلف بوده وافاضل متاخرین ازروی‌آنها نسخه‌ها را باهم مقابله کرده‌اندو مورد اختلاف رابا اشاره بنسخه معین کرده‌اند ـ ازمجلسی ره .

٤ـ امام صادق(ع) فرمود: چون‌شبی‌رسید که درآن بعلی‌بن الحسین (ع) وعده ملاقات‌حقداده شده بود، فرمود: بمحمد (الباقر) ای پسربرایم آب‌وضوء بیاور، گفته استکه من برخاستم وآب‌وضوء برایش آوردم، فرمود این‌را نمیخواهم زیرا مرداری‌در آنست.

گوید رفتم وچراغ‌آوردم ودیدم درآن موش مرده‌ایست وآب وضوی دیگری برایش آوردم، فرمود ای‌پسرجانم امشب‌است آنشبیکه بمن وعده‌شده وسفارش کرد برای ماده شترش آغلی بسازند وباو علوفه دهند ومن آن‌را ساختم

فَجُعِلَتْ فيهِ . قالَ : فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ خَرَجَتْ حَتّٰى أَتَتِ الْقَبْرَ فَضَرَبَتْ بِجِرانِها وَرَغَتْ وَهَمَلَتْ عَيْناها، فَأُتِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقيلَ لَهُ ، إِنَّ النّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتاها فَقالَ : صَهْ الآنَ قَوْمي بارَكَ اللهُ فيكِ، فَلَمْ تَفْعَلْ. فَقالَ : وَإِنْ كانَ لَيَخْرُجُ عَلَيْها إِلىٰ مَكَّةَ فَيُعَلِّقَ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ فَما يَقْرَعُها حَتّٰى يَدْخُلَ الْمَدينَةَ . قالَ : وَكانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَخْرُجُ في اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ فَيَحْمِلُ الْجِرابَ فيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنانيرِ وَالدَّراهِمِ حَتّٰى يَأْتِيَ بابا بابا ، فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يُنيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ، فَلَمّا ماتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَدُوا ذٰلِكَ ، فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ يَفْعَلُهُ.

٥ ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللهِ بْنِ الصَّلْتِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِنْتِ إِلْياسَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ أُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَرَأَ إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ وَإِنّا فَتَحْنا لَكَ وَ قالَ : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي صَدَّقَنا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ ، فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلينَ، ثُمَّ قُبِضَ مِنْ ساعَتِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً.

٦ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَعَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيّ ، عَنْ إِبْراهيمَ بْنِ مَهْزِيارَ ، عَنْ أَخيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكانَ ، عَنْ أَبي بَصيرٍ ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسينَ سَنَةً ، في عامِ خَمْسٍ وَتِسْعينَ ، عاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَمْساً وَ ثَلاثينَ سَنَةً .

فرمود: درنگی نکرد که بیرون شد تا بسر قبر آمد و لوچه خود را برآن زد ونالید و اشك ازدیده‌اش روان‌شد و نزد محمدبن علی رفتند وباو گفتند که ماده شتر بیرون رفته آنحضرت نزد او آمد و فرمود اکنون خاموش باش ، برخیز خدایت‌مبارك کند ، ناقه عمل نکرد .

براستی مطلب این‌بود که امام‌زین‌العابدین سوار بر آنشتر بمکه میرفت وتازیانه را بر بـاد او میآویخت وبآن یك‌تازیانه نمیزد تابمدینه برمیگشت. فرمود: شیوه علی‌بن الحسین این‌بود که درشب های‌تار انبانی پراز کیسه‌های اشرفی طلا وپول نقره بدوش میگرفت ودر هر خانه‌ای‌رامیزدوبهر که بیرون می‌آمد بخشش میکرد و چون علی‌بن‌الحسین (ع) درگذشت صاحب خانه‌ها دیگر آنوجه رااز دست دادند ودانستند که علی‌بن‌الحسین بوده است که اینکاررا میکرده‌است ،

٥ـ ازحسن‌بن علی پسردختر الیاس ازابی‌الحسن (ع) گوید شنیدمش میفرمود، براستی کـه چون مرك علی‌بن الحسین (ع) دررسید از هوش رفت وسپس دیده‌باز کرد و سوره‌اذاوقعت الواقعه وانا فتحنالك‌را خواندوفرمود: سپاس از آن خداست که وعده خود را نسبت بما عمل کردوزمین را به ارث ما دادبهرجای از بهشت بخواهیم جای کنیم‌وچه خوب است‌مزدکارگران،سپس‌همان هنگام جانداد و چیزی نگفت .

٦ـ امام صادق (ع) فرمود : علی بن الحسین پنجاه وهفت سال داشتکه وفات کرد وآن در سال ٩٥ هجرت بود ، پس از حسین(ع) سی وپنج سال زنده بود .

(باب)

مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع)

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَقُبِضَ عليه السلام سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً. وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ بِالْمَدِينَةِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِاللهِ بِنْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَةُ.

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مَزْيَدٍ عَنْ، عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ وَسَمِعْنَاهَدَّةً شَدِيدَةً، فَقَالَتْ بِيَدِهَا: لَاوَحَقِّ الْمُصْطَفَى مَا أَذِنَ اللهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ فَبَقِيَ مُعَلَّقاً فِي الْجَوِّ حَتَّى جُزْتُهُ فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، قَالَ أَبُوالصَّبَّاحِ: وَ ذَكَرَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام جَدَّتَهُ أُمَّ أَبِيهِ يَوْماً فَقَالَ: كَانَتْ صِدِّيقَةً، لَمْ تُدْرَكْ فِي آلِ الْحَسَنِ عليه السلام امْرَأَةٌ مِثْلُهَا. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَكَانَ رَجُلاً مُنْقَطِعاً إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَكَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ وَهُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ

(باب)

ولادت ابیجعفر محمدبن‌علی «ع»

ابوجعفر امام باقر (ع) سال پنجاه وهفت متولد شد وسال ١١٤ که پنجاه وهفت سال داشت وفات کرد، در قبرستان بقیع مدینه کنار قبر پدرش علی بن حسین (ع) بخاك سپرده شد مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابیطالب بودعلیهم‌السلام و علی ذریتهم الهادیة.

١ـ ابی‌الصباح از امام باقر (ع) فرمود مادرم زیردیواری نشسته بود؛ آندیوار شکست ما أوار نگونساری سختیرا شنیدیم مادرم‌بادست خود اشاره کرد و گفت، نه، بحق مصطفی خدابتواجازه‌نداده که برمن فرود آئی آندیوار میان‌جو آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت و پدرم صد اشرفی از طرف او صدقه داد.

ابوالصباح گوید. امام صادق (ع)روزی جده‌خود مادر پدرش رایاد کرد وفرمود. صدیقه‌بود ودر خاندان امام‌حسن زنی چون اودیده نشد.

٢ـ امام صادق(ع) فرمود: جابربن عبدالله انصاری آخرفردی بود که ازاصحاب رسولخدا(ص) زنده بود واومردی بود که تنهادل بماخانواده داشت. و در مسجد رسولخدا (ص) مینشست و عمامه

سَوْداءَ وَكانَ يُنادِي يا باقِرَ الْعِلْمِ ، يا باقِرَ الْعِلْمِ ، فَكانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ : جابِرٌ يَهْجُرُ ، فَكانَ يَقُولُ : لا وَاللهِ ما أَهْجُرُ وَلٰكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ : إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنِّي اسْمُهُ اِسْمِي وَشَمائِلُهُ شَمائِلِي ، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً ، فَذاكَ الَّذِي دَعانِي إِلىٰ ما أَقُولُ ، قالَ : فَبَيْنا جابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ فِي ذاكَ الطَّرِيقِ كُتّابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْهِ قالَ : يا غُلامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قالَ لَهُ : أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قالَ : شَمائِلُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، يا غُلامُ ما اسْمُكَ ؟ قالَ . اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَبُوكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ ذٰلِكَ ، قالَ : فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلىٰ أَبِيهِ وَهُوَ ذُعْرٌ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَقالَ لَهُ : يا بُنَيَّ وَ قَدْ فَعَلَها جابِرٌ قالَ : نَعَمْ قالَ : اَلْزِمْ بَيْتَكَ يا بُنَيَّ ، فَكانَ جابِرٌ يَأْتِيهِ طَرَفَيِ النَّهارِ وَكانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ : واعَجَباهُ لِجابِرٍ يَأْتِي هٰذَا الْغُلامَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَهُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَضىٰ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَكانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلىٰ وَجْهِ الْكَرامَةِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم قالَ : فَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ، فَقالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ : ما رَأَيْنا أَحَداً أَجْرَأُ مِنْ هٰذا ، فَلَمّا رَأىٰ ما يَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ : ما رَأَيْنا

سیاهی روی سرمیانداخت و فریاد میزد یاباقر العلم ـ یاباقر العلم، مردم مدینه میگفتند جابر هذیان میگوید، میگفت نه بخدامن هذیان نمیگویم ولی از ازرسول‌خدا (ص) شنیدم؛ میفرمود بمنکه:تودرك میکنی مردی ازخاندان مرا که نامش نام من‌است وشمائل اوشمائل من‌است میشکافد دانش‌راشکافتنی این‌استکه مرا وادارمیکند بدانچه میگویم.

فرموددراین میانه یك‌روز جابردریکی ازراههای مدینه میرفت و بگذرگاهی گذشت که درآن مکتب خانه‌ای بود و در آن محمدبن علی حاضربود، چون اورا دید. گفت ای‌پسر پیش‌آی ورو بمن کن باورو کرد وسپس گفت بمن‌پشت کن باوپشت کرد. سپس‌جابر گفت سوگند بدانکه جانم بدست‌او است این شمائل شمائل رسولخدا است ای پسرچه نامداری ؟گفت نامم محمدبن علی بن الحسین است جابر باورو کرد وسرش را میبوسید ومیگفت پدر ومادرم بقربانت رسولخدا (ص) بتوسلام میرساندو این را میگفت فرمود محمدبن علی (ع) هراسان نزد پدرش برگشت وباو گزارش داد پدرش‌فرمود راستی جابر اینکار را کرد ؟ گفت ، آری ؛ فرمود : پسر جانم ، در خانه خود بنشین و پای بند آن باش و جابر هر بامداد و پسین نزد اومیرفت واهل مدینه میگفتند واعجبا جابر که تنها باقیمانده اصحاب رسول خدا (ص) است هرروز صبح وپسین نزد این پسر بچه میآید طولی نکشید که علی بن الحسین (ع) درگذشت و محمدبن علی برای احترام صحبت پیغمبرنزدجابر میرفت ، فرمود آنحضرت بمسند تعلیم نشست وازطرف خدا تبارك و تعالی برای مردم حدیث میگفت مردم مدینه گفتند ماجری تری از این ندیدیم ، چون دید چنین میگویند؛ از رسولخدا (ص) برای آنها باز میگفت مردم مدینه

أَحَداً قَطُّ أَكْذَبَ مِنْ هٰذا يُحَدِّثُنا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ ،فَلَمّا رَأَى ما يَقُولُونَ ، حَدَّثَهُمْ عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، قالَ:فَصَدَّقُوهُ وَكانَ جابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ يَأْتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ .

ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ،عَنْ مُنَنّى الْحَنّاطِ، عَنْ أَبي بَصِيرٍ قالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ : رَسُولُ اللهِ وارِثُ الْأَنْبِياءِ عَلِمَ كُلَّما عَلِمُوا ؟ قالَ لي : نَعَمْ ، قُلْتُ : فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلى أَنْ تُحْيُوا الْمَوْتى وَتُبْرِؤُا الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ ؟ قالَ : نَعَمْ بِإِذْنِ اللهِ ، ثُمَّ قالَ لِي : ا دْنُ مِنّي يا أَبا مُحَمَّدٍ! فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلى وَجْهي وَعَلى عَيْنَيَّ فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَالسَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَالْبُيُوتَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ ، ثُمَّ قالَ لي : أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هٰكَذا وَلَكَ ما لِلنّاسِ وَ عَلَيْكَ ما عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَوْ تَعُودَ كَما كُنْتَ وَلَكَ الْجَنَّةُ خالِصاً ؟ قُلْتُ : أَعُودُ كَما كُنْتُ ، فَمَسَحَ عَلى عَيْنَيَّ فَعُدْتُ كَما كُنْتُ ، قالَ : فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبي عُمَيْرٍ بِهٰذا ، فَقالَ أَشْهَدُ أَنَّ هٰذا حَقٌّ كَما أَنَّ النَّهارَ حَقٌّ .

گفتند ما هرگز دروغگوتر از این ندیدیم برای ما از کسیکه او را ندیده باز میگوید ، چون دانست که چه میگویند ، از جابر بن عبد الله برای آنان باز گو میکرد و او را تصدیق میکردند با اینکه خود جابر نزد او میآمد و از او میآموخت .

شرحـ ازمجلسی ره **فلم یلبث انمضی**ـ ایندلالت دارد که وفات علی‌بن الحسین(ع) پیش از وفات جابر بوده واین منافات دارد باتاریخ وفات آنها که گذشت زیراوفات امام (ع) در سال۹٤ یا ۹۵ بوده ووفات جابر بنابر همه اقوال پیش‌ازسال ۸۰ بوده آری این درست است باعتباراکثر نسخه های‌کافی که وفات امام‌را در سال۷۵نوشته‌اند بنابر قولیکه وفات جابر پیش‌ازآن‌باشد ولی دانستی که آن تصحیف است و مخالف تواریخ مضبوطه است ومحتمل است غلط در تاریخ‌وفات جابر باشدزیرا مستند بخبرمعصوم نیست گرچه مورد اتفاق فریقین‌است.

۳ـ ازابی‌بصیر گویدخدمت امام باقر(ع)رسیده‌و گفتم‌باو،شما وارثان رسولخدائید(ص)؟ فرمود آری، گفتم رسولخدا (ص) وارث همه پیمبران بود وهرچه رامیدانستند میدانست؟ بمن فرمود :آری، گفتم شما می‌توانید مرده‌ها را زنده کنید و کور مادرزاد وپیس رادرمان کنید؟ فرمودآری باذن‌خدا، سپس بمن فرمود نزدیك من بیای ابامحمد.

نزدیکش رفتم ودستی بروی من کشید و بردو چشمم مالید من خورشید و آسمان وزمین وخانه ها و هرچه درشهر بود دیدم، فرمود: میخواهی چنین باشی و مانند مردم دیگر در روزقیامت مسئول باشی یامیخواهی بحال نابینائی برگردی ویکسر ببهشت روی ؟گفتم برمیگردم بحالیکه بودم، دستی بچشمم کشید و برگشتم بدانچه بودم ، پس این‌را برای ابن‌ابی‌عمیر باز گفتم گفت من گواهم که این سخن درست‌است چنانچه این روزروشن‌درست‌است.

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْماً إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرَشَانَ عَلَى الْحَائِطِ وَهَدَلا هَدِيلَهُمَا فَرَدَّ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِمَا كَلامَهُمَا سَاعَةً ، ثُمَّ نَهَضَا ، فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ هَدَلَ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى سَاعَةً ، ثُمَّ نَهَضَا فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَاهٰذَا الطَّيْرُ ؟ قَالَ: يَاابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطْوَعُ مِنِ ابْنِ آدَمَ إِنَّ هٰذَا الْوَرَشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ فَحَلَفَتْ لَهُ مَافَعَلَتْ فَقَالَتْ : تَرْضَابِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، فَرَضِيَا بِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ فَصَدَّقَهَا .

٥ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: لَمَّا حُمِلَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى الشَّامِ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ وَصَارَ بِبَابِهِ قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَمَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ : إِذَارَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُّ فَلْيُقْبِلْ عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فَلْيُوَبِّخْهُ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ بِيَدِهِ : اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ فَعَمَّهُمْ جَمِيعاً بِالسَّلامِ ثُمَّ جَلَسَ فَازْدَادَ هِشَامٌ عَلَيْهِ حَنَقاً بِتَرْكِهِ السَّلامَ عَلَيْهِ بِالْخَلافَةِ وَجُلُوسِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ ، فَأَقْبَلَ يُوَبِّخُهُ وَيَقُولُ فِيمَا يَقُولُ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ

٤ـ از محمد بن مسلم گوید روزی خدمت امام باقر (ع) بودم بناگاه یك‌جفت ورشان (نوعی کبوتر) بر دیواو نشستند (بر آنحضرت نشستند خ ل) وبغبغو کردند. امام باقر «ع» تایك ساعت به سخن آنها پاسخ میداد، سپس بهوا برخاستند و چون بر دیوار پریدند آن کبوترنر ساعتی گردماده بغبغو کرد و سپس پرواز کردند.

پس من گفتم قربانت، این پرنده چه بود؟ فرمود ای پسر مسلم هرچه خدا آفریده از پرنده‌و جاندار یا هرچه روح دارد ازآدمیزاده برای ما شنواتر وفرمانبرترند این کبوتر نربماده‌خودبدگمان شده بود وماده سوگند خورده بود که خلافی نکرده و گفته بود رضایت بحکم محمد بن علی (ع) داری؟ بحکم من تراضی کرده بودند، من باین کبوتر گفتم تو ستمکاری دراین تهمت نسبت باو و اوهم ماده‌خودرا تصدیق کرد.

٥ـ از ابوبکرحضرمی که چون امام باقر «ع» را بشام بردند نزد هشام‌بن عبدالملك وبدربار او رسید، هشام باصحاب خود و حاضران از بنی‌امیه سفارش کرد که چون دیدید من‌محمد بن علی‌را سر زنش کردم و دیدید دم بستم شما هر کدام باو رو کنید و او را سرزنش کنید و سپس اجازه داد وارد شود.

و چون حضرت براو وارد شد بادست بهمه اشاره کرد و بهمه درود فرستاد و همه رادرسلام خودشریك کرد وسپس نشست وهشام بیشتر براو خشمگین‌شد که باوسلام خلافت نداد وبی‌اجازه‌او نشست و باو رو کرد و اورا بباد سرزنش گرفت و در ضمن باو میگفت ای محمدبن علی همیشه یکمردی از

لَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْشَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهاً وَ قِلَّةَ عِلْمٍ، وَوَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوَبِّخَهُ ، فَلَمَّا سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوَبِّخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ، فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ نَهَضَ عليه السلام قَائِماً ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَأَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ ، بِنَا هَدَى اللهُ أَوَّلَكُمْ وَبِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكاً مُؤَجَّلاً وَلَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَحَنَّ إِلَيْهِ، فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامٍ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَجْلِسِكَ هٰذَا، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَوَأَصْحَابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَمَرَ أَنْ لَا يُخْرَجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقَ وَحَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَسَارُوا ثَلَاثاً لَا يَجِدُونَ طَعَاماً وَلَا شَرَاباً حَتَّى انْتَهَوَا إِلَى مَدْيَنَ ، فَأَغْلَقَ بَابَ الْمَدِينَةِ دُونَهُمْ فَشَكَا أَصْحَابُهُ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ قَالَ : فَصَعِدَ جَبَلاً يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا أَنَا بَقِيَّةُ اللهِ ، يَقُولُ اللهُ : « بَقِيَّةُ

شما جامعه مسلمانان را برهم میزند و مردم را بخود میخواند و گمان دارد که پیشوا وامام مسلمانان است از روی سفاهت و کم‌فهمی ، و هرچه خواست باو بد گفت و او را سرزنش کرد وچون خاموش شد آن جمع حاضر یکی یکی رو بآنحضرت کردند و اورا سرزنش کردند تا نفر آخرشان و چون همه دم بستند امام برخاست و فرمود:

ایا مردم بکجا میروید، شمارا کجا میبرند، خدا اول شماها رابوسیله ما رهبری کرده وآخر شمارا هم بوسیله ما بپایان میرساند، اگر شما یك سلطنت گذری و شتابان دارید ماهم یك سلطنت موعود داریم که پس‌از آن سلطنتی نیست زیرا ماأهل انجامیم که خدا عزوجل میفرماید (۱۲۵ ـ الاعراف) و سرانجام از آن متقیان است.

دستور دادند آنحضرت را بزندان بردند، چون بزندان رفت سخنی گفت که مردی در زندان نماند جزآنکه سخن اورا ازدهانش ربود و باو دل بست‌زندانبان نزد هشام آمد و گفت یاامیرالمؤمنین من ازاهل شام برتو نگرانم که مبادا برتوبشورند و تورا از این مقامی که داری‌جلو گیرندو گزارش آنحضرت را باوداد.

هشام دستور داد اورا بایارانش بهمراه پست بمدینه برگردانندوفرمانداد که‌بازارهای میان راه را بروی آنها ببندند و خوراك و خواربار بآنها ندهند، سه‌شبانه روز راه رفتند و طعامی و آبی نیافتند تا بمدین رسیدند ، در شهر را بروی آنها بستند ، یاران آنحضرت بوی شکایت کردند از گرسنگی و تشنگی.

گوید آن‌حضرت بکوهی برآمد که بالاسر شهر بود و باهل شهر رو کرد وبآواز بلندفرمودای اهل شهریکه مردمش ستمکارند من همان بقیة اللهم که‌خدا میفرماید (۸۶ـ هود) بقیةالله برای شما

اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» قَالَ: وَكَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَأَتَاهُمْ فَقَالَ لَهُمْ: يَاقَوْمِ هٰذِهِ وَاللهِ دَعْوَةُ شُعَيْبِ النَّبِيِّ وَاللهِ لَئِنْ لَمْ تُخْرِجُوا إِلَى هٰذَا الرَّجُلِ بِالْأَسْوَاقِ لَتُؤْخَذُنَّ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ فَصَدِّقُونِي فِي هٰذِهِ الْمَرَّةِ وَأَطِيعُونِي. وَكَذَّبُونِي فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ فَإِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ، قَالَ فَبَادَرُوا فَأَخْرَجُوا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ، فَبَلَغَ هِشَامَ بْنَ عَبْدِالْمَلِكِ خَبَرُ الشَّيْخِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَحَمَلَهُ فَلَمْ يُدْرَ مَاصَنَعَ بِهِ.

٦ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَالْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ: قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، فِي عَامِ أَرْبَعَ عَشَرَةَ وَمِائَةٍ، عَاشَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام تِسْعَ عَشَرَةَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ.

(بَابُ)
مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وُلِدَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمَضَى عليه السلام فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَلَهُ خَمْسٌ وَسِتُّونَ سَنَةً وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَجَدُّهُ وَالْحَسَنُ بْنُ

بهتر است اگر باشید مؤمن و نیستم من نسبت بشما خشمگین.

گوید درمیان آنها پیرمرد سالخورده‌ای بود نزد مردم شهر آمد و بآنها گفت ای مردم این ندا بخدا همان دعوت شعیب است که بخداوند سوگند اگر در بازار را بروی این مرد نگشائید شما از بالای سر و از زیر پای خود گرفتار شوید، این بار مرا تصدیق کنید و در آینده مرا دروغگو شمارید زیرا من برای شما خیرخواهم.

گوید ـ شتافتند و برای محمدبن علی و یارانش خواروبار بردند و خبر آن شیخ بهشام پسر عبدالملك رسید و فرستاد واورا خواست و بشام برد و کس ندانست که چه برسرش آوردند.

٦ ـ امام صادق «ع» فرمود محمدبن علی (ع) پنجاه و هفت سال داشت که وفات کرد وفاتش در سال یکصد و چهارده هجرت بود، پس از پدرش علی بن الحسین «ع» نوزده سال و دو ماه زنده بود.

(باب)
ولادت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد «ع»

امام جعفر صادق (ع) درسال ۸۳ هجری متولدشد ودر ماه شوال سال ۱۴۸ وفات کردو ٦٥ سال داشت، در قبرستان بقیع درمقبره‌ایکه پدرش و جدش وحسن بن علی (ع) درآن بخاك سپرده‌شده

عَلِيّ عليه السلام وَاُمُّهُ اُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَاُمُّهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ .

۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ إِبْرٰاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ قال : حَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ حَفْصٍ ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُوخَالِدٍ الْكَابُلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ : وَكَانَتْ اُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَاتَّقَتْ وَأَحْسَنَتْ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ، قَالَ : وَقَالَتْ اُمِّي : قَالَ أَبِي : يَا اُمَّ فَرْوَةَ إِنِّي لَأَدْعُواللهَ لِمُذْنِبِي شِيعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ ، لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلٰى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلٰى مَالَا يَعْلَمُونَ .

۲ ـ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ أَنْ أَحْرِقْ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ ، فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَالدِّهْلِيزِ ، فَخَرَجَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام يَتَخَطَّى النَّارَ وَيَمْشِي فِيهَا وَيَقُولُ : أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرٰى أَنَا ابْنُ إِبْرٰاهِيمَ خَلِيلِ اللهِ عليه السلام .

۳ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ ، رُفَيْدٍ

بودند بخاك سپرده‌شد، مادرش ام‌فروه دختر قاسم‌بن محمدبن ابی‌بکر بود ومادر ام‌فروه اسماء دختر عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر بود.

۱ـ ازاسحاق‌بن جریر که‌امام صادق (ع) باوفرمود: سعیدبن مسیب وقاسم‌بن محمدبن ابی‌بکرو ابوخالد کابلی از ثقه‌های اصحاب علی‌بن الحسین (ع) بودند، فرمود: مادر من‌از کسانی بود که‌ایمان داشت وبا تقوی وخوش کردار بود وخدا خوش کرداران را دوست میدارد فرمود. مادرم گفت که‌پدرم فرمـوده ای ام فروه براستی من هرآینه نزد خدا دعا میکنم برای گناهکاران از شیعیان ما در هر روز و شب هزار بار ، زیرا ما به مصیبت ها صبر می کنیم و میدانیم چه ثوابی دارد و آنها ندانسته صبر میکنند.

۲ـ ازمفضل‌بن عمر، گوید: ابوجعفر منصور (عباسی) فرمانی بوالی خود برحرمین حسن‌بن‌زید (پسر امام‌حسن مجتبی (ع) که‌معلوم میشود طرفدار بنی‌عباس ومنحرف ازامام صادق(ع)بوده) گسیل داشت که خانه جعفربن‌محمد (ع) را برسراوآتش بزن، اوهم آتش بخانه امام صادق(ع) زد وآتش بردر خانه وآستانه آن برافروخت‌وامـام صادق بیرون‌شد ودر میان آن‌آتش افروخته گام میزدومیفرمودمنم **پسر اعراق‌الثری** (لقب اسماعیل‌بوده) منم‌پسرابراهیم خلیل‌خدا (ع)

۳ـ ازرفید: آزاد کرده یزیدبن‌عمروبن هبیره (والی عراق بوده ازطرف مروان‌بن محمد) که

مَوْلَى يَزِيْدَ بْنِ عُمَرَ وبْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ : سَخِطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَ حَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلَنِي ، فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَ عُذْتُ بِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَبَرِي ، فَقَالَ لِيَ : انْصَرِفْ وَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: إِنِّي قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ شَامِيٌّ خَبِيثُ الرَّأْيِ فَقَالَ : اذْهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ ، فَأَقْبَلْتُ فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي اسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : أَيْنَ تَذْهَبُ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ ، ثُمَّ قَالَ لِيَ : اخْرُجْ يَدَكَ ، فَفَعَلْتُ فَقَالَ : يَدُ مَقْتُولٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : أَبْرِزْ رِجْلَكَ فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي ، فَقَالَ : رِجْلُ مَقْتُولٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : أَبْرِزْ جَسَدَكَ ؟ فَفَعَلْتُ ، فَقَالَ : جَسَدُ مَقْتُولٍ ، ثُمَّ قَالَ لِيَ : اخْرُجْ لِسَانَكَ ، فَفَعَلْتُ ، فَقَالَ لِيَ : امْضِ ، فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِيَ لَانْقَادَتْ لَكَ ، قَالَ: فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ ، فَاسْتَأْذَنْتُ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ : أَتَتْكَ بِخَائِنِ رِجْلَاهُ يَا غُلَامُ النَّطْعَ وَالسَّيْفَ ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَكُتِّفْتُ وَشُدَّ رَأْسِي وَقَامَ عَلَيَّ السَّيَّافُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي فَقُلْتُ :أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَمْ تَظْفَرْ بِي عَنْوَةً وَإِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي وَهٰهُنَا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ لَكَ ثُمَّ أَنْتَ وَشَأْنُكَ ،فَقَالَ: قُلْ ، فَقُلْتُ : أَخْلِنِي فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ فَخَرَجُوا فَقُلْتُ لَهُ : جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ : قَدْ آجَرْتُ عَلَيْكَ

گفت ابن‌هبیره برمن خشمگین‌شد وسوگند یاد کرد که‌مرا بکشد، من ازاو گریختم وبامام صادق(ع) پناهنده شدم وباو گزارش حال خودرا دادم.

درپاسخ فرمود نزد اوبرگرد وسلام مرا باو برسان وباوبگو که من‌مولای تو رفیدرا ازخشم تو درپناه گرفتم مبادا باوبدی برسانی، من باوعرضکردم قربانت اویکشامی بدعقیده است، فرمود همچنان که بتومیگویم نزد اوبرو، من بسوی اوبرگشتم ودر یك بادیه میرفتم ویك عرب بیابانی بمن رسید وبمن روکرد وگفت کجامیروی، من چهره آدم کشته شدنی درتو بینم . سپس گفت دستت را برآور، برآوردم ، گفت دست آدمی‌است که کشته میشود، سپس گفت‌پایت رابمن‌بنما، پایم‌را برآوردم؛ گفت پای‌آدم کشته‌شدنی است. سپس گفت همه‌تنت‌را برآور، من‌تنم‌را برآوردم گفت تن کشته شدنی است سپس گفت زبانت را برآور ، زبانم‌را درآوردم، بمن گفت برو برتوباکی نیست زیرا درزبانت یك‌پیغامی است که اگر برای کوههای بلند ببری سرفرود آورند برای تو .

گوید: آمدم تا بر درخانه ابن هبیره ایستادم و اجازه ورود گرفتم و چون‌درآمدم براو، گفت اجل گشته را دو پایش نزد تو آورده است (این یك مثل عربی است) ای غلام سفره چرمین را بـا شمشیر حاضر کن و سپس دستور داد کتفهای مرا بستند و سرم را بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تاگردنم رابزند.

من گفتم ای امیر تو بزور بر من دست نیافتی من بپای خود آمدم و در اینمیان‌مطلبی دارم‌به بتو بگویم و بعد ازآن خود دانی، گفت بگو، گفتم مطلب محرمانه است، خلوت کن برای من ، دستور داد تا همه حاضران بیرون رفتند و پس از آن من گفتم جعفربن محمد بتو سلام میرساندوبتو

مَوْلاكَ رُفَيْداً فَلا تَهِجْهُ بِسُوءٍ فَقالَ: [وَ]اللهِ لَقَدْ قالَ لَكَ جَعْفَرٌ [بْنُ مُحَمَّدٍ] هٰذِهِ الْمَقالَةَ وَأَقْرَأَنِي السَّلامَ؟! فَحَلَفْتُ لَهُ فَرَدَّها عَلَيَّ ثَلاثاً ثُمَّ حَلَّ أَكْتافِي ، ثُمَّ قالَ: لايُقِيمُنِي مِنْكَ حَتّٰى تَفْعَلَ بِي ما فَعَلْتُ بِكَ ، قُلْتُ : ما تَنْطَلِقُ يَدِي بِذاكَ وَلاتَطِيبُ بِهِ نَفْسِي ،فَقالَ : وَاللهِ ما يُقْنِعُنِي إِلّا ذاكَ ، فَفَعَلْتُ بِهِ كَما فَعَلَ بِي وَأَطْلَقْتُهُ فَناوَلَنِي خاتَمَهُ وَقالَ : اُمُورِي فِي يَدِكَ فَدَبِّرْ فِيها ماشِئْتَ .

٤ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَبْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ ،عَنِ الْخَيبَرِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ وَمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وأَبِي سَلَمَةَ السَّرّاجِ وَالْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فاخِتَةَ قالُوا كُنّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقالَ : عِنْدَنا خَزآئِنُ الْأَرْضِ وَمَفاتِيحُها وَلَوْشِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِإِحْدىٰ رِجْلَيَّ أَخْرِجِي ما فِيكِ مِنَ الذَّهَبِ لَأَخْرَجَتْ ، قالَ : ثُمَّ قالَ بِإِحْدىٰ رِجْلَيْهِ فَخَطَّها فِي الْأَرْضِ خَطّاً فَانْفَجَرَتِ الْأَرْضُ ثُمَّ قالَ بِيَدِهِ :فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ ثُمَّ قالَ : اُنْظُرُوا حُسْناً، فَنَظَرْنا فَإِذا سَبائِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُها عَلىٰ بَعْضٍ يَتَلالَأُ فَقالَ لَهُ بَعْضُنا:جُعِلْتُ فِداكَ اُعْطَيْتُمْ ما اُعْطِيتُمْ وَشِيعَتُكُمْ مُحْتاجُونَ ؟ قالَ : فَقالَ : إِنَّ اللهَ سَيَجْمَعُ لَنا وَ لِشِيعَتِنا الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ وَيُدْخِلُهُمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ وَيُدْخِلُ عَدُوَّنا الْجَحِيمَ .

٥ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلّىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قالَ : كانَ

میفرماید: من مولای تورفید را برتو پناه دادم اورا ببدی میازار.

پس گفت خدایا محققاً جعفر بن محمد این را بتو گفته و بمن سلام رسانده؟ من برای او سوگند یاد گرفتم و تا سه بار آن را باز گفت و سپس دست مرا گشود و گفت همین مراقانع نمیکند تا توهم همان کاری را که من با تو کردم با من بکنی .

گفتم دست من باینکار نمیرود و دلم بدان راه نمیدهد، گفت بخدا جز آن مرا قانع نسازد ، منهم با اوهمان کار را کردم که او با من کرده بود و سپس او را رها کردم ، خاتم خود را به من داد و گفت همه کارهای من بتو سپرده است وهر گونه میخواهی آنهارا اداره کن.

٤ـ ازیونس بن ظبیان ومفضل بن عمر وابی سلمه سراج و حسین بن ثویر بن ابی فاخته گفتند ما خدمت امام صادق(ع) بودیم که فرمود: نزد ما است گنجینه‌های زمین وکلیدهایش واگر بخواهم یکی ازدو پایم گویم برآور آنچه طلا درتو است برآورد.

گوید سپس بایك پایش خطی برزمین کشید وزمین شکافت سپس دست برد یکشمش طلابانداز یکوجب برآورد؛ سپس فرمود خوب نگاه کنید؛ ما نگاه کردیم دیدیم شمشهای طلای بسیار یست روی هم ریخته ومیدرخشد، یکی از ماها بآنحضرت گفت قربانت بشما داده شده است آنچه داده‌شده وشیعه شما نیازمندند؟ فرمود: براستی خدابزودی برای ما وشیعه ما دنیاوآخرت رافراهم آوردوآنها رابه بهشت پرنعمت برد ودشمنان مارا بدوزخ اندازد.

٥ـ ازابی بصیر که گوید مرا همسایه‌ای بود ازکارمندان شاه وتنخواه بسیاری بدستش افتاد و

لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالاً ، فَأَعَدَّ قِيَاناً وَكَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ وَ يُؤْذِينِي ، فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ ، فَلَمْ يَنْتَهِ فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي : يَا هٰذَا أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًى وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًى ، فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِيَ اللهُ بِكَ ، فَوَقَعَ ذٰلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ ، فَقَالَ لِي: « إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللهِ الْجَنَّةَ » فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتَانِي فِيمَنْ أَتَى ،فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مَنْزِلِي ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : يَا هٰذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليهما السلام فَقَالَ لِي : «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللهِ الْجَنَّةَ » قَالَ : فَبَكَى ثُمَّ قَالَ لِي : اَللهُ لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُوعَبْدِاللهِ هٰذَا ؟ قَالَ : فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ ، فَقَالَ لِي : حَسْبُكَ وَمَضَى ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ فَدَعَانِي وَإِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْيَانٌ ، فَقَالَ لِي : يَا أَبَا بَصِيرٍ لَا وَاللهِ مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ أَخْرَجْتُهُ وَأَنَا كَمَا تَرَى ، قَالَ : فَمَضَيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ أَنِّي عَلِيلٌ فَأْتِنِي

رامشگرانی زنانه آماده ساخت وآنها راگردهم فراهم میکرد وجشن میگرفت ومی مینوشید و مرا میآزرد من چندبار نزد خوداو گله کردم وباز نایستادوچون براو بسیارباز گفتم بمن گفت ای گوینده من‌مردی گرفتار و بدبختم وتو مردی درستکار وبرکنار اگر مرا نزد یار ورهبر خود یاد میکردی امیدداشتم که خدابکمك تو مرا دریابد دردلم افتاد که‌برای‌او اینکاررا بکنم وچون نزد امام‌صادق آمدم وحال اورا یاد آور شدم . بمن فرمود:چون برگشتی‌بکوفه بدیدن تومیآید و باوبگو جعفربن محمد بتومیگوید آنچه‌را اندر آن گرفتاری وانه ومن برای‌تو ضامن بهشتم درنزد خدا ، چون من بکوفه برگشتم بادیگران بدیدن من‌آمد اورا بازداشتم تا خانه تهی‌شد . سپس باوگفتم ایدوست من براستی من تورا نزد امام‌صادق یادآور شدم بمن فرمود چون بکوفه برگشتی بدیدن تومیآید وباو بگو جعفربن محمد بتومیگوید آنچه را در آنگرفتاری وانه و من نزدخدا برای تو ضامن بهشتم .

گوید: پس‌از شنیدن این‌پیغام گریست، سپس‌بمن گفت‌راستی امام‌صادق این‌سخن رابتوگفت؟ من برای اوسوگند یادکردم که اوچنین فرمودبمن‌گفت تورا بس‌است ورفت، چون‌چندروزی گذشت نزدمن فرستاد ومرا خواست وچون رفتم دیدم پشت‌خانه خود (در خانه خودخل) برهنه است ، بمن گفت ای ابابصیر نه بخدا چیزی دیگر در خانه‌ام نمانده جز آنکه همه را بیرون انداختم واکنون چنانچه بینی برهنه‌ام.

گوید من‌نزد همکیشان خوددرفتم و برای او جامه‌ای فراهم کردیم وچند روزی بیش نگذشت که بدنبالم فرستاد وپیغام دادمن‌بیمارم نزدمن بیا، من‌نزد اورفت وآمدمیکردم واورا درمان‌مینمودم

فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ أُعَالِجُهُ حَتّٰى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ ، فَغُشِيَ عَلَيْهِ غَشْيَةً ثُمَّ أَفَاقَ ، فَقَالَ لِي : يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفٰى صَاحِبُكَ لَنَا ، ثُمَّ قُبِضَ ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ـ فَلَمّٰا حَجَجْتُ أَتَيْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمّٰا دَخَلْتُ قَالَ لِي اِبْتِدَآءً مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ وَإِحْدٰى رِجْلَيَّ فِي الصَّحْنِ وَالْأُخْرٰى فِي دِهْلِيزِ دَارِهِ يَا أَبَا بَصِيرٍ ! قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ ،

٦ ـ أَبُوْ عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيٰى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ : قَالَ لِي : أَتَدْرِي مَاكَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا فِي هٰذَا الْأَمْرِ وَ مَعْرِفَتِنَا بِهِ وَمَاكَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ وَلَامَعْرِفَةُ شَيْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ ؟ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَاذَاكَ؟ قَالَ : إِنَّ أَبَاجَعْفَرٍ يَعْنِي أَبَاالدَّوَانِيقِ قَالَ لِأَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ : يَامُحَمَّدُ ابْغِ لِي رَجُلاً لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّي عَنِّي فَقَالَ لَهُ أَبِي : قَدْ أَصَبْتُهُ لَكَ هٰذَا فُلَانُ بْنُ مُهَاجِرٍ خَالِي ، قَالَ : فَأْتِنِي بِهِ ، قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِخَالِي فَقَالَ لَهُ أَبُوجَعْفَرٍ : يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ خُذْ هٰذَا الْمَالَ وَأْتِ الْمَدِينَةَ وَأْتِ عَبْدَاللهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَعِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُمْ : إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ وَبِهَا شِيعَةٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ

تامرگش رسید و کنار او نشسته بودم که جان میداد. ازهوش رفت وبهوش آمد و بمن گفت ای ابابصیر بخدا سرور تو برای من وفا کرد ـ رحمة الله علیه .

چون بحج رفتم نزد امام صادق (ع) رفتم وازاو اجازه خواستم وچون وارد شدم از درون خانه آغاز سخن کرد بامن ـ یکپایم درصحن خانه‌وپای دیگرم درآستانه بود که ـ فرمود ای ابابصیرما برای رفیق‌تووفاداری کردیم.

٦ـ ازصفوان بن‌یحیی ازجعفربن محمدبن اشعث گوید: برای من گفت تو میدانی برای‌چه ما در مذهب شیعه درآمدیم و بدان شناسا شدیم بااینکه هیچ‌چیز از آن بیاد مانبود وچیزی از آنچه مردم درباره آن میدانستند نزد مانبود؟ گوید: من باو گفتم: آن‌انگیزه چه‌بوده؟ درپاسخ گفت که‌اباجعفر یعنی ابوالدواونیق(کنیه‌ایست که مردم بمنصور عباسی داده‌اند برای آنکه چون میخواست‌نهر کوفه رابسازد از هرسری یکدانك پول نقره گرفت یا برای آنکه برخلاف دیگران از پادشاهان حساب دانك و نیمدانك را از ناظر آشپزخانه خود میکشید) با پدرم محمدبن اشعث گفت ایمحمد یکمرد زیرکی وباهوشی برایم بجوکه بتواند از طرف‌من انجام کار کند، پدرم باو گفت من او را برای تو جسته‌ام این فلان بن مهاجر است که دائی من است ، گفت او را نزد من بیاور ، گفت دائی خودرانزداوبردم.

ابوجعفر باو گفت ای‌پسرمهاجر، این‌پولها را بگیر وبمدینه برو ونزدعبدالله بن‌الحسن‌بن‌الحسن و شماره از خاندانش که جعفربن محمد (ع) هم در میان آنها بود برو و بآن‌ها بگو من مردی غریب از اهل خراسانم که جمعی شیعیان شما در آنجا هستند و این پول را برای شما فرستادند و

وَجِّهُوا إِلَيْكُمْ بِهٰذَا الْمَالِ ، وَادْفَعْ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى شَرْطِ كَذَا وَ كَذَا ، فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ فَقُلْ : إِنِّي رَسُولٌ وَأُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِي خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ ، فَأَخَذَ الْمَالَ وَأَتَى الْمَدِينَةَ فَرَجَعَ إِلَى أَبِي الدَّوَانِيقِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِيقِ مَاوَرَاءَكَ قَالَ : أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَ هٰذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمُ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، فَإِنِّي أَتَيْتُهُ وَهُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ وَقُلْتُ حَتَّى يَنْصَرِفَ فَأَذْكُرُ لَهُ مَاذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ ، فَعَجَّلَ وَانْصَرَفَ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ : يَا هٰذَا اتَّقِ اللهَ وَلَا تَغُرَّ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُوا الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوَانَ وَ كُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ ، فَقُلْتُ : وَمَاذَاكَ أَصْلَحَكَ اللهُ ؟ قَالَ : فَأَدْنَى رَأْسَهُ مِنِّي وَ أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ مَاجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَكَ حَتَّى كَأَنَّهُ كَانَ ثَالِثَنَا ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ ! اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّةٍ إِلَّا وَفِيهِ مُحَدَّثٌ وَإِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثُنَا الْيَوْمَ وَكَانَتْ هٰذِهِ الدَّلَالَةُ سَبَبَ قَوْلِنَا بِهٰذِهِ الْمَقَالَةِ .

٧ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَعَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ ابْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قُبِضَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ سَنَةً ، فِي عَامِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ وَعَاشَ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَرْبَعاً وَثَلَاثِينَ سَنَةً .

بهر كدام وجهى بده باشرط چنين و چنان (مقصود اينست كه بخليفه بشورند و چون پيروز شدند صاحبان اين پول راهم در دولت خود منظور دارند) وچون پولها را گرفتند بگو من فرستاده مردمم و دوستدارم برك رسيدى بخط شما با من باشد.

آنمرد پول را گرفت و بمدينه رفت و نزد ابوالدوانيق برگشت در حضور محمدبن اشعث ، ابوالدوانيق باو گفت چه خبر آوردى ؟ گفت نزد آن قوم رفتم و اينها برك رسيد مال است بآن هابه خط خودشان جز جعفربن محمد (ع) كه من در مسجد نزد آن حضرت رفتم و او نماز ميخواند در مسجد پيغمبر پشت سرش نشستم و گفتم ميمانم تا نمازش را تمام كند، او هم شتاب كرد و نماز را تمام كرد و رو بمن كرد و گفت ايفلانى از خدا بترس و خاندان محمد را فريب مده كه بدوران دولت مروانيان نزديكند و همه نيازمند و بينوايند، گفتم: اصلحك‌الله براى چه؟ گويد سرش‌رانزديك من آورد و هرچه ميان من وتو گذشته بود بى كم و بيش بمن گزارش داد تا گويا سومى ما بوده است گويد: ابوجعفر (منصور) باو گفت اى پسر مهاجر بدانكه‌هيچ خاندان نبوتى نيست جز آنكه در ميان آنهايك **محدثى** هست وامروزه محدث‌ما (كه باعالم غيب مربوطاست) جعفربن محمد است، ايندليل بود كه سبب عقيده‌ما بمذهب شيعه‌شد.

٧ـ ازابى‌بصير كه گفت ابوعبدالله جعفربن‌محمد٦٥ سال‌داشت كه درسال١٤٨وفات كرد وپس‌از امام باقر (ع) سى‌وچهار سال زنده‌بود.

۸ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيْدٍ ، عَنْ يُوْنُسَ بْنِ يَعْقُوْبَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : أَنَا كَفَّنْتُ أَبِي فِي ثَوبَيْنِ شَطْوِيَّيْنِ ، كَانَ يُحْرِمُ فِيهِمَا وَ فِي قَمِيصٍ مِنْ قُمُصِهِ وَ فِي عِمَامَةٍ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ فِي بُرْدٍ اشْتَرَاهُ بِأَرْبَعِينَ دِينَاراً .

﴿بَابُ﴾
مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع)

وُلِدَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَقَالَ بَعْضُهُمْ : تِسْعٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عليه السلام لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْخَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَقُبِضَ عليه السلام بِبَغْدَادَ فِي حَبْسِ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ وَكَانَ هَارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ لِعَشْرٍ لَيَالٍ بَقِينَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ وَقَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِينَةَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، ثُمَّ شَخَصَ هَارُونُ إِلَى الْحَجِّ وَحَمَلَهُ مَعَهُ ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ فَتُوُفِّيَ عليه السلام فِي حَبْسِهِ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ وَاُمُّهُ اُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا : حُمَيْدَةُ ،

۸ـ یونس بن یعقوب گوید: شنیدم ابوالحسن اول میفرمود: من پدرم را دردو پارچه شطوی (شطانام دهی است در ناحیه مصر که این پارچه بدان منسوب بوده است) کفن کردم که در آنها محرم میشدو در یکی از پیراهنهایش ودر عمامه‌ای هم از علی بن الحسین (ع) و در یك برد که آن را به چهل اشرفی خریده بود.

(باب)

ولادت ابی‌الحسن موسی بن جعفر «ع»

ابوالحسن (امام کاظم ع) در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) بسال ۱۲۸ متولد شدو برخی گفته‌اند سال ۱۲۹ و در ششم ماه رجب سال ۱۸۲ که پنجاه و پنج یا چهار سال داشت وفات کرد، در زندان سندی بن‌شاهك درشهر بغدادوفات کرد هرون اورا دربیستم ماه شوال سال ۱۷۹ از مدینه به‌بغدادآورد، هرون‌درماه رمضان از سفرعمره خود بمدینه برگشت وآهنك‌حج نمود وآن حضرت را با خود برد و از راه بصره برگشت و او را نزد عیسی‌بن جعفر زندانی کرد و سپس او را به بغداد روانه کرد و نزد سندی بن‌شاهك زندانی ساخت و در زندان اووفات کرد و درمقبره قریش در بغداد بخاك سپرده شد ، مادرش ام ولد است و باو حمیده میگفتند .

۱ ـ اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : دَخَلَ ابْنُ عُكَّاشَةَ بْنِ مُحْصِنٍ الْأَسَدِيِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام قَائِماً عِنْدَهُ ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَباً فَقَالَ : حَبَّةً حَبَّةً يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَثَلَاثَةً وَأَرْبَعَةً يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَايَشْبَعُ وَكُلْهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ ، فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : لِأَيِّ شَيْءٍ لَاتُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِاللهِ فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ ؟ قَالَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرَ فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ ، فَنَشْتَرِي لَهُ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً قَالَ : فَأَتَى لِذٰلِكَ مَا أَتَى ، فَدَخَلْنَا يَوْماً عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّخَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُهُ لَكُمْ ؟ قَدْ قَدِمَ ، فَاذْهَبُوا فَاشْتَرُوا بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ جَارِيَةً ، قَالَ : فَأَتَيْنَا النَّخَّاسَ فَقَالَ : قَدْ بِعْتُ مَا كَانَ عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ إِحْدَيٰهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْأُخْرَى ، قُلْنَا : فَأَخْرِجْهُمَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا فَقُلْنَا : بِكَمْ تَبِيعُنَا هٰذِهِ الْمُتَمَاثِلَةَ قَالَ : بِسَبْعِينَ دِينَاراً ، قُلْنَا أَحْسِنْ قَالَ : لَاأَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً قُلْنَا لَهُ نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ مَا بَلَغَتْ وَلَانَدْرِي مَا فِيهَا وَكَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ ، قَالَ : فُكُّوا وَزِنُوا فَقَالَ النَّخَّاسُ : لَاتَفُكُّوا فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً لَمْ أُبَايِعْكُمْ فَقَالَ الشَّيْخُ : ادْنُوا ، فَدَنَوْنَا وَ فَكَكْنَا الْخَاتَمَ وَوَزَنَّا الدَّنَانِيرَ فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَاراً لَاتَزِيدُ وَلَا تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ فَأَدْخَلْنَاهَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَجَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا

۱ـ عیسی بن عبدالرحمن از پدرش که ابن عکاشه بن محصن اسدی به امام باقر(ع) واردشد وامام صادق نزد آن حضرت ایستاده بود و انگوری پیش او گذاشتند امام فرمود پیرمرد آن را دانه‌دانه می‌خورد و کودك خردسال و کسیکه حرص دارد ومیترسد سیر نشود سه‌وچهار دانه‌میخورد وشما آن آن‌را دودانه؛ دودانه بخورید، زیرا این‌روش مستحب‌است

ابن عکاشه بآن حضرت گفت: چرا برای جعفر زن نمیگیری او بعمر ازدواج رسیده گوید برابر آن حضرت یك کیسه پول سر بمهری بود، فرمود بزودی یك بنده فروشی از بربر می‌آید و در دار میمون منزل میکند و با این کیسه پول برای او یکدختری میخریم ، از اینموضوع مدتی گذشت و یك روز ما خدمت امام باقر (ع)رسیدیم، فرمود بشما گزارش آن بنده فروشی را که گفتم ندهم ؟ او آمده است بروید با این کیسه پول یکدختری از او بخرید .

گوید ما نزد آن بنده فروش آمدیم، گفت هرچه داشتم فروختم جز دو دخترك بیمار که‌یکی از آن‌ها از دیگری بهتر است، گفتیم آن‌ها را بیاور تا ببینیم آن‌ها را بیرون آورد ، گفتیم این خوش اندامتر را بچند میفروشی ؟ گفت به ۷۰ اشرفی، گفتیم احسان کن . گفت از ۷۰ اشرفی کم نمی کنم باو گفتیم ما آن را باین کیسه سربسته میخریم هر چه باشد ما نمیدانیم در میان آن چند اشرفی است.

كَانَ ، فَحَمِدَاللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا : مَااسْمُكِ ؟ قَالَتْ : حُمَيْدَةُ ، فَقَالَ حُمَيْدَةُ فِي الدُّنْيَا ، مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ ، أَخْبِرِينِي عَنْكِ أَبِكْرٌ أَنْتَ أَمْ ثَيِّبٌ ؟ قَالَتْ : بِكْرٌ قَالَ : وَكَيْفَ وَلَايَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ ، فَقَالَتْ: قَدْكَانَ يَجِيئُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ فَيُسَلِّطُ اللهُ عَلَيْهِ رَجُلاً أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ فَلَا يَزَالُ يَلْطِمُهُ حَتّٰى يَقُومَ عَنِّي ؛ فَفَعَلَ بِي مِرَاراً وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَاراً فَقَالَ : يَا جَعْفَرُ خُذْهَا إِلَيْكَ فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام .

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ سَابِقِ بْنِ الْوَلِيْدِ ، عَنِ الْمُعَلّٰى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : حُمَيْدَةُ مُصَفّاةٌ مِنَ الْأَدْنَاسِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ ،مَازَالَتِ الْأَمْلَاكُ تَحْرِسُهَا حَتّٰى أُدِّيَتْ إِلَيَّ كَرَامَةً مِنَ اللهِ لِي وَالْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي .

٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقُمِّي ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الزَّبَالِي قَالَ : لَمَّا أُقْدِمَ بِأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام عَلَى الْمَهْدِي الْقُدْمَةَ الْأُولىٰ نَزَلَ زَبَالَةَ فَكُنْتُ أَحَدَّثُهُ ، فَرَآنِي مَغْمُوماً فَقَالَ لِي: يَا أَبَا خَالِدٍ مَالِي أَرَاكَ مَغْمُوماً ؟

مردی که سر و ریش سپیدی داشت نزداو بود، گفت کیسه را باز کنید و بکشید،بنده‌فروش گفت باز نکنید که اگر یك نخود از ۷۰ اشرفی کم باشد من آن را بشما نفروشم آن پیره مرد گفت جلو بیائید، جلو رفتیم و مهر برداشتیم واشرفی‌ها را کشیدیم بناگاه‌آن۷۰ دینار بود نه کم و بیش وآندخترك راگرفتیم وآوردیم خدمت امام باقر (ع) وجعفر نزدآن حضرت‌ایستاده بودوبامام از آنچه شده بود گزارش دادیم.

خدا را سپاس گفت و ستایش کرد، سپس بآندخترك فرمود چه نامداری؟ گفت حمیده‌فرمود در دنیا و آخرت پسندیده‌ای، بمن بگو دوشیزه‌ای یا بیوه، گفت دوشیزه، فرمود : چطور با آنکه هیچ چیز بدست بنده فروشها نمیرسد جزاینکه او را تباه می کنند، گفت بسا که نزد من می‌آمد و بحال درآمیختن‌با من می‌نشست وخدا مردسروریش‌سپیدی‌را براو مسلطمی کرد و پیاپی باوسیلی‌میزد تا از نزد من بر میخواست و میرفت چند بار با من‌اینکار را کرد و آن شیخ هم بااو همان‌کاررا کرد امام «ع» فرمود ای جعفر او را برای خود بر گیر و آندخترك بهترین اهل زمین موسی بن جعفر را زائید .

۲ـ معلی بن خنیس گوید امام صادق (ع) میفرمود حمیده از چرکینها پاك است مانند شمش طلا، همیشه فرشته‌ها او را نگهداری کرده‌اند تا بدست من رسیده برای لطفی که خدا بمن‌وبحجت پس از من داشته است.

۳ـ ابی‌خالد زبالی گوید: چون دربار نخست امام کاظم (ع) رانزد مهدی عباسی آوردند در زباله منزل کرد و من با آن حضرت گفتگو می کردم و غمنده بودم، بمن فرمود ای اباخالد چرا

فَقُلْتُ : وَكَيْفَ لاأَغتَمُّ وَأَنْتَ تُحْمَلُ إِلَى هٰذِهِ الطّاغِيَةِ وَلاأَدْرِي مٰا يُحْدِثُ فِيكَ ، فَقٰالَ : لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ إِذٰا كٰانَ شَهْرُ كَذٰا وَكَذٰا وَيَوْمُ كَذٰا فَوٰافِنِي فِي أَوَّلِ الْمِيْلِ ، فَمٰا كٰانَ لِي هَمٌّ إِلّٰا إِحْصٰاءَ الشُّهُورِ وَالْأَيّٰامِ حَتّٰى كٰانَ ذٰلِكَ الْيَوْمُ ، فَوٰافَيْتُ الْمِيلَ فَمٰازِلْتُ عِنْدَهُ حَتّٰى كٰادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ وَوَسْوَسَ الشَّيْطٰانُ فِي صَدْرِي وَتَخَوَّفْتُ أَنْ أَشُكَّ فِيمٰا قٰالَ ، فَبَيْنٰا أَنٰا كَذٰلِكَ إِذٰا نَظَرْتُ إِلَى سَوٰادٍ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نٰاحِيَةِ الْعِرٰاقِ ، فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ فَإِذٰا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَمٰامَ الْقِطٰارِ عَلَى بَغْلَةٍ ، فَقٰالَ : إِيْهٍ يٰا أَبٰاخٰالِدٍ ، قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ، فَقٰالَ : لٰا تَشُكَّنَّ ، وَدَّ الشَّيْطٰانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ ، فَقُلْتُ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنْهُمْ فَقٰالَ: إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لٰاأَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ .

٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرٰانَ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رٰاشِدٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرٰاهِيمَ قٰالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِذْ أَتٰاهُ رَجُلٌ نَصْرٰانِيٌّ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَيْضِ فَقٰالَ لَهُ النَّصْرٰانِيُّ ، أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ وَسَفَرٍ شٰاقٍّ وَسَأَلْتُ رَبِّي مُنْذُ ثَلاٰثِينَ سَنَةً أَنْ يُرْشِدَنِي إِلَى خَيْرِ الْأَدْيٰانِ وَإِلَى خَيْرِ الْعِبٰادِ وَأَعْلَمِهِمْ وَأَتٰانِي آتٍ فِي النَّوْمِ فَوَصَفَ لِي رَجُلاً بِعُلْيٰاءِ دِمَشْقَ ، فَانْطَلَقْتُ حَتّٰى أَتَيْتُهُ فَكَلَّمْتُهُ ، فَقٰالَ : أَنٰا أَعْلَمُ أَهْلِ دِينِي وَغَيْرِي أَعْلَمُ مِنِّي ، فَقُلْتُ،

غمنده‌ات بینم؟ گفتم چگونه غمنده نباشم و شما را نزد این سرکش میبرند و نمیدانم چه برسر شما می‌آید، فرمود: در اینباره بر من باکی نیست در فلان ماه در فلان روز در اول میل (که علامت منزل بوده) مرا دیدار کن من همی نداشتم جز شماره ماهها و روزها تاآن روز رسید و من نزد آن میل رفتم و پای آن بسر بردم تا نزدیك غروب آفتاب و شیطان در سینه‌ام وسوسه کردوترسیدم که بشك افتم در آنچه امام فرموده بود.

در اینمیان دیدم یك سیاهی از سوی عراق می‌آید و من پیشواز آنها رفتم و دیدم ابوالحسن جلو قافله سوار استریست فرمود آهای اباخالد ،گفتم لبیك یاابن رسول‌الله،فرمود مبادا شك کنی، شیطان دوست دارد که توشك کنی گفتم حمدخدارا که تورا ازدست آنها رهاکرد، فرمود مرا به بآنها بازگشتی است که ازآنها رهانشوم .

مصاحبه نصرانی باموسی‌بن جعفر«ع»

٤ـ از یعقوب‌بن جعفربن ابراهیم، گفت‌من خدمت امام کاظم (ع) بودم، مردی نصرانی‌درعریض (مزرعه‌ای نزدیك مدینه است) خدمت او رسید و مابهمراه آن حضرت بودیم، آن مرد نصرانی گفت من از شهر دوری و با سفر پررنجی نزد شما آمدم و از سی سال پیش از خدایم درخواست کردم که مرا ببهترین دینها رهنمائی کند و بهترین بندگان وداناترین آنان ، وکسی در خواب من آمد و مردی را در بالای دمشق بمن معرفی کرد، نزد او رفتم و بااو سخن گفتم . گفت من داناترین همکیشان خود هستم ودیگری هست که ازمن داناتر است گفتم مرا بآن داناتر رهنمائی کن زیرا

أَرْشِدْنِي إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَإِنِّي لَا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ وَلَا تَبْعُدُ عَلَيَّ الشُّقَّةُ وَلَقَدْ قَرَأْتُ الْإِنْجِيلَ كُلَّهَا وَمَزَامِيرَ دَاوُدَ وَقَرَأْتُ أَرْبَعَةَ أَسْفَارٍ مِنَ التَّوْرَاةِ وَقَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتَّى اسْتَوْعَبْتُهُ كُلَّهُ، فَقَالَ لِيَ الْعَالِمُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ النَّصْرَانِيَّةِ فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ بِهَا، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْيَهُودِ فَبَاطِي بْنُ شُرَحْبِيلٍ السَّامِرِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْيَوْمَ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْإِسْلَامِ وَعِلْمَ التَّوْرَاةِ وَ عِلْمَ الْإِنْجِيلِ وَعِلْمَ الزَّبُورِ وَكِتَابَ هُودٍ وَكُلَّمَا أُنْزِلَ عَلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي دَهْرِكَ وَدَهْرِ غَيْرِكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَبَرٍ ـ فَعِلْمُهُ أَحَدٌ أَوَلَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ ـ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَشِفَاءٌ لِلْعَالَمِينَ وَرَوْحٌ لِمَنِ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ وَبَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ اللهُ بِهِ خَيْراً وَآنَسَ إِلَى الْحَقِّ فَأُرْشِدُكَ إِلَيْهِ، فَأْتِهِ وَلَوْ مَشْياً عَلَى رِجْلَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَحَبْواً عَلَى رُكْبَتَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَزَحْفاً عَلَى إِسْتِكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَعَلَى وَجْهِكَ، فَقُلْتُ: لَا بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِي الْبَدَنِ وَالْمَالِ، قَالَ: فَانْطَلِقْ مِنْ فَوْرِكَ حَتَّى تَأْتِيَ يَثْرِبَ، فَقُلْتُ: لَا أَعْرِفُ يَثْرِبَ، قَالَ: فَانْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ مَدِينَةَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ وَهُوَ النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهَاشِمِيُّ فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَسَلْ عَنْ بَنِي غَنَمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ وَهُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا وَأَظْهَرُ بِرَّةَ النَّصْرَانِيَّةِ وَحِلْيَتَهَا فَإِنَّ وَالِيَهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ وَالْخَلِيفَةُ أَشَدُّ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ مَبْذُولٍ وَهُوَ بِبَقِيعِ الزُّبَيْرِ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ

مسافرت نزد من آسان است ورنج سفرهای دور برمن گواراست، من همه‌انجیل را خواندم، مزامیر داود را خواندم و چهارسفر ازتورات‌را خواندم وظاهرقرآن راهم‌خواندم‌تاهمه‌آن رابپایان رساندم.

آن دانشمندبمن گفت‌اگر توعلم نصرانیت را میخواهی‌من داناترعرب وعجم درآن و اگرعلم یهودی را میخواهی **باطی بن شرحبیل‌سامری** امروزبدان ازهمه مردم‌داناتر است واگرعلم اسلام‌و علم تورات وعلم زبور و کتاب هود و هرآنچه برپیغمبری‌از پیغمبران فرودآمده در این روزگارتویا روزگار دیگران و آنچه از آسمان فرود آمده از هر گزارشی و آن راکسی دانسته یاکسی‌ندانسته میخواهی آنچه در آن‌بیان هرچیز است و درمان جهانیان است و جانست برای هرکه جان خواهدو بینائی است برای هرکه خدابرایش خیرخواهد و انس باحق است، من تورا بدان رهنمائی کنم‌دنبال آن برو گرچه باپای پیاده و اگر نتوانی با سرزانو واگر نتوانی باکشیدن پائین تنه واگر نتوانی با کشیدن چهره خود.

گفتم، نه، من‌برای رفتن توانایم هم درتن وهم در داشتن: گفت‌پس‌فوری بروتابرسی به**یثرب**

گفتم من یثرب رانمیشناسم، گفت برو تابمدینه پیغمبریکه درعرب مبعوث شده واواست پیغمبر عربی هاشمی. چون درآن درآمدی ازکوی بنی‌غنم بن‌مالك بن‌نجار پرسش کن که نزدیك درمسجد مدینه‌است و خودرا دروضع نصرانیان بنما وزیور آنان‌را دربر کن، زیرا والی مدینه نسبت بآن ها سختگیر است وخلیفه سختگیرتر است (شاید برای این بوده که مورد نفرت مردم باشد تامزاحم کار

أَيْنَ مَنْزِلُهُ وَأَيْنَ هُوَ ؟ مُسافِرٌ أَمْ حاضِرٌ فَإِنْ كانَ مُسافِراً فَالْحِقْهُ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمّا ضَرَبْتَ إِلَيْهِ ، ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرانَ عُلْيا الْغُوطَةِ غُوطَةِ دِمَشْقَ هُوَالَّذِي أَرْشَدَنِي إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ كَثِيراً وَيَقُولُ لَكَ : إِنِّي لأُكْثِرُ مُناجاتَ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ إِسْلامِي عَلى يَدَيْكَ ، فَقَصَّ هذِهِ الْقِصَّةَ وَهُوَ قائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلى عَصاهُ ، ثُمَّ قالَ : إِنْ أَذِنْتَ لِي يا سَيِّدِي كَفَّرْتُ لَكَ وَ جَلَسْتُ فَقالَ : آذَنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ وَلا آذَنُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ، فَجَلَسَ ثُمَّ أَلْقى عَنْهُ بُرْنُسَهُ ثُمَّ قالَ : جُعِلْتُ فِداكَ تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلامِ ؟ قالَ : نَعَمْ ما حِئْتَ إِلّا لَهُ ، فَقالَ لَهُ النَّصْرانِيُّ : أَرُدُّ عَلى صاحِبِي السَّلامَ أَوْما تَرُدُّ السَّلامَ ، فَقالَ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام : عَلى صاحِبِكَ أَنْ هَداهُ اللهُ فَأَمّا التَّسْلِيمُ فَذاكَ إِذا صارَ فِي دِينِنا ، فَقالَ النَّصْرانِيُّ : إِنِّي أَسْأَلُكَ؟ـ أَصْلَحَكَ اللهُـ قالَ : سَلْ، قالَ :أَخْبِرْنِي عَنْ كِتابِ اللهِ تَعالى الَّذِي أُنْزِلَ عَلى مُحَمَّدٍ وَنَطَقَ بِهِ ، ثُمَّ وَصَفَهُ بِما وَصَفَهُ بِهِ ،فَقالَ: «حٰمٓ ۞ وَالْكِتابِ الْمُبِينِ ۞ إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ

اونباشند)سپس نشانه بنی عمرو بن مبذول را بگیر که در بقیع زبیرند وسپس آنجا ازموسی بن جعفر پرسش کن که در کجا منزل دارد وخودش کجااست، مسافر است یاحاضر واگر مسافرباشد خود را باوبه رسان زیرا هرجا درسفر باشد نزدیکتر ازاینمسافتی است که بسوی اوطی کردی وسپس بـاو بگو که مطران علیای غوطه دمشق همان کسی است که مرا بتو رهنمائی کرده است و بتو سلام بسیاری میرساند و میگوید: من بیشتر مناجات خود را با پروردگارم این نمودم که اسلام مرا بدست شما مقرر سازد.

این نصرانی همه اینداستان را به امام کاظم گفت در حالی که ایستاده بود و بعصای خود تکیه زده بود و سپس عرض کرد ای آقای من اگر اجازه فرمائید، من دست به سینه نهم و نـزد شما بنشینم؟

امام (ع)ـبتو اجازه‌دهم که بنشینی ولی اجازه‌نمیدهم که دست‌بسینه باشی.

آن نصرانی نشست و کلاه خود را بر داشت و بزمین گذاشت و عرض کرد قربانت اجـازه میفرمائید سخن بگویم؟

امام (ع) ـآری تو نیامده‌ای جز برای آن.

نصرانیـ به رفیق من جواب‌سلام بده آیا جواب سلام اورا نمیدهی ؟

امام(ع) ـ بر رفیق‌توهمین است که خدایش هدایت کنادام جواب‌سلام‌پس‌آن وقتی است کـه بدین ما درآید.

نصرانیـ من ازشما پرسش‌دارم، اصلحك‌الله

امام(ع)ـ بپرس.

نصرانیـ بمن‌خبربده از کتاب خداتعالی که برمحمد (ص) نازلکرده واو بدان سخن گفته و سپس خدایش ستوده بدانچه‌ستوده وفرموده است :

۱ـحم ۲ـ سوگند بکتاب مبین.۳ـ به‌راستی ماآن‌را نازل کردیم درشب بابرکت ، به‌راستی

فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ ☆ فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ » ما تَفْسِيرُها فِي الْباطِنِ ؟ فَقالَ : أَمّا خم فَهُوَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَهُوَ فِي كِتابِ هُودٍ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ وَأَمّا «الْكِتابُ الْمُبِينُ » فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام وَأَمّا اللَّيْلَةُ فَفاطِمَةُ عَلَيْها السَّلامُ وَأَمّا قَوْلُهُ: «فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» يَقُولُ: يَخْرُجُ مِنْها خَيْرٌ كَثِيرٌ فَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَرَجُلٌ حَكِيمٌ وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ، فَقالَ الرَّجُلُ: صِفْ لِيَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ مِنْ هؤُلاءِ الرِّجالِ ، فَقالَ : إِنَّ الصِّفاتِ تَشْتَبِهُ وَلكِنَّ الثّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَكَ ما يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَ إِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ ، إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَتُكَفِّرُوا وَقَدِيماً ما فَعَلْتُمْ ، قالَ لَهُ النَّصْرانِيُّ : إِنِّي لَأَسْتُرُ عَنْكَ ما عَلِمْتُ وَلا أُكَذِّبُكَ

مابیم دهنده‌ایم.٤ـ درآنشب ممتازشود هرامر محکمی ـ تفسیرآن از نظرحقیقت‌چیست؟

امام (ع)ـ اماحم همان محمداست (ص) واو استکه در کتاب هود ثبت شده است آنکتابیکه‌به اونازلشد، نام محمد بانقص حروف آمده‌است (که میم‌اول ودال باشد) واما کتاب مبین پس‌آن امیرـ المؤمنین (ع) است و اما **لیله** مقصود فاطمه (ع) است و اما قول خدا : در آن ممتاز شود هرامر محکمیـ یعنی برآید از آن فاطمه خیربسیاری مردی حکیم ومردی حکیم ومردی حکیم.

شرح ـ از مجلسی رهـ **ذکرالنبی فی ذلك الکتاب**ـ یعنی در کتاب هود ازمحمد بح و م تعبیرشده که‌حروفش کاسته‌است یعنی‌دوحرفش که‌میم‌اول‌ودال آخر باشد کمست‌ووجه تعبیر ازامیرالمؤمنین (ع) بکتاب وقرآن درسابق گذشت وتعبیرازفاطمه (ع) بشب باعتبار عفت و نهانی‌او است از مردم به ظاهر و معنی.

یخرج منهاـ مقصود بدون‌واسطه است ومقصود از مردحکیم اول امام‌حسن (ع)است و از دومی امام حسین(ع) واز سومی علی‌بن الحسین واین تفسیر ازبطون آیه کریمه است که لازمه ظاهر آنست وبدلالت التزامی برآندلالت دارد زیرا نزول قرآن درشب قدر برای هدایت مردم است و برای‌اینکه‌احکام‌دین‌رابدانندوبر راه حق‌استوار گردند از نظر گفتار و کردار تاروزقیامت‌واین‌میسر نگردد جز باوجود امامی درهر زمانی که‌همه احکام دین وجز آن‌را از ظاهر و باطن قرآن بداند و اینمقصود همانا محقق‌شد بنصب امیرالمؤمنین(ع) به امامت والهام همه حقیقت قرآن‌بوی تامصداق کتاب مبین باشد و با ازدواج او بافاطمه زهرا سیده زنان جهانیان تا آنکه امامان نگهدار دین متین تا روز قیامت از آن‌ها متولد شوند پس‌ظاهر قرآن وباطن آن‌مطابق وملازم همدیگرند.

دنباله حدیثـ٤

نصرانیـ برای‌من اول وآخر این‌رجال را توصیف کن.

امام (ع)ـ به‌راستی هروصفی گفته شود مورد اشتباه میشود ولی سومین اینمردم را برای تو میستایم و بیان میکنم آنچه از نسل او بر آید و بیان میکنم که او در نزد شما است در کتابهائی که بشما نازلشده اگر بد تفسیر نکنید و تحریف ننمائید و کفر نورزیده و از قدیم چنین کردید.

نصرانیـ به‌راستی من ازشما آنچه رابدانم نهان نکنم وبشما دروغ نگویم وتو خود میدانی

وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي صِدْقٍ مَا أَقُولُ وَ كِذْبِهِ ، وَاللهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَقَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعَمِهِ مَالَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ وَلَا يَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ وَلَا يَكْذِبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ ، فَقُولِي لَكَ فِي ذٰلِكَ الْحَقُّ كَمَا ذَكَرْتُ ، فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أُعَجِّلُكَ أَيْضاً خَبَراً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ ؛ أَخْبِرْنِي مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ وَأَيُّ يَوْمٍ نُفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمُ وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ ، وَأَيُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمُ فِيهِ عِيسٰى عليه السلام وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ ؟ فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: لَا أَدْرِي، فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام :أَمَّا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ فَاسْمُهَا مَرْثَاوَهَي وَ هِيَ بَهْ بِالْعَرَبِيَّةِ وَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَلَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلٰى مِنْهُ ، عَظَّمَهُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَعَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله ، فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الثُّلُثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَنِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ، وَالنَّهْرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسٰى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : هُوَ الْفُرَاتُ وَعَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَالْكَرْمِ وَلَيْسَ يُسَاوِي بِالْفُرَاتِ شَيْءٌ لِلْكُرُومِ وَالنَّخِيلِ ، فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا وَنَادٰى قَيْدُوسُ

آنچه را میگویم که راست گفته ام یادروغ بخدا که خداوند از فضل خود بتوعطا کرده است و ازنعمتش بتوبخشی داده است که بپندار صاحب پنداران درنیاید و کسی نتواند آن را زیر پرده کند و هر که هم دروغگو باشد درباره او نتواند دروغ بگوید وآنچه من دراینباره بگویم درست باشد چنانچه یادکردم وآن چنانستکه شما فرمودید.

امام (ع)ـ من شتاب کنم وبتو خبری‌دهم که نداند آن‌را جزاندکی از کسانیکه کتاب ها را خوانده‌اند، بمن بگو که نام‌مادر مریم (مادر عیسی ع) چیست ودرچه روزی بمریم دمیده شده‌واو آبستن گردیده است؟ ودر چه‌ساعتی ازروز بوده است؟ ودرچه روزی مریم عیسی رازائیده‌است ؟ ودر چه‌ساعتی‌ازروز بوده است؟

نصرانی‌ـ من نمیدانم پاسخ این پرسشهارا.

امام(ع)ـ اما نام مادر مریم **هرثا**است وآن بلفظ عربی‌وهیبه است واما روزیکه مریم در آن آبستن‌شد روز جمعه بود وهنگام ظهر وآن روزی‌بود که درآن روح الامین به‌زمین فرود آمد و برای مسلمانان عیدی بهتر ازآن نیست، خدا تبارك وتعالی آن‌را بزرك نمود ومحمد (ص) آن را تعظیم کرد ودستور داد آن‌را عید گیرد وآن روز جمعه است.

واماروزیکه مریم درآن زائیدآن‌روز سه‌شنبه چهارساعت‌ونیم ازروز گذشته‌است،آیاآن‌نهریکه مریم عیسی(ع) رادرآن زائید میشناسید ؟

نصرانی‌ـ نه‌من آن‌را نمیشناسم،

امام (ع)ـ آن‌نهر فراتست که برکناره آن درخت‌نخل خرما ودرخت انگوراست و چیزی با فرات برابر نیست بخاطر همان درخت‌های‌نخل‌خرما و موهای‌انگور، اماآن‌روزیکه زبان مریم درآن

وُلْدَهُ وَأَشْيَاعَهُ فَأَعَانُوهُ وَأَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَرْيَمَ ، فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللهُ عَلَيْكِ فِي كِتَابِهِ وَعَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ، فَهَلْ فَهِمْتِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الْأَحْدَثَ، قَالَ: إِذَنْ لَا تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتَّى يَهْدِيَكَ اللهُ ، قَالَ النَّصْرَانِيُّ : مَا كَانَ اسْمُ أُمِّي بِالسُّرْيَانِيَّةِ وَ بِالْعَرَبِيَّةِ ؟ فَقَالَ : كَانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالسُّرْيَانِيَّةِ عَنْقَالِيَةَ، وَعَنْقُورَةُ كَانَ اسْمَ جَدَّتِكَ لِأَبِيكَ وَأَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَهُومَيَّةَ وَأَمَّا اسْمُ أَبِيكَ فَعَبْدُ الْمَسِيحِ وَهُوَ عَبْدُاللهِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَلَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ ، قَالَ : صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ ، فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّي؟ قَالَ : كَانَ اسْمُ جَدِّكَ جَبْرَئِيلُ وَهُوَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ سَمَّيْتُهُ فِي مَجْلِسِي هٰذَا قَالَ : أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِماً ؟ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : نَعَمْ وَقُتِلَ شَهِيداً ، دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيلَةً وَالْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، قَالَ : فَمَا كَانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي ؟ قَالَ : كَانَ اسْمُكَ عَبْدُالصَّلِيبِ، قَالَ : فَمَا تُسَمِّينِي؟ قَالَ: أُسَمِّيكَ عَبْدَاللهِ ، قَالَ: فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللهِ الْعَظِيمِ وَشَهِدْتُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ

بکام‌شد و قیدوس فرزندان وپیروان خودرا آوازداد تااورا یاری کنند وآل عمران‌را در آوردند تـا بمریم بنگرند وباو گفتند آنچه‌را خدا برتو در کتابت نقلکرده وبرما در کتاب خودمان (قرآن) بیان کرده‌است آیاآن‌را فهمیدی؟

نصرانی- آری من درتازه‌ترین‌روزخودم آن‌را خوانده‌ام.

امام(ع)- دراینصورت ازجای خود برنخیزی تاخدا تورا هدایت کند.

نصرانی- نام مادرم بسریانی وعربی چیست؟

امام(ع)- نام مادرت درزبان سریانی عنقالیه است وعنقوره نام جده مادریت‌بوده است‌واما نام مادرت در زبان عربی میه است و اما نام پدرت عبدالمسیح است که درعربی عبدالله‌باشد، زیرا مسیح را بنده نیست.

نصرانی- درست‌فرمودی ونیکو گفتی بفرمائید نام‌جدم چیست؟

امام (ع)- نام جدت جبرئیل است و او باید عبدالرحمن باشد، من در همین مجلس او را باین نام نامیدم.

نصرانی- اماومسلمان بود؟

امام(ع)- آری مسلمان بود وشهید کشته شد ، قشونی براو یورش بردند و او را در خانه‌اش بناگهانی کشتند وآن‌قشون‌ازاهل‌شام‌بودند.

نصرانی- نام‌من پیش‌از آنکه کنیه بخودگیرم چه‌بوده است؟

امام(ع)- نام‌تو عبدالصلیب بوده.

نصرانی- اکنون نام‌مرا چه میگذاری؟

امام(ع)- من‌نام‌تورا عبدالله‌میگذارم.

نصرانی- من به‌راستی بخدای بزرك ایمان دارم وگواهی میدهم که نیست شایسته‌پرستشی جز

وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَهُ ، فَرْداً صَمَداً ، لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ النَّصارٰى وَلَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ الْيَهُودُ وَلاجِنْسٌ مِنْ أَجْنَاسِ الشِّرْكِ وَأَشْهَدُأَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُبِالْحَقِّ فَأَبَانَ بِهِ لِأَهْلِهِ وَعَمِيَ الْمُبْطِلُونَ وَأَنَّهُ كَانَ رَسُولُاللهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً إِلَى الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ كُلٌّ فيهِ مُشْتَرَكٌ فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ وَ اهْتَدٰى مَنِ اهْتَدٰى وَعَمِيَ الْمُبْطِلُونَوَضَلَّ عَنْهُمْ مَاكَانُوا يَدْعُونَ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ وَأَنَّ مَنْكَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَطَقُوا بِالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ وَ تَوازَرُوا عَلَى الطّاعَةِ لِلّهِ وَفارَقُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَالرِّجْسَ وَأَهْلَهُ وَهَجَرُواسَبِيلَ الضَّلالَةِ وَنَصَرَهُمُ اللهُ بِالطّاعَةِ لَهُ وَعَصَمَهُمْ مِنَالْمَعْصِيَةِ ، فَهُمْ لِلّهِ أَوْلِيَاءُ وَلِلدِّينِأَنْصَارٌ ، يَحُثُّونَ عَلَى الْخَيْرِوَيَأْمُرُونَبِهِ ،آمَنْتُ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْوَالْكَبِيرِ وَمَنْذَكَرتُ مِنْهُمْ وَمَنْلَمْ أَذْكُرْ وَآمَنْتُ بِاللهِ تَبارَكَ وَتَعالٰى رَبِّ الْعالَمِينَ ، ثُمَّ قَطَعَ زُنّارَهُ وَقَطَعَصَلِيباً كَانَفِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ ، ثُمَّ قالَ : مُرْنِي حَتّٰى أَضَعَ صَدَقَتِي حَيْثُ تَأْمُرُنِيفَقالَ: هٰهُنا أَخٌ لَكَ كَانَ عَلٰى مِثْلِ دِينِكَ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْقَوْمِكَ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَهُوَفِي نِعْمَةٍ كَنِعْمَتِكَ فَتَوَاسَيا وَتَجاوَزاوَلَسْتُ أَدَعُأَنْاُورِدَعَلَيْكُما حَقّكُمافِي الْإِسْلامِفَقالَ :وَاللهِـأَصْلَحَكَ اللهُـ إِنِّي لَغَنِيٌّ وَلَقَدْ تَرَكْتُ ثَلاثَمِائَةِ

خدا؛ یگانه‌است شریك ندارد، تنهااست، بی‌نیاز است، آن‌چنان نیست که نصاری اورا ستایند وآن چنان نیست که یهود اورا ستایند وهیچ نوع شرکی درباره اونیست وگواهم که محمد(ص) بنده و رسول اواست، اورا بدرستی فرستاده و برای اهلش حق راباوآشکارساخته‌ولی‌بیهوده‌طلبان کورند وبه راستی که او فرستاده اواست برمردم همه وهمه از سرخ وسیاه همه‌نسبت باویکسانند هر که بینا شد، شد وهر که رهنمائی شد، شد و بیهوده جویان کورندو رفت ازدستشان آنچه ادعا میکردند و من گواهی میدهم که ولی وجانشین اوبحکمت‌او گویا است وباینکه هر که از پیمبران پیش‌ازاوبوده است بحکمت رسا گویا بوده است وهمه همدست وهمداستان بودند درفرمانبری خدا و کناره گیری ازباطل واهل باطل وازپلیدی وشرك و اهل‌آن وهمه راه‌بیراهه گمراهی‌را ترك کردند وخدا آنان را بفرمانبری خودیاری کرد وازگناه نگهداشت،همه‌آن‌هادوستان خدابودند ویاوران دین‌بخوبی‌تشویق میکردند وبدان فرمان میدادند.

من بخرد وبزرك آنان ایمان دارم وبهر کدام که یادآور شدم ویادآور نشدم‌وایمان‌دارم بخدا تبارك وتعالی پروردگار جهانیان.

سپس زنارخودرا برید وصلیب طلائی که بگردن‌داشت‌برید وسپس گفت بمن‌دستور بده که‌زکوة خودرا بجائی‌مصرف کنم که‌دستور فرمائی.

امام(ع)ـ در آنجا برادری‌داری که همکیش تواست واو مردیست ازتبار تو ازقیس‌بن ثعلبه و اوهم در نعمتی‌است چون نعمتیکه تو داری باهم‌همدردی کنید وخوش همسایه باشید، ومن‌ازحقیکه‌شما درعالم‌مسلمانی‌دارید دریغ‌نخواهم کرد .

تازه مسلمان، خدا شمارا بهی دهد، بخدا من توانگرم و سیصد سر اسب در میان گله اسبی

طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ وَفَرَسَةٍ وَتَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ ، فَحَقُّكَ فِيهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي، فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ مَوْلَى اللهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ نَسَبِكَ عَلَى حَالِكَ، فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ وَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي فِهْرٍ وَأَصْدَقَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام خَمْسِينَ دِينَاراً مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأَخْدَمَهُ وَبَوَّأَهُ وَأَقَامَ حَتَّى أُخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، فَمَاتَ بَعْدَ مَخْرَجِهِ بِثَمَانٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَأَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَمَعَهُ رَاهِبَةٌ ، فَاسْتَأْذَنَ لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ ، فَقَالَ لَهُ : إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ ، قَالَ : فَوَافَيْنَا مِنَ الْغَدِ فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافَوْا فَأَمَرَ بِخَصَفَةٍ بَوَارِيَ ، ثُمَّ جَلَسَ وَجَلَسُوا فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَةُ بِالْمَسَائِلِ فَسَأَلَتْ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهَا وَ سَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنْ أَشْيَاءَ ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ ، فَقَالَ الرَّاهِبُ : قَدْ كُنْتُ قَوِيّاً عَلَى دِينِي وَمَا خَلَّفْتُ أَحَداً مِنَ النَّصَارَى فِي

که مادیان و نریانند در محل خود دارم و هزار شتر دارم، حق شما در دارائی من بیشتر است ازحق من نسبت بشما.

امام(ع)ـ تو اکنون دوست و پیوسته خدا ورسولی و آزاد کرده آنهائی ودر نژاد و خاندان خود بحال خود باقی هستی واز حقوق خانوادگی خود بهره‌مندی ، او از روی عقیده مسلمانی گرفت و زنی ازبنی فهر خواست و امام کاظم (ع) پنجاه اشرفی مهر باو داد از اوقاف علی بن ابیطالب (ع) وخادمی باوداد ومنزلی باوداد واودرمدینه ماند تاامام کاظم (ع) رااز آن بیرون بردند وبیست وهشت شب پس از آن وفات کرد.

٥ـ ازیعقوب بن جعفر، گوید : من نزدامام کاظم (ع) بودم که مردی ازاهل نجران یمن (شهریست دریمن که سال دهم هجرت فتح شد) خدمت آن حضرت آمد، اینمرد راهب بود (تارک دنیا از نصاری) و یك زن راهبه‌هم بهمراه داشت، فضل بن سوار برای آنها اجازه حضوروشرفیابی خدمت امام را درخواست کرد فرمود فردا آنهارا نزد چاه ام‌الخیر بیاور .

گوید مافردا سرموعد بآن مکان رفتیم ودیدیم آنها هم سرموعد حاضرشدند، امام دستور دادیك قطعه بوریا که از برك خرما بود انداختند وروی آن نشست وآنهاهم نشستند آن زن راهبه آغاز پرسش نمود ومسائل بسیاری طرح کرد وامام ازهمه جواب میداد وامام (ع) پرسشهائی ازاو کرد که جوابی نداشت بدهدوسپس آن زن راهبه مسلمان شد وآن مردراهب شروع بپرسش کرد و هرچه می پرسید امام پاسخ میگفت.

آن مرد راهب گفت من در کیش خود نیرومند وتوانا بودم واحدی از نصاری را در روی زمین بجانگذاشتم که دردانش بپایه من برسد وشنیدم در هند مردیستکه هرگاه خواهد درمدت یکشبانه

الْأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي الْهِنْدِ ، إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ ؟ فَقِيلَ لِي : إِنَّهُ بِسِنْدَانَ وَسَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي فَقَالَ : هُوَ عَلِمَ الْاِسْمَ الَّذِي ظَفَرَ بِهِ آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتَى بِعَرْشِ سَبَا وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ وَلَنَا مَعْشَرَ الْأَدْيَانِ فِي كُتُبِنَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : فَكَمْ لِلّٰهِ مِنِ اسْمٍ لَا يُرَدُّ ؟ فَقَالَ الرَّاهِبُ : الْأَسْمَاءُ كَثِيرَةٌ فَأَمَّا الْمَخْتُومُ مِنْهَا الَّذِي لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ فَسَبْعَةٌ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : فَأَخْبِرْنِي عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا ، قَالَ الرَّاهِبُ : لَا وَاللهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَى مُوسَى وَجَعَلَ عِيسَى عِبْرَةً لِلْعَالَمِينَ وَفِتْنَةً لِشُكْرِ أُولِي الْأَلْبَابِ وَ جَعَلَ مُحَمَّداً بَرَكَةً وَ رَحْمَةً وَجَعَلَ عَلِيّاً عليه السلام عِبْرَةً وَبَصِيرَةً وَجَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَنَسْلِ مُحَمَّدٍ، مَا أَدْرِي وَ لَوْ دَرَيْتُ مَا احْتَجْتُ فِيهِ إِلَى كَلَامِكَ وَلَا جِئْتُكَ وَلَا سَأَلْتُكَ ،فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : عُدْ إِلَى حَدِيثِ الْهِنْدِيِّ ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ : سَمِعْتُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَلَا أَدْرِي مَا بِطَانَتُهَا وَلَا شَرَائِحُهَا وَلَا أَدْرِي مَا هِيَ وَلَا كَيْفَ هِيَ وَلَا بِدُعَائِهَا ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى قَدِمْتُ سِنْدَانَ الْهِنْدِ . فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بَنَى

روز بحج بیت‌المقدس میآید و بخانه‌اش برمیگردد که درزمین هند است، من پرسیدم او در چه سر زمینی است؟ گفتند در سبذان است (سندان خل) واز کسیکه گزارش اورا بمن داده بود پرسیدم ، گفت او نامی را که آصف وزیر سلیمان بدست آورده بود میداند که باآن تخت بلقیس ملکه سبارا احاضر کردو آن همانیستکه خدابرایشمادرقرآنتان یادآور شده‌استوهم برای ماگروه دینداران در کتاب های خودمان .

امام (ع)ـ خدا را چند نام است که ردندارد (یعنی دعا بآنهاحتماً اجابتمیشود) .

راهبـ نامهای خدابسیار است ولی آنچه که حتمی است ورد ندارد هفت است.

امام (ع)ـ بمن‌خبرده از آنچه که ازآنها یادداری.

راهبـ نه ـ بخدائیکه تورات رابر موسی نازلکرده وعیسی را عبرت جهانیان نموده ووسیله آزمایش, وشکروقدردانی خردمندان ساخته ومحمد (ص) را برکت ورحمت مقرر کرده وعلی(ع)را عبرت و بینائی و اوصیاء را از نسل او ونسل محمد (ص) معین نموده استکهـ من هیچکدام را نمیدانم و اگـر میدانستم درباره آن بسخن شما نیـاز نداشتم و نزد شما نمی آمدم و از شمـا پرسشی نمیکردم.

امام(ع)ـ اکنون برگرد بداستان آن‌مرد هندی.

راهبـ من این نامها را شنیده بودم ولی نمیدانستم سر آنها چیست و شرح آنها کدام است ونمیدانستم‌خود آنها چه‌هستند وچگونه اند واطلاعی‌بوضع‌خواندن‌آن‌هانداشتم‌ورفتم‌تارسیدم بسبذان هند واز آن مرد پرسش کردم، بمن گفتند او در کوه دیری ساخته ودر آن جاگرفته و از آندیر بیرون نیاید و دیده نشود مگر سالی دوبار و هندیها معتقد بودند که خدا برای او در دیـرش

دَيْراً فِي جَبَلٍ فَصَارَ لَايَخْرُجُ وَلَايُرَى إِلَّا فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّ تَيْنِ وَزَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللهَ فَجَّرَ لَهُ عَيْناً فِي دَيْرِهِ وَزَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ وَيُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى بَابِهِ فَأَقَمْتُ ثَلاثاً ، لَاأَذُقُّ الْبَابَ وَلَا عَالِجُ الْبَابَ ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ فَتَحَ اللهُ الْبَابَ وَجَاءَتْ بَقَرَةٌ عَلَيْهَا حَطَبٌ تَجُرُّ ضَرْعَهَا ، يَكَادُ يَخْرُجُ مَافِي ضَرْعِهَا مِنَ اللَّبَنِ ، فَدَفَعَتِ الْبَابَ فَانْفَتَحَ فَتَبِعْتُهَا وَدَخَلْتُ ، فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِماً يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَبْكِي وَيَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِي وَيَنْظُرُ إِلَى الْجِبَالِ فَيَبْكِي ، فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللهِ مَاأَقَلَّ ضَرْبَكَ فِي دَهْرِنَا هٰذَا ، فَقَالَ لِي : وَ اللهِ مَا أَنَا إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَّفْتُهُ وَرَاءَ ظَهْرِكَ ، فَقُلْتُ لَهُ : أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اسْماً مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَتَرْجِعُ إِلَى بَيْتِكَ ، فَقَالَ لِي : وَهَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ؟ فَقُلْتُ : لَاأَعْرِفُ إِلَّا بَيْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِي بِالشَّامِ؟ قَالَ: لَيْسَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَلٰكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمَقْدِسُ وَهُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَقُلْتُ لَهُ: أَمَّا مَاسَمِعْتُ بِهِ إِلَى يَوْمِي هٰذَا فَهُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ ، فَقَالَ لِي: تِلْكَ مَحَارِيبُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَإِنَّمَا كَانَ يُقَالُ لَهَا : حَظِيرَةُ الْمَحَارِيبِ حَتّٰى جَاءَتِ الْفَتْرَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَعِيسٰى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا وَقَرُبَ الْبَلَاءُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ وَحَلَّتِ النِّقِمَاتُ فِي دُوْرِ الشَّيَاطِينِ فَحَوَّلُوا وَبَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْكَ الْأَسْمَاءَ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى ـ اَلْبَطْنُ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَالظَّهْرُ مَثَلٌ ـ : « إِنْ

چشمه‌ای گشوده و بی زارع برای او زراعتی میشود و بی‌تخم افشانی محصول برداشت میکند ، من پشت در دیر او رفتم وسه روز در آنجا ماندم نه در را زدم و نه بآن تکانی دادم و چون روز چهارم شد از لطف خدا در باز شد، گاوی که بارهیزم براو بود و پستان شیرخودرا میکشید پشت درآمد ، نزدیك بود شیر از پستان او روان شود.

آن گاو فشاری بدر آورد وباز شد و منهم دنبال‌اووارد شدم و دیدم آن مرد ایستاده بآسمان نگاه میکند ومیگرید، بزمین نگاه میکند ومیگرید، بکوهها نگاه‌میکند ومیگرید، من گفتم سبحان الله چه‌اندازه مانند تو دراین روزگار ما کمیابست.

درپاسخ من گفت بخدا من نیستم جزیك حسنه ازحسنات مردیکه اورا پشت‌سر خود گذاشتی‌و گذشتی ، باو گفتم بمن خبررسیده که درنزد تو نامی است از نامهای خدا که بوسیله آن دریکشبانه روز ببیت‌المقدس میروی وبر میگردی بخانه خودت؟ بمن گفت تو بیت‌المقدس رامیشناسی؟ گفتم من نشناسم جزهمان بیت‌المقدس که‌درشام است .

بمن گفت مقصودم بیت‌المقدس خاکی نیست ولی بیت‌المقدس معنوی که آن خاندان آل محمد است (ص)، من‌باو گفتم آنچه تاکنون شنیده‌ام همان ساختمان بیت‌المقدس است بمن گفت آنساختمان محراب‌های پیغمبرانست و بآن آغل محراب‌ها میگفتند تا دوران فترت میان محمد و عیسی شد (ع) و بلابمشرکان نزدیك گردید وآسیب بخانه شیاطین راه‌یافت‌پس‌دیگرگون کردند وآن نام هارا تغییر دادند . و اینست مقصود قول‌خداتبارك و تعالی (بطن آیه‌راجع بآل‌محمد است وظاهرش یك‌مثلی‌است)

هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ » فَقُلْتُ لَهُ : إِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ

(۲۳ـ النجم) نیستند آنها جز نامهائیکه بزبان آوردید برای آنان شما وپدران شما، خدا برای این نامگذاری هیچ‌دلیل وآیه‌ای نازل نکرده است.

شرحـ ازمجلسی(ره) ـ **قوله انهی** بیان گفتارخدااست وحاصل کلام برمیگردد بدانچه بارها گذشته است که آیات‌شرك ظاهرشان درباره بت‌های‌معمولی‌است وباطنشان درباره‌خلفاء وحکمگزاران ناحقست که خودرا شریك رهبران حق دانسته وبجای آنان نشسته‌اند پس‌قول‌خدا (۱۹ـ النجم) آیا شما ملاحظه میکنید لات وعزی‌واومنات سومین بت دیگررا ـ درباطن قرآن مقصود ازلات اولی‌است واز عزی دومی‌واز منات سومین‌همان‌سومی‌لعین که نام‌امیرالمؤمنین رابناشایسته‌برآنها نهادند وهم‌آنها را بناحق خلیفه رسول‌الله وصدیق وفاروق و ذی‌النورین و امثال‌آن گفتند ومردم نادان را باین نامهای بی‌مورد فریفتند و گمراه کردند.

وتوضیح آن اینستکه خدا قرآن راتنها برای مردم‌معاصر پیغمبر نازل نکرده است و برای همان‌ها که دروقت خطاب حاضربودند بلکه این قرآن برای همه مردم است تا روز حساب و چون آیه‌ای درباره داستانی یا حادثه‌ای نازل شده‌باشد درهمه اشباه وامثال آن جاریست وآنچه در یك زمانی درباره پرستش بت‌ها وطاغوتها نازل شده که درآن زمانه بیشتر مردم بت‌پرست ومجسمه پرست بودند(برای عدول آنها ازدلیل عقل ونقل که دلالت بر بطلان آن بتها داشته ودلالت بر وجـوب طاعت پیغمبر میکرده که‌از عبادت آنها غدقن‌میفرموده‌است).

همچنان مضمون این‌آیات جاریست در مردمی که طاعت امامان برحق را واگذارده‌وپیشوایان ناحق‌رابجای‌آنان گماشته‌اند وازآنها فرمان میبرند زیراازعقل ونقل‌روبرتافته وپیروی‌ازهوی‌وهوس کرده‌اندواز نصوص پیغمبراسلام بگذرند وباین‌حاکمان ناحق‌پیوندندبرای اینکه دورانشان طولانی است گویا اصل‌این بیان نهی از بت‌پرستی باشد و ظاهر آیات مثلی‌است درباره آنها پس این‌آیات کریمه بتمام معنی دلالت دارند بربطلان عبادت بتها وطاعت سرکشان و طواغیت و پیروی نکردن ازپیغمبر (ص) و بالتزام دلالت دارند بربطلان رهبران ضلالت وترك پیروی ازاماماق برحق و اینها مثلهائی باشند که در موارد خود تاروز قیامت صدق کنند.

وبنابر این ظاهراکثر آیات‌قرآن‌ضرب‌المثل است‌وباطن‌آن مقصوداز نزول قرآن است چنانچه خداوند سبحان فرماید«خدا برای مردم مثلها میزندتاشاید بیندیشند» وبا اینشرحی کهما بیان کردیم لازم نیست. سائرآیات وارده دراین سیاق‌براین بطن صدق کند وبسا بفکر خود فشارآورده‌وگفته‌اند در تفسیرآیه‌ـ الکم الذکر وله الانثی **آیا برای شما پسر آید و برای او دختر**ـ (که درسیاق این آیات‌است) که این استفهام دلالت برانکار دارد و طرف خطاب این آیه ازنظر بطن آن همان منافقانی هستند که در خانه کعبه باهم پیمان بستند و باین استناد کردند که محمد ابتراست و بلا عقب زیرا پسر دخترپسرنیست وخدا آنها را در اینجاتکذیب کرد و درسوره کوثرهم فرمودبراستی بدخواه تو است که ابتر وبلاعقب است.

من میگویم ممکنست از نظر بطن آیه انثی برخود آن نامردها اطلاق شده باشد، زیرا طبع مادگی در اکثر آنها ساری بود بویژه در دومی چنانچه در تفسیر آیه(۱۱۶ـ النساء) نمیخوانـد

إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ، تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَاراً وَغُمُوماً وَهُمُوماً وَخَوْفاً وَأَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ مُؤْيِساً أَلَّا أَكُونَ ظَفَرْتُ بِحَاجَتِي، فَقَالَ لِي: مَا أَرَى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَقَدْ حَضَرَهَا مَلَكٌ كَرِيمٌ وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِينَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إِلَّا وَقَدِ اغْتَسَلَ وَجَاءَهَا عَلَى طُهْرٍ وَلَا أَزْعَمُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ دَرَسَ السِّفْرَ الرَّابِعَ مِنْ سَهَرِهِ ذَلِكَ، فَخُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ، اِرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ، فَانْطَلِقْ حَتَّى تَنْزِلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله الَّتِي يُقَالُ لَهَا طَيْبَةُ وَقَدْ كَانَ اسْمُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَثْرِبَ، ثُمَّ اعْمِدْ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ الْبَقِيعُ، ثُمَّ سَلْ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا دَارُ مَرْوَانَ، فَانْزِلْهَا وَأَقِمْ ثَلَاثاً، ثُمَّ سَلْ [عن] الشَّيْخَ الْأَسْوَدَ الَّذِي يَكُونُ عَلَى بَابِهَا يَعْمَلُ الْبَوَارِيَ وَهِيَ فِي بِلَادِهِمْ اسْمُهَا الْخَصَفُ، فَالْطُفْ بِالشَّيْخِ وَقُلْ لَهُ: بَعَثَنِي إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِي الزَّاوِيَةِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ

جز او مگر ماده‌ها را- رسیده است که هر که جز علی‌بن ابیطالب (ع) خودرا امیرالمؤمنین بخواند وباین لقب راضی شود گرفتار آن دردبد ملعونست یاآنکه اطلاق اناث برآنها از نظرتشبیه بوده که همه زن صفت بوده‌اند زیرا دربیشتر نبردها روبگریز داشتند واز انجام امورخلافت درمانده بودند تا بجا ئیکه عمر گفت همهٔ مردم ازعمرفقیه ترندتابرسدبدوشیزه‌های پشت‌پرده واما ظاهر آیه راگفته‌اند درباره انکار گفتار مشرکین‌است که‌میگفتند فرشته‌ها دختران خدایند واین بتهامحل ماده‌پرانیستکه دختران خدایند یاپیکره‌ای برای فرشته‌هایند- از بیضاویست).

دنباله حدیث-ه

من گفتم‌باو که ازشهردوری برای‌حضور تو راه‌پیمائی کرده‌ام ودرراه درك‌خدمتت بدریاهااندر شدم و غمهاونگرانیها و ترسها کشیده‌ام وهر شام و بام اندوه نومیدی کشیده ام که مبادا بحاجت خود نرسم.

درپاسخ من گفت: بعقیده من‌مادرت گاهی بتوآبستن شده که فرشته ازجمندی بر او بال سعادت گشاده وهمانا میدانم پدرت هنگامیکه خواسته بمادرت در آید غسل کرده و اورا در حال پاکی و طهارت درآغوش گرفته‌است وگویا درهمان شب سفر چهارم تورات را درشب زنده‌داری خودبخوبی خوانده‌است وسرانجام نیکی یافته تو ازهمان راهی که‌آمدی برگرد وبرو تا برسی بمدینه محمد (ص) که آن‌را طیبه خوانند ودر دوران جاهلیت نام‌آن یثرب‌بوده است وموضعی ازآن را که بقیع گویند مورد توجه‌ساز ودر آنجا ازخانه‌ایکه آن‌را خانه مروان گویند پرسش کن ودرآنجا سه روز بمان وسپس ازآن پیره‌مردی که بردر آنخانه بوریابافی میکند (در بلد آنها آن‌را خصف گویند) پرسش کن، با آن پیره‌مرد نرمی و مهربانی کن، باو بگو: مرا همان هم منزل تو که در گوشه خانه‌ایکه در آن چوبکهای چهارگانه بود منزل میکرد، نزد توفرستاده، سپس از او بپرس از فلان پسر فلان فلانی.

شرح- ازمجلسی ره- اقامت سه روز برای این بوده که تعجیل او جلب نظر مردم را نکندو بمقصد او پی نبرند و مقصود از شیخ اسود گویا همان فضل بن سواراست وفلان بن فلان فلانی یعنی موسی‌بن جعفر علوی‌مثلا.

الْخُشَيْبَاتُ الْأَرْبَعُ ، ثُمَّ سَلْهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِي وَسَلْهُ أَيْنَ نَادِيهِ وَسَلْهُ أَيَّ سَاعَةٍ يَمُرُّ فِيهَا فَلْيُرِيْكَاهُ أَوْ يَصِفْهُ لَكَ ، فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ وَسَأَصِفُهُ لَكَ ، قُلْتُ : فَإِذَا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ مَاذَا ؟ قَالَ : سَلْهُ عَمَّا كَانَ وَعَمَّا هُوَ كَائِنٌ وَسَلْهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِ مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : قَدْ نَصَحَكَ صَاحِبُكَ الَّذِي لَقِيتَ ، فَقَالَ الرَّاهِبُ : مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فِيرُوزَ وَهُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ وَهُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَعَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَ الْإِيقَانِ وَفَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْماً وَهَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ وَجَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَعَرَّفَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِينَ وَمَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَهُوَ يَزُورُ فِيهَا مَكَّةَ حَاجّاً وَ يَعْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَيَجِيءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَى مَكَّةَ ، فَضْلاً مِنَ اللهِ وَعَوْناً وَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ، ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا وَسَأَلَ الرَّاهِبَ عَنْ أَشْيَاءَ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَيْءٌ ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا ، ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرُفٍ نَزَلَتْ فَتَبَيَّنَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ؟ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ وَمَنْ

دنباله حدیث ـ ۵

از او بپرس که مجلس پذیرائی او کجا است ، بپرس در چه ساعتی بدان گذر میکند او یا شخص خود او را بتو مینماید یا او را چنان ستاید که تو او را بشناسی و من هم او را برای تو می‌ستایم.

من گفتم: چون اورا دیدار کردم پس از آن چه کار کنم؟

گفت ازاو بپرس ازهرچه بوده واز هرچه خواهد بود واز دستورات دین هر کس گذشته است وهر کسی از بشر بجامانده.

امام (ع) ـ محققاً این رفیقی که او را دیدار کردی تو را اندرز داده و برای تو خیر خواهی کرده است.

راهب ـ قربانت نامش چیست؟

امام (ع)ـ او متمم بن فیروز نام دارد واز نژاد فارسیانست واو از کسانیست که ایمان دارد بخدای یگانه، بی‌شریك واز روی خلوص و یقین اورا پرستیده است وچون ازقوم خود بیم داشته گریخته و پروردگارش باوحکمتی آموخته و به‌راه راستش هدایت کرده و اورا ازمتقیان ساخته ومیان او و بندگان مخلص خودشناسائی انداخته سالی نیست جز اینکه او بحج آید وماهی نگذرد جز اینکه در آغاز آن عمره انجام دهد واز جایگاه خودش که درهند است بفضل وبکمك خداوند بمکه آید وهمچنین خداوند پاداشگران پاداش دهد. سپس آن راهب مسائل بسیاری ازامام (ع) پرسید و آنحضرت همه را پاسخ داد و آنحضرت از راهب چیزهائی سئوال کرد که هیچ جوانی نمیدانست

راهب ـ بمن خبر بده از هشت حرف که نازل شده و چهار از آن در زمین آشکار گردیده

يُفَسِّرُهَا؟ قَالَ : ذَاكَ قَائِمُنَا، يُنْزِلُهُ اللهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْهِ مَالَمْ يُنَزِّلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ ، ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ الْأَحْرُفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَاهِيَ ؟ قَالَ : أُخْبِرُكَ بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا ، أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ بَاقِياً ، وَ الثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مُخْلِصاً وَالثَّالِثَةُ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَالرَّابِعَةُ شِيعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ

و چهار دیگر در هوا مانده است، این چهاریکه در هوا مانده برای چه کسی نازل شده و کی آنها را تفسیر میکند؟

شرحـ ازمجلسی ره ـ **تبین فی الارض** یعنی معنی آنها عیان شده‌است وبمضمون آنهاعمل‌شده و شاید در هوا ماندن کنایه باشد از عدم ظهور معنی آنها در زمین وعملی نشدن آنهازیراراجع باحوال آینده ها هستند که در آخرالزمانند یامقصود اینستکه ازلوح محفوظ ببیت‌المعمور نازل شده‌اند یا بآسمان دنیا یا در برخی‌صحف ولی‌هنوز بزمین نرسیده‌اند وبه امام قائم(ع) نازل میشوند وکلمه **ینزل‌علیه** مؤید آنست‌واین‌نسخ نیست زیراپیغمبر خبرداده که درزمان امام قائم امور تازه‌ای پدید شود به‌اعتبار تغییر زمان ومقتضیات احوال و احکامی که برداشته شوندموقت بوده‌اند وپیغمبر بموقت بودنشان خبر داده است یامضمون آنهااحکامی باشد که جز درآن زمان مصداقی ندارند وبر اونازل‌شود آنچه‌پیش از او نازل‌نشده ودستوراتی آید که پیش‌ازآن‌برای کسی‌نیامده‌است.

دنباله حدیث ـ ۵

امام (ع) ـ او همان قائم ما خاندانست که خدا آنها را بر او نازل کند واو تفسیر شان کند و براو نازل شودآنچه برصدیقان و رسولان و رهبران دیگر نازل نشده

راهب ـ پس بمن خبر بده از این دو حرفیکه در ضمن چهار حرف بزمین نازل شده است که آنها چیستند ؟

امام(ع)ـ من ازهر چهارآنها بتوخبر میدهم باین‌شرح:

۱ ـ لا اله الاالله نیست شایسته پرستشی جز خدا ، یگانه است، شریك ندارد، همشیه‌است.

۲ـ محمد رسولخدااست ازروی اخلاص.

۳ـ ماائمه اهل‌بیت هستیم.

٤ ـ شیعیـان ما ازما هستند و ما از رسول خدا هستیم و رسول خـدا « ص » از خـدا است به وسیله .

شرحـ از مجلسی‌ره ـ **نحن‌اهل‌البیت** یعنی ماخاندان کتاب و حکمت و نبوتیم و امام‌این دو کلمه اخیررا بمضمون این جمله ادا کرده است و ممکن است در دو تای اولی هم مقصود همین باشد یعنی‌کلمه لااله الا الله تا آخر .

و ممکنست مقصود این باشد که کلمه سومی ماائمه هستیم زیرا ائمه کلمات حسنی‌برای‌خدایند و اهل بیت بدل نحن است.

و ممکنست مقصود این باشد که ماهستیم مقصود از اهل‌البیت در آیه‌تطهیر ـ **وقوله بسبب** متعلق بهرسه جمله‌است یعنی اتصال شیعه بمابوسیله پیروی آنها است ازما .

رَسُولِ اللهِ وَ رَسُولُ اللهِ مِنَ اللهِ بِسَبَبٍ ، فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ حَقٌّ وَ أَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ وَأَنَّ شِيعَتَكُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ وَلَهُمْ عَاقِبَةُ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِجُبَّةِ خَزٍّ وَقَمِيصٍ قُوهِيٍّ وَطَيْلَسَانٍ وَخُفٍّ وَقَلَنْسُوَةٍ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَصَلَّى الظُّهْرَ وَ قَالَ لَهُ : اخْتَتِنْ ، فَقَالَ : قَدْ اخْتَتَنْتُ فِي سَابِعِي .

٦ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بِامْرَأَةٍ بِمِنًى وَهِيَ تَبْكِي وَصِبْيَانُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ ، وَقَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقَرَةٌ ، فَدَنَا مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا : مَا يُبْكِيكِ يَا أَمَةَ اللهِ ؟ قَالَتْ : يَا عَبْدَ اللهِ ! إِنَّ لَنَا صِبْيَاناً يَتَامَى وَكَانَتْ لِي بَقَرَةٌ ، مَعِيشَتِي وَمَعِيشَةُ صِبْيَانِي كَانَ مِنْهَا وَقَدْ مَاتَتْ وَبَقِيتُ مُنْقَطِعاً بِي وَبِوُلْدِي لَا حِيلَةَ لَنَا ، فَقَالَ : يَا أَمَةَ اللهِ ! هَلْ لَكِ أَنْ أُحْيِيَهَا لَكِ ، فَأَلْهَمَتْ أَنْ قَالَتْ : نَعَمْ يَا عَبْدَ اللهِ ، فَتَنَحَّى وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً وَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ ، ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقَرَةِ فَنَخَسَهَا نَخْسَةً أَوْ ضَرَبَهَا

دنباله حديث ـ ٥

راهب ـ روبامام كرد و گفت من گواهم كه شايسته پرستشى نيست جزخدا و گواهم كه محمد رسول خداست (ص) و آنچه را آورده است از نزد خدا درست‌است و گواهم كه‌شما بر گزيده هاى خدائيد از خلقش و گواهم كه شيعيان شما پاكيزه شده اند و بدل متمردانند (اهل منطق و دليلند خ ل خوار شده‌اند خ ل) و سر انجام خدائى از آن آنها است و سپاس از آن خدا پروردگار جهانيان است.

امام كاظم (ع) جبه خزى خواست با يك پيراهن فاخرقوهى (جامه سپيدى بوده ساخت قوهستان كه شهرستانيست ميان نيشابور و هرات وقصبه آن قائن و طبس است) با يك رو پوش كه طيلسان ميگفتند با يك جفت كفش و يك كلاه و باو عطا كرد و نماز ظهر را خواند و امام باو فرمود ختنه كن، در پاسخ گفت من در روز هفتم خود ختنه كردم (دستور توراتست كه نوزاد رادرهفتم ختنه ميكنند).

٦ ـ از عبدالله‌بن مغيره گويد: امام كاظم (ع) در منى بزنى برخورد كه ميگريست‌و كودكانش دور او ميگريستند ماده گاوش مرده بود، نزديك آن‌زن رفت و فرمود چرا گريه ميكنى؟ اى كنيزك خدا، گفت اى بنده خدا ما كودكان بى پدرى داريم و من يك ماده گاوى داشتم كه معيشت من و معيشت كودكانم از آن ميگذشت و اين ماده گاو مرده است و من و كودكانم دستمان از همه چيز بريده و چاره‌ام نداريم.

امام فرمود اى كنيز خدامىخواهى آن ماده گاو را براى تو زنده كنم، در دلش افتاد كه گفت آرى اى بنده‌خدا، امام كنارى رفت ودو ركعت نماز خواند و اندكى دست بلند كرد ولبانش را

بِرِجْلِهِ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً، فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقَرَةِ صَاحَتْ وَقَالَتْ: عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، فَخَالَطَ النَّاسَ وَصَارَ بَيْنَهُمْ وَمَضَى عليه السلام.

۷ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ!؟ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالْإِمَامُ أَوْلَى بِعِلْمِ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ! اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ، فَإِنَّ عُمُرَكَ قَدْ فَنِيَ وَأَنَّكَ تَمُوتُ إِلَى سَنَتَيْنِ وَإِخْوَتُكَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ لَا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى تَتَفَرَّقَ كَلِمَتُهُمْ وَيَحُولُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً حَتَّى يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ، فَكَانَ هٰذَا فِي نَفْسِكَ؟ فَقُلْتُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللهَ بِمَا عَرَضَ فِي صَدْرِي، فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هٰذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ، فَمَا أَتَى عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ فَأَفْلَسُوا.

۸ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَقَدِ اعْتَمَرْنَا عُمْرَةَ رَجَبَ وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ: يَا عَمِّ

جنبانید وسپس برخواست و آن ماده گاو را آواز داد و اورا سکی داد یا سر پائی بـاو زد و آن ماده گاو مرده برخواست وسر پا ایستاد وچون آن زن بگاو خود نگاه کرد فریاد کشیـد عیسی بن مریم است؛ سوگند به پروردگار کعبه؛ مردم در هم شدند و امام خود را به میـان آن هـا انداخت و رفت.

۷ـ از اسحاق بن عمار، گوید شنیدم امام کاظم (ع) بمردی خبر مرگ اورا میدهد، دردل خود گفتم راستی او میداند که مردی ازشیعیانش چه وقت میمیرد؟ امام خشمناك بمن رو کرد و فرمود ای اسحاق رشید هجری (یکی از یاران معروف علی‌ع) مرگ و میر و گرفتار یهای آینده را میدانست امام که بدانستن آن شایسته‌تر است.

سپس فرمود: ای‌اسحاق تو هرکار میخواهی بکن، زیرا عمرت رفته‌است، و تو تادو سال دیگر خواهی مرد وبرادران وخاندان توهم پس ازتو جزاندکی نمانند که باهم ستیزه کنند و بهمدیـگر خیانت ورزند تا دشمن آنها را سر زنش کند و تو اینها را در دل میگیری و تعجب میکنی کـه امام مرگ کسی را بداند.

من گفتم از خدا آمرزش میخواهم برای آنچه در دلم گذشت اسحق پس از این مجلس اندکی بیش زنده نماند و دیری نپائید که پسران عمار مال مردم را گرفتند و هـدر کردند و مفلس شدند.

۸ـ ازعلی بی جعفر که گوید محمدبن‌اسماعیل (بن امام‌صادق ع) نزدمن آمدوقتی که‌عمره رجب را انجام داده درمکه بودیم بمن گفت ای عموجان من آهنگ رفتن بغداد دارم ودلم میخواهدباعمویم

إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُوَدِّعَ عَمِّي أَبَاالْحَسَنِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام - وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِي إِلَيْهِ ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَهُوَ فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْحُوْبَةِ وَذٰلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ ، فَضَرَبْتُ الْبَابَ فَأَجَابَنِي أَخِي فَقَالَ: مَنْ هٰذَا فَقُلْتُ : عَلِيٌّ فَقَالَ : هُوَ ذَا أَخْرُجُ وَكَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ ، فَقُلْتُ : الْعَجَلَ قَالَ وَأَعْجَلُ ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتّٰى قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ :فَانْكَبَبْتُ عَلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَقُلْتُ : قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَاباً فَاللّٰهُ وَفَّقَ لَهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذٰلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِي قَالَ : وَمَاهُوَ ؟ قُلْتُ : هٰذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُوَدِّعَكَ وَيَخْرُجَ إِلَى بَغْدَادَ ، فَقَالَ لِيَ : ادْعُهُ فَدَعَوْتُهُ وَ كَانَ مُتَنَحِّياً ، فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ :جُعِلْتُ فِدَاكَ أَوْصِنِي فَقَالَ : أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي فَقَالَ مُجِيباً لَهُ مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّٰهُ بِهِ وَجَعَلَ يَدْعُوْ عَلٰى مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ ، ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : يَاعَمِّ أَوْصِنِي فَقَالَ : أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي فَقَالَ : مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّٰهُ بِهِ وَفَعَلَ ، ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا عَمِّ أَوْصِنِي ، فَقَالَ : أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي فَدَعَا عَلٰى مَنْ أَرَادَهُ

ابوالحسن یعنی موسی‌بن جعفر (ع) وداع کنم دوست دارم شما مرانزد او ببرید، من بااو نزدبرادرم رفتیم، او درخانه‌ای بود که در «حوبه» داشت و اندکی پس ازمغرب بود که وارد شدیم، من در را زدم خود برادرم پاسخداد و درا باز کرد و فرمود این کیست؟ گفتم علی است، فرمودهمین الساعه بیرون میآیم، آنحضرت بکندی وضوء میساخت، من گفتم شتاب کنید، فرمود : شتاب میکنم، بیرون آمد و ازار سرخگونی پوشیده و آن را بگردن خودگره کرده بود وزیرآستانه درنشست.

علی‌بن جعفر گوید من خم شدم و سر اورا بوسیدم و گفتم برای کاری خدمت شمارسیدم اگر تصویب فرمائید خدا توفیق خیرداده و اگر جزآن باشد که خطای ما بسیاراست، فرمود آن چه کاریست؟ گفتم این برادرزاده است میخواهد باشما وداع کند و ببغداد رود، فرمود اورا بخوان؛ من او را خواندم . او دور ایستاده بود نزدیك آنحضرت آمد و سر او را بوسید و عرض کرد : قربانت بمن سفارش کنید و دستور دهید ، فرمود سفارش میکنم بتو که از خدا بترسی درباره خون من .

در پاسخ آنحضرت گفت هر که سوءقصدی‌درباره‌شماداردخدایش‌چنین‌وچنان کند وشروع کرد بنفرین درباره کسیکه نسبت بآنحضرت سوء قصد داشته باشد و برگشت باز سر آنحضرت را بوسه داد و گفت ای عموجان بمن سفارش کنید ودستور دهید و آنحضرت فرمود من تو را سفارش میکنم که ازخدا بپرهیزی درباره خون من.

در پاسخ گفت هر که بشما سوء قصد کند خدا باو سوء قصد کند و خواهد کرد، سپس بازسر آنحضرت را بوسه داد وبازهم گفت ای عموجان بمن سفارش کنید وبازهم امام در جواب فرمودمن بتوسفارش میکنم که ازخدا بپرهیز درباره خون‌من واوهم بازنفرین کرد درباره کسیکه نسبت بآن حضرت قصد بددارد و سپس ازاو دورشد ومنهم بااو رفتم وامام فرمود برادرم بجای خودباش، من‌در

بِسُوءٍ ، ثُمَّ تَنَحّٰى عَنْهُ وَمَضَيْتُ مَعَهُ فَقَالَ لِي أَخِي : يَا عَلِيُّ مَكَانَكَ ، فَقُمْتُ مَكَانِي فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ ثُمَّ دَعَانِي فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ فَتَنَاوَلَ صُرَّةً فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ فَأَعْطَانِيهَا وَقَالَ : قُلْ لِابْنِ أُخْتِكَ، يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى سَفَرِهِ قَالَ عَلِيٌّ : فَأَخَذْتُهَا فَأَدْرَجْتُهَا فِي حَاشِيَةِ رِدَائِي ، ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةً أُخْرَى وَ قَالَ : أَعْطِهِ أَيْضاً ، ثُمَّ نَاوَلَنِي صُرَّةً أُخْرَى وَقَالَ: أَعْطِهِ أَيْضاً ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذَا كُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ ، فَلِمَ تُعِينُهُ عَلَى نَفْسِكَ ؟ فَقَالَ : إِذَا وَصَلْتُهُ وَ قَطَعَنِي قَطَعَ اللهُ أَجَلَهُ، ثُمَّ تَنَاوَلَ مِخَدَّةَ أُدُمٍ ، فِيهَا ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَضَحٍ وَقَالَ : أَعْطِهِ هٰذِهِ أَيْضاً قَالَ : فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْأُولَى فَفَرِحَ بِهَا فَرَحاً شَدِيداً وَدَعَا لِعَمِّهِ ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّانِيَةَ وَ الثَّالِثَةَ فَفَرِحَ بِهَا حَتّٰى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَلَا يَخْرُجُ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ حَتّٰى دَخَلَ عَلَى هَارُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَقَالَ : مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتّٰى رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ ، فَأَرْسَلَ هَارُونُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَرَمَاهُ اللهُ بِالذُّبَحَةِ فَمَا نَظَرَ مِنْهَا إِلَى دِرْهَمٍ وَ لَامَسَّهُ .

٩ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَعَبْدُاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ . وَعَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ عليه السلام خَمْساً وَثَلَاثِينَ سَنَةً .

جای خود ایستادم و آنحضرت وارد منزلش شد و مرا خواست و یك کیسه ای که صد اشرفی در آن بود بمن داد وفرمود ببرادرزاده‌ات بگو آن راهزینه سفرخود کند.

علی‌بن جعفر گوید من آن‌را گرفتم در گوشه عبای خودجای دادم وآنحضرت صداشرفی دیگر بمن‌داد و فرمود این راهم باو بده وباز هم صداشرفی دیگر داد و فرمود این را هم باوبده، من گفتم قربانت در صورتیکه شما ازاو بیم‌دارید بطوریکه فرمودید، چرا اورا برضرر خود کمك میکنید ؟ فرمود چون‌من نسبت باوخوبی وصله رحم کنم و او قطع رحم کند خدا عمرش را قطع میکند و سپس یك مخده را بدست گرفت که سه هزار درهم پاك درآن بود وفرمود این‌را هم‌باوبده.

گوید من خودرا باورسانیدم وصد اشرفی نخست راباو دادم بسیار شاد شد وبرای عموی خود دعا کرد وسپس دومی وسومی راباو دادم چنان شادشد که گمان بردم برمیگردد و ببغداد نمیرود و سپس‌باو سه‌هزاردرهم‌رادادم ولی‌او بهمان راه بغداد رفت تانزد هرون‌الرشیدباریافت وسلام‌خلافت‌راباو کرد و گفت من گمان نمیکردم در زمین دو خلیفه باشد تا دیدم بعمویم موسی بن جعفر سلام بخلافت میدهند. هرون صدهزار درهم برای اوفرستاد وخدا اورا بمرض«ذبحه» یعنی گلودرد یاخون‌ریزی گلو دچار کرد ونتوانست بیکدرهم آن‌نگاه کند یادست بزند.

۹ـ ازابی‌بصیر گفت امام‌کاظم در سال ۱۸۳ که ٥٤ سال داشت وفات کرد وپس از امام صادق (ع) ۳٥ سال زنده‌بود.

(بابُ)

(مَوْلِدِ اَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ أَبُوالْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام سَنَةَ ثَمانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عليه السلام فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ ثَلاثٍ وَ مِائَتَيْنِ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً وَقَدِ اخْتُلِفَ فِي تارِيخِهِ إِلاّ أَنَّ هٰذَا التّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شاءَاللهُ . وَ تُوُفِّيَ عليه السلام بِطُوسٍ فِي قَرْيَةٍ يُقالُ لَها : سَنابادُ مِنْ نَوْقانَ عَلى دَعْوَةٍ . وَ دُفِنَ بِها وَ كانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلى مَرْوٍ عَلى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ فارِسَ ، فَلَمّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ وَشَخَصَ إِلى بَغْدادَ أَشْخَصَهُ مَعَهُ ، فَتُوُفِّيَ فِي هٰذِهِ الْقَرْيَةِ . وَ اُمُّهُ اُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها : اُمُّ الْبَنِينِ .

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشامِ بْنِ أَحْمَرَ قالَ : قالَ لِي أَبُوالْحَسَنِ الْأَوَّلِ : هَلْ عَلِمْتَ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ ؟ قُلْتُ : لا ، قالَ : بَلىٰ قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ فَانْطَلِقْ بِنا ، فَرَكِبَ وَرَكِبْتُ مَعَهُ حَتّىٰ انْتَهَيْنا إِلَى الرَّحْلِ فَإِذا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَعَهُ رَقِيقٌ ، فَقُلْتُ لَهُ : اَعْرِضْ عَلَيْنا ، فَعَرَضَ عَلَيْنا سَبْعَ جَوارٍ ، كُلُّ ذٰلِكَ يَقُولُ أَبُوالْحَسَنِ : لا حاجَةَ لِي فِيها ،

(باب)

ولادت ابی‌الحسن الرضا(ع)

امام رضا (ع) درسال ۱۴۸ هجری متولدشد و در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری درسن ۵۵ سالگی وفات کرد، در تاریخ آنحضرت اختلاف است جزاینکه این تاریخ درست‌تر است انشاءالله آنحضرت در طوس وفات کرد، در دهیکه آن‌را سنا باد میگفتند وتا نوقان باندازه آوازرسی فاصله داشت و درهمانجا بخاك سپرده شد. مأمون آنحضرت را ازمدینه ازراه بصره و شیراز بمرو برد و چون ازمرو بیرون آمد که ببغداد برود آنحضرت‌را همراه خود حرکت‌داد و درابنده وفات کرد، مادر آن‌حضرت کنیز کی است ام‌الولد که اورا ام‌البنین میگفتند.

۱ ـ ازهشام‌بن‌احمر، گوید: امام کاظم(ع) بمن فرمود: میدانی کسی‌ازاهالی‌مغرب آمده باشد ؟ گفتم نه فرمود؛ چرا: مردی آمده ببابرویم ، آنحضرت سوارشد ومنهم بهمراه اوسوار شدم تا بآنمرد رسیدیم مردی بود ازاهل مدینه وبا خود مملوکاتی داشت، من گفتم آنهارا بماعرضه کن، هفت‌دخترك آورد وهمه آنان را امام رد کرد وفرمود نیازی بآنها نداریم .

ثُمَّ قَالَ : اَعْرِضْ عَلَيْنا ، فَقالَ : مٰا عِنْدِي إِلّٰا جٰارِيَةٌ مَرِيضَةٌ، فَقٰالَ لَهُ : مٰا عَلَيْكَ أَنْ تُعْرِضَهٰا ، فَأَبىٰ عَلَيْهِ فَانْصَرَفَ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي مِنَ الْغَدِ ، فَقٰالَ : قُلْ لَهُ : كَمْ كٰانَ غٰايَتُكَ فِيهٰا فَإِذٰا قٰالَ كَذٰا وَ كَذٰا، فَقُلْ : قَدْ أَخَذْتُهٰا ، فَأَتَيْتُهُ فَقٰالَ : مٰا كُنْتُ اُرِيدُ أَنْ أَنْقُصَهٰا مِنْ كَذٰا وَ كَذٰا ، فَقُلْتُ قَدْ أَخَذْتُهٰا فَقٰالَ : هِيَ لَكَ وَلٰكِنْ أَخْبِرْنِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي كٰانَ مَعَكَ بِالْأَمْسِ ؟ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هٰاشِمٍ ، قٰالَ : مِنْ أَيِّ بَنِي هٰاشِمٍ ؟فَقُلْتُ : مٰا عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هٰذٰا فَقٰالَ : اُخْبِرُكَ عَنْ هٰذِهِ الْوَصِيفَةِ إِنِّي اشْتَرَيْتُهٰا مِنْ أَقْصَى الْمَغْرِبِ فَلَقِيَتْنِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ فَقٰالَتْ : مٰا هٰذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ قُلْتُ : اشْتَرَيْتُهٰا لِنَفْسِي ، فَقٰالَتْ : مٰا يَكُونُ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ هٰذِهِ عِنْدَ مِثْلِكَ إِنَّ هٰذِهِ الْجٰارِيَةَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَلَا تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلّٰا قَلِيلاً حَتّٰى تَلِدَ مِنْهُ غُلٰاماً مٰا يُولَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَلٰا غَرْبِهٰا مِثْلُهُ ، قٰالَ : فَأَتَيْتُهُ بِهٰا فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلّٰا قَلِيلاً حَتّٰى وَلَدَتِ الرِّضٰا عليه السلام .

٢ــ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ صَفْوٰانَ بْنِ يَحْيىٰ قٰالَ : لَمّٰا مَضىٰ أَبُو إِبْرٰاهِيمَ عليه السلام وَتَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام خِفْنٰا عَلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْراً عَظِيماً وَ إِنّٰا نَخٰافُ عَلَيْكَ هٰذِهِ الطّٰاغِيَةَ ، قٰالَ : فَقٰالَ عليه السلام : لَيَجْهَدْ جُهْدَهُ ، فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ .

سپس فرمود، بازهم بیاور، گفت من جز یکدخترك دیگر ندارم که بیماراست فرمود : بر تو باکی نیست اورا بیاوری، امتناع ورزید وامام برگشت، فردا که شد مرا بدنبال او فرستاد : فرمود بگو آخرچه بهائی میخواهی دربرابر آن کنیزك بگیری، هرچه گفت بگو من بهمان بهاآن‌راپذیرفتم من نزد او رفتم و گفت من نمیخواهم ازچنین وچنان دربهای آن کمتر بگیرم، من گفتم قبول دارم ، گفت از تو باشد ولی بمن‌بگو آنمردی که دیروز باتو بود چه کسی بود؟

گفتم مردی بود ازبنی‌هاشم، گفت از کدام بنی‌هاشم گفتم من بیش‌ازاین چیزی ندارم‌بتو بگویم گفت من بتو ازبابت اینکنیزك خبری‌بدهم، من اورا ازدورترین نقاط مغرب زمین (افریقا)خریداری کردم وزنی ازاهل کتاب بمن برخورد و گفت این کنیزك چیست که باتو است؟ گفتم آن‌را برای خودم خریدم، گفت سزانیستکه این دخترك همسرچون توئی باشد، باید اینکنیزك با بهترین مردم روی زمین باشد و نزد او چندی نماند جز اینکه از او پسری زاید که در شرق و غـرب زمین مانندش نباشـد ، راوی گوید من او را نزد امام آوردم کمی نگذشت که امام رضا « ع » از او متولد شد .

٢ــ ازصفوان‌بن یحیی که گفت چون امام کاظم (ع) وفات کرد وامام رضا (ع) بسخن‌آمد(یعنی اظهار امامت کرد) ما ازاین اظهار برآنحضرت بیمناك شدیم، باو عرض‌شد، تو امر بزرگی اظهـار کردی وماازاین (هرون) سرکش برتو بیمناکیم، گوید: فرمود: هرچه خواهد تلاش کند اورا برمن راهی نیست.

۳ ـ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرانَ رَحِمَهُ اللهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ أَخِيْهِ قالَ : دَخَلْتُ عَلَى الرِّضا عليه السلام فِي بَيْتٍ داخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلاً ، فَرَفَعَ يَدَهُ ، فَكانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشَرَةَ مَصابِيْحَ وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَخَلّى يَدَه ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ .

ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُمْهُوْرٍ ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِاللهِ ،عَنِ الْغِفارِيِّ قالَ : كانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي رافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله ـ يُقالُ لَهُ طَيْسٌ ـ عَلَيَّ حَقٌّ ، فَتَقاضانِي وَأَلَحَّ عَلَيَّ وَأَعْانَهُ النّاسُ، فَلَمّا رَأَيْتُ ذٰلِكَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضا عليه السلام وَهُوَ يُوْمَئِذٍ بِالْعُرَيْضِ ، فَلَمّا قَرُبْتُ مِنْ بابِهِ إِذا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلى حِمارٍ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَرِداءٌ ، فَلَمّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، فَلَمّا لَحِقَنِي وَقَفَ وَنَظَرَ إِلَيَّ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ـ وَكانَ شَهْرُ رَمَضانَ ـ فَقُلْتُ: جَعَلَنِيَ اللهُ فِداكَ إِنَّ لِمَوْلاكَ طَيْسٍ عَلَيَّ حَقّاً وَقَدْ وَاللهِ شَهَرَنِي وَأَنا أَظُنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي وَوَاللهِ ما قُلْتُ لَهُ كَمْ لَهُ عَلَيَّ وَلا سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئاً ،فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ إِلى رُجُوْعِهِ ، فَلَمْ أَزَلْ حَتّى صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَأَنا صائِمٌ ، فَضاقَ صَدْرِي وَأَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ فَإِذا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَحَوْلَهُ النّاسُ وَقَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤّالُ وَهُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ ،فَمَضى وَدَخَلَ بَيْتَهُ،

۳ـ ازحسن بن‌منصور ازبرادرش که گفت من شب در پستوخانه‌ای خدمت امام رضا (ع)رسیدم وآنحضرت دست خودرا بالابرد وگویا در خانه ده چراغ است (از هر انگشتی یك‌چراغ) مرد دیگری اجـازه ورود از آن حضرت خواست ، دست های خود را پائین کشید و سپس به او اجازه داد .

٤ـ ازغفاری، گوید: مردی از خاندان ابی‌رافع آزاد کرده پیغمبر (ص) بنام طیس‌برمن‌وامی داشت، ازمن وامخواهی کرد ومرا سخت‌دنبال کرد ومردم هم‌باو کمك کردند، چون چنین‌دیدم‌نماز بامداد را در مسجد رسول(ص) گزاردم ورفتم خدمت امام رضا (ع) که آن‌روز در عریض (مزرعه‌ای یکفرسخی مدینه) تشریف‌داشت، چون نزدیك درخانه آنحضرت رسیدم دیدم آنحضرت از خانه بیرون آمده‌است برالاغی سوار بود ویك پیراهن ورداء در برداشت وچون باونگاه کردم شرمم آمداز آن حضرت که اظهار حاجت کنم وچون آنحضرت بمن رسید ایستاد وبمن نگاهی کرد ومن باوسلام دادم، ماه رمضان بود باوعرضکردم خدا مراقربانت کند، وابسته توطیس ازمن طلبی دارد وبخدا که مرا رسوا کرده من در دل‌خود گرفته بودم که آن‌حضرت دستور میدهد ازطلب خواهی خوددست‌بردارد و بخدا باو نگفتم چند از من میخواهد و نامی هم نبردم او بمن دستور داد بنشینم تا بر گردد و من آنجـا نشستم تا نماز مغرب را هم در آنجا خوانـدم و روزه هم بودم و دلم تنگ شد و خواستم بر گردم.

بناگاه آنحضرت رسید وبرمن نمایان شد ومردمی‌هم در گرد او بودند وگدایان هم‌برسرراه اونشسته بودند واو بآنها صدقه میداد،رفت ووارد خانه‌خود شد وبر گشت ومرا خواست‌ومن برخاستم

ثُمَّ خَرَجَ وَدَعانِي فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ مَعَهُ ، فَجَلَسَ وَجَلَسْتُ ، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَكانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ وَكانَ كَثِيراً ما أُحَدِّثُهُ عَنْهُ ، فَلَمّا فَرَغْتُ قالَ : لاأَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ ؟ فَقُلْتُ: لا ، فَدَعا لي بِطَعامٍ ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيَّ وَأَمَرَ الْغُلامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِي فَأَصَبْتُ وَالْغُلامَ مِنَ الطَّعامِ ، فَلَمّا فَرَغْنا قالَ لِيَ : ارْفَعِ الْوِسادَةَ وَخُذْما تَحْتَها فَرَفَعْتُها وَإِذا دَنانِيرُ فَأَخَذْتُها وَوَضَعْتُها فِي كُمِّي وَأَمَرَ أَرْبَعَةً مِنْ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونُوا مَعِي حَتّى يُبَلِّغُونِي مَنْزِلِي ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِداكَ إِنَّ طائِفاً بِابْنِ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ وَأَكْرَهُ أَنْ يَلْقانِيَ وَمَعِي عَبِيدُكَ ، فَقالَ لِي : أَصَبْتَ أَصابَ اللهُ بِكَ الرَّشادَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذا رَدَدْتُهُمْ فَلَمّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَآنَسْتُ رَدَدْتُهُمْ فَصِرْتُ إِلى مَنْزِلِي وَدَعَوْتُ بِالسِّراجِ وَنَظَرْتُ إِلَى الدَّنانِيرِ وَإِذا هِيَ ثَمانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ دِيناراً وَكانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَيَّ ثَمانِيَةٌ وَعِشْرِينَ دِيناراً وَكانَ فِيها دِينارٌ يَلُوحُ فَأَعْجَبَنِي حُسْنُهُ فَأَخَذْتُهُ وَقَرَّبْتُهُ مِنَ السِّراجِ فَإِذا عَلَيْهِ نَقْشٌ واضِحٌ : حَقُّ الرَّجُلِ ثَمانِيَةٌ وَعِشْرُونَ دِيناراً وَما بَقِيَ فَهُوَ لَكَ ؛ وَلاوَاللهِ ما عَرَفْتُ مالَهُ عَلَيَّ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الَّذِي أَعَزَّ وَلِيَّهُ ،

۵ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيها هارُونُ يُرِيدُ الْحَجَّ فَانْتَهى إِلى جَبَلٍ ـ عَنْ يَسارِ الطَّرِيقِ وَأَنْتَ

وخدمتش رفتم ونشست ومنهم نشستم وباآن حضرت ازابن المسيب امير مدينه صحبت ميكردم وبسيار وقت ميشد كه ازاو براى آن حضرت صحبت ميكردم و چون فارغ شدم فرمود گمانم هنوز افطار نكردى ؟ گفتم نه، براى من خوراكى خواست وآوردند نزد من گزاردند وبغلام دستور داد كه با من همغذا شود، من وغلام ازآن طعام خورديم.

چون فارغ شديم بمن فرمود آن پشتى رابلند كن وآنچه زيرآنست بردار، آن را بلند كردم وديدم زير آن يكمشت اشرفى طلااست آنهارابرداشتم ودر آستين گذاشتم وفرمود چهارتن ازغلامانش بامن باشند تامرا بمنزلم برسانند، من گفتم: قربانت، شبگرد ابن المسيب در گردش است و من خوش ندارم كه مرا باغلامان شما برخورد كنند.

بمن فرمود: درست گفتى خدا تورا بهراستى رهنمايد وبآنها دستور داد ازهرجا من آنهارا بر گردانيدم بر گردند وچون نزديك خانه ام رسيدم ودلم آرام شد آنهارابر گردانيدم وبمنزل خودرفتم و چراغ خواستم واشرفيها راشمردم چهل وهشت اشرفى بود وبستانكارى آن مرد از من بيست و هشت اشرفى بود، درميان آن يك اشرفى ميدرخشيد ومن اززيبائى آن درشگفت شدم وآن را نزديك چراغ بردم وديدم درآن روشن نقش شده استكه «حق آنمرد بيست وهشت اشرفى است ومابقى ازآن تواست» وبخدا من خودم نميدانستمكه (باو نگفته بودم كه خل) او چند اشرفى ازمن ميخواهد، حمد ازآن خدا پروردگار جهانيانستكه ولى خودرا عزيز نموده است.

۵ ـ ازيكى ازاصحابش از امام رضا(ع) كه آن حضرت درسالى كه هرون بقصد حج رفته بود از

ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ - يُقَالُ لَهُ فَارِعٌ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ : بَانِي فَارِعٍ وَ هَادِمُهُ يُقْطَعُ إِرْباً إِرْباً ، فَلَمْ نَدْرِمَا مَعْنَى ذَلِكَ فَلَمَّا وَلَّى وَافَى هَارُونُ وَنَزَلَ بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ صَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى ذَلِكَ الْجَبَلَ وَ أَمَرَ أَنْ يُبْنَى لَهُ ثَمَّ مَجْلِسٌ فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْعِرَاقِ قُطِّعَ إِرْباً إِرْباً .

مدینه برای انجام حج بیرون شد وچون بکوهی رسید که درسمت چپ راست است نسبت بکسیکه بسوی مکه میرود وآن را فارع (قارع نخل) میخوانند نگاهی بآن انداخت وفرمود آنکسیکه درفارع ساختمان میسازد وآن رابدست خودویران میکند تیکه تیکه خواهدشد.

مامعنی اینسخن امام رانفهمیدیم و چون امام ازآنجا رفت هرون آمد ودر همان موضع منزل گرفت، جعفربن یحیی بدانکوه برآمد و فرمان داد نشیمنگاهی برای او درآنجا بسازند وچون جعفر از مکه بر گشت بر آن بالا رفت و فرمان داد تا آن را ویران کردند و چون بعراق بر گشت تیکه تیکه شد .

شرحـ از مجلسی ره جعفر همان برمکی معروفست، برامکه وزیران هرون بودند و دولت بزرگ ومعروفی داشتندوسبب نابود شدن آنهادرحقیقت این بود که برای زندانی کردن و کشتن امام کاظم کوشیدند واز نظر ظاهرداستان عباسه بود.

خلاصه این داستان چنانچه مسعودی درمروج الذهب یادآور شده اینست گوید کسیکه اخبار برامکه را میدانست یادآور شد که چون یحیی بن خالد بن برمك و دو پسرش فضل وجعفرودیگران از برمکیان رسیدند بدان مقام ازحکومت وبدان نهایت ازریاست و کارها همه بکام آنها میگشت تاآنجا که گفتند همه روزگارشان عروسی و شادی پی گیر و زوال ناپذیر است رشید بجعفر بن یحیی گفت عزیزم درروی زمین طلعتی نیست که من بدان مانوس و دلداده تر و بهره ورتر باشم از دیدارتووعباسه خواهرم دردلم جائی دارد که کمتر ازاین نیست ومن در کار خود اندیشه کردم ودیدم نه دل از تو میتوانم برداشت و نه از او و نقشه ای بنظر آوردم که مایه فراهم شدن شادی ودر هم پکیدن لذت و آرامش من باشد.

درپاسخ گفت یا امیرالمؤمنین خدا بتو توفیق دهد و تورا در همه کار براه درست بدارد، گفت من تورا بااو زن وشوهر کردم تاهمنشینی ونگاه واجتماع شما درمجلس من روا باشد ولی بکاردیگری نکشد، جعفر درآغاز نپذیرفت ولی اورا وادار بقبول کرد وحاضران ازغلامان و خدمتکاران مخصوص راهم گواه آن نمود وازاو عهد وپیمان الهی گرفت که باعباسه همنشینی نکند وبا اوخلوت ننماید ودرزیر یکسقف باهم نباشند جزآنکه هرون با آنها باشد وجعفر باوقول داد وبرای اوقسم خوردو جعفرهم در اینخصوص دیده از او بر گرفت و چهره از او درهم کشید برای بیم ازهرون الرشید و وفا بعهد وپیمان او وعباسه نامه ای باو نوشت وخواستار وصال اوشد جعفر بفرستاده او تندی کرد واورا نهدید کرد بازنامه نوشت وبازهم جعفراورا رد کرد.

وچون عباسه ازاو بکلی نومیدشد نزد مادر جعفر رفت واو چندان دوراندیش نبود وبا هدایاو

ملاطفات وجواهرات فراوان دل اورا بدست‌آورد تا وقتی مهمید چون کنیزی فرمانبر است و چون مادری مهربان مقصود خودرا باوگوشزد کرد وبا او واردگفتگو شد واز این‌راه در آمد که اگر میان اووجعفر وصلتی شود برای آنها چه سرانجام خوبی دارد و پسرش جعفر بافتخار دامادی خلیفه درآمده است وبفکر او تلقین کردکه اگر اینوصلت فراهم گرددواو واولادش از زوال نعمت‌وسقوط مقام در امان شوند ودیگر از شوکت خود برکنارنگردندمادرجعفراوراجابت کرد وباو وعده‌داد که که بیك نیرنگی جعفررا حاضر کند.

یك‌روز روبجعفر کرد وگفت پسرجانم یك کنیزك رابرایم وصف کرده‌اند که درکاخ شاهـان پرورش یافته وازادب ومعرفت وظرافت وشیرینی وزیبائی بی‌نظیر وقامت رعنا و خصال پسندیده دارد دیده روزگار مانندش را ندیده ومن تصمیم گرفتم اورا برای توبخرم و با آقای او وارد گفتگو شدم وکار نزدیك باتمام است.

جعفر ازسخن مادرش بخوبی استقبال کرد و دل بدان داد و نفسش برای آن سرکشی کرد و مادرش هم اورا امروز وفردا کرد و انتظار داد تاشوقش سخت شد و شهوتش فـزون گردید و بمادر در اینباره اصرار فراوان میکرد و چون درك کرد که عنان صبر از دستش بدر رفته و بیتاب شده باوگفت درفلانه شب من اورا بتو پیشکش میکنم وفرستاد وعباسه راخبرکرد تا خود را برای چنین‌شبی آماده کند ودر آنشب نزد جعفر رفت وآنشب جعفر از نزد هرون بمنزل‌آمدو هنوز مستی شراب درسرش بود وبرای خاطر آنشب آماده شده‌بود چون بخانه درآمد ازکنیزك پرسید و اتاق اورا بوی نشان دادند واو بیهشانه براووارد شد از همه جا بی‌خبر باو درآمد وازاوکام‌گرفت وقتی کار تمام‌شد عباسه باوگفت نیرنك دختران ملوك را چطور دیدی؟ گفت کدام دختران‌پادشاهان رامیگوئی؟ جعفر خیال‌میکرد که‌او یکی از دختران رومی‌است.

عباسه باوگفت من کنیزك تو عباسه دختر مهدی هستم، تااینسخن راشنید از جا پرید، دیگر مستی از اورفته بود و خردش بسرش آمده‌بود، ورو بمادرش کرد وگفت تو مرابیهای پستی فروختی وبدره عمیقی انداختی ببین‌آخر کارم‌بکجا خواهد کشید؟

عباسه ازآنجا برگشت وآبستن بود و پسری زائید وخادمی رابنام‌ریاش وپرستاری بنام قره‌براو گمارد وچون از فاش شدن راز خود ترسید آن‌کودك را بادو خادمش بمکه فرستاد و دستور داد اورا بپرورند ومدتی درازگذشت که جعفرو برادر وپدرش کار مملکت هرون‌را قبضه‌کرده بودند و زبیده زن هرون الرشید نزد او مقامی بس عالی داشت که در حرمسرای او بیهمتا بود و یحیی بـن برمك بازدس حرمسرای هرون بود و آنان رااز خدمت خدمتکاران‌باز میداشت وزبیده ازاینموضوع بهرون شکایت کرد رشید بیحیی گفت چرا زبیده از توشکایت دارد؟

درپاسخ گفت امیرالمؤمنین مرا امین حرمسرا دانسته وتدبیرکاخ‌را بمن واگزارده نه بخدا گفته زبیده را درباره من نپذیر.

رشید گفت من‌دیگرسخنی دراین‌باره نگویم‌یحیی‌درکنترل خادمان‌قصرسختگیری کرد وزبیده را بیشتر درفشارگرفت تاآنجا که‌شب درخانه خادمان راقفل میکرد و کلیدها رابمنزل خود میبرد و ام جعفر یعنی زبیده ازاین موضوع سخت درمانده وبیچاره شد ویك روز نزد رشید رفت وگفت چرا یحیی همیشه مرااز ملاقات خدم‌منع میکند ورعایت حرمت‌مرا نمیکند.

رشید باو گفت یحیی درنزد من نسبت بحرمسرا مورد بدبینی وتهمت نیست، گفت اگرچنین بود جلو پسرش رامیگرفت که مرتکب این خلاف نشود؟ گفت چه‌خلافی ؟ باو گزارش‌داد وداستان عباسه‌و جعفررا باو گفت هرون دست وپای خودرا گم کرد وپشیمان‌شد و بزبیده گفت برای‌این‌سخن‌دلیلداری وگواهی درمیان هست گفت چه‌دلیلی بهتر ازفرزند بهتراست، پرسید فرزند کجا است، گفت‌اینجابود ولی چون از فاش شدن آن ترسید او را بمکه فرستاده است ، گفت جزشخص تو کسی‌این‌موضوع‌را میداند؟در پاسخ گفت درکاخ هیچ کنیز کی نیستکه آن‌را نداند، هرون ازاین موضوع صرفنظر کردو آن‌را نادیده گرفت وقصد حج کرد و جعفررا هم باخودبرد، عباسه بخادم وپرستار نوشت که آنطفل را به‌یمن ببرند وچون هرون بمکه‌رسیدیك‌بازرس‌موثقی گماشت که ازامر کودك ودایه وخادم بررسی کندو حقیقت موضوع را فهمید و چون حج را انجام داد و بر گشت در دل گرفت که برامکه‌را از میان بر دارد .

مدتی دربغداد ماند وسپس بانباررفت وچون روزی رسید که تصمیم گرفت بکشتن جعفر سندی بن شاهك راخواست وببغدادفرستاد ودستور داد که خانه‌های برمکیان‌ودفترداران وبستگان‌وخویشان آنهارا محاصره کند ومحرمانه زیرنظر بگیرد وکسیرا ازآنمطلع نکند تاخودش ببغدادآیدواین کار را هم بکسان مورد وثوق بسپارد.

سندی ایندستور رااجراء کرد ورشید وجعفر روزی درانبار بخوشی باهم گذرانیدند وچون جعفرازنزدرشیدبیرون می‌آمد رشید تاپای رکاب‌اورا بدرقه کرد و رشید برگشت وبرتخت نشست و دستورداد اسباب عیش‌را از برابر او برداشتند وجعفر بمنزل‌خود رفت وهنوز اثرمی درسر اوبودو ابی‌دکار کورطنبوری‌را باابن ابی‌شیخ کاتب خوددعوت کود وکنیزان خودرا پشت‌سرش نشانیدتابزنند وبخوانند وابودکار هم این‌اشعار رامیسرود:

مردمان از ماچه خواهند — مردمان از ما نخواهند
هم‌آنها جـز همین‌نیست — که سر مـا بدانـنـد

ورشید در همانساعت یاسر خادم‌را خواست وباو گفت ای‌یاسر من تورا برای‌کاری انتخاب کردم که‌فرزندانم محمد وعبدالله‌وقاسم‌اهلیت آنرا ندارند ومن تورابرای‌انجام‌آن‌نیرومند واقدام‌کن میدانم بایـد نظر مرا برجا داری و حذر کنی‌ازمخالفت امر منکه مایه‌سقوط‌مقام‌تواست‌درنزدمن.

یاسر گفت یا امیرالمؤمنین اگر دستور بدهی دربرابرت شمشیر را از روی شکم‌فروکنم و از پشتم برآورم خواهم کرد، هر فرمانی داری بمن بده که می‌بینی من بدان‌میشتابم، گفت تو جعفر بن یحیی برمکی را میشناسی ؟

من جزاو کسیرا نمیشناسم یاامیرالمؤمنین چون‌منی جعفررا نمیشناسد؟

توندیدی وقتی رفت من اورا بدرقه کردم؟

چرا دیدم.

همین‌الساعه برو ودرهرحالی‌باشدسراورابرای من بیاور .

٦ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى قَالَ : أَلْحَحْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي شَيْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ ، فَكَانَ يَعِدُنِي ، فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ وَالِيَ الْمَدِينَةِ وَكُنْتُ مَعَهُ فَجَاءَ إِلَى قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَنَزَلْتُ مَعَهُ أَنَا وَلَيْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْعِيدُ قَدْ أَظَلَّنَا وَلَا وَاللهِ مَا أَمْلِكُ دِرْهَماً فَمَا سِوَاهُ فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَكّاً شَدِيداً ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ ، ثُمَّ قَالَ : انْتَفِعْ بِهَا وَاكْتُمْ مَا رَأَيْتَ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ وَالرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً قَالَ : لَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْمَخْلُوعِ وَاسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ كَتَبَ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْتَقْدِمُهُ إِلَى خُرَاسَانَ ، فَاعْتَلَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِعِلَلٍ ، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ وَأَنَّهُ لَا يَكُفُّ عَنْهُ ، فَخَرَجَ عليه السلام وَلِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام سَبْعُ سِنِينَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ : لَا تَأْخُذْ عَلَى طَرِيقِ الْجَبَلِ وَقُمْ ، وَخُذْ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَالْأَهْوَازِ وَفَارِسَ ؛ حَتَّى وَافَى مَرْوَ ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ

زبان یاسر بند آمد ولرزه بر اندامش افتاد و بی خودانه ایستاد وپاسخی نداشت بدهد.

من قبلا بتو نگفتم نباید خلاف امر من کنی.

چرا یاامیرالمؤمنین ولی موضوع ازاینها مشکل تر است ودوست داشتم مرده باشم وامیرالمؤمنین مراچنین دستوری ندهد.

گفت این سخنان را بگذار و برای اجرای دستور من شتاب کن یاسر آمد و بر جعفر وارد شد واورا ازدستور خلیفه آگاه کرد و پس ازمذاکراتی اورا پشت چادر هرون بردو گردن زد وسپس هرون گردن خود یاسر راهم زدو باستیصال برامکه پرداخت..

٦ـ ابراهیم بن موسی گوید: من راجع بموضوعیکه ازامام رضا (ع) درخواست کرده بودم اصرار ورزیدم واو بمن وعده میداد یك روز برای پیشواز والی مدینه بیرونشد ومن همراه اوبودم، آمدنزدیك کاخ فلان وزیرچنددرخت پیاده شدومنهم بااو پیاده شدم وسومی همراه نبود.

باو گفتم قربانت: این عید مارا فرا گرفت و بخدا من درهم وبیش از آنی ندارم، آنحضرت با تازیانه خود زمین را بسختی خاراند وبادست خود بدان زد وشمش طلائی ازآن برآورد و سپس بمن فرمود ازاین سود بر وآنچه دیدی نهان ساز.

٧ـ ازیاسر خادم وریان بن صلت هردو گفتند چون کارمخلوع (امین) گذشت ومامون برکار خلافت استوارشد، بامام رضا نامه‌ای نوشت واورا بخراسان خواند وامام (ع) عذرآورد ومامون پیدرهم نامه نوشت بآنحضرت دراین باره تادانستکه چاره ندارد ومامون دست ازاو برنمیدارد، از مدینه بیرونشد و ابی جعفر (امام محمدتقی ع) هفت سال داشت.

مأمون بآنحضرت نوشت ازراه کوهستان وقم سفر نکن واز راه بصره و اهواز و فارس بیا ،

أَنْ يَتَقَلَّدَ الْأَمْرَ وَالْخِلَافَةَ، فَأَبَى أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ فَوِلَايَةَ الْعَهْدِ ؟ فَقَالَ :عَلَى شُرُوطٍ أَسْأَلُكَهَا قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ : سَلْ مَا شِئْتَ ، فَكَتَبَ الرِّضَا عليه السلام : إِنِّي دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الْعَهْدِ ، عَلَى أَنْ لَا آمُرَ وَلَا أَنْهَى وَلَا أُفْتِيَ وَلَا أَقْضِيَ وَلَا أُوَلِّيَ وَلَا أَعْزِلَ وَلَا أُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا هُوَ قَائِمٌ وَ تُعْفِيَنِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ؟ فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ ، قَالَ :فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ قَالَ : فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ وَيَحْضُرَ الْعِيدَ وَيُصَلِّيَ وَيَخْطِبَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ تُطْمَئِنَّ قُلُوبُ النَّاسِ وَيَعْرِفُوا فَضْلَكَ ، فَلَمْ يَزَلْ عليه السلام يُرَادُّهُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ فَأَلَحَّ عَلَيْهِ ، فَقَالَ: يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَإِنْ لَمْ تُعْفِنِي خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليهما السلام ؟ فَقَالَ الْمَأْمُونُ:ا خْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقُوَّادَ وَالنَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ : فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ الْخَادِمُ أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي الطُّرُقَاتِ وَالسُّطُوحِ ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ وَاجْتَمَعَ الْقُوَّادُ وَالْجُنْدُ عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامَ عليه السلام فَاغْتَسَلَ وَتَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ ، أَلْقَى طَرَفاً مِنْهَا عَلَى صَدْرِهِ وَطَرَفاً بَيْنَ

آنحضرت آمد تا بمرو رسید،مأمون باو پیشنهاد کرد که زمام امور را بدست گیرد ومتصدی خلافت گردد امام رضا سر باززد و نپذیرفت.

مأمون گفت پس ولایت عهد را بپذیر فرمود بچند شرط که ازتو خواستارم. مأمون گفت هر شرطی خواهی بکن، امام رضا(ع) نوشت من درولایت عهد درآیم بشرط آنکه نه امری کنم و نه نهی، نه فتوی دهم و نه قضاوت کنم نه، منصب دهم و نه عزل کنم و نه درآنچه جریان دارد تغییری بدهم و بایدمرا ازهمه اینها معافداری، مأمون همه اینشرائط راازآنحضرت پذیرفت.

راوی گوید: یاسر برای من باز گفت که چون عید رسید مأمون کس بحضرت رضا(ع) فرستاد و ازاو خواستکه سوار شود ودر اجتماع عیدشرکت کند و نماز عید وخطبه آن را بخواند، امام رضا (ع) درپاسخ پیغام فرستاد که تومیدانی چه شروطی میان من وتو است دراینکه من وارد این امر شدم؛ مأمون جوابداد که من میخواهم دل مردم آرام شود وفضل شما را بدانند وبی درهم دراین باره بااوردوایراد کرد و اصرار ورزید و آنحضرت فرمود اگر مرا از این کار معاف داری برای من دلخواه تر است و اگر معاف نداری من برای عید بیرون آیم چنانچه رسولخدا «ص» بیرون میآمد و امیرالمؤمنین (ع) بیرون می آمد.

مأمون گفت هرطور دلت میخواهد بیرون بیا و مأمون بافسران و مردم دستور داد بدر خانه امام (ع) سوار شوند.(اول وقت حاضر شوند خل)

راوی گوید: یاسر خادم برای من باز گفت که مردم درانتظار امام میان راهها و برسربامها نشسته بودند واز مرد وزن و کودك و افسران و نظامیها همه بردر خانه امام گرد آمده بودند،چون آفتاب برآمد امام غسل کرد و عمامه سپیدی ازپنبه برسر بست و دوسر آن را یکی بسینه آویخت ودیگری را

كِتْفَيْهِ وَتَشَمَّرَ ، ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ : افْعَلُوا مِثْلَ مَافَعَلْتُ ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكَّازاً ثُمَّ خَرَجَ وَنَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ حَافٍ قَدْ شَمَّرَ سَرَاوِيلَهُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَةٌ ، فَلَمَّا مَشَى وَ مَشَيْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ ، فَخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَالْحِيطَانَ تَجَاوَبُهُ وَالْقُوَّادُ وَالنَّاسُ عَلَى الْبَابِ قَدْ تَهَيَّؤُوا وَلَبِسُوا السِّلَاحَ وَتَزَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الزِّينَةِ ، فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ الصُّورَةِ وَطَلَعَ الرِّضَا عليه السلام وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقْفَةً ، ثُمَّ قَالَ : اَللّٰهُ أَكْبَرُ، اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ [اَللّٰهُ أَكْبَرُ] عَلَى مَا هَدَانَا ، اَللّٰهُ أَكْبَرُ عَلَى مَارَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا ، نَرْفَعُ بِهَا أَصْوَاتَنَا ، قَالَ يَاسِرُ : فَتَزَعْزَعَتْ مَرْوُ بِالْبُكَاءِ وَالضَّجِيجِ وَالصِّيَاحِ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَسَقَطَ الْقُوَّادُ عَنْ دَوَابِّهِمْ وَرَمَوا بِخِفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام حَافِياً وَكَانَ يَمْشِي وَيَقِفُ فِي كُلِّ عَشَرِ خُطَوَاتٍ وَيُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالَ يَاسِرُ : فَتُخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ وَ صَارَتْ مَرْوُ ضَجَّةً وَاحِدَةً مِنَ الْبُكَاءِ وَ بَلَغَ الْمَأْمُونَ ذٰلِكَ فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُوالرِّيَاسَتَيْنِ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ بَلَغَ الرِّضَا الْمُصَلَّى عَلَى هٰذَا السَّبِيلِ افْتَتَنَ بِهِ النَّاسُ وَالرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ فَدَعَا أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام بِخُفِّهِ فَلَبِسَهُ وَ رَكِبَ وَرَجَعَ .

بمیان دوشانه‌خودانداخت ودامن بکمرزد وبهمه کسان خود دستور داد چنان کردند و سپس عصای پیکانداری بدست گرفت و بیرون‌شد و ماهمه جلو او بودیم واو پابرهنه بود ودامن پیراهن را تانیمه ساق یابالا زده‌بود و جامه‌های دیگرراهم‌بکمرزده‌بود، چون براه افتاد وما جلواو براه افتادیم سر بآسمان برداشت وچهار تکبیر گفت و بپندار ما رسید که آسمان ودر ودیوار همه باوهم‌آواز پاسخ میدهند و افسران و مردم دیگر بردرایستاده بودندو آماده بودند وسلاح دربر داشتند وخودرابنیکو ترین زیور وجامه آراسته بودند وما برآنهانمایان‌شدیم.بااینوضع امام رضا (ع) ازدر بیرون آمد و اندك‌ایستی کرد و گفت اللهاکبر،اللهاکبر، اللهاکبراللهاکبرعلی ماهدانا ، **اللهاکبر علی‌ما رزقنا من بهیمةالانعام والحمد للهعلی ماأبلاناو**ماباآواز بلند آنرا میگفتیم.

یاسر گوید: چون نگاه مردم بامام رضا افتاد شهر مرو را گریه وناله وشیون ازجابرداشت‌و افسران از روی چهار پایان خود بزمین افتادند و کفشهای خود را بدور انداختند چون دیدند امام باپای برهنه پیاده میرود آنحضرت در سر هرده گام ایست میکرد وسه بار تکبیر میگفت .

یاسر گوید در خیال ما میافتاد که گویا آسمان و زمین باآنحضرت هم‌آواز میشوند وشهر مرو یکپارچه شیون‌و گریه‌شدوخبر بمأمون رسیدوفضل‌بن‌سهل‌ذوالریاستین باو گفت یاامیرالمؤمنین‌اگرامام رضا بااین روش تامصلی برود، مردم فریفته اومیشوند و کار از دست توبیرون میرود ونظرمن این استکه باوپیغام دهی برگرددومأمون کس‌نزد آنحضرت‌فرستاد وخواهش کرد که‌برگرددوآنحضرت کفش خودرا خواست وپوشید وسوار شد وبرگشت،

٨- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يَاسِرٍ قَالَ : لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ يُرِيدُ بَغْدَادَ ، وَ خَرَجَ الْفَضْلُ ذُوالرِّ يَاسَتَيْنِ وَخَرَجْنَا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَرَدَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِي الرِّ يَاسَتَيْنِ كِتَابٌ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ وَنَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ ، إِنِّي نَظَرْتُ فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسَابِ النُّجُومِ فَوَجَدْتُ فِيهِ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَحَرَّ النَّارِ وَأَرَى أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالرِّ ضَا الْحَمَّامَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَتَحْتَجِمَ فِيهِ وَ تَصُبَّ عَلَى يَدَيْكَ الدَّمَّ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ ، فَكَتَبَ ذُوالرِّ يَاسَتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذَلِكَ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ذَلِكَ ، فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ يَسْأَلُهُ ذَلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ : لَسْتُ بِدَاخِلِ الْحَمَّامِ غَداً وَلَاأَرَى لَكَ وَلَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً فَأَعَادَ عَلَيْهِ الرُّ قْعَةَ مَرَّ تَيْنِ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُوالْحَسَنِ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ لَسْتُ بِدَاخِلٍ غَداً الْحَمَّامَ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ لَاتَدْخُلِ الْحَمَّامَ غَداً وَلَاأَرَى لَكَ وَلَالِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا

شرح- از مجلسی ره- مخلوع لقب امین برادر مأمون وزاد زبیده دختر جعفر بن منصور دوانیقی است، هرون برای امین بیعت گرفت و پس از او برای مأمون و کشور را میان آنها قسمت کرد از حلوان (خانقین) تا آخر مشرق اسلامیرا بمأمون داد و از آنجا تا آخر مغرب اسلامیکه بجبل الطارق میرسید بامین وا گذاشت وپس ازمأمون قاسم فرزند کوچکتر خودرا ولیعهد کرد واورا مؤتمن لقب داد و جزیره و مرزها و عواصم راباو واگزارد.

و امین را مخلوع گفتند برای آنکه چون کار بر او سخت شد خود را خلع کرد و یا سران لشکر وی او را خلع کرد و طاهر ذوالیمینین سرفرماندهی قشون مأمون او را کشت و سرش را برای مأمون فرستاد.

٨- از یاسر خادم گوید: چون مأمون از خراسان بیرونشد وآهنك بغداد داشت و فضل ذو - الریاستین بااو بیرون آمد وماهم باامام رضا بیرون شدیم نامه‌ای بفضل بن سهل ذوالریاستین از برادرش حسن بن سهل رسید و ما در یکی از منزلهای میان راه بودیم، حسن ببرادر خود نوشته بود، من در تحویل سال از نظر حساب نجومی نگاه کردم و از آنجا دریافتم که تو درفلان ماه روزچهارشنبه گرمی آهن و آتش خواهی چشید ورأی من اینستکه درآن روز بهمراه امیرالمؤمنین وامام رضا بحمام بروی و حجامت کنی واز خون آن بدست خودبریزی تانحوست آن ازتو برود.

ذوالریاستین آنرا بمأمون نوشت واز او خواستکه از امام رضا این را درخواست کند ومأمون بامام رضا نوشت و از آنحضرت این را درخواست کرد و امام رضا (ع) در پاسخ نوشت من فردا به حمام نمیروم و برای تو وفضل هم صلاح نمیدانم که فردا بحمام روید، دوباره نامه باو نوشت و امام رضا باز در جواب نوشت یا امیرالمؤمنین من فردا بحمام نمیروم زیرا رسولخدا (ص) را امشب درخواب دیدم و بمن فرمود: ای علی فردا بحمام مرو، من برای تو و سهل هم صلاح نمیدانم که فردا بحمام

الحَمّامَ غَداً ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ صَدَقْتَ يا سَيِّدي وَصَدَقَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم لَسْتُ بِداخِلِ الْحَمّامِ غَداً وَالْفَضلُ أَعْلَمُ ، قالَ : فَقالَ ياسِرٌ : فَلَمّا أَمْسَيْنا وَغابَتِ الشَّمْسُ قالَ لَنَا الرِّضا عليه السلام : قُولُوا «نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ» فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذٰلِكَ ، فَلَمّا صَلّى الرِّضا عليه السلام الصُّبْحَ قالَ لِي : اصْعَدْ [عَلَى] السَّطْحِ فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئاً ، فَلَمّا صَعِدْتُ سَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَالْتَحَمْتُ وَكَثُرَتْ فَإِذا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبابِ الَّذِي كانَ إِلَى دارِهِ مِنْ دارِ أَبِي الْحَسَنِ وَهُوَ يَقُولُ: ياسَيِّدي يا أَبَا الْحَسَنِ ! آجَرَكَ اللهُ فِي الْفَضْلِ فَإِنَّهُ قَدْ أَبى وَكانَ دَخَلَ الْحَمّامَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ بِالسُّيُوفِ فَقَتَلُوهُ وَأُخِذَ مِمَّنْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلاثُ نَفَرٍ كانَ أَحَدُهُمُ ابْنَ خالَةِ الْفَضْلِ ابْنَ ذِي الْقَلَمَيْنِ قالَ : فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَالْقُوّادُ وَمَنْ كانَ مِنْ رِجالِ الْفَضْلِ عَلى بابِ الْمَأْمُونِ فَقالُوا : هٰذا اغْتالَهُ وَقَتَلَهُ ـ يَعْنُونَ الْمَأْمُونَ ـ وَلَنَطْلُبَنَّ بِدَمِهِ وَجاؤُوا بِالنِّيرانِ لِيُحْرِقُوا الْبابَ ، فَقالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : ياسَيِّدي تَرى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَتُفَرِّقَ قَوْمَهُمْ؟ قالَ: فَقالَ ياسِرٌ : فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ وَقالَ لِي : ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَمّا خَرَجْنا مِنْ بابِ الدّارِ نَظَرَ إِلَى النّاسِ وَقَدْ تَزاحَمُوا ، فَقالَ لَهُمْ بِيَدِهِ تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا، قالَ ياسِرٌ : فَأَقْبَلَ النّاسُ ـ وَاللهِ ـ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ ما أَشارَ إِلى أَحَدٍ إِلّا رَكَضَ وَمَرَّ .

بروید، مأمون در پاسخ حضرت نوشت ای آقای من تو راست فرمودی ورسولخدا (ص)هم راست گفته است، من خود که فردا بحمام نمیروم وفضل بحال خوددانا تر است.

راوی گوید که یاسر گفت چون شب رسید و خورشید نهانشد امام رضا (ع) فرمود که بگوئید «بخدا پناه بریم از شر آنچه امشب نازل میشود » ما پی درهم آنرا میگفتیم و چون امام رضا (ع) نماز بامداد را خواند بمن گفت برو بالای بام ببین چیزی میشنوی و چون بالای بام رفتم یك شیونی را شنیدم که درهم شد وبالا گرفت و بناگاه دیدیم مأمون از دریکه از خانه او بخانه امام‌رضا(ع) داشت درآمد ومیگفت ای آقای من ای اباالحسن خدا تو رادرباره فضل اجردهد، زیرا اودستورشما را نپذیرفت وبحمام رفت وجمعی باشمشیر براو تاختند واو راکشتند واز آنها سه‌تن دستگیر شده‌اند که یکی خاله‌زاده‌او فضل‌بن ذی‌القلمین است.

گوید:قشون وافسران‌طر فدار فضل‌بدر خانه‌مأمون‌فراهم‌آمدند وگفتندمأمون اورا غافـلگیر کرده و کشته و ما خون او را میخواهیم و آتش آوردند کـه در خانه مأمون را آتش بزنند ، مامون به امام رضا «ع» فرمود ای آقای من بنظرت می‌آید که شمـا بیرون بروید و این لشکر را متفرق کنید؟ .

یاسر گوید: امام رضا (ع) سوار شد و بمن هم گفت سوار شو، من سوار شدم و چون ازدر خانه بیرون آمدیم بمردم نگاهی کرد که‌از دوش هم بالا میرفتند وبادست خود بآنها اشاره کرد که پراکنده شوید؛ پراکنده شوید، یاسر گوید: مردم بآنحضرت روآوردند و برویهم میافتادند و بهر کس اشاره کرد دوید و گذشت.

٩ ـ الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُسافِرٍ؛ وَعَنِ الوَشّاءِ، عَنْ مُسافِرٍ قالَ: لَمّا أَرادَ هارُونُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ يُواقِعَ مُحَمَّدَبْنَ جَعْفَرٍ قالَ لِي أَبُوالْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام اِذْهَبْ إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ: لاتَخْرُجْ غَداً فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَداً هُزِمْتَ وَقُتِلَ أَصْحابُكَ فَإِنْ سَأَلَكَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذا، فَقُلْ: رَأَيْتُ فِي الْمَنامِ، قالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ لاتَخْرُجْ غَداً فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ وَقُتِلَ أَصْحابُكَ فَقالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي الْمَنامِ، فَقالَ: نامَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَغْسِلْ إِسْتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ فَانْهَزَمَ وَ قُتِلَ أَصْحابُهُ، قالَ: وَحَدَّثَنِي مُسافِرٌ قالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام بِمِنًى فَمَرَّ يَحْيَى بْنُ خالِدٍ فَغَطّى رَأْسَهُ مِنَ الْغُبارِ فَقالَ: مَساكِينُ لايَدْرُونَ ما يُحَلُّ بِهِمْ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ، ثُمَّ قالَ: فَأَعْجَبُ مِنْ هٰذا هارُونُ وَأَنا كَهاتَيْنِ ـ وَضَمَّ إِصْبَعَيْهِ ـ قالَ مُسافِرٌ: فَوَاللهِ ما عَرَفْتُ مَعْنىٰ حَدِيثِهِ حَتّىٰ دَفَنّاهُ مَعَهُ.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ مقصود از منزلیکه فضل در آن کشته شده سرخس است چنانچه در تاریخ کامل گوید.

۹ـ وشاء از مسافر گوید چون هرون بن مسیب میخواست با محمدبن جعفر بجنگد امام‌رضا(ع) بمن گفت برو باو بگو فردا حمله‌نکن که اگر فردا حمله کنی شکست میخوری و یارانت کشته میشوند و اگر از تو پرسید این‌را از کجا دانستی بگو در خواب دیدم گوید نزد او آمدم و باو گفتم قربانت فردا بمیدان نبرد نرو زیرا اگر فردا بمیدان بروی شکست میخوری و یارانت کشته میشوند. بمن گفت این‌را از کجا دانستی گفتم درخوابدیدم؛ گفت این‌بنده باکون نشسته خوابیده و بنبرد بیرون‌شد وشکست خورد ویارانش کشته شدند.

گوید: مسافر برای من بازگفت که من با امام رضا (ع) در منی بودم، یحیی‌بن خالد گذر کرد و برای خاطر گرد سر خودرا پوشانده بود، امام فرمود این بیچاره‌ها نمیدانند که امسال چه بسر آنها می‌آید؛ سپس فرمود: شگفت‌تر از این، من با هرون هستم، مانند ایندو، دو انگشت‌خود را بهم چسباند، مسافر گوید: بخدا معنی حدیث او را نفهمیدیم‌تا وقتی آنحضرت رادر کنار هرون بخاك سپردیم.

شرحـ از مجلسی ره ـ مقصود از این‌هرون بن مسیب والی مدینه است و محمدبن جعفرپسرامام صادق استکه او را دیباج لقب داده بودند و از ائمه زیدیه استکه در مکه خروج کرد، در عیون روایتکرده از اسحق بن موسی که گفت چون عمویم محمدبن جعفر در مکه خروج کرد مرا برای بیعت باخود دعوت کرد و نام امیرالمؤمنین بر خود نهاد و بخلافت بااو بیعت شد و امام رضا(ع) نزد اورفت و گفت عموجان پدر و برادرت را تکذیب مکن این کارتمام‌نمیشود، من بهمراه‌محمدبن‌جعفر بمدینه‌رفتم وطولی نکشید که جلودی‌آمد و بااو برخورد واوراشکست داد وباو امانداد واوهم‌جامه سیاه (شعار عباسیان) ببر کردوبمنبر بر آمد وخودرا خلع کرد و گفت این‌امر ازآن مأمونست ومن در آن‌حقی‌ندارم سپس برای‌خراسان رفت‌ودر جرجان مرد.

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقاسانِيِّ قالَ : أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحابِنا أَنَّهُ حَمَلَ إِلى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام مالاً لَهُ خَطَرٌ ، فَلَمْ أَرَهُ سُرَّ بِهِ قالَ : فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي : قَدْ حَمَلْتُ هٰذَا الْمالَ وَلَمْ يُسَرَّ بِهِ ، فَقالَ : يا غُلامُ الطَّسْتَ وَالْماءَ ، قالَ : فَقَعَدَ عَلىٰ كُرْسِيٍّ وَقالَ بِيَدِهِ [وَقالَ] لِلْغُلامِ :صُبَّ عَلَيَّ الْماءَ قالَ : فَجَعَلَ يَسيلُ مِنْ بَيْنِ أَصابِعِهِ فِي الطَّسْتِ ذَهَبٌ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقالَ لِي : مَنْ كانَ هٰكَذا [لا] يُبالِي بِالَّذي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟.

١١ ـ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَعَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ؛ عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ مَهْزِيارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ ابْنِ مَهْزِيارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ قالَ : قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ عليهما السلام وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ ، فِي عامِ اثْنَيْنِ وَمِائَتَيْنِ . عاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عِشْرِينَ سَنَةً إِلّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلاثَةً .

(بابُ)

مَوْلِدِ اَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثّانِيْ عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضانَ مِن سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَةٍ وَقُبِضَ عليه السلام سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقَعْدَةِ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرِيْنَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ وَثَمانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً وَ دُفِنَ بِبَغْدادَ فِي مَقابِرَ قُرَيْشٍ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ مُوسىٰ عليه السلام وَقَدْ كانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلى بَغْدادَ فِي أَوَّلِ هٰذِهِ السَّنَةِ

١٠ـ علی‌بن محمد کاشانی گوید: یکی از اصحاب بمن خبرداد که مال بسیاری برای امام‌رضا بردم و آنحضرت از دریافت آن شاد نشد، غمنده شدم‌وبا خود گفتم، اینهمه پول برای او آوردم واو شاد نشد، فرمود ای‌غلام یك‌طشت باآب برای من بیاور، روی کرسی نشست ودست فراداشت و بغلام گفت آب‌بریز، گوید از انگشتانش طلامیان طشت روان‌شد وسپس بمن رو کرد و فرمود کسیکه چنین است اعتنائی به‌پولیکه تو آوردی ندارد.

١١ ـ ازمحمد بن سنان کـه گفت علی بن‌موسی « ع » در سن چهل و نه سال و شش مـاه در سال دویست و دو فوت کرد و بیست‌سال جز۲تا۳ ماه پس‌از امام‌کاظم (ع) زنده بود.

(باب)

ولادت ابی‌جعفرمحمدبن‌علی‌ثانی«ع»

امام محمدتقی در ماه رمضان سال ۱۹۵ متولد شد و در آخر ذیقعده سال ۲۲۰ که ۲۵ سال و۲ ماه و۱۸ روز داشت وفات کرد و در بغداد در مقابر قریش کنار قبر جدش موسی (ع) به خاك سپرده شدو معتصم در اول همانسالیکه وفات کرد او را ببغداد گسیل داشته بود . مادرش

الَّتي تُوُفِّيَ فيها عليه السلام . وَاُمُّهُ اُمُّ وَلَدٍ يُقالُ لَها: سَبيكَةُ نُوبِيَّةٌ وَقيلَ أَيْضاً : إِنَّ اسْمَها كانَ خَيْزُرانَ . وَرُوِيَ أَنَّها كانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مارِيَةَ اُمِّ إِبْراهيمَ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم.

١ــ أَحْمَدُ بْنُ إِدْريسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسّانٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ خالِدٍ ـ قالَ مُحَمَّدٌ : وَكانَ زَيْدِيّاً ـ قالَ : كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ فَبَلَغَني أَنَّ هُناكَ رَجُلاً مَحْبُوساً اُتِيَ بِهِ مِنْ ناحِيَةِ الشّامِ مَكْبُولاً وَ قالُوا: إِنَّهُ تَنَبَّأَ ، قالَ عَلِيُّ بْنُ خالِدٍ : فَأَتَيْتُ الْبابَ وَدارَيْتُ الْبَوّابَ وَ الْحَجَبَةَ حَتّى وَصَلْتُ إِلَيْهِ فَإِذا رَجُلٌ لَهُ فَهْمٌ ، فَقُلْتُ : يا هذا ما قِصَّتُكَ وَما أَمْرُكَ ؟ قالَ : إِنّي كُنْتُ رَجُلاً بِالشّامِ أَعْبُدُ اللهَ في الْمَوْضِعِ الَّذي يُقالُ لَهُ : مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ فَبَيْنا أَنا في عِبادَتي إِذْ أَتاني شَخْصٌ فَقالَ لي قُمْ بِنا ، فَقُمْتُ مَعَهُ فَبَيْنا أَنا مَعَهُ إِذْ أَنا في مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقالَ لي : تَعْرِفُ هذا الْمَسْجِدَ ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ هذا مَسْجِدُ الْكُوفَةِ ، قالَ فَصَلّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ فَبَيْنا أَنا مَعَهُ إِذا أَنا في مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله وسلم بِالْمَدينَةِ ، فَسَلَّمَ عَلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَسَلَّمْتُ وَصَلّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ وَصَلّى عَلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم، فَبَيْنا أَنا مَعَهُ إِذا أَنا بِمَكَّةَ ،فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتّى قَضى مَناسِكَهُ وَقَضَيْتُ مَناسِكي مَعَهُ فَبَيْنا أَنا مَعَهُ، إِذا أَنا في الْمَوْضِعِ الَّذي كُنْتُ أَعْبُدُ اللهَ فيهِ بِالشّامِ وَمَضَى الرَّجُلُ ، فَلَمّا كانَ الْعامُ الْقابِلُ إِذا أَنا

کنیز کی بود بنام سبیکه نوبیه ونیز گفته شده که نامش خیزران بود وروایت شده که از خاندان ماریه‌مادر ابراهیم زاده‌رسولخدا (ص) بوده است.

١ــ ازمحمدبن حسان ازعلی‌بن‌خالد ــ محمد گفته که زیدی مذهب‌بوده است ــ گوید:من‌درعسکر بودم (قاموس گفته عسکر نام سامره‌است و عسکریین وعلی بن محمدالرضاوپسرش‌حسن‌بدان‌منسوبند) و بمن خبر رسید که در اینجا مردی زندانی استکه او را کت بسته از سوی شام آورده‌اند و گفتند او دعوی پیغمبری کرده است.

علی‌بن خالد گوید: من بدر زندان او آمدم و با دربانان و نگهبانان سازش کردم تا خود را باو رسانیدم و دیدم مردیست با فهم ، باو گفتم ای مرد داستان تو چیست؟ گفت من مردی بودم در شام و خدا را در جائی بنام‌محل رأس الحسین (ع) عبادت میکردم در این میان که مشغول‌عبادت‌خود بودم بناگاه شخصی آمد وبمن گفت‌باما برخیز من با او بر خاستم در این میان که بااوبودم‌بناگاه دیدم درمسجد کوفه هستم بمن‌گفت اینمسجدرا میشناسی؟ گفتم آری این‌مسجد کوفه است.

گوید نماز خواند و من با او نماز خواندم، در همین میان که بااو بودم بناگاه درمسجدرسول اندر شدم که در مدینه است و او برسولخدا (ص) سلام داد و منهم سلام دادم و نماز خواند و منهم با او نماز خواندم وصلوات برسول خدا فرستاد (ص) در این میان که من بااو بودم بناگاه خود را در مکه دیدم و با او بودم تا مناسك راانجام‌داد ومنهم‌بااومناسك خود را انجام دادم و در این میان که با او بودم بناگاه بهمانجا رسیدم که در آن خدا راعبادت میکردم که در شام است و آنمرد رفت و چون سال دیگر رسید بناگاه من او را دیدم که همان کار سال اولرا کرد و چون ازمناسك

بِهِ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلَتِهِ الْأُوْلَى ، فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنْ مَنَاسِكِنَا وَرَدَّنِي إِلَى الشَّامِ وَهَمَّ بِمُفَارَقَتِي قُلْتُ لَهُ : سَأَلْتُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَقْدَرَكَ عَلَى مَارَأَيْتُ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ؟فَقَالَ : أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى قَالَ فَتَرَاقَى الْخَبَرُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ الزَّيَّاتِ ،فَبَعَثَ إِلَيَّ وَأَخَذَنِي وَكَبَّلَنِي فِي الْحَدِيدِ وَحَمَلَنِي إِلَى الْعِرَاقِ ، قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ:فَارْفَعِ الْقِصَّةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ ،فَفَعَلَ وَذَكَرَ فِي قِصَّتِهِ مَاكَانَ فَوَقَّعَ فِي قِصَّتِهِ: قُلْ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الشَّامِ فِي لَيْلَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَمِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ وَرَدَّكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ هٰذَا ،قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ فَغَمَّنِي ذٰلِكَ مِنْ أَمْرِهِ وَرَقَقْتُ لَهُ وَأَمَرْتُهُ بِالْعَزَاءِ وَالصَّبْرِ قَالَ : ثُمَّ بَكَّرْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ وَصَاحِبُ الْحَرَسِ وَ صَاحِبُ السِّجْنِ وَخَلْقُ اللهِ ، فَقُلْتُ مَا هٰذَا ؟ فَقَالُوا : الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ الَّذِي تَنَبَّأَ افْتَقَدَ الْبَارِحَةَ فَلَا يُدْرَى أَخَسَفَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوِاخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ .

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ عَبْدُاللهِ بْنُ زَرْزَيْنٍ قَالَ : كُنْتُ مُجَاوِراً بِالْمَدِينَةِ ـ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله ـ وَكَانَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَنْزِلُ فِي الصَّحْنِ وَيَصِيرُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَيَرْجِعُ

خود فارغشديم ومرا بشام برگردانيد وقصدجداشدن ازمن كرد. باوگفتم من ازتو بحق كسيكه تورا برآنچه ديدم توانا كرده است خواهشدارم و سوگندميدهم كه بمن خبردهى چه كسى هستى ؟

درپاسخ گفت من محمدبن علىبن موسىهستم؛ گفت اين خبر بالا گرفت تا بمحمدبنعبدالملك زيات رسيد (وزير معتصم بودهوپسازويوزيرپسرش واثق، پدر او در بغداد زيت فروش بوده است) و او بدنبال من فرستاد و مرا گرفتودرآهن كند كرد و بعراق آورد.

گويد من باو گفتم تو داستان خود را بمحمدبن عبدالملك بنويس اين كار را كرد و آنچه شده بود براى او نوشت و او در زير داستانش نگارش كرد كه بآنكه تورا دريكشب ازشاميكوفه واز كوفه بمدينه واز مدينه بمكه برده وازمكه بشام برگردانده بگوازاين زندانت بيرونآورد.

علىبن خالد گويد من ازاين پيشآمد اوغمنده شدم وبراى او دلم سوخت واورا دستور بهتحمل وصبر دادم، گويد: سپس بامداد نزد اورفتم وديدم لشكريان ورئيس شهربانى وزندانبان و خلقخدا گردهم فراهم شدهاند ،گفتم اينوضع چيست؟ گفتند آنكه از شام آورده بودند و بخود پيغمبرى بسته بود ، ديشب نا پديد شده است و كسى نداند كه به زمين فرو رفته و يا پرنده اى او را ربوده است.

شرح ـ اين علىبن خالد زيدى بوده وچون اين معجزه رااز امام محمدتقى ديده است بمذهب اماميه گرائيده ازمجلسى(ره).

٢ـ عبداللهبن رزين گويد: من مجاور مدينه پيغمبر(ص) بودم هرروز امام جواد (ع) هنگامظهر بمسجد ميآمد ودر صحن فرودميشد واز آنجا سرقبر پيغمبر (ص) ميرفت وبر اوسلام ميداد و بخانه

إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ وَ يَقُومُ فَيُصَلِّي فَوَسْوَسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ ، فَقَالَ : إِذَا نَزَلَ فَاذْهَبْ حَتَّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ ، فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هٰذَا ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ أَقْبَلَ عليه السلام عَلَى حِمَارٍ لَهُ ، فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ وَجَاءَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَفَعَلَ هٰذَا أَيَّاماً ، فَقُلْتُ : إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصَا الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَصَلَّى فِي نَعْلَيْهِ وَلَمْ يَخْلَعْهُمَا حَتَّى فَعَلَ ذٰلِكَ أَيَّاماً ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَمْ يَتَهَيَّأْ لِي هٰهُنَا وَلٰكِنْ أَذْهَبُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ فَإِذَا هُوَ دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ فَقِيلَ لِي : إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّاماً بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامَ وَصِرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ وَجَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ اُحَدِّثُهُ وَأَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عليه السلام فَقَالَ الطَّلْحِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ ، فَقُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذٰلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ ، قُلْتُ وَ لِمَ ؟ قَالَ : لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ ، قَالَ : قُلْتُ : وَمَنِ ابْنُ الرِّضَا ؟ قَالَ : رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ

فاطمه (ع) برمیگشت و کفش خودرا میکند ومیایستاد ونماز میخواند، شیطان بدل من انداخت که‌چون فرود می‌آید برو وازخاکیکه برآن گام مینهد برگیر، آنروز من‌در انتظار او بودم وچون ظهر شد سوار الاغ‌خود آمد ولی‌در آنجا که فرود می‌آمد پیاده نشدو آمد تا کنارسنگیکه بردر مسجد بود پیاده شد روی‌سنك وسپس بمسجددر آمد وبرسولخدا (ص)سلام‌دادو بر گشت بهمانجا که درآن نمازمیخواندو چند روزهمین‌کار را کرد ومن باخود گفتم چون کفش‌خود را کند میروم واز سنگریزه‌هائی که بر آن گام نهد بر میگیرم.

چون فردا شدهنگام ظهر آمد وبرسرسنك پیاده‌شد وبمسجد درآمد و برسولخدا سلامدادو آمد آنجا که نماز میخواند وبا نعلین خود نماز خواند و آنهارا درنیاورد و چند روزهم چنین کرد، باخود گفتم دراینجا هم برای من‌آماده نشده که کاری بکنم ولی میروم درحمام وچون وارد حمام شد ازخاك زیرپایش برمیدارم واز حمامیکه آنحضرت بدان میرفت پرسیدم ، بمن گفتند که او بحمامی میرود که در بقیع‌است واز آن مردی ازاولاد طلحه‌است وروزیکه در آن بحمام میرفت دانستم ورفتم درحمام‌و باآنمرد طلحی‌نشستم و گفتگو کردم ودر انتظار آمدن آنحضرت‌بودم، آنمرد طلحی بمن گفت اگر میخواهی بحمام بروی پاشو برو زیراپس ازساعت دیگرنمی‌توانی بحمام رفت، گفتم برای‌چه ؟ گفت چون ابن‌الرضامیخواهد بحمام برود.

گوید: گفتم: ابن‌الرضا کیست؟ گفت مردیست ازخاندان محمد (ص) که صلاح وورع دارد، من

صَلاحٌ وَوَرَعٌ ، قُلْتُ لَهُ : وَلايَجُوزُأَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمّامَ غَيْرُهُ ؟ قالَ : نُخَلِّي لَهُ الْحَمّامَ إِذا جاءَ قالَ : فَبَيْنا أَنا كَذلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عليه السلام وَمَعَهُ غِلْمانٌ لَهُ ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ فَبَسَطَهُ وَوافى فَسَلَّمَ وَدَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلى حِمارَةٍ وَدَخَلَ الْمَسْلَخَ وَنَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ ،فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ : هذَا الَّذي وَصَفْتَهُ بِما وَصَفْتَ مِنَ الصَّلاحِ وَالْوَرَعِ ؟! فَقالَ : يا هذا لاوَاللهِ ما فَعَلَ هذا قَطُّ إِلّا في هذَا الْيَوْمِ ، فَقُلْتُ في نَفْسي : هذا مِنْ عَمَلي أَنا جَنَيْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ :أَنْتَظِرُهُ حَتّى يَخْرُجَ فَلَعَلِّي أَنالُ ما أَرَدْتُ إِذا خَرَجَ فَلَمّا خَرَجَ وَتَلَبَّسَ دَعا بِالْحِمارِ فَأُدْخِلَ الْمَسْلَخَ وَرَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ وَ خَرَجَ عليه السلام فَقُلْتُ في نَفْسي : قَدْ وَاللهِ آذَيْتُهُ وَلا أَعُودُ وَلا أَرُومُ ما رُمْتُ مِنْهُ أَبَداً وَصَحَّ عَزْمي عَلى ذلِكَ ، فَلَمّا كانَ وَقْتُ الزَّوالِ مِنْ ذلِكَ الْيَوْمِ أَقْبَلَ عَلى حِمارِهِ حَتّى نَزَلَ في الْمَوْضِعِ الَّذي كانَ يَنْزِلُ فيهِ في الصَّحْنِ فَدَخَلَ وَسَلَّمَ عَلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَجاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذي كانَ يُصَلِّي فيهِ في بَيْتِ فاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامُ وَخَلَعَ نَعْلَيْهِ وَقامَ يُصَلِّي .

٣ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ قالَ : خَرَجَ عليه السلام عَلَيَّ فَنَظَرْتُ إِلى رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قامَتَهُ لِأَصْحابِنا بِمِصْرَ فَبَيْنا أَنا كَذلِكَ حَتّى قَعَدَ وَقالَ يا عَلِيُّ إِنَّ اللهَ

باو گفتم: روانیستکه دیگری با او بحمام برود؟ گفت هروقت او بحمام می‌آید حمام رابرای اوخلوت میکنیم گوید: در این میان که من‌چنین بودم بناگاه آنحضرت‌آمد وچند غلام بهمراه او بودندو جلو او غلامی بود که حصیری باخود داشت تا وارد رختکن شد و آن حصیر را برای او پهن کرد و (آنحضرت) آمد وسلام داد وسوار برالاغ واردحجره شد و برختکن رفت واز بالای الاغ روی آن حصیر پیاده‌شد، من‌بآن‌طلحی گفتم‌این‌بود که تو اورابصلاح وورع‌وصف میکردی؟ گفت نه‌بخدااوهرگز چنین کاری نکرده بود مگر در امروز، در دل خودگفتم این‌هم ازکردار من‌است من او را باین کار خلاف عرف واداشتم وتقصیر بامن است.

گفتم من انتظارش رامیبرم تابیرون آید و شاید بمقصد خود برسم وچون بیرون‌آمد و جامه پوشیدالاغ را خواست و آنرا برختکن آوردندو از روی حصیر برآن سوار شد وبیرون رفت من‌با خودگفتم بخدا من اورا آزردم و باین عمل باز نگردم و آنچه را میخواستم‌نمیخواهم هرگزوبرآن تصمیم قطعی گرفتم و چون هنگام ظهرآنروز شد برالاغ خودآمدتا در همانجای ازصحن مسجد که سابقاً پیاده میشد پیاده شد ودرآمد و سلام برسولخدا(ص) داد وآمد بهمانجا ازحجره فاطمه(ع) که در آن نماز میخواند وکفش خود را درآورد و ایستاد و نمازش راخواند .

شرحـ از مجلسی (ره)ـ این کاررا وسوسه شیطان تعبیر کرده چون براو معلوم شد که‌امام(ع) بدان راضی نیست یا برای ترس ازشهرت و برای تقیه ویا برای اینکه عمل مطلوبی نیست و ازائمه سابق هم‌نقل نشده‌است .

٣ـ ازعلی بن سباط‌گوید: آنحضرت (امام جواد ع) بیرون آمد ومن از سر تاپایش‌رانگاه

احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ ، فَقَالَ : « وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً » قَالَ: « وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً » فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَ صَبِيّاً وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ: احْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِكُلِّ حِيلَةٍ ، فَلَمْ يُمَكِّنْهُ فِيهِ شَيْءٌ ، فَلَمَّا اعْتَلَّ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْنِيَ عَلَيْهِ ابْنَتَهُ دَفَعَ إِلَيْهِ مِائَتَيْ وَصِيفَةٍ مِنْ أَجْمَلِ مَا يَكُونُ ، إِلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جَامٌ فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلْنَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا قَعَدَ فِي مَوْضِعِ الْأَخْيَارِ ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ وَكَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُخَارِقٌ صَاحِبُ صَوْتٍ وَعُودٍ وَضَرْبٍ ، طَوِيلُ اللِّحْيَةِ ، فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَشَهِقَ مُخَارِقٌ شَهْقَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الدَّارِ وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَيُغَنِّي ، فَلَمَّا فَعَلَ سَاعَةً وَإِذَا أَبُو جَعْفَرٍ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ لَا يَمِيناً وَلَا شِمَالاً ، ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ وَقَالَ : اتَّقِ اللهَ يَا ذَا الْعُثْنُونِ قَالَ : فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَالْعُودُ فَلَمْ يَنْتَفِعْ

کردم تا اندام اورا برای هم‌مذهبان مصری خودمان وصف کنم دراین میان بودم که نشست و فرمود : ای علی : براستی خدا در امامت همان حجتیرا اقامه کرده است که در نبوت اقامه کرده و فرموده است(١٣ ـ مریم) و حکم نبوت را در کودکی بدو عطا کردیم و فرموده (١٥ ـ الاحقاف) وچون بنیرومندی رسید وچهل ساله‌شد ـ رواباشد که‌حکمرا بکودکی‌عطا کند وروا باشد که‌باو داده شود در سن چهل سالگی .

٤ـ از محمدبن الریان، گوید: مأمون درباره ابیجعفر (امام جواد) هرنیرنگی زد که خرده‌ای ازاو بگیرد برای اوممکن‌نشد و چون درمانده شد و خواست دخترش راباو تزویج کند وعروس او سازد بمن٢٠٠ کنیزك اززیباترین کنیزان داد که بدست هر کدام جامی‌ازجواهر بودبرای اینکه‌ازامام جواد پیشواز کنند وقتیکه درمحل عبادت میآید (در سرتخت دامادی میآید (خل) از مجلسی که آنرا از مناقب نقلکرده وصحیح دانسته) ولی امام جواد بآنها اعتنائی‌نکرد، مردی بود بنام مخارق آواز میخواند وتار میزد وضرب میگرفت‌وریش درازی داشت مأمون اورا خواست، گفت یا امیرالمؤمنین اگر امام جواد در چیزی از امور دنیا وارد باشد من برای کفایت کار تو را میکنم واو را بدنیا داری میکشانم، برابر امام جواد نشست و یك‌فریاد عجیبی ازخودش درآورد که همه‌اهل‌خانه گرداو فراهم شدند و باتار خودمیزد ومیخواند.

چون ساعتی چنین کرد امام‌جواد هیچ توجهی باونکرد، نه‌از راست ونه ازچپ‌وسپس سرخودرا بلند کرد وفرمود باو که ای‌ریش‌دراز ازخدا بترس، گوید: ابزارزدن وتار ازدست اوافتادند و دیگر ازدستهای خودسودی نبرد(یعنی شل شدند) تامرد.

بِيَدَيْهِ إِلَى أَنْ مَاتَ قَالَ : فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ: لَمَّا صَاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ فَزِعْتُ فَزْعَةً لَا أَبْقَى مِنْهَا أَبَداً .

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَمَعِي ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مُعَنْوَنَةٍ وَاشْتَبَهَتْ عَلَيَّ فَاغْتَمَمْتُ فَتَنَاوَلَ إِحْدَيْهِمَا وَقَالَ : هَذِهِ رُقْعَةُ زِيَادِ بْنِ شَبِيبٍ ، ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ ، فَقَالَ : هَذِهِ رُقْعَةُ فُلَانٍ ، فَبُهِتُّ أَنَا فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ قَالَ : وَأَعْطَانِي ثَلَاثَمِائَةِ دِينَارٍ وَأَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهِ وَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ : دُلَّنِي عَلَى حِرٍّ بِفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً ، فَدُلَّهُ عَلَيْهِ ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِالدَّنَانِيرِ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا هَاشِمٍ دُلَّنِي عَلَى حِرٍّ بِفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً ، فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: وَكَلَّمَنِي جَمَّالٌ أَنْ أُكَلِّمَهُ عليه السلام لَهُ يُدْخِلُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمُهُ لَهُ فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ وَلَمْ يُمْكِنِّي كَلَامُهُ، فَقَالَ عليه السلام : يَا أَبَا هَاشِمٍ كُلْ وَ وَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ـ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ ـ : يَا غُلَامُ انْظُرْ إِلَى الْجَمَّالِ الَّذِي أَتَانَا بِهِ أَبُو هَاشِمٍ فَضُمَّهُ إِلَيْكَ .قَالَ : وَدَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بُسْتَاناً فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَمُولَعٌ بِأَكْلِ الطِّينِ ، فَادْعُ اللهَ لِي ، فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ [لِي] بَعْدَ [ثَلَاثَةِ] أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ:

گوید: مامون از مخارق حالش را پرسید در پاسخ گفت چون امام‌جواد برمن فریاد زد ، یك هراسی دردلم افتاد که هرگز از آن بخود نمیآیم.

٥ـ ازداودبن قاسم جعفری که گفت خدمت امام‌جواد رسیدم و سه نامه بی‌نشانی داشتم وبرمن اشتباه شده بودند و غمنده بودم، یکی ازآنها را برداشت وفرمود:این‌اززیادبن شبیب‌است و دومیرا برداشت و فرمود این از فلانی است، من مات شدم؛ بمن نگاهی کرد و لبخندی زد .گوید : سیصد اشرفی‌بمن‌داد که‌آنرا برای‌یکی از عموزادگانش برم وبمن فرمود اومحققاً بتومیگوید مرا بیك هم بپیشه (دلالی‌خ) رهنمائی کن تا بدانها برایم کالائی بخرد، اورا رهنمائی کن ، گوید: اشرفیها را برای او آوردم واوبمن گفت‌ای ابا هاشم‌مرا بیك هم‌پیشه(دلالی‌خ)رهنمائی کن تا با آنها برایم‌کالائی بخرد ، گفتم بچشم .

گوید شتربانی بمن گفت که به‌آنحضرت بگویم او را در یکی از کارهایش بپذیرد من نزد آنحضرت‌رفتم‌تابااودر این باره سخن گویم، دیدم‌خوراك میخورد و گروهی با او هستند ونمیتوانم بااو در این باره گفتگو کنم، فرمود: ای ابـاهاشم بفرما بخور و خوراکی جلو من نهاد ، سپس او آغاز سخن کرد و بی‌پرسش فرمود ای غلام آن شتربانی را که اباهاشم با خود آورده بنگر و اورا با خود داشته باش.

گوید: یکروز باآن حضرت ببستانی رفتم و باو گفتم قربانت من بگل خوردن آزمندم، برای من دعائی بکن ، پاسخی نداد و پس از سه روز آغاز سخن کرد و فرمود : ای ابا هاشم به تحقیق

يَا أَبَا هَاشِمٍ قَدْ أَذْهَبَ اللهُ عَنْكَ أَكْلَ الطِّينِ . قَالَ أَبُوهَاشِمٍ : فَمَا شَيْءٌ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ .

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ الْهَاشِمِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام صَبِيحَةَ عُرْسِهِ حَيْثُ بَنَى بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ وَ كُنْتُ تَنَاوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنَا وَقَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَنَظَرَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام فِي وَجْهِي وَقَالَ: أَظُنُّكَ عَطْشَانًا ، فَقُلْتُ أَجَلْ ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ أَوْ جَارِيَةُ اسْقِنَا مَاءً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسُمُّونَهُ بِهِ فَاغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْمَاءُ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ نَاوِلْنِي الْمَاءَ فَتَنَاوَلَ الْمَاءَ ، فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَنِي فَشَرِبْتُ، ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضاً وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى ، فَلَمَّا جَاءَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْقَدَحُ قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَاقُلْتُ فِي الْأُولَى ، فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ ، ثُمَّ شَرِبَ فَنَاوَلَنِي وَ تَبَسَّمَ ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ : فَقَالَ لِي هٰذَا الْهَاشِمِيُّ : وَأَنَا أَظُنُّهُ كَمَا يَقُولُونَ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ،عَنْ أَبِيهِ قَالَ : اسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشِّيعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ، فَدَخَلُوا فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ عليه السلام وَلَهُ عَشْرُ سِنِينَ.

که خدا خوردن گل را از تو بر داشت ، ابا هاشم گفت امروز چیزی نزد من از آن کار دشمن تر نیست.

٦ـ از علی‌بن محمد یا محمدبن علی هاشمی که گفت بامداد روزیکه امام جواد بادخترمأمون عروسی کرده بود خدمت آنحضرت رسیدم و شب دواء خورده بودم و من‌هم نخستین کسی‌بودم که بامداد آنروز نزد آنحضرت آمده بودم و تشنه بودم و نمیخواستم آب طلب کنم امام جواد بـرویم نگاهی کرد و فرمود بگمانم تشنه‌ای؟ گفتم آری، فرمود ای غلام یا ای کنیزك آب برای‌ما بیاور، من باخود گفتم: اکنون آبی بیاورند که او را زهر خورانند و از این بدبینی خود غمنده شدم ، غلامی آمد و آب آورد آنحضرت بروی من لبخندی‌زد و سپس فرمود ای غلام آب را بمن بده،آن حضرت آب‌را گرفت و از آن نوشید و سپس بمنش داد و نوشیدم و باز هم تشنه شدم ونخواستم‌آب بطلبم و همان کار اولی را انجام داد و این بار چون غلام قدح را آورد باز در دلم همان‌گمان‌سابق گذشت و حضرت قدح را گرفت و از آن نوشید وبمن داد و لبخندی زد. محمدبن حمزه(راوی‌خبراز او) گوید بمن گفت این مردهاشمی که : من گمان دارم امام جواد همچنانستکه میگویند (یعنی طبق عقیده شیعه ضمیرمردم را میداند).

٧ـ علی‌بن ابراهیم ازپدرش که گفت مردمی از شیعه‌های دوردست اجازه ورود ازامام‌جواد(ع) خواستند بآنهـا اجازه داد و شرفیاب شدند ودر یك مجلس سی هزار مسئله پرسیدند ودرسن۱۰سال بود که‌همه‌راپاسخ گفت .

۸ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ،عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَأَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَلَمْ يَحْمَدِ اللهَ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ: لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللهَ ؟ قَالَ : ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ فَقُلْتُ : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَقَالَ لِي : تَأَدَّبْتَ .

۹ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ حَدِّثْ بِآلِ فَرَجٍ حَدَّثَ ؟ فَقُلْتُ : مَاتَ عُمَرُ فَقَالَ : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ، حَتَّى أَحْصَيْتُ لَهُ أَرْبَعاً وَعِشْرِينَ مَرَّةً ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هٰذَا يَسُرُّكَ لَجِئْتُ حَافِياً أَعْدُوْ إِلَيْكَ ، قَالَ : يَا مُحَمَّدُ أَوَلَا تَدْرِي مَا قَالَ ـ لَعَنَهُ اللهُ ـ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي ؟ قَالَ : قُلْتُ: لَا ، قَالَ : خَاطَبَهُ فِي شَيْءٍ فَقَالَ : أَظُنُّكَ سَكْرَانَ فَقَالَ أَبِي: اَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ این حدیث مورد اعتراض است ازاین نظر که اگر هر سئوال و جوابی یك بیت بحساب آید که پنجاه حرفست سی هزار سئوال و جواب از سه ختم قرآن بیشتر است و چگونه در یك مجلس ممکنست که انجام شود و اگر گفته شود اکثر جوابها به کلمه لا و نعم ادا شـده یا بمعجزه انجام شده در سئوالات این اختصار متصور نیست و جواب از این اعتراض بچند وجه ممکنست:

۱ـ حمل برمبالغه در شماره زیراشمارش دراین مورد بعید است.

۲ـ سئوالات بسیاری درخاطر مردم بوده‌وبیك جواب‌همه‌قانع‌میشدند.

۳ـ بیانات جامعی فرموده که از آن جواب سی هزار مسئله درك میشده است و این وجـه خوبی است .

٤ـ مقصود از یك مجلس یعنی‌یکدوره مجالس معین‌مثلا در منی یادر مدینه‌گرچه درچند روز طول کشیده و تجدیده شده‌است .

۸ ـ ازدعبل بن علی که شرفیاب حضور امام رضا (ع) شد ودستور داد چیزی باو دادند و آنرا گرفت وحمد خدا نکرد وحضرت‌باوفرمود: چرا حمد خدارا نکردی،دعبل گویدسپس‌خدمت امام‌جواد رسیدم ودستور داد چیزی بمن‌دادند و گفتم الحمدلله ، بمن فرمود که ادب شدی ـ یعنی‌ازیاد آوری که امام رضا (ع) بتو کرده بود.

۹ـ محمدبن سنان گوید من شرفیاب حضور ابوالحسن (یعنی امام نهم) شدم بمن فرمود ای‌محمد تازه‌ای بآل فرج (خاندانی از طرفداران و کارمندان عالیرتبه عباسیان) رخداده؟ گفتم عمر (بن‌فرج که حاکم مدینه بوده است) مرد فرمود الحمدلله وتابیست وچهار این‌جمله‌اوراشمردم، گفتم‌ای آقای من اگرمیدانستم این‌خبرشمارا شاد میکند من‌پابرهنه میدویدم خدمت شما، فرمود، ای‌محمدنمیدانی که او بپدرم محمدبن علی (ع) چه گفته؟ گفتم: نه، فرمود: درباره موضوعی پدرم بااو سخن گفت و درپاسخ پدرم گفت گمان دارم تومستی .

پدرم گفت بار خدایا اگر تومیدانی که من امروز تاشب برای تو روزه‌دار بودم باو مزه‌غارت

أَنِّي أَمْسَيْتُ لَكَ صَائِماً فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرْبِ وَذُلَّ الأَسْرِ ، فَوَاللهِ إِنْ ذَهَبَتِ الأَيَّامُ حَتَّى حُرِبَ مَالُهُ وَمَا كَانَ لَهُ ثُمَّ أُخِذَ أَسِيراً وَهُوَذَا قَدْ مَاتَ لاَرَحِمَهُ اللهُ وَقَدْ أَذَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ وَ مَا زَالَ يُدِيْلُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ

۱۰ـ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيْسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانٍ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْمُسَيِّبِ وَصَلَّى بِنَا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَوَاءً وَذُكِرَ أَنَّ السِّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً ، لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ ، فَدَعَا بِمَاءٍ وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ السِّدْرَةِ فَعَاشَتِ السِّدْرَةُ وَ أَوْرَقَتْ وَحَمَلَتْ مِنْ عَامِهَا .

۱۱ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ،وَعَمْرِوبْنُ عُثْمَانَ ،عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِيْنَةِ ، عَنِ الْمُطَرِّفِيِّ قَالَ : مَضَى أَبُوالْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَلِيَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلاَفِ دِرْهَمٍ ،

مال وخواری اسیری رابچشان، بخدا چند روزی نگذشت که مالش‌را چپو کردند وهرچه داشت بردند واورا اسیر کردند وهم اکنون مرد خدایش نیامرزد وخدا عزوجل ازاو انتقام کشیدوهمیشه‌خدا انتقام دوستانش رااز دشمنانش میکشد.

شرح ـ ازمجلسی (ره)ـ عمربن فرج والی مدینه بود وخود فرج از وابسته‌های آل‌یقطین بود مسعودی گوید درسال ۲۳۳ هجری متوکل برعمربن فرج خشم کرد واو از دفترداران عالیرتبه بود و ازاو پول وجواهراتی بمبلغ صدو بیست هزار اشرفی گرفت واز برادرش صدو پنجاه هزار اشرفی گرفت و با عمر برای پس دادن دهاتش بده هزار درهم مصالحه کرد و بار دوم بر او خشم کرد و فرمان داد باو پسگردنی بزنند و روی شماره ۶۰۰۰ پسگردنی زدند و جبه پشمی باو پوشاندند و از او درگذشت و بارسوم براو خشم کرد و اورا ببغداد آوردند ودرآنجا ماند تامرد.

صاحب مقاتل گوید متوکل عمروبن فرج رخجی را برمکه ومدینه والی کرد وخاندان‌ابیطالب (ع) رااز تعرض درخواست ازمردم منع کرد و مردم راهم ازاحسان بآنان منع کرد واگر خبرمیرسید که کسی درباره آنها احسانی کرده بسختی اورا عقوبت وغرامت میکرد وکار هاشمیین بجائی رسید که چندتن بیك پیراهن نیازداشتند ووقت نمازآنرا بهم میدادند برای‌ادای نمازوآنرا کنار میگذاشتند و سرباز و برهنه بسر میکردند تا متوکل کشته شد وپسرش مستنصر بعکس او هاشمیین راموردلطف و نوازش ساخت.

۱۰ـ از ابوهاشم جعفری که گفت من نماز مغرب‌را باامام جواد (ع) در مسجد مسیب خواندم برای ما درمحل قبله مسجد نمازخواند بی‌انحراف از دیوار (یا آنکه وارد محراب‌نشد وبرابر ما ایستاد برای تنگی‌جا یامقصود اینست که در وسط صف ایستاد) وگفت درخت سدر خشکی درمسجد بود که برك نداشت وامام (ع) آب‌خواست ودر زیرآندرخت وضوء گرفت وآماده نمازشدو آندرخت زنده‌شد وبرك آورد وهمانسال میوه داد.

۱۱ـ ازمطرفی که گفت امام رضا(ع) که درگذشت٤ هزار درهم بمن‌بدهکاربود ومن‌باخود گفتم

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : ذَهَبَ مَالِي ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِنِي وَلْيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَأَوْزَانٌ ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لِي : مَضَى أَبُو الْحَسَنِ وَلَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرُ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ .

١٢ــ سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللهِ وَالْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ : قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً ، تُوُفِّيَ يَوْمَ الثُّلُثَاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً إِلَّا خَمْساً وَعِشْرِينَ يَوْماً .

(بَابُ)

مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ

وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلنِّصْفِ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ . وَرُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ . وَمَضَى لِأَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ وَمِائَتَيْنِ .وَرُوِيَ أَنَّهُ قُبِضَ عليه السلام فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ وَلَهُ أَحَدٌ وَأَرْبَعُونَ سَنَةً وَسِتَّةُ أَشْهُرٍ، وَأَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَى الْمَوْلِدِ الْآخَرِ الَّذِي رُوِيَ ، وَكَانَ الْمُتَوَكِّلُ أَشْخَصَهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ

مالم ازمیان رفت وسپس امام جواد بمن پیغام داد که فردا نزدمن بیا وبا خود سنك وترازو هم بیاور و من خدمت امام جواد رسیدم وآنحضرت بمن فرمود: ابوالحسن (ع) درگذشت و٤ هزاردرهم بتو بدهکار بود؟ گفتم آری ، جا نمازی که زیر پایش بود بلند کرد و بناگاه اشرفی بسیاری زیر آن بود و آنها را بمن داد.

١٢ــ از محمدبن سنان، گوید : امام جواد بیست و پنج سال وسه ماه و١٢ روز داشت که در گذشت وفاتش روز سه‌شنبه ششم ذیحجه سال دویست و بیست هجری بود، بعداز پدرش ١٩سال جز ٢٥ روز زنده بود.

(باب)

ولادت ابی‌الحسن علی بن‌محمد ـ نقی ـ «ع»

در نیمه ذیحجه سال ٢١٢هجری متولدشده ودر روایتی‌است که دررجب سال ٢١٤ متولدشده‌و در٢٦ جمادی‌الاخره سال٢٥٤ از دنیا رفته وروایتی است که درماه رجب سال٢٥٤ وفات کرد و ٤١ سال و٦ مال‌عمر کرده وطبق موقع‌ولادت دیگر ٤٠سال عمر کرده ومتوکل آنحضرترا بهمراه‌یحیی

بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى سُرَّ مَنْ رَأَى ، فَتُوُفِّيَ عليه السلام بِهَا وَدُفِنَ فِي دَارِهِ . وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا سُمَانَةَ .

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ خَيْرَانَ الْأَسْبَاطِيِّ قَالَ : قَدِمْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْمَدِينَةَ فَقَالَ لِي : مَا خَبَرُ الْوَاثِقِ عِنْدَكَ ؟ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ خَلَّفْتُهُ فِي عَافِيَةٍ ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْداً بِهِ ، عَهْدِي بِهِ مُنْذُ عَشَرَةِ أَيَّامٍ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ : إِنَّهُ مَاتَ ، فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِي : إِنَّ النَّاسَ عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ ، ثُمَّ قَالَ لِي : مَا فَعَلَ جَعْفَرٌ ؟ قُلْتُ تَرَكْتُهُ أَسْوَءَ النَّاسِ حَالاً فِي السِّجْنِ ، قَالَ : فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ ، مَا فَعَلَ ابْنُ الزَّيَّاتِ ؟ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ النَّاسُ مَعَهُ وَالْأَمْرُ أَمْرُهُ ، قَالَ : فَقَالَ : أَمَا أَنَّهُ شُؤْمٌ عَلَيْهِ ، قَالَ : ثُمَّ سَكَتَ وَقَالَ لِي : لَابُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقَادِيرُ اللهِ تَعَالَى وَأَحْكَامُهُ ، يَا خَيْرَانُ ! مَاتَ الْوَاثِقُ وَقَدْ فَعَدَ الْمُتَوَكِّلُ جَعْفَرٌ وَقَدْ قُتِلَ ابْنُ الزَّيَّاتِ ، فَقُلْتُ : مَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ قَالَ : بَعْدَ خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ .

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِكَ وَالتَّقْصِيرَ بِكَ ، حَتَّى أَنْزَلُوكَ هَذَا الْخَانَ الْأَشْنَعَ ، خَانَ الصَّعَالِيكِ !! فَقَالَ:

بن هرثمة بن اعين ازمدينه بسرمن‌رأى آورد ودرآنجاوفات كرد ودر خانه خودبخاك سپرده‌شدومادرش امولديست بنام سمانه.

١ـ ازخيرانى اسباطى، گويد: درمدينه خدمت ابوالحسن (ع) رسيدم بمن‌فرمود: چه خبرى از واثق‌دارى؟ گفتم قربانت من‌او رادرحال‌عافيت بجاى گزاردم‌ومن‌ازهمه مردم باوديدارنزديكترى دارم، ده‌روزاست كه اورادیده‌ام، بمن فرمود كه اهل‌مدينه ميگويند،اومرده ، وچون گفت مردم چنين گويند دانستم كه همين اومرده است، سپس بمن‌فرمود كه‌جعفر چه كرد؟ (مقصودمتوكل عباسى‌است كه جعفر بن معتصم‌باشد) گفتم اورا بدحال‌ترين مردم بجاگذاردم‌درزندان بود.

گويد:فرمود امااوصاحب‌امرحكومت شده. ابن‌الزيات چه كرد؟ (وزير واثق بوده) گفتم‌قربانت مردم دل بااو داشتند وفرمان فرمان اوبود . گويد، فرمود: اما براستى كه اوشوم بود برايش، گويد: سپس خموش‌شد وبمن فرمود بنـاچـارمقدرات خدا تعالى و احكامش مجرى ميشوند ، اى خيران، واثق مرد و متوكل بجاى او نشست و ابن الزيات هم كشته شد ، گفتم : قربانت چه وقت ؟ فرمود شش روز پس از بيرون آمدن تـو (از سامراء).

٢ـ ازصالح بن سعيد گويد: خدمت ابوالحسن «ع» رسيدم و باو گفتم قربانت؟ در هر چيزى ميخواهند نورشمارا خاموش كنند وازقدر شما بكاهند، تاشما رادر اين‌سراى بدنام منزل‌داده‌اند كه آن راسراى گدايان‌مينامند.فرمود: اى‌پسرسعيد تودراينجاباش،سپس‌بدست‌خوداشاره كرد وفرمودنگاه كن،

هٰهُنا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ وَقَالَ : انْظُرْ فَنَظَرْتُ ، فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ آنِقَاتٍ وَ رَوْضَاتٍ بَاسِرَاتٍ ، فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ وَ وِلْدَانٌ كَأَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَفُورُ ، فَحَارَ بَصَرِي وَ حَسَرْتُ عَيْنِي ، فَقَالَ : حَيْثُ كُنَّا فَهٰذَا لَنَا عَتِيدٌ ، لَسْنَا فِي خَانِ الصَّعَالِيكِ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ قَالَ : اشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام غَنَماً كَثِيرَةً ، فَدَعَانِي فَأَدْخَلَنِي مِنْ اِصْطَبْلِ دَارِهِ إِلَى مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لَا أَعْرِفُهُ ، فَجَعَلْتُ أُفَرِّقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِي بِهِ ، فَبَعَثَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَإِلَى وَالِدَتِهِ وَغَيْرِهِمَا مِمَّنْ أَمَرَنِي ، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الْإِنْصِرَافِ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى وَالِدِي وَكَانَ ذٰلِكَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ تُقِيمُ غَداً عِنْدَنَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ قَالَ : فَأَقَمْتُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ أَقَمْتُ عِنْدَهُ وَبِتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحٰى فِي رَوَاقٍ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ أَتَانِي فَقَالَ : يَا إِسْحَاقُ ! قُمْ ، قَالَ: فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا عَلَى بَابِي بِبَغْدَادَ قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى وَالِدِي وَأَنَا فِي أَصْحَابِي ، فَقُلْتُ لَهُمْ : عَرَّفْتُ بِالْعَسْكَرِ وَخَرَجْتُ بِبَغْدَادَ إِلَى الْعِيدِ .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيِّ قَالَ : مَرِضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجٍ خَرَجَ بِهِ وَأَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ ،فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ ، فَنَذَرَتْ أُمُّهُ إِنْ عُوفِيَ أَنْ تَحْمِلَ

نگاه کردم و بناگاه خودرا در باغستانهای خرم و فرحبخشی دیدم، باغستانهائی تازه و خرم در آنها حوریانی معطر و نوپسرانی بودند چون درصدف درخشان، پرنده ، آهوان و نهرهای روان و جوشان بود ـ چشمم خیره شد و دیده‌ام از کار ماند؛ فرمود هرجا باشیم این منظره برای ما آماده است ؛ مـا در سرای گدایان نیستیم .

۳ـ اسحاق جلاب گوید: من برای ابوالحسن (ع) گوسفند بسیاری خریدم، مرا خواست و ازمهار بندمنزلش بجای وسیعی برد که من آنرا نمیدانستم و نمیشناختم وطبق دستور او گوسفندها را بهـر که فرموده بود بخش میکردم و از آنها برای ابیجعفر (پسر بزرگش محمد که پیش از آن حضرت مرد و دربلد مدفون است) و مادرش وبرای جز آنها که دستور داده بود فرستاد، سپس از آنحضرت اجازه خواستم که ببغداد نزد پدرم بروم ، این کار در روز ترویه بود ، بمن نوشت فردا نزد ما باش و سپس بر گرد.

گوید خدمت امام ماندم وچون روزعرفه شد نزد آنحضرت ماندم وشب عیدقربان در آستانه‌ای که‌داشت خوابیدم وهنگام سحر نزدمن آمد وفرمود ای اسحاق برخیز. گوید: برخاستم وچشم باز کردم و دیدم بدر خانه خودم در بغدادم و نزد پدرم رفتـم و درمیان رفقای خود بودم ، به آن ها گفتم : من روز عرفه را در سامره گذراندم و برای روز عید بـه بغداد رسیدم .

٤ـ ازابراهیم بن محمد طاهری، گوید: متوکل براثر دمل وزخم بزرك وعمیقی که‌در آورد بیمار شد و نزدیك مرك رسید واحدی جرأت نکرد ابزار آهنی باو نزدیك کند وزخم اورا عمل کند ومادرش

إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مالاً جَلِيلاً مِنْ مالِها وَقالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خاقانَ : لَوْبَعَثْتَ إِلَى هٰذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ فَإِنَّهُ لايَخْلُوْ أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَةٌ يُفَرِّجُ بِها عَنْكَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ ، فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤْخَذَ كُسْبُ الشّاةِ فَيُذافَ بِماءِ وَرْدٍ فَيُوضَعَ عَلَيْهِ، فَلَمّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَأَخْبَرَهُمْ أَقْبَلُوا يَهْزَؤُونَ مِنْ قَوْلِهِ ، فَقالَ لَهُ الْفَتْحُ: هُوَ واللهِ أَعْلَمُ بِما قالَ وَأَحْضَرَ الْكُسْبَ وَعَمِلَ كَما قالَ وَوَضَعَ عَلَيْهِ فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَسَكَنَ ،ثُمَّ انْفَتَحَ وَخَرَجَ مِنْهُ ماكانَ فيهِ وَبُشِّرَتْ اُمُّهُ بِعافِيَتِهِ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشَرَةَ آلافِ دِيْنارٍ تَحْتَ خاتَمِها ، ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ فَسَعَى إِلَيْهِ الْبَطْحائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِأَنَّ أَمْوالاً تُحْمَلُ إِلَيْهِ وَسِلاحاً ، فَقالَ لِسَعِيدِ الْحاجِبِ : اُهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَخُذْما تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوالِ وَالسِّلاحِ وَاحْمِلْهُ إِلَيَّ ، قالَ إِبْراهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : فَقالَ لِي سَعِيْدٌ الْحاجِبُ : صِرْتُ إِلَى دارِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَعِيَ سُلَّمٌ فَصَعِدْتُ السَّطْحَ ، فَلَمّا نَزَلْتُ عَلَى بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدّارِ ، فَنادانِي يَاسَعِيْدُ ! مَكانَكَ حَتّى يَأْتُوْكَ بِشَمْعَةٍ ، فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَوْنِي بِشَمْعَةٍ ، فَنَزَلْتُ فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جُبَّةُ صُوفٍ وَقَلَنْسُوَةٌ مِنْها وَسَجّادَةٌ عَلَى حَصِيرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمْ أَشُكَّ أَنَّهُ كانَ

نذر کرد اگر خوب شد پول بسیاری نزد ابوالحسن علی‌بن محمد(ع) فرستد از مال خودش و فتح بن خاقان باو(یعنی متوکل) گفت کاش میفرستادی نزد اینمرد (یعنی امام‌دهم‌ع) و از او پرسشی میکردی بی‌این نیست که نزد اودستوری باشد که‌وسیله گشایش تو گردد؛ کسی نزدآن حضرت فرستادومرض اورا شرحداد وفرستاده ایندستوررا آورد که:از کسب گوسفند بگیرند و باگلاب حل کنند و بسایند (کسب را در کتب لغت بفشرده روغن‌تفسیر کرده‌اند و مجلسی (ره) آن‌را پشگل های گوسفند دانسته که زیر پای آن‌ها مالیده ودرهم میشود) وبرآندمل گذارند .

چون فرستاده دستوررا آورد وبآنها گزارش داد آن را بباد مسخره گرفتند فتح گفت بخدااو داناتر است بدانچه گفته وکسب را حاضر کرد وبدستور آن‌حضرت کار کرد وآن‌را بردمل گذاشتو متوکل را خوابگرفت ودردش آرام‌شد و سرباز کرد و آنچه درآن بود بیرون آمد ومژده سلامتی او را بمادرش دادند و۱۰ هزار اشرفی سر بمهرخودش برای امام (ع) فرستاد، و متوکل ازبیماری خود بهبود کامل‌یافت.

وبطحائی‌علوی(محمدبن‌قاسم‌بن حسن‌بن زیدبن حسن (ع) که باپدر وجدش همه‌پشتیبان‌عباسیان بودند برعلیه دیگران ازبنی‌هاشم از مجلسی‌ره) نزدمتوکل سخن‌چینی کرد که پول واسلحه برای‌آن حضرت میفرستند واوبسعید حاجب دستورداد که شبانه بخانه‌آن‌حضرت یورش‌بر وهرچه پول واسلحه نزد اویافتی بر گیر وبرای من بفرست.

ابراهیم‌بن محمد گوید: سعیدحاجب گفت من شبانه بخانه آن‌حضرت رفتم و نردبان بهمراهم بردم سربام رفتم وچون درتاریکی بیکی از پلکان‌ها سرازیر شدم نمیدانستم ازکجاوارد خانه شوم؛ امام فریاد زد ای‌سعید، بجای خودباش تاشمع بیاورند برای‌تو، طولی‌نکشید که شمعی آوردند ومن فرودآمده دیدم آن‌حضرت جبه پشمینی‌پوشیده وکلاه پشمینی بسرنهاده و سجاده روی حصیر برابراو

يُصَلِّي ، فَقَالَ لِي : دُونَكَ الْبُيُوتَ فَدَخَلْتُهَا وَفَتَّشْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا شَيْئاً وَ وَجَدْتُ الْبَدْرَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ وَ كِيساً مَخْتُوماً وَقَالَ لِي : دُونَكَ الْمُصَلَّى ،فَرَفَعْتُهُ فَوَجَدْتُ سَيْفاً فِي جُفْنٍ غَيْرِ مُلَبَّسٍ ، فَأَخَذْتُ ذٰلِكَ وَصِرْتُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى خَاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَدْرَةِ بَعَثَ إِلَيْهَا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ ، فَأَخْبَرَنِي بَعْضُ خَدَمِ الْخَاصَّةِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ : كُنْتُ قَدْنَذَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمَّا آيَسْتُ مِنْكَ إِنْ عُوفِيْتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِي عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ فَحَمَلْتُهَا إِلَيْهِ وَهٰذَا خَاتَمِي عَلَى الْكِيسِ وَفَتَحَ الْكِيسَ الْآخَرَ فَإِذَا فِيهِ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ فَضُمَّ إِلَى الْبَدْرَةِ بَدْرَةً أُخْرَى وَأَمَرَنِي بِحَمْلِ ذٰلِكَ إِلَيْهِ فَحَمَلْتُهُ وَرَدَدْتُ السَّيْفَ وَالكِيسَيْنِ وَ قُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي عَزَّ عَلَيَّ ، فَقَالَ لِي : سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .

۵ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ قَالَ : قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الفَرَجِ : إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ ! أَجْمِعْ أَمْرَكَ وَخُذْ حِذْرَكَ ، قَالَ : فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي [وَ] لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيَّ حَتّٰى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقَيَّداً وَضَرَبَ عَلَى كُلِّ مَا أَمْلِكُ وَ كُنْتُ فِي السِّجْنِ ثَمَانَ سِنِينَ ، ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي

است وتردید نداشتم که مشغول نماز بوده.

بمن فرمود: این اتاقها دراختیار تو، من بهمه‌اطاقها رفتم وباز رسیدم وچیزی نیافتم ویك کیسه اشرفی درخانه اوبود که مهرمادر متوکل برسر آن‌زده بود ویك کیسه دیگری‌هم سربمهر بودوبمن فرمود این جانمازرا هم بازرسی کن من آن‌را برداشتم و یکشمشیر غلاف کرده و بی‌آرایش زیر آن بود وآنها را برداشتم ونزد متوکل بردم وچون بمهرمادرش نگاه کرد اورا خواست، نزداو آمد و یکی‌ازخدمتکاران‌مخصوص‌بمن گزارش‌داد که مادرش‌باو گفت دربیماری تومن‌نذر کردم‌چون‌ازتو نومید شده بودم که اگر سالم شدی ازمال خودم۱۰هزار اشرفی برای‌او بفرستم و آنها رافرستادم‌واین‌هم مهرمن است که بر کیسه است و کیسه دیگر راگشود ودر آن چهارصد اشرفی‌بود واو یك کیسه ۱۰ هزار اشرفی‌بر آنهاافزود وبمن فرمانداد که‌آن‌را برای‌امام برم من‌آنها رابردم وآنشمشیررابا ۲ کیسه پرداختم‌وبآن حضرت گفتم ای آقای من بر من سخت‌است این‌ماموریت درباره شما، درپاسخ فرمود . بزودی‌بدانند آنکسانیکه ستم‌میکنند بچه سرانجامی خواهندرسید (آیه آخر ـ الشعراء)

شرحـ از مجلسی (ره)ـ فتح‌بن خاقان ترکی آزاد کرده متوکل ازهمه کس بر او مسلط‌تر و نزدیکتر بود وپیشتر بود وبااین مقام خیر وشری برای کسی نداشت وبهره‌ای ازعلم وادب داشت و کتابی درانواع ادب بنام‌بستان تالیف کرد.

۵ـ ازعلی‌بن محمدنوفلی که گفت محمدبن فرج‌بمن گفت ابوالحسن (ع) باونوشته، ای‌محمد کار وبار خود راگرد آور ودر حذرباش، گفت من در جمع‌آوری کار خود بودم و نمیدانستم مقصود آن‌حضرت ازاین نامه چیست، تاآنکه فرستاده خلیفه‌آمد ومرا زیر زنجیر از مصر برد و هرچه داشتم مهر وموم کرد ومن هشت‌سال درزندان بسربردم.

السِّجْنِ كِتابٌ فِيهِ : يَا مُحَمَّدُ لاتَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ ، فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ فَقُلْتُ : يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهٰذَا وَأَنَا فِي السِّجْنِ ، إِنَّ هٰذَا لَعَجَبٌ ، فَمَا مَكَثْتُ أَنْ خُلِّيَ عَنِّي وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ . قَالَ : وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ وَ مَا يَضُرُّكَ أَنْ لَاتُرَدَّ عَلَيْكَ ، فَلَمَّا شَخَصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ كُتِبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ وَ مَاتَ قَبْلَ ذٰلِكَ ، قَالَ : وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ ، فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يُشَاوِرُهُ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : اخْرُجْ فَإِنَّ فِيهِ فَرَجَكَ إِنْ شَاءَاللّٰهُ تَعَالَى ، فَخَرَجَ :فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ

٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو يَعْقُوبَ قَالَ :رَأَيْتُهُ ـ يَعْنِي مُحَمَّداً ـ قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ فِي عَشِيَّةٍ وَقَدِ اسْتَقْبَلَ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَاعْتَلَّ مِنْ غَدٍ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ عَائِداً بَعْدَ أَيَّامٍ مِنْ عِلَّتِهِ وَقَدْ ثَقُلَ ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ فَأَخَذَهُ وَ أَدْرَجَهُ وَوَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ ، قَالَ : فَكُفِّنَ فِيهِ . قَالَ أَحْمَدُ : قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ : رَأَيْتُ أَبَاالْحَسَنِ عليه السلام مَعَ ابْنِ الْخَضِيبِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْخَضِيبِ : سِرْجُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْمُقَدَّمُ فَمَالَبِثَ إِلَّا أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ حَتَّى وُضِعَ الدَّهَقُ عَلَى سَاقِ ابْنِ الْخَضِيبِ ثُمَّ نُعِيَ . قَالَ : وَرُوِيَ عَنْهُ حِينَ أَلَحَّ عَلَيْهِ ابْنُ

وسپس نامه‌ای از آن حضرت بمن رسید که نوشته‌بود ای‌محمد درناحیه سمت غربی‌منزل‌مکن؛من نامه‌را خواندم وبا خود گفتم، من درزندانم وبمن این‌را نوشته‌است؟ این‌بسیار شگفت‌آور است‌ودیری نگذشت که مرا آزاد کردند والحمدلله ، گفت که محمد بن فرج بآن‌حضرت نوشت ودر باره مزرعه‌ها وآب وملك خود پرسش کرد.

در پاسخ او نوشت که بزودی آنهارابتو برگردانند واگرهم برنگردانندتورا زیانی‌نباشد وچون محمدبن فرج رابه سامره خواستند نامه رداملاك اورا صادر کردند ولی پیش ازدریافت آن‌خودش‌مرد

گوید: احمدبن خضیب به محمدبن فرج نوشت و از او خواست که بسامره‌رود ومحمدبن فرج‌به امام نوشت وبا اومشورت کرد وامام درپاسخ او نوشت برو بسامره که برای‌تو گشایش‌است انشاءالله تعالی واو بسامره‌رفت وجز اندکی‌نپائید که مرد.

٦ـ ابویعقوب گفت: من آن‌محمد (بن فرج) راپیش ازمردنش درسامراء دیدم، شب هنگامی بود که جلو ابوالحسن (ع) آمده‌بود براو نگریست واز فردا بیمار شد، پس از چند روز بیماریش بدیدار او رفتم و سنگین شده بود و بمن گزارش‌داد که برای او جامه‌ای فرستاده (یعنی امام)وآن را گرفته وپیچیده و زیرسرش نهاد، گویددر آن کفن شد.

احمد گوید: ابویعقوب گفت من ابوالحسن (ع) را باابن‌الخضیب دیدم، ابن‌الخضیب‌بآن‌حضرت گفت پیش‌برو قربانت، درپاسخ اوفرمود: تومقدم هستی، چهارروز بیشتر نشد که‌چوبهای شکنجه را بساقهای ابن‌الخضیب بستند وسپس خبرمرگش اعلام‌شد.

الْخَضِيبِ فِي الدَّارِ الَّتِي يَطْلُبُهَا مِنْهُ ، بَعَثَ إِلَيْهِ لَأُقْعِدَنَّ بِكَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَقْعَداً لَا تَبْقَى لَكَ بَاقِيَةٌ ، فَأَخَذَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ

۷ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : أَخَذْتُ نُسْخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكِّلِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَأَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ هَذِهِ نُسْخَتُهُ : بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفٌ بِقَدْرِكَ ، رَاعٍ لِقَرَابَتِكَ ، مُوجِبٌ لِحَقِّكَ ، يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ وَفِي أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللهُ بِهِ حَالَكَ وَحَالَهُمْ وَثَبَّتَ بِهِ عِزَّكَ وَ عِزَّهُمْ وَ أَدْخَلَ الْيُمْنَ وَالْأَمْنَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَبِّهِ وَأَدَاءَ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فِيكَ وَ فِيهِمْ وَقَدْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَرْفَ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْحَرْبِ وَالصَّلَاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِذْ كَانَ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ وَاسْتِخْفَافِهِ بِقَدْرِكَ وَعِنْدَ[نَا] مَا قَرَفَكَ بِهِ وَنَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَرَاءَتَكَ مِنْهُ وَصِدْقَ نِيَّتِكَ فِي تَرْكِ مُحَاوَلَتِهِ وَأَنَّكَ لَمْ تُؤَهِّلْ

احمد گفته که ازاو روایت شده است که چون ابن‌الخضیب درباره خانه ایکه آن را از امـام (ع) مطالبه میکرد سختگیری نمود امام باو پیغام فرستاد که من هر آینه بوسیله درخواست از خدای عزوجل تو را به روزی مینشانم که اثری از تو بجا نماند وخدا عزوجل ابن‌الخضیب رادرهمان روزها گرفتار کرد.

شرحـ از مجلسی (ره) ـ ابن‌الخضیب از افسران متوکل بود و چون متوکل کشته شد ومنتصر بجای او نشست اورا وزیرخود نمود وعبدالله بن‌یحیی‌بن‌خاقان راترك گفت وچون‌پس‌از۶ماه منتصردر گذشت احمد بن الخضیب تدبیر کرد تاترکهاو موالی رامتفق نمود براینکه از اولاد متوکل خلیفـه نشوند تامبادا خون پدررا طلب کنند و نواده معتصم را که احمد مستعین باشد خلیفه نمودند و در کامل گفته در همان سال۲۴۸ که مستعین خلیفه شد موالی براحمدبن خضیب خشم کردند ومال خودش واولادش رامصادره کردند.

۷ـ یکی‌از اصحاب گوید من رونویس نامه‌ایکه متوکل بامام ابی‌الحسن سوم(ع) نوشته‌بود در سال۲۴۳ ازیحیی‌بن هرثمه گرفتم واین متن‌آن نامه‌است:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم **امابعد**، به‌راستی امیرالمؤمنین قدر تورا میداند وخویشی تورا منظور میدارد وحق تورا لازم میشمارد هرچه برای‌اصلاح حال تو وخاندانت لازم‌باشدمنظورمیگرددووسائل عزت‌تووعزت آن‌هافراهم‌میشودوخوش‌بختی‌وآسودگی‌برای شماوآنها تامین‌میگردد،وبدینکارخشنودی پروردگارش رامیجوید وادای آنچه براودرباره شما وآنها واجب‌است و امیرالمؤمنین رأی داد کـه عبدالله بن‌محمد (ازطرف متوکل والی برجنك ونماز بوده است در مدینه) طبق نظرشما که‌مردنادانی است وقدر شمارا سبك کرده است وشمارا متهم‌بکاری کرده‌استکه امیرالمؤمنین میدانداز آن‌برکنار هستی و در نیت خود برترك طلب آن صادقی و خود را اهل آن نمیدانی، از حکومت وتصدی امرو جهاد و نماز مدینه معزول است و امیرالمؤمنین منصب اورا بمحمد بن فضل واگذارد و باو فرمانداد

نَفْسَكَ لَهُ وَقَدْ وَلّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِي مِنْ ذٰلِكَ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ وَأَمَرَهُ بِإِكْرَامِكَ وَ تَبْجِيلِكَ وَالْإِنْتِهَاءِ إِلَى أَمْرِكَ وَرَأْيِكَ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى اللهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذٰلِكَ ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ يُحِبُّ إِحْدَاثَ الْعَهْدِ بِكَ وَالنَّظَرَ إِلَيْكَ ، فَإِنْ نَشَطْتَ لِزِيَارَتِهِ وَالْمُقَامِ قِبَلَهُ مَا رَأَيْتَ شَخَصْتَ وَمَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَمَوَالِيكَ وَحَشَمِكَ عَلَى مُهْلَةٍ وَطُمَأْنِينَةٍ ، تَرْحَلُ إِذَا شِئْتَ وَتَنْزِلُ إِذَا شِئْتَ وَتَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرْثَمَةَ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشَيِّعِينَ لَكَ، يَرْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ وَيَسِيرُونَ بِسَيْرِكَ فَالْأَمْرُ فِي ذٰلِكَ إِلَيْكَ حَتّٰى تُوَافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَوُلْدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتِهِ أَلْطَفُ مِنْهُ مَنْزِلَةً وَلَا أَحْمَدُ لَهُ أُثْرَةً وَلَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرُ وَعَلَيْهِمْ أَشْفَقُ وَبِهِمْ أَبَرُّ وَإِلَيْهِمْ أَسْكَنُ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ ؛ وَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ .

تو را گرامیدارد و احترام کند و بدستور تو و نظر تو کار کند با رعایت تقرب به خدا و تقرب بامیرالمؤمنین.

امیرالمؤمنین بتو مشتاق است و میخواهد با تو تجدید عهد کند و تو را ببیند و اگر برای دیدار او و اقامت در کنار او تا هر زمانیکه بخواهی شادی ، خودت و هر که را بخواهی از خاندان ووابستگان وخدمتکاران واطرافیانت با مهلت و آرامش حرکت میکنید، هر وقت بخواهید بار میزنید و هر وقت بخواهید بار بزمین میگذارید و هرطور بخواهید راه طی میکنید و اگر دوستدارید یحیی بن هرثمه وابسته امیرالمؤمنین هم باقشونیکه دارد درخدمت شما باشند و باشما همسفری کنند و بدرقه شما باشند وهرجا بارزنید بارزنند وهرطور راه بروید راه بروند ودرفرمان شما باشند تا بحضور امیرالمؤمنین برسید. زیرا هیچکدام از برادرانش وفرزندانش وخاندانش منزلتی پرمهرتر ومقام خانوادگی ارجمندتری نزد او ازتو ندارند و او نسبت به آنان شما را از همه بیشتر منظور دارد و بشما مهربان‌تر و خوش رفتارتر و آسوده خاطرتر است از همه آنها انشاءالله تعالی والسلام علیك و رحمةالله و برکاته، نگارش ابراهیم بن عباس وصلی‌الله علی‌محمد وآله وسلم.

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ یحیی بن هرثمه نامه‌را بمدینه برد وپیش از شرفیابی حضور امام بابریحه که از حضرت شکایت کرده بود تماس گرفت و باهم خدمت امام رسیدند و نامه متوکل را باو دادند (و با اینهمه وعده آزادی که در نامه است) آن حضرت سه روز از آنها مهلت گرفت و چون پس از سه روز بخانه خود آمد دید اسب ها را زین کرده اند وبارها را بسته اند واز همه کار سفر فارغ شده‌اند (اینست معنی آزادی در زبان متوکل دیکتاتور وهم‌قطاران او) .

میگوید: چون امام علی نقی (ع) با یحیی بن هرثمه وارد سرمن رأی شد ، متوکل روز ورود روی از آن حضرت نهان کرد و آن حضرت در یك سرای معروف به سرای گدا ها منزل کرد و آن روزرا در آنجا بسر برد تا متوکل خانه ای برای او آماده کرد (و این است رسم متوکل‌هادر پذیرائی ازمیهمان عزیزی که اورابا آن گرمی واظهار اشتیاق ودوستی دعوت‌میکنند).

۸ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُنَشِّي يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ قَالَ: كَانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ : وَيْحَكُمْ قَدْ أَعْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا ، أَبَى أَنْ يَشْرَبَ مَعِي أَوْ يُنَادِمَنِي أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هٰذَا ، فَقَالُوا لَهُ : فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ فَهٰذَا أَخُوهُ مُوسَى فَصَّافٌ عَزَّافٌ يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَيَتَعَشَّقُ ، قَالَ : ابْعَثُوا إِلَيْهِ فَجِيئُوا بِهِ حَتَّى نُمَوِّهَ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ نَقُولَ ابْنُ الرِّضَا ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ وَ اشْخِصَ مُكَرَّماً وَ تَلَقَّاهُ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ وَالْقُوَّادُ وَالنَّاسُ عَلَى أَنَّهُ إِذَا وَافَى أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً وَبَنَى لَهُ فِيهَا وَحَوَّلَ الْخَمَّارِينَ وَالْقِيَانَ إِلَيْهِ وَوَصَلَهُ وَبَرَّهُ وَجَعَلَ لَهُ مَنْزِلاً سَرِيّاً حَتَّى يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ ، فَلَمَّا وَافَى مُوسَى تَلَقَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ فِي قَنْطَرَةٍ وَصِيفٍ وَهُوَ مَوْضِعٌ يُتَلَقَّى فِيهِ الْقَادِمُونَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَوَفَّاهُ حَقَّهُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ وَيَضَعَ مِنْكَ فَلَا تُقِرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذاً قَطُّ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : فَإِذَا كَانَ دَعَانِي لِهٰذَا فَمَا حِيلَتِي ؟ قَالَ : فَلَا تَضَعْ مِنْ قَدْرِكَ وَلَا تَفْعَلْ فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتْكَكَ ، فَأَبَى عَلَيْهِ فَكَرَّرَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يُجِيبُ قَالَ : أَمَا إِنَّ هٰذَا مَجْلِسٌ لَا تَجْمَعُ أَنْتَ وَهُوَ عَلَيْهِ أَبَداً ، فَأَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ ، يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ فَيُقَالُ لَهُ :قَدْ

۸ـ از یعقوب بن یاسر که گفت: متوکل همیشه میگفت. وای برشما کار ابن الرضامرا درمانده و بیچاره کرداز میخواری با من روگردان است و از همنشینی من گریزان است و بمن هیچ فرصتی در اینکارها نداده، باو گفتند اگر از خود او مقصودت را بدست نمیآوری این برادرش موسی است که غرق بازی و قرین ملاهی است، میخورد و مینوشد و عشق میورزد. گفت بفرستید واو را بیاوریدتا او را در برابر مردم بجای ابن الرضا نمایش دهیم.

باو نوشت و او را با احترام تمام بسامره آورد و همه رجال بنی‌هاشم و افسران و مردم بـه استقبال او رفتند و با او شرط شده بود که چون بسامره آید ، زمینهائی باو واگذارد و خانه‌ای درآن برایش بسازد ومی فروشان و کنیزان رامشگر را نزداوگرد آورد وباوصله واحسان کند و دستگاهی برای اوفراهم‌سازد که متوکل خودش درآنجا بدیدار اورود.

چون موسی بسامره رسید ابوالحسن (ع) در سر جسر وصیف که واردین را استقبال‌میکردند باستقبال او رفت واو را دیدار کرد و بر او سلام داد و حق اورا ادا کرد و سپس باو گفت‌اینمرد تو را خواسته تا آبرویت را بریزد و تو را زبون کند مبادا نزد او اعتراف کنی که هرگز نبیذ (شراب خرما) چشیدی .

موسی در پاسخ حضرت گفت اگر برای اینکار مرا خواسته چاره‌ای ندارم ؛ فرمود قدر خود را مکاه و گرد اینکار مگرد زیرا میخواهد تو را بی‌آبرو کندموسی ازسخن امام سر برتافت و آن حضرت باو اصرار کرد و چون دید نمیپذیرد، فرمود: هلا تو با متوکل درچنین مجلسی‌هرگز گردهم نیائید و سه سال موسی در سامره ماند و هر روز بامداد بدربار متوکل میرفت‌وباو میگفتند امروز کار دارد، برو، میرفت روز دیگر میآمد میگفتند امروز مست‌است،فردا بامداد بیا چون بامداد

تَشَاغَلَ الْيَوْمَ فَرُحْ ، فَيَرُوحُ فَيُقَالُ : قَدْ سَكِرَ فَبَكِّرْهُ ، فَيُبَكِّرُ فَيُقَالُ : شَرِبَ دَوَاءً ، فَمَازَالَ عَلَى هٰذَا ثَلاثَ سِنِينَ حَتّٰى قُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ وَلَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ .

٩ ـ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلاً فَوَصَفَ لِي دَوَاءً بِلَيْلٍ آخُذُهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً فَلَمْ يُمَكِّنِّي، فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ حَتّٰى وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقَارُورَةٍ فِيهَا ذٰلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ فَقَالَ لِي : أَبُو الْحَسَنِ يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَقُولُ لَكَ خُذْ هٰذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرِئْتُ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ : قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ : يَأْبَى الطَّاعِنُ أَيْنَ الْغُلاةُ عَنْ هٰذَا الْحَدِيثِ .

فردا میرفت میگفتند امروز دوا خورده‌است و سه سال بهمین منوال گذرانید تامتوکل کشته شد و اورا باوی انجمنی فراهم نشد.

شرح ـ در این حدیث دو معجزه است یکی اخبار از عدم اجتماع موسی و متوکل در این مدت طولانی و دیگری تأثیر آن حضرت در عدم ملاقات میان ایندو و باطل شدن نقشه تبه کارانه متوکل .

٩ـ زیدبن علی‌بن حسین‌بن زید گوید من بیمار شدم و پزشکی شبانه بیالینم آمدو دوائی‌برای من نسخه کرد در همانشب که تا چند روزبخوردم و برای من‌ممکن نشد، هنوز آن پزشك از در خانه بیرون نرفته بود که نصر (خادم امام دهم) یکشیشه از همان دواء را برای من آورد و بمن گفت : ابوالحسن (ع) بتو سلام میرساند و میفرماید ازایندوا تا چندین روز بخور، من آن را گرفتم‌و نوشیدم و خوب شدم . محمدبن علی (راوی حدیث) گوید که زیدبن علی بمن گفت، منکران‌امام از پذیرفتن اینحدیث‌سر باززنند کجایند غلات درزمینه اینگونه حدیث؟

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ در ارشاد و خرائج ودیگر کتب زیدبن‌علی‌بن حسین‌بن زید ثبت شده‌و همان درست و حسن (بجای حسین) که در بیشتر نسخه‌ها است تصحیف است و این زید همانستکه نسابه بوده و مرد فاضلی بوده است و کتاب مقاتل و مبسوط را در علم نسب تالیف کرده است و یك سلسله بزرگی از سادات بدو میرسند و پدرش علی از فرزندان حسین ذی‌الدمعه است پسر زید شهیدزاده زین‌العابدین (ع)در عمدة‌الطالب گفته حسین ذی‌العبرة بابی‌عبدالله کنیه‌داشت‌مادرش‌ام ولدبود ودر آخرعمرش کورشد ودختر خودرا بمهدی عباسی بزنی داد .....

قوله «بلیل» صفت دواء است یعنی دواء درشب مقصود اینستکه باید در شب مصرف شود مانند طریفل مثلا وبعضی از شراح تصحیف کن دواء را بکلمه بلیل اضافه کرده و باءرا جزء کلمه‌دانسته‌اند درقاموس گوید بلیل باد سردیست باتری انتهی من‌میگویم ممکنست یك‌تصحیف کن دیگر آن‌رادواء بلیله شرح کند که آندواء معروفی است.

(بابُ)

مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ [وَفِي نُسْخَةٍ أُخْرَى فِيْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْآخِرِ] سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِيْنَ وَمِائَتَيْنِ . وَقُبِضَ عليه السلام يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَمَانٍ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيْعٍ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّيْنَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَعِشْرِيْنَ سَنَةً وَدُفِنَ فِي دَارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوْهُ بِسُرَّ مَنْ رَأَى وَ اُمُّهُ اُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا : حُدَيْثٌ ، [وَقِيل : سُوْسَنُ] .

١ ــ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُمَا قَالُوا : كَانَ أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِاللهِ بْنِ خَاقَانَ عَلَى الضِّيَاعِ وَ الْخَرَاجِ بِقُمَّ فَجَرَى فِي مَجْلِسِهِ يَوْماً ذِكْرُ الْعَلَوِيَّةِ وَمَذَاهِبِهِمْ وَكَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ فَقَالَ : مَارَأَيْتُ وَلَا عَرَفْتُ بِسُرَّ مَنْ رَأَى رَجُلاً مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ الرِّضَا فِي هَدْيِهِ وَسُكُونِهِ وَعَفَافِهِ وَنُبْلِهِ وَكَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَبَنِي هَاشِمٍ وَتَقْدِيمِهِمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَالْخَطَرِ وَكَذَلِكَ الْقُوَّادِ وَالْوُزَرَاءِ وَعَامَّةِ النَّاسِ ، فَإِنِّي كُنْتُ يَوْماً قَائِماً عَلَى رَأْسِ أَبِي وَهُوَ يَوْمُ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ فَقَالُوا : أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنُ الرِّضَا بِالْبَابِ ،فَقَالَ

(باب)

ولادت ابی‌محمدحسن بن‌علی (ع)

امام حسن عسکری (ع) در ماه رمضان (و در نسخه دیگر یستکه در ماه ربیع الاخر) سال ٢٣٢ متولد شده و روز جمعه هشتم ماه ربیع‌الاول سال ٢٦٠ که ٢٨ سال داشته وفات کرده است و درخانه خود همان خانه‌ایکه درسرمن‌رأی پدرش در آن بخاك رفته بوددفن‌شده‌ومادرش امولدیستکه باو حدیث میگفتند (وگفته شد: سوسن).

١ ــ حسین بن‌محمداشعری و محمدبن یحیی و دیگران گفته‌اند ، احمدبن عبیدالله بن خاقان بر املاك و خراج قم گماشته بود، روزی در مجلس وی سخن‌ازعلویان و مذاهب آنهابمیان آمد، او مردی‌بود سخت دشمن خاندان پیغمبر، وبا اینحال گفت من در سرمن‌رأی مردی از علویان را چون حسن‌بن علی بن محمدابن الرضا ندیدم‌ونشناختم از روش وآرامش و پارسائی و بزرگواری و ارجمندی او درنزد خاندانش وهمه بنی‌هاشم و مقدم شمردن او بر پیرمردان و بزرگان خود وهم بر افسران و وزیران وعموم مردم، من یك روز بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم می‌نشست بناگاه دربانان او آمدند وگفتند ابو محمدابن الرضا بر در خانه است با آواز بلند فریاد کرد باو اجازه ورود بدهید.

بِصَوْتٍ عَالٍ : اِئْذَنُوا لَهُ ، فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ جَسَرُوا يُكَنُّونَ رَجُلاً عَلَى أَبِي بِحَضْرَتِهِ وَلَمْ يُكَنَّ عِنْدَهُ إِلاَّ خَلِيفَةٌ أَوْ وَلِيُّ عَهْدٍ أَوْمَنْ أَمَرَ السُّلْطَانُ أَنْ يُكَنَّى ، فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ ، حَسَنُ الْقَامَةِ ، جَمِيلُ الْوَجْهِ ، جَيِّدُ الْبَدَنِ ، حَدَثُ السِّنِّ ، لَهُ جَلالَةٌ وَهَيْبَةٌ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي قَامَ يَمْشِي إِلَيْهِ خُطاً وَلاأَعْلَمُهُ فَعَلَ هٰذا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَالْقُوَّادِ ، فَلَمَّا دَنا مِنْهُ عانَقَهُ وَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَصَدْرَهُ وَأَخَذَ بِيَدِهِ وَأَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلاَّهُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ وَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ مُقْبِلاً عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَيُفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَأَنا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ [عَلَيْهِ] الْحاجِبُ فَقالَ : الْمُوَفَّقُ قَدْ جاءَ وَكانَ الْمُوَفَّقُ إِذا دَخَلَ عَلَى أَبِي تَقَدَّمُ حُجَّابُهُ وَخاصَّةُ قُوَّادِهِ ، فَقامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ بابِ الدّارِ سِماطَيْنِ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ وَيَخْرُجَ فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلاً عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى غِلْمانِ الْخاصَّةِ فَقالَ حِينَئِذٍ إِذا شِئْتَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِداكَ ، ثُمَّ قالَ لِحُجَّابِهِ: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّماطَيْنِ حَتَّى لايَرَاهُ هٰذا ـ يَعْنِي الْمُوَفَّقَ ـ ، فَقامَ وَقامَ أَبِي وَعانَقَهُ وَمَضَى ، فَقُلْتُ لِحُجَّابِ أَبِي وَغِلْمانِهِ : وَيْلَكُمْ مَنْ هٰذَا الَّذِي كَنَّيْتُمُوهُ عَلَى أَبِي وَفَعَلَ بِهِ أَبِي هٰذَا الْفِعْلَ، فَقالُوا : هٰذا عَلَوِيٌّ يُقالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضا فَازْدَدْتُ تَعَجُّباً وَلَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذٰلِكَ قَلِقاً مُتَفَكِّراً فِي أَمْرِهِ وَأَمْرِ أَبِي وَمارَأَيْتُ فِيهِ حَتَّى كانَ اللَّيْلُ وَ كانَتْ عادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ ثُمَّ يَجْلِسُ فَيَنْظُرُ

من از آنها درشگفت شدم که دلیری کردند و مردی را در نزد پدرم با کنیه نام‌بردند با اینکه در نزد او تنها خلیفه یا ولی‌عهد یا کسیکه ازطرف خلیفه دستور بود بکنیه نامبرده میشد، مردی گندمگون خوش‌اندام، زیبا رو، خوش پیکر و تازه جوان درآمد و جلال و هیبتی داشت، تا نگاه پدرم بـاو افتاد برخاست و چند گامی جلو او رفت و من ندیده بودم که باکسی از بنی‌هاشم و افسران چنین کند و چون باو نزدیك شد او را در آغوش گرفت وروی‌وسینه‌اش‌را بوسید و دستش را گرفت و او را بر مسند خود نشانید وپهلوی او نشست و رو باو کرد وبا او بسخن پرداخت و خود را قربان‌او میکرد ومن‌ازرفتار پدرم با اودرشگفت بودم که دربان آمد و گفت موفق(برادرمعتمدخلیفه ورئیس‌ستاد او) آمده و شیوه موفق این‌بود که چون نزد پدرم می‌آمد، دربانان وافسران مخصوص‌پیشترمیآمدند واز مجلس پدرم تا در خانه صف می‌بستند تا او میآمد و میرفت و پدرم پیوسته رو با ابی‌محمدداشت با او گفتگو میکرد تا نگاهش بغلامان مخصوص موفق افتاد آنگاه باو گفت خدا مرا قربانت کند اکنون هرگاه میل داشته باشید ؟ و بغلامان خودگفت او را از پشت دو صف ببرید که این (یعنی موفق) او را نبیند. برخاست وپدرم هم برخاست او را در آغوش گرفت و او رفت ، من بدربانان و غلامان پدرم گفتم ، وای برشما این چه کسی بود که نزد پدرم او را با کنیه نام بردید و او هم باوچنین رفتار کرد ؟

درپاسخ گفتند این یك علوی است که او را حسن‌بن علی گویند و بابن الرضامعروف است. شگفت من برافزود و همیشه آن روز را گرفته و اندیشناك بودم در کار او و کار پدرم و آنچه در

فيما يَحْتاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤامِراتِ وَما يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطانِ ، فَلَمّا صَلّىٰ وَجَلَسَ ، جِئْتُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ فَقالَ لِي: يا أَحْمَدُ لَكَ حاجَةٌ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ يا أَبَهْ فَإِنْ أَذِنْتَ لِي سَأَلْتُكَ عَنْها ؟ فَقالَ : قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يا بُنَيَّ فَقُلْ ما أَحْبَبْتَ ، قُلْتُ : يا أَبَهْ مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي رَأَيْتَكَ بِالْغَداةِ فَعَلْتَ بِهِ ما فَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلالِ وَالْكَرامَةِ وَالتَّبْجِيلِ وَفَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَأَبَوَيْكَ ؟ فَقالَ : يا بُنَيَّ ذاكَ إِمامُ الرّافِضَةِ ، ذاكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضا ، فَسَكَتَ ساعَةً ، ثُمَّ قالَ :يا بُنَيَّ لَوْزالَتِ الْإِمامَةُ عَنْ خُلَفاءِ بَنِي الْعَبّاسِ ما اسْتَحَقَّها أَحَدٌ مِنْ بَنِي هاشِمٍ غَيْرُ هذا وَإِنَّ هذا لَيَسْتَحِقُّها فِي فَضْلِهِ وَ عَفافِهِ وَهَدْيِهِ وَصِيانَتِهِ وَزُهْدِهِ وَعِبادَتِهِ وَجَمِيلِ أَخْلاقِهِ وَصَلاحِهِ وَلَوْرَأَيْتَ أَباهُ رَأَيْتَ رَجُلاً جَزْلاً ، نَبِيلاً ، فاضِلاً ، فَازْدَدْتُ قَلَقاً وَتَفَكُّراً وَغَيْظاً عَلىٰ أَبِي وَما سَمِعْتُ مِنْهُ وَاسْتَزَدْتُهُ فِي فِعْلِهِ وَقَوْلِهِ فِيهِ ما قالَ ، فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلّا السُّؤالُ عَنْ خَبَرِهِ وَ الْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ فَما سَأَلْتُ أَحَداً مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَالْقُوّادِ وَالْكُتّابِ وَالْقُضاةِ وَالْفُقَهاءِ وَسائِرِ النّاسِ إِلّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِي غايَةِ الْإِجْلالِ وَالْإِعْظامِ وَالْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لَهُ عَلىٰ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَشايِخِهِ فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيّاً وَلا عَدُوّاً إِلّا وَ هُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَالثَّناءَ عَلَيْهِ ، فَقالَ لَهُ

باره او دیده بودم تاشب رسید، شیوه پدرم این بود که نماز عشاء را میخواند ومینشست بانتظارمشورت های مورد نیاز شب وآنچه باید بخلیفه گزارش دهد.

چون نمازش را خواند و نشست من آمدم براو سلام کردم و برابرش نشستم و کسی نزد او نبود، بمن گفت: احمد، کاری داری؟ گفتم آری پدرجان، اگر اجازه میدهی ازآن بپرسم، گفت من بتواجازه دادم فرزندجانم هرچه خواهی بگو،

گفتم پدرجان اینمردی که امروز بامداد دیدم بااو آن رفتار پراز اجلال واحترام و تعظیم را کردی و قربان اومیرفتی و پدر ومادرت راقربان او میکردی چه کس بود؟

ای پسرجانم این امام رافضیانست، این حسن بن علی معروف بابن الرضا است و ساعتی خاموش شد و سپس گفت ای پسرجانم، اگر امامت از خلفاء بنی عباس برود، هیچکس از بنی هاشم جزاینمرد شایسته و سزاوارآن نیست و اینمرد برای فضل و پارسائی وروش نیك وخودداری و زهد و عبادت و اخلاق خوب وصلاح خود سزاوار آنست و اگر پدرش را دیده بودی، مردی بود دریا دل وخردمند واصیل و راد و بافضل.

من از بیان پدرم دلتنك تر و اندیشناکتر شدم و خشمم بر پدرم افزوده شد و برآنچه ازاو باز شنیدم و از کردار و گفتارش درباره او فهمیدم و پس ازاین هدفی نداشتم جز پرسش از اخبار او و کاوش درکار او و از هر کدام از بنی هاشم و افسران و نویسندگان و قضات و فقهاء و مردم دیگر پرسش کردم در نزد همه مردم در نهایت اجلال واعظام و محل رفیع وقول جمیل بود و او را بر همه خاندانش و بر مشایخ مقدم میداشتند و او در نظرم بزرگوار آمد، چون از هیچ دوست ودشمنی

بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ : يَا أَبَابَكْرٍ فَمَا خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ ؟ فَقَالَ : وَمَنْ جَعْفَرٌ فَتُسْأَلُ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يُقْرَنُ بِالْحَسَنِ جَعْفَرٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ فَاجِرٌ مَاجِنٌ شِرِّيبٌ لِلْخُمُورِ أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ وَأَهْتَكُهُمْ لِنَفْسِهِ ، خَفِيفٌ ، قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ، وَلَقَدْ وُرِدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَقْتِ وَفَاتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ بَعَثَ إِلَى أَبِي أَنَّ ابْنَ الرِّضَا قَدِ اعْتَلَّ فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ فَبَادَرَ إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلاً وَمَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ وَخَاصَّتِهِ فِيهِمْ نِحْرِيرٌ، فَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ وَتعَرُّفِ خَبَرِهِ وَحَالِهِ وَبَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالْاخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ تَعَاهُدِهِ صَبَاحاً وَمَسَاءً ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ أُخْبِرَ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ ، فَأَمَرَ الْمُتَطَبِّبِينَ بِلُزُومِ دَارِهِ وَ بَعَثَ إِلَى قَاضِي الْقُضَاةِ فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشَرَةً مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَأَمَانَتِهِ وَوَرَعِهِ فَأَحْضَرَهُمْ ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى دَارِ الْحَسَنِ وَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ لَيْلاً وَنَهَاراً فَلَمْ يَزَالُوا هُنَاكَ حَتَّى تُوُفِّيَ عليه السلام فَصَارَتْ سُرَّ مَنْ رَأَى ضَجَّةً وَاحِدَةً وَبَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى دَارِهِ مَنْ فَتَّشَهَا وَفَتَّشَ حُجَرَهَا وَخَتَمَ عَلَى جَمِيعِ مَا فِيهَا وَطَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ وَجَاؤُوا بِنِسَاءٍ يَعْرِفْنَ الْحَمْلَ ، فَدَخَلْنَ إِلَى جَوَارِيهِ

درباره او جز از تمجید و ستایش نشنیدم، و یکی از اشعریین قم که حاضر مجلس او بود باو گفت ای ابابکر، خبر برادرش جعفر چه بود؟

درپاسخ گفت. جعفر کیست که از او خبر بپرسند و او را قرین حسن سازند ، جعفر آشکارا مرتکب فسق میشد وهرزه ولاابالی ومیخوار بودو کوچکترین مردی بود که دیدم وبی آبروتردرنزد خود ازهمه کس، سبك بود وخود باخته.

برخلیفه ویارانش هنگام وفات حسن بن علی حادثه‌ای رخداد که من از آن درشگفت شدم و گمان نداشتم چنین شود برای اینکه چون امام بیمارشد خلیفه نزد پدرم فرستاد که ابن الرضا بیمارشده وپدرم همان ساعت سوارشد و بدارالخلافه شتافت وشتابانه برگشت وپنج تن ازخادمان امیرالمؤمنین با خود داشت که همه مورد وثوق بودند واز خواص بشمارمیرفتند ونحریر در میان آنهابود (که از خواص خادمان خلیفه بود) وبآنها دستورداد در خانه حسن بمانند وخبر وحال اورا خوب بفهمند وفرستاد نزدچند تن پزشك که نزد اورفت وآمد کنند وهربام وشام اورا معاینه کنند .

وچون دوسه روز گذشت خبرآوردند که نانوانشده ودستور به پزشکان رسید که درخانه او بمانند وفرستاد قاضی القضات رااحضار کرد ودستور داد ده تن از کسانیکه میان اصحاب خوددردین وامانت وورع به آنها وثوق دارد حاضر کند آنهارا حاضر کرد وهمه رابخانه حسن فرستاد ودستور دادشبانه روز درآن بمانند وآنجا ماندند تاآنحضرت وفات کرد وشهر سرمن‌رأی یکپارچه شیون و عزاء شدو خلیفه فرستاد خانه اورا بازرسی کردند واتاقها را بازدید نمودند و هرچه درآنها بود مهر کردندو دنبال پسر او گشت وزنانیکه آبستنی رامیفهمیدند آوردند وکنیزان اورا بازرسی کردند ویکی از

يَنْظُرْنَ إِلَيْهِنَّ فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاكَ جَارِيَةً بِهَا حَبَلٌ فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ وَوُكِّلَ بِهَا نِحْرِيرٌ الْخَادِمُ وَأَصْحَابُهُ وَنِسْوَةٌ مَعَهُمْ ، ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذٰلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ وَعُطِّلَتِ الْأَسْوَاقُ وَ رَكِبَتْ بَنُو هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ وَأَبِي وَسَائِرُ النَّاسِ إِلَى جَنَازَتِهِ ، فَكَانَتْ سُرَّ مَنْ رَأَى يَوْمَئِذٍ شَبِيهاً بِالْقِيَامَةِ فَلَمَّا فَرَغُوا مِنْ تَهْيِئَتِهِ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي عِيسَى ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ دَنَا أَبُو عِيسَى مِنْهُ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ وَ الْعَبَّاسِيَّةِ وَ الْقُوَّادِ وَالْكُتَّابِ وَالْقُضَاةِ وَالْمُعَدَّلِينَ وَقَالَ : هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلَى فِرَاشِهِ حَضَرَهُ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ثِقَاتِهِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَمِنَ الْقُضَاةِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَمِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ ، ثُمَّ غَطَّى وَجْهَهُ وَأَمَرَ بِحَمْلِهِ فَحُمِلَ مِنْ وَسَطِ دَارِهِ وَدُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ فَلَمَّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطَانُ وَالنَّاسُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ وَكَثُرَ التَّفْتِيشُ فِي الْمَنَازِلِ وَالدُّورِ وَتَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ وَلَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وُكِّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ الَّتِي تُوُهِّمَ عَلَيْهَا الْحَمْلُ لَازِمِينَ حَتَّى تَبَيَّنَ بُطْلَانُ الْحَمْلِ فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ قُسِمَ مِيرَاثُهُ بَيْنَ أُمِّهِ وَأَخِيهِ جَعْفَرٍ وَادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيَّتَهُ وَثَبَتَ ذٰلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي ، وَالسُّلْطَانُ عَلَى ذٰلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ .

فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَى أَبِي فَقَالَ : اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةَ أَخِي وَ أُوصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ

آنها گفت دریکی از کنیزان اثر حمل‌هست او را در اطاقی زندانی کردند و نحریرخادم را با یارانش وچندتن‌زن بر او گماشتند.

بعداز آن به‌تجهیز امام پرداختند، و بازارهارا بستند وبنی‌هاشم وافسران وپدرم بدنبال جنازه اوسوار شدند وشهر سرمن‌رأی در آنروز رستاخیزشد وچون اورا آماده کردند خلیفه ابو عیسی پسر متوکل رافرستادکه براونماز بخواند وچون جنازه رابرای‌نماز بزمین نهادند ابوعیسی نزدیك او رفت ورویش را باز کردواو را ببنی‌هاشم‌ازعلویان وعباسیان وافسران ودفترداران وقاضیان وعدول وانمود کرد وگفت این حسن‌بن علی‌بن محمدبن الرضااستکه بمرك خدائی دربستر خود مرده است و جمعی از خادمان امیرالمؤمنین وفلان وفلان از موثقین و قضات وفلان وفلان ازپزشکها بربالین اوبودند.

سپس روی آنحضرت راپوشید ودستور داد اورا بردارند واز میان خانه خودش اورابرداشتند ودر اطاقیکه پدرش درآندفن بود بخاك سپردند وچون بخاك سپرده‌شد خلیفه ومردم درمقام بازرسی ازپسر او برآمدند ودر خانه‌ها واطاقها بسیار گردش وبازرسی شد واز تقسیم ارث او خودداری شد وآنها هم‌که برآن کنیزیکه احتمال آبستنی داشت‌گماشته بودند درکار خود بودند تاروشن شدکه حملی در کار نیست وچون روشن شدکه حملی‌درکارنیست ارث او رامیان مادرش‌وبرادرش جعفرتقسیم کردند ومادرش مدعی‌وصیت شدودعوی‌اونزد قاضی‌ثابت‌شد وخلیفه بنابراین درجستجوی پسر اوبود.

پس‌از این‌جعفر نزدپدرم آمد وباو گفت مقام برادرم‌را بمن‌بدهید ومن هرسالی بیست هزار

عِشْرِيْنَ أَلْفَ دِيْنَارٍ، فَزَبَرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ وَقَالَ لَهُ : يَاأَحْمَقُ السُّلْطَانُ جَرَّدَ سَيْفَهُ فِي الَّذِيْنَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَأَخَاكَ أَئِمَّةٌ لِيَرُدَّ هُمْ عَنْ ذٰلِكَ، فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذٰلِكَ ،فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَشِيعَةِ أَبِيكَ وَأَخِيكَ إِمَاماً فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ [أن] يُرَتِّبَكَ مَرَاتِبَهُمَا وَلَا غَيْرِ السُّلْطَانِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنَلْهَا بِنَا ، وَاسْتَقَلَّهُ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ وَاسْتَضْعَفَهُ وَأَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتّٰى مَاتَ أَبِي ، وَ خَرَجْنَا وَ هُوَ عَلٰى تِلْكَ الْحَالِ وَ السُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام .

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهم السلام قَالَ: كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِّ بِنَحْوٍ مِنْ عِشْرِينَ يَوْماً: اَلْزَمْ بَيْتَكَ حَتّٰى يَحْدُثَ الْحَادِثُ ، فَلَمَّا قُتِلَ بُرَيْحَةُ كَتَبَ إِلَيْهِ قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ فَمَا تَأْمُرُنِي ؟ فَكَتَبَ لَيْسَ هٰذَا الْحَادِثُ هُوَالْحَادِثَ الْآخَرَ فَكَانَ مِنَ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ مَاكَانَ .

وَ عَنْهُ قَالَ : كَتَبَ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدُاللهِ ـ قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ ـ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ .

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْكُرْدِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهم السلام قَالَ : ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي :امْضِ بِنَا حَتّٰى نَصِيرَ إِلٰى هٰذَا الرَّجُلِ

اشرفی بشما میدهم پدرم اورا راند وباو بدگفت وباو گفت ای احمق خلیفه شمشیر کشیده است بر آن کسانیکه معتقدند پدرت و برادرت امامند تا آنهارا ازاینعقیده برگرداند وبرای اوممکن نشده است اگرتو نزدشیعیان پدر وبرادرت امام باشی نیازی بهخلیفه نداریکه تورا بمرتبه آنها برساند و نه بغیر خلیفه واگر نزدآنها اینمقام رانداشته باشی بوسیله ماآنرا درنیابی وپدرم در اینموقع او را زبون شمرد و ناتوان دانست ودستور داد که او را نزد وی راه ندهند و تا پدرم مرد اجازه ورود باو نداد و ما از سامره بیرون آمدیم و او بر این حال بود و هنوز هم خلیفه دنبال أثر پسر حسن بن علی در جستجو بود.

٢ـ ازمحمدبن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که گفت ابومحمد بابی القاسم اسحاق بن جعفر زبیری بیست روز پیش ازمرک معتز نوشت درخانه خودبنشین تاهرچه باید رخ دهد وچون بریحه کشته شد بامام(ع) نوشت که حادثه ای رخداد، اکنون چه میفرمائید، درپاسخ او نوشت منظوراینحادثه نبود، حادثه دیگریست وکار معتزچنانشد که شد.

واز هم او روایت شده که آنحضرت بمرددیگری نوشت ابن محمدبن داودبنام عبدالله کشته میشود؟ این نوشته ١٠روز پیش از کشتن او بود وچون روزدهم شد کشته شد.

٣ـ از محمدبن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع) که گفت کار برما سخت شد، پدرم بمن گفت

ـيَعْني أَبَا مُحَمَّدٍ ـ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةٌ ، فَقُلْتُ : تَعْرِفُهُ؟ فَقَالَ :مَا أَعْرِفُهُ وَمَارَأَيْتُهُ قَطُّ ، قَالَ : فَقَصَدْنَاهُ فَقَالَ لِي [أَبِي] وَهُوَ فِي طَرِيْقِهِ : مَاأَحْوَجَنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَلَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتَا دِرْهَمٍ لِلدَّيْنِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَيْتَهُ أَمَرَلِي بِثَلاثَمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَةٌ أَشْتَرِي بِهَا حِمَاراً وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَمِائَةٌ لِلْكِسْوَةِ وَ أَخْرُجُ إِلَى الْجَبَلِ ، قَالَ : فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غُلامُهُ فَقَالَ : يَدْخُلُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيْمَ وَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَسَلَّمْنَا قَالَ لِأَبِي: يَاعَلِيُّ : مَا خَلَّفَكَ عَنَّا إِلَى هٰذَا الْوَقْتِ ؟ فَقَالَ : يَاسَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ عَلَى هٰذِهِ الْحَالِ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلامُهُ فَنَاوَلَ أَبِي صُرَّةً فَقَالَ : هٰذِهِ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتَانِ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتَانِ لِلدَّيْنِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَ أَعْطَانِي صُرَّةً فَقَالَ : هٰذِهِ ثَلاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ اجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمَنِ حِمَارٍ وَمِائَةً لِلْكِسْوَةِ وَمِائَةً لِلنَّفَقَةِ وَلاتَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَصِرْ إِلَى سُورَاءَ فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ وَتَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ، فَدَخَلْهُ الْيَوْمَ أَلْفُ دِينَارٍ وَمَعَ هٰذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ ، فَقَالَ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيْمَ : فَقُلْتُ لَهُ : وَيْحَكَ أَتُرِيدُ أَمْراً أَبْيَنَ مِنْ هٰذَا ؟ قَالَ : فَقَالَ هٰذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ.

مادا ببر نزد اینمرد یعنی ابامحمد (امام عسکری) زیرا ازاو جود و بخششی بگوش میرسد، گفتم او را میشناسی؟ گفت‌اورانمیشناسم وهرگزاورا ندیدم.

گوید ما آهنك آنحضرت کردیم و پدرم در میان راه بمن گفت چه اندازه نیازمندیم که پانصد درهم بما بدهد، ۲۰۰ درهم برای جامه و۲۰۰ درهم برای ادای بدهکاری و۱۰۰ درهم برای هزینه زندگی، منهم با خود گفتم کاش سیصد درهم برای من دستور میداد تا با صد درهم الاغی میخریدم و صد درهم را هزینه میکردم و صد درهم هم برای جامه مصرف میکردم و بکوهستان‌میرفتم

گوید چون بدرخانه رسیدیم. غلام آن‌حضرت نزد ما بیرونشد و گفت علی‌بن ابراهیم و محمد پسرش وارد شوند و چون نزد او رفتیم و بر او سلام دادیم بپدرم گفت ای علی برای چه تاکنون از ما جدا بودی؟

درپاسخ گفت ای آقای من شرم داشتم که شما را باینوضع دیدار کنم و چون از نزد او بیرون آمدیم غلام او آمد و بپدرم کیسه‌ای داد و گفت این پانصد درهمست، ۲۰۰ درهم برای‌جامه و ۲۰۰درهم برای بدهکاری وصددرهم‌برای هزینه وبمن‌هم کیسه‌ای دادو گفت‌این‌سیصد درهمست صد درهم آنرا بهای الاغی بده وصد در هم برای جامه و صد درهم برای هزینه زندگی و بکوهستان هم‌مرو بسوراء برو (سوری، شهری در اطراف حله ومحلی در بغداد) و بسوری رفت و در آنجازنی گرفت و امروز هزار اشرفی درآمد دارد و با اینحال معتقد بوقف‌است (یعنی امامت بموسی کاظم ختم‌شده و آن‌حضرت امام غائب قائمست).

محمدبن ابراهیم گوید: من باو گفتم‌وای برتودلیلی روشنتراز این میخواهی؟ درپاسخ من گفت این امریست که ما بدان عادت کردیم و برآن رفتیم (یعنی مسلك خانوادگی‌ما است) .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ : كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسُرَّ مَنْ رَأَى وَكَانَ أَبِي يَتَعَاطَى الْبَيْطَرَةَ فِي مَرْبَطِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ : وَكَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ لَمْ يُرَ مِثْلُهُ حُسْناً وَكِبْراً وَكَانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَاللِّجَامَ وَالسَّرْجَ ، وَقَدْ كَانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرَّاضَةَ ، فَلَمْ يُمَكِّنْ لَهُمْ حِيلَةً فِي رُكُوبِهِ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نُدَمَائِهِ : يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا نَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ الرِّضَا حَتَّى يَجِيءَ فَإِمَّا أَنْ يَرْكَبَهُ وَإِمَّا أَنْ يَقْتُلَهُ فَنَسْتَرِيحَ مِنْهُ ، قَالَ : فَبَعَثَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَمَضَى مَعَهُ أَبِي فَقَالَ أَبِي : لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ كُنْتُ مَعَهُ فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى الْبَغْلِ وَاقِفاً فِي صَحْنِ الدَّارِ فَعَدَلَ إِلَيْهِ فَوَضَعَ يَدِهِ عَلَى كَفَلِهِ ، قَالَ : فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَغْلِ وَقَدْ عَرِقَ حَتَّى سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْمُسْتَعِينِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَقَرَّبَ ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَلْجِمْ هَذَا الْبَغْلَ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي : أَلْجِمْهُ يَا غُلَامُ ، فَقَالَ الْمُسْتَعِينُ : أَلْجِمْهُ أَنْتَ ، فَوَضَعَ طَيْلَسَانَهُ ثُمَّ قَامَ فَأَلْجَمَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ وَقَعَدَ ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَسْرِجُهُ ، فَقَالَ لِأَبِي : يَا غُلَامُ أَسْرِجْهُ فَقَالَ : أَسْرِجْهُ أَنْتَ فَقَامَ ثَانِيَةً فَأَسْرَجَهُ وَرَجَعَ فَقَالَ لَهُ تَرَى أَنْ تَرْكَبَهُ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ فَرَكِبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ ثُمَّ رَكَضَهُ فِي الدَّارِ ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ فَمَشَى أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ ، ثُمَّ رَجَعَ

٤ـ احمدبن حارث قزوینی گفت، من با پدرم در سرمن‌رأی بودم و پدرم در سرطویله‌ابی‌محمد (ع) بیطاری میکرد مستعین (عباسی) یك استری داشت که در بزرگی و زیبائی مانندش‌دیده نشده بود و از سواری دادن ودهنه و زین سر میتافت و همهٔ رام‌کننده‌ها گرد او فراهم شده‌بودندو برای آنها چاره‌ای درسوار شدن آن‌استر دست نداده‌بود.

گوید. یکی از همنشینان او گفت یا امیرالمؤمنین، نمیفرستی نزد حسن‌بن الرضا (ع) تا بیاید واورا واداری سوار آن‌شود یا سوار میشود ورامش میکند و یا این استر اورا میکشد و ازاوراحت میشوی گوید: فرستاد نزد ابی‌محمد (ع) و او را خواست وپدرم هم باآن حضرت رفت، پدرم گفت چون امام (ع) وارد خانه شد من بااو بودم، نگاهی بدان استر کرد که درصحن خانه ایستاده بود و بسوی اورفت ودست بر کفل آن استر نهاد.

گوید من بدان استر نگاه کردم، دیدم عرق کرد تا عرق ازاو سرازیر شد وسپس نزدمستعین رفت وسلام کرد و او هم بوی خوش‌آمد گفت و او را نزدیك خودنشانید و باو گفت ای‌ابامحمد این استر رادهنه بزن امام (ع) بپدرم گفت ایغلام برو اورا دهنه بزن، مستعین بآن‌حضرت گفت ، خودت اورا دهنه بزن امام روپوش خود را برزمین نهاد و برخواست و اورا دهنه زد وبر گشت سرجای‌خود نشست ومستعین گفت ای ابامحمد اورا زین کن و آن‌حضرت بپدرم گفت ای غلام برو اورا زین کن مستعین گفت خودت آنرا زین کن دوباره برخاست و او را زین کرد و بر گشت مستعین گفت بخود میبینی که برآن سوار شوی؟ فرمود :آری.

آن‌حضرت برآن سوار شد وهیچ سر کشی نکرد و او را در میان حیاط خانه دوانید و آنرا

وَنَزَلَ فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ: يَاأَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ مَارَأَيْتُ مِثْلَهُ حُسْناً وَفَرَاهَةً وَمَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلُهُ إِلَّا لِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ قَالَ : فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ قَدْحَمَلَكَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ أَبُومُحَمَّدٍ لِأَبِي : يَاغُلَامُ خُذْهُ فَأَخَذَهُ أَبِي فَفَادَهُ .

۵ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : شَكَوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام الْحَاجَةَ ، فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ ، قَالَ : وَأَحْسَبُهُ غَطَّاهُ بِمَنْدِيلٍ وَأَخْرَجَ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ ، فَقَالَ : يَا أَبَاهَاشِمٍ خُذْ وَ أَعْذِرْنَا .

۶ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْمُطَهَّرِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقَادِسِيَّةِ يُعْلِمُهُ انْصِرَافَ النَّاسِ وَأَنَّهُ يَخَافُ الْعَطَشَ ، فَكَتَبَ عليه السلام امْضُوا فَلَاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللهُ فَمَضَوْا سَالِمِينَ ، وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

۷ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمَانِيِّ قَالَ : نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لَاقِبَلَ لَهُ بِهِمْ فَكَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يَشْكُوهُ ذٰلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: تُكْفَوْنَ ذٰلِكَ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَفَرٍ يَسِيرٍ وَالْقَوْمُ يَزِيدُونَ عَلَى عِشْرِينَ أَلْفاً وَهُوَ فِي أَقَلَّ مِنْ أَلْفٍ فَاسْتَبَاحَهُمْ .

بروش تند و همواروادا شت و بهترین راه رادرفت و سپس برگشت و پیاده‌شد، مستعین بآن‌حضرت گفت ای ابامحمد آنرا چگونه دیدی؟ فرمود یا امیرالمؤمنین مانند آن‌استر درزیبائی و فربهی ندیده‌ام و مانند آن جز برای امیرالمؤمنین نشاید ، گوید: در پاسخ امام گفت ای ابامحمد امیرالمؤمنین آنرابتو بخشید وآن حضرت بپدرم‌فرمود: ایغلام آن‌را بگیر وپدرم آنرا گرفت و برد.

۵ـ ازابی‌هاشم جعفری که گفت بابی‌محمد (امام عسکری‌ع) از نیازمندی شکایت کردم‌باتازیانه خود زمین‌را خارید، گوید: و بگمانم دستمالی روی آن انداخت وپانصد اشرفی برآورد و گفت ای اباهاشم آن‌را برگیر و مارا معذوردار.

۶ـ ازابی علی مطهر که درسال قادسیه (یعنی سالیکه مردم ازترس تشنگی از سفر حج بسر گشتند) بآن حضرت نوشت و اعلام کرد که مردم از ترس تشنگی بر گشته‌اند و او هم از تشنگی بیم دارد ، آن حضرت در پاسخ وی نوشت شمابروید و باکی بر شما نیست انشاءالله وبسلامتی‌رفتند والحمدلله رب‌العالمین.

۷ـ ازعلی بن‌حسن بن‌فضل یمانی که گفت به‌جعفری ازآل جعفر خلق بسیاری حمله کرد که‌تاب مقاومت در برابر آنهانداشت و بابی محمد نوشت‌و شکایت کرد از اینموضوع و در پاسخش نوشت از آن‌ها دفاع میشود نسبت بشما انشاء الله تعالی و جعفری با یاران اندکی بدان ها حمله کـرد و آن مردمـی که از بیست هزار تن بیشتر بودند بدست او تباه شدند با آنکه یاران او از هزار کمتـر بودند،

۸ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ قَالَ: حُبِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ نَارْمَشَ وَهُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ وَأَشَدُّهُمْ عَلَى آلِ أَبِي طَالِبٍ وَقِيلَ لَهُ: افْعَلْ بِهِ وَافْعَلْ فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ إِلَّا يَوْماً حَتَّى وَضَعَ خَدَّيْهِ لَهُ وَكَانَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ إِجْلَالاً وَإِعْظَاماً، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ بَصِيرَةً وَأَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلاً

۹ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضُّبَعِيُّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيجَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» قُلْتُ فِي نَفْسِي لَا فِي الْكِتَابِ: مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَهُنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ: الْوَلِيجَةُ الَّذِي يُقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَحَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؟ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللهِ فَيُجِيزُ أَمَانَهُمْ.

شرح ـ ازمجلسی (ره)ـ آل جعفر بیان جعفریست و مقصود اینست که از خاندان جعفرطیار (رضی‌الله عنه) و برخی گفتند مقصود جعفر بن متوکل است زیرامستعین هر کدام ازاولادمتوکل‌را که احتمال میداد مدعی خلافت میشوند کشت وجمعی از امراء طرفدار آنهارا هم کشت و لشکری برای قتل جعفری فرستاد که مردی بود از اولاد جعفربن متوکل و شیعه شده‌بود و خود را جعفری نامیده بود نسبت بامام جعفر صادق (ع) باعتبار مذهب و چون لشکر او را محاصره کردند بامام شکایت کرد و از او خواهش کرد برای دفع آنان دعا کند و امام این جواب را باو نوشت انتهی من نمیدانم که او رحمه‌الله این شرح را از روی حدس گفته یا در کتابی دیده که به دست من نرسیده.

۸ـ از محمدبن اسماعیل علوی که گفت، ابومحمد نزد علی‌بن نارمش زندانی شد که ناصبی‌ترین مردم بود و سختگیرترین آنان بود نسبت به‌آل‌ابیطالب و باو سفارش شد که باآن حضرت چنین کن وچنین کن (یعنی اورا شکنجه بده) یکروز بیشتر امام‌نزد او نماند که در برابر او چهره بر خاك سائید و از احتـرام و تعظیم او بروی آن حضرت دیده نمیانداخت و در برابرش سر به زیربود، حضرت از نزد او بیرون شد واو از همه مردم بیناتر بمذهب شیعه شده بود و درباره امام ستایشگر تر شده بود.

۹ـ سفیان‌بن محمد ضبعی گوید نامه بابی محمد امام عسکری (ع) نوشتم و از آن حضرت از تفسیر ولیجه پرسیدم که خدا میفرماید (۱۵ـ التوبه) ونگرفتند دربرابرخدا ونه رسولش و نه‌مؤمنان پشتیبانی ـ و دردل خود گفتم ولی‌درنامه‌ننوشته‌بودم، که‌مقصودازمؤمنین‌دراینجا کیانند؟جواب برگشت که مقصود ازولیجه کسی استکه او را دربرابر امام برحق علم‌میکنند و پیشوامیسازندوباخود گفتی که مؤمنین کدامند در اینجا؟ مؤمنین همان امامان بر حق هستند که ازطرف خدا بمردم سند امان میدهند و خدا امان آنهارا امضاء میکند.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ **الذین یؤمنون** ـ از امان آمده است نـه از ایمان پایان نقل

۱۰ ـ إِسْحاقُ قالَ : حَدَّثَنِي أَبُوهاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قالَ : شَكَوْتُ إِلى أَبِي مُحَمَّدٍ ضِيْقَ الْحَبْسِ وَكَثْلَ الْقَيْدِ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَنْتَ تُصَلِّي الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ فَاُخْرِجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَما قالَ عليه السلام وَكُنْتُ مُضَيَّقاً فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنانِيرَ فِي الْكِتابِ فَاسْتَحْيَيْتُ ،فَلَمّا صِرْتُ إِلى مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِيْنارٍ وَكَتَبَ إِلَيَّ إِذا كانَتْ لَكَ حاجَةٌ فَلا تَسْتَحْيِ وَلا تَحْتَشِمْ وَاطْلُبْها فَإِنَّكَ تَرى ما تُحِبُّ إِنْ شاءَاللهُ.

۱۱ ـ إِسْحاقُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَقْرَعِ قالَ : حَدَّثَنِي أَبُوحَمْزَةَ نَصِيْرٌ الْخادِمُ قالَ: سَمِعْتُ أَبا مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يُكَلِّمُ غِلْمانَهُ بِلُغاتِهِمْ ، تُرْكٍ وَرُوْمٍ وَصَقالِبَةَ ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذٰلِكَ وَ قُلْتُ : هٰذا وُلِدَ بِالْمَدِيْنَةِ وَلَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتّى مَضى أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام وَلا رَآهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ هٰذا ، ـ اُحَدِّثُ نَفْسِي بِذٰلِكَ ـ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقالَ : إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالى بَيَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَيُعْطِيْهِ اللُّغاتِ وَمَعْرِفَةَ الْأَنْسابِ وَالْآجالِ وَالْحَوادِثِ وَلَوْلا ذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَحْجُوجِ فَرْقٌ .

از مجلسی (ره).

اصل ایمان‌هم از ماده امان است وخود ایمان هم در هر مرتبه‌ایکه باشد همراه بایك مرتبه‌ای ازامانت وامنیت است درجه کمتر ایمان مایه‌امان ازعذاب است برای خود مؤمن ومایه امنیت‌است‌برای هر کس بااو ارتباط دارد، زیرا کمترین درجات ایمان شخص رااز هر گونه خیانت و ناراستی و دزدی و هر گونه تعدی بمال وعرض وناموس دیگران جلوگیری میکند و مؤمن یعنی امان و امنیت برای محیط زندگی خود و فرد کامل مؤمن که امام بر حق است در محیط ولایت خود امنیت وسیع و دامنه‌داری ایجادمیکند که‌هر کس درآنوارد شود ازطرف خدا درامان است.

۱۰ـ ازابوهاشم جعفری گوید بابی‌محمد (ع) شکایت کردم از تنگی زندان وفشار کند وزنجیر بمن‌پاسخ نوشت که تو امروز نماز ظهرت‌را درمنزلت میخوانی وهنگام ظهر مرا درآوردند و نمازرا در منزل خود خواندم چنانچه امام (ع) فرمود من در تنگی معیشت بودم و میخواستم درنامه خودچند اشرفی ازآن حضرت بخواهم شرم‌آمد ولی چون بمنزلم رسیدم صد اشرفی برای من‌فرستادو نوشت چون نیازی داری شرم مدارو ملاحظه مکن و آن را بخواه که دل خواه خود را بینی انشاء الله .

۱۱ـ از ابوحمزه نصیر خادم گفت بارها شنیدم که ابی‌محمد امام عسکری (ع) با غلامان‌خود بزبان آنها سخن میگفت باترکهاترکی و بارومیها رومی و با صقلبیها بزبان آن‌ها، من‌تعجب کردم وگفتم امام در مدینه متولدشده و تا پس‌از فوت ابوالحسن (امام نقی‌ع) بکسی عیان‌نشده و احدی‌او راندیده و چگونه همه زبانها را میداند؟ من با خود چنین میگفتم، آن حضرت بمن رو کرد وفرمود: خدا تبارك و تعالی حجت خود را از همه خلق دیگرش از هر جهت ممتاز میکند و باو علم هر زبانی و علم نسبها و مرك‌ها و حوادث آینده را میدهد و اگر چنین نباشد میان حجت وامام بارعیت وماموم فرقی نیست.

١٢ ـ إِسْحٰاقُ ، عَنِ الْأَقْرَعِ قٰالَ كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمٰامِ هَلْ يَحْتَلِمُ؟ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي بَعْدَمٰا فَصَلَ الْكِتٰابُ : الْأِحْتِلاٰمُ شَيْطَنَةٌ وَقَدْ أَعٰاذَاللّٰهُ تَبٰارَكَ وَتَعٰالىٰ أَوْلِيٰاءَهُ مِنْ ذٰلِكَ ، فَوَرَدَ الْجَوٰابُ : حٰالُ الْأَئِمَّةِ فِي الْمَنٰامِ حٰالُهُمْ فِي الْيَقْظَةِ لاٰيُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً وَقَدْ أَعٰاذَاللّٰهُ أَوْلِيٰاءَهُ مِنَ لُمَّةِ الشَّيْطٰانِ كَمٰا حَدَّثْتَكَ نَفْسُكَ .

١٣ ـ إِسْحٰاقُ قٰالَ : حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ قٰالَ : اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي مَسْأَلَتٰانِ أَرَدْتُ الْكِتٰابَ فِيهِمٰا إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْقٰائِمِ عليه السلام إِذٰا قٰامَ بِمٰا يَقْضِي وَ أَيْنَ مَجْلِسُهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ بَيْنَ النّٰاسِ وَأَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لِحُمّٰى الرِّبْعِ فَأَغْفَلْتُ خَبَرَ الْحُمّٰى فَجٰاءَ الْجَوٰابُ سَأَلْتَ عَنِ الْقٰائِمِ فَإِذٰا قٰامَ قَضىٰ بَيْنَ النّٰاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضٰاءِ دٰاوُدَ عليه السلام لاٰيَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ وَكُنْتَ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ لِحُمّٰى الرِّبْعِ فَأُنْسِيتَ ، فَاكْتُبْ فِي وَرَقَةٍ وَ عَلِّقْهُ عَلَى الْمَحْمُومِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ ، يٰا نٰارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ» فَعَلَّقْنٰا عَلَيْهِ مٰا ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَفٰاقَ .

١٤ ـ إِسْحٰاقُ قٰالَ : حَدَّثَنِي إِسْمٰاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِسْمٰاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عَبّٰاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ قٰالَ : قَعَدْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلىٰ ظَهْرِ الطَّرِيقِ فَلَمّٰا مَرَّ بِي شَكَوْتُ إِلَيْهِ

١٢ـ ازاقرع، گويد نوشتم بابى محمد (ع) (امام عسكرى) و از او پرسيدم امام (ع) محتلم ميشود؟ وچون نامه تمام شد باخود گفتم احتلام يك كار شيطانى است و محققاً خدا دوستان خودرا از آن درپناه گرفته در پاسخ بمن‌رسيد كه حال امامان در خواب چون حال آنهااست در بيدارى،خواب چيزى از وضع آنها را ديگر گون نكند و محققاً خدا دوستان خود را از دستبرد شيطان پناهداده چنانچه با خود گفتى.

١٣ـ حسن‌بن ظريف گويد در سينه من خطور كرد كه دو مسئله را بنويسم بامام ابى محمد (ع) و ازاو بپرسم، ونوشتم واز آن‌حضرت پرسيدم كه چون امام‌قائم ظهور كند بچه‌حكم ميكند و مجلس‌قضاوتش در ميان مردم كجا است و ميخواستم ازآن حضرت بپرسم درباره‌داروئى براى‌تب‌نوبه ٢ روز نه‌يكروز و از پرسش راجع‌به تب غفلت كردم،

درپاسخ نامه رسيد كه چون امام‌قائم قيام‌كند ميان مردم بعلم خودقضاوت كند مانندقضاوت‌داود (ع) وگواه نطلبد و تومبخواستى ازعلاج تب‌ربع بپرسى وفراموش كردى، دريكورقه‌اى بنويس وبه تبدار بياويز كه باذن‌خدا بهبودى يابد انشاءالله «يانار كونى برداً وسلاماً على‌ابراهيم» پس آنچه را ابومحمد گفته‌بود بتبدار آويختم وخوب شد .

١٤ـ ازاسماعيل‌بن محمد... گفت نشستم سرراه ابى‌محمد (ع) امام عسكرى(ع) چون بر من گذر ميكرد باواز نيازمندى خود شكايت كردم وسوگندياد كردم كه يكدرهم‌وبيشتر ندارم‌وچاشت وشام

الْحاجَةَ وَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِي دِرْهَمٌ فَمَا فَوْقَها وَلا غَداءٌ وَلاعَشاءٌ قالَ : فَقالَ : تَحْلِفُ بِاللهِ كاذِباً وَقَدْ دَفَنْتَ مِائَتَيْ دِيْنارٍ ؛وَلَيْسَ قَوْلِي هٰذا دَفْعاً لَكَ عَنِ الْعَطِيَّةِ ، أَعْطِه يا غُلامُ ما مَعَكَ ، فَأَعْطانِي غُلامُهُ مِائَةَ دِيْنارٍ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقالَ لِي : إِنَّكَ تُحْرَمُها أَحْوَجَ ما تَكُونُ إِلَيْها يَعْنِي الدَّنانِيرَ الَّتِي دَفَنْتُ وَصَدَقَ عليه السلام وَكانَ كَما قالَ دَفَنْتُ مِائَتَيْ دِيْنارٍ وَقُلْتُ : يَكُونُ ظَهْراً وَكَهْفاً لَنا فَاضْطُرِرْتُ ضَرُورَةً شَدِيدَةً إِلى شَيْءٍ أَنْفَقُهُ وَانْغَلَقَتْ عَلَيَّ أَبْوابُ الرِّزْقِ فَنَبَشْتُ عَنْها فَإِذا ابْنٌ لِي قَدْ عَرَفَ مَوْضِعَها فَأَخَذَها وَهَرَبَ فَما قَدَرْتُ مِنْها عَلى شَيْءٍ .

۱۵ ـ إِسْحاقُ قالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قالَ : كانَ لِي فَرَسٌ وَكُنْتُ بِهِ مُعْجِباً أُكْثِرُ ذِكْرَهُ فِي الْمَحافِلِ فَدَخَلْتُ عَلى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَوْماً فَقالَ لِي : ما فَعَلَ فَرَسُكَ ؟ فَقُلْتُ : هُوَ عِنْدِي وَهُوَ ذا هُوَ عَلى بابِكَ وَعَنْهُ نَزَلْتُ فَقالَ لِي : اسْتَبْدِلْ بِهِ قَبْلَ الْمَساءِ إِنْ قَدَرْتَ عَلى مُشْتَرٍ وَلاتُؤَخِّرْ ذٰلِكَ وَدَخَلَ عَلَيْنا داخِلٌ وَانْقَطَعَ الْكَلامُ فَقُمْتُ مُتَفَكِّراً وَمَضَيْتُ إِلى مَنْزِلِي فَأَخْبَرْتُ أَخِي الْخَبَرَ ، فَقالَ : ما أَدْرِي ما أَقُولُ فِي هٰذا؟ وَشَحَحْتُ بِهِ وَنَفَسْتُ عَلَى النّاسِ بِبَيْعِهِ وَأَمْسَيْنا فَأَتانا السّائِسُ وَقَدْ صَلَّيْنا الْعَتَمَةَ فَقالَ : يا مَوْلايَ نَفَقَ فَرَسُكَ فَاغْتَمَمْتُ وَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَنى هٰذا بِذٰلِكَ الْقَوْلِ ، قالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلى أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَيّامٍ وَأَنا أَقُولُ فِي نَفْسِي :

ندارم گفت تو بخدا سوگند دروغ میخوری بااینکه صد اشرفی گنج کرده‌ای و زیر خاك نمودی ؛ اینگفتار من برای ندادن عطانیست، ایغلام آنچه‌باخود داری باو بده، غلام اوصد دینار بمن داد،سپس بمن رو کرد و فرمود تو در وقتیکه نیازی بآنها داری ازآنها محروم خواهی ماند ، مقصودش آن اشرفیهای زیرخاك من‌بود و درستهم فرمود وهمچنان‌شد که فرمود، من۲۰۰ دینار زیر خاك کردم و گفتم‌پشتوانه وپس‌انداز باشد برای‌ما، وبرای هزینه بیچاره‌شدم وهمه درهای‌روزی‌بروی‌من بسته‌شد وروی آنها راگشودم و بناگاه معلومشد که پسرم جای‌آنها رادانسته وآنها را یکجا برداشته و گریخته وبیك پول آندستم نرسید.

۱۵ـ علی‌بن زید.. گفت من اسبی داشتم و بدان مینازیدم و در هرجا از اوسخن میگفتم،یك روز خدمت ابی‌محمد (ع) (امام حسن عسکری) رسیدم، بمن فرمود: اسبت چه‌شد ؟ گفتم آن‌رادارم وهم اکنون بردر خانه شمااست و از آن پیاده شدم، فرمود تاشب نرسیده اگر خریداری‌پیدا کردی آن‌را عوض کن وتاخیر مکن کسی برما واردشد ورشته سخن را بریدیم ومن اندیشناك برخاستم و بخانه‌ام رفتم و ببرادرم گزارش دادم.

درپاسخ گفت من نمیدانم در اینباره چه بگویم؟ و از آندریغم آمد و از فروشش بمردم‌رشك بردم و چون شب کردیم نوکری که‌آن اسب راتیمار میکرد آمد وگفت ای‌آقای من‌اسبت مرد مرا غم گرفت ودانستم که‌امام از گفتار خود این‌را درنظر داشت.

گوید: پس‌از آن خدمت ابی‌محمد (ع) رسیدم پس‌از چند روز، وبا خود میگفتم‌کاش بجای آن

لَيْتَهُ أَحْلَفَ عَلَيَّ دَابَّةً إِذْ كُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ، فَلَمَّا جَلَسْتُ قَالَ : نَعَمْ نُحَلِّفُ دَابَّةً عَلَيْكَ ، يَا غُلَامُ أَعْطِهِ بِرْذَوْنِي الْكُمَيْتَ هٰذَا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ وَ أَوْطَأُ وَأَطْوَلُ عُمْراً .

١٦ــ إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّوْنٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ أَخَذَ الْمُهْتَدِي فِي قَتْلِ الْمَوَالِيِّ يَا سَيِّدِي الْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي شَغَلَهُ عَنَّا ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَهَدَّدُكَ وَيَقُوْلُ:وَاللّٰهِ لَأُجْلِيَنَّهُمْ عَنْ جَدِيْدِ الْأَرْضِ فَوَقَّعَ أَبُوْمُحَمَّدٍ عليه السلام بِخَطِّهِ: ذٰلِكَ أَقْصَرُ لِعُمْرِهِ ، عُدَّ مِنْ يَوْمِكَ هٰذَا خَمْسَةَ أَيَّامٍ وَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ عليه السلام .

١٧ ــ إِسْحَاقُ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّوْنٍ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُوَاللّٰهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي وَكَانَتْ إِحْدَى عَيْنَيَّ ذَاهِبَةً وَ الْأُخْرَى عَلَى شَرَفِ ذَهَابٍ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : حَبَسَ اللّٰهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ فَأَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ وَوَقَّعَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ آجَرَكَ اللّٰهُ وَ أَحْسَنَ ثَوَابَكَ ، فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ وَلَمْ أَعْرِفْ فِي أَهْلِي أَحَداً مَاتَ ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ جَائَتْنِي وَفَاةُ ابْنِي طَيِّبٍ فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ .

اسبی بمن میداد، زیرا از گفتار او غمنده شدم، وچون نشستم،فرمود: آری یك‌چهار پابجای آن‌بتو میدهم . ای غلام آن یابوی کمیت مرا باو بده آن از اسب تو بهتر است پشت هموارتری دارد و عمر درازتری.

١٦ــ احمدبن محمد گفت چون مهتدی (محمدبن واثق‌بن معتصم که در سال ٢٥٥ بااو بیعت شد ودست بکشتار غلامان ترك‌زد ودر سال آینده باوشوریدند وصالح بن‌وصیف بزرگترین سرداران مورداعتماد اورا کشتند وسرش را بدرخانه مهتدی آویختند برای خوار کردن و سبك کردن اوو او ندیده گرفت وپس ازآنویرا ببه‌تر وضعی کشتند) دست بکشتار وابسته‌های خود زد، من بامام ابی محمد(ص) نوشتم ای‌آقای من حمد خدارا که اورا ازما بخود بازداشت، زیرا بمن‌خبر رسیده که تو راتهدید میکرد ومیگفت من آنهارا ازروی زمین‌میرانم.

درپاسخ من‌نگاشت آن تهدید عمرش‌را کوتاه‌تر کرد، از امروز پنج‌روز بشمارواو روز ششم پس‌از خواری وزبونی که براو گذرد کشته‌شود وچنانشد که امام فرمود.

١٧ــ محمدبن حسن‌بن شمون گوید بابی‌محمد (ع) (امام عسکری) نوشتم ودرخواست کردم از او که برای دردچشمم بدرگاه خدادعا کند، یکچشمم رفته‌بود وچشم دیگرم درآستانه از میان رفتن بود، درپاسخ‌نوشت،خدا چشمت‌رابرایت نگهدارد، آن‌چشم درستم خوبشد ودر آخرنامه نوشته بود، خدا بتو اجر دهد و ثواب نیك ، از این جمله غمنده شدم و ندانستم که کسی از خاندانم مرده باشد و چون چند روز گذشت خبر مرك پسرم طیب بمن رسید و دانستم که سر سلامتی برای او بوده است.

١٨ ـ إِسْحٰاقُ قٰالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قٰالَ : قَدِمَ عَلَيْنٰا بِسُرَّ مَنْ رَأٰى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ يُقٰالُ لَهُ : سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ ، يَتَظَلَّمُ إِلَى الْمُهْتَدِي فِي ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَهٰا إِيّٰاهُ شَفِيعُ الْخٰادِمُ وَأَخْرَجَهُ مِنْهٰا فَأَشَرْنٰا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلٰى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ أَمْرِهٰا فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام : لٰا بَأْسَ عَلَيْكَ ضَيْعَتُكَ تُرَدُّ عَلَيْكَ فَلٰا تَتَقَدَّمْ إِلَى السُّلْطٰانِ وَالْقِ الْوَكِيلَ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ وَخَوِّفْهُ بِالسُّلْطٰانِ الْأَعْظَمِ اللهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ فَلَقِيَهُ ؛ فَقٰالَ لَهُ الْوَكِيلُ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ قَدْ كُتِبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ ، أَنْ أَطْلُبَكَ وَأُرَدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ فَرَدَّهٰا عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْقٰاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوٰارِبِ وَشَهٰادَةِ الشُّهُودِ وَلَمْ يَحْتَجْ إِلٰى أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى الْمُهْتَدِي فَصٰارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَفِي يَدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهٰا خَبَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ قٰالَ : وَحَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هٰذٰا قٰالَ : خَلَّفْتُ ابْناً لِي عَلِيلاً بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِي عَنْهٰا وَابْناً لِي آخَرَ أَسَنَّ مِنْهُ كٰانَ وَصِيِّي وَ قَيِّمِي عَلٰى عِيٰالِي وَ فِي ضِيٰاعِي فَكَتَبْتُ إِلٰى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ الدُّعٰاءَ لِابْنِي الْعَلِيلِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ قَدْعُوْفِيَ ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ وَمٰاتَ الْكَبِيرُ وَصِيُّكَ وَ قَيِّمُكَ فَاحْمَدِ اللهَ وَلٰا تَجْزَعْ فَيَحْبَطَ أَجْرُكَ فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنِي قَدْ عُوْفِيَ مِنْ عِلَّتِهِ وَمٰاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوٰابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام .

١٨ـ عمر بن مسلم گوید: مردی ازاهل مصر بنام سیف‌بن لیث نزد مابه سرمن‌رأی آمد ، برای تظلم به‌مهتدی درباره یك مزرعه‌ای که شفیع خادم ازاو بزور گرفته بود واو را ازآن بیرون کرده بود وما باو گفتیم که نامه‌ای بابی محمد (ع) (امام عسکری) بنویسد واز آنحضرت خواستارهموار شدن کار خود را شود .

امام (ع) درپاسخ اونوشت برتو باکی نیست، مزرعه تو بتو بر گردد، پیش خلیفه مرو ، برو نزد آن گماشته برمزرعه و اورا ازسلطان اعظم‌بترسان ازخدای پرورنده جهانیان، آن گماشته را دیدار کرد که مزرعه بدوسپرده شده بود، اوگفت هنگامی که تو ازمصر بیرونشدی بمن نوشت که تو راجستجو کنم و مزرعه رابتو بر گردانم و آن‌مزرعه رابحکم قاضی ابوالشوارب یعنی درحضور او باگواهی گواهان باو بر گردانید ونیازی نشد که نزد مهتدی برود ومزرعه بخود او بر گشت و در دست اوبود و پس‌از آن خبری ازاو نشد.

گوید همین سیف‌بن لیث برای‌من بازگفت که‌من یك پسر بیماری ازخود درمصر بجا گزاردم وقتی بیرون آمدم و پسر بزرگتری از او که وصی وقیم من‌بود برخانواده و بر مزرعه من‌ونوشتم بابی‌محمد (ع) واز او خواستم که برای پسربیمارم دعاکند بمن‌نوشت که پسر بیمارت خود خوب‌شده وآن پسر بزرك مرده‌است که وصی وقیم توبود خدارا حمد کن و بیتابی مکن تااجر تو بر باد رود ودنبال آن‌بمن خبررسید که پسرم ازبیماری خود بهبودی یافته وآن پسر بزرك من مرده‌است‌درهمان روزیکه جواب ابی‌محمد (ع) بمن رسیده بود.

١٩ـ إِسْحٰاقُ قٰالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْقُشَيْرِيِّ مِنْ قَرْيَةٍ تُسَمّٰى قِيرَ، قٰالَ: كٰانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَكِيلٌ قَدِ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدّٰارِ حُجْرَةً يَكُونُ فِيهٰا مَعَهُ خٰادِمٌ أَبْيَضُ فَأَرٰادَ الْوَكِيلُ الْخٰادِمَ عَلٰى نَفْسِهِ فَأَبٰى إِلّٰا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَبِيذٍ فَاحْتٰالَ لَهُ بِنَبِيذٍ، ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ثَلاٰثَةُ أَبْوٰابٍ مُغْلَقَةٍ، قٰالَ: فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ قٰالَ: إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذٰا أَنَا بِالْأَبْوٰابِ تُفْتَحُ حَتّٰى جٰاءَ بِنَفْسِهِ فَوَقَفَ عَلٰى بٰابِ الْحُجْرَةِ ثُمَّ قٰالَ: يٰا هٰؤُلاٰءِ اتَّقُوا اللّٰهَ خٰافُوا اللّٰهَ فَلَمّٰا أَصْبَحْنٰا أَمَرَ بِبَيْعِ الْخٰادِمِ وَإِخْرٰاجِي مِنَ الدّٰارِ.

٢٠ ـ إِسْحٰاقُ قٰالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الشّٰائِيُّ قٰالَ: نٰاظَرْتُ رَجُلاً مِنَ النَّوَيَّةِ بِالْأَهْوٰازِ، ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأٰى وَقَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقٰالَتِهِ فَإِنِّي لَجٰالِسٌ عَلٰى بٰابِ أَحْمَدَ ابْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ دٰارِ الْعٰامَّةِ يَوْمَ الْمَوْكِبِ: فَنَظَرَ إِلَيَّ وَأَشٰارَ بِسَبّٰاحَتِهِ «أَحَدٌ أَحَدٌ فَرْدٌ» فَسَقَطْتُ مَغْشِيّاً عَلَيَّ.

٢١ـ إِسْحٰاقُ، عَنْ أَبِي هٰاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قٰالَ: دَخَلْتُ عَلٰى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَوْماً وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مٰا أَصُوغُ بِهِ خٰاتَماً أَتَبَرَّكُ بِهِ، فَجَلَسْتُ وَانْسِيتُ مٰا جِئْتُ لَهُ، فَلَمّٰا وَدَّعْتُ وَنَهَضْتُ رَمٰى إِلَيَّ بِالْخٰاتَمِ فَقٰالَ: أَرَدْتَ فِضَّةً فَأَعْطَيْنٰاكَ خٰاتَماً رَبِحْتَ الْفَصَّ وَالْكَرٰا، هَنَّأَكَ اللّٰهُ يٰا أَبٰا هٰاشِمٍ!

١٩ـ يحيى بن قشيرى ازاهالى دهى بنام قير گفت ابى محمد (ع) (امام عسكرى) وكيلى داشت كه در يك خانه اطاقى گرفته بود كه در آن بسر برد، بااو خدمتكار سفيد پوستى بود وكيل طمع در آن خادم كرد واو نپذيرفت جز باصرف نوشابه خرما وبراى او فراهم كرد ونزد او آورد وميان اووامام (ع) سه در بسته بود، وگويد خودوكيل برايم باز گفت كه من بيدار ومتوجه بودم كه ناگاه در ها گشوده شد تا خود امام آمد و بر دراتاق ايستاد وفرمود اى حاضران از خدا بپرهيزيد وازخدا بترسيد وچون صبح شد دستور داد آن خدمتكار رافروختند ومرا ازخانه بيرون كردند.

٢٠ـ محمد بن ربيع شائى (سائى ـ تصحيح مجلسى ره) گفت من بايك مردى ازتنويها (دوخدائى) دراهواز مناظره كردم و سپس به سرمن رأى آمدم واز گفته هاى اوچيزى بدلم چسبيده بود ومن بسر درخانه احمد بن الخضيب نشسته بودم كه ابومحمد (ع) (امام عسكرى) از دارالخلافه در روز موكب خلافتى (سان ديدن) بيرون آمد بمن نگاهى كرد وبا انگشت سبابه خود بمن اشاره كرد كه يگانه است، يگانه است، تنهااست ومن افتادم واز هوش رفتم.

٢١ـ ازابى هاشم جعفرى كه گفت روزى خدمت ابومحمد (ع) (امام عسكرى) رسيدم ومى خواستم ازآن حضرت بپرسم از چيزيكه باآن انگشترى بسازم براى تبرك، چون نشستم فراموش كردم كه براى چه پرسشى آمدم، تا چون وداع كردم وبر خاستم انگشترى بسوى من پرانيد و فرمود: تو نقره مى خواستى و ما انگشترى ساخته داديم، نگين و دستمزد ساخت هم سود توشد، اى ابا هاشم

فَقُلْتُ : يا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللهِ وَإِمامِيَ الَّذي أَدِينُ اللهَ بِطاعَتِهِ ، فَقالَ : غَفَرَ اللهُ لَكَ يا أَبا هاشِمٍ .

۲۲ ـ إِسْحاقُ قالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقاسِمِ أَبُوالْعَيْناءِ الْهاشِمِيُّ مَوْلىٰ عَبْدِالصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتاقَهُ قالَ : كُنْتُ أَدْخُلُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَعْطَشُ وَأَنا عِنْدَهُ فَاُحِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْماءِ فَيَقُولُ : يا غُلامُ ! اسْقِهِ وَرُبَّما حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ فَاُفَكِّرُ في ذٰلِكَ فَيَقُولُ : يا غُلامُ ! دابَّتَهُ.

۲۳ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعِيلَ بْنِ إِبْراهِيمَ بْنِ مُوسىٰ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالْغَفّارِ قالَ: دَخَلَ الْعَبّاسِيُّونَ عَلىٰ صالِحِ بْنِ وَصِيفٍ وَدَخَلَ صالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَغَيْرُهُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ هٰذِهِ النّاحِيَةِ عَلىٰ صالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ ما حَبَسَ أَبا مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَقالَ لَهُمْ صالِحُ : وَ ما أَصْنَعُ؟ قَدْ وَكَّلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشَرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ ، فَقَدْ صارا مِنَ الْعِبادَةِ وَالصَّلاةِ وَالصِّيامِ إِلىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ ، فَقُلْتُ لَهُما : ما فِيهِ ؟ فَقالا : ما نَقُولُ في رَجُلٍ يَصُومُ النَّهارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ ، لا يَتَكَلَّمُ وَلا يَتَشاغَلُ وَ إِذا نَظَرْنا إِلَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرائِصُنا وَ يُداخِلُنا ما لا نَمْلِكُهُ مِنْ أَنْفُسِنا ، فَلَمّا سَمِعُوا ذٰلِكَ انْصَرَفُوا خائِبِينَ .

بر تو گوارا باد ؛ من گفتم ای آقایم گواهی میدهم که تو براستی ولی خدا هستی و آن امامی هستی که من خدارا بفرمانبری اومیپرستم، فرمود: ایاباهاشم خداتورا بیامرزد.

۲۲ـ محمدبن قاسم، ابوالعیناهاشمی آزادکرده عبدالصمدبن علی گفت من بار ها خدمت امام ابی‌محمد (ع) میرسیدم وتشنه میشدم نزدآن‌حضرت و برای احترام‌او ازخواستن‌آب خودداری‌میکردم خود آن‌حضرت میفرمود: ایغلام باوآب بده وبسا که دردل میگرفتم مرخص شوم و در آن اندیشه میکردم وامام (ع) میفرمود: ایغلام مرکب اورا بیاور.

۲۳ـ ازعلی بن عبدالغفار که گفت عباسیها وصالح بن‌علی ودیگرانیکه روی ازآستانه امام بر تافته بودند نزد صالح‌بن وصیف رفتند وقتیکه ابامحمد (ع) (امام عسکری) را درزندان انداخته‌بود صالح دربرابر آنها گفت من چه کنم دو مرداز بدترین کسانیکه در اختیار داشتم باوگماشتم وهردو بی‌نهایت خداپرست و نمازگزار وروزه‌دار شده‌اند، من ازآنها بازجوئی کردم که در اوچه چیزی هست؟ هردو گفتند چه‌میگوئی درباره مردیکه روزرا روزه‌است و شب راهمه درعبادت است، نه‌سخنی میگوید ونه بچیزی توجه دارد و چون ما باو نگاه کنیم بدن ما به لرزه آید و چنان ترسی در دل ما افتد که خود را از دست میدهیم و چون واردین از صالح بن وصیف این گزارش را شنیدند نومید بر گشتند.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ در ارشاد چنین است که واردین بصالح‌بن وصیف درخواست کردند که به آن حضرت تنك بگیرد وبا اوارفاق نکند ومقصود ازعبارت وارد در این کتاب هم‌همین است. درارشاد بعد ازکلمه امرعظیم ـ گوید: سپس دستور دادآن دوگماشته را حاضر کردند و از آن ها

٢٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصَارَى أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعَثَ إِلَيَّ يَوْماً فِي وَقْتِ صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَقَالَ لِي: افْصِدْ هَذَا الْعِرْقَ قَالَ: وَ نَاوَلَنِي عِرْقاً لَمْ أَفْهَمْهُ مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِي تُفْصَدُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا رَأَيْتُ أَمْراً أَعْجَبَ مِنْ هَذَا يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ وَلَيْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ وَالثَّانِيَةُ عِرْقٌ لَا أَفْهَمُهُ، ثُمَّ قَالَ لِي: انْتَظِرْ وَكُنْ فِي الدَّارِ، فَلَمَّا أَمْسَى دَعَانِي وَقَالَ لِي: سَرِّحِ الدَّمَ فَسَرَّحْتُ ثُمَّ قَالَ لِي: أَمْسِكْ فَأَمْسَكْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: كُنْ فِي الدَّارِ، فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ أَرْسَلَ إِلَيَّ وَقَالَ لِي: سَرِّحِ الدَّمَ قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِي الْأَوَّلِ وَكَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ قَالَ: فَسَرَّحْتُ فَخَرَجَ دَمٌ أَبْيَضُ كَأَنَّهُ الْمِلْحُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: احْبِسْ قَالَ: فَحَبَسْتُ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: كُنْ فِي الدَّارِ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَمَرَ قَهْرَمَانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَأَخَذْتُهَا وَخَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِيشُوعَ النَّصْرَانِي فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ: فَقَالَ لِي: وَاللهِ مَا أَفْهَمُ مَا تَقُولُ وَلَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الطِّبِّ وَلَا قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ وَلَا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنَا أَعْلَمُ بِكُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ مِنْ فُلَانٍ الْفَارِسِيِّ فَاخْرُجْ إِلَيْهِ قَالَ: فَاكْتَرَيْتُ زَوْرَقاً إِلَى الْبَصْرَةِ وَأَتَيْتُ الْأَهْوَازَ ثُمَّ صِرْتُ إِلَى فَارِسَ إِلَى صَاحِبِي فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ قَالَ: فَقَالَ لِي: أَنْظِرْنِي أَيَّاماً فَأَنْظَرْتُهُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِياً قَالَ: فَقَالَ

پرسید وای بر شما درباره این مرد چه نظری دارید و آن ها درپاسخ همان گزارش را دادند.

٢٤ـ یکی ازپزشکان نصرانی قشون که رگ میزد گفت که یك روز ابو محمد (ع) (امام عسکری) هنگام نمازظهر مرا خواست و گفت این رگ را بزن و رگی بمن نمود که ازرگ‌های معمولی فصد نبود، باخود گفتم چیزی از این شگفت‌آورتر ندیده‌ام هنگام ظهر بمن دستور رگ‌زدن میدهد و اینوقت ازنظر پزشکی موقع رگ زدن نیست ودوم اینکه رگیرا بمن نشان‌میدهد که آن‌را نمیفهمم، سپس بمن فرمود: در خانه باش وانتظار بکش و چون شب‌شد، مرا خواست وفرمود. خون‌را بازکن بازکردم و سپس فرمود آن‌را ببند بستم و بازهم فرمود: در همین خانه باش ونیمه شب بـاز مرا خواست وفرمود، خون راباز کن بازمن بیش ازبار نخست درشگفت شدم و نخواستم از آن حضرت چیزی بپرسم‌خون‌را بازکردم‌واینبار خون سپیدی‌چون نمك بیرون آمد.

گوید: سپس بمن‌فرمود خون‌را بندکن بندکردم و باز فرمود در خانه باش وچون بامداد شد به‌ناظر خرج خود فرمود تاسه اشرفی بمن داد، من آنها را گرفتم و نزد بختیشوع نصرانی رفتم و داستان را برای او گفتم.

گوید: گفت: من آنچه تومیگوئی نمیفهمم وآن رادر هیچ کجای طب نمیدانم ودر هیچ کتابی نخوانده‌ام و دراین زمانه ازفلان مرد فارسی داناتری بکتب نصرانیت نمیشناسم، برو نزداو، گفت‌من یك قایقی کرایه کردم برای بصره وباهواز آمدم واز آنجا رفتم بشیراز نزد آن‌یارخودم واینموضوع را باو گزارش دادم گفت که او بمن گفت چند روزی بمن مهلت بده اورا چند روز مهلت دادم ونزد او

لِي : إِنَّ هٰذَا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنْ هٰذَا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً .

ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَشْكُوْ عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنِ دُلَفَ وَيَزِيْدَ بْنِ عَبْدِاللهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : أَمَّا عَبْدُالْعَزِيْزِ فَقَدْ كُفِيْتَهُ وَأَمَّا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَلَهُ مَقَاماً بَيْنَ يَدَيِ اللهِ ، فَمَاتَ عَبْدُالْعَزِيْزِ وَقُتِلَ يَزِيْدُ مُحَمَّدَ بْنَ حُجْرٍ .

٢٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ : سُلِّمَ أَبُوْ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى نِحْرِيرٍ فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَيُؤْذِيْهِ قَالَ : فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : وَيْلَكَ اتَّقِ اللهَ ، لَاتَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ؟ وَعَرَّفَتْهُ صَلَاحَهُ وَقَالَتْ : إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ ، فَقَالَ لَأُرَمِيَنَّهُ بَيْنَ السِّبَاعِ ، ثُمَّ فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ فَرُئِيَ عليه السلام قَائِماً يُصَلِّي وَهِيَ حَوْلَهُ .

٢٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلَى خَطِّهِ فَأَعْرِفَهُ إِذَا وَرَدَ ، فَقَالَ: نَعَمْ ، ثُمَّ قَالَ : يَاأَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ فَلَاتَشُكَّنَّ ، ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاةِ فَكَتَبَ وَجَعَلَ يَسْتَمِدُّ

آمدم و پاسخ خواستم، در پاسخ من گفت اینوضعیکه تو ازاینمرد گزارش میدهی کاریستکه حضرت مسیح درعمر خودیکبار کرده است.

٢٥ـ محمدبن حجر بابی‌محمد (ع) (امام عسکری) نوشت واز عبدالعزیزبن دلف ویزید بن عبدالله شکایت کرد، در پاسخ نوشت که اما عبد العزیز نسبت به تواز او دفاع میشود و اما یزید به راستی برای تو و او در برابر خدا مقامی خواهد بود پس عبد العزیز مرد و یزید محمد بن حجر را کشت.

٢٦ـ یکی ازاصحاب ما گفته است که ابومحمد (امام عسکری) را به نحریر (خادم پرستار باغوحش و سك چران خلیفه) واگذار کردند واو بآن حضرت تنك میگرفت واورا آزار میکرد و زن نحریر باو گفت وای برتو از خدا بپرهیز، نمیدانی در خانه توکیست؟ و صلاح و مقام آن حضرت را باو گوشزد کرد و گفت من میترسم برتو ازطرف او.

درپاسخ زنش گفت من اورا میان درنده‌ها میاندازم وسپس همین‌کاررا کرد ودید آن حضرت در میان آنها ایستاده نماز میخواند وآن درنده‌ها درگرد اوهستند.

٢٧ـ ازاحمدبن اسحاق که گفت من خدمت ابی‌محمد (ع)(امام عسکری) رسیده واز اوخواهش کردم که‌بنویسد تامن بخط اونگاه کنم و آن‌را بشناسم هرگاه بمابرسد، فرمود بسیار خوب. سپس فرمود: ای‌احمد براستی خطیکه بتوبرسد ازنظر قلم درشت وریز باهم اختلاف یابد، توتردید بخود راه مده، سپس دوات خواست ونوشت وقلم راکه دردوات میزد آن را میکشید تادر دوات (یابرای آنکه مرکبش کم‌بوده یابرای آنکه درکار نبوده ـ از مجلسی‌ره) او که مینوشت من با خود گفتم

إِلىٰ مَجْرَى الدَّوَاةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَهُوَ يَكْتُبُ : أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ . فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ أَقْبَلَ بِحَدِّ ثَنِي وَهُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمَنْدِيلِ الدَّوَاةِ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : هَاكَ يَا أَحْمَدُ ؛ فَنَاوَلَنِيهِ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي مُغْتَمٌّ لِشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ فَلَمْ يَقْضِ لِي ذٰلِكَ، فَقَالَ : وَمَا هُوَ يَا أَحْمَدُ ؟ فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَتِهِمْ وَنَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَنَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شَمَائِلِهِمْ وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ، فَقَالَ عليه السلام : كَذٰلِكَ هُوَ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمْكِنُنِي وَلَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا؛ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ : يَا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ : أَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ فَأَدْخَلْتُهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ وَأَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي ، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَىٰ عَلَى جَانِبِيَ الْأَيْسَرِ وَبِيَدِهِ الْيُسْرَىٰ عَلَى جَانِبِيَ الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، فَقَالَ أَحْمَدُ : فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مُنْذُ فَعَلَ ذٰلِكَ بِي عليه السلام وَ مَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصْلًا .

این قلمیکه باآن‌مینویسدازاو بخشش میخواهم و چون از نوشتن دست کشیدبمن رو کرد وبامن گفتگو میکرد و قلمرا بخشك کن دوات میمالید تایك ساعت‌وپس ازآن فرمود بیا احمد اینرابگیر.

گفتم قربانت گاهی چیزی درنهادم میآید که ازآن غمنده میشوم، من میخواستم ازپدرت‌چیزی بپرسم میسر نشد، فرمود ای‌احمد آن‌چیست؟ گفتم ای‌آقایم از پدرانت برای مارروایت شده است که خواب پیغمبران برپشت ،ست و خواب مؤمنان‌برسر دست‌راست آنهااست و خواب منافقان برسردست چپ‌است وخواب شیاطین بروی آنهااست؟ فرمود آن‌چنین است

گفتم: قربانت هرچه تلاش میکنم که برسر دست‌راستم بخوابم برایم ممکن نمیشود و خوابم نمیبرد، ساعتی خاموش‌شد و سپس فرمود: ای‌احمد نزدیك من بیا، نزدیك او رفتم، فرمود دست های خودرازیر جامه‌هایت کن، من دست‌هایمرا زیر جامه‌هایم کردم، آن‌حضرت دست خود را از زیـر جامه‌هایش برآورد و در زیر جامه‌های من فرو کرد ودست راستش را بپهلوی چپم کشید ودست‌چپش رابپهلوی راستم کشید تاسه بار، احمد گفت ازآنگاه که‌امام بامن اینکاررا کرد دیگر نمیتوانم بروی پهلوی‌چپم بخوابم وهیچ روی‌آن خوابم نمیبرد .

شرح ـ از مجلسی (ره) قوله علی اقفیتهم ـ برای توجه‌آنان به‌آسمان درانتظار وحی .

علی ایمانهم ـ برای رو داشتن بقبله وتکیه کردن باشرف ازدو پهلوو برای‌پیروی از سنت .

علی شمائلهم برای اینکه بگفته شرع اعتمادی ندارند وبگفته پزشکان‌تکیه زنند که‌خوابیدن برپهلوی‌چپ سودمندتراست زیرا آنها گویندبایدنخست کمی‌برپهلوی‌راست خوابیدتاغذا بقعرمعده‌رود و سپس خواب درازی برپهلوی چپ کرد تا کبد روی معده افتد ومانند لحاف آن‌را درزیر گیرد و باگرمی نیرومند خود گرمش کنند و چون هضم کامل شد بازبپهلوی راست خوابید تابهترشیره‌آن بکبد سرازیر شود.

(بابُ)
مَوْلِدِ الصّاحِبِ عَلَيْهِ السَّلامُ

وُلِدَ عليه السلام لِلنِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ .

١ـ الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ : خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ : هٰذا جَزاءُ مَنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ فِي أَوْلِيائِهِ ، زَعَمَ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ فَكَيْفَ رَأىٰ قُدْرَةَ اللهِ . وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمّاهُ « م ح م د » سَنَةَ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ .

٢ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ وَالْحَسَنُ ابْنا عَلِيِّ بْنِ إِبْراهِيمَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قالا : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ ـ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ ـ عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فارِسَ سَمّاهُ ، قالَ : أَتَيْتُ سُرَّ مَنْ رَأىٰ وَلَزِمْتُ بابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَدَعانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ ، فَلَمّا دَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ قالَ لِي : يا أَبا فُلانٍ كَيْفَ حالُكَ ؟ ثُمَّ قالَ لِي : اُقْعُدْ يا فُلانُ ، ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَماعَةٍ مِنْ رِجالٍ وَنِساءٍ مِنْ أَهْلِي ، ثُمَّ قالَ لِي : مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ ؟ قُلْتُ: رَغْبَةً فِي خِدْمَتِكَ ، قالَ : فَقالَ : فَالْزَمِ الدّارَ قالَ : فَكُنْتُ فِي الدّارِ مَعَ الْخَدَمِ ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي

(باب)
ولادت حضرت صاحب علیه‌السلام

حضرت صاحب (ع) درنیمه شعبان سال۲۵۵ متولدشده است.

۱ـ ازاحمدبن محمد که گفت چون زبیری کشته شد (گویا از خاندان زبیر بوده و داستان وی و کشته شدن او بدست ما نیامده است ـ ازمجلسی ره) این توقیع ازناحیه امام ابی‌محمد (ع)(امام عسکری) بیرون آمد که:

اینست سزای آنکسیکه بخدا افتراء بندد درباره دوستان‌او، او گمان میکرد مرا میکشد و من فرزندی ندارم، چگونه دیدتوانائی‌خدارا؟ وبرای اوفرزندی متولدشد که‌اورا مح‌مد نامید درسال۲۵۶ (هجری قمری).

۲ـ محمد وحسن پسران علی‌بن ابراهیم (محمدبن علی همدانی ازوکلای ناحیه مقدسه بوده‌ولی حسن برادرش در رجال نامی ندارد ازمجلسی ره) در سال ۲۷۹ گفتند که محمدبن‌علی‌بن‌عبدالرحمن عبدی‌ـ ازعبدقیس‌ـ ازضوء بن‌علی‌عجلی باز گفت ازقول مردی ازاهل فارس که نامش‌را برد، گفت‌من آمدم بسرمن‌رأی وملازم درخانه امام ابی‌محمد (ع) شدم وبی‌آنکه اجازه ورود خواهم‌مرا خواست و چون نزد او درآمدم وسلام دادم بمن گفت ای ابافلان، حالت چطوراست؟ وسپس بمن فرمود ایفلانی بنشین سپس ازحال جمعی مردان وزنان خاندان من از من پرسش کرد، سپس فرمود برای چه باینجا آمدی، درپاسخ گفتم برای‌شوق خدمت کاری شما.

گوید بمن‌فرمود، پس درخانه بمان، من بادیگر خدمت‌کاران در خانه آنحضرت بسر میبردم و

لَهُمُ الْحَوائِجَ مِنَ السُّوْقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرِّجَالِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَهُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ فَنَادَانِي مَكَانَكَ لَاتَبْرَحْ ، فَلَمْ أَجْسِرْ أَنْ أَخْرُجَ وَلَا أَدْخُلَ ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى ثُمَّ نَادَانِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ وَ نَادَى الْجَارِيَةَ فَرَجَعَتْ فَقَالَ لَهَا : اكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ حَسَنِ الْوَجْهِ وَ كَشَفَتْ عَنْ بَطْنِهِ فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ أَخْضَرُ لَيْسَ بِأَسْوَدَ ، فَقَالَ :هٰذَا صَاحِبُكُمْ ، ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّٰى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ ضَوْءُ بْنُ عَلِيٍّ : فَقُلْتُ لِلْفَارِسِيِّ : كَمْ كُنْتَ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ ؟ قَالَ : سَنَتَيْنِ قَالَ الْعَبْدِيُّ : فَقُلْتُ لِضَوْءٍ : كَمْ تُقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً ، قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِاللهِ وَنَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدٰى وَعِشْرِيْنَ سَنَةً .

٣ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقُمِّيِّيْنَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِيِّ ،عَنْ أَبِي سَعِيْدٍ غَانِمٍ الْهِنْدِيِّ قَالَ : كُنْتُ بِمَدِيْنَةِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوْفَةِ بِقِشْمِيْرَ الدَّاخِلَةِ وَ أَصْحَابٌ لِي يَقْعُدُوْنَ عَلٰى كَرَاسِيَّ عَنْ يَمِيْنِ الْمَلِكِ ، أَرْبَعُوْنَ رَجُلاً كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ : التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَالزَّبُوْرَ وَصُحُفَ إِبْرَاهِيمَ ، نَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ وَنُفَقِّهُهُمْ فِي دِيْنِهِمْ وَنُفْتِيْهِمْ فِي حَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ ،

سپس بمقامی رسیدم که برای آنها از بازار نیازمندیهایشان را خرید میکردم و بی‌اجازه بدان حضرت وارد میشدم هروقت مردانی درخانه بودند. یك‌روز وارد بیرونی آنحضرت شدم که آماده پذیرائی‌از مردان بود و آنحضرت درآنجا بود ودر اتاق یك‌حرکتی شنیدم، آنحضرت بمن فریاد کرد بجای‌خود باش قدم فرامگذار، من جرئت نکردم که برآیم و نه در آیم و کنیزکی برابر من از اتاق بیرون‌شد وچیزسرپوشیده ای بااو بود .

سپس فریاد کرد که بیا درون، من بدرون اتاق رفتم وآنکنیزك راآواز داد وبرگشت و باو فرمود ازآنچه باخودداری پرده بردار واو سرپوش رابالا زد ازروی پسربچه سپیده‌وزیبا رخی،وشکم او را بازکرد و بناگاه دیدم یکرشته موی سبز نه سیاه اززیرگلویش تا نافش کشیده و بمن فرمود این صاحب‌الامر شما است سپس بآن کنیزك‌فرمود اورا باخودبرباخود برد وپس‌ازآندیگر تاابومحمد وفات کرد او را ندیدم.

ضوءبن علی گوید: من بآن‌مرد فارسی گفتم تو وقتی اورا دیدی چندساله بنظرت‌آمد، گفت۲ ساله، عبدی گوید: من بضوء گفتم تواکنون اورا چندساله‌میدانی؟ گفت ١٤ساله وابوعلی وابوعبدالله گفتندماا کنون اورا٢١ساله میدانیم.

٣ ـ ازمحمد بن‌محمد عامری ازابی سعیدغانم هندی گوید: من درشهرمعروف هند کشمیرداخلی بودم‌واصحاب وشاگردانی داشتم که چهل‌تن کرسی‌نشینان دست‌راست پادشاه بودند، همه چهار کتاب مهم تورات؛ انجیل، زبور وصحف ابراهیمرا خوانده‌بودند، ماقاضیان مردم‌بودیم فقیه دینی آنان، در حلال وحرام برای مردم فتوی میدادیم وهمه مردم روبما داشتند ازپادشاه وپائین‌تر، در میان‌مارسول

يَفْزَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ، فَتَجَارَيْنَا ذِكْرَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقُلْنَا : هٰذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ قَدْ خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ وَيَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ وَطَلَبُ أَثَرِهِ وَاتَّفَقَ رَأْيُنَا وَتَوَافَقْنَا عَلَىٰ أَنْ أَخْرُجَ فَأَرْتَادَلَهُمْ ، فَخَرَجْتُ وَمَعِيَ مَالٌ جَلِيلٌ، فَسِرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْراً حَتَّىٰ قَرُبْتُ مِنْ كَابُلَ، فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ فَقَطَعُوا عَلَيَّ وَأَخَذُوا مَالِي وَجُرِحْتُ جِرَاحَاتٍ شَدِيدَةٍ وَ دُفِعْتُ إِلَىٰ مَدِينَةِ كَابُلَ ، فَانْفَذَنِي مَلِكُهَا لَمَّا وَقَفَ عَلَىٰ خَبَرِي إِلَىٰ مَدِينَةِ بَلْخٍ وَعَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي[الْأَ]سْوَدِ، فَبَلَغَهُ خَبَرِي وَأَنِّي خَرَجْتُ مُرْتَاداً مِنَ الْهِنْدِ وَتَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ وَنَاظَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَأَصْحَابَ الْكَلَامِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَأَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ وَجَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ فَنَاظَرُونِي فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِي أَطْلُبُ هٰذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ ، فَقَالَ لِي: مَنْ هُوَ وَمَا اسْمُهُ ؟ فَقُلْتُ مُحَمَّدٌ ، فَقَالُوا: هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِي تَطْلُبُ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ ، فَأَعْلَمُونِي ،فَقُلْتُ لَهُمْ : أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّداً نَبِيٌّ وَلٰكِنْ لَا أَعْلَمُهُ هٰذَا الَّذِي تَصِفُونَ أَمْ لَا فَأَعْلِمُونِي مَوْضِعَهُ لِأَقْصُدَهُ فَأُسَائِلَهُ عَنْ عَلَامَاتٍ عِنْدِي وَدَلَالَاتٍ، فَإِنْ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي طَلَبْتُ آمَنْتُ بِهِ ، فَقَالُوا : قَدْ مَضَىٰ ﷺ فَقُلْتُ : فَمَنْ وَصِيُّهُ وَخَلِيفَتُهُ فَقَالُوا: أَبُوبَكْرٍ ، قُلْتُ : فَسَمُّوهُ لِي فَإِنَّ هٰذِهِ كُنْيَتُهُ ؟ قَالُوا : عَبْدُ اللهِ بْنُ عُثْمَانَ وَ نَسَبُوهُ إِلَىٰ قُرَيْشٍ ، قُلْتُ : فَانْسِبُوا لِي مُحَمَّداً نَبِيَّكُمْ فَنَسَبُوهُ لِي ، فَقُلْتُ : لَيْسَ هٰذَا صَاحِبِيَ

خدا(ص)مورد گفتگوشد، گفتم این پیغمبریکه دراین کتب نامبرده شده وضعش برمانهانست وبایدازاو بررسی کنیم ودنبال او برویم همه‌یکرأی ومتفق شدند که من بیرون‌شوم وبرای آنهاجستجو کنم‌من باپول بسیاری بیرون آمدم و۱۲ ماه راه‌نوردیدم تابکابل رسیدم ومردمی ترك سرراه برمن گرفتندو پولهای مرا بردند وچندزخم سخت برداشتم وبشهر کابل افتادم وپادشاه آنجا چون برکارمن‌مطلعشد مرا بشهربلخ فرستاد و حاکم‌آن در آن زمان داودبن عباس بن ابی اسود بود گزارش من باورسید و دانست که من بجستجوی پیغمبر از هند آمدم و فارسی یاد گرفتم و با فقهاء و دانشمندان دینی مباحثه کردم.

داودبن عباس مرا درمجلس خود خواست وفقهاء راگرد آورد وبا من‌بحث کردند ومن بآنها اعلام کردم که‌ازشهر خود درآمدم ودنبال این‌پیغمبری میگردم که اورا در کتب یافتم؛ گفتنداو کیست ونامش چیست؟ گفتم: محمد نام‌او است؛ گفتند اوپیغمبر مااست که میجوئی، من از احکام او پرسیدم پس بمن اعلام کردند.

من گفتم بآنها که من میدانم محمد(ص) پیغمبر مااست ولی اینشخص رانمیدانم که اواست یا نه، محل‌اورابمن بنمائید تانزداوبروم‌وازنشانه‌هاوعلائمیکه برای‌اونزد منست‌بازپرسم، اگرهمان‌سرورمنست که اورا میجویم باوایمان می‌آورم، گفتند خودش ازدنیا رفته، گفتم وصی‌وخلیفه او کیست ؟ گفتند ابوبکر، گفتم نامش رابگوئید اینکه کنیه اواست؟ گفتند عبدالله‌بن عثمان ونسب اورا تاقریش بر شمردند، گفتم نسب محمدپیغمبر خودرا برشمارید، اورا هم برشمردند، گفتم این‌مقصود من‌نیست که

الَّذي طَلَبْتُ ، صاحِبِيَ الَّذي أَطْلُبُهُ خَليفَتُهُ ، أَخُوهُ فِي الدِّينِ وَابْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ وَزَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو وُلْدِهِ ، لَيْسَ لِهٰذَا النَّبِيِّ ذُرِّيَّةٌ عَلَى الْأَرْضِ غَيْرُ وُلْدِ هٰذَا الرَّجُلِ الَّذي هُوَ خَليفَتُهُ ، قالَ : فَوَثَبُوا بي وَقالُوا : أَيُّهَا الْأَميرُ إِنَّ هٰذا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ هٰذا حَلالُ الدَّمِ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : يا قَوْمُ أَنَا رَجُلٌ مَعي دينٌ مُتَمَسِّكٌ بِهِ لا أُفارِقُهُ حَتّى أَرىٰ ما هُوَ أَقْوىٰ مِنْهُ ، إِنّي وَجَدْتُ صِفَةَ هٰذَا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ الَّتي أَنْزَلَهَا اللهُ عَلىٰ أَنْبِيائِهِ وَإِنَّما خَرَجْتُ مِنْ بِلادِ الْهِنْدِ وَمِنَ الْعِزِّ الَّذي كُنْتُ فيهِ طَلَباً لَهُ ، فَلَمّا فَحَّصْتُ عَنْ أَمْرِ صاحِبِكُمُ الَّذي ذَكَرْتُمْ لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ الْمَوْصُوفُ فِي الْكُتُبِ فَكَفُّوا عَنّي وَبَعَثَ الْعامِلُ إِلىٰ رَجُلٍ يُقالُ لَهُ : الْحُسَيْنُ بْنُ اِشْكيبَ فَدَعاهُ ، فَقالَ لَهُ : ناظِرْ هٰذَا الرَّجُلَ الْهِنْدِيَّ ، فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ : أَصْلَحَكَ اللهُ عِنْدَكَ الْفُقَهاءُ وَ الْعُلَماءُ وَهُمْ أَعْلَمُ وَ أَبْصَرُ بِمُناظَرَتِهِ ، فَقالَ لَهُ : ناظِرْهُ كَما أَقُولُ لَكَ وَ اخْلُ بِهِ وَ الْطُفْ لَهُ ، فَقالَ لِي الْحُسَيْنُ بْنُ اِشْكيبَ بَعْدَما فاوَضْتُهُ : إِنَّ صاحِبَكَ الَّذي تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذي وَصَفَهُ هٰؤُلاءِ وَ لَيْسَ الْأَمْرُ فِي خَليفَتِهِ كَما قالُوا ، هٰذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَوَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ وَهُوَ زَوْجُ فاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ، قالَ غانِمٌ أَبُو سَعيدٍ : فَقُلْتُ : اَللهُ أَكْبَرُ هٰذَا الَّذي طَلَبْتُ ، فَانْصَرَفْتُ إِلىٰ داوُدَ بْنِ الْعَبّاسِ فَقُلْتُ لَهُ : أَيُّهَا الْأَميرُ! وَجَدْتُ ما طَلَبْتُ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ، قالَ : فَبَرَّ بي وَوَصَلَني ، وَقالَ لِلْحُسَيْنِ

میجویم ، آنکه من میجویم خلیفه او برادر دینی و پسر عم نژادی و شوهر دختر و پدر اولاد اواست ، این پیغمبر در روی زمین نژادی ندارد جز از فرزندان اینمردیکه جانشین اواست.

گوید همه‌بمن پریدند و گفتند ایهاالامیر اینمرد ازشرك بیرونشده وبکفر گرائیده،اینخونش حلال است، بآنها گفتم ای‌مردم، من مردی هستم وبکیشی چسبیده‌ام واز آن جدانشوم تا درست تر ازآن‌را بدانم، من‌وصف اینمرد رادر کتابهائیکه خدا بر پیغمبرانش فروفرستاده دیده‌ام وهمانااز بلاد هند بدرآمده‌ام واز مقامیکه داشتم دست برداشتم در جستجوی او وچون از وضع پیغمبر شمابازرسی کردم که شما یاد کردید . آن پیغمبری نبود که در کتب الهیه توصیف شده ، ازمن دست بدارید ، حاکم نزدمردی فرستاد بنام حسین‌بن اشکیب ، اورا خواست وگفت تو بااین مرد هندی مناظره کن ، حسین‌باو گفت اصلحك‌الله فقهاء ودانشمندان خدمت شماهستند وآنها داناتر و بیناترند بمناظره .

درپاسخش گفت چنانچه میگویم تو بااو مناظره کن وبااو تنهاباش و باو مهرورزی کن ،حسین ابن اشکیب پس‌از گفتگوی بااو گفت براستی همان راکه میجوئی همین پیغمبریست که اینهابرایت وصف کرده‌اندولی‌حقیقت‌درباره جانشین اوچنین نیست که اینان گفته‌اند، این پیمبر محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب است ووصی او هم علی‌بن ابیطالب بن عبدالمطلب است وهم اوشوهر فاطمه دخترمحمد (ص)است وپدر حسن وحسین دوسبط محمد (ص).

غانم‌ابوسعید گوید گفتم الله اکبرهمین‌است که میجستم‌ونزدداودبن عباس‌برگشتم‌وگفتم‌ایهاالامیر آنچه را میجستم یافتم و من گواهمکه لااله‌الاالله و گواهمکه محمد (ص) رسولخدا است گوید او

تَفَقَّدْهُ ، قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتّٰى آنَسْتُ بِهِ وَفَقَّهَنِي فِيمَا احْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْفَرَائِضِ ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّا نَقْرَأُ فِي كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَأَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى وَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ ، لَا يَزَالُ أَمْرُ اللهِ جَارِياً فِي أَعْقَابِهِمْ حَتّٰى تَنْقَضِيَ الدُّنْيَا ، فَمَنْ وَصِيُّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ ؟ قَالَ : الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مُحَمَّدٍ ﷺ ، ثُمَّ سَاقَ الْأَمْرُ فِي الْوَصِيَّةِ حَتّٰى انْتَهَى إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام ثُمَّ أَعْلَمَنِي صَاحِبُ فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا طَلَبُ النَّاحِيَةِ فَوَافَى قُمْ وَقَعَدَ مَعَ أَصْحَابِنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ وَخَرَجَ مَعَهُمْ حَتّٰى وَافَى بَغْدَادَ وَمَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السِّنْدِ كَانَ صَحِبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ ، قَالَ فَحَدَّثَنِي غَانِمٌ قَالَ : وَأَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِي بَعْضَ أَخْلَاقِهِ فَهَجَرْتُهُ، وَخَرَجْتُ حَتّٰى سِرْتُ إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ أَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاةِ وَأُصَلِّي وَ إِنِّي لَوَاقِفٌ مُتَفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لِطَلَبِهِ إِذْ أَنَا بِآتٍ قَدْ أَتَانِي فَقَالَ : أَنْتَ فُلَانٌ ؟ ـ اسْمُهُ بِالْهِنْدِ ـ فَقُلْتُ : نَعَمْ فَقَالَ : أَجِبْ مَوْلَاكَ فَمَضَيْتُ مَعَهُ فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِيَ الطُّرُقَ حَتّٰى أَتَى دَاراً وَبُسْتَاناً فَإِذَا أَنَا بِهِ عليه السلام جَالِسٌ ، فَقَالَ : مَرْحَباً يَا فُلَانُ ـ بِكَلَامِ الْهِنْدِ ـ كَيْفَ حَالُكَ ؟ وَكَيْفَ خَلَّفْتَ فُلَاناً وَفُلَاناً ؟ حَتّٰى عَدَّ الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ فَسَأَلَنِي عَنْهُمْ وَاحِداً وَاحِداً ، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارَيْنَا كُلُّ ذٰلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ ، ثُمَّ قَالَ : أَرَدْتَ أَنْ تَحُجَّ مَعَ أَهْلِ قُمْ ؟ قُلْتُ :

هم‌بمن نیکی کرد و صله داد وبحسین گفت ازاو دلجوئی کن.

گوید من نزد اومیرفتم تاباوانس گرفتم واو هرچه‌را بدان نیازمند بودم ازنمازوروزه‌وواجبات بمن فهمانید، گوید باو گفتم ما در کتب خود میخوانیم که محمدپایان‌پیغمبرانست و پس از او پیغمبری نیست وکار دین پس‌از وی باوصی اواست وبا وارث و جانشین پس از او وسپس بپسر پس بوصی‌و پیوسته امرخدا در نسل آنهاجاریست تادنیا بسرآید، وصی وصی محمد کیست؟ گفت حسین پس از او حسین دو پسر محمد (ص) و سپس اوصیاء را شمرد تا رسید بصاحب الزمان (ع) و سپس بدانچه رخ داده بود درباره امام قائم بمن اطلاع داد و برای من مقصدی نبود جز جستجوی از ناحیه امام قائم(ع)، ابوسعید بقم آمد وبااصحاب ما برجای نشست تاسال ٢٦٤ وبا آنهارفت تارسید ببغداد و یك رفیقی‌هم ازاهل‌سند که همکیش‌اوبود باوی همراه‌بود.

راوی گوید غانم‌برایم‌باز گفت که برخی اخلاق‌رفیق خود رازشت دانستم واوراترك گفتم‌وبیرون شدم تارسیدم به‌عباسیه (دهی بوده درنهر شاهی) و برای نماز آماده میشدم و ایستاده بودم و در مقصدیکه دنبالش آمدم اندیشه میکردم بناگاه یك ناشناسی آمد وبمن گفت توفلانی هستی؟نام هندی اورا برد، گفتم آری، او گفت مولای‌خودرا پاسخگو. بااو رفتم و پیوسته ازراهی براهی مرا برد تا بخانه وبستانی درآمد و بناگاه دیدم‌آنحضرت نشسته وبمن‌فرمود بزبان هندی که خوش‌آمدی‌ایفلان ! فلان وفلان را درچه حالی گذاشتی‌تا چهل کس همکاران مرا نامبرد وازهر کدام‌آنها احوال پرسید . وسپس آنچه‌را ما درباره‌آنگفتگو کرده بودیم بمن گزارش داد و اینهمه را بزبان‌هندی‌سخن

نَعَمْ يَاسَيِّدِي ، فَقَالَ : لَاتَحِجَّ مَعَهُمْ وَانْصَرِفْ سَنَتَكَ هٰذِهِ وَحُجَّ فِي قَابِلٍ ، ثُمَّ أَلْقَى إِلَيَّ صُرَّةً كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ،فَقَالَ لِي : اِجْعَلْهَا نَفَقَتَكَ وَلَا تَدْخُلْ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى فُلَانٍ سَمَّاهُ ، وَلَا تَطَّلِعْهُ عَلَى شَيْءٍ . وَانْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ ، ثُمَّ وَافَانَا بَعْضُ الْفُتُوحِ فَأَعْلَمُوْنَا أَنَّ أَصْحَابَنَا انْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ وَ مَضَى نَحْوَ خُرَاسَانَ فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ حَجَّ وَ أَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّةٍ مِنْ طُرَفِ خُرَاسَانَ فَأَقَامَ بِهَا مُدَّةً ، ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللهُ .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ : إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَ أَبَا صِدَامٍ وَ جَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فِيمَا فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ وَأَرَادُوا الْفَحْصَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي الصِّدَامِ فَقَالَ : إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ فَقَالَ لَهُ : أَبُو صِدَامٍ أَخِّرْ هٰذِهِ السَّنَةَ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ [ابْنُ النَّضْرِ] : إِنِّي أَفْزَعُ فِي الْمَنَامِ وَلَابُدَّ مِنَ الْخُرُوْجِ وَأَوْصَى إِلَى أَحْمَدَبْنِ يَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ وَ أَوْصَى لِلنَّاحِيَةِ بِمَالٍ وَأَمَرَهُ أَنْ لَايُخْرِجَ شَيْئاً إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلَى يَدِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ قَالَ : فَقَالَ الْحَسَنُ: لَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ اِكْتَرَيْتُ دَاراً فَنَزَلْتُهَا فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِثِيَابٍ وَ دَنَانِيرَ وَ خَلَّفَهَا عِنْدِي فَقُلْتُ لَهُ مَاهٰذَا ؟ قَالَ هُوَ مَا تَرَى ، ثُمَّ جَاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِهَا وَآخَرُ حَتَّى كَبَسُوا الدَّارَ ، ثُمَّ جَاءَنِي

گفت، سپس گفت خواستی باقیمها بحج بروی ؟ گفتم آری ای آقای من، فرمود باآنها بحج مرو امساله را برگردو سال آینده بحج برو، سپس کیسه پولیکه‌جلوش بود برای‌من انداخت و فرمود اینرا هزینه خودساز ودر بغداد نزدفلانی ، نام اورا برد، مرو واورا ازچیزی مطلع‌مکن، وباماببلدبرگشت (اینجمله از کلام عامریست ازمجلسی‌ره).

سپس پاره گشایش‌ها (یعنی از معنویات مانندملاقات امام وغیره از مجلسی ره) برای‌ما رخداد (برخی‌پیکهای حجاج بمابرخوردند_(بعض‌الفیوج)تصحیح مجلسی‌ره) وبماخبردادند که یاران ماازعقبه برگشتند وبحج نتوانستند بروند وابوسعید بخراسان‌رفت‌ودر سال آینده بحج‌رفت وازطرف خراسان برای ماهدیه‌ای فرستاد ومدتی در خراسان اقامت کرد وسپس وفات کرد، رحمه‌الله .

٤ ـ از سعدبن عبدالله که گفت پس از وفات ابومحمد (ع) (امام عسکری) حسن بن‌نضر وابا صدام و جمعی‌در باره و جوهی که در دست وکلاء بود گفتگو کردند و درمقام بر رسی بر آمدند و حسن‌بن نضر نزد ابا صدام آمد و گفت ، من می‌خواهم بروم به حج ابو صدام باو گفت‌امسال را پس انداز. حسن درپاسخ او گفت من خواب‌پریشان میبینم و ناچارم از رفتن و باحمدبن یعلی‌بن‌حمادوصیت کرد وپولی هم برای ناحیه مقدسه‌وصیت کرد وسفارش کرد که آنوجه راندهد مگربدست خود در دست امام بگذارد وقتی ظاهرشد.

راوی گوید که حسن گفت چون من‌ببغدادرسیدم خانه‌ای اجاره کردم ودرآن فرودآمدم‌ویکی‌از وکلاآمدوجامه‌هائی‌واشرفیهائی‌نزدمن گذاشت،من گفتم‌اینهاچیست؟ گفت همین‌است که میبینی ودیگری هم‌مانند آنها راآورد ودیگری هم‌آوردتاخانه را پر کردند،سپس احمدبن‌اسحاق آمد و هرچه‌باخود

أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ فَتَعَجَّبْتُ وَبَقِيتُ مُتَفَكِّراً فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةُ الرَّجُلِ عليه السلام إِذَا مَضَى مِنَ النَّهَارِ كَذَا وَكَذَا فَاحْمِلْ مَا مَعَكَ ، فَرَحَلْتُ وَحَمَلْتُ مَا مَعِيَ وَفِي الطَّرِيقِ صُعْلُوكٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلاً فَاجْتَزْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَنِيَ اللهُ مِنْهُ فَوَافَيْتُ الْعَسْكَرَ وَ نَزَلْتُ ، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ أَنِ احْمِلْ مَا مَعَكَ فَعَبَّيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَّالِينَ ، فَلَمَّا بَلَغْتُ الدِّهْلِيزَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدُ قَائِمٌ فَقَالَ: أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : ادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ وَ دَخَلْتُ بَيْتاً وَفَرَغْتُ صِنَانَ الْحَمَّالِينَ وَإِذَا فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْزٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِينَ رَغِيفَيْنِ وَ أُخْرِجُوا وَ إِذَا بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ فَنُودِيتُ مِنْهُ : يَا حَسَنَ بْنَ النَّضْرِ ! احْمَدِ اللهَ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ وَلَا تَشْكُكَنَّ ، فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَيْنِ وَ قَالَ : خُذْهَا فَسَتَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فَأَخَذْتُهُمَا وَ خَرَجْتُ ، قَالَ سَعْدٌ : فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ وَمَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ كُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ .

۵ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ : شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٌ جَلِيلٌ ، فَحَمَلَهُ وَرَكِبَ السَّفِينَةَ وَ خَرَجْتُ مَعَهُ مُشَيِّعاً ، فَوَعَكَ وَعْكاً شَدِيداً ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ! رُدَّنِي ، فَهُوَ الْمَوْتُ وَقَالَ لِي : اتَّقِ اللهَ فِي

داشت آورد، من درشگفت شدم ودر اندیشه افتادم ونامه آنمرد (یعنی صاحب‌الزمان از راه تقیه این تعبیررا کرده‌است ـ ازمجلسی‌ره) بمن رسید که:

چون چنین وچنان از روز گذشت هرچه باخود داری‌بیاور، من هرچه همراه بود بار زدم‌و کوچ کردم ودر راه دزدهای راهبر عرب بودند وشصت تن بودند، من ازآنها گذشتم و خدا مرا سالم داشت ازآنها و بسامره رسیدم و منزلی گرفتم و نامه‌ای بمن رسید که هرچه باخود داری بیاور، من آنها را در سبدهای سربسته حمالها جا دادم وچون بآستانه خانه آنحضرت رسیدم دیدم یك سیاهی درآنجا ایستاده گفت تو حسن پسر نضری؟ گفتم، آری گفت در آی من بخانه درآمدم و باتاقی رفتم‌و سبدهای حمالهاراخالی کردم ودیدم‌درگوشه خانه نان بسیاریست‌و بهرحمالی‌دو گرده داد وآنهارفتند و بناگاه دیدم در اتاقی پرده‌ای آویخته و فریادی بمن رسید که ای حسن‌بن‌نضر، خدا را حمد کن‌بر این منتی که برتو نهاده و تردید بخود راه مده، شیطان دوست دارد که تو درشك افتی ودو جامه برای من بیرون داد و فرمود آنها را بگیر که بزودی نیازمند آنها میشوی ، من آن‌ها را گرفتم و بیرون آمدم، سعد، گوید حسن بن نضر بر گشت و در ماه رمضان مرد و در آندوجامه کفن شد.

۵ـ محمدبن ابراهیم بن مهزیار گفت پس از درگذشت ابی‌محمد (ع) (امام عسکری) من‌اندر شك شدم، وجوه بسیاری نزد پدرم فراهمشده بود آنها را بارکرد و سوار کشتی‌شد ومنهم ببدرقه اورفتم وتب ودرد سختی گرفت وبمن گفت ای پسرجانم مرا برگردان اینمرك است که گریبان مرا

هٰذَا الْمَالِ وَأَوْصٰى إِلَيَّ فَمَاتَ : فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِيَ بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ ، أَحْمِلُ هٰذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ أَكْتَرِي دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَلَا أُخْبِرُ أَحَداً بِشَيْءٍ وَإِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوُضُوحِهِ [فِي] أَيَّامِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنْفَذْتُهُ وَإِلَّا قَصَفْتُ بِهِ ، فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ وَاكْتَرَيْتُ دَاراً عَلَى الشَّطِّ وَ بَقِيتُ أَيَّاماً ، فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ فِيهَا: يَا مُحَمَّدُ! مَعَكَ كَذَا وَكَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَ كَذَا ، حَتّٰى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِيَ مِمَّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْماً فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَبَقِيتُ أَيَّاماً لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ وَاغْتَمَمْتُ ، فَخَرَجَ إِلَيَّ قَدْ أَقَمْنَاكَ مَكَانَ أَبِيكَ فَاحْمِدِ اللّٰهَ .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ النَّسَائِي قَالَ : أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزُبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ فِيهَا سِوَارُ ذَهَبٍ ، فَقُبِلَتْ وَرُدَّ عَلَيَّ السِّوَارُ ، فَأُمِرْتُ بِكَسْرِهِ ، فَكَسَرْتُهُ فَإِذَا فِي وَسَطِهِ مَثَاقِيلُ حَدِيدٍ وَنُحَاسٍ أَوْ صُفْرٍ فَأَخْرَجْتُهُ وَأَنْفَذْتُ الذَّهَبَ فَقُبِلَ .

٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْفَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَائِنِيِّ مَوْلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ وَكَانَتِ الْوَظَائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام رَجَعَ قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ فَوَرَدَتِ الْوَظَائِفُ

گرفته وبمن گفت درباره اینمال ازخدا بپرهیز وبمن وصیت کرد ومرد، من باخود گفتم پدرم بچیز بی‌اساس ونادرست مراوصیت نمیکرد. من اینوجه رابعراق میبرم وخانه لب‌شط کرایه میکنم‌وبکسی هم خبری ازآن نمیدهم و اگر برای من‌چیزی روشن شد مانند روزگارامام ابی‌محمد (ع) اینمال را میپردازم واگرنه باآن عیش ونوش میکنم ، بعراق آمدم وخانه‌ای کنار شط گرفتم وچند روزی‌ماندم بناگاه یك‌نامه‌ای باپیکی بمن‌رسید که درآن نوشته بود:

ای‌محمد باتو اینـاندازه وجه‌است ودر میان چنین وچنانست وهمه آنچه بامن بود که خودم هم درست نمیدانستم‌شرح‌داده بود وآن مال‌را بآن فرستاده پرداختم وچند روزی‌ماندم‌وسری بمن‌بلندنشد غم‌را گرفت تابرای من نامه‌ای آمد که:

ماتو را بمقام پدرت گماشتیم. خدا را سپاسگزار.

٦ـ از ابی‌عبدالله نسائی گفت چیزهائی از طرف مرزبانی حارثی رسانیدم که در میان آن ها یك دست بند طلا بود همه پذیرفته شد و آن دست بند طلا بر گشت بمن ، وبمن دستور دادند آنرا بشکنم‌شکستم درمیانش چند مثقال‌آهن ومس یاقلع بود وآنهارا درآوردم و طلارا فرستادم و پذیرفته شد.

٧ـ ازفضل خزاز مدایني آزادکرده خدیجه دختر محمد ابی‌جعفر (ع) (امام جواد) گفت که مردمی ازاهل مدینه ازاولاد ابی‌طالب عقیده بمذهب حق‌داشتند و حقوق معینی دروقت معین برای‌آن ها میرسید و چون ابو محمد (ع) (امام عسکری) در گذشت جمعی از آنها از عقیده بفرزند او امام قائم (ع) بر گشتند و آن حقوق و مقرری برای همانهائی رسید که بر عقیده امامت

عَلَى مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ وَ قُطِعَ عَنِ الْباقِينَ ، فَلا يُذْكَرُونَ فِي الذّاكِرِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قالَ : أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوادِ مالاً فَرَدَّ عَلَيْهِ وَ قِيلَ لَهُ : أَخْرِجْ حَقَّ وُلْدِ عَمِّكَ مِنْهُ وَهُوَ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَكانَ الرَّجُلُ فِي يَدِهِ ضَيْعَةٌ لِوُلْدِ عَمِّهِ ، فِيها شِرْكَةٌ قَدْ حَبَسَها عَلَيْهِمْ ، فَنَظَرَ فَإِذا الَّذِي لِوُلْدِ عَمِّهِ مِنْ ذٰلِكَ الْمالِ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ فَأَخْرَجَها وَ أَنْفَذَ الْباقِيَ فَقُبِلَ .

٩ ـ اَلْقاسِمُ بْنُ الْعَلاءِ قالَ : وُلِدَ لِي عِدَّةُ بَنِينَ فَكُنْتُ أَكْتُبُ وَ أَسْأَلُ الدُّعاءَ فَلا يُكْتَبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ ، فَماتُوا كُلُّهُمْ ، فَلَمّا وُلِدَ لِي الْحَسَنُ اِبْنِي كَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعاءَ فَأُجِبْتُ يَبْقىٰ وَالْحَمْدُ لِلّهِ .

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّهِ بْنِ صالِحٍ قالَ : [كُنْتُ] خَرَجْتُ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ بِبَغْدادَ فَاسْتَأْذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي ، فَأَقَمْتُ اثْنَيْنِ وَعِشْرِيْنَ يَوْماً وَقَدْ خَرَجَتِ الْقافِلَةُ إِلَى النَّهْرَوانِ ، فَأُذِنَ فِي الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الْأَرْبِعاءِ وَقِيلَ لِي : اُخْرُجْ فِيهِ ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا آيِسٌ مِنَ الْقافِلَةِ أَنْ أَلْحَقَها ، فَوافَيْتُ النَّهْرَوانَ وَالْقافِلَةُ مُقِيمَةٌ ، فَما كانَ إِلّا أَنْ أَعْلَفْتُ جِمالِي شَيْئاً حَتّىٰ رَحَلَتِ الْقافِلَةُ ، فَرَحَلْتُ وَقَدَّمْتُ عالِي بِالسَّلامَةِ فَلَمْ أَلْقَ سُوءاً وَالْحَمْدُ لِلّهِ .

فرزند او بـر جا مانده بودند و از دیگران قطـع شد و نامی در نامبردگان ندارنـد و الحمدلله رب العالمین.

۸ـ علی‌بن محمد. گوید مردی از اهل سواد مالی بناحیه داد و براو برگشت و باو گفته شد حق عموزادگان خودرا که چهارصد درهمست ازآن بدرکن، مزرعه از عموزادگان آن مرد دردست او بوده و در آن شرکتی داشته وحق آنها را نگهداشته و ما حساب کردیم و معلومشد آنچه از اینمـال از آن عموزاده هایش بود همان چهار صد درهمست و آن را جدا کرد و باقی را فرستاد و قبول شد،

۹ـ قاسم‌بن علاء گوید برای من چندتا پسر متولد شد، من مینوشتم و برای آنهاخواهش‌دعا میکردم ودرباره آنها چیزی بمن‌نوشته نمیشد همهٔ آنها مردندوچون پسرم‌حسن متولدشد نامه‌نوشتم و خواهش دعـا کردم بمن جواب‌داده شد که: میماند والحمدلله.

۱۰ـ ازابی عبدالله‌بن صالح گفت (بودم) که سالی ازسالها ببغدادرفتم واجازه خروج خواستم بمن اجازه‌داده نشد و۲۲ روز ماندم تاکاروان بنهروان رفت و برای روز چهارشنبه بمن‌اجازه خروج داده‌شد و گفته شد درآنروز بیرون برو، من بیرون‌شدم ولی از رسیدن بکاروان نومید بودم و چون بنهروان رسیدم دیدم کاروان در آنجـا مانـده است و بیش از این نشد کـه من شترانمرا قدری علوفه دادم که کاروان کوچیدومنهم کوچیدم‌وبرای من دعای‌سلامت کرده بودو بدی‌ندیدم والحمدلله.

١١ ـ عَلِيٌّ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ صَبَّاحٍ الْبَجَلِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الشَّاشِيِّ قَالَ : خَرَجَ بِي نَاصُورٌ عَلَى مَقْعَدَتِي فَأُرِيتُهُ الْأَطِبَّاءَ وَ أَنْفَقْتُ عَلَيْهِ مَالاً فَقَالُوا : لَانَعْرِفُ لَهُ دَوَاءً ، فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ فَوَقَّعَ عليه السلام إِلَيَّ : أَلْبَسَكَ اللهُ الْعَافِيَةَ وَ جَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، قَالَ : فَمَا أَتَتْ عَلَيَّ جُمُعَةٌ حَتَّى عُوفِيتُ وَصَارَ مِثْلَ رَاحَتِي ، فَدَعَوْتُ طَبِيباً مِنْ أَصْحَابِنَا وَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ ، فَقَالَ: مَا عَرَفْنَا لِهٰذَا دَوَاءً .

١٢ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْيَمَانِيِّ ، قَالَ كُنْتُ بِبَغْدَادَ فَتَهَيَّأَتْ قَافِلَةٌ لِلْيَمَانِيِّينَ فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا ، فَكَتَبْتُ أَلْتَمِسُ الْأَذْنَ فِي ذٰلِكَ ، فَخَرَجَ : لَاتَخْرُجْ مَعَهُمْ فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خَيْرَةٌ وَ أَقِمْ بِالْكُوفَةِ ،قَالَ :وَأَقَمْتُ وَخَرَجَتِ الْقَافِلَةُ فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةُ فَاجْتَاحَهُمْ وَ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْمَاءِ ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَاكِبِ الَّتِي خَرَجَتْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ فَمَا سَلِمَ مِنْهَا مَرْكَبٌ ، خَرَجَ عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ يُقَالُ لَهُمُ الْبَوَارِجُ فَقَطَعُوا عَلَيْهَا ، وَرُزْتُ الْعَسْكَرَ فَأَتَيْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ وَلَمْ اُكَلِّمْ أَحَداً وَلَمْ أَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ وَ أَنَا اُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاغِي مِنَ الزِّيَارَةِ إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِي فَقَالَ لِي : قُمْ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِذَنْ إِلَى أَيْنَ ؟ فَقَالَ لِي : إِلَى الْمَنْزِلِ ، قُلْتُ :وَمَنْ أَنَا لَعَلَّكَ اُرْسِلْتَ إِلَى غَيْرِي، فَقَالَ : لَا،اُرْسِلْتُ

١١ـ محمدبن یوسف‌شاشی گوید: در مقعدمن زخمی پیداشد و آنرا بپزشکان نشاندادم‌وپولی خرج کردم وگفتند ما داروئی برای درمان آن نمیشناسیم و نامه‌ای نوشتم وخواهش دعا کردم‌وبمن پاسخ‌آمد که خدا جامه سلامتی در برت کندو تورا باما دردنیا وآخرت همراه‌سازد، گویدجمعه‌برمن نگذشت که خوب‌شدم ومانند کف دستم‌شد ویك پزشکی ازهم‌مذهبان خودرا خواستم وباو نشاندادم‌و گفت ما برای اینددرد دوائی نمیشناسیم.

١٢ـ علی‌بن حسین‌یمانی گوید من دربغداد بودم‌و یك کاروانی از یمنیها آماده بیرون رفتن شدند ومن خواستم باآنها بروم ونوشتم ودرخواست‌اذن کردم برای رفتن وجواب رسید با آنها مرو که دررومن باآنها برای‌تو خوبی نیست در کوفه بمان.

گوید ماندم وکاروان رفت ونیره حنظله برآنها تاختند و آنها رابر انداختند ونوشتم‌واجازه خواستم سو ارکشتی شوم، بمن اجازه ندادند و از حال کشتیهائی پرسیدم که در آن‌سال بدریارفته بودند معلومشد هیچکدام سالم نماندند ویکدسته از مردم هند که بآنهابوارح میگفتند برآنهاتاخته بودند وهمه رابرده وچپو کرده بودند.

گوید: من بزیارت وی بسامره رفتم وهنگام غروب بدرخانه آمدم وبا کسی‌سخن نگفتم وخود رابکسی معرفی نکردم، پس‌از انجام‌زیارت درمسجد نماز میخواندم که خادمی آمد وگفت بمن‌برخیز گفتم اکنون برای کجا؟ بمن گفت برویم‌منزل، گفتم من کیستم؟ شاید توبدنبال دیگری فرستاده‌شدی

إِلَّا إِلَيْكَ أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ،فَمَرَّ بِي حَتَّى أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ ثُمَّ سَارَّهُ، فَلَمْ أَدْرِ مَاقَالَ لَهُ؛ حَتَّى أَتَانِي جَمِيعُ مَاأَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلٍ فَأَذِنَ لِي فَزُرْتُ لَيْلاً

۱۳ ـ الحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ يَزِيْدَ الْيَمَانِيُّ قَالَ : كَتَبَ أَبِي بِخَطِّهِ كِتَاباً فَوَرَدَ جَوَابُهُ ثُمَّ كَتَبْتُ بِخَطِّي فَوَرَدَ جَوَابُهُ، ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ فُقَهَاءِ أَصْحَابِنَا ، فَلَمْ يَرِدْ جَوَابُهُ فَنَظَرْنَا فَكَانَتِ الْعِلَّةُ أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قَرْمَطِيّاً ، قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ : فَزُرْتُ الْعِرَاقَ وَوَرَدْتُ طُوسَ وَعَزَمْتُ أَنْ لَاأَخْرُجَ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِي وَنَجَاحٍ مِنْ حَوَائِجِي ،وَلَوِاحْتَجْتُ أَنْ أُقِيمَ بِهَا حَتَّى أَتَصَدَّقَ قَالَ : وَفِي خِلَالِ ذٰلِكَ يَضِيقُ صَدْرِي بِالْمُقَامِ وَأَخَافُ أَنْ يَفُوتَنِي الْحَجُّ قَالَ: فَجِئْتُ يَوْماً إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقَاضَاهُ فَقَالَ لِي : صِرْ إِلَى مَسْجِدِ كَذَا وَكَذَا وَإِنَّهُ يَلْقَاكَ رَجُلٌ ،قَالَ : فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ ضَحِكَ وَقَالَ : لَا تَغْتَمَّ فَإِنَّكَ سَتَحِجُّ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ وَ

گفت: نه، من فرستاده نشدم جز بدنبال تو؛ تو علی‌بن الحسین فرستاده جعفر بن ابراهیم‌هستی مرا برد تاوارد منزل حسین‌بن احمد کرد وسپس بااو رازی گفت که من‌ندانستم چه گفت تاآنکه هرچه‌نیاز داشتم برای‌من‌آوردند وسه روزنزد اوماندم وازاواجازه گرفتم که ازدرون زیارت کنم وبمن اجازه داد و شبانه زیارت کردم.

۱۳ـ حسن‌بن‌فضل‌بن‌یزیدیمانی گفت پدرم‌بخط خودنامه‌ای‌نوشت وجوابش‌رسید وسپس من‌بخط خودنامه‌ای نوشتم‌و جوابش رسید، سپس یکی‌از فقهای هم‌مذهب ما با خط خودنامه‌ای‌نوشت‌وجوابش نرسید ، و ما تامل کردیم و علت بی جواب ماندن نامه‌اش این بود کـه آن مرد بمذهب قرمطیها پیوسته بود.

شرحـ‌ازمجلسی (ره)ـ قرامطه‌یکدسته‌ای‌بودند که‌محمدبن اسماعیل‌بن جعفرالصادق (ع)راامام میدانستند درظاهر، ولی درباطن ملحد بودند ومنکر شریعت، زیرا بیشترمحرمات راتجویز میکردند ونماز را همان باطاعت امام تفسیر میکردند و زکوة رابهمان پرداخت خمس‌مال بامام و روزه را بنگهداری اسرار وزناء راعبارت‌ازفاش کردن‌آن میدانستندوآنها را بنام قرمطی‌خواندند برای‌آنکه یکی‌از رؤسای آنها درآغاز کارخط مقرمط مینوشت وبدان منصوب شدند .

دنبال حدیث‌ـ۱۳

حسن بن فضل گوید : من ازعراق دیدن کردم وبطوس رفتم و تصمیم گرفتم بیرون نروم مگر اینکه وضع من‌کاملاروشن شود وحوائج من برآورده گردد گرچه درآنجا بمانم‌تابگدائی بیفتم، گوید در اینمیان‌ازماندن درآنجا دل‌تنگ شدم وترسیدم که حج‌من فوت‌شود.

گوید: روزی آمدم نزد محمدبن احمد واز او درخواستی کردم واو گفت برو بمسجد کذائی ودر آنجا مردی باتو ملاقات‌میکند. گوید: من بدان‌مسجد رفتم ومردی نزد من واردشد وچون بمن رسید خندید و گفت غم‌مخور که امسال بحج میروی و تندرست نزد خاندانت و فرزندانت بر میگردی

تَنْصَرِفُ إِلَى أَهْلِكَ وَوُلْدِكَ سَالِماً ،قَالَ: فَاطْمَأْنَنْتُ وَسَكَنَ قَلْبِي وَأَقُولُ ذَا مِصْدَاقُ ذَلِكَ وَالْحَمْدُلِلّٰهِ، قَالَ : ثُمَّ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ فَخَرَجَتْ إِلَيَّ صُرَّةٌ فِيهَا دَنَانِيرُ وَثَوْبٌ فَاغْتَمَمْتُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي : جَزَائِي عِنْدَالْقَوْمِ هٰذَاوَاسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ فَرَدَدْتُهَا وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً وَلَمْ يُشِرِ الَّذِي قَبَضَهَامِنِّي عَلَيَّ بِشَيْءٍ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً وَقُلْتُ فِي نَفْسِي : كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلَى

گوید من آسوده شدم ودلم آرام شد ومیگفتم اینمصداق آنست والحمدلله .

شرح- از مجلسی (ره) **قوله وزرت** ظاهر اینست که مقصود بیان این باشد که پیش از آن برای زیارت امام رضا (ع) بطوس رفته بوده است و اقامه او در عراق و تصمیم برای حج بعد از آن بوده است چنانچه از عبارات بعد معلوم میشود ونسخه ارشاد و اکمال الدین صدوق علیه الرحمه هم بر این معنی دلالت دارند.

تقاضای او از ابیجعفر درباره پاسخ نامه او بوده است که بناحیه مقدسه نوشته بود.

قوله **الا عن بینة عن امری** - مقصود روشن شدن و اطمینان کامل بوجود امام قائمست یا علم باینکه آن حضرت او را پذیرفته و در شمار شیعیان خود محسوب داشته و یا اطمینان از صدور جواب نامه مقصودش بوده است.

محمدبن احمد که در اینخبر نامبرده شده از سفرای معروف امام نیست ولی از پاره اخبار ظاهر میشود که جز نواب معروف جمعی دیگر هم بوده اند که توقیعاتی بوسیله آنها برای شیعه میرسیده است و عبارت ارشاد چنین است:

«روزی نزد محمدبن احمد آمدم که در آن روز سفیر بود و از او درخواست کردم» و بنابر روایت صدوق مقصود از ابیجعفر، محمدبن عثمان بن سعید عمری است که دومین از سفراء و نواب خاصه است زیرا سفراء معروف چهار تن بودند.

۱ـ ابوعمرو عثمان بن سعید عمری وچون از دنیا رفت پسرش.

۲ـ ابوجعفر محمدبن عثمان بجای او نشست وچون او هم در گذشت.

۳ ـ ابوالقاسم حسین بن روح از خاندان نوبخت بجای او نشست ومدت سفارت آنان و غیبت صغری در حدود ۷۰ سال بود که یکسال از آن کسر میشود.

طبرسی در اعلام الوری گفته مدت غیبت صغری هفتاد وچهارسال بوده است وگویا او آغاز را از ولادت امام قائم (ع) دانسته .

دنبال حدیث-۱۳

گوید سپس من بسر من رأی رفتم ویك کیسه سربسته برای من آمد که در آن چند اشرفی بود ویك جامه‌ای. من غمگین شدم وگفتم با خود که پاداش من نزد اینمردم همین است؟ نادانی ورزیدم وآنرا بر گردانیدم و نامه‌ای نوشتم و آنکه نامه را از من گرفت اشاره‌ای بمن نکرد و سخنی در باره آن نگفت، سپس در دنبال آن از اینکار بسختی پشیمان شدم وبا خود گفتم که من برای بر گردانیدن بر

مَوْلاَيَ وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً أَعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِي وَأَبُوءُ بِالْإِثْمِ وَأَسْتَغْفِرُ مِنْ ذٰلِكَ وَأَنْفَذْتُهَا وَقُمْتُ أَتَمَسَّحُ فَأَنَا فِي ذٰلِكَ أُفَكِّرُ فِي نَفْسِي وَ أَقُولُ إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّنَانِيرُ لَمْ أَحْلُلْ صِرَارَهَا وَلَمْ أُحْدِثْ فِيهَا حَتَّى أَحْمِلَهَا إِلَى أَبِي فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ ، فَخَرَجَ إِلَيَّ الرَّسُولُ الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ: أَسَأْتَ إِذْ لَمْ تُعْلِمِ الرَّجُلَ أَنَّا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذٰلِكَ بِمَوَالِينَا وَرُبَّمَا سَأَلُونَا ذٰلِكَ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ وَ خَرَجَ إِلَيَّ أَخْطَأْتَ فِي رَدِّكَ بِرَّنَا فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللهَ ، فَاللهُ يَغْفِرُ لَكَ ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتُكَ وَ عَقْدُ نِيَّتِكَ أَلَّا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثاً وَلَا تُنْفِقَهَا فِي طَرِيقِكَ ، فَقَدْ صَرَفْنَاهَا عَنْكَ فَأَمَّا الثَّوْبُ فَلَابُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ ، قَالَ : وَ كَتَبْتُ فِي مَعْنَيَيْنِ وَأَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّالِثِ وَامْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخَافَةَ أَنْ يَكْرَهَ ذٰلِكَ : فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنَيَيْنِ وَ الثَّالِثُ الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّراً وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ ، قَالَ : وَ كُنْتُ وَافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيَّ بِنَيْسَابُورَ عَلَى أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ وَ أُزَامِلَهُ فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ بَدَا لِي فَاسْتَقَلْتُهُ وَذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِيلاً، فَلَقِيَنِي ابْنُ الْوَجْنَاءِ - بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِيَ لِي فَوَجَدْتُهُ كَارِهاً - فَقَالَ لِي: أَنَا فِي طَلَبِكَ وَ قَدْ قِيلَ لِي : إِنَّهُ يَصْحَبُكَ فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ وَ اطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً وَ اكْتَرِ لَهُ .

مولای خودکافر شدم و نامه‌ای نوشتم و پوزش خواستم از کار خودم و گناه بگردن گرفتم و از آن آمرزش خواستم و آنرا فرستادم و برخاستم واز پشیمانی دست بهم‌مالیدم، من دراینکردار بودم و باخود اندیشه میکردم که اگر اشرفیها بمن برگشت کیسه آنها راباز نمیکنم و باآن کاری نمیکنم تاآنها را به پدرم برسانم زیرا او ازمن بدانهاداناتراست تا هرکار میخواهدباآنها بکند، پس برای آن فرستاده‌ایکه کیسه اشرفیرا برای من آورده بود ابن‌نامه آمد :

تو بد کردی که بآن‌مرد اطلاع ندادی ما با برخی ازدوستان خود اینکاررا میکنیم و عطیه‌ای جزئی بآنها میدهیم وبسا که خودشان هم درخواست میکنند و منظور از آن تبرك است و بمن‌نامه رسید که تو خطا کردی در برگردانیدن احسان ما ، ازخدا آمرزش بخواه وخدا تورا میآمرزدو اما اگرنیت وتصمیم تواینست که باآن کاری نکنی و هزینه راه خود نسازی ماهم آنرا ازتو بازگرفتیم واما جامه را لازم‌داری برای آنکه درآن محرم‌شوی گوید: من دردو مقصود نامه نوشتم وخواستم درسومی هم‌بنویسم ودست باز گرفتم ازبیم آنکه‌ازآن بدش‌آید، پاسخ هردو مقصود بمن‌رسیدوشرح همان سومی‌هم که ننوشته بودم رسید والحمدلله .

گوید: من باجعفربن ابراهیم نیشابوری درهمان نیشابور وعده کرده بودم که بااو سوارشوم و همکجاوه باشیم وچون ببغداد رسیدیم، پشیمان شدم واز اوعذر خواستم و رفتم دنبال جستجوی یك همکجاوه، ابن‌الوجنا بمن برخورد، پس‌از اینکه من برای کرایه کردن شتر باومراجعه کرده بودم و او بدداشت که وارد اینکار شود، ولی اکنون بمن گفت، من دنبال تومیگشتم، بمن دستوررسید، (از طرف امام عصر«ع»- ازتفسیر مجلسی‌ره) که‌او (یعنی حسن‌بن فضل) باتو صحبت کند وباید بخوشی بااو رفتار کنی وبرای اوهمکجاوه‌تهیه کنی وبرای اوشتر کرایه کنی .

١٤ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: شَكَكْتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ، فَجَمَعْتُ شَيْئاً ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَخَرَجَ إِلَيَّ: لَيْسَ فِينَا شَكٌّ وَلَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا، رُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ.

١٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبِي وَ صَارَ الْأَمْرُ لِي، كَانَ لِأَبِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِجُ مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ فَكَتَبَ: طَالِبْهُمْ وَ اسْتَقْضِ عَلَيْهِمْ فَقَضَّانِي النَّاسُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ كَانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أُطَالِبُهُ فَمَاطَلَنِي وَ اسْتَخَفَّ بِي ابْنُهُ وَ سَفِهَ عَلَيَّ، فَشَكَوْتُ إِلَى أَبِيهِ فَقَالَ: وَكَانَ مَاذَا؟، فَقَبَضْتُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَأَخَذْتُ بِرِجْلِهِ وَسَحَبْتُهُ إِلَى وَسَطِ الدَّارِ وَرَكَلْتُهُ رَكْلاً كَثِيراً، فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَغِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ وَ يَقُولُ: قُمِّيٌّ رَافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي، فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمُ الْخَلْقُ فَرَكِبْتُ دَابَّتِي وَقُلْتُ: أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ تَمِيلُونَ مَعَ

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ در کمال‌الدین چنین است، گوید من نزد ابن‌وجنا رفتم و ازاوخواستم که برای‌من شتر کرایه کند وهمکجاوه‌ای بجوید، دیدم خوش‌ندارد که اینکار رابکند وسپس‌پس‌از چند روز دیگر باو برخوردم بمن گفت چند روزاست بدنبال تومیگشتم بمن نوشته‌اند که‌برای‌توشتر کرایه کنم وهمکجاوه‌ای بجویم، حسن برای من بازگفت که دراینسال بده‌دلالت ومعجزه‌واقف شدم والحمدلله رب‌العالمین.

١٤ـ ازحسن بن‌عبدالحمید گوید من درکار **حاجز** بشك افتادم (یعنی تردید پیدا کردم که او هم ازوکلای امام قائمست یانه؟ و اینخبر دلالت‌دارد که‌از وکلاء بوده‌است وشیخ صدوق هم در کمال الدین درروایت ازمحمدبن ابی‌عبدالله کوفی درشماره کسانیکه باورسیده است ازمطلعین بر معجزات امام عصر(ع) وکسانیکه اورا دیده‌اند ازوکلاء بغداد عمری وپسرش وحاجز ومحمدبن صالح‌همدانی ودیگرانرا شمرده‌است) وچیزی‌جمع کردم وبسامراء رفتم وبرای‌من‌فرمانی رسید که:

درباره ما شکی نیست و نه درباره کسانیکه بدستور ما قائم‌مقام ما هستند، آنچه همراه داری بحاجزبن یزید رد کن.

١٥ـ محمدبن صالح گوید: چون پدرم مرد وکار بدست من افتاد، برای پدرم بر مردم سفته هائی بودازمال امام عصر(ع) من‌بآنحضرت نوشتم وباواطلاع دادم. درپاسخ نوشت ازآنان‌مطالبه کن وبدهی آنهارا دریافت کن همه مردم آنها را بمن پرداختند جز یك مردیکه سفته‌ای بمبلغ چهارصد اشرفی داشت، من نزد اورفتم واز او مطالبه کردم و او امروز وفردا کرد ونداد و پسرش‌بمن اهانت کرد ونادانی وسفاهت برمن نمود واز او بپدرش گله کردم واو گفت؛ چه شده‌است؛ منهم ریش او راگرفتم و پایش‌را کشیدم‌واو رابمیان صحن خانه‌آوردم و اورا خوب زیرلگد انداختم، پسرش‌بیرون دوید واز اهل‌بغداد استغاثه کرد ومیگفت یك‌قمی رافضی‌پدرمرا کشت وجمع بسیاری ازمردم بغدادبسر من ریختند و منهم بمرکب خود سوار شدم و گفتم ای‌اهل بغداد، آفرین برشما؛ از یك ظالمی‌برعلیه

الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ ، أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمَذَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ هٰذَا يَنْسِبُنِي إِلَى أَهْلِ قُمْ وَالرَّفْضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَ مَالِي ، قَالَ : فَمَالُوا عَلَيْهِ وَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلَى حَانُوتِهِ حَتَّى سَكَنَتْهُمْ وَطَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السَّفْتَجَةِ وَ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُوَفِّيَنِي مَالِي حَتَّى أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ .

١٦ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَالْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللهِ ، عَنْ بَدْرٍ غُلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ : وَرَدْتُ الْجَبَلَ وَ أَنَا لَا أَقُولُ بِالْإِمَامَةِ أُحِبُّهُمْ جُمْلَةً ، إِلَى أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِاللهِ فَأَوْصَى فِي عِلَّتِهِ أَنْ يَدْفَعَ الشَّهْرِيَّ السَّمَنْدَ وَسَيْفَهُ وَمِنْطَقَتَهُ إِلَى مَوْلَاهُ فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعْ الشَّهْرِيَّ إِلَى إِذْكُوتَكِينَ نَالَنِي مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ فَقَوَّمْتُ الدَّابَّةَ وَالسَّيْفَ وَ الْمِنْطَقَةَ بِسَبْعَمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي وَلَمْ أَطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ : وَجِّهِ السَّبْعَ مِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قِبَلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيِّ وَالسَّيْفِ وَالْمِنْطَقَةِ .

مظلوم غریبی طرفداری میکنید، من مردی همدانی و سنی هستم و اینشخص مرا قمی ورافضی میخواند تاحق مرا ومال مرا ببرد، گوید: همه باو هجوم کردند ومیخواستند بدکان او بریزند ومن آنها را آرام کردم و بدهکار را نزد من آوردند و او بطلاق زنش سو گند خورد که بدهی مرا بپردازد تا من مردمرا ازسر او بازگردانیدم واز خانه او بیرون کردم،

شرح از مجلسی (ره)ـ **والغریم**ـ کنایه از امام قائم (ع) است وبرای تقیه باینلفظ از آن حضرت تعبیرشده و درارشاد وارد است که **من مال الغریم** یعنی صاحب‌الامر (ع) شیخ ایده‌الله گفته است این رمزیست که از قدیم میان شیعه معروف بوده و بعنوان تقیه بدان خطاب میشده است من میگویم که‌غریم ببستانکار و بدهکار هردو اطلاق میشود ومقصود دراینجا همان معنی اول است زیرا اموال آنحضرت در دست و عهده مردم بوده است و ممکنست مقصود معنی دوم باشد زیرا کسی که قرض اوبالا گیرد از مردم نهان میشود وروی می‌پوشد وگویا آنحضرت ازنظر غیبت و پنهانی غریم و بدهکار به مردمست یا باعتبار اینکه او مدیون تعلیم علوم و معارف است به مردم و برای تقیه نمی تواند اینچنین امامت خود را ادا کند و از مردم روی نهفته است و گویا به مردم بدهکاری دارد.

همدان در اکثر نسخ بدال بی‌نقطه است که باسکون میم نام قبیله‌ایست‌ازیمن وبا فتح‌میم‌وذال نقطه‌دار شهریست معروف.

۱۶ـ ازبدر غلام احمدبن حسن؛ گفت من بشهرستان جبل رفتم (که میان بغداد وآذربایجان بوده) و معتقد بامامت نبودم ولی بطورکلی ائمه را دوست‌داشتم تااینکه یزیدبن عبدالله مردو وصیت کرد که یابوی سمند اورا باشمشیر و کمربندش بمولای‌او (صاحب الزمان‌ع) بدهم ومن ترسیدم که اگر سمندرا به‌اذکوتکین (یکی از امرای ترك دولت عباسی) ندهم، مرا آزار دهد و زبون کند من آن سمندرا باشمشیر و کمربند بهفت‌صد اشرفی طلا در پیش خود قیمت کـردم و باحدی نگفتم بناگاه از عراق نامه‌ای برای من آمد که هفت صد اشرفی راکه در نزد تواست ازبابت بهای سمند و شمشیر و کمربند بفرست.

١٧ ـ عَلِيٌّ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ : وُلِدَلِي وَلَدٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طُهْرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ فَوَرَدَ لَاتَفْعَلْ فَمَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوِ الثَّامِنِ ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فَوَرَدَ سَتُخْلَفُ غَيْرُهُ وَغَيْرُهُ تُسَمِّيهِ أَحْمَدَ وَمِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَراً ، فَجَاءَ كَمَا قَالَ . قَالَ : وَتَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ وَوَدَّعْتُ النَّاسَ وَكُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فَوَرَدَ : نَحْنُ لِذٰلِكَ كَارِهُونَ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ ، قَالَ : فَضَاقَ صَدْرِي وَاغْتَمَمْتُ وَكَتَبْتُ أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ غَيْرَأَنِّي مُغْتَمٌّ بِتَخَلُّفِي عَنِ الْحَجِّ فَوَقَّعَ لَايَضِيقَنَّ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَتَحِجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَاللهُ ، قَالَ : وَلَمَّاكَانَ مِنْ قَابِلٍ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ ، فَوَرَدَ الْإِذْنُ فَكَتَبْتُ أَنِّي عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَأَنَا وَاثِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَصِيَانَتِهِ ، فَوَرَدَ : الْأَسَدِيُّ نِعْمَ الْعَدِيلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ ، فَقَدِمَ الْأَسَدِيُّ وَعَادَلْتُهُ .

١٨ ـ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ قَالَ : أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مِرْدَاسَ بْنَ عَلِيٍّ مَالاً لِلنَّاحِيَةِ وَكَانَ عِنْدَ مِرْدَاسٍ مَالٌ لِتَمِيمِ بْنِ حَنْظَلَةَ فَوَرَدَ عَلَى مِرْدَاسٍ : أَنْفِذْ مَالَ تَمِيمٍ مَعَ مَا أَوْدَعَكَ الشِّيرَازِيُّ .

---

١٧ ـ علی از کسیکه برای او باز گفته که پسری برای من آمد و نوشتم واجازه خواستم تادرروز هفتم اورا ختنه کنم جواب آمد که مکن و درهمان روز ٧ یا٨ مرد و مردن اورا نوشتم جواب آمد بزودی دیگری ودیگری بجای او بیایند اولی را احمد بنام ودومی را جعفر و همچنان که فرموده بود آمدند گوید: من آماده برای رفتن بحج بودم، بامردم خداحافظی کردم ودر سرراه بودم که بمن رسید، ما از اینسفر تو خوش نداریم ولی اختیار باتو است گوید: دلم تنك شد وغمگین شدم ولی نوشتم من مطیعم وشنوا ولی از نرفتن بحج غمگینم، پاسخ رسید که دل تنك مباش زیرا در سال آینده به حج میروی انشاء الله ، گوید چون سال آینده شد نوشتم و اجازه خواستم و اجازه رسید و نوشتم من با محمد بن عباس همکجاوه شدم و بدیانت او وثوق دارم و بخودداری او ، جواب رسید اسدی خوب همکجاوه ایست اگر آمد بر او کسی را مقدم مدار ، اسدی آمد و من با او هم کجاوه شدم.

شرحـ از مجلسی (ره) ـ اسدی محمد بن جعفر بن محمد اسدی کوفی است که ساکن ری بوده است و باو محمد بن ابی عبدالله میگفتند نجاشی گفته ثقه ایست صحیح الحدیث جز آنکه از ضعفا نقل میکرده و قائل بجبر وتشبیه بوده وشیخ گفته یکی ازابواب است و در کمال الدین گفته استکه او از آن وکلائی است که بر معجزات صاحب الزمان (ع) واقف شده است و او را دیده است من میگویم نسبت او به جبر وتشبیه برای اینست که اخبار داله بر آنهارا روایت کرده و این در بزرگواری او ضرر ندارد.

١٨ ـ حسن بن علی علوی گفت مجروح مالی برای ناحیه مقدسه بمرداس بن علی سپرد ومالی هم از تمیم بن حنظله بحساب ناحیه مقدسه نزداو سپرده بود، بمرداس رسید که مال تمیمرا باآنچه شیرازی (یعنی همان مجروح) بتو سپرده است بفرست.

۱۹ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى الْعُرَيْضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلَى مَكَّةَ لِلنَّاحِيَةِ، فَاخْتُلِفَ عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضَى مِنْ غَيْرِ خَلَفٍ وَالْخَلَفُ جَعْفَرٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلَفٍ، فَبَعَثَ رَجُلاً يُكَنَّى بِأَبِي طَالِبٍ فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَ مَعَهُ كِتَابٌ، فَصَارَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ سَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانٍ، فَقَالَ: لَا يَتَهَيَّأُ فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَصَارَ إِلَى الْبَابِ وَ أَنْفَذَ الْكِتَابَ إِلَى أَصْحَابِنَا فَخَرَجَ إِلَيْهِ: آجَرَكَ اللهُ فِي صَاحِبِكَ، فَقَدْ مَاتَ وَ أَوْصَى بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ إِلَى ثِقَةٍ لِيَعْمَلَ فِيهِ بِمَا يَجِبُ، وَاُجِيبَ عَنْ كِتَابِهِ.

۲۰ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَةَ شَيْئاً يُوْصِلُهُ وَ نَسِيَ سَيْفاً بِآبَةَ. فَأَنْفَذَ مَاكَانَ مَعَهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: مَا خَبَرُ السَّيْفِ الَّذِي نَسِيتَهُ؟.

۲۱ ـ الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ مَعَهُمْ خَادِمَانِ وَ كَتَبَ إِلَى خَفِيفٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ فَخَرَجَ مَعَهُمْ فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَيْنِ مُسْكِراً فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْعَسْكَرِ بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِي شَرِبَ

۱۹ـ ازحسن بن عیسی عریضی ابی محمد گوید: چون ابومحمد (امام عسکری ع) در گذشت مردی ازاهل مصر مالی آورد بمکه برای ناحیه مقدسه ودر موضوع آن‌مال اختلاف شد، برخی مردم گفتند که ابامحمد (ع) در گذشته وفرزندی بجای‌خود نگذاشته وهمان جعفر جانشین اواست و برخی گفتند بجای ابومحمد (ع) فرزندی مانده‌است و مردی رابنام ابی‌طالب بسامراء فرستاد و نامه‌ای با اوبود ونزد جعفر رفت واز اودلیل امامت خواست درپاسخ گفت که اکنون فراهم نمیشود، رفت بدر خانه صاحب‌الزمان و آن نامه‌را بیکی از اصحاب مارسانید، در جوابش بیرون‌آمد که: خدابه تواجر دهد برای‌رفیق‌تو، اومرده است وبیك شخص امینی‌درباره مالیکه بااواست وصیت کرده‌است تاچنانچه لازم‌باشد (بمایحب: دوست داشته خ ل) باآن عملکند واز نامه اوهم پاسخ‌داده شده‌بود.

۲۰ـ علی‌بن محمد گفت مـردی از اهل آبه (شهریست نزدیك ساوه و شهریست درافریقا) چیزی با خود آورده بود که برساند ویك شمشیر از آنرا در آبـه فراموش کرده بود و آنچه‌را آورده بـود تحویل داد و باو نوشت که از شمشیری که در آبه فراموش کردی چه‌خبریست؟

۲۱ـ حسن‌بن خفیف از پدرش که گفت (امام قائم ع) خادمانی برای مدینه پیغمبر فرستاد (شاید مقصود مملوك‌های خود وپدرش بوده که آنهارا فرستاده درمدینه ساکن شوند واز تعقیب و جلـب توجه حکومت درامان باشند یابرای خدمت مسجد و ضریح مقدس فرستاده ازمجلسی ره) وباآنهادو خدمت کار بود (یعنی دو نفر اجیر برای سر پرستی آنها ـ از مجلسی «ره») و به خفیف نوشت که با آن هـا برود و چون بکوفه رسیدند یکی از دوخادم می نـوشیدو مست کرد و هنوز از کـوفه بیرون نرفته بودند که نامه‌ای رسید تا آن خادمی که می خواری کرده برگردد و از

الْمُسْكِرَ وَعُزِلَ عَنِ الْخِدْمَةِ.

۲۲ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ [أَحْمَدَبْنِ] أَبِي عَلِيِّ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: أَوْصَى يَزِيْدُ ابْنُ عَبْدِاللهِ بِدَابَّةٍ وَ سَيْفٍ وَمَالٍ وَاُنْفِذَثَمَنُ الدَّابَّةِ وَغَيْرُذَلِكَ وَلَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ فَوَرَدَ: كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ فَلَمْ يَصِلْ ـ أَوْ كَمَا قَالَ ـ.

کار بر کنار گردد.

۲۲- ازاحمدبن حسن که گفت یزیدبن عبدالله وصیت کرد یك چهار پا و یك شمشیر و پولی بناحیه مقدسه فرستاده شود؛ بهای چهارپا ودیگرچیزها رافرستادند وشمشیر رانفرستادنددرپاسخ‌رسید که باآنچه فرستادید شمشیری‌هم بوده‌است ونرسیده ـ یاچنانچه فرموده باشد،

شرحـ از مجلسی (ره) ازطبری دردلائل الاعجاز بسند خودکه آنرا باحمد دینوری میرساند، گوید: من ازاردبیل برگشتم بدینور بقصد حج ویکی دوسال پس از درگذشت امام عسکری (ع) بود ومردم سرگردان بودند، شیعه نزد من گردآمدند وگفتند: ۱۶ هزار اشرفی ازمال دوست‌داران نزد ماجمع شده و میبایست آنرا بهمراه توبفرستیم تا درآنجا که باید مصرف گردد وتحویل شود گوید: من گفتم ای‌مردم امروز روز سرگردانی است وباب امام عصررا نمیشناسیم، گفتند ما تو را برای بردن اینمال برگزیدیم برای وثوق بتو وکرم تو، توبکوش که آنرا ازدست ندهی مگر با دلیلی واین اموال را درکیسه‌هائیکه بنام صاحبانش مهربود نزد من آوردند ومن آنرا برداشتم و آمدم تاکرمانشاه که احمدبن حسن‌بن حسن درآنجا بود، نزد اورفتم وسلام دادم، چون مرا دیدشاد شد یك کیسه که هزاراشرفی درآن بود بمن‌داد باچند بسته جامه‌های الوان تیره‌دار که نمیدانستم‌در میان آنها چیست؟ بمن گفت اینها راهم باخود ببر ولی بی‌دلیل تحویل مده؛ چون ببغداد رسیدم‌هدفی نداشتم جزتشخیص نائب امام(ع) و برای‌من‌باقطانی و اسحق احمرو ابوجعفرعمری را نامبردند ومن نزدباقطانی واسحق احمررفتم وبآنها گزارش دادم. دلیلی نیاوردند پس‌ازآن رفتم، نزدابوجعفر،شیخی بود متواضع، دراطاق کوچکی روی نمدی نشسته بود باو سلام کردم و جواب داد وچون او را از وضعیت خبردادم، گفت اگر دوست داریکه اینمال بکسی برسدکه میخواهی، برو بسامره واز خانه ابن‌الرضا پرسش کن واز فلان‌بن فلان وکیل ـ در این تاریخ خانه ابن‌الرضا بوجود اهلش آبادان و معمور بود ـ تو درآنجا آنچه را خواهی بجوئی.

گوید بسامره رفتم وآن خانه راجستم و ازآنوکیل پرسیدم، دربانان گفتند درخانه‌کاری دارد واکنون بیرون می‌آید، پس‌از ساعتی بیرون آمد، ومن برخاستم باو سلام‌دادم و او دست مرا گرفت‌و بخانه خود برد واز حال من ومقصود من پرسید و باو گفتم که مالی ازسوی کوهستان آوردم ونیاز دارم آنراطبق دلیلی رسانده‌باشم، گفت بسیار خوب. سپس برای‌من خوراکی آورد وگفت‌اینرابخور واستراحت کن، گوید من خوردم وخوابیدم وهنگام نماز برخاستم نماز خواندم‌ورفتم لب شط غسل کردم وزیارت کردم و برگشتم بخانه آنمرد ومانده تایك چهارم‌شب گذشت وسپس اوآمد و نوشته لوله‌کرده‌ای باخود داشت که درآن نوشته‌بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم احمدبن محمددینوری آمد وشانزده هزار اشرفی درچنین و چنین کیسه

سر بسته آورد : کیسه فلان‌بن فلان اینقدر است و ازفلان‌بن‌فلان اینقدر اشرفی‌است تاهمه کیسه‌هاراشمرد و کیسه فلان‌بن فلان ذراع هم با۱۶ اشرفی درمیان آنهااست و از ذکر اینجمله شیطان بمن وسوسه کرد (چون از آن اطلاعی نداشتم) بازگفتم مولای من بدان ازمن داناتر است ، ومن نام یك یك کیسه‌ها و نام صاحبش راخواندم تا بآخر آن رسیدم، پس یادآور شده بود که از کرمانشاهان‌از نزد احمدبن حسن مادرائی برادر صواف کیسه آورده که در آن هزاردینار طلااست باچنین وچنین بسته‌از جامه‌ها که جامه‌ای‌ازفلانی است و جامه‌ای از فلانی وهمه جامه‌ها را بانسب ورنگش شرح داد، گوید من حمد وشکر خدارا کردم که برمن منت گذاشت وشك رااز دلم برد ودستور داد هرچه آوردی‌به آنجا تحویل بده که ابوجعفر عمری‌فرماید گوید برگشتم ببغداد ونزد عمری رفتم وسه روز رفتن و برگشتنم طول کشیده‌بود، چون مرادید بمن گفت چرا نرفتی؟ گفتم ای‌آقای من،من اکنون ازسرمن رأی برگشتم و داستان خودرا باو میگفتمکه نامه‌ای ازمولای ما صاحب الزمان بابوجعفر رسید بـا صورتی، چون صورتیکه بمن داده‌بودند که همه پول وجامه درآن‌بیان شده‌بود ودستور رسیده‌بود که همه‌آنچه ذکرشده تحویل ابی‌جعفر محمدبن احمدبن جعفر قطان‌قمی گردد، ابوجعفر فوراً جامه‌دربر کرد وبمن گفت هرچه همراه داری بردار ببریم منزل قطان .

گوید همه را برداشتیم و بردیم منزل قطان وآنهارا بوی تحویل‌داد ، گوید من بحج رفتم وچون بدینور برگشتم مردم نزد من جمع‌شدند ومن آن‌طومار را آوردم که‌وکیل امام‌عصر برای من‌آورده بودوآن را برای‌مردم خواندم‌وچون‌نام کیسه‌ذراع راشنید، افتادوازهوش رفت وماوورامعالجه کردیم تابهوش‌آمد وسجده شکربرای خدا بجا آورد وگفت الحمدلله که برمن منت نهاد و مـرا هدایت کرد ، اکنون دانستمکه زمین خالی ازحجت نماند ، اینکیسه را بخدا اینذراع بمن داد و جز خداعزوجل احدی ازآن مطلع نبود؟ گوید من‌بیرون آمدم وبعد ازآنکه روزگاری گذشت‌ابوالحسن مادرائی رادیدم و باو خبردادم و برای‌او خواندم آن‌طومار را گفت سبحان‌الله، من در چیزی شـك نکردم وشك‌نداشته باش که خداوندعزوجل زمین خودرا ازحجت‌تهی‌نگذارد وبدانکه‌چون اذکوتکین با یزیدبن عبدالله درشهرزورجنگید وبلاد اوراگرفت وبرخزینه‌های اودست‌انداخت مردی‌بود که‌گفت یزیدبن عبدالله فلان‌اسب بافلان شمشیررا نذرآستان امام زمان کرده‌بود وگفت من همه خزائن یزیدبن عبدالله را به‌تدریج باو تحویل دادم وآن اسب وشمشیر رانگهداشتم بامید اینکه ازاوبازگیرم وبامام (ع) برسانم واو بسختی آنهارا ازمن خواست ومن ناچار شدم آنهارا ببهای ۱۰۰۰ اشرفی‌درگردن گرفتم وپول را شمردم وبخزینه‌دارخود سپردم وباو سفارش کردم‌اینها رانگهداروا گرخودمنهم‌بدان نیازمند شدم ازآن دریغ دار وسپس اسب وشمشیر راتحویل دادم وبه توسط ابوالحسن اسدی ازناحیه مقدسه ازمن آن ۱۰۰۰اشرفی مطالبه شد وچون برای‌مطالبه نزد من آمد من درانجام امور مردم بودم و بسیار نشست تـا حاجت او را پرسیدم و گفت محرمـانه است من به خادم گفتم در خزانـه جائـی برای ما آماده کرد و به خزانه رفتیم و او نامه کوچکی از امام زمان بمن نشان‌داد که در آن نوشته بود:

ای احمد بن الحسن آن هزار اشرفیکه از بابت بهای اسب و شمشیر از ما نزد تو است بـه أبوالحسن اسدی بپرداز، من بخاك افتادم وسجده شکر کردم که بمن‌منت نهاد و دانستم که اوبحق حجت خدااست».

٢٣ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً فَأَنِفْتُ أَنْ أَبْعَثَ بِخَمْسِمِائَةٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَماً وَبَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ وَلَمْ أَكْتُبْ مَا لِي فِيهَا؛ فَوَرَدَ: وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ، لَكَ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَماً .

٢٤ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ : كَانَ يَرِدُ كِتَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي الْأَجْرَاءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قَاتِلِ فَارِسٍ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ آخَرَ ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَرَدَ اسْتِيْنَافٌ مِنَ الصَّاحِبِ لِإِجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ وَلَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَيْءٍ قَالَ : فَاغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ فَوَرَدَ نَعْيُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذَلِكَ .

٢٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ : كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجِباً بِهَا فَكَتَبْتُ أَسْتَأْمِرُ فِي اسْتِيلَادِهَا ، فَوَرَدَ اسْتَوْلِدْهَا وَيَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ ، فَوَطِئْتُهَا فَحَبِلَتْ، ثُمَّ أَسْقَطَتْ فَمَاتَتْ .

٢٦ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : كَانَ ابْنُ الْعَجَمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَةِ وَ كَتَبَ بِذَلِكَ وَقَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثُّلُثَ دَفَعَ مَالاً لِأَبْنِهِ أَبِي الْمِقْدَامِ، لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ[أ] فَكَتَبَ إِلَيْهِ: فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي الْمِقْدَامِ .

٢٣ـ از محمدبن علی‌بن شاذان نیشابوری گفت، نزد من پانصد درهم بیست کم‌جمع‌شد و ناگوارم بود از پانصد کمتر بفرستم ، از خودم بیست درهم بر آن افزودم و فرستادم نزد اسدی واز مال‌خود نامی نبردم و در پاسخ من رسید پانصد درهمیکه بیست درهم آن از تو بود رسید .

٢٤ـ حسین‌بن محمداشعری گوید نامه‌های امام عسکری (ع) دراجراء امور بجنید میرسید که فارس را کشته بود (فارس پسرحاتم بن ماهویه قزوینی است کشی گوید نصر بن صباح درباره او گفته که‌متهم وغالی مذهب بوده‌است و فضل‌بن شاذان دربرخی کتب خود گفته فارس‌بن‌حاتم‌ازدروغگویان معروف وهرزه بود وامام عسکری دستور قتل اورا صادر کرد وجنید اورا کشت ـ از مجلسی ره) و هم بابی‌الحسن دیگری، چون امام‌عسکری (ع)درگذشت دستور اجراء ازطرف صاحب‌الامر (ع) برای ابی‌الحسن وآن‌رفیق دیگرش تجدیدشد ودرباره جنید خبری نرسید من ازاین‌غمگین شدم (که مبادا منحرف‌شده باشد)وپس ازآن خبرمردن جنیدرسید.

٢٥ـ ازمحمدبن صالح گوید: من کنیزکی داشتمکه باآن خوش‌داشتم ونوشتم‌واجازه همبستری واستیلاداز اوراخواستم‌پاسخ‌رسید که ازاوفرزند بخواه وخدا هرچه خواهد کند، من بااوهمبستر شدم‌و آبستن‌شد وسپس بچه بارش‌رفت وخودش هم‌مرد،

٢٦ـ علی‌بن محمد گفت: ابن‌العجمی ثلث خودرا برای ناحیه مقرر کرد وسند آن‌را نوشت (و آن را بناحیه نگاشت ـ ازمجلسی‌ره) وپیش از بدر کردن ثلث ، مالی بپسرش ابی المقدام داده بود و کسی‌ازآن خبری نداشت باو نوشته شد که : آن مالی که برای ابی المقدام کنار گذاشتی‌چه شد؟

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ **قبل اخراجه** یعنی بعداز نذر وپیش, ازفرستادن ثلث ـ ظاهر لفظ ثلث‌وصیت‌است ولی‌وصیت درزمان حیات‌موصی مانع‌تصرفات نیست‌واز قرینه‌مطالبه‌سهم آنچه‌بابی‌المقدام رد کرده است مرحوم مجلسی آنراحمل‌بر نذر منجز کرده.

٢٧ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي عَقِيْلٍ عِيسَى بْنِ نَصْرٍ قَالَ : كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصَّيْمَرِيُّ يَسْأَلُ كَفَناً ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ ،فَمَاتَ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ .

٢٨ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ : كَانَ لِلنَّاحِيَةِ عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ دِيْنَارٍ فَضِقْتُ بِهَا ذَرْعاً ، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لِي حَوَانِيْتُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسِمِائَةٍ وَثَلَاثِينَ دِينَاراً قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ، وَلَمْ أَنْطِقْ بِهَا ، فَكَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ: اقْبِضِ الْحَوَانِيْتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِائَةِ دِيْنَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ.

٢٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : بَاعَ جَعْفَرٌ فِيمَنْ بَاعَ صَبِيَّةً جَعْفَرِيَّةً كَانَتْ فِي الدَّارِ يُرَبُّونَهَا. فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِيِّينَ وَ أَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَبَرَهَا فَقَالَ الْمُشْتَرِي : قَدْ طَابَتْ نَفْسِي بِرَدِّهَا وَأَنْ لَا أَرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئاً ، فَخُذْهَا ، فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ الْخَبَرَ فَبَعَثُوا إِلَى الْمُشْتَرِي بِأَحَدَ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً وَأَمَرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلَى صَاحِبَهَا .

٣٠ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ : كَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ رُوز حسنى وَ آخَرُ مَعَهُ

٢٧ـ ازابی‌عقیل عیسی‌بن نصر گوید.علی‌بن زیادصیمری نامه نوشت و کفنی خواهش کرد بدو پاسخ‌نوشت که تودر سال هشتادنیازمند کفن خواهی‌شد واو درسال هشتادمرد وچند روزقبل‌ازمرگش کفن برای‌او فرستاده‌شد.

٢٨ـ ازمحمدبن هرون‌بن‌عمران‌همدانی گفت‌من پانصداشرفی‌بناحیه بدهکاربودم وکاربر من‌تنك شد وبا خودگفتم دکانهائی دارم که به۵۳۰ دینار خریده‌ام وآنهارا ببهای ۵۰۰ دینار بدهی‌خودبناحیه واگذاردم و سخنی دراینباره به زبان نیاوردم پس بمحمدبن جعفر نوشت آن دکانهارا از محمد بن هرون بعوض ۵۰۰دینار طلاکه از او می‌خواهیم دریافت کن (محمدبن جعفر همان اسدیستکه گذشت ازمجلسی«ره»).

٢٩ـ علی‌بن محمد گفت جعفر(کذاب) در ضمن کسانیکه فروخت دختر بچه‌ای ازاولاد جعفر بن ابیطالب را که زیر سرپرستی و پرورش خانه امام عسکری بود فروخت، یکی از علویین نـزد خریدار فرستاد و اورا ازاینموضوع مطلع کرد، خریدار گفت من آن را بدلخواه برمیگردانم ولی پولیکه داده‌ام دربرابر اوکم نمیکنم، اورا ببر، آن علوی رفت باهل ناحیه گزارش داد و بـرای خریدار ۴۱اشرفی فرستادند و باو دستور دادند که‌آن را بصاحبش رد کند- یعنی بسرپرست او از خاندان جعفر.

٣٠ـ حسین‌بن حسن علوی گفت مردی از ندیمان روزحسنی و دیگری بهمراه اوبود که بوی

فَقَالَ لَهُ : هُوَ ذَا يَجْبِي الْأَمْوَالَ وَلَهُ وُكَلَاءُ وَ سَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ فِي النَّوَاحِي وَأَنْهَى ذٰلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْوَزِيرِ ، فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ السُّلْطَانُ : اطْلُبُوا أَيْنَ هٰذَا الرَّجُلُ فَإِنَّ هٰذَا أَمْرٌ غَلِيظٌ ، فَقَالَ عُبَيْدُاللهِ بْنُ سُلَيْمَانَ : نَقْبِضُ عَلَى الْوُكَلَاءِ ، فَقَالَ السُّلْطَانُ : لٰكِنْ دُسُّوا لَهُمْ قَوْماً لَا يَعْرِفُونَ بِالْأَمْوَالِ ، فَمَنْ قَبَضَ مِنْهُمْ شَيْئاً قُبِضَ عَلَيْهِ ، قَالَ فَخَرَجَ بِأَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى جَمِيعِ الْوُكَلَاءِ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً وَأَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ ذٰلِكَ وَيَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ ، فَانْدَسَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ لَا يَعْرِفُهُ وَخَلَا بِهِ فَقَالَ : مَعِيَ مَالٌ أُرِيدُ أَنْ أُوصِلَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : غَلِطْتَ أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنْ هٰذَا شَيْئاً ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ وَمُحَمَّدٌ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهِ وَبَثُّوا الْجَوَاسِيسَ وَ امْتَنَعَ الْوُكَلَاءُ كُلُّهُمْ لِمَا كَانَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ .

٣٠ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : خَرَجَ نَهْيٌ عَنْ زِيَارَةِ مَقَابِرَ قُرَيْشٍ وَالْحِيرَ[ةَ] فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقْطَائِيَّ فَقَالَ لَهُ : الْقَ بَنِي الْفُرَاتِ وَ الْبُرْسِيِّينَ وَقُلْ لَهُمْ : لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يُتَفَقَّدَ كُلُّ مَنْ زَارَ فَيُقْبَضَ [عَلَيْهِ] .

گفت، هم اکنون او (یعنی صاحب‌الزمان «ع») خراج میگیرد و پولها راجمع میکند ووکلائی‌دارد وهمه وکلاء را درهر کجا بودند برای‌او نامبردند واواینخبر را بعبیدالله‌بن سلیمان وزیررسانیدووزیر قصد کرد همه‌وکلاء را بگیرد، خلیفه هم گفت که جستجو کنید تااینمرد کجااست؟ اینکاربسیارسختی است، عبیدالله‌بن سلیمان گفت ما همه وکلاء را میگیریم خلیفه گفت نه. مردم ناشناسی را برای آنها جابزنید باپولی، هرکدام پول رابعنوان سهم امام(ع) گرفتند اورا بگیرید، گوید دستوری بیرون آمد که بهمه وکلاء ابلاغ شود که چیزی از کسی نگیرید و از آن سرباز زنید وانکار کنید امر امام را ومردی برای محمدبن احمد بقالب زدند که او را نمیشناخت و بااو خلوت کرد وگفت من‌مالی‌دارم و میخواهم آن‌را بامام(ع) برسانم، محمد گفت غلط رفتی من‌چیزی در اینباره نمیدانم وپیوسته با او نرمی وملاطفت میکرد و محمد خود را بنادانی میزد و جاسوسانی پراکنده کردند همه‌وکلاءطبق دستوریکه بآنها رسیده بود خودداری کردند.

۳۰ـ علی‌بن محمد، گفت: غدقنی‌رسید اززیارت مقابر قریش (مشهد امام‌کاظم‌وامام‌جواد(ع)در بغداد) واز زیارت‌حائرحسینی، وچون چند ماهی گذشت وزیر (خلیفه) باقطانی راخواست وگفت برو بنی‌فرات و برسیهارا دیدارکن و بگو بزیارت مقابر قریش نروند، خلیفه دستور داده‌استکه‌هرکه‌به زیارت رود بازرسی شود واورا بگیرند.

شرح ـ خرج ـ یعنی‌ازناحیه دستوررسید ومقصودازمقابرقریش مشهد امام‌کاظم وجواد(ع)است و حیره حائر حسین (ع) است گفته‌اند، مقصود از اینوزیر ابوالفتح جعفربن فرات‌است.. بنی‌فرات و فراتیها یك‌خاندانی از وزراء شیعه مذهب بودند وگفته‌اند ابوالفتح فضل‌بن جعفربن فرات از وزراء بنی‌عباس است و او همانکسی استکه سند خطبه شقشقیه را تاامیرالمؤمنین (ع) تصحیح کرده و آن

(بابُ)
مَاجَاءَ فِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ وَالنَّصِ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي

را از پدرانش و از مردمان ثقه از ادباء و دانشمندان پیش ازولادت سید رضی (ره) نقلکرده است ، من میگویم بنی‌فرات بسیارند وبسیاری ازآنهابمقام‌وزارت رسیدند ویکی ازآنها ابوالحسن محمد بن علی‌بن فرات استکه وزیرمعتضد ومکتفی است.

۲- علی بن موسی بن فرات وزیر مقتدراست سال ۲۹۹ اورا وزیرساخت.

۳ـ علی بن محمدبن فرات که باز وزیـر مقتدر بود پس از دو وزیر که دراینمیانه گذشتندو پس‌از آن‌هم وزیران بسیاری برای‌خود گرفت وبازهم هنگام کشته شدن او وزیرش .

٤- ابوالفتح فضل‌بن جعفربن موسی‌بن فرات‌بود.

مقتدر درنبردی کشته شد که‌میان او و مونس خادم در باب شماسیه درگرفت، ازمسعودی‌استکه ابوالفتح هنگام سوار شدن مقتدر برای نبردیکه در آنکشته شد طالع را دید و مقتدر از او پرسید ، چه وقت است ؟ گفت وقت زوال ،مقتدر ازاو چهره در هم کشید و خواست بیرون نرود ولی سواران مونس براو نمایان‌شدند وباو مهلت ندادند وهمان آخرین‌دوران اوبود.

گفته است هرششمی از خلیفه‌های عباسی یاکشته‌شده یاخلع شده ششمین نخست محمدبن هرون بود که خلع‌شد و ششمین دوم مستعین‌بود وششمین سوم مقتدر، سپس قاهر بالله خلیفه‌شد وپس‌ازیك‌سال ونیم و ٦ روز چشمهای اورا میل کشیدند و پس از او راضی بالله محمدبن جعفر مقتدر در سال۳۲۲ خلیفه شد و۷ سال جز۲۲ روز خلافتکرد وبازهم ابوالفتح فضل‌بن جعفربن فرات را وزیرخود نمود پس‌از چند وزیر دیگر وپس ازاو متقی‌بالله ابراهیم‌بن مقتدربخلافت‌رسید درسال۳۲۹ مسعودی چنین ذکر کرده و برس یك‌دهی است میان کوفه وحله.

گفته‌اند همین پیشآمدوپیشآمد سابق سبب غیبت کبری شد از سال۳۲۹.. (از مجلسی‌ره).

(باب)
آنچه درباره دوازده امام رسیده ونص برآنها«ع»

۱ـ از ابی‌هاشم داودبن‌قاسم جعفری ازابی‌جعفردوم (ع)(امام‌جواد) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) آمد و حسن‌بن علی همراهش بود و بدست سلمان تکیه داده بود و بمسجدالحرام درآمد و برنشست بناگاه مردی خوش‌قواره وخوش‌لباس آمدوبرامیرالمؤمنین(ع)سلام‌دادوآن حضرت‌جواب‌سلام‌اورا داد و خدمت حضرت نشست؛ سپس گفت ای امیرالمؤمنین من از تو سه مسئله میپرسم اگر پاسخ آنها را

بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَاقَضَى عَلَيْهِمْ وَأَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرْعٌ سَوَاءٌ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَلْنِي عَمَّا بَدَالَكَ، قَالَ:أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ ؟ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ ، قَالَ : فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عليه السلام فَقَالَ الرَّجُلُ:أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ. وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

بمن دادی میدانم که اینمردم در کار تومرتکب خلافی شدند که مسئول آنند در دنیا و آخرت خود آسوده نیستند واگرنه‌میدانمکه توباآنها برابری و امتیاز نداری .

علم ، بپرس.

وارد ـ بمن بگو ۱ـ مردیکه میخوابد روحش بکجا میرود ؟ ۲ـ یاد آوری وفراموشی چگونه بمرد رخ میدهند؟۳ـ چگونه‌فرزند بعموها ویادائیهای خودمانند میشود؟

امیرالمؤمنین(ع) رو بحسن کرد وفرمود : ای‌ابامحمد پاسخ او را بده، امام حسن (ع)پاسخش را داد، آن مرد گفت: من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و همیشه بآنگواهی میدادم و گواهم که محمد رسولخدا است (ص) وهمیشه بدانگواه بوده‌ام و گواهم که تو وصی‌رسولخدائی و قائم بحجت‌اوهستی‌ـو اشاره بامیرالمؤمنین (ع) کردـ وهمیشه بدانگواه بوده‌امو گواهم که تو هم وصی‌اوهستی‌وقائم‌بحجت‌او‌ـواشاره بحسن(ع) کردـ و گواهم که:

حسین‌بن علی وصی برادر خود وقائم بحجت‌اواست بعدازاو.

و گواهم برعلی بن‌الحسین که‌او قائم‌بامامت حسین‌است پس‌ازاو.

و گواهم برعلی‌بن محمد (ع) که‌او است قائم بکار امامت‌علی‌بن‌الحسین.

و گواهم برجعفربن محمد (ع) که اواست قائم بکارامامت محمد(ع).

و گواهم برموسی که اواست قائم بکارامامت جعفربن محمد(ع).

و گواهم برعلی‌بن موسی که او است قائم بکار امامت موسی‌بن‌جعفر(ع)

و گواهم برمحمد بن علی که اواست قائم بامامت علی بن موسی (ع) .

بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكَنَّى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتْبَعْهُ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصُدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ : مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللهِ؟ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ ؟ قُلْتُ : اللهُ وَرَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ ، قَالَ : هُوَ الْخِضْرُ عليه السلام .

و گواهم برعلی بن محمد(ع) که اواست قائم بامامت محمدبن علی(ع)

و گواهم برحسن بن علی(ع) که‌اواست قائم بکار امامت علی‌بن محمد (ع).

و گواهم بمردیکه فرزند حسنست و بکنیه و نام تعبیر نشود تاامر امامت پدید گردد وپر کند آن‌را از عدالت چنانچه پرشده است ازستم وخلاف؛درود برتو ای امیرالمؤمنین ورحمت وبرکات‌خدا، سپس برخاست ورفت؛ امیرالمؤمنین فرمود ای ابامحمد دنبالش برو ببین کجا میرود، حسن‌بن‌علی(ع) بیرون شد و پس ازآن گفت: نشد جز اینکه پای خود را ازمسجد بیرون نهاد و من ندانستم بکجای زمین خدا رفت وبر گشتم نزد امیرالمؤمنین وباو آگاهی دادم، فرمود ای‌ابامحمد، اورامیشناسی؟ گفتم خدا ورسولش و امیرالمؤمنین داناترند، فرمود: اوخضر (ع)بود.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ **ان القوم** یعنی ابابکر و کمك کاران و یارانش **ما قضی علیهم** یعنی محکوم ببطلانند یا سزاوار دوزخند ودر اکمال الدین جواب سئوالات را چنین بیان کرده است :

اما اینکه پرسیدی وقتی آدم میخوابد روحش کجا میرود؟ پاسخش اینستکه روح او وابسته بباد است و بادش وابسته بهواء است تا گاهیکه صاحبش برای بیدار شدن بجنبد، اگر خدا اجازه دهد که این روح بصاحبش برگردد هوا آن باد را بکشد و آن باد هوا را و روح بر گردد در پیکر صاحب خود بیارامد واگرخدای تعالی‌اجازهٔ برگشتن‌روح‌راندهد، هوا بادرا بکشد وباد روح‌را بکشد وببرد وتا روز رستاخیز بصاحبش برنگردد.

درباره یاد وفراموشیکه گفتی بدانکه دل هرکس در درجی است و برآن سرپوشی و اگر آنکس در این هنگام صلوات بر محمد و خاندانش بفرستد کاملا آن سرپوش از آن درج بر داشته شود و دل پرتو گیرد و آن مرد بیاد آرد آنچه را فراموش کرده و اگر صلوات بر محمد و خاندانش نفرستد یا از آن کم نهد آن سر پوش بر آن درج بچسبد و دل تار گردد و آنچه دریاد است فراموش شود.

و اما آنچه درباره نوزاد گفتیکه مانند عموها و دائی‌های خود شود بدانکه چون‌مرد باهمسر خود در آمیزد با دلی آرام و رگ‌های آسوده و تنی برکنار از پریشانی نطفه در درون رحم جای گیرد و فرزند مانند پدر و مادر برآید و اگر مرد برزن خود در آید و دلش آرام نباشد و رگ ها نیاسوده باشد نطفه پریشان گردد وبلغزد واگر بردگی افتد که‌از عم‌است مانند عم گردد واگر بردگی ازرگ‌های دائی افتد فرزند بمانند دائی برآید.

٢ ـ وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِاللهِ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سَوَاءً .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ : فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَدِدْتُ أَنَّ هٰذَا الْخَبَرَ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ : فَقَالَ : لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْحَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ.

٣ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ، وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قَالَ : قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتىٰ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ : أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ

٢ـ محمدبن يحيى بازگفت از محمدبن حسن صفار، از احمدبن ابى‌عبدالله ازابى هاشم بمانندآن حديث اول وبا آن برابر، محمدبن يحيى گويدمن بمحمدبن حسن گفتم اى اباجعفر دوست‌داشتم‌اينخبر از غير احمدبن ابى‌عبدالله روايت شده بود در پاسخ گفت او دهسال پيش از سر گردانى خود ايـن حديث را بمن بازگفت.

شرحـ از مجلسى (ره)ـ مقصود از احمدبن ابى‌عبدالله احمدبن خالد برقى است كه از افاخم محدثين و ثقاتست وكتب بسيارى تاليف كرده كه از آن همه جز محاسن نمانده است شيخ ونجاشى گويند اصل او از كوفه است و جدش محمدبن على را يوسف بن عمرو پس از شهادت زيدبن على بزندان انداخت (بجرم همكارى در شورش با زيد على الظاهر) و سپس او را كشت خالدكودكى خردسال بود و بهمراه‌پدرش عبدالرحمن ببرقرود قم گريخت ودر آنجا ماندند و او خودش ثقه‌است ولى از ضعفاء بسيار روايت كند تاآنكه گويد منظور ازحيرت وسرگردانيكه دراينحديث باو نسبت داده‌اند چند وجه‌است:

الف ـ مقصود خرافت دوران پيرى‌باشد .

بـ مقصود سرگردانى او پس‌از اخراج‌از قم باشد بحكم احمدبن محمدبن عيسى‌شيخ محدثين قم‌كه اورا براى‌كثرت روايت اخبارضعيفه‌ازقم بيرون كرد وپس‌از آن‌هم ازاو درگذشت‌وبااوآشتى كرد وازاوعذرخواست.

جـ مقصود ازحيرت يعنى حيرت‌شيعه درامر امامت پس‌ازوفات امام‌عسكرى وقبل ازظهوردلائل وثبوت امامت حجةبن الحسن(ع).

٣ـ ازابى بصير از امام صادق (ع) كه فرمود پدرم بجابربن‌عبدالله انصارى گفت‌من بتو نيازى دارم، كى برتوهموار است كه من باتو خلوت كنم‌واز آن نياز خود بپرسم؟ جابر باو گفت‌هروقت تو دوست دارى، يك روزى بااو تنها شد وباو فرمود اى جابر بمن ازآن لوحى كه در دست مادرم فاطمه(ع) دختر رسولخدا (ص) ديدى گزارش بده و ازآنچه كه مادرم بتو گزارش داد كه درآن‌لوح

رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَمَا أَخْبَرَتْكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذٰلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ ؟ فَقَالَ جَابِرٌ : أَشْهَدُ بِاللهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَهَنَّيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أَبْيَضَ ، شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِأَبِي وَأُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم مَاهٰذَا اللَّوْحُ ؟ فَقَالَتْ : هٰذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللهُ إِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنَيَّ وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذٰلِكَ ، قَالَ جَابِرٌ : فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ : نَعَمْ ، فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ ، فَقَالَ : يَا جَابِرُ ! انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَءَ [أَنَا] عَلَيْكَ ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً ، فَقَالَ جَابِرٌ : فَأَشْهَدُ بِاللهِ أَنِّي هٰكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

هٰذَا كِتَابٌ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، عَظِّمْ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نَعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي ، إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَمُذِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا

نوشته است جابر درپاسخ او گفت من خدا را گواه میگیرم که یك روز در زندگی رسولخدا (ص) نزد مادرت فاطمه رفتم و او را بولادت حسین (ع) مبارك باد گفتم، و در دستش لوح سبزی دیدم که بگمانم اززمرد بود ودر آن نوشته سپیدی بمانند رنك آفتاب بود باو گفتم پدرم ومادرم قربانت‌ای دختر رسولخدا(ص) این لوح‌چیست؟

فرمود این لوحی استکه خدا آن‌را برسولخود هدیه کرده ودر آنست نام پدرم ونام شوهرم و نام دوپسرم ونام امامان ازفرزندانم و پدرم برای مژدگانی آن‌را بمن داده‌است، جابر گوید مادرت فاطمه (ع) آن‌را بدست من‌داد وآن‌راخواندم واز آن رونویس کردم، پدرم باو گفت ای‌جابرمیتوانی آن‌را بمن بنمائی؟ گفت آری پدرم بااو بخانه جابررفت واو صحیفه‌ای ازپوست آهو (ازبرك کاغذ)در آورد، پدرم فرمود ای‌جابر در نوشته خودنگاه کن تامن آن‌را بخوانم، جابر در نسخه خود نظر داشت وپدرم آن‌را خواند ویك حرف‌اختلاف نداشت جابر گفت من خدارا گواه میگیرم که براستی همچنین دیدم که درلوح نوشته بود:

بنام خدای بخشاینده مهربان

این نامه‌ایستکه ازخداوند عزیزحکیم برای محمد(ص) بنده ونور وسفیر وحجاب ودلیل‌حضرت او، روح‌الامین آن‌را ازنزد رب‌العالمین آورده‌است، ای‌محمد اسماء مرابزرك شمار و نعمت‌های مرا شکرگزار ولطفهای مرا انکارمدار براستی منم منکه خدایم، نیست شایسته پرستشی جزمنکه‌شکننده جباران وانتقامجو برای ستمکشان و سزاده روز رستاخیزم ، براستی منم خدا ، نیست شایسته پرستشی

أَنَا ، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْخَافَ غَيْرَ عَدْلِي ، عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَانْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِي ، بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حُسَيْناً خَازِنَ وَحْيِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً ، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَحُجَّتِيَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ ، بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَ أُعَاقِبُ أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَلَأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ ، أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ حِنْدِسٌ لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى وَأَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى ، مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدِ افْتَرَى عَلَيَّ ، وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي

جزمن، هر که جز فضل مرا امید دارد وجز ازعدل من ترسد اورا چنان کیفری‌دهم که هیچکدام از جهانیان راچو نانه کیفرندهم پس مرا بپرست وهمان برمن توکل کن، براستی من پیغمبری گسیل نکردم که روزگارش رابپایان رسانم وعمرش بسرآید جزآنکه برای اووصیی‌مقررساخته‌ام؟ براستی من تورا برپیغمبران برتری دادم ووصی تورا برهمه اوصیاء برتری نهادم و تو را بدو شیر بچه‌ات ارجمندساختم‌وبددوخترزاده‌ات حسن‌وحسین حسن راپس‌ازپدرش کان دانش نمودم وحسین‌را گنجبان وحی‌خویش اورا بشهادت گرامی داشتم وبسرانجام سعادتش واداشتم، پس اوبهتر شهیداست وازهمه شهیدان بلندپایه‌ترمن‌کلمه تامه‌خودراهمراه‌او کردم وحجت‌رسای‌خویش‌رانزد او نهادم‌بوسیله‌خاندان‌او پاداش دهم و کیفر نهم.

اول آنان‌علی سیدعابدان‌وزیور دوستان گذشته اینسامان.

دوم ـ پسرش همانند جد ستوده اش‌محمد شکافنده دانشم و معدن حکمتم ، محققاً هلاك شوند آنانکه شك کنند در باره

سوم آن‌ها جعفر، آنکه او را نپذیردمرانپذیرفته ، گفتار برجای من‌است که :

هرآینه گرامی دارم ایستگاه جعفر را و اورا درباره پیروان ویاران ودوستانش شاد سازم ، پس از وی .

چهارمشان ـ موسی‌است که‌اندرآشوبی دچار است (که‌بر اورواشودآشوبی خل که‌درگیردو برگزیندش برای‌خودآشوبی‌خل)سخت‌وناپیناوتار،زیرارشته‌قرارداد من‌نبردوحجت‌من‌نهان‌نماندوبراستی دوستانم از جام سرشار بنوشند، هرکه یکی ازآنها را منکر باشد محققاً منکر نعمت منست وهرکه یك آیه ازکتابمرا برگرداند بر من افتراء بسته، وای بر افتراء بندهای منکر درهنگام سرآمدن مدت موسی (ع) بنده ودوستم.

وَحَبِيبِي وَخِيَرَتِي فِي عِلْمِي وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَأَمْتَحِنُهُ بِالْاِضْطِلَاعِ بِهَا ، يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَسُرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَأَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي ، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ وَ أُكَمِّلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ « م ح م د »

شرح - از مجلسی (ره)-

قوله **لان خیط فرضی** یا بیان سبب انتخاب موسی (ع) است چنانچه از اعلام استفاده میشود یا بیان چیزی‌است که کلمه فتنه بر آن دلالت دارد برای ابطال توقف امامت بآن حضرت که واقفیان مدعی شدند ..مقصود ازفتنه قول برخی ازشیعه است بتوقف برامام صادق (ع) وآنها فرقه ناووسیه‌اند و یا قول بسیاری ازشیعه بتوقف برامام کاظم (ع) وبنابر بعضی ازوجوه گذشته اشاره بوقایع زمان هرون الرشید است ازظلم او وزندان کردن امام(ع) . خیط رشته ایست که لؤلؤ وجواهر دیگررا بدان در کشند وپیوست بودن ائمه‌را بیکدیگر و وجوب اطاعت آنهارا بدان مانند کرده است برای آنکه بدینوسیله اختران بروج امامت و گوهرهای درج آن بهم پیوسته‌اند چنانچه در قرآن از آن بحبل تعبیر کرده و فرموده **و اعتصموا بحبل الله** و بعضی خیطرا همان قرآن دانسته‌اند ولی معنی اول باکلمه فرض مناسب‌تر است.

دنباله حدیث-۳-

وای بر کسانیکه افتراء بستند و منکر شدند.. پس از درگذشت موسی (ع)، دوست من و برگزیده‌من حجت-

پنجم علی(ع) راکه ولی‌وناصرمنست وآنکس‌است که من بارهای وظائف نبوت را بدوش‌اونهم‌و او را باطلاع کامل بدان‌ها بیازمایم ، دیوگردن فرازی اورا بکشد ، در شهریکه آن را بنده شایسته‌ای ساخته بخاك رود (مقصود ازعفریت در اینجا مأمونست و مقصود از بنده شایسته‌ذوالقرنین است که طوس را ساخته- از مجلسی-ره-) درکنار بدترین آفریده‌هایم (یعنی‌هرون‌الرشید) گفتار من اینست که اورا بپسرش-

ششم آنها محمد (امام جوادع) شادکنم که جانشین اواست پس‌ازوی ووارث دانش اواست‌پس معدن‌علم و جایگاه سرو حجت من‌باشد برخلق من، بنده‌ای باومعتقد نشود جز آنکه بهشتش جای سازم وشفاعت اورا درهفتاد کس از خاندانش که سزاوار دوزخ باشند بپذیرم، وسرانجام سعادت‌را نصیب پسراو-

هفتم علی (امام نقی‌ع) نمایم که ولی و ناصر منست وگواه منست درخلق من وامین منست بر وحی من وازاو برآور آنکه بدراه وکیش من‌دعوت کند وگنجبان‌دانش من‌باشد -

هشتم‌حسن(ع)(امام‌عسکری)راوکامل گردانم‌اینسلسله امامت‌را بپسراو-

رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ ، عَلَيْهِ كَمالُ مُوسى وَ بَهاءُ عِيسى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيُذَلُّ أَوْلِيائِي فِي زَمانِهِ وَ تُتَهادىٰ رُؤُوسُهُمْ كَما تُتَهادى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خائِفِينَ ، مَرْعُوبِينَ وَ جِلِينَ ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمائِهِمْ وَيَفْشُوا الْوَيْلُ وَالرَّنَّةُ فِي نِسائِهِمْ اُولٰئِكَ أَوْلِيائِي حَقّاً ، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلازِلَ وَ أَدْفَعُ الْآصارَ وَالْأَغْلالَ اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ .

قالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنِ سالِمٍ : قالَ أَبُو بَصِيرٍ : لَوْلَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ ، إِلّا هٰذَا الْحَدِيثَ لَكَفاكَ ، فَصُنْهُ إِلّا عَنْ أَهْلِهِ .

٤ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ عَنْ أَبانِ بْنِ أَبِي عَيّاشٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ اُذَيْنَةَ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلالٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ اُذَيْنَةَ عَنْ [أَبانٍ] ابْنِ أَبِي عَيّاشٍ ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيّارَ يَقُولُ : كُنّا عِنْدَ مُعاوِيَةَ : أَنا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُاللهِ بْنُ عَبّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ اُمِّ سَلَمَةَ وَاُسامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، فَجَرىٰ بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعاوِيَةَ كَلامٌ فَقُلْتُ لِمُعاوِيَةَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ : أَنا أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ عليه السلام فَالْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

نهم (از اولاد حسین ع) که مرحمت باشد ورحمت برجهانیان ودارای کمال موسی وبهای عیسی وصبر ایوب است دردوران اودوستانم خوار شوند وسر آنها رادشمنان بهم پیشکش کنند چنانچه سر های ترك ودیلم رابهم پیشکش نمایند، آنهارا بکشند وبسوزانند ودر ترس باشند، مرعوب وهراسان وزمین ازخونشان رنگین گردد وای‌وای وشیون درمیان زنان آنها فاش وآشکار شود، آنان براستی دوستان من باشند وبوسیله آنها دفع کنم هرفتنه پیچیده وتاری‌را و برای آنها بردارم زمین لرزه‌ها وبارهای سنگین وزنجیر گران را، آنانند که خاص برآنها است صلوات از پروردگار آنها بهمراه رحمت ومهر وآنانند هم آن هدایت شده‌ها .

عبدالرحمن بن سالم گوید ابوبصیر گفت اگر درعمر خود جز اینحدیث رانشنوی برای تو بس است، آن‌را ازجز اهلش نگهدار.

٤ـ ازسلیم‌بن قیس گوید. از عبدالله‌بن جعفر طیار شنیدم میفرمود. مانزد معاویه بودیم، من‌بودم وحسن وحسین وعبدالله بن عباس و عمربن امسلمه و اسامة‌بن زید ، میان من ومعاویه سخنی‌شد، من به معاویه گفتم که من ازرسولخدا (ص) شنیدم میفرمود. من نسبت بمؤمنان ازخودشان‌اولی هستم سپس برادرم علی‌بن ابیطالب بمؤمنان ازخودشان اولی‌است وچون علی شهیدشود حسن‌بن علی بمؤمنان از خودشان اولی‌است سپس‌پسرم‌حسین پس‌از او بمؤمنان از خودشان اولی‌است وچون شهید شودپسرش

فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عليه السلام فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يُكَمِّلُهُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ، قَالَ عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ : وَاسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ عَبْدَاللهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعُمَرَ بْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ ، قَالَ سُلَيْمٌ : وَقَدْ سَمِعْتُ ذٰلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدَادِ وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم .

٥ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِي ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ : شَهِدْتُ جَنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُوْيِعَ وَعَلِيٌّ جَالِسٌ نَاحِيَةً فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلٌ [الْوَجْهِ] بَهِيٌّ ، عَلَيْهِ ثِيَابٌ حِسَانٌ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتّٰى قَامَ عَلٰى رَأْسِ عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ ؟ قَالَ : فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : إِيَّاكَ أَعْنِي وَأَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لِمَ ذَاكَ ؟ قَالَ : إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي ، شَاكّاً فِي دِينِي ، فَقَالَ: دُونَكَ هٰذَا الشَّابَ ، قَالَ : وَمَنْ هٰذَا الشَّابُ ؟ قَالَ : هٰذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللهِ

علی بن الحسین برمؤمنان از خودشان اولی است ای علی تو محققاً اورا درك میکنی (شهادت علی (ع) در سال چهل هجری بوده وولادت امام سجاد درسال ۳۸ هجری بوده است) سپس پسرش محمد بن علی اولی است بمؤمنان از خودشان وای حسین تو اورا درك میکنی و سپس توئیکه از نژاد خود ۱۲ امام آوری وکامل کنی (سپس آنها راتا ۱۲ امام کامل کرد، اینجمله از کلام عبدالله بن جعفر است ـ از مجلسی ره) که همه ازاولاد حسین باشند.

عبدالله بن جعفر گوید من حسن وحسین وعبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زیدرا برای گفتار خود بگواهی طلبیدم ودر حضور معاویه برای من گواهی دادند، سلیم گوید من اینحدیث رااز سلمان وابوذرومقداد هم شنیدم و گفتند ماآن رااز رسولخدا (ص) شنیدیم .

۵ـ از ابی الطفیل، گوید: من حاضر بودم سرجنازه ابوبکر درروزیکه مرد وحضورداشتم هنگامی که باعمر بیعت شد درآن روز علی علیه السلام در گوشه‌ای نشسته بود ، که یك جوان یهودی زیباروی ارجمند با جامه های خوب از فرزندان هرون وارد شد و رفت تا بالای سرعمر ایستاد و گفت ای امیر المؤمنین تو دانشمندترین این امت هستی بکتاب شان و امر پیغمبرشان ؟ گوید. عمر سربزیرانداخت پس آن جوان یهودی گفت: من باتو هستم و آنگفته را بازگو کرد

عمر گفت برای چه ؟

جوان یهودی ـ من نزدتو آمدم برای خود راهی بجویم ودر دین خود بشك افتاده‌ام ،

عمر ـ برو باینجوان بچسب .

جوان یهودی ـ اینجوانکه باورهنمائی کنی کیست؟

عمر ـ این علی بن ابیطالب پسرعم رسول خدا « ص » است واین پدر حسن و حسین دو

صلى الله عليه وآله وسلم وَ هٰذا أَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ هٰذا زَوْجُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : أَكَذٰاكَ أَنْتَ ؟ قالَ : نَعَمْ ، قالَ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلاثٍ وَثَلاثٍ وَواحِدَةٍ ، قالَ : فَتَبَسَّمَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ وَ قالَ : يا هٰارُونِيُّ ! ما مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً ؟ قالَ : أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلاثٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عالِمٌ ، قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِلٰهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ لَئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ ما تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَلَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي ؟ قالَ : ما جِئْتُ إِلّا لِذٰاكَ ، قالَ : فَسَلْ ، قالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ قَطَرَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ ؟ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فاضَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ ، أَيُّ عَيْنٍ هِيَ ؟ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَأَجابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلاثِ الْأُخَرِ ، أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم كَمْ لَهُ مِنْ إِمامِ عَدْلٍ وَفِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ وَمَنْ ساكِنُهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ ؟ فَقالَ : يا هٰارُونِيُّ ! إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ

پسر رسول خدا «ص» است و این شوهر دختر رسولخدا «ص» است ـ آن یهودی رو بعلی «ع» آورد و گفت :

ـ آیا توچنین هستی؟

علی(ع)ـ آری من چنین هستم.

یهودی ـ من میخواهم ازشما سه‌مسئله وسه مسئله ویك مسئلهٔ بپرسم.

علی(ع) باتبسم تلخی ـ ای‌هرونی چرا نگفتی‌هفتا.

یهودی ـ من سه تارا ازشما میپرسم، اگربمن پاسخ دادی ازآنچه دنبال‌آنهااست‌میپرسم واگر آنهارا ندانی من میدانمکه میان شماها دانشمندی نیست.

علی(ع)ـ من تورا بخدائیکه میپرستی سوگند میدهم اگرمن درهرچه خواهی‌پاسخ تورابدهم کیش‌خودرا میگذاری‌ودر کیش‌من درمیآئی؟

یهودی ـ من‌نیامدم‌مگر برای‌همین.

علی(ع)ـ پس بپرس ازآنچه خواهی.

یهودی ـ بمن گزارش ده ۱ـ از نخست چکه خونیکه بر روی زمین چکید چه چکه ای بود ؟ ۲ـ نخست چشمه ای که بر روی زمین جوشید چه چشمه‌ای بود ؟ ۳ـ نخست چیزی که بر زمین‌جنبید چه بود ؟

امیرالمؤمنین (ع) باو پاسخ‌داد.

یهودی ـ مرا از سه دیگر آگاه ساز ۱ـ بگو بدانم محمد را چند رهبر داد خواه در دنبال است ۲ ـ در چه بهشتی جایگزین است ۳ـ بهمراهش دربهشت اوچه کس نشیمن دارد .

علی(ع)ـ ای‌هارونی به‌راستی برای محمد۱۲ تن‌رهبرو پیشوای دادخواه‌دردنبالست که هر که آنان

إِمَاماً عَدْلاً ، لَايَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلَايَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافِ مَنْ خَالَفَهُمْ وَإِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ ، وَمَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ مَعَهُ أُولَئِكَ الْأَثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّةُ الْعَدْلُ ، فَقَالَ : صَدَقْتَ وَاللهِ الَّذِي لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ ، كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَأَمْلَاهُ مُوسَى عَمِّي عليه السلام ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ، أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ ؟ وَهَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟ قَالَ : يَا هَارُونِيُّ ! يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، لَايَزِيدُ يَوْماً وَلَايَنْقُصُ يَوْماً ، ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَةً هٰهُنَا ـ يَعْنِي عَلَى قَرْنِهِ ـ فَتُخْضَبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذَا قَالَ : فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ وَقَطَعَ كُسْتِيجَهُ وَهُوَ يَقُولُ : أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّكَ وَصِيُّهُ ، يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ وَلَاتُفَاقَ وَأَنْ تُعَظَّمَ وَلَا تُسْتَضْعَفَ ، قَالَ : ثُمَّ مَضَى بِهِ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ .

٦ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرِو [و] بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: إِنَّ اللهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ

را وا نهد و بدانها نگراید برایشان زیانی ندارد واز پایه آنهانکاهد و ازهر که باآنهاوارونه باشد نهراسند وبه‌راستی آنان در کیشهای خود از کوههای افراشته برزمین برجاتر باشند، نشیمنگاه‌محمد دربهشتی استکه ایندوازده رهبر دادگستر باوی باشند.

یهودی ـ سوگند بدان‌خدا که‌نیست‌شایان‌پرستشی‌بااو که‌راست گفتی، به‌راستی من درنوشته‌های پدرم هارون که با دست خود نوشته و موسی عمویم بوی در خوانده چنین یافتم ، اکنون بمن گزارش بده از آن یکی،بمن بگو که وصی محمد چند سال زنده باشد پس از وی وآیا بمیرد و یا کشته شود؟

علی(ع)ـ ای هارونی‌پس از وی سی‌سال‌بیاید که نه روزی افزاید ونه بکاهد. سپس باودراینجا یعنی برتارکش زخمی زنند واین ریش او از اینخون سر اورنگین گردد، هارونی فریادی کشید و دست برد و کستی خودرا برید (رشته‌ایکه‌یهودان روی جامه وزیر زنار بندند) ومیگفت من گواهمکه نیست شایسته پرستی جزخدا،یگانه‌است، شریك ندارد وگواهم که محمد بنده وفرستاده اواست و به راستی تووصی اوهستی و باید درفراز همه باشی ونه در نشیب کسی و بزرگوارت شمرند ونه‌ناتوان، (ولاتستصغر خ ل ونه کوچك) گوید سپس‌علی‌اورا بخانه خودبرد ومعالم دین‌را بآوآموخت.

شرحـ ازمجلسی ـ معالم دین قواعدکلی وعمومیستکه از آنها برحال جزئیات ره‌یابی شود و استدلال گردد انتهی ـ من گویم‌اگرواقعاً مقصود ازمعالم دین همین باشدباید گفت که‌آن علم‌اصول‌فقه است فتدبر .

٦ ـ از ابیحمزه گوید از علی‌بن الحسین (ع) شنیدم میفرمود: به‌راستیکه خدا آفرید محمد و [illegible] ویازده تن‌از فرزندانش را از نور بزرگواری خود و آنها را نمونه‌هائی در پر تونور خودبرپا

خَلْقِ الْخَلْقِ ، يُسَبِّحُونَ اللهَ وَيُقَدِّسُونَهُ وَهُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله .

٧ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشّابِ ، عَنِ ابْنِ سَمٰاعَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبٰاطٍ ، عَنِ ابْنِ اُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرٰارَةَ قٰالَ : سَمِعْتُ أَبٰاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : الْإِثْنٰا عَشَرَ الْأِمٰام مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ ، وَ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِيٌّ هُمٰا الْوٰالِدٰانِ عليهما السلام ، فَقٰالَ عَلِيُّ بْنُ رٰاشِدٍ ـ وَكٰانَ أَخٰا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ ـ وَ أَنْكَرَ ذٰلِكَ فَمَرَّ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام وَقٰالَ: أَمٰا إِنَّ ابْنَ اُمِّكَ كٰانَ أَحَدَهُمْ .

٨ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيٰادٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْرٰاهِيمَ،عَنِ ابْنِ أَبِي يَحْيىَ الْمَدِينِيِّ ،عَنْ أَبِي هٰارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قٰالَ : كُنْتُ حٰاضِراً لَمّٰا هَلَكَ أَبُوبَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرَ أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمٰاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ وَتَزْعَمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمٰانِهِ حَتّٰى رُفِعَ إِلىٰ عُمَرَ فَقٰالَ لَهُ :يٰا عُمَرُ ! إِنِّي جِئْتُكَ اُرِيدُ الْإِسْلاٰمَ، فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمّٰا أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحٰابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتٰابِ وَالسُّنَّةِ وَجَمِيعِ مٰا اُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ ، قٰالَ : فَقٰالَ لَهُ عُمَرُ :إِنِّي لَسْتُ هُنٰاكَ لٰكِنِّي اُرْشِدُكَ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ اُمَّتِنٰا بِالْكِتٰابِ وَالسُّنَّةِ وَجَمِيعِ مٰا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ وَ هُوَ ذٰاكَ ـ فَأَوْمَأَ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام ـ فَقٰالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : يٰا عُمَرُ ! إِنْ

داشت، او را میپرستیدند پیش‌از آفرینش‌خلق، خدا را تسبیح میکردند وتقدیس مینمودند وهم آنهایند امامان از فرزندان رسولخدا(ص).

٧ـ اززراره گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: ١٢ امام از خاندان محمد(ص) همه مربوط بعالم غیب هستند وازفرزندان رسولخدا (ص) واز فرزندان علی(ع)هستندورسولخدا (ص) وعلی‌باشند همان دو والد ، علی‌بن راشد برادر مادری علی بن الحسین (ع) چیزی گفت ومنکر اینکلام شد ، امام باقر (ع) فریاد سختی زد و فرمود ، هلا پسر مادر خودت هم یکی از آن ها است (مقصود امام سجاد (ع) است).

٨ـ از ابی‌سعید خدری گوید من حضور داشتم که ابوبکر مرد و عمر خلیفه اوشد، یکی از بزرگان یهود یثرب آمد که یهود معتقد بودند او دانشمندترین اهل زمان خود است تا خودرا بعمر رسانید و باو گفت:

ای‌عمر: من نزد تو آمدم وقصد مسلمانی دارم، اگر از آنچه ازتو بپرسم بمن پاسخ دهی تو دانا ترین یاران‌محمدی بقرآن وسنت وهرآنچه من میخواهم ازتو بپرسم،گوید که:

عمر گفت ـ من دراینپایه نیستم ولی تورا رهنمائی کنم بکسیکه اوداناتر ملت ماست بقرآن و سنت وهرچه میخواهی بپرسی، اوهمین است، اشاره بعلی(ع) کرد.

یهودی ـ اگر اینمرد چنانست که تومیگوئی تورا چه رسد که بیعت مردم را بپذیری؟ با اینکه

كَانَ هٰذَا كَمَا تَقُولُ فَمَالَكَ وَلِبَيْعَةِ النَّاسِ ؛ وَإِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ ؟! فَزَبَرَهُ عُمَرُ. ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ ؟ فَقَالَ : وَمَا قَالَ عُمَرُ؟ فَأَخْبَرَهُ ، قَالَ : فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقِينَ وَمَعَ ذٰلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمُ الْإِسْلَامَ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : نَعَمْ أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ ، سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أُخْبِرُكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللهُ ، قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : يَا يَهُودِيُّ وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ : أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ ؟ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ ، سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ وَ إِلَّا كَفَفْتُ ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هٰذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ ، فَقَالَ لَهُ : سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيُّ ؛ قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ؟ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ؟ وَأَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ؟ فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدًى ؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ

اینمرد داناتر از همه شماها است

ـ عمر در برابر این اعتراض باو درشتی کرد و گفت بتو چه؟ ـ آن یهودی برخاست و نزد علی(ع) رفت.

یهودی رو بعلی(ع) ـ آیا تو چنانیکه عمر گفت؟

علی ـ عمر چه گفت ؟ یهودی باو گزارش داد و گفت اگر تو چنانی که گفته است من از چیزهائی از تو پرسش کنم که میخواهم بدانم یکی ازشما مسلمانان آنها را میداند تامن بدانم شما در دعوی اینکه بهترین ملت هائید و داناتر ملت هائید راستگوئید و با اینوضع من هم در دین اسلام شما در آیم.

علی « ع » ـ آری من چنانم که عمر گفته است بتو ، از هرچه خواهی بپرس من بتو گزارش میدهم انشاءالله.

یهودی ـ بمن گزارش بده ازسه تا وسه تا ویکی.

علی(ع) ـ ای یهودی چرا نمیگوئی بمن گزارش بده ازهفتا.

یهودی ـ اگر تو ازسه تای نخست بمن پاسخ دهی از توازآنها که بجا مانده بپرسم و اگر نه دم بندم و اگر تو از این هر هفت بمن پاسخ درست دهی داناترین مردم روی زمین و برتر آنان و سرور برهمه مردم باشی.

علی(ع) ـ بپرس ازهرچه خواهی ای یهودی.

یهودی ـ ۱ ـ بمن گزارش بده از نخست سنگی که بر روی زمین نهاده شده است؟ ۲ ـ نخست درختیکه برزمین کاشته شده ؟ ۳ ـ نخست چشمه ایکه برزمین جوشیده است ؟ امیر المؤمنین (ع) باو گزارش داد

وسپس آن یهودی گفت: ۱ ـ بمن گزارش بده که دراینملت اسلام چندتن رهبر و امام برحق باشد ؟

مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَأَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنَّ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً هُدًى مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَهُمْ مِنِّي وَأَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ فَهِيَ أَفْضَلُهَا وَأَشْرَفُهَا جَنَّةِ عَدْنٍ وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا فَهٰؤُلَاءِ الْأَثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهُمْ وَجَدَّتُهُمْ وَأُمُّ أُمِّهِمْ وَ دَارِيهِمْ ، لَا يُشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ .

٩ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا ، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ .

١٠ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : إِنَّ اللهَ أَرْسَلَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّاً ، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةُ وَالْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ

٢ـ پیغمبرشما در کجای بهشت نشیمن دارد ؟ ٣ ـ چه کسانی در جایگاه ویژه او در بهشت همراه او باشند ؟

علی(ع)ـ برای این امت اسلامی دوازده رهبر و امام برحقست از نژاد پیغمبرخودشان که همه ازمن‌اند وجایگاه پیغمبرمادر بهشت‌دربهترین‌وشرافتمندترین‌بخش آنست که بهشت عدن است‌واما کسانی که در آن جایگاه ویژه‌وی بهمراه اویند همین۱۲ امامند که‌ازنژاد اویند بامادرشان ومادر مادرشان و فرزندانشان کسی در آن‌جا باآنها شریک‌نیست.

شرحـ ازمجلسی‌ره ـامهم یعنی‌فاطمه (ع) **وجدتهم**یعنی خدیجه(ع) .

٩ـ از جابربن عبدالله انصاری گوید بر فاطمه (ع)وارد شدم و پیش او لوحی بود که‌درآن نام امامان از فرزندانش بود، من بر شمردم که ١٢ تن بودند که پایانشان امام قائم (ع) بود، سه محمد داشتند و سه علی.

شرح ـ ازمجلسی (ره) ـ قوله **من ولدها** یعنی یازده تن‌آنان فرزند اویند و شماره راجع بهمه امامان است.

قوله‌ثلثةمنهم یعنی از فرزندان فاطمه سه علی نام بودنه از همه ائمه‌که چهار علی نام باشند و ظاهر اینست‌که نسخه نویسان تصحیف کرده‌اند زیرا درروایت صدوق در کمال‌الدین وعیون وفقیه‌و در روایت شیخ در غیبت بهمین سند خود اینحدیث ازجابر نقلشده است ودر کتب دیگر هم‌نقلشده‌و بجای سه‌علی نام چهار علی‌نام ضبطشده است.

١٠ـ از ابیحمزة ازامام باقر (ع) فرمود: براستی خدا محمد(ص) را بجن وانس فرستاده‌وپس ازوی ١٢ امام مقررداشته، برخی گذشته‌اند و برخی مانده‌اند، در هروصی وامام روش و برنامه‌ای بوده‌است وروش اوصیائیکه پس‌از محمدند (ص) روش اوصیاء عیسی است که ١٢ تن بودند و خود

مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَ كَانُوا اِثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ .

۱۱ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللهِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِاِبْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، فَقَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ :مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ

۱۲ ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ اِبْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِوُلْدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي .

امیرالمؤمنین بروش عیسی زیست.

شرح ـ از مجلسی « ره » ـ **وکل وصی** یعنی هر کدام از اوصیای محمد را برنامه مخصوص است و گفته شده مقصود اوصیاء همه پیغمبران است از هبةالله تا امام قائم (ع) ولی معنی اول روشنتر است .

کل وصی جرت به سنة ـ یعنی بروش و برنامه‌ای دستور داشته که از آن تجاوز نمیتوانسته، اختلاف روش امامان معصوم (ع) روشنست برخی درکار عبادت بسر برده و برخی بنشردانش پرداخته برخی کمتر تقیه کرده و برخی بیشتر؛ برخی مبارزه را تا نبرد کشانده و برخی بسازش و مصالحه گذرانده ، اخباری گذشت که امامان کاری نکرده و نکنند جز طبق سفارش از طرف خدا عزوجل ودستور او واز آن درنگذرند و بشماره آنان فرمان‌های سر بمهر از آسمان فرود شده وهر کدام بدان کار میکردند که‌زیر مهر ویژه اوبوده

علی سنة اوصیاء عیسی یعنی از نظر شمارش به روش آنان بوده‌اند یا در همان ستمکشی و تقیه از سر کشان.

علی سنة المسیحـ یعنی علی بود که چون مسیح مردم درباره اوسه دسته‌شدندبرخی‌او را خدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطا کار وکافرپنداشتند و او را کشتند و برخی بدرستی او را امام و رهبر پس از پیمبرخواندند، یاآنکه روش زندگی‌او در رضایت و جامه و عبادت چون عیسی بوده است .

۱۱ـ امام جواد (ع) فرمود: امیرالمؤمنین بابن عباس فرمود: براستی شب‌قدر در همه سال هست و محققاً در این شب کار همه سال فرود میشود و پس از رسولخدا برای انجام این کار سرپرستانی باشد. ابن‌عباس گفت آنها کیانند؟ فرمود من و یازده تن از نژاد من که امامان مربوط با فرشته‌هایند.

۱۲ـ رسولخدا «ص» فرمودبیارانش:معتقدشوید بشب‌قدر، شب‌قدر پس‌از من ازآن‌علی‌بن ابی طالب و۱۱ تن فرزندان اواست.

١٣ ـ وَ بِهٰذا الْإِسْنادِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عليه السلام قالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْماً : لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ [مُحَمَّداً] رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم مٰاتَ شَهِيْداً ، وَاللهِ لَيَأْتِيَنَّكَ ، فَأَيْقِنْ إِذا جٰاءَكَ ، فَإِنَّ الشَّيْطانَ غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ فَأَرٰاهُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم فَقالَ لَهُ : يٰا أَبٰابَكْرٍ آمِنْ بِعَلِيٍّ وَبِأَحَدِ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ ، إِنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النُّبُوَّةَ وَ تُبْ إِلَى اللهِ مِمّٰا فِي يَدِكَ ، فَإِنَّهُ لاحَقَّ لَكَ فِيهِ ، قالَ ثُمَّ ذَهَبَ فَلَمْ يُرَ .

١٤ ـ أَبُوعَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِاللهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشّٰابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمٰاعَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبٰاطٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرٰارَةَ قالَ : سَمِعْتُ أَبٰاجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : الْأَئِمَّةُ عَشَرَ الْإِمٰامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طٰالِبٍ عليه السلام فَرَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَعَلِيٌّ عليه السلام هُمَا الْوالِدٰانِ .

١٥ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرٰاهِيمَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ سَعِيْدِ بْنِ غَزْوٰانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيْرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ : يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام ، تٰاسِعُهُمْ قٰائِمُهُمْ .

١٦ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشّٰاءِ ، عَنْ أَبٰانٍ ، عَنْ زُرٰارَةَ قالَ : سَمِعْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : نَحْنُ اثْنا عَشَرَ إِمٰاماً مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام .

١٣ـ براستی یك روز امیرالمؤمنین (ع) بابی بکر فرمود (آل عمران ـ ١٦٤) گمان مبر آن کسانیکه در راه خدا کشته شدند مرده گانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خود روزی میخورند. من گواهم که محمد (ص) رسولخدا شهید از دنیا رفت ، بخدا نزد تو آید ، چون نزد تو آید یقین کن که او است زیرا شیطان نتواند خود را بجای او در خیال کسی جازند (متمثل شود خ ل) علی (ع) دست ابی بکر را گرفت و اورا بردو پیغمبر را (ص) باو نمود، پیغمبر باو فرمود: ای ابابکر ایمان آور بعلی (ع) و بیازده تن فرزندان او که مانند من باشند جز در نبوت و بدرگاه خدا بازگرد از آنچه بناحق دردست گرفته‌ای زیرا تو را در آن حقی نیست، گوید: سپس پیغمبر رفت ودیدار نشد.

١٤ـ اززراره گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود : دوزاده تن امام از خاندان محمد «ع» همه مربوط با فرشته‌اند و زاده رسولخدا و فرزندان علی بن ابیطالبند (ع) پس رسولخدا (ص) و علی (ع) هردو پدر باشند.

١٥ـ از ابی بصیر از امام باقر (ع) فرمود: پس از حسین (ع) نه امام باشند و نهمین آنها قائم (ع) آنها است.

١٦ـ از زراره ازامام باقر (ع) گوید شنیدم که میفرمود: ما ١٢ امام هستیم که از آنها است حسن وحسین وسپس امامان از نژاد حسین (ع).

١٧ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرٍ[و] بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زِرُّ الْأَرْضِ ـ يَعْنِي أَوْتَادُهَا [وَ] جِبَالُهَا ـ بِنَا أَوْتَدَ اللهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا ، فَإِذَا ذَهَبَ الْاِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا .

١٨ ـ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ ،عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً ، نُجَبَاءُ ، مُحَدَّثُونَ ، مُفَهَّمُونَ ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً .

١٩ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ كَرَّامٍ قَالَ : حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي أَنْ لَا آكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتّٰى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ جَعَلَ لِلّٰهِ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتّٰى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: فَصُمْ إِذاً يَا كَرَّامُ ؛ وَلَا تَصُمِ الْعِيدَيْنِ وَلَا ثَلَاثَةَ التَّشْرِيقِ وَلَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً وَلَا مَرِيضاً فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام لَمَّا قُتِلَ عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهِمَا وَالْمَلَائِكَةُ ، فَقَالُوا : يَا رَبَّنَا ائْذَنْ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتّٰى نَجِدَ هُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ ، وَقَتَلُوا صَفْوَتَكَ ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِمْ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَاوَاتِي

١٧ـ ازامام باقر (ع) كه‌فرمود: رسولخدا (ص) فرموده است براستى من و١٢ تن‌ازفرزندانم بهمراه تو. زر (رست) زمين هستيم يعنى ميخها و كوههاى آن، بماخداوند زمين راميخكوب كرده‌تا بمردمش فرونريزد چون ١٢تن فرزندانم اززمين بروند، زمين اهلش‌را فروبرد و بديده نيايند (بآنها مهلتى داده‌نشود خ ن).

١٨ـ رسولخدا (ص) فرمود. از فرزندانم ١٢ نقيب (امام مسئول) باشند كه نجيب و مربوط با فرشته و داراى علم لدنى هستند وآخر آنان قائم است كه زمين را پر از داد كند چنانچه پـر از بيداد شده است.

١٩ـ كرام، گفت من با خود سوگند ياد كرده‌ام كه در روز خوراكى بدهن نگيرم هر گـز (روزه‌باشم) تاقائم آل‌محمد ظهور كند وخدمت امام صادق(ع) رسيدم وبآن‌حضرت گفتم :

مردى ازشيعيان شما براى‌خود برعهده خود گرفته‌است كه هرگز درروز چيزى نخورد تاقائم آل‌محمد ظهور كند فرمود اگرچنين نذرى كردى اى كرام همه راروزه دار جز دوروز عيد فطر و قربان وسه روز ايام تشريق (١١ـ١٢ ذيحجه درمنى) وجز هنگام سفر وبيمارى. به راستى چـون حسين(ع) كشته شد آسمان‌ها وزمين وهرآنچه درآنها است بافرشته‌ها ناليدند وگفتند پروردگارا بمااجازه ده تااين خلق رانابود سازيم وهمه رااز روى‌زمين براندازيم، براى اين‌روائيكه‌روادانستند ازحرمت تووكشتار برگزيده‌هايت، خدا چنين وحى كرد، اى‌فرشتهاى من‌اى‌آسمان‌هاى من، ايزمين‌من

وَيا أَرْضِي اسْكُنُوا ، ثُمَّ كَشَفَ حِجاباً مِنَ الْحُجُبِ فَإِذاً خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ وَ اِثْنا عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ عليهم السلام وَأَخَذَ بِيَدِ فُلانٍ الْقائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ ، فَقالَ : يا مَلائِكَتِي وَيا سَماواتِي وَيا أَرْضِي بِهٰذا أَنْتَصِرُ [لِهٰذا] - قالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ - .

٢٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِي طالِبٍ ، عَنْ عُثْمانَ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ سَماعَةَ بْنِ مِهْرانَ قالَ : كُنْتُ أَنا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عِمْرانَ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرانَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ : نَحْنُ اثْنا عَشَرَ مُحَدَّثاً فَقالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ : سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام ؟ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ فَقالَ أَبُو بَصِيرٍ : لٰكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام .

(بابٌ)

فِي أَنَّهُ إِذا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ

١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَعَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئابٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ : إِنَّ اللهَ تَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ عِمْرانَ أَنِّي

آرام باشید؛ سپس پرده‌ای از پرده‌ها را بالا زد و بناگاه پشت آن محمد بود و ۱۲ امام که وصی اویند ودست فلانیکه در میان آنها قائم است گرفت و تا سه بار فرمود :

ای فرشته‌هایم، ای آسمان‌هایم، ایزمینم باینست که انتقام کشم برای این (حسین شهیدع)

۲۰ـ ازسماعة بن مهران، گفت: من وابوبصیر و محمدبن عمران آزاد کرده امام باقر (ع) در منزل آن‌حضرت بودیم درمکه، محمدبن عمران گفت من ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود ما ۱۲ تن مربوط بافرشته هستیم ابوبصیر باو گفت تو ازامام صادق (ع) بگوش خود شنیده‌ای. و یکبار، دو بار اورا سوگند داد که اوشنیده است، ولی خود ابوبصیر گفت من آن‌را ازامام باقر (ع) شنیده‌ام.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ یکبار، دوبارتردید، ازراویست وسوگند برای تاکید بوده ویا برای اینکه دیگران بدانند که درست است.

(باب)

دراینکه هرگاه گویند درآن مرد چیزی هست ودر خود او نباشد ودر فرزند ویافرزند زاده او باشد پس همانست که گفته‌اند دراواست

۱ـ ازابی بصیر ازامام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارك وتعالی بعمران وحی کرد که من بتو یك‌پسر درست وبابرکت میدهم که کور مادرزاد وپیس رادرمان کند ومرده را باذن خدازنده کند واورارسول بربنی‌اسرائیل سازم عمران این‌را بزن‌خودحنه‌باز گفت که مادر مریم‌بود، پس‌چون‌آبستن شد پیش‌خود بار خودرا پسری‌میدانست وچون زائیدش گفت پروردگارا به‌راستی من اورادخترزائیدم

وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً، سَوِيّاً، مُبارَكاً ، يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَيُحْيِي الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللهِ ؛ وَجاعِلُهُ رَسُولاً إِلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ ، فَحَدَّثَ عِمْرانُ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذٰلِكَ وَهِيَ اُمُّ مَرْيَمَ ، فَلَمّا حَمَلَتْ كانَ حَمْلُها بِها عِنْدَ نَفْسِها غُلاماً ، فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ : رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُها اُنْثىٰ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثىٰ ، أَيْ لايَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولاً يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَاللهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ ، فَلَمّا وَ هَبَ اللهُ تَعالىٰ لِمَرْيَمَ عِيسىٰ كانَ هُوَالَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرانَ وَوَعَدَهُ إِيّاهُ ، فَإِذا قُلْنا فِي الرَّجُلِ مِنّا شَيْئاً وَكانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلاتُنْكِرُوا ذٰلِكَ .

٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذانَ ، عَنْ حَمّادِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ إِبْراهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمانِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام قالَ إِذا قُلْنا فِي رَجُلٍ قَوْلاً فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ ، وَكانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلاتُنْكِرُوا ذٰلِكَ ، فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَفْعَلُ ما يَشاءُ.

٣ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ،عَنِ الْوَشّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ عائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قالَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : قَدْ يَقُومُ الرَّجُلُ بَعْدَلٍ أَوْ بِجَوْرٍ وَ يُنْسَبُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ قامَ بِهِ ، فَيَكُونُ ذٰلِكَ ابْنَهُ أَوِ ابْنَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَهُوَ هُوَ .

نیست پسر بمانند دختر ،یعنی دختر،رسولخدا نشود که خدا عزوجل میفرماید (آل‌عمران ـ۳۲) وخدادانا تر بود بدانچه زائیده، چون خداتعالی عیسی‌را بمریم‌داد او همانی بود که بعمران مژده‌داده بودند و با اووعده کرده‌بود، چون بگوئیم درمردی ازماها چیزی هست وآن چیز درفرزند یافرزندزاده او هم باشد شمامنکر آن نباشید (وآن رادروغ نشمارید).

۲ـ از امام صادق(ع) فرمود چون بگوئیم که درمردی چیزی‌هست ودر اونباشد و در فرزند یا فرزندزاده اوباشد آن‌را منکر نشوید، زیرا خداتعالی میکند هر چه میخواهد.

۳ـ ابی‌خدیجه گوید شنیدم امام صادق(ع) میفرمود گاه‌باشد که برای مردی شهرتی پدید آیداز نظر داد پژوهی یا ستمکیشی و باو نسبت عدالت یاستم دهند وخود اوچنین نیست و این صفت درپسرش یاپسر پسرش پس‌از او بادید آید وآن‌همان ارزیابی در پدر و نیا است .

(بابُ)

اَنَّ الْاَئِمَّةَ كُلَّهُمْ قائِمُوْنَ بِاَمْرِ اللّٰهِ تَعالٰى ، هادُوْنَ اِلَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ

١ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ قالَ : أَتَيْتُ أَبا جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ بِالْمَدِيْنَةِ ، فَقُلْتُ لَهُ : عَلَيَّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقامِ إِنْ أَنا لَقِيْتُكَ أَنْ لاأَخْرُجَ مِنَ الْمَدِيْنَةِ حَتّٰى أَعْلَمَ أَنَّكَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لا ، فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ ، فَأَقَمْتُ ثَلاثِيْنَ يَوْماً ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيْقٍ فَقالَ : يا حَكَمُ ! وَإِنَّكَ لَهٰهُنا بَعْدُ ، فَقُلْتُ نَعَمْ : إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِما جَعَلْتُ لِلّٰهِ عَلَيَّ ، فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهَنِي عَنْ شَيْءٍ وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ ؟ فَقالَ : بَكِّرْ عَلَيَّ غُدْوَةً الْمَنْزِلَ ، فَغَدَوْتُ عَلَيْهِ فَقالَ عليه السلام : سَلْ عَنْ حاجَتِكَ ، فَقُلْتُ : إِنِّي جَعَلْتُ لِلّٰهِ عَلَيَّ نَذْراً وَ صِياماً وَصَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقامِ إِنْ أَنا لَقِيْتُكَ أَنْ لا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِيْنَةِ حَتّٰى أَعْلَمَ أَنَّكَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لا ، فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابَطْتُكَ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعاشَ ، فَقالَ يا حَكَمُ ! كُلُّنا قائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ ، قُلْتُ : فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ ؟ قالَ كُلُّنا نَهْدِي إِلَى اللّٰهِ ، قُلْتُ : فَأَنْتَ صاحِبُ السَّيْفِ ؟ قالَ : كُلُّنا صاحِبُ السَّيْفِ وَوارِثُ السَّيْفِ ، قُلْتُ : فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْداءَ اللّٰهِ وَيَعِزُّ بِكَ أَوْلِياءُ اللّٰهِ وَيُظْهِرُ بِكَ دِيْنَ اللّٰهِ ؟ فَقالَ : يا حَكَمُ ! كَيْفَ أَكُوْنُ أَنا وَقَدْ

(باب)

دراینکه همه‌ائمه (ع) بدستور خداتعالی برسر کارند و بسوی اورهبرند

١ ـ ازحکم بن ابی‌نعیم که گفت. من نزد امام‌باقر (ع) رفتم واو درمدینه بود، پس باو گفتم، من درمیان رکن ومقام (در مسجدالحرام) نذر کردم که اگر تورا دیدار کردم ازمدینه بیرون نروم تابدانم که قائم آل‌محمد (ع) توئی یانه؟ امام (ع) هیچ‌پاسخی بمن نداد، من سی‌روز در مدینه ماندم پس روزی آن‌حضرت درراه جلو من درآمد وفرمودای‌حکم، باز که تو دراینجائی؟ درپاسخ گفتم آری من‌بشما ازآنچه برای خدا برگردن نهاده‌ام گزارش دادم، شما مرانه‌دستوری دادید ونه‌غدقنی‌نهادید ونه پاسخی فرمودید، فرمود فردابامداد مرا درخانه دیدار کن، من بامدادان نزد آن‌حضرت رفتم ، فرمود بپرس ازنیازمندی خود، گفتم من برای خدابرگردن خود نذری‌نهاده‌ام ازروزه وصدقه‌درمیان رکن ومقام که اگر شمارا دیدار کردم‌ازشهرمدینه‌بیرون‌نروم تابدانم که شما قائم آل‌محمد هستید ، یانه اگر شما اوباشید آماده جهاد و ملازم شماباشم و اگرنباشید در زمین بگردم و جستجوی روزی کنم؟ فرمود ای‌حکم ماهمه قائم بامرخدا هستیم و بدستور اوبرسر کاریم، گفتم: توئی‌مهدی؟ فرمودما همه بخدا رهبری کنیم گفتم شما آن‌امام شمشیرزن هستید؟ فرمود همه‌ما شمشیرزن هستیم ووارث تیغ پیغمبر(ص)، گفتم شمائید که دشمنان خدارامیکشید و دوستان‌خدادر سایه شما عزیز میشوندو بوسیله شما دین‌حق خدا پیروز میشود؟ فرمود: ای حکم چگونه من او هستم؟ با اینکه به چهل و پنجسالگی

بَلَغْتُ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ [سَنَةً] ؟ وَإِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْداً بِاللَّبَنِ مِنِّي وَأَخَفُّ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ.

٢ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ: كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِاللهِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرٍ غَيْرِ الَّذِي كَانَ.

٣ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ: إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَهُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ.

(بَابُ)
(صِلَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

١ ـ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ، إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإِمَامُ، قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا».

رسیدم و به راستی که صاحب‌الامر (ع) بدوران شیرخوارگی از من نزدیك‌تر و برپشت زین از من چالاك‌تر است.

۲ـ از ابی‌خدیجه از امام صادق (ع) که پرسش شد از قائم و در پاسخ فرمود ما همه‌قائم بامر خدا هستیم، یکی پس از دیگری تا آنکه شمشیردار بیاید و چون امام شمشیردار آمدبدستوری آید جزاینکه بوده است.

شرح ـ غیرالذی کان ـ ازقبیل‌خروج بزور شمشیروحکم‌برطبق‌آنچه داند واعدام مانع‌الزکوة و بریدن دست‌های بنی‌شیبه‌وجلوگیری‌از ناودان‌های‌سرراه و هرچه به راه‌زیان داردو غدقن از مناره هاو محراب های در بسته ودیگر چیزها که در روایت رسیده که‌آنحضرت‌خواهد کرد ـ ازمجلسی(ره)•

۳ـ از عبدالله بن سنان گوید بامام صادق (ع) گفتم (۲۸ـ الاسراء) روزیکه بخوانیم هر مردمی را با رهبرشان؟ فرمود مقصود همان رهبریست که در میان آنها است و او امام قائم اهل زمان آنها است.

(باب)
صله ودهش بامام (ع)

۱ـ امام صادق (ع) فرمود، هر که گمان برد که امام نیازمنداست بدانچه دردست مردم است اوکافر است همانا مردم نیازدارند که ازآنها چیزی‌را بپذیرد، خداعزوجل میفرماید (۱۰۴ـالتوبه) بگیر ازدارائی آنهاصدقه تاآنها را پاکیزه کنی‌وباآن بپرورانی.

٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّحَّاسِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ وَيُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَا : سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام يَقُولُ : مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ وَإِنَّ اللهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدِّرْهَمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً » قَالَ : هُوَ وَاللهِ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ خَاصَّةً.

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ **فهو کافر** یعنی ناشناس بمقام فضل امام (ع) که میتواند کوه را طلا کند با دعای خود،اینجا کفر دربرابر ایمان کامل است یامقصوداینستکه امامرا درنزد خودتااین حد خوار وزبون داند.

و یحتاجون یعنی برای آمرزش وبالا رفتن‌درجه وفزون شدن حسنات وجبران سیئات‌ـمقصود ازصدقه دراین آیه شریفه یازکوة است یااعم از صدقه واجب ومستحب چنانچه روایت‌شده که‌این‌آیه درباره کسانی‌نازل‌شده‌استکه ازغزوه تبوك برجا نشستند وچون توبه کردند و خدا توبه آنهـا را پذیرفت این درباره آنها نازل‌شد چون پس‌از آزادی بحضرت رسول (ص) گفتند یارسول‌الله ایمن دارائی است که مایه تخلف ما ازجهاد است آنهارا بفقراء بده وما را پاك کن دراین صورت‌استدلال باین‌آیه از این نظراستکه در صورتیکه صدقه‌ایکه بمستحق داده شود این منزلت را دارد صـرف خمس وهدیه بامام بطریق اولی چنین است و ممکنست مقصود از صدقه در آیه مطلق ایثارمالی‌باشد درراه خدا وشامل‌صلهٔ بامام وخمس هم بشود وبنابراین استدلال بدان ظاهراست (استدلال امام بدان دراین مورد دلالت برعموم معنادارد).

تطهیر ضدتنجیس است و تزکیه ضد کاستن و تنقیص اولی در خودانسانست ودومی درمال یا مقصود تطهیر ازگناه ومال‌دوستی‌وبخل‌است وتزکیه‌یعنی وسیله فزایش حسنات ورفع درجات بمقامات مخلصین وازآیه معلوم‌شود که‌سود صدقه‌بدهنده رسد نه‌رسول وامام(ع).

٢ـ امام صادق(ع) میفرمود چیزی‌نزدخدا از دادن پول بامام (ع) محبوبتر نیست، براستی‌خدا یکدرهم را دربهشت چون کوه احد سازد، سپس فرمود خداتعالی درکتاب‌خود (٢٤٦ـ البقره)فرماید کیست‌آنکسیکه‌وام دهد بخدا وامی نیکو وخدا اورا برایش بسیار چند برابر سازد ـ فرمود بخداآن درباره صله بامام است.

شرحـ از مجلسی ره ـ آن‌را چون‌کوه احدسازد ـ یعنی برای آنکه میدهد ودر اینجا تشبیه معقول بمحسوس شده‌است ومقصود اینستکه ثواب این‌کار میان دیگرکارهای شایسته چون کوه احـد است دربرابر پیکره‌های دیگر یامقصود اینستکه دادن یکدرهم بدست امام چون‌دادن یك کوه احد پول است بدست دیگران ودادن وجه بامام ممکنست اعم ازصله بخود امام باشد و شامل دادن زکوة و صدقات دیگر باو بشود زیرا او بهتر بمصرف واقعی میرساند و مفید و ابو الصلاح بـا امـکان آن را واجب دانند ودر صورت دسترسی نداشتن بخود امـام باید به فقیه‌جـامع الشرائط داده شود.

من ذا الذی یقرض الله ـ بیضاوی قـرض‌الحسنه را گفته یعنی قرض مقرون بـاخلاص و دل‌خوش یا قرض از مال حلال و برخی قـرض‌الحسنه‌را مجاهده و انفاق‌درراه‌خدادانسته‌اند..

دراین موارد که کشت وکار غلات هزینه آبیاری ندارند میزان زکوة صدی ده‌است وآن بیشتر اندازه زکوتیست که در اسلام مقررشده است ودر حکم آنست زمین‌هائی که مدتی بآب باران تر میشوند ومدتی هم بجریان آب رود وکاریز و اگر جریان رود و کاریز هزینه‌ای بردارد برای سد بندی و پاك گیری کاریز ظاهر آنست که بحسب نسبت از درآمد برداشت میشود مگر آنچه‌خود زارع متصدی باشد.

۲ـ صدی‌پنج که نیم‌عشر است وآن درزمین‌هائی است که باید بوسیله استخراج آب آنها را آبیاری کرد ودر زمان سابق دووسیله معمول بوده که دراخبار بدان تصریح شده است.

الف ـ دوالیب ـ چرخ‌های آبکشی که‌بوسیله یابو ومانند آن‌میچرخیده‌است وآب بیرون‌میآورده وتاکنون هم درکنار نهرهای فرات‌ودجله ازآن‌استفاده میشود،

ب ـ دلوهای بزرگی که بچرخی بندند و بوسیله گاو یا شتر با آن آب از چاه یا نهر در آورند وکشت کنند و در حکم آنست ماشین‌های آب‌کشی که امروزه اختراع شده وبوسیله آنها ازچاه یا نهرها آب بالامیآورند.

در این موارد سهم زکوة صدی۵ است وصدی ۵آن برای‌هزینه آبیاری کسرشده است.

۳ـ صدی دوونیم ـ که درزکوة پول‌طلا ونقره‌است که از ۲۰۰درهم ۵درهم می‌دهد.

٤ـ صدی‌یك که کمترین حدزکوة‌است وآن درآخرین نصاب گوسفنداست که‌وقتی‌از ۵۰۰ بیشتر شد ازهر صدگوسفند یك‌گوسفند زکوة داده میشود ودر زکوة چهارنصاب کمتر گوسفند ودر زکوة شتروگاو که نصاب‌های متعددداردد از میزان صدی۱۰ و بلکه صدی۵ که زکوة غلات است کمتر اعتبار شده‌است و این برای آنست که رمه‌های صحراچر این دامها که تمام‌سال دربیابان میچرند و باین‌واسطه زکوة بآنها تعلق دارد ازغلات‌باجتماع حاجت ونیاز کمتری دارند، زیرا زمین‌زراعتی‌باید دریك محیط اجتماعی باشد تابهره بدهد وکارگران بسیار لازم دارد ولی رمه‌های بیابانی درسر زمین های دوردست و با کارگران کمتری اداره میشوند ونیاز آنها بجامعه کمتراست وبهمین نظر بهره کمتری راجامعه ازآنهامستحق میشود.

نکته‌دومـ از بیانات گذشته روشن‌شد که زکوة حق‌اجتماعی‌است و قانون عدالت‌حکم‌میکند که هرکس مال زکوی دارد وشرائط مقرره زکوة دراو جمع است بجامعه مدیونست وبدهکار است نسبت باندازه مقرر زکوة مانندآنچه‌را بکارگر زراعت دربرابر مزدکار وابزار بدهکاراست ووظیفه اواست که‌خود دنبال بستانکار برود وباو بپردازد واگر نپرداخت حق مردم‌را خورده‌است وبرده‌است مانند بدهکاری که پولی وام گرفته وندهد وادای زکوة وصرف آن درمصارف مقرره هیچ گونه افتخاری جزهمان تصفیه حساب بدهکاری ندارد والبته چون صرف زکوة در مصارف خود یك امر عمومی واجتماعی است و فرد تنهائی نمیتواند از عهده‌آن چنانچه شاید برآید باید اینزکوة به‌بیت المال مسلمین و زیر نظر پیغمبر یاامام (ع) پرداخت شود تا بهتر بمصرف برود ودر صورتیکه‌پیغمبر نباشد وامام‌هم در دسترس نباشد اگر حکومت‌اسلامی جامع‌الشرائطی وجود داشته‌باشد باو پرداخت میشود ودر درجه چهارم‌بشخص فقیه قادر برصرف درمصارف ودر درجه‌پنجم خود صاحب مال زکوی میتواند متصدی‌صرف آن درمصارف مقرره بشود.

نکته‌سومـ خمس یك‌حق پیشوائی ورهبری‌استوبودجه خاندان‌امامت‌است که بایدباو پرداخت شود برای‌مخارج دربار امامت وازاین‌روایت استفاده میشود که علت وجوب‌خمس دربسیاری‌ازموارد این‌است که اصل‌مال ازپیغمبر وامامست وچون کسی آنرا بدست آورد چهار قسمت آن بعنوان‌مزد کار باو تعلق دارد ویك قسمت را بمالك آن میپردازد؛ مانند غنیمت جنك وغوص ومعدن و استخراج کنوز،دراین مواردداصل مال ازآن پیغمبریاامامست زیراکافر مالك نمیشود واموال بی‌صاحب‌مخصوص که درتك دریاها ودرون کوه‌ها وزمین ها است یا گنجهای سپرده مفقود المالك همه از آن پیغمبر و امام هستند بحکم ولایت و خلافت عامه از طـرف خداوند وچون کسی بر آنها دست یابد چهار سهم بجوینده واگذارشده‌است برای ارفاق‌و تشویق مردم بجستجوی ازاین اموال‌خداداده ویکقسمت بمالك آن ادا میشود.

وخمس مال مخلوط بحرام‌هم ازاین بابتست زیرا آن‌سهم حرام مفقودالمالك‌است وتعیین‌آن در خمس از نظر ارفاق است و خمس زمینیکه ذمی از مسلم میخرد برای این است که امام متصدی امنیت محیطی‌است که ذمی در آن آسوده زندگی میکند زیرا کافر گو اینکه ذمی باشد در وطن مسلمانان بیگانه است و باید حق امنیت بدهد و بهای استفاده از آب و خاك وطن اسلامی را برئیس مسلمانان‌بپردازد.

نکته چهارم ـ در اسلام نکات بسیار دقیق اقتصادی سنجیده شده است و بجای مالیات های تصاعدی که امروزه در دنیا معمول‌است و می گویند درآمد هرچه بالا برود مالیات آن بیشتر است اسلام حق‌زکوة را تنازلی تشریع کرده‌است و در نصاب‌های متعددی که برای گاو و شتروگوسپند بسته شده هرچه سرمایه بالا میرود حق زکوة آن پائین میآید و این بزرگترین راز تشویق بازدیاد درآمد وفزودن ثروت‌را در بردارد .

نکته‌پنجمـ موضوع‌نظراسلام دراراضی بسیارقابل‌توجه‌است‌زیرا که‌اسلام سرزمین‌های وسیعی که ازملت‌های بزرك روم وفرس وقبائل یهود وقبط ومصر درتصرف آورده وطبق تحقیق مورخان هنوزهم معموره این بلاد باندازه معموره دوران‌فتوحات اسلامی نرسیده‌است همه‌را درحکم وقف‌قرار داده واز قابلیت ملك اختصاصی بیرون کرده وبا اندك دقتی می‌توان گفت که شرع اسلام‌ملکیت‌زمین راالغاء کرده‌است وآنرا فقط وسیله استفاده عمومی قرارداده وبتعبیر دیگر آنراوقف عام‌ابدی اعتبار کرده ونه ملك قشون‌فاتح دانسته ونه قابل تملك دیگران ودقت دراین عبارت بجااست که میفرماید. همه زمین‌ها که بزور ازکفار دریافت شده‌است موقوفه است وبکسی واگذار است که آنرا آباد و زنده نگهدارد یعنی‌سند ثبت این‌املاك کشت وکار و بهره‌برداری ازآنها است وکلیه سرزمین هـای متصرفی اسلام رادر زمان خود پیغمبر وهمه حکومت‌های اسلامی آینده چه‌حق وچه ناحق‌مشمول این حکم دانسته وبوسیله عموم این حکم همه زمین‌ها را مال عموم‌شناخته واین حکم‌شامل کلیه زمین‌های ایران باستان ازحدود انطاکیه شام تااوساط چین واز جبال پیرنه تاوین دراطریش وتمام شمال افریقا تاجبل الطارق میشود، زیرا همه این‌سرزمینها که در تاریخ فتوحات اسلامی غالباً ازهم‌اکنون‌معمور تر وآبادتر بودند وبزور قشون اسلام‌فتح شدند و بتصرف اسلام درآمدند «فهی موقوفة» وهمه این ها وقف‌عام اسلامی است وباید سهم درآمد آن پس‌از حق‌عمومی جامعه که زکوة است و پس ازحق

٥ ـ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَظُنُّهُ السَّيَّارِيَّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: لَمَّا وَرَدَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَلَى الْمَهْدِيِّ رَآهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا لَاتُرَدُّ؟ فَقَالَ لَهُ: وَمَا ذَاكَ يَا أَبَاالْحَسَنِ؟ قَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله فَدَكَ وَمَاوَالَاهَا، لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَارِكَابٍ فَأَنْزَلَ اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله «وَآتِ ذَاالْقُرْبَى حَقَّهُ» فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَنْ هُمْ؟ فَرَاجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرَئِيلَ وَرَاجَعَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام رَبَّهُ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ أَنِ: ادْفَعْ فَدَكَ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: فَدَعَاهَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهَا: يَافَاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكِ فَدَكَ، فَقَالَتْ: قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ مِنَ اللهِ وَمِنْكَ، فَلَمْ يَزَلْ وُكَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُوبَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وُكَلَاءَهَا، فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا، فَقَالَ لَهَا: ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكِ بِذَلِكَ، فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا، فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ، فَخَرَجَتْ وَالْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ:

کارگر که طبق پیمان خصوصی با پیشوای اسلامی معین میشود همه آن صرف رفاه عموم گردد و مخصوصاً این تاکید بسیار مورد توجه است که میفرماید «لیس لنفسه من ذلك قلیل ولا کثیر» دیناری از درآمد این املاك از آن امام و رهبر نیست.

نکته ششمـ مسئولیت امام و پیغمبر است در برابر مردمیکه راه چاره ندارند و زندگی آنها معطل است میفرماید: «یعول من لاحیلة له» پیشوا باید بکسانیکه چاره و وسیله زندگی ندارند بمانند پدری توجه کند و آنها را عیال و نانخوار خود بداند یا کار بآنها بدهد و دستمزد و یا آنکه نان و هزینه زندگی بآنها بدهد.

٥ـ از علی بن اسباط گوید: چون ابوالحسن موسی (ع) (امام کاظم) نزد مهدی عباسی آمد، دید در کار رسیدگی بمظالم است و آنها را بصاحبان حق برمیگرداند فرمود: ای أمیرالمؤمنین چه شده استکه مظلمه ما وحقیکه ازما برده‌اند برنمی گردد؟ گفت ای أباالحسن این چیست؟ فرمود: چون خداوند تبارك وتعالی فدك وحومه آنرا برای پیغمبر خود گشود و آنرا بی‌رنج و کشمکشی و ایلغار اسب سوار وشتر سوار بدست پیغمبر انداخت، خدا بر پیغمبر خود این آیهٔ رافرو فرستاد (۲۸ـ الاسراء) بده بذی‌القربی حقش را ـ پیغمبر ندانستکه ذی‌القربی کیانند ودرباره آن بجبرئیل مراجعه کرد و جبرئیل بپروردگارش مراجعه کرد و خدا باووحی کرد که فدك رابفاطمه (ع) بده، رسولخدا (ص) فاطمه راخواست وباو فرمود ای فاطمه براستیکه خدا بمن دستورداده است تافدك رابتو بدهم. عرض کرد یارسول‌الله پذیرفتم از تو واز خدا وهمیشه تا رسولخدا (ع) زنده بود وکلای فاطمه (ع) درآن بودند وآنرا بتصرف داشتند وچون ابوبکر متصدی کار شد وکلای فاطمه (ع) رااز آن بیرون کرد وفاطمه نزداورفت ودرخواست کرد که آنرا بوی باز پس دهد، باو گفت یك سیاه یاسرخ بیاور که گواهی دهد فدك از آن تواست، فاطمه (ع) امیرالمؤمنین وام ایمن راآوردو گواهی دادند که فدك از آن فاطمه (ع) است

ماهٰذا مَعَكِ يا بِنْتَ عَمِّي ؟ قالَتْ كِتابٌ كَتَبَهُ لِيَ ابْنُ أَبِي قُحافَةَ ، قالَ : أَرِينِيهِ فَأَبَتْ ، فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِها وَنَظَرَ فِيهِ ، ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ وَمَحاهُ وَخَرَقَهُ ، فَقالَ لَها : هٰذا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكِ بِخَيْلٍ وَلارِكابٍ فَضَعِي الْجِبالَ فِي رِقابِنا ، فَقالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ : يا أَبَا الْحَسَنِ حُدَّها لِي ، فَقالَ : حَدٌّ مِنْها جَبَلُ أُحُدٍ ، وَحَدٌّ مِنْها عَرِيشُ مِصْرَ ، وَحَدٌّ مِنْها سَيْفُ الْبَحْرِ ، وَحَدٌّ مِنْها دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ ، فَقالَ لَهُ : كُلُّ هٰذا ؟ قالَ : نَعَمْ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هٰذا كُلُّهُ إِنَّ هٰذا كُلَّهُ مِمّا لَمْ يُوجِفْ عَلى أَهْلِهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِخَيْلٍ وَلا رِكابٍ ، فَقالَ : كَثِيرٌ ، وَأَنْظُرُ فِيهِ .

وابوبکر نامه‌ای نوشت وبدست فاطمه داد ودستور داد کسی متعرض آن نشود؛ فاطمه (ع) از منزل ابی‌بکر بیرون‌شد و نامه بااو بود، عمر باو برخورد و گفت ای‌دختر محمد این‌چیست که‌باخود داری؟ گفت نوشته‌ای که پسرقحافه بمن‌داده است گفت آنرا بمن بنما وآنحضرت نخواست که باو بنماید و آنرا ازدست فاطمه (ع) ربود وخواند و سپس آب دهان برآن انداخت و آنرا پاك کرد و درید و بفاطمه (ع) گفت: این‌را پدرت بزور قشون نگرفته‌است واسب سوار وشتر سواری برای گرفتن آن نرانده‌است ، توریسمان بگردن مابیند .

مهدی بآنحضرت عرضکرد ای‌ابوالحسن حدود فدك‌را بمن‌بگو: فرمود حدی‌بکوه احد، حدی بعریش مصر حدی بسیف‌البحر، حدی بدومةالجندل؛ گفت همه این‌ها است؟ فرمودآری‌یاامیرالمؤمنین همه این‌ها، این‌همه استکه رسولخدا (ص) برسر مردم آن قشونی نکشیده‌است واسب سوار و شتر سواری نرانده است،

مهدی گفت سرزمین بسیاریست، من درباره آن‌تاملی میکنم.

شرح- ازمجلسی‌ره-**مهدی** محمدبن عبدالله سومین‌خلیفه عباسی‌است.

«مظلمة» چیزیست که بناحق وستم ازکسی بگیرند.

«وماذاك یا اباالحسن»- یعنی این چه‌سخنی است که میگوئی (مثل اینکه از این‌شکایت‌اظهار شگفتی وتجاهل کرد).

«وما والاها»- یعنی هرچه نزدیك وتابع آنست یعنی حومه مربوط بدان یا مقصود این استکه هرچه مانند آنست از نظر موضوعیت برای حکم که باقشون گرفته نشده بلکه بوجه‌مسالمت‌آمیز بدست پیغمبر (ص) آمده‌است.

دراین جا اعتراضی است و آن این‌است که سوره حشر که آیهٔ فیء درآنست در مدینه نازل شده و آیه «آت ذاالقربی حقه» درسوره‌اسراء است وآن‌پیش‌از هجرت در مکه نازل شده وچگونه توان گفت که بعدازآن باشد بااینکه معلومست اعطای فدك درمدینه بوده‌است وجواب آن‌اینست که گاهی در سوره‌های مکیه آیاتی مندرج است که در مدینه نازل شده و توصیف بمکی ومدنی بودن مبنی برغالب آیاتست و مؤیدآنست که‌طبرسی ره در مجمع‌البیان گفته است سوره بنی اسرائیل همه‌اش مکی است وبرخی پنج آیه آنرا جدادانسته‌اند وازآنجمله است وآت ذاالقربی‌حقه این‌را از

۶ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : الْأَنْفَالُ هُوَ النَّفْلُ وَفِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ جَدْعُ الْأَنْفِ .

حسن نقلکرده و ابن‌عباس بر این پنج آیهٔ ۳ آیهٔ دیگر افزوده است (و بهتر حمل بر تعدد نزول است از مترجم).

«ایتینی باسود واحمر» ـ کنایه از این استکه یك شاهد از هر ملتی بیاور عرب باشد یاعجم‌در نهایه گفته است بعثت الی الاحمر والاسود یعنی بر عرب و عجم مبعوث شدم زیرا غالباً رنك‌عجم ها سرخ است وسفید ورنك عربها گندم گون‌است وسبزه،

«هذا لم‌یوجف علیه» ـ گویا آن ملعون استهزاء و تمسخر کرده و بتعبیر فارسی گفته(مگر مال پدرت بوده است) وخدا و رسول وقرآن را مسخره کرده‌است و یا مقصودش اینست که پدرت درباره آن زحمتی نکشیده که مستحق آن باشد و آنرا بتو بدهد و گویا نه معنی«ماافاءالله» رافهمیده ونه‌معنی «ولکن‌الله یسلط‌رسله»را ویا خودرا بنادانی زده.

«فضعی‌الحبال» دربرخی‌نسخ باحاء بی‌نقطه است یعنی‌ریسمان بگردن مابیند و مارانزدحاکمی ببر این‌را ازروی تحقیر وبیان درماندگی فاطمه زهراء گفته یانتیجه واگذاری فدك رابفاطمه بیان کرده و مقصودش این است که اگر فدك را بتو رد کنند فردا ریسمان بگردن مامیگذاری ومارا بنده وبرده‌خودمیکنی یااگرچیزی‌راکه پدرت‌بزحمت قشونکشی‌بدست‌آورده‌ازخودبدانی‌باید ماراهم بنده خود بدانی وبرخی گفته‌اند که مقصودش اینست که تومیخواهی بدین وسیله ما را مسخر کنی‌و هرگز نتوانی زیراما قدرت‌را دردست داریم.

و در برخی نسخ باجیم نقطه‌دار است یعنی کوهها را بگردن ما بگذار در سزای کاری که کردیم یاوضع‌جبال کنایه ازگناه ووزراست ومقصود اینست که گناه آنرا بگردن ماحساب کن و این نوعی‌دیگر ازاستهزاء وتمسخروتعجیز وبازی بامقررات دین‌است.

«عریش» هر سایه‌بانی است ودر این‌جا مقصود آغاز خانه‌های کشور مصر است .

«سیف»(بروزن قیف) کناره دریا وکناره وادی‌است و بیشترکلمهٔ سیف را در کناره دریای عمان ودریای مغرب استعمال میکنند،

«دومة الجندل»ـ رااهل لغت بضم‌دال خوانند ومحدثین بفتح‌آن ولی آن غلطست، ابن درید گفته‌است نام‌قلعهٔ است که ۱۵ منزل ازمدینه دور است وده منزل از کوفه (یعنی درشرق مدینه است بسمت کوفه) این مسافت ازمصرتاده‌منزلی کوفه‌است ازغرب بشرق واز مدینه تا کنار دریای سرخ و گوشه‌ای از مدیترانه) وظاهر این‌استکه امام فرموده همه این مساحت ازانفالست و قشونکشی برای تسخیر آن‌نشده است نه‌اینکه معنی لفظ فدك است زیرا مشهور این‌استکه فدك‌نام دهی است و خود حدیث هم‌بدان اشاره‌دارد که فرمود : این‌ها است که قشونکشی بدان نشده وهم فرموده «فدك و ما والاها»یاآنکه فدك مجازاً برهمه اطلاق شده‌است.

۶ـ از محمدبن مسلم گوید ازامام باقر(ع) شنیدم میفرمود انفال همان عطای الهی‌است و در سوره انفال بریدن بینی‌است (یعنی بینی دشمنان مابریده شودوخوار وزبون شوند).

٧ ـ أَحْمَدُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ : سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ» فَقِيلَ لَهُ: فَمَا كَانَ لِلّٰهِ فَلِمَنْ هُوَ ؟ فَقَالَ : لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ، فَقِيلَ لَهُ : أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ وَصِنْفٌ أَقَلَّ ، مَا يُصْنَعُ بِهِ ؟ قَالَ : ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ أَلَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطِي عَلَى مَا يَرَىٰ ؟ كَذٰلِكَ الْإِمَامُ.

٨ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّصَاصِ وَالصُّفْرِ، فَقَالَ : عَلَيْهَا الْخُمُسُ .

٩ ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: الْإِمَامُ يُجْرِي وَيُنَفِّلُ وَ يُعْطِي مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّهَامُ وَقَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله بِقَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ نَصِيباً وَ إِنْ شَاءَ قَسَمَ ذٰلِكَ بَيْنَهُمْ .

١٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حَكِيمٍ

٧ـ ازاحمدبن محمدبن ابی نصر ازامام رضا (ع) گوید: پرسش شد ازتفسیرقول خداعزوجل(٤٣ـ ـالانفال) وبدانید که هرآنچه را غنیمت برید ازهرچه پس براستی ازآن خداست خمس آن وازرسول واز ذی القربی ـ باوعرض شد آنچه ازآن خداست از کیست؟ فرمود ازرسول خداست وآنچه هم ازرسول خداست ازامامست باوعرض شد بفرمائید اگرصنفی ازاصناف بیشتر باشدوصنفی کمتر باآن چه باید کرد؟ فرمود اختیارآن باامامست نمیدانی که رسولخدا(ص) چه میکرد؟ آیانبود که عطا میکرد بهرطور صلاح میدید؟ امام همین طور است.

وجوب خمس درمعادن

٨ـ از محمدبن مسلم که ازامام باقر (ع) پرسش شد ازمعادن طلا و نقره و آهن وقلع و مس زرد (مفرغ) فرمود برهمه اینها خمس واجبست.

درخمس غنیمت

٩ـ اززراره که گفت امام تصرف میکندوبرای خود برمیدارد وعطامیکند هرچه را خواهدپیش ازسهم بندی غنیمت ومحققاً رسولخدا(ص) بهمراه قومی جنگید واز غنیمت بآنها بهره‌ای نداد واگر خواهد همه را میان آنها قسمت میکند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ مقصود ازقوم بیابان گردها هستند (که باآنها شرط کرده بود حق غنیمت نداشته باشند) ولی اگرخواهد بهمان‌ها سهمی کمتر ازغنیمت بران یا برابر آنان میدهد .

١٠ـ ازحکیم مؤذن ابن عیسی گفت ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خداتعالی (٤٣ ـ الانفـال)

مُؤَذِّنٍ ابْنِ عِيْسىٰ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالىٰ : «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ» فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام بِمِرْفَقِهِ عَلىٰ رُكْبَتِهِ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : هِيَ وَاللهِ الْإِفَادَةُ يَوْماً بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيْعَتَهُ فِي حَلٍّ لِيَزْكُوا .

١١ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيْمَ ، عَنْ أَبِيْهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ : فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسَ مِنْ قَلِيْلٍ أَوْ كَثِيْرٍ

١٢ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسىٰ بْنِ يَزِيْدَ قَالَ : كَتَبْتُ: جُعِلْتُ لَكَ

بدانید هر آنچه را غنیمت بردید از هرچیزی پس خمس آن برای خدا واجبست وبرای رسول وبـرای ذی‌القربی ـ امام‌دودست‌را اززانوی‌خود برداشت و باآن اشاره کرد وسپس فرمود مقصود از غنیمت بـخدا فـائده روز بروز است جز اینکه پدرم شیعه، خود را از بابت آن حلال کـرده تـا حلال زاده شوند .

شرحـ ازمجلسی‌ره ـ این حدیث‌دلالت دارد که مطلق فوائد داخل درحکم آیه است و مشهور میان اصحاب‌وجوب‌خمس‌است درسودبازرگانی‌وصنعت و کشت‌وکار وجز آنها سوای میراث‌وهبه‌وصداق ولی پس‌از بیرون کردن مخارج سال خود وعیالش.

بعضی‌از متاخرین گفته‌اند خمس درآمد تجارت و کسب در زمان غیبت بالتمام یا خصوص سهـم امام ساقط است.

وبعضی گفته‌اند همه خمس درآمد تجارت وزراعت و کسب درزمان غیبت سهم‌امام است و سهم سادات ندارد واین مسئله‌درنهایت اشکالست زیرا اباحه‌بعضی‌از ائمه دربعضی ازمنه وبرای بعضی‌مصالح دلیل برسقوط درهر زمانی نمیشود وخصوص باوجود دلالت اخباربسیاری برعدم‌اباحه وظاهراً مقصود ازاخبارا باحه برای‌رفع حرج‌سه مورداست.

۱ـ در مورد مناکح ـ یعنی کنیزانیکه حکومتهای جائر درجنك باکفار بگیرند و همه آن ها یا خمس آنها مال امامست واگرادا نکنند بدست‌شیعه که برسدبرای آنهامباح است.

۲ـ درمورد مساکن ـ هرگاه خلفای‌جور درزمین‌های متعلق بامام بی‌اجازه اوتصرف کنند و بدست‌شیعه‌برسد برای‌آنها مباح‌است.

۳ـ درمورد تجارتهای مخالفین ائمه که خمس ندهند واز مال‌آنها بدست شیعه برسد تـدارك خمس آنها واجب‌نیست وبرای‌شیعه‌حلالست ـ بطورخلاصه ترجمه‌شد.

۱۱ـ ازسماعه که گوید از ابوالحسن (ع) پرسیدم ازخمس، فرمود درهر چیزیکه مردم‌رافائده باشد از کم وبیش خمس‌هست،

۱۲ـ از احمدبن محمدبن عیسی‌بن یزید گوید نوشتم قربانت‌شوم بمن‌بیاموز که فائده چیست ؟

الْفِدَاءَ تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَمَا حَدُّهَا رَأْيَكَ ـ أَبْقَاكَ اللهُ تَعَالَى ـ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِبَيَانِ ذَلِكَ لِكَيْلَا أَكُونَ مُقِيماً عَلَى حَرَامٍ لِاصَلَاتِي وَلَا صَوْمَ ، فَكَتَبَ : الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا وَحَرْثٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةٍ .

١٣ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الْخُمْسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَؤُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ ، فَكَتَبَ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ .

١٤ ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ

واندازه آن کدامست، رأی شماچیست، خدایت باقی بدارد که منت نهی برمن ببیان این مطلب تا در حرام زندگی نکنم ونه نمازداشته باشم و نه روزه در پاسخ نوشت فائده آن چیزی است که بتورسد در بازرگانی از سود آن و در کشت وکار بعداز مخارج آن یاجائزه ایکه بدست تورسد.

شرحـ ازمجلسی ره گویا طرف نامه امام‌هادی یاامام جواد یاامام رضااست (ع).

غرامت چیزیست که بایدپرداخت شود ومقصوداین‌استکه خمس درآمد کشت وکار بعدازوضع خرج آنست ویا بعداز وضع آن ووضع مخارج سالست برای‌خودش وعیالش ودراین حدیث جائزه را هم مورد وجوب خمس دانسته واین دلالت دارد برمذهب ابوالصلاح که در هبه و جائزه هم خمس را واجب دانسته.

۱۳ـ ازابن ابی‌نصر گفت نوشتم بابی جعفر(ع) خمس‌را پیش از مؤنه و مخارج بیرون کنم یا بعداز آن درپاسخ نوشت بعد از آن.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ مقصود از مؤونه خرج سال‌خود وعیال او است اگر پرسش از خمس درآمد باشد وخرج کار کرد درمعدنست‌اگر مقصود خمس‌معدن‌باشد وهمچنانست غوص‌و کنز ولی‌اولی اظهراست و بدانکه مذهب اصحاب اینستکه خمس دردرآمد و استفاده‌ها واجب‌است هرگاه از خرج سال خود و عیالش فزون آید و برآن دعوی اجماع شده است از بسیاری علماء و اخبار داله براین که خمس پس‌از مؤونه است بسیار است ولی لفظ سال درآنها نیست ودعوی اجماع برآن شده است وشاید مستند آنها فهم‌عرفی باشد،

وظاهر این‌استکه مقصود ازسال سال‌کامل ۱۲ماه‌است نه سال زکوة که بدخول‌درماه۱۲ محقق میشود ومقصوداز‌مخارج هرخرجی‌استکه‌برای خودوعیال‌واجب‌النفقه دارد یابرای دیگران چون‌مهمان وهدیه وصله ببرادران یاچیزی‌که ظالم بطور قهر ازاو بگیرد ویا بااو قرارداد کند وبگیرد و هم پرداخت حقوق لازم بنذر و کفاره وغیره و مخارج ازدواج وآنچه برای خود بخرد ازوسائل سواری‌و کنیزوجامه ومانند آن وباید لایق بحال اوباشد بحسب عادت واگر اسراف کند باید زیادی راخمس دهد واگر برخود تنك گیرد برای او حساب شود (ولی دراین صورت بنفع اومحسوب نیست) واگر مستطیع شود درسالی مخارج سفر حج اوجزء مؤونه اواست ودر دروس تصریح کرده که‌قرض گذشته وقرض همان‌سال هم جزء مؤونه است،

۱٤ـ ازامام باقر(ع)فرمودهرچه ازغنیمت که برای دعوت بشهادت لااله‌الاالله محمداً رسول‌الله

أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئاً حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا ،

١٥ـ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ قَالَ: طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا : ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ ، فَدَخَلْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مَعِي ، فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ : أُحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَةِ فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَبَاهُ بَنُو أُمَيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَلَا يُحَلِّلُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ ، فَإِذَا ذَكَرْتُ [رُدَّ] الَّذِي كُنْتُ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ وَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ مِنْ وَرَائِي فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : فَقُمْنَا وَ خَرَجْنَا وَ سَبَقَنَا مُعَتِّبٌ إِلَى النَّفَرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ إِذْنَ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُمْ : قَدْ ظَفَرَ عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ بِشَيْءٍ مَا ظَفَرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ قِيلَ لَهُ : وَمَا ذَاكَ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ ، فَقَامَ اثْنَانِ فَدَخَلَا عَلَى أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَايَا بَنِي

برسر آن نبرد شده است پس براستیکه خمس آن از آن ماست وروا نیست براحدی که از خمس چیزی بخرد تاآنکه حق مارا بمابرساند.

شرحـ ازمجلسی رهـ این‌حدیث دلالت دارد برعدم جواز خرید مالیکه خمس آن را نداده‌اند مگراینکه خریدار خمسش‌را اداکند وفهمیدیکه اکثر اصحاب‌نسبت بزمان‌غیبت آن‌رااستثناء کرده وحکم کرده‌اند بمباح‌بودن آن درزمان غیبت.

١٥ـ ازعبدالعزیزبن‌نافع گفت: اجازه ورود برامام‌صادق‌خواستیم‌وکس‌نزد آنحضرت فرستادیم، نزدما فرستاد که دونفر، دونفر واردشوید، من بامردیکه همراهم‌بود خدمت آنحضرت رفتیم،من‌بآن مرد گفتم که‌میخواهم‌تواز آنحضرت‌اجازه بگیری(أن‌تحل:راه‌پرسش‌راباز کنی‌خ‌ل‌نسبت‌باموال‌خودحلالیت طلبی‌خ‌ل) گفت بسیارخوب و بآنحضرت گفت قربانت، پدرم ازآنها بود که بنی‌امیه اورااسیر کردند ومن میدانم که بنی‌امیه حق نداشتند که چیزی را برای کسی حرام کنند ونه حلال کنند و ازآنچه دردستشان بود کم وبیشی ذیحق نبودند وهمانا اختیارش بدست‌شما بود وچون من در خاطر میآورم که آنچه را دارم رد کنم بمن حالتی دست می‌دهد که نزدیکست دیوانه شوم ازآنچه درآن گرفتارم امام باوفرمود : برتو حلال‌باد هر آنچه از این راه بوده‌است و هر کس هم حالش بمانند تواست در دنبال من براوهم هرچه از این راه است حلال باد، گوید مابر خاستیم وبیرون آمدیم ومعتب (خادم امام صادق‌ع) پیش‌از ما رفت نزد آن جمعیکه در انتظار نشسته بودند برای‌اجازه از طرف‌امام‌صادق (ع) وبآنها گفت عبدالعزیزبن نافع بچیزی دست یافت که هرگز احدی بمانندآن‌دست‌نیافته است باو گفته شد آن چه‌چیز است؟ و در پاسخ برای‌آنها شرح‌داد. پس دوتن برخاستندوخدمت امام صادق

أُمَيَّةَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذٰلِكَ قَلِيلٌ وَلا كَثِيرٌ وَأَنا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ فِي حِلٍّ ، فَقالَ : وَ ذٰاكَ إِلَيْنا ؟ ما ذٰاكَ إِلَيْنا ، مٰالَنا أَنْ نُحِلَّ وَلا أَنْ نُحَرِّمَ ، فَخَرَجَ الرَّجُلانِ وَ غَضِبَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام فَلَمْيَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام فَقالَ : أَلا تُعْجِبُونَ مِنْ فُلانٍ ؟ يَجِيئُنِي فَيَسْتَحِلُّنِي مِمّا صَنَعَتْ بَنُوأُمَيَّةَ ، كَأَنَّهُ يَرىٰ أَنَّ ذٰلِكَ لَنا ؟ ! وَلَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِقَلِيلٍ وَلا كَثِيرٍ إِلاَّ الْأَوَّلَيْنِ فَإِنَّهُما غَنِيّا بِحاجَتِهِما .

١٦ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ ضُرَيْسٍ الكُناسِيِّ قالَ : قالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النّاسِ الزِّنا ؟ قُلْتُ: لاأَدْرِي جُعِلْتُ فِداكَ ، قالَ : مَنْ قِبَلِ خُمْسِنا أَهْلَ الْبَيْتِ ؛ إِلاّ شِيعَتَنَا الْأَطْيَبِينَ ، فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ لِمِيلادِهِمْ .

١٧ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْراهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ شُعَيْبٍ ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ قالَ : قالَ لِي أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللهُ طاعَتَنا ، لَنَا الْأَنْفالُ وَلَنا صَفْوُ الْمالِ .

١٨ ـ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ،

(ع) رسیدند، ویکی از آنها گفت قربانت براستی پدرمن از اسیران بنی‌امیه بود و من بخوبی‌میدانم که بنی‌امیه کم یابیش حقی در کار مردم نداشتند و من دوست دارم که شما مرا ازاین باره حلال کنید، درپاسخ فرمود واین باماست؟ این با ما نیست، مارا نرسد که حلال کنیم یاحرام کنیم، آن دومرد بیرون شدند و امام صادق(ع) خشمگین شد واحدی‌آنشب خدمت آن حضرت نرسیدمگر آنکه امام صادق بااو آغازسخن کرد وفرمود، شما تعجب نمیکنید از فلانه کس آمده است ونسبت بدانچه بنی‌امیه کردند ازمن حلالیت میخواهد، گویا بنظرش‌میرسد که این‌کار باما است و در آنشب کسی کم یابیش سودی بدست نیاورد جزهمان دومرد نخستین زیراآن دوتن حاجت روا شدند.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ و ظاهر اینستکه دریغ آنحضرت از حلالکردن جز دو نفر اول برای تقیه و کتمان مطلب بوده است یا برای آنکه آنان از روی حقیقت توبه کارو دست‌بردار از کار خود نبودند یا آنکه از اهل معرفت بمقام امامت نبودند یااهل حاجت وبیچاره نبودند .

١٦ـ ازضریس کناسی گوید که امام صادق (ع) فرمود: از کجا مردم بکارزنا وارد میشوند ؟ گفتم‌قربانت‌من نمیدانم، فرمودازبابت خمس‌مااهل‌بیت جزشیعیان حلالزاده‌خودما که‌خمس‌بر آنهاحلال شده بخاطر آنکه حلالزاده باشند،

١٧ـ ازامام صادق (ع) که میفرمود: مامردمی هستیم که خدا طاعت مارا واجبکرده‌است،انفال ازمااست وبرگزیده مال‌از مااست.

١٨ـ ازابان بن تغلب از امام صادق(ع) درباره مردیکه بمیردونه وارثی داردونه‌آزادکننده‌ای

عَنْ رِفَاعَةَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ ، لَا وَارِثَ لَهُ وَلَا مَوْلَىٰ قَالَ: هُوَ مِنْ أَهْلِ هٰذِهِ الْآيَةِ: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» .

١٩ ـ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنِ الْكَنْزِ ، كَمْ فِيهِ ؟ قَالَ : الْخُمُسُ ؛ وَعَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا ؟ قَالَ : الْخُمُسُ وَكَذٰلِكَ الرِّصَاصُ وَالصُّفْرُ وَالْحَدِيدُ ، وَكُلُّمَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ .

٢٠ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ : إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمُسِ فَيَقُولَ : يَارَبِّ خُمْسِي ؛ وَقَدْ طَيَّبْنَا ذٰلِكَ لِشِيعَتِنَا لِتَطِيبَ وِلَادَتُهُمْ وَلِتَزْكُوَ وِلَادَتُهُمْ .

٢١ ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ وَعَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَا فِيهِ ؟ قَالَ : إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمُسُ .

فرمود او از اهل این آیه استکه خدا فرموده است، از تو پرسند از انفال (۱ـ الانفال)

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ مقصود از مولی مطلق وابسته است اعم از آزاد کننده و ضامن جریره و مقصود از وارث اعم از نسبی و سببی است و با فقدان همه امام ارث را میبرد و این از انفال است..

۱۹ـ از حلبی از امام صادق (ع) که گنج چه دارد؟ فرمود خمس، معادن چه دارند؟ فرمود خمس و هم چنین است قلع و مس زرد معدنی (مفرغ) و آهن و هر آنچه از معدنیها محسوب باشد از آن گرفته شود آنچه از طلا و نقره گرفته می‌شود.

۲۰ـ امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود: براستی سختتر چیزیکه مردم در روز رستاخیز بدان گرفتارند این استکه صاحب خمس بر پای ایستد و گوید: پروردگارا خمس من (یعنی داد خواهی کند در درگاه خدا از کسیکه خمس را نداده یا بناحق گرفته وخورده است) وما آن را برای شیعیان خود گوارا و حلال کردیم تا حلالزاده باشند و تا نسل آنها پاك باشد.

۲۱ـ از محمد بن علی گوید: از ابوالحسن (ع) پرسیدم از آنچه از دریا برآرند از لؤلؤ واز یاقوت وزبرجد واز معادن طلا و نقره که چه اندازه حق خمس در آنست؟ فرمود. چون بهای آن یك دینار (اشرفی ۱۸ نخودی طلا) رسد خمس دارد ،

شرحـ ابوالحسن در این حدیث ممکن است امام کاظم (ع) باشد که ابوالحسن اول است و ممکن است ابوالحسن دوم باشد ، این روایت دلالت دارد که حد نصاب در غوص و در معادن هردو یك دینار است و سابقاً خلاف در این دو را شناختی و بر نطی بسند صحیح روایتکرده استکه من از

٢٢ ـ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَاسَيِّدِي رَجُلٌ دُفِعَ إِلَيْهِ مَالٌ يَحِجُّ بِهِ ، هَلْ عَلَيْهِ فِي ذٰلِكَ الْمَالِ حِيْنَ يَصِيْرُ إِلَيْهِ الْخُمْسُ أَوْ عَلٰى مَا فَضَلَ فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ ؟ فَكَتَبَ عليه السلام لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ .

٢٣ ـ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسٰى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ : سَرَّحَ الرِّضَا عليه السلام بِصِلَةٍ إِلٰى أَبِي ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي : هَلْ عَلَيَّ فِيمَا سَرَّحْتَ إِلَيَّ خُمْسٌ ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ : لَا خُمْسَ عَلَيْكَ فِيمَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمْسِ .

٢٤ ـ سَهْلٌ ، عَنْ إِبْرَاهِيْمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ : كَتَبْتُ إِلٰى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ كِتَابَ أَبِيْكَ عليه السلام فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلٰى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ نِصْفُ السُّدْسِ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ وَأَنَّهُ لَيْسَ عَلٰى مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَؤُونَتِهِ نِصْفُ السُّدْسِ وَلَا غَيْرُ ذٰلِكَ فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِي ذٰلِكَ

ابوالحسن(ع) پرسیدم ازآنچه از معدن استخراج شود کم یابیش‌چیزی باید بدهد، فرمود حقی در آن نیست تابرسد بدانچه زکوة در آن واجبستکه بیست دینار (اشرفی طلا) باشد و بسیاری از اصحاب بمضمونش عملکرده‌اندو نصاب معادن‌را ۲۰ دینار‌دانسته‌اند وممکن است اخراج خمس از یك دینار که از این حدیث بیست و یك باب استفاده می‌شود حمل بر استحباب شود و نصاب بیست برای وجوب است پس از یك دینار تا ۱۹ دینار خمس مستحب دارد و از بیست دینار تا بیشترخمسش واجب است ،

۲۲ـ علی‌بن مهزیار گوید باو نوشتم ای آقایم، مردیست که باو مالی داده‌اند تا با آن حج کند، آیا در اصل این مالیکه برای او داده‌اند تا بحج رود وقتی بدست او رسید خمس واجب است و یا آنکه اگر از هزینه او زیاد آمد در آنزیادی خمس هست ؟ در جواب نوشت که خمس بر او نیست.

شرحـ از مجلسی ره ـ ممکن استکه طرف سئوال حضرت رضا(ع) یاامام جواد یاهادی باشد واین روایت باوجوب خمس درارباح‌مکاسب بقول‌مطلق منافات دارد مگرآنکه حمل شود بصورتیکه مازاد ازمؤونه ومخارج‌سال نداشته‌باشد پایان نقل ازمجلسی ره.

من می گویم موضوع تعلق خمس بمازاد از مخارج سال عنوان جدائیست از مورد سئوال و نفی خمس از عطیه برای حج باین عنوان هیچ منافاتی با وجوب خمس در آن بعنوان اینکه سود کسب وکار است ندارد.

۲۳ـ از علی‌بن الحسین بن عبدربه، گفتکه‌امام‌رضایك‌صله‌ای برای پدرم روانه کردپس پدرم‌بآن حضرت نوشت آیا درآنچه شما برای‌من‌فرستادید خمس واجبست؟ درپاسخ باونوشت برتوخمس‌واجب نیست‌درآنچه‌صاحب‌خمس‌برای توروانه کرده است.

۲۴ـ از ابراهیم‌بن محمد همدانی، گفت من بامام هادی (ع) نوشتم که علی‌بن مهزیار نامه پدرت را برای من خوانده که آنچه را بر صاحبان مزارع واجب دانسته نصف شش یك است پس‌از

فَقالُوا : يَجِبُ عَلَى الضِّياعِ الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ، مَؤُونَةِ الضَّيْعَةِ وَ خَراجِها لامَؤُونَةِ الرَّجُلِ وَ عِيالِهِ فَكَتَبَ عليه السلام : بَعْدَ مَؤُونَةِ عِيالِهِ وَ [بَعْد] خَراجِ السُّلْطانِ .

رد مخارج و نوشته است کسیکه درآمد مزرعه‌اش کفایت مخارج اورا نکند نصف شش‌یك و جزآن براو نیست و کسانیکه نزد ماهستند در معنی‌مضمون این نامه اختلاف دارند گویند دردرآمدمزارع و باغات خمس بعداز اخراج مخارجست و مقصود ازمخارج مخارج خود مزرعه‌است‌وخراج وماليا‌تیکه باید داد، نه مخارج خود شخص و عیال او، امام درپاسخ نوشت که یعنی پس از مخارج‌خود وعیالش و بعد از خراج سلطان.

شرح- ازمجلسی ره- کتاب ابیك این اشاره است بنامه مفصلیکه آن‌را در تهذیب بسند صحیح از علی‌بن مهزیار روایتکرده که: امام جواد (ع) در سال ۲۲۰ (ه ق) باو نوشته ودرآخرش فرموده است و اما آنچه از مزارع و غلات در هر سال واجب شده است نیم شش یك است نسبت بکسیکه درآمد مزرعه او کفایت مخارج اورا دارد وآنکه درآمد مزرعه‌اش بمخارجش نرسد بر او نیمه شش‌یك ووجوه دیگری نیست.

«فاختلف من‌قبلنا» - یك طرف اختلافرا نقلکرده و طرف دیگرش ازآن ظاهر شود و آن همانیستکه امام (ع) نوشته است وهمانا امام ازحق خود که خمس‌است بنیم شش‌یك‌اکتفاء کرده‌است برای‌تخفیف برشیعه دردوران تسلط مخالفین‌چنانچه درپاره‌ای اوقات همه خمسرا بشیعه بخشیده‌اند بهمین‌جهت ودر ضمن همین‌نامه مفصل‌نوشته که:

براستی‌همهٔ‌دوستان‌من که‌ازخداخواستارم‌صلاح‌آنهارا یابعضی آنها درآنچه برآنها واجبست‌تقصیر کنند من‌آنرا دانستم ودوست داشتم که آنهارا پاك‌کنم وتزکیه نمایم بدانچهٔ راجع بخمس‌دراین‌سال عملکردم تا آنکه‌فرماید:

من درهر سال خمس را برآنها واجب نکنم وهمانا برآن‌ها واجب دانم زکاتیرا که خدا برآن ها فرض کرده است وهمانا درامسال برآن‌ها واجب کردم خمسرادرخصوص‌طلا ونقره‌ای که سال برآن گذشته و آنرا واجب ندانستم برآن‌ها در کالا وظرف و حیوانات سواری و خدمتکار و نه در سود بازرگانی‌ونه‌درآمدمزرعه‌وباغ‌جزآن قسم‌ازمزرعه ایکه‌بزودی‌برای توشرح‌دهم‌برای‌تخفیف‌بردوستانم وجبران‌آنچه‌سلطان‌ازاموال آن‌ها میچاپدو می‌برد و برای گرفتاریهائیکه برآنها رخ میدهد واما در خصوص غنیمت وفائده پس خمس برآنها درهرسال واجبست تا آخر خبر ، شیخ حسن (صاحب‌معالم) نوراللهضریحه درمنتقی پس‌ازنقل‌این‌خبر گفته‌است:

من میگویم درظاهر این حدیث چنداشکال است که برخی درآن‌تردید کرده‌اند وماآنهارامفصل نقل کنیم وآنها راحل کنیم.

۱- شأن ائمه اینستکه حفظ شرع کنند وبدانچه پیغمبر (ص) بآنها سپرده حکم کنند و نتوانند پس‌از انقطاع وحی وسدباب نسخ،احکام را تغییردهند و بنابر این چگونه درست آید که در ایمن حدیث فرماید، دراین سال واجب کردم و آنرا در هر سال برآنها واجب‌نکنم و همچنان عبارات دیگریکه دلالت دارند که امام بهرچه خواهدحکم کند.

٢٥ ـ سَهْلٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنّٰى قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِيُّ قَالَ : كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَعَلَى الضِّيْقِ الْهَمَّ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنَا عَلَى دِيْنِنَا وَ عَلَى عِيَالَاتِنَا وَ عَلَى مَوَالِيْنَا وَمَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ، فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا وَلَا تُحَرِّمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ ، فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ وَ مَا تُمَهِّدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ

---

٢ ـ اینکه فرماید بر آنها واجب ندانم جزز کاتی را که خدا بر آنها فرض کرده است منافات دارد بااینکه بعدفرماید واما خمس غنائم وفوائد درهرسال بر آنها واجب باشد.

٣ـ اینکه فرماید بر آنها واجب دانم خمس امسال را درطلا ونقره ایکه سال بر آن گشته است خلاف معهوداست زیرا گذشت سال دروجوب زکوة طلا ونقره معتبراست نه درخمس آن و هم اینکه فرماید، من بر آنها واجب ندانم خمس درکالا وآینه ودواب وخدم را زیرا تعلق خمس باین چیز ها غیر معروف است.

٤ـ وجه دراکتفاء بیك دوازدهم روشن نیست بااینکه موردحکم یك پنجم استکه خمس باشد نسبت بدرآمد زراعت . پس بدانکه اشکال اول برپایه اتفاق متاخرین است براینکه همه انواع خمس درمصرف برابرند وتقسیم بسهم امام وسهم سادات می‌شوند ومااز آنها دلیل آن را میخواهیم ودر صحت این برابری اعتراض داریم بااینکه اخباریکه دراین باب بدان استدلال کنند بر خلاف این وحدت مصرف اعلام دارند بلکه دلیل براختلاف مصرف باشند مانندخبر ابی‌علی بن راشد وبجمعی ازقدماء هم فتوائی نسبت دهند که بایدناظر بدان باشد ودر خبری هم که راوی مجهولی دارد تصریح بدین اختلاف شده است ومؤید خبرصحیح است وچون احتمال اختلاف درمصرف بمیان آمدو بلکه راه آن روشن شد که ممکن است بعضی از انواع خمس مخصوص بخود امام باشد باید گفت این حدیث هم دلیل بر آنست وشاهد آنست ودر این صورت نسبت ایجاب ونفی وجوب بآن حضرت اشکالی ندارد زیراحق دارد درمال خودبهر طور خواهد تصرف کند بگیرد یابیخشد بنابر این اشکال چهارم هم مرتفع شود وآن هم جزئی از اشکال اول است و اشکال باینکه امام چرا بهمان نیم شش یك اکتفاء کرده است برتقدیر اینست که همه از آن خود او نباشد.

٢٥ـ محمدبن زید طبری گوید: مردی از بازرگانان فارس که ازپیروان امام رضا (ع) بود بآن حضرت نامه‌ای نوشت ودرباره خمس اجازه خواست درپاسخ او نوشت که :

بسم الله الرحمن الرحیم. براستی خداواسع است وکریم، برهرکاری ضامن ثواب است وبرتنك نظری ضامن غم واندوه ، هیچ مالی حلال نیست مگراز راهیکه خدایش حلال کرده است وبراستی خمس کمك مااست بردین ما وبر عیالات ما وبر دوستان ما ووسیله بذل وبخشش مااست وحفظ آبروی ماازکسیکه ازاو بیم داریم، آن را ازما دریغ ندارید وخودرا ازدعای مامحروم نسازید تاآنجا که می‌توانید، زیرا پرداخت خمس کلیدروزی شمااست ومایه پاك شدن گناهان شما وذخیره‌ای استکه برای روز بینوائی خود

فَاتَّقِيكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلّٰهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ .

٢٦ – وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمْسِ ، فَقَالَ : مَا أَمْحَلَ هٰذَا ، تُمْحِضُونَا بِالْمَوَدَّةِ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَزْوُونَ عَنَّا حَقّاً جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنَا وَجَعَلَنَا لَهُ وَهُوَ الْخُمْسُ . لَا نَجْعَلُ ، لَا نَجْعَلُ ، لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ ،

٢٧ – عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ وَكَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ بِقُمْ ، فَقَالَ : يَا سَيِّدِي ! اجْعَلْنِي مِنْ عَشَرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ ، فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا ، فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ فِي حِلٍّ ، فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : أَحَدُهُمْ يَشِبُّ عَلَى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَيْتَامِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَ فُقَرَائِهِمْ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَجِيءُ فَيَقُولُ : اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ ، أَتَرَاهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ : لَا أَفْعَلُ ، وَاللّٰهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذٰلِكَ سُؤَالاً حَثِيثاً

پس انداز کنید مسلمان کسی استکه برای خدا بدانچه اوراعهده‌دار کرده وفا کند و بر عهدخود بپاید ، مسلمان نیست کسیکه بزبان پذیرا است و بدل مخالف است والسلام.

٢٦ــ ازمحمدبن زید گفت مردمی ازخراسان نزد امام‌رضا (ع) آمدند واز آن‌حضرت خواهش کردند که آنان راازخمس معاف کند درپاسخ آنهافرمود: چه‌بسیاراین‌درخواست‌شما محال‌است(خدعه آمیزاست خل) بزبان باماابراز دوستی میکنید وحق مارا ازما دریغ می‌دارید که خدا آن‌را برای‌ما مقررداشته است ومارا برای‌آن گذاشته استکه آن همان‌خمس است . قرارندهیم، قرار ندهیم،قرار ندهیم هیچکدام ازشما را درحلیت.

٢٧ــ علی‌بن ابراهیم ازپدرش، گفت: من‌نزد امام جواد(ع) بودم که صالح‌بن محمدبن‌سهل‌نزد آن‌حضرت آمد واو درقم برای‌آن حضرت‌متصدی وقف‌بود وبآن حضرت عرضکرد ای‌آقای من‌مرااز ده‌هزار حلال کن که من آن‌را خرج کردم، باوفرمود برتو حلال، وچون‌صالح‌بیرون‌رفت، ابوجعفر(ع) فرمود، یکی ازاین مردم براموال آل‌محمد وایتام ومستمندان آن‌ها وفقرایشان و ابنای سبیلشان بر می‌جهد وآن را میخورد ومیبرد وسپس نزد من‌میآید ومیگوید: مرا حلال کن.آیا بنظرتومی پندارد که من می گویم: حلالت نمیکنم؟ بخدا که‌درروزرستاخیز خداوند فوراً از آنها بازخواست میکند.

شرحــ ازمجلسی ره ــ «وکان یتولی‌له‌الوقف» درنسخ اینکتاب واکثر نسخه‌های تهذیب‌والمقنعه «له‌الوقف» دارد وبنابراین صالح‌بن محمدازوکلای‌آن‌حضرت بوده است براوقافیکه در قم داشته وبا این‌باب‌مناسبتی نداردمگر از نظرعموم‌جواب‌ولی‌در پاره‌ای‌از نسخه‌های‌تهذیب کلمه «له» ندارد واورا بعنوان متولی اوقاف‌معرفی کرده‌است وممکن است موردسئوال ازخمس باشد که موضوع این بابست.

٢٨ـ عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ،عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنِ الْعَنْبَرِ وَغَوْصِ اللُّؤْلُؤِ ، فَقَالَ عليه السلام : عَلَيْهِ الْخُمُسُ .

كَمُلَ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْحُجَّةِ [مِنْ كِتَابِ الْكَافِي] وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ.
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

«عشرة آلاف» یعنی ده هزار درهم وممکن است مقصود ده هزار دینار باشد وظاهراً اظهار حلیت باواز راه تقیه بوده است.

٢٨ـ ازحلبی گفت پرسیدم ازامام صادق(ع) ازعنبر وغواصی لؤلؤ؟ فرمود خمس بر آنست

پایان جزء دوم از کتاب حجت (از کتاب کافی) ودنبال آن کتاب ایمان و کفر است
والحمدلله رب العالمین والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین .

پایان شرح وترجمه فارسی بقلم ـ محمدباقر بن محمد بن محمدرضا بن علی اصغر ـ کمره‌ای ـ درور آباد کمره نهم آبان ١٣٤٠ خورشیدی برابر بیستم ماه جمادی‌الاولی ١٣٨١ قمری هجری .

بسمه تعالی وله‌الحمد

سپاس پروردگاررا که مارا بتصحیح و مقابله این سفر عظیم (**کتاب شریف اصول کافی**) موفق داشت ، ویاری فرمود تامتن کتابرا باچند نسخه خطی که تحت نظراعاظم علما وأکابر محدثین چون علامه مجلسی و شیخ حرعاملی ـ رحمهم‌الله ـ تصحیح و مقابله شده است برابر کردیم و منتهای کوشش ودقت را در تصحیح مطبعی آن از متن ، وترجمه و شرح آن که بقلم آقای حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای مرقوم شده است بکار بردیم امیـد است که بفضل خدا مورد استفاده عموم فضلا و دانشمندان واقع شود .

رجب‌المرجب ١٣٨١ هجری قمری

محمدباقر ـ بهبودی **علی‌اکبر ـ غفاری**

کتب ذیل توسط حضرت آیة‌الله کمرهٔ ترجمه و شرح شده
و بوسیلهٔ کتابفروشی اسلامیه بچاپ رسیده‌است

۱ ـ کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمه تالیف محدث جلیل شیخ بزرگوارصدوق رحمةالله علیه در بارهٔ حضرت حجت ابن الحسن عجّل الله فرجه الشریف وغیبت آن بزرگوار نگاشته شده است.دراین کتاب مؤلف دانشمندآنچه مطابق‌اصول وموازین علم وحدیث گفتنی بوده گفته ونوشته است ودرمقدمه‌آن‌کلمات بزرگان متکلمین شیعه راکه درموضوع غیبت آنحضرت بیان فرموده‌اند تاآنجاکه پسندیده ولازم دانسته نقل فرموده است. در واقع از نظر کتاب وسنت و تاریخ که مبادی اثبات غیبت است حق سخن را ادا کرده وشبهات مخالفین راکه ازهمان تاریخ تاکنون‌مطرح‌بوده وهست موردنظرساخته وابطال کرده است

۲ ـ کتاب امالی شیخ بزرگوارصدوق درمجالس‌متعدد ومتفرقی (۹۹ مجلس)باقتضاء محفل ومجلس درموضوعات مختلفه إملا ودیکته شده واکثرآن مجالس در موضوع اخلاق و تاریخ ونقل فضائل خاندان پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است وچون فن‌این دانشمندبزرگوارفن‌حدیث بوده است‌بیانات منبری ایشانهم تنها متن‌احادیث‌بوده که باسلسله سنداز‌حفظ القا میشده واین خودعظمت وتبحّرشیخ‌بزرگواررا بیشترواضح‌وآشکارمیسازد

۳ ـ وهمچنین‌کتاب خصال این شیخ بزرگوار که درموضوع اخلاق نوشته شده وآنرا برپایه احادیث‌عددیّه تدوین فرموده است که این خود باعث یادآوری وبخاطرماندن مضامین آنست چنانکه نقل میفرماید : رسولخدا سه کس را لعنت‌فرموده است مسافریکه توشه خودرا تنهابخوردوآنکه‌یکّه‌وتنهادربیان‌سرخودبگیردوبسفربرودوآنکه‌درخانه‌ای‌تنهابسرآوردوبخوابد شیخ صدوق دراین کتاب هم مانند کتاب امالی ازشیوخ واساتید شیعه وسنی‌حدیث نقل کرده‌تا آنجاکه شیوخ او دراین دوکتاب ازهفتاد نفرمتجاوز است

خوشبختانه این سه اثرنفیس‌شیخ صدوق بوسیله دانشمندمعظم‌آقای کمرهٔ‌ترجمه وشرح نوشته شده وعموم فارسی زبانان میتوانندازآن بهره‌مند شوند

۴ ـ ترجمه نفس المهموم و نفثة‌المصدور تالیف‌ثقهٔ بزرگوارمحدث جلیل‌مرحوم‌حاج شیخ‌عباس‌قمی‌اعلی‌الله‌مقامه‌بقلم‌معظم‌له که‌باضافه کتاب‌رموزالشهاده‌تألیف مترجم‌چاپ‌شده است

۵ ـ کلیات مفاتیح‌الجنان بقلم معظم‌له بابیانی ساده وشیوا ترجمه شده و عموم فارسی زبانان میتوانند باتوجه بترجمه آن ازمضامین بلندوعالی ادعیه ماثوره بهره‌مند شده و دانسته وفهمیده بدرگاه قدس حق‌التجابرند

حسین بن علی علیه‌السلام

هیجان انگیز ترین پدیده تاریخ

یا اسرار واقعه جانگداز کربلا

(نوشته : آقای سید حسین رضوی شادرخ)

مشتمل بر این مطالب :

چرا امام‌حسین علیه‌السلام قیام کرد ؟!

چرا خاندان و کودکان خود رابکربلا برد تا باسارت دشمن در آمدند ؟

چرا بایستی بسوگواری آنسرور اقدام نمود ؟!

تاثیر قیام وشهادت آنحضرت در پیشرفت اسلام و افکار عموم چه بود ! و صدها نکتهٔ دیگر در زندگانی ووقایع شگفت انگیز دوران امامت تا شهادت آن امام عظیم علیه‌السلام و داستان یاران آنحضرت (شهدای کربلا) با مطالعهٔ این کتاب : (هیجان انگیز ترین پدیدهٔ تاریخ) پرده‌ازاین نهضت دینی وانقلاب انسانی امام برداشته میشود .